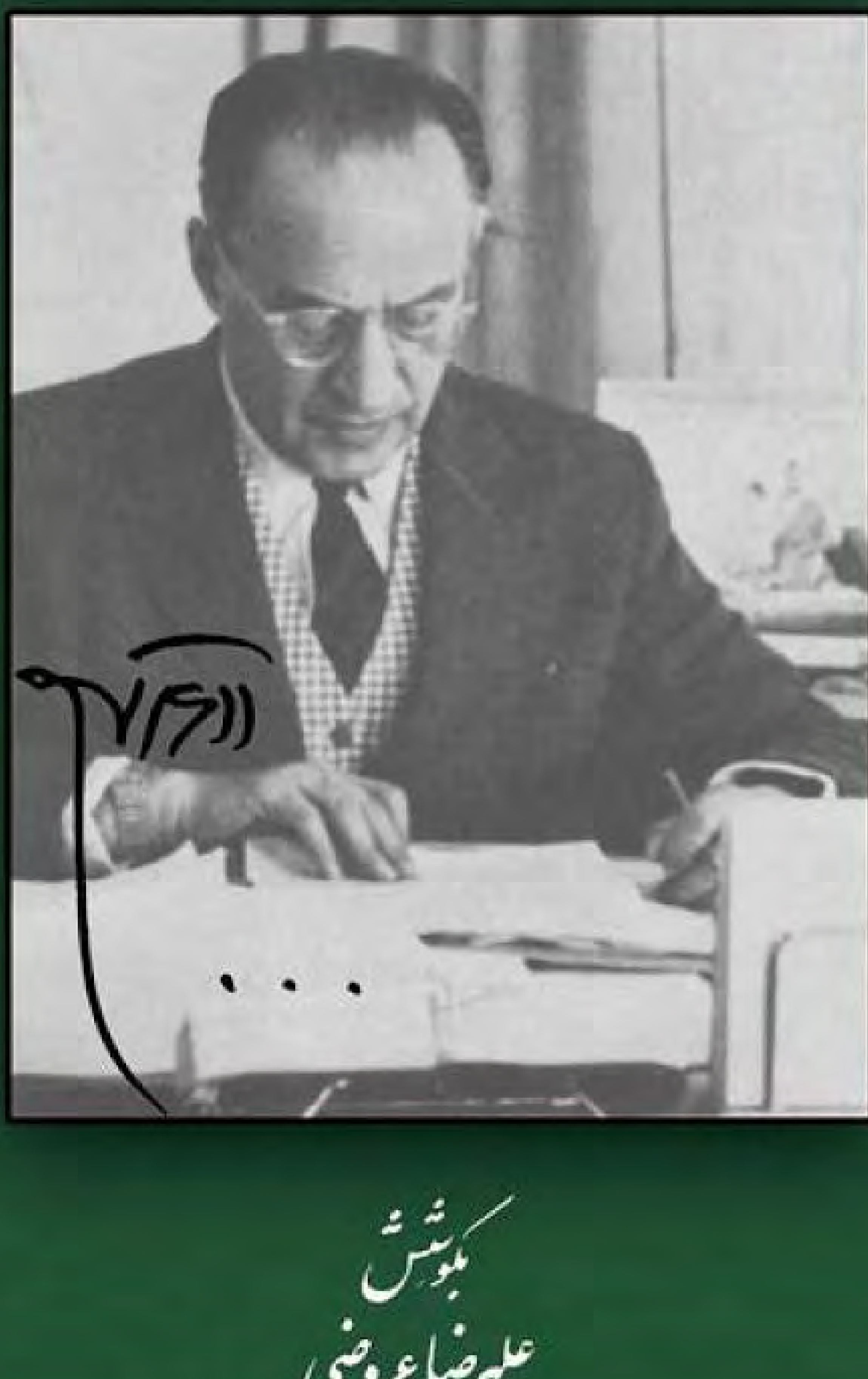
خاطرات ابوالحسن ابتهاج



بکوشش

علیرضا عروضی

جلد اول و دوم

خاطرات ابوالحسن ابتهاج

بقلم

...

خاطرات أبو الحسن ابتهاج



خاطرات ابوالحسن ابتهاج

جلد اول

خاطرات ابوالحسن ابتهاج
چاپ اول: بهار ۱۳۷۱
انتشارات: علمی
چاپ: چاپخانه هما
تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۳۵۸ تلفن ۶۶۰۶۶۷

انتشارات علمی

بهار ۱۳۷۱

دیباچه ناشر

کتابی که اکنون پیش روی دارید خاطرات ابوالحسن ابتهاج است که اخیراً در لندن در دو جلد چاپ و منتشر شده است که حاوی نکاتی چند از تاریخ سیاسی و اقتصادی معاصر ایران است.

اصولاً خاطرات در تاریخ از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است و خیلی از ابهامات تاریخی را برطرف میسازد و راه را برای پژوهشگران هموار ساخته و واقعیت‌های تاریخی روشن می‌گردد اهمیت خاطرات بستگی به مقام و موقعیت نویسنده دارد، هر خاطراتی روشنگر تاریخ نیست ولی اگر نویسنده آن از دولتمردانی باشد که در رأس مشاغل مهم و حساس قرار گرفته و در جریان وقایع و حوادث ظاهر و باطن بوده باشد یقیناً واجد توجه بیشتری است. برای اینکه به اهمیت خاطرات پی برده شود نخست باید از نویسنده دورنمائی بدست خواننده داده شود و شرح حال و مشاغل و خصوصیات او اجمالاً بیان گردد نویسنده خاطرات آقای ابوالحسن ابتهاج در ۹۳ سال قبل در گیلان تولد یافت تحصیلات مقدماتی را در رشت و تهران به اتمام رسانید و زبان انگلیسی را فرا گرفت و مدتی هم در پاریس و بیروت تحصیل کرد و پس از ورود بایران، داخل بانک شاهی شد. و در اثر جدیت و علاقمندی بکار به معاونت بازرسی بانک رسید. در ۱۳۱۵ به پیشنهاد علی‌اکبر داور وزیر دارائی وقت بعنوان قراردادی وارد وزارت دارائی شد و یک سال بعد به معاونت بانک ملی ایران رسید و قریب سه سال در سمت معاونت بانک ملی انجام وظیفه کرد و در ۱۳۱۹ به مدیرعاملی بانک جدیدالتأسیس رهنی ایران منصوب شد.

در دی ماه ۱۳۲۱ احمد قوام نخست‌وزیر وقت ابوالحسن ابتهاج را بجای حسین علاء که به وزارت دربار منصوب شده بود در رأس بانک ملی ایران قرار داد و این ماموریت متجاوز از هفت سال بطول انجامید. در آن تاریخ بانک ملی که وظایف بانک ناشر اسکناس (بانک مرکزی) را انجام میداد و تنها مؤسسه بزرگ اقتصادی ایران بود و بعبارت دیگر در ستون اقتصادی و سیاسی ایران نقش‌آفرین بود. استخدام دکترارتور میلسپوی امریکائی و تفویض ریاست کل دارائی ایران از یک طرف و توقف نیروهای نظامی متفقین در ایران و نیاز مبرم آنها به ریال از طرف دیگر مشکلات بزرگ اقتصادی برای کشور ما فراهم ساخت. قحطی و گرسنگی مردم و کم شدن محصولات کشاورزی نیز دولت را شدیداً در فشار قرار داده بود و بانک ملی می‌بایست نیازهای مالی دولت را برطرف سازد. مبارزه دکتر میلسپو با ابتهاج و عزل وی از ریاست بانک ملی و عدم تمکین دولت در مورد عزل ابتهاج از نکاتی است که هنوز روشن نشده است بدون شک ابتهاج در اداره بانک ملی مدیر موفقی بود. تمام مشکلات اقتصادی را پشت سر گذاشت و در توسعه بانک نیز کوشش زیادی نمود.

در ۱۳۲۹ سپهبد رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت در میان نخستین روزهای صدارتش ابتهاج را از رأس بانک ملی تغییر داد و او را با سمت سفیر کبیر ایران در فرانسه به پاریس فرستاد ولی این مأموریت زیاد طولانی نشد و در حکومت دکتر محمد مصدق از سفارت معزول شد.

ابوالحسن ابتهاج سازمان برنامه را مطابق میل و سلیقه خود به گردش درآورد مطلقاً اجازه دخالت به احدی نمیداد وقتی دکتر اقبال به نخست‌وزیری رسید مایل به دخالت و رسیدگی به کارهای سازمان برنامه شد. ابتهاج بهیچوجه زیر بار نرفت و در نتیجه در بهمن ماه ۱۳۳۷ رئیس دولت لایحه ای به قید سه فوریت تقدیم مجلس کرد که در همان جلسه به تصویب رسید این لایحه انتقال قدرت و اختیارات رئیس سازمان برنامه به نخست وزیر بود و بدینطریق ابتهاج از سازمان برنامه کنار گذاشته شد.

در فروردین ماه ۱۳٤۰ احمد آرامش وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه گزارش مفصل و مبسوطی در وضع اسفناک سازمان برنامه به اطلاع نمایندگان مجلس رسانید و علت سوءجریان سازمان برنامه را متوجه ابوالحسن ابتهاج نمود و او را متهم به خرابکاری و اتلاف و سوءاستفاده کرد.

در کابینه دکتر علی امینی که در اردیبهشت ماه ۱۳٤۰ تشکیل شد ابتهاج در مظان اتهام قرار گرفت و از طرف بازپرس دیوان کیفر احضار شد و پس از چند ساعت بازپرسی با صدور قرار توقیف و به زندان رفت و قریب هفت ماه در زندان باقی ماند

ابوالحسن ابتهاج پس از کناره‌گیری از سازمان برنامه مقدمات تاسیس یک بانک خصوصی را فراهم ساخت و پس از کسب اجازه نام آن را بانک ایرانیان نهاد. در اوایل تأسیس موفقیتی نصیب او نشد تا اینکه ۲۵٪ از سهام بانک مزبور را به سیتی بانک واگذار کرد و سرانجام در ۱۳۵٦ سهام خود و همسرش را به هژیر یزدانی فروخت و از ایران خارج شد. با آشنائی به سوابق مختصر خاطره‌نویس این نکته روشن میشود که این خاطرات طبعاً دارای اهمیت و ارزش است.

انتشارات علمی که همیشه سعی دارد کتابهای سودمند را چاپ و انتشار دهد اکنون این خاطرات را در دو جلد انتشار میدهد بدون اینکه در صحت یا سقم خاطرهها اظهارنظری کرده باشد. قضاوت و داوری درباره مندرجات کتاب با خواننده پژوهشگر است فرقی که بین خاطرات ابوالحسن ابتهاج با سایر خاطرهها وجود دارد اینست که قسمت اعظم جلد دوم کتاب اسناد و مدارکی است که نویسنده برای تأیید نوشته خود ضمیمه کتاب کرده است.

فهرست مطالب

بخش اول: امور مالی و بانکداری

بخش دوم: برنامه ریزی

بخش سوم: ضمائم

بخش چهارم: فهرست ها

پیشگفتار

خدا را شکر میکنم که عمر وصلت داد تا توانستم، اکنون که ۹۲ سال از عمرم میگذرد، خاطرات زندگی پر تلاطم خود را، که با بسیاری از وقایع مهم وطنم ارتباط داشته است، به رشتهٔ تحریر درآورم و بصورت کتاب حاضر تقدیم علاقمندان کنم تا شاید، به این وسیله، بعضی از زوایای مهم تاریخ کشورمان در این مدت برای نسلهای آینده و اهل تحقیق روشن تر گردد.

من متجاوز از بیست سال قبل تصمیم به نوشتن این خاطرات گرفتم. در واقع باید بگویم که از ابتدای فعالیت اداری و اجتماعی خود را ملزم کرده بودم که شرح دیدارهای روزانه و مسائلی را که طی مذاکرات و ملاقاتها مطرح میشد در سررسید نامهٔ خود یادداشت کنم. همین جا قابل ذکر است که نگاهداری سررسیدنامه را من در ایران باب کردم. به مرور ایام، و اضافه بر این یادداشتها، توانستم مکاتباتی را که با دوستان و شخصیتهای ایرانی و خارجی داشتم و همچنین آلبومهای متعدد عکسهائی را که در طی سفرهای اداری در سرتاسر ایران جمع کرده بودم، و نیز اسناد و مدارک ذی قیمتی را که در طول عمر بدین منظور تهیه و جمع آوری کرده بودم پایهٔ نگارش این خاطرات قرار دهم.

در اردیبهشت ۱۳۵۷ برای معالجه چشم با همسرم آذر برای توقف کوتاهی به خارج از ایران سفر کردیم که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ روی داد و با ضبط منزل مسکونی ما متأسفانه تمام این اسناد ذیقیمت از اختیار من خارج شد و بدون دسترسی به آنها نوشتن این خاطرات بسیار دشوار گردید. مطالب بدواً با فشار به حافظه بصورت مصاحبه بروی نوار ضبط شد و سپس روی کاغذ آمد. همت و تلاش آذر موجب شد که بوسیله یکی از دوستانش در تهران بتوانیم مقداری مدارک و اطلاعات مفید و لازم از روزنامه های آن زمان و کتابخانه ها، منجمله کتابخانهٔ مجلس و دانشگاه، بدست آوریم. همچنین توانستم با مراجعه به مقامات دولتهای آمریکا، انگلستان، آلمان غربی، سوئیس، فرانسه و شوروی بیش از ۵۸۰۰ برگ

اسنادی که درآنها به نوعی نامی از این جانب برده شده بدست آورم و از مجموع اسناد در تنظیم کتاب حاضر استفاده کنم. لازم است اضافه کنم که در این مورد فقط آمریکا و انگلستان و آلمان غربی به من جواب مثبت دادند و اوراق را در اختیار من گذاشتند. دولت فرانسه بدواً موافقت کرد و بعداً جواب داد وزارت خارجه تصمیم گرفته در مورد بعضی از کشورها اسناد بجای ۳۰ سال ٦۰ سال نگاهداشته شود. دولت سوئیس جواب داد در بایگانی سفارت در تهران چیزی بدست نیامد و دولت شوروی جوابی نداد.

طرز تحریر این خاطرات از لحاظ انشاء بدون شک نقائصی دارد. سعی من در این بوده که مطابق با واقعیت و حقیقت مطالب را با همان شدت و وحدتی که حس کرده ام بیان کنم تا خواننده را در جو واقعی آن زمان قرار دهم.

چون خواندن و نوشتن برایم بینهایت مشکل شده بود بدون وجود همسرم آذر انجام این کار امکان پذیر نبود. طی چند سالی که مشغول تهیه و تنظیم کتاب بودم علاوه بر آذر فرزندمان علیرضا عروضی نیز داوطلبانه عهده دار تنظیم این کتاب گردید و در انجام این کار علاقهٔ فراوانی از خود نشان داد.

وظیفه خود میدانم از دوستانم که هر کدام به نحوی با علاقه فراوان در گردآوری اوراق و اسناد مربوط به این کتاب کمک نموده اند سپاسگزاری کنم.

لندن - فروردین ۱۳۷۰

مارس ۱۹۹۱

ابوالحسن ابتهاج

بخش اول: امور مالی و بانکداری

فصل اول

رشت، طفولیت و تحصیلات

خانواده و ایام کودکی

من در تاریخ ۸ آذر ۱۲۷۸ شمسی (برابر با ۲۹ نوامبر ۱۸۹۹) در رشت متولد شدم.

مادرم، فاطمه، اهل رشت بود و خانوادهٔ او املاکی در فومن و شفت داشتند. پدرم، ابراهیم، ملقب به ابتهاج الملک، اهل «گَرَکان» بود. گرکان دهی است در نزدیکی تفرش و معروف است که بیشتر مستوفی های ایران از گرکان و تفرش برخاسته اند. مستوفی به کسانی میگفتند که سواد فارسی و عربی و حساب داشتند و خط و ربط آنها خوب بود.

خانوادهٔ پدرم اغلب روحانی و مجتهد بودند. پدرم مردی امین، درستکار و بسیار قوی‌الاراده و با انضباط بود. بسیار کم حوصله و فوق العاده جدی بود و با مردم به خشکی رفتار میکرد. بطوریکه در خانه و بیرون همه از او ملاحظه میکردند. مردم به او اعتماد داشتند و در مورد اختلافات خود برای حکمیت به او مراجعه میکردند و نظر او قاطع بود. او بجای سرداری، که لباس معمول آن روزها بود، «ردنکوت» میپوشید، که هر چند کت بلندی بود اما، برعکس سرداری، یقهٔ باز و دو بل داشت و با آن فکل و کراوات میبستند. پدرم گاهی کراوات میزد و گاهی هم زیر ردنکوت خود پیراهن بدون یقه که معمول آن زمان بود میپوشید.

در آن دوران پوشیدن کت کوتاه که امروز همه میپوشند اصلا مرسوم نبود ولی در اوائلی که من در تهران مشغول کار شده بودم کت کوتاه میپوشیدم. یادم میآید یک روز رضا بوشهری، پسر حاج معین التجار بوشهری، که با من دوست بود و بعدها وکیل و سناتور شد، به من گفت که ما عباهای خیلی خوب بوشهری داریم، بیا منزل ما و یکی را انتخاب کن. من هیچوقت عبا به دوشم نیانداخته بودم و وقتی این حرف را شنیدم یک دفعه به فکرم رسید که مبادا دوستان من که همه عبا میپوشیدند از اینکه من با کت کوتاه با آنها در خیابان دیده

میشوم ناراحت هستند. چون در آن زمان کت و شلوار پوشیدن بدون عبا زننده بود. در عین حال، به نظر من، پوشیدن کت وشلوار و زدن کراوات، همراه با به دوش انداختن عبای نازکی که مرسوم شده بود هم کار مضحکی بود.

طفولیت من ابتدا در رشت گذشت. در آنجا من و برادرم، غلامحسین خان، که سه سال از من بزرگتر بود، به مدرسهٔ رشدیه میرفتیم. سپس به تهران آمدیم و در آنجا ما را به مدرسهٔ تربیت فرستادند. ما جمعاً شش برادر و خواهر بودیم. بعد از من سه خواهر بودند و فرزند ششم احمد علی بود.

در سال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲)، هنگامیکه دوازده سال داشتم، پدرم تصمیم گرفت غلامحسین خان و مرا برای تحصیل به پاریس بفرستد. ما با کشتی از بندر انزلی به بادکوبه، و از آنجا با قطار به پاریس رفتیم. مسافرت ما حدود شش روز طول کشید و وقتی به پاریس رسیدیم ما را به پانسیونی در نزدیکی پارک «لوکزامبورگ» سپردند.

کار ما، در مدتی که در آن پانسیون بودیم، آموختن زبان فرانسه بود. صاحب پانسیون پیرمردی بود که نوه های خودش را هم سرپرستی می کرد و گاهی همهٔ ما را به جاهای دیدنی، مانند برج ایفل و باغ وحش، می برد. یک روز هم ما را به کشتارگاه برد که تأثیر بسیار بدی در من گذاشت و چیزهای وحشتناکی که از طرز کشتن گاوها دیده بودم از خاطرم نمیرفت. چشم گاو را میبستند و با کلنگ به مغزش می کوبیدند. از مشاهدهٔ این منظره تا چندین روز به خوردن گوشت رغبتی نداشتم.

چندی بعد، که زبان فرانسه را به اندازهٔ کافی یاد گرفته بودیم، به مدرسهٔ «مونتین»[۱] رفتیم. و بالاخره، پس از دو سال اقامت در پاریس، پدرم در سال ۱۲۹۲ (۱۹۱۳) تصمیم گرفت ما را از پاریس به بیروت، به «کالج پروتستان سوریه»[۲]، بفرستد که مدرسهٔ ابتدائی بود. در این مدرسه عدهٔ زیادی از شاگردان ایرانی درس می خواندند. کسانی که از آن زمان اسمشان بخاطرم مانده عبارتند از دکتر قاسم غنی، عبدالحسین خان و علی محمد خان دهقان، از دهقان های شیراز، و بچه های باقروف صاحب گراند هتل لاله زار تهران که هتلی اروپایی محسوب می شد.

ما دو برادر در سال ۱۲۹۳ (۱۹۱٤) برای تعطیلات تابستان به ایران برگشتیم. در همان زمان جنگ جهانی اول آغاز و همهٔ راههای خروج بسته شد و بناگزیر نتوانستیم به بیروت برگردیم.

خانوادهٔ ما در همان سال از تهران به رشت برگشت و پدرم ما را به مدرسهٔ آمریکایی

۱- Lycee Montaigne

۲- Syrian Protestant College



ابراهیم ابتهاج الملک



ابتهاج الملک، با چند تن از فرزندان و مستخدمینش

رشت فرستاد و تا سال ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) در آنجا درس می خواندیم. رئیس این مدرسهٔ کوچک یک آمریکائی بود که خودش و زنش و تعدادی معلم ایرانی در آنجا تدریس میکردند.

زندگی در رشت

در رشت پدرم، بعنوان مستوفی، املاک سپهدار اعظم را، که در آن زمان بزرگترین مالک گیلان بود، اداره میکرد. ما، با درآمدی که از املاک مادرم میرسید و حقوقی که پدرم میگرفت، زندگی نسبتاً مرفهی داشتیم. یک وقتی هم، هنگامیکه سپهسالار تنکابنی وزیر گمرکات بود، پدرم رئیس گمرک بندر انزلی شد.

پدرم صاحب درشکه بود و برای آن از قرباغ قفقاز یک جفت اسب کُهَر وارد کرده بود. خوب به خاطر دارم که هر دفعه در خیابانهای سنگفرش رشت از دور صدای پای اسبی را می شنیدم می دانستم که درشکهٔ پدرم در راه است. یک سورچی ترک هم داشتیم به نام برجعلی که زنش هم در خانهٔ ما کارمیکرد. زن مسن و بسیار با فهمی بود و مادرم به او احترام میگذاشت، بطوریکه با مادرم و بچه ها مأنوس بود. یک لله آقا هم داشتیم به نام مشهدی علی که پیشخدمت مخصوص پدرم بود. زن دیگری هم به اسم شوکت از بچگی در خانهٔ ما بزرگ شده و همانجا مستخدم بود. یک کنیز سیاه هم داشتیم که او را به قیمت صد و بیست تومان از آفریقا خریده و اسمش را خوش قدم گذاشته بودند. خوش قدم در خانوادهٔ ما بزرگ شد و بعدها مادرم او را به ازدواج یکی از مستخدمین درآورد. تا آنجایی که به خاطر دارم حقوق هر کدام از مستخدمین مرد در ماه حدود چهار تومان می شد.

خانهٔ مسکونی ما دارای دو قسمت «بیرونی» و «اندرونی» بود. بیرونی به سبک معماری قفقازی ساخته شده و دور تادور حیاطش اتاق هایی بود که درهاشان رو به ایوان هایی با پنجره های کوچک باز می شد. اندرونی حیاطی نسبتاً وسیع بود با درخت های مرکبات بسیار خوب که زمستان آنها را با «کلش» میپوشاندند تا از سرما محفوظ بمانند. وسط حیاط حوض بزرگی بود و ساختمان اندرونی هم بهمان طرز معماری قفقازی ساخته شده بود. طبقهٔ بالای خانه مخصوص دفتر کار و پذیرایی های پدرم بود.

در مهمانی های پدرم، علاوه بر چلو و خورش، غذاهای فرنگی مثل کتلت هم درست می کردند و دورش سیب زمینی سرخ کرده می چیدند و این مهمانی ها بواسطهٔ همین اختلاط غذاهای ایرانی و فرنگی شهرتی در شهر داشت.

ما خانهٔ بزرگ دیگری هم داشتیم که متصل به خانهٔ مسکونی ما و مشرف بر باغ سبزه میدان بود و پدرم این خانه را اجاره میداد. مستاجران پدرم اغلب ارمنی بودند که در آن زمان

از همه فرنگی مآب تر بوده و به اصطلاح جزء طبقهٔ متمدن رشت محسوب میشدند. یکی از این مستأجران تاجر باشیِ ارمنی بود و پسرهایش در روسیه تحصیل میکردند. به یاد دارم در فصل تابستان که این پسرها از روسیه به رشت میآمدند، کاسکت افسری به سر میگذاشتند و وقتی با کسی دست میدادند مثل نظامی ها پاهایشان را بهم میزدند و این طرز رفتار باعث حیرت من می شد.

من از همان خردسالی به این نکته توجه کردم که دوستان و اطرافیانم چندان دقتی در کار حساب و ارقام ندارند. تنها پدرم بود که درمورد حساب و کتاب و ارقام دقیق و سختگیر بود. من به ارقام و حسابها علاقهٔ زیادی داشتم و پدرم، که متوجه این علاقه شد، مرا با امور حسابداری و دفترداری آشنا کرد و حتی حساب «سیاق» را که اکنون دیگر متداول نیست بمن یاد داد. من، در طفولیت، بدون اینکه با نام و مفهوم «بانکداری» آشنائی داشته باشم، برای بچه ها و مستخدمین پیش خود حساب باز کرده و وظائف بانکداری را انجام میدادم.

اقامت در تهران

در سال ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) پدرم مرا تنها به تهران فرستاد و غلامحسین خان، که تازه ازدواج کرده بود، در رشت ماند.

در تهران در منزل دو خانم آمریکایی، که یکی از آنها طبیب بود و دیگری در مدرسهٔ تربیت درس میداد، پانسیون شدم. این خانه نزدیک میدان توپخانه در خیابان فردوسی، که آن زمان خیابان علاءالدوله نامیده میشد، قرار داشت و مطابق معماری ایرانی شامل حیاطی بود که دور تادور آن را اتاق ساخته بودند. در اتاق های قسمت شمالی خانم دکتر کلارک[۱] و خانم کپیس[۲] زندگی میکردند و من یک اتاق مجزا در قسمت جنوبی حیاط داشتم. غذا را با این دو خانم میخوردم و نزد آنها درس میخواندم.

دکتر کلارک خانم مسن و فوق العاده مهربانی بود. خانم کپیس کمی از دکتر کلارک جوانتر بود و وقتی که از مدرسهٔ تربیت به خانه میآمد به من درس انگلیسی و جبر و مقابله میداد. نمی دانم پدرم به چه علت تصمیم گرفته بود که من، بجای اینکه به مدرسه بروم، در همان پانسیون و نزد معلمین خصوصی درس بخوانم. علاوه بر میس کپیس چند نفر دیگر به همان منزل میآمدند و به من درس میدادند. معلم فارسی و عربی من شخصی بود به نام دبیرمؤید نعیمی، که قبلاً معمم بود و شیخ محسن خوانده میشد، اما از وقتی که از رشت

۱- Dr. Clarke

۲- Miss Cappes

به تهران آمده بودفکل وکراوات می بست وفرنگی مآب شده بود. عبدالعظیم خان قریب هم، که اهل گَـرَکان بود، به من فرانسه و دستور زبان فارسی یاد میداد و در همان موقع کتاب معروف خود را دربارهٔ دستور زبان فارسی نوشته و چاپ کرده بود. در همین دوره از تقی خان اعلم السلطنه، که مرد بسیار خوش ترکیب و باذوقی بود، درس و یولن میگرفتم.

زندگی من در خانهٔ این دو خانم آمریکایی زندگی جمع و جور و پاکیزه ای بود. با کسانی که به خانهٔ آنها رفت و آمد داشتند آشنا شده بودم و ساعاتی را درمعاشرت و گفتگو با آنان میگذراندم. از میان آن کسان میتوانم مرحوم مطیع الدولهٔ حجازی، دکترحکیم ارسطو، دکتر علامعلی دواچی (که بزرگترین داروخانهٔ تهران را داشت) و دکتر «استومپ» سوئیسی، که به عنوان دندانپزشک احمد شاه به ایران آمده بود، را نام ببرم. این اشخاص را نه تنها در خانه ایکه پانسیون بودم میدیدم بلکه گاهی به خانهٔ آنها هم میرفتم. در منزل دکتر استومپ بیشتر حرفهایمان در اطراف مسایل علمی روز دور میزد.

گاهی هم مطالبی تحت عنوان «آیا میدانید؟» در روزنامهٔ «ایران»، که متعلق به زین-العابدین رهنما بود، مینوشتم و مطالب علمی را برای خوانندگان روزنامه تشریح می کردم.

آنوقت ها هنوز راه بین تهران و رشت شوسه نبود و هر بار که میخواستیم بین این دو شهر سفر کنیم ناچار با کالسکه ای، که به آن «دستگاه» میگفتند، مسافرت میکردیم. دستگاه چرخ های آهنی داشت و با دو اسب کشیده میشد. دو پنجره در دو که شیشه هاشان بالا و پائین میرفت. در هر کالسکه برای چهار نفر جا بود که دو بدو روبروی هم می نشستند. وقتی کالسکه در آن جاده های خاکی ناهموار حرکت می کرد طوری تکان میخورد که مسافران یک لحظه هم آسوده نبودند. در بین راه، داخل کالسکه پر از خاک و مگس میشد و هر کاری میکردند مگس ها بیرون نمیرفتند و تا مقصد مسافران را آزار میدادند. اگرپنجره را میبستند هوای داخل کالسکه بشدت گرم میشد و اگر آنرا باز میکردند گرد و خاک و مگس آدم را عذاب میداد. وصف اینکه در بین راه تهران و رشت به آدم چه میگذشت، بخصوص وقتی کالسکه از درهٔ خطرناک ملاعلی عبور میکرد، به آسانی میسر نیست. یکی از بدترین خاطرات بچگی من زجری است که موقع رفتن از رشت به تهران میکشیدم.

امتیاز کالسکه های مسافربری راه تهران و رشت را به ارباب بهمن زردشتی، برادر ارباب کیخسرو، داده بودند و به اصطلاح همهٔ دستگاه ها مال او بود. ارباب بهمن در طول راه تهران و رشت مسافرخانه هایی، که آنها را «مهمانخانه» میخواندند، درست کرده بود و مسافران شبها در این مسافرخانه ها میماندند و همانجا هم اسب ها را عوض میکردند.

به علت بدی جاده و خستگی اسب ها، هر روز بیشتر از چند فرسخ نمی شد مسافرت کرد.

پیش از شروع تعطیلات تابستان سال ۱۲۹٦ (۱۹۱۷) تصمیم گرفتم، بدون اینکه از پدرم اجازه بگیرم، در ایام تعطیلات با دوچرخه به رشت بروم. در آن موقع دوچرخه سواری یکی از تفریحات من بود و آشنایانی داشتم که با آنها به دوچرخه سواری میرفتیم. از جملهٔ این دوستان میتوانم از تقی خان و برادرش صادق خان امیرصادقی، که آدم بسیار جدی و معقولی بود،(و بعدها شنیدم که صادق خان رانندهٔ رضاشاه شد) نام ببرم. تقی خان و صادق خان در خیابان چراغ برق یک مغازهٔ بزرگ دوچرخه سازی و نجاری داشتند و موتور سیکلت و دوچرخه هم تعمیر میکردند و کرایه میدادند.

آن زمان بجز احمد شاه و یکی دو نفر دیگر هیچکس در تهران اتومبیل نداشت و تعمیر موتورسیکلت و دوچرخه نیز نیاز به تخصص داشت و کار فنی نسبتاً پیچیده ای محسوب میشد.

برای اینکه خودمان را آماده کنیم، یک دوره تمرین دوچرخه سواری گذاشتیم و مرتباً فاصلهٔ تهران تا دزآشیب را بدون توقف با دوچرخه میرفتیم. پیمودن این راه که شوسه نبود و سنگ و کلوخ بسیار داشت کار بسیار مشکلی بود، بخصوص اگر قرار نبود که در بین راه توقف داشته باشیم.

وقتی تعطیلات تابستان شروع شد، به اتفاق تقی خان و پنج نفر دیگر با دوچرخه عازم رشت شدیم. راه تهران–قزوین راه نسبتاً آسانتری بود. با این همه، وقتی به قزوین رسیدیم، سه نفر از ما تصمیم گرفتند به تهران برگردند.

سختی راه از قزوین شروع میشد، چون تمام ارتفاعات و گردنه ها، و از جمله درهٔ ملاعلی، بعد از قزوین قرار داشت. راه بین قزوین و رشت، که در واقع روس های تزاری آن را برای عبور قشونشان ساخته بودند، راهی بود باریک به عرض پنج تا شش متر، با سطحی بسیار ناصاف و پر از شیب و فراز، بطوریکه بعضی جاها مجبور بودیم از دوچرخه پیاده شویم و سربالایی را پیاده طی کنیم. کیف آچار و وسایل تعمیر دوچرخه را پر از غذا کرده بودیم و خوشبختانه خیالمان از نظر تعمیر دوچرخه ها هم راحت بود، چرا که اگر دوچرخه ای خراب می شد تقی خان آنرا تعمیر میکرد.

آن روزها مصادف بود با شروع انقلاب روسیه، و ارتش تزاری تصمیم گرفته بود که قزاق های روس را از ایران به روسیه فرابخواند. قزاق ها هم هرچه سر راهشان بود غارت میکردند و به همین جهت همهٔ قهوه خانه های میان راه بسته بود.

بعد از روز اول، غذایی که همراه داشتیم تمام شد و ما، که در اثر دوچرخه سواری خیلی اشتها پیدا کرده بودیم، به وضع اسفناکی گرفتار شدیم. به امید اینکه شاید قهوه خانهٔ بعدی

چیزی داشته باشد می رفتیم اما هیچ کجا غذایی نبود. تا اینکه سرانجام به یکی از دهات دورافتاده رفتیم و آنجا غذا پیدا کردیم. بعد از خوردن غذا و گرفتن آذوقه دو باره راه افتادیم.

از منجیل باران شروع شد و وقتی به رودبار رسیدیم باران شدیدتر می بارید و ما زیر باران تا رشت رفتیم. به دروازهٔ رشت که رسیدیم سرتاپا خیس و گل آلود بودیم. پولوور قرمزی که به تن داشتم کاملاً رنگ پس داده بود. آن زمان کلاه ها از مقوا ساخته میشد و کلاه مقوایی که به سر داشتم به مشتی خمیر تبدیل شده بود.

پیش خودم حساب کردم که، قبل از دیدار پدر و مادر، باید سر و وضعم را از آن حالت اسفناک بیرون بیاورم، زیرا آنها از آمدن من با دوچرخه خبر نداشتند. نرسیده به شهر رشت، جایی بود به نام پل عراق (بنظر اهالی گیلان قسمت های جنوبی گیلان جزو «عِراق» محسوب میشد و مردم آنجا را عراقی و بیگانه میدانستند). روس ها سربازخانهٔ کوچکی در آنجا برای قزاق های خود درست کرده بودند. جلوی این سربازخانه آبخوری های بزرگ چوبی، به اندازهٔ وان حمام، برای آب خوردن اسب ها ساخته شده بود. ما، همانطور با لباس، خودمان را در این آبخوری ها، که پر از آب باران بودند، انداختیم و به هر ترتیبی بود خودمان را شستیم و سپس با لباس های خیس راه افتادیم و وارد منزل شدیم.

پدر و مادرم، با مشاهدهٔ ما در آن حالت، غوغایی بر پا کردند که شماها چه بلایی سر خودتان آورده اید؟ کجا بوده اید؟ و چرا این شکل شده اید؟

دو ماهی در رشت ماندم و، وقتی تعطیلات تمام شد، به شرطی حاضر به بازگشت به تهران شدم که پدر و مادرم اجازه بدهند دو باره با دوچرخه به تهران برگردم. عاقبت با اکراه پذیرفتند و من، به اتفاق تقی خان و یک نفر نظامی که از دوستان ما بود، براه افتادیم و به تهران برگشتیم.

من، تا سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹)، در همان منزل دکتر کلارک و میس کپیس به درس خواندن ادامه دادم و تابستان آن سال به رشت برگشتم.

اولین شغل

وقتی به رشت بازگشتم انقلاب روسیه انجام شده بود و اثرات آن در شمال ایران بوضوح محسوس بود. قوای انگلیس تحت فرماندهی ژنرال دانسترویل[1]، و برای جلوگیری از پیشرفت بلشویک ها، در رشت مستقر شده بود.

همانطور که توضیح دادم، ما دو خانه در رشت داشتیم؛ یکی خانه ای که خودمان در آن

۱- Major General L.C. Dunsterville

زندگی می کردیم و دیگری خانه ای که رو بروی سبزه میدان واقع بود، یعنی در بهترین منطقهٔ شهر رشت. و این خانهٔ دوم را پدرم معمولاً اجاره می داد. وقتی من از تهران به رشت آمدم خانهٔ ما را برای قوای انگلیس اجاره کرده بودند و فرمانده آنها سرهنگی بود از اهالی آفریقای جنوبی.

یک روز به مناسبتی، به این خانه سر زدم و سرهنگ مزبور به من گفت اگر شما بیکار هستید بد نیست بیایید و در مدتی که در رشت میمانید مترجم ما باشید. ضمناً حقوقی هم خواهید داشت.»

من، که نوزده ساله بودم، و تا آن زمان هیچگاه شخصاً پولی بدست نیاورده بودم با کمال میل با ماهی هفتاد تومان به عنوان مترجم سرگرم کار شدم. حقوق ماهی هفتاد تومان در آن دوره حقوق بسیار قابل ملاحظه ای بود.

یکی از روزها که سرگرم کار ترجمه بودم دیدم انگلیس ها یک ایرانی را، که وابسته به قشونشان بود، به ستونی بستند و او را به علت خلافی که مرتکب شده بود تنبیه کردند. این شخص را با چوب میزدند و بیچاره، بعد از ده پانزده ضربه، بیهوش شد. دیدن این صحنه در من اثر بدی گذاشت.

اقامت من در رشت، برخلاف انتظار، خیل طول کشید و، وقتی «تیمورتاش» والی گیلان شد و به رشت آمد، من توسط ظهیر همایون، که آن وقت معاون او بود، با تیمورتاش آشنا شدم. تیمورتاش یکی از اقوام خودش به نام مصطفی میرزا را، که آدمی کاملاً بی اطلاع بود، به حکومت انزلی منصوب کرد (نام انزلی بعدها، در زمان رضاشاه، و به پیشنهاد آیرم، به بندر پهلوی تبدیل شد و اکنون دوباره به انزلی معروف است) و از من خواست که همراه او به انزلی بروم و در کارها به او کمک کنم. برادرم، غلامحسین هم در این مأموریت با ما بود.

مصطفی میرزای بیچاره آنقدر عامی بود که وقتی به تماشای یکی از کشتی ها به بندر رفته بود پرسیده بود چطور ممکن است این کشتی ها روی آب بمانند و غرق نشوند؟

یکی از کارهای ابلهانهٔ مصطفی میرزا این بود که دستور داد تمام ترکمن های ایرانی که میخواستند برای زیارت به مشهد بروند به دارالحکومه انزلی مراجعه کنند و جواز بگیرند. شغل من صدور این جوازها بود و روزی چند صد نفر میبایست برای گرفتن جواز به من مراجعه کنند. البته درست معلوم نبود این جوازها به چه دردی می خورد، و اگر کسی مراجعه نمیکرد و جواز نمیگرفت چه کسی مانع سفر او به مشهد میشد. من هم، که از اشتغال به این کار بیهوده و بی معنی خسته شده بودم، منتظر فرصتی بودم که خودم را از آنجا خلاص کنم.

پس از مدت کوتاهی، وقتی یک دسته از قوای انگلیس از رشت برای استقرار به بندرگز می رفت، فرمانده دسته از من خواست تا همراه آنها بروم و در کار ترجمه به او کمک کنم. من هم فوراً قبول کردم و همراه آنها به بندرگز رفتم.

بندرگز در آن زمان ده مخروبه ای بود و تنها اهمیتش وجود گمرک کوچکش بود. آنجا پیش یک خانوادهٔ ارمنی پانسیون شدم و اغلب روزها با فرمانده دسته به شکار «ابیا» و قرقاول میرفتیم. چند بار هم شبها به اتفاق فرمانده دسته به شکار گراز رفتیم ولی هیچوقت گرازی مشاهده نشد.

یک روز هم یکی از کشتی های جنگی شوروی به بندرگز نزدیک شد و در آبهای ایران لنگر انداخت. فرماندهٔ دستهٔ انگلیسی، که درجهٔ ستوانی داشت، به من گفت باید برویم ببینیم روسها برای چه منظوری به ساحل ایران آمده اند. سوار قایقی شدیم و به طرف کشتی رفتیم. من از این قضیه سخت ترسیده بودم و با خودم فکر میکردم اگر برویم توی کشتی و بلشویک ها ما را توقیف کنند چه خواهد شد؟ سرانجام رفتیم، و من هم که کمی روسی میدانستم ترجمه میکردم. بعد از گفتگو با افسرهای روسی، معلوم شد که آنها قصد خاصی از آمدن به آبهای ایران نداشته اند و بعداً هم آنجا را ترک کردند.

چندی بعد، من از بندرگز به رشت برگشتم، چرا که قوای شوروی در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) از شمال به طرف گیلان سرازیر شده و انگلیس ها مجبور شده بودند عقب نشینی کنند. قشون ایران هم، که از قزاق ها تشکیل میشد، گیلان را به سوی تهران ترک کرد.

ورود میرزا کوچک خان جنگلی به رشت

باید توجه داشت که حضور قوای انگلیس در شمال ایران بلافاصله پس از قیام میرزا کوچک خان جنگلی در رشت پیش آمد. میرزا کوچک خان، بعد از آمدن انگلیس ها، از رشت عقب نشینی کرده و به جنگل پناهنده شده بود، اما بعد از رفتن انگلیس ها به رشت برگشت و حکومت مستقل تشکیل داد و در منزل یکی از اعیان رشت به نام امجدالسلطنه منزل کرد. روس ها حکومت میرزا کوچک خان را به رسمیت شناختند و رابطهٔ او با روسها بسیار خوب و نزدیک بود و حتی قراردادی هم با آنها بسته بود که او را همه نوع حمایت کنند.

آن روزها مردم رشت دسته دسته به تماشای میرزا کوچک خان میرفتند. من هم با یکی از رفقا برای دیدن این صحنه رفتیم. او موی سر و ریش بلند داشت، لباس شبه نظامی میپوشید، و روی سینه اش نشانی که بلشویکها به او داده بودند جلب توجه میکرد.

روزی چند تن از «جنگلی ها» نزد ما آمدند و من و برادرم غلامحسین خان را، به اتهام

مخالفت و انتقاد از حکومت انقلابی، دستگیر کرده و روانه زندان کردند.

زندان عبارت بود از طویله ای بزرگ با حیاطی کوچک. به جز ما چند نفر دیگر هم زندانی بودند. یکی از آنها یک کلنل سرشناس ژاندارمری، و گویا از دستهٔ ملیون، بود. دیگری شخصی بود از اهالی تهران که می گفتند سابقهٔ فعالیت سیاسی دارد. گمان میکنم این شخص را اعدام کردند.

پس از چند روز، تعدادی تفنگدار ما را از زندان بخارج بردند بدون اینکه معلوم باشد به کجا میرویم. غلامحسین خان با وحشت گفت ما را میبرند که تیرباران کنند.

آنها ما را به اتاق کوچکی هدایت کردند و معلوم شد منظورشان بازپرسی است. بازپرس، که ارمنی بود، و بعدها گفته شد که در گذشته شغل عرق فروشی داشته، پشت میز کوچکی نشسته بود و از ما، که ایستاده بودیم، بازجویی میکرد. موضوع بازجویی را به یاد ندارم. بعد از مدتی ما را به زندان قبلی بازگرداندند.

درست بخاطر ندارم چند مدت در زندان بودیم ولی می دانم پدرم برای آزادی ما خیلی تلاش کرد. بالاخره ما را نزد احسان الله خان، که از سرکردگان جنگلی ها و از همکاران ارشد میرزا کوچک خان بود، بردند.

احسان الله خان به ما گوشزد کرد که از آن به بعد از بدگویی نسبت به انقلاب و سران آن خودداری کنیم. سپس دستور آزادی ما را صادر کرد.

در دولت میرزا کوچک خان دو تن از دوستان من هم شرکت داشتند. نصرالله خان طلوع وزیر پست وتلگراف بود و برادر ارشدش، محمود طلوع، وزارت دادگستری را داشت. یکروز نصرالله خان خواست تا بدیدنش بروم. معلوم شد قصد دارند نامه های رسیده از اروپا را پیش از تحویل بصاحبانشان ممیزی کنند و کسی هم در بین جمعشان نمیتواند انگلیسی بخواند. از من خواستند تا نامه ها را خوانده و برایشان خلاصه کنم. سالها بعد محمود طلوع، بعنوان نمایندهٔ گیلان در مجلس شورای ملی به تهران آمد.

قتل پدرم و فرار از رشت

چندی نگذشته بود که قوای بلشویک، به بهانهٔ آزاد کردن کشتی های روسی که در بندر انزلی لنگر انداخته بودند، و نیز به مستمسک سرکوبی نیروی روس های سفید، انزلی را اشغال کرد و، پس از زد و خورد با نیروی قزاق های ایرانی، آنها را وادار به عقب نشینی نمود. آنگاه قوای ارتش سرخ به طرف رشت حرکت کرد.

پدرم تصمیم گرفت، برای فرار از دست روس ها، ما را به «چوکوسر»، یکی از املاک مادرم، ببرد. از دهات اسب آوردند، سوار شدیم و به چوکوسر، در نزدیکی فومن، رفتیم.

پدرم در چوکوسر خانهٔ دو طبقهٔ اربابی کوچکی ساخته بود. طبقات پایین این خانه

روی ستون های چوبی قرار داشت و دور تادور طبقهٔ بالا ایوان بود. کف ایوان با حصیرهای رشتی پوشانده شده بود. در تابستان روی این ایوان، که بسیار خنک و مطلوب بود، مینشستیم.

مدتی در چوکوسر بودیم. تا اینکه یک شب، هنگامی که همه در خواب بودیم، عده ای مسلح به خانه ما آمدند و گفتند از طرف میرزا کوچک خان مأمور هستند پدرم را برای تحقیقات به جنگل ببرند. درست یادم نیست چه ساعتی بود ولی ما همه بیدار شدیم و نگران پدرم بودیم. پدرم لباس پوشید و بالاجبار همراه آنها به جنگل رفت. بعدها شنیدم که سردستهٔ جنگلی هایی که برای بردن پدرم آمده بودند شخصی به نام «آقامیر» بود.

چند روز بعد یکی از دهقانان ما به چوکوسر آمد و خبر داد که جنگلی ها پدرم را کشته و جنازهٔ او را در جنگل گذاشته و رفته اند. وقتی این خبر به ما رسید غوغای عجیبی به راه افتاد. مادرم و خواهرانم شیون میکردند. بهر حال رفتند و جنازهٔ پدرم را در جنگل پیدا کردند و مادرم جنازه را برای دفن به قم فرستاد. بعدها مادرم، بنا بوصیت خودش در ابن بابو یه دفن شد.

به عقیدهٔ من شخص میرزا کوچک خان در این ماجرا دست نداشت و تمام کارها زیر سر همان آقامیر بود. سالها بعد از کشته شدن پدرم، وقتی در شرایطی بودم که می توانستم به آسانی قاتل پدرم را تعقیب کرده و به مجازات برسانم، این کار را نکردم و اتفاقاً در همان ایام شنیدم آقامیر، هنگام رفتن به زیارت، در یکی از رودخانه ها افتاده و غرق شده است.

بعد از قتل پدرم تصمیم گرفتیم برشت برگردیم. مادرم، که زنی متدین و با اراده بود، غلامحسین خان و مرا وادار کرد چادر سیاه بسر کنیم. مقداری از راه را از مزارع برنج کاری با سایر اعضای خانواده و کلفت ها پیاده طی کردیم تا به رشت رسیدیم. باین ترتیب مادرم ما را از خطرات احتمالی نجات داد.

یک بار دیگر که عده ای به خانهٔ ما آمدند و در جستجوی غلامحسین خان بودند مادرم او را زیر پشت بام پنهان کرد. سردستهٔ جنگلی ها، که یکی از آشنایان خودمان بود، برای پیدا کردن برادرم بیش از سایرین کوشش میکرد. مادرم که خودش را نباخته بود با نهایت شهامت رفتار میکرد و به مهاجمین اطمینان داد که غلامحسین خان در منزل نیست.

روزی عباس خان اصالت یکی از آشنایان ما، که از کارمندان قدیم شعبهٔ بانک شاهی در رشت بود، هراسان به منزل ما آمد و گفت روسها هر آن وارد رشت خواهند شد و شما باید فرار کنید. مادرم دستور داد غلامحسین خان و من، همراه با یکی از مستخدمین، شهر

را ترک کنیم.

در جادهٔ رشت به قزوین جمعیت زیادی حرکت می کرد و محشری برپا بود. تمام اهالی رشت در حال فرار بودند. بعضی ها با الاغ، بعضی ها با قاطر، بعضی ها با عراده، بعضی ها با دوچرخه، ولی بیشتر مردم پای پیاده راه افتاده بودند. تمام قهوه خانه های سر راه بسته بود و صاحبانشان فرار کرده بودند. صدای شلیک توپهای روسی به کسی اجازه نمیداد که احساس خستگی کرده و یا در فکر توقف و یا استراحت باشد.

وضع بسیار اسفناکی بود. قزاق های ایرانی، که قرار بود جلوی روس ها را بگیرند، در حال عقب نشینی بودند. ما، بدون غذا و با کفش های پاره، خسته و کوفته تا نزدیکی های رودبار آمدیم. سراپایمان پوشیده از گل و کثافت بود. اما، وقتی وضع رقت بار زنها و بچه ها را میدیدیم، وضع خودمان را فراموش میکردیم.

کمی از ظهر گذشته بود و سخت گرسنه بودیم. ولی چیزی برای خوردن یافت نمیشد. بعد ازمدتی به یکی از قهوه خانه های سر راه، که تخلیه شده بود، رسیدیم و دیدیم یکی از آشنایان رشتی ما مشغول تهیهٔ کـتّه است. وقتی ما را دید و شناخت صدایمان کرد. رفتیم و نشستیم و از کتهٔ بدون نمکی که پخته بود خوردیم و با عجله دو باره راه افتادیم. چون هر کس میرسید میگفت توقف نکنید که روسها پشت سر هستند و میرسند.

بالاخره، و با هر زحمتی بود، تا عصر خودمان را به منجیل رساندیم و در آنجا توانستیم قاطر کرایه کنیم و، از راه کوههای طالقان و کلاردشت و ارتفاعات الموت، به طرف قزوین برویم. قبل از حرکت، مستخدمی را که تا آنجا همراه ما آمده بود به رشت فرستادیم. عبور از این کوه ها بسیار سخت بود و ما به دشواری با قاطر از آنجا عبور کردیم. شب در یکی از دهات سر راه ماندیم و در خانه کدخدای ده غذایی خوردیم و خوابیدیم. با آنکه با لباس خوابیده بودیم، صبح که از خواب برخاستیم متوجه شدیم که تمام بدنمان را کنه زده است، ولی ما ازفرط خستگی چنان خوابیده بودیم که اصلاً احساس ناراحتی نکرده بودیم.

صبح بطرف قزوین حرکت کردیم. درقزوین به خانهٔ اسماعیل امیرشاهی، که یکی از دوستانمان بود، رفتیم. امیرشاهی هم سابقاً در انزلی و رشت مترجم انگلیس ها بود و از همانوقت با هم دوست شده بودیم. او مرد نازنین و مهربانی بود و خیلی از ما مراقبت کرد. قزوین پر بود از قزاق های ایرانی که از برابر روس ها عقب نشینی کرده بودند. قزاق ها با لباس های پاره پاره، مثل گداها، در کوچه و خیابان های قزوین پراکنده بودند. شایع بود که انگلیس ها درمنجیل سنگر بندی کرده اند و جلوی روس ها را خواهند گرفت.

ما مدتی درقزوین ماندیم و بعد خودمان را به تهران رساندیم.

زندگی در تهران

در تهران ما ابتدا در منزل یکی از دوستان گیلانی اقامت کردیم. در آن زمان سپهدار رشتی رئیس الوزراء بود و، به دستور او، به کلیهٔ مهاجرانی که از گیلان به تهران میآمدند کمک های مالی میشد. به ما دو نفر هم ماهیانه مبلغی میپرداختند که به سختی کفاف زندگیمان را میداد. بهرحال و با داشتن این مقرری ماهیانه، ما دو برادر توانستیم در گراند هتل، واقع در خیابان لاله زار، که پسران صاحبش با ما در بیروت هم مدرسه بودند، اتاق کوچکی بگیریم و در آنجا سکونت کنیم.

گراند هتل بهترین مهمانخانهٔ تهران بود. این مهمانخانه متعلق به «باقراُف» ها بود که بعدها نام خانوادگی خمسی را برای خود انتخاب کردند. گراند هتل پاتوق جوانهای آن روز و رجال تهران بود. یک ارکستر کُر قفقازی هم داشت و عصرها و شب ها افراد سرشناس، سیاستمدارها و روزنامه نویس ها در سالن آن جمع میشدند. میرزادهٔ عشقی، که از شعرای معروف تهران بحساب میآمد، از جمله کسانی بود که به گراند هتل میآمد. عده ای از ترکهای مهاجر ترکیه هم در همین هتل زندگی میکردند. نمی دانم آنها به چه جهت به ایران آمده بودند. یک انگلیسی هم، که رانندهٔ نصرت الدوله بود، در گراند هتل زندگی میکرد. نصرت الدوله این شخص را پیشاپیش، با رولزرویسی که ازانگلیس خریده بود، به تهران فرستاده بود.

از جمله کسانی که در هتل اقامت داشتند «لیانوزوف» روسی بود که امتیاز شیلات شمال را داشت. لیانوزوف آدمی بسیار متمول، معقول و تربیت شده بود و فرانسه را هم بسیار خوب حرف میزد؛ ولی زیاد با اراده نبود و اوقاتش را به بیکاری میگذارند. او زنی داشت بسیار زیبا که از خانواده های اشرافی روسیه بود و او هم زبان فرانسه را خوب می دانست. لیانوزوف در گراند هتل با رضا بوشهری و من آشنایی پیدا کرد و دائماً یکدیگر را میدیدیم. بالاخره هم زن لیانوزوف از او جدا شد و با رضا بوشهری ازدواج کرد. بوشهری از این زن صاحب دو فرزند شد که یکی از آنها بعدها با اشرف پهلوی ازدواج نمود.

من و غلامحسین خان چند ماهی در اطاق کوچک گراند هتل زندگی کردیم و این دوره را به حالت سرگردانی گذراندیم، تا وقتی که روزی سپهدار رشتی، که میخواست کمکی کرده باشد، به من گفت که نزد سردار همایون، که در آن زمان بجای ژنرال روس تزاری «استاروسلسکی»[1]، فرمانده بریگاد قزاق شده بود، بروم و در قسمت اداری دیویزیون قزاق کاری به من محول شود. علت برکناری استاروسلسکی شکست قزاقها درمقابل بلشویکها

۱- Starosselski

در شمال بود. میگفتند استاروسلسکی با بلشویکها سازش کرده و باعث شکست قزاق های ایرانی شده است.

البته از تشکیلات قزاقخانه چیزی باقی نمانده بود و، وقتی من به سردار همایون مراجعه کردم، نتیجه ای جز چند روز سرگردانی نگرفتم. سردار همایون، که محل کارش در عمارت قدیم قزاقخانه بود، مرا نزد شخصی که خیال میکنم رئیس امور مالی و حسابداری قزاقخانه بود فرستاد. تجربهٔ همان چند روزی که در اتاق های خالی عمارت گذشت، و مشاهدهٔ بی تکلیفی و بیچارگی سردارهمایون و رئیس امور مالی و حسابداری او، چنان اثر سوئی در من کرد که تصمیم گرفتم دیگر پایم را در آن عمارت نگذارم.

فصل دوم

بانک شاهی ایران

استخدام در بانک شاهی ایران

پس از اینکه از استخدام در قزاقخانه منصرف شدم یک روز، برحسب تصادف، در چند قدمی بانک شاهی واقع در میدان توپخانه، به نصرالله خان فرخو که رئیس صندوق بانک شاهی بود برخوردم. نصرالله خان مردی بود بسیار نازنین و دوست داشتنی و او را از زمانی که شاگرد مدرسهٔ آمریکائی تهران بود و با هم فوتبال بازی می کردیم می شناختم. وقتی از وضع زندگی من با خبر شد گفت در بانک شاهی یک جای خالی هست، اگر میل داری میتوانی بروی و سعی کنی بلکه تو را استخدام کنند. همین ملاقات سرنوشت مرا تعیین کرد.

روز بعد به بانک شاهی مراجعه کردم و مهدی خان مبصرالدوله، که با عنوان رئیس دارالترجمه دارای بالاترین مقامی بود که یک نفر ایرانی می توانست در بانک شاهی داشته باشد، از من امتحان کرد و از فردای آنروز مرا با ماهی ۳۰ تومان حقوق در بانک شاهی ایران به کار گماردند.

من به اینکه سرنوشت افراد قبلاً تعیین شده است عقیده ندارم ولی درباره خودم بدون هیچگونه تردید میتوانم بگویم که اگر برخورد تصادفی با نصرالله خان فرخو روی نداده بود مقدرات من بطور قطع عوض میشد، زیرا بهیچوجه امکان نداشت برای پیدا کردن شغل به بانک شاهی مراجعه کنم.

سپهدار و موضوع «مداخل»

یکی از روزهای جمعه ناهار به منزل سپهدار رشتی، که هنوز رئیس الوزراء بود، رفتم. در خانهٔ سپهدار همیشه، چه هنگامی که بیکار و چه موقعی که مصدر کار بود، بروی دوستان

و آشنایان باز بود و روزی نبود که جمعی سر سفرهٔ او حاضر نباشند. سپهدار، بخیال اینکه همانطور که به برادرم غلامحسین خان شغلی در دفتر رئیس الوزراء محول شده بود من هم در یکی از ادارات دیو یزیون قزاق مشغول کار شده ام، از چگونگی کارم پرسید. وقتی جواب دادم که در بانک شاهی مشغول کار شده ام خیلی تعجب کرد. سئوال کرد چقدر میگیری؟ گفتم ۳۰ تومان. باز پرسید علاوه بر حقوق «مداخلت» چیست؟ خیلی به من برخورد. با تندی جواب دادم که بجز حقوق درآمد دیگری ندارم.

البته باید متذکر شوم که شخص سپهدار از رجال درستکاری بود که اهل رشوه و اخاذی نبود، ولی این رو یه در دورهٔ قاجاریه خیلی معمول بود و در زمان احمدشاه هم هرکس می خواست حاکم یا والی بشود می بایست به شخص شاه پول بدهد. احمد شاه حتی از دولت انگلیس پانزده هزار تومان در ماه جیره میگرفت تا از قرارداد ۱۹۱۹، معروف به قرارداد وثوق الدوله، طرفداری کند و آنرا به تصو یب مجلس برساند. همچنین وثوق الدوله را به عنوان نخست وزیر حفظ کند و تعیین فرماندهٔ بریگارد قزاق را به انگلیسها واگذار نماید. برخلاف آنچه بعدها شایع شد او بهیچوجه مخالف این قرارداد نبود.[1]

سابقهٔ بانک شاهی در ایران

بانک شاهی ایران مؤسسه ای بود کاملاً انگلیسی که حق انحصاری چاپ و نشر اسکناس ایران را داشت و از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض و حقوق گمرکی معاف بود. امتیازنامهٔ بانک در تاریخ ۳۰ ژانو یه ۱۸۸۹ به مدّت شصت سال از طرف ناصرالدین شاه یک انگلیس بنام «بارون جولیوس دو رو یتر»[2] داده شد.

بعدها، در زمان رضاشاه، حق نشر اسکناس در برابر پرداخت دو یست هزار لیره از این بانک گرفته شد و به بانک ملی ایران واگذار گردید و اگر این کار انجام نشده بود حق نشر اسکناس ایران تا سال ۱۳۲۷ در دست یک مؤسسه بیگانه باقی مانده بود.

بموجب امتیاز نامه، بانک شاهی در بدو امر اجازه داشت معادل هشتصد هزار لیره (که در آن ایام بالغ بر دو میلیون و هشتصد هزار تومان میشد) اسکناس منتشر کند و انتشار بیش از این میزان موکول به اجازهٔ دولت ایران بود. این اجازه تا سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) بتدریج به هیجده میلیون تومان افزایش یافت.

بانک موظف بود، در برابر اسکناسهای منتشره، اندوختهٔ نقره ای معادل یک سوم نگهداری کند. (لغت اسکناس ظاهراً از کلمهٔ روسی «آسیگناتسه» آمده که از کلمه

۱ـ رجوع کنید به ضمیمهٔ «الف».

۲ـ Baron Julius de Reuter

آسیگناسیون[۱] فرانسه میآید. این کلمه در انقلاب فرانسه به بیجک هائی که به عنوان پول منتشر میگردید اطلاق میشد.) این اسکناس ها، که در ترجمهٔ فارسی امتیازنامه «بلیط» نامیده میشدند، به قطعات از یک تومان تا هزار تومان منتشر میگردید و قطعات درشت اسکناس یکایک به امضای رئیس کل و رئیس حسابداری بانک میرسید. به این معنی که این اشخاص، یا پایوران دیگری که از طرف آنها منصوب میشدند (و البته تمام آنها انگلیسی بودند)، اسکناسها را با دست امضاء میکردند، برای آنکه مرکّب آنها خشک بشود، اسکناسهای امضاء شده را مدتی روی میز پخش میکردند. حقّ الامتیازی که بانک شاهی به دولت ایران پرداخت میکرد معادل شش درصد عایدات خالص سالیانهٔ بانک بود.

نظارت دولت ایران در عمل نشر اسکناس بوسیلهٔ مأموری که «کمیسر» نامیده میشد اعمال می گردید و او یکایک اسکناسها را با مهری ممهور میکرد که این عبارات روی آن نوشته شده بود: «ملاحظه شد و ثبت دفتر دولتی گردید. امضاء مأمور محترم دولت علیهٔ ایران.»

زمانیکه من در بانک شاهی بودم، مقتدرالملک «مأمور محترم» دولت علیهٔ ایران بود و این وظیفهٔ خطیر را انجام می داد و برای اینکه مقام شامخ خود را نشان بدهد شیر و خورشیدی روی کلاه پوستی خود دوخته بود.

سرمایهٔ مجاز بانک چهارمیلیون لیره تعیین گردیده بود که یک میلیون لیرهٔ آن (معادل سه میلیون و پانصد هزار تومان) نقداً پرداخت شده بود. در ابتدای کار قسمت عمدهٔ سرمایه بانک شاهی در ایران بود ولی بعدها، در اثر افزایش سپرده های دولت و مردم، تمام سرمایه به انگلیس منتقل شد، به نحوی که بانک شاهی دیناری در ایران سرمایه گزاری نکرد (بهمین جهت در موقع تصدی خود در بانک ملی، بوسیلهٔ تصویب نامه ای که از هیأت وزیران گذراندم، بانک شاهی را، که دیگر عهده دار نشر اسکناس ایران نبود، موظف نمودم مقداری از سرمایهٔ خود را به ایران منتقل نماید.)

بیشتر دستگاههای فنّی بانک شاهی به دست کارمندان ارمنی اداره میشد. سیاست بانک شاهی در ایران این بود که به کارمندان ارمنی توجّه بیشتری بشود و اصولاً به آنان اعتماد بیشتری داشتند. جزء کارمندان بانک شخصی بود به نام «اوئن» که ارمنی بود و به تمام رموز و فنون بانکداری، مخصوصاً نزول بروات، مسلط بود و آموزش کارمندان جدید انگلیسی از مسئولیتهای او بشمار میرفت. ولی این شخص به هیچ قیمتی حاضر نبود اصول و جزئیات کارها را به اعضای تازه وارد ایرانی بانک یاد بدهد.

۱- Assignation

انتقال به شعبه رشت

من تا سال ۱۳۰۱ در بانک شاهی تهران بودم تا اینکه اوضاع گیلان بحال عادی برگشت و بانک تصمیم گرفت شعبهٔ رشت خود را، که به واسطهٔ اغتشاشات جنگلی ها و بعد از آمدن میرزا کوچک خان به رشت تعطیل شده بود، دو باره دایر کند. معاون بازرسی بانک، که یک اسکاتلندی بود، مأمور گشایش مجدد شعبه رشت شد و مرا که در تهران با او آشنا شده بودم همراه خود به رشت برد. بانک شاهی در رشت از سابق یکی از خانه های سپهدار را برای اقامت و محل کار رئیس شعبهٔ بانک خریداری کرده بود.

من تا سال ۱۳۰۳ در رشت ماندم و در تمام این مدت یک قسمت از کارهائی که طبق مقرارات بانک مختص رئیس انگلیسی بانک بود بدست من انجام میشد. مثلاً بعضی از اسناد میبایست دو امضاء داشته باشد. امضای اول متعلق به رئیس انگلیسی شعبه و امضای دوم، با وجود سابقهٔ کوتاهی که داشتم، بعهده من بود. براساس مقررات بانک شاهی دفتر کل بانک میبایست توسط شخص رئیس بانک نوشته شود. دفتر کل، مانند بقیهٔ ملزومات بانک، از انگلستان میآمد. این دفتر به شکلی درست شده بود که قفل میشد و کلید آن همیشه نزد رئیس شعبه بود. اما در رشت، علیرغم این مقررات، دفتر کل شعبه در اختیار من بود و به دست من نوشته میشد.

چون کارهای مربوط به خرید اسکناسهای خارجی و نزول برات های داخلی هم به عهدهٔ من بود، دلال های بانک منحصراً با من سر و کار داشتند. هر روز صبح اول وقت دلالها نزد من میآمدند و نرخ خرید و فروش ارز را به آنها اعلام میکردم. بازار معاملات ارز در رشت رونق خاصی داشت. تجار ایرانی مقیم قفقاز مرتباً مقداری اسکناس لیره، دلار آمریکا، و دلار کانادا را با پست برای طرفهای تجارتی خود در رشت میفرستادند. این اسکناسها توسط دلالها به بانک شاهی عرضه میشد و من به نرخ روز آنها را خریداری میکردم. من روزانه صورت اسکناسهای خارجی را که خریده بودم تهیه میکردم و این صورت بعداً به ضمیمهٔ اسکناسها به لندن فرستاده میشد.

حجم این معاملات در شعبهٔ رشت به تدریج آن چنان توسعه پیدا کرد که قسمت اعظم وقت مرا میگرفت. در مواردی که اسکناس بنظرم مشکوک میرسید آن را «به شرط وصول» خریداری میکردم، به این معنی که اسکناس مشکوک را به لندن میفرستادم و در صورتیکه وصول میشد پول آن را به صاحبش میپرداختم.

در یک مورد اتفاق جالبی روی داد. روزی اسکناسهای صد دلاری کانادائی جدیدی که تا آنموقع سابقه نداشت برای فروش به بانک عرضه شد. تاریخ چاپ و شمارهٔ سری اسکناسها همه یکی بود. چون سابقاً از این نوع اسکناس ندیده بودیم آنها را به شرط وصول

قبول کردم و به لندن فرستادم. بعد از مدتی پاسخ دادند که اسکناسها وصول شده است. ما هم طبق معمول پول تجار را دادیم و از آن پس خرید اسکناسهای صد دلاری کانادا ادامه پیدا کرد. ما البته برای محکم کاری از کلیهٔ کسانی که به بانک ارز میفروختند تعهد میگرفتیم که، اگر اسکناسهای خریداری شده تقلبی از آب درآیند، آنها پولی را که بابت آن ارزها دریافت کرده اند به بانک مسترد کنند. یکی از تجار عمده ای که این اسکناسها را به بانک میفروخت شخصی بود به نام علی صادقی، اهل اردبیل، که سالها بود در روسیه و قفقاز تجارت میکرد و مرد بسیار معتبری بود.

خرید اسکناسهای صد دلاری کانادائی مدت یکسال و نیم ادامه پیدا کرد تا اینکه یکروز از لندن به ما اطلاع دادند که تمام اسکناسهای صد دلاری کانادائی جعلی هستند. از اینکه تشخیص جعلی بودن اسکناس های کانادائی مدت یک سال و نیم طول کشیده بود تعجب کردم، ولی ناچار بودم از تمام تجار بدبختی که این اسکناس ها را به بانک فروخته بودند بخواهم که براساس تعهدشان پولی را که از بانک، در ازای اسکناسها، گرفته اند پس بدهند. قبول این موضوع برای این تجار، مخصوصاً برای صادقی که فروشندهٔ عمدهٔ این اسکناسها بود، بسیار گران تمام میشد. صادقی به بانک مراجعه کرد و با عجز و لابه گفت: من چطور اینهمه ضرر را تحمل کنم درحالیکه کار خلافی نکرده ام.

صادقی، برای اجتناب از پرداختن این مبالغ هنگفت، یک روز پیش من آمد و خواست با دادن رشوه مرا از تعقیب موضوع منصرف کند. من که از این عمل او فوق العاده عصبانی شده بودم، شدیداً به او پرخاش کردم. صادقی، که خیلی ناراحت و متعجب شده بود، گفت: من که کاربدی نکرده ام و تعجب میکنم چرا شما ناراحت میشوید. من در تمام عمرم در روسیه و در ایران به هر مأمور روسی و ایرانی که پول داده ام گرفته اند و شما اولین کسی هستید که چنین عکس العملی نشان میدهید. شما برای من یک زحمتی میکشید و کاری انجام میدهید و خیلی طبیعی است که من در ازای آن به شما پولی بدهم.

چون مذاکره با صادقی به نتیجه نرسید، ناچار شدیم وکیل بانک شاهی در تهران را برای تعقیب موضوع به رشت بخواهیم. وکیل بانک شاهی شخص خوب و محترمی بود به نام احمد شریعت زاده که در رشت هم شهرت و اعتبار زیادی داشت. دوستی من با شریعت زاده از همان تاریخ شروع شد و تا وقتی که زنده بود با همدیگر مربوط بودیم. آمدن شریعت زاده به رشت اثر روانی خود را بخشید. وقتی تجار فروشنده ارز دیدند که بانک شاهی وکیل معتبری را برای رسیدگی به این کار به رشت فرستاده است برای پیدا کردن راه حل وارد گفتگو شدند و، چون شخصاً عقیده داشتم که تجار فروشندهٔ اسکناس در این ماجرا بی تقصیر هستند، توافق کردیم که تجار قسمتی از پولهائی را که بابت فروش اسکناس های تقلبی گرفته بودند

بطور اقساط به بانک بپردازند.

پس از انتقال من به تهران، رئیس انگلیسی شعبه کارهائی را که میبایست طبق مقررات بانک خودش انجام بدهد و تا آن روز من عهده دار انجام آنها بودم بعهده گرفت. چند وقت بعد نامهٔ بدون امضائی از رشت به بازرسی کل بانک در تهران رسید مبنی براینکه رئیس شعبه در معاملات ارزی سوء استفاده هائی مینماید. بدین ترتیب که اسکناسهای لیره و دلار را به یک نرخ خریداری و به نرخ بالا تری به حساب بانک منظور میداشته و تفاوت را به نفع خود برداشت میکرده است. معاون بازرسی کل بانک که انگلیسی بود مأمور رسیدگی به این کار و عازم رشت شد و، پس از رسیدگی، رئیس شعبه مراتب را اقرار کرد. برای اینکه این جریان در خارج انعکاس پیدا نکند و لطمه ای به حیثیت بانک شاهی وارد نشود، رئیس شعبه را وادار به استعفاء و از همانجا روانهٔ انگلستان کردند و، بدین ترتیب، بجز دو سه نفر در بانک کسی از این موضوع اطلاع پیدا نکرد.

در سال ۱۳۰۳، پس از چهار سال خدمت در بانک شاهی، هنگامیکه مبصرالدوله، که با عنوان «مترجم کل»[۱] خدمت میکرد، برای چند ماه مرخصی به اروپا رفت، مرا از رشت به تهران منتقل کردند و موقتاً عهده دار وظائف او شدم.

در واقع مترجم کل رابط بین بانک شاهی و مقامات دولتی و افراد سرشناس ایران بود. مبصرالدوله، که بعد از سی و چند سال خدمت مدتی بود که به این سمت منصوب شده بود، برای خودش شخصیتی بود و شهرتی داشت. رئیس بانک شاهی در اوایل شخصی بود به نام «وود»[۲] که با اسب و درشگهٔ شخصی هر روز به بانک میآمد. مبصرالدوله هم، عیناً مثل رئیس بانک، اسب و درشگه داشت. بعدها، که رئیس بانک شاهی بجای درشگه با اتومبیل به بانک شاهی میآمد، مبصرالدوله کمافی السابق هنوز با اسب و درشگه به بانک میآمد. او با شاه و درباریان، با رئیس الوزراء و وزراء و با تمام متنفذین و رجال تهران مربوط بود.

در همین دوره بود که سلطنت قاجاریه منقرض و سلطنت سلسله پهلوی آغاز شد، و تیمورتاش به سمت وزارت دربار منصوب شد.

ملاقات با محمد حسن میرزا قاجار ولیعهد

بعد ازمدتی که من وظائف مترجم کل را برعهده داشتم یکروز «مک مری»[۳] رئیس کل بانک، مرا خواست و گفت شما باید به دیدن محمد حسن میرزا نایب السلطنه

۱- Chief Interpreter

۲- A.D. Wood

۳- James McMurray

برو يد. محمد حسن ميرزا وليعهد احمد شاه بود و وقتى احمد شاه به اروپا رفت مقام نيابت سلطنت را هم برعهده گرفت.

مک مرى سعى کرد به من ياد بدهد وقتى پيش محمد حسن ميرزا ميروم رفتارم چگونه باشد و به چه طرزى تعظيم کنم و به او احترام بگذارم. من آنموقع ۲٤ سال داشتم و با اين تشريفات هيچگونه آشنائى نداشتم.

در روز موعود براى ديدن محمد حسن ميرزا به قصر صاحب قرانيه در نياوران رفتم (اين قصر بعدها دفتر اختصاصى محمد رضاشاه شد). مرا به يکى از سالن هاى بزرگ قصر بردند. اين سالن مشرف به شهر بود و «اُرُسى» هاى قديمى آن شيشه هاى رنگى بسيار قشنگى داشت. منظرهٔ شهر تهران از آن اتاق بسيار زيبا و دلپذير بود.

وقتى محمد حسن ميرزا وارد سالن شد، من احترامات لازمه را بجا آوردم و او مرا با کمال خوشروئى و مهربانى پذيرفت. اولين سئوال نايب السلطنه اين بود که: «آيا شما رشتى هستيد؟ گفتم بله. پرسيد از قوم و خويش هاى ميرزا کريم خان هستيد؟ گفتم خير، ولى او را ميشناسم.

من از دوران جوانى، قبل از اينکه در بانک شاهى مشغول کار شوم، و هنگاميکه در رشت زندگى ميکردم، با ميرزا کريم خان آشنايى داشتم. ميرزا کريم خان نعيمى، که به ميرزا کريم خان رشتى معروف بود، يکى از شخصيت هاى برجسته رشت و از افراد با نفوذ زمان خود به شمار ميرفت و در انقلاب مشروطه نقش داشت و، در دوره استبداد صغير، برادرش «سردار محى» را در رأس عده اى از مجاهدين رشتى به تهران فرستاد و آنها نيز در فتح تهران با سپهسالار که از تنکابن و سردار اسعد بختيارى که از اصفهان آمده بود همکارى داشتند. ميرزا کريم خان با سلطنت قاجاريه مخالف بود و بعدها در رساندن رضاشاه به سلطنت کمک کرد. ميگفتند يک روز وقتى که محمد حسن ميرزا نايب السطنه براى برچيدن ختم يکى از رجال وارد مجلس ختم شده بود همه جلوى پاى او بلند شده و ابراز احترام کرده بودند ولى ميرزا کريم خان سرجايش نشسته و اعتنائى به وليعهد نکرده بود. معروف بود که ميرزا کريم خان از انگلوفيل هاى پرو پا قرص است. او از افرادى بود که گمان ميکرد انگليسها در همهٔ امور دخالت دارند و همهٔ کارهاى دنيا زير سر آنها است. وقتى در بانک شاهى در تهران کار ميکردم يک روز، روى سابقه دوستى و رشتى بودن، خيلى به من اصرار کرد که او را با «تروت»[1]، يا به قول خودش «مسيو تروت»، که سمت

۱- A.C. Trott

«دبیر امور شرقی»[۱] را در سفارت انگلیس داشت آشنا کنم. (من تروت را از وقتی که کنسول انگلیس در رشت بود میشناختم. فارسی و عربی را خوب میدانست و به فارسی هم شعر میگفت.) من تعجب کردم و پرسیدم شما به چه مناسبت میخواهید با تروت آشنا بشوید؟ فایده اینکار چیست؟ گفت شما نمیدانید، ولی همهٔ وقایع دنیا به دستور انگلیس ها انجام میگیرد. من بالاخره ناچار شدم میرزا کریم خان را با تروت آشنا کنم.

میرزاکریم‌خان مدتی بعد از اینکه رضاشاه به سلطنت رسید، باوجود نزدیکی زیادی که در اوائل کار با او پیدا کرده بود، مورد غضب واقع و به کاشان تبعید شد. بعد از رفتن رضاشاه میرزا کریم خان به تهران برگشت و خیلی علاقه داشت که دو باره وارد دنیای سیاست بشود من که از سابقهٔ نزدیکی میرزاکریم خان با رضاشاه مطلع بودم به او گفتم شما چرا پیش محمدرضا شاه نمیروید؟ آن موقع من به شاه خیلی نزدیک بودم و مرتب او را میدیدم و خیلی هم به او علاقه داشتم. میرزا کریم خان، بنا به اصرار من، به حضور شاه رفت و خیلی زود به او نزدیک شد. بطوریکه شب های شنبه هر هفته در حضور شاه شام میخورد و با هم پوکر بازی میکردند.

باری آن روز که به دیدن محمد حسن میرزا رفته بودم، وقتی از من راجع به میرزا کریم خان سئوال کرد گفتم من او را میشناسم اما با هم نسبتی نداریم.

با محمد حسن میرزا در مورد مسائل مختلف صحبت کردیم. ضمن صحبت یک مرتبه پرسید شما سردار سپه را میشناسید؟ گفتم نخیر، او را ندیده ام. گفت بله، یک قد بلندی دارد که من وقتی با او صحبت میکنم مجبور هستم سرم را بالا بگیرم. در حین گفتن این حرف سرش را بالا برد و بطرف سقف نگاه کرد. محمدحسن میرزا گفت عده ای از اشخاص بدطینت و مفتن میانهٔ شاه را با سردار سپه بهم زده بودند اما خوشبختانه این کدورت رفع شد و سردار سپه آمد و قران را مُهر کرد و وفاداریش را به احمد شاه تائید کرد و خیالمان بحمدالله راحت شد.

بعد محمد حسن میرزا مدتی از این در و آن در حرف زد. رفتارش مؤدبانه و مهربان بود.

داستان رولزرویس احمد شاه

چند ماهی بیشتر نگذشت که سلطنت قاجاریه بهم خورد و مرتضی خان یزدان پناه، یکی از افسران ارشدی که با سردار سپه نزدیک بود، از طرف او مأمور شد فوراً وسائل عزیمت محمد حسن میرزا را فراهم و او را روانه اروپا کند.

۱- Oriental Secretary

در سال ۱۳۱۵ که برای مرخصی به پاریس رفته بودم، یک روز در خیابان ریولی محمد حسن میرزا را دیدم و شناختم. او هم مرا شناخت و بطرف من آمد. سلام کردم. بعد از احوالپرسی گفت شما اینجا چه میکنید؟ گفتم کار خاصی ندارم. آمده بودم یک کمی قدم بزنم. گفت برویم یک قدری راه برویم. با هم صحبت کنان از خیابان ریولی به شانزه لیزه رفتیم و روی یکی از نیمکت های کنار خیابان نشستیم. از حال احمد شاه پرسیدم. گفت کتاب میخواند و استراحت میکند.

در همین ضمن اتومبیل رولزرو یس احمد شاه از جلوی ما گذشت. محمد حسن میرزا گفت حلال زاده است. از وضع مالی احمد شاه سئوال کردم. جواب داد وضع بدی ندارد، اما فوق العاده هم نیست. ولی روحیه اش خوب است. او وضع مالی خودش را با داستان شرلاک هلمز بی شباهت نمیداند که وقتی او را برای رسیدگی به قتل شخصی خبر کرده بودند، بعد از یک معاینه مختصر از جسد، میگوید این کسی که کشته شده آدمی است که زمانی کار و بارش خیلی خوب بوده است ولی این اواخر وضع مالیش خراب شده اما آن قدر بد نشده که به نان شب محتاج باشد. از شرلاک هلمز میپرسند شما چطور با یک نگاه توانستید به این نتیجه برسید؟ جواب میدهد این شخص لباسش دوخت یک خیاط خیلی معروف وگرانی است ولی مدل لباس او مال چند سال پیش است و نشان میدهد در آن موقع کسب و کارش خوب بوده که میتوانسته پیش یک چنین خیاطی برود ولی وضعش هم آنقدر بد نشده بوده که ناچار شده باشد این لباس را بفروشد یا گرو بگذارد اما آنقدر هم نداشته که بتواند دو باره نزد همان خیاط برود و لباس نو بدوزد. احمد شاه میگوید وضع من شبیه وضع آن شخص است. هرکس مرا با این رولز رو یس ببیند میداند که یک وقتی وضع خیلی خوبی داشته ام اما از روی مدل رولزرو یس میتواند بفهمد که دیگر در وضعی نیستم که بتوانم رولزرو یس جدید سوار بشوم.

من احمد شاه را قبلاً یک بار در سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) وقتی که عازم اروپا بود در انزلی دیده بودم. در آن زمان من در انزلی کار میکردم و هنوز به استخدام بانک شاهی در نیامده بودم. احمد شاه از راه روسیه به فرانسه میرفت و من هم جزو اشخاصی که به استقبال شاه آمده بودند شرکت داشتم. تیمورتاش والی گیلان بود. وقتی احمد شاه با اتومبیل و رانندهٔ انگلیسی اش وارد شد نصرت الدوله، که وزیر خارجه بود، پشت سرش آمد و خیلی از خودراضی بنظر میرسید و در میان اطرافیان شاه مشخص بود. احمد شاه خیلی بد لباس پوشیده بود. معمولاً کت و شلوار میپوشید و آن روز کراوات نداشت. پیراهنش از پیراهن های بدون یقهٔ معمولی بود و تکمه های آن را تا بالا بسته بود. روی کت و شلوار پالتوی ابریشمی نازک که به آن چوچونچه میگفتند پوشیده بود. خیلی چاق و بدقواره بود و به همه چیز شبیه بود جز

یک پادشاه. بعد از تشریفات مختصری احمد شاه روی عرشه کشتی رفت و آب خوردن خواست. پیشخدمت مخصوص او در لیوانی سر پوش دار برایش آب برد. میگفتند احمد شاه، که خیلی وسواس داشت، بقدری از میکرب میترسید که همیشه دستکش دست میکرد و فقط آب جوشیده میخورد و آب را هم فقط باید پیشخدمت خودش در لیوان در بسته بیاورد. در مراسم بدرقهٔ احمد شاه ژنرال ستاروسلسکی فرماندهٔ قزاقخانه هم حضور داشت و یادم میآید در میان همه اشخاصی که آنجا بودند شخصیت و برازندگی تیمورتاش کاملاً میدرخشید.

وقتی صحبت با محمد حسن میرزا دربارهٔ احمدشاه تمام شد، او به من گفت شما باید یک شب با من به باشگاهی که در آن عضو هستم بیائید. در این کلوپ تمام شاهزاده های روسیه جمع میشوند. اینها همه، بعد از انقلاب، روسیه را ترک کرده اند و با اینکه هیچ چیز ندارند یک نفرشان درآنجا نمانده، ولی اعضای خانواده ما، منجمله فرمانفرما، همه در ایران مانده اندومیروندبه رضاخان تعظیم میکنندودستش رامیبوسند.

بعد پرسید حالا مرا به چه اسمی صدا میکنند؟ گفتم ولیعهد سابق. محمد حسن میرزا گفت یادتان میآید آن روز که در تهران پیش من آمدید به شما چه گفتم؟ جواب دادم خیلی خوب، و بارها فکر صحبت آن روز را کرده ام. محمد حسن میرزا با تأثر زیاد گفت دیدید این آدم چطور ما را گول زد؟ قران مُهر کرد و قسم خورد که وفادار بماند و آنوقت این طور به ما خیانت کرد.

باری بعد از مراجعت مبصرالدوله از مرخصی من به اداره بازرسی بانک منتقل شدم و، علاوه بر امور بازرسی، کارهای قضائی و مطالبات مشکوک نیز بمن محول گردید و کلیهٔ امور مربوط به محاکمات بانک شاهی و مشکلاتی که بانک با عدلیه و محاکم داشت توسط من انجام میشد. شریعت زاده که وکیل بانک بود، و همچنین احمد مقبل که از شاگردهای شریعت زاده بود، مستقیماً پیش من میآمدند و با من سر و کار داشتند و من کارها را مستقیماً به خود «ویلکینسون»[1] که از سال ۱۳۰۵ جانشین مک مری شد و تا سال ۱۳۱۳ رئیس کل بانک شاهی بود گزارش میدادم.

وضع ایرانی ها دربانک شاهی

ایرانیانی که در بانک شاهی کار میکردند به تمام کارهای بانک وارد بودند، بنحو یکه اعضای جوان و تازه کار انگلیسی که در انگلستان استخدام و به تهران اعزام میشدند نزد آنها کارآموزی میکردند (بدون اینکه ارشدیت ایرانی ها نسبت به آنها رسماً شناخته شود.)

۱- Edward Wilkinson

معذالک تفاوت فاحشی بین ایرانیان و انگلیسی ها، چه از لحاظ مقام و چه از حیث حقوق وجود داشت و، چنانکه گفته شد، عضو ارشد ایرانی در بانک دارای عنوان مترجم کل بود.

من، که در اثر تصادف روزگار وارد خدمت بانک شاهی شده بودم، بی نهایت از این وضع و شرائط ناراضی بودم و مدام این نارضائی را آشکارا بیان و منعکس میکردم. در نتیجهٔ اعتراض های من برای اولین بار در مورد یک ایرانی سمتی غیر از عنوان مترجم کل قائل شدند و مرا بسمت «معاون بازرس کل»[1] منصوب کردند. اگر چه این خود قدمی در راه شکستن سنت قدیمی بود ولی مرا قانع نکرد.

هنگامیکه عمارت جدید بانک در میدان توپخانه بجای عمارت قدیم ساخته شد، و در نخستین روزی که به آنجا نقل مکان کردیم، به دستشویی رفتم و با حیرت دیدم روی در دستشویی کاغذی الصاق و این عبارت روی آن نوشته شده است: «فقط برای اروپایی ها». وارد دستشوئی شدم و با داد و فریاد نسبت به این رفتار اهانت آمیز اعتراض کردم. مسئولین امر بعداً توضیح دادند که البته منظورما شما نبودید. اگر چه از فردای آنروز آن کاغذ برداشته شد ولی تا روزیکه من در بانک شاهی بودم، و باوجود تذکر من، هیچیک از ایرانیان از آن دستشوئی استفاده نمیکردند.

به یاد دارم که در بانک شاهی، مانند دستگاههای دیگر انگلیسی در آن زمان، معمول شده بود که اعضای انگلیسی را، به رسم و عادت هندوستان در دورانی که مستعمره بود، «صاحب» خطاب میکردند. مثلاً بجای آقای و یلکینسون یا مستر مک مری میگفتند و یلکینسون صاحاب یا مخملی صاحاب. این طرز خطاب آنها بحدی برای من زننده و ناگوار بود که به کلیهٔ خدمتگزاران بانک دستور دادم که آن روش را کنار بگذارند و اگر کسی رعایت نمیکرد او را مؤاخذه میکردم و، تا آنجائیکه مربوط بمن بود، این عادت بکلی از بین رفت. البته درست است که دنیای آن روز بکلی با امروز فرق دارد. در آن ایام هندوستان و پاکستان و نیمی از آفریقا، که امروز مستقل هستند، مستعمرهٔ انگلیس بودند.

انگلیس ها در تهران باشگاهی داشتند بنام «کلوپ تهران» واقع در کوچهٔ «کلوپ» در خیابان فردوسی. طبق اساسنامهٔ این کلوپ، هیچ ایرانی به عضویت آن پذیرفته نمیشد و کلوپ فقط مخصوص خارجی ها بود. در اوائل سلطنت رضا شاه، یک روز و یلکینسون رئیس بانک شاهی، که رئیس کلوپ تهران هم بود، بمن گفت که از طرف نظمیه به او اخطار شده است که کلوپ تهران باید این تبعیض را از میان بردارد و ایرانیان مانند دیگران

۱- Assisstant to Chief Inspector General

بتوانند عضو آن بشوند. به ویلکینسون گفتم: بسیار حرف منطقی است.

باوجود اینکه ویلکینسون یکی از شریف ترین افراد بود و دوستان بسیاری بین ایرانیان داشت و قلباً به ایران و ایرانی ها علاقمند بود پاسخ داد که: عمارت کلوپ گنجایش محدودی دارد و اگر قرار باشد عده ای ایرانی هم عضو آن بشوند جای کافی برای همه نخواهد بود. گفتم: چطور است که شما برای همهٔ ملل دیگر جا دارید اما برای ایرانی ها جا ندارید؟

ویلکینسون اخطاریه ای را که از طرف نظمیه به او رسیده بود بمن نشان داد. این اخطاریه خطاب به تمام باشگاه های تهران بود، با این مضمون که اگر چه کلوپهای تهران میتوانند به یک ملیت اختصاص داشته باشند، اما اگر کلوپی افراد متعلق به بیش از یک ملیت را بعضویت قبول کند نمی تواند افراد ملیت دیگری را از عضویت محروم نماید. ضمناً در این اخطاریه ذکر شده بود هر کلوپی که در مدت یکهفته اساسنامه خود را با شرائط جدید منطبق نکند از طرف نظمیه بسته خواهد شد.

ویلکینسون، که از این وضع مضطرب شده بود، پرسید چطور ممکن است اساسنامهٔ کلوپ را ظرف یک هفته عوض کنیم؟ چون اینکار تشریفاتی دارد. او از من خواست که از نظمیه مهلت بگیرم تا فرصت بیشتری برای تغییر اساسنامه داشته باشند. نظمیه با مهلت موافقت کرد.

بفاصلهٔ کوتاهی بعد از اصلاح اساسنامه، وابستهٔ نظامی انگلیس و همسرش دعوتی در کلوپ تهران از عدهٔ زیادی از ایرانی ها و خارجی ها کردند که، بجز دو نفر، سایر ایرانی ها از حضور در کلوپ تهران خودداری کردند. چندی بعد معلوم شد که این اقدام نظمیه برمبنای تصویبنامه ای بوده که بدستور تیمورتاش، وزیر دربار، صادر شده بود.

اینجا بیمناسبت نیست که بگویم یکی از دو نفری که به مهمانی وابستهٔ نظامی انگلیس رفتند شخصی بود بنام غفارخان جلال. سال ها بعد که این شخص بعنوان وزیر مختار ایران در واشنگتن بود، یک روز پلیس به علت تخلف رانندگی اتومبیل او را متوقف میکند. غفار خان هم شدیداً به افسر پلیس اعتراض و اهانت میکند و خودش را «مینیستر»[1]، یعنی «وزیر مختار»، معرفی میکند. افسر پلیس هم اشتباهاً تصور میکند که منظور غفارخان اینست که او کشیش است (در کشورهای انگلیس زبان عنوان «مینیستر» به کشیش نیز اطلاق میشود). بهرحال غفارخان به حدی تندی و خشونت میکند که او را دست بسته به کلانتری میبرند. در نتیجهٔ این حادثه به دستور رضاشاه روابط سیاسی ایران و آمریکا برای مدتی قطع شد.

۱- Minister

مخالفت لرد کرزن با تقاضاهای وام ایران

در سال ۱۳۰۰ وضع مالی کشور به حدی خراب بود که دولت قادر نبود حقوق کارمندان خود و افراد ارتش را بپردازد. دولت، به دستور سردار سپه که در آن زمان وزیر جنگ بود، از بانک شاهی تقاضای پانصد هزار تومان وام کرد.

چون هیئت مدیرهٔ بانک در لندن از «لرد کرزن»[1] وزیر خارجه انگلیس دستور داشت تا در این موارد موضوع را بوزارت خارجه انگلیس ارجاع کند، تقاضای این وام را هم برای کسب تکلیف به کرزن اطلاع میدهد و کرزن با اعطای وام به ایران مخالفت میکند.

اصولاً در سالهای ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ کرزن با کلیهٔ تقاضاهای وامی که از جانب دولت ایران میشد مخالفت میکرد، بطوریکه یکبار سردار سپه با عصبانیت گفته بود: بهتر است اسم بانک شاهی ببانک لرد کرزن تبدیل شود.

اکنون، با دسترسی به مکاتبات محرمانهٔ بانک شاهی، میتوان کم و بیش از جزئیات این جریان مطلع شد.[2]

مک مری، رئیس کل بانک شاهی در تهران، که با وضعیت ایران و روحیهٔ ایرانی ها بیشتر آشنائی داشت، کاملاً با سیاست کرزن مخالف بود و در مکاتباتش با هیئت مدیره و سایر مقامات بانک شاهی در لندن مخالفتش را علناً ابراز میکرد. مک مری معتقد بود کرزن قادر نخواهد بود بدین طریق حکومتهائی را که با اجرای قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت میکنند بزانو در بیآورد. مک مری استدلال میکرد که نه فقط این سیاست غلط است بلکه پولهائی که بانک شاهی بعنوان وام به ایران میدهد در واقع همان پولهائیست که متعلق بخود ایران است.

در آن زمان وزارت خارجه انگلیس نه فقط با اعطای وام به ایران مخالفت میکرد بلکه برای پیشبرد مقاصدش از پرداخت حق الامتیاز نفت که حق مسلم ایران بود جلوگیری میکرد. در این زمینه «نرمن»[3]، وزیر مختار انگلیس در تهران، طی تلگرامی به وزارت خارجه انگلیس میگوید که بانک شاهی موافقت کرده است تا موقتاً از پرداخت حق الامتیاز نفت بدولت ایران خودداری کند. ولی خود نرمن در این تلگرام اذعان میکند که نه فقط بانک شاهی قانوناً حق چنین کاری را ندارد بلکه خود او هم حق ندارد بدین ترتیب در روابط تجارتی بین ایران وانگلیس دخالت کند و، برای حل مسئله، پیشنهاد میکند وزارت خارجه انگلیس از شرکت نفت ایران و انگلیس بخواهد تا شرکت مزبور به بانک شاهی دستور بدهد که تا اطلاع ثانوی از پرداخت پول به دولت ایران خودداری شود. در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۲۱

۱- Lord Curzon

۲- British Bank of the Middle East Archives - Confidential letters and cables from McMurray and Norman - 1920/1

۳- H. Norman

مک مری طی نامه ای خطاب به «راجرز»[۱]، رئیس بانک شاهی در لندن، مینویسد که هیچ چیز بجز تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ به ایران لرد کرزن را راضی نخواهد کرد و آنهائی که با اوضاع و احوال ایران کمی آشنائی دارند از اول میدانستند که پافشاری لرد کرزن بیفایده است، چون اجرای این قرارداد از نظر ایرانی ها غیرممکن است.

من در آنزمان با مبصرالدوله کار میکردم و از جزئیات این موضوع بی خبر بودم ولی میشنیدم که بانک تقاضای دولت ایران را رد کرده است و خیلی متاثر میشدم که چرا یک دولتی باید ناچار شود برای پانصد هزار تومان به یک بانک خارجی متوسل شود.

محمد حسین آیرم

وقتی من در شعبهٔ رشت بانک شاهی بودم، حاکم گیلان مردی بود ضعیف و نالایق و «آپرسوف»، کنسول شوروی در رشت که بعدها کاردار سفارت شوروی در تهران شد، با استفاده از این وضع دارای نفوذ فوق العاده ای گردیده و بخودش اجازه میداد که در کلیهٔ امور ایران مداخله کند. بنحویکه یکباریکی از وکلای دادگستری را که علیه یکی از اتباع شوروی در رشت عرضحال داده بود به کنسولگری احضار کرده و دستور داده بود او را کتک بزنند و در زیر زمین کنسولگری زندانی کنند.

در چنین وضعی سرتیپ محمد حسین آیرم از طرف سردار سپه، که در آن زمان رئیس الوزراء بود، به سمت فرماندهٔ تیپ مستقل شمال منصوب و وارد رشت شد. در فاصلهٔ کوتاهی پس از آمدن آیرم وضع دگرگون شد. آیرم ضعف و ناتوانی حاکم را بمرکز گزارش داد و او بیدرنگ به تهران احضار شد. اقدام بعدی آیرم این بود که رفت و آمد ایرانی ها را به کنسولگری شوروی غدغن کرد و اگر کسی این دستور را رعایت نمیکرد توقیف میشد. باین ترتیب رفت و آمد و توسل مردم به کنسولگری شوروی قطع شد و آیرم توانست نفوذ دولت را، که بکلی از بین رفته بود، دوباره برقرار کند. این عمل آیرم در مقابل یک اجنبی در آن اوضاع و احوال بی اندازه در من اثر بخشید و با هم دوست شدیم و تا وقتی که در رشت بود غالباً یکدیگر را میدیدیم.

سالها از این مقدمه گذشت و من به بانک شاهی در تهران منتقل شدم. آیرم با مقام فرماندهی لشگر به آذربایجان رفت و بعد از مدتی رئیس کل شهربانی شد و وقتی تیمورتاش را در زندان از بین بردند آیرم رئیس شهربانی بود و در کشته شدن تیمورتاش دست داشت. در همان موقع یک روز آیرم بمن گفت: حالا که تیمورتاش رفت غیر از من فقط یکنفر باقی مانده که با شاه ارتباط مستقیم دارد و آن هم وزیر جنگ سردار اسعد (بختیاری)

۱- S.F. Rogers

است. طولی نکشید که سردار اسعد هم توقیف شد و بعد از مدتی او را نیز در زندان سر به نیست کردند.

در تهران آیرم را کمتر میدیدم و فقط یکی دو مورد پیش آمد که به او مراجعه کردم. یکی از این موارد مربوط به دلالی بود تبعهٔ عراق که عملاً نرخ خرید و فروش گواهینامه ارز (تصدق صدور) را او تعیین میکرد. بدیدن آیرم رفتم و موضوع را به او گفتم. بلافاصله سرهنگی را احضار کرد و گفت این مرد که را بخواهید و همین امروز او را از تهران بیرون کنید. بعد از چند روز دیدم این شخص هنوز در تهران است. دو باره پیش آیرم رفتم و جریان را با او در میان گذاشتم. طوری جواب داد که معلوم بود در این باره اقدامی نکرده است و خیال اقدام هم ندارد. استنباط من این بود که دلال بغدادی با دادن رشوه او را از تعقیب خودش منصرف کرده بود.

سوءظن من نسبت به آیرم از همانجا شروع شد. بار آخری که او را دیدم روزی بود که از منزلش بمن تلفن شد تا به خانهٔ او، که نزدیک باغشاه بود، بروم. وقتی وارد اتاق شدم دیدم آیرم تنها نشسته و قادر به تکلم نیست. با اشاره دست بمن فهماند که نمیتواند صحبت کند و بسختی و با صدائی که بزحمت شنیده میشد بمن فهماند که باید برای معالجه به ارو پا برود و برای این منظور مقداری ارز لازم دارد. در این اثنا پزشک ارمنی او، که معلوم شد همراه او به ارو پا عزیمت خواهد کرد، وارد اتاق شد و به آیرم دستور داد از حرف زدن خودداری کند. از دیدن وضع آیرم خیلی متأثر شدم و فوراً به بانک برگشتم و حواله های ارزی او را برایش فرستادم و وجه آنرا از حساب او برداشت کردم.

بعداً معلوم شد آیرم کسالتی نداشته و بمحض خروج از ایران بحال عادی برگشته است. از آنجائیکه این مرد مرموز و حیله گر خوب به روحیهٔ رضاشاه وارد بود، از ترس اینکه رضاشاه او را نیز مثل سایرین از بین ببرد خود را بناخوشی میزند و بخارج فرار میکند.

آیرم که از قزاقخانه با رضاشاه مربوط بود تنها کسی بود که توانست رضاشاهی را، که نسبت به همه چیز سوءظن داشت، گول بزند. پس از چندی، رضاشاه آیرم را احضار کرد. آیرم تلگراف کرد که برای مراجعت به ایران پول کافی ندارد. رضاشاه توسط بانک شاهی مبلغی ارز برای او حواله کرد، ولی آیرم هرگز به ایران مراجعت نکرد.

پس از انتشار خبر فرار آیرم، «باترز»[1] که در غیاب و یلکینسون کفیل ریاست کل بانک شاهی بود، گفت ما باید موجودی حساب آیرم را به اطلاع رضاشاه برسانیم. جواب دادم این نه فقط از وظائف بانک نیست بلکه کار اشتباهی هم هست. وظیفهٔ بانک حفظ اسرار

۱- O.A. Butters

مشتریان است. اگر شما این کار را بکنید رضا شاه ظاهراً از شما تشکر خواهد کرد، اما برای او بانک شاهی هرگز امانت دار قابل اطمینانی نخواهد بود. تذکر من مؤثر واقع شد و باترز از این کار منصرف شد.

دعوی ورثه سپهسالار علیه بانک شاهی

در همان ایامی که من معاون بازرسی کل بودم موضوع دعوی ورثهٔ سپهسالار پیش آمد. قضیه از این قرار بود که عده ای از وراث سپهسالار تنکابنی عرضحالی علیه بانک شاهی داده و تقاضای ارجاع به حکمیت کرده بودند. ادعای آنها این بود که سالها قبل جواهراتی، متعلق به محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی (خلعتبری)، در بانک شاهی به امانت گذارده شده که بانک آنها را مسترد نکرده است. مستند دعوی ورثه عبارت بود از قبض رسیدی که «رابینو»[1]، رئیس کل وقت بانک شاهی، به خط خود نوشته و امضاء کرده بود. قبض حاکی از این بود که مقداری جواهر از صنیع الدوله وزیر خزانه و ضرابخانه، و نصرالسلطنه (سپهسالار) وزیر گمرکات، به بانک شاهی تحویل گردیده که در بانک امانت است. صورت ریز جواهرات در متن قبض قید شده بود. تاریخ قبض را بخاطر ندارم ولی چون به نام صنیع الدوله به عنوان وزیر خزانه و ضرابخانه، و نصرالسلطنه به عنوان وزیر گمرکات، صادر گردیده بود و این دو نفر فقط در سال ۱۲۷۶ هجری شمسی (۱۸۹۷ میلادی)، یعنی سال اول سلطنت مظفرالدین شاه، شاغل این مقامات بوده اند میشد تاریخ رسید را محاسبه کرد.

ورثه ادعا میکردند که این جواهرات متعلق به سپهسالار (که در زمان تودیع جواهرات لقب نصرالسلطنه را داشت) میباشد و بانک شاهی آنها را به موزهٔ بریتانیا[2] درلندن بمبلغ هفت میلیون لیره فروخته است. آنها در عین حال ادعای خود را، برای فرار از پرداخت پول تمبر عرضحال، علی الحساب سیصد هزار تومان تعیین و برای رسیدگی به این امر تقاضای حکمیت کرده بودند. داور، که وزیر عدلیه بود، از طرف مدعیان و بعنوان حَکَم آنها، و من که در آن زمان مسئول امور دعاوی و حقوقی بانک بودم بعنوان حکم بانک شاهی انتخاب شدیم و وثوق الدوله هم بعنوان سرحکم تعیین شد.

من، بمناسبت سمتی که داشتم، میبایست مدارک بانک شاهی را در رد ادعای ورثه تهیه کنم، ولی هر چه به دفاتر بانک مراجعه کردم سابقه ای از اینکه چنین جواهراتی را در آن تاریخ در بانک شاهی بودیعه نهاده باشند پیدا نکردم. در عین حال صدور قبض بنام صنیع الدوله و نصرالسلطنه (که در تاریخ صدور قبض هر دو وزیر بودند) و نیز فهرست جواهرات حکایت از این میکرد که این جواهرات عادی و معمولی نبوده و ظن قوی میرفت که این

۱- Joseph Rabino

۲- British Museum

معامله مربوط به خود این اشخاص نیست بلکه ارتباط با دربار داشته است. ولی فرضیات و حدسیات برای رد ادعا کافی نبود. بنابراین تصمیم گرفتم از اشخاص خارج ازبانک که ممکن بود اطلاعاتی از این موضوع داشته باشند تحقیقاتی بعمل بیاورم.

با فرمانفرما، صاحب اختیار، و همچنین با خود وثوق الدوله صحبت کردم و همهٔ آنها اظهار بی اطلاعی کردند. بالاخره بفکرم رسید به حاج مخبرالسلطنه هدایت که رئیس الوزراء بود مراجعه کنم. حاج مخبرالسلطنه اظهار داشت شخصاً در این مورد اطلاعی ندارد ولی گفت مرآت الممالک (پدر اسمعیل مرآت که بعدها وزیر فرهنگ شد)، که رئیس خالصجات بود، ممکن است بتواند بمن کمک کند. وقتی نزد مرآت الممالک در وزارت مالیه رفتم او هم چیزی در موضوع جواهرات امانتی نزد بانک شاهی بخاطر نداشت ولی بمن توصیه کرد که به قانع بصیری که رئیس بیوتات سلطنتی بود مراجعه کنم.

قانع بصیری در یکی از اتاقهای کوچک و تاریک عمارت سابق وزارت خارجه کار میکرد و من آنجا بملاقاتش رفتم. بمحض آنکه ازچگونگی امر آگاه شد بیدرنگ جواب داد از جریان امر اطلاع دارد. گفت مظفرالدین شاه مبلغی ازبانک قرض کرده و جواهرات سلطنتی را در گرو بانک گذاشته ولی بعد از مدتی طلب بانک را پرداخت کرده و جواهرات را پس گرفته است. از قانع بصیری سئوال کردم آیا میتواند سوابق لازم را پیدا کند و آیا ممکن است آنها را در اختیار من بگذارد. گفت مدارک و اسناد بفاصله چند روز حاضر خواهد بود.

چند روز بعد تلفن کرد و من دوباره بدیدن او رفتم. طومار بسیار بلندی بمن نشان داد که به سیاق نوشته بود (طومار عبارت است از ورقهٔ باریکی به عرض دو صفحه یک کتاب معمولی و به طول چندین متر که آنرا لوله میکردند و از آن بجای دفتر استفاده میشد. سیاق سبک حسابداری قدیم ایران بود). من چون زیر دست پدرم سیاق را آموخته بودم توانستم طومار را بخوانم. در حاشیهٔ طومار عبارتی یادداشت شده بود باین مضمون که در فلان تاریخ مبلغ چهل هزار تومان از بانک شاهی استقراض شده و جواهرات برسم وثیقه دربانک تودیع گردیده. در پائین این یادداشت شرح دیگری با ذکر تاریخ ثبت گردیده بود که در این تاریخ مبلغ قرض به بانک پرداخت و جواهرات ازبانک مسترد شده است. این مطالب را یادداشت کردم و فوراً بسوی بانک روانه شدم. بلافاصله به دفاتر وام آن زمان مراجعه کردم و ظرف چند دقیقه رقم چهل هزار تومان و تاریخ تصفیهٔ آنرا، که در دفتر ثبت شده بود، پیدا کردم.

جریان امر را به ویلکینسون رئیس بانک اطلاع دادم و به او گفتم امروز یک ایرانی را دیدم که به وجود او افتخار میکنم. آدمی است که ازظاهرش معلوم است در کمال سختی زندگی میکند و چیزی ندارد ولی با این حال چنین مدرکی را بدون هیچ نوع توقعی پیدا کرد و آن را به من داد. و ویلکینسون گفت باید هدیه ای ازلندن برایش بخواهیم. گفتم بااین

عمل موافق نیستم. لطف رفتار این شخص در این بود که توقعی نداشته و ممکن نیست من Beau Geste این آدم را با یک هدیه از بین ببرم.»

در اینجا باید توضیح بدهم که، چون معاملهٔ استقراض شاه از بانک شاهی محرمانه بود، او انجام این مأموریت را بدو نفر از محارم خود محول کرده و آنها شخصاً نزد رئیس بانک رفته بودند و، برای اینکه موضوع کاملاً محرمانه بماند، رئیس بانک قبض جواهرات را به خط خودش و بنام این دو نفر صادر نموده و هیچگونه اشاره ای به قرض در آن نکرده بوده است.

حدس میزنم که، موقع تصفیهٔ قرض و استرداد جواهرات، نصرالسلطنه (سپهسالار) دیگر وزیر گمرکات نبوده و قبض بانک نزد او باقی مانده است و بعدها، یعنی سی و چند سال بعد، بدست عده ای از وراث او افتاده است و آنها میخواستند بدین ترتیب سوءاستفاده کنند.

بالاخره روز رسیدگی حکم ها به موضوع دعوی فرا رسید و جلسه در منزل داور تشکیل شد. موقعیکه من وارد منزل داور شدم وثوق الدوله هنوز نیامده بود. جریان را برای داور شرح دادم. بدون تأمل گفت: اصلاً شایسته نیست چنین ادعائی مورد رسیدگی قرار بگیرد و من به مدعیان تکلیف خواهم کرد عرضحالشان را پس بگیرند و اگر نگرفتند، من از حکمیت آنها استعفاء میدهم. در این ضمن وثوق الدوله هم رسید و وقتی او هم از موضوع مطلع شد نظر داور را تائید کرد و بدین ترتیب کار خاتمه یافت.

سالها از این قضیه گذشت. هنگامی که من بانک شاهی را ترک کردم و، بعد از داور، بدعوت سرتیپ رضاقلی امیرخسروی، که مدیر کل بانک ملی و از دوستان من بود، از سرپرستی شرکتهای دولتی با سمت معاون به بانک ملی منتقل شدم. در سال ۱۳۱۸، یک روز قانع بصیری بملاقات من در بانک ملی آمد و گفت از من خواهشی دارد. تقاضای او این بود که با وزیر مالیه دربارهٔ او صحبت کنم که او را به رتبه ۹ ارتقاء بدهد و توضیح داد که مدتی است استحقاق ترفیع دارد ولی به تقاضای او توجهی نشده است. بینهایت از این پیش آمد خوشوقت شدم و از این فرصت استفاده کرده دینی را که اخلاقاً به قانع بصیری داشتم به او گوشزد کردم و گفتم رئیس بانک شاهی در نظر داشت هدیه ای به شما بدهد اما من مانع شدم و حالا با یکدنیا مسرت تقاضای شما را انجام خواهم داد.

به ملاقات امیرخسروی در وزارت مالیه رفتم و، با بیان جریان کامل موضوع ادعای وارث سپهسالار و مناعت و صداقتی که از قانع بصیری دیده بودم، گفتم قدر این قبیل اشخاص را که ارزش آنها از جواهر بیشتر است باید دانست و مایه تأسف است که چنین مرد شریفی از ترفیعی که قانوناً هم استحقاق آن را دارد محروم مانده است. امیرخسروی با تقاضای قانع بصیری موافقت و بلافاصله دستور ترفیع او را صادر کرد.

سالها بعد، وقتی ریاست بانک ملی را عهده دار بودم، تصمیم گرفتم که جواهرات سلطنتی را، که طی سالیان متمادی هیچکس هیچگاه آنها را در یک جا و در یک موقع ندیده بود در معرض عموم بگذارم و برای انجام این کار چون طبق قانون باز کردن خزانه های بانک بدون حضور اعضای هیئت نظارت بر اسکناس میسر نبود، دستور دادم علاوه بر هیئت نظارت شخص قانع بصیری هم که سالیان دراز سر پرست نگهداری جواهرات سلطنتی بود در این کمیسیون ها عضویت داشته باشد.

تیمورتاش

آشنائی من با تیمورتاش از رشت آغاز شد. وقتی به بانک شاهی تهران منقل شدم او، پس از انقراض سلسلهٔ قاجار، اولین وزیر دربار رضاشاه بود. شخصیت او با دیگران تفاوت فاحشی داشت. جاذبیت او طوری بود که وقتی وارد مجلسی میشد همه حضور او را احساس میکردند. فرانسه و روسی را بسیار خوب حرف میزد. از بچگی پدرش او را به روسیه فرستاد و تحصیلاتش را در دانشکدهٔ سواره نظام پطرزبورگ بپایان رسانید. علاقه و تعصب او نسبت به ایران مافوق تصور بود. قدرت بیانش بینظیر بود بطوریکه هر مستمعی را تحت تأثیر قرار میداد. تیمورتاش بسیار تیزهوش و خوش قیافه و برازنده بود و خیلی خوب لباس میپوشید.

در تهران، در کارهای مربوط به بانک شاهی که با او سروکار داشتم، همیشه همراه ویلکنیسون رئیس بانک به ملاقات او میرفتم. با اینکه در مسائل مالی و اقتصادی تسلطی نداشت معذلک در مذاکراتی که در مورد این مسائل در دفتر او در وزارت دربار صورت میگرفت و او آن را اداره میکرد، به خاطر هوش زیادی که داشت گاهی نظراتی میداد که از یک شخص غیر فنی انتظار نمیرفت.

آن زمان، با وجود اینکه ایران جزو کشورهای «گروه‌استرلینگ»[1] نبود، ولی پول ایران عملاً به لیره استرلینگ وابستگی داشت. یک روز در یکی از این جلسات تیمورتاش پرسید: شما به چه مناسبت در موقع اعلام نرخ برابری لیره با ریال نرخ فروش را اعلام میکنید؟ در صورتیکه اگر نرخ خرید را پایه قرار بدهید لااقل نرخ لیره در برابر ریال حدود دو ریال پائین تر خواهد آمد. به نظر من بیان این مطلب از طرف شخصی غیرفنی جالب بود.

در این جلسات که در وزارت دربار و باحضور تقی زاده تشکیل میشد، با اینکه او وزیر دارائی بود، مطلقاً حرف نمیزد. من همانوقت از رفتار و وجنات او استنباط میکردم که از تیمورتاش خوشش نمیآید. گویا تقی زاده و بعضی از دوستان و طرفدارانش، از جمله حسینقلی خان نواب که از رجال ایران بود، در اتهاماتی که بعداً به تیمورتاش وارد شد

۱- Sterling Area

دخالت داشتند. البته پرونده ایکه برای او ساختند و اتهاماتی که علیه تیمورتاش مطرح کردند پوچ و بی اساس بود.

تیمورتاش به میهمانی دادن و میهمانی رفتن خیلی علاقه داشت. در میهمانیهای او، در کلوپ ایران، همیشه عدهٔ زیادی دعوت داشتند. اقتدار او حتی در این میهمانیها آشکار بود. یکبار، در حضور جمعیتی، از دور به مخبرالسلطنهٔ هدایت، که آنوقت نخست وزیر و از او خیلی مسن تر بود، با دست اشاره کرد که «بیا.» و او هم با عجله دو ید جلو. البته این حرکتی است که نمیبایست از تیمورتاش سر بزند ولی او، چون قدرتش زیاد شده بود، رعایت این نوع مسائل را نمیکرد.

برای مدت کوتاهی کار تیمورتاش و قدرتی که پیدا کرده بود حسادت عده زیادی، منجمله خود رضاشاه، را برانگیخت و دشمنان زیادی پیدا کرد. بعد از سفرش به انگلیس و شوروی مورد سوءظن رضاشاه قرار گرفت و دشمنانش هم تهمت های بی پایه ای به او میزدند مبنی بر اینکه با روسها ساخته است و میخواهد رژیم را تغییر بدهد. البته همهٔ این اتهامات زمینه سازی برای از بین بردن او بود.

قبل از عزل او روزنامه تایمز لندن، از قول «یکی از خبرنگاران روزنامه که اخیراً به بیروت مسافرت کرده» مقاله ای به چاپ رساند که در آن نوشته بود رضاشاه هیچ چیز نمیدانست و حتی نمیتوانست کارد و چنگال دستش بگیرد و همهٔ اینها را تیمورتاش به او یاد داد. با شناختی که با روحیه رضاشاه داشتم، بمحض خواندن این مقاله اطمینان پیدا کردم که کار تیمورتاش تمام است و طولی نکشید که رضاشاه او را معزول کرد و بعد هم به اتهام اختلاس او را محاکمه کردند و به زندان انداختند و از بین بردند. به عقیدهٔ من، نو یسندهٔ مقاله خوب میدانست که نوشتن چنین مطلبی حس حسادت و بدبینی رضاشاه را تحریک خواهد نمود.

عباسقلی گلشائیان در قسمتی از یادداشت های خود، که به دکتر قاسم غنی سپرد و در جلد یازدهم یاد داشت های دکتر غنی بچاپ رسیده است، در خصوص مرگ تیمورتاش چنین مینو یسد:

مدعی العموم دیوان جزای عمال دولت هستم. چند روزی است وزیر محبوب ما آقای داور به وزارت دارائی منصوب شده اند. خیلی از این پیش آمد ملول میباشم گرچه دو روز بعد مرا خواستند و اظهار کردند تو را به وزارت دارائی منتقل خواهم کرد. خبر تازه و مهمی که امروز دارم این بود که آقای صدرالاشراف وزیر عدلیه با تلفن بمن گفت آقای تیمورتاش در محبس فوت کرده اند. با طبیب قانونی برو ید برای معاینهٔ جنازه و تنظیم صورت مجلس. گفتم در مردن اشخاص معمول نبوده مدعیٔ العموم برود خود طبیب قانونی کافی است. اظهار کردند



عبدالحسین تیمورتاش

آقای آیرم رئیس نظمیه تقاضا دارند مدعی العموم هم حاضر باشد. در این بین صدای تلفن بلند شد. آقای بهرامی رئیس تأمینات موضوع را بازبا تلفن یادآوری و گفتند اتومبیل هم فرستادم. اتومبیل رئیس تأمینات آمد. آقای قزل ایاغ طبیب قانونی هم آمدند. با هم به محبس قصر که مکرر دیده بودم رفتیم. درمحبس آقای رئیس تأمینات و آقای سید مصطفی خان راسخ رئیس محبس و دکتر علیم الدوله طبیب قانونی و آقای سرهنگ سرداری رئیس پلیس حاضر بودند. در راهرونی که اتاق محبوسین مخصوص بود رفتیم. در اتاقی که بعد گفتند در همین اتاق نصرت الدوله درموقع حبسش بود وارد شدیم. روی تختخواب تیمورتاش خوابیده بود. بیجامهٔ ابریشم سفیدی که روی سینه اش حروف فرانسه (الف و تا) برودری شده بود بر تن داشت. رنگ بدن که سرد بود، بکلی زرد و ناخنها کبود بود. معاینهٔ طبی بعمل آمد. مذاکراتی هم بین دکتر علیم الدوله و دکتر قزل ایاغ شد و ترتیب حمله قلبی که مدعی بودند عارض شده و در چه ساعت شب به آنها اطلاع رسیده و وقتی دکتر آمده تیمورتاش مرده بود نیز مذاکره شد. از انفرمیهٔ کشیک هم سؤالاتی کردند. در این گیرودار آقای راسخ میگفت بلی چند روز بود گرفته بود. در هر حال صورت مجلس نوشته شد از آنجا بیرون آمدیم.

مبتلا به «آنژین دو پواترین» بوده. بیچاره نمیدانست آنژین دو پواترین چیست. یک چیزی یاد

وقتی به دیوان جزا رسیدیم دیدم دکترقزل ایاغ بقدری ناراحت است که روی صندلی افتاد. قنداق خواست خورد. بعد از مدتی مکث و تأمل گفت یک چیزی میگویم اما قسم بخور که بکسی نگوئی. گفتم چیست؟ گفت تیمورتاش نمرد بلکه او را مسموم کرده اند. این حرف درنظر من غریب آمد. بعد گفت اشتباه نکردم مسلم است او را کشته اند. گفتم پس چرا تصدیق کردید که بمرگ طبیعی مرد. گفت میخواهی منهم مثل او بشوم. خداحافظی کرد و رفت. عصر بیچاره گرفتار حمله سختی شده بود. فردا به عیادت او رفتم التماس کرد مبادا این حرف بجائی گفته شود که دودمان من بر باد خواهد رفت. معلوم میشود با حبس و بی آبروئی آتش کینه شاه خاموش نشده و این روزها که «کارخان»، کفیل وزارت خارجه روسیه در تهران است حدس میزنند وساطتی از تیمورتاش کرده که درمرگ او عجله کردند.

این امر یادداشت شد ولی نمیدانم اگر روزی این یادداشت به دست اشخاص غیر بیفتد چه به روزگارمن و دکتر بیچاره خواهد آمد.[1]

امضای گلشائیان. مهرماه ۱۳۱۲

من از مرگ تیمورتاش بی اندازه متأسف شدم چون، علاوه بر تماس های اداری، من و نخستین همسرم مریم با تیمورتاش و تاتیانا، همسر دوم او، معاشرت داشتیم. مادرتاتیانا برایم تعریف کرد که یک روزقبل از برکناری تیمورتاش از وزارت دربار، رضاشاه دست خود را روی شانه او گذاشته و از صمیمیت، کاردانی و خدمات او اظهارقدردانی نموده و به این

۱ـ یادداشتهای دکتر قاسم غنی، جلد یازدهم، لندن ۱۳۶۳.

ترتیب خواسته است اطمینان او را جلب کند.

نظیر همین رفتار را رضاشاه در مورد سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ خود معمول داشت. در یکی از سفرهای خود به مازندران، با سردار اسعد تخته نرد بازی کرد و پس از اتمام بازی، هنگامیکه سردار اسعد روانه محل سکونت خود شد، مأمورین تأمینات او را دستگیر و روانه زندان تهران نمودند و همانطور که گفته شد او نیز مانند تیمورتاش و نصرت الدوله در زندان به قتل رسید.

تیمورتاش شخصیتی داشت که من کمتر در دیگران دیده بودم. او علیرغم نقاط ضعفی که داشت، دارای صفات بسیار ممتازی بود. مدیر و مجری فوق العاده ای بود. از لحاظ سرعت انتقال، اتخاذ تصمیم، قاطعیت و درک نکات حساس بینظیر بود.

تیمورتاش و داور که دو شخصیت کاملاً متفاوت بودند خیلی دوست و نزدیک بودند و بدون شک برجسته ترین و لایق ترین رجال دوران رضاشاه هستند. نقش تیمورتاش در بوجود آوردن ایران جدید حائز اهمیت بسیار است. به نظر من بسیاری از قوانین از جمله الغای کاپیتولاسیون، الغای حق نشر اسکناس که در دست یک مؤسسه خارجی بود، و اعزام دانشجو به خارج به ابتکار تیمورتاش و داور به تصویب رسید.

باید متذکر شد که شاید اشخاص دیگری هم در فکر این اصلاحات بودند ولی دولت مرکزی فاقد قدرت بود و نفوذ رضاشاه باعث شد که این افکار بموقع اجرا درآیند.

باعث تأسف است که حمایت و اعتماد رضاشاه به اشخاصی مانند تیمورتاش و داور ادامه پیدا نکرد و منجر به قتل یکی و خودکشی دیگری شد. درحالیکه ادامهٔ خدمت این دو فرد برجسته باعث تحولات عظیم در ترقی ایران و ایرانیان میشد.

علیرغم تصوراتی که بعضی ها داشتند، اشخاصی مانند تیمورتاش و داور که در سلطنت رضاشاه زمینه ای برای اجرای منویات و آرزوهای خود میدیدند ممکن نبود قدر چنین وضعیتی را ندانند و بفکر توطئه علیه رضاشاه باشند. اگر رضاشاه مانند مصطفی کمال (آتاتورک)، که قهرمان او بود، اصلاحات اساسی مملکت را بدون از بین بردن اطرافیان نزدیکش و جمع آوری مال و منالی که خودش و پسرش خیری از آن ندیدند انجام میداد، مردم ایران مانند ملت ترکیه برای همیشه از او تجلیل میکرد و او را ناجی خود میدانست. در ترکیه تا زمانی که آتاتورک حیات داشت عصمت اینونو مورد احترام و حمایت او بود. بعد از مرگ آتاتورک اینونو جانشین او شد و سیاست ها و روش او را دنبال کرد.

آشنائی با داور

یکی از کارهای مهم دورهٔ رضاشاه الغای کاپتولاسیون بود که در اردیبهشت ۱۳۰۶ انجام گرفت. تا آن زمان کلیهٔ اتباع و مؤسسات بیگانه دارای امتیازاتی بودند. مثلاً خارجیها را نمیشد درمحاکم عدلیه تعقیب کرد. برای رسیدگی به دعاوی خارجیها علیه ایرانیها، یا بالعکس، محکمه ای در وزارت خارجه، بنام «دیوان محاکمات» وجود داشت و، چون در مواردی که اتباع بیگانه طرف دعوی واقع میشدند نمایندگان سیاسی و کنسولی دولتهای ذینفع خارجی مداخله مینمودند، اعضای دیوان محاکمات وزارت امور خارجه غالباً تحت نفوذ و تأثیر آنها قرار میگرفتند.

پس از الغای کاپیتولاسیون، بانک شاهی ایران میبایست، مانند دیگر اشخاص حقوقی، به محاکم عدلیه مراجعه کند. بدین ترتیب من که آن زمان متصدی امور قضائی بانک هم بودم، چه بوسیلهٔ وکلای بانک و چه مستقیماً، از نزدیک با محاکم و وزارت عدلیه سر و کار پیدا کردم و در همان روزهای اول دچار اشکال شدیم.

بانک شاهی، برای وصول طلبی که ناشی از براتی (سفته) بود، به «محکمهٔ تجارت» که مخصوص رسیدگی به دعاوی بازرگانی بود مراجعه کرد و مبلغ برات را از هر دو صاحب امضاء مطالبه نمود. رئیس محکمهٔ تجارت عبدالحسین علی آبادی بود که بعدها استاد دانشکده حقوق و دادستان کل کشور شد. محکمهٔ تجارت عرضحال بانک را نپذیرفت و اینطور استدلال کرد که، مطابق قانون، هیچ طلبکاری نمیتواند در آن واحد طلبی را از بیش از یکنفر مطالبه کند و بمحض اینکه یکی از امضاء کنندگان را مورد تعقیب قرار دهد دیگران بریّ الذمه میشوند.

برای حل این مشکل، به علی اکبرخان داور، وزیر عدلیه، متوسل شدم. به داور گفتم وقتی که ما کاپیتولاسیون را بحق ملغی و خارجی ها را وادار میکنیم به محاکم عادی بروند نباید مخالف اصولی که مورد قبول دنیاست رفتار کنیم و دستگاههای قضائی خود را بدنام سازیم. سفته هر چه بیشتر امضاء داشته باشد اعتبار آن بیشتر است.

داور خیلی تعجب کرد و گفت من چکار بکنم، این آدم از بهترین قضات دادگستری است و بهمین دلیل اورابریاست محکمهٔ تجارت انتخاب کرده ام. بعد تلفن رابرداشت و با داد و فریاد به علی آبادی گفت: وقتی قانون تجارت ایران مطلبی را که ابتهاج میگوید تائید میکند شما دیگر چه میگوئید؟ و اشکال ما با دستور تلفنی داور حل شد.

تماس من با داور از این تاریخ شروع شد و در تمام مدتی که او وزیر عدلیه بود، و بعد که وزیر مالیه شد، ادامه داشت. هر وقت در محاکم به اشکالی برمیخوردیم به او متوسل میشدم. او با تمام وظائف سنگین و پرمسئولیتی که در اثر انحلال عدلیه و بوجود آمدن تشکیلات تازه



علی اکبر خان داور

بر دوش داشت، همیشه مرا میپذیرفت و با نهایت علاقه و حوصله به حرفهایم گوش میداد و اگر حقانیت شکایت بر او مسلم میشد بیدرنگ دستور روشن و قاطع در رفع موجبات شکایت صادر میکرد.

پیش آمدن این گونه موارد بود که باعث شد من به تدریج به داور نزدیک شوم و تشخیص بدهم که او، علاوه بر حسن نیت، آنقدر اعتماد به نفس، جرأت و شهامت اخلاقی دارد که میتواند، علیرغم مزاحمت هائی که ممکن بود برایش پیش بیاید، تصمیمات قاطع بگیرد و تمام مسئولیت را قبول کند. به همین سبب دیگران هم هر وقت میتوانستند بار تمام کارها را روی دوش او میگذاشتند.

داور مردی بود بی نهایت وطن پرست و درستکار، لایق، متین، مؤدب، متواضع، منصف، شجاع، سریع الانتقال، پرکار، خوش قلب و مهربان. او سلامت و قوای خود را بی مضایقه و بدون هیچگونه تظاهر در راه خدمت به کشورش نثار میکرد. نیروی ایمانش بحدی بود که به اطرافیانش رسوخ میکرد و روحیه وافکار آنها را تغییر میداد و همیشه میکوشید افراد لایق را هر کجا باشند به خدمت دولت جلب کند.

داور در سوئیس حقوق خوانده بود و وقتی، در اسفند ۱۳۰۵، وزیر عدلیه شد دستگاه قضائی را برای مدتی تعطیل کرد. او عده ای از کسانی را که میشناخت و به آنها اطمینان داشت دعوت بکار کرد و به آنها مقامات مهم وزارت عدلیه را محول نمود. پیش از او ایران دارای قانون مدنی نبود. او در خانه نشست، و با همکاری عده ای از قدیمی ها و نیز جوانان تحصیل کرده، طرح تازه ای برای تشکیلات وزارت عدلیه و محاکم آن تنظیم کرد. اللهیار صالح، جواد عامری، و عباسقلی گلشائیان از جمله کسانی بودند که با داور کار میکردند.

داور با این اقدام دادگستری نوین ایران را پایه گذاری نموده و خدمت بینظیری به ایران کرد. مهم این که در آن زمان افراد تحصیلکرده و صاحب نظر بسیار کم و انگشت شمار بودند و داور حقیقتاً با دست خالی این کار عظیم را به ثمر رساند. انجام این نوع کارها، و زیر و رو کردن نهادهای سنتی و قدیمی در ایران، همیشه با ابراز دشمنی و با مقاومت های شدید رو برو میشد.

داور نه فقط شخص وطن پرست و با حسن نیتی بود بلکه حس فداکاری که در او دیدم در کمتر کسی سراغ دارم. در ایران کم هستند کسانی که حاضر شوند مسئولیت قبول کنند و وقتی شخصی پیدا میشود که حاضر به قبول مسئولیت است همکارانش میکوشند تمام کارهای خود را به دوش او بگذارند. داور یکی از کسانی بود که شهامت قبول مسئولیت داشت. مثلاً، بعد از اینکه از وزارت عدلیه به وزارت مالیه رفت، علاوه بر مسئولیت هائی که به عهدهٔ وزارت مالیه بود، مسئولیت تأمین گندم سرتاسر مملکت را هم قبول کرده بود، در

صورتی که این کار به وزارت مالیه ارتباط نداشت.

دیدار با صدرالاشراف

در یک مورد دعوائی بین بانک شاهی و یکی از تجار همدان مطرح بود. این شخص کالائی از خارج وارد کرده بود و در مورد بیمهٔ دریائی و بارنامهٔ آن با بانک شاهی، که اعتبار اسنادی مربوط به آن را باز کرده بود، دعوا داشت و در این دعوا بانک شاهی را به ناحق در همدان در حکمیت محکوم کرده بودند. من پیش داور رفتم و در این مورد توضیح مختصری دادم. او رسیدگی به این کار را به محسن صدر (صدرالاشراف) که دادستان کل کشور بود ارجاع کرد.

چند روز بعد، که دوباره پیش داور رفتم، به من گفت صدرالاشراف نظر حکم ها را تائید کرده است. گفتم حتماً ایشان متوجه موضوع نشده است. داور گفت شما خودتان پیش او بروید و توضیح بدهید. و از همانجا به صدرالاشراف تلفن کرد که ابتهاج الان پیش شما میآید خواهش میکنم به توضیحات ایشان گوش کنید و اگر لازم میدانید تجدید نظر کنید.

بلافاصله بدیدن صدرالاشراف رفتم. او مرد مسنی بود که سالها در دادگستری خدمت کرده بود. به او گفتم که من آمده ام توضیحاتی در مورد این پرونده به شما بدهم. گفت من سی و شش سال است درعدلیه کار میکنم و گمان نمیکنم احتیاجی به توضیح شما داشته باشم. گفتم من فکر نمیکنم در طی سی و شش سال خدمتتان به چنین موضوعی برخورده باشید. چون مسئلهٔ بیمه و بارنامهٔ دریائی امری است فنی و اگر موافقت بفرمائید میخواهم موضوع را برایتان توضیح بدهم.

مسئله را به تفصیل توضیح دادم و صدرالاشراف هم بدقت گوش داد و گاهی هم سئوالاتی کرد. پس از اینکه توضیحات من تمام شد اذعان کرد نظری که بوزیر عدلیه دائر بر تائید رأی حکم ها داده است درست نبوده و موضوع را به همین قرار به داور گزارش داد.

این کار پیرمردی که بالاترین مقام قضائی مملکت را داشت و اینکه به وزیر عدلیه که از خودش جوانتر بود گزارش داد که اشتباه کرده است در من خیلی اثر کرد. کمتر کسی را دیده ام که اینطور با شهامت و بزرگواری اعتراف به اشتباه خود بکند. از آن ببعد همیشه برای این پیرمرد احترام خاصی در دل داشتم.

تنظیم قانون تجارت

یکی دیگر از مشکلات، که در روزهای اول بعد از الغای کاپیتولاسیون پیش آمد، این



محسن صدر (صدرالاشراف)

بود که برای واخواست اوراق تجارتی در قانون تجارت یکجا نوشته شده بود «بعد از انقضای ده روز از موعد نمیتوان پُرتِست (واخواست) کرد» و در ماده دیگری قید گردیده بود که «واخواست قبل از آن که ده روز از موعد گذشته باشد مجاز نیست». بدین ترتیب آن دسته از اوراق تجارتی را که وجه آنها پرداخت نمیگردید اساساً نمیشد واخواست کرد.

وقتی موضوع را به اطلاع داور رساندم او جواب داد چنین چیزی ممکن نیست و دو مادهٔ مربوطه در قانون تجارت را یکبار خواند و برای بار دوم باز با دقت مطالعه کرد و با تعجب گفت: چطور ممکن است چنین اشتباهی واقع شده باشد؟

آن روز داور به من گفت: مشغول تجدید نظر در قانون تجارت هستیم و وقتی آماده شد قبل از تقدیم به مجلس آن را به شما میدهم تا هر نظری که دارید گوشزد کنید.

چند ماه بعد، داور مرا خواست و در حدود چهل صفحه اوراق ماشین شده بمن داد و گفت این متن اصلاح شدهٔ قانون تجارت است، مطالعه کنید و نظرتان را بدهید. و از من خواست این کار را فوری در همان عمارت وزارت عدلیه که در آن تاریخ در خانهٔ سعدالدوله در میدان مخبرالدوله واقع بود، در اتاق شخصی بنام «منشی باشی رئیس کابینه وزیر عدلیه» (که مرد تنومند درشت هیکلی بود و آن زمان، علاوه بر مشاغل دیگر، هنر پیشهٔ تاتر هم بود و به خاطر نقش های کمدی که بازی میکرد خیلی معروف شده بود) انجام بدهم.

تهیه و تنظیم قوانین در ایران، هم بدلیل عجله ایکه همیشه در کار بود و هم بدلائل دیگر، اغلب اوقات با عدم دقت و بدون مطالعه کافی انجام میشد. در زمانی که داور وزیر عدلیه بود، قانونی گذرانده بود که، بموجب آن، لوایح پس از تصویب کمیسیون دادگستری بموقع اجرا گذاشته میشد و برای یک دورهٔ آزمایشی به مرحله اجرا درمیآمد و بعد مشکلا تی را که در عمل با آنها رو برو میشدند رفع میکردند و سپس آنرا به مجلس تقدیم میکردند تا بصورت قانون درآید.

در جواب اعتراض من، که غیرممکن است با این عجله نظر صائب داده شود، داور گفت که متأسفانه فرصت بیشتری نیست. الساعه باید بخوانید. همینطور که صفحات را نگاه میکردم متوجه شدم که صفحه آخر را هم خود داور امضاء کرده است. معلوم شد این مقررات بتصویب کمیسیون عدلیه مجلس رسیده و اعضای کمیسیون و وزیر عدلیه آن را امضاء کرده اند. در اتاق رئیس دفتر، که در آن ارباب رجوع پیوسته در رفت و آمد و سرگرم صحبت کردن بودند، با عجله متن اصلاح شدهٔ قانون را مرور کردم و چند نکته ای که بنظرم میرسید یادداشت و تسلیم داور کردم و به او گفتم کاری را که انجام داده ام کافی نیست.

باوجود اینکه داور مرد بسیار بسیار برجسته ای بود، همین مورد نشان میدهد که طرز کار در ایران چگونه بود. چنانکه آدمی مثل داور که خودش هم به آن دو مادهٔ متضاد توجه نکرده

بود، اینجا هم با عجله میخواست کار را تمام کند. تقصیر هم نداشت، فشار کار روی این آدم طوری بود که ناچار بود در همهٔ کارها عجله کند.

سفر استامبول

در تابستان ۱۳۱۰ (۱۹۳۰) از طرف بانک شاهی به استانبول مسافرت کردم. یکی از بازرگانان صادر کنندهٔ فرش مقیم تبریز، بنام آخوندوف، ورشکست شده بود و مبالغی به بانک شاهی و تجار تبریز بدهکار بود و، در مقابل، مقداری فرش در استانبول موجود داشت. بانک شاهی از جانب خود، و بوکالت از طرف طلبکاران دیگر، موضوع را در استانبول دنبال میکرد و کار را بیکی از وکلای مشهور ترک ارجاع نموده بود. چون پیشرفتی در کار دیده نمیشد قرار شد من شخصاً عازم ترکیه بشوم. من از راه تبریز و جلفا روانهٔ تفلیس و باطوم شدم و از آنجا با کشتی به استامبول رفتم.

در جلفای شوروی به شعبهٔ «گُز بانک»[1] که بانک دولتی بود، مراجعه کردم تا، در مقابل ورقهٔ اعتباری که در دست داشتم، مقداری پول از بانک دریافت کنم. شعبهٔ بانک در خانهٔ محقری واقع بود. رئیس شعبه، که شخصاً مرا پذیرفت، از سختی شرائط زندگی گله میکرد و میگفت غالباً صبح ها وقتی که کشوی میزش را باز میکند عقرب در آن دیده میشود. ورقهٔ اعتبار برای رئیس بانک تازگی داشت و او با کمال سادگی پرسید چگونه باید نسبت به آن رفتار بشود من طرز استفاده از ورقهٔ اعتبار را برای او شرح دادم. گفتم در مقابل وجهی که بپول روسی به من پرداخت میکنید من حواله ای به لیره انگلیس عهده بانک شاهی در لندن صادر، امضا و تسلیم شعبهٔ جلفا میکنم که آنرا برای وصول نزد بانک محال علیه به لندن خواهید فرستاد و وجه آنرا به لیره دریافت خواهید کرد. رئیس شعبه جواب داد که این گونه معاملات در شعبهٔ او سابقه ندارد و بنابراین نمیتواند به آن نحو عمل کند. ولی گفت هر مبلغی که احتیاج دارید به شما میپردازیم، بعد خودتان آن را برای ما بفرستید.

بهمین ترتیب رفتار شد. من مقداری روبل دریافت کردم و به شعبه بانک رسید دادم و بعد عین آن وجه را بوسیلهٔ بانک شاهی به جلفا رسانیدم. اگر رئیس شعبهٔ جلفا اینگونه مساعدت و محبت نکرده بود من، تا رسیدن به تفلیس، بسیار در زحمت میبودم.

قطارهای شوروی در آن ایام خیلی تمیز نبود. در تبریز به من گفته بودند که مقداری حشره کش با خود همراه داشته باشم و اگر این احتیاط بعمل نیامده بود توقف در کوپه تقریباً غیرممکن میشد، زیرا تشکهای قطار مملو از ساس بود.

در تفلیس توقف کوتاهی کردم و ناهار را در سرکنسولگری ایران، نزد عبدالرحیم

---

[1]- Gosbank

میرفندرسکی که سرکنسول بود، صرف کردم. خانم میرفندرسکی و فرزندانشان، و همچنین علی جواهر کلام که گویا رئیس مدرسهٔ ایرانیان و ضمناً معلم اختصاصی فرزندان سرکنسول بود، سر میز ناهار حضور داشتند. عمارت سرکنسولگری از عمارات مجلل تفلیس و سابقاً متعلق به «مانتاشف»، یکی از ثروتمندان معروف قفقازیه، بود.

توقف من در استانبول قریب به یکماه بطول انجامید. در این مدت دائم با وکیل بانک در تماس بودم و بوسیلهٔ سفارت کبرای ایران در آنکارا نیز درحفظ منافع طلبکاران ایرانی که همگی به من وکالت تام داده بودند اقدام بعمل آوردم.

برای مذاکره با سفارت کبرای ایران، سفری به آنکارا کردم و مرحوم محمد ساعد، که در غیاب سفیر کبیر کاردار سفارت بود، طبق عادت و خوی دیرینه، از من با محبت و گرمی پذیرائی نمود و از هیچ اقدامی نزد اولیای امور ترکیه بنفع طلبکاران ایرانی مضایقه نکرد. عمارت مجلل سفارت ایران در آنکارا بتازگی ساخته شده ولی هنوز بطور کامل مبله نشده بود. خود شهر آنکارا نیز هنوز کاملاً ساخته و آباد نشده بود. حاصل این سفر اینکه، با کمک وکیل ترک، اقدامات رضایت بخشی برای وصول مطالبات بانک شاهی و طلبکاران ایرانی بعمل آمد.

داور و مقررات ارزی

در اینجا باید متذکر بشوم که به صادرات و واردات ایران، علاوه بر نرخ لیره، نرخ «تصدیق صدور» هم تعلق میگرفت. در اسفند ۱۳۰۹ طبق قانون مقرر گردید «برای تشویق صادر کنندگان و ایجاد موازنه بین صادرات و واردات» بصادر کنندگان، وقتی ارز حاصل از صادرات خود را به بانک میفروشند، گواهی نامه ای بنام «تصدیق صدور» داده شود و وارد کنندگان موظف باشند برای دریافت «پروانهٔ واردات» بمیزان مورد تقاضا از صادر کنندگان «تصدیق صدور» خریداری و تسلیم بانک نمایند. انگیزهٔ دیگر برقراری تصدیق صدور این بود که دولت بتواند ارز مورد احتیاج خود را بنرخ رسمی خریداری کند و بدین منظور شرکت نفت ایران و انگلیس، که بزرگترین فروشندهٔ ارز غیر بازرگانی بود، ارز خود را به نرخ رسمی بدون استفاده از تصدیق صدور به بانک های مجاز میفروخت.

از تاریخ تصویب این قانون تا تیر ۱۳۱۳، نرخ «تصدیق صدور» در بازار آزاد، که در واقع توسط دو دلال بغدادی تعیین میشد، هیچگاه ثابت نبود. در تیر ۱۳۱۳ قانونی به تصویب رسید که بموجب آن معاملات تصدیق صدور بدولت واگذار گردید و دولت این عمل را به بانک ملی محول نمود و کارمزد خدمات بانکی، که از طرف بانک ملی برای فروش تصدیق صدور تعیین میگردید، در ابتدا ۳۰ درصد تعیین و بعداً به ۱۵ درصد تقلیل یافت.

بعدها با حیرت شنیدم که بانک ملی مبالغ عمده ای تصدیق صدور بی محل به وارد کنندگان فروخته است. به این معنی که قبل از آنکه ارزی بابت صادرات خریداری کرده باشد تا به آن تصدیق صدور تعلق بگیرد، صرفاً ورقه ای بنام تصدیق صدور صادر کرده و بدست وارد کنندگان داده است و قیمت آنرا از آنها دریافت کرده است و بدین ترتیب منظور اساسی، که ایجاد موازنه بین صادرات و واردات بوده، از بین رفته است.

تشنجات و نوسانات نرخ لیره به ریال دو علت عمده داشت. یکی اینکه ریال تابع قیمت نقره در لندن بود. چون پشتوانهٔ پول ایران در آن زمان نقره بود و مسکوک نقره بشکل یک قرانی و دو قرانی و پنج قرانی جریان داشت. عیار این مسکوک ۹۰ درصد بود و در نتیجه محتوی نقرهٔ مسکوک ایران قابل ملاحظه بود. بدین ترتیب اگر قیمت نقره در لندن ترقی عمده میکرد قاعدتاً نرخ ریال به لیره نیز میبایست در همان حدود ترقی کند، یعنی لیره به ریال (یا قران) تنزل کند، زیرا در غیر اینصورت صرف میکرد که مسکوک نقره ایران را بطور قاچاق صادر و ذوب کنند و در خارج به فروش برسانند و لیره های حاصل از فروش نقره را در ایران تبدیل به ریال کنند و از این راه استفاده ببرند و چنانچه قیمت نقره در لندن تنزل عمده میکرد نرخ ریال به لیره میبایست در همان حدود پائین بیاید. وگرنه این امکان وجود داشت که اشخاصی شمش نقره را بقیمت ارزان در لندن خریداری کنند و آنرا به ایران حمل و تبدیل بمسکوک ایران نمایند و لیره را در ایران بقیمتی که برای آنها منفعت داشت خریداری کنند. بدین ترتیب نرخ پول ایران همیشه تحت تأثیر قیمت نقره در خارج بود، یعنی عاملی که به هیچوجه ثبات نداشت و بکلی از اختیار ما خارج بود.

بهمین جهت وقتی بعدها عهده دار ریاست بانک ملی شدم تصمیم گرفتم پشتوانه پول ایران را بموجب قانون از نقره به طلا تبدیل کنم.

علت دومی که باعث ترقی نرخ لیره میشد فزونی تقاضا بر عرضه بود. و دولت، بواسطهٔ حوائج ارزی که داشت، آن وضع را بوجود میآورد.

هنگامیکه در سال ۱۳۱۲ داور وزیر مالیه شد نظر مرا در مورد برقراری مقررات ارزی خواستار شد. در آن ایام و تا سالها بعد نرخ لیره به ریال تابع تشنج های شدید بود، بطوریکه یک لیره در ۱۳۱۰ صد ریال بود و در اسفند ۱۳۱۲ به ۷۸ ریال و در اسفند ۱۳۱۳ به ٦٦ ریال و در اردیبهشت ۱۳۱٤ به ۵۳ ریال رسید و دوباره در اسفند همان سال به ۹۹ ریال ترقی کرد.

بهرحال آن روز در جواب داور که عقیدهٔ مرا در مورد برقراری نظارت ارز پرسید گفتم: علت عمدهٔ کمبود ارز تقاضاهای خود دولت است که بیش از همه ارز میخرد. اگر دولت حوائج خود را در حدود موجودیها و درآمد ارزی مملکت محدود کند، احتیاجی به برقرار

کردن نظارت در معاملات ارزی نخواهید داشت. ولی اگر دولت نخواهد، یا نتواند، محدودیتی درمخارج ارزی خود قائل بشود آنوقت نظارت بر ارز، بفرض آنکه بسیار خوب هم اجرا شود، مانع کمبود ارز و، نتیجتاً، ترقی نرخ آن نخواهد شد. شما که وزیر مالیه هستید هیچ اطلاع ندارید که ادارهٔ کل صناعت، که خودش یک دستگاه دولتی است، مشغول انعقاد قراردادی است برای احداث کارخانهٔ ذوب آهن که مبالغ عمده ای ارز باید بابت مخارج آن پرداخت شود و این پول را شما که وزیر مالیه هستید باید تهیه کنید.

چندی از این مذاکره گذشت تا اینکه یک روز داور مرا خواست. وقتی وارد شدم دیدم سرتیپ امیرخسروی رئیس بانک ملی هم حضور دارد. داور موضوع نظارت بر معاملات ارزی را مجدداً مطرح کرد. امیر خسروی هیچ اظهار نظر نکرد ولی من عقایدم را با همان استدلال سابق بیان کردم.

چندماه بعد از این تاریخ، روز ۱۰ اسفند ۱۳۱٤، صبح خیلی زود داور بمنزل من تلفن کرد و از من خواست که بانک شاهی آن روز از انجام معاملات ارزی خودداری کند. برای من مسلم شد که داور تصمیم خود را در مورد نظارت بر ارز گرفته است. وقتی ببانک رفتم دستور داور را برئیس بانک شاهی ابلاغ کردم و البته این دستور کاملاً رعایت شد.

بلافاصله عازم مجلس شورای ملی شدم. وقتی رسیدم دیدم داور لایحهٔ «قانون راجع به معاملات اسعار خارجی» را به مجلس تقدیم کرد و در فاصله کوتاهی هم به تصویب رسید. بعد از اینکه به بانک مراجعت کردم، داور تلفن کرد و از من خواست تا بدیدنش بروم. فوراً به وزارت مالیه رفتم. بجای دفتر وزیر مرا به اتاق کوچکی هدایت کردند و بلافاصله خود داور هم آمد. قبل از اینکه چیزی بگوید به او گفتم بالاخره کار خودتان را کردید؟ پرسید شما از کجا میدانید؟ گفتم من هم در مجلس حضور داشتم.

معلوم بود فوق العاده گرفتار است و عده زیادی در دفترش منتظر او هستند و بهمین علت مرا در یک اتاق دیگر پذیرفته است. در جواب اعتراض دوستانه من گفت که بیش از سی و شش مملکت دیگر کنترل اسعار دارند چرا ما نداشته باشیم؟ گفتم اگر در یک روز سی و شش مریضی را که احتیاج به عمل جراحی دارند در مریضخانه ای عمل میکنند آیا به این دلیل باید سی و هفتمین مریضی که وارد میشود و مرضش مثلاً سرماخوردگی است زیر عمل جراحی قرار بگیرد؟ داور گفت دیگر جای این صحبتها نیست. کاری است که شده و از شما خواهش دارم در اجرای آن به ما کمک کنید.

چند روز بعد ابوالقاسم فروهر، معاون وزارت مالیه، از من خواست برای مذاکره راجع به آئین نامهٔ اجرای قانون نظارت بر ارز به وزارت مالیه بروم. وقتی بدیدن فروهر رفتم تعجب کردم که نمایندهٔ های بانک ملی هر دو خارجی هستند. یکی از آنها یکنفر فرانسوی بود بنام

«ژیرار»[۱] (این مرد بعدها دچار سرنوشت حیرت انگیزی شد. به این معنی که در جنگ جهانی دوم، هنگامیکه فرانسه تحت اشغال آلمان ها بود، او با «پیرلاوال»[۲]، نخست وزیر فرانسه، از نزدیک کار میکرد و بعد از خاتمهٔ جنگ همراه لاوال، بجرم همکاری با دشمن، تیرباران شد.) نمایندهٔ دیگر بانک ملی شخصی بود آلمانی بنام دکتر «گیهامر»[۳] که چندین سال بعد بسمت سفیرکبیر آلمان در تهران منصوب شد. مضحک بود که من ایرانی نمایندهٔ یک بانک خارجی بودم و دو نفر خارجی نمایندهٔ یک بانک ایرانی بودند.

همانطور که قبلاً به داور توضیح دادم، مشکل اساسی ناشی از دولت بود که خودش بزرگترین خریدار ارز بود. در آن زمان تجارت خارجی در بست در انحصار دولت بود و در بعضی از موارد، مانند معاملات با شوروی که معاملات بسیار عمده ای بود، دولت انحصار کامل داشت و به بخش خصوصی هیچگونه اجازهٔ دخالت نمیداد. معاملات بزرگ با سایر کشورها، از جمله آلمان نیز بدست دولت انجام میشد و دولت کالاهائی را که از این کشور وارد میکرد، توسط شرکتهای دولتی که ایجاد کرده بود، در نقاط مختلف کشور پخش میکرد. بهرحال مقررات نظارت بر ارز بجای خود باقی ماند.

امیرخسروی و حساب مخصوص خرید اسلحه رضاشاه

سالها بعد از مرگ داور، هنگامی که متصدی بانک ملی شدم، همکارانم مطلبی در مورد شهامت و جوانمردی داور برایم نقل کردند که در کمتر کسی دیده میشود. جریان از این قرار بود که در همان ایامی که پول ایران تنزل میکرد و نرخ لیره بالا میرفت امیرخسروی، رئیس بانک ملی، به تشویق یک عده ناشی، بفکر چاره ای بر میآید و به این نتیجه میرسد که، اگر مبالغ عمده ای ارز در بازار ایران برای فروش عرضه شود، نرخ ارز تنزل خواهد کرد و در نتیجه کسانی که ارز داشتند ناچار خواهند شد لیره های خود را با نرخ نازلتری در بازار بفروشند و او مجدداً آن لیره ها را به قیمت کمتری خریداری کرده و سود قابل توجهی نصیب بانک ملی خواهد شد. متاسفانه کسی هم نبود که جرأت کند امیرخسروی را از این کار منصرف کند چون او هم برای خودش در بانک ملی یک رضاشاه کوچک بود و بانک را مثل یک سربازخانه اداره میکرد.

تنها ارزی که امیرخسروی برای فروش در اختیار داشت در حساب مخصوصی بود که رضاشاه از عایدات نفت برای خرید اسلحه کنار میگذاشت و حساسیت خاصی هم نسبت به این حساب داشت. بدین ترتیب رئیس بانک ملی اقدام به فروش لیره ها میکند و به اطلاع

۱- Girard
۲- Pierre Laval
۳- Gielhammer

خریداران ارز میرساند که بانک حاضر است هر مبلغی لیره که خریداران طالب باشند به نرخ روز به آنها بفروشد. موجودی این حساب آن زمان در حدود یک میلیون لیره بود که امیرخسروی ۶۰۰ هزار لیره از آن را بفروش میرساند (در آن ایام تمام درآمد ایران از نفت بسالی دو میلیون لیره نمیرسید). بهرحال دلال های ارز هم از فرصت استفاده کردند و هر چه لیره بود خریدند و طبعاً اقدامی هم برای فروش آن در بازار نکردند. امیرخسروی هم در انتظار روزی بود که فروش این مبالغ باعث تنزل نرخ ارز شود و بانک ملی، نه تنها لیره های خود، بلکه مبالغ بیشتری را به نرخهای نازلتر بازخرید نماید. ولی آن روز هیچگاه نرسید.

به این ترتیب کار امیرخسروی وضع بسیار بغرنجی را پیش آورد. چون او این ارزها را بدون اجازهٔ شاه فروخته بود و اگر او از موضوع با خبر میشد بدون تردید امیرخسروی عاقبت بسیار وخیمی پیدا میکرد.

امیرخسروی روزهای جمعه شرفیاب میشد و گزارشهای مربوط به بانک ملی را بعرض میرساند و از رضاشاه دستور میگرفت. وقتی بعدها من معاون امیرخسروی شدم، روزهای شنبه میآمد و جریان شرفیابی خود را برای من تعریف میکرد. میگفت شاه آنطرف اتاق میایستد و با چشمهایش که مانند ببر است به من نگاه میکند و من هم در حال لرز گزارشها را بعرض میرسانم. مرحوم محمود جم هم وقتی نخست وزیر بود برایم تعریف کرد که در شرفیابی به حضور رضاشاه آنقدر از ترس عرق میکند که وقتی بخانه میرسد مقداری جوش شیرین میخورد و میخوابد تا آرام شود.

امیرخسروی که از همه جا ناامید شده بود بالاخره دست به دامن داور، که وزیر مالیه بود، میشود. داور هم با شهامت و مردانگی که داشت، بدون اینکه از عاقبت کار واهمه ای نشان بدهد، تصمیم میگرد او را کمک کند و برای جبران این عمل و تهیهٔ ارز بجای ذخیرهٔ ارزی که بفروش رسیده بود مقداری از اندوخته های نقرهٔ بانک را بخارج صادر و تبدیل به ارز مینماید. داور میدانست که این بدبخت چه خبطی کرده و اگر رضاشاه بفهمد روزگارش را سیاه خواهد کرد. رضاشاه هیچوقت از این ماجرا اطلاع پیدا نکرد و این یکی از مردانگی های داور بود که سکوت کرد و هیچ بروز نداد. در صورتیکه اگر کس دیگری بود، از ترس جان خودش هم شده، فوراً میرفت و جریان را به شاه اطلاع میداد.

امیرخسروی مردی بود واقعاً دوست داشتنی، با حس نیت، بینهایت خوشبین و فوق‌العاده سخی و بلند همت. ولی، با اینکه سالیان متمادی رئیس خزانه داری ارتش و رئیس بانک سپه و رئیس بانک ملی و وزیر مالیه بود، بهیچوجه اهل حساب نبود و عدد و رقم پیش او معنی و مفهوم درستی نداشت و کاملاً از مسائل بانکی و پولی بی اطلاع بود. ولی آنچنان

با جرأت و جسارت راجع به طرحهای عظیم و چه بسا غیرعملی صحبت و فکر میکرد که وحشت آور بود. با تمام این احوال بواسطهٔ همان همت و نظر بلندی که داشت، و در اثر انضباطی که در بانک ملی بوجود آورده بود، توانست بعد از لطمه ایکه «لیندن بلات»[۱] و بعضی از همکاران آلمانی او مانند «فوگل»[۲] به بانک وارد ساخته بودند به این مؤسسه ابهت و منزلتی بدهد.

پیشنهاد ورود بخدمت دولت

پس از چندین سال آشنائی و تماس با داور، روزی او به من پیشنهاد کرد بخدمت وزارت مالیه درآیم و با او همکاری کنم. من آنچنان تحت تاثیر اخلاق، طرز رفتار، طرز کار، صمیمیت و ایمان داور قرار گرفته بودم که بیدرنگ و با خوشنودی و رغبت پیشنهاد او را پذیرفتم. علی اکبر خان داور یکی از برجسته ترین افرادی است که در عمرم دیده ام و به علت علاقه زیادی که به او پیدا کردم حاضر شدم بانک شاهی را ترک کنم. من این کار را بخاطر هیچکس نمیکردم. اگر شانزده سال تبعیض در بانک شاهی را تحمل کردم برای این بود که امیدوار بودم وضعی را که ایرانیان در آن مؤسسه داشتند عوض کنم تا دیگر تفاوتی بین آنان و انگلیسیها نباشد. ولی وقتی بر من مسلم شد که رسیدن به هدفم با توجه به روحیه هیئت مدیرهٔ بانک شاهی در لندن میسر نیست، باید در اولین فرصت خدمت در آن مؤسسه را ترک میگفتم.

پرسیدم از شاه اجازه گرفته اید؟ داور گفت نه، و براستی اگر موافقت نفرمایند تکلیف چیست؟ جواب دادم اگر به شاه بگوئید و قبول نکنند بهتر از این است که من بیایم و مشغول کار بشوم و بعد شاه بفهمند و ایراد بگیرند. در آن صورت هم برای شما بد خواهد شد و هم برای من. چون شما مجبور خواهید شد به خدمت من خاتمه بدهید. داور تصدیق کرد که بهتر است قبلاً از شاه اجازه بگیرد.

چند هفته گذشت و از داور خبری نرسید. بالاخره روزی بمن تلفن کرد و از من خواست که به وزارت دارائی بروم. وقتی بملاقات او رفتم گفت: در این مدت منتظر فرصت مناسبی بودم و امروز فرصت خوبی دست داد. اعلیحضرت سئوال فرمودند آیا صلاح است شخصی را که شانزده سال در بانک انگلیس کار میکرده وارد خدمت دولت کنید؟ داور گفت: من هر چه میتوانستم از شما تعریف کردم و بعرض شاه رساندم که در طول سالهای متمادی که با ابتهاج سر و کار داشتم، در عین حالی که ببانک شاهی خیانت نکرده، در

۱- Kurt Lindenblatt

۲- Otto Vogel

تمام موارد به نفع کشورش کار کرده است. اعلیحضرت هم با استخدام شما موافقت فرمودند. او در اینجا با چهره ای پر از محبت گفت من ریش و سبیل خودم را برای خاطر شما گرو گذاشتم حالا دیگر خودتان میدانید.

استعفاء از بانک شاهی

آخر وقت اداری پنجشنبه ۱۱ تیر ۱۳۱۵ شرحی به بانک شاهی نوشتم که: «چون برای من امکان ندارد که به بالا ترین مقام آن بانک برسم، و هر فردی که دارای عزت نفس باشد نمیتواند چنین وضعی را تحمل کند، از خدمت در بانک کناره گیری میکنم.»

به استثنای یکی دو نفر، بقیهٔ دوستان، منجمله لقمان المللک (دکتر سعید مالک) و امین الملک (اسمعیل مرزبان)، تصمیم مرا در ترک بانک شاهی اشتباه میدانستند. روزی که قرارداد استخدام من در دفتر داور امضاء و مبادله میشد همین نکته را به او گفتم. داور لبخندی زد و گفت زیاد هم بد نمیگویند. من توضیح دادم این مطلب را از این جهت نگفتم که منتی بر کسی بگذارم، بلکه منظورم این بود که این تصمیم را عالماً و عامداً گرفته و قطع نظر از هر گونه پیش آمدی که روی بدهد هیچگاه پشیمان نخواهم شد.»

شغلی که بمن ارجاع شد «کمیسر و مفتش دولت در بانک فلاحتی ایران» بود، با نظارت بر شرکتهائی که داور برای کارها و رشته های مختلف بوجود آورده بود. برای مدت یک سال از ۱۲ تیرماه ۱۳۱۵ با حقوق ماهیانه ۶،۵۰۰ ریال استخدام شدم. یک اتومبیل نیز در اختیار من گذاشته شد. اگر چه حقوقی که برای من تعیین شد در آن زمان گزاف بنظر میرسید (همان موقع حقوق یک وزیر ۵،۰۰۰ ریال بود) اما با آنچه از بانک شاهی، از حقوق و پاداش و حساب پس انداز و سایر مزایا، دریافت میکردم چندان تفاوتی نداشت. باین ترتیب خدمت من در دولت بصورت «قراردادی» انجام میشد و من به استخدام «رسمی» دولت در نمیآمدم. این شیوه هیچ وقت تغییر نکرد و من در تمام مشاغل دولتی که داشتم بصورت قراردادی کار میکردم و در نتیجه مزایای بازنشستگی شامل حالم نمیشد. این وضع با روحیه من و برداشتی که از نابسامانی کار دولت داشتم بیشتر جور در میآمد.

پس از امضای قرارداد به دفتر گلشائیان که مدیر کل وزارت مالیه بود رفتم. گلشائیان به من تبریک گفت و اظهار داشت که داور مدتی است به ما میگفت خیلی میل و سعی دارد دو نفر را وارد کار دولت کند که یکی شما هستید و دیگری مصطفی فاتح.

باوجود اینکه مقامات بانک شاهی از استعفای من راضی نبودند و من با اعتراض بانک

را ترک کردم، معذالک مبلغ صدهزار ریال پاداش برای من تصویب کردند که به حساب پس اندازم اضافه و بمن پرداخت شد.

موضوع انتقال کتابخانه

یکی از خصائص همیشگی من کنجکاوی و فراگرفتن کامل مطالب مختلفی بود که در زندگی و کار با آنها رو بر میشدم. بزرگترین لذت برای من در آموختن و به کنه مطالب پی بردن بود. این موجب آن بود که هیچگاه از آموختن باز نمانم و مطالعه جزئی ثابت از زندگی من بود.

من، در طی سالیانی که در بانک شاهی کار میکردم، کتابخانهٔ نسبتاً جامعی از کتابهای مربوط به اقتصاد، بانکداری و حسابداری در دفتر کارم گردآوری کرده بودم و، از طریق مطالعهٔ این کتابها، با نظریه ها و مکاتب مختلف اقتصادی آشنا شده و از سیستم های رایج بانکداری و حسابداری در جهان اطلاع مییافتم. اغلب کسانی که در دفتر کارم بدیدن من میآمدند از وجود کتابخانه ای به این تفصیل تعجب میکردند.

بدین ترتیب حضور در بانک، همراه با مطالعهٔ مداوم کتابهای مزبور، کار مرا تبدیل به کلاس درسی کرده بود که در آن نظریه ها را با تجربهٔ عملی کنار هم میگذاشتم و تصور خود را نسبت به جامعه ای که در آن میزیستم، و باید در ساختن آن سهمی بعهده میگرفتم، شکل میدادم.



فصل سوم

ورود به خدمت دولت

شرکتهای دولتی

از روز شنبه ۱۳ تیر ۱۳۱۵ در سمت جدید شروع بکار کردم. وظائف جدید من طبق تصویب نامه ای که داور در همان تاریخ شروع کار من از هیأت وزیران گذراند به این شرح بود:

۱- مفتش دولت مجاز است که هر موقع لازم بداند برای کسب اطلاع به هیأت مدیره یا به کارکنان ذی مدخل بانک مستقیماً رجوع نماید و دفاتر محاسبات و مکاتبات و تمام اسناد بانک را تحت رسیدگی و تفتیش درآورد. بعلاوه هیأت مدیره جریان امور بانک را ضمن صورت های خلاصه مرتباً به اطلاع مفتش خواهند رسانید و مفتش مزبور از اطلاعاتی که به این ترتیب کسب مینماید آنچه را که استحضار از آن برای دولت لازم باشد به وزارت مالیه راپرت خواهد نمود.

۲- مفتش دولت کلیهٔ دارائی و بدهی و همچنین بیلان های بانک یا شرکت هائی را که بانک در آنها سهیم است مورد رسیدگی و تفتیش قرار خواهد داد و بطور کلی مراقب حسن اجرای اساسنامه و قوانین و نظامات مربوط به عملیات بانک خواهد بود و در موقع لزوم در بانک مرکزی و شعب آن و در شرکتهای تابعه بانک به وظائف خود اقدام خواهد نمود.

۳- مفتش دولت در عملیات تفتیش خود میتواند اعضای بانک را به کمک بطلبد.

٤- مفتش دولت در جلسات هیأت نظار بانک حاضر میشود لیکن رای او فقط مشورتی است و مسئولیتی ندارد جز در مقابل دولت.

۵- راپرتهای هیأت مدیره بعنوان هیأت نظار و مجمع عمومی صاحبان به اطلاع مفتش دولت خواهد رسید.

٦- مفتش دولت مکلف به حفظ اسرار بانک میباشد.

۷- مفتش دولت در معاملات و امور جاری بانک مداخله نخواهد داشت ولی در

مواقع مهم و فوری میتواند نظریات خود را به اطلاع بانک و هیأت نظار برساند.

۸- مفتش دولت کلیهٔ امور مربوط به شرکتهائی را که دولت یا بانک فلاحتی در آنها سهیم میباشد مورد رسیدگی قرار داده و نظریات خود را به وزارت مالیه راپرت خواهد داد.

۹- برای اجرای عملیات تفتیشی دربانک مرکزی و شعب آن در ولایات و همچنین شرکت های تابعه بنابر پیشنهاد مفتش دولت و موافقت وزارت مالیه عده ای محاسب استخدام خواهند شد. محاسبین مزبور فقط با داشتن اختیارنامه از طرف مفتش دولت میتوانند اقدام به تفتیش کرده و راپرت خود را به مفتش دولت تسلیم نمایند.

تصو یبنامه در کابینهٔ ریاست وزراء ضبط است. رئیس الوزراء (محمود جم): اجرا شود.

بازرسی و مدیریت متجاوز از چهل و چند شرکت دولتی بعهده من بود و یگانه کارمند من مرد جوان ماشین نو یسی بود که باید تمام کارها را با هم انجام میدادیم. محل کارم در بانک فلاحتی (کشاورزی) درخیابان لاله زار بود زیرا بانک مزبور در بسیاری از شرکتها سهام داشت و کار تعدادی دیگر از شرکت ها به امور کشاورزی مربوط میشد.

هر یک از این شرکتها وظائفی داشتند. مبادلات کشاورزی، حمل و نقل، و بسیاری از کارهای دیگر توسط این شرکتها انجام میشد. بطورمثال یکی از این شرکتها «شرکت مرکزی» نام داشت که در رأس آن علی وکیلی قرار داشت. او ضمناً رئیس اتاق بازرگانی و نمایندهٔ مجلس هم بود. تمام معاملات و مبادلات با شوروی توسط شرکت مرکزی انجام میشد و شرکت مزبور قسمت عمدهٔ کارهای تجارتی مملکت را در انحصار داشت.

برای رسیدگی به کار آنهمه شرکت، که در گوشه و کنار مملکت و در رشته های مختلف کارمیکردند، اشخاصی را که میشناختم و به طرز کار آنها اطمینان داشتم استخدام کردم. طبیعتاً بیشتر این افراد از کسانی بودند که دربانک شاهی با من کار کرده بودند. یکی از این اشخاص علی‌اصغر آموخته بودکه درکار حسابداری نظیرش را در ایران ندیده ام. او مردی بسیار بد قلق بود و کار کردن با او آسان نبود. به این ترتیب با چهارپنج نفر از کارمندان بانک شاهی که آنها را دعوت به کار کرده بودم شروع به رسیدگی به حسابهای شرکت های دولتی کردم. بعد از مدتی داور مرا خواست و گفت خواهش میکنم دیگر از بانک شاهی کسی را نیاورید، چون رئیس بانک شاهی آمد اینجا و به من گفت که اگر ابتهاج به همین ترتیب ادامه بدهد و بهترین کارمندان ایرانی را به خدمت دولت در بیاورد باید بزودی بانک شاهی را تعطیل کنیم. به هر حال من با همان عده که تا آن تاریخ استخدام کرده بودم کارم را ادامه دادم.

داور و تصدیق صدور

در همان اوایل که تازه به خدمت دولت وارد شده بودم، یک روز در جلسه ای که در دفتر داور تشکیل شده بود شرکت داشتم. در آن جلسه، که برای بحث در مسائل ارزی تشکیل شده بود، صادق وثیقی (رئیس ادارهٔ تجارت، که مردی بسیار امین، درست و لایق بود)، علی امینی (رئیس اداره گمرک) و عبدالحسین هژیر (بازرس دولت در بانک ملی، و رئیس کمیسیون ارز و همچنین رئیس شرکت دولتی قماش ایران) حضور داشتند.

داور این کمیسیون را تشکیل داده بود تا چاره ای برای مسائل ارزی بیاندیشد، چون با آن قانون نظارت بر ارز و قانون مربوط به «تصدیق صدور» که گذرانده بودند در عمل میدیدند که مرتباً گرفتاری پیش میآید و موازنهٔ ارزی ایجاد نمیشود و، بجای اینکه سعی در کم کردن تقاضاهای ارزی شرکت های دولتی کنند، مرتباً به این در و آن در میزدند و عاقبت هم به نتیجه نمیرسیدند.

آنروز یکی از حاضرین به تصدیق صدورهائی که، بدون اینکه ارزی قبلاً خریداری شده باشد، از طرف بانک ملی فروخته شده بود اشاره کرد. با شنیدن این مطلب من بکلی منقلب شدم و بی اختیار فریاد کشیدم که چطور ممکن است بانک ملی یک چنین عمل خلافی کرده باشد؟ داور با دیدن این حالت گفت آقای ابتهاج اینقدر دستپاچه نشوید یک کاری شده است و باید فکری برای رفع آن بکنیم.

معلوم شد یک روز که ورقه های «تصدیق صدور» در بازار به اندازه کافی وجود نداشته (یعنی کالائی صادر نکرده بودند تا تصدیق صدور آن را در بازار عرضه کنند) بانک ملی، به استناد اینکه تصدیق صدور بالاخره خواهد رسید، تصمیم میگیرد به کسانی که تصدیق صدور نداشته اند ارز بفروشد. لذا خود بانک برای خودش تصدیق صدور مینویسد و، به استناد همان تصدیق صدور غیرواقعی، اقدام به فروش ارز میکند.

بطوریکه گفته شد احتیاجات دولت و شرکتهای دولتی به ارز باعث اختلال موازنهٔ ارزی کشور میشد و دولت بجای آنکه چاره ای بیاندیشد و احتیاجات ارزی خود را محدود نماید، سعی میکرد تا از راههای مختلف نوعی موازنهٔ ارزی بوجود بیاورد. بدین منظور یک روز تصمیم گرفته میشود که ارز حاصل از صادرات ایران به نرخی بالا تر از نرخ رسمی به وارد کنندهٔ کالا فروخته شود، و صادر کننده ارز حاصل از فروش صادرات خود را به نرخی بالا تر از نرخ رسمی بدست بیآورد. بنابراین به صادر کنندگان اجازه داده شد هنگامی که ارز حاصل از صادرات خود را به نرخ رسمی به بانکهای مجاز میفروشند گواهی نامه ای دریافت نمایند و آن را به شخصی که قصد وارد کردن کالا از خارج دارد به نرخی که مورد توافق طرفین باشد بفروشند. بدین ترتیب نرخ رسمی ارز به مبلغی که دولت تعیین کرده بود

باقی میماند و حتی شرکت نفت ایران و انگلیس هم ارزی را که برای تهیهٔ ریال، بمنظور تأمین هزینه های جاری خود در ایران، به بانکهای مجاز میفروخت به نرخ رسمی میفروخت بدون آنکه مانند صادرکنندگان حق استفاده از قیمت تصدیق صدور را داشته باشد.

دولت در مقررات مربوط به تصدیق صدور چندین استثناء قائل شده بود. این استثناها هم شامل صادرکنندگان و هم شامل خریداران ارز میشد. استثناها برای خریداران ارز، تا آنجا که بخاطر دارم، عبارت بودند از محصلینی که در خارج تحصیل میکردند و میتوانستند ارز را به نرخ رسمی بخرند و همچنین خود دولت که میتوانست ارز مورد نیاز غیر بازرگانی خود را، برای مصارفی از قبیل هزینه های نمایندگی های سیاسی ایران در خارج و هزینهٔ سفر مأمورین دولتی، بدون تصدیق صدور و به نرخ رسمی خریداری کند. از جمله استثنائی که برای فروشندگان ارز قائل شده بودند این بود که سیاحان خارجی که به ایران میآمدند اجازه داشتند ارزی را که همراهشان میآورند بالا تر از نرخ رسمی و برابر با مجموع قیمت تصدیق صدور به اضافه قیمت رسمی ارز به بانک بفروشند.

بطور مثال، اگر نرخ رسمی لیره در آن زمان صد ریال بود، صادر کنندهٔ کالا از ایران هنگام صدور جنس از گمرک گواهی نامه ای به نام تصدیق صدور دریافت میکرد و این تصدیق صدور را به کسی که قصد داشت از خارج کالا وارد کند بنرخ روز میفروخت و بدین ترتیب وارد کننده با پرداخت قیمت تصدیق صدور، که روزانه تغییر میکرد و در حدود لیره ای هشتاد ریال بود، حق داشت لیره را بنرخ رسمی که در حدود صد ریال بود خریداری کند. بدین ترتیب، صادر کننده در مقابل صدور یک لیره کالا در حدود صد ریال از بانک دریافت و در حدود هشتاد ریال نیز بابت فروش تصدیق صدور از وارد کننده اخذ میکرد.

از طرف دیگر وارد کننده بابت هر لیره در حدود صد ریال به بانک مجاز میپرداخت و علاوه بر این، برای اخذ تصدیق صدور، در حدود هشتاد ریال هم بابت هر لیره به صادر کننده پرداخت میکرد.

داور، مستوفی الممالک و افراد مجرب

در همان اوائل کار نظارت بر شرکتها، یک روز داور به من تلفن کرد که رئیس شرکت کالا (غلامحسین کاشف که وکیل مجلس و از دوستان داور بود) برای دومین بار از دولت تقاضای پول کرده است، و از من خواست که به موضوع رسیدگی کنم. محل شرکت کالا در تهران بود و وقتی خواستم به وضع این شرکت رسیدگی کنم دیدم نه دفتری دارند و نه حساب و کتابی. چند روز بعد داور تلفن کرد و نتیجه را پرسید. گفتم من چه چیزی را رسیدگی کنم؟ این شرکت نه دفتر دارد، نه حساب و نه کتاب. و معاملاتش در هیچ جا ثبت نمیشود

و من ناچار شده ام علی اصغر آموخته را به اصفهان بفرستم شاید بتواند از روی دفاتر شرکتی که با شرکت‌کالا معامله میکندو متعلق به یک فرانسوی به نام «براسور»[1] است مدارکی در بارهٔ معاملات شرکت کالا به دست بیاورد. به داور قول دادم که نتیجه را به او گزارش کنم.

براسور از مدتها پیش تجارتخانه ای در اصفهان دایر کرده بود و طرف عمدهٔ معاملات شرکت کالا بود. ناچار بودم با استفاده از دفاتر آنها لااقل معلوم کنم که چه چیزهائی به شرکت کالا فروخته اند. مضحک بود که ما میبایست برای به دست آوردن حساب های شرکت کالا، که در تهران و در زیر گوشمان بود، به اصفهان برو یم.

آموخته با مقداری صورتحساب و مدرک مراجعت کرد و جلسه ای با رئیس حسابداری شرکت کالا ترتیب دادم تا شاید از کار این شرکت سر دربیاوریم. وقتی مشغول رسیدگی به حسابها شدیم متوجه شدم که این آقای رئیس حسابداری رقم های صورتحساب را نمیتواند بخواند. خیلی تعجب کردم، چون تا آنروز خیال میکردم خواندن رقمهای درشت، که برای خود من بدون جدا کردن ارقام کار دشواری بود، برای اینها باید خیلی ساده و آسان باشد در صورتی که معلوم شد اینطور نیست. آنروز پی بردم که اصولاً بیشتر ما ایرانی ها اهل خواندن رقم نیستیم و رقم برای ما بی اهمیت است.

به همین جهت وقتی معاون بانک ملی شدم یکی از اولین کارهایم این بود که دستور دادم هیچکس حق ندارد رقمی را، بدون اینکه بعد از هر سه رقم علامت ممیز بگذارد، بنو یسد یا ماشین کند و هر کس این کار را نمیکرد تنبیه میشد. بطور مثال گرفتاری خواندن رقمهای بزرگ مخصوصاً درمورد بودجه دولت همیشه پیش میآمد و هر وقت ارقام بودجه در جراید منتشر میشد من مجبور بودم با مداد بعد از هر سه رقم یک علامت ممیز بگذارم تا بتوانم آنرا بخوانم.

به هر حال هر طوری بود حسابهای شرکت کالا را رسیدگی کردم و قرار شد ساعت هشت شب برای دیدن داور و دادن گزارش نتیجهٔ کار به دفتر او بروم. آن شب به داور گفتم: ملاحظه میفرمائید با این که شرکت کالا در تهران کار میکند و رئیس آن هم از دوستان نزدیک خودتان است چنین وضع اسفناکی دارد، دیگر وای به حال شرکتهائی که در سیستان یا درآذربایجان درست کرده اید. خواهش دارم دست از اینکار بردارید و اینقدر شرکت دولتی درست نکنید، چون آدم باندازهٔ کافی برای ادارهٔ این شرکتها نداریم.

دراینجا بدنیست به سابقه ایکه درمورد لزوم داشتن متخصص وجودداشت اشاره ای کنم. هنگامی که من هنوز در بانک شاهی بودم، یکبار داور بمن گفت که خیال دارد نمایندگی

۱- Leon Brasseur

واردات و فروش اتومبیل و واردات لاستیک را که در اختیار بخش خصوصی بود به انحصار دولت درآورد. گفتم بنظر من این کار بمصلحت دولت نیست چون از عهدهٔ ادارهٔ آن بر نخواهید آمد. داور گفت چطور دولت نمیتواند از عهدهٔ انجام کاری که برادران لاوی و کتانه انجام میدهند برآید؟ در آن زمان کتانه، که لبنانی بود، نمایندگی شرکت کرایسلر را داشت و برادران لاوی، که عراقی بودند، نمایندگی شرکت جنرال موتور را داشتند. داور میخواست این کارها بدست ایرانی ها انجام شود. به او گفتم من هم کاملاً با شما موافق هستم که این کارها بدست خود ایرانیها بیافتد، اما در حال حاضر دولت قادر نیست وارد این نوع کارها بشود. داور گفت خدا بیامرزد مرحوم مستوفی الممالک را که میگفت تا وقتی آدم نداشته باشیم نباید دست بکاری بزنیم، و من برعکس او معتقدم اول باید کار را شروع کرد و بعد آدم پیدا کرد.

با نزدیکی که با داور پیدا کرده بودم اغلب در مورد مشکلات اداری و تربیت افراد مجرب با او صحبت میکردم. یک روز به او گفتم محض رضای خدا بیائید و به کارمندان حقوقی بدهید که مجبور نشوند دزدی کنند. داور گفت اخیراً به حقوق کارمندان دون پایه و پایهٔ یک دو تومان در ماه اضافه کرده ایم و همین خودش سیصد هزار تومان به بودجهٔ دولت تحمیل کرده است. گفتم که این استدلال درستی نیست. شما آیا هرگز شنیده اید که یک مستخدم دولت از روی استیصال و گرسنگی خودکشی بکند؟ شما خیال میکنید این افراد چگونه زندگی میکنند؟ مطمئن باشید که مأمورین دولت قسمت عمدهٔ پولی را که باید به صورت درآمد به صندوق دولت بیاید از مردم میگیرند و به جیب خودشان میریزند. من معتقدم که اگر به کارمندان دولت حقوق کافی پرداخته شود درآمد دولت، بیش از آنچه که بابت بالا بردن حقوق آنها داده میشود، افزایش پیدا خواهد کرد.

قبول این حرف برای داور مشکل بود. رضاشاه هم اصولاً معتقد بود که مأمور دولت، هر چقدر حقوق بگیرد، باز هم دزدی خواهد کرد. روایت است که روزی رضاشاه سرزده برای بازدید به ژاندارمری رفته بود. وقتی وارد ژاندارمری میشود رو به همراهانش کرده میگوید: دستهایتان را توی جیب هایتان بگذارید، اینجا مرکز دزدها است.

همانطور که به داور گفتم، من همیشه اعتقاد داشته ام که اگر کارمند دولت را سیر نگه دارید دزدی نمیکند. من این کار را در بانک ملی و سازمان برنامه امتحان کردم و از آن نتیجهٔ خوبی گرفتم و میتوانم به جرأت بگویم که اکثریت قریب به اتفاق همکارانم با صداقت و امانت کار می کردند.

بهرحال تا مدتی هیچگونه اقدامی در وضع شرکتهای دولتی بعمل نیآمد تا اینکه چندی بعد جلسه ای در دفتر داور تشکیل شد. آن وقت ها جلسات را تلفنی خبر میکردند و، مطابق

رسم و عادت رایج در ایران، هیچ وقت نمیگفتند موضوع کمیسیون چیست تا آدم بتواند خودش را قبلاً حاضر کند. وقتی وارد میشدید آنوقت معلوم میشد که منظور از تشکیل جلسه چه بوده است.

درجلسه علاوه بر من، علی‌امینی (رئیس گمرک) و عبدالحسین هژیر (بازرس دولت در بانک ملی و رئیس شرکت قماش) حضور داشتند. داور با سیمای گرفته نشسته بود و مطلبی را که مطرح کرد موضوع شرکتهای دولتی بود. او صورت آنها را خواست و از روی فهرست شروع کرد به خواندن اسامی شرکتها و اینکه کدامها را میتوان منحل کرد. بعدها معلوم شد که رضاشاه پی بهانه میگشته و بر سر داور فریاد زده بوده که اینها چه هستند و باید منحل شوند.

شاید تسلط داور به امور قضائی بیشتر از مسائل مالی و اقتصادی بود، معذلک با هوش و استعداد خارق العاده ای که داشت در این زمینه هم یکی از مطلع ترین افراد زمان خود بود. داور عادت داشت همه چیز، اعم از آمار و ارقام و سایر مطالب را، در دفتر یادداشتی که در جیبش میگذاشت بنویسد و در حین عمل به خیلی از مسائل اقتصادی و مالی وارد شده بود.

در پایان جلسه داور گفت خدا بیامرزد مرحوم مستوفی الممالک را که همیشه میگفت تا آدم نداشته باشیم نباید بکاری دست بزنیم. حق داشت. من یقین دارم اشخاصی که حضور داشتند هیچکدام متوجه موضوع نشدند ولی من که میدانستم داور چه میگوید از حرفش متعجب شدم، چون عقیدهٔ او نسبت به یکسال قبل کاملاً تغییر کرده و معتقد شده بود که باید اول آدم را پیدا کرد و بعد دست به کار زد. قرار شد هفته بعد جلسه در دفتر من تشکیل شود.

خودکشی داور

هفتهٔ بعد همه در دفتر من جمع شدند. هرچه صبر کردیم داور نیامد تا بالاخره گفتم به منزلش تلفن کنند. آمدند و گفتند که حسن خان (پیشخدمت داور) میخواهد با من صحبت کند. وقتی رفتم پای تلفن، حسن خان گفت فوراً به اینجا بیائید. ما همه به منزل داور که در خیابان پهلوی واقع بود رفتیم.

وقتی وارد شدیم دیدم غوغائی بر پاست. حیاط منزل مملو از جمعیت بود و زنها در حال شیون و گریه بودند. معلوم شد داور خودکشی کرده است. من جلو رفتم و خواستم وارد اتاقی بشوم که جنازه را در آن گذاشته بودند. ولی یکی از مأمورین تأمینات مانع شد. در همان موقع شکوه الملک، رئیس دفتر مخصوص رضاشاه، وارد شد و بداخل عمارت رفت. چندی بعد معلوم شد داور نامه ای به رضاشاه نوشته است که بچه هایم را بشما میسپارم و بعد خودکشی کرده بود.

بدین ترتیب علی اکبرخان داور، یکی از لایقترین مردان ایران در قرن بیستم، در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۱۵ خودکشی کرد. حدس من این است که دریکی از آخرین شرفیابی ها رضاشاه سخت به او پرخاش کرده بوده و این موضوع به داور خیلی گران آمده و برایش مسلم شده که دیر یا زود رفتنی است. ازیکی از دوستانش شنیدم که درآخرین شرفیابی، رضاشاه داور را «آقای رئیس جمهور» خطاب کرده بود. و داور که پایان کار خود را نزدیک دیده بود آنقدر شهامت داشته که به زندگی خود خاتمه دهد. در همان روزها شنیدم که داور از چند نفر اثر مخلوط کردن تریاک و الکل را پرسیده بوده است و بالاخره بهمان ترتیب هم خودکشی کرد. بهر حال موضوع پرخاش رضاشاه به او هیچوقت دقیقاً معلوم نشد.

من از مرگ داور بحدی متأثر شدم که برای مدتی از همه چیز بکلی مأیوس شدم. بخاطر شخص داور بانک شاهی را رها کرده و وارد کار دولتی شده بودم. داور آخرین نفر از سه نفری بود که رضاشاه را در رسیدن به قدرت و سلطنت کمک کردند. نصرت الدوله و تیمورتاش هر دو، قبل از خودکشی داور، از بین رفته بودند. نصرت الدوله، که آدم باهوش و جاه طلبی بود، با تیمورتاش و داور قابل مقایسه نبود. تیمورتاش هم اگرچه مرد برجسته ای بود اما او هم با داور قابل مقایسه نبود. داور خیلی با تیمورتاش نزدیک بود. خوب بخاطر دارم روزی که تیمورتاش مرد و همه میدانستند که او را از بین برده اند من هنوز در بانک شاهی بودم و با داور ملاقات داشتم. او را بحدی از این واقعه متأثر دیدم که یقین دارم قبل از ملاقات با من گریه کرده بود، اما به هیچ وجه نمیخواست دیگران متوجه این موضع بشوند و ضمناً هم نمیتوانست تأثر خود را پنهان کند.

علی اکبر خان داور در پایه گذاری دادگستری جدید و اصلاح مالیه ایران نقش اساسی داشت ولی متأسفانه در انجام کارهائی که بعهده گرفته بود افراد لازم را در اختیار نداشت. وزارت عدلیه را زیر و رو کرد و دادگستری نو ین را در ایران پایه گذاری نمود. ایجاد ثبت اسناد و املاک، تأسیس محکمهٔ تجارت در جریان لغو کاپیتولاسیون، و تدو ین قوانینی مانند حقوق مدنی و قانون تجارت و بسیاری از قوانین دیگر از کارهای برجستهٔ داور بشمار میرود.

در اولین جلسهٔ دو سه روز بعد از خودکشی داور که در دفتر بَدِر، معاون داور که پس از مرگ او به کفالت وزارتخانه مالیه منصوب شده بود، تشکیل شد، بدر در حضور عده ای که معمولاً در زمان حیات داور برای شور در مسائل دعوت میشدیم گفت دو نوع الاغ وجود دارد. یک الاغی هست که خیلی خر است، بار خودش را میبرد و هر قدر هم روی دوشش اضافه بار بگذارند باز هم میبرد. الاغهائی هم هستند که زرنگند. این الاغ زرنگه بار را که روی دوشش میگذارند شروع به غلت زدن میکند و آنقدر غلت میزند که خرکچی مجبور

میشود بار او را بردارد و روی دوش آن الاغی که خر است بگذارد.

بدر، در حالی که ادای الاغ زرنگ را، که خودش را روی زمین انداخته و مشغول غلت زدن است، در میآورد گفت حالا من میخواهم از آن الاغهای زرنگ باشم.

آشنائی با حسین علا

پس از انتصاب حسین علا بریاست اداره کل تجارت، که بعداً به وزارت تجارت تبدیل شد، ادارهٔ نظارت بر شرکتهای دولتی هم از وزارت مالیه به اداره کل تجارت منتقل گردید. بدین ترتیب من چندی با علا که وی را تا آن زمان فقط از دور میشناختم کار کردم.

او تازه از مأموریت لندن برگشته بود. موقعی که علا در لندن وزیر مختار بود (در آن تاریخ نمایندگی سیاسی بین دو کشور هنوز بدرجهٔ سفارت کبری ارتقاء نیافته بود) چند بار نامه هائی بروزنامهٔ تایمز لندن راجع به امور ایران نوشته بود که من وقتی آنها را خواندم بسیار پسندیدم و یکنوع حس احترام نسبت به وی در من ایجاد شد. بدین جهت اولین باری که بهم برخورد کردیم و او اظهار داشت ریاست اداره کل تجارت را به این شرط قبول کرده است که من با او همکاری نمایم بیدرنگ و با نهایت اشتیاق دعوتش را پذیرفتم و از آن به بعد شرکتهای دولتی که تا آن تاریخ زیر نظر وزارت مالیه اداره میشدند به اداره کل تجارت منتقل گردیدند و من هم کما کان عهده دار نظارت بر شرکتهای دولتی بودم. منتها محل کار من از بانک کشاورزی تغییر یافت و یکی از خانه های مشیرالدوله در خیابان منوچهری را برای اداره نظارت بر شرکتها اجاره و به آنجا نقل مکان کردیم. به این ترتیب محل کار نظارت بر شرکتها از محل اداره کل تجارت بکلی مجزی بود.

علا صبحها اول وقت در محل کار ما حاضر میشد، و پس از یکی دو ساعت رسیدگی به امور نظارت بر شرکتها، بقیهٔ ساعات کار را در ادارهٔ کل تجارت میگذارند. در تمام طول مدت همکاری من با علا در ادارهٔ کل تجارت، حتی یکبار هم نشد که ما با هم اختلاف نظر پیدا کنیم. همه چیز را به او میگفتم و او را در جریان همهٔ کارها میگذاشتم. در مدتی که با علا کار میکردم، گرچه بظاهر شرکت های دولتی به ادارهٔ کل تجارت منتقل گردیده بود، لکن همکاری نزدیکی بین این دستگاه و وزارت مالیه وجود داشت و این همکاری نه فقط از جهت اعتقاد و ارادتی بود که من نسبت به داور داشتم بلکه رابطه داور و علا نیز بر پایهٔ احترام متقابل قرار داشت.

معاونت بانک ملی ایران

بعد از خودکشی داور، همکاری من با علا همچنان ادامه یافت. در همان روزها هم

قرارداد من با دولت برای مدت یکسال دیگر تجدید شد. در بهمن ۱۳۱۶، به پیشنهاد سرتیپ رضاقلی خان امیرخسروی، رئیس بانک ملی، و با موافقت علا، به بانک ملی انتقال یافتم و بسمت معاون بانک منصوب گردیدم. این در زمانی بود که آلمان ها تازه از بانک ملی رفته بودند. رئیس آلمانی بانک، کورت لیندن بلات، محکوم به دزدی شده بود و معاونش، فوگل، که او نیز آلمانی بود به بیروت فرار کرده و در آنجا خودکشی کرده بود. پس از این افتضاح، رضاشاه تصمیم گرفت سرتیپ رضاقلی خان را، که رئیس بانک سپه بود، به بانک ملی بیآورد.

آن وقتها رسم بود به تیمسارها میگفتند «حضرت اجل». این حضرت اجل هم در بانک یک دیکتاتوری شده بود و همه از او میترسیدند. بهرحال، تا زمانیکه امیرخسروی به وزارت مالیه منصوب شد، معاون او بودم.

امیرخسروی از افسرانی بود که از زمان کودتای ۱۲۹۹ با رضاشاه آمده بودند. سپهبد مرتضی خان یزدان پناه، سرلشکر ایرج مطبوعی (که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ بدست حکومت انقلابی اعدام شد)، سرلشکر اسمعیل خان شفائی، سرلشکر حصن الدوله شقاقی، و رضاقلی خان امیرخسروی از جمله کسانی محسوب می شدند که به رضاشاه نزدیک بودند. آشنائی من با این اشخاص بفاصلهٔ کوتاهی بعد از کودتای ۱۲۹۹ شروع شد و با مرتضی خان و رضاقلی خان، که همسران هر دوی آنها روس بودند، نزدیکی بیشتری داشتم و، بواسطهٔ آشنائی مختصری که به زبان روسی داشتم، با آنها معاشرت میکردم.

امیرخسروی مرد بسیار نازنینی بود ولی رقم و عدد برای او کوچکترین معنی نداشت. امیرخسروی زمانی هم خزانه دار قشون بود و، وقتی ریاست بانک سپه را داشت، رضاشاه او را چندی به فرانسه فرستاد تا بانکداری یاد بگیرد و بعد او را به ریاست بانک ملی منصوب کرد. امیرخسروی جرأت غریبی داشت و، همانطور که قبلاً گفته شد، قبل از آمدن من به بانک ملی دست به کارهای عجیبی مانند فروش تصدیق صدور و فروش ارز از حساب مخصوص خرید اسلحه زده بود. همانطور که گفته شد امیرخسروی بانک را مثل سربازخانه اداره میکرد. رفتارش طوری بود که حتی محمد علی فرزین، قائم مقام بانک، و ابراهیم زند، معاون بانک هم از او میترسیدند. شعبهٔ مرکزی و حسابداری کل از جمله قسمت های بانک بود که زیر نظر من اداره میشد.

یک روز، در اواخر وقت اداری، به من گزارش داده شد که شعبهٔ مرکزی اشتباهی در حسابهای آن روز خود دارد که هنوز نتوانسته اند آن را پیدا کنند. دستور دادم تمام کارمندان حسابداری باید سرکار خود بمانند تا اختلاف رفع شود و خودم نیز به حسابداری شعبهٔ مرکزی رفتم تا دربدست آوردن اختلاف نظارت کنم. مبلغ مورد اختلاف از بیست ریال کمتر بود.

چند ساعت بعد رئیس حسابداری شعبه نزد من آمد و اظهار داشت که حیف است شما وقت خود را صرف چنین کارهای کوچکی کنید، درحالیکه برای اینگونه اختلافها حساب مخصوصی، بنام حساب تفاوت، در بانک وجود دارد. اجازه بدهید که این مبلغ در آن حساب ثبت شود. معلوم شد که درسابق اینگونه موارد بدین ترتیب سمبل میشده. جواب دادم«این عملی که در گذشته میکردید غلط است و در آینده نباید تکرار شود. من خودم و اعضاء حسابداری، اگر لازم باشد، تا صبح برای کشف این اختلاف تجسس کنیم همگی خواهیم ماند تا به نتیجه برسیم. بدین نحو، چند ساعت بعد از نیمه شب، رقم مورد اختلاف کشف شد. بعد از آن تاریخ دیگر اشتباهی در حسابهای شعبهٔ مرکزی پیش نیامد. من از همان روزهای اول به کارمندان بانک میگفتم که ضرب المثل قدیمی «انسان جایز الخطاست» در کاربانکداری محلی از اعراب ندارد و هیچ اشتباه حسابی قابل جبران نیست.

متین دفتری و حساب پایاپای با آلمان

طرزنگاهداری حسابهای مختلف در بانک ملی بسیار بد بود و بهمین دلیل یکی از اولین کارهایم را رسیدگی به اینگونه حسابها قرار دادم. یکی از حسابهائی که در بانک ملی نگاهداری میشد حساب پایاپای (تهاتری) با دولت آلمان بود.

این یکی از اختراعات دکتر «شاخت»[1]، رئیس بانک مرکزی و وزیر اقتصاد آلمان، بود که براساس آن آلمان بجای خرید و فروشهای نقدی با کشورهای مختلف، معاملات تهاتری برقرار میکرد و در مقابل صدور کالا از آن کشورها کالا وارد مینمود. آلمان، برای نگاهداری حساب مبادلات خود با کشورهای مختلف، صندوقی هم بنام «صندوق پایاپای» درست کرده بود.

در مورد ایران، و بر اساس قرارداد پایاپائی که منعقد شده بود، آلمانها اجناس نامرغوب ایران را میخریدند. پنبه ای را که تمیز و استاندارد نبود و دانه های روغنی و پوست و کتیرا و امثال اینها را، که هیچ کشورغربی نمیخرید، از ما میخریدند بدون اینکه دیناری ارز بپردازند. درنتیجه، ایران از صندوق پایاپای بین دو کشور طلبکار میشد و آنوقت مجبور بود، در مقابل طلب خود از صندوق، اجناس آلمانی بخرد. اینجا بود که آلمانها هرچقدر دلشان میخواست روی قیمت کالاهای آلمانی میکشیدند و به این وسیله بازار کشورهائی مثل ایران را قبضه میکردند. این یکی از ابتکارهای ماهرانهٔ دکتر شاخت بود.

دولت ایران هم از سوی خود بانک ملی را مأمور نگاهداری حساب پایاپای ایران و آلمان

۱- Dr- Hjalmar Schacht

کرده بود و از این بابت مبلغ یک میلیون ریال در سال کارمزد به بانک ملی پرداخت میکرد. اما در بانک ملی مطلقاً دفتر حسابی برای ثبت این معاملات وجود نداشت. نحوهٔ عمل بانک ملی عبارت از این بود که تعهدنامهٔ صادر کنندهٔ کالا به آلمان را، که از گمرک میرسید، در پرونده ای بنام او بایگانی میکردند و، چون ارقام مربوط به صادرات در هیچ دفتری منعکس نمیشد، اگر کسی این اوراق تعهدنامه را سهواً یا با سوء نیت از پرونده برمیداشت، سابقه بکلی از بین میرفت و دیگر هیچ کجا اثری از آن باقی نمی ماند. واضح است که، با اطلاع از نحوهٔ کار بانک ملی، این امکان وجود داشت که کسی کالای خود را به عنوان اینکه به آلمان صادر میکند تعهد بدهد و بعد بوسائلی تعهد خود را از پرونده درآورد و کالا را در بندر آزاد هامبورگ بفروش برساند و ارز حاصل از آن را به مقامات دولتی ایران واگذار نکند. در عین حال ایران هیچگونه وسیله ای برای کنترل ادعاهای آلمان در دست نداشت.

وقتی از این طرز نگاهداری حساب پایاپای اطلاع پیدا کردم، دستور دادم تعهد هائی که از گمرک میرسد در دفتر حساب مخصوصی ثبت شود و هنگامی که تعهد انجام میشود از حساب تعهد صادر کننده برگشت داده شود، بنحوی که تا روز انجام تعهد، صادر کننده در حساب مزبور بدهکار بوده و، روزی که تعهد خود را انجام داد، تعهد او از حساب برگشت داده شود. بر اساس این طرز کار میشد یقین داشت که در هر روز مجموع تعهدهای صادر کنندگان کالا به آلمان در دفتر کل بانک معلوم و مشخص خواهد بود. بدین ترتیب حساب تعهدهای صادر کنندگان ایرانی به شکل صحیحی در آمد.

در آن زمان متین دفتری تازه نخست وزیر شده بود. او یک روز بمن تلفن کرد و گفت آلمانها میگویند بین حساب «صندوق پایاپای» آلمان و «حساب بانک ملی ایران» اختلاف زیادی وجود دارد. رقم اختلاف را بیست و چند میلیون مارک ذکر کرد. گفتم چنین چیزی غیرممکن است. او هم به گفتهٔ آلمانها اطمینان داشت و معتقد بود چیزی که آلمانها میگویند باید درست باشد. به نخست وزیر گفتم مطلقاً اینطور نیست. حسابها و دفاتر ما مرتب است، به آلمانها بگوئید بیایند با هم به حسابها رسیدگی کنیم. قرار شد یک نفر به نمایندگی شرکتهای آلمانی، به اتفاق نمایندهٔ سفارت آلمان، به بانک بیایند و در حضور آنها به حسابهای پایاپای رسیدگی شود.

نمایندهٔ سفارت آلمان شخصی بود بنام «تیمسر» که، قبل از آمدن من در بانک ملی کار میکرد و موقعی که من معاون شدم او در سفارت آلمان در تهران مشغول به کار بود. تیمسر، با اطلاعی که از طرز نگاهداری تعهدهای صادر کنندگان ایرانی به آلمان در بانک ملی داشت، مطمئن بود که، در صورت بروز اختلاف بین حسابهای بانک ملی و حساب صندوق پایاپای آلمان، بانک ملی قادر نخواهد بود خلاف ادعای آلمانها را ثابت کند.

نمایندهٔ شرکتهای آلمانی، که در رأس آنها شرکت «فروشتال» قرار داشت، آمد و چند روز به یکایک حسابها رسیدگی کردیم. جلسهٔ آخر تا نصف شب طول کشید. عاقبت معلوم شد حسابهای بانک ملی درست بوده و دولت آلمان اشتباه کرده است.

نزدیک نصف شب تیمسر، به بهانهٔ ارسال تلگرام رمز فوری، جلسه را ترک کرد و گفت که برای امضای صورت مجلس برمیگردد. تیمسر رفت و ما نشستیم و، همراه با نمایندهٔ شرکت آلمانی، صورت جلسه را حاضر کردیم و همه امضا کردند و منتظر تیمسر ماندیم که عاقبت هم برنگشت. به سفارت آلمان تلفن زدیم. گفتند از سفارت بیرون رفته است.

وقتی صورت جلسه را برای متین دفتری و هیأت دولت فرستادم، همه تعجب کردند که چطور یکبار هم یک دستگاه ایرانی حسابش درست و حساب یک دستگاه خارجی غلط بوده است.

ریاست بانک رهنی

در تاریخ ۲۰ آبان ۱۳۱۸ امیرخسروی وزیر مالیه شد و محمد علی فرزین، قائم مقام بانک، بجای او به سمت رئیس بانک ملی منصوب شد. تا آنجائی که بخاطر دارم، وقتی رضاشاه کسی را برکنار میکرد، نفر دوم مؤسسه را بجای او منصوب میکرد، چون فکر میکرد نفر دوم به کارها آشنائی دارد. در حالیکه وقتی فرزین قائم مقام بانک بود کوچکترین دخالتی در امور آن مؤسسه نداشت.

محمد علی فرزین از «ملّیون» و جزو «مهاجرین» بود. این اشخاص افرادی بودند که، در زمان جنگ جهانی اول، به جهت نفرت از مداخلات انگلستان و روسیه در امور ایران، شدیداً طرفدار آلمانها بودند. فرزین زمانی هم وزیر مختار ایران در آلمان و مدتی هم وزیر مالیهٔ مهاجرین بود. او زیاده از حد محتاط بود، بطوریکه وقتی صحبت میکرد صدایش بزحمت شنیده میشد. خیلی نسبت به مسائل خونسرد و بی اعتنا بود. پس از مدت بسیار کوتاهی متوجه شدم که نمیتوانم با او کار کنم و دیری نگذشت که روابط ما تیره شد بطوریکه من به دفتر او نمیرفتم و هیچگونه تماسی با هم نداشتیم.

یک روز امیرخسروی مرا خواست و گفت فرزین رفته و به شاه گفته که ابتهاج آدم درست و لایقی است اما دیکتاتور است و رو یهٔ تیمورتاش را دارد. آن روزها همین کافی بود که گفته شود فلانی شبیه تیمورتاش است تا، با سابقه ای که تیمورتاش در ذهن رضاشاه داشت، کار آن آدم ساخته شود. رضاشاه از امیرخسروی پرسیده بود که فلانی چطور آدمی است؟ امیرخسروی هم جواب داده بود آدم خوبی است. رضاشاه گفته بود به او یک کار دیگری بدهید.

به این ترتیب در سال ۱۳۱۹ از طرف وزیر مالیه به ریاست بانک رهنی منصوب شدم و بانک ملی را ترک کردم.

احساسات ایرانیان در مورد آلمان ها

آن روزها احساسات مردم به طرفداری از آلمانها کاملاً مشهود بود و بنظر من خود رضاشاه هم نزد خود تصور میکرد آلمانها در جنگ فاتح خواهند شد.

آلمانها در تهران و بعضی از شهرهای دیگر نفوذ زیادی داشتند و عدهٔ زیادی از آنها در ایران کار میکردند. وقتی با دوستانم به رستورانهای تهران میرفتیم، شاهد بودم که چگونه آلمانها مست میکردند و دسته جمعی سرودهای نظامی میخواندند.

روحیهٔ طرفداری از آلمانها در همه جا به چشم میخورد و وقتی در سینما فیلمهای مربوط به جنگ و پیشروی آلمانها نشان داده میشد مردم دست میزدند و هورا میکشیدند و با شعف بسیار برای آلمانها ابراز احساسات میکردند. تمام مردم طرفدار آلمانها بودند و از انگلیسها و روسها تنفر داشتند.

در چنین اوضاع و احوالی من، که پیش بینی میکردم هیتلر نخواهد توانست بر ارو پا مسلط شود و متفقین را شکست بدهد، بنا به عادت همیشگی هر جا که صحبت از جنگ پیش میآمد بدون واهمه استدلال میکردم و میگفتم که هیتلر از عهدهٔ شکست متفقین بر نمیآید. هر جا این عقیده را ابراز میکردم همه متعجب میشدند که، وقتی آلمانها آن همه در ایران نفوذ دارند، چطور من این حرفها را میگو یم.

شایعهٔ اینکه آلمانها به ایران خواهند آمد، و مأمورین انگلیس و روس فرار خواهند کرد، به شدت رواج داشت بطوریکه حتی اعضای سفارت آمریکا میگفتند که ما از این کشور میرو یم، اما اطمینان داشته باشید دو باره بر میگردیم. وقتی این مطلب را از یکی از اعضای سفارت آمریکا شنیدم گفتم عجب دل خوشی دارید. اگر برو ید و آلمانها به ایران بیایند دیگر برگشتنی وجود نخواهد داشت.

من پیش خودم فکر میکردم اگر چنین وضعی پیش بیاید تکلیف من چه خواهد شد، برای اینکه قطعاً من جزء اولین اشخاصی بودم که از طرف آلمانها دستگیر میشدم. آن روزها، علاوه بر اظهار نظری که من در بارهٔ نتیجهٔ جنگ و شکست نهائی آلمان میکردم، سابقهٔ کارم در بانک شاهی و آشنائیم با انگلیس ها باعث شده بود که عدهٔ زیادی مرا آنگلوفیل و عامل انگلیس بدانند. اینگونه اتهام ها، که در ایران اغلب متوجه کسانی میشود که بقصد اصلاح امور برخلاف جریان رایج عمل میکنند، همیشه وجود داشته و یکی از نکات قابل تأسف تاریخ معاصر کشور ما محسوب میشود.

واقعهٔ شهریور ۱۳۲۰

بهرحال من در بانک رهنی بودم که قضایای شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و قوای روس و انگلیس ایران را اشغال کرد. حکومت مرکزی دیگر به معنی واقعی در ایران وجود نداشت، به نحوی که برای خروج از تهران و رفتن به شمال هر مسافر میبایست جوازی بنام «پرو پوسک» از مقامات نظامی شوروی در دست داشته باشد. ورود آذوقه از گیلان، مازندارن، خراسان و آذربایجان به تهران از طرف روسها قدغن شد بطوری که در تهران نان به سختی پیدا میشد.

واقعه ای که از شهریور ۱۳۲۰ فراموش نمیکنم این است که چند بمب کوچک در تهران افتاد که گو یا کار روسها بود ولی چیز مهمی نبود. همین سروصدا باعث تعطیل کردن بانک ملی شد و عده زیادی از اهالی تهران بطرف اصفهان فرار کردند، بطوری که شنیدم ازدحام در جادهٔ اصفهان به صحرای محشر شبیه بود.

کارمندان بانک رهنی سروصدا به راه انداختند که چون فرزین بانک ملی را بسته ما هم باید برو یم. گفتم هر کس امروز برود دیگر نمیتواند برگردد. همه سرجایشان نشستند.

ساعت سهٔ صبح روز بعد عبداله دفتری، معاون من در بانک رهنی، به منزل من آمد و مرا از خواب بیدار کرد که آقا مگر شما نمیرو ید؟ گفتم کجا؟ گفت همه رفتند، همه به اصفهان میروند. گفتم من نمیروم، ولی شما اگر میخواهید برو ید مانعی ندارد.

همه از آمدن روسها میترسیدند و گمان میکردند که روسها تهران را اشغال خواهند کرد. در آذربایجان حتی استاندار فرار کرده بود. در تهران سربازهای وظیفه را مرخص کردند و آنها هم با وضع مفلوکی در خیابانهای تهران سرگردان بودند.

در شهریور ۱۳۲۰ محمد علی فروغی از طرف رضاشاه به نخست وزیری منصوب شد. و فروغی هم مشرف نفیسی را بوزارت دارائی منصوب کرد.

مشرف نفیسی از دوستان نزدیک من بود. حسن مشرف نفیسی (مشرف الدوله) مردی تحصیل کرده، خیلی دقیق و با وجدان بود. تحصیلاتش را در رشتهٔ حقوق در فرانسه تمام کرده بود و در آن زمان روزنامه ای هم منتشر میکرد. مشرف با یگانه دختر فخرالدوله، خواهر علی امینی، ازدواج کرده بود. او مدتی نیز بعنوان مشاور حقوقی در شرکت نفت ایران وانگلیس مشغول بکار بود.

مشرف نفیسی، وقتی وزیر دارائی کابینهٔ فروغی شد، ریاست بانک ملی را به من تکلیف کرد و من هم پذیرفتم. در آن زمان فرزین وزیر در بار شده بود.

چند روز بعد، مشرف مرا خواست و گفت که در این باره با فروغی صحبت کرده و

فروغی گفته است حالا که تازه رضاشاه رفته، و شایع است که مقداری از جواهرات را هم همراه برده، شاید مصلحت نباشد جوانی را که کسی نمیشناسد در رأس بانک ملی بگذاریم. بهتر است علا رئیس بانک بشود و ابتهاج هم قائم مقام علا باشد. و از آنجا که برای علا بعنوان سفیر ایران در واشنگتن پذیرش خواسته شده، وقتی او به واشنگتن رفت ابتهاج رئیس بانک ملی بشود.

من با شنیدن این حرف چنان به مشرف پرخاش کردم که بلند شد و از دفترش بیرون رفت. گفتم خجالت نمیکشید؟ من که نیامدم بانک ملی را از شما بخواهم. شما دنبال من فرستادید و این کار را تکلیف کردید، حالا میخواهید من یواشکی زیر قبای علا بروم و وقتی او رفت یکمرتبه ظاهر شوم؟ من نمیدانستم شما تا این حد بیعرضه هستید و امکان ندارد این کار را قبول کنم. بدین ترتیب موضوع منتفی شد و من در بانک رهنی باقی ماندم.

مشرف نفیسی و ماجرای نرخ لیره

وقتی در شهریور ۱۳۲۰ متفقین ایران را اشغال کردند، و برای تأمین احتیاجات ریالی ارتش خود در ایران به وزارت مالیه مراجعه کردند، انتظار داشتند مانند یک سیاح هر لیره را به نرخ رسمی، به اضافهٔ قیمت تصدیق صدور، به دولت ایران بفروشند. ولی وزارت مالیه زیر بار نمیرفت و میگفت در مقابل ارزی که انگلیسها تحویل میدهند معادل نرخ رسمی لیره به آنها ریال داده خواهد شد. انگلیسها میگفتند ما متفق شما هستیم، ولی شما حاضر نیستید معامله ای را که با یک سیاح میکنید با ما بکنید؟

البته مشرف نفیسی متوجه این نکته بود که متفقین به زور ایران را اشغال کرده بودند، و اگر در مواردی با ما تعارفی میکردند و خودشان را «متفق» ایران میخواندند، برای رعایت ظواهر امر بود وگرنه آنها قدرت اعمال همهٔ خواسته هایشان را داشتند. بنابراین مشرف و همکارانش در وزارت مالیه میدانستند که نمیتوانند با دولتی که آمده و مملکت را اشغال کرده رفتاری بکنند که بدتر از رفتاری باشد که با یک سیاح خارجی معمولی میشد. به همین جهت نشستند و با انگلیسها چانه زدند و روی رقم ۱۴۰ ریال برای هر لیره موافقت کردند. مشرف الدوله طرح مربوط به فروش ریال را به هیأت وزیران برد و تصویبنامه ای در این خصوص صادر شد که به موجب آن بانکهای مجاز، یعنی بانک ملی و بانک شاهی، لیره های ارتش انگلیس را بنرخ توافق شده خریداری میکردند.

از فردای روزی که این تصویبنامه به اجرا درآمد مطبوعات، و بعد مردم، شروع به تهمت زدن به نفیسی کردند که این فرد همان کسی است که در شرکت نفت انگلیسها کارمیکرد، و حالا در وزارت مالیه لیرهٔ ده تومانی را به چهارده تومان از اربابهایش میخرد. این تصمیم

نفیسی منجر به استیضاح او در مجلس هم شد و بعد هم او را متهم به خیانت کردند.

من که در آن تاریخ رئیس بانک رهنی بودم در این مسئله هیچگونه دخالتی نداشتم ولی برای روشن کردن حقایق میخواهم در اینجا راجع به شخص مشرف نفیسی توضیحاتی بدهم.

بطوریکه در بالا اشاره شد، مشرف تحصیلاتش را در فرانسه بپایان رساند و نه فقط کشور فرانسه را دوست داشت بلکه فرانسویها را از لحاظ فرهنگ، تمدن و طرز زندگی بر ملل دیگر ترجیح میداد. او فرانسه را مانند فرانسوی تحصیلکرده صحبت میکرد و معتقد بود که سطح تمدن فرانسه از سایر ممالک غربی بالاتر است و بهیچوجه به آنگلوساکسونها عقیده نداشت، خصوصاً از انگلیسها خیلی خوشش نمیآمد. تأسف من در این است که شخصی مانند فروغی، که خودش مشرف را بسمت وزیر مالیه منصوب کرد، بجای اینکه در مقابل اتهاماتی که علیه مشرف در مجلس و جرائد وارد میشد از او دفاع کند دولت خود را ترمیم کرد و مشرف را کنار گذاشت. این واقعه درحقیقت باعث تقویت و تائید افکار عمومی شد که، برخلاف حقیقت و انصاف، مشرف نفیسی را مقصر شناخته بود. ایراد من از این جهت است که جا داشت از شخصی که در انجام وظائفش نسبت به مملکت با نهایت وجدان و جدیت اقدام کرده است پشتیبانی شده باشد، خصوصاًوقتی موافقتنامهٔ تعیین قیمت خرید لیره از انگلیسها به تصویب هیأت وزیران هم رسیده بود.

اشخاصی که با نهایت بی انصافی مشرف را محکوم میکنند باید توجه داشته باشند که، اگر او در موضوع نرخ لیره با انگلیسها بتوافق نرسیده بود، انگلیسها به هر وسیله ای که ممکن بود متوسل میشدند تا حوائج ریالی خود را در ایران تأمین کنند. بطوریکه بعداً توضیح داده خواهد شد، از جمله اقداماتی که انگلسها برای تأمین ریالهای مورد احتیاج ارتش خود در نظر داشتند، چاپ و نشر اسکناسهای سابق بانک شاهی و یا انتشار اسکناسهای رایج هند و عراق بود.

متأسفانه گاهی اوقات مردم نسبت به بعضی افراد بیهوده و بدون دلیل اعتقاد پیدا میکنند، و برعکس، گاهی اوقات بدون تحقیق و تعمق، و فقط بر اساس شایعات، به افراد دیگر تهمت میزنند. در میان تمام کسانی که مشرف نفیسی را عامل انگلیسها میخواندند یک نفر نبود که حوصله به خرج بدهد و بنشیند و در مورد تصدیق صدور و استثناهای آن و موقعیت ایران در مقابل متفقین و استدلال آنها در مورد نرخ ریال تحقیق کند تا بعلت موافقت مشرف نفیسی با خرید لیره به نرخ ۱۴۰ ریال پی ببرد.

بارها اتفاق افتاده است که اشخاص مختلف در مورد این کار مشرف نفیسی با من صحبت کرده اند و پرسیده اند که آیا او با این عمل به ایران خیانت کرد؟ و وقتی من موضوع را برای آنها توضیح داده ام متقاعد شده اند که در قضاوت خود نسبت به این شخص اشتباه

کرده اند.

این نمونه ایست از طرز قضاوت غلط مردم ما که به هیچ وجه با واقعیات تطبیق نمیکند و بدبخت کسی که باید از خود در مورد یکی از این مسائل پیچیدهٔ فنی دفاع کند. هیچکس از خودش نمی پرسد که مسئولان امر در آن روزها برای حفظ موازنهٔ ارزی به چه شعبده بازیها و بند بازیهائی متوسل میشوند. یقین دارم حتی عده ای از تجار وارد کننده و صادرکنندهٔ کالا، که خودشان در بازار تصدیق صدور میخریدند و میفروختند، هم در قضاوت خود نسبت به این شخص اشتباه کرده اند.

یکی دیگر از معایب ما ایرانیها این است که تصور میکنیم هموطنانمان یا نادرست هستند یا اجنبی پرست، و یا هر دو. علت این طرز فکر این است که مردم ایران قرنها شاهد بوده اند که مأمورین نادرست، یا افرادی که نسبت به خارجیها ضعف نشان میدادند، مورد مؤاخذه قرار نمیگرفتند و تنبیه نمیشدند. پادشاهان قاجار وقتی کسی را به عنوان والی یکی از ولایات تعیین میکردند، بنا به اهمیتی که آن ولایت داشت، از آن شخص رسماً پول میگرفتند. در مواردی هم اتفاق میافتاد که کار به افتضاح میکشید و مردم که از دست والی به ستوه میآمدند شکایت میکردند و والی زودتر از معمول به مرکز احضار میشد. آنوقت والی معزول به دربار میرفت و گله میکرد که من هنوز نتوانسته ام پولی را که به شما داده ام از مردم دربیآورم، شما چطور مرا احضار میکنید؟

به نظر من، این که میگویند ایرانیها اگر دستشان برسد حتماً دزدی خواهند کرد به هیچوجه درست نیست. خود من در طول مدتی کار دولتی به تجربه دیدم که اگر برای کارمندان محیط کار مساعد به وجود بیاید و حداقل معیشت آنها تأمین شود و بدانند که افراد نادرست مورد مؤاخذه و تنبیه قرار میگیرند مطمئناً دست به دزدی و نادرستی نخواهند زد. اما وقتی کارمندی آنقدر حقوق نمیگیرد که بتواند ابتدائی ترین حوائج زندگی اش را تأمین کند و، درعین حال شاهد ثروتمند شدن بیحد و حساب دیگران باشد، طبیعتاً به خود اجازه میدهد که دست به دزدی بزند. این تنها ایرانیها نیستند که دریک چنین وضعی ممکن است دست به دزدی و نادرستی بزنند بلکه، به نظر من، اروپائی ها و آمریکائیها هم اگر در موقعیت ایرانیها قرار بگیرند اگر بیشتر از ایرانیها دزدی نکنند کمتر از آنها نخواهند کرد.

سهیلی و موافقت نامهٔ مالی ایران و انگلیس

در فروردین سال ۱۳۲۱، وقتی دولت سهیلی تازه سرکار آمده بود، یک روز دریکی از جلسات انجمن تربیت بدنی (در آن زمان علا رئیس انجمن تربیت بدنی بود و من سمت نیابت ریاست انجمن مزبور را عهده دار بودم) سرلشگر امان الله جهانبانی، وزیر جنگ

راجع، به قیمت طلا از من سئوالاتی کرد. پرسیدم به چه مناسبت میخواهید بدانید؟ گفت مذاکراتی با انگلیس در بین است و به این جهت میخواهیم قیمت طلا را بدانیم. گفتم شما که برای مخارج قشون انگلیس در ایران به دولت انگلیس ریال میدهید و لیره بصورت ارز دریافت میکنید، چرا بجای این لیره ها از آنها طلا مطالبه نمیکنید؟ جهانبانی جواب داد بما طلا نمیدهند. گفتم حتماً خواهند داد. در این بین علا وارد صحبت شد و گفت خوب است شما در مقام انجام این کار برآئید. گفتم آقای علا، شما رئیس بانک ملی هستید و من رئیس بانک رهنی. چطور رئیس بانک رهنی میتواند به تقاضای رئیس بانک ملی با یک دولت خارجی وارد چنین مذاکراتی شود؟

روز بعد عبدالحسین هژیر، وزیر پیشه و هنر و بازرگانی، به من تلفن کرد و گفت دیشب در جلسهٔ هئیت دولت دربارهٔ مطالبی که شما در انجمن تربیت بدنی مطرح کردید صحبت به میان آمد. آیا واقعاً شما میتوانید چنین کاری بکنید؟ جواب دادم یقین دارم میتوانم. هژیر خواست که به ملاقات او بروم. وقتی او را دیدم گفتم اگر نخست وزیر از من بخواهد در این مورد اقدام خواهم کرد. فردای آنروز سهیلی مرا خواست و در عمارت وزارت امور خارجه به ملاقات او رفتم.

من با علی سهیلی از قدیم دوست بودم. او مردی بود بسیار با هوش و با اطلاع، خیلی سیاس، پخته، مردمدار و وارد به سیاست بین المللی و اوضاع دنیا. او در کابینهٔ اول منصور الملک به وزارت داخله منصوب گردید و سپس در کابینهٔ فروغی وزیر خارجه شد. بسیار زرنگ بود و از هنگامی که وزیر شد با وکلای مجلس طوری رفتار کرد که عدهٔ زیادی طرفدار او شدند و سرانجام، بعلت روابط نزدیکی که با انگیسها و روسها داشت، به مقام نخست وزیری رسید.

وقتی سهیلی در زمان رضاشاه وزیر داخله بود یک روز به من، که در بانک رهنی بودم، تلفن کرد و خواست به دیدنش بروم. وقتی رفتم گفت میخواهم یک چیزی بگویم که بخندی. دیشب در هیأت وزیران اعلیحضرت خیلی نسبت به دکتر لقمان الملک (وزیر بهداری) متغیر شد و داد و بیداد کرد و گفت دیگر وزیر بهداری که دکتر باشد نمیخواهم، بروید یکنفر پیدا کنید که مدیر باشد. حالا من ترا برای این خواسته ام که ببینم آیا این کار را قبول میکنی؟ گفتم من فکر میکردم که همه نوع شغلی به من پیشنهاد کنند، حتی فکر میکردم که وزارت جنگ را به من پیشنهاد کنند، اما هیچوقت فکر نمیکردم وزارت بهداری را به من تکلیف کنند. من اطلاعی از امور پزشکی ندارم و حتی تفاوت بین اپیدمیک و اندمیک را نمیدانم. سهیلی گفت یکنفر دکتر در اختیارت خواهیم گذاشت که همهٔ این

چیزها را بداند و به تو کمک کند. گفتم بهتر است وزارت را بهمان دکتر محول کنید. گفت شاه گفته نباید دکتر باشد. و آنوقت پرسید تو چه کسی را پیشنهاد میکنی؟ فوراً جواب دادم: هژیر یا علی امینی.» گفت اتفاقاً منهم فکر این دو نفر را کرده بودم.

در ملاقاتی که با سهیلی داشتم گفت شنیده ام میتوانی از انگلیس ها طلا بگیری. گفتم درست است. گفت چند روز پیش بولارد[۱]، سفیر انگلیس، روی همین نیمکتی که شما نشسته اید نشسته بود. وقتی ما تقاضای نقره کردیم آنچنان با خشونت پیشنهاد ما را رد کرد که یقین دارم محال است با دادن طلا موافقت کند. گفتم اگر این مسئولیت را قبول کنم با بولارد صحبت نخواهم کرد زیرا او در مسائل اقتصادی وارد نیست. من با آیلیف[۲]، مستشار اقتصادی سفارت و نمایندهٔ وزارت دارائی انگلیس در ایران، صحبت خواهم کرد. سهیلی گفت پس خواهش میکنم فوراً این کار را انجام بده، چون خدمت بزرگی خواهد بود. در کابینه سهیلی بار دیگر «بَدِر» به وزارت دارائی رسیده بود. به سهیلی گفتم بسیار خوب. وزیر دارائی را هم در جریان قرار خواهم داد. سهیلی، که از تیرگی روابط من با بدر خبر داشت، از این موضوع متعجب و خوشوقت شد.

بعد از ملاقات با نخست وزیر از آیلیف خواستم به بانک رهنی بیاید. ملاقات من با آیلیف بیش از دو ساعت طول کشید و چون مذاکرات ناتمام ماند روز بعد دوباره به بانک رهنی آمد و مذاکرات ما ادامه پیدا کرد. به آیلیف گفتم نخست وزیر از من خواسته است که دربارهٔ ریالهائیکه دولت شما برای ارتش خود در ایران خریداری میکند با شما مذاکره کنم. بعقیدهٔ من در چنین موقعی، که مملکت مواجه با تورم شدید است و حوائج مردم، چه از حیث خواربار و چه از حیث کالاهای مصرفی، کمیاب و یا نایاب است و همه از این موضوع ناراضی هستند، ما نباید در مقابل ریالهائی که میدهیم لیره ای دریافت کنیم که نه قابل تبدیل به طلا باشد و نه ارزشش در مقابل تنزل احتمالی لیره تضمین شده باشد. بنابراین بجا خواهد بود که لیره هائی که دولت ایران از شما دریافت میکند قابل تبدیل به طلا و قسمتی از آن قابل تبدیل به دلار باشد. در این ملاقات استدلال من این بود که شما آمده اید و ایران را به زور اشغال کرده اید و شوروی‌ها را هم وادار کرده اید با شما همکاری کنند. این عمل شما باعث نفرت مردم ایران شده است و حالا میخواهید برای مخارج قشونتان ارز بفروشید و ریال بگیرید. شما که در روز مبالغ هنگفتی خرج جنگ میکنید برایتان چه اهمیتی دارد که مبلغ ناچیزی از آن را به کشوری که خاکش را به زور تصرف کرده اید بجای ارز طلا بدهید و از

۱- Reader Bullard
۲- William Iliff

این طریق محبت مردم ایران را تا حدی نسبت بخودتان جلب کنید.

آیلیف گفت اگر با شما این کار را بکنیم جواب هند و مصر و سایر کشورها را چه بدهیم؟ گفتم من کاری به آنها ندارم و فقط راجع به مملکت خودم صحبت میکنم. آیلیف اول بهیچوجه زیر بار نمیرفت ولی، پس از بحث زیاد، موافقت کرد که لیره های پرداختی به ایران، تا حدی که به مصرف واردات از کشورهای خارج از «گروه لیره» میرسد، قابل تبدیل به دلار باشد، ولی مطلقاً با قابل تبدیل بودن کل لیره های دریافتی به طلا موافقت نکرد.

بعد از مذاکرات با آیلیف، با علا تماس گرفتم و از او خواستم تا به اتفاق به دیدن «بدر» برویم. درملاقاتی که با وزیر دارائی داشتیم جریان مذاکراتم را برایش شرح دادم. او گفت غیرممکن است چنین توافقی کرده باشند. من هم با چنان شدتی جواب او را دادم که وقتی دفترش را ترک کردیم علا گفت خوب نبود با این خشونت با او صحبت کنید.

روز ٢٤ فروردین ۱۳۲۱، بنا بدرخواست من، آیلیف در دفتر علا در بانک ملی حضور یافت تا علا موضوع موافقت را از زبان خود آیلیف بشنود. من مقدمتاً توضیح دادم که درباره تبدیل لیره های دریافتی ایران به دلار، برای پرداخت در خارج از گروه استرلینگ موافقت حاصل شده ولی آقای آیلیف هنوز با تبدیل موجودیهای لیرهٔ ما به طلا موافقت نکرده است. آیلیف گفت استدلال آقای ابتهاج طوری بود که من نتوانستم پیشنهاد ایشان را رد کنم، ولی درمورد تبدیل لیره به طلا باید بگویم این موضوع اشکالات زیادی برای دولت انگلیس فراهم خواهد کرد و سایر کشورها نیز همین تقاضا را خواهند کرد. در جواب گفتم من جوابگوی کشورهای دیگر نیستم ولی کوچکترین تردیدی درمورد صحت توقعات ایران ندارم. آیلیف بشوخی گفت چطور است به اتفاق به لندن برویم و شما با چرچیل صحبت کنید؟

مذاکرات ما بطول انجامید و بالاخره آیلیف حاضر شد تا سی درصد از موجودیهای لیره ایران قابل تبدیل به طلا باشد. من پیشنهاد کردم صددرصد باشد اما آیلیف گفت بیشتر از سی درصد میسر نیست. گفتم شما که اصل مطلب را قبول کرده اید دیگر صددرصد نباید اشکالی داشته باشد.

مذاکرات آنروز ما در همین جا تمام شد. چند روز از این قضیه گذشت و از آیلیف خبری نشد. یک روز درباغ وثوق الدوله درسلیمانیه مهمان علی امینی بودم. جمعیت زیادی دعوت داشتند. یدالله عضدی، که وزیرراه بود، مرا به کناری برد و گفت تصویبنامه مربوط به قابل تبدیل بودن لیره به طلا امشب برای تصویب به هیأت دولت میآید و تا چهل درصد توافق شده است. با تعجب گفتم من اصلاً از این موضوع خبر ندارم. عضدی گفت بدر این کار را به اسم خودش تمام کرده است. گفتم محض رضای خدا این کار را نکنید مگر این

که با صددرصد توافق شود. اما بالاخره قراردادی بر پایهٔ چهل درصد با انگلیسها امضاء شد و لایحهٔ آن را نیز دولت سهیلی به مجلس برد.

اولین ملاقات با قوام السلطنه

مدتی گذشت تا اینکه دولت سهیلی رفت و درمرداد ۱۳۲۱ قوام السلطنه روی کارآمد.

یک روز عضدی، که داماد وثوق الدوله و از دوستان قدیمی من بود و در دولت قوام السلطنه هم کماکان وزارت راه را داشت، ازمن پرسید آیا تو به دیدن نخست وزیر رفته ای؟ گفتم نه. تعجب کرد و پرسید چرا نرفتی؟ گفتم من وقتی به دیدن نخست وزیر میروم که یا با او کاری داشته باشم و یا با او آشنا باشم.

من قوام السلطنه را هیچ وقت در عمرم ندیده بودم. فقط یک بار با تلفن با او صحبت کرده بودم. دو سه روز بعد، از نخست وزیری تلفن کردند و ازمن خواستند که به ملاقات قوام السلطنه بروم. دفتر قوام السلطنه اتاق کوچک تاریکی بود در کاخ ابیض، که یکی از ساختمانهای قدیمی کاخ گلستان محسوب میشد. روزی که به دیدنش رفتم تنها بود و ملاقات ما بیش از دو ساعت طول کشید. دربارهٔ همهٔ مسائل ایران با هم صحبت کردیم. خلاصهٔ حرفهائی که به او زدم این بود که شما امروز یک فرصت بینظیر برای نجات ایران دارید چون این مملکت در حال حاضر صاحب ندارد.

واقعاً هم همین طور بود. شاه در کاخش نشسته بود و کسی او را به بازی نمیگرفت و اگر هم کارهائی میکرد غیرمستقیم و توسط افراد دیگر بود. مملکت هم توسط قوای خارجی اشغال شده بود.

قوام السلطنه کاملاً با حرفهای من موافق بود و عقیده داشت که باید به نحوی مملکت را از آن وضع اسفناک نجات داد. من از همان روز خیلی به او عقیده پیدا کردم. رابطهٔ من با قوام السلطنه به تدریج به جائی رسید که در تمام مسائل مملکت با من مشورت میکرد، به این معنی که مرا محرم خودش میدانست و محرمانه ترین مطالب را با من در میان میگذاشت.

آن روز قوام طی صحبتهای خود گفت شنیده ام گفته اید میتوانید از انگلیسها صددرصد طلا بگیرید. گفتم بله. گفت خواهش میکنم شما دو باره اقدام کنید که صددرصد بشود. گفتم غیرممکن است من چنین کاری بکنم، برای اینکه دولت چهل درصد را تصویب کرده و لایحه را به مجلس برده و حالا من بروم چه بگویم؟ گفت برای مملکتتان این کار را انجام بدهید. بیدرنگ گفتم بسیار خوب، سعی خودم را خواهم کرد.

بار دیگر از آیلیف خواهش کردم به بانک رهنی بیاید. وقتی بدیدن من آمد گفتم ما هر دو میدانیم که شما صددرصد طلا را به من میدادید و اطلاع دارید که چرا نتیجه این طور شد. یک شخص ترسو، نالایق و حسود خواست این کار را بنام خودش تمام کند و شما هم از این موضوع سوءاستفاده کردید. آیلیف سروصدا راه انداخت که این کار تمام شده است و شما برای ما اسباب زحمت شده اید. گفتم من هنوز به همان استدلال اول خودم باقی هستم. این کار، درمقایسه با مخارج هنگفت روزانه ای که شما دارید چیز قابل توجهی نیست.

مذاکرات ما دوباره شروع شد و بالاخره قرار شد، بجای چهل درصد طلا در هر شش ماه، شصت درصد طلا هر سه ماه تحویل ایران بدهند و چهل درصد باقیمانده را هم به لیره ای که درمقابل طلا تضمین شده باشد بپردازند.

براساس موافقتنامه ای که منعقد گردید، بانک ملی ایران درمقابل ریالهائی که بابت هزینه های قوای نظامی انگلیس در ایران میپرداخت ارز قابل تبدیل به طلا دریافت میکرد. بدین نحو کلیهٔ اسکناسهای منتشره ایران دارای صددرصد پشتوانه طلا شد، به این ترتیب که شصت درصد شمش طلا تحویل بانک ملی میشد و درمقابل چهل درصد باقی مانده نیز ارز قابل تبدیل به طلا دریافت میکردیم.

برای آنکه این ترتیب جنبهٔ قانونی داشته باشد، به قوام السلطنه پیشنهاد کردم دولت قانونی از مجلس بگذراند که نشر اسکناس ایران بدون محدودیت مجاز باشد، بشرط آنکه در مقابل آن شصت درصد شمش طلا و چهل درصد ارز تضمین شده به طلا تحویل بانک ملی ایران گردد. به قوام السلطنه گفتم ممکن است روزی شما در رأس دولت نباشید و شخص ضعیفی عهده دار بانک ملی باشد و، درنتیجهٔ فشار دولت انگلیس، رئیس بانک ملی موافقت کند درمقابل لیره هائیکه به ایران تحویل میدهند ریال بی پشتوانه منتشر شود.

بدین منظور، در آبان سال ۱۳۲۱، لایحه ای به تصویب مجلس رسید که طبق آن بانک ملی ایران قانوناً موظف گردید از آن تاریخ ببعد درمقابل اسکناس های منتشره صددرصد طلا و ارزهای قابل تبدیل به طلا داشته باشد. هنگام تهیهٔ این لایحه جلسهٔ هیأت وزیران در عمارت کاخ ابیض در اتاق کوچکی جنب دفتر نخست وزیر تشکیل شد. قوام السلطنه در دفتر خود پشت میز نشسته بود و میخواست که این لایحه هرچه زودتر تهیه و در جلسهٔ هیأت وزیران مطرح گردد تا پس از آن، برای تصویب، تقدیم مجلس شود. عبارات را من دیکته میکردم و قوام السلطنه متن لایحه را با دست خود مینوشت و بدین ترتیب تکلیف نشر اسکناس برای تأمین مخارج قوای اشغالی روشن شد.

چند وقت بعد از مذاکرات با آیلیف درتاریخ ۲۳ مهر ۱۳۲۱، ازطرف قوام السلطنه تلفن کردند و مرا به مجلس خواستند. تعجب کردم که نخست وزیر در مجلس با من چکار دارد؟

فوراً روانه مجلس شدم و آنجا مرا به تالار خصوصی هدایت کردند. قوام السلطنه و چند نفر از وزراء نشسته بودند و نمایندگان مجلس سیزدهم رو بروی اعضای دولت قرار داشتند. خواستم برگردم اما قوام السلطنه مرا صدا کرد و گفت بفرمائید، لایحهٔ موافقت نامه مالی با انگلیس مطرح است. معلوم شد جلسهٔ خصوصی مجلس است. گفتم آقای نخست وزیر من ساعت یازده با «کیسی»[1] قرار ملاقات دارم. قوام السلطنه گفت شما بروید، ما منتظر هستیم تا برگردید.

پس از ملاقات با لرد کیسی، که شرح چگونگی آن در پایان فصل حاضر کتاب خواهد آمد، بلافاصله به مجلس شورا برگشتم و مجدداً مرا به جلسهٔ خصوصی مجلس هدایت کردند. قوام السلطنه، هژیر و یکی دو نفر دیگر از وزرا نشسته بودند و با نمایندگان مشغول مذاکره بودند. قوام السلطنه از من خواست در بارهٔ موافقتنامه مالی ایران و انگلیس توضیحاتی بدهم. رو به نمایندگان کردم و گفتم از جمله اعتراض هائی که به این موافقتنامه میشود این است که ما به جای طلا باید جنس، از قبیل قماش و قند و شکر، دریافت کنیم.

یک مرتبه محشری بر پا شد. ابوالقاسم نراقی، که نمایندهٔ کاشان بود، بلند شد و بطور استهزا گفت این طلاهائی را که به ما وعده میدهید روزی بدردمان خواهد خورد که مرده ایم و باید با این طلاها روی قبرمان گنبد طلا بسازند. جواب دادم روزی این جنگ تمام خواهد شد و بازارهای دنیا بروی ما باز خواهد شد و آن وقت همین آقایان افسوس خواهند خورد که چرا نتوانستیم بیست برابر این مقدار طلا بگیریم. باید خیلی خوشوقت باشیم که مملکت ما موفق شده است در برابر ریالی که بخارجی ها میدهد طلا دریافت کند و با این طلا ایران میتواند نیازمندیهای خود را بعد از جنگ تأمین کند.

وضع ایران را با وضع فرانسه که همان وقت تحت اشغال آلمانها بود مقایسه کردم و گفتم پس از اشغال فرانسه، آلمانها مقداری مارک به فرانسه فرستادند و فرماندهٔ قوای آلمان در فرانسه اعلان کرد که یک مارک مساوی است با فلان مبلغ فرانک و هر کس از قبول مارک امتناع کند مجازات خواهد شد. اما، ما که از قشون انگلیس و شوروی دعوت نکردیم تا وارد خاک ایران بشوند و آنها کشور ما را برای اینکه بتوانند به شوروی کمک بکنند بزور سرنیزه اشغال کرده اند، حالا حاضر شده اند بابت ریالی که از ما میخرند به ما لیره ای بدهند که ۶۰ درصد طلا و ۴۰ درصد تضمین شده به طلا باشد، حالا شما میگوئید ما قبول نمیکنیم؟ الان زمان جنگ است و آن مقدار قماش، قند، چای، لاستیک و اقلام دیگری که وارد میکنیم توسط انگلیسها تعیین میشود و امروز هیچ راهی جز قبول این وضع

۱- Lord Richard Casey

نداریم و در حال حاضر هم نمیتوانیم ارزی را که از آنها دریافت میکنیم خرج کنیم. اگر کسی تصور میکند که چنانچه ما از خریداری پول آنها خودداری کنیم انگلیسها و روسها چمدانهایشان را خواهند بست و از مملکت ما خارج خواهند شد اشتباه میکنند. متفقین برای رسیدن به اهداف نظامی خود دست به هر اقدامی خواهند زد. ما بوسیلهٔ این موافقتنامه موفق شده ایم در مقابل ریال ارز قابل تبدیل به طلا به دست بیاوریم و از این لحاظ باید خوشحال باشیم، نه اینکه این واقعه را یک مصیبت بدانیم.»

سرو صدا از گوشه و کنار مجلس برخواست و یکی از نمایندگان فریاد زد: مگر این طلاها را به ما میدهند؟ آنروزها گفته میشد این طلاها در افریقای جنوبی باقی خواهد ماند. در جواب گفتم هیچ مانعی ندارد که طلاها، به اسم ما، نزد آنها باشد تا روزیکه احتیاج داشته باشیم.

بهرحال صحبت های من موثر واقع شد و بدین ترتیب لایحهٔ موافقتنامهٔ مالی ایران و انگلیس به تصویب مجلس شورای ملی رسید. بسیاری از نمایندگان درپایان جلسه به من تبریک گفتند. از جمله علی دشتی گفت دلم میخواست دهان شما را میبوسیدم، ولی متأسفم که یک کدام از وزرائی که در جلسه حضور داشتند حتی یک کلمه در تائید حرفهای شما اظهار نکردند.

اینجا لازم میدانم بگویم که اسناد رسمی وزارت خارجه انگلیس مربوط به همان دوره تمام حدسیات آن روز مرا تأئید میکند. انگلیسها خیال داشتند در صورت لزوم خودشان در انگلیس اسکناس ریالی که برای بانک شاهی چاپ میشد چاپ کنند و برای مصرف به ایران حمل کنند، و حتی با شرکت انگلیسی که سابقاً برای بانک شاهی اسکناس چاپ میکرده تماس گرفته بودند و شرکت مزبور اظهار داشته بود که کلیشه های اسکناس های ایران را، چون مربوط به سالهای گذشته بوده، معدوم کرده اند. برنامهٔ دیگر این بود که اسکناسهای رایج هند و عراق را، که آن زمان تحت الحمایهٔ انگلیس بودند، برای مصارفشان به ایران بیاورند و در گردش بگذارند.[1]

مذاکره با روسها

چون مذاکرات من با انگلیسها در مورد تحویل طلا به ایران با موفقیت انجام شد، وقتی چندی بعد به بانک ملی برگشتم، قوام السلطنه به من گفت حالا از شما میخواهم با روسها هم وارد مذاکره بشوید و عین همان قراردادی را که با انگلیسها بسته اید با روسها هم منعقد کنید. اولین جلسهٔ مذاکرات با روسها در کاخ ابیض تشکیل شد و در آن، علاوه بر قوام

۱ـ رجوع کنید به ضمیمهٔ «ب».

السلطنه، حمید سیاح (وزیر پست و تلگراف و تلفن که به زبان روسی کاملاً مسلط بود)، محمد علی وارسته (کفیل وزارت مالیه) و من از طرف دولت ایران و «اسمیرنف»[۱] سفیر شوروی، یک مشاور حقوقی که از مسکو آمده بود، و نمایندهٔ بازرگانی شوروی در تهران از طرف دولت شوروی حضور داشتند.

قبل از اینکه این مذاکرات به نتیجه برسد کابینه قوام السلطنه سقوط کرد و سهیلی برای بار دوم نخست وزیر شد. سهیلی، که وزارت خارجه را نیز زیر نظر داشت، در مذاکرات با روسها شرکت میکرد. این مذاکرات که به زبان روسی و در کاخ وزارت خارجه انجام میشد خیلی طولانی شد، چون روسها بهیچوجه زیر بار نمیرفتند که نظیر قراردادی را که با انگلیسها منعقد کرده بودیم با ما امضاء کنند. در یکی از این جلسات، نزدیک نصف شب، اسمیرنف رو به سهیلی کرد و گفت تا وقتی که آقای ابتهاج در این مذاکرات شرکت دارد ممکن نیست ما بتوانیم به توافق برسیم. من به سهیلی گفتم ملاحظه میفرمائید شما چون سکوت کرده اید این آدم فکر میکند مخالفت من یک موضع شخصی است. سهیلی، که زبان روسی را خوب میدانست، به اسمیرنف گفت ما با تمام مطالبی که آقای ابتهاج میگویند موافقیم، منتهی چون متخصص ما هستند صحبت را به عهدهٔ ایشان گذاشته ایم.

بالاخره بعد از مذاکرات مفصل موفق شدیم با دولت شوروی هم قراردادی نظیر قرارداد انگلیسها ببندیم. شوروییها در نظر داشتند همانطور که در مورد انگلیسها لیره، یعنی پول رایج آنها، اساس موافقتنامه قرار گرفته بود، در مورد شوروییها نیز پول رایج آنها، یعنی روبل، پایهٔ موافقتنامه قرار بگیرد. ما به هیچ وجه زیر بار این پیشنهاد نرفتیم و بالاخره این طور توافق شد که پایه دلار آمریکا باشد. البته هئیت شوروی با نظر ما مبنی بر این که دلار در حسابی درنزد یکی از بانکهای آمریکا منظورشود موافقت نکردند و ما حاضر شدیم حسابی به دلار بنام بانک ملی ایران، در بانک مرکزی شوروی در مسکو باز شود و طلب ما به دلار در آن حساب منظور گردد. در مورد شصت درصد طلا هم موافقت شد که شمش های طلا در بانک مرکزی شوروی، و به نام بانک ملی ایران، نگاهداری شود.

در نتیجهٔ اجرای این دو موافقتنامه، مقدار طلا و نقره و ارز ایران که در آخر سال ۱۳۲۰ بالغ بر ۳۱۱ میلیون ریال طلا و ۳۵۹ میلیون ریال نقره و ۹۳۷ میلیون ریال ارز (جمعاً ۱،۶۰۷ میلیون ریال) بود، در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۲۹، هنگامی که از ریاست بانک ملی برکنار شدم، جمعاً به مبلغ ۱۰،۴۸۰ میلیون ریال رسید که ۴،۷۹۷ میلیون ریال آن عبارت بود از طلا و ۶۳ میلیون ریال نقره و ۵،۶۳۰ میلیون ریال ارز. بعبارت دیگر، علاوه بر تبدیل کردن مسکوک نقره به شمش طلا، موجودی طلا و ارز بانک در این مدت شش برابر و نیم افزایش یافت.

۱- Andre A. Smirnov

آشنائی وملاقات با لرد کیسی

در آن زمان ریچارد کیسی وزیر مشاور و عضو کابینهٔ جنگ[۱] چرچیل بود. مرکز کار کیسی در قاهره بود و از آنجا امور مربوط به خاورمیانه را از نزدیک اداره میکرد. قبل از آمدن کیسی به تهران، یک روز آیلیف به من گفت که او به ایران میآید و خوب است شما با او ملاقات کنید. به قوام السلطنه تلفن کردم و موضوع را برای او گفتم. گفت حتماً او را ببینید. گفتم رفتن من به تنهائی مناسب نیست و بهتر است آقای علا رئیس بانک ملی هم با من بیایند. به اتفاق علا به دیدن کیسی رفتیم. بولارد و آیلیف هم حضور داشتند. ملاقات ما در دفتر بولارد انجام شد.

کیسی اهل استرالیا بود و وقتی با او آشنا شدم در حدود پنجاه سال از عمرش میگذشت. مردی بود خوش صورت و خوش اندام، با موهای خاکستری. پس از اینکه علا به کیسی خوش آمد گفت من بلافاصله به کیسی گفتم الساعه که از مجلس میآمدم در خیابان شاه آباد صحنه ای دیدم که حقیقتاً تأثرآور بود. عدهٔ کثیری جلوی دکان نانوائی برای لقمه نانی صف کشیده بودند و آنوقت روسها راهها را بسته اند و مانع ارسال آرد و گندم آذربایجان به تهران میشوند. مردم ایران شما را مسئول این گرفتاریها میدانند. اگر شما نسبت به ایران بی اعتنا هستید و در آینده هم میخواهید نسبت به این مملکت بی اعتنا باقی بمانید من حرفی ندارم، اما اگر میخواهید با مردم ایران رابطهٔ خوب داشته باشید این کارها که امروز میکنید در آینده بضرر شما تمام خواهد شد. اگر برای دوستی ایران ارزش قائل هستید باید در رفتارتان تجدید نظر کنید. در ایران قحطی وجود دارد. مردم نان ندارند. مایحتاج عمومی بزحمت و به قیمت های گزاف بدست میآید.»

براستی هم وضع خواربار بقدری بد بود که در تهران دستور داده بودم برای کارمندان بانک رهنی نانوائی درست کرده بودند و در همان عمارت بانک رهنی نان پخته میشد.

کیسی گفت که ما نهایت علاقه را به دوستی با ملت ایران داریم و آنچه در قدرت ما باشد کمک خواهیم کرد. در حال حاضر جنگ در بیشتر نقاط جهان جریان دارد و مشکلات حمل و رسانیدن مهمات بحدی زیاد است که ما را کاملاً بخود مشغول کرده است.

مذاکرات ما بیش از سه ربع ساعت طول کشید و وقتی خواستیم برویم کیسی با نهایت گرمی ما را مشایعت کرد و خیال میکنم حرفهای من در او تأثیر گذاشت. هنگام خداحافظی کیسی گفت که خواهش میکنم هر وقت به قاهره میآئید بدیدن من بیائید. این ملاقات موجب دوستی من و کیسی شد و ما، تا زمان فوت او، با هم مکاتبه داشتیم.

۱- War Cabinet

فصل چهارم

ریاست بانک ملی

شرائط من

پس از فوت محمد علی فرزین در سال ۱۳۲۱، علا به وزارت در بار منصوب شد و قوام السلطنه ریاست بانک ملی را به من تکلیف کرد. قبلاً به امینی و علا گفته بودم که این سمت رابشرطی قبول میکنم که نخست وزیرشرائط مراپذیرد. شرط اول این بود که لایحه ای که در زمان نخست وزیری فروغی برای استخدام یک سوئیسی بعنوان رئیس بانک ملی تقدیم مجلس شده بودمسترد شود،چون بنظرمن استخدام یک خارجی برای ریاست بانک ناشر اسکناس عمل صحیحی نبود. قوام السلطنه که از این موضوع کاملاً بی اطلاع بود فوراً دستور داد شرحی از طرف وزارت مالیه به مجلس نوشته شود و لایحه مز بور که هنوز در مرحلهٔ کمیسیون بود به دولت اعاده گردد.

شرط دوم این بود که من، به عنوان رئیس کل بانک، با اختیارات تمام و با قبول مسئولیت کامل بانک را اداره کنم و در اتخاذ تصمیم برای ادارهٔ بانک الزامی به رعایت نظر معاونین نداشته باشم.

شرط سوم این بود که نقش شورای عالی بانک بیش از نقش هیأت مدیره یک شرکت سهامی نباشد، چون در این مورد شنیده بودم که اعضای شورای عالی در مدیریت روزانهٔ بانک هم دخالت میکردند. اعضای شورای عالی بانک عبارت بودند از اشخاصی مانند حکیم الملک، سهام السلطان بیات، سرلشکر شعاعی، شمس الدین جلالی و دکتر صدیق اعلم. بعد از اینکه به بانک ملی رفتم یکروز قوام السلطنه تمام اعضاء شورا را خواست و گفت البته آقایان همه سرشناس و محترم هستید ولی من به آقای ابتهاج قول داده ام که اگر اختلافی بین او و شورا پیش آمد قانون بانک را عوض کنم.» بهرحال در هشت سالی که

تصدی بانک ملی را داشتم حتی یکبار هم نشد که پیشنهادی به شورای عالی بدهم و به اتفاق آرا تصویب نشود.

شرط چهارم در مورد کمک به کارمندان بانک بود. در این خصوص پیشنهاد کردم دولت طرحی به مجلس ببرد که بموجب قانون هرساله ۵ درصد از سود و یژهٔ بانک، به عنوان پاداش، بین کارمندان بانک تقسیم شود. ضمناً تأکید کردم که این پاداش نباید شامل رئیس بانک بشود.

در مورد حقوق خودم، که پیش از آمدن به بانک ملی و هنگامیکه عنوان رئیس بانک رهنی را داشتم ۷،۵۰۰ ریال بود، پیغام دادم که این مبلغ باید به ۸،۵۰۰ ریال افزایش پیدا کند و نیز ۸۰،۰۰۰ ریالی هم که بعنوان پاداش سالیانه در بانک رهنی به من تعلق میگرفت کماکان در سمت رئیس بانک ملی به من پرداخت شود.

ضمناً اعلام کردم که چنانچه در حین کار متوجه شوم قانون بانک ملی نقائصی دارد، از دولت تقاضا خواهم کرد که لایحه ای به مجلس برده و قانون بانک را تغییر بدهد.

قوام السلطنه تمام پیشنهادهای مرا پذیرفت ولی در مورد حقوقم، توسط عضدی، پیغام داد که این رقم زیاد است. عضدی پیغام نخست وزیر را در حضور علا به من رساند. در جواب گفتم من که داوطلب این شغل نبودم. اگر آقای قوام السلطنه مرا شایستهٔ این سمت میدانند باید حقوقی را هم که در نظر گرفته ام قبول کنند. هر چه عضدی اصرار کرد قبول نکردم. به او گفتم با میلسپو[1] هم که به زودی به ایران خواهد آمد همینطور چانه زدید؟ (میلسپو چندی پیش از طرف دولت سهیلی به عنوان رئیس کل دارائی استخدام شده بود). عضدی گفت میلسپو خارجی است. گفتم به من مربوط نیست که میلسپو خارجی است یا نه، مسئولیت ادارهٔ بانک ملی با بانک رهنی خیلی تفاوت دارد. وانگهی من میخواهم اولین ایرانی باشم که حقوقی مطالبه کنم که با مسئولیتم تناسب داشته باشد.

موضوع حقوق من مسکوت ماند تا روزی که خودم برای دیدن قوام السلطنه رفتم، چون می خواستم از خود او بشنوم که شرایط مرا قبول کرده است. مشغول گفتگو بودیم که خبر دادند ساعد آمده است. ساعد سفیر ایران در مسکو بود و او را برای وزارت خارجه به تهران خواسته بودند. ساعد هم وارد شد. صحبت من در این بود که تا شرائط مرا قبول نفرمائید نمیتوانم این شغل را قبول کنم. قوام السلطنه جواب داد من شرائط شما را قبول دارم. گفتم نخیر، اینطور نمیشود، شما که هنوز شرائط مرا از زبان خودم نشنیده اید، باید شرائط مرا بشنوید بعد قبول کنید.

ساعد وارد حرف ما شد و گفت آقای ابتهاج، وقتی میفرمایند قبول دارم دیگر به نظر شما

۱- Arthur C. Millspaugh

چه ایرادی دارد؟ گفتم آقای ساعد، اجازه بفرمائید من خودم صحبتهایم را با ایشان تمام کنم. و بعد یکایک شرائطم را تکرار کردم و راجع به حقوقم توضیح دادم که این حداقلی است که میتوانم با آن زندگی کنم. گفتم من درآمد دیگری غیر از حقوقم ندارم. در آن موقع حقوقی که من برای خودم تقاضا میکردم خیلی زیاد به نظر میآمد زیرا حقوق وزراء ۵،۰۰۰ ریال درماه بود. درپایان قوام السلطنه این شرط را هم قبول کرد.

مخالفت مجلس با انتصاب من

در تاریخ ۵ دیماه ۱۳۲۱ بانک ملی را از علا تحویل گرفتم. در همان وقت عده ای از نمایندگان دورهٔ سیزدهم که با انتصاب من مخالف بودند دست به اقداماتی زدند که مانع ریاست من دربانک ملی بشوند. بدین منظور طرحی با قید دو فوریت و با بیش از شصت امضاء تقدیم مجلس کردند مبنی بر اینکه رئیس بانک ملی باید از میان هفت نفر، که دولت به مجلس پیشنهاد میکند، و با رأی نمایندگان انتخاب شود. علت ظاهری مخالفت نمایندگان با من این بود که مرا دست نشاندهٔ انگلیسها میدانستند و، در واقع، میخواستند بدین طریق شخص دیگری را برای این شغل انتخاب کنند.

این لایحه در جلسهٔ علنی مجلس مورد شور قرار گرفت و به فوریت اول آن رأی گرفتند که با اکثریت آراء تصویب شد، ولی هنگام شور دوم قوام السلطنه، که در جلسهٔ علنی حضور داشت، اظهار کرد که چون میلسپو تازه وارد تهران شده، خوب است آقایان نمایندگان موافقت فرمایند این طرح مسکوت بماند تا دولت مجال داشته باشد نظر دکتر میلسپو را در این مورد بخواهد و نظر ایشان را متعاقباً به اطلاع مجلس برساند. این نظر، علیرغم جار و جنجالی که در جلسه علنی بر پا شد، مورد موافقت قرار گرفت.

میلسپو نظر داد که انتخاب رئیس بانک مرکزی در هیچ یک از کشورهای جهان در اختیار قوهٔ مقننه نیست. به این ترتیب موضوع منتفی شد و بعدها نیز چنین طرحی در مجلس مطرح نشد.

اولین ملاقات با محمدرضا شاه

وقتی قوام السلطنه مرا به ریاست بانک ملی منصوب کرد من هنوز هیچگونه رابطه ای با شاه نداشتم. چند روز بعد از آمدنم به بانک ملی، برای اولین بار، به حضور شاه پذیرفته شدم. در آن زمان دفتر شاه در کاخ اختصاصی شهر و در اتاقی بود که تمام آن خاتم کاری شده بود.

از همان ملاقات اول از شاه خیلی خوشم آمد. جوانی به نظر میرسید که رفتارش بسیار

معقول و مؤدبانه بود. مدتی با هم صحبت کردیم. در این ملاقات به اندازه ای حرفهای ما خصوصی شد که من به خودم اجازه دادم به شاه بگو یم که به عقیده من شما میتوانید یکی از دو روش را انتخاب بفرمائید: یا سلطنت کنید یا حکومت. و عقیدهٔ من این است که اعلیحضرت اگر سلطنت کنند بیشتر به مصلحت است، چون اگر نخست وزیر یا یکی از وزراء مرتکب اشتباهی بشود و یا روش آنها مورد پسند نباشد و شایستگی نداشته باشند میتوان آنها را معزول کرد و دیگری را به جای آنها گذاشت اما شاه مملکت عوض کردنی نیست. بنابراین نباید طوری باشد که شاه مسئول شناخته شود. همچنین گفتم که البته این یکی از دلایل است و دلایل بسیار دیگری هم وجود دارد و مطمئن باشید که اعلیحضرت اگر پادشاه محبوبی باشند مردم ایران پشت سر شما خواهند ایستاد و هر چه که اعلیحضرت بخواهند ملت با رغبت در اختیارشان خواهند گذاشت.

مدتی طولانی در این زمینه صحبت کردیم و از همان جلسهٔ اول فوق العاده به یکدیگر نزدیک شدیم، تا حدی که زمانی بعد عدهٔ زیادی مرا یکی از نزدیکترین افراد به شاه میدانستند.

در آن زمان روز معینی برای دیدار شاه نداشتم اما هر وقت مطلبی داشتم به سهولت به دیدن او میرفتم و به اغلب مهمانیهای دربار هم دعوت میشدم. شاه را واقعاً و صمیمانه دوست داشتم و او را جوانی میدانستم که مؤدب، ورزشکار، با هوش و دارای حافظهٔ خارق العاده بوده و، از همه مهمتر، در نهایت سادگی زندگی میکند. شاه اطلاعات وسیعی در همهٔ زمینه ها کسب کرده بود. استعداد او در جمع آوری اطلاعات در کلیهٔ امور و به حافظه سپردن این اطلاعات از خصوصیات برجستهٔ او بود.

آن موقع فوزیه ملکهٔ ایران بود. او زنی بود بسیار محجوب. انگلیسی و فرانسه را خوب صحبت میکرد. اما فوق العاده خجالتی بود و صحبت کردن با او بسیار مشکل بود.

شاه سوارکار خوبی بود و من هم آن ایام سواری میکردم. یک روز تعطیل من از سواری بر میگشتم و با اسب از خیابان پهلوی که آنوقت فقط وسطش آسفالت شده بود و در طرفین خاکی آن میشد سواری کرد میگذشتم. دیدم اتومبیلی با سرعت به سوی شمیران میرود. بعد از چند لحظه که از پهلوی من رد شد ناگاه با سروصدای زیاد ترمز کرد و برگشت و آمد و جلوی من توقف کرد. دیدم شاه خودش پشت فرمان نشسته و کسی همراهش نیست. اسکورتی هم نداشت. فوراً از اسب پیاده شدم و احترام کردم و مشغول صحبت شدیم. مردم هم از آنجا عبور میکردند و شاه را میشناختند.

صحبتهای من و شاه خیلی عادی و معمولی بود، اما همین که او به این صورت محبتش را نشان میداد طبیعی است که در من خیلی اثر میکرد و از رفتار ساده و بی آلایش او و همین



قوام السلطنه

که بی پروا مانند یک فرد عادی از شهر به شمیران میرفت لذت میبردم. این آن پادشاهی بود که من دوست داشتم.

از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۹ که من در بانک ملی بودم این روابط نزدیک همچنان ادامه داشت ولی رویهٔ شاه تدریجاً عوض شد. به عقیدهٔ من دو عامل مهم باعث تغییر رویهٔ او شد. یکی تملق گوئی بیش از اندازه و عدم شهامت اخلاقی بسیاری از اطرافیان در بیان حقایق، چرا که وقتی کسی سالها در چنین موقعیتی قرار گرفت باید خیلی قوی الاراده باشد که تحت تأثیر واقع نشود. عامل دیگر حمایت کامل خارجیها از او بود.

من آن وقت اطلاع نداشتم که بعد از رفتن رضاشاه و وقتی متفقین ایران را اشغال کردند انگلیسها به شاه جدید گفته بودند که به چند شرط سلطنت او را به رسمیت خواهند شناخت و شاه نیز تعهد کرده بود تمام شرائط آنها را اجرا کند. شرط اول این که قول داده بود قانون اساسی را کاملا رعایت کند. دوم این که املاکی را که رضاشاه از مردم به زور گرفته بود به صاحبان آن پس بدهد و سوم این که کلیه اصلاحاتی که به تشخیص دولت انگلیس لازم است اجرا کند.[1]

روابط شاه و قوام السلطنه

رابطهٔ شاه و قوام السلطنه هیچوقت خوب نبود و قوام السلطنه، که میدانست من خیلی به شاه نزدیک شده ام و او را دوست دارم، در بسیاری از موارد حرفهایش را توسط من به شاه میرساند. از جمله در قضیه آذربایجان.

من بارها با شاه در مورد قوام السلطنه صحبت کردم. به شاه میگفتم آیا بهتر آن نیست که صدر اعظم شما شخصی باشد مثل قوام السلطنه که خودش یک شخصیتی است که شهرت جهانی دارد؟ من نخست وزیرهای سابق شما را دیده ام و در بعضی از جلسات هیأت وزیران شرکت کرده ام و از اینکه سرنوشت مردم بدست اینها سپرده شده است احساس یأس و ناامیدی کرده ام. اصلاً جلساتشان شبیه جلسه هیأت وزیران نبود بلکه بیشتر شبیه به کلاس مدرسه ای بود که معلم ندارد. آنوقت آنها را با جلسات هیأت وزیران قوام السلطنه مقایسه میکنم و میبینم که چه تفاوتی بین آنها وجود دارد. در جلسات هیأت وزیران قوام السلطنه همهٔ وزراء رعایت اصول را میکنند، به حرفهای همدیگر گوش میدهند و جلسه اصولاً ابهتی دارد. آیا بهتر نیست قوام السلطنه نخست وزیرتان باشد تا یکی از آنها؟ شاه هم پیش من گله میکرد که قوام السلطنه چند ماه است اصلاً پیش من نیامده است.

به همین جهت بارها به قوام السلطنه گفتم که این وضع درست نیست. ایشان پادشاه این

۱- رجوع کنید به ضمیمهٔ «پ»

کشور هستند. خوب نیست که شما پیش ایشان نمیروید او که بیش از این توقعی از شما ندارد. قوام السلطنه، یک روز که در همین زمینه صحبت میکردیم، گفت شما این جوان را نمیشناسید، او دائماً علیه من تحریک میکند.

چون من آنوقت شاه را واقعاً دوست داشتم حرف قوام السلطنه را باور نمیکردم. خیال میکردم اطرافیان قوام السلطنه میآیند و این حرفها را به گوش او میخوانند. به قوام السلطنه گفتم اجازه نفرمائید اشخاصی که پیش شما میآیند از شاه انتقاد کنند و شما هم پیش دیگران از شاه تکذیب نکنید، چون همین آدمها میروند حرفهای شما را به شاه بازگو میکنند و به این ترتیب میانهٔ شما را با ایشان بهم میزنند. قوام السلطنه گفت من هیچوقت از شاه پیش دیگران بد نمیگویم. گفتم حتی اجازه نفرمائید که دیگران هم بیایند و پیش شما از ایشان بد بگویند.

در همان ایام شاه یک روز از من پرسید آیا شما تا بحال به لار رفته اید؟ گفتم خیر. گفت این بار که به لار میروم حتماً باید بیائید. من خیال کردم شاه تعارفی کرده است ولی چند وقت بعد، توسط مرتضی خان یزدان پناه، به من اطلاع داده شد که در فلان روز به لار بروم.

روز قبل از سفر پیش قوام السلطنه رفتم و به او گفتم که میخواهم یک هفته بمرخصی بروم. پرسید کجا میخواهید بروید؟ گفتم شاه مرا دعوت کرده است. این حرف را که شنید متوجه شدم اصلاً خوشش نیامد چون فوراً گفت شما میخواهید تمام کارهائی را که دارید بگذارید و با شاه به لار بروید؟ گفتم آقای قوام السلطنه، من مجبور نبودم این موضوع را به شما اطلاع بدهم، چون من هم مثل سایر کارمندان بانک حق دارم در سال یک ماه به مرخصی بروم. وانگهی شاه مملکت مرا دعوت کرده است، آیا باید به ایشان بگویم نمیآیم؟ بعد به قوام السلطنه گفتم حالا چرا قهر میکنید؟ گفت من قهر نکرده ام. گفتم چرا از صورتتان پیداست که قهر کرده اید. اما شایسته نیست که وقتی شاه مرا دعوت کرده است جواب رد بدهم. بالاخره قوام السلطنه ظاهراً قانع شد و دیگر اعتراضی نکرد.

همانطور که گفته شد شاه سوارکار خوبی بود و من نیز در آن زمان سواری میکردم و بهمین جهت مرا به محل ییلاقی دربار در لار (در نزدیکی تهران) دعوت کرد. طی چند روزی که در لار با شاه گذراندم عیناً مثل دو دوست با هم صحبت میکردیم. البته رعایت ادب را میکردم ولی او بحدی دوست داشتنی بود که اغلب فراموش میکردم که اوشاه است.

یک روز رزم آرا، که در آن هنگام رئیس ستاد بود، برای دادن گزارش به لار آمد. بجز

شاه و رزم آرا تنها کسی که در چادر حضور داشت من بودم. روابط شاه با من بحدی نزدیک بود که من حتی احساس نکردم ممکن است حضور من مانعی داشته باشد.

رزم آرا در ضمن گزارش چند بار کلمهٔ «غلام» را در مورد خود بکار برد. این اولین باری بود که من این طرز خطاب را نسبت به شاه میشنیدم و خیلی باعث حیرتم شد.

در مورد قوام السلطنه گفته اند که وقتی بعد از رفتن رضاشاه به نخست وزیری رسید قصد داشت بساط سلطنت را برچیند و حکومت جمهوری تشکیل دهد. تا آنجا که من استنباط میکردم، و با شناسائی که از نزدیک با قوام السلطنه داشتم، مطمئن هستم که این مطالب بهیچوجه صحیح نیست. درست است که روابط قوام السلطنه با شاه اغلب تیره بود و هیچ وقت نسبت بهم علاقه ای نداشتند، ولی تا آنجا که من از قوام السلطنه شنیدم او معتقد به سلطنت بود، همیشه میخواست نخست وزیری با اقتداری باشد، و شاه در کارهایش دخالت نکند. اما او اینها را به قیمت برکنار کردن شاه نمیخواست.

روش من در بانک ملی

نخستین روزی که به بانک ملی رفتم، در اجتماعی که از کلیهٔ کارمندان شعبه های بانک ملی در تهران در تالار بزرگ معاملات شعبهٔ مرکزی تشکیل شده بود، به همکارانم گفتم من میخواهم به زبان حسابداری و بانکداری با شما صحبت کنم. روابط من با شما دو جنبه و طرف دارد، یک طرف بدهکار و یک طرف بستانکار. بدهی من به شما این است که برایتان آنچنان زندگی فراهم کنم که بتوانید با حقوقی که میگیرید، و بدون این که احتیاج به درآمد دیگری داشته باشید، با همسر و فرزندانتان در رفاه نسبی زندگی کنید. شاید زندگی مجللی نباشد اما حداقل زندگی را برای شما تأمین خواهم کرد. و تعهد میکنم شما را از همه لحاظ حمایت کنم و شما نیازی به پشتیبانی احدی نداشته باشید. در طرف بستانکار انتظار من این است که شما با نهایت صداقت، امانت و انضباط کار کنید. هر کس از این اصول عدول کند یا تنبیه و یا اخراج خواهد شد.

در ابتدا بسیاری از همکارانم تصور میکردند حرفهای من جدی نیست، ولی بعد وقتی دیدند عده ای منفصل شدند و مداخلهٔ اشخاص با نفوذ خارج از بانک در سرنوشتشان تأثیری نداشت همه تکلیف خودشان را فهمیدند و تدریجاً ایمان کارمندان نسبت به بانک بیشتر شد. من هم، براساس قولی‌که داده بودم، توانستم در طول هشت سالی که در بانک بودم کارهای سودمندی برای کارمندان انجام بدهم.

آن زمان به علت جنگ و قحطی در محوطهٔ بانک نانوائی درست کردم و کارمندان نان را به نازلترین قیمت میخریدند. همچنین خوار بار از بازار عمده فروشی تهیه شده و با تخفیف

زیاد به کارمندان فروخته میشد، در صورتیکه خود کارمند قادر نبود حتی با اضافه حقوق هم این اجناس را با آن قیمت خریداری کند. بجای اینکه اضافه حقوق پرداخت کنیم و تورم را تشدید کرده باشیم جیره بندی درست شده بود و به افراد خانوادهٔ اعضای بانک، از نگهبان گرفته تا خودم، به هر فرد یک کو پن داده میشد. نگهبان بانک با همسر و پنج فرزندش هفت جیره میگرفت و من برای خودم و زنم و یک مستخدم خانه ام سه جیره میگرفتم. در رستوران بانک غذائی که تهیه میشد برای عموم کارمندان یکسان بود ولی با دو نرخ. آنهائی که حقوقشان از میزان معینی تجاوز میکرد غذا را به نرخ بالا تر و افرادی که حقوقشان کمتر از آن میزان بود همان غذا را به نرخ پائینتر میخریدند.

حقوق بازنشستگی و وام مسکن کارکنان بانک ملی

یکی دیگر از کارهائی که شایسته است به آن اشاره شود حقوق بازنشستگی کارمندان است. در این مورد ترتیبی داده شد که پس از سی سال خدمت حقوق بازنشستگی قابل توجهی به آنها تعلق بگیرد. نتیجه ای که از این مقررات دیده شد هنگامی بود که بانکهای خصوصی متعددی به وجود آمد و این بانکها احتیاج به کارمند مجرب پیدا کردند و سراغ کارکنان بانک ملی آمدند و آنها را از تمام بانکها با پرداخت حقوقهای بیشتر جلب میکردند ولی کارمندان بانک ملی برای این که از مزایای بازنشستگی خود استفاده کنند بانک ملی را ترک نکردند.

من اما همچنان در این سمت نیز بطور قراردادی خدمت میکردم و از حقوق بازنشستگی برخوردار نمیشدم. در این جا بی مناسبت نیست موضوع بازنشستگی مرحوم علا را هم ذکر کنم. مدتها بعد از فوت علا، یک روز که با خانم علا صحبت میکردم تصادفاً از او پرسیدم از بابت حقوق مستمری مرحوم علا چه مبلغ به شما پرداخت میشود؟ وقتی جواب داد ماهی ۶،۰۰۰ ریال، از اینکه چنین مبلغ ناچیزی به او پرداخت میشد بسیار تعجب کردم. در تعقیب این موضوع به عده ای از دوستانم در وزارت خارجه مراجعه کردم. همگی در اظهار تعجب و تأسف با من شریک بودند. ولی از این که اقدامی برای جبران این ناحقی بکنند اظهار عجز میکردند. بالاخره به مرحوم امیرعباس هو یدا، نخست وزیر وقت، تلفن کردم و گفتم شخصی که چندین بار در لندن و پاریس و واشنگتن سمت سفارت داشته و یک وقتی نخست وزیر مملکت بوده حقوق و مستمری او که به همسرش پرداخت میشود یک پنجم حقوق بازنشستگی سرکیس رانندهٔ رئیس کل بانک ملی ایران است.

هو یدا، که همیشه در موارد بی انصافی هائی از این قبیل عکس العمل مثبت نشان میداد، به من اطمینان داد که اگر از هیچ راه دیگری نتواند این بی عدالتی را جبران کند از

محل اعتبار مخصوص نخست وزیری مبلغ لازم را تأمین خواهد کرد. طبق مقررات آنروز ظاهراً به ورثهٔ اشخاصی که همردیف مرحوم علا بودند ماهانه ۵۰،۰۰۰ ریال پرداخت میشد و در مورد او نیز به همین ترتیب عمل شد.

در زمینهٔ تأمین رفاه کارمندان بانک ملی لازم میدانم به این نکته نیز اشاره کنم که ترتیبی داده شد که کارمندان بانک بتوانند برای خرید خانه از وام مسکن استفاده کنند.

بیمارستان بانک ملی

تجهیز و تقویت کادر بیمارستان بانک ملی از اقدامات مهمی بود که برای رفاه کارمندان بانک انجام دادم. بهترین طبیبها استخدام شدند و بهترین وسائل پزشکی نیز در اختیار آنها گذاشته شد. کلیهٔ خدمات پزشکی، برای اعضای بانک از مستخدم تا رئیس، مجانی بود. وضع بیمارستان بانک به جائی رسید که، پس از رفتن من، وقتی شاه کسالت پیدا کرد در بیمارستان بانک ملی بستری شد و تحت عمل جراحی قرار گرفت. بیمارستان بانک با نهایت نظم و انظباط اداره میشد و نمونهٔ کوچکی بود از یک دستگاه وظیفه شناس که مورد اعتماد عموم مردم قرار گرفته بود و مراجعین زیادی پیدا کرده بود که متأسفانه ظرفیت پذیرفتن بسیاری از آنها را نداشت.

هنگام نخست وزیری قوام السلطنه یک روز دکتر عبدالحسین راجی، که ریاست بیمارستان بانک را بعهده داشت، نزد من آمد و از من درخواست کرد از نخست وزیر بخواهم که با کمک او به نمایندگی مجلس انتخاب شود. به راجی گفتم بکلی با این پیشنهاد مخالفم، زیرا کاری که در حال حاضر انجام میدهید خود خدمت بزرگی است، در صورتیکه وجود شما در مجلس بهیچوجه نمیتواند مثمر ثمر باشد. در پایان گفتگویمان به او گفتم من بحدی در این عقیده راسخ هستم که چنانچه بتوانم مانع این کار خواهم شد.

ساختمان شعب بانک و زورخانه

یکی دیگر از کارهای من در بانک ملی اقدام به ایجاد ساختمان شعب بانک در تهران و شهرستانها بود که بر طرحهای مشابه و با در نظر گرفتن خصوصیات فنی امروزی، در عین بکار بردن طرحهای سنتی تزئینی، مبتنی بود. همچنین با موافقت کارکنان بانک، و از محل پاداش سالیانهٔ آنها، زورخانه ای ساخته شد که بزودی به یکی از دیدنی های تهران مبدل شد.

مقارن با ساختن بنای جدید شعبهٔ بازار تصمیم گرفتم برای اولین بار در ایران دستگاه تهو یهٔ هوا نصب کنیم. رئیس اداره ساختمان را مأمور کردم خرید دستگاههای تهو یه را به مناقصهٔ بین المللی بگذارد. گفت اجازه بدهید مشخصات دستگاهها را در خود بانک تهیه کنیم و برای شرکتهائی که در مناقصه شرکت میکنند بفرستیم.

در آن زمان مهندس مهدی بازرگان، که تحصیلاتش در همین رشته بود، در ادارهٔ ساختمان بانک ملی ایران کار میکرد و دستور دادم که برای انجام کار به ایشان مراجعه شود. پس از مدتی مشخصات را تهیه کردند و فرستادند. چندی بعد یکی از شرکتهائی که به مناقصه دعوت شده بود نامه ای نوشت که اگر بخواهید دستگاه تهو یه را با این مشخصات سفارش بدهید بجای اینکه هوا را خنک کند سالن بانک را گرم خواهد کرد.

وقتی موضوع را به من اطلاع دادند منفجر شدم. رئیس اداره ساختمان را خواستم و دستور دادم کمیسیونی تشکیل شود و اشخاص واجد شرائط را از خارج بانک دعوت کنند تا به این موضوع رسیدگی شود. ضمناً گفتم از مهندس رضا هم، که بعدها رئیس دانشگاه تهران شد و در آن زمان کار آزاد میکرد، دعوت شود. کمیسیون هم پس از رسیدگی به موضوع گزارش داد که ایراد وارد است و در تهیهٔ مشخصات اشتباه شده است. در حاشیهٔ گزارش کمیسیون با لحن بسیار شدیدی از طرز کار ادارهٔ ساختمان و کارشناسی که مسئول تهیهٔ مشخصات بود بازخواست کردم. در نتیجه مهندس بازرگان از بانک ملی استعفاء داد و رفت.

چاپخانه بانک ملی ایران

با توجه به حجم کارهای چاپی بانک ملی، چاپخانهٔ و یژه ای برای بانک بوجود آمد که علاوه بر کارهای بانک قادر بود از خارج از بانک هم سفارش بپذیرد. یکی از این موارد مربوط بود به انجام سفارشات ارتش آمریکا که درپی انتقال حسابهای آنان به بانک ملی پیش آمد و این موضوع در فصل آینده شرح داده خواهد شد.

آمریکائیها آنقدر از کار بانک ملی راضی بودند که بعد از چند ماه تمام کارهای چاپی خود را هم به ما سفارش دادند. ارتش آمریکا مجلهٔ «تایم» را در نقاط مختلف برای افراد ارتش چاپ میکرد. تمام کلیشه ها را از نیو یورک با هواپیما به تهران میآوردند و در چاپخانهٔ بانک ملی به چاپ میرساندند. چاپخانهٔ بانک ماشین حروف چینی نداشت، آمریکائیها ماشین حروفچینی خود را به چاپخانهٔ بانک قرض داده و کارگرهای چاپخانه را هم تعلیم دادند. بعد از آن تمام نقشه ها، بخشنامه ها و کارهای چاپی ارتش آمریکا در ایران منحصراً

در چاپخانهٔ بانک چاپ میشد و حتی یک بار هم موردی پیش نیامد که از کارشان نزد ما، چه در مورد حسابها و چه کارهای چاپ، ناراضی باشند. خود من تمام کارهائی را که مربوط به آنها میشد، مخصوصاً مکاتبات انگلیسی را، سر پرستی میکردم.

در موردی، توده ایها رئیس چاپخانه بانک و تعدادی از کارگران آن را جلوی در بانک گرفته و در محل حزب توده که نزدیک بانک بود حبس کرده بودند. در آن وقت تعدادی از کارگران چاپخانهٔ بانک به تحریک حزب توده دست به اعتصاب زده بودند، ولی رئیس چاپخانه و تعدادی از کارگران به آنها ملحق نشده بودند و چاپخانه کماکان کارش را انجام میداد. قصد توده ایها این بود که از کارگران اعتصابی حمایت کرده و این چند نفر را هم مرعوب کنند تا بلکه چاپخانه تعطیل شود. میدانستم مراجعه به حکیم الملک (نخست وزیر) بیفایده است و برای حل این مشکل کاری از او برنمیآید بنابراین بفکرم رسید به رزم آرا، که رئیس ستاد بود، مراجعه کنم. به او تلفن کردم و گفتم اگر این افراد فوراً آزاد نشوند من قادر نخواهم بود در بانک بمانم، میروم و اعلامیه ای در روزنامه های میدهم و اعلام میکنم مملکت صاحب ندارد و حزب توده آمده و جلوی در بانک عده ای از کارمندان مرا توقیف و زندانی کرده است و من هم هر تلاشی میکنم نتیجه ای برای آزادی آنها نمیگیرم. نزدیک ظهر رزم آرا تلفن کرد و گفت کارمندان شما آزاد شدند و عاملین توقیف آنها را بازداشت کرده ام. من از این کار رزم آرا خیلی خوشم آمد و از آن پس برای او احترام خاصی قائل بودم. بعداً فریدون کشاورز از طرف حزب توده و یکی دو نفر دیگر پیش من آمدند و واسطه شدند که کارگران توده ای اخراجی را دوباره سر کار راه بدهم. گفتم غیرممکن است مگر اینکه بیایند و کتباً اظهار پشیمانی بکنند و معذرت بخواهند. پیشنهاد من مورد پسند این آقایان قرار نگرفت، ولی پس از مدتی عده ای از آنها آمدند و همین کار را کردند. چهار پنج نفر هم که نیامدند از بانک اخراج شدند.

مسئلهٔ نادرستی کارکنان دولت

من برخلاف عقیده کسانی که خیال میکنند ایرانی فطرتاً نادرست است، معتقدم که ایرانی همانقدر که استعداد دارد درستکار باشد همانقدر هم میتواند از راه راست منحرف شود. وضع او بسته به این است که در چه محیطی قرار بگیرد. اگر در محیطی باشد که درستی و نادرستی علی السویه باشد او طبعاً مستعد است که دنبال نادرستی برود. این امر منحصر به ایرانیها نیست و اگر طرز رفتار با هر ملتی چنان باشد که نتواند با حقوقش زندگی زن و بچه اش را تأمین کند و از طرف دیگر ببیند رؤسای او دزدی میکنند و به مقامات بالا تر

هم میرسند نمیتواند جلوی خودش را بگیرد و از راه راست منحرف میشود.

جوانی که تازه سر کار آمده بر سر یک دو راهی میرسد، یک راه صاف آسفالت شده که بیشتر مردم از آن راه میروند و یک راه دیگر که بسیار مشکل، کوهستانی و پر از سنگ و کلوخ است. آدم عاقل قاعدتاً به خودش میگوید چرا از این راه راحت که اکثر مردم از آن میروند نروم؟ ولی اقلیتی، که دیگران آنها را احمق تصور میکنند، آن راه مشکل کوهستانی را به خاطر اعتقاداتشان انتخاب میکنند. بارها به من میگفتند تو این کارها را برای چه کسی میکنی؟ اگر برای آن دنیا است بسیار خوب، اما اگر بخاطر این دنیاست که عمل تو عاقلانه نیست. جواب میدادم من این کار را برای ارضای خاطر وجدان خودم میکنم.

جالب بود که یکبار، در زمان ریاستم در بانک ملی ایران و در اوج گرفتاریهائی که با بانک شاهی پیدا کردم، که شرح آن بجای خود خواهد آمد، یک شب در ضیافتی یکی از انگلیسها به من گفت شما چرا اینقدر بانک شاهی را اذیت میکنید؟ روزنامه ها که هر روز شما را به اجنبی پرستی متهم میکنند.

وقتی در بانک رهنی بودم یک روز، در یک مجلس عروسی در تجریش، شخصی که آشنائی قبلی هم با او نداشتم پیش من آمد و بعد از سلام و احوالپرسی گفت میخواهم به شما تبریک بگویم که رویهٔ شما در بانک رهنی باعث شده است ارزیابهای بانک دست از رشوه گرفتن بردارند. چند روز پیش یکی از ارزیابهای بانک رهنی که برای ارزیابی خانهٔ من آمده بود وقتی کارش را انجام داد خواستم به او پولی بدهم قبول نکرد. به او گفتم چطور شده است که دیگر پول نمیگیری، شما که سابق از من پول میگرفتی؟ ارزیاب جواب داد من سابقاً از طرف شهرداری میآمدم ولی حالا از طرف بانک رهنی آمده ام. اسم ارزیاب را از آن شخص پرسیدم. نمیخواست بگوید. باو گفتم نمیخواهم او را تنبیه کنم بلکه میخواهم به او بگویم این هنر نیست که اگر از طرف بانک رهنی میروی پول نگیری، هنر این است که اگر از طرف شهرداری هم بروی پول نگیری.

مؤتمن الملک و استخدام افراد جدید

در بانک ملی دستور داده بودم هیچکس را استخدام نکنند مگر این که واجد شرایط باشد و تاریخ تقاضای استخدام هم از لحاظ تقدم در دفتر مخصوصی ثبت شود. داوطلبان میبایست امتحان میدادند و اگر قبول میشدند باید منتظر نوبت میماندند تا به آنها خبر داده شود.

یک روز مؤتمن الملک نامه ای برای من فرستاد که جوانی به من مراجعه کرده و میگوید در بانک ملی امتحان داده و قبول شده ولی او را هنوز استخدام نکرده اند، در صورتی که افراد دیگری که بعد از او در نوبت بوده اند برای خدمت در بانک ملی دعوت شده اند.

مؤتمن الملک در این نامه افزوده بود که ببینید این جوان چقدر بیچاره است که ناچار شده به من پیرمرد گوشه نشین هیچکاره متوسل شود.

وقتی یادداشت مؤتمن الملک را خواندم آتش گرفتم. فوراً سیدحسین آزموده، رئیس کارگزینی بانک، را که مرد بسیار درست و وظیفه شناس و با دقتی بود خواستم و داد و فریاد کردم که شما چطور چنین کاری کرده اید؟ گفت اطمینان دارم که به هیچوجه کار خلافی انجام نشده است. گفتم برو ید فهرست متقاضیان استخدام را بیاورید. دفتر را آوردند، دیدم اسم آن شخص در دفتر نوشته شده و برای او هم به موقع دعوتنامه با پست سفارشی دو قبضه فرستاده اند. اما پست خانه نامه را به بانک عودت داده و روی پاکت نوشته است که هر چه در این نشانی در زدیم کسی جواب نداد. گفتم آن شخص را خواستند و موضوع را به او حالی کردند. او گفته بود این از بدشانسی من بوده که آن روز برای زیارت به قم رفته بودم.

من بطوری تحت تأثیر لحن نامه مؤتمن الملک قرار گرفته بودم که از او وقت خواستم و به دیدنش رفتم. نخستین باری بود که مؤتمن الملک را میدیدم. خیلی خیلی از این پیرمرد خوشم آمد. سوابق کار آن جوان را به او نشان دادم و گفتم اینها را آورده ام که خودتان ملاحظه بفرمائید. به مؤتمن الملک توضیح دادم سوابقی که ملاحظه میفرمائید نمونه ایست از طرز کار من در بانک. من هیچگاه در رفتارم نسبت به اشخاص تبعیضی قائل نمیشوم و با تمام طبقات، چه نفوذ داشته باشند و چه نداشته باشند، یکسان رفتار میشود.

مؤتمن الملک، که خودش از افراد قرص و استخواندار بود، پرسید شما چطور توانسته اید اینطور کار کنید؟ به او جواب دادم من وقتی بتوانم به شاه بگو یم نه دیگر با سایرین اشکالی نخواهم داشت. مؤتمن الملک آنروز خیلی از روش من در قضیه میلسپو، که شرح آن بجای خود خواهد آمد، تمجید کرد و گفت بار اول که میلسپو به ایران آمد من رئیس مجلس بودم. میلسپو میخواست در کارهای مالی مجلس نیز دخالت و تفتیش کند و یک روز برای اینکار به مجلس آمد. به او گفتم تو آمده ای قوه مقننه را تفتیش کنی؟ اگر بخواهید چنین کاری کنید دستور میدهم شما را به مجلس راه ندهند.

موضوع حضور و غیاب

ما ایرانیها با وجود هوش و استعداد فوق العاده ای که داریم در کارها دقت کافی نمیکنیم و همین موضوع به ضرر ما تمام میشود. در سفری که بعدها به ژاپن داشتم دیدم که ژاپنیها، با این که تیزهوشی و سرعت انتقال ایرانی هارا ندارند، بواسطهٔ دقتی که درکارها میکنند تا مطلبی را درست مطالعه نکرده و به کنه آن پی نبرند نه اظهار عقیده میکنند و نه دست به اقدام میزنند. اما در ایران شما پرونده ای را میدهید به یک نفر که مطالعه کند. یک

قسمتهائی را از اول، وسط و آخر پرونده میخواند و میآید با چنان زبردستی صحبت میکند که، اگر طرف دقیق و وارد نباشد، خیال میکند او همهٔ پرونده را با دقت مطالعه کرده است. من که از این رو به اطلاع داشتم متقاعد نمیشدم، کنجکاوی میکردم و وقتی میدیدم شخصی کارش را خوب انجام نداده و شُمبّل کاری کرده از او شدیداً مؤاخذه میکردم.

نتیجه ای که از کارم گرفتم بسیار جالب بود و، به استثنای معدودی، اکثریت قریب به اتفاق کارمندان در نهایت دقت کار میکردند، آنهم در زمانی که دولت مرکزی به مفهوم واقعی وجود نداشت. و حزب توده همه جا نفوذ کرده بود و هر کاری دلش میخواست میکرد، حتی کارمندان چاپخانهٔ بانک را توقیف کرده بود، و سختگیریهای من با کارمندان میتوانست هزار بهانه برای آشوب به دست توده ایها بدهد.

با همهٔ این اوضاع و احوال کاری کرده بودم که همهٔ کارمندان سر ساعت معین در بانک حاضر میشدند. دستور داده بودم اشخاصی را که سه بار دیر میآیند دربار چهارم نزد من بفرستند. وقتی میآمدند به آنها میگفتم به شما اخطار کرده بودند که باید سر ساعت در بانک حاضر بشوید، چند بار هم به شما تذکر داده اند، چرا باز هم دیر آمده اید؟ آنها بهانه های مختلف میآوردند از جمله این که میگفتند راه ما دور است و باید یک ساعت پیاده راه بیائیم. میگفتم این که حرف نشد. شما یک ساعت زودتر از خواب بیدار شوید تا بتوانید یک ساعت زودتر راه بیافتید. آنوقت سر ساعت به بانک خواهید رسید. به آنها میگفتم این آخرین اخطار است و بعد از این اگر دیر بیائید اخراج خواهید شد.

اگر چه در ظاهر امر این موضوع کوچک و بی اهمیت به نظر میرسد، و ممکن است بگویند که این نوع سختگیریها زیاده از حد شدید و خارج از اندازه است، ولی اعتقاد من این بود که کار بانک با کار بسیاری از دستگاههای دیگر تفاوت زیاد دارد، مخصوصاً بانکی مثل بانک ملی در اوضاع و احوال آنوقت ایران. بطور قطع اگر من با این گونه سختگیریها، حتی در مواردی که بدواً به نظر بی اهمیت میآید، به کار بانک سرو سامان و نظم نداده بودم بانک ملی از بین رفته بود.

شاید مهمترین کاری که در بانک ملی کردم این بود که توانستم از دخالت دیگران در کارها جلوگیری کنم. به کرات کارمندان به چشم خود میدیدند که هیچ کس نمیتواند در بانک اعمال نفوذ کند. این رو یه اثر بسیار عمیقی در روحیهٔ کارمندان گذاشت، بطوریکه تقریباً بدون استثنا همه به کارشان مؤمن شده بودند.

ادعا نمیکنم که در دورهٔ تصدی من در بانک ملی، یا بعدها در سازمان برنامه، دزدی نشد. اما مسلماً اگر کسی قصد دزدی داشت اول پیش خودش حساب میکرد که آیا برایش ارزش دارد دست به چنین کاری بزند یا نه، چون امکان نداشت من اطلاع پیدا کنم که در

موردی دزدی یا سوءاستفاده شده و از سر تقصیر عاملین آن بگذرم. باید بگویم که متأسفانه هیچ وقت مبارزه با فساد و رشوه گیری در کشور ما اهمیت زیادی پیدا نکرد.

مثلاً وقتی محمود بدر را، به عنوان نایب التولیه آستان قدس رضوی، به مشهد فرستادند به شاه گفتم اعلیحضرت میدانید این شخصی که به خراسان فرستاده اید نادرست است. شاه جواب داد میدانم، ولی محمود جم مرا مستأصل کرد. گفتم جم چه حقی دارد چنین کسی را به اعلیحضرت تحمیل کند؟ شما با این کار علناً به مردم ایران اعلام فرموده اید که آدم درست و نادرست برایتان تفاوتی ندارد. سالها بعد، وقتی در سازمان برنامه بودم، یک روز به شاه گفتم فلان وزیرتان شخص درستکاری نیست. شاه پس از لحظه ای تفکر گفت این شخص در پایان جلسات هیأت دولت گزارش مذاکرات را با تلفن به سفارت انگلیس و آمریکا میدهد. من بی اختیار با صدای بلند گفتم من این آدم را دزد میدانستم اما حالا که میفرمائید جاسوسی هم میکند چرا او را نگاه داشته اید؟ شاه، طبق عادتی که داشت، خیره خیره به من نگاه کرد و جوابی نداد.

وام عبدالرضا پهلوی

من میدانستم که اگر، حتی در یک مورد، برای کسی استثنا قائل شوم و انعطاف پذیری نشان دهم دیگر نمیتوانم جلوی تقاضاهای دیگران را بگیرم.

یکبار عبدالرضا پهلوی، که یک میلیون تومان از بانک ملی وام گرفته و سپردهٔ ثابت خود را در بانک به عنوان وثیقه گرو گذاشته بود، به بانک مراجعه کرد و اظهار داشت که من به این سپردهٔ ثابت احتیاج دارم و حاضرم به جای آن خانه ام را وثیقه قرار بدهم. با این تقاضا موافقت شد.

در سررسید وام گزارش دادند که موعد باز پرداخت وام شاهپور عبدالرضا رسیده است ولی هرچه به او نامه مینویسیم پاسخی نمیدهد. دستور دادم تا مدت معینی به او مهلت بدهید و اگر تا آن روز بدهی خود را نپرداخت اجرائیه صادر کنید. به پرویز کاظمی، که وکیل بانک ملی بود، دستور داده شد که اگر شاهپور عبدالرضا بدهی خود را تا فلان تاریخ پرداخت نکرد اجرائیه صادر کنید. رونوشت نامه برای حکیم الملک، وزیر دربار، فرستاده شد.

یک روز شاه به من گفت اگر عبدالرضا پول بانک را پس ندهد چکار خواهید کرد؟ گفتم خانهٔ ایشان را حراج خواهم کرد. شاه گفت مگر کسی کاخ عبدالرضا را میخرد؟ گفتم زمینش را قطعه قطعه میکنم و میفروشم. شاه گفت واقعاً اینکار را خواهید کرد؟ گفتم البته اعلیحضرت. و بالاخره هم شاه شخصاً بدهی عبدالرضا را به بانک پرداخت کرد.

کارکنان بانک و فعالیت های سیاسی

در اینجا بی مناسبت نیست که بگویم در سال ۱۳۲۵، و در دورهٔ نخست وزیری قوام السلطنه، وقتی موقع انتخابات شد و حزب دموکرات، که قوام آنرا برای مقابله با توده ایها تشکیل داده بود، سخت مشغول فعالیتهای انتخاباتی بود، بخشنامه ای برای همهٔ همکارانم در بانک ملی صادر کردم و تأکید نمودم که در این انتخابات هر کس، به عنوان یک فرد ایرانی، حق دارد شرکت کند و به هر کس که خواست رأی بدهد، اما اگر کسی از کارمندان بانک در جریان انتخابات دست به فعالیت سیاسی بزند از کار منفصل خواهد شد. انگیزهٔ من این بود که بهیچوجه نمیخواستم اعضای بانک وارد دسته بندیهای سیاسی، اعم از چپ یا راست، بشوند.

چند وقت بعد به من گزارش دادند که رئیس یکی از نمایندگیهای تابع شعبهٔ یزد در یکی از اجتماعات انتخاباتی به نفع کاندیدای حزب دموکرات سخنرانی کرده است. فوراً دستور دادم او را منفصل کنند.

بدنبال این جریان علی اکبر موسوی زاده، که وزیر دادگستری و در عین حال دبیرکل حزب دموکرات بود، به من تلفن کرد که چنین مطلبی شنیده ام، آیا حقیقت دارد؟ گفتم بله. گفت چطور چنین چیزی میشود، مگر شما یک بانک دولتی نیستید؟ گفتم نه، این بانک دولتی نیست. درست است که ناشر اسکناس است، اما تابع مقررات دولت نیست. موسوی زاده گوشی تلفن را گذاشت و بعد از مدت کوتاهی قوام السلطنه تلفن کرد و مرا خواست.

به دفتر قوام السلطنه رفتم. دیدم موسوی زاده هم آنجا است. قوام السلطنه گفت وزیر دادگستری چنین مطلبی میگوید، آیا درست است؟ گفتم کاملاً درست است. پرسید چطور چنین کاری کردید؟ مگر شما نمیدانید که حزب دموکرات حزب خود ما است؟ گفتم البته که میدانم، ولی قبل از شروع انتخابات طی بخشنامه ای به کلیهٔ کارمندان بانک ملی دستور داده ام از هر گونه فعالیتی در امر انتخابات خودداری کنند، زیرا اگر بنا باشد کارمندان بانک وارد فعالیتهای سیاسی شده و برای حزبی که متعلق به دولت روز است فعالیت کنند، چنین مؤسسه ای دیگر مورد اعتماد مردم نخواهد بود.

قوام السلطنه رو به موسوی زاده کرد و گفت که حق با آقای ابتهاج است. من با شنیدن حرف قوام السلطنه لذت بردم از اینکه نخست وزیر دربارهٔ حزبی که خود تأسیس کرده عمل رئیس بانک ملی را در برابر شکایت دبیرکل حزب خودش تأئید میکند. چرا که او به من احتیاج نداشت و صدها نفر بودند که برای ریاست بانک ملی سرودست میشکستند.

قوام السلطنه و تقاضای وام و اعتبار

یکی از خصوصیات قابل تحسین قوام السلطنه این بود که آدم بسیار منطقی و منصفی بود، و چون نسبت بخودش اطمینان داشت، اگر نظری مخالف نظر خودش میشنید به شرطی که از روی منطق و اعتقاد ابراز شده بود آن را قبول میکرد و نمیرنجید و کینه ای بدل نمیگرفت.

یکبار وقتی من در بانک ملی بودم به من گفت میخواهد دو یست هزار تومان بنام شخص خودش از بانک قرض کند. جواب دادم که طبق اساسنامه بانک باید امضای دومی معرفی بفرمائید. این مطلب که قوام از شخص ثالثی تقاضای تضمین بکند بنظر او بسیار شاق آمد و گفتگو را مسکوت گذاشت.

چند هفته بعد قوام السلطنه مجدداً موضوع را مطرح کرد و پرسید برای امضای دوم اکبرخان (پیشخدمت شخصی قوام السلطنه) چطور است؟ گفتم بدیهی است بانک نمیتواند امضای اکبر خان را قبول کند. گفت به دکتر آشتیانی (داماد وثوق الدوله) میگو یم که امضا کند. گفتم دکتر آشتیانی آهی در بساط ندارد. گفت علی امینی چطور است؟ گفتم او که تاجر نیست. قوام السلطنه با کمال تعجب پرسید یعنی میگوئید من بروم از یک تاجر امضاء بگیرم؟ گفتم چاره ای نیست، مقررات این طور حکم میکند. گفت میدانید اگر الان بگو یم به بانک شاهی تلفن کنند و از آنها چنین تقاضائی بکنم فوراً قبول خواهند کرد؟ گفتم اگر پانصد هزار تومان هم بخواهید بانک شاهی در اختیاتان میگذارد. تفاوت من با آنها این است که بانک شاهی مانند بانک ملی ملزم به رعایت اساسنامه نیست بلکه آزادی عمل دارد. قوام السلطنه دیگر اصراری نکرد.

مورد دیگری که قوام السلطنه از من تقاضائی داشت مر بوط به درخواست اعتباری برای دولت بوُد. یک روز در سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶، در دورهٔ فترت مجلس شورا قوام السلطنه، که در عین داشتن سمت نخست وزیری عضو یت شورای عالی بانک ملی را نیز داشت، در جلسهٔ شورا در بانک حضور یافت.

قبل از این جلسه من به قوام السلطنه گفته بودم که بانک بدون تصو یب مجلس نمیتواند به دولت وام بدهد. قوام السلطنه میگفت که دولت سخت در مضیقه مالی است و من به اساسنامه و قانون تأسیس بانک استناد میکردم و در جواب او، که میگفت بودجهٔ کشور را برابر تصو یب نامهٔ هیأت وزیران بموقع اجرا گذاشته ایم و برای استقراض هم هیأت دولت تصو یبنامه ای صادر خواهند کرد، گفتم عمل دولت در مورد بودجه هر چه باشد مر بوط به بانک ملی نیست. معهذا قوام السلطنه لازم دانسته بود که توضیحاتی به شورای بانک بدهد.

شورا، با شنیدن توضیحات نخست وزیر و نظرات من، عقیدهٔ مرا تأئید کرد. قوام السلطنه، با آنکه نخست وزیر مقتدری بود و خود او مرا به ریاست بانک ملی انتخاب کرده بود و آنهمه به من محبت داشت، از اینکه من تقاضایش را نپذیرفته بودم نرنجید. هر کس دیگر به جای او بود از من میرنجید و عکس العمل نشان میداد.

ماجرای رئیس شعبهٔ بندرپهلوی

قوام السلطنه، با آن همه محبتی که به من کرده بود، نامه ای به من نوشت که حسن مهری رئیس شعبهٔ بندر پهلوی را اخراج کنید. پرسیدم به چه علت؟ گفت نادرست است و با شورو یها ساخته است. گفتم غیرممکن است قبل از رسیدگی او را منفصل کنم. وقتی رسیدگی کردم معلوم شد عبدالحسین مسعود انصاری، استاندار گیلان، شخصاً به بندرپهلوی رفته و از مهری خواسته است ریاست انجمن ایران و شوروی را قبول کند. مراتب را به اطلاع قوام السلطنه رساندم و از انفصال او خودداری کردم.

ماجرای امیرحسین خان ایلخان بختیاری

یک روز امیرحسین خان ایلخان بختیاری، وکیل مجلس که بعد هم سناتور شد و از رفقای نزدیکم بود، تقاضای ششصد هزار تومان وام کرد. امیرحسین خان این وام را میخواست که بتواند دین خودش را به دولت بپردازد تا املاکی را که در زمان رضاشاه از او گرفته بودند پس بگیرد.

او به بانک آمد و به عبدالله دفتری که معاون من بود متوسل شد. گفتم به او بگوئید که اگر نتواند مقررات را رعایت کند نمیتوانیم به او وام بدهیم. بالاخره پیش خود من آمد و خیلی اصرار کرد. گفتم متأسفم که نمیتوانم به تو این وام را بدهم، برای اینکه مقررات بانک اجازه نمیدهد. ولی مطمئن باش اگر میتوانستم میدادم.

چند وقت بعد یک روز امیرحسین خان با عجله بدیدن من آمد و پیغام داد که کار خیلی فوری دارد و دو دقیقه بیشتر طول نمیکشد. گفتم بیاید. آمد و گفت الساعه از پیش شاه میآیم. رفتم به شاه گفتم اعلیحضرت استدعا میکنم به ابتهاج امر بفرمائید که این وام را به من بدهد. شاه گفت به ابتهاج؟ او به خواهر من پول نداد. میخواهی به تو وام بدهد؟ گفتم آقای امیرحسین خان، حالا دیدی که من بیهوده نمیگفتم. من به هیچ کس حتی به خواهر شاه هم، اگر مخالف مقررات باشد، پول نمیدهم.

موضوع تقاضای اشرف پهلوی این بود که وقتی به دعوت دولت هند به آن کشور رفته بود

به چند نفر، از جمله رزم آرا و هژیر و پیشکارش علی ایزدی، تلگراف زده بود که بیایند پیش من و صدهزار روپیه پول برای او بگیرند و به هندوستان حواله کنند. رزم آرا در این مورد با من صحبتی نکرد ولی بعدها که نخست وزیر شد به من گفت که والاحضرت اشرف به من هم تلگراف زده بود، ولی من چون شما را میشناختم به شما چیزی نگفتم.

هژیر با من صحبت کرد و ایزدی را پیش من فرستاد که اگر این پول را فوراً حواله نکنیم والاحضرت نمیتوانند به ایران برگردند. پرسیدم معادل ریالی این مبلغ کجاست؟ ایزدی گفت من اطلاعی ندارم، ایشان تلگراف کرده اند که بروید از آقای ابتهاج بگیرید. گفتم برفرض که ریال آن را هم داشته باشید من نمیتوانم این کار را بکنم، چون بانک فقط در موارد خاص و معینی اجازه دارد ارز بفروشد و این از آن موارد نیست. روز بعد شاه را دیدم، گفت میدانید اشرف تا قرضش را نپردازد نمیتواند از هند خارج شود؟ آیا امکان ندارد این پول را به او برسانید؟ جواب دادم مطمئن باشید اگر میتوانستم تا بحال این پول را حواله کرده بودم. ولی متأسفانه امکان پذیر نیست.

بالاخره ناچار شدند بروند از بازار آزاد ارز بخرند و حواله کنند.

رنجش سهیلی

رویهٔ من در ادارهٔ بانک گاه موجب رنجش دوستانم میشد. وقتی سهیلی وزیر خارجه بود یک روز به بانک نزد من آمد و گفت که علاقه دارم پسرم در بانک ملی استخدام شود. گفتم که خیلی خوشوقت خواهم شد. چون من سعی دارم جوانان تحصیل کرده در بانک استخدام شوند. پسر شما هم وقتی امتحان ورودی بانک را گذراند اسمش مانند دیگران در نوبت قرار خواهد گرفت.

سهیلی با تعجب پرسید نوبت؟ گفتم بله. گفت نه، لازم نیست، او را به وزارت خارجه میبرم و همانجا مشغول خواهد شد.

مطمئن هستم که سهیلی بخاطر این کار از من رنجید.

ماجرای عبدالقدیر آزاد

در زمان نخست وزیری قوام السلطنه یک روز عبدالقدیر آزاد، که نمایندهٔ مجلس شورا بود، پیش من آمد و گفت که رئیس شعبهٔ شما در سبزوار در کارهای سیاسی دخالت میکند. با تعجب گفتم مگر چه کار سیاسی خاصی در سبزوار وجود دارد که رئیس شعبه ممکن است در آن دخالت داشته باشد؟ معذالک اگر این موضوع صحت داشته باشد اخراج خواهد شد، ولی باید اول به موضوع رسیدگی کنم. آزاد گفت که احتیاجی نیست رسیدگی کنید، من به شما میگویم این شخص در امور سیاسی مداخله میکند. گفتم که قول شما کافی

نیست.

رئیس بازرسی بانک را فرستادم به موضوع رسیدگی کرد و گزارش داد که موضوع دخالت رئیس بانک ملی سبزوار در کارهای سیاسی مطلقاً صحت ندارد و وکیل سبزوار میخواهد با این حرفها کسی را بجای این شخص بفرستد که در زمان انتخابات تحت نفوذ او باشد. چنانکه در مورد سایر مأمورین دولت در سبزوار هم همینطور عمل کرده است.

با اینکه رئیس شعبهٔ سبزوار هفت سال بود در این محل خدمت میکرد و قبلاً هم گفته بودم او را به جای دیگری منتقل کنند، وقتی این جریان پیش آمد دستور دادم او را عوض نکنند و نتیجه را هم به آزاد نوشتم. او باور نمیکرد که من در مقابل درخواست او تسلیم نشده باشم و در نتیجه در مجلس شروع کرد به بدگوئی و انتقاد از کارهای من.

اصولاً سیاست یک دسته از رجال آن زمان مخصوصاً نمایندگان مجلس این بود که سعی میکردند هنگامی که انتخاباتی در پیش بود به هر وسیله ای که میشد مأمورین دولت را از آدمهائی انتخاب کنند که تحت نفوذ خودشان باشند و برای این کار دستگاههای دولتی را به بهانه های مختلف زیر فشار قرار میدادند و در بسیاری از موارد این دستگاههای بی اراده و ناتوان هم در مقابل آنها تسلیم میشدند.

ماجرای رضوی، نمایندهٔ مجلس

در دورهٔ دوم نخست وزیری ساعد، روزی متوجه شدم که پشت در اتاقم داد و فریاد یک نفر بلند شده است. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند آقای رضوی نماینده مجلس میخواهد شما را ببیند.

عبدالله دفتری، یکی از معاونین بانک، را خواستم و گفتم ببینید ایشان چه تقاضائی دارد. آمد و گفت آقای رضوی عازم مسافرت به فرانسه است و هیأت وزیران تصو یب نامه ای صادر کرده است که به او دلار بدهند ولی کمیسیون ارز تقاضای پرداخت دلار را رد کرده است. به دفتری گفتم کمیسیون ارز کاملاً مطابق مقررات رفتار کرده است، زیرا طبق موافقتنامهٔ مالی که بین ایران و انگلیس منعقد شده است فروش دلار فقط در مورد ورود کالا از آمریکا و هزینهٔ زندگی مأمورین و دانشجو یان ایرانی در آمریکا و کسانی که به آمریکا مسافرت میکنند مجاز است.

رضوی از بانک رفت. ده دقیقه بعد نخست وزیر به من تلفن کرد و پرسید راست است که شما تصو یبنامهٔ هیأت وزیران را اجرا نمیکنید؟ گفتم اگر آقای رضوی را میگوئید بله درست است. طبق تصو یبنامهٔ دیگری هیأت دولت موافقتنامهٔ مالی بین دولت ایران و دولت انگلیس را تصو یب کرده است و چنانچه در مورد آقای رضوی بانک خلاف مفاد موافقتنامه رفتار کند

مقامات انگلیس حق فسخ آن را خواهند داشت. ساعد گفت درست است، حق با شماست.

دزدی از حساب جمال امامی

جلب اعتماد مردم کار آسانی نبود و من سعی کردم قبل از هر چیز ریشه دزدی و نادرستی را در بانک از بین ببرم. یکی از مواردی که به نادرستی یکی از کارمندان بانک ملی برخورد کردم موضوع حساب جاری جمال امامی بود.

جمال امامی، نمایندهٔ مجلس، بعد از مرگ پدرش خانهٔ پدری را فروخته و صدوهشتاد هزار تومان پول آن را به حسابش در بانک ملی گذاشته بود. او روزی پیش من آمد و گفت من آمده ام از بانک پول بگیرم میگویند پول ندارید، در حالیکه من صدوهشتاد هزار تومان پول در بانک دارم و مدتی قبل هم که آمدم و ماندهٔ حسابم را از بانک پرسیدم گفتند صدوهشتاد هزار تومان در حساب موجودی دارید. امامی اتفاقاً تکهٔ کاغذی که یکی از کارمندان موجودی حساب او را روی آن نوشته بود در جیب داشت و آن را به من نشان داد. گفتم من به کار شما رسیدگی خواهم کرد و نتیجه را اطلاع خواهم داد.

بعد از این که شخصاً دفاتر را بررسی کردم دیدم که مبلغ ۱۸۰،۰۰۰ تومان از حساب جمال امامی به حساب شخصی در بانک شاهی انتقال داده شده است. در حالیکه چند روز بعد از انتقال این پول و هنگام مراجعهٔ جمال امامی به بانک ملی موجودی او بدون کسر ۱۸۰،۰۰۰ تومان به او اعلام شده بود. آن جوانی را که موجودی حساب جمال امامی را روی آن تکه کاغذ نوشته و به او داده بود خواستم.

معلوم شد که این جوان، با همدستی یک نفر از کارمندان بانک شاهی، حسابی با اسم مستعار در آن بانک باز کرده و بعد چک تقلبی از طرف جمال امامی نوشته و پول را به آن حساب قلابی در بانک شاهی انتقال داده اند. پس از انتقال پول نیز همهٔ موجودی را از حساب بانک شاهی برداشت کرده اند.

موضوع را در شورای عالی بانک مطرح کردم و پیشنهاد کردم که پول جمال امامی را بانک بپردازد. بعضی از اعضای شورا میگفتند به چه مناسبت باید بانک این پول را بدهد؟ استدلال من این بود که مردم با اطمینان و اعتماد به بانک پولشان را به ما میسپارند و اگر بنا باشد پولشان را زیر تشک منزلشان بگذارند و دزد آن را بزند و به بانک هم بسپارند یکنفر آن را بدزدد و دست آنها به جائی بند نشود دیگر چرا پولشان را بیاورند به بانک بدهند؟ بالاخره اعضای شورا حرف مرا قبول کردند و پول جمال امامی پرداخت شد و پروندهٔ کار آن جوان هم به دیوان کیفر رفت و خودش هم از بانک اخراج شد.

وقتی میخواستند پول جمال امامی را بپردازند نورالدین کاتوزیان را که مشاور حقوقی بانک بود خواستم و به او گفتم که از جمال امامی نامه ای بگیرید به این مضمون که اگر روزی کسی ثابت کرد که این کار خود جمال امامی بوده است جمال امامی موظف است به محض مطالبهٔ بانک پول را بپردازد.

بعدها که، در زمان مصدق، سفیر ایران در پاریس بودم شنیدم که برای کوبیدن جمال امامی که با مصدق مخالف بود پرونده ای درست کرده اند مبنی بر اینکه جمال امامی خودش تقلب کرده و بانک هم پول را بدون رسیدگی، و به ناحق، به او پرداخته است و علیه او اعلام جرم کرده اند. من فوراً نامه ای به تهران نوشتم و گفتم که اعلام جرم لازم نیست. شما اگر مطمئن هستید که جمال امامی خودش این کار را کرده است او را بخواهید و پول را از او بگیرید چون او تعهدی به بانک ملی سپرده است که به استناد آن میتوانید بدون اعلام جرم پول را از او وصول کنید. مخالفین جمال امامی هم، که میدانستند او واقعاً این کار را نکرده و میخواستند به این وسیله او را بکوبند، دست از سر او برداشتند.

ماجرای جعل چک شرکت کامساکس

مورد دیگری که در بانک ملی پیش آمد مربوط به شخصی است که از خانواده های سرشناس ایران بود. من وقتی که کار شرکتهای دولتی را در زمان داور اداره میکردم با پدر این جوان آشنا بودم و موقعی که معاون بانک ملی بودم پدر این جوان از من خواهش کرد پسرش را در بانک ملی استخدام کنم. چون این شخص به درستی معروف بود با کمال میل پسرش را، که در حدود بیست سال داشت، استخدام کردم.

یک روز به من اطلاع دادند چک شرکت «کامساکس» را جعل کرده و مبلغ نسبتاً مهمی از حساب آن شرکت برداشته اند. چکهای شرکت کامساکس با دو امضاء و یک مهر بود. چک را خواستم و دیدم امضاها و مهر شرکت پای چک وجود دارد. آقاخان بختیار را، که با خود از بانک رهنی آورده بودم و در ادارهٔ بازرسی بانک ملی مشغول به کار شده بود، خواستم و گفتم که فوراً بروید و به این موضوع رسیدگی کنید.

رفت و به فاصلهٔ یکی دو ساعت آمد و گفت که این کار را همان جوان انجام داده است و تمام مدارک را هم پیدا کرده اند و مهری را که درست کرده بود در کشوی میزش یافته اند. من آن شخص را خواستم و با تغییر به او گفتم چطور به خودت اجازه دادی چنین کاری بکنی؟ با خونسردی جواب داد که بیخود مرا تهدید نکنید، این کار دو ماه بیشتر زندانی ندارد. معلوم شد قبلاً رفته و قانون را هم مطالعه کرده و این کار را با علم به عواقبش انجام داده است. به شهربانی تلفن کردم و آمدند او را بردند.

چند ساعت بعد پدرش تلفن کرد و با داد و فریاد اظهار کرد که آقا شما با پسر من چرا چنین رفتاری کردید؟ به قدری از این حرف تعجب کردم که حد نداشت. آدمی که به درستی معروف بود به من تلفن میکند و با عصبانیت میپرسد که چرا پسر دزد او را به شهربانی تحویل داده ام. گفتم که اگر من پسری داشتم و در بانک بود و چنین کاری میکرد شخصاً از بانک تقاضا میکردم که او را تنبیه کنند و تحت تعقیب قرار بدهند ولی شما از من مؤاخذه میکنید که چرا این کار را کرده ام؟ پسر شما تازه بیست و یک سال دارد و اول کار اوست، انتظار دارید چکار بکنم؟ یعنی چون پسر شماست بایستی از گناه او بگذرم؟

بعدها این شخص با شاه خیلی نزدیک شد و نماینده و دلال شرکتهای خارجی در ایران شد و ثروت سرشاری جمع آوری کرد.

حزب توده و «اتحادیهٔ کارمندان»

آن روزها فعالیت توده ایها در همهٔ تشکیلات مملکت محسوس بود و آنها، از طریق تشکیل «اتحادیه» های مختلف، که در پوشش خواستهای غیر سیاسی عمل میکردند، در واقع سعی در دخالت در دستگاهها به نفع خود میکردند.

یک روز اطلاع پیدا کردم که عده ای از همکارانم سازمانی بنام «اتحادیه کارمندان بانک ملی» تشکیل داده اند که در رأس آن اپریم اسحق، مهدی سمیعی، و ابوالقاسم خردجو قرار دارند. بدواً اسحق را خواستم و چگونگی تشکیل این «اتحادیه» را پرسیدم. جواب داد پس از ملاحظهٔ طرز کار شما و اینکه هر روز در روزنامه های تهران مورد حمله قرار میگیرید لازم دانستیم برای حمایت شما دست به چنین اقدامی بزنیم. گفتم که لازم بود قبل از اینکه دست به چنین کاری بزنید نظر مرا خواستار میشدید تا معلوم شود من احتیاج به چنین تشکیلاتی دارم و آیا صلاح بانک ملی در تشکیل چنین اتحادیه ای هست یا نه. گفتم بانک دستگاهی است که مردم با رغبت پول خود را به آن میسپارند و باید باین دستگاه اعتماد و اطمینان داشته باشند. تشکیل اتحادیه ای که تمایلات دست چپی دارد باعث تزلزل این اعتماد میشود و برای بانک مضر است. خصوصاً اگر صاحبان سپرده ها تصور کنند بانک ملی مانند برخی از دستگاههای دیگر تحت نفوذ دستجات و مسلک های سیاسی قرار گرفته است، بانک ملی با رقابت یک مؤسسه خارجی مواجه است که سالیان دراز اعتماد عدهٔ زیادی از افراد این مملکت را جلب کرده است. در مورد سایر دستگاههای دولتی، اعم از اینکه طرز کارشان مورد رضایت مراجعه کنندگان باشد یا نباشد، مردم چاره ای ندارند جز آنکه به آن دستگاه مراجعه کنند. اما بانک ملی مؤسسه ای نیست که مردم نسبت به آن چنین الزامی داشته باشند. اگر رفتار بانک و کارمندان آن طوری باشد که اعتماد کامل مردم

را نتواند جلب کند این مؤسسه قابل دوام نخواهد بود.

سپس دستور دادم آن تشکیلات را بهم بزنند، ولی اسحق از اجرای این دستور استنکاف کرد. پس از او مهدی سمیعی را خواستم و با او نیز در همین زمینه صحبت کردم و سپس این مطالب را به خردجو هم تذکر دادم. روز بعد به ادارهٔ کارگزینی دستور دادم اسحق را به شعبهٔ زاهدان منتقل کنند. رئیس کارگزینی گزارش داد که او از اطاعت دستور بانک سر پیچی میکند و ضمناً به من اطلاع دادند که، قبل از تصدی من هنگامی که او را بعنوان دانشجوی بانک به انگلستان اعزام کردند شهربانی به بانک اطلاع داد که اسحق تمایلات شدید چپی دارد ولی کارگزینی بانک به این مطلب توجه نکرده بوده است.

طبق آئین نامه بانک، در مواردی کارمندانی خلاف دستور بانک از رفتن به مأموریت استنکاف میکردند، بانک حق داشت به خدمت آنها خاتمه بدهد. لذا با تأسف زیاد دستور انفصال اسحق را صادر کردم چون او بسیار لایق بود و اگر در بانک مانده بود آیندهٔ درخشانی در پیش داشت. ضمناً سمیعی را به شعبهٔ زاهدان منتقل کردم. در مورد خردجو دستور دادم به صدور توبیخ کتبی و درج در پرونده اکتفا شود.

پس از اتخاذ این تصمیمات تمام کارمندان شعبه های بانک ملی در تهران را به شعبهٔ مرکزی دعوت کردم و شرح مفصلی راجع به اخراج اسحق، و تنبیه سمیعی و خردجو، بیان کردم. اساسنامهٔ «اتحادیه کارمندان بانک ملی» را برای کارمندان خواندم و در مورد هر مادهٔ اساسنامه توضیحاتی دادم. به یادشان آوردم که از مجموع مواد اساسنامهٔ «اتحادیه»، که حدود بیست فقره بود، به استثنای دو یا سه فقره کلیهٔ مواد دیگر را در مورد همکارانم اجرا کرده بودم و نحوهٔ اجرای آن دو سه فقره هم تحت مطالعه بود. به کارمندان گفتم کارهائی که من در بانک انجام داده ام حتی در بلشیو یکستان هم نظیر ندارد. رفتاری را که با یک نگهبان یا یک دربان میشد، و مزایائی که در مورد یک دربان اجرا میشد، با مدیر کل یک وزارتخانه مقایسه کردم و نشان دادم چگونه برای کارمندان جزء بانک مزایائی فراهم کرده بودم که در هیچ یک از دستگاههای مملکت وجود ندارد.

بیاناتم، که بدون یادداشت و بدون آمادگی قبلی بود، خیلی طول کشید. در پایان صحبتهایم متوجه شدم که اسحق که آنروز حضور داشت خواست روی ایوان عمارت سفره خانه، یعنی جائی که من ایستاده بودم، بیاید و مطالبی اظهار کند. در آن موقع همهمه ای بین کارمندان به وجود آمد و عده ای از کارمندان جلوی او را گرفتند و مانع از آمدن او به ایوان سفره خانه شدند. بدیهی است که من از این پیش آمد بسیار متأثر شدم و با صدای بلند گفتم این پدرسوخته را ببرید.

عکس العمل کارمندان حاکی از این بود که بیانات من در آنها اثر فوق العاده داشته

است و، برخلاف مطالب مندرج در خاطرات دکتر انور خامه ای، کارمندان بانک نه اعتراض کردند و نه دست به اعتصاب زدند. دکتر خامه ای، یکی از سران حزب توده، مینویسد:

> دکتر اپریم اسحاق یکی از افراد وابسته به ۵۳ نفر بود... وی در مدت هشت سال تحصیل در دانشگاه کمبریج بیکار ننشسته و ذخیره ای کافی از اطلاعات و تجربیات سیاسی و اجتماعی اندوخته و حتی بعضی از دانشجویان ایرانی آنجا، مانند سمیعی و خردجو، را تبلیغ کرده بود... در هنگام پایان جنگ جهانی، اپریم تصمیم گرفت به ایران بازگردد. بلافاصله به حزب توده پیوست و در بانک ملی که محل کار او بود فعالیت سیاسی - صنفی گسترده ای را آغاز کرد که سرانجام منجر به مبارزهٔ رودررو علیه ابتهاج گردید. تا آن زمان بانک ملی دژ تسخیر ناپذیر ابوالحسن ابتهاج مدیر کل آن پنداشته میشد و حزب توده با وجود پیشرفتهای خود نتوانسته بود در آن نفوذی پیدا کند. تنی چند از کارمندان آن که عضو حزب بودند به سختی خود را استتار میکردند و در داخل بانک جرأت نفس کشیدن نداشتند. باوجود اینکه دیکتاتوری ابتهاج و شرائط کار در بانک موجب نارضائی غالب کارمندان بود هیچکس قدرت انتقاد یا اقدام برای تشکیل اتحادیه کارمندان را نداشت. دکتر اپریم (اسحاق) علم طغیان را علیه ابتهاج برافراشت، اتحادیه کارمندان را تشکیل داد، مطالبات حقه آنها را مدون و مبارزات صنفی را آغاز کرد که سرانجام به نخستین اعتصاب بانک ملی انجامید.[1]

یکی دو روز بعد از صحبتهای من با کارمندان، بنا بدستور قوام السلطنه نخست وزیر، به محل ییلاقی سفارت آلمان که در پل رومی بود رفتم (در زمان جنگ جهانی دوم، بعد از قطع رابطه با دولت آلمان، عمارت های سفارت آلمان در تهران و شمیران در اختیار دولت قرار گرفته بود).

وقتی وارد شدم دیدم جلسه ای در ایوان ساختمان در حضور نخست وزیر و سه نفر از نمایندگان حزب توده ایران تشکیل شده است. دکتر فریدون کشاورز و ایرج اسکندری را میشناختم ولی با نفر سوم آشنا نبودم. این شخص نورالدین الموتی بود، شخصی که سالها بعد هنگام بازداشت من وزیر دادگستری دولت علی امینی بود. اینها اعضای هیأت نمایندگی حزب توده بودند که برای شکایت از من نزد قوام السلطنه آمده بودند. دکتر کشاورز، بعنوان سخنگوی هیأت، شروع به صحبت کرد. خلاصهٔ اظهارات او این بود که دیگر روزگار قلدری و زورگوئی، آنهم به جوانان تحصیل کرده، سپری شده است و دیگر به افراد زورگو و مرتجع اجازه داده نمیشود به جوانان روشنفکر جسارت و فحاشی کنند.

قبل از اینکه من جواب بدهم قوام السلطنه راجع به رفتار من از کشاورز توضیح خواست. کشاورز اظهار کرد که من در مورد اسحق عبارت «پدرسوخته» را بزبان آورده ام. قوام السلطنه با خونسردی گفت پدرسوخته که فحش نیست.

۱- خاطرات انور خامه ای، جلد دوم: فرصت بزرگ از دست رفته - تهران، ۱۳۶۳.

من از اینکه عده ای از جانب حزب توده، که وابستگی آن به شوروی برای عموم مردم آشکار بود، بخود اجازه میدهند که نزد رئیس دولت آمده و مرا تهدید کنند شدیداً متأثر شده بودم و متذکر شدم که کارهائی که من در مورد همکارانم در بانک انجام داده ام تصور میکنم در دنیا کم نظیر باشد. و اضافه کردم که تصدی دستگاهی را بعهده دارم که با رقیبی طرف است که سالهای متمادی، با داشتن مزایای بی نظیری در ایران، توانسته است برای خود مقام و منزلتی پیدا کند و دوستان و طرفداران متنفذی جلب نماید. و من برای موفقیت در جلب اطمینان و احترام مردم، که با پای خود ببانک میآیند و دارائی خود را بدون هیچگونه اجباری به بانک ملی میسپارند، باید طوری رفتار کنم که خللی نسبت به اعتماد مردم نسبت به این مؤسسه ایرانی وارد نشود. من اگر در انجام این وظائف کوتاهی کنم به بانک ملی و به مملکتم خیانت کرده ام و بنابراین نمیتوانم اجازه بدهم جمعیتی بنام اتحادیهٔ کارمندان بانک ملی بوجود بیاید که مردم آنرا وابسته به سازمان و یا حزبی بدانند. این امر موجبات اضطراب و بدبینی صاحبان سپرده را فراهم میکند. اما درباره زورگوئی و رفتار مستبدانه، که بقول آقایان دورهٔ آن گذشته، باید توضیح دهم که برقراری انضباط یکی از شرائط اساسی بقای مؤسسه ایست که به من سپرده شده است.»

مذاکرات ما ساعتها بطول انجامید بطوریکه قوام السلطنه، که نسبتاً مسن بود، خسته و فرسوده شد و رو به من کرد و گفت برای این که شما در محظور نباشید من شرحی خطاب به بانک ملی مینویسم که دولت چنین مصلحت دانسته که شخص یا اشخاصی که از بانک اخراج کرده اید به بانک برگردند و آنوقت این نامه را باطلاع کارمندان بانک برسانید. جواب دادم چنین کاری نخواهم کرد و اگر بخواهید دستور بفرمائید چنین کاری کنم استعفاء خواهم داد.

جلسه به این ترتیب پایان یافت. بعدها شنیدم ایرج اسکندری، پس خروج از جلسه، به دفتر مظفر فیروز که معاون نخست وزیر بود رفته و به او گفته است هرچه میخواهند راجع به ابتهاج بگویند، ولی خایه دارد.



فصل پنجم

ماجرای میلسپو و کنفرانس «برتن وودز»

آغاز مبارزات

شروع کار من در بانک ملی مصادف بود با آغاز مأموریت دوم دکتر آرتور متلسپو در ایران. او نخستین بار در سال ۱۳۰۱ به درخواست دولت ایران و به منظور اصلاح وضع مالی و اقتصادی به ایران آمده بود و رضاشاه، که از او راضی نبود، در سال ۱۳۰۶ به مأموریت او خاتمه داده بود.

این بار میلسپو به ابتکار بولارد، سفیر انگلیس در ایران، که معتقد بود ایرانیها قادر به ادارهٔ امور خود نیستند، و با حمایت وزارت خارجه آمریکا، در کابینه اول سهیلی با اختیارات وسیع و با عنوان رئیس کل دارائی استخدام شد و با تصویب مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۱ به ایران آمد[1]. این بار نیز مأموریت او این بود که اصلاحاتی در وضع مالی و اقتصادی ایران انجام دهد.

در آن ایام حکومت مرکزی به معنای واقعی وجود نداشت و دولتهائی که سرکار میآمدند نه برنامه ای داشتند که قدمهای لازم را برای اجرای آن بردارند و نه قوهٔ مقننه دلسوزی وجود داشت که با احساس مسئولیت برنامه ای برای همکاری با دولت داشته باشد. مطبوعات هم، به استثنای چند روزنامهٔ معتبر، به دست اشخاصی اداره میشدند که فاقد صلاحیت اخلاقی، وجدانی و ملی بودند. تنها محرک این دستجات حفظ مقام و در مورد بسیاری از آنها هدف صرفاً تأمین منافع مادی بود، بدون اینکه کوچکترین اعتنائی به عواقب اوضاع مملکت داشته باشند.

بولارد که شاهد این اوضاع بود پیش خودش فکر کرده بود که یک خارجی، آنهم یک آمریکائی، با اختیارات تام و تمام خواهد توانست اصلاحاتی انجام داده و نظم و ثبات لازم

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس - 371/31438 - 5 Feb. 1942

را در امور مالی ایران برقرار کند و به این نابسامانی ها خاتمه بدهد. عطف به سابقهٔ کار میلسپو در ایران، که نتیجهٔ آن مسلماً بصورت ناقصی به بولارد گزارش شده بود، او چنین تصمیم میگیرد که دکتر میلسپو را که آمریکائی بودنش عاملی مؤثر برای توفیق در کار بود به ایران بیآورد. زیرا فرض میکرد که بدین ترتیب دولت آمریکا هم از میلسپو حمایت خواهد کرد. او میخواست که دولت و مجلس ایران هم به میلسپو اختیارات وسیع بدهند و بدین نحو یک مرکز با صلاحیتی تشکیل شود که بتواند عدم ثبات موجود را جبران کند. بولارد این موضوع را به سهیلی نخست وزیر وقت قبولانده بود.

در این بین دولت سهیلی ساقط وقوام السلطنه سر کار آمد و او، با آشنائی که با خصوصیات و طرز کار میلسپو داشت، خواست شخص دیگری را که شایستگی بیشتری برای این کار داشته باشد انتخاب کند. در جواب او گفته شده بود که کسی بهتر از میلسپو وجود ندارد. البته بواسطهٔ جنگ شرائط هم طوری بود که پیدا کردن افراد برجسته کار آسانی نبود[۱].

آشنائی با میلسپو

تا آن زمان من با میلسپو آشنائی نداشتم و اولین ملاقاتم با او در همان روزهای اول ورودش به ایران صورت گرفت. بفاصلهٔ چند روز اللهیار صالح، وزیر دارائی دولت سهیلی، از طرف میلسپو برای من پیغامی آورد مبنی بر این که میلسپو قبل از آمدن به ایران شخصی را برای ریاست بانک ملی استخدام کرده که قریباً از آمریکا وارد ایران خواهد شد و میلسپو از صالح خواسته بود از من سئوال کند که با بودن من در بانک به این شخص آمریکائی چه عنوان و سمتی باید داد. میلسپو گفته بود یکی از راهها این است که قسمتی از کارهای بانک را ابتهاج بعهده بگیرد و قسمت دیگر را این شخص اداره کند یا این که شخص مزبور سمت معاونت بانک را داشته باشد.

از صالح خواهش کردم به میلسپو بگوید روزی که ریاست بانک را قبول کردم با قوام السلطنه شرط کردم که هیچ خارجی در بانک استخدام نشود. بنابراین چنانچه میلسپو اصرار داشته باشد این شخص را بهر عنوان و سمتی در بانک ملی به کار بگمارد من از شغل خود کناره گیری خواهم کرد. صالح گفت پیغام مرا به اطلاع میلسپو میرساند ولی از من خواست شخصاً با میلسپو ملاقات کنم.

اینجا بی مناسبت نیست که بگویم من ،پس از تصدی بانک ملی، به قوام السلطنه پیشنهاد کردم که اللهیار صالح را به وزارت مالیه منصوب کند. به نخست وزیر گفتم حالا که دولت یک آمریکائی را آورده که اصلاحاتی انجام دهد بهتر است شما هم وزیر مالیه ای

۱- اسناد وزارت خارجه آمریکا - 891024/253 - 1942 -2 Oct

داشته باشید که با روحیه و طرز فکر آمریکائی ها آشنائی داشته باشد. من آنوقت نمیدانستم که قوام السلطنه با استخدام میلسپو مخالفت کرده بود. قوام السلطنه صالح را به وزارت مالیه منصوب نمود. بدون شک صالح یکی از پاکترین و شریفترین افرادی بود که من میشناختم.

چند روز بعد، به توصیهٔ صالح، به ملاقات میلسپو در دفتر کار او در وزارت مالیه رفتم و به او گفتم پیغام شما را آقای صالح به من داد و جواب پیغام را که به وسیله ایشان فرستاده بودم یقین دارم به شما رسیده است. همچنین به میلسپو گفتم دلیل اینکه من خارجی ها را در بانک نمیپذیرم این است که معتقدم هر کاری را که ایرانی میتواند انجام بدهد نباید به یک خارجی محول کرد و چون من قادر هستم بانک ملی ایران را اداره کنم حاضر نیستم یک خارجی را، به هر عنوان که باشد، در بانک ملی استخدام کنم. زیرا اگر موفق شوم خواهند گفت آن آمریکائی است که باعث پیشرفت امور در بانک شده است و چنانچه موفق نشوم خواهند گفت من مانع کار یک آمریکائی لایق و کاردان شده ام. بعد به میلسپو گفتم که ایرانیها خودشان میتوانند وزارت دارائی را اصلاح کنند و تصمیم آوردن شما به ایران مربوط به من نیست و متأسفم که دستگاه مالیهٔ کشور به دست غیرایرانی اداره میشود.

میلسپو گفت امروز من در این ملاقات با شما تشخیص دادم که شما برای بانک ملی از مستر لوکانت[1]، که با مشورت وزارت خارجه آمریکا برای ریاست بانک ملی انتخاب کرده بودم، لایقتر هستید. در مورد لوکانت اضافه کرد که او شخصی است که سی سال است در یکی از بانکهای بزرگ نیویورک به نام نشنال سیتی بانک[2] کار کرده است و بنا به پیشنهاد من از شغل خود استعفا کرده است و فعلاً در آمریکا منتظر است تا به او دستور حرکت به ایران بدهم. میلسپو سئوال کرد که چطور است او را به سمت خزانه دار کل منصوب کنم؟ جواب دادم که چون لوکانت را نمیشناسم نمیتوانم اظهار عقیده کنم. ولی میلسپو تصمیمش را اجرا کرد و بعد از چندی لوکانت وارد شد و عهده دار خزانه داری کل گردید و پس از آشنا شدن با لوکانت و طرز کار او بر من مسلم شد نه شایستگی اداره کردن خزانهٔ کشور را دارد و نه امور بانک را.

من در ابتدا میلسپو را شخص با حسن نیتی تشخیص دادم و به این جهت آنچه در قوهٔ من بود در پیشرفت کارها با او مساعدت میکردم، چنانچه در اوائل مأموریتش میلسپو از من تقاضای پانصد میلیون ریال اعتبار که به تصویب مجلس رسیده بود نمود و من این مبلغ را در اختیار او گذاشتم. چندی بعد پانصد میلیون ریال دیگر تقاضا کرد که آن را هم با اجازهٔ

۱- W. K. Le Count

۲- National City Bank of New York

مجلس شورای ملی به وزارت دارائی قرض دادم ولی بالاخره کارم با او به اختلاف کشید.

روزی در یکی از جلسات میلسپو گفت احتیاج به وام دیگری دارد. مجموع وامهائی که تا آن تاریخ به موجب قانون به دولت داده شده بود بالغ بر دو میلیارد ریال میشد. به میلسپو گفتم شما که اضافه درآمد دارید و بنابراین احتیاجی به وام ندارید. میلسپو پرسید شما بر چه اساسی چنین تصوری میکنید؟ جواب دادم به استناد آخرین گزارش شما که اخیراً منتشر شده است. میلسپو گزارش مزبور را که روی میز بود برداشت و پس از اینکه عین این مطلب را در گزارش پیدا کرد به لوکانت خزانه دار کل، که در جلسه حضور داشت، گفت: حق با آقای ابتهاج است. لوکانت، که واقعاً ناراحت شده بود، گفت من قصد داشتم به شما اطلاع بدهم که در گزارش اخیر خزانه داری اشتباه کوچکی روی داده است. میلسپو، بدون اینکه عکس العملی نشان بدهد، به لوکانت گفت باید در این خصوص با هم صحبت کنیم. میلسپو در گزارش سه ماههٔ بعدی خزانه داری مینویسد اشتباه کوچکی پیش آمده و رقم اضافه درآمدی که در گزارش قبلی درج شده بود صحیح نیست و بجای آن کسری در حدود نیم میلیارد ریال وجود دارد. اشتباهی که بزعم میلسپو و رئیس خزانه داری کل او «کوچک» تلقی میشد عبارت بود از یک میلیارد ریال یعنی یک چهارم بودجهٔ سالیانهٔ مملکت.

میلسپو و انحلال کمیسیون ارز

یکی از مهمترین اختلافات من با میلسپو راجع به نظارت بر معاملات ارزی بود. در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۲۲ میلسپو تعداد کارمندان نظارت بر معاملات ارزی را از ۱۲۰ نفر به چهار نفر تقلیل داد و در حقیقت کار کمیسیون ارز و مقررات ارزی کشور را منحل کرد. بدستور او، کمیسیون به دو بانک مجاز (بانک ملی و بانک شاهی) اجازه داد که به هر تقاضا کننده ای، به هر میزانی که درخواست نماید و بدون هیچگونه تشریفاتی، ارز بفروشند. در نتیجهٔ این تصمیم مبالغ عمده ای از سرمایه های کشور به شکل دلار از ایران به خارج منتقل شد و مقادیر بسیار زیادی ارز به مصرف خرید و ورود اجناس غیرلازم از قبیل پارچه های ابریشمی و مسواک و شانه رسید که حجم آن چندین برابر احتیاجات مملکت بود. در همین ایام ضروری ترین اجناس مانند قند و شکر و چای و قماش و لاستیک اتومبیل جیره بندی شده بود و به مقدار بسیار ناچیز به دست مردم میرسید.

من بارها در این خصوص با میلسپو صحبت کردم و سعی نمودم او را متوجه کنم که فروش دلار بدون محدودیت به صرفه و صلاح مملکت نیست و به او یادآوری میکردم که اگر چه این روزها ورود اجناس مورد احتیاج کشور میسر نیست ولی این دلیل نمیشود که ما

موجودیهای ارزی خود را اینگونه از دست بدهیم (نرخ فروش دلار در آن تایخ ۳۲/۵ ریال بود). ما بعد از پایان جنگ احتیاج مبرم به موجودیهای دلار و ارزهای دیگر خود خواهیم داشت. چون نتوانستم میلسپو را متقاعد کنم ناچار شدم به مسئولیت خود فروش دلار را از تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۲۳ توسط بانک ملی محدود به ورود کالا از آمریکا و احتیاجات محصلین ایرانی در آمریکا نمایم و از بانک شاهی نیز خواستم از روش بانک ملی متابعت کند.

میلسپو نامه ای به بانک ملی نوشت و نسبت به اقدام من شدیداً اعتراض کرد و متذکر شد که این عمل باعث کاهش درآمد دولت خواهد شد. میلسپو ضمناً نوشت که اتخاذ اینگونه تصمیمات با رئیس کل دارائی (میلسپو) است و من حق ندارم چنین دستوراتی به بانک ملی و بانک شاهی بدهم. من به اعتراض میلسپو اعتناء نکردم و خوشبختانه موجودیهای دلار ایران محفوظ ماند.

در اینجا باید بیافزایم که چند سال بعد هم یکبار دیگر عده ای سعی کردند نظارت ارز را ملغی و فروش آن را آزاد کنند. در ۲۵ فروردین ۱۳۲۶ جلسه ای در حضور قوام السلطنه نخست وزیر وقت، با شرکت هژیر وزیر دارائی و عده ای از بازرگانان، تشکیل شد تا در مورد مقررات ارزی مذاکراتی انجام شود. قوام السلطنه بواسطهٔ گرفتاریهای دیگر مجبور شد جلسه را ترک کند. امین التجار اصفهانی نماینده مجلس که گویا قبلاً با عده ای از حاضرین توافق کرده بود ناگهان پیشنهاد کرد که مقررات ارزی بکلی ملغی و واردات کالا کاملاً آزاد شود. هژیر با این پیشنهاد موافقت کرد ولی من مخالفت شدیدم را با چنین اقدامی اعلام کردم و در نتیجه بین من و امین التجار بحث و گفتگوی سختی درگرفت که منجر به تعطیل جلسه گردید. وقتی گزارش جلسه به قوام السلطنه رسید او نظر مرا تائید کرد و بدین نحو پیشنهاد امین التجار، که فقط به نفع عدهٔ معدودی از بازرگانان بود، منتفی شد.

من البته خودم هم با برقراری نظارت بر معاملات ارزی اصولاً مخالف بودم بنحوی که در سال ۱۳۱٤، وقتی داور وزیر دارائی وقت نظر مرا در این باره خواستار شد به او گفتم نظارت بر معاملات ارزی بخودی خود مشکلات کمبود ارز و ترقی نرخ را حل نمیکند و متأسفانه خود دولت با مصرف سنگین ارزی و بدون داشتن برنامه باعث تنزل ارزش ریال و کمبود ارز شده است. ولی اوضاع سال ۱۳۱٤ با سال ۱۳۲۲ قابل مقایسه نبود. در زمان جنگ دوم جهانی، بعد از انعقاد قرارداد مالی با دولت انگلیس که مورد اعتراض اکثریت نمایندگان مجلس قرار گرفت، من از موافقتنامهٔ نامبرده دفاع کردم و مطالبی را در جلسه خصوصی نمایندگان عنوان کردم که آنها را متقاعد کرد. در آن جلسه به نمایندگان مجلس گفتم ارزهائی که قابل تبدیل به طلا و نیز در مقابل تنزل ارزش لیره تضمین شده اند پس از

پایان جنگ احتیاجات کشور را در وارد کردن کالاهای سرمایه ای از قبیل کارخانه، ماشین آلات و غیره تأمین خواهد کرد. بازرگانی کشور در وضعی نیست که بتواند در آینده ذخائر عمدهٔ ارزی تحصیل نماید و باید از موجودیهای ارزی که در زمان جنگ به دست میآید کالاهای سرمایه ای وارد کنیم. بنابراین نمیتوانستم هنگامی که سر پرست بانک ملی بودم اجازه بدهم این ذخائر برای واردات غیرضروری و احیاناً صدور سرمایهٔ اشخاصی که از راههای مختلف، منجمله سفته بازی[۱] به دست آمده بود، به مصرف برسد.

بالا گرفتن اختلافات

بعد از شانزده ماه که از مأموریت میلسپو در ایران گذشت برای من مسلم شد که او بهیچوجه توانائی انجام وظائفی که به عهده اش محول شده است ندارد. من با اشخاصی که معتقد بودند میلسپو حسن نیت نداشت هم عقیده نیستم. بزعم آنها میلسپو قصد تخریب مالیه ایران را داشت ولی من معتقد هستم که عدم شایستگی میلسپو از این جهت بود که او هیچ وقت در گذشتهٔ خود مسئولیت اداری و اجرائی نداشت. به عبارت دیگر او اقتصاددانی بود که در یکی از مؤسسات تحقیقاتی آمریکا کار میکرد و بنابراین محول کردن امور اداره مالی و اقتصادی مملکتی مانند ایران، با تمام مشکلا تی که در بر داشت، به شخصی مثل میلسپو بهیچوجه صحیح نبود و چنین فردی هیچوقت نمیتوانست در این راه توفیق حاصل کند. و اگر میلسپو موفق شد در مأموریت اولش به ایران مالیات جمع آوری کند بخاطر رضاشاه بود.

میلسپو، علاوه بر عدم صلاحیت، سابقهٔ بیماری روانی هم داشت که آن وقت من از آن بیخبر بودم ولی همان موقع احساس میکردم این آدم تعادل روانی ندارد. سالها بعد اللهیار صالح به من گفت که وقتی دولت ایران قصد داشت میلسپو را برای بار دوم استخدام کند من در نیو یورک بودم و هافمن[۲]، که یک وقتی وزیر مختار آمریکا در تهران بود، من را به ناهار دعوت کرد و گفت شنیده ام دولت شما تصمیم دارد میلسپو را استخدام کند. آیا میدانید این شخص تقریباً شش ماه در بیمارستان امراض روانی بستری بوده است؟ من فوراً به واشنگتن رفتم و مطلب را به شایسته وزیر مختار ایران گفتم. شایسته گفت محض رضای خدا اصلاً صحبتش را هم نکنید چون قرارداد میلسپو امضاء شده و به تصویب مجلس هم رسیده است.

روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۳، پس از اینکه از کنفرانس مالی خاورمیانه که در قاهره تشکیل شده بود و من ریاست هیأت نمایندگی ایران را به عهده داشتم و شرح آن بجای خود خواهد آمد، به تهران بازگشتم میلسپو را در وزارت دارائی ملاقات کردم و از روی کمال

۱- speculation

۲- Phillip Hoffman

صمیمیت به او گفتم که شما کارهائی را به عهده گرفته اید که من هم که از شما جوانترم (من آنوقت ٤٤ سال داشتم و میلسپو شصت و هفت هشت سال از عمرش میگذشت) و هم اطلاعاتم راجع به ایران از شما بیشتر است و تا حد زیادی اعتماد به کار خود دارم قادر نیستم انجام بدهم. شما بجای اینکه وقتتان را صرف کارهایّ کوچک بکنید بهتر است وقت و فعالیت خودتان را مصروف اصلاح وضع مالیهٔ ایران بکنید و مسائل کوچک و کم اهمیت را به دیگران واگذار کنید. به او گفتم چه لزومی دارد شما تمام نامه های فارسی وزارت دارائی را امضاء کنید؟ من که زبان مادریم فارسی است این کار را نمیکنم ولی شما بدون اینکه از متن نامه ها سر در بیاورید آنها را امضاء میکنید. گفتم چرا شما در کار انحصارات دخالت میکنید؟ کارهائی مانند پخش و فروش ذغال چوب، تهیهٔ گندم، توزیع آرد و این نوع کارها به شما ارتباطی ندارد، مضافاً بر اینکه شما نمیتوانید به همهٔ این کارها برسید. میلسپو گفت بسیار خوب، من برای چند روز استراحت به آبعلی میروم، وقتی برگشتم در این مورد باز هم با هم صحبت خواهیم کرد.

در همین حین یادداشتی از وزیر دارائی برای من آوردند که روز شنبه به جلسهٔ مجلس بیائید. از میلسپو پرسیدم موضوع چیست؟ گفت خیال میکنم که میخواهند کار مرا به شما بدهند. گفتم ممکن نیست این کار را قبول کنم. وزارت دارائی را به من تکلیف کردند و من قبول نکردم، بنابراین چطور ممکن است پست رئیس کل دارائی را قبول کنم؟

من این مسائل را خیلی ساده تلقی میکردم، ولی بعدها که بیشتر به طرز فکر و روحیهٔ میلسپو آشنا شدم برای من مسلم شد که اظهارات آن روز من برای او بسیار ناگوار بوده و میلسپو تصور کرده است که مقصود من از این حرفها این است که میخواهم جای او را بگیرم.

روز ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۳، ترازنامهٔ بانک ملی را برای تصویب به مجمع عمومی صاحبان سهام تسلیم کردم. به موجب اساسنامهٔ بانک ملی، سه نفر از طرف هیأت دولت بعنوان نمایندگان صاحب سهام در مجمع عمومی بانک ملی برای تصویب ترازنامه حاضر میشدند. اعضای شورای عالی و هیأت نظارت هم در جلسه حضور داشتند ولی حق رأی نداشتند. در این جلسه که ترازنامه سال ۱۳۲۲ مطرح بود نمایندگان دولت عبارت بودند از ابوالقاسم فروهر وزیر دارائی، منصور السلطنه عدل وزیر دادگستری و میلسپو.

وقتی ترازنامهٔ بانک مطرح شد میلسپو با پیشنهاد من دائر بر انتقال نصف منافع حاصل از معاملات فلزات (فروش نقره و مسکوک طلا) به حساب دولت مخالفت کرد و اصرار کرد که تمام این منافع باید به دولت بعنوان صاحب سهم پرداخت شود. گفتم من به هیچ قیمتی حاضر نیستم زیر بار این نظر بروم. و استدلال کردم که این معاملات به ابتکار شخص

من بوده و به هیچوجه من الوجوه مربوط به معاملات عادی و جاری بانک نیست و برای استحکام بانک ملی و تقویت اندوخته های آن ضروری میدانم لااقل نصف این منافع در بانک باقی بماند. چون پرداخت تمام این مبلغ به دولت، درعین حال که بانک را سست میکند، کمک موثری در بهبود وضع خراب مالی دولت نخواهد داشت. شما همان پنجاه درصد را هم ده روزه خرج خواهید کرد درحالیکه این اندوخته همیشه دربانک ملی خواهد ماند. میلسپو گفت این ترازنامه راتصویب نمیکنم. من هم روی حرفم ایستادم و پس از مدتی بحث و مشاجره کارمان به بن بست رسید.

صادق وثیقی، که رئیس هیأت نظار بود، پیشنهاد کرد نمایندگان دولت و من در اتاق دیگری اختلافمان را حل کنیم و نتیجه را به شورا بیاوریم. به دفتر من، که متصل به اتاق شورا بود، رفتیم و آنجا من و میلسپو دوباره نظراتمان را تکرار کردیم. بعد از اینکه مدتی از این بحث وگفتگو گذشت ابوالقاسم فروهر، وزیر دارائی، گفت که ترازنامه را به ترتیبی که بانک ملی پیشنهاد کرده است تصویب خواهد کرد. منصور السلطنه عدل هم با نظر فروهر موافقت کرد. میلسپو که خود را در اقلیت دید ناچار شد با تصویب ترازنامه موافقت کند.

وقتی به اتاق شورا برگشتیم و من تصویب ترازنامه را اعلام کردم سکوت محض برقرار شد، چون برای همه حیرت انگیز بود که چطور میلسپو با تمام قدرت و اختیاراتی که داشت مجبور شد، علیرغم مخالفتش، با تصویب ترازنامه موافقت کند. قدرت و نفوذ میلسپو در آن زمان طوری بود که هر وقت اراده میکرد وزیر دارائی را به دفترش احضار میکرد و او هم فوراً اطاعت میکرد. به نخست وزیر میگفت اعتبار به دولت نمیدهم مگر اینکه فلان کار انجام شود و دولت هم مجبور بود قبول کند.

در یکی از جلسات هیأت نظارت بر اندوختهٔ اسکناسی (که اعضاء آن عبارت بودند از وزیر دارائی، خزانه دار کل، دو نفر از نمایندگان مجلس، بازرس دولت در بانک و رئیس بانک ملی) زرین کفش، که آنوقت وزیر دارائی بود، رو کرد به من و گفت در نامه هائی که از بانک ملی بعنوان وزیر دارائی میرسد مقررات رعایت نمیشود. فوراً منظور او را فهمیدم، چون دستور داده بودم در نامه ها او را «جناب» خطاب نکنند. به زرین کفش گفتم این کار به دستور من است، چون آن وزیر دارائی که در مقابل میلسپوی خارجی مثل یک خانه شاگرد باشد استحقاق ندارد او را جناب خطاب کنند.

باری، طبیعتاً بعد از جلسه ای که با میلسپو داشتم اختلافات ما علنی شد و وقتی میلسپو از آبعلی به تهران برگشت، بجای اینکه با من ملاقات کند، شروع کرد به نامه پراکنی و ایراد گرفتن از کارهای بانک. من نیز بنوبه خود جوابهای تندی به او میدادم .

یک روز میلسپو حکمی صادر کرده و یکی از دستیاران آمریکائی خود را از وزارت دارائی برای تفتیش کارها به بانک فرستاد. به این شخص گفتم کسی که این حکم را به شما داده باید ناخوشی روانی داشته باشد. بموجب قانون فقط بازرس دولت و هیأت نظارت بانک و شورای عالی بانک چنین حقی دارند و اگر شما فوراً بانک را ترک نکنید مجبور خواهم شد دستور بدهم شما را بزور بیرون کنند. نمایندهٔ میلسپو رفت و همهٔ این حرفها، منجمله این را که هر کس این حکم را صادر کرده بیماری روانی دارد، به او گزارش داد. رونوشت این گزارش را هم برای من فرستاد.

شرکت در کنفرانس برتن ودز

روز ۲۹ خرداد ۱۳۲۳، بعنوان رئیس هیأت نمایندگی ایران، برای شرکت در کنفرانس «برتن ودز»[۱] واقع در ایالت «نیوهمشایر»[۲] در شمال شرقی ایالات متحده آمریکا، که برای تهیه و تصویب اساسنامهٔ «بانک جهانی»[۳] و «صندوق بین المللی پول»[۴] تشکیل میشد، رهسپار آمریکا شدم. قبل از عزیمت ساعد، نخست وزیر وقت، از من خواست که در مورد میلسپو با مقامات وزارت خارجه آمریکا صحبت کرده و سعی کنم زمینه ای فراهم شود که برکناری او اثر نامطلوبی در روابط ایران و آمریکا نداشته باشد.

متأسفانه بیشتر رجال آن روز ایران معتقد بودند هر قدر میلسپو نالایق باشد ادامهٔ اقامت و تصدی او در امور مالی ایران از لحاظ جلب دوستی آمریکا برای ایران لازم و مفید است. البته کسانی هم بودند که برعکس عقیده داشتند وجود میلسپو نه فقط هیچگونه فایده ای برای ایران ندارد بلکه اقدامات او در ایران بضرر مملکت و روابط ایران و آمریکا است. از آن جمله مؤتمن الملک پیرنیا بود که یک روز به من گفت میلسپو حتی در مأموریت اولش هم شایستگی ادارهٔ امور مالیهٔ ایران را نداشت.

مأموریت دیگری که در مسافرت آمریکا به من محول شد تسلیم نامهٔ شاه به روزولت رئیس جمهور آمریکا بود. قبل از حرکت از تهران علاء، وزیر دربار وقت، تلفن کرد که شاه نامه ای در جواب نامهٔ روزولت نوشته و شما آنرا با خودتان ببرید و به روزولت بدهید. جواب دادم که مرسوم نیست رئیس بانک ملی نزد رئیس جمهور آمریکا برود. اما علاء گفت به این مطلب توجه داشته ایم، اما شما برای اینکار بهترین شخص هستید. و اصرار کرد که قبل از حرکت نامهٔ شاه را بخوانم. این نامه درپاسخ نامه ای بود که روزولت پس از

۱- Bretton Woods

۲- New Hamshire

۳- World Bank

۴- International Monetary Fund (IMF)

مراجعت از کنفرانس تهران به شاه نوشته بود.

پس از اینکه مأموریت «برتن و ودز» از طرف نخست وزیر به من محول شد، میلسپو به وزیر دارائی اعتراض کرد که تعیین رئیس هیأت اعزامی باید با مشورت شخص او انجام میشده و در هر صورت ابتهاج شایستگی این مأموریت را ندارد[۱]. خوشبختانه به هیچیک از اعتراضات او ترتیب اثر داده نشد.

در ۲۲ ژوئیه ۱۹٤٤ (۱۳۲۳) کاردار سفارت آمریکا در تهران به واشنگتن گزارش میدهد که، همانطور که بولارد سفیر انگلیس گفته است، ابتهاج بدون تردید مصمم است در ظرف پنج روز پس از ورود به آمریکا میلسپو را از کار برکنار کند[۲]. در تاریخ ۱۸ نوامبر همان سال، دستگاه «جاسوسی و ضد اطلاعات دولت آمریکا»[۳]، که قبل از «سی.آی.ای»[۴] بوجود آمده بود و بعد از جنگ دوم منحل و «سیا» جایگزین آن شد، به اشنگتن چنین گزارش میدهد که، مطابق اظهارات بولارد، سفیر انگلیس در تهران، ابتهاج همه جا گفته است که در مأموریت واشنگتن قصد دارد نسبت به عزل میلسپو اقدام نماید، و بولارد هم پس از کسب این خبر سعی کرده است ابتهاج را از این اقدام منصرف کند و مراتب را به سفارت انگلیس در واشنگتن نیز گزارش داده است و در نتیجه هنگامی که ابتهاج به سفارت انگلیس در واشنگتن رفته نسبت به او بی اعتنائی شده است.[۷] این مطالب البته سرتاپا خلاف حقیقت است. نه من درباره عزل میلسپو با بولارد صحبت کردم و نه او هیچگاه بخود اجازه میداد که در مواردی مرا از اقداماتی که برای مملکتم لازم میدانستم برحذر دارد. مضافاً بر اینکه من در عمرم به سفارت انگلیس در واشنگتن نرفته و با آنها کوچکترین تماسی نداشته ام.

چندی بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، هنگامی که در فرانسه اقامت داشتم، شنیدم که رادیو تهران برنامه ای راجع به تاریخچهٔ روابط ایران و آمریکا پخش میکرد. وقتی بدورهٔ مأموریت دوم میلسپو در ایران رسید گوینده چنین اظهار داشت که درست است که ا بتهاج رئیس بانک ملی وقت با میلسپو مخالفت ورزید ولی این مبارزه را به دستور اربابهای انگلیسی خود انجام داد. طبعاً از شنیدن این مطلب خیلی متأثر شدم زیرا خدماتی را که من به عنوان یک ایرانی انجام داده بودم رادیوی رسمی دولت ایران به این شکل جلوه داده است. بهر حال اکنون روشن است که بزرگترین حامی میلسپو در ایران سفیر انگلیس بوده است.

۱- رجوع کنید به اسناد وزارت خارجه آمریکا - 6 July 1944 - O.S.S.83177

۲- اسناد وزارت خارجهٔ آمریکا - 23 July 1944 - 891-515/7.2244

۳- O.S.S.

٤- C.I.A.

۵- همان مأخذ - 4 Nov- 1944 - OSSL. 48889

شرح سفر

بی مناسبت نیست اینجا نحوهٔ مسافرتم را به آمریکا تشریح کنم. در آن ایام برای این کار وسیله ای جز وسائط حمل و نقل ارتش آمریکا وجود نداشت و حتی برای رفت و آمد افراد نظامی هم مشکلات زیادی وجود داشت و، تا حق تقدم برای آنها قائل نمیشدند، وسائل مسافرت برای آنها فراهم نبود. چون من از طرف دولت به مأموریت رسمی میرفتم مقامات ارتش آمریکا در تهران به من تصدیق «شخصیت مهم»[1] داده بودند حاکی از اینکه مسافرت من دارای اهمیت و حق تقدم درجهٔ یک است. اهمیت این تصدیق در آن هنگام از گذرنامهٔ سیاسی هم بیشتر بود.

به این ترتیب با یک هواپیمای نظامی آمریکائی از تهران بطرف آبادان حرکت کردم و از آنجا با هواپیمای نظامی آمریکائی دیگری که از هند به مصر میرفت رهسپار قاهره شدم. در قاهره هیأت مصری هم، که عازم برتن وودز بود، به ما ملحق شد و از آنجا بطرف کازابلانکا حرکت کردیم. در کازابلانکا غوغا بود و کسی حوصله نداشت با غیرنظامی ها صحبت کند. اصولاً هیچگونه اهمیتی برای غیرنظامی ها قائل نمیشدند.

مسافرت ما مصادف شد با پیاده شدن نیروهای متفقین در ایتالیا و ما میبایستی در چنین اوضاعی هواپیمائی پیدا کنیم که ما را به نیو یورک ببرد. با تلاش زیاد و داد و فریاد بالاخره به ما هواپیمائی دادند و ما از آنجا به جزایر «آزور» و بعد به «نیوفاند لند»[2] رفتیم.

در هیچیک از این هواپیماها، که مخصوص چتر بازها بود، کوچکترین وسائل راحتی وجود نداشت بطوریکه ما روی صندلیهای کوچکی که باندازهٔ یک بشقاب بزرگ بودند و در دو طرف هواپیما قرار داشتند مینشستیم. این صندلیهای فلزی نه پشتی داشتند و نه تشک. موقع خواب هم به همهٔ مسافرین، که به استثنای من و هیأت مصری، همه نظامی بودند چند پتوی نظامی دادند که کف فلزی هواپیما پهن کردیم و خوابیدیم. در نیو فاند لند موتور هواپیما خراب شد و بالاخره با چهار ساعت تأخیر وارد نیو یورک شدیم و بدین ترتیب من دو روزه از تهران به نیو یورک رسیدم. این طرز مسافرت در آن ایام بسیار سریع محسوب میشد.

از فرودگاه نیو یورک به سفارت ایران در واشنگتن تلفن کردم معلوم شد که برای من اتاقی تهیه نکرده اند و محمد شایسته، وزیر مختار ایران، در هتل «والدورف آستوریا»ی نیو یورک است. به شایسته تلفن کردم. پرسید شما از کجا تلفن میکنید؟ جواب دادم از فرودگاه نیو یورک. با تعجب پرسید شما چگونه توانستید دو روزه از تهران به نیو یورک برسید؟ و خواهش کرد به هتل او بروم. اتومبیل که راننده آن یک زن نظامی بود مرا به هتل والدورف آستوریا برد.

۱- Very Important Person (VIP)

۲- Newfoundland

ملاقات با «والس مری» [1]

روز بعد با محمد شایسته، که بنظر من یکی از شایسته ترین مأمورین سیاسی ایران بود، با قطار به واشنگتن رفتیم. این مسافرت چهار ساعت طول کشید. فرادی آن روز باتفاق شایسته در وزارت خارجه آمریکا با والس مری، معاون وزارت خارجه در امور خاور نزدیک، ملاقات کردم.

والس مری همان شخصی است که هنگام استخدام میلسپو در مأموریت اولش به ایران سمت کارداری سفارت آمریکا به عهده داشت و، بعدها، بعنوان سفیر به تهران فرستاده شد.

اشخاص دیگری که در این جلسه حضور داشتند عبارت بودند از «پل آلینگ» [2] معاون والس مری، «جرج آلن» [3]، که چند سال بعد سفیر آمریکا در ایران شد، و «هارولد ماینر» [4]، که او هم بعدها برای انجام چند مأموریت به ایران آمد و بعد از آن هم بعنوان سفیر به لبنان فرستاده شد.

در ابتدای جلسه به والس مری گفتم که علاوه بر شرکت در کنفرانس برتن وودز، دو مأموریت دیگر به من محول شده است. یکی تسلیم نامه اعلیحضرت پادشاه ایران به رئیس جمهور آمریکا است که خواهش میکنم هر موقع وقت ملاقات با رئیس جمهور تعیین شد بوسیلهٔ سفارت ایران به من اطلاع بدهند تا از برتن وودز به واشنگتن برگردم. و مأموریت دوم مذاکره در مورد میلسپو است.

بدون مقدمه والس مری گفت که اگر دولت ایران تصمیم دارد مستشار از شوروی بیاورد البته مختار است ولی دیگر از ما توقع کمک نداشته باشید. باو گفتم من شنیده بودم اطلاعات وزارت خارجه آمریکا راجع به ایران ناقص است ولی باور نمیکردم تا این اندازه از موضوع پرت باشد. من دو روز پیش از تهران آمده ام و این اولین باری است که میشنوم ما تصمیم داریم بجای میلسپو مستشار روسی بیاوریم. بفرض اینکه چنین قصدی هم داشته باشیم آیا تصور کرده اید ما قبلاً باید از شما اجازه بگیریم؟ اگر مصالح ایران ایجاب کند از هر کشوری که لازم باشد مستشار استخدام خواهیم کرد. تأسف آور است اگر اطلاعات وزارت خارجهٔ آمریکا در سایر وارد هم به این ترتیب باشد.

شایسته، که تا آن موقع ساکت نشسته بود، خواست به فارسی راجع به طرز صحبت من تذکری بدهد. به او گفتم که خواهش میکنم اجازه بدهید من امروز حرفهایم را بزنم. و به والس مری گفتم من میلسپو را قبلاً نمیشناختم، فقط شنیده بودم که در مأموریت اولش

۱- Wallace Murray
۲- Paul A. Alling
۳- George Allen
۴- Harold Minor

خدماتی به ایران کرده است. شانزده ماه هم تا آنجا که ممکن بوده به او کمک کرده ام. همچنین دربارهٔ عدم شایستگی میلسپو به تفصیل سخن گفتم و موارد معین و مشخصی را که عدم لیاقت میلسپو را میرساند ذکر کردم. از آن جمله به تقاضای وامی که میلسپو از بانک ملی کرده بود و آن «اشتباه کوچک» خزانه دار کل اشاره کردم. همچنین خاطر نشان کردم که رفتار او ناشی از بدبینی و سوءظن نسبت به اشخاصی است که با او هم عقیده نیستند، اعم از ایرانی یا همکاران هموطنش که بواسطهٔ همین طرز تفکر نتوانسته بودند با او کار کنند و ایران را ترک گفته بودند. به والس مری گفتم که میلسپو بجای اینکه وقت خود را صرف کارهای مهم بکند دائماً سعی دارد، بدون آنکه اطلاعی از کیفیت امور داشته باشد، در تمام جزئیات دخالت کند. مثلاً در مورد نامه های وزارت دارائی که به فارسی نوشته میشود اصرار دارد در کنار امضای وزیر او هم امضاء کند و همین نکته کافیست که تمام وقت او مصروف کارهای بی اهمیت شود. اما وقتی در این مورد او را راهنمائی میکنم بجای اینکه حرفهای مرا بپذیرد شروع به نامه پراکنی علیه من میکند.

در میان این صحبتها والس مری از من سئوال کرد چطور شخصی که اورا تا این حد بی کفایت میدانید توانست در مأموریت اولش به مالیهٔ ایران آنهمه خدمت کند؟ جواب دادم تنها موفقیت میلسپو در آن دوره وصول مالیاتهای عقب افتاده از عده ای از ثروتمندان ایران بود که صاحب نفوذ بودند و این موفقیت بهیچوجه مربوط به شخص میلسپو نبود بلکه قدرت رضاشاه بود که با ایجاد حکومت مرکزی قوی توانست تصمیمات وزارت مالیه را با کمال شدت اجرا کند.

بعد از اینکه بیش از یکساعت مذاکره کردیم بالاخره احساس کردم حرفهای من در والس مری اثر کرد و او، که در ابتدای جلسه گفته بود اگر شما میلسپو را از کار برکنار کنید و بجای او مستشار روسی بیاورد در روابط ایران و آمریکا تأثیر خواهد گذاشت، بعد از شنیدن حرفهای من گفت که دولت آمریکا به دوستی با ایران نهایت اهمیت را میدهد و چنانچه شما مصلحت بدانید که میلسپو را، که مستخدم ایران است، برکنار کنید بهیچوجه خللی در روابط دوستانهٔ ایران و آمریکا وارد نخواهد ساخت. البته بعدها فهمیدم که علت پشتیبانی والس مری از میلسپو به این خاطر بود که خودش او را برای مأموریت اول به ایران معرفی کرده بود. دولت آمریکا هم طبعاً و بطور کلی از میلسپو و مأمورین آمریکائی در ایران حمایت میکرد.

سایر فعالیت ها

بعد از این جلسه به اتفاق شایسته به سفارت برگشتم و نتیجه را به نخست وزیر تلگراف

کردم و پس از چند روز توقف در واشنگتن عازم برتن وودز شدم. اعضای نمایندگی ایران، که بنا به پیشنهاد من برای شرکت در آن کنفرانس انتخاب شده بودند، عبارت بودند از حسین نواب سرکنسول ایران در نیویورک، علی اکبر دفتری مستشار سفارت ایران در واشنگتن، و تقی نصر عضو ارشد دفتر نمایندگی بازرگانی ایران در نیو یورک. البته ریاست این دفتر با اللهیار صالح بود که آنوقت در آمریکا نبود. در انتخاب اعضای هیأت نمایندگی ایران راهی نداشتم جز اینکه افرادی از بین مأمورین ایران که در واشنگتن یا نیو یورک اقامت داشتند تعیین کنم زیرا در ایام جنگ مسافرت فوق العاده دشوار بود.

در طی کنفرانس، یک روز شایسته به من تلفن کرد و گفت که وزارت خارجهٔ آمریکا به او خبر داده که دولت ایران با ادامهٔ اقامت میلسپو موافقت کرده است. این خبر باعث تعجب من شد چون اطمینان داشتم پس از مذاکراتی که با وزارت خارجه آمریکا داشتم دیگر دولت در خاتمه دادن به خدمت میلسپو تأمل و تردید نخواهد کرد. بهمین جهت تلگرافی بعنوان نخست وزیر مخابره و خواهش کردم چگونگی را به من اطلاع بدهند. جوابی به تلگراف من داده نشد ولی بعد از بازگشتم به تهران، وقتی در جلسهٔ هیأت دولت که اتفاقاً آن روز در یکی از باغهای تجریش زیر چادری تشکیل شده بود حضور یافتم و گزارش مسافرت و مأموریتم را به تفصیل به ساعد و هیأت دولت دادم، از ساعد پرسیدم که چطور شد میلسپو هنوز سرکار است؟ او جواب داد که دولت تصمیم به عزل میلسپو داشت ولی مجلس موافقت نکرده و از دولت خواسته است که اقامت او را برای سه ماه تمدید کند.

در مدتی که کنفرانس ادامه داشت شایسته هر دو روز یکبار به من تلفن میکرد و من اصرار داشتم که هر چه زودتر وقت ملاقات با روزولت تعیین شود و نامه شاه را به او بدهم. شایسته میگفت معلوم نیست روزولت کجاست و اطلاعات مربوط به رفت و آمد او را بعلت جنگ محرمانه نگه میدارند و به احتمال قوی در واشنگتن نیست. من بیهوده عجله میکردم و رنجیده بودم که چرا برای من وقت ملاقات تعیین نمیکنند. بالاخره هم تعیین وقت ملاقات با رئیس جمهور بعلت شرایط جنگ مقدور نشد.

در جریان کنفرانس و ملاقاتهائی که با «هنری مورگنتاو»[۱]، وزیر مالیهٔ آمریکا که رئیس هیأت نمایندگی آمریکا بود، و «فردریک وینسون»[۲]، معاون هیأت نمایندگی آمریکا که بعدها در زمان ترومن وزیر مالیه و رئیس دیوان عالی کشور شد، داشتم از روش دولت آمریکا نسبت به ایران گله کردم و از جمله به آنها گفتم که هنگام کنفرانس تهران،

۱- Henry Morgenthau

۲- Fredrick Vinson



رؤسای هیئت های شرکت کننده در کنفرانس برتن وودز

نفر سوم از دست چپ، در ردیف نشسته، جان مینارد کینز، اقتصاددان معروف انگلیسی

باوجود اینکه استالین شخصاً به ملاقات شاه رفت، رئیس جمهور شما این رسم عادی را هم رعایت نکرد و بنظر من این مطلب حاکی از عدم توجه کافی آمریکا نسبت به ایران است.

در آخرین جلسهٔ کمیسیون «صندوق بین المللی پول»، فردریک و ینسون در طی سخنرانی خود از هیأتهای نمایندگی خواهش کرد که با توجه به وضع حساس جنگ چنانچه از سهمیه هائیکه برای دولتهایشان تعیین شده است ناراضی هستند از اعتراض نسبت به آن خودداری کنند. من اولین شخصی بودم که تقاضای صحبت کردم. بدواً برای ایران ده میلیون دلار سهمیه تعیین کرده بودند و با وجودیکه موفق نشدم مبلغ سهمیه کشورهای دیگر منجمله مصر را بدست بیاورم (میزان سهمیه ها محرمانه بود) و باوجود اینکه چند لحظه قبل از تشکیل جلسه و ینسون به من اطلاع داد که سهمیهٔ ایران به ۲۵ میلیون دلار افزایش داده شده است معذالک ناچار شدم، همراه با اظهار تأسف، نسبت به سهمیهٔ کشورم اعتراض کنم و اظهار داشتم که این رقم را غیرمنصفانه میدانم. سهمیهٔ صندوق، از لحاظ استفاده ایکه کشورهای عضو میتوانستند بر پایهٔ آن از تسهیلات صندوق بکنند اهمیت داشت. اما در بانک جهانی چنین معیاری وجود نداشت.

بعد از من، «مندس فرانس» ، که بعدها به نخست وزیری فرانسه رسید و در این کنفرانس بعنوان نمایندهٔ دولت موقت فرانسه از الجزایر آمده بود، صحبت کرد. آن وقت فرانسه هنوز تحت اشغال آلمان بود. مندس فرانس با اعتراض نسبت به سهمیه ایکه برای فرانسه تعیین شده بود اظهار داشت که چون در حال حاضر فرانسه دولتی ندارد و مثل جسدی روی زمین افتاده است رفتاری که در این کنفرانس با کشورش شده است فوق العاده غیرعادلانه است و در حالیکه صحبت از تمام کشورهای بزرگ شده کسی یادی از فرانسه نکرده است.

ریاست نمایندگی هندوستان با یک نفر انگلیسی بود ولی چند نفر هندی هم عضو هیأت بودند و یکی از آنها خطاب به کنفرانس گفت که هندوستان حکم شخصی را دارد که، با وجود داشتن مبالغ هنگفت در حساب بانکی خود، پول پرداخت کرایهٔ تاکسی ندارد.

یکی از نکات جالب کنفرانس برتن وودز این بود که پس از آمریکا و انگلیس تمام صحبتها در اطراف چین دور میزد و اهمیتی که برای این کشور قائل میشدند بیش از هر کشور دیگری منجمله فرانسه بود. شوروی هم از روز اول تا آخر در کنفرانس برتن وودز شرکت داشت ولی هنگامی که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بوجود آمدند به عضویت هیچیک از این مؤسسات درنیامد.

ملاقات با «کردل هال»[۱]

در آخر تیرماه ۱۳۲۳ از برتن وودز به نیو یورک برگشتم و در صدد تهیهٔ وسیلهٔ مراجعت به ایران بودم. این کار هم بواسطهٔ جنگ جهانی خالی از اشکال نبود، چه از یک طرف میبایستی بار دیگر با وسائل نقلیهٔ ارتشی مراجعت کنم و از طرف دیگر تمام مقررات بسیار سختی که درآن ایام، بخصوص درموردمسافرت افراد بخارج ازآمریکااجرامیکند، رعایت کنم. در این بین شایسته بوسیله تلفن به من اطلاع داد که کردل هال، وزیر خارجه آمریکا، روز ٤ مرداد برای من وقت ملاقات تعیین کرده است.

چون من تقاضای ملاقات وزیر خارجه را نکرده بودم، از شایسته تقاضا کردم به وزارت خارجه آمریکا اطلاع بدهد که اگر منظور این است که نامهٔ شاه به رئیس جمهوری آمریکا را به وزارت خارجه بدهم من این کار را نخواهم کرد، ولی اگر مقصود ملاقات آقای کردل هال باشد با کمال میل به ملاقات ایشان خواهم آمد. دو ساعت بعد شایسته تلفن کرد که منظور وزیر امور خارجه ملاقات و آشنائی با شماست و مسئلهٔ دریافت نامه مطرح نیست.

در روز موعود، ساعت هفت و نیم صبح، بوسیلهٔ قطار از نیو یورک به واشنگتن وارد و مستقمیاً به هتل رفتم. قرار ملاقات با وزیر خارجه ساعت یازده صبح بود. به محض ورود به هتل، شایسته تلفن کرد که اتومبیل سفارت را به هتل خواهد فرستاد تا مرا به وزارت خارجه ببرد. ضمناً گفت که خواهش میکنم سرراهتان چند دقیقه به سفارت بیائید. آنقدر اصرار کرد که رفتم. وقتی جلوی سفارت رسیدم دیدم جلوی در ایستاده و دستهایش را بهم میمالد و این پا و آن پا میکند. گفتم آقای شایسته میدانم چه میخواهید بگوئید. میخواهید بگوئید که با کردل هال خشونت نکنم. شایسته گفت کردهال پیرمرد محترم و با شخصیتی است. گفتم آقای شایسته مطمئن باشید اگر او با من درست رفتار کند منهم با او خشونت نخواهم کرد.

جرج آلن جلوی در ورودی وزارت خارجه منتظر من بود و مرا تا دفتر کردل هال هدایت کرد و از من خواست که بعد از ملاقات با وزیر خارجه به دفتر او بروم. ساعت یازده به ملاقات وزیر خارجه رفتم. کردل هال در بدو ملاقات گفت که شما را از دور میشناختم و میل داشتم قبل از اینکه به ایران مراجعت کنید با شما آشنا شوم. در آن جلسه به کردهال گفتم که با علاقه ایکه دولت و مردم ایران نسبت به دوستی با آمریکا دارند، متاسفانه روش آمریکا بنحوی است که من استنباط میکنم دولت آمریکا چندان توجهی به دوستی با ایران ندارد. به او گفتم من در زندگی خصوصی سعی میکنم با کسانی دوستی کنم که برای دوستی با من احترام قائل هستند. بنظر من روابط بین دو دولت هم باید همینطور باشد. اگر

۱- Cordell Hull

شما برای ملت ایران احترام قائل نیستید و رئیس جمهوری شما وقتی به پایتخت ما میآیند بدیدن شاه مملکت نمیرود و باینترتیب به ملت ایران توهین میکند چه اجباری داریم که با شما دوست باشیم؟ ما کسانی دوست میشویم که برای دوستی ما ارزش قائل باشند.

کردل هال، در جواب من، گفت من از اینکه رئیس جمهوری ما در تهران به ملاقات شاه نرفت مراتب تأسف خود را شخصاً پس از بازگشت روزولت به واشنگتن به وی اظهار کرده ام. اطمینان دارم که اگر یکی از اعضای وزارت خارجه آمریکا همراه رئیس جمهوری بود این غفلت روی نمیداد. او در بارهٔ موضوع ملاقات من با رئیس جمهوری هم گفت خود من بارها خواسته ام رئیس جمهور را در موارد لازم و فوری ملاقات کنم ولی گرفتاری روزولت بحدی است که ملاقات با او به آسانی میسر نیست. و اضافه کرد من بارها بقدری از این رفتار رنجیده بودم که پشت همین میز تصمیم گرفتم و نامهٔ استعفاء خود را نوشتم، اما بعد پیش خودم فکر کردم که من وزیر خارجهٔ روزولت نیستم، وزیرخارجه آمریکا هستم. کردل هال به من اطمینان داد که دولت آمریکا بدوستی با ایران علاقه داشته و از هر کمکی که برای حفظ آزادی بتواند به ایران بکند دریغ نخواهد کرد. و تقاضا کرد که این مطالب را باطلاع مقامات عالیهٔ دولت و ملت ایران برسانم. ملاقات من با کردل هال بیست و چند دقیقه طول کشید.

پس از مراجعتم به تهران، وزارت خارجهٔ آمریکا به سفارتشان در تهران اطلاع میدهد مواظب ابتهاج باشید که با احساسات ضدآمریکائی به تهران برمیگردد.

کردل هال در خاطرات خود[1] راجع به ملاقات با من مینویسد:

> با اینکه در سال ۱۹٤٤ کمکهای ما به ایران از هر قبیل فزونی یافت، معهذا اختلاف بین بعضی از مقامات مسئول ایرانی و مشاورین ما شدت گرفت، کماآنکه بارها برنامه و روشهای مشاورین ما موجب رنجش آنان میشد و یا به آن خرده میگرفتند. مشاورین ما نیز سرگرم امور فنی بودند و وقوف کامل بضرورتهای سیاسی در روابط خود با دولت ایران نداشتند. آقای ابوالحسن ابتهاج رئیس بانک ملی ایران بنا به اطلاع سفارتخانهٔ ما در سفر ژوئیه ۱۹٤٤ خود به ایالات متحده از نحوهٔ روابط ایران و آمریکا اظهار نارضایتی میکرد و علل ناخشنودی او یک سلسله وقایع فرعی بشمار میرفت. من در جواب وی که سخت برافروخته بود گفتم که دولت آمریکا برای حفظ آزادی ایران و تضعیف قدرتهای محوری همواره کوشا بوده و در این مواقع باید در قبال مسائل و سیاستهای مهمتری که دو ملت ایران و آمریکا با آن مواجه هستند مسائل فرعی را کنار گذارد. بعدها شنیدم این مصاحبه رئیس بانک ملی ایران را تا اندازه ای قانع نموده بود.

۱- The Memoirs of Cordell Hull - London, 1948.

از دفتر وزیر خارجه به اتاق جرج آلن رفتم. «استاین هارت»[۱]، سفیرکبیر آمریکا در ترکیه، که از دوستان نزدیک رئیس جمهور بود حضور داشت. پس از اینکه شرح مذاکرات خود را با وزیرخارجه برای آنها بیان کردم استاین هارت، که میخواست از من دلجوئی کرده باشد، گفت توجه داشته باشید که ما آمریکائی هستیم و فراموش میکنیم که همیشه باید تشریفات لازم را رعایت کنیم.

جریان نامه شاه به روزولت

نامه شاه را نزد شایسته گذاشتم و به او گفتم وقتی به تهران رسیدم جریان را به اطلاع شاه میرسانم تا هر گونه دستور دادند نسبت به نامه اقدام شود. شایسته هم، پس از بازگشت من، بنا بدستور وزارت خارجهٔ ایران نامهٔ شاه را به کردل هال داد و او هم نامه را به روزولت رساند.

در این نامه شاه آمادگی ایران را برای همکاری با آمریکا چه در زمان جنگ و چه بعد از جنگ اعلام داشته و اظهار امیدواری کرده بود که در آینده تفاهم و کمکهای متقابل بین ایران و آمریکا بیشتر شود، و اضافه کرده بود که ابتهاج در مورد جزئیات مذاکره خواهد کرد.

در تاریخ ۲ سپتامبر ۱۹٤٤ روزولت طی نامه ای از شاه عذرخواهی کرد که نتوانسته بود با من ملاقات کند چون در آن موقع مجبور بود مدتی در غرب آمریکا و هاوائی باشد. شاه هم در جواب روزولت نوشته بود که اگر هم موقتاً کدورتی وجود داشته دیگر از بین رفته است.[۲]

بازگشت به ایران

روز ۱۷ مرداد از آمریکا عازم تهران شدم. قبل از مراجعت به من گفته شد که باید، طبق مقررات آن روز، هفت واکسن مختلف از قبیل ضد وبا، تب زرد و طاعون به من تزریق کنند و اطمینان دادند که هیچگونه ناراحتی برایم ایجاد نخواهد شد. ولی، چون شنیده بودم که بعضی از واکسنها آنچنان ناراحتی ایجاد میکند که شخص باید چند ساعت در وان حمام استراحت کند، من اینطور استدلال کردم که بعلت مأموریت سیاسی که دارم مشمول این مقررات که مربوط به نظامیها است نمیشوم. خوشبختانه از انجام این تشریفات صرفنظر شد.

از نیویورک با یکی از خطوط داخلی غیرنظامی رهسپار میامی شدیم. موقعی که سینی های غذا را آوردند و بین مسافرین توزیع کردند مقدمات یک طوفان هوائی آشکار بود، و

۱- Laurence Steinhardt

۲- رجوع کنید به ضمیمه «ت»

وقتی مسافرین مشغول خوردن غذا شدند، یکمرتبه هواپیما بطور غیرعادی و هولناکی بطرف زمین سقوط کرد بنحویکه سینی غذای من بطرف بالا پرتاب و با تمام غذا و مایعات روی سر و صورت و لباس شخص تنومندی که پهلوی من آنطرف راهروی هواپیما نشسته بود ریخته شد. در همین لحظه من بطرف سقف هواپیما پرتاب شده و با شدت هرچه تمامتر روی صندلی خودم کوبیده شدم. پس از اینکه هواپیما از طوفان رد شد خلبان با عذرخواهی باطلاع مسافرین رسانید که هواپیما دریک چاه هوائی افتاده و در ظرف چند ثانیه بعمق هزار پا سقوط کرده بود. وقتی هواپیما نشست دیدم خانمی که پهلوی من نشسته بود پی چیزی که گم کرده میگردد. در این لحظه من از جای خود برخاستم و متوجه شدم که چیزی که این خانم در تجسس آن بود کلاه حصیری او بود که من روی آن کوبیده شده بودم و کلاه را به یک ورقهٔ نازک تبدیل کرده بودم. با عذرخواهی فراوان باقیمانده کلاه را به خانم دادم.

در میامی مرا بیکی از مهمانخانه های مجلل بردند و دو اتاق مشرف به دریا که مخصوص افسران عالیرتبهٔ آمریکائی بود در اختیار من گذاشتند. من تنها فرد غیرنظامی در آن هتل بودم و حق تماس گرفتن با خارج از هتل را، چه بوسیلهٔ تلفن یا تلگرام و یا نامه، نداشتم. حتی خروج از هتل قدغن بود. هر روز هم میبایست در کلاسی مخصوص افراد نظامی آمریکائی شرکت کنم که در آن تعلیم داده میشد که در صورت سقوط هواپیما چگونه باید از رادیوئی که به ما داده بودند استفاده کرده و قوطی غذائی را که همراه داشتیم به چه نحوی باز کنیم. ضمناً همان روز اول مرا به دفتری بردند و سن و مقام و شغل و میزان حقوق مرا پرسیدند. با تعجب پرسیدم که میزان حقوق مرا به چه علت میخواهید بدانید؟ جواب داده شد اگر احیاناً هواپیما سقوط کرد و شما به دست دشمن افتادید باید طوری باشد که آنها با شما مانند یک اسیر جنگی رفتار کنند، والا امکان دارد شما را بعنوان جاسوس تیرباران کنند. حقوق مرا هم از آن جهت میخواستند بدانند که، برمبنای آن، به من درجهٔ نظامی بدهند. بالاخره، با توجه به میزان حقوقم، قرار شد درجهٔ سرهنگی به من داده شود.

بدین ترتیب با یک هواپیمای پان آمریکن، که در اختیار ارتش آمریکا قرار گرفته بود و کوچکترین شباهتی به هواپیمای مسافربری نداشت، آمریکا را بقصد قاهره ترک کردم.

بجز من دو مسافر دیگر هم در هواپیما بودند که هر دو متخصص نفت و برای انجام کارهای فنی عازم باکو در روسیه بودند و در نتیجه، هنگام خواب، با لباسهای گرم مناسب سرمای روسیه روی کف فلزی هواپیما راحت دراز کشیدند و خوابیدند. هنگام پرواز شدیداً احساس سرما کردم و پالتوی گرمی را که در نیویورک خریده بودم و با خود همراه داشتم بر تن کردم و مشغول قدم زدن در هواپیمای خالی شدم. پس از چند دقیقه یکی از کمک خلبانها آمد و با کمال نزاکت از طرف خلبان خواهش کرد که از راه رفتن خودداری کنم. با

کمال تغییر گفتم که من هیچ وسیله ای برای گرم نگهداشتن خود بجز راه رفتن ندارم. پس از چند لحظه این شخص برگشت و یک کت پوستی مخصوص خلبانها را برای من آورد. بدین ترتیب منهم توانستم مثل همسفرهایم روی کف فلزی هواپیما دراز بکشم.

پس از رسیدن به قاهره که مقصد بود باید منتظر میشدم تا از آنجا مرا برای پرواز به تهران خبر کنند. چند روز دائم به مقامات نظامی آمریکائی مراجعه کرده و با شکایت و اعتراض از آنها خواستم که مرا زودتر روانهٔ تهران کنند.

بالاخره یکروز صبح اطلاع دادند که به مسئولیت خودم مرا با اولین پرواز به تهران خواهند فرستاد. اتفاقاً همان شب مرا با یک جیپ نظامی به فرودگاه بردند. در فرودگاه چراغ و نوری دیده نمیشد و در تاریکی محض جیپ ما در مقابل یک هواپیما توقف کرد و توسط پله هائی که مانند نردبان بود به داخل هواپیما رفتیم. در این موقع متوجه شدم که یک مسافر دیگر هم در این هواپیما با من همسفر است که معلوم شد کشیش پروتستانی است که سالها در همدان مأموریت داشته است.

هواپیما حرکت کرد و من و آن کشیش روی صندوقهای چوبی که در راهروی هواپیما چیده بودند نشستیم و سرمان را روی جعبه های کوچکتری که جلوی صندوقها چیده شده بودند گذاشته و بهمین ترتیب بخواب رفتیم. وقتی هوا روشن شد متوجه شدیم که تمام بار هواپیما یعنی این صندوقها و جعبه ها عبارت است از مواد منفجره و بنزین مخصوص هواپیما. در این موقع کشیش همسفر من تصمیم گرفت برود و با خلبان صحبت کند. بعد از چندی برگشت و گفت که خلبان جوان ما پسر یکی از همشهریها و آشنایان اوست. بعد معلوم شد که خلبان ما برای اولین بار است که به تهران پرواز میکند. چون هواپیماهای آن زمان فاقد وسائل ارتباطی هواپیماهای امروزی بود، بزودی دریافتیم که بدون اینکه خلبان متوجه باشد از تهران رد شده ایم. کشیش همسفر من، که بخوبی جاده ها و شهرها را میشناخت و قادر به تشخیص بود، هادی خلبان ما شد و توانست او را برگرداند و بطرف فرودگاه تهران هدایت کند و ما توانستیم بسلامت در فرودگاه تهران بزمین بنشینیم.

پس از مراجعت به تهران روابط با میلسپو بجائی رسید که همکاری با او بهیچوجه امکان پذیر نبود. بدون شک اظهارات من به والس موری بگوش او رسیده بود و، در نتیجه، رویهٔ او نسبت به من باعث تعجب من نبود.

بهرحال، پس از بازگشت من، رویهٔ وزارت خارجهٔ آمریکا نسبت به میلسپو تغییر یافت و، علیرغم اعتراضات او، حمایت مقامات آمریکائی از میلسپو چه در واشنگتن و چه در تهران کم شد و کار بجائی رسید که تصمیم گرفتند دیگر از او حمایت نکنند[1].

۱- اسناد وزارت خارجه آمریکا – 1 Dec. 1944 - 891051a/12-144

حتی در این مرحله هم بولارد از میلسپو طرفداری میکرد. او یک روز از من پرسید فکر نمیکنید در رفتارتان با میلسپو قدری بی انصافی میکنید؟ جواب دادم بهیچوجه.

بد نیست در اینجا ذکر کنم که، سی و چند سال بعد از این جریان یعنی در زمان ریاست جمهوری کارتر، هنگامی که وزیر دارائی آمریکا به ایران آمد طی ناهاری در سفارت آمریکا با «سالمون»[1]، معاون وزیر دارائی که همراه او به ایران آمده بود، آشنا شدم. سالمون، که بعداً رئیس بانک مرکزی ایالت نیو یورک شد، به من گفت او نیز یکی از اعضای هیئت اعزامی آمریکائی به ایران بوده و در همان زمان اعتقاد داشته در اختلافاتی که بین من و میلسپو بروز کرده حق کاملاً با من بوده است.

دخالتهای سیدضیاء الدین

در این میان سید ضیاء الدین طباطبائی، که در آن هنگام نماینده مجلس بود و با من از نزدیک آشنائی داشت، وارد ماجرا شد.

من، قبل از آشنائی با سیدضیاء، تعریفهای زیادی از او شنیده بودم. میگفتند آدم با قدرت و با شهامتی است و در حقیقت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را او ترتیب داده است. در شخصیت، وطنپرستی، دوراندیشی، اطلاعات و تجربیاتش خیلی حرفها میزدند و به همین دلیل خیلی مایل بودم او را بشناسم.

او، پس از پایان دورهٔ نخست وزیری کوتاهش، به فلسطین رفته بود و تا وقتی که رضاشاه در ایران بود در آنجا زندگی میکرد و احتمالاً نمیتوانست به ایران مراجعت کند. بعد از شهریور ۲۰ مظفر فیروز او را با تشریفات مفصلی از فلسطین به تهران آورد و عدهٔ زیادی هم به استقبالش رفتند. او وقتی وارد تهران شد در منزل یکی از یزدیها اقامت کرد.

من هم از جمله کسانی بودم که در آنجا به دیدن سیدضیاء رفتم و مفصلاً با او صحبت کردم. او مخالفتش را با شاه صریحاً ابراز میکرد، خط و نشان میکشید و میگفت آمده ام چنین و چنان بکنم. من، که به شاه خیلی علاقه داشتم، به او گفتم که به عقیدهٔ من صلاح در این است که شما بروید و با شاه از نزدیک آشنا بشوید و هر نظری هم در مورد مسائل مملکتی دارید به او بگوئید. چون شاه جوانی است که حسن نیت دارد و به حرف حساب گوش میدهد.

در ملاقاتهای بعد با سیدضیاء آنقدر به او نصیحت کردم که بالاخره قبول کرد و گفت بسیار خوب میروم پیش شاه، اما ژاکت نخواهم پوشید. گفتم که شما اگر قرار بود به دیدن پادشاه انگلیس بروید و به شما میگفتند باید تشریفاتی را رعایت کنید و لباستان هم باید

۱- Anthony M. Solomon

رسمی باشد و کلاه و دستکش هم بپوشید چنین حرفی میزدید؟ گفت نخیر. گفتم بسیار خوب، اینهم پادشاه ایران است و دربار ایران هم مقرراتی دارد. اگر میگویند باید ژاکت پوشید چرا مخالفت میکنید؟ گفت میدانید چرا میل ندارم ژاکت بپوشم؟ برای اینکه ژاکت را کاترین کبیر ملکهٔ روسیه معمول کرد به این علت که میگویند چون از مردها خیلی خوشش میآمده میخواست جلوی لباس آنها باز باشد. گفتم تعجب میکنم شما چرا باید این حرف را بزنید الان در تمام دنیا پوشیدن ژاکت رواج یافته است.

آنروز من آنقدر گفتم که بالاخره حاضر شد با رعایت تشریفات به دیدن شاه برود. به شاه هم گفتم که این شخص آدم خوبی است و تجربیاتی دارد. یک زمانی کارهائی کرده و حالا هم آمده و قصد خدمت دارد.

در آن زمان واقعاً هم خیال میکردم سیدضیاء به قصد خدمت آمده است. علاقه داشتم که یک نوع تفاهم بین شاه و سیدضیاء بوجود بیاورم و بالاخره هم موفق شدم. همانطور که در مورد چند نفر دیگر هم این کار را کردم. بزودی هر دو خیلی به هم نزدیک شدند و سیدضیاء مرتب به دیدن شاه میرفت و هفته ای یکبار با شاه شام میخورد. من از این بابت خیلی خوشحال بودم تا اینکه قضیه میلسپو پیش آمد.

یک روز پنجشنبه که تازه چند دقیقه بود از بانک به منزلم در تجریش رسیده بودم سیدعلاءالدین طباطبائی، برادر سیدضیاءالدین که کارمند بانک ملی بود، بیخبر آمد و با ترس و لرز گفت که پیغامی از طرف آقا (به برادرش میگفت آقا) آورده ام. آقا میگویند از لحاظ سیاست خارجی ایران لازم است برای تحکیم روابط ایران و آمریکا از میلسپو حمایت کنند و بنابراین شما باید از بانک بروید. در حال حاضر پست سفارت در واشنگتن و ترکیه خالی است و برای نصرالله انتظام از واشنگتن پذیرش خواسته اند ولی آقا میگویند اهمیت ندارد اگر مایل باشید شما را به واشنگتن خواهند فرستاد و چنانچه هیچیک از اینها را نخواهید آقا هر شغل دیگری را که به ایشان پیشنهاد کنید به شما خواهند داد.» به به سیدعلاءالدین گفتم به سید بگوئید شما چکاره هستید که چنین پیغامهائی برای من میفرستید. اگر نخست وزیر بودید میتوانستید از این پیغامها بدهید و آنوقت منهم جواب لازم را به شما میدادم. شروع کرد به التماس که شما آقا را نمیشناسید. مخالفت نکنید. چون آقا مصمم است و این قضیه به ضرر شما تمام خواهد شد. آقا گفته اند اگر از بانک نروید از روز شنبه تمام روزنامه ها به شما حمله خواهند کرد و شما حق گلایه نخواهید داشت.

گفتم که بروید به سیدضیاء بگوئید آنچنان درسی به شما خواهم داد که تا عمر دارید فراموش نکنید. به او بگوئید شما اصلاً حق ندارید از این حرفها بزنید. شما خودتان بارها آمده اید پیش من و از میلسپو انتقاد کرده اید حالا از من میخواهید در مقابل یک خارجی از کارم

دست بکشم و سفارت قبول کنم.

وقتی سید علاءالدین رفت به ساعد، نخست وزیر وقت، تلفن کردم و ماجرا را برای او شرح دادم و پرسیدم آیا از این پیغام اطلاع دارد یا نه. ساعد اظهار بی اطلاعی کرد. این قضیه بعد از ظهر روز پنجشنبه اتفاق افتاد.

نامهٔ عزل من بوسیلهٔ میلسپو

روز شنبه که به بانک رفتم دیدم نامه ای به تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۲۳ از میلسپو به من رسیده که متن آن به شرح زیر است:

آقای ابوالحسن ابتهاج مدیر کل بانک ملی ایران

پس از مشورت با جناب آقای وزیر دارائی و طبق قانون مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به موجب این حکم از تاریخ اول آبان ۱۳۲۳ شما را از سمت مدیر کلی بانک ملی ایران برکنار مینمایم.

دلایل مبادرت اینجانب به چنین اقدامی به شرح زیر است:

۱-در تحریکات و تبلیغات بر علیه رئیس کل دارائی که بنوبه خود یکی از نمایندگان صاحبان سهام بانک ملی ایران است شرکت نموده اید.

۲-رویه و رفتار شما در قبال صاحبمنصبان عالیرتبه اداره امور مالی آمرانه و نامطبعانه و موهن بوده است.

۳-علناً روشها و اقدامات مالی دولت را بصورت غیرواقع و بدی جلوه داده اید.

٤-با امتناع از اجازهٔ بازرسی بانک بوسیلهٔ نمایندهٔ منتخب رئیس کل دارائی نقض قانون نموده اید.

۵-در نتیجهٔ نکات فوق اتخاذ و اجرای روش مالی مشترک و منطبقی را برای وزارت دارائی و بانک ملی ایران غیرمقدور ساخته اید.

٦-بمنظور حفظ منافع ایران نهایت ضرورت دارد که وزارت دارائی و بانک ملی ایران براساس همکاری و تشریک مساعی دوستانه با یکدیگر انجام وظیفه نمایند ولی استقرار چنین رابطه ای درصورتی که شما کماکان در سمت مدیرکلی بانک باقی بمانید غیرممکن خواهد بود.

اگرچه بینهایت متأسفم که برحسب ضرورت باید مبادرت به چنین اقدامی بنمایم ولی لیاقت و شایستگی فوق العاده شما را اذعان دارم و امیدوارم که فرصت دیگری برای خدمت به کشور خود خواهید یافت.

رئیس کل دارائی آ.ث.میلسپو

فوراً نشستم و پاسخی به این شرح به میلسپو نوشتم[1]:

۱- جریان این مکاتبات کلاً بصورت دفترچه ای از طرف بانک ملی در همان زمان منتشر شد. متن این دفترچه در ضمیمه «ث» کتاب آمده است.

آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی

نامهٔ شمارهٔ ۹٤۲۵ مورخ ۱۵ مهر شما واصل گردید. بدواً از اینکه لیاقت و شایستگی فوق العاده اینجانب را اذعان دارید تشکر میکنم ولی اینکه نوشته اید پس از مشورت با جناب آقای وزیر دارائی و طبق قانون مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱ از تاریخ اول آبان ۱۳۲۳ اینجانب را از سمت مدیرکلی بانک ملی ایران برکنار مینمائید لازم میدانم همانطور که طی نامه های متعدد به شما تذکر داده ام تکرار نمایم که شما طبق قانون ۲۱ آبان ۱۳۲۱ و قانون اساسنامه بانک ملی ایران مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ چنین حقی ندارید.

قانون استخدام شما مورخ ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به شما حق میدهد پس از استشاره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هر کارمند وزارت دارائی یا هر کارمندی را که به ا دارهٔ مالیه وابسته باشد و یا بنگاههائی که با سرمایهٔ دولت اداره میشوند و کارمندان دوائر دیگری را که با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند به خدمت منصوب یا از خدمت معاف کنید، در صورتیکه بانک ملی ایران بدلائل زیر در عداد هیچیک از بنگاههای نامبرده در بالا نیست:

۱-عزل و نصب مندرج در قانون مذکور در حدود قوانین استخدامی مملکتی است که بانک ملی ایران مشمول قوانین استخدامی مملکتی نیست.

۲-بانک ملی ایران طبق قانون مخصوصی تأسیس یافته و به موجب ماده ۱٦ قانون اساسنامه مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۱۷، هم عزل و هم نصب مدیرکل آن بنابر پیشنهاد وزیر دارائی و تصویب هیأت وزیران و برحسب فرمان همایونی است و ماده ۱٤ از قانون استخدام شما، شما را به اطاعت از قوانین موجود در ایران که از جمله همان قانون اساسنامه است مکلف نموده است.

۳-مراد از بنگاههائی که با سرمایهٔ دولت اداره میشوند بنگاههائی است مثل بنگاه کارپردازی و نظایر آن و نه آنهائی که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده و مشمول مقررات قانون تجارت راجع به شرکتهای سهامی میباشد.

٤-بانک ملی ایران با سرمایهٔ دولت اداره نمیشود زیرا سرمایه ای که روز اول متعلق به دولت بوده بمجرد تأسیس بانک و سهامی گردیدن آن از ملکیت دولت خارج و به شخصیت حقوقی بانک منتقل گردیده و دولت فعلاً صاحب سهمی مثل سایر صاحبان سهام در سایر شرکتها و مؤسسات است. بعلاوه بانک نیز فقط با سرمایه پرداختی از طرف دولت اداره نمیگردد بلکه اداره آن ازاندوخته هائی است که خود بعداً تحصیل نموده و از وجوهی که مردم در اختیار بانک گذارده اند که جمع آن بیش از ۲۰ برابر سرمایه اولیه است اداره میشود و اساساً عمل بانک نیز مستقیم یا غیرمستقیم با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی ندارد که از این جهات نیز بانک مشمول قانون استخدام شما نیست.

بنا بمراتب بالا عمل شما برخلاف قوانین کشور میباشد و به این جهت نامهٔ مورخ ۱۵ مهر شما بلااثر است. اما چون دلائلی در نامه خودتان بیان کرده اید لازم است بهریک از آنها جواب بدهم:

۱-مینویسید در تحریکات و تبلیغات برعلیه رئیس کل دارائی که بنوبه خود یکی از نمایندگان صاحبان سهام بانک ملی ایران است شرکت نموده ام. اولاً اینکه خودتان را یکی از نمایندگان صاحبان سهام بانک ملی ایران معرفی کرده اید اشتباه فرموده اید. برای رفع این اشتباه عین ماده ۸ قانون ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ در پائین درج میشود:

«ماده ۸ـ نمایندگی سهام دولت در بانک به عهدهٔ وزیر مالیه و دو نفر دیگر که از بین وزراء یا غیر آنها بنا بر پیشنهاد وزیر مالیه بموجب تصویب هیأت وزراء تعیین میشوند خواهد بود»

بطوریکه ملاحظه میکنید نمایندگان صاحبان سهام بانک در هر مورد با رعایت تشریفات بالا تعیین میشوند.

ثانیاً من هیچگاه در تحریکات و تبلیغات برعلیه شما شرکت ننموده ام و این تهمت را جداً تکذیب میکنم. اگر نظریاتی راجع به شما و طرز کار شما داشته ام همیشه آنها را با کمال صراحت و صداقت بخود شما گفته و نوشته ام و هرگاه مقصودتان مذاکراتی است که با وزارتخارجه آمریکا درباره شما به عمل آورده ام این اقدام بدستور رئیس دولت و در راه انجام وظیفه بوده است و هیچیک از این مطالب را نباید تحریکات و تبلیغات نام نهاد.

۲-مینویسید رو یه و رفتار من در قبال صاحبان عالیرتبه اداره امور مالی آمرانه و نامطیعانه بوده است.

اگر چه مقصودتان از این عبارت روشن نیست ولی چون ممکن است شما بانک را از دوائر وزارت دارائی فرض کرده و خواسته اید به آن نحو نسبت به آن رفتار نمائید و با شما موافقت نشده است دچار چنین اشتباهی شده اید.

۳-میگوئید علناً روشها و اقدامات دولت را بصورت غیرواقع و بدی جلوه داده ام.

گویا مقصودتان قسمتی از مندرجات گزارش هیأت عامل بانک ملی ایران به مجمع عمومی صاحبان سهام راجع به ترازنامه سال ۱۳۲۲ باشد. اگرچنین است جواب اعتراض شما در نامه شماره ۱۴۶/۱ مورخ ۲۴ خرداد ۱۳۲۳ اینجانب و نامه شماره ۱۵۸/۱ مورخ ۱۳۲۳ آقایان معاونین بانک به شما داده شده است. خواهشمندم بنامه های مزبور مراجعه کنید.

۴-اظهار کرده اید با امتناع از اجازه دادن بازرسی بانک بوسیله نماینده منتخب رئیس کل دارائی نقض قانون نموده ام.

در این مورد نه تنها نقض قانون نکرده ام بلکه در حفظ و اجرای قوانین کشور در مقابل شما ایستادگی نموده ام. زیرا با وجود مراجعه شما به هیأت دولت و جوابیکه جناب آقای نخست وزیر پس از جلب نظر هیأت وزیران در تاریخ ۴ مرداد ۱۳۲۳ به شما داده و شما را متذکر فرموده اند که اقدام به بازرسی بانک باید با رعایت قانون اساسنامه بانک به عمل آید، شما در تاریخ ۲۵ مرداد بدون توجه به قانون مزبور خواستید اقدام مستقیم به بازرسی بانک نمائید.

بنابراین در عین حالی که من رعایت اجرای قانون را کرده ام از عملی که بدون شک لطمه به حیثیت بانک ملی ایران وارد میکرد نیز جلوگیری نموده ام و در نامه جوابیه خودم به شما تذکر داده ام که میتوانید مطمئن باشید که در این کشور اشخاصی یافت میشوند که به اندازه شما نسبت به منافع وطن خودشان دلسوز و علاقمند باشند و هرگاه واقعاً گزارشهائی راجع به عملیات بانک به شما رسیده بود میتوانستید یا من یا هیأت دولت را مستحضر نمائید و با رعایت و احترام قوانین مملکت در رفع نواقص (چنانچه نواقصی دیده میشد) همکاری کنید.

۵ و ۶ـ در این دو بند چنین مینویسد:

«در نتیجه نکات فوق اتخاذ و اجرای روش مالی مشترک و منطبقی را برای وزارت دارائی و بانک ملی ایران غیرمقدور ساخته اید. بمنظور حفظ منافع ایران نهایت ضرورت دارد که وزارت دارائی و بانک ملی ایران بر اساس همکاری و تشریک مساعی دوستانه با یکدیگر انجام وظیفه نمایند ولی استقرار چنین رابطه ای در صورتی که شما کماکان در سمت مدیر

کلی بانک باقی بمانید غیر ممکن خواهد بود.»

لزوم همکاری و تشریک مساعی دوستانه بین وزارت دارائی و بانک ملی ایران را بمنظور حفظ منافع ایران، اینجانب که یکنفر ایرانی هستم و برخلاف شما که برای مدتی محدود به ایران خدمت خواهید کرد تا عمر دارم جز حفظ منافع ایران و خدمت به کشورم منظوری ندارم خوب درک کرده ام و بهمین جهت از زمانیکه شما برای دومین بار به ایران آمده اید تا کنون دو هزار میلیون ریال اعتبار از طرف بانک ملی ایران به وزارت دارائی داده شده بطوریکه هرگاه این کمک نشده بود چرخهای مالیه کشور ازمدتها پیش از گردش میافتاد و اگر بانک ملی ایران این اعتبارها را نداده بود شما در سال گذشته تصمیم خودتان را در قرض گرفتن از خارجه اجرا کرده بودید.

شما کاملاً اطلاع دارید که قبل از تصدی من در بانک دولت نسبت به وامهائیکه از بانک ملی دریافت میکرد تا میزان ۹ درصد در سال بهره و کارمزد میپرداخت و من برای حفظ همان منافع ایران که به آن اشاره کرده اید نرخهای بدهی دولت را به ٤ درصد و نسبت به یک قسمت از آن به یک درصد در سال تنزل دادم و تسهیلاتی در مورد بازکردن اعتبارات اسنادی برای دولت قائل شدم که هیچگاه سابقه نداشت.

از انصاف دور است که بجای قدردانی از این مساعدتها (اگر چه سابقاً در گزارشهای ماهیانه خودتان برخلاف رویه کنونی از کمکهای بانک تشکر کرده اید) اکنون از عدم همکاری بانک گله نمائید.

ولی این نکته را در نظر خواهید داشت که معنی همکاری بین وزارت دارائی و بانک این نیست که بانک اوامر وزارت دارائی را کورکورانه و بدون در نظرگرفتن منافع بانک بپذیرد، زیرا بطور قطع هرگاه اولیای بانک چنین رویه ای را پیش بگیرند و توجه کافی به منافع و مصالح بانک و استحکام مبانی آن نداشته باشند طولی نخواهد کشید که بانک را دچار وضعیتی خواهند کرد که اعتماد عمومی نسبت به آن متزلزل خواهد گشت و دیگر قادر نخواهد بود هیچگونه کمکی به دولت بنماید. تردید ندارم از موارد بسیاری که متصدیان امر در کشورهای مختلف بجای اصلاح اوضاع مالی و اقتصادی خود متوسل به وام گرفتن از بانکهای مرکزی گردیده اند اطلاع دارید و میدانید که این رویه در آن کشورها چه نتایج شومی داشته است.

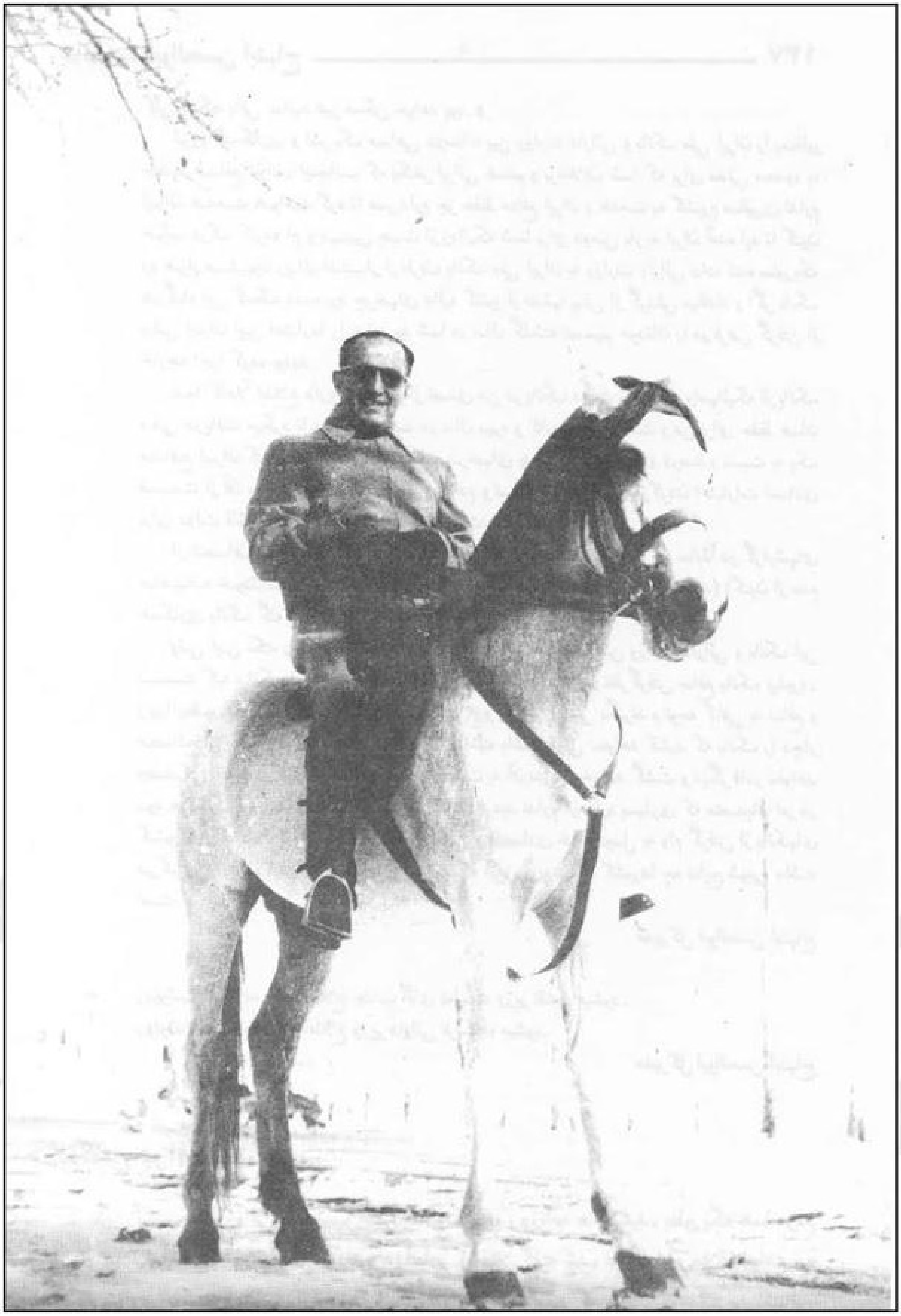
مدیرکل ابوالحسن ابتهاج

رونوشت این نامه برای اطلاع جناب آقای نخست وزیر تقدیم میشود.
رونوشت این نامه برای اطلاع وزیر دارائی فرستاده میشود.

مدیرکل ابوالحسن ابتهاج

انعکاس در افکار عمومی

بدین ترتیب مبارزه من با میلسپو علنی شد و کار به روزنامه ها کشید، بطوریکه همهٔ مردم از اختلافات ما اطلاع پیدا کردند. همانطور که قبلاً گفته شد، در آن ایام علاقه زیادی به اسب سواری داشتم و بعضی از روزها هنگام سواری اشخاصی که با من کوچکترین آشنائی



نداشتند میآمدند و با من سلام و احوالپرسی میکردند. مدتی گذشت تا متوجه شدم که ایستادگی من در مقابل میلسپو باعث اینکار شده بود و بعد کم کم از سرتاسر ایران نامه و تلگرام پشتیبانی به من میرسید. از نظر خودم ایستادگی من در مقابل میلسپو یک امر عادی بود اما در نظر مردم اهمیت زیادی پیدا کرده بود. یک روز جمال امامی به من گفت که تو اگر چند میلیون تومان هم خرج میکردی نمیتوانستی چنین محبوبیتی کسب کنی.

مشکل مطبوعات

پس از اینکه پاسخ من به دست میلسپو رسید، سیدضیاء دو باره برایم پیغام فرستاد. این بار سیدعلاءالدین بدفترم آمد و گفت که آقا میگویند شما دیگر حق ندارید در بانک بمانید چون میلسپو شما را معزول کرده است و اگر از بانک نروید علیه شما اعلام جرم خواهد کرد. چون شما حق ندارید با پول بانک از خودتان دفاع کنید و اسنادی در دفاع خود منتشر کنید.» با خشونت زیاد سیدعلاءالدین را از اتاقم بیرون کردم و گفتم که به سید بگوئید هر غلطی میخواهید بکنید.

از روز بعد روزنامه های طرفدار سیدضیاء شروع کردند به فحاشی. یکی از کسانی که در روزنامه اش خیلی نسبت به من بدگوئی میکرد شخصی بود بنام علی جواهرکلام، یعنی همان کسی که در تابستان ۱۳۱۰ سر راه ترکیه، در منزل کنسول ایران در تفلیس، با من ناهار خورد. سالها بعد که به دعوت مرحوم عباس مسعودی برای سخنرانی به مؤسسه اطلاعات رفتم جواهرکلام سمت مدیر داخلی روزنامه اطلاعات را داشت و با تجلیل و احترام وافر مرا به حضار معرفی کرد.

در آن زمان سیدضیاء «حزب اراده ملی» را داشت و جزوه ای هم چاپ کرده بود به اسم «عنعنات ملی» با یک مشت حرفهای پرت و پلا و پیش پا افتاده. مطالبی را که سیدضیاء بعنوان اصول و عقاید سیاسی در آن جزوه آورده بود حقیقتاً خجلت آور بود. بهرحال اختلاف بین من و سیدضیاء هم به این ترتیب علنی شد.

خیلیها عقیده دارند که سالهای بعد از رفتن رضاشاه دوره خوبی بود چون آزادیهای سیاسی و آزادی قلم و آزادی بیان دو باره برقرار شد، درصورتی که من معتقد هستم که هر کس شاهد هرج و مرج آن زمان بود نمیتوانست با چنین نظری موافقت داشته باشد.

من ابتدا از رفتن رضاشاه خوشحال شدم چون با رفتن او به قلدر بازیها و زورگوئیها خاتمه داده شد. بطور مثال کسی در زمان رضاشاه جرأت نداشت بدون اجازهٔ قبلی قدم به یک سفارتخانهٔ خارجی بگذارد چون رضاشاه، که به همه کس و همه چیز سوءظن داشت، میترسید ایرانیها بدین وسیله با خارجیها علیه او توطئه کنند. حتی اگر کسی را برای مهمانی

دعوت میکردند میبایست قبلاً از شهربانی اجازه بگیرد. شاید من از معدود اشخاصی بودم که هیچوقت برای رفتن به پذیرائیهای سفارتخانه ها از شهربانی اجازه قبلی نمیگرفتم و اتفاقاً هیچوقت هم مورد مواخذه قرار نگرفتم.

خوشحالی من از رفتن رضاشاه زیاد طول نکشید زیرا بعد از مدت کوتاهی آنچنان وضع ناهنجار و غیرقابل تحملی در مملکت پیش آمد که واقعاً متأثر کننده بود. بجای یک نفر دیکتاتور سرو کله چندین دیکتاتور پیدا شد. یکنفر بیسواد، دزد، و حقه باز از جائی وکیل میشد و بمحض اینکه به مجلس میآمد رفتار او طوری بود که گوئی اختیار مملکت در دست اوست. یک عده ای هم دور و برش جمع میشدند. دیگر به فلک اعتناء نمیکرد و هر چه دلش میخواست دروغ و یا راست در مجلس و در روزنامه هائیکه یا مال خودش بودند و یا از او طرفداری میکردند میگفت. در مجلس وضعی پیش آمده بود که اصلاً باور کردنی نبود. موافقتهاو مخالفتها اموری شخصی بود. چیزی که مطرح نبود مصالح مملکت بود. بیشتر نمایندگان مجلس، یعنی همانهائی که بعد از رفتن رضاشاه یک مرتبه دُم درآورده بودند و به رضاشاه بدو بیراه میگفتند، افرادی بودند مغرض، هوچی و بی اطلاع. میزان بی اطلاعی و هوچی بازی بعضی از آنها را شخصاً در جریان مذاکرات مجلس هنگام طرح موافقتنامهٔ ایران و انگلیس، برای دریافت هزینهٔ ارتش انگلیس به طلا، که شرح آن خواهد آمد، مشاهده کردم.

پس از رفتن رضاشاه وضع مطبوعات هم از وضع آشفته و تأسف انگیز مجلس بهتر نبود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ یکمرتبه تعداد زیادی روزنامه شروع به انتشار کردند. بعضی از صاحبان روزنامه ها در آن دوره جزء کثیف ترین عناصر جامعه بودند و کارشان فحاشی و باجیگیری و دریافت حق السکوت و اخاذی بود.

البته در این میان روزنامه هائی هم بودند که سعی داشتند اصولی را رعایت کنند و با دیگر روزنامه ها تفاوت داشتند. بطور مثال هیچوقت بخاطر ندارم عباس مسعودی در روزنامهٔ اطلاعات به کسی بدون دلیل حمله کند و برای اخاذی بجان افراد بیافتد.

تعقیب روزنامه ها

وقتی رئیس بانک ملی بودم روزی نبود که در جراید به من حمله نکنند. اما هر کسی به من اتهامی میزد علیه او عرضحال میدادم. هفتاد و چند محاکمه علیه روزنامه نگارها در دادگاه داشتم. با پرویز کاظمی، وکیل بانک، شرط کرده بودم که بابت هر محاکمه ای سه هزار ریال به او بپردازم. برای تصویب این هزینه موضوع را به شورای عالی بانک ملی بردم. حکیم الملک و سهام السلطان و چند نفر دیگر از اعضاء شورا گفتند که آقا این کار چه لزومی دارد، مگر روزنامه ها به ما فحش نمیدهند؟ گفتم که من نمیدانم شما چرا تحمل

میکنید، اما من نمیتوانم تحمل کنم، چون در حال حاضر حافظ منافع بانک ملی هستم و بانک باید مورد اعتماد مردم باشد. اگر بنا باشد که فلان روزنامه بنویسد که ترازنامهٔ بانک ملی ساختگی است و من ثابت نکنم که ادعای او بیمورد است بهتر است در بانک نباشم و از این کار کناره بگیرم.

به این سبب هر کس هر چیزی علیه بانک مینوشت او را تعقیب میکردم. نتیجهٔ کار این شد که بیشتر روزنامه نگارها میآمدند و مجبور میشدند معذرت بخواهند. اما من نمیپذیرفتم و از آنها میخواستم که در همان روزنامهٔ خودشان بنویسند که اشتباه کرده اند و مطالبی که نوشته اند صحیح نبوده است. آنها هم بهمین ترتیب عذرخواهی میکردند.

اولین روزنامه نگاری که از طرف من مورد تعقیب قرار گرفت شخصی بود بنام علی شهیدزاده که، بمناسبت تعیین من بریاست هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس برتن وودز، طی مقاله ای نوشت که این آدم اجنبی پرست را نباید به چنین کنفرانس مهمی فرستاد.

شهیدزاده را قبلاً، در اوائل کارم در بانک ملی، مصطفی فاتح به من معرفی کرد و وقتی بدیدنم آمد معلوم شد توقع دارد در مقابل مبلغی اسکناس ایران، که تا آنجائی که بخاطر دارم بالغ به یک میلیون و هشتصد هزار ریال میشد، مسکوک نقره به او داده شود. به شهیدزاده گفتم که اگر با شما اینگونه رفتار بشود باید به تمام دارندگان اسکناس که چنین تقاضائی داشته باشند نقره پرداخت شود و این عملی است غیرقابل انجام، زیرا بانک ملی به مقدار کافی مسکوک نقره در اختیار ندارد. جواب او این بود که لازم نیست این عمل عمومیت پیدا کند. از قبول تقاضای او، با اینکه او را شخصی مانند فاتح که از دوستان نزدیکم بود به من معرفی کرده بود، خودداری کردم و با تلفن به فاتح اظهار تعجب کردم که دوست او چنین تقاضای غیرقابل انجامی داشته. پیرو همین جریان، فوراً اقدام لازم بعمل آمد و لایحه ای از طرف دولت به مجلس تقدیم شد و به تصویب رسید و از آن پس بانک ملی، همانطور که الزامی به تحویل طلا به دارندگان اسکناس نداشت، از تحویل نقره نیز معاف گردید.

وقتی مقالهٔ شهیدزاده را خواندم دستور شکایت از او را صادر کردم. رسیدگی به این پرونده سالها طول کشید، چون خود این شخص وکیل دعاوی بود و جمع آوری هیأت منصفه هم به سادگی میسر نبود چون کسی حاضر نبود خود را با یک روزنامه نگار طرف کند. بالاخره پس از سالها محاکمه تشکیل شد و شهیدزاده بنحوی مدعی شد که منظورش اهانت به من نبوده و با استدلالی که در هیچ محکمه ای در جهان پذیرفته نمیشد موفق شد محکمه را متقاعد کند و بالاخره تبرئه شد.

محاکمهٔ دیگری هم داشتم علیه شخصی بنام «پوررضا» که وکیل دادگستری و یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی بود. این شخص چند مقالهٔ پی در پی تحت عنوان «من متهم

میکنم» در یکی از روزنامه های تهران علیه من منتشر کرد. به هر وکیلی مراجعه کردیم حاضر نشد علیه او عرضحال بدهد. سیدهاشم وکیل را، که یکی از معروفترین وکلای تهران و سالها رئیس کانون وکلا بود، خواستم. گفت که مرا معذور بدارید، من حاضرم به هر وکیلی که شما انتخاب میکنید کمک کنم، ولی شخصاً این کار را نمیتوانم قبول کنم. در نظر او ظاهراً پوررضا بحدی وقیح بود که همه میترسیدند وکالت کسی را علیه او قبول کنند. بلاخره سراغ دکتر الکساندر آقایان رفتم و او قبول کرد و عرضحال داد.

وقتی به دادگاه رفتیم پوررضا گفت که این مقاله را من ننوشته ام. معلوم شد الکساندر آقایان، بجای اینکه همهٔ مقاله ها را، و منجمله مقاله اول را که حاوی اسم نویسنده بود، یک جا بهِ دادگاه تسلیم کند فقط مقاله پنجم را به دادگاه داده است که اسم نویسنده را ندارد. وقتی از این موضوع اطلاع پیدا کردم گفتم بسیار خوب، اینکه مسأله چندان مهمی نیست، در استیناف بقیه مقالات را هم ارائه کنید. گفتند در استیناف مدارک جدید را نمیتوان ارائه کرد و محکمه قبول نمیکند. گفتم جای تأسف است، یک نفر آمده و اتهاماتی وارد کرده و نمیگذارند آدم از خودش دفاع کند و این آدم را به مجازات برساند.

با نهایت تأسف در آن زمان ضعف قوانین و دستگاههای قضائی هم اجازه میداد که چنین وضعی تشدید بشود و اینگونه افراد بتوانند از مجازات فرار کنند.

رویهٔ من در تعقیب قانونی کسانی که به بانک ملی یا به شخص من اهانتی میکردند یا تهمت میزدند باعث شد که بانک ملی آبرو و اعتبارش راحفظ کند و دیگر کسی نتواند ادعا کند که مثلاً ترازنامهٔ بانک جعلی است.

کم بودند افرادی که حاضر باشند درمقابل هتاکی و فحاشی روزنامه ها مقاومت کنند. شاید هم اهانت به خود میدانستند که آدم بیاید بگوید که این فحشها را به من داده اند و کشیدن کار را به دادگستری کسر شأن تلقی میکردند. البته دستگاه عدلیه هم از همین روزنامه نویسها میترسید و به همین جهت اگر افراد عادی میخواستند با مطبوعات طرف شوند کمتر به نتیجه میرسیدند. به نظر من اگر مطبوعات آن وقت مطالبشان را از روی ایمان و اعتقاد مینوشتند میتوانست اثر خوبی داشته باشد ولی اغلب فحاشی ها و ایرادها از روی غرض و به منظور اخاذی بود.

یکی از کسانی که خیلی خوب و مؤثر مینوشت محمد مسعود مدیر روزنامهٔ مرد امروز بود که روزنامه نگاری را در بلژیک خوانده بود و گمان میکنم مرحوم داور او را به خرج دولت به بلژیک فرستاده بود. ولی متأسفانه در نوشته هایش نسبت به افراد سرشناس خیلی فحاشی و هتاکی میکرد. او با اینکه همیشه از جنبهٔ طرفداری من نسبت به لزوم داشتن برنامه عمرانی شدیداً انتقاد میکرد معذالک هیچگاه کوچکترین اهانتی نسبت به شخص من نکرده بود.

سال دوم
شماره (۹۷)
۲۴۱

۲۰ مهر
۱۳۲۳

تکشماره در همه جا دو ریال و نیم

بهای اشتراک صد شماره ۲۵۰ ریال

اعمال خلاف قانون میلسپو غیر قابل تحمل است

مخالفت دکتر میلسپو با ابتهاج رئیس بانکملی بقدری در میان ملت ایران اثرات با بندی بخشیده است که ما اگر بریم امروز معالجه اساسی خود در اصرف ... نمائیم

آنهائکه بسر نوشت ایران علاقه ...

جهان جنگ و سیاست

نویسند



میلسپو

ابتهاج

علل مخالفت میلسپو را باخود شرح میدهد

آقای مدیر روزنامه ایران ما

اگرچه قصد نداشتم علل و موجباتی را که منجر بمخالفت آقای دکتر ... با اینجانب گ...

موقعیکه اینجانب در اوایل اردیبهشت سال جاری بسمت ریاست هیئت اعزامی ایران د... ولی قاهره شرکت که در خود کنفرانس

بقیه در صفحه ٤

میلسپو مینویسد: ((یا من، یا ابتهاج))

... ع مذاکر ... با آقای ...

بقرار اطلاع حاصله شب ...

... سود که ... تا ...



ابتهاج

دکتر میلسپو

حق عزل و نصب مدیر کل بانک ملی را ندارد

«دیروز از طرف بانک ملی درباره اختلافاتی که میان دکتر میلسپو و»
«آقای ابتهاج رویداده است جزوه‌ای منتشر شده که حاوی اسناد»
«و مکاتبات جالب توجهی است، ما برای اطلاع خوانندگان گرامی قسمتی»
«از این جزوه را درزیر انتشار میدهیم»:

بانک ملی ایران یک شرکت سهامی است که ارکان هشت گانه آن بموجب مادهٔ (٥) قانون اساسنامه مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ عبارت است از:

الف — مجمع عمومی دارندگان سهام.

تازه ترین خبرهای جهان

جبهه غربی — نیرو های متفقین پس از رها کردن استراسبورک ٥ هزار آلمانی اسیر گرفتند.

ایتالیا — در جبههٔ ارتش ٥ امریکائی — ها ... ته ... واقع در جاده

... اخیر دکتر میلسپو

دکتر میلسپو گمان میکرد که باز و کرشمه های او که بسیار مقبول طبع طرف داران استفاده کرد. از او بود باز هم خریدار دارد و ملت ایران هنوز هم از این امامزاده که سید ضیاء اورا علم کرده چشم معجزه دارد.

عملیات بیات که بر اثر فشار افکار عمومی عملی شده و برملا شدن فساد و خرابی دستگاهی که دکتر میلسپو برراس آن قرار داشت سبب شد که استعفای ایشان با کمال میل و رضا مورد حسن قبول قرار گرفت.

امداد کتر میداند جای دیگر چنین پذیرائی گرمی از او نمیشود بخصوص فعالیت سید ضیاء که برای استفاده های نا مشروع خود و طرفداران دو دستی دامان ورا چسبیده است به او رو میدهد که در ...

باوجود این در نوشته های او مطالبی بود که بنظر من قابل تعقیب تشخیص داده شد و بنابراین عرضحالی علیه او به محاکم دادم.

چند وقت بعد، در یکی از جلساتی که با مدیران جرائد در محل انجمن روزنامه نگاران تشکیل شده بود، محمد مسعود نیز شرکت داشت. هنگامیکه عکاسها شروع کردند به عکسبرداری مسعود آمد و پهلوی من ایستاد. بشوخی به او گفتم این کار مانع از تعقیب شما در محاکم نخواهد شد. و مطلب بشوخی برگزار شد. بعد از چندی مسعود تقاضای ملاقات کرد. وقتی بدیدنم در بانک ملی آمد ضمن صحبتهائی که آنروز صورت گرفت مسعود نظر خود را در مورد برنامه های عمرانی چنین بیان داشت که در حسن نیت شما تردیدی ندارم ولی عقیده دارم که دیگران نخواهند گذاشت این فکر بدون حیف و میل ثروت مملکت بموقع اجرا گذاشته شود. در واقع عین عبارت او این بود که این پولها لوطی خور خواهد شد.

اتفاقاً روز بعد از این ملاقات خبر ترور شدن مسعود به من رسید و نظر به ملاقاتی که روز قبل داشتیم در مراسم تشیع جنازه و مجلس ختم، که در مسجد مجد منعقد شده بود، شرکت نمودم.

صبح روز بعد عبدالله دفتری معاون بانک، که او نیز در مراسم ختم حضور داشت، به من اطلاع داد که شخصی به نام تقی موسوی بحضار گفته است که محمد مسعود بدستور ابوالحسن ابتهاج و بوسیلهٔ یکی از نگهبانان بانک ملی به قتل رسیده است. من با حیرت هویت این شخص را از دفتری پرسیدم. او گفت آدم شیادی است و کارش دلالی خرید و فروش لاستیکهای دست دوم اتومبیل است.

سالها از این ماجرا گذشت تا اینکه یک روز هنگامی که در واشنگتن اقامت داشتم با حسین مکی که به آمریکا آمده بود ملاقات کردم. ضمن صحبت، از او راجع به قتل محمد مسعود پرسیدم. مکی بدون کوچکترین تأملی گفت که اشرف پهلوی مسئول ترور مسعود بود.

بعدها معلوم شد، به قراریکه دکتر فریدون کشاورز، یکی از رهبران حزب توده، در کتاب «من متهم میکنم» نقل میکند، ترور مسعود بدستور عبدالصمد کامبخش و نورالدین کیانوری بوده است. آنها یک فراکسیون مخفی در حزب داشتند، یعنی حزبی در داخل حزب توده ایران تشکیل داده بودند و دستورات باقروف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی را اجرا میکردند[1].

۱- کشاورز، فریدون - «من متهم میکنم» - چاپ لندن - ۱۳۶۱

پشتیبانی سفارت شوروی و حزب توده از من

در این بین مظفر فیروز هم از موقعیت استفاده کرده بر علیه من بدگوئی و تحریک میکرد. یک روز بطور خصوصی مطلبی گفت که باعث شد صادق بوشهری، نمایندهٔ خوزستان، و دو نفر دیگر از نمایندگان آن استان با عجله بدیدن من در بانک آمدند و پرسیدند راست است که شما میخواهید با همدستی شورویها کودتا کنید؟ گفتم این چه حرفیست؟

بوشهری گفت همین الان مظفر فیروز به ما گفت ابتهاج درصدد کودتاست و شوروی هم از او حمایت میکند. خیال میکنم قصد فیروز این بود که نمایندگان جناح راست مجلس را، که از من طرفداری میکردند، علیه من تحریک کند.

در جریان مبارزهٔ من با میلسپو خیلی ها با من تماس میگرفتند و مرا به ادامهٔ مبارزه تشویق میکردند. ایرج اسکندری از رهبران حزب توده، که نمایندهٔ مجلس و از گردانندگان روزنامهٔ «رهبر» بود، یکی از کسانی بود که به من تلفن کرد و گفت به شما تبریک میگوئیم. من و تمام دوستانم و روزنامهٔ رهبر دربست در اختیار شما هستیم. به اسکندری گفتم اگر واقعاً راست میگوئید خواهش میکنم از من حتی یک کلمه هم حمایت نکنید، چون اگر مردم ببینند که شما از من پشتیبانی میکنید حتماً در این مبارزه شکست خواهم خورد.

سفارت شوروی روز هفتم نوامبر هر سال، به مناسبت سالگرد انقلاب شوروی، مراسم پذیرائی مفصلی در سفارت ترتیب میداد. در بحبوحهٔ مبارزه با میلسپو، من هم به ضیافت سفارت شوروی رفتم. یکی از رسوم روسها این بود که در این نوع مجالس، که جمعیت زیاد بود، افرادی را که شاغل مقامات مهم مملکتی بودند و بنظر آنها از طبقات ممتاز محسوب میشدند به اتاق مخصوصی که جدا از تالار بزرگ پذیرائی بود میبردند. وقتی وارد اتاق شدم، «ماکسیموف»، سفیر شوروی، جلو آمد و تعارفات گرمی با من کرد و بعد مرا بغل کرد و گفت من نمیدانستم که شما نظامی هستید. گفتم چه کسی این را به شما گفته است، من نظامی نیستم. گفت به نظر من شما از هر ژنرالی نظامی تر هستید. بعد از گفته هایش معلوم شد مقصودش مبارزه من با میلسپو ست.

روسها یکبار دیگر هم وقتی «کافتارادزه»، معاون اول وزارت خارجهٔ شوروی، برای مذاکره با ساعد در خصوص امتیاز نفت شمال به تهران آمده بود، «آوالف»، مستشار گرجی سفارت، را که مردی بسیار دوست داشتنی بود پیش من فرستادند. آوالف حامل پیامی از جانب سفیر شوروی و کافتارادزه و مسکو بود. به من گفت آمده ام به شما برای رفتاری که با میلسپو کردید تبریک بگویم. گفتم آقای آوالف، به من تبریک میگوئید چون میلسپو یک آمریکائی است و شما با او مخالفت هستید؟ گفت نه، اینطور نیست. گفتم اگر روس بود و

من با او مخالفت میکردم آیا باز هم به من تبریک میگفتید؟ گفت حتماً. گفتم باور نمیکنم. اگر این مطلب حقیقت داشته باشد تمام ایرانیهائی که با من همفکر هستند دوست شما میشدند. اما متأسفم که بگویم اینطور نیست. آوالف گفت ما به شما قول میدهیم که ما طرفدار ایرانیهائی هستیم که طرز فکر شما را دارند و به خاطر حفظ منافع ایران ایستادگی میکنند، بدون توجه به اینکه طرفشان آمریکائی است یا روس.

بعد از این جریان، وقتی قضایای آذربایجان پیش آمد و من، بمنظور تضعیف وضع مالی فرقهٔ دموکرات، شعبه های بانک ملی درآذربایجان را تعطیل کردم، پیشه وری از قوام السلطنه تقاضای عزل مرا کرد. قوام السلطنه تقاضای پیشه وری را رد کرد و آنقدرآدم بزرگواری بود که هیچوقت این مسأله را به من نگفت. روسها هم برای پشتیبانی از پیشه وری شروع کردند به تحریکات علیه من. برای سفیر شوروی پیغام دادم که: آیا یادتان هست آن روز که از من تعریف کردید و من گفتم حرف شما را نمیتوانم باور کنم؟ حالا چون پیشه وری از عمال خود شما است شما شروع کرده اید به بدگوئی و مخالفت، در صورتی که من با پیشه وری همان کاری را میکنم که با میلسپو کردم.

ادامهٔ مخالفت های سید ضیاء الدین

مبارزهٔ من با میلسپو مدتها طول کشید و در تمام این مدت سیدضیاء علناً با من مخالفت میکرد، بطوریکه وقتی نامه هائی که بین بانک ملی و میلسپو رد و بدل شده بود به صورت یک مجموعه چاپ و منتشر کردم، سیدضیاء علیه من نوشت که ابتهاج حق ندارد اینکار را با پول بانک انجام بدهد. جواب من این بود که میلسپو برخلاف قانون مرا منفصل کرده است و من از خودم به عنوان رئیس بانک دفاع میکنم.

عده ای بودند که به طرق مختلف استفاده هائی از میلسپو میکردند. مخصوصاً بعضی از نمایندگان مجلس. آن وقت یک عدد لاستیک اتومبیل یکصد و بیست هزار ریال قیمت داشت و میلسپو وقتی میخواست نظر اشخاص را جلب کند به آنها اجازه میداد، علاوه بر سهمیهٔ معمولی تعدادی لاستیک اضافه هم دریافت کنند. اختیارات جیره بندی با میلسپو بود و او با همین وسیله عدهٔ زیادی را خریده بود.

سیدضیاء، با اینکه همیشه پیش من نسبت به میلسپو نظر منفی میداد، شروع کرده بود به حمایت از او و به این جهت با من مخالفت میکرد. روزنامهٔ ایران ما، که موقع مبارزهٔ من با میلسپو از من حمایت میکرد، کاریکاتوری چاپ کرده بود که در آن میلسپو را به عنوان «دون کیشوت» سوار بر اسب نشان میداد. سیدضیاء هم به عنوان «سانچو پانزا»، نوکر دون کیشوت، سوار بر الاغ پشت سرش حرکت میکرد. بانک ملی را هم به صورت آسیاب بادی



ADVENTURES OF A YANKEE IN IRAN

Under the above caption, an unfriendly cartoonist in the Persian paper *Iran-i-Ma* depicts Dr. Millspaugh as Don Quixote and Seyed Zia, a political leader, as Sancho Panza, proceeding to a tilt against the National Bank. While caricaturing an incident, the artist unwittingly suggests some of the Persian phenomena that faced and followed the "Yankee" expedition.

این کاریکاتور و مطلب زیر آن از صفحهٔ اول کتاب خاطرات دکتر میلسپو بنام «آمریکائی ها در ایران» نقل میشود. میلسپو خود این کاریکاتور را از روزنامهٔ «ایران ما» نقل کرده است.

نشان داده بودند که دون کیشوت میخواست با نیزه به آن حمله کند. میلسپو این کاریکاتور را در اول کتاب خاطراتش، که پس از مراجعت به آمریکا نوشت، چاپ کرد.

سید ضیاء، که نماینده مجلس بود، در بین نمایندگان مخصوصاً آنهائی که طرفدار انگلیس بودند نفوذ زیادی داشت و با انگلیسها هم رفت و آمد داشت که این مطلب را مردم به پشتیبانی انگلیسها از او تعبیر میکردند. خیلی ها هم امیدوار بودند که یک روز سیدضیاء مجدداً صاحب مقامی بشود و به همین جهت عده ای از او متابعت میکردند. در سفارت انگلیس نیز افرادی بودند که او را شایسته ترین ایرانی برای نخست وزیری میدانستند.

بعضی وقتها رفتار های عجیب و غریبی از او سر میزد. مثلاً میگفت همه باید کلاه پوستی ، که شبیه کلاه قفقازی بود، سرشان بگذارند. یک روز به او گفتم که اگر کسی میخواهد کلاهش را عوض کند چرا کلاه ارو پائی نپوشد که برود کلاه پوستی قفقازی سرش بگذارد؟ او وقتی این کلاه را سرش میگذاشت با آن زلفهای آو یزان قیافهٔ عجیبی پیدا میکرد

بعد از جریان میلسپو دیگر تا سالها با سید ضیاء سروکار نداشتم تا اینکه، وقتی در سازمان برنامه بودم ، یک روز که من و همسر دومم آذر را به پذیرائی سالانهٔ سفارت انگلیس به مناسبت تولد ملکه انگیس دعوت کرده بودند، آذر که با سیدضیاء آشنا بود او را پیش من آورد و گفت حالا دیگر بیائید و با هم آشتی کنید. به اصرار همسرم آشتی کردیم و دو باره با هم دوست شدیم، و چون آذر علاقه زیادی به طبیعت و درختکاری داشت، سیدضیاء چند درخت توت و انجیر مخصوص از باغ خود در ونک آورد و شخصاً در کاشتن درختها نظارت کرد.

سیدضیاء دوست من شد و همه جا از من حمایت میکرد تا اینکه وقتی از من خواست، که با استفاده از امکانات سازمان برنامه، در زمینهای مزروعی اش درقزوین چاه آب حفر کنند. چون من این درخواست را رد کردم دو باره از من رنجید. پس از اینکه از سازمان برنامه استعفاء دادم، یک روز در یکی از مهمانیهای سفارت ترکیه وقتی مرا دید رو یش را برگرداند و رفت.

گمان میکنم علاوه بر رنجشی که داشت نزدیکی او با شاه هم باعث اینکار او شد. چون آن زمان روابط شاه با من تیره شده بود. او آنوقت به شاه خیلی نزدیک بود و از این موضوع برای آباد کردن املاکش به هزینهٔ وزارت کشاورزی و از اعتبارات بانک کشاورزی استفاده های بسیار میبرد. اصولاً تمام درها رو به او باز بود و از این وضع بهره برداری میکرد.

حمایت انگلیس از سیدضیاء

سالها بعد اطلاع پیدا کردم که انگلیسها همیشه از سیدضیاء حمایت میکرده اند،

بطوریکه وقتی در سال ۱۳۲۸ شاه به این فکر افتاد که مرا بسمت نخست وزیر منصوب کند و موضوع را با «لوروژتل»[۱]، سفیر انگلیس، در میان گذاشت. لوروژتل جواب داد که در ایران اشخاص دیگری هم هستند که قوی و دارای اراده میباشند. و بعد به لندن گزارش داده بود که البته در صحبتهایم با شاه مواظب بودم از کسی اسم نبرم ولی منظورم سیدضیاء بود.[۲]

اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ انگلیس نشان میدهد که سفیر انگلیس در تهران، در بارهٔ تماس رایزن امور شرقی سفارت با سیدضیاء، گزارش میدهد که سیدضیاء بوی گفته است: «دلیل نفوذی که ابتهاج روی شاه و دربار دارد این است که ابتهاج به اسراری در مورد خانوادهٔ پهلوی واقف است و چون آنها بیم دارند که ابتهاج این اسرار را فاش کند شاه از او واهمه دارد. معذلک امکان دارد شاه، با تشویق هژیر، ابتهاج را از ریاست بانک ملی ایران برکنار کند.»[۳]

وقتی سالها بعد این گزارش را خواندم حیرت کردم زیرا سیدضیاء باید میدانست که من بیش از یک سال بعد از رفتن رضاشاه به سمت رئیس بانک ملی منصوب شدم و قبل از آن سرپرست بانک رهنی بودم و از وجوهی که احیاناً رضاشاه یا خانوادهٔ پهلوی در خارج داشتند بی اطلاع بودم. اشارهٔ من به این مطلب و استنباط من از اظهارات سیدضیاء به نماینده سفارت انگلیس از این جهت است که مظفر فیروز، که پس از رفتن رضاشاه با سیدضیاء همکاری نزدیک داشت، سالها بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ این موضوع را به همسرم آذر در پاریس بیان داشته و گفته بود که تنها ایرادی که نسبت به من دارد کمکی است که (بزعم او) در جابجا نمودن وجوه رضاشاه در بانکهای انگلیس کرده بودم.

حمایت ساعد از من

اینجا لازم میدانم متذکر شوم که در تمام مدت مبارزه با میلسپو ساعد همیشه از من حمایت میکرد. عدهٔ زیادی عقیده دارند ساعد نخست وزیر ضعیفی بود. خود من هم گاهی اوقات از ضعف او گله داشتم. اما او در این مورد ایستادگی کرد. ساعد مرد بسیار با شرفی بود و عزت نفس فوق العاده ای داشت. روحیهٔ او قوی بود و در اوضاع و احوال آن روز مملکت بهیچوجه خود را نباخت و با طبع شوخی که داشت روحیه خود را حفظ میکرد.

یکی از لطیفه های شیرینی که برای من نقل کرد درباره خانمش بود. میگفت که اولین پست نسبتاً مهمی که در وزارت امور خارجه به آن رسیدم نایب کنسولی بود. با خوشحالی این خبر را به خانمم دادم. اما او گفت خاک بر سرت، فلانی کنسول است و تو نایب

۱- Sir John Lerougetel

۲- رجوع کنید به ضمیمه «ج»

۳- رجوع کنید به اسناد وزارت خارجه انگلیس - 1 Nov. 1949 - No. 371/75467

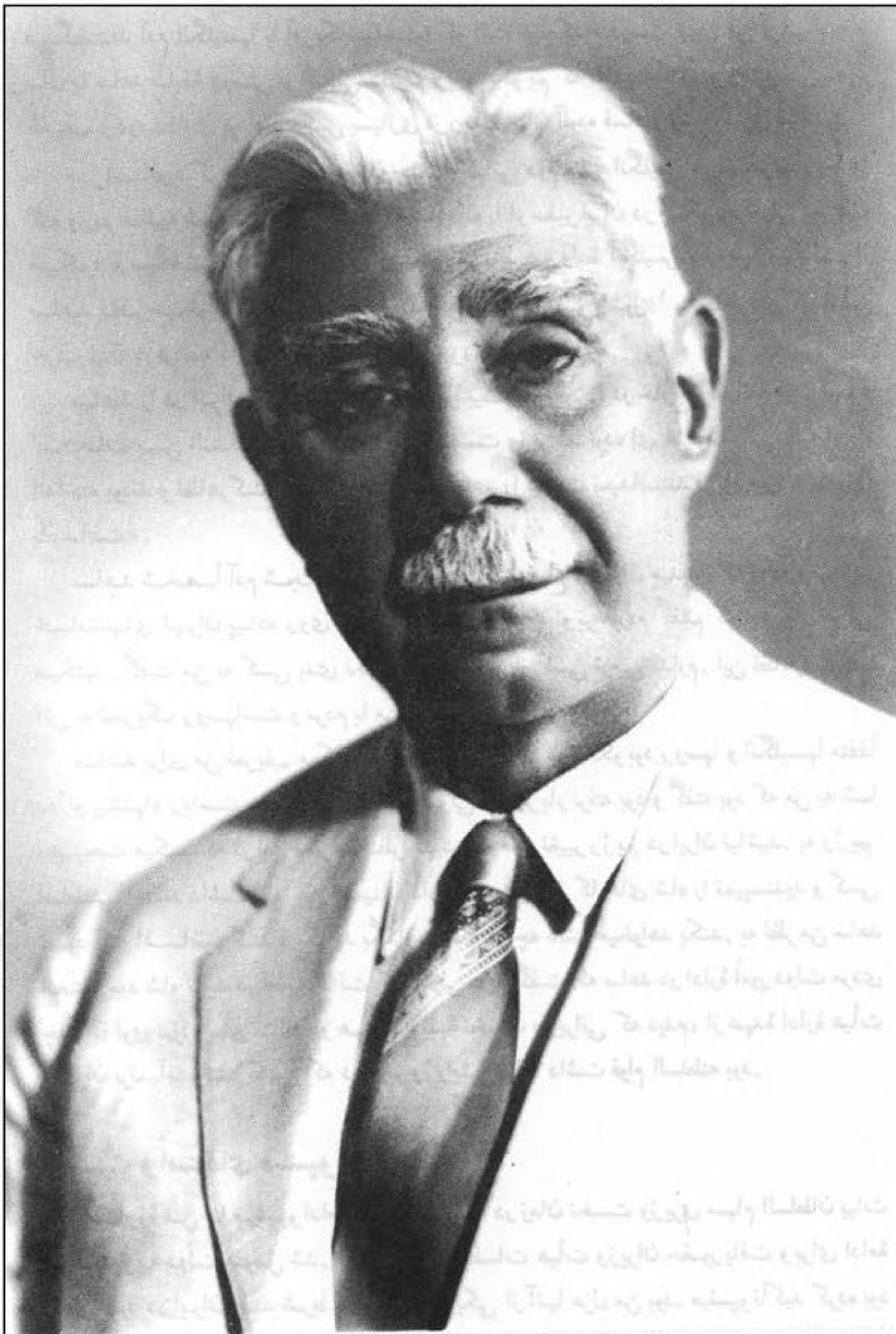
کنسول. چندی نگذشت و من به مقام کنسولی رسیدم و زنم بعد از شنیدن این خبر باز گفت خاک بر سرت، فلانی مستشار است و تو هنوز کنسولی. به مستشاری و رایزنی که رسیدم و خبرش را به او دادم باز گفت خاک بر سرت که فلانی وزیر مختار است و تو مستشار. وزیر مختار و سفیر هم که شدم باز این سرزنش تکرار میشد تا از گردش روزگار به نخست وزیری رسیدم. این بار خانم گفت خاک بر سر مملکتی که تو نخست وزیرش باشی.

آشنائی من با ساعد از موقعی که در قفقاز سرکنسول بود شروع شد. ساعد اهل آذربایجان بود و «ایرما»، خانم او، یک روسی آلمانی الاصل بود. ما خیلی با هم مربوط بودیم. ساعد مردی بسیار شریف بود. او یکی از اشخاصی مبادی آداب، خوشخو و خوش مشرب بود که حکایات و داستانهای بامزه زیاد میدانست.

مردم باور نمیکردند که ساعد ممکن است در مقابل خارجیها ایستادگی بکند، اما در زمان نخست وزیری قوام السلطنه وقتی او وزیر خارجه بود من خودم شاهد بودم که چه رفتار درشتی با بولارد سفیر انگلیس کرد. انگلیسیها اصرار داشتند و فشار میآوردند که برای هزینهٔ ارتش خود در ایران هر چقدر ریال احتیاج دارند دولت در اختیار آنها قرار بدهد. قوام السلطنه ساعد و مرا دعوت کرد تا حرفهای بولارد را بشنویم. آن روز بولارد گله کرد که چرا دولت ایران زودتر پول لازم را در اختیار ارتش انگلیس قرار نمیدهد. ساعد گفت اینکار احتیاج به قانون دارد و مجلس باید آن را تصویب کند. بولارد و ساعد به فرانسه با هم حرف میزدند. بولارد در جواب ساعد گفت شما اگر بخواهید میتوانید این کار را انجام بدهید، وکلای مجلس مگر کی هستند؟ هر چه که شما بخواهید مجلس فوراً اطاعت میکند. بولارد در میان حرفهایش عبارت موهنی دربارهٔ وکلای مجلس بر زبان آورد که ساعد یکمرتبه مثل جرقه ترکید و با مشت محکم روی میز کوبید و گفت من به شما اجازه نمیدهم که به مجلس اهانت کنید. شما کی هستید و چه حقی دارید که چنین حرفی را میزنید. بولارد یک مرتبه جا زد و ساکت شد.

این وقتی بود که مملکت در اشغال ارتش انگلیس بود و آنها هر کاری دلشان میخواست میکردند. قوام السلطنه هم در این برخورد ساکت نشسته و فقط ناظر بود. لحن بولارد به کلی عوض شد و شروع کرد به عذرخواهی و توضیح داد که: مقصود من از این حرف اهانت نبود. من از دیدن این صحنه خیلی لذت بردم، چون کم دیده بودم که رجال ایران در مقابل خارجیها ایستادگی کنند.

ساعد بیشتر عمرش را در مأموریتهای خارج، مخصوصاً در روسیه گذرانده بود. زبان روسی را خیلی خوب میدانست. روسیه را بهتر از خیلی از روسها میشناخت و مورد احترام آنها بود. متأسفانه طبق روال آن زمان خیلیها او را عامل روسها میدانستند و عده ای هم



محمد ساعد

میگفتند آدم انگلیسها یا آمریکائیهاست؛ که البته هیچکدام درست نبود. من قریب پنجاه سال با ساعد سابقهٔ دوستی و آشنائی داشتم و باید بگویم که ساعد،علاوه بر وطنپرستی، مرد شریف و درستکاری بود و برعکس بسیاری از رجال ایران آلوده فساد و رشوه گیری نشد.

سِر استافورد کریپس، که در زمان جنگ جهانی دوم سفیر انگلیس در مسکو بود، بعدها که وزیر مالیه شد پیش من از ساعد که همزمان با او سفیر ایران در مسکو بود خیلی تعریف میکرد و میگفت که ما در بسیاری از مسائل مربوط به روابط انگلیس و روسیه میرفتیم و از ساعد نظر میخواستم. اسم ساعد را گذاشته بودیم «موسیو لاشوز»[1] به خاطر این که ضمن حرف زدن به فرانسه دائماً کلمه شوز، یعنی چیز، را به کار میبرد.

ساعد را در ایران کمتر میشناختند زیرا بیشتر عمرش را در خارج گذرانده بود. فهم و اطلاعات بین المللی او زیاد بود. وقتی نخست وزیر شد توده ای ها تظاهراتی علیه او راه انداخته بودند و تظاهرکنندگان که حتی اسم ساعد را درست نمیدانستند فریاد میزدند «مورده باد ساعت».

ساعد شخصاً آدم شجاعی بود. در همان اوضاع و احوال میدیدم که تک و تنها در خیابانهای تهران پیاده روی میکرد. یکبار که به او برخوردم گفتم که چه کار خوبی میکنید. گفت من به کسی بدی نکرده ام، بنابراین از کسی ترسی ندارم. این تظاهرات همه اش به تحریک روسهاست و مردم با من بد نیستند.

ساعد برای من تعریف میکرد که وقتی سفیر ایران در مسکو بود روسها و انگلیسها متفقاً به او پیشنهاد ریاست جمهوری کرده بودند ولی او زیربار نرفته بود و گفته بود که من به شما نصیحت میکنم که از این فکر صرفنظر کنید و در فکر تغییر رژیم در ایران نباشید. به رژیم سلطنتی اعتقاد داشت، اما من اطمینان دارم که بعضی از کارهای شاه را نمیپسندید و کسی نبود که اغماض کند و بگوید بگذاریم شاه هرچه دلش میخواهد بکند. به نظر من ساعد معتقد بود شاه نباید در امور دخالت کند. ولی باید گفت که ساعد در ادارهٔ امور دولت مردی چندان قوی نبود. بطور مثال، او هم مانند بقیهٔ نخست وزیرانی که دیدم، از عهدهٔ ادارهٔ هیأت وزیران برنمیآمد. تنها کسی که دیدم بر وزرایش تسلط داشت قوام السلطنه بود.

شکست و استعفای میلسپو

مبارزهٔ من با میلسپو ادامه داشت تا اینکه در زمان نخست وزیری سهام السلطان بیات میلسپو به دولت متوسل شد. او در یکی از جلسات هیأت وزیران حضور یافت و برای ادامهٔ کار خود در ایران چند شرط قید کرد که یکی از آنها عزل من بود. میلسپو تأکید کرده بود

۱- Monsieur la chose

چنانچه شرائط او پذیرفته نشود استعفاء خواهد داد. بیات هم از این فرصت استفاده کرده و، بدون هیچ تأملی، استعفای او را پذیرفته بود.

طرفداران میلسپو، منجمله سیدضیاء و اعضای سفارت آمریکا، در جواب گله های میلسپو به او تذکر داده بودند که خود او راساً استعفا داده و دولت هم استعفای او را پذیرفته و بنابراین موردی برای مداخلهٔ دیگران در این ماجرا باقی نمانده است.

بدین ترتیب، ده ماه پس از شروع مبارزهٔ من با میلسپو، دولت شرائط او را نپذیرفت و او، پس از بیست و شش ماه اقامت در ایران، به آمریکا مراجعت کرد.

بعدها میلسپو خاطرات خود را بصورت کتابی تحت عنوان «آمریکائی ها در ایران»[۱] منتشر کرد. در یک قسمت از این کتاب، که در واقع تاریخچهٔ مأموریت دوم او در ایران است، میلسپو به سیدضیاء اشاره کرده و میگوید که من نسبت به طرز کار سیدضیاء در امور سیاسی مظنون بودم. او قصد داشت از هیأت اعزامی آمریکائی ها به نفع خود استفاده کند و به سایرین وانمود میکرد که من تحت نفوذ او هستم، در صورتیکه رفتار من با او مانند سایر نمایندگان مجلس بود. بدین معنی که بعضی از تقاضاهای آنها را انجام میدادم و برخی را رد میکردم.

او در قسمت دیگری از کتابش، در بارهٔ من و اللهیار صالح، که بعلت عدم موافقت با طرز کار میلسپو از وزارت مالیه استعفاء داده بود، چنین اظهارنظر میکند که ابتهاج و صالح هر دو از آن دسته افرادی هستند که به خوشنامی شهرت دارند. ابتهاج مردی است ضدخارجی و بالاخص ضد انگلیسی و دارای غرور ملی فراوانی است و از حیث لیاقت و شایستگی خود را برابر بلکه برتر از هر آمریکائی میداند و از ابراز آن ادعا هم باکی ندارد. هر شخصی که با ابتهاج تماس پیدا کند زود متوجه میشود که او شخصی سریع التأثر و عصبی است و زود از کوره در میرود و خیلی تندخوست. با مخالفین خود خارج از اندازه خشونت میکند و استبداد رأی دارد. این خصوصیات در بعضی از جاها بنفع او و در برخی مواقع بزیان او تمام شده است. با این وصف استنباط شخصی من این است که ابتهاج مدیری است قوی-الاراده و مقتدر که در بانکداری مهارت فنی دارد و شخصاً مرد با شهامتی است.

ماجرای نطق مصدق برعلیه بانک ملی

من هیچگاه با مصدق رو برو نشده و با او ملاقات نکرده بودم تا اینکه یکبار او، به عنوان نمایندهٔ مجلس، نطق مفصلی ایراد و از همهٔ دستگاههای دولتی منجمله بانک ملی انتقاد

۱- A.C. Millspaugh: Americans in Persia. Washington, 1946.

کرد. خیلی تعجب کردم که چطور مصدق یکمرتبه تصمیم گرفته این حرفها را راجع به بانک ملی بگوید، آنهم حرفهائی سرتاپا خلاف حقیقت. فوراً دستور دادم جوابی تهیه کردند که برای روزنامه ها بفرستیم.

روز جمعه، قبل از اینکه برای سواری از منزل بیرون بروم، فکر کردم به مصدق تلفن کنم و علت انتقادش از بانک ملی را بپرسم. تلفن کردم و گفتم که آقا، این چه مطالبی بود شما دربارهٔ بانک ملی گفتید؟ گفت حقیقت این است که یکنفر این مطالب را به دست من داد و من هم آنها را در مجلس خواندم. شما هم جوابی بنویسید و من عیناً آن را پشت تریبون مجلس خواهم خواند. گفتم من جواب شما را در روزنامه ها خواهم داد.

مصدق آن روز پای تلفن مقداری از من تعریف کرد و گفت ما به وجود یک ایرانی مثل شما افتخار میکنیم. گفتم من که نمیدانستم شما چنین نظری نسبت به من دارید، اما حالا که اینطور میفرمائید و تا این حد به من عقیده دارید آیا حق نبود قبل از نطقتان به من تلفن میکردید و نظر مرا هم میخواستید؟ و اضافه کردم که من میدانم چه کسی این مطلب را برای شما تهیه کرده است. و این شخص کسی است که برای بانک شاهی جاسوسی میکرد و من او را از بانک ملی اخراج کردم. و اسم آن شخص را به مصدق گفتم. مصدق هم حدس مرا تائید کرد.

بعداً به این نتیجه رسیدم که لابد ابراز حسن نظر دکتر مصدق نسبت به من به علت مبارزهٔ من با میلسپو بوده است. چون او هم از ابتدا با میلسپو مخالفت میکرد.[۱]

پیشنهاد نخست وزیری

در تمام مدتی که با میلسپو مبارزه میکردم همه تصور میکردند که شاه، علا، و من برای مبارزه با میلسپو مینشینیم و نقشه میکشیم. حتی سفارت آمریکا در گزارشهایش به واشنگتن مینوشت که رفتار شدید ابتهاج نسبت به میلسپو به پشتگرمی شاه است و قصد او این است که به نخست وزیری برسد. در حالیکه من مطلقاً با شاه راجع به میلسپو صحبت نمیکردم.

تنها وقتی که شاه دربارهٔ میلسپو با من گفتگو کرد موقعی بود که توسط سپهبد یزدان پناه نخست وزیری را به من تکلیف کرد. بدین ترتیب که یک روز یزدان پناه بدیدن من در بانک آمد و پیغام شاه را به من داد. درجواب گفتم که به هیچ وجه در شرائط موجود قادر به قبول این مقام نیستم. یزدان پناه که با من دوست بود گفت که بهتر است خودت مطلب را حضوراً بعرض برسانی. ضمناً گفت از طرف شاه مأموریت داشته که با دو نفر از نمایندگان متنفذ مجلس، یکی دکتر طاهری و دیگری هاشم ملک مدنی، در این خصوص صحبت کند و

۱- متن نطق مصدق و جواب بانک ملی در ضمیمه «ج» آمده است.

گفت که با طاهری صحبت کرده ولی هنوز با ملک مدنی ملاقات نکرده است.

طاهری از آنگلوفیلهای درجه یک و از طرفداران سیدضیاء بود و در واقع یکی از گردانندگان اصلی مجلس بشمار میرفت. ملک مدنی، که وکیل ملایر بود، نیز از وکلای با نفوذ و دوست خیلی نزدیک طاهری بود.

به یزدان پناه گفتم که خواهش میکنم با ملک مدنی صحبت نکنید. و خودم به ملاقات طاهری رفتم و از از خواهش کردم موضوع را نشنیده بگیرد چون من بهیچوجه حاضر نیستم نخست وزیری را قبول کنم. او با لهجه یزدی خودش گفت که ما سالها انتظار داشتیم که شما یک روز به این مقام برسید. حالا میگوئید قبول نمیکنید. گفتم اطمینان داشته باشید حتی اگر فرمان نخست وزیری را صادر بکنند هم قبول نخواهم کرد.

چند روز بعد بدیدن شاه رفتم و گفتم پیغام اعلیحضرت به من رسید. من افتخار میکنم که مرا برای این کار در نظر گرفته اند، ولی از قبول آن معذورم. شاه با تعجب پرسید چرا نخست وزیری را قبول نمیکنید؟ شما در جریان کار میلسپو نشان داده اید که لیاقت و شایستگی نخست وزیری را دارید. جواب دادم اگر من نخست وزیر باشم و سفیر انگلیس یا روس بیاید و تقاضا کند که فلان شخص را به سمت رئیس مالیه فلان شهر منصوب کنم او را با اردنگ از دفترم بیرون خواهم کرد و چون اینگونه رفتار با اشغال مملکت امکان پذیر نیست از قبول این مقام معذورم. کسانی هستند که چنین مسائلی برایشان اهمیت ندارد و از من مناسبتر هستند.

فصل ششم

اقدامات مالی و اقتصادی در بانک ملی

تفکیک حساب های بانک ناشر از معاملات بازرگانی

یکی از اصلاحاتی که بفاصلهٔ کوتاهی پس از ورودم به بانک ملی به موقع اجرا گذاشتم تفکیک حسابهای نشر اسکناس از حسابهای بانک ملی بود. در آن زمان بانک ملی هم به عنوان بانک مرکزی و هم به عنوان یک بانک تجاری عمل میکرد و، در نتیجه، ترازنامهٔ بانک شامل هر دو فعالیت بود، بطوریکه موجودیهای طلا و نقره و موجودیهای ارزی در یک قلم در ترازنامه نشان داده میشد و کسی قادر نبود تشخیص بدهد چه مقدار از فلزات (طلا و نقره) و ارز ذکر شده در ترازنامه پشتوانهٔ اسکناسهای منتشره، و چه مقدار آن متعلق به خود بانک است. این طرز حسابداری از زمانی که آلمانها بانک ملی را اداره میکردند وجود داشت.

در سال ۱۳۲۲، طبق تصویبنامه ای که در تاریخ ۹ خرداد از طرف هیأت وزیران صادر گردید، حسابهای بانک از حسابهای نشر اسکناس مجزا شد و از آن ببعد ترازنامهٔ بانک عبارت از دو قسمت بود. قسمت اول ارقام مربوط به عملیات نشر اسکناس را نشان میداد و قسمت دوم شامل ارقام مربوط به دارائی ها و بدهی های بانک، به عنوان یک بانک تجاری، میشد. بدین ترتیب اسکناسهائی که از طرف بانک ملی منتشر میشد و ذخائری که به عنوان پشتوانهٔ اسکناس تخصیص داده شده بود، و به موجب قانون از اختیارات بانک خارج بود، بطور مجزا در ترازنامهٔ بانک منعکس میشد. از آن پس هر کس ترازنامهٔ بانک را نگاه میکرد میتوانست تشخیص دهد که ذخائر بانک ناشر اسکناس نه تنها موجود و طبق قانون زیر کلید هیأت نظارت بر اندوختهٔ اسکناس است، بلکه از دارائی های بانک، به عنوان یک بانک تجاری، مجزا است.

در این زمینه همچنین معمول داشتم که، بجای سالی یکبار، هر ماه دو بار وضع حسابهای بانک، یعنی خلاصه ای از دارائی ها و بدهی ها، بطور تفکیک شده برای اطلاع عموم منتشر شود.

البته میلسپو، به عنوان رئیس کل دارائی، با این عمل مخالف بود و عقیده داشت که اطلاع از حجم اسکناسهای منتشره، که در نتیجهٔ تقاضای قشون متفقین در ایران به میزان معتنابهی افزایش یافته بود، ممکن است ایجاد نگرانی کند. من برعکس معتقد بودم این کار از این جهت لازم است که مردم بدانند در مقابل اسکناسهای منتشره صددرصد طلا و ارزهای تضمین شده به طلا موجود است و این پشتوانه از دارائی های خود بانک مجزا است. درضمن لازم میدانستم که مردم از میزان واقعی اسکناسهای منتشره اطلاع داشته باشند.

تأمین اعتبار لوله کشی شهر تهران

در آبان ۱۳۲۵ قوام السلطنه شرکت «الکساندر گیب»[1] را به سمت مهندس مشاور برای اجرای طرح لوله کشی شهر تهران انتخاب نمود و قرارداد مربوطه بین شهرداری تهران و این شرکت به امضاء رسید. به مناسبت امضای این قرارداد، شرکت الکساندر گیب مجلس ضیافتی در ۱۱ آذر ۱۳۲۵ در پارک هتل ترتیب داد که از من نیز دعوت شد و در آن شرکت نمودم.

هنگامی که وارد سالن پارک هتل شدم مهدی مشایخی، شهردار تهران، و عده ای از همکاران وی با یکدیگر سرگرم صحبت بودند. بدون هیچگونه منظوری، و فقط از لحاظ کنجکاوی، دربارهٔ هزینهٔ این طرح و طرز تهیهٔ پول آن از مشایخی پرسش نمودم. جواب داد خرج لوله کشی در حدود سی و پنج میلیون تومان پیش بینی شده است که از اهالی تهران، یعنی مصرف کنندگان آب، وصول خواهد شد. برای من تردیدی وجود نداشت که جمع چنین مبلغی از مردم پایتخت میسر نیست و همین مطلب را به مشایخی و همکارانش گفتم.

(صحت مطالب من آنگاه آشکار شد که پس از امضای قرارداد، شهرداری تهران موضوع لوله کشی را بوسیلهٔ آگهی در روزنامه ها به اطلاع اهالی پایتخت رسانید و از آنها دعوت نمود در مدت سه ماه مبالغی بابت حق انشعاب در حساب مخصوصی در بانک ملی ایران بپردازند. چون وجه قابل ملاحظه ای به این حساب پرداخت نگردید مهلت مندرج در آگهی اول دو ماه دیگر تمدید شد. تا آنجا که بخاطر دارم پس از انقضای این مهلت جمع مبالغی که به این حساب پرداخت شده بود حتی به یک میلیون تومان هم بالغ نگردید. و خوب به یاد دارم در جلسات شورای عالی بانک عده ای از اعضای شورا، از آنجمله حکیم الملک،

۱- Alexander Gibb

میگفتند که تا آب تصفیه شده را به چشم خود نبینند دیناری از بابت حق انشعاب پرداخت نخواهند کرد.)

بهرحال آن روز مدتی درباره به این موضوع بحث کردند و اظهار داشتند در شهرداری با دقت راجع به امکان وصول این وجه از راه دریافت حق انشعاب مطالعه کرده و اطمینان دارند که این کار شدنی است. لکن، پس از شنیدن دلائل و نظریات من مبنی بر اینکه چنین عملی امکان پذیر نیست، هم متقاعد شدند و هم بسیار ناراحت. مشایخی از من پرسید در این صورت تکلیف شهرداری چیست؟ در همان لحظه جواب دادم بانک ملی حاضر است ٤٥ میلیون تومان بمدت ۲۰ سال با بهرهٔ ٤٪ و با شرائطی که برای بانک اطمینان بخش باشد به شهرداری وام بدهد. و اضافه کردم درست است که شما میگوئید مخارج لوله کشی به میزان ۳۵ میلیون تومان پیش بینی شده است لکن چون در عمل ممکن است این برآورد درست درنیاید حاضرم اعتباری به مبلغ ۱۰ میلیون تومان بیشتر بدهم. (طی سالهای بعد هزینهٔ لوله کشی از ۱۳۵ میلیون تومان هم تجاوز کرد). مشایخی از شنیدن این مطلب بسیار خوشوقت شد.

پس از مذاکرات طولانی که چندین ماه ادامه داشت طرح قراردادی بین بانک ملی و شهرداری تهیه گردید و شهردار آن را برای تصویب به هیأت وزیران برد. صبح روز بعد مشایخی با تلفن به من اطلاع داد که هیأت وزیران با قرارداد موافقت نکردند و از من تقاضا کرد در جلسهٔ آیندهٔ هیأت وزیران شخصاً حاضر شوم و هیأت وزیران را متقاعد کنم. به مشایخی گفتم که بانک ملی حاضر شده است اعتباری به شهرداری به مدت ۲۵ سال و با بهرهٔ ٤ درصد بدهد که حتی در بازارهای آمریکا و اروپا هم استقراض با چنین شرائطی میسر نیست، حال اگر دولت موافقت ندارد من حاضر نیستم بیایم و به آنها التماس کنم. جوابی که مشایخی داد مرا وادار کرد تصمیم خود را عوض کنم. او گفت که اگر شما شخصاً نیائید تمام زحماتی که برای تأسیس لوله کشی تهران انجام شده است به هدر خواهد رفت.

عصر روز بعد در عمارت ییلاقی سفارت آلمان، که دفتر تابستانی نخست وزیر بود، در جلسهٔ هیأت وزیران شرکت نمودم. قوام السلطنه نخست وزیر علت مخالفت با قرارداد را از سرلشگر فرج الله آق اولی وزیر کشور پرسش نمود. وزیر کشور جواب داد که طبق نظر مشاورین حقوقی وزارت کشور شرایطی که در قرارداد گنجانده شده برخلاف حق حاکمیت دولت است و به این جهت وزارت کشور نمیتواند با آن موافقت کند.

ایراد مشاورین حقوقی به چند نکته از شرائطی بود که در قرارداد قید کرده بودم. اول این که طبق قرارداد باید بهای آب با موافقت بانک ملی تعیین میشد. و دیگر این که پیش بینی

شده بود که در هیأت نظارت بر امر لوله کشی و ادارهٔ امور آب تهران اکثریت با نمایندگان بانک باشد.

در جواب این ایرادات توضیح دادم که بانک ملی مؤسسه ایست که سرمایه آن تماماً متعلق به دولت ایران است و بانک اجنبی نیست که اگر حقی به او داده شود حق حاکمیت دولت را متزلزل کند. پولی که بانک با این شرائط بسیار نازل و سهل حاضر شده است قرض بدهد متعلق به دولت نیست بلکه از محل وجوهی است که مردم به بانک سپرده اند. بانک فقط در صورتی این مبلغ را قرض خواهد داد که از هر حیث اطمینان در وصول آن داشته باشد. به این جهت لازم میداند بهای آب را خود بانک وصول کند. دربارهٔ تعیین نرخ بهای آب گفتم که هرگاه بانک وامی با بهرهٔ ٤ درصد در سال میدهد شهرداری نباید به اهالی تهران، که در واقع صاحبان وجوهی هستند که بانک از آن محل این وام را میپردازد، اجحاف نماید. آب چیزی است که مردم بدون آن نمیتوانند زنده بمانند. برای این که شهرداری نتواند آب را به قیمت گزاف و غیرمنصفانه به مردم تحمیل نماید بانک لازم میداند قید کند که تعیین بهای آن با موافقت بانک باشد، و چون از یکطرف بانک علاقه به وصول طلب خود دارد و از طرف دیگر مایل نیست در قیمت آن اجحاف شود ذکر این شرط را ضروری میداند.

پس از بحث زیاد قوام السلطنه به وزیر کشور گفت که قرارداد را بدهید من خودم امضاء میکنم. به محض اظهار این مطلب وزیر کشور مخالفت خود را پس گرفت و قرارداد به تصویب هیأت وزیران رسید و به موقع اجرا گذاشته شد و هزینهٔ اجرای طرح لوله کشی آب تهران بدینوسیله تأمین گردید.

پس از تصویب قرارداد وام تصمیم گرفته شد سه نفر بعنوان اعضای هیأت نظارت بر لوله کشی انتخاب شوند. دو نفر از طرف بانک ملی و یک نفر از طرف شهرداری. تا آنجا که بخاطر دارم ابوالقاسم فروهر را به عنوان یکی از نمایندگان بانک انتخاب کردم. در مورد تعیین اعضای دیگر به ملاقات نخست وزیر رفتم. قوام السلطنه گفت که من مشایخی را در نظر گرفته ام. من نظر خودم را که منفی بود ابراز داشتم و چون قوام السلطنه اصرار کرد دلائل خود را در بارهٔ درست نبودن این کار بیان داشتم. نخست وزیر اظهار داشت که خود مشایخی از او تقاضا کرده است که او را به این سمت منصوب کند و او هم موافقت کرده است. در جواب گفتم هیچ اشکالی ندارد، من خودم در این خصوص با او مذاکره خواهم کرد.

قوام السلطنه فوراً دستور داد مشایخی را احضار کنند و بفاصلهٔ چند دقیقه شهردار به دفتر نخست وزیر آمد. قوام السلطنه رو به مشایخی کرد و گفت که مدتی است ما راجع به

عضویت شما در هیأت نظارت آب صحبت میکنیم. مشایخی متوجه مطلب شد و گفت که اگر انجام این امر اشکالی دارد من توقعی نخواهم داشت. از سیمای قوام السلطنه پیدا بود که خاطرش از شنیدن این مطلب آسوده شده است و به شوخی از مشایخی سئوالی کرد که مفهوم آن این بود که آیا مشایخی از این بابت استفاده هائی هم میکند یا نه. مشایخی بی درنگ جواب داد به سر حضرت اشرف، در زمان حضرت اشرف خیر.

من پس از رفتن مشایخی شمس الدین امیرعلائی را معرفی کردم که مورد موافقت نخست وزیر قرار گرفت.

موضوع جواهرات سلطنتی

قبل از اینکه به طرح اقدامات خودم در مورد جواهرات سلطنتی بپردازم لازم است شمه ای در بارهٔ تاریخچهٔ این جواهرات و ربط آنها به بانک ملی بگویم.

مجموعه ای که به عنوان جواهرات سلطنتی ایران شناخته شده و در بانک ملی ایران نگاهداری میشود بازماندهٔ جواهراتی است که در زمان نادرشاه افشار، به طرق مختلف و از جمله طی لشگرکشی او به هندوستان، فراهم آمده و پس از کشته شدن نادرشاه و برقراری هرج و مرج قسمتهائی از آن به دست اشخاص گوناگون افتاده بود.

از سرنوشت جواهرات در جریان هرج و مرج پس از نادرشاه اطلاع دقیقی در دست نیست و در مورد آن تحقیقات تاریخی کافی به عمل نیامده است. و در واقع، وقتی به بانک ملی رفتم، از هر کس که سئوال میکردم نمیتوانست جواب قانع کننده ای در این مورد بدهد و اشخاصی که اطلاع کافی در این مسئله داشته باشند هم پیدا نمیشوند.

به این جهت و جهات دیگر بود که تصمیم گرفتم راجع به سوابق و سرگذشت جواهرات اطلاعات موثقی گردآوری کنم. بدین منظور از آقایان میرزا محمدخان قزوینی و عباس اقبال آشتیانی دعوت کردم که با مراجعه به کتابخانه های دنیا سوابق و تاریخچهٔ این نفایس را جمع آوری نمایند. مدت دو سال وقت برای انجام این کار تعیین گردید و صدهزار ریال هم بطور علی الحساب پرداخت شد، ولی متأسفانه این عمل صورت نگرفت و این آقایان وجه دریافتی را به بانک مسترد نمودند.

بی مناسبت نیست به این مطلب اشاره کنم که بعد از قتل نادرشاه و غارت جواهرات، هنگامی که آغامحمد خان قاجار سر سلسلهٔ قاجاریه به قدرت رسید، با پی گیری و بی رحمی شدید، و حتی با قتل و شکنجهٔ کسانی که جواهرت غارت شده را مخفی کرده بودند، قسمتی از آنها را جمع آوری کرد. سلاطین سلسلهٔ قاجاریه در تمام مدت سلطنت خود، با آنکه

احتیاج مبرم به پول داشتند و شاید میتوانستند از راه فروش بعضی از قطعات این جواهرات وضع مالی خود را بهبود دهند، هیچیک دست به این عمل نزدند. بعقیده من آنها بدلیل معتقدات مذهبی فروش جواهرات سلطنتی را بدیمن و شوم و یکنوع خیانت در امانت میدانستند. فقط مظفرالدین شاه قاجار، در موقعی که احتیاج به پول داشت، قسمتی از این جواهرات را در مقابل چهل هزار تومان که از بانک شاهی قرض گرفت نزد آن بانک به گرو گذاشت که داستان آن در فصل دوم همین خاطرات به تفصیل آمده است.

لرد کرزن در کتاب خود دربارهٔ ایران راجع به الماس معروف به دریای نور مینویسد که سنگی است بیضی که در وسط آن اسم فتحعلی شاه حک شده است. با آنکه ظاهراً کرزن سیاح و محقق دقیقی بود معذلک شرحی که از این الماس داده است بکلی نادرست است. شکل دریای نور بیضی نیست مربع مستطیل است و اسم فتحعلی شاه طوری در حاشیه سنگ بخط بسیار ریز حک شده که تقریباً نمایان نیست.

در سال ۱۳۰۸، به دستور رضاشاه، از جواهر فروش معروف پاریس «بوشرون»[1] دعوت به عمل آمد تا جواهرات سلطنتی را، که تا آن تاریخ در زیرزمینهای قصر گلستان نگاهداری میشد، ارزیابی کند. دو نفر از جواهرشناسان با سابقه و مجرب بوشرون برای این مأموریت به تهران آمدند واین کار را انجام دادند. گزارش بوشرون در سه نسخه تهیه گردید که یک نسخهٔ آن به وزیر دربار شاهنشاهی و گویا نسخهٔ دوم به وزارت مالیه تسلیم شد. نسخهٔ سوم هم در صندوقی آهنی در دفتر رئیس بانک ملی نگاهداری میشد.

طبق قانونی که در ۲۵ آبان ۱۳۱۶ به تصویب رسید، مقرر گردید آن قسمت از جواهرات سلطنتی که «بلااستفاده» تشخیص داده شود به بانک ملی منتقل گردد و بانک آن را «جزء سرمایه منظور دارد». تفکیک جواهرات، از نقطه نظر اهمیت تاریخی و تعیین آن دسته که بلااستفاده بودند، میبایست توسط کمیسیونی بعمل میآمد که به ریاست نخست وزیر و عضویت دو وزیر و دو نمایندهٔ مجلس شورای ملی تشکیل میشد. درعین حال، به موجب ماده ۲ این قانون، بانک ملی اجازه داشت هر آن قسمت از جواهرات واگذاری را که مقتضی بداند به فروش رسانده و حاصل فروش را منحصراً به خرید شمش طلا تخصیص دهد.

نظر من این بود که این کار بی معنی و غیرممکن بود و بهمین دلیل هم بانک هیچوقت اقدام به فروش آن جواهرات نکرد. درواقع منظور کردن جواهراتی که قیمت گذاری روی آنها کار آسانی نیست، درحساب سرمایهٔ بانک قطع نظر از اینکه عملی است ناسالم اساساً انجام پذیر نیست.

۱- Boucheron

در ۲۱ اسفند ۱۳۱۸ مادهٔ واحده ای بتصویب مجلس شورای ملی رسید که به موجب آن به بانک ملی اجازه داده شد کسر پشتوانهٔ اسکناسهای منتشره را، تا میزان شصت درصد قانونی، از اعتبارات مربوط به این جواهرات تأمین نماید.

پس از تصویب قانون ۱۳۱۶ آنچه از جواهرات سلطنتی که به تشخیص کمیسیون مندرج در این قانون اهمیت تاریخی نداشت به بانک ملی واگذار گردید. این جواهرات سلطنتی در درچهل صندوق بزرگ جا داشت. سی و سه صندوق دیگر هم، که محتویات آنها دارای اهمیت تاریخی تشخیص داده شده بود، برسم امانت به بانک ملی سپرده شد. این جواهرات درصندوقهائی که سالیان سال آنها را محفوظ داشته بود در خزانهٔ بانک ملی بهمان صورت نگاهداری میشد.

موقعی که من بریاست بانک ملی تعیین شدم تصمیم گرفتم جواهرات متعلق به بانک را از صندوقها بیرون بیاورم و در محل محفوظی در بانک قرار بدهم تا عموم مردم بتوانند آنها را تماشا کنند.

برای اجرای این منظور لازم بود صندوقها با حضور کمیسیونی باز شوند و محتویات آنها با فهرستها مطابقت گردند و هر کدام در جای خود چیده شوند. بنابراین در ۲۴ مهر ۱۳۲۲ شرحی به هیأت نظارت بر اندوختهٔ اسکناس نوشتم و تقاضا کردم که اعضای کمیسیون را انتخاب نمایند تا آنها هر چه زودتر شروع بکار کنند.

این کمیسیون، که اعضاء آن عبارت بودند از محمدرضا وجدانی (دادستان کل دیوانعالی کشور)، ابوالقاسم نراقی (نمایندهٔ مجلس شورای ملی)، محمد علی بامداد (بازرس دولت در بانک ملی)، نصرالله جهانگیر (معاون بانک ملی)، محمد قانع بصیری (رئیس بیوتات سلطنتی)، سلیمان سپهبدی (نمایندهٔ موزهٔ ایران باستان) و عباسقلی اردلان (خزانه دار کل)، در دیماه ۱۳۲۲ شروع بکار نمود و با تشکیل چند جلسه در هفته، در مدت نزدیک به دو سال با همکاری احمد مجیدیان (رئیس اداره اسکناس بانک ملی) و فتح الله پیرمردای (معاون اداره اسکناس) این کار را به پایان رسانید.

در هفتم خرداد ۱۳۲۳، هنگامی که شاه از مؤسسات بانک ملی بازدید میکرد، از وی تقاضا کردم جواهرات سلطنتی هم که درصندوقهای جداگانه در بانک به رسم امانت نگاهداری میشد در قفسه های خزانهٔ جواهرات (منتها مجزی از جواهرات متعلق ببانک) چیده شوند. تاج پهلوی و الماس معروف دریای نور و شمشیرهای مرصع و جقهٔ نادری جزو جواهرات سلطنتی هستند.

تنها محلی را که میتوانستیم در عمارت آن روز بانک ملی (ادارهٔ مرکزی واقع در خیابان



بازدید شاه و فوزیه از بانک ملی



سیدحسن تقی‌زاده درمجلس پانزدهم چندبار درمورد بانک‌ملی صحبت کرد

فردوسی) برای نگاهداری و نمایش جواهرات تخصیص بدهیم یکی از خزانه های مخصوص اسکناس بود. اما اشکال کار در چند چیز بود. مثلاً این خزانه بسیار کوچک بود و بهیچوجه محل کافی که بتوان جواهرات را تماماً به معرض نمایش قرارداد نداشت. و یا درست جلوه دادن این اشیاء نفیس خود امری بود تخصصی و ما کسی را نداشتیم که در این قبیل کارها تجربه داشته باشد، چه رسد به آنکه متخصص باشد.

با تمام این احوال در نتیجهٔ علاقه و مراقبت فوق العادهٔ اعضای کمیسیون و رئیس و معاون و کارمندان ادارهٔ اسکناس بانک، قفسه های فلزی در تهران تهیه گردید و قسمت اعظم جواهرات در این قفسه ها چیده شد و برای اولین بار در یک محل بمعرض نمایش درآمد. از آن ببعد مرتباً از طبقات مختلف مردم دعوت بعمل میآمد و آنها برای بازدید جواهرات به بانک میآمدند. در کلیهٔ این موارد درهای خزانه با حضور عده ای از هیأت نظارت باز میشد و در تمام مدت بازدید اعضای هیأت در خزانه حضور داشتند.

چنانکه در بالا گفته شد، گزارش بوشرون در سه نسخه بود که یکی از آنها به عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار وقت تقدیم شده بود. این نسخهٔ گزارش، در پاکتی لاک شده و ممهور به مهر مرحوم تیمورتاش، در خرداد ۱۳۲٤ به دستور وزارت دربار تحویل بانک ملی گردید. در تمام مدتی که من رئیس بانک بودم پاکت ممهور را همانطور که به بانک تحویل شده بود در گاوصندوقی که در دفتر ریاست بانک بود نگاه داشتم.

دلیل اینکه من هیچوقت این پاکت را باز نکردم این بود که ما قصد فروش جواهرات را نداشتیم تا لازم باشد از قیمت آنها اطلاع داشته باشیم. وانگهی، بطوری که خود بوشرون بعداً به من گفت، قیمت گذاری روی بعضی از این جواهرات نفیس امری بود مشکل و بلکه محال که بستگی تام به طالب و خریدار داشت. او تذکر داد که هرگاه روزی دولت بخواهد این جواهرات را برای فروش عرضه کند بازار جواهر دنیا باصطلاح تجارتی «خواهد شکست» زیرا کسانی پیدا نخواهند شد که بتوانند این مقدار جواهر را یکجا خریداری کنند.

مثل بسیاری از مسائل دیگر روایات عجیب و غریب و کاملاً متضاد راجع به ارزش مجموعهٔ جواهرات سلطنتی در مدت هفت سال و نیمی که در بانک بودم بگوشم میرسید. بعضی ها از مبالغی اسم میبردند که بیشتر به افسانه شبیه بود. برعکس عدهٔ دیگری معتقد بودند که ارزش آنها کمتر از آنی است که غالب مردم تصور میکنند.

به این جهات بود که ترجیح میدادم از ارزیابی بوشرون مسبوق نباشم و از اینکه چنین تصمیمی گرفتم خوشنودم. اگر غیر از این بود امروز که این یادداشت ها تهیه میشود نمیتوانستم از این سر پرده برندارم و به فرض آنکه من از افشای این نکته خودداری میکردم از کجا معلوم بود که دیگران آن را فاش نمیکردند. آنچه مسلم است، و بوشرون آن را چند بار به

من گفت، این است که بعقیدهٔ آنها مجموعهٔ دیگری از جواهر در دنیا وجود ندارد که از لحاظ اهمیت و عظمت با مجموعهٔ جواهرات ما مقابله کند.

موقعی که در بانک ملی بودم نامه ای از یک جواهر فروش معروف دیگر پاریس به بانک رسید. در این نامه از بانک تقاضا کرده بودند موافقت کنیم جواهرات ما به پاریس و لندن و نیو یورک فرستاده شود تا آنها را در آن شهرها به معرض نمایش بگذارند. در جواب نوشتم انجام این تقاضا برای بانک میسر نیست، لکن به آنها اطمینان دادم که در نظر دارم ترتیبی بدهم تا کلیهٔ کسانیکه از دوستداران این نوع جواهرات نفیس هستند بتوانند به تهران بیایند و آنها را در همین جا ببینند.

در ۱۳۲۹، بعداز برکناری از ریاست بانک ملی و پس ازآنکه بعنوان سفیر ایران در فرانسه رهسپار پاریس شدم، روزی به ملاقات بوشرون، پسر مؤسس جواهرفروشی بوشرون، رفتم. بوشرون یکی از دو کارشناسی را که ۲۲ سال قبل از آن تاریخ برای ارزیابی جواهرات به تهران روانه شده بودند معرفی کرد. اسم او «هوره»[1] بود. معلوم شد دومی فوت کرده است.

بوشرون اظهار داشت با اینکه بر طبق تعهدی که به دولت ایران داده بودیم هیچگونه عکس یا نقشه یا یادداشتی از جواهرات سلطنتی برنداشتیم معذلک آقای هوره میتواند الان بنشیند و نقشهٔ قطعات برجستهٔ مجموعه را برای شما روی کاغذ بکشد. با تعجب از هوره پرسیدم که چطور پس از گذشت بیش از بیست سال چنین چیزی امکان دارد؟ او گفت کسیکه عمرش را در کار جواهر سازی گذرانده و هر روز سر و کارش با جواهر است چطور میتواند بعضی از قطعات نفیسی را که شما در کشورتان دارید ببیند و برای تمام عمر نقشه و شکل آنها را در خاطر خود محفوظ ندارد؟

از جمله قطعاتی که خیلی از آن تعریف میکردند یکی انفیه دان زمرد و دیگر نگینهای متعدد برلیان بود. تا آنجا که بخاطر دارم بعضی از آنها هر یک تا ۱۴۰ و ۱۵۰ قیراط وزن دارند. یکی دیگر الماس مشهور «دریای نور» است که زوج الماس معروف «کوه نور» میباشد و وزن آن بیش از ۱۸۰ قیراط است. بوشرون قویاً توصیه میکرد که مبادا کسی روزی به فکر تراش این سنگ کم نظیر بیافتد و میگفت باید همیشه آن را بهمان شکل که هست نگاهداشت. «کوه نور» و «دریای نور» دو قطعه الماس هستند که شهرت جهانی دارند. کوه نور بعد از کشته شدن نادرشاه با سایر جواهرات بغارت رفت و آن را زمامداران آن روز دولت هند از غارتگران خریداری کردند و به ملکهٔ انگلستان تقدیم نمودند که اینک جزء جواهرات سلطنتی انگلستان نگاهداری میشود و در لندن برای بازدید عموم بمعرض تماشا گذاشته شده است.

۱- Hure

در اوج غائلهٔ آذربایجان در سال ۱۳۲٤، که ارتش سرخ در شریف آباد قزوین متمرکز و مانع از اعزام قوای ارتش ایران به زنجان و آذربایجان بود، قوای فرقهٔ دموکرات شهر زنجان و اطراف آن را اشغال کرد و به قراری که شایع شد پیشروی خود را بطرف قزوین و تهران شروع کرد. در چنین اوضاعی اهالی تهران دچار وحشت و نگرانی شدید شده بودند و حتی عده ای یا از پایتخت به نقاط جنوب عزیمت کرده و یا قصد عزیمت داشتند. من در این روزها بی اندازه نسبت به موجودیهای طلا و جواهرات بانک نگران بودم. اما اگر میخواستیم ذخائر طلا و جواهرات بانک را از تهران خارج و به محل امنی بفرستیم اهالی تهران بفاصلهٔ کمی از این موضوع اطلاع پیدا میکردند و با توجه به خبرهای وحشتناکی که هر روز میرسید، قطعاً عدهٔ زیادی پایتخت را تخلیه میکردند و بانک ملی مسئول شناخته میشد. به موجب قانون بازکردن درب خزانه های طلا و جواهرات میبایستی با تشریفات خاص و با حضور عده ای از قبیل دادستان دیوانعالی کشور، وزیر مالیه، خزانه دار کل و دو نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی صورت بگیرد. در نتیجه ممکن نبود جریان باز کردن درب خزانه و گذاشتن طلا و جواهرات در صندوقها بگوش اهالی تهران نرسد. از طرف دیگر نگرانی من این بود که، هرگاه تهران سقوط کند، این مجموعهٔ نفیس که طی چند قرن جمع آوری شده بود و چند سلسله از سلاطین ایران آنها را حفظ و نگاهداری نموده بودند و همچنین ذخائر طلای بانک به دست دشمنان مملکت بیافتد.

موضوع را با شاه درمیان گذاشتم و گفتم که اگر شوروی ها به تهران بیایند اولین کاری که خواهند کرد این است که طلاها و جواهرات سلطنتی را خواهند برد و باید به فکر چاره ای بود. اگر بخواهیم قبل از آمدن شوروی ها جواهرات را به جای دیگری منتقل کنیم و مردم از این کار اطلاع پیدا کنند فوراً تهران را تخلیه خواهند کرد. شاه گفت برو ید با رزم آرا صحبت کنید.

رزم آرا آن وقت رئیس ستاد بود و من با او آشنائی چندانی نداشتم ولی از او خیلی تعریف شنیده بودم. به رزم آرا تلفن کردم و برای دیدارش به ستاد رفتم. دفتر او همان اتاقی بود که رضاشاه در زمان سردار سپهی از آن استفاده میکرد. به رزم آرا گفتم که من در مورد جواهرات و ذخائر طلای بانک ملی با شاه صحبت کردم و ایشان فرمودند موضوع را با شما مطرح کنم. او فکری کرد و گفت که من دو هواپیمای ارتشی در اختیار شما قرار میدهم که تمام مدت در حال آماده باش باشند و شما هم جواهرات سلطنتی را آماده کنید که اگر لازم شد آنها را یکسره به فرودگاه ببرید. به بانک برگشتم و رئیس خزانه را خواستم و به او گفتم این مطلبی را که به شما میگویم هیچکس حتی کارمندانتان نباید مطلع بشوند. فوراً تعدادی صندوق سفارش بدهید که در صورت لزوم بتوانیم جواهرات سلطنتی را در آنها

بگذاریم و به فرودگاه ببریم.

صندوقها در مدت کوتاهی تهیه شدند و خوشبختانه شوروی ها به تهران نیامدند ولزوم عملی کردن چنین تصمیمی پیش نیامد و خطری که برای سقوط تهران پیش بینی میگردید تحقق نیافت.

وقتی عمارت قدیم خزانه داری کل را که مجاور عمارت بانک در خیابان فردوسی بود، بمنظور ساختن محل ادارهٔ مرکزی بانک، از دولت خریداری کردم تصمیم گرفتم خزانهٔ مخصوصی در زیرزمین این عمارت برای جواهرات بسازم. بنابراین یکی از مهندسین بانک را به فرانسه و انگلستان فرستادم تا هم راجع به نقشهٔ عمارت بانک و هم دربارهٔ خزانه های آنها مطالعاتی در بانکهای مرکزی آن کشورها بعمل آورد و با جواهر سازی بوشرون مذاکره کند. بالاخره بعد از چند سال خزانه ای ساخته شد که امروز جواهرات بانک مرکزی در آن جا داده شده و عموم مردم میتوانند از آنها دیدن کنند. ساختمان عمارت ادارهٔ مرکزی بانک در زمان من شروع شد و بعد از من باتمام رسید. اما درهای مخصوصی که برای خزانهٔ جواهرات از کارخانه «چب»[1] در لندن سفارش داده شده بود قبل از آنکه من از ریاست بانک برکنار شوم وارد تهران شد. همچنین با بوشرون موافقت بعمل آمد که پس از اختتام ساختمان قفسه بندی خزانه و طرز نمایش جواهرات زیر نظر متخصصین آنها انجام بگیرد.

تبدیل پشتوانهٔ پول ایران از نقره به طلا

یکی از اصلاحات مهمی که در زمان تصدی من در بانک ملی انجام شد تغییر پشتوانهٔ پول ایران از نقره به طلا بود.

قیمت نقره هیچگاه ثابت نبود و دائماً در بورس لندن نوسان داشت و، در نتیجه، نقره بهیچوجه بعنوان پشتوانهٔ فلزی پول کشور قابل اعتماد نبود. بهمین جهت موقعی که انتشار اسکناس ایران در انحصار بانک شاهی، یعنی یک مؤسسه انگلیسی، بود در مواقعی که قیمت نقره در بازار لندن تغییر پیدا میکرد بانک شاهی این تغییرات را در نرخ پول ایران (که در آن زمان «قران» نام داشت) نسبت به لیره منعکس میکرد. در حالیکه قیمت طلا در بازارهای جهانی تا اوائل دهه ۱۳۵۰ ثابت بود.

با توجه به این نکات، لایحه ای تهیه کردم که بوسیلهٔ دولت تقدیم مجلس شد و بتصویب رسید. بموجب آن به بانک ملی اجازه داده شد که، در مقابل تحویل شمش طلا از محل دارائی های خود به هیأت نظارت بر اندوختهٔ اسکناس، نقره ای را که تا آن زمان بعنوان پشتوانهٔ پول ایران تحت نظارت این هیأت نگاهداری میشد، و قسمت عمدهٔ آن به شکل

۱- Chubb

مسکوک بود، دریافت کند.

با این جابجائی، پشتوانهٔ پول ایران به طلا تبدیل شد و بانک ملی توانست نقرهٔ دریافتی را جزء دارائی های خود منظور دارد و بهر صورت که صلاح تشخیص داده میشد با آن عمل کند.

دریافت طلا از انگلیس و فروش مسکوک طلا

به فاصلهٔ کوتاهی پس از تصدی ریاست بانک ملی بار دیگر با آبلیف وارد مذاکره شدم. به آبلیف گفتم که در اوضاع کنونی ایران که بواسطهٔ جنگ وارد کردن کالاهای مورد نیاز کشور بحداقل تقلیل یافته و این امر باعث ایجاد تورم شده است در نظر دارم، برای تقویت ارزش ریال، سکه های طلای یک پهلوی و نیم پهلوی بفروشم و به این ترتیب مردم ببینند که اسکناسی که در دست دارند قدرت خرید طلا را دارد. باین منظور تقاضا دارم معادل پانصد هزار دلار از طلاهای ایران را که در آفریقای جنوبی به امانت است به ایران حمل کنید. آبلیف هم به لندن مراجعه و موافقت آنها را کسب کرد. بدین ترتیب شمشهای طلا، معادل پانصد هزار دلار، از آفریقای جنوبی حمل و در تهران تحویل گردید.

انتقال طلا از آفریقای جنوبی، و گاهی اوقات از ایالات متحده، به وسیلهٔ دستگاههای خصوصی امکان پذیر نبود و من ناچار به ارتش آمریکا متوسل شدم و آنها به اصرار من قبول کردند طلا را به وسیلهٔ هواپیماهای نظامی، و بدون مطالبهٔ هزینه، به ایران حمل کنند. این کار خطرناکی بود چون بیمه ای وجود نداشت و اگر یکی از این هواپیماها سقوط میکرد طلاهای ایران از بین رفته بود. هر بار که یک محموله طلا میرسید نظامی های آمریکائی شمشها را به خزانهٔ بانک تحویل میدادند و از ما رسید میگرفتند. من هم مقدار طلائی را که تحویل گرفته بودیم برای درج در روزنامه میفرستادم. طلاها، برای ضرب سکه های طلا، به ضرابخانه تحویل داده شد. پس از مدتی برای بار دوم تقاضای معادل یک میلیون دلار و بار سوم تقاضای معادل دو میلیون دلار طلا نمودم. هر بار طلاها به ایران حمل میشد و در تهران وارد خزانهٔ طلای بانک ملی میگردید.

نتیجه ای که از این عمل عاید بانک ملی شد این بود که اولاً با طلائی که وارد ایران میشد مسکوک پهلوی در ضرابخانه تهران ضرب و به قیمت روز به فروش میرسید و باین ترتیب از تزلزل اعتماد مردم نسبت به ریال جلوگیری شد زیرا، همانطور که گفتم، در آن ایام اجناس مورد حاجت عموم به حداقلی رسیده بود که به هیچوجه متناسب با حجم پول در دست مردم نبود. ثانیاً از فروش مسکوک طلا، و نیز نقره هائی که از پشتوانه خارج میشد، در دورهٔ تصدی من سودی که عاید بانک ملی شد بالغ بر ۱،۲۵۰ میلیون ریال بود، یعنی بیش از چهار

برابر کل سرمایهٔ بانک که در آن هنگام ۳۰۰ میلیون ریال بود و تازه فقط ۳۰ درصد آن، یعنی ۹۰ میلیون ریال، پرداخت شده بود. نصف سود حاصل از فروش طلا و نقره به دولت، به عنوان صاحب سهم، پرداخت شد و بقیهٔ به حسابهای اندوختهٔ بانک منتقل گردید. همین عمل بود که مورد اعتراض میلسپو قرار گرفت.

برای اجرای برنامهٔ فروش مسکوک طلا لازم بود متصدیان بانک حق تعیین نرخ روزانهٔ فروش این مسکوک را، با توجه به تقاضای خریداران، داشته باشند. به عبارت دیگر، نرخ فروش میبایست روزانه و گاهی دو بار در روز، با توجه به میزان تقاضا، تعیین گردد. ولی، بموجب قانون تأسیس بانک ملی، تعیین نرخ خرید و فروش طلا و نقره با شورای عالی بانک بود و این شورا فقط هفته ای یکبار روزهای شنبه تشکیل میشد. بااین محدودیت،فروش مسکوک طلا بهیچوجه مقدور نبود. تنها راهی که به نظر میرسید این بود که شورای عالی اختیار تعیین نرخ طلا را به رئیس کل بانک واگذار کند. بنا به پیشنهاد من، شورا به اتفاق آراء اختیار تعیین نرخ طلا را به مدیر کل تفویض نمود و قرار شد که من هر روز شنبه گزارش عملیات هفتهٔ گذشته را به اطلاع شورا برسانم.

ابتدا در تالار معاملات بانک شروع به فروش مسکوک کردیم و هجوم مردم طوری بود که بسیاری از وسائل بانک را شکستند. عاقبت ناچار شدیم در باغ بانک نرده های آهنی نصب کرده و همانجا به مردم طلا بفروشیم. هر روز صبح اول وقت رئیس ادارهٔ خزانه، که سر پرستی موجودیهای خزانه های بانک از قبیل اسکناسهای منتشر نشده و شمشهای طلا و کیسه های مسکوک نقره را بعهده داشت، برای کسب تکلیف به دفتر من میآمد و در فاصلهٔ چند دقیقه تصمیم خود را به او ابلاغ میکردم. در ایامی که به تشخیص رئیس خزانه تجدید نظر در نرخ فروش طلا ضرروی بنظر میرسد او مراتب را به من گزارش داده و کسب تکلیف میکرد و در صورت لزوم در نرخ آن روز تجدید نظر میشد. این طرز عمل حتی با تشکیل کمیسیونهای داخلی بانک هم میسر نبود چه رسد به شورای عالی. هر قدر مردم میخریدند ما هم میفروختیم، تا آنجا که نرخ پهلوی از ۷۲۰ ریال به ۴۸۰ ریال تنزل کرد و بدین ترتیب نرخ طلا تدریجاً پائین آمد.

بعضی از افرادی که سکه های پهلوی میخریدند آنها را از ایران خارج میکردند و، تا آنجائی که اطلاع دارم، پهلوی طلا از شرق تا هند و از غرب تا یونان و گاهی اوقات تا فرانسه هم معامله میشد. هر کس پهلوی میخرید ناچار بود ریال به بانک ملی بپردازد. در عین حال، وقتی آنرا در خارج از ایران میفروخت اگر میخواست باز هم پهلوی طلا بخرد ناگزیر بود ارزی را که بابت فروش پهلوی بدست آورده به ایران منتقل کرده و به ریال تبدیل کند و با آن ریال دو باره پهلوی طلا بخرد. این دور تسلسل بهمین نحو ادامه پیدا میکرد و نتیجتاً ما

مقدار زیادی ارز از کشورهای گروه لیره بدست میآوردیم و این مقدار چندین برابر قیمت واقعی طلائی بود که به صورت سکهٔ پهلوی فروخته شده بود.

مسئولین گمرک، که متوجه خروج طلا از ایران شده بودند، موضوع را به من اطلاع دادند. به آنها جواب دادم که بانک ملی از این جریان مطلع است و توصیه کردم دست به اقدامی نزنند چون نهایتاً این امر باعث میشد طلای بیشتری نصیب ما شود.

هر سه ماه یکبار، طبق قراردادی که با دولت انگلیس داشتیم، شصت درصد از موجودیهای ارزی، از نوع ارز گروه لیره، را به بانک مرکزی انگلستان میفرستادیم و در مقابل طلا تحویل میگرفتیم و آن طلاها را به سکهٔ پهلوی تبدیل کرده و به مردم میفروختیم.

این عمل من، به تصدیق جامعهٔ مالی و بانکی دنیای آن روز، باعث نجات پول ایران شد، ضمن اینکه سود قابل ملاحظه ای نیز عاید بانک ملی گردید.

البته مسئولیت سنگینی که قبول کردم کم نظیر بود. درست است که اقدام من به نفع بانک ملی و مملکت بود ولی از طرف دیگر امکان داشت همین کار برای شخص من اشکالات زیادی بوجود بیآورد و مرا در مظان اتهامات گوناگون قرار بدهد. بارها دوستان و آشنایانم به من تذکر میدادند که هیچوقت نمیبایست چنین مسئولیتی را قبول میکردم.

جمال حسنو، سفیر ترکیه در تهران که ضمناً شیخ السفرا بود، از جملهٔ اینگونه افراد بود. روابط من با جمال حسنو بسیار نزدیک بود و او را خیلی دوست داشتم. یک روز او به من گفت شنیده ام طلا میفروشی، ممکن است بگوئی که به چه نحو این عمل انجام میگیرد؟ گفتم که هر روز صبح رئیس ادارهٔ خزانه بدفتر من میآید و گزارش میدهد که روز قبل چقدر طلا به فروش رفته و میزان تقاضا چه بوده و من هم، با توجه به میزان تقاضا و عوامل دیگر، نرخ طلا را برای آن روز تعیین میکنم. جمال حسنو گفت حماقت از این بالا تر ممکن نیست. چطور چنین مسئولیتی را قبول کرده ای؟ جواب دادم اگر من نکنم متأسفانه کسی بجز من این کار را نخواهد کرد.

در آن زمان، بواسطهٔ جنگ جهانی دوم، تمام وسائل حمل و نقل در اختیار مقامات نظامی متفقین بود و فقدان هر نوع وسیلهٔ نقلیه موجب شده بود که هیچ کالائی وارد ایران نشود و ایران هم جنسی به خارج صادر نکند، مگر با اجازهٔ مقامات نظامی و آنهم فقط به مقدار سهمیه ای که برای ایران تعیین کرده بودند. بنابراین کالاهای مورد حاجت مردم در حدود سهمیهٔ بسیار ناچیزی که تعیین شده بود در دسترس آنها قرار میگرفت و به این جهت بازار خرید و فروش زمین رونق یافته و زمینهای بایر، حتی تپه های شمالی تهران، آنچنان بازار گرمی ایجاد کرده بود و قیمت آنها بحدی افزایش یافته بود که عدهٔ زیادی از طبقات مختلف مردم کارشان منحصر به سفته بازی زمین شده بود و ثروتهای هنگفتی از این راه به دست

میآمد. در آن ایام که اسب سواری میکردم و مسیرم همین تپه های شمالی تهران بود وقتی میدیدم این تپه و ماهورها را خط کشی کرده اند تعجب میکردم از اینکه ممکن است کسی بفکر خرید و فروش این صحراها باشد. با توجه به این اوضاع بنظر من ضرورت داشت که بانک ملی تا حدی که ممکن باشد برای حفظ ارزش پول ایران اقدام به فروش سکه های طلا بکند و بنابراین عجیب نیست که مردم باور نمیکردند میتوانند بدون محدودیت سکه های پهلوی طلا را، که از لحاظ محتوی خالص طلا مساوی با یک لیرهٔ انگلیس بود، در مقابل اسکناس خود خریداری کنند.

در محیطی که عده ای، صرفاً به منظور بدنام کردن من، به عناوین مختلف علیه من اعلام جرم میکردند جای تعجب است که کسی به این فکر نیفتاد که فروش مسکوک طلا و داشتن حق تعیین نرخ آن را به عنوان جرم علیه من مطرح کند.

شکایت سفیر انگلیس در مورد فروش طلا

یک روز سهام السلطان بیات، نخست وزیر وقت، به ملاقات من در بانک ملی آمد و نامه ای را که سفارت انگلیس برای او فرستاده بود باطلاع من رساند. در این نامه سفیر انگلیس شکایت کرده بود که در نتیجه فروش مسکوک طلا عده ای این مسکوک را به خارج فرستاده و وجه آن را به صورت لیره، یا سایر پولهای گروه لیره، به ایران انتقال میدهند. دولت انگلیس هم، به موجب موافقتنامهٔ مالی ایران و انگلیس، موظف است ۶۰ درصد از ارزهائی را که بانک ملی به این طریق بدست میآورد به طلا تبدیل و تحویل بانک ملی نماید. در جواب به نخست وزیر گفتم که معاملات بانک ملی در خرید ارز و فروش مسکوک طلا عملی غیرقانونی یا مغایر با مفاد موافقتنامه با انگلیس نیست، ولی چنانچه دولت انگلیس یا دولت هند (که در آن زمان مستعمرهٔ انگلیس بود) حاضر باشند موجودی نقره ایران را، که ۶۰۰ تن است، به قیمتی که آن روز در بازارهای آزاد خرید و فروش میشد تماماً خریداری نمایند من حاضرم از تبدیل ارز به طلا و ضرب سکه پهلوی و فروش آن به مردم صرف نظر کنم.

اگر این معامله انجام میشد نه فقط سود سرشاری عاید بانک ملی میشد بلکه موجودی نقره بانک یکجا تبدیل به طلا میگردید. سهام السلطان مراتب را بهمین ترتیب به سفارت انگلیس پاسخ داد و دیگر از آنها خبری نشد.

دریافت طلا از شوروی

همانطور که در فصل سوم گذشت، پس از مذاکرات بسیار مفصل در تاریخ ۱۸ مارس

۱۹۴۳ موفق شدیم با روسها نیز قراردادی نظیر قرارداد با انگلیسها منعقد کنیم. وقتی به بانک ملی آمدم از دولت شوروی خواستم تا معادل پانصد هزار دلار طلای متعلق به ایران را در تهران به ما تحویل دهد. این تقاضا مورد موافقت روسها قرار گرفت و انجام شد.

البته روسها، با این که قرارداد را امضاء کرده بودند، به سادگی زیر بار اجرای آن نمیرفتند و همان یکبار هم که حاضر شدند معادل پانصد هزار دلار طلا به ما تحویل بدهند، این کار در نتیجهٔ آشنائی من با «میگونف»[1] رئیس نمایندگی بازرگانی شوروی در تهران ممکن شد.

آشنائی من با این شخص، که مردی بسیار دوست داشتنی بود، به این علت پیش آمد که او، در مقام رئیس نمایندگی بازرگانی سفارت شوروی، با من سرو کار زیادی داشت و یکی دو بار هم مرا به ناهار دعوت کرده بود و منهم چند بار او را برای ناهار به بانک ملی دعوت کردم. یک روز از من پرسید که آیا شما واقعاً این طلاهائی را که در روزنامه ها مینویسند از انگلیسها میگیرید؟ به او گفتم البته و چند روز بعد او را دعوت کردم و به خزانهٔ بانک بردم و شمشهای طلا را که از انگلیسها گرفته بودیم به او نشان دادم. وقتی میگونف طلاها را به چشم خود دید، از او خواستم دولت شوروی نیز موافقت کند که معادل پانصدهزار دلار از طلاهای متعلق به ایران از مسکو به تهران حمل شود. میگونف جریان را به مسکو اطلاع داد. چندی بعد موافقت دولت شوروی اعلام شد و معادل پانصد هزار دلار طلا به وسیلهٔ شورویها از مسکو به تهران حمل شد و نمایندگان بازرگانی شوروی شمشهای طلای روس را، با انگ دولت شوروی، تحویل بانک ملی دادند.

بعد از چندی تقاضای معادل یک میلیون دلار دیگر طلا نمودم و از میگونف خواستم ترتیب انتقال مقدار مزبور داده شود. به این تقاضا اصلاً از مسکو جواب نرسید و من هم طلب ایران از شوروی را هر سال در ترازنامهٔ بانک، به عنوان دارائی بانک ملی، منظور و اعلام میکردم. با این تذکر که دولت شوروی به تقاضاهای ما برای انتقال طلا به ایران ترتیب اثر نمیدهد. بالاخره، در زمان نخست وزیری علا و بعد از حکومت مصدق، بقیهٔ طلاها را به ایران تحویل دادند.

نکتهٔ قابل ذکر اینکه در همان ایام سیدحسن تقی زاده که نماینده مجلس بود بابرخی از اقدامات بانک ملی مخالفت میکرد که شرح آن در بخش دیگری از کتاب خواهد آمد. تا آنجا که به موضوع طلاهای ایران در شوروی مربوط میشود، از جمله انتقاداتی که او از بانک ملی میکرد این بود که بانک ملی حق ندارد طلاهائی را که از دولت شوروی طلبکار است به عنوان دارائی های خود در ترازنامه بانک منعکس کند. در جواب، شرحی به تقی زاده نوشتم

۱- Migonnov

باین مضمون که این حرفها بکلی مخالف مصالح مملکت است و شخصی مثل شما هرگز نباید مطلبی را عنوان کند که معنی آن این باشد که ما اصلاً چنین حقی نداریم، درصورتی که طبق قراردادی که با شوروی منعقد کرده ایم این طلب مسلم ایران است و یکبار هم قسمتی از این طلاها را از روسها گرفته ایم و تا دینار آخر آن را هم خواهیم گرفت.

انتقال لیره های شرکت نفت ایران و انگلیس به بانک ملی

موقعی که در سال ۱۳۲۶ در لندن بودم به ملاقات «و یلیام فریزر»[۱]، رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت نفت ایران و انگلیس، رفتم و به او گفتم بطوری که از عنوان شرکت شما نیز مستفاد میشود، ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس سهیم و شریک میباشد و بنابراین دلیلی ندارد که وجوه متعلق به شرکت منحصراً نزد بانکهای انگلیسی تودیع شود و من بحق توقع دارم که نصف بیست میلیون لیره وجوه نقدی شرکت نفت ایران و انگلیس با همان شرائطی که نزد بانکهای انگلیس سپرده شده اند در بانک ملی ایران تودیع گردد. او از من پرسید شما از کجا میگوئید که شرکت بیست میلیون لیره موجودی نقدی دارد؟ به او گفتم از روی ترازنامهٔ شما. او گفت ترازنامه در دسامبر تنظیم شده و حالا سپتامبر سال بعد است و از آن تاریخ نه ماه گذشته و ما در خلال این مدت مبالغی از موجودی نقدی خود را صرف خرید نفتکش و مخارج دیگر کرده ایم و حالا بیش از ده میلیون لیره موجودی نداریم.

بر اثر پافشاری من، او بالاخره موافقت کرد که پنج میلیون لیره از وجوه شرکت را به بانک ملی انتقال دهد، ولی گوشزد کرد که طبق مقررات ارزی برای این کار اجازهٔ وزارت مالیهٔ انگلیس باید تحصیل شود تا شرکت بتواند این مبلغ را به بانک ملی، که از لحاظ مقررات ارزی انگلیس دارنده حساب بیگانه محسوب میشود، انتقال دهد.

بلافاصله به وزارت مالیهٔ انگلیس مراجعه کردم، و با این که توقع من به نظر آنها غریب میآمد و دلیل اصرار مرا در این کار میخواستند بدانند، با همان استدلالی که درصحبت خود با فریزر بکار برده بودم موافقت وزارت مالیهٔ انگلیس را نیز به دست آوردم.

بدین ترتیب مبلغ پنج میلیون لیره در اختیار بانک ملی گذاشته شد که یک میلیون لیرهٔ آن در حساب جاری بدون بهره واریز گردید و چهار میلیون لیره دیگر در حساب مدت دار با بهرهٔ نیم درصد در سال نگاهداری میشد. این نرخ بهره ای بود که بانکهای لندن در آن زمان به صاحبان سپرده میپرداختند.

من قبل از عزیمت به لندن از شاه شنیدم که هژیر، وزیر مالیه، درنظر دارد مبلغی در حدود پنج میلیون لیره از شرکت نفت ایران و انگلیس بطور مساعده دریافت کند که، مطابق

۱- Sir William Fraser

معمول آن زمان، پنج درصد بهره به این مساعده تعلق میگرفت. همان وقت از شاه خواستم که به وزیر مالیه دستور داده شود تا مراجعت من از این اقدام خودداری کند. پس از توافقی که در لندن به عمل آمد، و بعد از بازگشت از مأموریت، به شاه گزارش دادم که مبلغ پنج میلیون از شرکت نفت ایران و انگلیس به عنوان سپرده دریافت داشته ام که یک میلیون آن بدون بهره تودیع میشود و نسبت به چهار میلیون دیگر فقط بهره ای از قرار نیم درصد در سال تعلق خواهد گرفت و لذا لزومی به اخذ وام نخواهد بود.

روش و سیاست شرکت نفت انگلیس و ایران

ضمن مذاکراتی که با فریزر داشتم از او پرسیدم چرا شرکت نفت بعد از این همه مدت که در ایران مشغول کار است یک نفر از صاحبمنصبان ارشد ایرانی خود به سمت مدیر عامل شرکت در ایران تعیین نمیکند؟ او در پاسخ گفت ایرانی ای که شایستگی این مقام را داشته باشد در شرکت وجود ندارد. من از شنیدن این پاسخ بسیار ناراحت شدم و به فریزر گفتم این اهانتی است که شما به مردم ایران میکنید. به او گفتم که من بزرگترین بانک را در ایران اداره میکنم که چند ایرانی با نهایت شایستگی در آن کار میکنند و حتی یکنفر خارجی در دستگاه من وجود ندارد. چطور ممکن است در میان ایرانیان یک نفر هم یافت نشود که به اندازهٔ مدیر عامل انگلیسی شرکت نفت، که او را میشناسم و بنظر من آدم بسیار متوسطی است، شایستگی اشغال این مقام را نداشته باشند؟ پس معلوم میشود که دستگاه شما که به اقرار خودتان ایران در آن شریک میباشد مایل نیست سمت مدیر عامل شرکت را به یک ایرانی تفویض نماید. بعد نام مصطفی فاتح را که در دستگاه شرکت نفت انگلیس و ایران سالها کار میکرد بردم و به فریزر گفتم که به عقیدهٔ من فاتح از «دریک»[1]، مدیر عامل انگلیسی فعلی شما، لایقتر است. فریزر با این نظر موافق نبود و میگفت که هر وقت یک فرد ایرانی را که دارای صفات لازم برای عهده دار شدن مسئولیت ادارهٔ امور شرکت نفت باشد پیدا کنم او را به این سمت تعیین خواهم کرد. بعدها دریک جانشین فریزر شد.

نکتهٔ دیگری که آن روز به فریزر تذکر دادم این بود که عدهٔ زیادی از ایرانیان نسبت به حسابهای شرکت نفت ایراد دارند و میگویند معلوم نیست سهم دولت ایران (که در آن زمان ۲۰ درصد از منافع خالص بود) بر پایهٔ صحیحی حساب شده باشد. و اضافه کردم که بسیار بجا خواهد بود که برای رفع این ایراد و ایجاد اطمینان خاطر در مردم ایران، که در مؤسسهٔ شما شریک هستند، حسابها و دفاتر شرکت را در اختیار دولت ایران بگذارید. او در جواب این

۱- Drake

جمله را ادا کرد: «مگر از روی نعش من رد شوند.»[۱]

فریزر گفت شما اولین ایرانی هستید که با این طرز صحبت میکنید و از روش شرکت نفت انگلیس و ایران ناراضی هستید. جواب دادم تمام ایرانیها با حرفهای من موافق هستید ولی تفاوت من با آنها این است که من نظر خود را صراحتاً بیان میکنیم.

این دو نکته به عقیدهٔ من طرز تفکر و رفتار فریزر و همکاران او را در آن زمان نسبت به ایران و ایرانیان روشن میسازد.

۱- Over my dead body.

فصل هفتم

ممنوعیت نشر اسکناس و مشکلات چند جانبه

الغای قانون نشر اسکناس

یکی از حوادث ناراحت کننده در مدت خدمتم در بانک ملی پیش آمدن جریان الغای قانون نشر اسکناس است. ماجرا به این ترتیب پیش آمد که در روز پنجشنبه ۲٤ دیماه ۱۳۲۶، بدون اینکه قبلاً با متصدیان بانک ملی مذاکره ای شده باشد، طرحی که به ابتکار ناصرقلی اردلان تهیه شده و به امضای عده ای از نمایندگان دورهٔ پانزدهم رسیده بود در مجلس مطرح شد و در همان جلسه در عرض نیم ساعت به تصویب رسید و به صورت قانون در آمد. به موجب این قانون، انتشار اسکناس ممنوع شد و مقرر گردید در مدت سه ماه دولت لایحه ای تقدیم مجلس کند تا تکلیف انتشار اسکناس معلوم شود. طرح مربوط به جلوگیری از نشر اسکناس را اول از همه تقی زاده امضا کرده بود و تعدادی زیادی از وکلا هم از او تقلید کرده بودند.

ظاهراً محرک تهیه کنندگان طرح این بود که تصور میکردند، با محدود کردن انتشار اسکناس، در واقع از تورم جلوگیری خواهند کرد. غافل از اینکه طبق قوانین آن روز بانک ملی موظف بود در مقابل اسکناسهائی که به جریان میگذاشت صددرصد طلا و ارز قابل تبدیل به طلا تحویل هیأت نظارت اندوخته اسکناس بدهد و خود این امر یک محدودیتی در نشر اسکناس بوجود آورده بود. بهرحال با این عمل بی سابقه و بی مطالعه بانک ناشر اسکناس با وضعیت بسیار خطرناکی مواجه گردید و ممکن بود هر آن ورشکسته اعلام شود، زیرا بانک ملی که مقداری طلا و ارز قابل تبدیل در اختیار داشت دیگر مجاز نبود در مقابل تحویل آنها اسکناس دریافت کند تا بتواند دیون خود را بپردازد.

روز شنبه ۲۶ دیماه، پس از تصویب این قانون به ابوالقاسم نجم (نجم الملک) وزیر مالیهٔ وقت تلفن کردم و خواستم که لایحهٔ مربوط به نشر اسکناس بدون تأخیر برای تصویب به مجلس تقدیم شود تا بانک ملی بتواند به وظائف خود بعنوان بانک ناشر اسکناس عمل کند. این لایحه نه تنها در مدت سه ماه مقرر در قانون تسلیم مجلس نگردید بلکه، باوجود متجاوز از صد نامهٔ پی درپی که به دولت های وقت مینوشتم و وضع خطرناک بانک را گوشزد میکردم، تا سال ۱۳۲۹ که از بانک برکنار شدم تهیه و تقدیم مجلس نشد. عاقبت در سال ۱۳۳۰، در زمان نخست وزیری دکتر مصدق، لایحهٔ قانونی تنظیم شد که تکلیف نشر اسکناس را معلوم کرد.

در تمام مدت این چهار سال این خطر وجود داشت که عملیات بانک متوقف شود. به این معنی که صاحبان سپرده ها یعنی اشخاص و یا مؤسساتی که پول خود را در بانک تودیع کرده بودند اگر در یک روز معین بعضی از وجوه خود را از بانک مطالبه میکردند، و میزان این مطالبات بیش از موجودی اسکناس بانک بود، بانک ملی ایران قادر بپرداخت دین خود نبود. در حالیکه، همانطور که اشاره کردم، بانک هم شمش طلا و هم ارز قابل تبدیل به طلا موجود داشت اما، بواسطهٔ منع قانونی، نمیتوانست آنها را تبدیل به اسکناس (یعنی پول کاغذی) کند.

وضع بانک ملی روز به روز خطرناکتر میشد بنحوی که موجودی اسکناس بانک در مرکز و کلیهٔ شعبه ها در سرتاسر مملکت تا آنجا که بخاطر دارم از پانصدمیلیون ریال تجاوز نمیکرد. در این ایام اگر در یک روز مبلغی بیش از سیصدملیون ریال از بانک ملی در تهران از طرف صاحبان سپرده مطالبه میشد بانک ملی قادر نبود این مبلغ را بپردازد و هرگاه چنین وضعی روی میداد دارندهٔ چکی که وجه آن از طرف بانک پرداخت نشده بود میتوانست درخواست توقف عملیات بانک ملی را از راه واخواست بنماید.

بدیهی است که این وضع برای کسی که سر پرست بانک ناشر اسکناس بود قابل تحمل نبود. من، بمنظور اینکه توجه دولت را به اهمیت حیاتی موضوع جلب کنم، در اسفند ۱۳۲۸ از ساعد نخست وزیر وقت تقاضا کردم به اتفاق هیأت وزیران به بانک بیاید تا شاید با ارائه ارقام و حسابهای بانک بتوانم دولت را وادار کنم که، طبق پیش بینی همان قانون دیماه ۱۳۲۶، لایحه ای به مجلس ببرد و تکلیف انتشار اسکناس را تعیین کند. جلسهٔ هیأت دولت در اتاق شورای عالی بانک تشکیل شد و مدیران قسمتهای مختلف بانک هم در این جلسه حضور داشتند.

من با ارائه دفاتر و حسابهای بانک وضع خطرناک بانک ملی را به تفصیل برای اعضای کابینه تشریح کردم و به آنها گفتم همانطورکه مدتهابوسیلهٔ نامه های متعدد گوشزد کرده ام،

بانک ملی هر روز در مقابل خطر توقف قرار گرفته و با این وصف دولتهای وقت توجهی به اعلام خطر بانک نکرده اند. ابراهیم زند، وزیر کشور، در جواب اظهارات من، که تمام متکی بر ارقام و حسابهای بانک بود، گفت که اگر روزی برسد که صاحبان سپرده وجوهی مطالبه کنند و بانک قادر به پرداخت دین خود نباشد حکومت نظامی اعلام خواهیم کرد. به این جهت جای هیچگونه نگرانی برای بانک باقی نمیماند. به او گفتم هر کس دیگر چنین حرفی میزد تعجب نمیکردم اما شما، با چند سال سابقهٔ معاونت در بانک ملی، نباید این حرف را زده باشید. تمام سعی و کوشش من در این مدت برای این است که بانک دچار چنین روزگاری نشود و اگر این موضوع پیش بیاید دیگر اطمینان داشته باشید که کار از کار گذشته و حکومت نظامی نخواهد توانست بانک را نجات بدهد. چون بزور سرنیزه به مردم نمیتوان گفت شما از حق مشروع خود محروم شده اید. بانکی که بخواهد به این ترتیب با مشتریان خود رفتار کند دیگر استحقاق نخواهد داشت که مورد اعتماد مردم باشد.

آن روز هر چه سعی کردم هیأت دولت را قانع کنم که چاپ اسکناس مشکلی بوجود نخواهد آورد فایده ای نبخشد.

طی بحران ممنوعیت نشر اسکناس به کرات به اعضای هیأت نظارت بر اندوختهٔ اسکناس و به شخص شاه گفتم چنانچه روزی برسد که باوجود تمام اقدامات احتیاطی بانک ملی با ورشکستگی مواجه شود هیأت اندوخته اسکناس را به بانک دعوت خواهیم کرد و از آنها تقاضا میکنم، در مقابل دریافت شمش طلا، اسکناس به بانک ملی تحویل بدهند تا بانک بتواند دیون خود را به مردم بپردازد و از ورشکستگی نجات پیدا کند. و چنانچه درخواست من مورد قبول واقع نشود، با تنظیم صورت مجلسی که حاکی از جریان کامل وضع باشد، در حضور هیأت نظارت دستور خواهم داد درب خزانهٔ اسکناس را که از طرف هیأت نظارت مهر و موم شده است باز کنند و با گذاشتن مقدار لازم شمش طلا معادل آن اسکناس به بانک تحویل دهند. هر چند ممکن است این کار از نظر مقررات عواقب بدی برای من داشته باشد به مسئولیت خود انجامش خواهم داد و مقدرات خود را به متصدیان امور مملکت واگذار میکنم تا بهر نحو که صلاح بدانند با من رفتار کنند.

موضوع سپردهٔ بانک ها

وقتی از هیأت دولت ناامید شدم ناچار شدم راه حل دیگری برای جلوگیری از وخیم شدن وضع بانک ملی پیدا کنم.

قبل از وقوع این جریانات، در سال ۱۳۲۵ با توجه به وظائف بانک ملی، بعنوان یک بانک مرکزی و بانک ناشر اسکناس، لازم دانستم روشی را که در سایر کشورهای دنیا

معمول بود در ایران هم بموقع اجرا بگذارم. در کلیهٔ کشورهای جهان بانک مرکزی حق دارد، با توجه به وضع و سیاست پول روز، بانکها را ملزم نماید قسمتی از سپرده هائی را که مردم و مؤسسات نزد آنها تودیع کرده اند به بانک مرکزی بسپارند و این یکی از راههائیست که بانک های مرکزی به آن وسیله سیاست اعتباری کشور و حجم پول در گردش را تنظیم میکنند. بدین منظور در آذر ۱۳۲۵، هنگام نخست وزیری قوام السلطنه، به پیشنهاد بانک ملی تصو یبنامه ای صادر شد که برای اولین بار در ایران بانکها را موظف میکرد ۱۵درصد از سپرده های دیداری (یعنی وجوهی که اشخاص یا مؤسسات در بانک دارند و هر آن میتوانند آن را از بانک مطالبه کنند) و ٦درصد از سپرده های مدت دار (ثابت) را بدون بهره در بانک ملی ایران تودیع نمایند. درعین حال بانک شاهی ملزم شد که معادل ۱۵درصد دیگر از سپرده های مردم را هم، با بهره ای از قرار نیم درصد در سال، به شکل اسناد خزانه در اختیار دولت بگذارد. این تصو یبنامه بدون هیچگونه اشکالی صادر شد.

پس از مدتی، با توجه به وضع خطرناک بانک ملی و اینکه سایر اقدامات بانک بی نتیجه مانده بود، پیشنهاد جدیدی به هیأت وزیران دادم که طبق آن تصو یبنامه ای در اسفند ۱۳۲۷ صادر شد. بموجب این تصو یبنامه، بانکهای خارجی مقیم ایران، یعنی بانک شاهی و بانک ایران و روس، موظف گردیدند معادل حداقل ۵۵درصد از مجموع سپرده های دیداری خود را، بدون بهره، نزد بانک ملی نگاهدارند. همچنین در این تصو یبنامه پیش بینی شده بود که، در صورت لزوم، حتی صددرصد موجودیهای این دو بانک به بانک ملی سپرده شود. بنظر من بسیار طبیعی بود که کسانی که وجوه خود را از بانک ملی برداشت میکنند آن را زیر تشک خود پنهان نکنند بلکه به احتمال بسیار قوی وجوه خود نزد بانک شاهی که سالیان دراز در ایران سابقه و شهرت به امانت و درستکاری داشت بسپارند.

همزمان با این اقدامات، بمنظور اینکه حتی المقدور از حجم پول در گردش کاسته شود، دستور دادم واردکنندگان کالا از خارج صد در صد معادل ریالی اعتبارات اسنادی خود را نزد بانک افتتاح کنندهٔ اعتبار بسپارند. به بانکهای مجاز، یعنی بانک شاهی و بانک ایران و روس، هم دستور دادم صددرصد سپرده های مربوط به اعتبارات اسنادی خود را نیز به بانک ملی تحویل بدهند.

بدیهی است بتصو یب رساندن این مقررات مواجه با اشکالات فراوان شد. هنگامی که موضوع تودیع ۵۵ درصد نزد بانک ملی در هیأت وزیران مطرح بود مظفرفیروز، که در دولت قوام السلطنه معاون نخست وزیر بود، شدیداً با طرح پیشنهادی بانک ملی مخالفت کرد. قوام السلطنه بعلت کسالت در آن جلسه حضور نداشت و ریاست جلسهٔ هیأت دولت با سهام السلطان بیات وزیر دارائی وقت بود. صبح روز بعد سهام السلطان به من تلفن کرد و گفت

که طرح مورد موافقت دولت قرار نگرفته است و پیشنهاد کرد که شخصاً در جلسهٔ بعدی هیأت دولت شرکت کنم و توضیحات لازم را به هیأت وزیران بدهم.

این بار جلسه هیأت دولت در حضور قوام السلطنه در محل ییلاقی سفارت آلمان در شمیران که تبدیل به اقامتگاه نخست وزیر شده بود تشکیل شد. در این جلسه مظفرفیروز بار دیگر با طرح پیشنهادی بانک مخالفت کرد. روابط من با مظفرفیروز بحدی بد بود که با او صحبت و حتی سلام و علیک هم نمیکردم. مخالفت فیروز بر این مبنی بود که در هیچ کشوری چنین مقررات سختی در مورد بانکها وجود ندارد و پیشنهاد بانک ملی را غیرعادلانه میدانست و میگفت انگلیسها بدون شک زیر بار این تصو یبنامه نخواهند رفت. یکباره و بدون اینکه به او نگاه کنم، صحبت فیروز را قطع کردم و به قوام السلطنه گفتم نمیدانم ایشان از چه وقتی مدافع بانک شاهی شده اند.

پس از اینکه هیأت وزیران توضیحات مرا شنید، مظفر فیروز دو باره شروع کرد به مخالفت. قوام السلطنه که تا آنوقت ساکت نشسته بود به او گفت که شما به اندازهٔ کافی صحبت کرده اید. و به این ترتیب طرح پیشنهادی بانک بصورت تصو یبنامه درآمد.

پس از پایان جلسه یکی از اعضای هیأت دولت به من گفت که این اولین باری بود که قوام السلطنه با خشونت در حضور سایرین با مظفرفیروز رفتار کرده است.

شکایت سفیر انگلیس در مورد سپردهٔ بانک ها

روز بعد از تصو یب طرح پیشنهادی بانک ملی، برای ملاقات قوام السلطنه به اقامتگاه نخست وزیر در همان محل ییلاقی سفارت آلمان در پل رومی رفتم. کسالت قوام السلطنه هنوز رفع نشده بود و در رختخواب بود. یادداشتی را که سفیر انگلیس به او نوشته بود به من داد. در این یادداشت سفیر انگلیس نوشته بود که ما شنیده ایم دولت ایران در نظر دارد تصو یبنامه ای در مورد بانک شاهی صادر نماید که در صورتیکه اجرا شود به روابط اقتصادی و بازرگانی ایران و انگلیس لطمه وارد خواهد ساخت. نخست وزیر از دریافت این یادداشت بسیار ناراحت بود.

به قوام السلطنه گفتم که به سفیر انگلیس بفرمائید طرح تصو یبنامه از طرف بانک ملی به هیأت دولت پیشنهاد شد و رئیس بانک شخصاً در هیأت دولت حضور یافت و توضیحاتی داد و اعضای هیأت دولت هم باتفاق نظر او را تائید کردند و بنابراین بهتر است با رئیس بانک ملی تماس بگیرید و در بارهٔ این موضوع با خود او مذاکره کنید.

یکی دو روز بعد شاه مرا خواست و گفت سفیر انگلیس آمده است پیش من و میگو ید بانک ملی تصو یبنامه ای تهیه کرده است و میخواهد همهٔ سپرده های بانک شاهی را به

بانک ملی ببرد و اگر این کار به این ترتیب انجام بشود آنها مجبور خواهند شد که بانک شاهی را ببندند و مسلماً این موضوع تاثیر بدی در روابط ایران و انگلیس خواهد داشت.
من گفتم سفیر انگلیس چه حقی دارد که بخودش اجازه بدهد به حضور اعلیحضرت بیاید و مستقیماً در اینگونه کارها دخالت کند؟ مگر در لندن به سفیر ایران اجازه میدهند برود پیش پادشاه انگلیس و از رئیس بانک مرکزی انگلیس شکایت کند؟ اعلیحضرت چه فرقی بین لندن و تهران وجود دارد که این آدم بخودش اجازه میدهد بیاید پیش شما؟ گذشته از اینها این کاری که من در نظر دارم انجام بدهم از واجب ترین کارهاست و هیچکس جز من این کار را نخواهد کرد و اگر اصرار بفرمائید ناچار میشوم استعفاء بدهم. شاه گفت شما حق ندارید استعفاء بدهید. جواب دادم اعلیحضرت هیچکس نمیتواند مرا وادار کند علیرغم میلم رفتار کنم. شاه چون دید ایستادگی میکنم گفت بسیار خوب، ولی ما حالا به اینها احتیاج داریم و باید با آنها مماشات کنیم. گفتم اعلیحضرت این از آن مواردی نیست که قابل اغماض باشد. بالاخره شاه قانع شد و باین نحو توانستم اقدامات بانک شاهی را خنثی کنم.

سوء استفاده های بانک شاهی از اصطلاح «سپرده»

وقتی این تصویبنامه بموقع اجرا گذاشته شد بانک شاهی به مدت دو ماه ۵۵ درصد از سپرده های دیداری و صددرصد از سپرده های مربوط به اعتبارات اسنادی را توديع کرد. اما در همان زمان، چون در تصویبنامه کلمهٔ «سپرده» بکار رفته بود، بانک شاهی در صدد بر آمده بود که از این عبارت بنفع خود استفاده کند.

مسئله به اختصار از این قرار است که یکی از معاملات متداول بانکها باز کردن اعتبارات اسنادی برای ورود کالاهای وارداتی است. این عمل به این صورت انجام میگیرد که وارد کنندهٔ کالای خارجی، بجای اینکه همزمان با سفارش کالا تمام بهای اجناس را نقداً بفروشنده خارجی پرداخت کند، به بانک مراجعه و تقاضای گشایش اعتبار اسنادی مینماید و به بانک افتتاح کننده اجازه میدهد که، در مقابل دریافت اسناد حمل (بارنامه)، بهای کالای مورد سفارش را بفروشندهٔ خارجی بپردازد. مزایای این عمل این است که از یکطرف وارد کننده بجای اینکه تمام بهای اجناس وارداتی را یکجا پرداخت کند فقط جزئی از آن را، تحت عنوان «سپرده»، به بانک میپردازد و از طرف دیگر صادرکنندهٔ خارجی تأمین کافی دارد که، وقتی در ظرف مدت اعتباری که به او ابلاغ شده اجناس را حمل کرد، با تسلیم بارنامه تمام بهای آنرا از بانک کارگزار دریافت نماید.
اطلاق کلمهٔ «سپرده» به وجهی که هنگام گشایش اعتبار اسنادی از طرف وارد کننده

به بانک پرداخت میشود یک غلطی رایج بود که درعرف بانکداری و بازرگانی معمول و جاری شده بود، در حالیکه کلمه سپرده باید فقط نسبت به وجوهی که مردم و مؤسسات به میل و تشخیص خودشان و بدون اجبار به بانک میسپارند اطلاق گردد و وجوهی که وارد کننده هنگام باز کردن اعتبار اسنادی به بانک میپردازد میبایستی «پیش پرداخت» نامیده شود.

میزان سپرده یا پیش پرداختی که واردکنندگان ملزم هستند به بانک بدهند نسبت به اوضاع و احوال تغییر میکند. در پاره ای از موارد ممکن است مثلاً پنج درصد باشد و در موارد دیگر حتی به صددرصد میرسد. هنگامی که من ریاست بانک ملی را بعهده داشتم بعضی اوقات اوضاع و احوال ایجاب میکرد که برای محدود کردن واردات، و یا قسمتی از واردات، سپرده یا پیش پرداخت اعتبارات اسنادی به صددرصد افزایش داده شود. اینجا باید متذکر شوم که چه در هنگام مذاکرات با مسئولین بانک شاهی و چه بعد از آن هیچوقت من این پیش پرداخت های اعتبارات اسنادی را در ردیف سپرده، بمعنی واقعی کلمهٔ سپرده، تلقی نمیکردم و نمیتوانستم کرده باشم زیرا سپرده های واقعی را چنانکه گفتم مردم به میل خود در بانکها تودیع میکنند در حالیکه در مورد سپرده یا پیش پرداختهای مربوط به اعتبارات اسنادی واردکنندگان ملزم هستند آنها را به بانک بپردازند.

بهر حال، همانطور که در بالا گفته شد، حدود دو ماه از تاریخ اجرای تصویبنامه مربوط به واگذاری اجباری ۵۵ درصد از سپرده های بانکهای بیگانه به بانک ملی ایران گذشته بود که بانک شاهی به دولت مراجعه و ادعا کرد که باوجود اینکه من موافقت کرده بودم ۵۵ درصد از سپرده های آنها به بانک ملی واگذار شود حالا دستور داده ام صد درصد سپرده های اعتبارات اسنادی به بانک ملی پرداخت شود.

فلسفهٔ من در این مورد این بود که وقتی واردکنندهٔ ایرانی معادل صددرصد اعتبار اسنادی را، که برای واردات افتتاح شده است، به یک بانک خارجی تحویل میدهد آن بانک خارجی، که هیچ مسئولیت و زحمتی در مقابل ارزی که باید برای واردات پرداخت شود ندارد، نباید از مزایای این کار برخوردار شود.

در عین حال، ایجاد تضییقات در مورد واردکنندگان ایرانی دو علت اصلی داشت. یکی محدود کردن هر چه بیشتر واردات غیرضروری بود و دیگری تقلیل حجم پول در گردش. در حالیکه نظر بانک شاهی درست در جهت مخالف این دو اصل قرار داشت. بدین معنی که آنها توقع داشتند قسمتی از پولهائی که به این ترتیب جمع آوری میشد در اختیارشان گذاشته شود تا بتوانند این وجوهی را، که متعلق به مردم ایران بود، با خیال آسوده و با ۱۲ درصد بهره بکار انداخته و منافع حاصله از این معاملات را در پایان سال به ارز خارجی تبدیل و از ایران

انتقال دهند و بین سهامداران بانک خود در انگلیس توزیع کنند. اگر من توانستم مقامات عالیه انگلیس را به حقانیت نظر بانک ملی متقاعد کنم فقط از همین جهت بود که این حقایق برای آنها مسلم شد.

حمایت هیأت وزیران از بانک شاهی

قضیهٔ ۵۵ درصد سپرده در زمان نخست وزیری ساعد، در تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۲۸، در جلسه هیأت وزیران مطرح گردید و من که در آن جلسه شرکت داشتم جریان را برای هیأت دولت توضیح دادم و ضمناً تذکر دادم قصد بانک شاهی این است که از اصطلاحی که به غلط در مورد پیش پرداختهای اعتبارات اسنادی بکار میرود سوءاستفاده کند و از تحویل صددرصد وجوهی که مربوط به اعتبارات اسنادی میشود طفره برود و در واقع این بانک شاهی است که با اینکه دو ماه طبق دستور بانک ملی عمل کرده اکنون از تعهد خود عدول میکند. هر چه سعی کردم موفق نشدم هیأت وزیران را به نادرستی ادعای بانک شاهی متقاعد کنم چون عده زیادی از وزراء حق را بجانب بانک شاهی میدادند.

در این جلسه مشاجرات بسیار تندی بین من و بعضی از کسانی که در آنجا حضور داشتند درگرفت. به این اشخاص یادآوری کردم که من سر پرست بانک ناشر اسکناس هستم و برای حفظ منافع ایران حق دارم از هیأت دولت انتظار پشتیبانی داشته باشم و شایسته نیست به اظهارات من، که متکی به دلائل موجه است، اعتناء نشود و آنوقت هر چه یک دستگاه بیگانه میگوید مورد قبول واقع گردد.

یکی از کسانی که علناً از انگلیسها طرفداری میکرد فهیم الملک بود که در آن هنگام وزیر مشاور و یکی از اعضای برجسته دولت بود. او را از سابق میشناختم و از دوستان خود میدانستم و تصور میکردم آدم با انصافی است. آن روز وقتی جانبداری علنی او را از بانک شاهی مشاهده کردم خیلی تکان خوردم. ضمناً طرفداری عباسقلی گلشائیان وزیر دارائی از بانک شاهی هم وضع بسیار بدی بوجود آورده بود بطوریکه در پایان جلسه گفتم من خیال میکردم به جلسهٔ هیأت وزیران ایران آمده ام.

بهرحال استدلال من مورد قبول هیأت وزیران قرار نگرفت و جلسه با تشنج زیاد بهم خورد. وقتی خواستم جلسه را ترک کنم فهیم الملک بطرف من آمد. قبل از اینکه بتواند صحبت کند با صدای بلند گفتم آقای فهیم الملک من یک وقتی به نسبت به شما ارادت داشتم ولی دیگر تمام شد.

وقتی دیدم بانک شاهی زیر بار نمیرود، دستور دادم از آن ببعد به بانک مذکور ارز فروخته نشود. دستور بانک ملی وضعیت وخیمی برای بانک شاهی ایجاد کرد، چون همیشه

کسری ارزی بانک مزبور توسط بانک ملی تأمین میشد و اگر بانک ملی از فروش ارز خودداری میکرد بانک شاهی قادر نبود فروش ارز را در مواردی که خریدار اجازه خرید ارز داشت تأمین کند. در نتیجه رئیس بانک شاهی به سفارت انگلیس، نخست وزیر و وزارت دارائی شکایت کرد. با کمال تأسف، و قبل از اینکه تحقیقی راجع به این موضوع بشود، وزارت دارائی و عده ای از وزراء نظر بانک شاهی را پذیرفتند و شکایت رئیس بانک را وارد دانستند.

مورد بانک ایران و روس

البته باید بگویم که من همین سختگیری را نسبت به روسها نیز اعمال میکردم. وقتی بانک ایران وروس، یکماه پس از ابلاغ متن تصو یبنامه در مورد سپرده های مردم نزد بانکهای خارجی، موضوع را جدی نگرفت ابراهیم کاشانی رئیس حسابداری کل بانک را که روسی خوب میدانست خواستم و دستور دادم به بانک ایران و روس تلفن کند و به آنها بگو ید که بیست و چهار ساعت مهلت دارند مطابق مقررات ۵۵ درصد از سپرده هایشان را به بانک ملی منتقل کنند و اگر تا آن موقع اینکار انجام نشود میفرستم بانک ایران و روس را تعطیل کنند. گفتم به روسها بگوئید اگر از این تصو یبنامه خوششان نمیآید تشریف ببرند مسکو، چون کسی آنها را مجبور نکرده است که در تهران شعبه داشته باشند. و اگر میخواهند در ایران کار کنند باید بدانند که تابع مقررات ایران هستند. کاشانی کمی تأمل کرد. گفتم آقای کاشانی برو ید همینطور که گفتم عمل کنید. کاشانی رفت و به بانک ایران و روس تلفن کرد و بعد گزارش داد که تا فردا صبح چک مر بوط به سپرده ها را خواهند فرستاد و همین طور هم عمل کردند.

تحریکات بانک شاهی علیه من

بدیهی است که اقدامات من که برای حفظ و بقای بانک ملی بعمل میآمد بهیچوجه مطلوب طبع بانک شاهی نبود. بانک شاهی مدت شصت سال از مزایائی استفاده میکرد که حتی بانک ملی آنها را دارا نبود. مثلاً بانک ملی مانند هر مؤسسه دیگر ملزم به پرداخت مالیات و حقوق گمرکی بود و حتی در مورد اسکناسهای ایران که در خارج چاپ و وارد میشد حقوق گمرکی میپرداخت، در حالیکه بانک شاهی از پرداخت مالیات و حقوق و عوارض بکلی معاف بود. در مقابل قرضه ای که در زمان مظفرالدینشاه به مبلغ یک میلیون لیره از انگلیس دریافت شد و بانک شاهی واسطهٔ آن بود عایدات گمرکات جنوب ایران وثیقه این قرضه قرار گرفت و بانک شاهی روزانه درآمدهای این گمرک خانه ها را وصول

میکرد. در زمان تصدی من در بانک ملی مبلغی که از بابت این قرضه هنوز باقی مانده بود پرداخت و درآمدهای گمرکات جنوب آزاد گردید. بهر حال، برای مسئولین بانک شاهی، که هنوز ایران را از دریچهٔ قرن نوزدهم نگاه میکردند، بسیار شاق و بلکه غیرقابل قبول بود که دستورهائی از یک مؤسسه ایرانی بگیرد و مجبور باشد این دستورها را اجرا کند.

کشمکش با بانک شاهی، از روزی که سر پرست بانک ملی شدم تا آخرین روزی که در آن بانک بودم، ادامه داشت. اولین باری که دستوری به بانک شاهی دادم بانک مزبور، بعنوان اینکه بانک ملی یک بانک مجاز (یعنی بانکی که حق انجام معاملات ارزی دارد) و بانک شاهی یک بانک مجاز دیگری است، خود را بهیچوجه ملزم به رعایت دستور بانک ملی ندانست. در چنین وضعی من ناچار بودم از یکطرف دولتهای وقت را متقاعد کنم تا با پیشنهادهای بانک ملی که برای حفظ موجودیت این بانک لازم بود موافقت نماید و از طرف دیگر خودم تصمیماتی در مورد بانک شاهی اتخاذ و با زحمت بموقع اجرا بگذارم.

وقتی من جلوی کارهای خلاف بانک شاهی را گرفتم تحریکات دائمی از طرف آن بانک علیه من شروع شد. یک روز نیرومند، رئیس بازرسی کل بانک ملی، مقاله ای را، که برای درج دریکی از روزنامه ها فرستاده شده بود، به دست من داد و گفت مدیر این روزنامه با من دوست است و این مقاله را بخاطر دوستی که با من دارد در اختیار من گذاشته تا به شما نشان بدهم. قرار بود روزنامه مقاله مورد بحث را به چاپ برساند.

مقاله بدون امضاء و به خط اسمعیل دهلوی بود. از آنجائی که دهلوی چند سال زیر دست من در بانک شاهی کار کرده بود بخط او آشنائی کامل داشتم. وقتی مقاله را خواندم نمیتوانستم باور کنم که این گونه تهمتها از طرف شخصی که کارمند ارشد ایرانی بانک شاهی است برای انتشار به یک روزنامهٔ ایرانی فرستاده شده است. مندرجات مقاله نظیر حملاتی بود که غالباً در آن ایام در پاره ای از مطبوعات تهران دیده میشد. این مقاله مرا به اجنبی پرستی متهم کرده بود. دهلوی نوشته بود که ابتهاج عامل انگلیسهاست، سالها در بانک شاهی کار میکرده، و در حال حاضر هم هر کاری در بانک ملی میکند بدستور انگلیسهاست.

برای تحقیق موضوع از «والتر»[1] رئیس کل بانک شاهی خواستم به ملاقات من بیاید. وقتی آمد گفتم که اگر یک بانک اجنبی در انگلیس اجازه بدهد که کارمندانش دست به تحریکاتی علیه رئیس بانک مرکزی انگستان بزنند که برخلاف انصاف و حقیقت باشد با چنین مؤسسه ای چگونه رفتار خواهد شد؟ والتر پرسید مگر چه شده است؟ مقالهٔ دهلوی را به او دادم و گفتم که این مقاله بخط کارمند شماست. والتر گفت نمیتواند باور کند که دهلوی

۱- V. L. Walter

مرتکب چنین عملی شده است و خواهش کرد مقاله را به او بدهم تا در این خصوص با دهلوی صحبت کند. دو روز بعد دوباره والتر بدیدن من آمد و گفت که این مقاله بخط دهلوی است اما دهلوی آن را ننوشته است. من تصور کردم قطعاً مطلب را درست درک نکرده است و پرسیدم معنی این حرف شما چیست؟ والتر اینطور توضیح داد که یکی از دوستان دهلوی مقاله را نوشته و قبل از این که آن را به روزنامه بدهد سر راه بدیدن دهلوی در بانک شاهی آمده و مقاله را به او نشان داده است و دهلوی از روی آن نسخه برداشت است.

این حرف او بقدری بی معنی و کودکانه بود که به والتر گفتم آیا شما خودتان این مطلب را باور میکنید یا این که مرا تا این حد ساده لوح میدانید که انتظار دارید حرفهای شما را باور کنم؟ مگر دهلوی نمیتوانست صبر کند و عین مقاله را روز بعد در روزنامه ای که آن را چاپ کرده بخواند؟ وانگهی آیا آقای دهلوی کار دیگری در بانک ندارد که برای تمرین خط نشسته و مقاله استنساخ کرده است؟ از تمام اینها گذشته شما خودتان بزبان فارسی آشنا هستید و میبینید که در این مقاله درچند جا اصلاحاتی شده و روی بعضی از جملات خط کشیده شده است و بجای آن عبارت دیگری نوشته شده است. کسی که از روی نوشته ای نسخه برمیدارد دیگر اصلاحات نویسنده را عیناً در نسخه خودش منعکس نمیکند. بهر حال چون دیدم ادامه صحبت با او بیفایده است به جلسه خاتمه دادم.

نقش بولارد

چند روز از این قضیه گذشت. یک روز شاه به من گفت که بولارد سفیر انگلیس مأموریتش در ایران تمام شده و عازم لندن است. ضمناً از رفتاری که شما با بانک شاهی کرده اید خیلی گله دارد. بدنیست بروید او را ببینید و سعی کنید با او تندی نکنید.

وقتی بدیدن بولارد رفتم به او گفتم شما از بانک ملی چه شکایتی دارید؟ گفت شکایت من از سختگیری شما با بانک شاهی است. گفتم شما نباید چنین حرفی بزنید. بانک شاهی مرکز تحریکات علیه من شده است. عضو ارشد ایرانی آن بانک بخط خودش در روزنامه ها علیه من مقاله مینویسد و وقتی این مطلب را به والتر میگویم جواب میدهد که این خط دهلوی هست ولی او ننوشته است. بولارد حرف مرا قطع کرد و گفت مستر والتر موضوع را به من گفته است که این مقاله خط دهلوی هست ولی اطمینان داده است که او آن را ننوشته است.

وقتی این حرف را شنیدم بطوری عصبانی شدم و عکس‌العمل نشان دادم که کمتر با این شدت با کسی صحبت کرده ام. گفتم شما اصلاً متوجه هستید چه میگوئید؟ مقصودتان این است که حرف یک نفر انگلیسی هر قدر هم بی پایه و مهمل باشد در مقابل حرف هر غیر

انگلیسی هر چقدر هم منطقی و صحیح باشد حجت است. چگونه میتوان توضیحی را که والتر به من داده است باور کرد و چطور شما توقع دارید که من به صرف اینکه شما میگوئید رئیس بانک شاهی به شما اطمینان داده است صحت آن را قبول کنم؟ معلوم میشود خیال میکنید من نمیدانم در بانک شاهی چه خبر بوده و چه کارهائی میکردند.

آنوقت داستان دزدی های رئیس شعبه بانک شاهی در رشت را برای او تعریف کردم و به بولارد گفتم شما فکر میکنید یکنفر انگلیسی دروغ نمیگوید و دزدی نمیکند درحالی که خودم شاهد بودم که رئیس کل بازرسی بانک شاهی وقتی در شیراز بود از تمام خوانین فارس رشوه میگرفت و فرش به خانه او میبردند و در یک مورد دیگر رئیس شعبه بانک شاهی را در بابل چون دزدی کرده بود از همانجا منفصل کردند و به لندن فرستادند. گفتم آقای بولارد من همه این چیزها را میدانم، آنوقت شما خجالت نمیکشید به من میگوئید که حرف رئیس بانک شاهی درست است؟ وقتی حرفهایم تمام شد و خواستم بروم بولارد دنبال من آمد و گفت خیلی متأسفم که موقع رفتن من از ایران چنین صحنه ای بین ما پیش آمده است.

این ملاقات و مذاکره درآخرین اقامت بولارد در ایران صورت گرفت. وقتی موضوع ملاقاتم را با بولارد به شاه گفتم شاه پرسید به او چه گفتید؟ گفتم تنها کاری که نکردم این بود که او را کتک نزدم.

دربارۀ بولارد

ابتدای ماموریت بولارد در ایران با سالهای سلطنت رضا شاه مقارن بود و او قبل از حملۀ متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ وزیر مختار انگلیس در تهران شد. او از همان ابتدای این مأموریت، شاید به علت بی اعتنائی که سابقاً نسبت به او شده بو، کینه ایرانیها را به دل گرفته بود. یکی از دلایل بی اعتنائی نسبت به بولارد این بود که در زمان رضاشاه به ایرانیها اجازه رفت و آمد به سفارتخانه ها داده نمیشد و حتی معاشرت با خارجیها خالی از اشکال نبود. پس از اشغال ایران و رفتن رضاشاه، بولارد تقریباً صاحب قدرت مطلق شده بود و با اینکه روسها هم، به اتکای قشونی که در ایران داشتند، دخالتهائی در کارها میکردند که به ضرر ایران تمام میشد (از جمله پشتیبانیِ آنها از عوامل و اعضای حزب توده و تقویت آنها) اما قدرت اصلی در واقع در دست بولارد بود. ایرانیهائی هم که با او سرو کار داشتند از او متنفر بودند. یک روز در یکی از مهمانیهائی که برای خداحافظی او هنگام پایان مأموریتش در ایران بودند بولارد به من گفت در تاریخ ایران اسم من از نظر ایرانیها مثل اسم عُمر خواهد بود.

به نظر من بولارد خیلی مؤمن و مذهبی بود و معتقدات بخصوصی هم داشت. مثلاً در

زمان جنگ در مهمانیهای سفارت انگلیس نان روی میز نمیآوردند چون بولارد عقیده داشت به خاطر سربازانی که احتمالاً در جبهه از نان محروم هستند او و مهمانان سفارت هم نباید نان بخورند. بولارد تابستانهای گرم تهران را در زمان جنگ تحمل میکرد و به قلهک (محل ییلاقی سفارت انگلیس) نمیرفت و میگفت موقعی که جوانهای انگلیس میروند و در جبهه کشته میشوند معنی ندارد اعضای سفارت بروند قلهک اقامت کرده و از هوای ییلاقی استفاده کنند.

در همان اوائلی که قوای متفقین ایران را اشغال کرده بود یک روز بولارد بمناسبتی برایم نقل کرد که یکبار فروغی بااو راجع به رفتن یا ابقای رضاشاه صحبت میکرده و ازاو خواسته است که با بعضی از سفرای دیگر هم در این باب مذاکره کند. دلیل این کاراین بود که رضاشاه سفیر آمریکا را خواسته بود و به او گفته بود که او (رضاشاه) علاقه ای به آلمانها ندارد و برعکس در چند مورد مختلف با آنها مشکلات زیادی داشته است و آمادگی دارد با همکاری متفقین با آلمانها بجنگد. و اضافه کرده بود که انگلیسها و روسها میتوانند بطور دوستانه هر چه میخواهند از طریق مذاکره با او بدست بیاورند.[1] بولارد گفت که فروغی در جواب من گفت که این حرفهای رضاشاه بیفایده است چون او عوض شدنی نیست.

به عقیدهٔ من هم رضاشاه در اظهاراتش به سفیر آمریکا صادق نبوده است چرا که او هم مثل نود و نه درصد از مردم ایران در آن زمان مطمئن بود که آلمان برندهٔ جنگ و صاحب اختیار جهان خواهند شد و سیاست و تصمیماتش را بر مبنای همین فرضیهٔ غلط قرار داده بود.

شاید یکی از دلایل مخالفت انگلیسها با رضاشاه بر سر مسئلهٔ نفت بود. در سالهای اول جنگ دوم، که آلمانها درحال پیشرفت و انگلیسها سخت در تنگنا بودند، هنگامیکه منصورالملک نخست وزیر بود، یک روزمرا که رئیس بانک رهنی بودم به کمیسیونی که در دفتر وزیردارائی تشکیل میشد دعوت کردند. طبق سنت معمول در ایران باز هم قبلاً نگفته بودند که موضوع مورد بحث در کمیسیون چه خواهد بود. امیرخسروی وزیر دارائی، هژیر، علی امینی، الهیار صالح معاون وزارت دارائی، صادق وثیقی رئیس اداره تجارت و به نظرم عباسقلی گلشائیان هم در این کمیسیون حضور داشتند. وقتی منصور الملک وارد شد و جلسه را افتتاح کرد من متوجه شدم که قیافهٔ خیلی گرفته و پریشانی دارد و درحالیکه سرش را پائین انداخته بود گفت که دیشب اعلیحضرت در جلسه هیأت وزیران فرمودند که تولید نفت روز به روز کم میشود و این قابل قبول نیست و باید یک حداقلی در تولید نفت برای شرکت نفت ایران و انگلیس معین کنید، و امر فرمودند که شرکت نفت ملزم شود چه نفت استخراج بشود یا نشود آنها مبلغی بعنوان حق الامتیاز به دولت ایران بپردازند. وقتی منصور الملک

۱- رجوع کنید به ضمیمه «ح».

حرفش تمام شد من بدون تأمل گفتم من تمام قرارداد نفت را خوانده ام و به خاطر ندارم که در امتیاز نامه نفت شرطی گنجانده باشد که به ما حق بدهد که حداقل تولیدی از انگلیسها بخواهیم. و رو به منصورالملک کردم و ادامه دادم که به عقیدهٔ من چنین کاری آن هم در موقعی که آلمانها تا سرحدات مصر پیشروی کرده اند و انگلیسها تاریکترین روزهای تاریخ خود را میگذرانند، به مصلحت نیست. سکوت محض حکمفرما شد و جلسه بهمین ترتیب خاتمه یافت. یقین دارم که اگر این حرف من به گوش رضاشاه رسیده بود کار من تمام بود چون ممکن بود رضاشاه بپرسد به چه مناسبت رئیس بانک رهنی به چنین جلسه ای دعوت شده است.

بهر حال بولارد سعی میکرد، بعد از رفتن رضاشاه، بدرفتاریهائی راکه با او شده بود تلافی کند، بطوری که رفتار او حتی با محمدرضاشاه هم بسیار بی ادبانه و خارج از نزاکت بود. مثلاً عمداً در حضور شاه دستش را در جیبش میکرد و میخواست بدینوسیله بی اعتنائیش را به او نشان دهد.

استافورد کریپس و اختلافات با بانک شاهی

در اوائل شهریور ۱۳۲۸، چند روز بعد از جلسهٔ پر هیجان هیأت وزیران و برخورد من با جمعی از آنان که شرح آن آمد، برای شرکت در جلسهٔ سالیانهٔ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول عازم واشنگتن شدم.

در واشنگتن با استافورد کریپس[۱]، که وزیر دارائی انگلیس و رئیس هیأت نمایندگی انگلیس در مجمع بود، ملاقاتی دست داد. این ملاقات که در ۲۴ شهریور روی داد بنا به تقاضای او صورت گرفت. من کریپس را از سابق میشناختم و او را نه تنها مردی برجسته بلکه انسانی دارای اصول و عقاید و ایمان راسخ میدانستم. او ضمن صحبت موضوع شکایت بانک شاهی را پیش کشید و پرسید شما چرا تا این اندازه نسبت به بانک شاهی سختگیری میکنند؟من ضمن اظهارعدم رضایت از روش«لرد کِنیت»[۲] رئیس هیأت مدیره بانک شاهی، گفتم دریغ از شما که از چنین مؤسسه ای حمایت کنید. او جواب داد بالاخره من وزیر دارائی انگلیس هستم و نسبت به بانک شاهی که یک مؤسسه انگلیسی است وظیفه ای دارم. گفتم متأسفانه بانک شاهی مؤسسه ای نیست که استحقاق و شایستگی حمایت شما را داشته باشد. کریپس پرسید آیا حاضر هستید هنگام مراجعت به ایران و توقف در لندن (من برای تجدید قرارداد بین بانک ملی ایران از یکطرف و وزارت دارائی انگلیس و بانک

۱- Sir Stafford Cripps

۲- Lord Kennet

مرکزی انگلستان از طرف دیگر قرار بود به لندن بروم)[۱] در موضوع اختلاف بین بانک ملی و بانک شاهی با «کابلد»[۲] رئیس کل بانک مرکزی انگلستان مذاکره کنید؟ و آیا نظر او را در این مسائل قبول دارید؟ بدون تأمل موافقت خود را اعلام کردم.

روز ۱۲ مهر ۱۳۲۸ با کشتی وارد بندر «سات هامپتن»[۳] شدم و صبح روز بعد از آنجا با قطار عازم لندن گردیدم. هنگام ورود به ایستگاه راه آهن شخصی که خود را نماینده وزارت دارائی انگلیس معرفی کرد در ایستگاه حضور داشت و از طرف کریپس به من خیرمقدم گفت و از طرف وزیر دارائی مرا به صرف شام در همان شب دعوت کرد. دعوت او را با کمال میل قبول نمودم و غروب آنروز به باشگاهی که در آنجا دعوت شده بودم رفتم.

بغیر از کریپس اشخاص دیگری که حضور داشتند عبارت بودند از محسن رئیس سفیر کبیر ایران در لندن، «هارولد ویلسن»[۴] وزیر بازرگانی خارجی دولت کارگری که بعدها به نخست وزیری رسید، و «داگلاس جی»[۵] معاون امور اقتصادی وزارت دارائی انگلیس. غذائی که کریپس صرف میکرد غیر از آنی بود که برای میهمانان تهیه شده بود چون کریپس گیاهخوار بود و گوشت نمیخورد. هنگام خداحافظی کریپس مذاکرهٔ خود را با من در واشنگتن یادآور شد و اظهار امیدواری کرد که من با کابلد رئیس بانک مرکزی انگلستان ملاقات و راجع به بانک شاهی مذاکره کنم.

فردای آنروز به ملاقات کابلد رفتم و از او پرسیدم بانک شاهی چه میگوید و ادعاهایش چیست؟ کابلد جواب داد که بانک شاهی بطور کلی از رویهٔ غیرعادلانه بانک ملی نسبت به «بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه» (بانک شاهی پس از انقضای مدت اعتبارنامه اش در سال ۱۳۲۸ تغییر نام یافته بود) گله مند است و در دو مورد بخصوص نسبت به رفتار بانک ملی اعتراض دارد. یکی از آن موارد اینست که شما در مورد سپرده ها (یعنی پیش پرداختهای اعتبارات اسنادی) با نمایندگان آن بانک موافقتی نموده اما بعد از آن عدول کرده اید. بانک شاهی میگوید قرار ما با رئیس بانک ملی بر این بوده است که ۵۵ درصد از این سپرده ها بدون بهره به بانک ملی ایران واگذار شود ولی شما برخلاف وعدهٔ خودتان از آنها صددرصد مطالبه میکنید. همچنین بانک شاهی شکایت دارد که بدستور شما از فروش ارز به آنها برای رفع احتیاجات معاملات ارزیشان خودداری میشود.

بعد از شنیدن این مطالب به کابلد گفتم که علت عمدهٔ شکایت بانک شاهی از من از این اصل است که بانک مزبور نمیخواهد مسئولیتی را که بانک ملی بعنوان بانک ناشر

۱- درمورد موافقتنامه رجوع کنید به فصل بعد.
۲- C. F. Cobbold
۳- Southampton
۴- Douglas Jay
۵- Harold Wilson

اسکناس و بانک مرکزی ایران بعهده دارد درک نماید. مسئولیت من ایجاب میکند هر اقدامی که برای حفظ اعتبار پول ایران و بنفع سیاست پولی مملکتم لازم میدانم انجام بدهم. در مورد سپرده های اعتبارات اسنادی، که حقاً باید کلمهٔ پیش پرداخت به آنها اطلاق شود، من تصمیم به بالا بردن میزان آنرا از این جهت گرفتم که بدینوسیله مقداری از حجم پول کاسته شود و در اختیار بانک ملی قرار گیرد. بدین جهت معقول نیست قسمتی از این وجوه در اختیار یک بانک بازرگانی غیرمسئول غیرایرانی باشد. و اضافه کردم که در موافقتی که بین من و نمایندگان بانک شاهی در تهران بعمل آمد، و بموجب آن مقرر گردید ۵۵ درصد از سپرده های مردم نزد بانک شاهی به بانک ملی تسلیم شود، حتی یک کلمه و یک دفعه هم اشاره ای به سپرده های اعتبارات اسنادی نشده است. بعلاوه از روزیکه موافقتنامهٔ جدید بین دو بانک بموقع اجرا گذاشته شد هر دو هفته یکبار بانک شاهی صورتی از سپرده های مردم نزد آن بانک را به بانک ملی فرستاده و ۵۵درصد آنها را هم به بانک ملی پرداخته است و در عین حال تمام سپرده های اعتبارات اسنادی را به بانک ملی واگذار نموده است ولی، پس از چندی که این عمل را اجرا کرده، مدعی شده است که تفاوتی بین این دو سپرده وجود ندارد و باید نسبت به هر دو یکسان رفتار شود و در غیاب من مرا متهم کرده است که از قولم عدول کرده ام.

به کابلد گفتم تمام کسانی که به نمایندگی از طرف بانک شاهی با من مذاکره کرده بودند اتفاقاً الان در لندن هستند و من حاضرم در حضور شما به آنها بگویم که اظهارات و ادعای آنها برخلاف حقیقت است. کابلد از من خواهش کرد این مطالب را بصورت یادداشتی برای او بفرستم.

تقاضای او را قبول کردم و نامه ای بوی نوشتم و چگونگی را با دلائل خود شرح دادم. دو روز بعد از بانک انگلستان اطلاع دادند رئیس کل بانک مزبور مایل است مرا ملاقات نماید. هنگامی که بدیدن کابلد رفتم یادداشتی به امضای خود روی کاغذ رسمی بانک مرکزی انگلستان به من تسلیم نمود که طی آن پس از اشاره به روابط بین بانک ملی و بانک شاهی در مورد دو شکایت بخصوص چنین اظهار عقیده نموده بود:

به عقیدهٔ من بانک ملی ایران هیچگونه موافقتی راجع به این سپرده های بخصوص نکرده است و بنابراین خیال نمیکنم در این مورد تعهدی را نقض کرده باشد. اما در مورد خودداری از فروش ارز به بانک شاهی، شکایت بانک مزبور وارد است.

من البته خود تصدیق داشتم، تا زمانی که بانک شاهی مجاز در معاملات ارزی است، بانک ملی نباید از فروش ارز به آن بانک در حدود مقررات خودداری نماید. اما این تصمیم را از آن جهت گرفته بودم که راه دیگری نداشتم تا بانک شاهی را وادار به رعایت مقررات و

دستورهائی که از طرف بانک ملی ایران، به عنوان بانک مرکزی، صادر میشد بکنم.

روزی که برای خداحافظی کریپس را در دفتر وی در وزارت دارائی انگلیس ملاقات کردم، و موافقتنامه ای که شرح آن در فصل بعد خواهد آمد برای یکسال دیگر تمدید شد، کریپس راجع به ملاقات و مذاکرهٔ من با رئیس بانک مرکزی انگلستان پرسش نمود. معلوم شد هنوز گزارش کابلد به او نرسیده است. به کریپس گفتم که کابلد نظر خود را کتباً به من داده است. و شرح آن را بطور اختصار به اطلاع او رساندم. کریپس اظهار داشت بسیار خوشوقتم که مطلب روشن شده است و دیگر بانک شاهی نخواهد توانست از اینگونه شکایتهای بیمورد بنماید.

پس از بازگشت به تهران یادداشت کابلد را، با ترجمهٔ فارسی آن، برای ساعد نخست وزیر، عباسقلی گلشائیان وزیردارائی، علی اصغرحکمت وزیرامورخارجه، و دکترمحمد سجادی وزیر دادگستری فرستادم. این افراد از طرف هیأت دولت در مسائل مربوط به اختلاف بانک ملی و بانک شاهی مداخله داشتند.

روزی که بنا به تقاضای من جلسه ای از نامبردگان در دفتر ساعد تشکیل شد من یادآور گردیدم که قبل از مسافرتم به آمریکا و انگلستان هیأت وزیران ادعای خلاف واقع بانک شاهی را قبول کرده بودند بدون آنکه از من چگونگی را تحقیق نمایند و اشاره به یادداشت رئیس بانک انگستان کردم. سجادی رو به من کرد و گفت تعجب آور است که با آنکه رئیس بانک مرکزی انگلستان میتوانست نظر خود را شفاهاً به شما بگوید چطور حاضر شد که این مطلب را روی کاغذ بیاورد؟ جواب دادم برای این که کابلد یک جنتلمن است و بهمین دلیل هم بود که حاضر شدم او در بارهٔ اختلاف بین بانک ملی و بانک شاهی رسیدگی کند و نظر بدهد. کابلد دوازده سال رئیس بانک مرکزی انگلستان بود و در سال ۱۳۳۹ لقب لرد گرفت و بالاخره در سال ۱۳۴۲ به سمت وزیر دربار انگلیس منصوب شد.

انتقال حسابهای ارتش آمریکا به بانک ملی

وقتی من به بانک ملی آمدم متوجه شدم که ارتش آمریکا هیچ حسابی پیش ما ندارد. تحقیق کردم معلوم شد همه پولهایشان را در بانک شاهی نگه میدارند. به دیدن ژنرال «کانالی»[1]، رئیس فرماندهی ارتش آمریکا در خلیج فارس که مقیم تهران بود، رفتم و گفتم این شایسته نیست که شما پیش ما، که بانک ناشر اسکناس هستیم، حساب نداشته باشید. پرسید پس ما حسابهایمان را کجا نگاه میداریم؟ گفتم نزد بانک شاهی. پرسید شما کدام بانک هستید؟ گفتم بانک ملی ایران. گفت کار ما چه اشکالی دارد؟ گفتم بانک

۱- Donald H. Connally

شاهی یک بانک خارجی در ایران است، در صورتی که بانک ملی مؤسسه ای است ایرانی و ناشر اسکناس است. گفت من از این چیزها سر درنمیآورم. تا چند هفته دیگر کلنل استتسن[۱]، که رئیس امور مالی ما است، به ایران میآید و من او را پیش شما خواهم فرستاد.

چند روز بعد کلنل مزبور، که یکی از اعضای خانوادهٔ معروف کلاه دوزی استتسن آمریکا بود، به دیدن من آمد. آدم مسنی بود و بسیار با تجربه. به او گفتم شما برای امتحان نصف حسابهایتان را پیش ما بیاورید و چند ماهی آزمایش کنید. اگر میگوئید در بانک شاهی زبان انگلیس را خوب میدانند و مکاتبات شما با آنها به انگلیسی است در بانک ملی هم ما میتوانیم همین کار را انجام بدهیم. اگر پس از چند ماه کار با ما تشخیص دادید که ما از هر جهت بهتر هستیم بقیهٔ حسابتان را هم بیاورید پیش ما. کلنل استتس این پیشنهاد را قبول کرد و نتیجه این شد که چندماه بعدکلیهٔ حسابهایشان را در بانک شاهی بستند و همه را به بانک ملی منتقل کردند.

این موضوع برای بانک شاهی ناراحت کننده بود. چندی بعد به من اطلاع دادند که ژنرال «رو یال»[۲] برای رسیدگی به علت بستن حسابهای ارتش آمریکا در بانک شاهی و انتقال آن به بانک ملی به تهران میآید. گو یا بانک شاهی، هم در لندن و هم در واشنگتن، از این موضوع شکایت کرده بود. ژنرال رو یال به دیدن من آمد و بعد از صحبتهای مختلف از این گوشه و آن گوشهٔ دنیا پرسید راستی شما چطور توانستید نظامیهای آمریکا را وادار کنید که حسابشان را بیاورند پیش شما؟ گفتم آیا ارتش شما در انگلیس هیچ وقت حسابش را در بانک غیرانگلیسی نگاه میدارد؟ شما همانطور که با انگلیس هم پیمان هستید با ایران هم متفق هستید، بنابراین وقتی به ایران میآئید باید همان رو یه را هم با ما داشته باشید. و برای ژنرال رو یال موضوع صحبتم را با کلنل استتسن تعریف کردم.

ادامه مشکلات بانک شاهی

بطوری که شرح داده شد، اختلاف عمده ای که بین بانک ملی و بانک شاهی وجود داشت و هر روز بر شدت آن افزوده میشد از این جهت بود که من خود را مکلف میدانستم وظائف و مسئولیتهائی را که بموجب قانون به بانک ملی محول شده بود بدون ملاحظه انجام بدهم درحالیکه بانک شاهی، در اثر نفوذ و مزایائی که بیش از نیم قرن در کشور ما داشت، بهیچوجه حاضر نبود به این اصل تن بدهد. روسای بانک شاهی پیش من میآمدند و اعتراض میکردند که ما با این سیاست یا آن سیاست شما موافق نیستیم و اگر این کار را ادامه بدهید

۱- John B. Stetson

۲- General Royal

ما خیلی ضرر خواهیم کرد و ادامهٔ فعالیتمان در ایران امکان پذیر نخواهد بود. من به آنها میگفتم که من به شما راهی نشان میدهم که در کارتان ضرر نکنید. شما به چه مناسبت رفته اید در شهرستانها شعبه باز کرده اید؟ فلسفهٔ وجود شما در ایران فقط ایجاد تسهیلات مالی و بانکی برای توسعهٔ تجارت بین ایران وانگلیس است و تمام معاملات ارزی ایران با خارج هم در تهران انجام میشود بنابراین چه معنی دارد که شما در رشت یا بابل یا اصفهان شعبه داشته باشید؟ شما در سراسر ایران شعبه دائر کرده اید. همهٔ روسای شعبه های شما از پرداخت مالیات و حقوق گمرکی معاف هستند. تمام لوازم و حوائجشان را بدون پرداخت یک دینار گمرک وارد میکنند. اما من که رئیس بانک ناشر اسکناس هستم باید برای حوائج بانک ملی و حتی اسکناسهائی که تازه در لندن چاپ میشود هم حقوق گمرکی بپردازم. و اضافه میکردم که این کارها مربوط به گذشته است و از این ببعد نباید تکرار شود. شما شعبه هایتان را در شهرستانها تعطیل کنید، من تضمین میکنم که نه فقط ضرر نخواهید کرد بلکه سود هم خواهید داشت. ولی اگر بخواهید در ایران هم مثل هند حکومت کنید و جریمه اش را از ایرانیها بگیرید چنین اجازه ای به شما داده نخواهد شد.

در اواخر سال ۱۳۲۵ وقتی کنت، رئیس هیأت مدیره بانک شاهی، بمنظور انجام مذاکرات و حل اختلافات بین بانک ملی و بانک شاهی به تهران آمد در یکی از ملاقاتهایمان به او گفتم که اگر لازم باشد برای حفظ بانک ملی که بانک ناشر اسکناس است بانک شاهی را ورشکست کنم تردید نداشته باشید که این کار را خواهم کرد. از او پرسیدم اگر شما بجای من بودید همین کار را نمیکردید؟ کنت گفت چرا.

اما، مطابق اسناد بانک شاهی[۱]، همین شخص از سفارت انگلیس خواسته بود که نخست وزیر و وزیر دارائی را تحت فشار بگذارند تا مرا وادار کنند که با بانک شاهی به توافق برسم و گفته بود در غیراینصورت منافع دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ایجاب میکند که او (ابتهاج) از کار برکنار شود. و آیلیف، مستشار اقتصادی سفارت انگلیس، به او جواب داده است که به صلاح دولت انگلیس نیست بخاطر تقاضائی که به نظر بانک شاهی معقول میرسد روابط خود را با دولت ایران به خطر بیاندازد.

روسا و مسئولین بانک شاهی به این کارها اکتفا نکردند، و پس از مراجعت کنت به لندن، مراتب را با وزارت دارائی انگلیس در میان گذاشتند و رسیدگی به این موضوع به بانک مرکزی انگلستان ارجاع شد. بانک انگلستان بنوبهٔ خود شکایات بانک شاهی را وارد ندانسته و میگوید نظیر این کارهائی که بانک ملی درحال حاضر در ایران انجام میدهد، و بزعم بانک شاهی اجحاف محسوب میشود، در بسیاری از کشورها و منجمله ایالات متحده

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس - 22 Oct. 1946 - No. 371/52695

آمریکا، سالهاست که معمول است و مثلاً آمریکا به بانکهای خارجی حتی اجازه داشتن شعبه نمیدهد. مقامات بانک انگلستان متفقاً بر این عقیده بودند که اگر بانک شاهی مایل است بکارش در ایران ادامه بدهد بهتر است واقعیات را بپذیرد و جنبهٔ منطقی حرفهای مرا قبول کند و سعی کند با من کنار بیاید.[۱]

انقضای مدت امتیازنامه بانک شاهی در ایران

یکی دیگر از موارد اختلاف من با بانک شاهی در خصوص انقضای مدت امتیازنامهٔ بانک مزبور در ایران بود. چنانکه در فصل دوم گفته شد امتیازنامه بانک شاهی به مدت شصت سال از طرف ناصرالدینشاه بر اساس تقویم رسمی آنروز در ایران، یعنی تقویم هجری قمری، داده شد. هنگام انقضای مدت اعتبار مراتب را به اطلاع وزارت دارائی رساندم و وزیر دارائی وقت نیز موضوع را به والتر رئیس بانک شاهی در ایران ابلاغ نمود. بانک شاهی به این طرز عمل اعتراض کرد و نظرش این بود که مدت شصت سال شمسی است و نه شصت سال قمری. استدلال من این بود که، در هنگام صدور فرمان، شاه ایران به تقویمی که در آن روز رسمیت داشت، یعنی تقویم قمری، امتیاز را اعطا نموده و تقویم رسمی ایران از هجری قمری به هجری شمسی در زمان رضاشاه تغییر کرده است و در نتیجه این تغییر تأثیری در مدت اعتبار امتیاز بانک شاهی ندارد.

لور وژتل، سفیر انگلیس، هم به حمایت از بانک شاهی مقامات ایرانی را تحت فشار قرارداد تا اینکه آنها را از این نظر منصرف نماید. من تصور میکردم که نظر بانک ملی، که مورد تأئید دولت نیز بود بموقع اجرا گذاشته شده است، ولی چندین سال بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در لندن اطلاع پیدا کردم که در اثر اقدامات سفارت انگلیس هیأت دولت نظر بانک شاهی را قبول کرده بود[۲] و چون وصول مالیات و عوارض گمرکی مربوط به وزارت دارائی بود من در آن موقع از تغییر تصمیم دولت اطلاع پیدا نکردم.

پس از عزل من از ریاست بانک ملی ایران(۱۳۲۹)وهنگامی که در پاریس بودم بانک شاهی خیلی تلاش کرد تا تصویبنامه هائی که در مدت تصدی من صادرشده بود ملغی و در تصمیماتی که در گذشته نسبت به آن بانک گرفته شده است تجدیدنظر شود ولی خوشبختانه، بواسطهٔ ایستادگی ابراهیم زند که بعد از من به ریاست بانک ملی منصوب گردید، در این راه توفیقی حاصل نشد و بانک شاهی بعد از دو سال تصمیم به برچیدن بانک شاهی در ایران گرفت.

۱-پرونده های بانک مرکزی انگلیس - 2 Oct 1947 - No. OVIO/13

۲- Geoffrey Jones: Banking & Empire in Iran. Cambridge, 1986

در گزارشی که رئیس هیأت مدیرهٔ بانک شاهی در سوم تیر ۱۳۳۱ به صاحبان سهام خود در لندن تسلیم نموده چنین نوشته است:

برای کسانی که بیانات رئیس هیأت مدیره را در سالهای اخیر خوانده اند و ناظر تاریخچهٔ معاملات ما بوده اند باعث تعجب نخواهد بود که اکنون اطلاع حاصل کنند که به معاملات خود در ایران خاتمه میدهیم. این تصمیم نتیجهٔ اجتناب ناپذیر مقرراتی است که در سالهای اخیر در ایران در مورد ما به عنوان یک بانک بیگانه وضع گردیده. این مقررات فعالیت ما را محدود ساخته و سبب شده است که بانک ضرر بدهد. ما این تصمیم را تا حدی که میسر بود به تأخیر انداختیم به امید این که مقررات مزبور تغییر یابد ولی اکنون میبینیم که بیش از این تأخیر جایز نیست.

فصل هشتم

کوشش برای تأمین اعتبار برنامه های عمرانی

تبدیل لیره های ایران به دلار و تضمین آنها درمقابل تنزل لیره

من از ابتدای سروکار یافتن با ادارات دولتی دریافتم که دولتهای ایران، با نداشتن برنامه ای برای نوسازی مملکت و بدون وجود کنترلی بر فعالیتهای عمرانی خود، قادر به انجام این وظیفهٔ خطیر نیستند. شرح نظرات و اقدامات من در این مورد، که مدت زمانی سی ساله را در بر میگیرد در فصول آیندهٔ کتاب خواهد آمد. اما در اینجا لازم است اقداماتی را که در بانک ملی برای تأمین اعتبارات لازم برای امور عمرانی انجام دادم شرح دهم. یکی از این اقدامات به لیره هائی مربوط میشد که، همچنانکه شرح داده شد، در طول جنگ دوم جهانی به دست ایران آمده بود.

در آن زمان لیرهٔ انگلیس تابع مقرراتی بود که بر اساس آن برای تبدیل لیره به دلار و مصرف آن در کشورهای خارج از گروه استرلینگ اجازهٔ مخصوص دستگاه نظارت بر ارز انگستان ضرورت داشت. این وضع بانک ملی را مواجه با مشکل جدیدی میکرد. زیرا لیره هائی که شرکت نفت ایران و انگلیس به بانک میفروخت، و همچنین لیره ها و سایر ارزهای وابسته به لیره که از صادرات ایران به دست میآمد، بر این اساس، نه قابل تبدیل به دلار و طلا بود و نه برای پشتوانهٔ اسکناس ایران قابل استفاده بود. چرا که، بموجب قانون پشتوانهٔ پول ایران، پشتوانه میبایستی یا طلا باشد و یا ارز قابل تبدیل به طلا.

بنابراین ملاحظات، در اواسط سال ۱۳۲۵ به بانک ملی و بانک شاهی دستور دادم از خرید لیره های شرکت نفت ایران وانگلیس خودداری کنند. «نرت کرافت»[1]، نمایندهٔ شرکت مزبور در تهران، به قوام السلطنه نخست وزیر وقت مراجعه و از تصمیم بانک ملی

۱- Northcraft



کنفرانس لندن ـ ۱۹۴۷

شکایت کرد. نخست وزیر که، از این موضوع اطلاع نداشت، از او خواست که با خود من ملاقات و مذاکره کند. در مذاکرات متعددی که با نمایندگان شرکت نفت و سفارت انگلیس و نمایندهٔ وزارت مالیهٔ انگلیس بعمل آمد قرار شد نمایندهٔ مخصوصی برای این کار به تهران بفرستند. شخصی را که شرکت نفت ایران و انگلیس انتخاب کرد «جرمی رایزمن»[۱] نام داشت که پیش از استقلال هندوستان سمت وزیر مالیهٔ هند را داشت و من در کنفرانس برتن وود، که در آن رایزمن ریاست هیأت نمایندگی هند را عهده دار بود، با او آشنا شدم.

پس از مذاکره با او، بین بانک ملی ایران و مقامات مالی انگلیس موافقت شد تا زمانی که تبدیل لیرهٔ انگلیس آزاد نشود لیره های ایران کمافی السابق تابع مقررات موافقتنامهٔ قبلی بین ایران و انگلیس، و در نتیجه، قابل تبدیل و مورد تضمین باشد.

در تابستان ۱۳۲۶، در نتیجهٔ مذاکراتی که بین مقامات مالی انگلیس و آمریکا انجام گرفت، دولت انگلیس با کمک دولت آمریکا تبدیل لیره را آزاد اعلام کرد. ولی حجم معاملات بحدی بود که دولت انگلیس، حتی با کمک آمریکا، نتوانست از عهدهٔ این کار برآید و، بفاصلهٔ چند هفته، حکومت کارگری انگلیس ناچار شد قابل تبدیل بودن لیره به دلار را متروک نماید.

این واقعه در ۲۹ مرداد ۱۳۲۶، موقعی که برای شرکت در مجمع سالیانهٔ بانک جهانی و صندوق بین الملل پول رهسپار لندن بودم، روی داد و من بوسیلهٔ روزنامه ها از موضوع اطلاع پیدا کردم. بدیهی است که این خبر برای من غیرمنتظره بود زیرا فقط چند هفته بود که دولت انگلیس لیره را قابل تبدیل به دلار اعلام کرده بود. از آنجا که بار دیگر لیره های ایران فقط در انگلیس و کشورهای گروه لیره قابل استفاده میگردید میبایستی به محض ورود به لندن فکری بکنم و چاره ای بیاندیشم.

پس از رسیدن به لندن بلافاصله به بانک انگستان مراجعه و تقاضا نمودم هر چه زودتر راجع به لیره های متعلق به ایران مذاکره و تکلیف این مسئله را معلوم کنند. مجمع عمومی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در شرف تشکیل بود و معاون وزارت مالیهٔ انگلیس، «ویلفرید ایدی»[۲]، میخواست شخصاً در مذاکرات با من شرکت داشته باشد. لذا قرار شد ملاقات و مذاکرات به بعد از جلسات عمومی بانک و صندوق موکول گردد.

اولین جلسهٔ ما در تاریخ ۲۷ شهریور ۱۳۲۶ در وزارت مالیهٔ انگلیس، و با حضور ایدی و کابلد، معاون بانک انگلستان که بعد رئیس کل بانک انگلستان شد، منعقد گردید. ویلفرد ایدی، پس از اشاره به مشکلاتی که انگلستان با آنها مواجه بود و موجب گردیده بود که دولت انگلیس از تصمیم خود در قابل تبدیل بودن لیره به دلار منصرف شود و نیز انتظاری که

۱- Sir Jeremy Raiseman

۲- Sir Wilfrid Eady

درچنین مواقع از کشورهای دوست خود داشت، اظهار کرد که ما میخواستیم بدانیم تقاضای دلاری شما چقدر است و چه مقدار از لیره های خود را میخواهید تبدیل کنید. به او پاسخ دادم دولت ایران هیچوقت نخواسته است بی جهت از دولت انگلیس تقاضائی داشته باشد، خصوصاً در این ایام که دولت انگلیس درمضیقه است. ولی در این موقع که دولت ایران در نظر دارد کلیهٔ دارائیهای خود را در راه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و اجرای برنامهٔ عمرانی بکار اندازد دور از انصاف است که مقدار زیادی از دارائی ایران که به لیره است بدون استفاده بماند. بطوری که بکرات در موارد مختلف تذکر داده ام نظر ما این نیست که موجودی لیره را یکجا به دلار تبدیل کنیم. مادامی که میتوانیم احتیاجات کشور را با همان شرائط در انگلستان یا در کشورهای گروه استرلینگ تهیه کنیم بهیچوجه نخواهیم خواست لیره را به دلار تبدیل کرده و احتیاجاتمان را از خارج از ممالک گروه استرلینگ تأمین کنیم. ولی این نکته را هم باید تذکر بدهم که، با وجود تمام مشکلاتی که انگلستان و مردم انگلیس با آن مواجه هستند، سطح زندگی در ایران بحدی پائین است که بسیاری از مردم کشور ما از ضروری ترین حوائج محرومند و سزاوار و شایسته نخواهد بود کسی توقع داشته باشد که چنین ملتی قسمتی از دارائی خود را، که باید برای بالا بردن سطح زندگی و فراهم آوردن موجبات آسایش نسبی او مصرف گردد، راکد بگذارد. همچنین ناشایسته و دور از انصاف خواهد بود هنگامی که کشور من موجودیهائی به لیره دارد نتواند از آن استفاده کند و از بانک جهانی تقاضای وام بنماید. باعث کمال خوشوقتی میشد اگر مملکت من میتوانست در این موقع حساس بقدر توانائی خود به انگلستان کمک کند ولی با بیاناتی که راجع به وضع زندگی مردم کشور خود کردم متأسفانه نه فقط نمیتوانیم کمک کنیم بلکه تقاضای کمک هم داریم.

درجلسهٔ بعد، که روز اول مهر با حضور «بیل»[۱] و «نورمن یانگ»[۲]، مدیر کل وزارت مالیه، و «رابرتس»[۳] رایزن بازرگانی سفارت انگلیس در تهران، تشکیل شد و یلفرید ایدی گفت که البته امیدوارم نخواهید تمامی لیره های خود را برای برنامهٔ عمرانی به مصرف برسانید. چون اگر صحبت از حق هر کشور بکنیم و بخواهیم حق ممالک را تماماً بپردازیم حتماً ورشکست خواهیم شد. بنابراین ما بخود اجازه میدهیم از ممالکی که با آنها روابط طولانی داشته ایم بپرسیم که احتیاجات فوری سه ماه تا نه ماه آنها چیست و اگر احتیاجات فوری نباشد آن را عقب بیاندازیم. به او جواب دادم ما چه در گذشته که موجودی لیره خود را به دلار تبدیل کرده ایم و چه در زمانی که قابل تبدیل بودن لیره به دلار مجاز شد، باز هم فقط

۱- Beale
۲- Norman Young
۳- Roberts

برای چیزهائی که مجبور بودیم از کشورهای خارج از گروه لیره بخریم دلار میگرفتیم. و دلیلی هم نمیبینم که این رو یه را در آینده ادامه ندهیم. تعیین احتیاجات ضروری ایران با من یا با بانک ملی نیست و مربوط به سیاست دولت و وزارت اقتصاد ملی است که حداقل واردات را تشخیص میدهد و پس از تشخیص البته باید آن احتیاجات وارد شود و ما نمیتوانیم به وارد کنندهٔ این کالاها ارز ندهیم. گذشته از این، موضوع برنامهٔ عمرانی در پیش است. بنابراین ما یک احتیاج جاری داریم و یک احتیاج عمرانی و در صورتی که بتوانیم هر وقت که لازم باشد مقدار ضروری از لیره های خود را برای هزینه های مزبور مصرف کنیم دلیلی نمیبینیم که آنها را یکجا تبدیل به دلار کنیم.

در پاسخ هیأت انگلیسی، راجع به اینکه میل دارم چگونه با ما رفتار شود، گفتم که شخصاً میل دارم وضعیت ۱٤ ژوئیه (یعنی ۲۳ تیر و زمان قابل تبدیل بودن لیره به دلار) دو باره برقرار شود و، چون تصمیم انگلیس راجع به متروک کردن قابل تبدیل بودن لیره پس از حرکت من از تهران گرفته شد و مجال نداشتم با دولت تبادل نظر کنم، حاضرم موجودیهای لیرهٔ ایران کماکان در لندن نگهداری شود به شرط آنکه، هر وقت احتیاج به خرید کالاهائی داشته باشیم که از حیث قیمت و مدت تحویل در انگلستان و سایر کشورهای استرلینگ موجود نباشند، بتوانیم آزادانه لیره های خود را به دلار تبدیل کنیم. در ضمن، چنانچه نرخ لیره در مقابل دلار تنزل کند، لازم است انگلستان قبول کند که تفاوت آن را به ایران بپردازد.

ویلفرید ایدی پرسید مگر شما فکر میکنید لیره تنزل خواهد کرد؟ گفتم که من چنین خیالی نمیکنم، اما ما همه بشر هستیم و ممکن است تمام افرادی که امروز اینجا هستند اشتباه کنند و روزی بدلایلی قیمت لیره تنزل کند. در آن صورت من جواب مردم ایران را چه بدهم؟ آیا میتوانم به آنها بگویم که چون من فکر نمیکردم لیره تنزل کند تضمین نگرفتم؟ در چنین صورتی مرا دار نخواهند زد؟ ایدی بشوخی گفت ما تضمین میکنیم شما را دار نزنند.

در جلسهٔ بعد از ظهر سوم مهر پس از مذاکرات مفصل، خصوصاً در مورد مسئلهٔ تضمین لیره های ایران در مقابل تنزل احتمالی استرلینگ، موافقتنامه ای تهیه شد و قرار شد که پس از تصویب دولت ایران مبادله شود.

انگلیسیها سرانجام قبول کردند که همهٔ سی میلیون لیرهٔ ایران را به طلا تضمین کنند و هرگاه لیره تنزل کرد مابه التفاوت آن را به ایران بپردازند. در نتیجهٔ این موافقتنامه اولاً تمام لیره های ایران در مقابل تنزل نرخ لیره تضمین گردید، ثانیاً لیره های ایران برای تأمین احتیاجات جاری و برنامهٔ عمرانی کشور قابل تبدیل به دلار شد. همچنین مقرر گردید در برنامهٔ مربوط به مبادلهٔ موافقتنامه ذکر شود که این موافقتنامه بهیچ وجه من الوجوه به حقوق

دولت ایران راجع به وجوهی که بابت حق الامتیاز نفت دریافت مینماید خدشه ای وارد نخواهد ساخت.

مخالفت هژیر با موافقتنامهٔ مالی

پس از مراجعت از لندن شخصاً در جلسهٔ هیأت دولت حضور یافتم و، بعد از گزارش جریان مذاکرات در لندن و موافقتنامهٔ حاصله از این مذاکرات، تقاضای تصویب موافقتنامه را کردم. برخلاف انتظار، عبدالحسین هژیر وزیر دارائی با معاذیر غیرموجه با موافقتنامه مخالفت نمود و مدعی بود لیره های حاصل از امتیاز نفت باید عیناً به طلا دریافت شود.

با مراجعه به امتیازنامهٔ شرکت نفت ایران و انگلیس، که در هیأت وزیران خوانده شد، توضیح دادم که پرداخت حق الامتیاز ما برمبنای بهای طلا در لندن احتساب میشود و موافقتی که من به دست آورده ام این منظور را نه تنها در مورد لیره های حاصل از امتیاز نفت بلکه نسبت به تمام لیره ها و ارزهای وابسته به لیره ای که از کلیهٔ معاملات دیگر تحصیل مینمائیم هم تأمین میکند، حال آنکه به موجب امتیازنامهٔ شرکت نفت ما حق مطالبهٔ عین شمش طلا را نداریم. وانگهی در موافقتنامه صریحاً قید کرده ام که مفاد موافقتنامه بهیچوجه خدشه ای به امتیازنامه نفت وارد نمیسازد.

بحث من و هژیر بجائی رسید که در هیأت وزیران صریحاً گفتم هر کس با این موافقتنامه مخالف است یا خائن است یا احمق. قوام السلطنه که تا آنوقت سکوت کرده بود گفت کسانی که با موافقتنامه موافق نیستند میتوانند از امضای آن خودداری کنند. و پس از این مطلب موافقتنامه را خودش امضاء کرد و به وزیری که سمت راست او نشسته بود داد تا به ترتیب از یک وزیر به وزیر دیگر برسد. هژیر که در سمت چپ میز هیأت وزیران، و تا آنجا که بخاطر دارم دو صندلی پائینتر از نخست وزیر، نشسته بود قبل از آنکه طرح تصویبنامه به او برسد از جایش برخاست. قوام السلطنه پرسید چرا ایستاده اید؟ هژیر جواب داد با توجه به اظهارات آقای ابتهاج بنده مرخصم. نخست وزیر گفت خیر، بنشینید. شما هیچ اجباری ندارید تصویبنامه را امضاء کنید. هر کس موافق نیست میتواند امضاء نکند. هژیر سر جای خود نشست و دیگر بخاطر ندارم تصویبنامه را امضاء کرد یا نه، اما بقیهٔ وزراء آن را امضاء کردند.

این موافقتنامه، که به تصویب دولت ایران رسیده بود، در محافل مالی و بانکی دنیا به «یادداشت تفاهم ابتهاج»[1] معروف شد، و تا آنجا که اطلاع دارم، هیچ کشور دیگری نتوانست نظیر این شرائط را از دولت انگلیس تحصیل نماید و، چنانکه بعداً گفته خواهد شد،

۱- The Etehaj Memorandum of Understanding

هنگامی که در شهریور ۱۳۲۸ قیمت لیره تنزل پیدا کرد بانک ملی، از بابت موجودیهای لیرهٔ خود و نیز لیره های متعلق به دولت ایران، مبلغ ۱۱،۳۵۷،۶۱۰ لیره مابه التفاوت ناشی از کاهش نرخ لیره دریافت کرد.

پس از انعقاد موافقتنامه، انگلیسها از من درخواست کردند مفاد قرارداد را محرمانه نگاه دارم و میگفتند که اگر مفاد این قرارداد منتشر شود اسباب زحمت ما خواهد شد و کشورهای دیگر نیز خواهند خواست که نظیر این قرارداد را با ما امضاء کنند. به آنها جواب دادم من عادت دارم هر وقت از مأموریت به ایران مراجعت میکنم با مطبوعات مصاحبه کنم. گفتند پس خواهش میکنیم طوری باشد که زیاد جنبهٔ تبلیغاتی نداشته باشد. پیشنهاد آنها را پذیرفتم، ولی وقتی خبر مصاحبهٔ من به خارج منعکس شد نمایندگان بعضی از کشورها که از موضوع بوئی برده بودند با سفارت ایران در لندن تماس گرفتند تا از جزئیات موافقتنامه اطلاعاتی به دست بیاورند. نوبر گلبانگیان (پسر گالوست گلبانگیان) که مستشار اقتصادی سفارت ایران در لندن بود به تهران تلگراف کرد که متن موافقتنامه را برای او بفرستم. جواب دادم که متأسفانه نمیتوانیم متن موافقتنامه را در اختیار شما بگذارم ولی شما میتوانید خودتان به انگلیسها مراجعه کنید و متن موافقتنامه را از آنها بخواهید.

چندین سال بعد، هنگامی که در صندوق بین المللی پول کار میکردم، زکی سعد (اولین مصری که بعد از کودتای ناصر به ریاست بانک ملی مصر منصوب شد) به من گفت که هر چه سعی کردیم نظیر امتیازی را که شما از انگلیسها گرفتید به دست بیاوریم زیر بار نرفتند.

قبل از انقضای مدت این موافقتنامه، که اعتبار آن برای یک سال بود، طرفین حق داشتند با اخطار سه ماهه آن را ملغی کنند. خود هژیر در تیرماه ۱۳۲۷ به ریاست دولت منصوب شد. چون من برای شرکت درمجمع عمومی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول عازم واشنگتن بودم، و هنگام بازگشت از آمریکا نیز میبایست برای تمدید موافقتنامه به لندن بروم، هیأت وزیران به ریاست هژیر تصو یبنامه ای صادر کرد که به موجب آن به من اختیار داده شد موافقتنامه را از طرف دولت ایران برای مدت یک سال تمدید کنم.

وقتی برای تجدید موافقتنامه به لندن رفتم و خواستم به دیدن و یلفرید ایدی بروم معلوم شد سمت جدیدی به او محول شده و «ارنست رو-دوتن»[1] به جای او منصوب گردیده است. انگلیسها برای تجدید قرارداد خیلی بهانه میتراشیدند و میگفتند این امتیازی که به شما داده ایم خیلی اثر بدی داشته و همه جا برای ما اسباب زحمت شده است. بالاخره کار به بن بست کشید و مجبور شدم به دیدن کریپس، که به وزارت مالیه رسیده بود، بروم.

۱- Sir Ernest Rowe-Dutton

به کریپس گفتم متأسفانه من با معاون شما به بن بست رسیده ام. و از او خواستم که در این کار مداخله نماید تا مسئله خاتمه پیدا کند. کریپس گفت من به یک شرط قبول میکنم و آن اینکه به من قول بدهید در هیچ موردی خلاف مفاد موافقتنامه عمل نکنید. این حرف به من برخورد. پاسخ دادم وقتی روز اول به شما گفتم موافقتنامه را رعایت میکنم از روی تعارف نبود. من بخاطر قولی که داده بودم در یک مورد حتی تصو یبنامه دولتم را اجرا نکردم. و آنوقت موضوع رضوی و تقاضای خرید دلار را برایش شرح دادم[1] و گفتم شما نباید در اعتبار کلام من تردید کنید. کریپس قانع شد و طبق عادتی که داشت با قلم قرمز زیر قرارداد دستور تمدید آن را صادر کرد.

وقتی موافقتنامه در شرف امضاء بود به ملاقات ایدی رفتم. گفت نمیدانید امتیازی که به شما داده ایم چقدر برای من تولید زحمت کرده است. از لحنش استنباط کردم شاید تغییر سمت او بخاطر امضای موافقتنامه بوده است. بعد گفت حالا به شما تبریک میگو یم که موفق شدید موافقتنامه را تجدید کنید و با این کار مرا نیز خود بخود تبر ئه کردید.

از آن ببعد هر ساله، حتی پس از اینکه بانک ملی را ترک کردم، موافقتنامه تمدید شد تا آنکه در سال ۱۳۳۰، وقتی دولت انگلیس میخواست در موضوع ملی شدن نفت دولت مصدق را تحت فشار قرار دهد، موافقتنامه را ملغی کرد و اعتراضهای دولت مصدق به این عمل هم اثری نبخشید.

درباره عبدالحسن هژیر

اینجا بی مناسبت نیست که بگو یم مخالفت هژیر با موافقتنامه در هیأت دولت علیرغم سابقهٔ آشنائی طولانی که با او داشتم همیشه باعث شگفتی من بوده است و هرگز انگیزهٔ او در این جریان برای من روشن نشده است.

در واقع اولین تماس من با عبدالحسین هژیر مربوط به زمانی است که او بازرس دولت در بانک ملی بود. او در بیشتر کمیسیونهائی که راجع به مسائل اقتصادی و مالی با داور داشتم شرکت میکرد. و من هم اغلب او را مورد مشورت قرار میدادم. او، به علت آسیبی که یکی از چشمهایش دیده بود، همیشه عینک دودی میزد و این کار او به حالت مرموزی که همیشه داشت میافزود.

هژیر مردی بود فوق العاده باهوش. با شعر و ادبیات فارسی خیلی خوب آشنائی داشت. بسیار جاه طلب بود ولی متأسفانه تحت نفوذ اشخاصی که قدرت داشتند قرار میگرفت و همیشه میکوشید آنها را راضی نگاهدارد. به نظر من وزیر مالیهٔ خوبی نبود. هنگام بحران

۱- رجوع کنید به فصل چهارم، صفحه ۱۰۳

آذربایجان، که من در مقابل فشار نمایندگان دولت پوشالی آذربایجان میایستادم و هرقدر اصرار میکردند پول به آذربایجان نمیفرستادم، یک روز شنیدم هژیر برای دستگاه دولتی در آذربایجان مقداری پول فرستاده است. تلفن کردم و از او پرسیدم آیا این موضوع صحیح است؟ گفت بله. گفتم آقای هژیر، چرا این کار را کردید؟ گفت من نمیتوانم مثل شما مقاومت بکنم.

هژیر با عبدالحسین نیکپور خیلی نزدیک بود. نیکپور که رئیس اتاق بازرگانی تهران و نماینده مجلس بود یک وقتی متنفذترین فرد بازار محسوب میشد و در مواقع لازم بازار را به نفع دولت تجهیز میکرد. نیکپور فراز و نشیب بسیار گذارنده بود. وقتی من در بانک شاهی بودم او در بازار چینی فروشی میکرد و وضعش بحدی بد بود که برای وصول بدهیش به بانک شاهی، که از قرار ماهی ۵۰۰ ریال قسط بندی شده بود، فراش بانک هر ماه به حجره او مراجعه میکرد. نیکپور نفوذ زیادی در هژیر داشت و میتوان گفت که تقریباً هر چه از هژیر میخواست او انجام میداد.

هنگامی که صحبت از نخست وزیری هژیر شد من همه جا ایراد میگرفتم و مخالفتم را با این کار به همه کس ابراز میکردم. وقتی هم که شاه به من گفت خیال دارد هژیر را بیاورد گفتم این آدم به درد این کار نمیخورد و شما پشیمان خواهید شد.

یک روز بعد از سلام عید نوروز با عجله میخواستم مراسم را ترک کنم و به مازندران بروم. شاه مرا احضار کرد و گفت تصمیم گرفته ام هژیر را بیاورم. گفتم همانطور که در گذشته عرض کرده ام پشیمان خواهید شد. شاه گفت شما حق ندارید این حرف را بزنید. اگر کس دیگری بود شاید حق داشت. من نخست وزیری را به شما تکلیف کردم و شما قبول نکردید و حالا میگوئید این هم بدرد نمیخورد. گفتم حق با شماست.

قبل از اینکه هژیر به نخست وزیری برسد مخالفتها و ایرادهای من به گوش او رسید. چون یک روز نیکپور مرا به منزلش دعوت کرد و گفت هژیر هم خواهد آمد و من میل دارم شما با ایشان صحبت کنید. وقتی هژیر آمد از من پرسید شما چرا با نخست وزیری من مخالفت میکنید؟ گفتم شما قادر نیستید در مقابل اشخاص با نفوذ مقاومت کنید و به همین دلیل هم وزیر موفقی نبوده اید و بنابراین نخست وزیر خوبی هم نخواهید شد. نخست وزیری که میخواهد در ایران دست به انجام یک سلسله اصلاحات مهم بزند نباید زیر نفوذ احدی قرار بگیرد. هژیر گفت اگر نخست وزیر شدم و زیربار کسی نرفتم چه خواهید گفت؟ گفتم من اولین کسی خواهم بود که پیش شما بیایم و عذرخواهی کنم و بعد هم صددرصد از شما پشتیبانی خواهم کرد.

هژیر در اول تیر ۱۳۲۷ نخست وزیر شد و بعدها به مقام وزارت در بار هم رسید و در

همان سمت به دست یکی از فدائیان اسلام کشته شد.

هژیر به نظر من آدم کاملاً درستی بود. بسیار پرکار بود و با جدیت تمام هر کاری را دنبال میکرد و به طرز قابل پسند و شسته و رفته ای آنها را ارائه میداد. او کاملاً مطیع شاه بود و در تغییر قانون اساسی و استرداد املاک سلطنتی به دربار نقش عمده ای داشت.[۱]

او همانطور که تحت تأثیر صاحبان نفوذ قرار میگرفت، در مقابل خارجیها نیز ضعیف بود. خانم «لمبتون»[۲]، که در زمان بولارد یکی از اعضای با نفوذ سفارت انگلیس در تهران بود و بیش از حد در امور داخلی ایران دخالت میکرد، از هژیر پشتیبانی مینمود.

خانم لمبتون همه کارهٔ بولارد بود و همه برای آشنائی با او تلاش میکردند. لمبتون زبان فارسی و تاریخ ایران را خوب میدانست و به بسیاری از نقاط ایران سفر کرده بود. من با دخالت هائی که او در امور داخلی ایران میکرد مخالف بودم و بهمین جهت به او اعتنائی نمیکردم در حالیکه اشخاصی مثل هژیر، به جای اینکه دست این گونه افراد را از دخالتهای بیجا در امور ایران کوتاه کنند، میکوشیدند به آنها نزدیک شوند و آنها را راضی نگاهدارند.

وقتی هژیر وزیر دربار بود علا، سفیر ایران در واشنگتن، تلگرامی به من در بانک ملی فرستاد مبنی بر این که آیا شما اطلاع دارید که دولت تقاضای صد میلیون دلار کمک بلاعوض از آمریکا کرده است؟ خبر نداشتم و موضوع را از شاه پرسیدم. گفت درست است. مگر شما از موضوع اطلاع ندارید؟ هژیر با «جان وایلی»[۳] صحبت کرده و آمریکائیها حاضر شده اند صد میلیون دلار کمک کنند و صورتی هم تهیه کرده ایم که نشان میدهد پولها را میخواهیم به چه مصارفی برسانیم.

صورت را از وزارت دربار خواستم. دیدم یک جا نوشته است «کمک به کارخانهٔ نساجی کازرونی در اصفهان». از هژیر پرسیدم آیا شما میخواهید این پولها را به طور مجانی به کارخانه کازرونی بدهید؟ او گفت نخیر، قرض میدهیم. به او گفتم شما قصد دارید پولی را که میخواهید بطور بلاعوض دریافت کنید به دیگران قرض بدهید؟ شما با این کار خودتان را مفتضح خواهید کرد. این کار خجالت آور است. شما میروید از آمریکا گدائی میکنید و میگوئید مجانی به ما پول بدهید و آنوقت میخواهید این پول را به دیگران قرض بدهید و بهره بگیرید؟ دولت آمریکا زیر بار این چنین کاری نخواهد رفت. هژیر گفت این پیشنهاد خود وایلی است.

علا، که خیلی از این پیش آمد متعجب شده بود، به من تلگراف زد که این تقاضا اثر بسیار بدی در وزارت خارجه آمریکا گذاشته بطوری که موضوع را به سفارت ایران هم

۱- خاطرات دکتر جلال عبده، چهل سال در صحنه - تهران ۱۳۶۸

۲- Ann Lambton

۳- John Wiley

منعکس کرده اند. عاقبت هم، همانطور که علا در تلگرام خود متذکر شده بود، واشنگتن با درخواست دولت ایران موافقت نکرد.

تنزل لیره و دریافت غرامت ازانگلستان

در شهریور ۱۳۲۸ برای شرکت درمجمع سالانهٔ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول رهسپار واشنگتن شدم. کریپس، وزیر مالیهٔ انگلیس، هم در این مجمع شرکت داشت. صبح روز ۲٦ شهریور رو-داتن، معاون کریپس، به ملاقات من در هتل «شورام» آمد و گفت دستور دارم بطور خیلی محرمانه به شما اطلاع بدهم که دولت انگلیس تصمیم گرفته است لیره را تنزل بدهد. و این تصمیم را کریپس، که اکنون به لندن مراجعت کرده است، فردا (یکشنبه ۱۸ سپتامبر) در ساعت نه و ربع بعد از ظهر اعلام خواهد کرد. ضمناً دوشنبه هم تعطیل رسمی اعلام خواهد گردید.

او در جواب سئوال من که میخواستم از نرخ جدید لیره مطلع شوم گفت من نمیتوانم نرخ لیره را به شما بگو یم ولی آنچه میتوانم فاش کنند این است که تنزل لیره به میزان قابل توجهی خواهد بود. و اضافه کرد که در همین ساعت، یا شاید زودتر از این، مراتب بالا به اطلاع نخست وزیر ایران نیز رسیده است.

در اینجا لازم به توضیح است که همان روز عصر وابستهٔ اقتصادی سفارت ایران به افتخار من دعوتی از روسأی هیأتهای اعزامی عضو بانک جهانی و صندوق بین الملل پول و مقامات دولتی آمریکا کرده بود. در آن مجلس وقتی از رؤسای هیأتها راجع به خبر تنزل لیره پرسیدم عده ای از آنها نه فقط از تنزل لیره اطلاع داشتند بلکه نرخ جدید لیره را نیز میدانستند.

رو-داتن همچنین به من گفت کریپس تا کنون با تنزل لیره موافقت نمیکرد ولی حالا که این تصمیم را گرفته اطمینان دارد، که اگر چه ممکن است سطح قیمتها در انگلیس قدری بالا برود، اما این کار بالمال به بهبود اوضاع کمک خواهد کرد. به او گفتم در هر حال من باید اینجا دستور لازم را به بانک ملی بدهم، زیرا باید تکلیف بانک صبح دوشنبه در تهران معلوم شود. رو-داتن جواب داد دستور من این است که خبر بالا را به قید سری ماندن به شما بدهم و موکداً تقاضا میکنم که هیچگونه اظهاری قبل از ساعت چهار و ربع بعد از ظهر فردا (یکشنبه) بعمل آورده نشود.

به محض رفتن رو-داتن، من همکاران خود، احمد مجیدیان رئیس شعبهٔ بانک ملی در نیو یورک و حسین اهری را که در این سفر همراه من بود، از خبر تنزل لیره مطلع کردم و با آنها مشورت کردم. از یک طرف تعهد اخلاقی داشتم که تا اعلام رسمی از طرف دولت انگلستان از فاش کردن مطلب خودداری کنم و از طرف دیگر لازم میدانستم مراتب را هر چه

زودتر به تهران اطلاع دهم تا هیأت وزیران به پیشنهاد بانک ملی تصمیم لازم را بگیرد. دولت ایران میبایست یکی از دو راه را انتخاب میکرد: یا باید، بعد از اعلام نرخ جدید لیره، نرخ ریال را به همان نسبت در مقابل دلار تنزل بدهد. و یا نرخ ریال را در مقابل دلار ثابت نگاهدارد و نرخ لیره را به ریال، به نسبتی که تنزل کرده است، پائین بیاورد.

حدود شش ماه قبل از این تاریخ عده ای از همکارانم در بانک ملی را که متصدی معاملات ارزی و امور خارجی بودند مأمور کرده بودم مطالعه کنند و نظر بدهند چنانچه لیره نسبت به طلا و دلار تنزل کند ما کدامیک از دو شق بالا را باید اتخاذ کنیم. نظری که همکارانم داده بودند، و خود منهم با آن موافق بودم، این بود که در صورت پیش آمد چنین واقعه ای مصلحت مملکت در این است که نرخ ریال به دلار و طلا ثابت بماند و نرخ لیره به ریال تنزل داده شود. مهمترین دلیل این بود که مبالغی که به لیره از شرکت نفت ایران و انگلیس برای تأمین مخارج ریالی آنها در ایران خریداری میشد در مقایسه با صادرات ایران رقم مهمی را تشکیل میداد.

در واشنگتن، پس از مشورت با همکاران، اینطور تصمیم گرفته شد که تلگرام هائی به نخست وزیر و بانک ملی تهیه شود و، بمحض شنیدن خبر تنزل لیره از رادیو لندن، اهری تلگرامها را به تهران مخابره نماید. ضمناً تلگرامی هم برای شاه تهیه شد که در آن استدعا کرده بودم که به نخست وزیر دستور داده شود که طبق پیشنهاد بانک ملی روز دوشنبه تصویبنامهٔ لازم صادر گردد. بهمین نحو عمل شد، و چون در این تلگرامها تقاضا کرده بودم تصمیم هیأت دولت در جلسهٔ روز دوشنبه اتخاذ شود، هیأت وزیران همان روز دوشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۲۸ تصویبنامهٔ مربوطه را صادر کرد. به این ترتیب ایران در ردیف اولین کشورهائی بود که، پس از اعلام خبر رسمی تنزل لیره در لندن، در همان روز تکلیف پول خود را معلوم و اعلام داشت.

نرخ لیره به دلار قبل از تنزل از قرار هر لیره ۴/۰۳ بود و بعد از تنزل یک لیره به ۲/۸۰ دلار تقلیل یافت، یعنی ۴۳/۹ درصد تقلیل پیدا کرد.

طبق موافقتنامه ای که دو سال قبل با وزارت مالیهٔ انگلیس و بانک انگلستان امضاء کرده بودم، در صورت تنزل لیره، بانک ملی میبایستی صورتی از کلیهٔ دارائی خود به لیره انگلیس و ارزهای وابسته به آن را تهیه و تسلیم بانک مرکزی انگستان میکرد تا بتواند غرامت تنزل لیره را دریافت کند. از واشنگتن به بانک ملی تلگراف کردم که این صورت حساب تنظیم شود.

یکی دو روز بعد تلگرامی از بانک ملی به من در واشنگتن رسید که در آن، با اشاره به موجودی لیره های متعلق به شرکت نفت ایران و انگلیس، و بانک شاهی، و بانک ایران و

روس نزد بانک ملی، از من اجازه خواستند این موجودیها را جزو دارائی بانک ملی منظور کنند. با حیرت در جواب به بانک ملی تلگراف کردم که منظور کردن این موجودیها در دارائی بانک صحیح نیست، زیرا بانک ملی حق مطالبهٔ غرامت از دولت انگلیس و بانک انگلستان را نسبت به مبلغی دارد که در اثر تنزل نرخ لیره ضرر کرده باشد، در حالیکه این موجودیهای متعلق به شرکت نفت ایران و انگلیس و بانک شاهی و بانک ایران و روس که نزد بانک ملی به امانت سپرده شده به لیره بوده و عیناً به لیره قابل پرداخت است و بنابراین هیچگونه زیانی برای ما ندارد تا از آن بابت خسارت و غرامتی مطالبه کنیم. با این که این مطالب بحدی روشن بود که جای هیچگونه ابهام و تردیدی باقی نمیماند مجدداً تلگرامی از بانک ملی رسید مشعر بر این که بانک میتواند این مبالغ را هم جزو موجودیهای خود محسوب کند. جواب دادم که طبق تلگرام اول من عمل شود و دلائل خود را پس از مراجعت به تهران بیان خواهم کرد.

در آن تاریخ موجودی شرکت نفت ایران و انگلیس نزد بانک ملی بالغ بر چهار میلیون لیره، و سپرده های بانک شاهی و بانک ایران و روس جمعاً ۱،۱۲۴،۰۰۰ لیره، و جمع این دو رقم ۵،۱۲۴،۰۰۰ لیره میگردید. باین ترتیب، میزان ۴۳/۹ درصد تفاوتی که در اثر تنزل نرخ لیره روی داده بود، نسبت به این مبلغ، بالغ بر ۲،۲۵۴،۵۶۰ لیره میشد و با توجه به این مبلغ هنگفت بود که چند نفر از همکارانم اصرار داشتند که بانک ملی باید بهرحال این مبلغ را مطالبه کند، اعم از آنکه قابل مطالبه و ادعا باشد یا نباشد.

در مراجعت، همکارانی را که بفکر این پیشنهاد افتاده بودند خواستم و به آنها تذکر دادم که اعتبار و حیثیت بانک ملی مربوط بطرز رفتار و صحت عمل اداره کنندگان آن است و اگر بنا باشد این اشخاص رعایت آن اصول را نکنند نسبت به مؤسسه خود خیانت کرده اند. و افزودم که اگر مطابق نظر شما رفتار کنم نتیجه این خواهد شد که دولت انگلیس و بانک انگلستان ادعای ما را رد خواهند کرد و به ما جواب خواهند داد که سپرده هائی که شرکت نفت و بانک شاهی و بانک ایران و روس نزد ما دارند وجوهی است متعلق به خود واگذارکنندگان و اگر خسارتی متوجه شده باشد این خسارت متعلق به آن مؤسسات انگلیسی و دولت شوروی است و بانک ملی، که لیره دریافت داشته و عین همان مبلغ را به لیره به صاحبان آن پرداخت خواهد کرد، هیچگونه ضرری از این معامله نخواهد کرد تا حق مطالبه غرامت داشته باشد. گفتم با این طرز عمل نه تنها نتیجه ای عاید ما نخواهد شد بلکه خودمان را در محافل مالی و پولی دنیا بدنام خواهیم کرد.

موقعی که پس از سه ماه حساب موجودیهای ما در تمام شعبه های بانک ملی حاضر شد، و پیش از آنکه این صورت را به لندن بفرستیم، شرحی به نخست وزیر و وزیر دارائی نوشتم

مبنی بر این که سه فقره حسابهای شرکت نفت ایران و انگلیس، بانک شاهی و بانک ایران و روس را جزو دارائی و موجودیهای خودمان به حساب نیاورده ایم، و تقاضا کردم دولت عمل بانک ملی را تائید کند. دکتر سجادی، که وزیر دادگستری بود، از طرف دولت مأمور رسیدگی به این امر شد و او، پس از تحقیق، عمل بانک را تائید کرد و مراتب را به هیأت دولت گزارش داد و هیأت دولت نیز با تصو یبنامه ای عمل بانک ملی را تنفیذ نمود.

به این ترتیب صورت موجودیها را به لندن فرستادیم و پس از آنکه انگلیسها بجزئیات آن رسیدگی کردند غرامت ما را پرداخت کردند. میزان غرامت بالغ بر ۱۱،۳۵۷،٦۱۰ لیره بود.

این احتیاطی که آنوقت کردم به هیچ یک از کارهای معمولی من شباهت نداشت و معمولاً من چنین ملاحظاتی در کارهایم و تصمیماتم نشان نمیدادم. اما نتیجهٔ این احتیاط هنگامی مشخص شد که بهاءالدین کهبد نماینده مجلس شورای ملی، در هنگام نخست وزیری دکتر مصدق، بر علیه من اعلام جرم کرد. شرح این ماجرادر جای خود خواهد آمد.

پیشنهاد برای تغییر پشتوانه پول

در نتیجهٔ انعقاد موافقتنامه های مالی با انگلستان و شوروی که شرح آن در گذشته آمد، در پایان جنگ جهانی دوم اندوخته های بانک ملی ایران به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافت و، بنابراین، همانطور که از چند سال پیش در نظر گرفته شده بود، هنگامی که ایران تصمیم گرفت در راه اجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی گام بردارد اولین و ضروری ترین قدم این بود که ذخائر اندوختهٔ زمان جنگ را مورد استفاده قرار بدهد. بدین منظور، در لایحه ای که در سال ۱۳۲٦ در بانک ملی تهیه و برای طرح در مجلس به دولت تسلیم گردید، پیشنهاد کردیم میزان پشتوانه از صددرصد به پنجاه درصد تقلیل داده شود.

در اینجا باید توضیح داده شود که در آن تاریخ پشتوانهٔ واقعی پول ایران صددرصد نبود بلکه ۷۷ درصد بود، زیرا در ۲۸ آبان ۱۳۲۱، موقعی که پشتوانهٔ قانونی پول ایران به صددرصد افزایش یافت، پشتوانهٔ اسکناسهائی که تا آن تاریخ منتشر گردیده بود بیش از ۲۲ درصد نبود و، بدین ترتیب، پشتوانهٔ کل اسکناسهای ما در سال ۱۳۲٦ از ۷۷ درصد تجاوز نمیکرد. میزان پشتوانهٔ اسکناس ایران، در زمانی که امتیاز نشر در دست بانک شاهی بود، ۳۳/۵ درصد بود و، بجز در زمان جنگ جهانی دوم، پشتوانهٔ واقعی پول ایران (طلا و نقره و ارز) هیچگاه از این میزان بالا تر نبود. پشتوانهٔ پول آمریکا، که ثروتمندترین کشور جهان است، چه در آن تاریخ وچه بعدها، از ۲۵ درصد طلا تجاوز نکرد. پشتوانهٔ اسکناس برخی از کشورهای بزرگ جهان، منجمله انگلستان، در آن تاریخ حتی به یک درصد هم نمیرسید.

استدلال من برای تقلیل میزان قانونی پشتوانهٔ پول این بود که دولت ایران، که تصمیم به اجرای برنامه های عمرانی گرفته و قصد داشت به این منظور از خارجه وام بگیرد، شایسته نیست مقادیر معتنابهی طلا و ارز متعلق بخود را بعنوان پشتوانهٔ پول حبس کرده و بلااستفاده بگذارد و در همان حال از خارج قرض کند. این عمل شبیه به رفتار تاجری است که تمام سرمایهٔ خود را تبدیل به طلا کرده و آن را زیرزمین مدفون میکند و سپس به بانک مراجعه و تقاضای وام و اعتبار مینماید. وقتی این تاجر ترازنامه و وضع دارائی خود را به رئیس بانک ارائه میدهد رئیس بانک از او میپرسید طبق ترازنامه شما مبلغی ذخیره دارید. بفرمائید این ذخایر را چه کرده اید که حالا درخواست وام میکنید؟ تاجر میگوید بله، سرمایه دارم، ولی سرمایه ام را به طلا تبدیل کرده و آن را چال کرده ام. جواب رئیس بانک این خواهد بود که خوب است شما به پزشکی مراجعه فرمائید تا مغزتان را معاینه کند.

بعقیدهٔ من کشوری که ذخایر طلا و ارز خود را، با تحمل تمام مشکلات و عواقب تورم در زمان جنگ، به دست آورده و بجای این که از این ذخایر بنفع مردم فقیر خود استفاده کند درصدد بر میآید که از خارج قرض بگیرد در حکم همان تاجری است که، به گفتهٔ رئیس بانک، احتیاج به مراجعه به پزشک دارد.

اینکه من میزان تقلیل پشتوانه را، از صد درصد قانونی و ۷۷ درصد واقعی، به ۵۰ درصد پیشنهاد کردم دو دلیل داشت: اول اینکه، با آشنائی به روحیهٔ رجال ایران، میدانستم که قبولاندن این پیشنهاد باوجود منطق قوی آن به کمتر از ۵۰ درصد کار آسانی نیست و هر قدر میزان پشتوانه کمتر باشد قبولاندن آن مشکلتر خواهد بود. دوم اینکه، با تقلیل از ۷۷ درصد به ۵۰ درصد، پیش بینی میکردم که مخارج دو سال اول برنامهٔ عمرانی هفت ساله تأمین میشود و از قرض گرفتن از خارج بی نیاز خواهیم شد و نظرم این بود که کاهش به میزان بیشتر را به سالهای بعد مؤکول کنم.

کوشش من در قبولاندن این پیشنهاد به دولت با مشکلات غیرقابل تصوری مواجه گردید. ابتدا در کابینهٔ حکیم الملک شروع به اقدام نمودم و مذاکرات و مراجعات و استدلالهای خود را در کابینه های بعدی دنبال کردم. بارها در جلسات هیأت دولت، در کابینه های مختلفی که پی در پی عوض میشدند، حاضر میشدم و سعی میکردم وزراء را متقاعد سازم. بعضی از آنها طوری مخالفت میکردند که گوئی من قصد ارتکاب خیانت به وطنم را دارم، ولی من تردید ندارم که بیشتر مخالفتها ناشی از عدم درک موضوع بود. ضمناً تقی زاده هم، که چه در مجلس و چه در خارج از مجلس، مورد احترام عده زیادی بود با لایحهٔ تقلیل پشتوانه مخالفت میکرد. در اینجا بهتر است پیش از شرح ملاقاتی که در این مورد با تقی زاده داشتم چند کلمه ای هم راجع به سوابق آشنائی خود با او بنویسم.

دربارهٔ تقی زاده

در اینجا بد نیست بگویم که تماس من با سیدحسن تقی زاده هنگامی آغاز شد که، در ابتدای تصدی بانک ملی، به علت سفارشهای عمده ای که برای چاپ اسکناس در لندن داشتیم تصمیم گرفتم بجای آنکه یکی از پایوران بانک را برای نظارت بر چاپ به لندن بفرستم از تقی زاده، که آن زمان سفیر ایران در لندن بود، تقاضا کنم تا یک یا چند نفر از اعضای سفارت را مأمور کند که بر کار چاپ اسکناسهای ایران نظارت کنند.

پس از پایان چاپ اسکناسهای سفارشی، مقداری پول به اسم تقی زاده حواله کردم و از او خواهش کردم مبلغ ارسالی را بین کسانی که در این کار دخالت داشتند تقسیم کند. تقی زاده در جواب من نوشت که خواهش میکنم خودتان مبلغی را که باید بهریک پرداخت شود تعیین کنید. به او نوشتم این امری است که من انجام آن را به تصمیم شما موکول کرده ام و غیر از این راهی بنظر من نمیرسد، چون تشخیص این که کدامیک از کارمندان چه مقدار وقت صرف این کار کرده اند برای من مقدور نیست.

این کار تقی زاده همان موقع بنظر من عجیب آمد و حیرت کردم که او حتی در کار کوچکی مانند تقسیم این پول بین چند کارمند تا این اندازه از قبول مسئولیت ابا دارد.

یکبار دیگر تقی زاده نامه ای بخط خودش و در چهار صفحه برای من نوشت. این نامه عبارت بود از تعریف و تمجید زیاد از عبدالحسین حمزاوی، یکی از کارمندان سفارت در لندن، و شرح تسلط او به زبان انگلیسی و اینکه او (تقی زاده) هر چه سعی کرده است موافقت وزارت خارجه را نسبت به پرداخت اضافه حقوق به حمزاوی جلب کند موفق نشده است و بنابراین به من پیشنهاد میکند که شعبه ای از بانک ملی در لندن تأسیس کرده و حمزاوی را به عنوان رئیس شعبه منصوب و حقوقی از قرار ۲۵ لیره در ماه به او پرداخت کنم. ضمناً برای اثبات لزوم چنین اقدامی یادآور شد ه بود که حتی «افغان بانک» هم در لندن شعبه دارد.

در جواب نوشتم که من برای تأسیس شعبهٔ بانک در لندن از چندی قبل اقدام کرده ام و توسط سفارت انگلیس در تهران از مقامات مربوطه تقاضای موافقت هم نموده ام و به محض تحصیل اجازهٔ لازم اقدام به تأسیس شعبهٔ بانک ملی در لندن خواهد شد و یکی از لایقترین پایوران بانک ملی را به سمت ریاست شعبه منصوب خواهم کرد و مصلحت نمیدانم که یکی از اعضای سفارت ایران در لندن را، که حتی الفبای بانکداری را هم نمیداند، به این سمت تعیین کنم.

یک سال بعد از این جریان، وقتی به لندن مسافرت کردم، حمزاوی به من اظهار داشت که تقی زاده به او گفته است که این اولین باری است که او تقاضائی از کسی کرده و رد

شده است.

در همان زمانی که تقی زاده در لندن سفیر بود، رایزن سفارت بدیدن من در بانک آمد و طی صحبت اظهار داشت که تقی زاده در مورد من (ابتهاج) مطالبی انتقادآمیز میگوید. بلافاصله شرحی به تقی زاده نوشتم و بدون اینکه نام راوی را ذکر کنم از اینکه ظاهراً نسبت به من دوستی مینماید و درغیاب من بدگوئی میکند گله کردم. درجواب تقی زاده نوشت شما اولین کسی هستید که مطالبتان را با این صراحت برای من نوشته اید. درعین حال کلیهٔ مطالبی را که ازقول او گفته شده بود تکذیب و برعکس مراتب صمیمیت و دوستی خود را تأکید کرد. ضمناً راوی را نیز به اسم معرفی کرد و از من تقاضا نمود که به آقایان حکیم الملک و نجم الملک، که از دوستان قدیم و نزدیک او بودند، بگویم که هرگاه راوی نظیر این مطالب را به آنها تکرار کند مبادا اظهارات او را باور کنند.

وقتی تقی زاده ازسفارت لندن به ایران برگشت بدیدن او رفتم و روزی که او به بازدید من آمد از او پرسیدم آیا به دیدن شاه رفته اید؟ جواب منفی داد و گفت که میلی هم به رفتن ندارد. پرسیدم چرا نمیروید؟ گفت چون عده ای افراد ناشایسته و نامناسب در دربار جمع شده اند. گفتم دقیقاً بهمین دلیل شما باید به دربار بروید تا نظیر این افراد جائی در دربار نداشته باشند.

من به همهٔ اشخاصی که عقیده داشتم اصرار میکردم به شاه نزدیک شوند و از دربار دوری نکنند، چون درغیراینصورت عده ای ناباب و ناصالح دور شاه را میگیرند و من، که آنوقت نسبت به شاه علاقه و اعتقاد داشتم، مایل بودم اطرافیان او اشخاص حسابی باشند. بعدها متوجه شدم که متأسفانه خود شاه بی میل نبود که اشخاصی دور و بر او باشند که غلام و مطیع و متملق هستند.

مخالفت تقی زاده با کارهای بانک ملی

تقی زاده چند وقت بعد ازبازگشتش به ایران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و طبیعتاً بین نمایندگان مجلس و اعضای دولت نفوذ زیادی داشت. یک روز به مناسبتی نطقی در مجلس ایراد و شدیداً به کارهای من در بانک ملی حمله کرد و از جمله ساختن زورخانهٔ بانک و ساختمانهای جدید شعبه های بانک را مورد حمله قرار داد. من هم تصمیم گرفتم به انتقادهای او در جرائد پاسخ بدهم ولی نجم الملک وزیر دارائی وقت، که یکی از افراد پاک و با ایمان و از دوستان نزدیک تقی زاده بود، مرا از این کار منصرف کرد و گفت که آقای تقی زاده نسبت به شما اخلاص دارند. و به پیشنهاد او هم به دیدن تقی زاده رفتیم. در این دیدار دربارهٔ یکایک انتقاداتی که کرده بود صحبت کردیم. در مورد زورخانه

چنین توضیح دادم که هزینهٔ ساختن زورخانه، که در حدود ۲،۵۰۰،۰۰۰ ریال میشد، با موافقت کارکنان شعبهٔ مرکزی بانک ملی در تهران، از پاداش آنها طی دو سال کسر و به این مصرف رسیده است.

تقی زاده در همهٔ موارد، بجز موضوع ساختمانهای جدید بانک، قانع شد که حق با من است. در مورد ساختمانهای جدید شعبه های بانک، منجمله شعبهٔ بازار، تقی زاده گفت در مملکتی که این همه فقر و گرسنگی وجود دارد چه لزومی هست که شما تا این حد خرج ساختمانهای جدید بکنید؟ پرسیدم شما ساختمان سابق شعبهٔ بازار را دیده بودید؟ گفت خیر. گفتم محلی را که بانک اجاره کرده بود بیش از دوازده نفر جا نداشت. گفت چه لزومی داشت که در شعبهٔ بازار، بجای بخاری، شوفاژ نصب کرده اید؟ منظور او بخاریهای حلبی بود که با ذغال سنگ میسوخت. با تعجب پرسیدم میدانید هزینهٔ گرم کردن یک سالن چهل متر در بیست و پنج متر با بخاری بمراتب بیشتر از هزینهٔ شوفاژ است؟ تقی زاده گفت من این حرفها را از روی دلسوزی برای این مردم فقیر و بیچاره میگویم. بحدی از این ظاهر سازی عصبانی شدم که یقهٔ کت او را گرفتم و گفتم کسی که دلش این طور برای مردم میسوزد نباید لباس دوخت لندن به تن کند و باید مانند گاندی لنگ بپوشد. جواب داد بخدای لایزال بارها به این فکر بوده ام. گفتم آقای تقی زاده، ایران عقب مانده را نمیتوان با این طرز فکر اصلاح کرد. ایران مردان با جرأت میخواهد که با استفاده از ثروتهای خداداد این آب و خاک شرائط زندگی مردم را عوض کنند. در پایان تقی زاده صحت مطالبی را که گفته بودم تصدیق نمود و قول داد تمام این مطالب را در مجلس بگوید.

هنگام خروج از منزل تقی زاده از نجم الملک پرسیدم که اگر ایشان به قول خود وفا نکردند تکلیف چیست؟ جواب داد که من خود تمام این مطالب را در مجلس خواهم گفت. ولی متأسفانه کابینهٔ حکیم الملک در فاصلهٔ بسیار کوتاهی سقوط کرد و نجم الملک فرصتی برای بیان این مطالب پیدا نکرد. من یقین دارم که اگر دولت تغییر نکرده بود او این کار را انجام میداد.

قابل ذکر اینکه حکیم الملک هم، علیرغم دوستی و اعتقادی که نسبت به تقی زاده داشت، با نظر او در مورد کارهائی که بانک ملی انجام داده بود کاملاً مخالف بود و در یکی از جلسات شورای عالی بانک گفت که اتفاقاً یکی از مهمترین کارهای بانک همین ساختمانهای شعبه های بانک ملی است.

دیدار با تقی زاده

بهرحال، و با توجه به این سوابق، روز ۱۲ دی ۱۳۲۷ در مورد لایحهٔ تقلیل پشتوانه به ملاقات تقی زاده در منزلش رفتم و تقریباً دو ساعت و نیم با وی صحبت کردم. در این ملاقات بجز من و تقی زاده شخص دیگری حضور نداشت.

در فاصلهٔ کوتاهی بر من آشکار شد که مسئله برای تقی زاده روشن نیست. مسلم بود که او موضوع «تقلیل پشتوانه» را، که نیت و قصد من بود، با موضوع «تنزل ارزش ریال» اشتباه میکند و، با خاطرات بسیار تلخی که از تنزل پول آلمان بعد از جنگ جهانی اول، که مقارن توقف او در آن کشور بود، داشت با لایحهٔ تقلیل پشتوانه که هیچگونه ارتباطی به تنزل ارزش پول نداشت مخالفت میکرد. تقی زاده به من گفت این کاری که شما میخواهید انجام دهید خیانتی است نسبت به کسانی که اسکناسهای بانک ملی را در دست دارند. و مطلب خود را به این نحو توجیه میکرد که دارندگان اسکناس، در برابر هر یک تومان اسکناس، معادل یک تومان طلا به شما داده اند و حالا شما میخواهید به آنها بگوئید مقدار طلای متعلق به شما که در بانک امانت بود به پنج قران تقلیل یافته است.

به تقی زاده توضیح دادم که اولاً نه تنها ما، بلکه هیچ کشور دیگری در دنیا، معادل اسکناسهای منتشره پشتوانهٔ طلا ندارد. ثانیاً هیچ مملکتی در مقابل اسکناس خود به دارندهٔ آن طلا تحویل نمیدهد. بانک ملی، به موجب قانون، مجاز به دادن طلا و حتی نقره بدارندگان اسکناسهای ریالی نیست. ثالثاً طلاهای پشتوانهٔ اسکناسهای بانک ملی را دارندگان اسکناس به بانک نداده اند و متعلق به آنها نیست. طلاهای مذکور را ما از دولتهای خارجی به دست آورده ایم.

پس از بحث مفصل در این زمینه، تقی زاده اظهار داشت که برای تأمین اعتبار اجرای برنامه عمرانی راه دیگری بنظرم رسیده است. طبیعی است که من با بیصبری و علاقه منتظر بودم ببینم این راه حل چیست. وی توضیح داد که خوب است بجای تقلیل میزان پشتوانه، قانونی بگذرانید و مستغلات مردم را مصادره کنید. از شنیدن این مطلب فوق العاده تعجب کردم. گفتم که شما تقلیل پشتوانه را که نه متعلق به مردم است و نه هیچگاه به آنها پرداخت خواهد شد یک نوع خیانت در امانت میدانید، آنوقت چگونه میفرمائید مستغلات همین مردم را ضبط کنیم؟ این مردم که همه شان این مستغلات را از راههای نامشروع تحصیل نکرده اند. بعضیها در نتیجهٔ سعی و عمل خود مستغلاتی به دست آورده اند و برخی به ارث به آنها رسیده است. وانگهی بفرض آنکه مصادرهٔ مستغلات هیچگونه ایراد دیگری نداشته باشد، دولتی که مستغلات مردم را مصادره میکند چطور میخواهد آنها را تبدیل به وجه نقد بکند؟ آیا انتظار دارید از یک طرف مستغلات عده ای را به زور از آنها بگیرد و از طرف دیگر همان

مستغلات را به دیگران بفروشد؟

پس از دو ساعت صحبت تصور کردم توانسته ام مطلب را روشن و تقی زاده را متقاعد کنم. در اواخر صحبت ما تقی زاده اظهار کرد که خوب است پشتوانه را بجای ۵۰ درصد، ۶۰ درصد تعیین کنید. ولی من سعی کردم با ذکر ارقام نشان بدهم که ۵۰ درصد، که خود دو برابر پشتوانهٔ قانونی دولت آمریکا و چندین برابر پشتوانهٔ بسیاری از کشورهای ثروتمند دیگر است، ما را در حدود دو سال از استقراض خارجی بی نیاز خواهد کرد و گفتم اکنون که با اصل تقلیل موافقت فرموده اید برای خاطر ۱۰ درصد تفاوت مخالفت نفرمائید.

در مدت بیش از یکسال، با تغییر سه نخست وزیر و تغییر و ترمیم چها رکابینه، بالاخره هیأت دولت تصمیم گرفت لایحه را تقدیم مجلس نماید و قرار شد بدواً موضوع در جلسهٔ خصوصی مطرح شود تا زمینهٔ لازم فراهم گردد.

لایحهٔ تقلیل پشتوانه در مجلس

جلسه خصوصی مجلس صبح سه شنبه ۲٤ اسفند ۱۳۲۷ تشکیل گردید. عده ای از اعضای دولت در جلسه حاضر بودند. در این جلسه من نیز حضور داشتم و در اطراف لایحه به تفصیل توضیح دادم. قرار شد هر یک از فراکسیونهای مجلس دو نفر نماینده انتخاب کند و این کمیسیون لایحه را مورد رسید گی قرار بدهد و هر نظری را که کمیسیون بدهد در جلسهٔ علنی به آن رأی بدهند. تقی زاده در این جلسهٔ خصوصی شرکت نکرده بود.

فراکسیونها نماینده گان خود را تعیین کردند و اولین جلسهٔ کمیسیون همان روز در مجلس تشکیل شد و شروع به بحث در اطراف لایحه نمود. چون شور و رسید گی در آن جلسه پایان نیافت جلسهٔ دوم کمیسیون روز بعد (چهارشنبه ۲۵ اسفند) تشکیل شد و، بعد از توضیحات مفصل، نماینده گان فراکسیونها با لایحه موافقت نمودند. تقی زاده در این جلسه هم حاضر نشد.

صبح پنجشنبه ۲٦ اسفند لایحه با قید دو فوریت تقدیم مجلس گردید. از دفتر مجلس با تلفن به من خبر دادند که لایحهٔ پشتوانه مطرح است. بلافاصله خودم را به مجلس رسانیدم و در یکی از لژهای تماشاچیان قرار گرفتم. موقعی وارد لژ شدم که تقی زاده شروع به صحبت کرده بود. با یکدنیا تعجب دیدم که او هم با اصل موضوع و هم با فوریت آن با شدت مخالفت میکند.

مخالفت تقی زاده با فوریت لایحه باعث حیرت من شد زیرا در اسفند ۱۳۱۰، هنگامی که تقی زاده وزیر دارائی بود، لایحه ای را تسلیم مجلس شورای ملی نمود که بدون هیچگونه مذاکرهٔ قبلی با نماینده گان در همان جلسه به تصویب رسید. این لایحه نیز تکلیف پشتوانهٔ

اسکناسهای ایران را تعیین میکرد.

تقی زاده با این عبارات با لایحه مخالفت کرد: این لایحه بحث مفصلی میخواهد و شاید یکماه در مجلس بحث بخواهد. اینطور غافلگیر کردن و این طور فوری آوردن خوب نیست... بنده وظیفهٔ ملی خود میدانم که عرض کنم اینکار بضرر ملت است و مخالف مصالح مملکت است و بحدی مضر است که میترسم بگویم... یعنی یک کاری بشود که برای مجلس پانزدهم دیگر هیچ افتخاری نماند... طلای خودمان را کم قیمت میکنید به این معنی که قیمت جعلی به آن اضافه میکنید... فردا بنشینیم چشممان را روی هم بگذاریم بگوئیم طلا قیمتش دو برابر شده است، خود بخود که دو برابر نمیشود. غیر از آنکه شما پولتان را بی اعتبار میکنید. بنده دو باره عرض میکنم این یک گناه است ما میکنیم در آخرین دقایق عمرمان بخدای لایزال قسم که این عمل فوق تصور برای مملکت مضر است.

از بیانات تقی زاده معلوم بود که، باوجود تمام مساعی من و توضیحات مفصلی که به او داده بودم، وی هنوز پائین آوردن میزان پشتوانه را با تنزل ارزش آن اشتباه میکرد و مردم را با این کار اغفال مینمود.

چند نفر از نمایندگان هم، به عذر اینکه لایحه را مطالعه نکرده اند، با فوریت مخالفت کردند، در حالیکه در دو سه روز گذشته که موضوع در جلسهٔ خصوصی و کمیسیون فراکسیونها مطرح بود، مجال کافی برای مطالعه داشتند.

بدین ترتیب لایحه بدون نتیجه ماند، مجلس تعطیل، و تعیین تکلیف پشتوانه و آزاد کردن وجوه لازم برای تأمین مخارج برنامهٔ عمرانی هفت ساله منتفی شد.

از آنجا که بیانات تقی زاده در مجلس شورای ملی برای عده ای تولید نگرانی کرده بود و بانک ملی لازم میدانست اقدامی در روشن شدن اذهان معمول دارد، طی نامه ای از تقی زاده تقاضا کردم در رفع این نگرانی اقدام نماید. این ماجرا به تبادل نامه های تندی بین من و تقی زاده انجامید.[۱]

پس از انتشار این نامه ها، هنگامی که بجانشینی علی سهیلی به عنوان سفیرکبیر ایران در فرانسه تعیین شده بودم و به پاریس رفتم، او یگانه شخصی بود که از من ایراد گرفت. از او پرسیدم که نامه ها را خوانده اید؟ جواب مثبت داد. گفتم اگر خوانده اید چرا ایراد میگیرید؟ گفت به آقای تقی نباید چنین نامه هائی نوشت. گفتم برای من اشخاص تا زمانی مورد احترام هستند که رفتار آنها جوانمردانه باشد. وقتی تقی زاده برخلاف مصالح مملکت و اصول جوانمردی و انصاف رفتار کرده است برای ایشان هیچ ارزش و احترامی قائل نیستم. علی سهیلی ترقی خود را در وزارت امور خارجه مرهون تقی زاده میدانست.

۱- رجوع کنید به ضمیمه «خ»

اکنون، پس از گذشت زمان و مطالعهٔ مجدد نامه های متبادله بین من و تقی زاده، برای من هیچگونه جای تردید نیست که تقی زاده یا قادر به درک مسائل بسیار سادهٔ فنی نبود یا تعمداً اصرار داشت موضوعی را که در راه مصالح مملکت بود یک نوع خیانت عظیم جلوه بدهد.

لازم میدانم متذکر شوم که این نامه ها را به شخصی مینوشتم که عده زیادی نسبت به او ایمان و اعتقاد داشتند و احتمال داشت هر آن به نخست وزیری منصوب شود و اطمینان دارم در چنین صورتی یکی از اولین اقدامات او انفصال من از بانک ملی ایران بود.

بهرحال و بدین ترتیب مساعی من، در راه آزاد کردن قسمتی از پشتوانهٔ اسکناس، بمنظور تأمین یک قسمت از هزینه های برنامهٔ عمرانی کشور بجائی نرسید. من، چنانکه شرح آن خواهد آمد، در تیرماه ۱۳۲۹ از ریاست بانک ملی برکنار شدم. در زمان نخست وزیری دکتر مصدق راجع به این موضوع تصمیماتی گرفته شد. بدواً به موجب قانونی که بتصویب مجلس رسید در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۳۰ اجازهٔ نشر اسکناس اضافی معادل ۱٤ میلیون لیره انگلیسی در مقابل همان پشتوانهٔ موجود داده شد. سپس، در سال ۱۳۳۱، دکتر مصدق به موجب اختیاری که از طرف مجلس به او داده شده بود، به بانک ملی اجازه داد اسکناسهای منتشره را تا میزان ۲۰ درصد افزایش دهد و نظیر همین اجازه را یک بار دیگر در اوائل سال ۱۳۳۲، به موجب همان اختیارات، به بانک ملی صادر نمود. منتها اسکناسهای منتشره بجای آنکه منحصراً به مخارج عمرانی برسد به مصارف عادی رسید.

فصل نهم

بحران آذربایجان

سفر قوام السلطنه به مسکو

طبق معاهده ای که بین ایران و متفقین منعقد شده بود، قرار بود حداکثر شش ماه پس از خاتمهٔ مخاصمات، قوای متفقین خاک ایران را تخلیه کنند. پس از پایان جنگ قوای انگلیس و آمریکا ایران را ترک کردند ولی ارتش شوروی آذربایجان و قسمتهای دیگری از شمال ایران را همچنان در تصرف خود نگهداشت و از اجرای مفاد قرارداد طفره میرفت. بدیهی است که حضور ارتش شوروی در آذربایجان عامل اصلی پیش آمدن بحران و غائله پیشه وری بود و ایران، چون با حضور ارتش سرخ قادر نبود به تنهائی به این بحران خاتمه بدهد، مرتباً به مراجع بین المللی و نیز به دولت آمریکا، که یکی از امضاکنندگان معاهده بین ایران و متفقین بود، متوسل میشد تا بلکه روسها وادار شوند آذربایجان را تخلیه کنند.

هنگامی که در بهمن ۱۳۲٤ قوام السلطنه یکبار دیگر مأمور تشکیل دولت شد تصمیم گرفت به مسکو مسافرت و در مورد بحران آذربایجان با زمامداران شوروی ملاقات و مذاکره نماید. او در مورد این مسافرت نظر مرا نیز خواست. به نخست وزیر گفتم بنظر من رفتن شما به مسکو خالی از اشکال نخواهد بود، چون احتمال دارد شوروی ها مانع از بازگشت شما بشوند. مثلاً اگر به شما هواپیما ندهند چکار خواهید کرد؟ جواب داد شما نگران نباشید و اطمینان داشته باشید که چنین رفتاری با من نخواهند کرد. سپس جمله ای را گفت که عین عبارت آن چنین است: اگر لازم باشد در مسکو بست خواهم نشست تا استالین را وادار به تخلیهٔ خاک ایران بکنم.

قوام السلطنه در ۳۰ بهمن ۱۳۲٤ به مسکو رفت و، پس از دو هفته اقامت در شوروی و ملاقاتها و مذاکرات مکرر با استالین و مولوتف، به تهران بازگشت. موضوع اصلی این مذاکرات تخلیهٔ آذربایجان از ارتش شوروی بود و استالین خروج ارتش سرخ را منوط به

دریافت امتیاز نفت در شمال ایران کرده بود.

قوام السطنه در مراجعت از مسکو، موقعی که دادن امتیاز نفت شمال به شوروی مطرح بود، و تا زمانی که قرارداد در مجلس پانزدهم «کان لم یکن» گردید، در چند مورد با من راجع به مسئلهٔ نفت مذاکره کرد و در تمام این موارد بخوبی استنباط میکردم که قوام السلطنه، با داشتن نهایت علاقه به ایران و اطمینان بخود، نسبت به عاقبت این مسئله هیچگونه نگرانی و تردیدی ندارد. ولی متأسفانه علیرغم تمام مساعی قوام السلطنه شاه نسبت به او بدبین بود و چند بار عدم اعتماد خود را نسبت به قوام السلطنه و لیاقتش در حل مسئله آذربایجان به جرج آلن سفیر جدید آمریکا ابراز کرده بود.[۱] خوشبختانه همانطور که مشاهده خواهد شد قوام السلطنه با نهایت بردباری و ظرافت عمل به بحران آذربایجان خاتمه داد و توانست منافع ایران را نیز کاملاً حفظ نماید.

بعد از مراجعت قوام السلطنه از روسیه، سادچیکف سفیر شوروی مرتب از او تقاضای تصویب قانون مربوط به امتیاز نفت شمال را میکرد. تا وقتی مجلس تشکیل نشده بود قوام السلطنه به بهانهٔ اینکه مجلس هنوز تشکیل نشده است کار را این دست و آن دست میکرد و به همین دلیل هم انتخابات دورهٔ پانزدهم را عقب میانداخت و قصدش این بود که حتی بعد از تشکیل مجلس هم ترتیبی بدهد که مجلس لایحه نفت شمال را تصویب نکند. بالاخره هم وقتی مجلس تشکیل شد این لایحه را رد کرد و سادچیکف از قوام السلطنه گله کرد که اگر شما میخواستید میتوانستید کاری کنید که لایحه به تصویب برسد.

ارجاع مسئله آذربایجان به سازمان ملل

در قضیهٔ بحران آذربایجان، قوام السلطنه مرتباً مرا مورد مشورت قرار میداد. در اسفند ۱۳۲٤ یک روز تعطیل، که درست بخاطر ندارم جمعه بود یا تعطیل دیگر، موقعی که میخواستم برای اسب سواری از منزل خارج شوم، قوام السلطنه از وزارت خارجه به من تلفن کرد و گفت برای کار لازمی به ملاقات او بروم. در آن هنگام قسمت کوچکی از کاخ وزارت خارجه را به یک آپارتمان تبدیل کرده بودند و قوام السلطنه مدتی شبها همانجا میخوابید. شب و روز کار میکرد و فشار کار بحدی بود که گاهی اوقات از بیخوابی پشت میز کارش چرت میزد.

وقتی وارد شدم دیدم او بسیار ناراحت و پریشان است. گفت دیشب علی اوف، کاردار سفارت شوروی، اینجا بود و گفت شنیده ایم شما میخواهید قضیهٔ آذربایجان را دوباره به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع کنید، و تهدید کرد که اگر دست به چنین اقدامی بزنید

۱– اسناد وزارت خارجه آمریکا – 15 Oct. 1946 - No. 891-00/10-1540

عواقب آن برای شخص شما و مملکت خوب نخواهد بود.

قوام السلطنه پرسید به عقیدهٔ شما چکار باید بکنیم؟ بدون تأمل به او گفتم حتماً به شورای امنیت مراجعه کنید، چون اگر در این موقع به سازمان ملل متوسل نشویم و روسها تهران را اشغال کنند و ما استقلال خود را از دست بدهیم دنیا و آینده به ما ایراد خواهد کرد که چرا تلاش نکردیم. در صورتی که اگر به شورای امنیت شکایت کنیم، بفرض اینکه بزور سرنیزه مملکت را اشغال کنند، حداقل تنها کاری که از دستمان برمیآمده انجام داده ایم. هر چه باشد ما در احقاق حق خود بوسیلهٔ سازمان ملل نباید کوتاهی کنیم.

قوام السلطنه تسبیحی را که همیشه همراه داشت درآورد و شروع کرد به استخاره. من، که روبروی او نشسته بودم، از یکطرف نگران بودم که اگر جواب منفی باشد چه باید کرد و از طرف دیگر نمیتوانستم بخودم اجازه بدهم که به او بگویم استخاره نکنید چون او در این لحظه مسئولیت بسیار سنگینی بعهده داشت. خوشبختانه استخاره خوب درآمد و قوام السلطنه از من خواست که فوراً سفرای انگلیس و آمریکا را ملاقات کنم و نظر آنها را در مورد ارجاع قضیهٔ آذربایجان به شورای امنیت بخواهم.

از همانجا به سفارت انگلیس تلفن کردم و خواستم با بولارد صحبت کنم. گفتند که سفیر در سفارتخانه نیست. گفتم که من باید در مورد موضوع فوری و مهمی او را ملاقات کنم. جواب دادند که برای خداحافظی نزد چند نفر رفته است. آن روزها مأموریت بولارد در ایران خاتمه پیدا کرده بود و او مشغول خداحافظی با سفرای دیگر بود. بلافاصله به سفارت آمریکا تلفن کردم و با والس موری سفیرکبیر آمریکا صحبت کردم و گفتم که در بارهٔ موضوع مهمی باید شما را ملاقات کنم. ضمناً باید با سفیر انگلیس هم در همین خصوص مذاکره کنم، اما او را پیدا نکرده ام. والس گفت بولارد تا چند دقیقهٔ دیگر برای خداحافظی میآید پیش من. بنابراین شما هم بیائید اینجا.

فوراً به سفارت آمریکا رفتم و وقتی وارد شدم دیدم بولارد هم حضور دارد. مذاکره با نخست وزیر و نظری را که خود من به قوام السلطنه داده بودم برای آنها شرح دادم و گفتم نخست وزیر میخواهد نظر شما آقایان را بداند. قبل از اینکه والس موری اظهار نظری بکند، بولارد گفت: این موضوع بقدری مهم است که من نمیتوانم اظهار نظر کنم و باید از لندن کسب تکلیف کنم. و هنگام خداحافظی به من گفت به عقیدهٔ من، در صورت مراجعهٔ مجدد به شورای امنیت، ارتش شوروی تهران را اشغال خواهد کرد.

با حرف بولارد دیگر والس موری نمیتوانست اظهار نظری بکند و گفت او نیز باید از وزارت خارجه آمریکا کسب تکلیف کند ولی افزود من اگر یکنفر ایرانی بودم حتماً همین تصمیم را اتخاذ میکردم.

وقتی بولارد رفت من هم خواستم بروم ولی والس موری خواهش کرد بمانم. و آنوقت «جرنیگن»[1]، نایب اول سفارت، را خواست و در حضور من تلگرافی به این مضمون به وزارت خارجهٔ آمریکا دیکته کرد که امروز ابوالحسن ابتهاج، رئیس بانک ملی ایران، از طرف قوام السلطنه با من ملاقات کرد و چنین مطالبی را گفت و نظر مرا خواست.

من هم بلافاصله نزد قوام السلطنه برگشتم و به او اطلاع دادم که نظر به اهمیت موضوع هر دو سفیر از وزارت خارجهٔ خود کسب تکلیف کرده اند. حرف بولارد را در مورد اشغال تهران برای قوام السلطنه تکرار نکردم چون ترسیدم این مطلب در تصمیم او تأثیر بگذارد. با اینهمه یقین دارم که، با توجه به صفات برجسته و شهامتی که در قوام السلطنه وجود داشت، به فرض اینکه از نظر بولارد هم مطلع میشد در تصمیم خود تغییری نمیداد.

بعدها اطلاع پیدا کردم که به سفرای انگلیس و آمریکا دستور داده شده بود که به دولت ایران بدین نحو پاسخ بدهند که بنظر آنها ایران راهی جز مراجعه به شورای امنیت ندارد[2]. بهر تقدیر قوام السلطنه به علا دستور داد شکایت ایران را در شورای امنیت مطرح کند.

پس از ارجاع مسئلهٔ آذربایجان به شورای امنیت قوام السلطنه دستورهای تلگرافی به علا سفیر ایران در واشنگتن و تقی زاده سفیر ایران در لندن صادر میکرد. بعضی از این تلگرامها را خودش شخصاً مینوشت و قبل از اینکه تلگرامها را رمز کنند آنها را به من میداد تا من نیز از محتوای آنها مطلع شوم. در این تلگرامها تأکید میشد تلگرام رمز باید به دست شخص سفیر کشف شود و مندرجات آنها فقط برای اطلاع سفیر است. در یکی از این تلگرامها قوام السلطنه جریان کامل مذاکرات خود را در مسکو با استالین و مولوتف به اطلاع علا رسانیده بود و هنگامی که علا موضوع را در شورای امنیت مطرح کرد، برخلاف دستور نخست وزیر، تمام جزئیات مذاکرات قوام السلطنه با روسها را علناً بازگو کرد و تهدیدهای استالین و امتیازاتی را که خواسته بودند در جلسهٔ شورا بیان نمود و این مطلب به نفع ایران تمام شد.

این واقعه در شورای امنیت و در مطبوعات جهان اثر عمیقی بخشید. آندره گرومیکو، نمایندهٔ شوروی در شورای امنیت، همینکه علا شروع به صحبت کرد به عنوان اعتراض جلسهٔ شورای امنیت را ترک کرد و در غیاب او شورا به اتفاق آرا نظر دولت ایران را نسبت به تخلیهٔ قوای شوروی تصویب نمود. پس از این حادثه سادچیکف سفیر شوروی، که تازه به ایران آمده بود، به ملاقات قوام السلطنه شتافت و نسبت به کار علا در بازگو کردن مذاکرات با استالین در شورای امنیت شدیداً اعتراض نمود و از صحبتهای قوام السلطنه اینطور استنباط کردم که سادچیکف تقاضای احضار علا را نموده بود. قوام السلطنه به سادچیکف میگوید

۱- John D. Jernegan

۲- اسناد وزارت خارجه آمریکا - 15 March 1946 - No. 861-24591/3-1546

که علا سرخود و بدون اجازه دست به این کار زده است.

حدود ساعت یازده همان شب «و یندهام»[۱]، مخبر روزنامهٔ «نیوز آو د ورلد»[۲] که در آن ایام پرفروشترین روزنامه انگلیس بود و خبرنگارش بمناسبت وقایع آذربایجان در ایران بود و با من آشنائی داشت، به منزل من تلفن کرد و گفت همین الساعه مظفرفیروز معاون نخست وزیر مصاحبه ای با مخبرین جرائد خارجی در وزارت خارجه ترتیب داده و از طرف دولت اعلام کرده است که اظهارات علا در شورای امنیت خودسرانه بوده و به این جهت رئیس دولت از او مؤاخذه خواهد کرد.

و یندهام با صراحت و تأکید به من گفت پس از پخش این مطلب به حقانیت ایران در موضوع آذربایجان که در شورای امنیت مطرح است لطمه شدید وارد خواهد شد، چون دنیا بیانات و مدافعات علا را سیاست و روش ایران تلقی میکند و اگر این مصاحبه یک طوری اصلاح نشود دیگر آبروئی برای ایران باقی نخواهد ماند.

از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شدم و با عجله پیش قوام السلطنه رفتم. دیدم، طبق معمول، آنوقت شب تنها در وزارت خارجه نشسته و مشغول کار است. پرسیدم میدانید مظفرفیروز در مصاحبهٔ امشب چه گفته است؟ گفت بله، میدانم. گفتم واقعاً میدانید؟ من یقین دارم که خبر ندارید. فیروز گفته است که علا نظر شخصی خود را ابراز کرده و شما هم تصمیم دارید او را مؤاخذه کنید. قوام السلطنه گفت خیال نمیکنم فیروز چنین حرفی زده باشد. گفتم همین الساعه مخبر نیوز آو د ورلد به من تلفن کرد و عین حرفهای فیروز را گفت. قوام السلطنه باز هم قانع نشد. گفتم اجازه بدهید او را بخواهم و مطلب را از خود او بشنوید. با وجود این که پیرمرد خیلی خسته بود با تقاضای من موافقت کرد.

از همانجا به هتل ریتس، که در میدان فردوسی بود، تلفن کردم و به و یندهام گفتم فوراً به وزارت خارجه بیاید. و یندهام اجازه خواست مخبر خبرگزاری یونایتدپرس را هم که در آن ایام به تهران آمده بود همراه خود بیاورد. بفاصلهٔ ده دقیقه هر دو نزد قوام السلطنه آمدند و من هم در این مصاحبه نقش مترجم را بعهده گرفتم.

در جواب پرسش دو مخبر خارجی راجع به رفتار علا و بیانات او در شورای امنیت، قوام السلطنه تأکید کرد که علا مورد اعتماد کامل نخست وزیر است و بیاناتی که در شورای امنیت کرده از طرف نخست وزیر و دولت ایران تائید میگردد.

وقتی از عمارت وزارت خارجه بیرون آمدیم ساعت ۱۲ شب بود و حکومت نظامی برقرار بود و این دو مخبر هم که وسیله ای نداشتند از من تقاضا کردند آنها را به هتلشان برسانم تا

۱- Wyndham

۲- News Of The World

بتوانند مصاحبه با قوام السلطنه را مخابره کنند. همه سوار اتومبیل من شدیم و به محض ورود به خیابان فردوسی نظامیها جلوی اتومبیل را گرفتند و جواز عبور خواستند. هر چه توضیح دادم فایده نکرد. بالاخره شروع کردم به داد و فریاد. در این ضمن پاسبانی، که همیشه سر چهار راه استانبول کشیک میداد، مرا شناخت و اجازهٔ عبور داد و من توانستم و بندهام و همکارش را به هتل ریتس برسانم.

قوام السلطنه از کاری که علا کرده بود بینهایت گله مند و ناراحت بود. وقتی شنیدم روسها او را در مورد علا تحت فشار گذاشته اند بدیدنش رفتم و از علا دفاع کردم که مبادا او را از سفارت واشنگتن بردارید. قوام السلطنه گفت سادچیکف خیال میکند علا واقعاً بدستور من آن حرفها را در شورای امنیت گفته است و من میخواسته ام روسها را به این وسیله اغفال کنم. به قوام السلطنه گفتم اطمینان داشته باشید علا ممکن نبود برخلاف دستور شما کاری بکند مگر آنکه این عمل را برای نجات آذربایجان ضروری تشخیص داده باشد. و اگر شما هم جای علا بودید عیناً همین کار را میکردید. قوام السلطنه گفت شما لازم نیست علا را به من معرفی کنید، او پسر خالهٔ من است. با تعجب گفتم تا امروز این مطلب را نمیدانستم. گفت عیب علا این است که آدم فضولی است. جوان هم که بود همینطور بود. گفتم من این نوع فضولی ها را در اشخاص میپسندم. بالاخره قوام السلطنه اطمینان داد که علا را از واشنگتن احضار نخواهد کرد.

چند وقت بعد، در اثر فشار سفیر شوروی، ناچار قوام السلطنه به علا دستور داد شکایت ایران را در سازمان ملل مسکوت بگذارد. ولی علا این دستور را ندیده گرفت و به اقدامات خود ادامه داد.

دو سال بعد از این قضایا، وقتی برای شرکت در جلسات مجمع عمومی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به واشنگتن سفر کردم، به ملاقات علا رفتم. علا به مرض سل مبتلا بود و به دستور طبیب برای مدتی به شهر کوچکی در نزدیک واشنگتن رفته بود. چون هوای آن شهر برای امراض ریوی خیلی مناسب بود. در آنجا جریان مذاکرات خودم را با قوام السلطنه برای علا تعریف کردم. برای او دانستن چگونگی این مطلب خیلی جالب بود چون، بطوریکه برای من شرح داد، برایش بسیار تعجب آور بود که بفاصلهٔ چند ساعت دو خبر کاملاً متضاد بوسیلهٔ خبرگزاری های خارجی در دنیا پخش شده بود. اول مصاحبهٔ مظفرفیروز و بعد مصاحبهٔ نخست وزیر مبنی بر تقویت علا.

تقریباً چهل و دو سال بعد، از طریق اسناد وزارت خارجهٔ آمریکا، اطلاع پیدا کردم که در همان موقع وزیر خارجهٔ آمریکا به آلن، سفیر آمریکا در تهران، تلگراف میکند که باوجود اینکه علا از اجرای دستورات اکید دولت خود عدول کرده و ممکن است این امر

منجر به انفصال او بشود معذالک خدمات او در شورای امنیت بقدری برجسته بوده است که اگر از کار برکنار شود صدمهٔ بزرگی به سازمان ملل وارد خواهد آمد. وزیر خارجه از آلن خواسته بود که در این خصوص وساطت کرده از قوام السلطنه درخواست کند علا را از کار برکنار نکند[۱].

در همان اوان مشرف نفیسی، که بنا به پیشنهاد من به عنوان عضو علی البدل هیأت مدیرهٔ بانک جهانی به واشنگتن رفته بود و بهیچ وجه از این مأموریت دل خوشی نداشت، طی نامه ای به من اطلاع داد که حال علا هیچ خوب نیست و احتیاج به معالجه دارد، و ضمناً نوشته بود که وضع مالی او نیز تعریفی ندارد. مشرف از من خواهش کرده بود که هر اقدامی که برای بهبود وضع مالی علا لازم باشد انجام بدهم. من این موضوع را باقوام السلطنه در میان گذاشتم. پرسید چه کمکی و درچه حدودی بنظر شما شایسته میرسد؟ جواب دادم اگر مبلغی در حدود هزار دلار از طرف شما برای ایشان فرستاده شود خیلی مناسب خواهد بود. گفت خودتان شرحی در این زمینه به من بنویسید. بنابراین، نامه ای بعنوان رئیس بانک ملی به نخست وزیر نوشتم و بدین ترتیب دستور ارسال حواله ای به مبلغ ده هزار دلار صادر شد.

حدود چهل سال بعد از این قضیه، از یکی از اشخاصی که در همان موقع عضو سفارت در واشنگتن بود، شنیدم که وقتی حواله به دست علا میرسد دستور میدهد ده هزار دلار بین خودش و سه نفر از اعضای ارشد سفارت بطور مساوی تقسیم شود.

دربارهٔ مظفر فیروز

به نظر من مظفرفیروز در جریان بحران آذربایجان نقش مشکوکی داشت. در همان ایام، یک روز وقتی با قوام السلطنه مشغول صحبت بودیم گفت میخواهید بگو یم فیروز هم بیاید. فکر کردم منظور او سرلشکر محمد حسین میرزا فیروز است که در آن وقت وزیر راه بود. پرسیدم محمد حسین میرزا برای چه بیاید؟ قوام السلطنه جواب داد منظورم مظفر است. گفتم بهیچوجه حاضر نیستم این آدم را ببینم. گفت من هیچ مایل نیستم افرادی که از نزدیک با من کار میکنند با هم روابط حسنه نداشته باشند.

وقتی سیدضیاء از فلسطین به ایران بازگشت، مظفرفیروز خودش، دارائیش و روزنامه اش را در بست در اختیار او که دشمن قوام السلطنه بود و بعد از کودتای ۱۲۹۹ هنگامی که قوام السلطنه والی خراسان بود دستور توقیف او را داده بود، گذاشت.

یکی دیگر از نزدیکان سیدضیاء سرتیپ قریب بود که در زمان رضاشاه رئیس ستاد بود و

۱- اسناد وزارت خارجه آمریکا - 22 May 1946 - No. 501-BC/5-2246

بعد از اینکه رضاشاه ازایران رفت کثیف ترین و مستهجن ترین اشعار را در بارهٔ خانواده سلطنتی گفته بود.

من تازه با سیدضیاء آشنا شده بودم و به علت اراده ای که نشان میداد و تعریفهائی که از او شنیده بودم یکنوع علاقه ای نسبت به او پیدا کرده بودم. بهمین مناسبت به سیدضیاء تذکر دادم که این دو نفر قابل اعتماد نیستند. روزی هم به قوام السلطنه گفتم شما به کسی اعتماد کرده اید که خودش، دارائیش و روزنامه اش را در اختیار سیدضیاء گذاشته بود. در جوابم گفت میدانید که مظفر فیروز با صمیمیت تمام با من کار میکند. حرفی را که به سیدضیاء گفته بودم تکرار کردم و گفتم اگر میخواهید از فیروز قدردانی بکنید به او پولی از طرف دولت بدهید. چرا او را به معاونت نخست وزیری منصوب کرده اید؟ قوام السلطنه هم همان جوابی را به من داد که سیدضیاء داده بود و گفت به هر حال این آدم خودش و پولش و روزنامه اش را با صمیمیت در اختیار من گذاشته است. به هر صورت من حاضر نشدم آن روز مظفرفیروز را ببینم و قوام السلطنه هم، علیرغم علاقه ای که به فیروز داشت، به هیچوجه از امتناع من رنجشی پیدا نکرد.

اگر چه در بارهٔ قوام السلطنه گفته اند متکبر و خودرأی بود ولی من چنین استنباطی در روابط خودم با او نداشتم و موردی پیش نیامد که از من نظری بخواهد و بعد خلاف آن را عمل کند. اما گاهی شاهد طرز رفتار متملقانهٔ سایرین با او بودم. یکبار شخصی علیه من اعلام جرم کرد که چرا نقره های بانک ملی را به طلا تبدیل کرده ام. نقره های بانک عبارت بود از مسکوکات نقره به صورت یک ریالی، دو ریالی و پنج ریالی که در کیسه های ۲۵۰ تومانی بسته بندی میشد و چون این سکه ها در جریان بودند و سائیده شده بودند و از وزن قانونی آنها کاسته شده بود تصمیم گرفتم آنها را بفروشم و با پول آن طلا بخرم. اینکار را انجام دادم و، چنانکه قبلاً گفته شد، پشتوانهٔ نقره تبدیل به طلا شد. وقتی علیه من اعلام جرم شد مرا به دیوان کیفر احضار کردند و من موضوع را به قوام السلطنه گفتم. گفت بیجا کرده اند. شما نباید پا به دیوان کیفر بگذارید و همانجا تلفن کرد و گفت که بگوئید وزیر دادگستری بیاید. سپهبدی وارد اتاق شد و همانطور که پیشخدمتهای دربار به شاه تعظیم میکردند تعظیم کرد و همانجا جلو در ایستاد تا قوام السلطنه به او اجازه نشستن داد و به او گفت که آقای ابتهاج را به دادگستری احضار کرده اند و من اجازه نمیدهم رئیس بانک ملی به دیوان کیفر برود و از او بازجوئی کنند. باز پرس را به دفتر خودتان بخواهید و هر سوالی دارد همانجا از آقای ابتهاج بپرسد. و همین طور هم شد. آن روز من خیلی تعجب کردم که چطور ممکن است یک وزیری اینطور تعظیم بکند. من هیچوقت به قوام السلطنه حتی «جناب اشرف»، که لقب رسمی او بود، نمیگفتم و در حضور دیگران هم او را

«جنابعالی» یا «حضرتعالی» و گاهی هم خیلی عادی «شما» خطاب میکردم و او هیچوقت رنجش پیدا نمیکرد. ولی باید بگو یم که من واقعاً قوام السلطنه را مثل یک پدر دوست داشتم و به او احترام میگذاشتم.

ورود سه وزیر توده ای به کابینه و استعفای من

در تاریخ دهم مرداد ۱۳۲۵ قوام السلطنه دولت خود را ترمیم کرد و سه نفر از اعضای حزب توده به عضو یت دولت درآمدند. این سه نفر عبارت بودند از دکتر فریدون کشاورز وزیر فرهنگ، دکتر مرتضی یزدی وزیر بهداری و ایرج اسکندری وزیر بازرگانی و پیشه و هنر.

صبح روز بعد، طبق قرار قبلی، به ملاقات قوام السلطنه در محل اقامت او در تجریش رفتم. نخست وزیر مشغول صرف صبحانه ای بود شامل نان و پنیر و چای. به قوام السلطنه گفتم برای مطلب دیگری که مر بوط به بانک است وقت ملاقات گرفته بودم ولی بعد از خبری که عصر دیروز شنیدم حالا آمده ام به اطلاع شما برسانم که من دیگر نمیتوانم وظائف خود را در بانک ملی ادامه بدهم و بنابراین از کارم استعفاء میدهم. با تعجب پرسید مگر چه شده است؟ گفتم با تعیین سه وزیر از اعضای حزب توده مقدمات نابودی ایران فراهم شده است، چون قدم بعدی این خواهد بود که حزب توده شما را از کار برکنار کند و زمام امور مملکت را یکجا به دست بگیرد.

قوام السلطنه با خونسردی نگرانی مرا بیمورد دانسته و از این که من خود را ناچار به استعفا میدیدم اظهار تعجب کرد و پرسید شرکت چند نفر از اعضای حزب توده در دولت چه ربطی با کار شما در بانک ملی دارد؟ جواب دادم من دائماً با هیأت دولت در تماس هستم و ممکن نیست بین من و این وزراء اصطکاک روی ندهد و میدانم این اصطکاک به ضرر بانک تمام خواهد شد. من اطمینان دارم بین من و آنها اختلاف بروز خواهد کرد و در چنین صورتی یا باید مرا برکنار کنید یا آنها را. قوام السلطنه گفت آنها را برکنار خواهم کرد. و اضافه کرد این وزیران جدید هیچگونه اختیاراتی نخواهند داشت تا بتوانند مزاحمتی ایجاد کنند. و بطور کلی موضوع را بحدی کوچک و بی اهمیت تلقی کرد که باعث شگفتی من شد و از استعفاء انصراف حاصل کردم.

برخورد با فرستادگان پیشه وری

قبل از اعلام رسمیت حکومت فرقهٔ دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۲٤، از بیم اینکه مبادا موجودیهای شعبهٔ بانک ملی در تبریز به دست عمال پیشه وری بیفتد، با کمال اکراه

بوسیلهٔ بیسیم ارتش و با رمز به رئیس شعبهٔ تبریز دستور دادم موجودی شعبه را، که در حدود ۲۲ میلیون ریال بود، به بانک شاهی شعبهٔ تبریز انتقال دهد. علت اکراه من به این جهت بود که بانک ملی مجبور شده بود وجوه نقد خود را به یک بانک اجنبی بسپارد ولی این تصمیم، اگرچه بی اندازه ناگوار بود، بحکم اجبار اتخاذ شد.

به محض اینکه رئیس شعبه مشغول فراهم نمودن وسیلهٔ انتقال موجودیهای نقدی گردید، متجاسرین از موضوع اطلاع یافته و او را توقیف و در محل نامعلومی زندانی کردند و دو روز بعد او را با مأمورین مسلح به شعبهٔ بانک آوردند و برای خداحافظی با کارمندان اجازهٔ نیم ساعت توقف به او دادند و بلافاصله او را با اتومبیل بانک تحت الحفظ روانه تهران کردند. درقزوین او را پیاده کرده و اتومبیل را هم بنفع خود ضبط و به تبریز برگشت دادند.

پس از تبعید رئیس شعبهٔ تبریز، کارهای بانک را به معاون او سپردند و یکنفر از طرف فرقهٔ دموکرات با چهار «فدائی» (این کلمه را فرقهٔ دموکرات در مورد افراد مسلح خود بکار میبرد) مأمور نظارت شعبه گردیدند.

در جریان بحران آذربایجان پیشه وری به تهران آمد و با قوام السلطنه ملاقات و مذاکره کرد و بعد هم هیأت هائی از طرف او به تهران آمدند و با دولت مذاکره کردند.

در شهریور ۱۳۲۵، بدون اینکه بدانم موضوع چیست، از طرف نخست وزیر به من تلفن شد که به ملاقات او بروم. وقتی به محل اقامت نخست وزیر رسیدم و وارد اتاق شدم دیدم که قوام السلطنه و مظفرفیروز با عده ای، که آنها را نمیشناختم، دورمیز نشسته اند. قوام السلطنه در رأس میز قرار داشت و مظفر فیروز هم، که معاون نخست وزیر بود، دست چپ او نشسته بود. دست راست قوام جائی خالی بود و من آنجا نشستم.

بزودی معلوم شد که این اشخاص عبارتند از شبستری، رئیس مجلس حکومت فرقهٔ دموکرات آذربایجان (که خودشان آن را بعنوان جمهوری آذربایجان معرفی میکردند)، دکتر سلام الله جاوید، وزیر داخلهٔ حکومت متجاسرین که از طرف دولت مرکزی به سمت استاندار آذربایجان تعیین شده بود، یک آدم چاق بنام پادگان، که معاون نخست وزیر فرقهٔ بود، و «ژنرال» پناهی، رئیس ستاد حکومت فرقه که در واقع یک سرهنگ فراری ارتش بود و از طرف متجاسرین به درجهٔ «ژنرالی» ارتقاء یافته بود. در این جلسه قوام السلطنه و مظفرفیروز ساکت بودند. من هم از همه جا بی خبر بودم. نه این افراد را میشناختم و نه از موضوع مورد مذاکره اطلاعی داشتم. شبستری، جاوید و پادگان شروع کردند به اعتراض شدید به عمل بانک ملی که به دستور من از فرستادن پول به آذربایجان خودداری میکرد.

لازم به یادآوری است که، پس از تصرف شعبه های بانک ملی در آذربایجان از طرف متجاسرین، این شعبه ها هیچگونه رابطه و تماسی با مرکز نداشتند و بدیهی است که از طرف

مرکز هم وجهی برای آنها فرستاده نمیشد.

یکی از دیگر ادعاها این بود که بانک موظف است وجوهی را که مردم آذربایجان در شعبه های بانک ملی دارند به آذربایجان ارسال نماید و این طور استدلال میکردند که یک سوم طلای پشتوانهٔ اسکناس ایران متعلق به مردم آذربایجان است و باید آن را به آذربایجان تحویل بدهید.

من رو به هیأت کردم و گفتم که شما کی هستید که از طرف مردم آذربایجان چنین اظهاراتی میکنید؟ آنها گفتند ما نمایندهٔ مردم آذربایجان هستیم. گفتم هیچ چنین چیزی نیست. شما عده ای را به زور سرنیزه مجبور کرده اید به من تلگراف کنند و تقاضای ارسال وجه بنمایند. اما من میدانم این افراد به بانک ملی دعا میکنند که پولی نفرستاده است، چون خوب میدانند که به محض رسیدن پول به آذربایجان شما تا شاهی آخر را از آنها خواهید گرفت. و اضافه کردم که شما آمده اید بانکی تأسیس کرده اید به نام «آذربایجان بانکی» و درآمد دولت را میدهید به این بانک، درصورتیکه قانوناً این وجوه باید منحصراً به بانک ملی پرداخت شود. من اگر درآذربایجان شعبه های بانک ملی را تعطیل کرده ام به این علت است که تأمین ندارم. اگر تأمین داشته باشم تمام شعبه ها را دوباره باز میکنم، به شرطی که تمام درآمد ادارات دولتی طبق قانون به حساب بانک ملی منظور شود و بانک آذربایجان هم منحل شود.

در ضمن صحبت، در چند مورد پادگان دو کلمهٔ روسی به کار برد. یکی «پروتسنت»، بجای بهره، و دیگری «بوخالتر» بجای دفتردار یا حسابدار. در هر مورد صحبت او را قطع کردم و سئوال کردم معنی این کلمه را نفهمیدم. شما کجا تحصیل کرده اید، مگر به زبان مادریتان آشنا نیستید؟ سکوت کرد و جوابی نداد. بعداً شنیدم که تحصیلاتش را در بادکوبه انجام داده بود. گفتم شما چطور خودتان را ایرانی میدانید؟ شنیده ام ساعت تبریز را با ساعت مسکو میزان میکنید. یکی از اعضای هیأت گفت خیر، اینطور نیست. با ساعت باکو میزان کرده ایم. گفتم دیگر بدتر.

این جلسه چند ساعت طول کشید و من یک مرتبه متوجه شدم که رزم آرا، رئیس ستاد ارتش که قرار نبود در این جلسه شرکت کند، نزدیک در ورودی اتاق کنار میز نشسته است و من بحدی از حرفهای این اشخاص ملتهب بودم که توجهی به آمدن او نکرده بودم. چندی بعد اطلاع پیدا کردم که بعد از جلسه ما قرار بوده است رزم آرا در جلسهٔ دیگری، که مسائل نظامی میبایست در آن مطرح شود، شرکت کند و چون مباحثات ما بطول انجامیده بود خودش آمده بود و در جلسهٔ ما نشسته بود.

چند روز بعد رفتم پیش شاه. گفت شنیده ام شما با نهایت صراحت با این اشخاص

صحبت کرده اید. پرسیدم چه کسی به شما گفته؟ شاه خندید و گفت شنیده ام. بعد متوجه شدم که رزم آرا موضوع را به شاه گفته است.

چون لحن اعتراض آمیز این نمایندگان ساختگی آذربایجان در من اثر نبخشید در ساعت آخر جلسه لحن آنها بکلی تغییر کرد. بجای حمله و تعرض، جملات بصورت خواهش و تمنا در آمد. من همچنان از ابتدا تا انتهای این مذاکرات از پذیرفتن ارسال پول به آذربایجان امتناع داشتم و مکرراً میگفتم تا زمانی که شعبه های بانک ملی تأمین کامل درمقابل مداخلهٔ فرقهٔ دموکرات و مأمورین آنها نداشته باشند و پرداخت کلیهٔ درآمدهای دولت به شعبه های بانک ملی تضمین نگردد اقدامی نخواهم کرد.

در تمام این چند ساعت مباحثات قوام السلطنه سکوت اختیار کرده بود. مظفرفیروز یکبار خواست مداخله کند. با وجود اینکه من با او بطور کلی طرف صحبت نمیشدم، به او تذکر دادم که دخالت نکند.

جلسه بدون هیچگونه اخذ نتیجه ای پایان یافت و قرار شد جلسهٔ دیگری بعداً تشکیل شود. در این فاصله قوام السلطنه مرا خواست و برای اولین بار تأکید کرد که در روشم پافشاری کنم. گفتم مگر برای جلسه قبل شما چیزی به من فرمودید؟ حالا هم اطمینان داشته باشید من غیرممکن است بتوانم با تقاضای اینها موافقت کنم. قوام السلطنه، با شناختی که نسبت به احوال من داشت، میدانست که عکس العمل من درمقابل تقاضاهای این اشخاص چه خواهد بود و با درایتی که داشت لازم ندانسته بود قبلاً چیزی به من گفته باشد.

بهر حال پس از آنکه نمایندگان متجاسرین از تهدیدها و لحن شدید و اعتراض آمیز خود نتیجه نگرفتند، از راه مسالمت وارد شده و جاوید را نزد من فرستادند. او به دفتر من در بانک ملی آمد و با لحنی التماس آمیز خواهش کرد که برای حل اختلاف بین تهران و تبریز با تقاضای آنها موافقت کنم و پول به آذربایجان بفرستم. در جواب او همان شرائطی را که در جلسهٔ با همکاران او ذکر کرده بودم تکرار کردم.

یک جلسهٔ دیگر با نمایندگان متجاسرین تشکیل شد و یکبار نیز من به جلسهٔ هیأت دولت دعوت شدم. جاوید، استاندار آذربایجان، در جلسهٔ مزبور حضور داشت. ایرج اسکندری، که وزیر بازرگانی و پیشه و هنر بود، مانند یک وکیل مدافع از خواسته های متجاسرین دفاع میکرد و جاوید تقریباً درتمام مدت جلسه سکوت کرده بود. من اصرار داشتم که «آذربایجان بانکی» باید منحل شود و اسکندری استدلال میکرد که طبق قانون تجارت هر شخصی حق تأسیس بانک دارد و بنابراین منطقی نیست که نسبت به تشکیل «آذربایجان بانکی» اعتراض بعمل آید. همیشه مجموعهٔ قوانین روی میز هیأت وزیران بود. از اسکندری خواستم که اگر چنین چیزی هست به من نشان بدهد و اسکندری با علم به

اینکه چنین ماده ای در قانون تجارت ایران وجود ندارد موضوع را منتفی دانست و جوابی نداد.

فردای آن روز که قوام السلطنه را در کاخ وزارت خارجه ملاقات کردم از رفتار شب گذشتهٔ اسکندری سخت متعجب و متأثر بود و به من گفت واقعاً این اسکندری عجب وقاحتی میکرد. این آدم وزیر کابینهٔ ایران است و از یک حکومت یاغی دفاع میکند. گفتم من تعجب میکنم که شما چطور ساکت ماندید و این حرفها را تحمل فرمودید؟ قوام السلطنه سکوت کرد و چیزی نگفت.

در جریان بحران آذربایجان، دولت موافقت کرده بود که ۷۵ درصد از درآمدهای استان آذربایجان، به تشخیص انجمن ایالتی آذربایجان، به مصارف محلی برسد و ۲۵ درصد بقیه در اختیار دولت مرکزی قرار بگیرد. فرقهٔ دموکرات اصرار داشت که ۷۵ درصد مذکور در «آذربایجان بانکی» تمرکز داده شود. من بهیچوجه این اصل را قبول نداشتم و استدلال میکردم، طبق قانون تأسیس بانک ملی ایران، کلیهٔ وجوه دولتی باید در بانک ملی نگاهداری شود و بر این مبنا میگفتم تا زمانی که صددرصد عایدات دولتی به شعبه های بانک ملی در آذربایجان پرداخت نگردد با شروع عملیات بانک ملی در آذربایجان موافقت نخواهم کرد. بالاخره بعد از جلسات پی درپی و مذاکرات بسیار مفصل نمایندگان فرقه دموکرات تسلیم نظر بانک ملی گردیدند.

جریان شعبهٔ بانک ملی در تبریز

من در این ضمن، اراس برخورداریان را، که از افراد سابقه دار بانک ملی بود، به ریاست شعبهٔ تبریز منصوب نمودم. خود او بدواً هیچگونه تمایلی به قبول این مأموریت نداشت و به من گفت من در لیست سیاه آنها هستم و مرا حتماً خواهند کشت. به او گفتم وظیفهٔ ملی شما ایجاب میکند که به این مأموریت بروید. پرسید از چه تاریخی؟ جواب دادم فردا صبح. گفت ظرف چند روز آینده همسرم که در بیمارستان بانک ملی بستری است احتیاج به عمل جراحی خواهد داشت. گفتم من شخصاً مسئول سلامتی ایشان خواهم بود. قبول کرد و فردای آن روز عازم تبریز شد. فوراً به قوام السلطنه تلفن کردم و تصمیم خود را مبنی بر اعزام برخورداریان به اطلاع او رساندم. پرسید آیا صلاح میدانید درچنین موقع حساسی یک نفر ارمنی را به تبریز بفرستیم؟ جواب دادم اطمینان داشته باشید در انجام وظائف ملی خود برخورداریان از هیچ مسلمانی کمتر نخواهد بود.

در مدتی که برخورداریان در تبریز اقامت داشت دائماً با اشکالاتی که در محل برای او ایجاد میکردند رو برو بود و معلوم بود که مقامات محلی بهیچوجه حسن نیتی در اجرای

موافقت هائی که به عمل آورده بودند ندارند.

روز ۲۰ آذر ۱۳۲۵، قبل از اینکه تبریز به اشغال قوای مرکزی در آید، مردم به پایگاههای نظامی متجاسرین حمله ور شده و تعداد زیادی تفنگ بدست آوردند و، قبل از ورود ارتش به تبریز، ادارهٔ امور شهر را به دست گرفتند. برخورداریان تعدادی تفنگ از مردم گرفته و پاسبانهای بانک را، که سال قبل از طرف فرقهٔ دموکرات اخراج شده بودند، دو باره مسلح نموده و، قبل از فرار سران فرقه، شعبهٔ «آذربایجان بانکی» را تصرف کرده و موجودیهای نقدی و اسناد بهادار و مقداری مسکوک طلای قدیم را ضبط کردند.

برخورداریان فردای آن روز کامیونی را، که متعلق به غلام یحیی (وزیر جنگ فرقه) بود و پول و اثاثیه بانک ملی را از میانه به مقصد مرز جلفا میبرد، در تبریز توقیف کرد. باین ترتیب که رئیس شعبهٔ میانه، که با همان کامیون به تبریز آمده بود، به محض ورود جریان را به اطلاع برخورداریان میرساند و برخورداریان هم، با کمک کارمندان و پاسبانان بانک، کامیون غلام یحیی را، با دو یست و بیست هزار تومان وجه نقد و مقداری اثاثیهٔ متعلق به بانک، توقیف میکند.

چندی بعد داستان برخورداریان را برای شاه نقل کردم و برای او تقاضای نشان کردم و بنا به تقاضای من به او نشان همایون داده شد.

اعزام قوا به آذربایجان

شبی که شاه فرمان حرکت ارتش به آذربایجان را صادر کرد من در دربار به شام مهمان بودم و جرج آلن، سفیر آمریکا، نیز حضور داشت. آنشب برای اولین بار هم من و هم جرج آلن از شروع حمله به آذربایجان اطلاع پیدا کردیم. این خبر را خود شاه به ما داد و خوب بخاطر دارم که چون ماه آذر بود و آن سال استثنائاً هوا به شدت سرد و یخبندان شده بود شاه خیلی اظهار نگرانی میکرد که مبادا سرما و برف مانع پیشرفت نیروهای ایران بشود، و چند بار تکرار کرد که اگر برف وقفه ای در پیشرفت قوا فراهم کرد چه باید کرد؟

صحبتهای ما تا نصف شب راجع به حرکت ارتش به طرف آذربایجان بود. جرج آلن اطمینان نداشت که این کار با موفقیت باتمام برسد. صبح روز بعد قوام السلطنه تلفن کرد که زود بیائید. فوراً به وزارت خارجه رفتم. دیدم خیلی پریشان است. گفت همین الساعه سادچیکف، سفیر شوروی، اینجا بود و مصراً تقاضا داشت که دستور برگشت به قوای دولتی صادر شود. نخست وزیر به سفیر شوروی جواب داده بود که قشون به امر شاه حرکت کرده و دستور توقف ممکن نیست. قوام السلطنه گفت سادچیکف از اینجا مستقماً پیش شاه رفته است و من نگرانم که مبادا رأی شاه را عوض کند. شما فوراً بروید و به شاه بگوئید مبادا

ضعف نشان بدهد. جواب دادم خیالتان از این بابت کاملاً راحت باشد چون من دیشب شاه را دیدم و با حرفهائی که از او شنیدم ممکن نیست تصمیمش را عوض کند و رفتن من هم ضروری نیست چون میدانم شاه تسلیم تهدید روسها نخواهد شد.

بسیار متأسفم که، چه در همان ایام و چه بعد از آن تاریخ، عده ای تصور کرده اند نجات آذربایجان در اثر اعمال نفوذ سیاست خارجی بود و آنها بودند که ما را وادار به حمله به آذربایجان کردند. من باید بگویم که این تصمیم، علیرغم تمام مخاطراتی که در برداشت، منحصراً از طرف شاه و قوام السلطنه، که در اغلب موارد اتفاق نظر نداشتند، اتخاذ شده و بهیچ وجه سیاست خارجی در این تصمیم دخالتی نداشت. هیچ کس تصور نمیکرد این غائله که میخواست قسمتی از کشور ما را مجزا کند به این سادگی و آسانی ریشه کن گردد.

سوء قصد به شاه

در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، وقتی شاه مورد سوء قصد قرار گرفت، من تازه از سواری برگشته بودم. یکی از اقوام نزدیکم تلفن کرد و اطلاع داد که این حادثه برای شاه پیش آمده و او را به بیمارستان برده اند. بلافاصله با همان پیراهن سواری خود را به بیمارستان رساندم. آنجا به من گفتند شاه را به کاخ اختصاصی (درشهر) انتقال داده اند. با عجله به کاخ اختصاصی رفتم و مستقیماً مرا به اتاق خواب شاه هدایت کردند.

بفاصلهٔ چند دقیقه شاه، با صورت پانسمان شده، وارد شد و در تختخواب خود قرار گرفت. یکی دو نفر دیگر هم آنجا بودند. منجمله سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس شورا که بعدها شنیدم از من انتقاد کرده بود که چرا فلانی با پیراهن به عیادت شاه آمده بود. کسانی که بدیدن شاه میآمدند با گریه و زاری خود را روی پای او میانداختند. از آن جمله یکی هم هژیر بود.

یکی از پیشخدمت ها کلاه و کت نظامی خونی شاه را، که در اثر اصابت گلوله سوراخ شده بود، آورد و به من نشان داد. طی مدتی که آنجا بودم صحبت از این بود که هنوز نتوانسته بودند رزم آرا، رئیس ستاد، را که به خارج از شهر رفته بود پیدا کنند تا حکومت نظامی اعلام شود. منهم طبق عادت معمولم شروع کردم به داد و فریاد که مگر در ارتش افسری بجز رزم آرا وجود ندارد. و اسم سپهبد یزدان پناه را بردم که به او مراجعه کنند.

فصل دهم

ماجرای نفت و پایان خدمت در بانک

موضوع نفت و قرارداد دارسی

بهتر است قبل از ورود به مطلب مربوط به نفت مختصری راجع به تاریخچهٔ این کار بگویم.

رضاشاه در سال ۱۳۱۲ ناگهان تصمیم گرفت که قرارداد امتیاز نفت را، که در سال ۱۹۰۱ بین دولت ناصرالدین شاه قاجار و ویلیام دارسی[۱] انگلیسی بسته شده بود، فسخ کند و بدین منظور، در یکی از جلسات هیأت دولت که در حضور او تشکیل شده بود، پروندهٔ نفت را میخواهد. تیمورتاش، که تازه از سفر لندن و روسیه به ایران مراجعت کرده بود، پرونده را به هیأت وزیران میآورد. شاه با عصبانیت میپرسد دوسیه نفت چه شد. میگویند حاضر است. این واقعه در زمستان روی داده است و درنتیجه در اطاق بخاری میسوخته است. رضاشاه پرونده را توی بخاری میاندازد و میسوزاند و به وزیران میگوید از این اتاق بیرون نمیروید تا امتیاز نفت را لغو کنید.

پس از رفتن رضاشاه، هیأت دولت، که در بین آنها حسن تقی زاده وزیر مالیه نیز بود، قرارداد را لغو کردند. سپس به دستور رضاشاه تقی زاده قرارداد جدیدی با شرکت نفت ایران و انگلیس امضاء کرد، و به موجب آن، همان امتیاز برای مدت ۳۲ سال دیگر تجدید شد و این قرارداد به تصویب مجلس شورای ملی هم رسید، در صورتی که قرارداد سابق به تصویب مجلس نرسیده بود. گذشته از این، طبق قرارداد سابق، در انقضای مدت امتیازنامه تمام دستگاههای حفر چاه بلاعوض به مالکیت ایران در میآمد و حال آنکه در قرارداد جدید این ماده حذف شد.

۱- William Knox D'arcy

اگر چه موضوع نفت، و قرارداد مربوط به آن، بهیچوجه من الوجوه ارتباطی با کارهای بانک ملی نداشت معذالک من وظیفهٔ خودم میدانستم که، در حدود توانائی و اطلاعات خود و دستگاهی که زیر نظر من اداره میشد، دولت و متصدیان مربوطه را در اینکار کمک و یاری نمایم. بهمین جهت بدولتهای مختلف توصیه میکردم که نظر به اهمیت نفت، که قسمت اعظم درآمد ارزی ما از آن حاصل میشود، اداره ای که در مالیه سرپرستی نفت را بعهده دارد باید تقویت بشود و از بین شایسته ترین کارشناسان جهان جهت خدمت در آن استخدام گردند، تا بطور دائم و ثابت در مسائل مربوط به نفت مطالعه کنند و به دولت گزارش بدهند. استدلال من این بود که وضع نفت در دنیا غالباً تابع تغییرات مبهم، چه از لحاظ فنی و چه از جهت بازرگانی و سیاسی، است و در نتیجه شایسته نیست دولتی که با یکی از شرکتهای نفتی بزرگ دنیا طرف معامله است وقوف کامل به این مسائل نداشته باشد، زیرا نتیجهٔ این عمل این میشود که ما هیچگاه قادر نخواهیم بود حداکثر منافع ایران را در مقابل آنها تحصیل و تأمین نمائیم.

چون به این تذکرها ترتیب اثر داده نشد، ناچار درصدد برآمدم بوسیلهٔ همکارانم در بانک ملی مطالعاتی بکنم و اطلاعاتی در بارهٔ قراردادهای کشورهای نفت خیز دیگر جمع آوری نمایم، تا بلکه از این راه کمکی به متصدیان امور مربوطه شده باشد. ابوالقاسم خردجو، رئیس اداره بررسیهای اقتصادی بانک، و جلال عقیلی هر دو از افراد وظیفه شناس و دلسوزی بودند که در انجام این وظیفه با من یاری میکردند. نتیجهٔ مطالعات بانک را به دفعات در اختیار رؤسای دولت و متصدیان امر در وزارت مالیه میگذاشتم.

در یکی از نامه های خود، که مستند به ارقام بود، چنین اظهار عقیده کردم که با توجه به عملکرد دولت ونزوئلا، دولت ایران کاملاً ذیحق است لااقل نصف منافع شرکتهای صاحب امتیاز نفت را مطالبه نماید.

در همین ایام بود که دولت درصدد تجدید نظر در امتیازنامهٔ شرکت نفت ایران و انگلیس برآمد و مقرر گردید هیأتی از طرف شرکت برای مذاکراه با نمایندگان دولت به تهران بیاید. قبل از آمدن این هیأت ساعد، نخست وزیر وقت، به من اظهار داشت که در نظر دارد از طرف دولت کمیسیونی مرکب از سه نفر تعیین کند که با نمایندگان شرکت نفت گفتگو نمایند و از من دعوت کرد که عضویت این کمیسیون را بپذیرم. از ساعد سئوال کردم دو عضو دیگر چه اشخاصی خواهند بود؟ گفت یکی تقی زاده خواهد بود و سومی را هم هنوز در نظر نگرفته ام.

دعوت نخست وزیر را پذیرفتم و اطمینان دادم که، چه در کمیسیون عضویت داشته باشم و چه نداشته باشم، اطلاعات خودم و همکارانم در بانک را در اختیار دولت خواهم گذاشت.

روز بعد مراتب را به اطلاع نصرالله جهانگیر، که در آنموقع معاون بانک ملی و قبل از آن مدیر کل وزارت مالیه و سرپرست امور مربوط به نفت بود، رساندم و از وی خواهش کردم کلیهٔ اطلاعات مربوط به امتیاز نامهٔ نفت را تهیه نماید تا در موقع خود بتوانم از آنها استفاده کنم.

مدتی ازاین جریان گذشت ودیگرکسی به من مراجعه نکرد. تاروزی جهانگیرنامه ای را که گلشائیان وزیر مالیه به او رسیده بود به من نشان داد. در این نامه از او دعوت شده بود در کمیسیونی که مأمور مذاکره با نمایندگان شرکت نفت گردیده است شرکت کند. با توجه به سابقه امر جهانگیر از این دعوت احساس ناراحتی میکرد ولی به او گفتم عضویت کمیسیون را قبول کند و او هم پذیرفت.

چندی بعد، هنگامی که موضوع قرارداد جدید با شرکت نفت در مجلس مطرح گردید، گلشاییان اظهار داشت که با وجودیکه از طرف دولت از آقای ابتهاج به وسیلهٔ نامه دعوت به عمل آمد که در مذاکرات با نمایندگان شرکت نفت شرکت نمایند ایشان از قبول این دعوت امتناع نمودند. فردای آن روز (٤ مرداد ۱۳۲۸) شرحی به مضمون زیر به روزنامهٔ اطلاعات نوشتم که در همان روز، در شمارهٔ ٦۹۷۹ آن روزنامه چاپ شد:

آقای مدیر محترم روزنامه اطلاعات

طبق مندرجات شمارهٔ ٦۹۷۸ مورخ ۳ مرداد ۱۳۲۸ روزنامهٔ اطلاعات، جناب آقای وزیر دارائی صبح همانروز در مجلس شورای ملی اظهار فرموده اند که باوجود آنکه از طرف دولت از اینجانب بوسیلهٔ نامه دعوت به عمل آمده که درمذاکرات با نمایندگان شرکت نفت شرکت نمایم از قبول این دعوت امتناع نموده ام.

خواهشمند است مقرر فرمائید شرح زیر را برای اطلاع عموم در آن روزنامه درج نمایند:

همان موقع که قرار بود نمایندگان شرکت برای شروع مذاکره به تهران بیایند یکروز جناب آقای نخست وزیر، بعد از جلسه هیئت مدیره سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، به اینجانب فرمودند خیال دارند مرا برای شرکت درمذاکرات دعوت نمایند. در پاسخ به معظم له عرض کردم، قطع نظر از اینکه در اینکار شرکت داشته باشم یا نه، کلیهٔ اطلاعات خود و همکارانم در بانک را در اختیار دولت خواهم گذاشت.

بعد از این صحبت نه مذاکره ای با اینجانب به عمل آمد و نه بهیچوجه دعوتی برای شرکت در مذاکرات به اینجانب رسیده است.

ابتهاج

بعد اطلاع پیدا کردم که عضو دیگر هیئت حسین پرنیا، رئیس ادارهٔ نفت وزارت دارائی، است. من موضوع را هیچوقت با ساعد مطرح نکردم، ولی حدس میزنم گلشائیان پیش خودش فکر کرده است که شرکت من در مذاکرات چیزی بجز دردسر و مزاحمت برای او نخواهد داشت و درصورت اختلاف نظر نخواهد توانست اراده اش را به من تحمیل کند.

مذاکرات نفت، که به امضای قرارداد معروف به قرارداد «گس-گلشائیان» منجر شد، سر و صدای زیادی ایجاد و گلشائیان در اثر این قرارداد شهرت بدی پیدا کرد.

طرح مربوط به اختصاص درآمد نفت

زمانی که من در کار نفت مطالعه میکردم، و میکوشیدم راهی پیدا کنم که هم برای ایران و هم برای سایر کشورهای نفت خیز مفید باشد، به این نتیجه رسیده بودم که اگر کشورهای نفت خیز گروهی تشکیل بدهند و ضمن مذاکره با شرکتهای نفتی تعهد کنند که تا دینار آخر از درآمدهای خود را، که از راه فروش نفت به دست میآورند، به مصرف کارهای عمرانی برسانند، و شرکتهای نفتی هم بخاطر مصالح جهان بپذیرند که هشتاد درصد از درآمد نفت را به کشورهای تولیدکننده نفت بپردازند، بسیاری از مشکلات کشورهای درحال توسعه رفع خواهد شد. به عقیدهٔ من اگر کشورهای نفت خیز برنامه های عمرانی جامعی تهیه میکردند و این برنامه ها از طرف یک مؤسسه تخصصی بین المللی، که خودشان انتخاب کرده بودند، مورد بررسی قرار میگرفت، و اگرتشخیص داده میشد که این برنامه ها جامع، متوازن و مقرون به صرفه هستند و آن کشورها هم تعهد میکردند که تمام درآمد حاصل از نفت خود را برای اجرای این برنامه ها تخصیص بدهند و شرکتهای نفت هم متقابلاً میپذیرفتند که از سود حاصله حتی تا هشتاد درصد آن را برای اجرای این برنامه ها به کشورهای نفت خیز بدهند، خدمت بزرگی به کشورهای عقب مانده و محروم میشد و ممکن بود که شرکتهای نفتی را نیز متقاعد کرد که آن را بصورت یک اصل بپذیرند.

در یکی از تماسهائی که با «هنری لوس»[۱]، مؤسس و ناشر مجلهٔ تایم آمریکا، داشتم خواستم عکس العمل او را در این باره بدانم و موضوع را برایش توضیح دادم. او گفت این فکر بسیار خوبی است. پرسیدم آیا فکر میکنید بتوانیم این موضوع را به شرکتهای نفتی بقبولانیم و آیا این شرکتها با نفوذی که دارند حاضرند به بیست درصد از منافع قناعت کنند؟ هنری لوس، که نبض کارهای اقتصادی دنیا و بخصوص آمریکا را در دست داشت، گفت البته که ممکن است این پیشنهاد را قبول کنند چون، برعکس آنچه که تصور میشود، توی همین شرکتهای نفتی اشخاصی هستند که وسعت دیدشان آنقدر هست که بتوانند تشخیص بدهند که این کار نهایتاً به مصلحت خود آنها نیز خواهد بود. لوس گفت خیال میکنم که اگر آنها اطمینان پیدا بکنند که پیشنهاد شما از طرف کشورهای تولیدکنندهٔ نفت عملی خواهد شد و پولهای حاصل از فروش نفت نفله نمیشود شما بتوانید این فکر را به آنها بقبولانید.

۱- Henry Luce

البته من دیگر از بانک ملی رفتم و فرصتی به دست نیاوردم که این فکر را به مرحلهٔ اجرا در بیاورم و بعد هم که به ایران برگشتم، سر پرست سازمان برنامه شدم و این موقعی بود که دولت زاهدی و وزیر دارائی او علی امینی مشغول مذاکره با کنسرسیوم بودند و من کوچکترین دخالتی در این کار نداشتم.

کابینهٔ رزم آرا

یک روز تابستان سال ۱۳۲۹ سپهبد حاج علی رزم آرا، که در آن زمان رئیس ستاد بود، تلفن کرد و اظهار تمایل به ملاقات من نمود. آشنائی من با رزم آرا بسیار محدود بود. شاید رو یهمرفته دو سه بار بیشتر یکدیگر را ملاقات نکرده بودیم ولی از آنچه در بارهٔ او شنیده بودم و در افواه شایع بود او را مردی لایق و مدیری کاردان میدانستم. یکبار الهیار صالح برایم تعریف کرد که، در یکی از مسافرتهایش در داخل ایران، به رزم آرا که مشغول به دست آوردن اطلاعات در مورد تهیهٔ نقشه مملکت بود برخورد کرده بود و او نیز از پشتکار و کاردانی او تمجید میکرد.

بهر حال و با توجه به این سوابق، در برابر دعوت ملاقات رزم آرا به او گفتم که از دیدنش بسیار خوشوقت خواهم شد و حاضرم هر روز و هر ساعتی را که او تعیین کند به ملاقات او به دفتر ستاد بروم. گفت که نه آنجا مناسب نخواهد بود. به او گفتم به دفتر من در بانک تشریف بیاورید. پاسخ منفی داد. پیشنهاد کردم او را در خانه اش ملاقات کنم. این را هم نامناسب دانست. بالاخره خودش نظر داد که ساعت شش صبح روز بعد به منزل من در تجریش بیاید.

سر ساعت شش رزم آرا آمد. از او پرسیدم شما چطور صبح به این زودی راه میافتید؟ گفت من در شبانه روز سه ساعت بیشتر نمیتوانم بخوابم و سالهاست که به این کم خوابی عادت کرده ام و هیچ ناراحتی هم از این بابت ندارم. بعد از کمی صحبت رزم آرا گفت من آمده ام از شما خواهش کنم شما نخست وزیری را قبول کنید و من هم افتخار داشته باشم با شما کار بکنم. گفتم خیلی از شما متشکرم. اما یقیناً اطلاع دارید که شش سال پیش شاه نخست وزیری را به من تکلیف کرد ولی من قبول نکردم و حالا هم از زخم معده، که نزدیک به دو سال است به آن مبتلا هستم، احساس ناراحتی شدید میکنم و بهیچوجه قادر به تحمل بار سنگین این مسئولیت نیستم.

بعد به رزم آرا گفتم ولی صحبت از نخست وزیری خود شماست. چرا شما نخست وزیری را قبول نمیکنید؟ با شنیدن این حرف نیشش باز شد و فهمیدم که برای همین پیش من آمده است. گفت من عده ای را برای همکاری با خودم در نظر گرفته ام که اگر اجازه

بدهید اسامی آنها را میآورم که شما در مورد آنها اظهار نظر بفرمائید. چون علاقه دارم در همهٔ مسائل با شما مشورت کنم. گفتم با کمال میل.

چند روز بعد دوباره ساعت شش صبح آمد و صورتی از جیبش درآورد و شروع کرد به خواندن. برای هر پست وزارت یک یا دو نفر را اسم برد و تصریح کرد، که به استثنای صلاح السلطنه که برای وزارت خارجه درنظر داشت، هیچیک از آنان را شخصاً نمیشناسد. چون عقیدهٔ مرا دربارهٔ آنها خواستار بود به او گفتم بعضی از اینها را نمیشناسم. درمیان دیگرانی که با آنها آشنائی دارم پاره ای را از مردمان خوشنام میدانم ویکی دوتا را شخصاً شایسته نمیدانم. و افزودم به اعتقاد من ممکن نیست کسی بتواند نام ده دوازده نفری را برای عضویت در کابینه معرفی کند که، درعین دارا بودن حسن شهرت و تجربه و شخصیت، با یکدیگر متجانس هم باشند. بنابراین نباید شما توقع داشته باشید که همکارانتان از این قاعده مستثنی باشند. درعین حال گفتم آنچه مهم است این است که شما حاضر و مصمم باشید به محض آنکه درعمل ملاحظه کردید که یکی از وزرایتان، از هر جهت که میخواهد باشد، دارای آن شایستگی که از او انتظار دارید نیست بیدرنگ و بدون ملاحظه او را تغییر بدهید. رزم آرا به من اطمینان داد که نظر او هم همین است و همینگونه رفتار خواهد کرد.

در موضوع برنامهٔ اقتصادی خود شروع به شرح دادن نمود و با یکدنیا حیرت دیدم که خیال دارد برای هر استان مبلغی اعتبار در اختیار استاندار بگذارد تا، به تشخیص هیئتهائی مرکب از مأمورین و معتمدین محل، آن وجوه را به مصارف عمرانی برسانند. من نگرانی شدید خود را از شنیدن این روش به رزم آرا گوشزد کرده و، با اشاره به کوششهایم در زمینهٔ قبولاندن فکر برنامه ریزی در ایران که شرح آن در فصول آینده خواهد آمد، به او گفتم سالها است زحمت کشیده ام تا مملکت دارای یک برنامهٔ عمرانی جامع باشد و اکنون که این نظر پذیرفته شده و به شکل قانون برنامهٔ هفت ساله درآمده مایه نهایت تأسف خواهد بود که هر استانی برای خود دارای برنامه ای باشد که هیچگونه هم آهنگی بین آنها وجود نداشته باشد. رزم آرا به من اطمینان داد که در این موضوع تجدید نظر خواهد کرد و اضافه کرد در هر صورت بدون مشورت با من تصمیمی در این مسائل نخواهد گرفت.

تمام این جریان را برای شاه تعریف کردم و گفتم صلاح نمیدانم که ریاست دولت به یک نظامی محول شود مگر اینکه وضع مملکت آنچنان وخیم شده باشد که بعنوان تنها چاره دست به چنین اقدامی زده شود. شاه گفت اینکار تقریباً تمام شده است، اما شما فردا بیائید تا باز در این مورد صحبت کنیم.

روز بعد که دوباره پیش شاه رفتم علا هم آنجا بود. این اولین بار بود که من در حضور

شخص ثالثی با شاه صحبت میکردم. شاه رو به علا کرد و گفت دیروز ابتهاج حرفهائی به من گفت که میخواستم شما هم بشنوید. من دلایلم را در مورد اینکه آوردن یک نظامی به مصلحت نیست و اثر خوبی نخواهد داشت تکرار کردم و گفتم من رزم آرا را آدم بدی نمیدانم ولی اساساً با آوردن نظامی ها موافق نیستم. علا هم نظر مرا تائید کرد. ولی شاه گفت دیگر کار تمام است و حتی فرمان هم صادر شده است. گفتم انشاالله مبارک است. اما اعلیحضرت، من یک استدعا دارم. حالا که رزم آرا را آورده اید او را تقویت بفرمائید. شاه با تعجب زیاد گفت منظورتان چیست؟ گفتم پیش اعلیحضرت خواهند آمد، سعایت خواهند کرد، و بد خواهند گفت. یک دفعه دو دفعه، بالاخره در اعلیحضرت تأثیر خواهد کرد. استدعا دارم گوش به حرف کسی ندهید و او را تضعیف نفرمائید. چون بالاخره این شخصی است که میفرمائید مورد اطمینان شما است و میتواند مملکت را اداره بکند. گفتم مثلاً سرلشکر زاهدی را برای چه رئیس شهربانی کرده اید؟ همه میدانند که رزم آرا و زاهدی با یکدیگر دشمن هستند و میگویند شما زاهدی را آورده اید که یک کسی را در مقابل رزم آرا داشته باشید.

رزم آرا در تاریخ ۵ تیر ۱۳۲۹ به سمت نخست وزیری تعیین شد و کابینه اش را در ٦ تیر معرفی کرد. یکی دو روز بعد علا به من تلفن کرد که رزم آرا میل دارد مرا علاوه بر ریاست بانک ملی به سمت وزیر مشاور منصوب کند. به علا گفتم خیلی از این پیشنهاد تعجب میکنم. رزم آرا خودش آمده بود پیش من و از من میخواست نخست وزیر بشوم و او با من کار بکند. حالا میخواهد من وزیر مشاورش بشوم و بیایم با عده ای که با آنها موافق نیستم و نسبت به بعضی از آنها نیز نظر خوب ندارم کار کنم؟ بنابراین از آقای رزم آرا تشکر بکنید و بفرمائید از قبول این سمت معذورم.

انفصال من از ریاست بانک ملی

در آخر وقت اداری روز سه شنبه ۲۷ تیر ۱۳۲۹، موقعی که بانک تعطیل شده بود و بیشتر کارمندان رفته بودند، پیشخدمت خبر داد که آقای ابراهیم زند آمده اند و میل دارند مرا ملاقات نمایند. من خیال میکردم زند در تهران نیست (در آن زمان او استاندار آذربایجان بود) و تعجب کردم که چطور بدون وقت قبلی به ملاقاتم آمده است. فوراً او را پذیرفتم. او پس از ورود به دفترم نامهٔ انفصال مرا از ریاست بانک ملی و انتصاب خود را بجای من به من تسلیم نمود. این نامه عیناً در زیر درج میشود.

تاریخ ۱۳۲۹/٤/۲۷
شماره ۱۲٦۱/٤
محرمانه. مستقیم

جناب آقای ابتهاج

ضمن تقدیر و تشکر از خدمات این مدت آن جناب، چون نظر دولت تغییراتی در رو یه اقتصادی بوده لذا جناب آقای زند برای ریاست بانک ملی تعیین و معرفی میشوند.

نخست وزیر
(امضاء رزم آرا)

و بدین ترتیب، پس از هفت سال و نیم تصدی بانک ملی به خدمت من پایان داده شد.

فردای آن روز دستور دادم ترازنامهٔ بانک را به تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۲۹ تنظیم نمایند. این ترازنامه در اوائل مرداد حاضر شد و به امضای زند و من رسید و بانک ملی را به موجب آن تحو یل او دادم. همچنین در آخرین جلسهٔ شورای عالی بانک ملی، که در ۲ مرداد ۱۳۲۹ تشکیل گردید، برای معرفی زند و خداحافظی از اعضاء شورا حضور یافتم. در اینجا مذاکرات آن روز عیناً از صورت جلسهٔ شورای عالی بانک نقل میشود:

سیصد و پنجاهمین جلسهٔ شورای عالی بانک ملی ایران روز دوشنبه دوم مرداد ماه ۱۳۲۹ در عمارت بانک تشکیل گردید.

آقای حکیمی غایب بودند. آقای بامداد بازرس دولت نیز به مرخصی رفته بودند و در جلسه حضور نداشتند.

آقای زند مدیر کل جدید بانک ملی ایران در جلسه حضور بهمرسانیدند. آقای ابتهاج مدیرکل سابق بانک ملی ایران نیز در جلسه حضور یافتند.

۱- صورت جلسه قبل قرائت و مورد تصو یب واقع گردید.

۲- آقای ابتهاج اظهار داشتند که احتیاجی نیست که اینجانب آقای زند را به آقایان اعضای شورای عالی معرفی کنم. آقای زند سالها در این بانک کار کرده اند و بعداً هم مشاغل عالیه و مختلفی را عهده دار شده اند که در انجام آنها به مراتب لیاقت و شایستگی خود را عملاً نشان داده اند. آقای زند نهایت علاقه را به بانک ملی ایران دارند و به اهمیت حفظ استقلال آن بخوبی واقف میباشند. اینجانب یقین دارم که ایشان سعی بلیغ مبذول خواهند داشت تا بانک ملی ایران کماکان از هر گونه مداخلا تی مصون و محفوظ بماند. متأسفانه نه فقط در ایران بلکه در پاره ای کشورهای دیگر نیز حکومتهای غیر رشیدی سعی کرده اند که بانکهای مرکزی را تحت نفوذ خود قرار دهند. تاریخ نشان میدهد که هر وقت در هر کشوری این نوع از حکومتها موفقیتی در این راه نصیبشان شده است اوضاع اقتصادی آن کشور بکلی

دگرگون گردیده و انواع بدبختیها برای آن ملت بوجود آمده است. اینجانب یقین دارم که آقای زند از اینگونه مداخلات جداً جلوگیری خواهند فرمود و هیچ عاملی نخواهد توانست شخصیت ایشان و بانک ملی ایران را تحت تاثیر و نفوذ قرار بدهد.

آقای ابتهاج تذکر دادند که اینجانب قریب هشت سال تصدی امور بانک ملی ایران را بعهده داشته و افتخار همکاری با آقایان اعضای شورای عالی را دارا بوده ام. موفقیتهائی که در طول این مدت برای حفظ استقلال این بانک نصیب اینجانب و همکارانم شده است تماماً مرهون مساعدتها و تقویتهائی است که از طرف آقایان اعضای شورای عالی با یکدنیا حسن نیت و صمیمیت نسبت به اینجانب بعمل آمده است. اکنون که بانک ملی ایران را ترک میکنم و از خدمت آقایان مرخص میشوم مراتب تشکر و امتنان خود را بحضور کلیه آقایان تقدیم میدارم.

آقای ابتهاج علاوه نمودند که اینجانب بهیچوجه بخاطر ندارم که در تمام این مدت کوچکترین اختلاف نظری بین آقایان اعضای شورای عالی و اینجانب روی داده باشد. شاید بتوان شورای عالی بانک ملی ایران را به قوه مقننهٔ و هیأت عامل آن را تا حدی به قوهٔ مجریه تشبیه نمود. کسانی که از امکان همکاری این دو قوه مأیوس میباشند خوب است بیایند و محیط صمیمیت و حس همکاری را در کلیهٔ هیأتهای قانونی بانک ملی ایران برأی العین مشاهده نمایند.

آقای ابتهاج اضافه نمودند که آقایان اعضای شورای عالی با علاقه کاملی که به میهن خود و حفظ شئون و حیثیات بانک ملی ایران دارند یقیناً با آقای زند هم با همین روح صمیمیت همکاری خواهند نمود زیرا بخوبی میدانند که آقای زند نیز بجز خدمت به کشور و حفظ حیثیات بانک ملی ایران نیت دیگری ندارند.

آقای بیات رئیس شورای عالی اظهار داشتند که اینجانب از بدو تأسیس شورای عالی در بانک ملی ایران افتخار عضویت این هیأت را دارا بوده ام و تصدیق میکنم که مراتب حسن نیت و روح صمیمیتی که در تمام طول این مدت بین اعضای شورای عالی و هیأت عامل بانک ملی ایران وجود داشته است بینظیر بوده و همگی آقایان یکدل و یک زبان برای ترقی و تعالی بانک ملی ایران کوشیده و تشریک مساعی نموده اند.

آقای بیات خدماتی را که آقای ابتهاج در زمان تصدی خودشان به بانک ملی ایران نموده اند مورد تقدیر قرار دادند و اظهار داشتند که امیدوارند در آتیه آقای ابتهاج خدمات دیگری به کشور خود بنمایند و در این راه موفقیتهای دیگری نصیبشان بشود.

آقای بیات اضافه نمودند که جای بسی خوشوقتی است که آقای زند هم که اکنون به سمت مدیرکل این بانک بجای آقای ابتهاج تعیین شده اند از شخصیتهای مورد اعتماد و عناصر میهن پرست این کشور میباشند. بدیهی است که آقایان اعضای شورای عالی با همان روح صمیمیتی که تا کنون در بین بوده است با آقای زند نیز همکاری خواهند کرد و موفقیت ایشان را در خدمت به کشور و بانک ملی ایران خواستار خواهند بود.

آقای دکتر صدیق اظهار داشتند که اینجانب نیز از ابتدای تشکیل شورای عالی در بانک ملی ایران سمت عضویت این هیأت را دارا بوده ام و علاوه بر این مدتی است که سمت عضو هیأت اعتبارات را هم دارا میباشم. با اطلاعاتی که حتی قبل از تأسیس شورای عالی از جریانات بانک ملی ایران داشته ام باید عرض کنم که هشت سال مدت تصدی آقای ابتهاج را میتوان در تاریخ تأسیس بانک ملی ایران عصر برجسته ای دانست. در زمان تصدی آقای

ابتهاج قوای مختلفی از حزب توده و بازرگانان محتکر و غیره همواره سعی داشتند که در بانک ملی ایران نفوذ کنند و به نفع شخصی خودشان و برخلاف مصالح اقتصادی کشور از وجوه این بانک استفاده نمایند. آقای ابتهاج در تمام طول این مدت مبارزه کردند و از این نوع اعمال نفوذها جداً جلوگیری نمودند.

آقای دکتر صدیق علاوه نمودند که آقای ابتهاج خدمات گرانبهائی به بانک ملی ایران نمودند و مخصوصاً در راه ترویج درستی و صداقت بین کارمندان بانک ملی ایران پیوسته جدیت قابل تقدیری مبذول داشته اند.

آقای دکتر صدیق اضافه نمودند که با مراتب شایستگی و لیاقتی که در آقای زند سراغ داریم یقین کامل حاصل است که بانک ملی ایران در آتیه نیز همین رو یه را تعقیب خواهد نمود و راه ترقی و تعالی را کماکان خواهد پیمود. بدیهی است که آقایان اعضای شورای عالی با همان روح صمیمیتی که تا کنون وجود داشته است با آقای زند نیز همکاری خواهند کرد و موفقیت کامل ایشان را خواستار خواهند بود.

آقای ساعد اظهار داشتند که فرمایشات آقای بیات و آقای دکتر صدیق زبان حال کلیه آقایان اعضای شورای عالی میباشد. جدیت دائمی و خستگی ناپذیری که آقای ابتهاج در زمان تصدی خود در بانک ملی ایران برای حفظ آبرو و حیثیات این بانک مبذول داشته اند شایسته هر گونه تمجید و تحسین است. امید است که ایشان در راه انجام خدمات دیگری هم که در آتیه عهده دار خواهند شد توفیق یابند.

آقای ساعد تذکر دادند که موقعی که نخست وزیر بودند به اقتضای مسئولیتی که برای تأمین مخارج دولت داشتند چه بسا اتفاق میافتاد که کمک مالی بانک ملی ایران را از آقای ابتهاج خواستار میشدند و آقای ابتهاج هم به اقتضای مسئولیتی که در حفظ وجوه و حیثیات این بانک داشتند در هر مورد که مساعدت مالی بانک ملی ایران را به دولت مخالف مقررات و مصالح اقتصادی کشور میدانستند در انجام تقاضای اینجانب خودداری مینمودند و سخت مقاومت میکردند و حق هم داشتند.

آقای ساعد علاوه نمودند که چون اینجانب به حسن نیت آقای ابتهاج واقف بودم بهیچوجه رنجیده خاطر نمیشدم سهل است حس اعتماد اینجانب نسبت به ایشان فزونی مییافت و به آتیه درخشان بانک ملی ایران امیدواری بیشتری پیدا میکردم.

آقای ساعد اضافه نمودند که همگی ماها میدانیم که آقای زند نیز یکی از رجال پاک و صالح و معتمد این کشور میباشند و یقین است که در راه ترقی و تعالی بانک ملی ایران و حفظ شئون و حیثیات آن سعی وافی مبذول خواهند داشت و بهیچوجه نخواهند گذاشت که بانک ملی ایران تحت هیچگونه تاثیری قرار بگیرد و هیچ نوع مداخلاتی در آن راه یابد.

آقای زند اظهار داشتند که اینجانب سالهاست که خدمت بانک ملی ایران را ترک گفته و صرفاً به مشاغل دولتی اشتغال داشته ام. بطوری که آقایان استحضار دارند اخیراً دیری نگذشته بود که به سمت استاندار آذربایجان تعیین شده بودم و ناگاه از طرف دولت به مرکز احضار و به سمت مدیرکل بانک ملی ایران تعیین گردیدم. این بود که امر دولت را اطاعت کرده و مسئولیت اداره امور بانک ملی ایران را بعهده گرفتم. اینجانب نیز بخاطر دارم که در همان مواقعی که خدمت بانک ملی ایران را ترک میگفتم از خدمات چندین ساله خود در این بانک سخت فرسوده شده بودم به نحوی که بعداً بیماری شدیدی روی داد و به تحمل عمل جراحی ناچار گشتم. اما در عین حال بواسطه اشتغال به کارهای مختلف دیگر تنوعی دست داد و هر

کار تازه ای رفع خستگی کار سابق را تا اندازه ای مینمود. شکی نیست که آقای ابتهاج در این چند ساله با وضع سختی در بانک ملی ایران رو برو بوده اند و بطوری که خود اینجانب نیز از دور و نزدیک شاهد و ناظر بوده ام آقای ابتهاج پیوسته فعالیت فوق العاده ای برای حفظ حیثیات بانک ملی ایران و حسن انتظام امور آن مبذول میداشته اند. اکنون که خدمت بانک ملی ایران را ترک میگویند و تنوعی در کار ایشان روی خواهد داد قطعاً خواهند توانست خدمات گرانبهای دیگری به میهن خودشان بفرمایند. بدیهی است همانطوریکه در اداره امور بانک ملی ایران توفیق حاصل نموده اند در انجام خدمات مهمه دیگر نیز توفیق رفیقشان خواهد بود. بهرحال امیدواری اینجانب این است که آقایان اعضای شورای عالی با همان روح صمیمیتی که در این مدت با ایشان همکاری میفرموده اند در دوره تصدی اینجانب نیز معاضدت خود را در راه ترقی و تعالی بانک ملی ایران مبذول بفرمایند. البته همگی متفقاً و مشترکاً سعی خواهیم کرد که انجام خدمتی را که عهده دار میباشیم بوجه احسن انجام بدهیم.

علل برکناری من از بانک ملی

پس از اینکه رزم آرا نخست وزیر شد موضوع قرارداد «گس - گلشائیان» و تجدید نظر در قرارداد نفت، غوغائی در مجلس به راه انداخت. رزم آرا را متهم به زد و بند با انگلیسها میکردند و میگفتند که او میخواهد جلوی ملی کردن نفت را بگیرد.

بعدها، وقتی من سفیر ایران در پاریس بودم، عبدالله دفتری، که در بانک رهنی و بانک ملی معاون من بود و در کابینهٔ رزم آرا وزیر اقتصاد ملی شد، مطلب جالبی در بارهٔ رزم آرا برایم تعریف کرد. دفتری میگفت رزم آرا آدم بسیار پر کاری بود و هر وقت با او جلسه داشتیم همینطور که نشسته بود و با ما صحبت میکرد رئیس دفترش که یک نظامی بود نامه های زیادی برای امضای او میآورد و رزم آرا هم ضمن صحبت با وزراء آن همه نامه را بدون اینکه به متن آنها نگاه کند امضاء میکرد. دفتری اضافه کرد در جریان بحران نفت وقتی رزم آرا را ترور کردند انگلیسها با قرارداد ۵۰-۵۰ در مورد درآمد نفت موافقت کرده بودند ولی گو یا رزم آرا خواسته بود زرنگی کند و این موضوع را به عنوان یک برگ برنده در یک موقع بحرانی به زمین بزند در حالیکه احتمالاً اگر این توافق را همان موقع مطرح کرده بود امکان داشت جان خودش را نجات بدهد.

بهرحال صبح همانروزی که از ریاست بانک ملی برکنار شدم مخبر آمریکائی آسوشیتدپرس، بموجب وقتی که از یکی دو روز قبل تعیین شده بود، به دفتر من در بانک آمد و در موضوع قرارداد معروف به «گس-گلشائیان» سئوالهائی کرد. خبر این مصاحبه، که به خارج مخابره شده بود، فردای آن روز (چهارشنبه ۲۸ تیر ۱۳۲۹) به شرح زیر در روزنامه

اطلاعات درج گردید:

ابتهاج، مدیر کل سابق بانک ملی، معتقد است در صورتی که ایران از منافع شرکت نفت بخوبی استفاده نماید نیازمند به وام آمریکا نیست

تهران، آسوشیتدپرس. یکی از کارشناسان اقتصادی ایران روز سه شنبه ضمن مصاحبه با خبرنگار آسوشیتدپرس اظهار داشت که استفادهٔ صحیح از منافع نفت به مراتب مفیدتر از وامی است که ایران از آمریکا میگیرد. آقای ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانک ملی ایران سپس گفت ایران اکنون منافع کمی از شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس که دولت انگلستان سهام زیادی از آن را مالک میباشد دریافت میدارد. آقای ابتهاج، که چند ساعت پس از پایان مصاحبه از شغل خویش برکنار گردید، اضافه کرد در قرارداد الحاقی منافع و سهم بیشتری برای ایران منظور گردیده است سهم ایران در سال جاری طبق قرارداد جدید در حدود ۳۰،۰۰۰،۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ میباشد که برای ایران درآمد مهمی محسوب میگردد. انتظار میرود وام آمریکا به ایران بزودی واصل شده و بدین طریق کمکهای اولیه به اقتصاد کشور بموقع اجرا گذارده شود لکن باید نگفته نگذاشت که اگر ما بتوانیم اختلافات خود را برای استفاده بیشتری از منافع نفت با شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس تصفیه نمائیم اساساً به وام آمریکا نیازمندی نخواهیم داشت. وی گفت ایران باید لااقل ۵۰ درصد منافع خالص نفت را تحصیل نماید، در صورتی که دریافت فعلی ما و حتی میزان پیشنهادی به مراتب کمتر از این است. آقای ابتهاج همچنین گفت بطور تخمین منافع شرکت در سال ۱۹۴۸ در حدود ۷۰،۰۰۰،۰۰۰ پوند استرلینگ بوده که ایران طبق قرارداد ۱۹۳۳ فقط ۹،۰۰۰،۰۰۰ لیره دریافت کرده و طبق قرارداد پیشنهادی ۱۸،۰۰۰،۰۰۰ لیره دریافت میکند در حالیکه در همان سال مالیاتی که شرکت به دولت انگلیس پرداخته بالغ بر ۲۶،۰۰۰،۰۰۰ لیره بوده است، این وضع صحیح و عادلانه نیست. کشوری که دارای نفت است از کشوری که نفت نداشته و کاری انجام نمیدهد باید سود بیشتری ببرد. وی در پایان اشاره کرد سرمایهٔ اصلی شرکت نفت در قبال منافع زیاد فقط ۲۳،۰۰۰،۰۰۰ پوند بوده در حالیکه منافع شرکت به مراتب بیش از این سرمایه میباشد.

اطلاعات - بطوریکه خوانندگان ما اطلاع دارند موضوع تعویض مدیرکل بانک ملی ایران از ابتدای تشکیل کابینه کنونی مورد مطالعه بوده و برخلاف آنچه مخبر آسوشیتدپرس نوشته است پس از مصاحبه یا بغتتاً صورت نگرفته است.

عده ای در تهران برکناری مرا مربوط به این مصاحبه میدانستند لکن، همانطور که روزنامهٔ اطلاعات در زیر خبر آسوشیتدپرس توضیح دادهٔ انفصال من هیچگونه ارتباطی با مصاحبه نداشت. اما در عین حال، با سابقه ای که بین من و رزم آرا وجود داشت و شرح آن در بالا گذشت، من همیشه از خودم سئوال میکردم که علت این رفتار چه بوده است.

دخالت مأموران آمریکائی در امور ایران

چندین سال بعد از این واقعه شنیدم یکی از اعضای سفارت آمریکا در تهران گفته بود این ابتهاج است که نمیگذارد دولت آمریکا به ایران کمکهای مالی بکند و هرگاه او را برکنار کنید دولت آمریکا صدمیلیون دلار بلاعوض به ایران خواهد پرداخت. حدس میزنم این گفتهٔ «دوئر»[۱]، وابستهٔ سفارت آمریکا در تهران بوده باشد.

دوئر، با اینکه سمت بی اهمیتی در سفارت آمریکا داشت، توانسته بود خود را به نحوی در محافل تهران جلوه بدهد که مقامات دولتی او را شخص فوق العاده موثری در سیاست آمریکا میدانستند. من چون شاید بهتر از دیگر هموطنانم او را میشناختم، و اساساً در رفتار و برخورد با این قبیل اشخاص هیچگونه ملاحظه و رودر بایستی ندارم، هیچوقت به دوئر اجازه نمیدادم در مسائل مربوط به کشورم مداخله کند.

یک روز، در یک مهمانی سفارت آمریکا، موقعی که با چند نفر سرگرم صحبت بودم دوئر نزد من آمد و سئوال کرد چرا شما نسبت به دکتر تقی نصر نظر خوبی ندارید؟ بدون رعایت نزاکت با کمال خشونت و تندی جواب دادم این موضوعی است مربوط به دو نفر ایرانی و بهتر است شما در این مسائل مداخله نکنید. من بحد کافی به کشورم علاقه دارم و متوجه مصالح مملکتم و وظایف شخصی خود هستم.

مداخلهٔ این شخص در امور داخلی ایران بحدی بود که امروز کسی نمیتواند باور کند چگونه عضو کوچک یک سفارت خارجی میتوانسته در بردن و آوردن مأمورین عالیمقام ایران اینگونه علنی مداخله کند.

به این جهات و همچنین بدلیل دیگری که در زیر به آن اشاره خواهم کرد. طبعاً دوئر مرا دوست خود نمیدانست.

وقتی مأموریت جرج آلن سفیر آمریکا در تهران خاتمه پیدا کرد و عازم آمریکا بود به من گفت کسی که جانشین من خواهد شد فرد بسیار برجسته ای است. ولی این شخص در عمل «جان وایلی»[۲]، یکی از نالایقترین سفرای آمریکا در ایران، از آب درآمد. او هرچند که آدمی دوست داشتنی بود ولی در کار آیتی بود از بی کفایتی، و همیشه شوخی و مسخرگی میکرد. او مردی جدی نبود، دائم الخمر بود، و از ساعت ۱۰ صبح لیوان و یسکی دستش بود. ابتدا وزارت خارجهٔ آمریکا و از جمله آلن از مشروب خوردن او بی اطلاع بودند و بعد که از این موضوع اطلاع پیدا کردند همه تعجب میکردند. وایلی، با وجود اینکه بی تجربه بود، اما بخودش اجازه میداد در امور ایران دخالت کند. ضمناً خیلی تحت تأثیر و نفوذ جرالد دوئر بود

۱- Gerald Dooher

۲- J. C. Wiley

و مدتی هم با دوئر راه افتاده بود و این و آن را میدید که به گمان خودشان برای ایران نخست وزیر بتراشند.

یکبار به شاه گفته بود یک نخست وزیر خیلی خوبی برای شما پیدا کرده ام. شاه پرسیده بود این شخص کیست؟ وایلی در جواب گفته بود دکتر عبدالحسین راجی. خود شاه این موضوع را برای من تعریف کرد و گفت این احمق آمده پیش من و میگوید چرا ریاست وزراء را به دکتر راجی محول نمیکنید؟

وقتی من رئیس بانک ملی بودم، دکتر راجی رئیس بیمارستان بانک بود. او در تمام مدت زندگی کوچکترین تجربه ای در مسائل سیاسی و اداره کردن امور مملکت نداشت و تنها کاری که در عمرش کرده بود طبابت بود. بعد معلوم شد وقتی وایلی مریض بوده دکتر راجی را پیش او میبرند و وایلی خیلی از راجی خوشش میآید و به همین سبب پیش شاه میرود و میگوید چرا نخست وزیری را به راجی تکلیف نمیکنید؟

وایلی به خود من هم در مورد شخص دیگری نظیر این مطالب را عنوان کرد. یک روز به من گفت من یک نفر ایرانی را پیدا کرده ام که شخص فوق العاده ای است و خیلی خوب هم فرانسه حرف میزند. بعد شروع کرد به تعریف از طرز فکر، طرز بیان و شخصیت آن شخص و بعد از آنهمه تعریف معلوم شد مقصودش مظفر بقائی است. وایلی میگفت به عقیدهٔ من این یکی از اشخاصی است که برای نخست وزیری صلاحیت دارد.

بد نیست این نکته نیز گفته شود که دوئر علناً ادعا میکرد سفارت آمریکا در نخست وزیری رزم آرا مستقیماً دست داشته است.

وقتی مأموریت وایلی در تهران تمام شد و عازم آمریکا بود، یک شب در باغ بزرگی در تجریش مهمانی مفصلی از طرف ساعد که آنوقت نخست وزیر بود ترتیب داده شد. اتفاقاً من پهلوی خانم وایلی نشسته بودم و عده ای هم کنار ما ایستاده بودند. خانم وایلی، که لهستانی بود و انگلیسی را با لهجهٔ غلیظ صحبت میکرد، پرسید چرا شما از شوهر من خوشتان نمیآید؟ گفتم اتفاقاً من شوهر شما را دوست دارم اما دخالتهای او را در امور داخلی ایران نمیپسندم. گفت چنین چیزی غیرممکن است. شوهر من در امور مملکت شما دخالت نکرده است. گفتم اطمینان داشته باشید مطلبی که میگویم صحیح است.

خانم وایلی با صدای بلند شوهرش را که قدری دور از ما ایستاده بود صدا کرد و وایلی هم، که از زنش حساب میبرد، فوراً آمد و نشست. خانم وایلی گفت آقای ابتهاج میگوید تو در امور داخلی ایران دخالت میکردی. وایلی جواب داد من هرگز چنین کاری نکرده ام. بدون اینکه اسمی از راجی ببرم گفتم من اطلاع دارم که شما اشخاصی را برای نخست وزیری توصیه کرده اید و این کار صحیحی نیست. وایلی هم همه حرفهای مرا تکذیب کرد.

البته نمیتوانستم بگویم که موضوع را از شاه شنیده ام.

چندماه بعد قبل از نخست وزیری رزم آرا، در آغاز سفری که در شهریور ۱۳۲۸ برای شرکت در مجمع عمومی سالیانهٔ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به واشنگتن داشتم، شاه به من گفت حالا که شما به آمریکا میروید با وزارت خارجهٔ آمریکا راجع به کمکهای آمریکا به ایران هم صحبت کنید. گفتم بسیار خوب، اما قبل از اینکه با آنها صحبت کنم تمام مطالبی را که سالهاست به اعلیحضرت عرض کرده ام اجازه بفرمائید الان تکرار کنم که بعد هیچگونه سوءتفاهمی پیش نیاید. اول اینکه پول نفت باید منحصراً خرج برنامه های عمرانی بشود. دیگر اینکه ایران احتیاج به ارتشی بیش از آنچه برای امنیت داخلی لازم است ندارد. اگر دوستان غربی ما معتقد هستند که ارتش ایران باید نقش مهمتری از این داشته باشد باید تفاوت بودجه گزاف ارتش را خودشان بپردازند نه اینکه ما از پول نفت هزینهٔ اضافی را تأمین کنیم. شاه با حرفهای من موافقت کرد.

در واشنگتن و در حضور علا، سفیرکبیر، و عباس آرام، وزیر مختار ایران، مذاکرات مفصلی در وزارت خارجه با «جرج مگی»[1]، معاون وزارت خارجهٔ آمریکا و رئیس اداره یونان، ترکیه و ایران و نیز معاونش «جان جرنیگن» به عمل آمد. من، با اشاره به مساعی ایران در تهیهٔ برنامهٔ عمرانی و درپی توضیحاتی که به تفصیل دادم، گفتم که دولت ایران برای اجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی تقاضای کمک مجانی از دولت آمریکا نمیکند و هرگاه از بانک جهانی درخواست وامی نموده امری است طبیعی زیرا بانک جهانی به همین منظور تأسیس شده است و دولت ایران طرحهائی را که به وسیلهٔ کارشناسان معروف خارجی تهیه گردیده تسلیم بانک خواهد کرد و وام دریافتی را مطابق معمول و با رعایت شرائط به بانک مسترد خواهد نمود. آن وقت عقایدم را در بارهٔ درآمد نفت و موضوع ارتش اظهار کردم و گفتم که من برای گدائی پیش شما نیامده ام. ما میخواهیم با پول خودمان برنامه ای عمرانی را اجرا کنیم و درآمد نفت را هم برای اینکار کنار میگذاریم. این درآمد نمیتواند هم این منظور را تأمین کند و هم به بودجهٔ ارتش برسد. بنابراین اگر شما میخواهید ارتش ایران بزرگتر باشد آنوقت باید خودتان هزینهٔ آن را بپردازید.

حرفهای من در مگی اثر کرد. پس از پایان مذاکرات و هنگام خداحافظی یادم آمد که قضیه دوئر را هم مطرح کنم. به او گفتم شما یک عضوی در سفارتتان در تهران دارید بنام دوئر که خود را وابستهٔ سفارت آمریکا در امور عشایر[2] معرفی میکند و این عمل اثر بسیار

۱- George McGhee

۲- Tribal Attaché

نامطلوبی بخشیده است. مگی از شنیدن این مطلب خیلی تعجب کرد و گفت این امر بدون اجازه و اطلاع وزارت خارجهٔ آمریکا بوده و از این لحظه دیگر چنین پستی وجود نخواهد داشت.

این خبر بزودی به اطلاع دونر، که در آن موقع در واشنگتن بود، رسید و بدیهی است که موجب برانگیخته شدن خشم او گردید.

بعد از پایان کارم در آمریکا، به توصیهٔ استافورد کریپس، وزیر دارائی انگلیس، برای معالجهٔ زخم معده ای که از سابق داشتم به کلینکی در زوریخ رفتم.

باوجود این که خود علا اصرار کرده بود که در دورهٔ معالجه و استراحت کسی مزاحم من نشود، چند روز بعد از رسیدنم، پاکت ضخیمی از علا رسید که وقتی محتویات آن را خواندم آتش گرفتم. علا رونوشت تلگرام علی اصغر حکمت، وزیر خارجه ایران، را برای من فرستاده بود. حکمت هم به علا تلگراف کرده بود که از این که آقای ابتهاج چنان اظهاراتی را به مقامات وزارت خارجهٔ آمریکا کرده و شما هم سکوت کرده اید خاطر خطیر ملوکانه رنجش پیدا کرده است و فرموده اند که با این ترتیب دیگر آمدن من به آمریکا معنی ندارد.

شاه قرار بود در این سفر، که اولین دیدارش از آمریکا بود، با ترومن رئیس جمهور آمریکا مذاکره کند. علا مستقیماً تلگرامی به خود شاه میزند که اعلیحضرت باید حتماً تشریف بیاورند. با کمال عزت از ایشان پذیرائی خواهد شد و سفر بسیار مفیدی هم خواهد بود. و اضافه میکند مذاکراتی که ابتهاج با آمریکائیها کرده بسیار منطقی بوده و اثر خیلی خوبی هم بخشیده است و موضوعی هم نبوده که من با آن مخالفتی داشته باشم، تأثیر بدی هم نگذاشته است که اعلیحضرت بخواهند از آمدن منصرف شوند.

فوراً نشستم و شرحی به شاه نوشتم مبنی بر این که وقتی به من فرمودید بروم با آمریکائیها صحبت کنم من یکایک مطالبی را که میخواستم با آنها در میان بگذارم حضورتان عرض کردم. حالا چطور شده است که وزیر خارجه چنین مواخذه ای از علا میکند؟ جوابی به نامهٔ من داده نشد. در تهران هم که شاه را دیدم چیزی در این مورد عنوان نکرد.

مدتی بعد حکمت تلفن کرد و گفت که کابینهٔ منصور الملک سقوط کرده است. و پرسید آیا نامه ای که دیروز برایتان فرستادم رسید؟ گفتم: خیر. گفت آخرین نامه ای که از وزارت خارجه صادر کردم خطاب به شما بود.

نامه روز بعد رسید. رونوشت نامه ای بود که وزیر خارجه به علا نوشته بود، به این مضمون که خدمات شما در مدت مأموریت در واشنگتن مورد قدردانی ذات ملوکانه قرار گرفته و مقرر فرمودند از خدمات شما تقدیر شود.

در پائین نسخه ای که برای من فرستاده شده بود اضافه کرده بودند رونوشت برای اطلاع

جناب آقای ابتهاج رئیس بانک ملی که ایشان نیز در مأموریت آمریکا چنین و چنان کردند فرستاده میشود. جوابی که بالاخره بعد از مدتها شاه به نامهٔ من از زوریخ داد به این ترتیب بود.

در نامه ای که علا، به تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۲۸ و پس از مراجعتم به تهران، برایم فرستاده مینویسد دوئر، قبل از مراجعتش به ایران، به ملاقات وابستهٔ اقتصادی سفارت رفته و چنین وانمود کرده که، اگر ابتهاج با وزارت خارجهٔ آمریکا مذاکره نکرده بود، او (دوئر) میتوانست کمکهای اقتصادی بیشتری برای ایران تحصیل کند. ولی بعد از شنیدن توضیحات وابستهٔ اقتصادی، و استحضار از سوابق امر، دوئر مجاب شده و دیگر نتوانسته چیزی بگوید.[۱]

استنباط علا این بود که دوئر جنبهٔ خودنمائی دارد و میخواهد نقش بزرگی مانند «لورنس عربستان»[۲] را بازی کند و قدری هم هوچی است.

سپس علا اینطور اظهار نظر میکند که تقصیر خودمان است که در تهران به این قبیل اعضای کوچک سفارت آمریکا رو میدهیم و آنها را بزرگ و جسور میکنیم و بعد شکایت داریم که چرا در امور داخلی کشور فضولی مینمایند.

در نامهٔ دیگری، به تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۲۸، علا به من چنین مینویسد: معلوم میشود دوئر در مراجعت به تهران، با این که در اینجا متقاعد شده بود، باز حرفهائی زده است.

علا برای من حکایت میکرد که، پس از پایان مأموریتش در آمریکا و بازگشت به تهران، یکروز سید ابوالقاسم کاشانی به او تلفن میکند و گله مینماید که از من دیدن نکرده اید و میگوید مطلبی دارم که لازم است با شما مذاکره کنم. علا به دیدن کاشانی میرود. کاشانی میگوید پسره ای به اسم دوئر نزد من آمده و با نهایت بیشرمی اظهار میکند ما تصمیم گرفته ایم رزم آرا را روی کار بیاوریم. و شما باید از او پشتیبانی کنید. سید از این عمل گستاخانه به شدت گله میکند و میگوید این وضع قابل تحمل نیست و من بالاخره مجبور میشوم کمونیست بشوم. علا، با اظهار انزجار از مداخلهٔ یک اجنبی در امور داخلی ایران، به سید میگوید از این حیث کاملاً حق با شما است. لکن این که میفرمائید کمونیست خواهید شد باید توجه داشته باشید که در صورت برقراری رژیم کمونیستی در ایران طبقهٔ شما جزو اولین قربانیها خواهد بود.

بنظر من همین که دوئر مدعی بود میتواند کمکهای اقتصادی زیادی برای ایران از دولت آمریکا تحصیل کند نشانهٔ عدم بصیرت او در این مسائل است. همین اصرار ناشیانهٔ او بود که

۱- اسناد وزارت خارجه آمریکا 26 Jan. 1950 - Vol. 5 - No.788-5 P.A.M./1-2650

۲- Lawrence of Arabia

دولت ایران را وادار نمود، قبل از مسافرت من به واشنگتن، به وسیلهٔ سفارت ایران تقاضای ۱۴۷ میلیون دلار کمک اقتصادی مجانی از آمریکا بکند. هر کس که مختصری آشنائی با سیاست اقتصادی آن روز دولت آمریکا داشت میدانست که چنین درخواستی ممکن نبود مورد قبول قرار بگیرد و تا دولت آمریکا از کنگره اجازه نداشته باشد نمیتواند هیچگونه کمک اقتصادی مجانی به کشوری بکند و، همانطور که قبلاً گفته شد، نتیجهٔ اقدام دولت ایران هم این شد که دولت آمریکا درخواست ۱۴۷ میلیون دلار کمک اقتصادی بلاعوض را رد کرد.

شش سال از این قضیه گذشت تا این که در سال ۱۳۳۵، هنگامی که تصدی سازمان برنامه را بعهده داشتم، «یوجین بلاک»[1]، رئیس بانک جهانی، به دعوت من، و بمنظور انجام مذاکرات مربوط به اعطای وام، به ایران آمد. به تقاضای من شاه او و همسرش را بناهار دعوت کرد.

در جلسهٔ رسمی قبل از ناهار، بلاک در حضور همراهانش که عبارت بودند از یک آمریکائی و یک کانادائی، که هر دو از روسأی بانک جهانی بودند، و نیز «هکتور پرودم»[2]، رئیس دفتر فنی سازمان برنامه که خود از پایوران بانک جهانی بود، رو به شاه کرد و گفت که من نمیخواستم این مطلب را در حضور خود آقای ابتهاج بگویم، ولی من تمام روسأی دستگاههای عمرانی کشورهای غرب را شخصاً میشناسم و شما خوشبخت هستید که شخصی مثل آقای ابتهاج مسئول سازمان برنامه است. من از حرف بلاک به اندازه ای ناراحت شدم که حد نداشت. فکر کردم الان شاه پیش خود خیال میکند من قبلاً از بلاک خواسته ام چنین حرفی بزند. پس از کمی تأمل شاه گفت آیا میدانید چرا آقای ابتهاج را از بانک ملی برداشتیم؟ چون دولت شما قول داده بود که اگر او را از بانک برکنار کنیم صدمیلیون دلار به ایران کمک خواهد کرد. ما آقای ابتهاج را برداشتیم ولی یک دلار هم بما ندادند. من از این حرف شاه، در مقابل یک عده خارجی، متحیر شدم و پس از چند لحظه سکوت به انگلیسی به شاه گفتم خیلی خوشوقتم که برای من چنین ارزشی قائل هستید.

بعداً فهمیدم تمام این مطالب مربوط به تحریکات دوئر بوده است و او قول داده بوده که، اگر مرا منفصل کنند، او میتواند صدمیلیون کمک بلاعوض برای ایران به دست بیاورد.

در آبان سال ۱۳۴۳، هنگامی که در بانک ایرانیان مشغول تهیهٔ مقاله ای برای نشر در «سالنامه دنیا» بودم، خبر دادند که سناتور محمد سعیدی، که سابقاً عضو شورای عالی سازمان برنامه بود، بدیدن من آمده است. او را پذیرفتم و وقتی اطلاع پیدا کرد که مشغول تنظیم خاطراتم هستم و قسمتی از آن مربوط به دوئر است، برایم حکایت کرد که در سفری که در دیماه ۱۳۳۲ به دعوت دولت آمریکا به آن کشور کرده بود با دوئر، که آنوقت در

۱- Eugene R. Black

۲- Hector Prudhomme

«صدای آمریکا» در نیو یورک کار میکرد، ملاقات نموده و دوئر، که مقدار زیادی و یسکی خورده بود، به نقشی که در سیاست ایران و کار نفت در زمان توقفش در تهران بازی کرده بود اشاره نموده و در بارهٔ خودش به فارسی گفته بود که دوئر از لورنس عربستان هم زرنگتر و حقه باز تر است. و افزوده است که اگر در تهران میماند کار نفت را حل کرده بود. دوئر گفته بود که رزم آرا را من روی کار آوردم. اگر وزارت خارجه آمریکا مرا تقویت میکرد همهٔ کارها درست میشد. او، ضمن بیان مداخلات مستقیم خود در امور سیاسی ایران، با کمال خونسردی در حالیکه با دو انگشت دست راست خود بشکن میزد به سعیدی میگوید: «من بودم که ابتهاج را بیرون کردم.»[۱]

خدا رحمت کند علا را که چهار سال قبل از این تاریخ به من نوشت که دوئر میخواهد نقش لورنس عربستان را بازی کند. بعدها دوئر یک انجمن اسلامی در آمریکا تشکیل میدهد و خودش، که هیچ چیزش به اسلام نمیخورد و در عمرش به مسائل مذهبی علاقه ای نشان نداده بود، بعنوان دبیر کل این انجمن برای پیشبرد اسلام فعالیت میکرد.

۱- 'I fired Ebtehaj!'



با حسین علا

فصل یازدهم

سفارت پاریس

پذیرش مسئولیت

پس از این که از بانک ملی برکنار شدم، در اوائل مرداد ۱۳۲۹ علا از طرف شاه پیغام آورد که به سفارت لندن بروم. به علا گفتم من چنین پستی را قبول نمیکنم و نخواهم رفت. چون از رفتار شاه آنقدر رنجیده ام که حد ندارد. شاه یک کلمه از تصمیمی که برای برداشتن من از بانک ملی گرفته بودند به من نگفت و مرا با آن طرز مفتضح معزول کردند. علا گفت شما از شاه قهر کرده اید، با مملکت که قهر نکرده اید. همچنین اضافه کرد که شما معتقد هستید تقی نصر (وزیر دارائی رزم آرا) از عهده کار بر نخواهد آمد و با افتضاح خواهد رفت. اگر شما در ایران بمانید و نصر موفق نشود همه خواهند گفت شما باعث شدید او موفق نشود، چون همه میدانند که شما نظر خوبی نسبت به نصر ندارید. بنابراین بهتر است مدتی در تهران نباشید.

دیدم حرف علا کاملاً صحیح است. آنوقت علا پیشنهاد کرد که بجای لندن به پاریس بروم و منهم قبول کردم. به فاصلهٔ کوتاهی ساعد نیز همین پیغام را از طرف شاه آورد و من جریان صحبتم را با علا برای او شرح دادم.

چند روز بعد شاه مرا خواست و با روئی خوش گفت حالا که حاضر شده اید به پاریس بروید، میرویم که کارتان را درست کنیم. این اولین باری بود که پس از انفصالم از بانک ملی به حضور شاه میرسیدم.

در همین اوان «فرانسیس شپرد»[1]، سفیر جدید انگلیس که فکر میکنم یک بار او را ملاقات کرده بودم، مرا به ناهار دعوت کرد. آن روز ناهار زیر چادر بزرگی در محل ییلاقی سفارت در قلهک ترتیب داده شده بود و غیر از ما دو نفر کس دیگری حضور نداشت. بزودی

۱- Francis Shepherd

از صحبت سفیر متوجه شدم که او میخواهد مطلبی را که در افواه شایع شده بود، منبی بر اینکه انگلیسها با انتصاب من بعنوان سفیر ایران در لندن موافقت نخواهند کرد، تکذیب کند. شپرد گفت با این که رفتار شما نسبت به بانک ما (بانک شاهی) در ایران بسیار غیردوستانه بوده معذالک چنانچه دولت ایران برای شما تقاضای پذیرش کند در ظرف ۲۴ ساعت جواب مساعد خواهد رسید. شپرد به من گفت که به عرض اعلیحضرت برسانید که اجازه بدهند من شرفیاب شوم تا در حضور اشخاصی که مطلب خلاف واقع را به عرض شاه رسانیده اند حقیقت را به عرض معظم له برسانم. از سفیر انگلیس تشکر کردم و گفتم من بدلائل شخصی مایل نیستم به لندن بروم. بعد عین جریان را به اطلاع شاه رساندم.

استنباط من از صحبت سفیر انگلیس و مطالبی که از خارج شنیده بودم این بود که رزم آرا مایل نبود من به لندن بروم، چون شاید فکر میکرد منهم از کسانی هستم که در تحریک علیه او اقدام میکنم.

به علی سهیلی، که در آن زمان سفیر کبیر ایران در فرانسه بود، از طرف وزارت امورخارجه دستور داده شد از دولت فرانسه برای من پذیرش بخواهد. به خود سهیلی هم اطلاع داده شد او مجدداً به سمت سفیر کبیر ایران به لندن انتقال یافته است.

روزی که به رسم معمول برای خداحافظی از نخست وزیر به دیدن رزم آرا رفتم، به او گفتم که وابستهٔ نظامی سفارت هم باید مثل بقیهٔ اعضای سفارت تابع سفیر باشد و باید من بدانم که چکار میکند و گزارشهایش را به من اطلاع بدهد. رزم آرا موافقت کرد و همانجا دستور داد که این موضوع را به وابستهٔ نظامی در پاریس ابلاغ کنند. در این ملاقات من اصلاً از رفتاری که با من شده بود گله ای نکردم. رزم آرا هم چیزی نگفت.

در فاصلهٔ دو ماهی که رزم آرا برنامهٔ دولتش را در مجلس مطرح کرد مصدق در اهانت و هتاکی به رزم آرا در جلسات مجلس غوغا کرده بود و من متحیر بودم که رزم آرا چطور میتواند اینهمه تحمل داشته باشد. آن روز این موضوع را به رزم آرا یادآور شدم و گفتم که باید به شما بگویم که من این طرز کار را نمیپسندم. کسی که میخواهد با قدرت در این مملکت حکومت کند نباید وقتی اینطور به او بد میگویند ساکت بنشیند و تحمل کند. ولی از طرف دیگر خونسردی شما را میپسندم چون من قادر به تحمل چنین وضعی نبودم. رزم آرا سرش را تکان داد و گفت شما صبر کنید. من به موقع یک کارهائی خواهم کرد.

موقع خداحافظی به برکناری من اشاره کرد و گفت من میدانستم علیه شما در دولت تحریکاتی صورت میگیرد و به این جهت از شما دعوت کردم که با سمت وزیر مشاور در هیأت دولت شرکت کنید و اگر پیشنهاد مرا قبول کرده بودید این جریان پیش نمیآمد.

در ۱۸ مرداد ۱۳۲۹ سهیلی، طی نامه ای خصوصی ازپاریس، به من اطلاع داد که به نخست وزیر (رزم آرا) تلگراف کرده که چون تازه دو سال است به پاریس آمده، و من (ابتهاج) به زبان انگلیسی آشنائی کامل دارم، بهتر است با اجازهٔ وی او (سهیلی) درجای خود درپاریس بماند و من به لندن اعزام شوم. سهیلی اضافه کرده بود که به او جواب داده اند که بنا به مقتضیات این تصمیم گرفته شده است. بنابراین او هم به وزارت خارجه فرانسه مراجعه و برای من پذیرش (آگرمان) خواسته است. سهیلی ضمناً ازمن خواهش کرده بود که درعزیمت به فرانسه تسریع نکنم. من هم به تقاضای سهیلی عزیمت خود را به پاریس چندی به تأخیر انداختم و در تاریخ ۱٦ شهریور ۱۳۲۹ رهسپار فرانسه گردیدم.

فرار تقی نصر به آمریکا

به فاصلهٔ کوتاهی پس ازورودم به پاریس، پنجمین جلسهٔ مجمع عمومی سالیانهٔ صندوق بین المللی پول و بانک جهانی درپاریس تشکیل شد. رئیس هیأت اعزامی ایران تقی نصر وزیر دارائی بود. ابراهیم زند، رئیس بانک ملی، هم از اعضای هیأت ایران بود.

یکروز حسن اهری، که درهیأت عضویت داشت، به ملاقات من در سفارت آمد و اظهار داشت که قرار است بعد ازپایان جلسات صندوق و بانک به اتفاق سایر اعضای هیأت برای تجدید موافقتنامه مالی بین ایران و انگلیس به لندن برود. اتفاقاً جلسهٔ سالانهٔ مجمع عمومی سازمان ملل هم در آن سال درپاریس تشکیل شد و نصرالله انتظام، به عنوان رئیس مجمع، جلسات را با نهایت مهارت و شایستگی اداره میکرد. او اولین مشرق زمینی بود که به این سمت انتخاب شده بود.

چند روز بعد، در همان روزی که قرار بود مذاکرات رسمی با مقامات انگلیس آغاز شود، سهیلی سفیر ایران در لندن به من تلفن کرد وپرسید که آیا ازوزیر دارائی خبر دارید؟ جواب دادم بهتر است اززند که قرار است در لندن باشد سئوال کنید. سهیلی گفت زند الساعه در دفترش نشسته و او هم همین سئوال را دارد. پرسیدم چرا به ژنو تلفن نمیکنید؟ جواب داد به ژنو هم تلفن کردیم ولی از او خبری ندارند. بعداً، از طریق مجلهٔ اکونومیست لندن، اطلاع یافتم که وزیر دارائی ایران فرار کرده است.[1]

هنگامی که تقی نصر به سمت وزیر دارائی انتصاب شد من پیش بینی میکردم که کارش به افتضاح خواهد کشید و این مطلب را به چند نفر منجمله به علا گفتم و همانطور هم شد. بعد از چندی معلوم شد نصر بجای اینکه برای انجام مأموریت به لندن برود سر از نیو یورک درآورده و دو باره سرکار سابقش در سازمان ملل متحد رفته است.

۱ــعین عبارت انگلیسی مجلهٔ اکونومیست چنین است: 'has deserted'

روش کار

این مأموریت برای من، که تا آن زمان منحصراً در امور بانکداری و اقتصادی کار کرده بودم، تازگی داشت. ولی از آنجائی که همیشه نسبت به مسائل بین المللی علاقمند بودم و از جریان امور دنیا به وسیلهٔ روزنامه ها و نشریات خارجی کم و بیش آگاهی داشتم این کار برایم جالب بود. مشهور است که کارکنان وزارت امورخارجه از وارد شدن اشخاص خارج از کادر آن وزارتخانه و اشغال پستهای سیاسی از طرف آنها زیاد راضی و خوشنود نیستند. باید اعتراف کنم که من هیچگونه شاهدی که حاکی از وجود چنین رو یه ای از طرف همکارانم در سفارت ایران در پاریس باشد مشاهده نکردم و در تمام مدت نزدیک به ۲۰ ماهی که در مأموریت پاریس بودم کلیه اعضای سفارت با کمال علاقه و صمیمیت با من کار میکردند.

در مدتی که مسئولیت سفارت پاریس را به عهده داشتم، مانند زمانی که در بانک ملی بودم، در مورد رعایت نظم و انضباط و دقت در کارها بسیار سختگیری میکردم.

وقتی به سفارت پاریس رفتم دیدم که کوچکترین انضباطی وجود ندارد و هر کس هر وقت دلش میخواهد سر کار میآید و هر وقت هم دلش میخواهد میرود. من هر روز صبح سر ساعت هشت پشت میزم بودم و همهٔ کارمندان را هم وادار کردم که سر ساعت نه حاضر باشند و تا آخر وقت اداری، و در خیلی از موارد بعد از ساعت اداری هم، در سفارت بمانند. اقامت من در پاریس کمتر از دو سال طول کشید ولی در همان مدت روحیه و طرز کار کارمندان کاملاً عوض شده بود در صورتی که اغلب آنها کارمندان با سابقهٔ وزارت خارجه بودند.

دربارهٔ آقاخان محلاتی

در بهمن سال ۱۳۲۹ آقاخان محلاتی، رهبر فرقه اسمعیلیه، که در فرانسه اقامت داشت به منظور شرکت در مراسم عروسی شاه با ثریا برای اولین بار به تهران سفر کرد. آقاخان، قبل از عزیمت به ایران، از محل اقامت خود در جنوب فرانسه به من تلفن کرد و اظهار داشت که موجودیهای لیره او در انگلستان در حسابها مسدود بوده و موجودیهای فرانک فرانسهٔ وی هم در ماداگاسکار دچار همین وضع میباشند و بنابراین تقاضا داشت در مقابل ارزی که او به دست میآورد ریال به نرخ بازار آزاد، که با نرخ رسمی تفاوت داشت، به او پرداخت شود. به آقاخان گفتم که سفارت ایران وارد چنین معاملاتی نمیشود و صلاح ایشان هم، که برای اولین بار به ایران سفر میکنند، در این است که نرخی جز نرخ رسمی ریال معامله نکند.

اولین بار که آقاخان محلاتی را دیدم چندی بعد از ورود به پاریس و عهده دار شدن سفارت کبرای ایران بود. در آن موقع شاه عکس خود را توشیح و به عنوان آقاخان ارسال نموده

و خواسته بود که سفارت ایران آن را بوی تسلیم نماید. به مادموازل «گریزار»، که نزدیک سی سال منشی مخصوص سفیر ایران در پاریس بود، گفتم که به آقاخان اطلاع بدهید که به سفارت کبرای ایران آمده تمثال را دریافت نماید.

گریزار، بعد از مدتی، نزد من آمد و اظهار داشت که آیا امکان دارد شما خودتان برای ملاقات حضرت والا بروید؟ و علاوه نمود که چون عمارت سفارت ایران آسانسور ندارد و اتاقهای پذیرائی سفارت در طبقهٔ دوم قرار دارند، آقاخان قادر نیست بعلت پادرد از پله ها بالا برود. بنا بر این بهتر است مطابق معمول این ملاقات در محل اقامت وی در پاریس صورت بگیرد. جواب دادم مناسبتر است که ایشان به سفارت بیایند. و برای اینکه مجبور نباشد از پله ها بالا برود در طبقهٔ اول سفارت از وی پذیرائی خواهم کرد. همینطور هم عمل شد و آقاخان را در طبقهٔ همکف پذیرفتم و عکس شاه را به او تسلیم نمودم.

یک بار دیگر، در همان روزهائی که در پاریس بودم، روزی فاطمهٔ پهلوی و شوهر آمریکائی او، علی هیلیر، مرا به ناهار دعوت کردند. آقاخان محلاتی هم بود. ضمن صحبت آقاخان گفت ای کاش قرارداد ۱۹۱۹ اجرا شده بود چون در آنصورت امروز ایران دارای یک کادر تربیت شده ای مثل کادر اداری هند بود. من از این حرف خیلی ناراحت شدم. به آقاخان گفتم خواهش میکنم این حرف را نزنید. چرا فکر میکنید ایرانی ها قادر نیستند خودشان کارکنان خود را تربیت کنند؟ چرا میبایست یک دولت خارجی بیاید و آنهم رفتاری داشته باشد که انگلیسیها با هندیها داشتند؟ و آنوقت موضوع علامت «فقط مخصوص اروپائی ها» را که روی در دستشوئیهای بانک شاهی نصب کرده بودند برای آقاخان تعریف کردم و به او گفتم که من جهنم ایران را به بهشت خارجی ترجیح میدهم.

از آن روز ببعد از آقاخان بدم آمد. ولی، برعکس، پسرش علی خان را دوست داشتم. در زمان جنگ دوم وقتی در بانک ملی بودم علی خان که در ارتش انگلیس خدمت میکرد به ایران آمد. یک روزهم بمناسبتی به دیدن من آمد وگفت که امروز ناهار مهمان بولارد(سفیر انگلیس) بودم و خانم لمبتون هم آنجا بود و باید به شما بگویم که خیلی متأسف و متأثر شدم از این که میبینم مقدرات کشور شما در دست این اشخاص است.

ماجرای صمدخان ممتازالسلطنه

وقتی به فرانسه رفتم سفارت ایران در پاریس هفت رایزن داشت که یکی از آنها «پرنس صمدخان ممتازالسلطنه» بود. وی بیش از ۲۵ سال سمت وزیر مختار ایران در فرانسه را دارا بود (در آن زمان سفارت ایران به سفارت کبری تبدیل نشده بود.) ممتازالسلطنه هیچگاه در سفارت ایران حاضر نمیشد مگر در ضیافتها و هیچگونه ارتباط اداری هم با سفارت نداشت.

رایزن دیگر سفارت هم نقی خان قراگزلو بود که بیشتر اوقات در شهر پاریس اقامت نداشت و اگر هم در پاریس بود هیچوقت در سفارت کار نمیکرد.

در زمان من تعداد رایزنهای سفارت آمریکا و سفارت انگلیس در پاریس بیش از هر سفارتخانه دیگری بود که تازه آنها هم هر یک چهار رایزن بیشتر نداشتند. باین ترتیب، شایسته نبود که با این وصف ما هفت رایزن داشته باشیم. همین موضوع را به وزارت امورخارجه گوشزد نمودم ولی تصمیمی دربارهٔ تقلیل تعداد رایزن ها گرفته نشد.

البته در اینجا باید یادآور شوم که صمدخان و نقی خان حقوقی از دولت دریافت نمیکردند و فقط از مزایای گذرنامهٔ سیاسی استفاده میکردند.

صمدخان ممتازالسلطنه دوستان فراوانی از ایام قدیم در وزارت امور خارجه فرانسه و همینطور در میان پاره ای از مقامات رسمی دیگر داشت. وی در یک خانه قدیمی زندگی میکرد که اتاقهای آن مملو از اشیاء عتیقه بود و به این جهت شخصی را که وارد خانه میشد دچار غم و اندوه مینمود. صمدخان را احمدشاه به پاریس فرستاد و او اصلاً شاهزاده نبود و لقب «پرنس» را هم احمد شاه به او داده بود. وقتی من به پاریس رفتم هنوز اسم صمدخان به عنوان مستشار در فهرست اعضای سفارت و با لقب والاحضرت[1] میآمد.

این نوع موارد برای من نه فقط مسخره بلکه خجالت آور بود. وقتی هنوز در بانک ملی بودم یک روز رفتم پیش شاه و گفتم که پدرتان همهٔ القاب را ملغی کردند، شما هم بیائید این لقب جناب[2] را ملغی کنید. همچنین گفتم در تهران به هر سفارتخانه ای که میروم هر ایرانی که میآید و او را نمیشناسند به او اکسلانس میگویند و وقتی رد میشود او را مسخره میکنند. شاه گفت ایران یک کشور سلطنتی است. گفتم هلند هم سلطنتی است ولی آنجا به هیچکس اکسلانس اطلاق نمیشود مگر به وزیر خارجه و سفیری که در مأموریت در خارج از کشور است. حتی به رئیس الوزراء هم اکسلانس نمیگویند. البته شاه پیشنهاد مرا قبول نکرد برای این که خود او هم به این تشریفات خیلی علاقه داشت.

وقتی قرار بود ثریا بعنوان ملکهٔ ایران به پاریس بیاید، علا که آن وقت وزیر دربار بود، تلگراف کرد که عنوان رسمی ملکه ثریا «علیاحضرت ملکه امپراطریس»[3] است. به علا تلگراف زدم که اگر فرانسویها بخواهند این جمله را بگویند بکلی در آن خواهند ماند. و این کار صحیح و شایسته نیست. ضمناً پیشنهاد کردم ک به جای آن عنوان عریض و طویل جملهٔ «علیاحضرت ملکه»[4] را بگویند. بالاخره هم وزارت دربار پیشنهاد مرا نپذیرفت.

۱- Son Haltesse
۲- Excellence
۳- Sa Majeste Imeriale L'Imperatrice
۴- Sa Majeste la Reine

در زمان نخست وزیری قوام السلطنه، یک شب در یکی از مهمانیها، احمد مقبل مرا کنار کشید و گفت خواهش میکنم یک کاری کنید من وزیر بشوم. مقبل را از زمانی که در دارالوکالهٔ شریعت زاده کار میکرد میشناختم. با تعجب پرسیدم برای چه میخواهید وزیر بشوید؟ گفت حقیقتش این است که خیلی دلم میخواهد اکسلانس بشوم! به مقبل گفتم من هرگز چنین توصیه ای به قوام السلطنه نخواهم کرد. وقتی این داستان را برای شاه تعریف میکردم گفتم اقلاً یک نفر پیدا شده که بگوید چرا میخواهد وزیر بشود. مقبل بالاخره هم در سال ۱۳۲۷ به آرزوی خود رسید و در دولت ساعد به سمت وزیر کشاورزی منصوب شد.

مقدمات مأموریت اسپانیا و پرتقال

من، علاوه بر مأموریتی که در فرانسه داشتم، نمایندگی دولت ایران را نزد حکومت اسپانیا و پرتقال نیز عهده دار بودم. چون دولت ایران نمایندگی دائمی در اسپانیا و پرتقال نداشت سفیرکبیر ایران در پاریس نمایندگی دولت ایران را در این دو کشور نیز عهده دار بود.

در اواخر سال ۱۳۲۹ به وسیلهٔ سفارت کبرای اسپانیا و سفارت کبرای پرتقال در پاریس تقاضای وقت ملاقات برای تقدیم استوارنامه های خود نمودم.

وقت ملاقات با ژنرال کارمونا، رئیس جمهور پرتقال، در اواخر فروردین و با ژنرال فرانکو، رئیس کشور اسپانیا، در ششم اردیبهشت تعیین گردید.

دعوت به بازگشت به بانک ملی

در این اثنا علا، که بعد از قتل سپهبد رزم آرا در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۲۹ به سمت نخست وزیر تعیین شده بود، تلگرامی در ۲۸ اسفند ۱۳۲۹ به من مخابره کرد که چون وضعیت بانک ملی خیلی مغشوش است از من انتظار دارد در این موقع باریک با ایشان همکاری نموده و ریاست بانک ملی را بار دیگر قبول نمایم. در جواب علا تلگراف کردم که به واسطهٔ زخم معده از عهدهٔ ترمیم وضع بانک ملی ایران برنخواهم آمد. و یادآور شدم که موقعی که از بانک معزول شدم به ایشان گفتم روزی خواهد رسید که مجدداً مرا برای ترمیم اوضاع بانک بخواهند و من هیچگاه حاضر نخواهم شد این شغل را دو باره قبول کنم.

علا مجدداً، بعد از تعطیلات نوروز، طی تلگرام دیگری خواست که برای مشورت در امور و به عنوان مرخصی به تهران بروم. او حسنعلی منصور، رئیس دفتر خود را، هم مأمور کرد که با تلفن با من صحبت نماید و مرا متقاعد سازد که رهسپار تهران شوم. در پاسخ تلگرام دوم نخست وزیر اعلام داشتم که چون وقت شرفیابی برای تقدیم استوارنامه در پرتقال و اسپانیا

تعیین گردیده است، چنانچه پس از مراجعت از این مسافرت باز هم مایل باشند، برای مدت کوتاهی در تهران خدمتتان خواهم رسید.

پس از وصول تلگرام من، نخست وزیر در ۱۶ فروردین ۱۳۳۰ تلگرامی به شرح زیر به من مخابره کرد:

> اوضاع اقتصادی مغشوش و بخصوص بانک ملی از هم گسیخته است. ادامهٔ این وضع باعث از بین رفتن تمام دستگاه کشور است و جز با فداکاری کلیهٔ افراد امیدی برای اصلاحات نیست. خیلی بموقع است که جنابعالی مسافرت خود را به اسپانی به تعویق انداخته و موقتاً به قید فوریت برای تبادل نظر به تهران مراجعت فرمائید.
>
> علا

پاسخ تلگرام نخست وزیر را به این شرح مخابره کردم:

> همانطور که طی تلگرام شماره ۲ عرض شد، وقت شرفیابی از طرف کشورهای پرتقال و اسپانی تعیین گردیده و ناچارم ۱۸ فروردین از پاریس عزیمت کنم. تصدیق میکنم که اختلال امور بانک در کلیه شئون کشور اثرات بسیار عمیق خواهد داشت ولی خود حضرتعالی کاملاً اطلاع دارید که این مراتب را قبل از اخراج اینجانب از بانک با نهایت صراحت گوشزد مقامات صلاحیتدار کردم. اکنون که متأسفانه بانک را متوقف ساخته اند با کسالت مزاج حقیقتاً نمیدانم چه کاری از اینجانب ساخته است. معهذا پس از مراجعت از مسافرت که سه چهار هفته بیشتر نخواهد بود چنانچه تصور میفرمائید نظریات بنده اثر و نتیجه خواهد داشت برای مدت کوتاهی شرفیاب خواهم شد.
>
> ابتهاج

من در ۱۸ فروردین ۱۳۳۰، با اتومبیل از پاریس رهسپار لیسبن پایتخت پرتقال شدم. قبل از بازگشت از مأموریت پرتقال و اسپانیا کابینهٔ علا سقوط کرد و مصدق مأمور تشکیل کابینه شد.

چندماه بعد علی امینی، که مدتی وزیر اقتصاد ملی دولت مصدق بود، نامه ای به من نوشت که نمیدانی وضع بانک ملی، که تو با آن زحمت درست کرده بودی، چقدر خراب شده است. حیف از آن بانکی که تو درست کرده بودی و تنها کسی که میتواند دو باره بانک ملی ار احیاء کند تو هستی. بنابراین بیا و این کار را قبول کن. به امینی نوشتم من عهد کرده ام که دیگر این کار را قبول نکنم و به علا هم همین جواب را داده ام. چند روز بعد امینی مجدداً نامه ای نوشت که اگر کار نفت را به تو تکلیف کردند رد نکن. حدس من این است که احتمالاً مصدق حتی در آن زمان در این فکر بود که مرا برای کار نفت بخواهد. شرح این موضوع در قسمتهای آیندهٔ کتاب خواهد آمد.

سفر به پرتقال و اسپانیا

روز ۲۲ فروردین وارد لیسبن شدم. روز بعد با رئیس تشریفات وزارت امور خارجهٔ پرتقال ملاقات کردم و ۲٤ فروردین وزیر امور خارجه پرتقال را ملاقات نمودم. به من گفته شد ژنرال «کارمونا»[1] رئیس جمهور پرتقال مبتلا به سرماخوردگی شده و به این جهت ممکن است تسلیم استوارنامه چند روز به تأخیر افتد.

صبح روز ۲۸ فروردین رئیس تشریفات وزارت امور خارجه به من اطلاع داد که رئیس جمهوری فوت نموده است. تسلیم استوارنامه به وزیر امور خارجه پرتقال فردای آن روز انجام گرفت.

ملاقات با سالازار

قبل از عزیمت از پاریس، از سفیرکبیر پرتقال در فرانسه تقاضا کرده بودم که در صورت امکان هنگام توقف در لیسبن ملاقاتی با «سالازار»[2]، نخست وزیر پرتقال، برای من تعیین گردد. سالازار معمولاً از پذیرفتن سفرای خارجی، مگر در موارد بسیار مهم و نادر، خودداری میکرد. سفیرکبیر پرتقال در پاریس که قبل از تعیین به این سمت سالها ریاست دفتر سالازار را عهده دار بود به من وعده داد با وجودی که انجام این تقاضا آسان نخواهد بود در این موضوع اقدام به عمل خواهد آورد.

علت این که من مایل بودم سالازار را ملاقات نمایم این بود که این شخص تا آن تاریخ نزدیک ۲۵ سال، بدواً با سمت وزیر دارائی و بعداً با عنوان ریاست دولت، تمام امور پرتقال را با نهایت قدرت اداره میکرد و توانسته بود که در پرتقال ثبات سیاسی و اقتصادی ایجاد نماید. قبل از روی کار آمدن سالازار اوضاع پرتقال دائماً دچار تشنج و تزلزل بود. برای من آشنائی با سالازار مخصوصاً به این دلیل جالب بود که این مرد، قبل از عهده دار شدن مسئولیتهای سیاسی، استاد اقتصاد یکی از دانشگاههای پرتقال بود.

با این که مرگ ناگهانی رئیس جمهور پرتقال، علاوه بر گرفتاریهای روزانه، اوقات و افکار سالازار را در پیداکردن جانشین ژنرال کارمونا کاملاً مشغول نموده بود، بسیار خوشوقت شدم وقتی به من اطلاع دادند که سالازار مرا در منزل شخصی خود خواهد پذیرفت.

در ساعت ٦/۳۰ بعد از ظهر ۳۰ فروردین (یک روز قبل از تشییع جنازهٔ رئیس جمهوری پرتقال) رهسپار محل اقامت سالازار شدم. تنها تفاوتی که این خانه با خانهٔ یک فرد عادی طبقهٔ متوسط داشت این بود که در مقابل در بزرگ ورودی این خانه چند نگهبان در حال کشیک بودند. به من اجازه داده شد با اتومبیل وارد محوطهٔ منزل سالازار بشوم. محوطه باغ

۱- Carmona
۲- Salazar

شاید از دو هزار متر تجاوز نمیکرد. اتومبیل در مقابل پله های در ورودی ساختمان توقف نمود. از پله ها بالا رفتم و چون کسی دیده نشد زنگ در ورودی را به صدا درآوردم. چند لحظه بعد زن نسبتاً مسنی که لباس پیشخدمتی، عبارت از پیشبند و کلاه مخصوص، در بر داشت در را به روی من گشود و مرا به سالن خانه هدایت نمود. این سالن در حدود ۸×۶ متر وسعت داشت و از لحاظ مبلمان و تزئینات بسیار ساده بود.

به فاصلهٔ چند لحظه سالازار وارد سالن شد. اگر کسی نمیدانست که این شخص مرد توانا و مطلق العنان پرتقال است از قیافه سالازار قطعاً او را یک پزشک یا دانشمند تصور میکرد. او، با صدائی بسیار ملایم که آثار تأثر از مرگ یک دوست قدیمی از آن مشهود بود، به من گفت که علیرغم تمام گرفتاریها، نظر به اصرار سفیرکبیر ما در پاریس، خوشوقتم که شما را میپذیرم. ولی متأسفم که این ملاقات هنگامی صورت میگیرد که پیشآمد بسیار ناگواری برای کشور من روی داده است و من بحدی خود را خسته و فرسوده احساس میکنم که یقین ندارم بتوانم به کار خود ادامه بدهم.

سالازار، که به فرانسه با من صحبت میکرد، اضافه نمود چه خوشبختند کشورهائی که رژیمشان چنان وضع ثابتی به آنها میدهد که حتی در موقع وقوع اینگونه پیشآمدها هیچگونه دغدغه ای از لحاظ پیدا کردن جانشین ندارند.

سالازار مردی بود مجرد و در همان خانه زندگی میکرد و بجز کلفتی که به او اشاره شد شخص دیگری را در خانه او ندیدم. پس از نیم ساعت او را ترک گفتم و سالازار مرا تا بیرون درخانه اش بدرقه کرد و شخصاً در را برای من گشود.

در اینجا باید یادآور شوم که در آن تاریخ (سال ۱۳۳۰) هیچیک از کشورهائی که امروز دارای استقلال هستند از قید و بند استعمار رهائی پیدا نکرده بودند. در آن تاریخ سالازار معتقد بود که اهالی سیاهپوست مستعمرات پرتقال از هر حیث دارای حقوق مساوی با سفیدپوستان میباشند و عقیده داشت که این نواحی مستعمره نبوده بلکه جزئی از خاک پرتقال میباشند.

روز قبل از ملاقات با سالازار، و پس از تسلیم استوارنامه به وزیر امور خارجه، در اولین ملاقاتی که به سفرا و نمایندگان سیاسی خارجی مقیم لیسبن نمودم از برادر ژنرال فرانکو که سفیرکبیر اسپانیا و شیخ السفرا بود دیدن کردم. این شخص از مطلع ترین افراد خارجی در امور پرتقال محسوب میشد. با او دربارهٔ ژنرال کارمونا و روابط وی با سالازار صحبت کردم. برادر ژنرال فرانکو میگفت که به موجب قانون اساسی پرتقال، ژنرال کارمونا رئیس جمهوری حق داشت هر آن سالازار را که نخست وزیر بود معزول کند، ولی در عمل کلیهٔ اختیارات مملکت در دست سالازار بود. به او گفتم معلوم میشود کارمونا شخص ضعیف و بدون

شخصیتی بود که سالازار بر او تسلط داشت. اظهار داشت برعکس ژنرال کارمونا از مردان با شخصیت و صاحب اراده و مورد احترام فوق العادهٔ مردم پرتقال بود. در بسیاری موارد هم بین این دو شخصیت اختلافهائی بوجود میآمد. ولی حس وطنپرستی هر دوی آنها مانع از آن میشد که این اختلافها آشکار گردد. خود آنها هرگونه اختلافی را بین خود حل مینمودند و این رابطه بین دو نفر در تمام مدت ۲۵ سال بهمین نحو باقی بود.

روز ۳۱ فروردین در مراسم تشییع جنازهٔ رئیس جمهوری شرکت نمودم. این تشریفات چند ساعت بطول انجامید و در تمام این مدت تشییع کنندگان، که عبارت بودند از سالازار و اعضای کابینه، نمایندگان پارلمان و نمایندگان سیاسی دولتهای خارجی، در پشت سر جنازه پیاده حرکت میکردند. سالازار، مانند صدها تن دیگر، لباس فراک در برداشت و اگر روز قبل با او ملاقات نکرده بودم بهیچوجه ممکن نبود او را از دیگران تشخیص بدهم، چه هیچگونه امتیازی از لحاظ تقدم در صفوف تشییع کنندگان بر دیگران نداشت. جنازهٔ رئیس جمهوری از اغلب خیابانهای معروف شهر لیسبن عبور داده شد و جمعیت در دو طرف خیابانها ایستاده بودند و تشییع کنندگان هم، بدنبال عرابهٔ توپ حامل جنازه، در خیابانها با نهایت تأنی در حرکت بودند و بدین جهت مراسم تشییع خیلی طولانی شد.

تقدیم استوارنامه به ژنرال فرانکو

غروب همان روز لیسبن را ترک نموده و بطرف مادرید رهسپار شدم. روز سوم اردیبهشت وارد مادرید شدم و عصر همان روز با وزیر امور خارجه ملاقات کردم و برحسب وقتی که قبلاً تعیین شده بود در ساعت یک و ربع بعد از ظهر ۵ اردیبهشت از طرف ژنرالیسیمو فرانسیسکو فرانکو، رئیس کشور اسپانیا، پذیرفته شدم و استوارنامه های خود را تقدیم نمودم.

تشریفات رسمی تقدیم استوارنامه در دربار اسپانیای فرانکو با دقت بسیار زیادی رعایت میشد. سفراء و نمایندگان خارجی با لباسهای رسمی، که همان لباس ملیله دوزدی است، بر طبق مراسمی که در دربار اسپانیا لازم الرعایه بود و قبل از شرفیابی ضمن بخشنامه ای به سفرا داده میشد، باید چند بار در مقابل رئیس کشور اسپانیا بحال تعظیم سرفرود آورند. برخلاف تشریفات بسیار ساده ای که در فرانسه هنگام تقدیم استوارنامه به رئیس جمهوری آن کشور معمول بود، در اسپانیا رئیس تشریفات سفراء خارجی را با کالسکه های قدیمی و اسکورت سوار نظام به کاخ رئیس جمهوری هدایت میکرد. طرفین خیابانهای کاخ و سرسرای آن سوارهای مراکشی با لباسهای مجلل رنگارنگ تا پشت دفتر رئیس کشور اسپانیا صف کشیده بودند. عنوان ژنرال فرانکو در اسپانیا «رئیس کشور» بود ولی از لحاظ تشریفات

کاملاً مانند یک پادشاه رفتار میکرد.

ژنرال فرانکو به زبانهای خارجی آشنائی کامل نداشت. شاید تا حدی زبان فرانسه را میفهمید ولی به این زبان تکلم نمیکرد. مصاحبه با او به وسیلهٔ مترجم صورت میگرفت. فرانکو تعصب ضد کمونیستی زیادی داشت. در ضمن صحبتهائی که بطور خصوصی، و بعد از انجام تشریفات رسمی، بعمل آمد فرانکو اشاره به کتابی که همان ایام منتشر شده بود نمود که یکی از جاسوسهای شوروی پناهنده به غرب در آن کتاب عملیات جاسوسی خود را شرح داده بود. فرانکو خواندن این کتاب را توصیه میکرد.

چون اصل ملی شدن صنعت نفت ایران در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب قوهٔ مقننهٔ ایران رسیده بود و این موضوع در تمام دنیا انعکاس فراوانی داشت، طبعاً قسمتی از مذاکرات ما راجع به ملی شدن صنعت نفت ایران بود و من در بارهٔ اجحافاتی که شرکت نفت ایران و انگلیس نسبت به ایران مرتکب شده بود با ذکر رقم توضیحاتی به فرانکو دادم.

از روز بعد از تسلیم استوارنامه به فرانکو، شروع به ملاقاتهای رسمی با سفراء و نمایندگان دولتهای خارجی مقیم مادرید نمودم. در ملاقاتی که با سفیرکبیر پرتقال در مادرید به عمل آوردم وی اظهار داشت زمانی او تنها نمایندهٔ دول خارجی در دربار اسپانیا بوده است. زیرا عموم دولتهای دیگر روابط خود را با فرانکو قطع کرده بودند و همه تصور میکردند که حکومت فرانکو دوام نخواهد داشت. این قطع روابط سیاسی در نتیجهٔ اعتراض دولتهای غربی، پس از شکست آلمان، نسبت به روش حکومت فرانکو بود که او را طرفدار محور برلن - رم میدانستند.

قبل از عزیمت از مادرید، در مجلس یادبودی که در کلیسای مخصوص خانوادهٔ سلطنتی قدیم اسپانیا به مناسبت درگذشت رئیس جمهوری پرتقال تشکیل شده بود، با نمایندگان دولتهای خارجی و با لباس رسمی حضور یافتم.

پس از این که شرکت کنندگان در مجلس یادبود در جای خود در کلیسا قرار گرفتند ژنرال فرانکو با تشریفات بسیار مجلل و مفصل وارد کلیسا شد، در حالیکه نمایندهٔ واتیکان دوش بدوش او قدم برمیداشت. هر دو زیر چادری قرار داشتند که چهار پایهٔ چادر را چهار نفر مستخدم با لباسهای خاص درباری به دست داشتند و فرانکو و نمایندهٔ واتیکان آهسته زیر چادر حرکت میکردند. این صحنه ایام قرون وسطی را در مقابل چشم حضار مجسم میساخت. هنگام ورود فرانکو کلیهٔ حضار از جا برخاسته و نسبت به او ادای احترام به عمل آوردند. او با حرکت سر جواب آنها را میداد. فرانکو، که به لباس ملیله دوزی و تمام رسمی ملبس بود، روی تختی که مخصوص سلاطین اسپانیا بود جلوس کرد. مراسم مذهبی به رسم کلیسای کاتولیک و با طول و تفصیل فراوان اجراء گردید. پس از پایان این مراسم فرانکو در

حالیکه حضار همه ایستاده بودند کلیسا را ترک گفت.

در آن ایام، همچنانکه هنوز هم بهمین حال باقیست، اسپانیا هر ساله عدهٔ معتنابهی جهانگرد خارجی را جلب میکرد، ولی بنظر من دیدن اسپانیا برای یک ایرانی نمیتوانست خیلی جالب باشد زیرا از بسیاری جهات مسافرت در اسپانیا شباهت زیادی به آنچه در کشور خودمان دیده میشد داشت. مسافر فرسنگها راه را با اتومبیل طی میکرد بدون آنکه اثری از آبادی دیده شود. هنگام عبور از دهات کودکانی مشاهده میشدند که تقریباً لخت بودند. جاده ها، بخصوص پس از ورود از فرانسه و عبور از راههای خوب آن کشور، بهیچوجه رضایتبخش نبود. بنزین اتومبیل از نوع ممتاز آن، که در فرانسه به عنوان «سوپر» برای اتومبیلهای قوی آمریکائی از قبیل کادیلاک سفارت مصرف میشد، یافت نمیگردید و در اتومبیلی که موتور آن برای این نوع بنزین، که دارای اکتان درجهٔ بالا است، میزان شده مصرف بنزین عادی اثری داشت که آناً محسوس میشد. اتومبیل کادیلاک با این بنزین عادی قادر نبود شیبهای تند کوههای «پیرنه» را با سرعت طی کند و موتور دائماً سرفه میکرد. از جهات دیگری که اسپانیا را شبیه ایران دیدم مناظر بی آب و علف و کوههای خشک بود و وضع طبیعت فقط در نقاطی تغییر میکرد که سدی در آنجا احداث شده و آب آن قسمت را آباد و سبز و خرم کرده بود.

سفر دوم به اسپانیا

دومین باری که به اسپانیا مسافرت کردم در حدود چهارماه بعد از تقدیم استوارنامه به ژنرال فرانکو بود. منظور از سفر دوم به آن کشور تسلیم نشان و حمایل درجهٔ اول پهلوی از طرف شاه به فرانکو بود. چون تابستان بود و فرانکو برای گذراندن ایام تابستان در «سن سباستیان»[۱] اقامت داشت به آن شهر عزیمت نمودم.

سن سباستیان در ساحل اقیانوس اطلس و نزدیک مرز فرانسه قرار دارد و دارای هوای بسیار معتدلی بوده و شهر زیبا و خوش منظری است. روز بعد از ورود در قصر «آیت»[۲] با حضور وزیر امور خارجه اسپانیا نشان و حمایل درجه اول پهلوی را به فرانکو تسلیم نمودم.

دربارهٔ سرکیس گلبنکیان

موقعی که برای تسلیم استوارنامه به لیسبن رفته بودم گالوست سرکیس گلبنگیان[۳]، و پسر او نوبر گلبنگیان[۴]، در این شهر بودند. سرکیس گلبنگیان از دورهٔ جنگ جهانی دوم

۱- San Sebastian
۲- Ayete
۳- G.S. Golbankian
۴- Nobar Golbankian

لیسبن را بعنوان اقامتگاه خود انتخاب کرده بود و سالها در این شهر زندگی میکرد.

بی مناسبت نیست حکایتی را که تا حدی معرف حال او میباشد در اینجا نقل نمایم. سرکیس گلبنکیان عادت داشت که در مدت اقامت خود در لیسبن در مهمانخانه ای موسوم به «آویز»[۱] سکونت نماید. این مهمانخانه در عین حال که درجه اول بود عمارت نسبتاً کوچکی بود که شباهت به منزل شخصی یک خانوادهٔ متمکن را داشت. یکبار، موقعی که فرانکو برای دیدار رسمی از رئیس جمهوری پرتقال به لیسبن وارد شده بود، تمام اتاقهای مهمانخانه‌های لیسبن به دستور مقامات رسمی پرتقال مصادر ه شد تا در اختیار همراهان فرانکو گذارده شود. در این ضمن به سرکیس گلبنکیان هم اخطار شد اتاقهای خود را در هتل آژیر تخلیه نماید. اما او از انجام این دستور سر پیچی کرد. به وی اخطار شد که به دستور مقامات دولتی چنانچه مهمانخانه را ترک نگوید او را جبراً از مهمانخانه اخراج خواهند کرد. باز هم گلبنکیان از تخلیهٔ محل خود امتناع ورزید و در نتیجه پلیس پرتقال او را به کلانتری جلب و در آنجا بازداشت نمود.

با این که وی در پرتقال هیچگونه سمت رسمی نداشت ولی، از آنجائی که از ثروتمندترین مردان دنیا محسوب میگردید، انتخاب پرتقال از طرف او برای سکونت منافعی برای حکومت پرتقال در برداشت. چنانکه او پیش از مرگ مبالغ قابل ملاحظه ای از ماترک خود را به مؤسسات خیریه پرتقال اختصاص داد و تمام اشیاء هنری خود، منجمله آثار هنر ایرانی را که یکی از بهترین مجموعه هاست، به کشور پرتقال بخشید و این اشیاء در موزه ای بنام موزهٔ گلبنکیان نگاهداری میشود. بهمین مناسبت ،چندی بعد از پیش آمد مربوط به فرانکو، دولت پرتقال با اعطای یک قطعه نشان به سرکیس گلبنکیان جبران آن اهانت را نمود.

از عادات خاص سرکیس گلبنکیان یکی این بود که اتومبیل شخصی نداشت. در ایامی که من او را میشناختم اتومبیل آخرین مدلی با راننده اجاره میکرد. به قراری که نزدیکانش به من میگفتند، گلبنگیان معتقد بود این طرز استفاده از اتومبیل بیشتر مقرون به صرفه است.

حکایت دیگری را که خود او برای من نقل کرد این بود که یکروز آشپزی، که اصلاً از ارامنه ترکیه بود و مدتی نزد گلبنکیان خدمت میکرد، او را ترک نموده و به ترکیه رفت. پس از رفتن او معلوم شد یکی از لوازم آشپزخانه مفقود شده است و آشپز آن را با خود به ترکیه برده است. گلبنکیان وکیل خود را به ترکیه گسیل داشت و او را مأمور نمود که شیئی مز بور را از آشپز تحویل بگیرد. گلبنکیان میگفت درست است که با این عمل مبلغ زیادی برای استرداد چیزی که ارزشی نداشته خرج کرده است، ولی از این جهت مبادرت به این کار نموده که

۱- Aviz

اجازه نمیدهد کسی به حقوق او تجاوز کند.

ازمطالب دیگر که خود او تعریف میکرد این بود که سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی، که سرکیس گلبنگیان مشاور مخصوص او در امور مالی و اقتصادی بود، روزی به او میگوید که در ازاء خدمات وی مایل است چیزی به او اعطا شود. وی در جواب تقاضا میکند که حق استفاده از منافع نفت عراق، که در آن زمان جزء امپراطوری عثمانی بود، بوی واگذار شود و سلطان عبدالحمید هم بیدرنگ این امتیاز را به موجب فرمانی به او میبخشد. در آن زمان شاید کمتر کسی پی به اهمیت این ذخایر نفتی برده بود. پس از جنگ جهانی اول و متلاشی شدن امپراطوری عثمانی و در نتیجه انتزاع بین النهرین (عراق) از عثمانی، شرکتی برای بهره برداری از نفت عراق با مشارکت دولتهای انگلیس و آمریکا و فرانسه و هلند تشکیل گردید. سرکیس گلبنکیان، که خود را بموجب فرمان سلطان عبدالحمید مالک این ذخایر میدانست، نسبت به عمل شرکت نفت عراق اعتراض نمود و چون به نتیجه ای نرسید علیه آنها در محاکم لندن اقامهٔ دعوی کرد و چند وکیل از وکلای برجستهٔ انگلستان را مأمور تعقیب این دعوی نمود و مدتها با سماجت علیه این شرکتهای صاحب نفوذ مشغول مبارزه بود. بالاخره از طرف این دولتها بوی پیشنهاد شد که در مقابل دریافت پنج درصد از سهام نفت عراق، که هر یک از چهار دولت یک چهارم از این پنج درصد را از سهام خود به گلبنکیان واگذار میکرد، ادعای خود را مسترد بدارد. او با این پیشنهاد موافقت نمود و، باین ترتیب، صاحب پنج درصد از سهام شرکت نفت عراق گردید. بهمین مناسبت گلبنکیان در سرتاسر جهان بعنوان «آقای پنج درصد» شناخته شد. وقتی که گلبنکیان این قضیه را برای من حکایت میکرد از او پرسیدم چطور شد که به پنج درصد قناعت کرد در حالیکه تمام منابع نفت عراق را از آن خود میدانست. او جوابداد همین پنج درصد برای من و اعقابم برای همیشه کافی خواهد بود و اگر بیشتر پافشاری میکردم معلوم نبود حتی همین پنج درصد سهم را بتوانم از چند دولت صاحب نفوذ وصول کنم.

بخاطر دارم موقعی که پاریس بودم مجلهٔ آمریکائی لایف مقالهٔ مفصلی راجع به سرکیس گلبنکیان منتشر ساخت و در طی آن ثروت او را از محل ذخایر نفت عراق به دو میلیارد دلار تخمین زد.

سرکیس گلبنکیان از تماس با روزنامه نگاران کاملاً احتراز داشت و غالباً دیگران را هم از این گونه تماسها برحذر میداشت و در نتیجه درج مقالهٔ مجلهٔ لایف موجب تعجب او شده بود زیرا خود او هیچگونه اطلاعاتی به آن مجله و خبرنگاران لایف نداده بود.

سرکیس گلبنکیان عادت داشت که هر روز با غذای خود ماست بخورد و دوست داشت که روزانه او را مشت و مال (ماساژ) بدهند و برای این منظور مستخدمی داشت که شغل او

منحصر به تهیه ماست و کیسه کشیدن بود.

اینطور شهرت داشت که نوبر گلبنکیان، پسر سرکیس گلبنکیان، شخصی است خوشگذران، و در امور نفت وارد نیست. در مذاکراتی که من با این پدر و پسر، چه در لیسبن و چه در پاریس، میکردم خلاف این مطلب را مشاهده نمودم. درست است که نوبر در مقابل پدر خود رعایت کمال ادب را میکرد و رفتار او مانند شاگرد مدرسه ای در مقابل معلم خود بود ولی، در بسیاری از موارد و در جواب پرسشهائی که پدر از او میکرد، نوبر گلبنکیان جوابهای بسیار مطلعانه ای میداد که حاکی از تسلط کامل او بر مسائل نفتی و بازرگانی بود.

هر دو گلبنکیانها (پدر و پسر) اگرچه متولد ترکیه بودند ولی گذرنامهٔ ایرانی داشتند و از سالها پیش، تا موقعی که در کابینه دکتر مصدق گذرنامه های ایرانی آنها به دستور دولت ایران از آنها پس گرفته شد، پدر سمت وابستهٔ بازرگانی سفارت کبرای ا یران در پاریس و پسر همین سمت را در سفارت کبرای ایران در لندن عهده دار بود.

در آنزمان سرکیس گلبنکیان خانهٔ مجللی در پاریس در خیابان «دینا»[1] داشت. در این خانه فرشهای قدیمی ایرانی که نظیر آن فقط در موزه های معروف دنیا پیدا میشود وجود داشت. گلبنکیان همچنین مجموعه ای از تابلوهای نقاشی بسیار نفیس دارا بود که قبل از مرگش قسمت عمدهٔ آنها را به واشنگتن فرستاد که دریکی از گالریهای معروف به معرض نمایش گذارده شد. سرکیس گلبنکیان به موجب وصیتی که کرد مبالغ عمده ای از دارائی خود را وقف خیریه، مخصوصاً مؤسسات خیریهٔ پرتقال، نمود.

پس از ملی شدن صنعت نفت ایران، به دستور مرکز، از سرکیس گلبنکیان در موضوع نفت ایران نظر خواستم. وی عقیده داشت دولت ایران همان رفتاری را در پیش بگیرد که خود او با شرکای شرکت نفت عراق معمول داشته. به موجب قراردادی که او با شرکت نامبرده داشت، گلبنکیان مخیر بود یا وجهی را که به عنوان سود پنج درصد به سرمایهٔ او تعلق میگرفت نقداً دریافت نماید یا پنج درصد از مواد نفتی را که در آن سال استخراج شده عیناً تحویل بگیرد و در هر یک از بازارهای دنیا که مایل باشد بفروشد. گلبنکیان عقیده داشت تشخیص رقم واقعی سود شرکت عظیمی مانند شرکت نفت عراق یا شرکت نفت انگلیس و ایران برای فردی مانند او یا برای دولت ایران کاری بس مشکل است، در حالیکه تعیین میزان کل استخراج مواد نفتی در مدت یکسال بدون اشکال انجام پذیر میباشد. روش گلبنکیان در پایان هر سال، بر طبق اظهار خود او، از این قرار بود که چند کارشناس مورد اعتماد خود را انتخاب میکرد و به آنها مأموریت میداد که این مطلب را برای او روشن بسازند که آیا با توجه به بهای مواد نفتی در بازارهای مختلف جهان مصلحت او در این است که پنج

۱- D'Iena

درصد عین محصول را تحویل بگیرد یا وجه نقدی را که شرکت نفت عراق به عنوان پنج درصد سهم عرضه میداشت قبول کند. گلبنکیان میگفت تا آن تاریخ عمل او همیشه این بوده که وجه نقد پیشنهادی شرکت را پذیرفته و هیچگاه خود را محتاج ندیده است که عین جنس را تحویل گرفته به فروش رساند. وی عقیده داشت همین داشتن اختیار در انتخاب یکی از دو شق کافی بود که شرکت نفت عراق را وادار کند که در احتساب پنج درصد سهم او آنچنان دقت نماید که کاملاً مطابق با واقع و حقیقت باشد.

من عین نظر فوق را برای اطلاع دولت به تهران فرستادم.

موضوع تلگراف وزارت خارجه

در ایامی که تمام کارکنان سفارت با شور و علاقه خاصی سرگرم کار بودند و شاید بنحوی بیسابقه وظائف خود را انجام میدادند و قسمت زیادی از وقت من و عده ای از همکارانم صرف جوابگوئی به روزنامه های پاریس میشد که مطالبی خلاف حقیقت درباره ایران و مسئلهٔ نفت چاپ میکردند، بخشنامه ای تلگرافی به عنوان نمایندگیهای ایران در خارجه از وزارت امور خارجه رسید که مضمون آن از این قرار است:

۶ تیر ۱۳۳۰ - ۵۵۱

تعقیب تلگراف سابق درباب اقداماتی که مأمورین شاهنشاهی بایستی در تشریح امر ملی شدن نفت و دفاع از حقانیت ایران بکنند متذکر میشود که از قرار اطلاع حاصل هنوز برخی مطالب خلاف حقیقت در جراید خارجی مخصوصاً در فرانسه و انگلیس و آمریکا مشاهده میشود که بدون پاسخ مانده. با دستور مؤکدی که سابقاً داده شده انتظار دارم مراقبت کامل در تصحیح و تکذیب اخبار مزبور نموده بوسیلهٔ مصاحبه های مطبوعاتی و بیانیه ها حقایق را تشریح و وزارت امور خارجه را مرتباً، چه به وسیله تلگراف و چه گزارشات کتبی، مطلع فرمائید.

کاظمی

چون در این بخشنامه علاوه بر سفارت پاریس به سفارت لندن هم اشاره شده بود، به علی سهیلی سفیرکبیر ایران در انگلستان تلفن کردم و نظر او را خواستار شدم. سهیلی اظهار داشت که هیچگونه عکس العملی نشان نخواهد داد و به من هم توصیه کرد به بخشنامهٔ وزارت خارجه اعتنائی نکنم. برخلاف نظر سهیلی من حاضر نبودم موضوع را مسکوت بگذارم و به وزیر امور خارجه ای که اینگونه مخالف انصاف و حقیقت مطلبی را بیان داشته بود جواب نگویم. بنابراین همان روز جواب بخشنامهٔ وزارتخارجه را به شرح زیر مخابره کردم:

۶ تیر ۱۳۳۰ - ۱۳۳

وصول تلگراف بخشنامهٔ ۵۱۱ باعث نهایت تأثر اینجانب شد، زیرا باوجود سعی و کوششی که من و همکارانم در این موقع باریک برای حفظ و دفاع از منافع میهن خود میکنیم و این عمل را نه برای استرضای خاطر کسی بلکه فقط بعنوان وظیفهٔ ملی خود انجام میدهیم، دور از

انصاف است که اولیای آن وزارتخانه با چنین لحنی آن هم طی بخشنامه از زحمات سفارت پاریس قدردانی نمایند. چنانچه اینجانب مورد اعتماد و اطمینان نبوده و طرز کار اینجانب مورد رضایت دولت نیست خواهشمندم شخص دیگری را برای تصدی امور این سفارت تعیین فرمائید زیرا تحمل اینگونه رفتار برای من که در تمام عمر سعی کرده ام با ایمان و عقیدهٔ راسخ به کشورم خدمت نمایم میسر نیست.

ابتهاج

جوابی که از وزیر امور خارجه رسید از این قرار بود:

نمره ۵٤۲

اولاً: تلگراف ۵۱۱ بخشنامه به همهٔ مأمورین بوده نه خطاب به شخص جنابعالی. دوم: در آن تلگراف هم چیزی برخلاف ترتیب نبود. سوم: سه روز قبل با تلفن از طرف خود و دولت از جدیت و فعالیت جنابعالی شخصاً تشکر کرده و باز هم تکرار میکنم البته جنابعالی طرف اعتماد هستید و اقدامات جنابعالی باعث امتنان و تشکر است.

کاظمی

بی دقتی در ارقام و آمار

یکبار وزارت خارجهٔ ایران آمار جمعیت کشور را، که ادارهٔ کل آمار عمومی جمع آوری و چاپ کرده بود، طی بخشنامه ای به تمام نمایندگیهای ایران در خارجه فرستاده و دستور داد که آن را به مقامات مربوط در کشورهای محل مأموریت خود بدهند.

من،از آنجا که نسبت به هر نشریه ای که در کشور ما حاوی ارقام باشد با نظر تردید و احتیاط مینگرم، به محض دریافت این بخشنامه در ارقام مندرج در آن دقیق شدم. معلوم شد جمع کل جمعیت ایران که عبارت از دو رقم مرد و زن بود غلط است. در این آمار جمعیت ایران به دو قسمت شهرنشین و ده نشین و هر یک از آنها با ذکر تعداد مرد و زن تفکیک گردیده بود. جمع این دو قسمت را نیز مورد وارسی قرار دادم ودیدم جمع هر دو قلم غلط است. از این بی دقتی در آماری که تهیه میکنیم و به دنیا عرضه میداریم، آنهم در عمل سادهٔ جمع زدن دو رقم که هر شاگرد مدرسهٔ ابتدائی میتواند از عهده آن برآید، بی اندازه متأثر شدم. شرحی به وزارت امور خارجه نوشتم که همین عملی را که من انجام دادم هر مرکز مطالعهٔ آمار خارجی عیناً خواهد کرد و وقتی دید که جمع هیچیک از دو رقم آمار صحیح نیست دیگر ارزشی برای آمار و دستگاه آمارگیری ما قائل نخواهد شد و افزودم که اگر نمیتوانیم آمار دقیق و قابل اطمینانی تهیه کنیم الزامی نداریم که این گونه خودمان را در انظار دنیا بدنام نمائیم.

ماجرای بدهی عبدالرضا پهلوی

در همان زمانی که در پاریس سفیر بودم یک روز شخصی نامه ای به سفارت نوشته و شکایت کرده بود که در سفری که با کشتی از آمریکا به ارو پا میکرده یکی از برادران شاه که با او همسفر بوده چندین هزار دلار از این شخص قرض کرده و قول داده بوده که به محض این که به تهران رسید پول را حواله کند ولی هنوز خبری از پول نشده است. مطلب نامه بقدری برخورنده بود که حد نداشت. ابتدا خیال کردم تنها کسی که از این کارها میکند حمیدرضا است، چون او سابقهٔ این نوع کثافتکاریها را داشت.

نامه ای به دفتر مخصوص نوشتم و جریان را شرح دادم و اضافه کردم که به نظر من این شخص باید حمیدرضا باشد، و از رئیس دفتر مخصوص شاه خواستم موضوع را تحقیق کنند و چنانچه حقیقت دارد پول این شخص فوراً بپردازند. . چند وقت بعد نامه ای از دفتر عبدالرضا رسید که این موضوع مربوط به ایشان است و خیال داشتند پول را بفرستند ولی نشانی درستی از این شخص در دست نداشتند.

من شرحی به دفتر عبدالرضا نوشتم و شدیداً از این عمل او مؤاخذه کردم. عبدالرضا هم نامه مرا پیش شاه برده و از من شکایت کرده بود، چون بعداً از دفتر مخصوص به من نوشتند که چطور شما به این شدت از والاحضرت مؤاخذه کرده اید؟ در جواب نوشتم من متأسفم که از روز اول این موضوع را به ایشان نسبت ندادم، برای این که خیال میکردم ممکن نیست ایشان از این کارها بکنند. چطور ممکن است برادر یک پادشاهی بیاید پولی قرض کند و آن را پس ندهد؟ در ضمن نوشتم که از اعلیحضرت تعجب میکنم که چطور از برادرشان برای یک چنین کار زشتی حمایت میفرمایند و مرا مورد بازخواست قرار میدهند.

شرکت در مراسم تشییع جنازهٔ پادشاه انگلیس

در ۱۶ بهمن ۱۳۳۰ ژرژ ششم پادشاه انگلیس درگذشت و پرنسس الیزابت، ولیعهد انگلیس، به تخت سلطنت جلوس کرد. تشییع جنازهٔ ژرژ ششم در ۲۵ بهمن به عمل آمد. چون در آن تاریخ ایران در انگلستان سفیرکبیر نداشت و علی سهیلی، سفیرکبیر ایران در آن کشور، از این سمت برکنار شده بود و جانشینی هم برای او تعیین نشده بود، به دستور وزارت امور خارجه من به سمت نمایندهٔ دولت تعیین شدم تا در این مراسم شرکت نمایم. علیرضا پهلوی هم به نمایندگی شخص شاه انتخاب و از تهران مستقیماً عازم لندن شد.

روز ۲۳ بهمن از پاریس با قطار راه آهن و کشتی رهسپار انگلیس شدم و در منزل سفیرکبیر ایران در لندن واقع در «پرنسیس گیت»[1] اقامت نمودم. علیرضا پهلوی که قبلاً وارد

۱- Princes Gate

لندن شده بود در همان عمارت سکونت داشت. محمد حاجب دولو کاردار سفارت کبرای ایران بود و از ما پذیرائی میکرد.

علیرضا پهلوی را از سابق میشناختم و گاهی اوقات او را در مهمانیهای دربار میدیدم. خیلی گرم و خودمانی رفتار میکرد. وقتی با من حرف میزد مرا «ابتهاج جون» خطاب میکرد. همیشه از اوضاع آن وقت انتقاد میکرد و معتقد بود شاه باید قدرت بیشتری داشته باشد تا بتواند با اقتدار سلطنت کند.

قبل از برگزاری تشییع جنازه، وقتی جای نمایندگان از طرف وزارت خارجه انگلیس تعیین شد متوجه شدم که مرا، با این که به عنوان رئیس هیأت نمایندگی دولت ایران معرفی شده بودم، جزء روسای هیأتهای نمایندگی نگذاشته اند. گفتم تا به تشریفات اطلاع بدهند که با این ترتیب در مراسم شرکت نخواهم کرد. وزیر مختار ایران خیلی سعی کرد مرا از این تصمیم منصرف کند و میگفت که اگر شما در مراسم شرکت نکنید خیلی دردسر ایجاد خواهد شد. بالاخره موضوع را به وزارت خارجه انگلیس خبر دادند و یک نفر از اعضای تشریفات به دیدن من آمد و گفت ما تقصیری نداریم، هیأت نمایندگی ایران را بهمین ترتیب از تهران به ما معرفی کرده اند و حالا هم دیگر دیر شده است چون برنامه چاپی شده و بین همهٔ سفارتخانه ها و هیأتها توزیع شده است و ما دیگر نمیتوانیم برنامه را عوض کنیم و شرکت نکردن شما ممکن است باعث رنجش علیاحضرت ملکه شود. جواب دادم که متأسفم، ولی من بهیچوجه با این ترتیب به مراسم نخواهم آمد. بالاخره گفت ما جای شما را عوض میکنیم و بین روسای هیأتها میگذاریم، اما برنامه چاپ شده را دیگر نمیتوانیم تغییر بدهیم. من هم با این پیشنهاد موافقت کردم.

پس از این که مراسم تشییع جنازه انجام شد مشایعت کنندگان خارجی از طرف الیزابت دوم ملکه انگلیس بحضور پذیرفته شدند و به ملکه و همسر او معرفی گردیدند. رئیس تشریفات میآمد و روسای هیأتها را بنوبت به اتاق ملکه هدایت میکرد. ملکه بنظر ناراحت میرسید و معلوم بود گذشته از غم و اندوه درگذشت پدر هنوز به برخورد با این همه جمعیت در یکجا عادت نکرده است. شوهر ملکه برعکس خیلی خونسرد بود و حتی محسوس بود که او ملکه را راهنمائی و کمک میکند.

پیشنهاد خرید نفت

قریب به یک سال از مأموریت من در پاریس مقارن بود با حکومت دکتر مصدق. در آن زمان قسمت اعظم اوقات متصدیان امور صرف مسائل مربوط به نفت میشد. بهمین جهت نیز سفارت کبرای ایران در پاریس بیشتر همّ خود را صرف کارهای مربوط به نفت میکرد.

کمتر هفته ای بود که اشخاص و مؤسسات گوناگون، چه شخصاً و مستقیماً و چه با مکاتبه، به سفارت ایران مراجعه و پیشنهادهائی راجع به نفت ایران تسلیم ننمایند.

روزی شخصی به محمد حسین نجم، برادر نجم الملک که مرد بسیار پاکدامن و وظیفه شناسی بود و سمت وزیر مختار را در سفارت بر عهده داشت، مراجعه و پیشنهاد نمود که حاضر است تمام محصول نفت ایران را خریداری و با وسائل نقلیه ای که در اختیار دارد حمل نماید. این مطلب بنظر من بسیار عجیب رسید، زیرا در آن ایام کشتیهای نفتکش بطور کلی در دنیا کمیاب بود بنحوی که حتی خود شرکتهای بزرگ نفت هم در مضیقه بودند. علاوه براین، توانائی یک مؤسسه در فروش کلیهٔ نفت ایران چندان بنظر معقول نمیرسید.

همانطور که در تمام اینگونه موارد معمول میداشتم، راجع به سوابق و وضع مالی و اخلاقی این پیشنهاد دهنده از سه بانک بزرگ فرانسه بطور محرمانه و بدون آنکه منظور از این تحقیق ذکر شود اطلاعاتی خواستم. به موجب اطلاعاتی که این بانکها در اختیار سفارت گذارشتند، معلوم شد مؤسسه ای که پیشنهاد معامله را داده است شرکتی است که با سرمایهٔ ناچیزی به تجارت لوازم آرایش اشتغال دارد. پیشنهاد مؤسسه و اطلاعاتی را که از بانکهای فرانسه کسب گردیده بود به وزارت امور خارجه فرستادم.

بهر حال حجم کار سفارت ایران در پاریس در این ایام بحدی شده بود که وزارت امور خارجه، ضمن بخشنامه ای، میزان فعالیتهای این سفارت را در بین همهٔ سفارتخانه ها بالاترین معرفی نمود. البته گو یا ملاک تشخیص حجم کار سفارتخانه ها تعداد نامه هائی بود که هر سفارتخانه در ظرف آن سال صادر نموده بود.

مسافرت هریمن به تهران برای حل موضوع نفت

در مراجعت از سفر اسپانیا و پرتقال به پاریس مشاهده کردم که مسئله ملی شدن نفت در ایران روز به روز اهمیت بیشتری پیدا میکند و توجه جهانیان را بخود معطوف ساخته است. در ۲۹ خرداد، طبق مواد اجرائی ملی شدن صنعت نفت که در ۹ اردیبهشت به تصو یب مجلس رسیده بود، از شرکت سابق نفت خلع ید گردید و بدین ترتیب کلیهٔ عملیات بهره برداری از تأسیسات نفت جنوب متوقف شد.

در این موقع «ترومن»، رئیس جمهوری آمریکا، تصمیم گرفت «اورل هریمن»[۱] را، که در آن زمان مشاور مخصوص رئیس جمهوری بود، به تهران اعزام دارد تا برای مسئلهٔ نفت راه حلی پیدا کند. هریمن عصر روز ۲۲ تیر از آمریکا وارد پاریس شد تا رهسپار تهران شود. من به اتفاق «دیو ید بروس»[۲]، سفیر کبیر آمریکا در فرانسه، در فرودگاه از مشاور مخصوص

۱- Averell Harriman

۲- David Bruce

رئیس جمهوری استقبال نمودم. از فرودگاه به اتفاق هریمن و بروس با اتومبیل سفیرکبیر آمریکا عازم اقامتگاه سفیرکبیر آمریکا شدیم. در بین راه با هریمن درباره مأموریت او مذاکره بعمل آمد و این مذاکرات تا مدتی بعد از ورود به اقامتگاه سفیر ادامه داشت. بطور خلاصه رئوس اظهارات هریمن که همان روز عیناً به وزارت امور خارجه مخابره کردم به قرار زیر بود:

۱- اختلاف ایران و انگلیس موضوعی است حیاتی برای دنیا بخصوص در این موقع که قضیهٔ کره در شرف تصفیه شدن است.

۲- رئیس جمهوری آمریکا نهایت علاقه را دارد که این اختلاف بنحو رضایت بخشی برای طرفین حل گردد.

۳- دولت آمریکا هیچگونه منافع خصوصی در این موضوع ندارد.

٤- رفتار شرکت نفت ایران و انگلیس در گذشته برخلاف حق و انصاف بوده و عکس العمل کنونی ملت ایران طبیعی است.

۵- هر قراری که برای آینده داده میشود باید راه مداخلهٔ خارجیان را در امور داخلی ایران مسدود نماید.

٦- ایران خود قادر نخواهد بود فروش محصولات نفتی را در خارجه تأمین نماید.

۷- بر اساس قانون ملی شدن صنعت نفت، و با توجه به بند (۵) مندرج در بالا، باید سعی کرد راه حلی پیدا شود که هم دولت از دستگاه موجود بخصوص در پخش و فروش محصولات در خارجه استفاده کند و هم شرکت نفت ایران و انگلیس که موجد این دستگاه بود ضرر نکند.

۸- دولت انگلیس مانند دولت ایران از لحاظ منافع عالیه و مخصوصاً حفظ حیثیت خود در دنیا برای اختلاف کنونی اهمیت زیاد قائل است.

سفیرکبیر آمریکا راجع به اقدامات نظامی که ممکن بود احتمالاً از جانب انگلیسها به عمل آورده شود اظهار عقیده نمود که تا زمانی که خطر جانی برای اتباع آنها روی نداده است ممکن نیست دست به عملیات نظامی بزنند ولی چنانچه کسی از اتباع آنها کشته شود مبادرت به اشغال خواهند کرد، بدون آنکه توجه به عواقب این عمل داشته باشند. سفیر کبیر آمریکا، که از دوستان قدیم هریمن بود، به من گفت که انگلیسیها هریمن را نسبت به خودشان ناموافق میدانند.

هریمن یکی از کارشناسان برجسته در امور نفت را نیز با خود از آمریکا همراه داشت و در پاریس سرهنگ «والترز»[1] را که از سابق میشناخت و در آن ایام در ستاد ناتو[2] (پیمان

۱- Vernon Walters

۲- NATO

اتلانتیک شمالی) کار میکرد به سمت مترجم انتخاب نمود که با خود به تهران ببرد. هریمن میگفت که این سرهنگ به هفت زبان منجمله فارسی آشنائی کامل دارد. بنا به تقاضای هریمن، همان روز روادید ورود به ایران به سرهنگ نامبرده داده شد. والتر بعدها به درجهٔ ژنرالی ارتقاء یافت و در زمان ریاست جمهوری ریگان به سمت سفیر آمریکا در سازمان ملل منصوب شد.

بحران نفت و خواب مهندس حسیبی

در بحبوحه بحران نفت، هنگامی که دکتر مصدق به اتفاق عده ای، و منجمله نصرالله انتظام، بمنظور مذاکره با بانک جهانی در مورد حل مسئله نفت به واشنگتن رفت، اطلاع پیدا کردم که مهندس کاظم حسیبی را هم، به عنوان متخصص، برای شرکت در مذاکرات به واشنگتن احضار کرده و قرار است او از طریق پاریس به آمریکا برود. به عزالدین کاظمی، وابستهٔ سفارت و پسر وزیر امور خارجه، که با اعضای جبهه ملی ارتباط داشت، گفتم که علاقمند هستم حسیبی را سر راه فرودگاه ببینم.

من حسیبی را از زمانی که او را بمنظور همکاری با کارشناسان «او.سی.آی»[۱] برای تهیه برنامه های عمرانی به آن مؤسسه معرفی کرده بودم میشناختم. او یکی از کسانی بود که به عنوان کارشناس کشاورزی و آبیاری با متخصصین برنامه ریزی او.سی.آی همکاری میکرد. حسیبی را اولین بار در زمان قوام السلطنه در یکی از جلساتی که راجع به آبیاری در دفتر نخست وزیر تشکیل شده بود دیده بودم.

حسیبی از جمله کارشناسانی بود که از سایر دستگاههای دولتی مأمور شده بود تا، همراه کارشناسان او.سی.آی، به نقاط مختلف ایران سفر کند و مطالعات لازم را معمول دارد. بعد از اتمام مطالعات در زمینهٔ کشاورزی، کارشناس کشاورزی او.سی.آی اظهار علاقه کرده بود که قبل از مراجعت به آمریکا حتماً مرا ببیند. من برای گذراندن تعطیلات نوروز به بابلسر رفته بودم. یک روز این کارشناس کشاورزی آمریکائی و مهندس حسیبی به مهمانخانهٔ بابلسر آمدند تا نتیجه مطالعاتشان را گزارش بدهند. خیلی خوشحال شدم از این که میدیدم حسیبی با علاقه بسیار زیادی با این شخص همکاری کرده و اطلاعات ذیقیمتی هم به دست آورده است.

با این سوابق میخواستم وقتی او را دیدم نظراتم را دربارهٔ نحوهٔ حل مشکل نفت با او در میان بگذارم. در دیدار کوتاهی که در فرودگاه با حسیبی داشتم به او گفتم که شما اکنون فرصت مغتنمی دارید که مسألهٔ نفت را با کمک بانک جهانی به نحو آبرومندی حل کنید.

۱- O.C.I.

اما این روشی که پیش گرفته اید شما را به نتیجه نخواهد رساند و اگر خیال میکنید که، با قطع صدور نفت ایران، غربیها را به زانو در خواهید آورد اشتباه محض میکنید. یگانه نتیجهٔ کار شما این خواهد بود که آنها شیر نفت کشورهای دیگر را بیشتر باز میکنند و از ما بی نیاز میشوند. به حسیبی گفتم که محض رضای خدا این فرصت را از دست ندهید. مخصوصاً که الان بانک جهانی برای میانجیگری بین ما و شرکت نفت ایران و انگلیس پیشقدم شده است. بانک جهانی مؤسسه ای است قابل اعتماد و به نظر من زیر نفوذ کسی قرار ندارد. بنابراین، به خاطر مصلحت مملکت، حالا که برای مذاکره با بانک جهانی به واشنگتن میروید سعی کنید از این فرصت استفاده کرده و کار را تمام کنید.

حسیبی جواب داد که من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمیکنم، چون فقط یک آدم فنی هستم و اطلاعاتی را هم به زحمت با تلفن از آبادان گرفته ام. آنوقت تقویمش را از جیبش درآورد و یک چیزهای مختصری را که در آن یادداشت کرده بود به من نشان داد. با دیدن تقویم جیبی حسیبی که مجموعهٔ اطلاعاتش را در آن ثبت کرده بود و میخواست به اتکای آن با بانک جهانی مذاکره کند به حال او و ایران تأسف خوردم و گفتم به هر حال من وظیفهٔ خودم میدانستم که این مطالب را به شما بگویم.

من ایستادگی مصدق را در مقابل خارجیها خیلی تحسین میکردم اما این مسئله که او میخواست اقتصاد ایران را بدون عایدات نفت اداره کند نه قابل اجرا بود و نه به صلاح ایران.

حسیبی به واشنگتن رفت و مذاکراتش با بانک جهانی به جائی نرسید. «رابرت گارنر»[1]، که آن موقع معاون «یوجین بلاک»، رئیس بانک جهانی، بود، بعدها برای من تعریف کرد که وقتی با هیأت اعزامی ایران به ریاست حسیبی برای حل مسأله نفت در واشنگتن مذاکره میکردم، هر راه حلی که من و متخصصین بانک جهانی برای حل این مسئله پیشنهاد میکردیم حسیبی با آن مخالفت میکرد و هیچ پیشنهادی را نمیپذیرفت.

گارنر گفت بالاخره یک روز من به ستوه آمدم و به حسیبی گفتم که آنچه به عقل ما میرسید طی مذاکرات طولانی، چه در تهران و چه در اینجا، به شما گفته ایم و شما تمام آنها را رد کرده اید. دیگر چیزی در چنتهٔ ما باقی نمانده است. بنابراین خواهش میکنم شما بگوئید چه میخواهید. حسیبی به او گفته بود ما چیزی نمیخواهیم و اطمینان داریم این مسأله بنفع ایران تمام خواهد شد. گارنر از او پرسیده بود از چه جهت اطمینان دارید که کار به نفع ایران تمام خواهد شد؟ و حسیبی به او گفته بود من خواب دیده ام که این کار درست میشود. گارنر گفت من هم از آنجا یکراست به اتاق بلاک رفتم و گفتم دیگر کاری از دست ما ساخته نیست، چون در مقابل پیشنهادهای ما کارشناس فنی ایران میگوید که

۱- Robert Garner

خواب دیده است که کار نفت به نفع ایران تمام خواهد شد و حاضر نیست برای پیدا کردن راه حل کوششی داشته باشد. بنابراین ما باید خودمان را از این ماجرا کنار بکشیم. و بلاک هم با پیشنهاد من موافقت کرد.

دانشجویان ایرانی در پاریس

در اواخر مأموریتم در پاریس حادثه ای پیش آمد که بدنیست اینجا به آن اشاره کنم. هنگامی که عهده دار سفارت ایران در پاریس بودم قریب ششصد نفر دانشجوی ایرانی در فرانسه مشغول تحصیل بودند که در حدود ثلث این عده در پاریس و بقیه بین شهرهای «مونپلیه» و «تولوز» و چند شهر دیگر تقسیم شده بودند. معدودی از دانشجویان بخرج دولت تحصیل میکردند ولی قسمت اعظم آنها بخرج اولیاء خود به تحصیل مشغول بودند. بیش از نصف دانشجویان در رشته های مختلف پزشکی و بقیه در قسمت ادبیات، علوم، مهندسی و حقوق درس میخواندند.

بعضی از دانشجویان اتحادیه ای بنام «اتحادیهٔ دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه» تشکیل داده بودند که اساسنامهٔ آن برحسب ظاهر جنبه صنفی داشت و متوجه برقراری همکاری تعاونی بین دانشجویان و راهنمائیهای علمی به آنها بود، ولی عملاً این اتحادیه غالباً به فعالیتهای سیاسی، از قبیل انتشار اعلامیه و روزنامه وغیره که جنبه های انتقادی نسبت به دستگاههای حاکمه ایران و جنبهٔ تبلیغاتی داشت، میپرداخت و در فرصتهای مختلف نشریاتی بنام دانشجویان مقیم فرانسه پخش میکرد یا وسیلهٔ انتشار نشریاتی که از خارج به فرانسه میرسید میشد. در آن زمان حزب توده در ایران غیرقانونی اعلام شده بود و سران حزب مزبور از ایران فراری شده بودند و به این جهت مبلغین آنها متوجه دانشجویان ایرانی خارج کشور شده و با وسائل گوناگون میخواستند بین آنها تبلیغاتی بنمایند. موقعی که در بعضی از کشورهای کمونیستی کنگره هائی از جوانان تشکیل میشد نمایندگانی از «اتحادیهٔ جوانان ایرانی در خارجه» را نیز دعوت میکردند و موجبات مسافرت و شرکت آنها را در این کنگره فراهم میساختند. به این وسیله به این عده تلقیناتی میکردند تا بتوانند اتحادیه های دانشجویان را در اختیار بگیرند و آنها را رهبری کنند.

البته اکثریت دانشجویان ایرانی عضو این اتحادیه نبودند و در روز انتخاب هیأت مدیره، با آنکه از همهٔ دانشجویان دعوت میکردند، بیش از عدهٔ کمی از دانشجویان در این اجتماعات حاضر نمیشدند. به این جهت موقعیت برای رهبری و ادارهٔ اتحادیه برای توده ایها بسهولت فراهم بود. در این جریانها سفارت همواره مراقب بود که، تا حدودی که قوانین و مقررات اجازه میدهد، از اقدامات و تظاهراتی که برخلاف مصلحت باشد جلوگیری شود.

در همین ایام بود که، بمناسبت عید نوروز، اتحادیهٔ دانشجو یان بنا بر سنت دیرین تصمیم به برقراری جشنی در شب عید نوروز در یکی از هتلهای پاریس گرفت و از همهٔ دانشجو یان و عده ای دیگر دعوت نمود. ضمناً عده ای از دانشجو یان ایرانی که تعداد آنها در حدود ۱٤۰ نفر بود به اطلاع سفارت رساندند که چون هیأت اجرائیهٔ جشن را وابسته به چپ میدانند خیال دارند در این جشن حضور بهمرسانند و از انعقاد آن جلوگیری نمایند. پلیس فرانسه از دو دستگی دانشجو یان اطلاع داشت و مراقب اجتماعات آنها بود و، به احتمال آنکه مبادا در این اجتماع برخوردی بین دو دسته دانشجو یان بعمل آید، به امور کنسولی سفارت اطلاع داد که شهر بانی پاریس مصلحت میداند انعقاد جشن را ممنوع نماید و نظر سفارت را در این باره استفسار نمود.

از بیم آنکه مبادا در جریان جشن تظاهراتی روی بدهد و تصادمی بین دانشجو یان پیش آمد کنند که منجر به هتک احترام و حیثیت ایران گردد، به شهر بانی پاریس گفته شد که چنانچه شهر بانی جلوگیری از انعقاد جشن را لازم و مصلحت میداند سفارت مانعی در آن نمیبیند. این تصمیم پس از مشورت با چند نفر از اعضای ارشد سفارت، منجمله محمد حسین نجم وزیر مختار و محمود مهران سر پرست دانشجو یان ایرانی مقیم فرانسه، اتخاذ شد.

شب عید دانشجو یان، که از لغو جشن بیخبر بودند، به هتلی که برای برگزاری جشن در نظر گرفته بودند میروند و وقتی از جریان مطلع میشوند به این نتیجه میرسند که دستور جلوگیری از جشن را من صادر کرده ام.

متعاقب این امر، عصر روز اول فروردین ۱۳۳۱ هنگامیکه، بنابر معمول، ایرانیان مقیم پاریس و عده ای از فرانسو یان برای جشن نوروزی در سفارت حضور یافته بودند و دانشجو یان از هر دسته نیز جمع بودند یکی از دانشجو یان به نام مهدی بهار بالای صندلی رفته و شروع به صحبت نمود و انتقادهائی به اولیاء امور کشور و اهانتهائی به من وارد ساخت. کوچکترین عکس العملی از طرف من یا اعضاء سفارت یا دسته مخالف آنها بدون شک موجب برهم خوردن مجلس و هتک احترام سفارت میگردید. بنابراین من این جریان را با خونسردی کامل تلقی کردم و به همکاران و پلیس که در سفارت حاضر بودند دستور دادم بهیچوجه مداخله ننمایند. این عدم توجه و خونسردی باعث شد که حتی بیشتر مدعو ین حاضر از جریان مطلع نشدند. من همان شب جریان را بوسیله تلگرام به اطلاع وزارتخارجه رساندم.

برکناری از سفارت پاریس

در ۱۸ فروردین تلگرامی از وزارتخارجه رسید که با یکماه مرخصی من موافقت شده و بهتر است علی الظاهر اینطور جلوه داده شود که خود من تقاضای مرخصی کرده ام. این

تلگرام بحدی بنظر من عجیب آمد که به وزارتخانه تلگرام کردم که اگر مقصود احضار من است مراتب را به من صریحاً اطلاع دهند. دو روز بعد جواب دادند که تلگرام قبلی آن وزارتخانه کاملاً روشن بوده و احتیاجی به توضیح ندارد و اضافه نمودند که منظور احضار نبوده بلکه مقصود این بود که شما به عنوان مرخصی به تهران آمده و مدتی استراحت کنید.

در همین موقع از وزراتخارجه فرانسه بطور خصوصی به من اطلاع دادند که کاظمی وزیر خارجه ایران، توسط سفارت فرانسه در تهران برای خود تقاضای اعتبارنامه کرده و درخواست کرده است که دولت فرانسه با انتصاب او به سمت سفیرکبیر ایران در پاریس موافقت نمایند. آنها اضافه کردند که این اولین باری است که یک وزیر خارجهٔ شاغل برای خود تقاضای پذیرش نموده است. من این را شنیده بودم که کاظمی مدتی است تلاش میکند که جای مرا در پاریس بگیرد و با این ماجرا این امر برایم مسلم شد.

به این ترتیب من پاریس را ترک گفتم و تا روشن شدن تکلیف و برای ادامهٔ معالجه زخم معده عازم سوئیس گردیدم. بعداً اطلاع پیدا کردم که پس از عزیمت من از پاریس دولت ارز دانشجو یان را قطع نمود.

فصل دوازدهم

صندوق بین المللی پول

پیشنهاد شغل در صندوق بین المللی پول

در مدت اقامتم در سوئیس زکی سعد، که اهل مصر و در آن هنگام عضو هیأت مدیره صندوق بین المللی پول بود و او را از سابق میشناختم، از طرف صندوق به من تلگراف و پیشنهاد کرد که به عنوان مشاور مدیر عامل صندوق به واشنگتن بروم.

من هیچ میل نداشتم این شغل را قبول کنم و علاقه داشتم هر چه زودتر به ایران مراجعت نمایم. به علا، که همچنان وزیر دربار بود، تلگراف کردم و مراتب را به اطلاع او رساندم و ضمن اظهار عدم تمایل نسبت به قبول پیشنهاد صندوق از علا پرسیدم که آیا دولت فعلی شغلی به من پیشنهاد خواهد کرد؟ چرا که در غیر این صورت ناچارم شغل صندوق را بپذیرم. جوابی از علا نرسید.

در این ضمن نامه دیگری از صندوق رسید که باید هر چه زودتر تکلیف آنها را روشن کنم. دو باره به علا تلگراف کردم و بار دیگر پاسخی از او نیامد. بنابراین پیشنهاد صندوق را قبول کردم و به واشنگتن رفتم.

چند وقت بعد نامه ای از علا رسید که نوشته بود شما کار خوبی کردید که پیشنهاد صندوق را پذیرفتید. چون بعد از این که به من تلگراف کردید موضوع مراجعت شما را دو باره با دکتر مصدق مطرح کردم و استنباط کردم مصدق نظر مساعدی ندارد.

بعدها نصرالله انتظام، که سفیر ایران در واشنگتن بود، به من گفت که وقتی صندوق بین المللی پول، طبق رسم معمول، از دولت در بارهٔ استخدام شما کسب نظر کرد دکتر مصدق از این پیشنهاد خیلی استقبال کرد و گفت چه بهتر از این که یک نفر ایرانی به چنین مقام مهم بین المللی دست پیدا کند.

مدتها بعد، در سال ۱۳۳٤ و هنگامی که به استامبول مسافرت کرده بودم، «آندرو اوربی»[1] در یکی از ملاقاتهائی که با او داشتم گفت که وقتی نمایندهٔ دولت آمریکا در صندوق بین المللی پول بودم اطلاع پیدا کرده بودم که شما از سفارت پاریس برکنار شده اید. من شما را برای پست مشاور مدیر عامل صندوق پیشنهاد کردم.

تا آن وقت من تصور میکردم زکی سعد چنین پیشنهادی کرده بود.

کار در صندوق بین المللی پول

شغلی که در واشنگتن به من پیشنهاد شد براساس این تصمیم صندوق بین المللی پول اتخاذ شده بود که سه نفر به عنوان مشاور مدیر عامل انتخاب شوند. بدین ترتیب که یک نفر از هند، یک نفر از آمریکای لاتین، و نفر سوم از ایران باشد. من برای مدت دو سال، بدواً به عنوان مشاور مدیرعامل، و بعد در سمت رئیس ادارهٔ خاورمیانه مشغول کار بودم.

بنظر من در آن زمان صندوق کار مثبتی انجام نمیداد و، با آن که سه میلیارد دلار طلا در اختیار داشت، بیشتر عملیاتش عبارت بود از تبادل نظر با کشورهای عضو صندوق مبنی بر یک سلسله مذاکرات مبتذل و یکسان راجع به سیاست پولی و موازنهٔ پرداختهای آن کشورها. در نتیجهٔ این مذاکرات گزارشهائی هم تهیه میشد که یک پول سیاه ارزش نداشت. بطور نمونه روش صندوق در مورد ایران در اواخر دولت اول شریف امامی و اوائل نخست وزیری امینی (۱۳٤۰) بطور آشکار نقص آن مؤسسه را تشریح میکند. خلاصهٔ ایراد صندوق به ایران این بوده است که توسعهٔ اقتصادی کشور رشد ناسالمی دارد و باید متوقف شود. در فاصلهٔ کوتاهی اقتصاد کشور با رکود شدیدی مواجه شد و در همان وقت اولیای دولت به مردم چنین توضیح میدادند که اقدامات دولت در اثر توصیه های صندوق بین المللی پول بوده است. وقتی این مطلب را با کفیل ادارهٔ خاورمیانه صندوق در میان گذاشتم جواب داد که صندوق هیچگاه چنین توصیه ای نکرده است.

بنظر من این سوءتفاهم در اثر عدم توجه کافی مأمورین صندوق بروز کرد.

مثال دیگر در مورد آغاز برنامهٔ توسعهٔ ناحیه ای خوزستان است که یکبار دیگر صندوق بین المللی پول ایران را از انجام این کار برحذر داشته و اینطور استدلال کرد که اقدامات دولت اثر تورمی خواهد داشت. در همین زمینه مدیر عامل صندوق در یکی از جلسات سالیانهٔ مجمع عمومی صندوق در گزارش سالیانهٔ خود به کشورهای عضو چنین اظهار نظر کرد که ثبات در موازنهٔ پرداختهای کشور در حال توسعه به مراتب مهمتر از برنامه های عمران اقتصادی این کشورهاست.

۱- Andrew Overby

ایراد اصولی دیگر من به نحوهٔ کار صندوق این بود که صندوق و بانک جهانی، که هر دو در کنفرانس برتن وودز به وجود آمدند و در یک ساختمان در واشنگتن واقع بودند، بهیچوجه با یکدیگر هماهنگی نداشتند، به نحوی که وقتی صندوق به کشوری توصیه میکرد از سرعت توسعهٔ اقتصادی جلوگیری کند بانک جهانی بهمان کشور وام میداد.

کمک به کشورهای در حال توسعه

یکی از مسائل مهمی که در دورهٔ کارم در صندوق به آن اعتقاد پیدا کردم، و مکرراً سعی داشتم توجه مسئولین صندوق و بانک جهانی را به آن جلب کنم، نحوهٔ کمک به کشورهای در حال رشد بود. بطور خلاصه نظر من این بود که اگر چه باید به کشورهای در حال رشد کمک شود، اما این کمکها باید مقید به شروطی باشد و وامهائی که به کشورهای در حال رشد اعطا میشود بجای این که از طرف یک دولت به دولت دیگری باشد باید به وسیلهٔ مؤسسه ای بین المللی و کاملاً مستقل انجام بگیرد. کشورهای در حال رشد برای اجرای برنامه های عمرانی، اقتصادی و اجتماعی خود باید بتوانند بدون هیچگونه محدودیتی وامهائی با بهرهٔ نازل و با شرائط بسیار سهل بگیرند به شرطی که اولاً دارای برنامه های مشخصی برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی کشور خود باشند، و ثانیاً این برنامه قبلاً مورد موافقت مؤسسهٔ مز بور قرار گرفته باشد. ثالثاً، مؤسسه بتواند در اجرای برنامه ها نظارتهای لازم را اعمال کند، و سرانجام اینکه مبلغ وام را باید خود مؤسسه بابت اجرای برنامه های تصو یب شده مستقیماً به کسانی که مجری طرحها هستند پرداخت نماید، نه اینکه پول به دولتهای مر بوطه پرداخت شود. از این راه برنامه ها روی اساس مطالعه شده اجرا میشوند و در عین حال متصدیان دولتهای وام گیرنده نمیتوانند اعتبارات را به مصارفی در راه تثبیت و تحکیم وضع خودشان برسانند.

در حدود ده سال بعد این موضوع را طی یک سخنرانی که در پائیز ۱۳۴۰ در کنفرانسی در سانفرانسیسکو ایراد کردم مجدداً عنوان نمودم و اتفاقاً این هم یکی از علل بازداشتم در ایران شد. شرح این ماجرا در جای خود خواهد آمد.

اگر عقاید مرا در همان زمان بموقع اجرا گذاشته بودند بسیاری از مسائل که جهان سوم بعداً با آن رو برو شد شاید پیش نمیآمد زیرا وامهائی که در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ به کشورهای در حال رشد اعطا گردید غالباً بخاطر ملاحظات نظامی و سوق الجیشی بود. مضافاً به این که این وامها در اغلب موارد به دولتهائی اعطا میشد که زمانداران آنها یا نادرست و یا تحت تأثیر دولتهای صاحب نفود بودند و یا هر دو.

بحران نفت و سفر مکی به واشنگتن

در همان ایامی که در صندوق بین المللی پول کار میکردم، حسین مکی از طرف بانک جهانی دعوت شد تا در مسئلهٔ مربوط به نفت با او مذاکراتی انجام گیرد.

مکی یکی از سخنگو یان دولت مصدق بود و در کار نفت هم دخالت بسیار داشت. من او را در یک میهمانی شام در واشنگتن دیدم و بسیار تعجب کردم از این که دیدم رفتار مکی با من گرم و صمیمی است، چون او هم از کسانی بود که در مجلس مرتباً به من حمله میکرد. آنشب، ضمن صحبتهائی که در بارهٔ مسائل نفت پیش آمد، به مطالعاتی که در زمان کار در بانک ملی در زمینهٔ نفت انجام شده بود اشاره کردم. مکی گفت که من از این مطالعات کاملاً اطلاع دارم. پرسیدم از کجا میدانید؟ جواب داد پرونده هائی را که شما راجع به نفت در بانک ملی درست کرده بودید دیده ام و اطمینان دارم اگر سه نفر مثل شما در ایران بودند کار نفت به اینجا نمیکشید. بعدها فهمیدم که، پس از رفتن من از بانک ملی، عقیلی عده ای از نمایندگان مجلس و منجمله دکتر بقائی و مکی را به بانک ملی دعوت کرده و پرونده های مربوط به نفت را به آنها نشان داده است.

دولت مصدق و اعلام جرم علیه من

در بهمن ۱۳۳۱، هنگامی که هنوز در صندوق بین المللی پول کار میکردم، با نهایت تعجب در روزنامهٔ «نیو یورک تایمز» خواندم که ضمن اعلام جرمی در تهران مرا متهم به «وارد کردن خسارت به مملکت و کلاه برداری» نموده اند. کسی که علیه من اعلام جرم کرده بود تاجری بود به نام بهاءالدین کهبد که در آن تاریخ نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود. چیزی که مایهٔ حیرتم گردید این بود که، بمحض اعلام جرم از طرف کهبد، معاون نخست وزیر هم در مجلس این اتهامات را تائید کرده بود.

بطوری که شرح آن در فصول قبلی آمده، طبق موافقتنامه ای که در سال ۱۳۲٦ با وزارت دارائی انگلیس منعقد و در سال ۱۳۲۷ تمدید شد، کلیهٔ موجودیهای لیره و ارزهای وابسته به لیره ای که به ایران متعلق بود قابل تبدیل به طلا شد و در مقابل تنزل لیره تضمین گردید. دو سال بعد از انعقاد این موافقتنامه، لیره تنزل کرد و بانک ملی متجاوز از یازده میلیون لیره از دولت انگلیس غرامت دریافت نمود. هنگام انعقاد قرارداد مز بور کمتر کسی تنزل لیره را پیش بینی میکرد. من خودم هم فکر نمیکردم روزی لیره تنزل پیدا کند. انگلیسها نیز با دادن تضمین شدیداً مخالفت میکردند و میگفتند احتمال تنزل لیره وجود ندارد و بنابراین احتیاجی به چنین تعهدی نیست. مذاکرات ما در مورد این مطلب چند روز طول کشید و وزارت دارائی انگلیس بهیچوجه زیر بار نمیرفت و چون از طرف دیگر پافشاری میکردم و حاضر نبودم بدون

تضمین هیچگونه موافقتی بکنم قضیه به بانک مرکزی انگلستان ارجاع شد و مذاکرات که تا آنوقت در وزارت دارائی انجام میشد به بانک انگلستان منتقل گردید. بالاخره هم وقتی دیدند من منصرف نمیشوم با دادن تضمین موافقت کردند و این عمل را همیشه یکی از خدمات برجستهٔ خود به مملکتم محسوب میکنم.

با این همه کهبد در بیاناتش در مجلس گفته بود که این ابتهاج به این طریق پول ملت بیچاره ایران را به اربابهای انگلیسی خود بخشیده است. کهبد از سابق شدیداً به من کینه داشت زیرا، وقتی او نماینده شرکت جنرال موتورز آمریکا در ایران بود و هنگامی که این نمایندگی را به علتی از او گرفته و به ارباب رستم داده بودند، کهبد یکی از کارمندان بانک ملی را اغفال و توانسته بود اسناد مربوط به شش اتومبیل وارداتی را با تقلب از بانک بگیرد و اتومبیلها را به اسم خودش از گمرک ترخیص کند. ارباب رستم به من شکایت کرد و من هم، که همان روز همراه شاه عازم لار بودم، دستور دادم به کهبد بنویسند که چنانچه تا فلان تاریخ اوراق حمل را پس ندهد حسابهای او نزد کلیهٔ شعبه های بانک ملی بسته خواهد شد. وقتی از لار مراجعت کردم علی اصغر ناصر، که رئیس شعبهٔ بازار بود، گزارش داد که کهبد اوراق را هنوز پس نداده است و در نتیجه دستور دادم همهٔ حسابهای او را ببندند.

پس از خواندن خبر اعلام جرم در روزنامهٔ نیویورک تایمز مشغول تهیه نامه ای به روزنامه های کیهان و اطلاعات شدم که مستقماً جهت انتشار برای آنها فرستاده شود. در این ضمن نصرالله انتظام، سفیر ایران در سازمان ملل، به دیدن من در واشنگتن آمد و وقتی از موضوع اطلاع پیدا کرد گفت که بجای فرستادن نامه به روزنامه های تهران بهتر است با الهیار صالح سفیر ایران در واشنگتن در این خصوص مشورت کنی. انتظام از روابط من با صالح اطلاع داشت و او را شخص شریف و پخته ای میدانست که میتواند در این مورد به من نظر بدهد.

طبق توصیهٔ انتظام بلافاصله به ملاقات صالح رفتم. صالح، پس از شنیدن موضوع، گفت که بهتر است نامه ای به خود نخست وزیر بنویسم، زیرا او معتقد بود که مصدق بدون شک از حقیقت امر مطلع نیست و پس از دریافت نامهٔ من خود او اقدام لازم را خواهد کرد. پرسیدم چنانچه دکتر مصدق اقدامی نکرد آنوقت تکلیف چیست؟ جواب داد در آن صورت شرح قضیه را برای جراند بفرست.

دربارهٔ الهیار صالح

آشنائی من با صالح از ابتدای جوانی شروع شد و دوستی ما تا روزی که او حیات داشت پابرجا بود. صالح به پاکی و درستی شهرت داشت و در مقامات مختلف خدمات

ذیقیمتی به ایران کرد. او از یاران نزدیک مصدق و در زمان نخست وزیری از مدتی وزیر کشور بود و بعد به عنوان سفیر ایران در واشنگتن منصوب گردید.

او علیرغم علاقه و اعتقادی که به مصدق داشت زیر بار دستورهائی که خلاف اصول بود نمیرفت. وقتی در واشنگتن بود برایم تعریف میکرد در جریان انتخابات مجلس، مصدق به او تلفن میکند که علاقمند است میراشرافی از میاندوآب به نمایندگی مجلس انتخاب نشود و از صالح میخواهد که علیه میراشرافی و به نفع دکتر متین دفتری (داماد مصدق) در انتخابات دخالت کند. صالح گفت به مصدق گفتم ما یک عمر مبارزه کرده ایم که از این کارها در مملکت پیش نیاید و اعتراض میکردیم که شاه و دیگران در انتخابات مداخله میکنند، حالا چطور خودمان میتوانیم در انتخابات دخالت کنیم؟ و در نتیجه همین عدم تمکین دکتر مصدق اللهیار صالح را از وزارت کشور برداشت و به عنوان سفیر به واشنگتن فرستاد.

همین جا بگویم که، پس از سقوط مصدق، صالح که هنوز در واشنگتن بود، طی تلگرافی به تهران از پست خود استعفاء داد. سپهبد زاهدی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زمام امور را به دست گرفت به صالح تلگراف کرد که شما مورد اعتماد اعلیحضرت و دولت هستید و تغییر حکومت نباید تأثیری در تصمیم شما داشته باشد. صالح جواب داد که دکتر مصدق مرا به واشنگتن فرستاد و با رفتن او جایز نیست در این مقام بمانم. و بدین ترتیب از مقام سفارت کناره گیری کرد.

عکس العمل من در مقابل اعلام جرم

بهرحال آن روز تصمیم گرفتم بنا بر توصیه صالح عمل کنم و در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۳۱ نامه ای به مصدق نوشتم و در جواب تهمتهای وارده توضیحات مفصلی دادم ، ضمن ارسال سه نسخهٔ اضافی از نامهٔ خود، از نخست وزیر تقاضا کردم آنها را برای درج به روزنامه کیهان، اطلاعات و باختر امروز که ارگان خود دولت بود ارسال دارد.

در این ضمن نامه ای به تاریخ ۲۲ بهمن از عبدالرسول عظیمی ، سردبیر روزنامهٔ کیهان، به من رسید که در آن نوشته بود که دریکی از جلسات مجلس شورای ملی مطالبی راجع به زیان وارده به دولت در موقع تنزل لیره بیان شده که مورد تائید نمایندهٔ دولت نیز قرار گرفته و نخست وزیر شخصاً در این مورد علیه شما بدادگستری اعلام جرم کرده و پروندهٔ امر مراحل قانونی را طی میکند. چون استحضار عموم از حقیقت امر کمال ضرورت را دارد چنانچه پاسخی در این مورد داشته باشید روزنامه کیهان حاضر به چاپ آن خواهد بود.

در پاسخ این نامه شرحی به تاریخ ٦ اسفند ۱۳۳۱ به روزنامهٔ کیهان نوشتم و با توضیح مختصری در موضوع اتهام اطلاع دادم که چند روز قبل نامهٔ مفصلی به نخست وزیر نوشته ام

و سه رونوشت اضافی از این نامه به ضمیمه فرستاده و از نخست وزیر تقاضا کرده ام که آنها را برای روزنامه کیهان، اطلاعات و باختر امروز بفرستند که قطعاً تا این تاریخ برای درج به آن روزنامه رسیده است.

بفاصله دو سه هفته روزنامهٔ کیهان به من اطلاع داد که رونوشت نامهٔ من به نخست وزیر به آن روزنامه نرسیده است. فوراً نسخهٔ نامهٔ خود را برای انتشار به روزنامه های کیهان واطلاعات فرستادم و این نامه در هر دو روزنامه درج شد. متن نامه چنین بود:

به تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۳۱
جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر

طبق گزارش روزنامه های تهران آقای کهبد نمایندهٔ مجلس شورای ملی اظهاراتی علیه اینجانب کرده و اتهاماتی به من وارد نموده و نمایندهٔ دولت نیز اظهارات وی را تائید کرده است.

از جنابعالی متوقع نبودم قبل از پرسش از اینجانب اجازه فرمائید دولت مطالب ناروائی درباره بنده اظهار نماید که باعث تعبیر شود.

اینجانب در مقابل خدماتی که به مملکتم کرده ام هرگز توقع حقشناسی و قدردانی نداشته ام ولی انتظار حق ناشناسی هم ندارم و برای آنکه خدمات ناقابلم نزد آنجناب و پیشگاه ملت ایران روشنتر شود به عرض توضیحاتی که به ضمیمه تقدیم میشود مبادرت میورزم و تمنی دارم مقرر فرمائید سه نسخهٔ اضافی آن را که ضمیمه است برای درج در روزنامهٔ اطلاعات و کیهان و روزنامهٔ باختر امروز ارسال شود.[۱]

ابتهاج

درعین حال برای آمادگی دفاع در محکمه ازبانک ملی تقاضا کردم اسناد مربوط به موافقتنامهٔ ایران و انگلیس و نامهٔ بانک ملی به نخست وزیر و پاسخ نخست وزیر و مکاتبات بین بانک ملی و بانک انگلستان را که مربوط به دریافت غرامت بوده برای من ارسال نمایند. چون پاسخی نرسید مجدداً شرحی به بانک ملی نوشتم و تقاضای خود را تکرار کردم. این بار جواب آمد که پرونده و کلیه اسناد مربوط به این موضوع به دادگستری تسلیم شده است. بدین ترتیب، در حالیکه من درانجام وظائف خود به عنوان رئیس بانک ملی مورد اتهام قرار گرفته بودم و برای دفاع خود محق بودم به اسناد بانک ملی استناد نمایم، از این حق محروم شدم.

بهرحال درج نامهٔ من در جرائد تهران مطلب را برای اولیای دولت و مردم بکلی روشن کرد و طوری اثر کرد که دولت از تعقیب اعلام جرم منصرف شد. بعدها شنیدم مصدق بعد از دریافت نامه دستور داده بود دربارهٔ این موضوع تحقیق کنند و وقتی فهمیده بود چنین تصو یبنامه ای وجود دارد و من کار خلافی انجام نداده ام از این که از ابتدا متوجه این موضوع نشده بودند عصبانی شده و معاون نخست وزیر را مورد مؤاخذه قرار داده بود.

۱-رجوع شود به ضمیمه «د»

مصدق وپیشنهاد ریاست شرکت نفت

چند سال بعد، یک روز برای ناهار در منزل سیدجلال تهرانی مهمان بودم. در آنجا انوشیروان سپهبدی برایم چنین تعریف کرد که وقتی در صندوق بین المللی پول کار میکردید یک شب مصدق مرا خواست گفت ابتهاج را برای کار شرکت نفت در نظر گرفته ام. بنظر شما چطور است؟ گفتم بد نیست. مصدق گفت ترتیبی بدهید که فوراً کمیسیون نفت را تشکیل بدهند و این موضوع را مطرح کنید.

سپهبدی هم اعضای کمیسیون را خبر میکند و صبح روز بعد جلسه تشکیل میشود. به محض این که اسم من برده میشود، بقول سپهبدی محشری بپا شد. همه شروع کردند به مخالفت که اگر یک نفر انگلیسی را بیاورند بیشتر از ابتهاج در حفظ منافع ایران دلسوزی خواهد کرد. بهرحال جلسه بهم میخورد و سپهبدی بلافاصله روانهٔ منزل دکتر مصدق میشود. وقتی میرسد میبیند که اعضای کمیسیون نفت هم آنجا هستند. مصدق رو به او میکند و میگوید آقای سپهبدی شنیده ام دسته گل به آب داده اید. سپهبدی میگوید مگر خود جنابعالی دیشب توی همین اتاق به من نفرمودید که این آدم را برای کار نفت در نظر گرفته اید و به من دستور فرمودید کمیسیون را تشکیل بدهم؟ و وقتی مصدق جواب قانع کننده ای نمیدهد سپهبدی میگوید از این ببعد استدعا دارم هر امری دارید کتباً به من ابلاغ فرمائید.

سالها بعد سیدجلال تهرانی بقیهٔ داستان سپهبدی را تعریف کرد و گفت که یک روز سپهبدی آمد پیش من که برای من (سپهبدی) مشغول پرونده سازی هستند، درصورتی که من خودسرانه ابتهاج را مطرح نکرده بودم و این دستور خود مصدق بود. من (سید جلال) پیش مصدق رفتم و گفتم این کار خوبی نیست. شما یک دستوری به سپهبدی داده اید و او هم دستور شما را اجرا کرده و حالا برایش پرونده سازی میکنند. مصدق اظهار داشت که دستور میدهم او را تعقیب نکنند بشرطی که هم سپهبدی و هم شما قول بدهید این موضوع را جائی بروز ندهید.

من قریب سی سال، هر وقت فرصتی پیش میآمد، چه از دکتر غلامحسین مصدق و چه از احمد مصدق، که هر دو از دوستان همسرم آذر بودند و من بعدها با آنها آشنائی پیدا کردم، و چه از اشخاصی که فکر میکردم با روحیهٔ دکتر مصدق آشنا هستند، علت این رفتار متناقض او را میپرسیدم ولی هیچکس توضیح قانع کننده نداشت، تا این که در سال ۱۳۶٦، در مدت اقامتم در لندن، ضمن مطالعهٔ اسناد وزارت خارجه آمریکا به تلگرامی از «هندرسن»[۱]، سفیر آمریکا در ایران، برخوردم که به واشنگتن مخابره شده بود و این معما بالاخره برایم حل شد.[۲]

در این تلگرام گزارش داده شده است که در تاریخ ۹ فوریه ۱۹۵۳ حسین فاطمی، وزیر

۱- Loy Henderson

۲- اسناد وزارت خارجه آمریکا 11 Feb. 1953 - No. 3135

خارجه، در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی اظهار داشته است که، طبق دستور مصدق، وزارت دادگستری ابتهاج رئیس کل سابق بانک ملی، ساعد نخست وزیر سابق و گلشائیان وزیر دارائی سابق را به اتهام عدم وصول ۳/۲ میلیون لیره از دولت انگلیس بابت تضمین در مقابل تنزل ارزش لیره مورد تعقیب قرار خواهد داد. در پایان این تلگرام هندرسن اینطور اظهارنظر میکنند که در تهران چنین شایع است که اقدام علیه ابتهاج به این علت است که گفته میشود ممکن است او به سمت رئیس شرکت نفت ملی ایران منصوب گردد و همچنین گفته میشود انتصاب او مورد تائید دربار نیز میباشد. این شایعه مورد استقبال بعضی از محافل شرکت نفت و محافل دیگر قرار گرفته است و محرک مشاورین مصدق این است که با تعقیب ابتهاج از انتصابش جلوگیری کنند.

دعوت مصدق از کامیل گوت

وقتی من هنوز در صندوق بین المللی پول بودم و بحران نفت کماکان ادامه داشت، مصدق «کامیل گوت»[1] را، که وزیر دارائی و وزیر دفاع ملی سابق بلژیک و ضمناً اولین مدیرعامل صندوق بین المللی پول بود و در آن هنگام سمت رسمی نداشت، بمنظور مشورت در زمینهٔ امور اقتصادی و مخصوصاً کار نفت به ایران دعوت نمود. مصدق معاون سابق گوت را به عنوان وکیل ایران در لاهه انتخاب کرده و به او خیلی اطمینان داشت و وقتی از او خواسته بود شخص قابل اعتماد و لایقی را برای سر و سامان دادن به اوضاع اقتصادی ایران و پیدا کردن راه حلی برای مسئله نفت معرفی کند او گوت را به مصدق معرفی کرده و گفته بود همان اطمینانی را که به من دارید میتوانید نسبت به گوت داشته باشید.

من از کنفرانس برتن وودز با گوت آشنائی پیدا کرده بودم. قبل از رفتن به ایران گوت نزد من آمد. یکی از اولین سؤالاتش این بود که سید ابوالقاسم کاشانی کیست؟ سابقه کاشانی را برای او تعریف کردم و گفتم که بعقیدهٔ من او چندان نفوذی در اوضاع ندارد و نفوذ با خود مصدق است که او هم نمیداند چگونه باید خود را از وضع فعلی خلاص کند و خیال میکند با جلوگیری از صدور نفت غرب را به زانو خواهد آورد در حالی که اشتباه میکند و اگر شما بتوانید این موضوع را به مصدق تفهیم کنید خدمت بزرگی به ایران کرده اید.»

گوت به ایران رفت و در مراجعت مجدداً نزد من آمد و جریان گفتگوهایش را با مصدق برایم تعریف کرد. گفت که به مصدق گفتم شما مانند شخصی هستید که میخواهد برود از بانک پول قرض کند اما سرو وضعتان طوری است که شما را حتی داخل بانک هم راه نخواهند داد چه رسد به این که بخواهید نزد رئیس بانک بروید و از او تقاضای وام کنید. با

۱- Camille Gutt

این وضع احدی به شما پول قرض نخواهد داد. ولی من میتوانم کاری کنم که شما با یک اتومبیل مجلل، لباس خوب و ظاهر آراسته پیش رئیس بانک رفته و تقاضای وام کنید. من هم بیش از این که بتوانم سر و سامان موقتی به اقتصاد ایران بدهم کاری از دستم بر نمیآید و راه حل اصلی را خودتان باید پیدا کنید. احساس گوت این بود که مصدق از حرفهای او خوشش نیامده بود.

دربارهٔ دکتر مصدق

در این که دکتر مصدق مرد میهن پرست و با حسن نیت و با شهامتی بود تردیدی نیست. او مردی بود که از هر چه بنفع ایران میدانست بدون ترس دفاع میکرد. با اینهمه مصدق اگرچه میدانست که چه نمیخواهد ولی نمیدانست که چه میخواهد. در مسئلهٔ نفت او کاملاً حق داشت که اساس قرارداد و عملکرد شرکت نفت را، که بطور فاحش به ضرر ایران بود، درهم بکوبد. اما متأسفانه طرحی برای آنچه بجای آن باید گذاشت نداشت.

ضعف بزرگ دکتر مصدق، و شاید بدبختی ایران، در این بود که اطرافیان او اشخاصی نبودند که در آن ایام بحرانی بتوانند فکرهای مثبت و سازنده ای به او بدهند تا او نهضت عظیمی را که با ملی کردن صنعت نفت بحرکت درآورده بود به بهترین وجه بنفع ملت ایران به نتیجه برساند.

متخصص فنی او مهندس حسیبی بود که برای حل مسأله نفت به خواب و خرافات متکی بود. و وزیر خارجه اش دکتر فاطمی بود که به نظر من معتقدات اصولی محکمی نداشت. او قبلاً، وقتی که روزنامهٔ باختر امروز را مینوشت، دائماً تغییر عقیده میداد. مثلاً من در دورهٔ تصدی بانک ملی هیچوقت نفهمیدم با من موافق است یا مخالف.

بدون شک بعضی از همکاران مصدق با صمیمیت کوشش داشتند که برای خاتمه دادن به بحران نفت راه حلی پیدا کنند ولی متأسفانه خود این افراد روش وسیاست سازنده ای نداشتند و تابع احساساتی بودند که جنبهٔ منفی آن بر سایر جوانب غلبه داشت. از این گذشته عده ای از اطرافیان مصدق تا حد زیادی به حفظ مقام خود و نزدیکی با او پایبند بودند و توجهی به مسائل مملکت نمیکردند. تمام سعی آنها در جهت حفظ روابطشان با مصدق بود. این افراد میدانستند که هرگاه مصدق کار نفت را به من محول کند و من در حل مسئله نفت موفقیت پیدا کنم مقام و منزلت آنها نزد دکتر مصدق متزلزل میشود. لذا با آشنائی که به روحیهٔ او داشتند و میدانستند که او شدیداً از اتهام تحت تأثیر خارجی بودن و مخصوصاً تحت تأثیر انگلیسیها قرار گرفتن، میترسد با طرح تهمتهای ناروا و اعلام جرمی که پیش از این به آن اشاره کردم و دامن زدن به شایعات چنان وضعی را بوجود آوردند که مصدق مرعوب شد و

نتوانست مرا بهمکاری انتخاب و به آنچه قلباً اعتقاد داشت عمل کند.

چند سال بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ سرلشگر تقی ریاحی، که هنگام نخست وزیری مصدق رئیس ستاد ارتش و از طرفداران او بود، شرحی در مورد خصوصیات او و وقایع آن زمان برایم تعریف کرد که بعداً بنا به درخواست من آن مطالب را، با علم به این که در خاطرات من چاپ خواهد شد، طی نامه ای از پاریس برایم فرستاد که در اینجا نقل میشود.[1]

مصدق به دو چیز خیلی عقیده داشت که مبنای انتخاب همکارانش بود. یکی درستی اشخاص بود و دیگری عقیده ای که در نتیجه مشورت با اشخاص مختلف نسبت به افراد پیدا کرده بود. ظاهراً این دو پرنسیب هر دو بنظر صحیح میآید ولی در مورد مصدق هر دو نتایج غلط میداد. چون اولاً اشخاص درستی که انتخاب میکرد عموماً بیعرضه بودند. ثانیاً چون مصدق شخصاً قوهٔ تشخیصش خیلی ضعیف بود و بحرف این و آن گوش میکرد اغلب نتیجهٔ انتخابش درست نبود.

مصدق با هوش نبود و سیاستمدار بسیار ضعیفی بود. از مدرسهٔ قدیم سیاست بود و در سیاست بجای این که فکر کند و راه صحیح برای هر کاری پیدا کند مسائل را با تردستی میخواست حل کند و اغلب نیز بدون فکر تصمیم میگرفت. من خودم موارد زیادی از این رو یه دارم. مصدق خو یشانش را زیاده برحد دوست داشت. در این باره مثالهای متعددی دارم:

۱- دریادار دفتری که فرماندهٔ نیروی دریائی جنوب بود دزدی کرده بود. من یک کمیسیون از سه نفر سرهنگ صحیح العمل به جنوب فرستادم و دزدی دفتری ثابت شد. روزی که گزارش این امر را به مصدق دادم رنگ و رو یش سرخ شد و استنباط کردم که میخواهد این عمل را ماست مالی کند و با مهنا راجع به این موضوع صحبت کرده بود.

۲- من در مدت کوتاهی که در آبادان رئیس پالایشگاه بودم همواره به همکارانم تأکید میکردم که ما عیناً باید انگلیسیها را سرمشق خود قرار دهیم و در هر کاری مثل آنها عمل کنیم. مصدق سهام السلطان بیات را برای ریاست هیأت مدیره فرستاد. روز اولی که بیات به آبادان آمد یکی از اطباء که قبل از من منزلی بالا تر از گریدش خواسته بود تملقش را گفته بود و آن منزل را به او داده بود. من به بیات تلفن کردم که اجاره دادن منازل با رئیس پالایشگاه است نه با رئیس هیأت مدیره و باید دستور دهید این منزل را پس بدهد. قبول نکرد و من همانروز استعفاء کردم و به تهران برگشتم و مورد بیمهری مصدق قرار گرفتم.

۳- این مورد اهمیت بسیار دارد چون مسلماً دلیل اصلی سقوط مصدق شد و بهمین دلیل من اینجا تمام جوانب کار را تشریح مینمایم. اطلاع دارید که «کرمیت روزولت»[2] تمام حسابش روی کودتای سرهنگ نصیری بود و مقدمات کار اینطور فراهم شده بود که افراد گارد سلطنتی در مرحلهٔ اول به منزل من آمده و مرا دستگیر کرده سپس خود نصیری مصدق را گرفته و هر دوی ما را به زندان بیاندازند و به شاه که در رامسر بود اطلاع دهند که او با راحتی خیال به تهران بیاید و زاهدی به عنوان نخست وزیر کارها را خاتمه دهد. ولی حسابشان غلط درآمد و من چون از جریان توطئه های گارد اطلاع پیدا کرده بودم شام را با مهندس زیرک زاده و مهندس

۱-نامه خصوصی سرلشگر تقی ریاحی به ابوالحسن ابتهاج (۱۳۶۶)

۲- Kermit Roosvelt

حقشناس خوردم و به ستاد ارتش رفتم که حتی دوستان من تعجب کرده بودند که چطور من به ستاد میروم. افراد گارد ریختند منزل من و حتی مثل قشون چنگیز کارد و چنگال و وسائل سبک را به غارت بردند و دو نفر از دوستان مرا دستگیر کردند و توی کامیونهای افراد گارد با کشیدن پتو روی سرشان با خود بردند. در همانموقع منزل دکتر فاطمی رفته او را نیز دستگیر کردند. ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب نصیری به بهانهٔ دادن فرمان شاه به منزل مصدق میرود که افسران مأمور منزل مصدق فوراً به من اطلاع دادند. نصیری که آمد از او سؤال کردم شما ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب منزل مصدق چکار داشتید؟ جواب داد برای رسانیدن فرمان شاه رفته بودم. گفتم نمیشد روز این فرمان را برسانید؟ ساکت ماند. گفتم برو ید خودتان را به دژبانی معرفی کنید. به کامیونهائی که زیرک زاده و حقشناس و فاطمی را آورده بودند دستور دادم پس از آنکه هر یک را به منزلشان بردند به سر بازخانه هایشان بروند.

همان شب گارد شاهنشاهی را که ده هزار نفر افراد داشت خلع سلاح کردم. حالا برمیگردیم به اصل موضوع. پس از شکست کودتای نصیری، کرمیت روزولت تصمیم میگیرد که بلکه بوسیلهٔ پول عمل کند. به روایتی روز ۲۸ مرداد ده میلیون دلار خرج میکنند که وجوه عمده بصورت دلار بین ایادیشان تقسیم میشود. کی باید این پولها را تقسیم کند؟ برای این کار سرتیپ محمد دفتری به میدان میآید که آتوی بزرگش نسبت نزدیک داشتن با مصدق است. زاهدی که هنوز در اختفا به سر میبرد حکم ریاست شهربانی او را صادر میکند و او نزد مصدق میرود و یک کمدی بازی میکند. کلاهش را زمین میزند که قربان مملکت دارد از بین میرود حضرتعالی دستور بفرمائید من رئیس شهربانی شوم تا نظم را برقرار کنم. مصدق هم روی اعتمادی که به قوم و خویشش دارد تلفن میکند به من که آقا حکم ریاست شهربانی سرتیپ دفتری را صادر کنید. تلفنش را همه حاضرین در اتاقش میشنوند. همینطور جواب مرا که به او گفتم بنده هیچ اعتمادی به دفتری ندارم. از او اصرار و از من انکار. بالاخره به مصدق گفتم در صورتی که میخواهید دفتری رئیس شهربانی بشود حکم او را وزیر کشور، آقای دکتر صدیقی، باید صادر کنند. گفت نخیر، من اصرار دارم که حکم را خودتان صادر کنید. در مقابل این اصرار من با اکراه حکم را نوشتم و دفتری از دفتر من با داشتن دو حکم ریاست شهربانی خارج شد. یک ساعت بعد همهٔ اتومبیلهای شهربانی با عکس شاه به گردش در شهر مشغول شدند و پاسبانهائی را که افراد نظامی دستگیر میکردند هر یک بسته ای اسکناس نو در جیب داشتند. بدین ترتیب عامل اصلی کودتای روز ۲۸ مرداد سرتیپ دفتری بود و حال آنکه کرمیت روزولت مأیوس شده بود و پولهائی که تقسیم کرد آخرین تیر ترکشش بود.

روز ۲٤ تیر سال قبل که شاه فرمان عزل مصدق را صادر کرد و قوام را به نخست وزیری گمارد مصدق از فرمان شاه اطاعت کرد ولی چه شد که فرمان عزلش را که نصیری آورده بود نادیده گرفت؟ من روز ۲٦ مرداد صبح شش ساعت بعد از کودتای ناموفق نصیری نزد مصدق رفتم و به او گفتم که همهٔ رادیوهای خارجی کودتای نیم بند نصیری را شرح داده اند و ضمناً گفته اند که شاه شما را عزل کرده است. گفت نه آقا، این فرمان جعل بوده است. ولی خود فرمان را به من و به هیچیک از وزراء نشان نداد.

حدود ساعت یازده همان روز مجدداً نزد مصدق رفتم و خبر فرار شاه و ثریا را از رامسر به او دادم و گفتم حالا که شاه از مملکت رفته است وضع چه میشود؟ جواب داد باید کاری کرد که ایشان به ایران مراجعت کنند.

تصمیم به مراجعت به ایران

شانزده ماه از کار من در صندوق گذشته بود که وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد. با توجه به این که هشت ماه از قراردادم با صندوق باقی مانده بود تصمیم گرفتم در انقضای مدت به ایران مراجعت کنم و «ایوار روت»، مدیر عامل سوئدی صندوق، را از تصمیمم مطلع نمودم. روت گفت بنظر من بهتر است بدواً مأموریتی از طرف صندوق به شما داده شود و به ایران بروید و وضع را از نزدیک ببینید و اگر وضعیت مطابق میلتان بود آنوقت میتوانید استعفاء بدهید. ضمناً روت پرسید آیا شغلی به شما پیشنهاد شده است؟ گفتم خیر.

البته اغلب دوستان و همکارانم تصور میکردند شاه مرا خواسته است. در صورتی که چنین نبود و شاه هیچوقت از من نخواست به ایران مراجعت کنم.

بطوری که اسناد وزارت خارجه آمریکا نشان میدهد، در پائیز سال ۱۳۳۲ یعنی تقریباً یک سال قبل از مراجعتم به تهران، هندرسن طی تلگرامی به وزیر خارجهٔ آمریکا گزارش میدهد که او، در طی ملاقاتهائی که با شاه و زاهدی داشته، مکرراً اهمیت بازگشت مرا به ایران تأکید کرده و تذکر داده است که ابتهاج میتواند در اصلاح و بهبود وضع مالی ایران مؤثر باشد. هندرسن اضافه میکند که از یک طرف شاه با مراجعت ابتهاج موافقت دارد و موضوع را با نخست وزیر در میان گذاشته است ولی، از طرف دیگر، نخست وزیر به من چنین اظهار نظر کرده است که نسبت به لیاقت ابتهاج کمال احترام را قائل و امیدوار است بتواند در فرصت مناسبی از او استفاده کند، ولی چون ابتهاج به آنگلوفیل بودن شهرت دارد اگر در حال حاضر به سمت مهمی منصوب شود با مشکلات زیاد روبرو خواهد شد.[۱]

پیشنهاد شغل دبیرکلی اتحادیه کشورهای اسلامی

یک روز از طرف نمایندگی سیاسی ایران در دهلی نو نامه ای به من رسید که، به پیشنهاد ظفرالله خان وزیر خارجهٔ پاکستان و تائید دولت افغانستان، قرار است من به عنوان دبیرکل «اتحادیهٔ کشورهای اسلامی» انتخاب شوم و مرکز این سازمان هم در اسلام آباد خواهد بود. بعد از چندی این پیشنهاد رسماً در واشنگتن به من ابلاغ شد.

من با ظفرالله خان، که در آن هنگام برای انجام مأموریتی به واشنگتن آمده بود، از سابق آشنا بودم. به ملاقات او رفتم وگفتم که من از قبول چنین شغلی معذورم، چون تصمیم دارم به ایران مراجعت کنم و از آن گذشته نسبت به اتحادیه هائی که صرفاً جنبهٔ دینی داشته و بر اساس دین و مذهب تشکیل میشوند معتقد نیستم.

۱ـ اسناد وزارتخارجه آمریکا. 11 Oct. 1953 - No. 0048

البته سعی کردم مطلبم را طوری مطرح کنم که ظفرالله خان رنجشی پیدا نکند چون اطمینان دارم او با کمال حسن نیت در این امر پیشقدم شده بود. باوجود این که ظفرالله خان تعصب مذهبی زیادی داشت معذالک گفت که هیچ مانعی ندارد، عنوان مذهبی اتحادیه را حذف خواهیم کرد. سرانجام وقتی دید مصمم به مراجعت به ایران هستم قرار شد شخص دیگری را برای این کار در نظر بگیرند.

تصدی سازمان برنامه

پس از انقضای قراردادم با صندوق بین المللی پول، در شهریور ۱۳۳۳ به ایران مراجعت کردم. روز قبل از حرکتم از وزارت خارجهٔ آمریکا به من اطلاع دادند که همان موقع تلگرامی از تهران دریافت کرده اند مبنی براینکه اصغر پناهی، رئیس سازمان برنامهٔ ایران، شب قبل در اثر سکته فوت کرده است.

بلافاصله پس از بازگشتم به ایران تصدی سازمان برنامه به من پیشنهاد شد.

بخش دوم: برنامه ریزی

فصل سیزدهم

فکر برنامه ریزی در ایران

مقدمات

از آنجا که درگیر شدن من در امور برنامه ریزی عمرانی در ایران مسئله جدیدی نبود و من از سالها پیش، یعنی از دوره رضاشاه، با این امر سر و کار داشتم لازم میدانم پیش از شرح خدماتم در سمت مدیرعامل سازمان برنامه، به شرح فعالیتهای قبلی ام در زمینهٔ برقراری برنامه ریزی عمرانی در ایران، که تا کنون از آن بطور جسته و گریخته ای در این کتاب ذکر کرده ام، بپردازم.

من از سالها پیش، یعنی درست از همان زمانی که در شرکتهای دولتی با علا کار میکردم، عقایدم را در مورد مشکلات اقتصادی ایران با او در میان میگذاشتم و تأکید میکردم که تا زمانی که برای کارهایمان «نقشه» ای نداشته باشیم (کلمه «برنامه» هنوز در آن زمان مصطلح نشده بود) وضع مملکت درست نخواهد شد. اصولاً از زمانی که در بانک شاهی بودم تا روزی که در سازمان برنامه شروع بکار کردم بیش از سی سال بر فکر برنامه ریزی برای اصلاح وضع اقتصادی و اجتماعی ایران تأکید میکردم، چون معتقد بودم که کشوری مانند ایران، با امکانات مالی و نیروی انسانی محدود و احتیاجات نامحدود، باید دارای برنامه باشد. استدلال میکردم که مملکتی مانند ایران، با خصوصیاتی که به آن اشاره کردم، قادر نیست در ظرف مدت کوتاهی کلیهٔ احتیاجات خود را تأمین کند و بنابراین باید دید مهمترین و ضروری ترین کارهائی را که میتوان در مدتی معین با بودجه ای معین انجام داد کدام

هستند. چون در غیر اینصورت دولت دست به کارهائی خواهد زد که ممکن است بخودی خود مهم باشند ولی از دید کلی احتیاجات مملکت مفید نبوده بلکه مضر هم باشند.

من افکار و عقایدم را راجع به لزوم تمرکز مطالعات و فعالیتهای اقتصادی و داشتن برنامه برای علا تشریح میکردم و، بمنظور رسیدن به این هدف، پیشنهاد کردم که هیأتی مأمور انجام این امور بشود. علا با نظر من کاملاً موافقت کرد. چندی بعد روزی به دفتر من آمد و گفت: اعلیحضرت نظر شما را نسبت به لزوم داشتن برنامه قبول کردند.

در اینجا لازم میدانم که موردی را راجع به خصوصیات اخلاقی خارق العادهٔ حسین علا بیان کنم. روزی، در زمان سلطنت محمدرضا شاه، من و حسین علا هر دو در کنار هم در یکی از مراسم سلام رسمی حضور داشتیم. وقتی شاه جلوی ما رسید علا اظهار کرد موضوعی را که مقرر فرموده بودید رسیدگی شود در جلسه ای با حضور ابتهاج بررسی کردیم و ایشان نظرات بسیار مثبتی داد. آنوقت شرحی از نظرهای من را برای شاه تعریف کرد.

بنظر من هیچ لزومی نداشت علا موضوع را به این ترتیب مطرح کند. میتوانست بگوید کمیسیونی تشکیل دادیم و نتیجه رسیدگی هم این بود. ولی علا کسی نبود که عقاید سایرین را بقاپد و به اسم خودش تمام کند. بقدری درستکار بود که اصرار داشت بگوید این فکر خود من نیست، فکر فلان شخص است. علا بحدی پاک و شریف بود که اندازه ندارد. ایرادی که از او میگرفتند این بود که ساده و زودباور است و گول هر کسی را میخورد در حالیکه این گناه او نبود گناه جامعه بود. علا مردی بود بسیار روشن، با هوش و سریع الانتقال. در انگلستان حقوق خوانده بود و زبان انگلیسی و فرانسه را بسیار خوب میدانست. با تمام آشنائی که به تمدن غرب داشت یک ایرانی تمام عیار بود.

بهر حال وقتی علا گفت رضاشاه با پیشنهاد من موافقت کرده، خیلی تعجب کردم. چون اصولاً فکر برنامه ریزی مخالف روش رضاشاه بود. طرز کار او این بود که مثلاً دستور میداد ذوب آهن درست کنند یا کارخانهٔ قند ساخته شود و هر طوری شده باید دستور او انجام شود و در خیلی از موارد بدون مطالعه. بهمین دلیل از علا پرسیدم چطور شد که شاه قبول کرد؟ او گفت شاه سرحال بود و من هم نظرهای شما را به ایشان گفتم و موافقت فرمودند که اجرا شود.

بدین ترتیب «شورای اقتصاد» بوجود آمد. برحسب پیشنهاد ادارهٔ کل تجارت، شورائی بنام شورای اقتصاد تأسیس شد و من نیز به ریاست دبیرخانهٔ شورای مزبور انتخاب شدم.

اساسنامهٔ شورای اقتصادی در جلسهٔ یازدهم فروردین ۱۳۱۶ به شرح زیر بتصویب هیأت وزیران رسید:

هیأت وزیران در جلسهٔ یازده فروردین ماه ۱۳۱۶ برحسب پیشنهاد شماره ۵۹۵ اداره کل

تجارت اساسنامهٔ شورای اقتصادی را بطریق ذیل تصویب نمودند:

۱- برای تمرکز مطالعات اقتصادی و برای اینکه کلیه مسائلی که در زندگانی اقتصادی کشور مؤثر است با استفاده از نظریات و اطلاعات اشخاص بصیر و با صلاحیت مورد بررسی کامل واقع شده و طبق برنامه معین جریان یابد هیأتی بنام شورای اقتصادی تشکیل میپابد که ریاست آن با رئیس الوزراء خواهد بود.

۲- شورای اقتصادی مرکب خواهد بود از رئیس الوزراء، وزیر مالیه، رئیس کل فلاحت، رئیس کل صناعت، رئیس کل تجارت، رئیس نظارت بر شرکتها، رئیس بانک ملی ایران و رئیس بانک فلاحتی و سه نفر دیگر از اشخاص صلاحیتدار که به تصویب هیأت وزراء برای مدت یکسال تعیین میشوند و بعد از انقضای مدت مز بور تجدید انتخاب آنها مانعی نخواهد داشت.

تبصره- سایر اعضاء و هیأت دولت نیز میتوانند در هر موقع که مناسب بدانند در جلسات شورا حاضر شوند.

۳- کلیه وزارتخانه ها و ادارات مستقل مکلفند نسبت به مسائل اساسی که مستقیماً مر بوط به امور اقتصادی بوده و یا در امور اقتصادی کشور مؤثر باشد قبل از اتخاذ تصمیم و پیشنهاد به هیأت دولت نظریات شورای اقتصادی را کسب نموده و گزارش شوری را نسبت به مسائل مز بور توأم با پیشنهاد خود به اطلاع هیأت دولت برسانند.

٤- شورای اقتصادی موظف است مسائلی را که از طرف دولت مراجعه میشود با کمال دقت مورد بررسی دقیق قرار داده و نظریات خود را نسبت به آنها ضمن گزارش جامعی کتباً به وزارتخانه یا اداره مستقل مر بوطه ارسال دارد. بعلاوه شوری میتواند مستقلاً مسائل مر بوط به اقتصادیات کشور و قوانین و مقررات موجوده را مورد بررسی قرار داده و نسبت بهر کدام از آنها اگر مشکلاتی بنظر برسد راه حلهائی که عملی تر و سهلتر باشد تجسس نموده نتیجه را مستقیماً ضمن گزارش جامعی به هیأت وزراء پیشنهاد و رونو یس آن را به وزارتخانه یا اداره مستقل مر بوطه ارسال دارد.

بطور خلاصه اصول وظایف شورای اقتصادی به قرار ذیل است:

الف- مطالعه در کلیه طرحهای اقتصادی که از طرف وزارتخانه ها و ادارات مر بوطه تهیه میشود.

ب- اظهار نظر در کلیه لوایح قانونی و نظامنامه های مر بوط به امور اقتصادی کشور.

ج- طرح نقشه های اقتصادی و ارائه طریق در اجرای آنها.

د- موافقت دادن اقدامات اقتصادی که وزارتخانه ها و ادارات و مؤسسات مختلفه میدهند.

هـ- انجام هر نوع وظیفه دیگری که در مسائل مر بوط به امور اقتصادی از طرف دولت محول میشود.

۵- شورای اقتصادی دارای دو منشی و دفتر مخصوص و اعضائی خواهد بود که از طرف رئیس شورا انتخاب میشوند.

٦- شورای اقتصادی میتواند با کلیه وزارتخانه ها و ادارات مستقل دولتی و مقامات مر بوطه

دیگر مستقیماً مکاتبه نموده و اطلاعاتی را که برای مطالعات خود احتیاج دارد تحصیل نماید.

۷- شورای اقتصادی میتواند کمیسیونهای فرعی برای مطالعه امور مختلفه اقتصادی تشکیل داده و بوسیله کمیسیونهای مزبور از نظریات متخصصین و اشخاصی که نسبت به امور مربوطه به آن کمیسیون صلاحیت داشته باشند استفاده نماید و نیز شورا میتواند در موارد مختلفه متناسب با هر موضوعی از رؤسا و اعضاء اتاقهای تجارت و رؤسا و اعضاء هیأتهای مدیره شرکتها و بانکها و همچنین تجار و اشخاص مطلع دیگر در جلسات خود دعوت نموده و با آنها مشورت و تبادل نظر نماید.

۸- طرز تشکیل جلسات شورای اقتصادی و تشکیلات داخلی و مقررات مربوط به جریان امور آن بموجب نظامنامه ای که برحسب پیشنهاد شورای مزبور بتصویب هیأت دولت خواهد رسید معین خواهد شد.

در آن زمان جم نخست وزیر بود. داور تازه خودکشی کرده و محمود بدر کفیل وزارت مالیه شده بود. وثوق الدوله و علی وکیلی هم جزو سه نفری بودند که از خارج از دولت به عضویت شورا انتخاب شدند. شورای اقتصادی همچنین موظف گردید برنامهٔ اقتصادی کشور وطریق اجرای آن را تهیه نماید. وظیفهٔ شورای اقتصادی این بود که از «تشتت در امور اقتصادی» جلوگیری کند، بین فعالیتهای مختلف هماهنگی بوجود بیاورد، و نیز فعالیتهای پراکنده را به شکل یک برنامهٔ موزون درآورد.

جلسات شورای اقتصادی

شورای اقتصادی نخستین جلسه خود را روز پنجشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۱۶ تشکیل داد و از آن ببعد نیز جلسات شورا در دفتر نخست وزیر تشکیل میشد.

در همان جلسه اول شورا به حضار گفتم اگر بقالی بخواهد یک اتاق گلی بسازد قبلاً با بنای محل صحبت میکند و با راهنمائی او نقشهٔ اتاق و هزینهٔ آن را تعیین مینماید، و پس از اطمینان از این که آن اتاق نظرش را تأمین و او از عهدهٔ مخارج آن برمیآید اقدام به ساختمان میکند. آیا هیچ دلیلی دارد که دولت شاهنشاهی دست به صدها کار بزرگ و مختلف بزند و بخودش هیچ زحمت ندهد که این اصول لازم و واجب را رعایت کند؟ گفتم همین الان اگر از آقای وزیر مالیه سئوال کنید که چقدر تعهدات ارزی کرده اند و، در مقابل، موجودی ارزی کشور به چه میزان است ایشان نمیتواند به شما جوابی بدهند.

البته من به این مسأله خوب واقف بودم چون، به سبب دوستی که با سرلشگر جهانبانی رئیس اداره کل صناعت داشتم، در جریان موضوع ایجاد کارخانهٔ ذوب آهن و تعهد در مقابل شرکت آلمانی «دماگ- کروپ» قرار گرفته بودم. هیچ کدام از وزراء حتی وزیر مالیه، از موضوع اطلاع نداشت. امان الله میرزا (جهانبانی) روزی برایم تعریف کرد که وقتی رضاشاه

برای مسابقات اسب دوانی به ترکمن صحرا میرفت از او، که برای مشایعت شاه رفته بود، میپرسد که کار ذوب آهن چطور شد؟ جهانبانی پاسخ میدهد مشغول هستیم. رضاشاه میگوید تا من از سفر برمیگردم باید این کار تمام شده باشد. رضاشاه عادت داشت هر سال چند روزی برای مسابقات اسب دوانی به ترکمن صحرا برود.

همان وقت امان الله میرزا به من گفت من نمیدانم چطور این کار را ده روزه تمام کنم. به هر حال نشستند و شب و روز با نمایندگان دماگ-کروپ مذاکره کردند و قرارداد ذوب آهن را در کرج، با هزینهٔ بیست و سه میلیون مارک، امضاء کردند. بدون این که واقعاً بدانند چکار میکنند. من از همان وقت به این نتیجه رسیدم که عمران مملکت بدون داشتن برنامه غیرممکن است.

آن روز در جلسه شورای اقتصادی گفتم: از آقای وزیر مالیه بپرسید آیا اطلاع دارند که یک تعهد بیست و سه میلیون مارکی کرده اند؟ دستگاههای دیگر هم به همین ترتیب، هر کس برای خودش یک کاری میکند و یک تشکیلات مرکزی هم وجود ندارد که مطالعه کند و ببینند آیا ما میتوانیم این تعهدات را انجام بدهیم یا نه؟ آیا اصولاً انجام این کارها لازم است؟ آیا کار ضروری تر از این کار داریم یا نه؟ یک مملکت نمیتواند این طور زندگی کند. و برای پایان دادن به این وضع تنها یک راه وجود دارد و آن هم اینکه همه بنشینند و ببینند که حوائج مملکت چیست؟ کدام یک از این حوائج فوری تر و ضروری تر است، و بقیه جوانب کار را هم در نظر بگیرند و ببینند در طی پنج سال، یا هفت سال، یا ده سال، یا بیشتر کدام یک از این کارها را میتوانند انجام بدهند. چقدر پول دارند، انجام این کارها چقدر پول لازم دارد و بالاخره حاضر هستند کسری پولشان را از منابع دیگر، منجمله با قرض از خارجه، تهیه کنند؟

در اینجا موضوع قرض از خارجه را با احتیاط مطرح کردم زیرا میدانستم که پیش رضاشاه نمیشد صحبت از استقراض به میان آورد، چنانکه در اولین مذاکراتی که با داور کرده بودم، یک روز که هیچ کس جز من در دفترش نبود، وقتی عین این مطلب را به او گفتم گفت اصلاً صحبتش را نکنید. گفتم اینجا که فقط ما دو نفر هستیم و کسی حرف ما را نمشنود. گفت با این وصف باز هم صحبتش را نکنید.

در جلسهٔ شورای اقتصادی آن روز گفتم: من نمیگویم بروید قرض کنید، ولی اگر نمیتوانید عوائدتان را زیاد کنید از آنچه که دارید زیادتر خرج نکنید، تعهدات بیخود نکنید، این تعهدی را که به ارز خارجی به شرکت دماگ-کروپ کرده اند، و شما هم از آن اطلاع ندارید، چه کسی باید پرداخت کند؟ گفتم: من توصیه نمیکنم که بروید قرض کنید. اما باید توضیح بدهم که قرض کردن از خارجه برای کارهای عمرانی نه فقط ضرر ندارد بلکه

مفید هم هست. تمام دنیا این کار را کرده اند و با استقراض توانسته اند از منابع زیرزمینی کشورشان بهره برداری کنند، هم قرض را پس بدهند و هم کشورشان را آباد کنند. گفتم: اینکه میگویند مظفرالدین شاه درآمد گمرکات جنوب را گرو گذاشت و یک میلیون لیره قرض کرد و در یکی از سفرهایش به خارج مقداری از این پولها را عروسک خرید، یا این که ناصرالدینشاه با استقراض خرج سفر فرنگش را تأمین میکرد، فرق دارد با این که شما برای اجرای برنامهٔ مطالعه شده ای که درآمد ایجاد خواهد کرد پول قرض بگیرید و از محل درآمد آن قرض را پس بدهید. بنابراین نترسید از اینکه از خارج قرض بکنید. من طرفدار این نیستم که از خارجه قرض بکنید، خودتان را گرفتار بکنید و پول را هم دور بریزید. و اینکه میگویم باید نقشه داشته باشیم به این جهت است که اگر پولی تهیه کردیم روی برنامهٔ صحیح و مطالعه شده خرج بشود. دولتی که میخواهد دست به کارهای عمرانی بزند باید هزینهٔ این کار را از داخل تأمین کند. به این معنی که یا از درآمد خودش این کارها را انجام بدهد یا از منابع داخلی قرض کند. درغیر این صورت باید از طریق استقراض خارجی دست به کارهای عمرانی بزند. امروز کمتر کسی است که با تاریخ اقتصادی دنیا آشنائی داشته باشد و نداند که ایالات متحده، که ثروتمندترین کشور دنیاست، قسمت عمدهٔ کارهای عمرانی و صنعتی خود را، در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، با قرض از کشورهای ارو پائی انجام میداد.

دهمین جلسهٔ شورای اقتصادی ساعت پنج بعد از ظهر روز سه شنبه اول تیرماه ۱۳۱۶ در اتاق کوچکی در کاخ سعدآباد در حضور رضاشاه تشکیل شد. اعضای شورا که آن روز حضور داشتند، تا آنجا که بخاطر دارم، از این قرار بودند: جم (نخست وزیر)، وثوق الدوله (بعنوان یکی از اشخاص صلاحیتدار خارج از دولت)، علا (رئیس ادارهٔ کل تجارت)، احمد حسین عدل (رئیس کل فلاحت)، مهدی فرخ (رئیس کل صناعت)، علی وکیلی (رئیس اتاق تجارت)، محمود بدر (کفیل وزارت مالیه)، رضاقلی امیرخسروی (رئیس بانک ملی)، محوی (رئیس بانک فلاحتی).

اعضای شورا و من که، رئیس دبیرخانه شورا بودم، دور میزی نشسته بودیم در حالیکه رضاشاه روی صندلی خاتمی که دور از میز قرار داشت نشسته بود. وقتی او اشخاص را مورد خطاب قرار میداد بعضیها، مانند امیرخسروی و وکیلی، از جای خود برمیخواستند و در حال ایستاده جواب میدادند. این اولین و آخرین باری بود که من در جلسه ای که در حضور رضاشاه تشکیل شده بود شرکت داشتم. شاه همه را جز من میشناخت. چند بار به من نگاه کرد و بالاخره با لحن بسیار مؤدبانه ای پرسید: این آقا کی هستند؟ جم و وثوق الدوله، هر دو در آن واحد، گفتند ابتهاج رئیس دبیرخانه شورای اقتصاد است.

بعداً گزارشی ازطرف وثوق الدوله به اطلاع شاه رسید. معلوم بود رضاشاه از این گزارش ناراضی است چون گفت با این که وظیفهٔ اصلی شورای اقتصادی تهیه برنامه بود شورا از این وظیفه منحرف شده است. رضاشاه آن روز بیاناتی کرد که من فقط قسمتی از آن را بخاطر دارم. گفت: من وجب به وجب ایران را سواره یا پیاده دیده ام و میدانم این سرزمین چه ثروتهای عظیم و منابع زیرزمینی سرشاری دارد. باید از این منابع استفاده کرد. در مورد دیگری گفت میگویند من کارخانهٔ(نساجی) شاهی را برای استفاده شخصی دائر کرده ام در صورتی که اینطور نیست. من اینکار را انجام دادم چون کسی حاضر نبود دست به این کارها بزند، وگرنه من که نباید کارخانه درست کنم.

پس از این جلسه و تذکرهائی که از طرف شاه داده شد شورا تصمیم گرفت در تهیهٔ نقشهٔ اقتصادی سعی بیشتری نماید.

من مشغول تهیهٔ مقدمات کار شدم. ولی در عمل دیدم هر جا کار ما به وزارت مالیه برمیخورد با کارشکنی بدر مواجه میشویم. ناچار به علا گفتم که استنباط میکنم بدر با کارهائی که ما در نظر داریم انجام بدهیم موافق نیست، و چون نقش وزارت مالیه در کارهای ما خیلی مؤثر است خواهش میکنم با هم به دیدن بدر برویم و موضوع را با او مطرح کنیم، شاید راه حلی پیدا شود.

علا قبول کرد و دو نفری به دفتر بدر رفتیم. همهٔ دلایلی را که در جلسات قبل در حضور خودش گفته بودم دوباره تکرار کردم و لزوم تهیهٔ برنامهٔ بلند مدت را برای عمران مملکت یادآور شدم. بدر گفت: شما ایران و ایرانی را نمیشناسید ولی من میشناسم، اصلاً برنامهٔ بلند مدت یعنی چه؟ جواب دادم. در کارهای مربوط به مملکت نباید روزمره و بدون برنامه زندگی کرد. بدر گفت من اعتقاد دارم در ایران باید روزمره زندگی کرد. من فکر فردا را هم نمیتوانم بکنم آنوقت شما میخواهید نقشه تهیه کنید که پنج سال دیگر چکار بکنید. انجام این کار در این مملکت غیرممکن است و این فکر اصلاً عملی نیست.

وقتی از دفتر بدر بیرون آمدیم به علا گفتم من دیگر دنبال این کار را نخواهم گرفت؛ وقتی کفیل وزارت مالیه عقیده دارد که باید روزمره زندگی کرد و نظرش درست مخالف فلسفهٔ برنامه ریزی است تلاش ما به جائی نخواهد رسید.

به این ترتیب فکر تهیهٔ برنامه برای کارهای مملکت از بین رفت و شورای اقتصادی هم دیگر تشکیل نشد. نتیجه این شد که بعضی از کارهای غلط، مثل قرارداد تأسیس کارخانهٔ ذوب آهن در کرج و کارخانه قند در شمال و سد کرخه، بدون مطالعه و برنامه ریزی انجام شد که نتیجه ای به جز اتلاف پول مملکت نداشت. و کارهای مفیدی که ممکن بود با شرائط رضایت بخش آن ایام و با پشتیبانی کامل رضاشاه انجام داده شود چندین سال به

تأخیر افتاد.

شکست فکر برنامه ریزی در این مرحله به این علت بود که اصولاً رضاشاه به تمرکز کارهای عمرانی اعتقاد نداشت. بعقیدهٔ او کلیهٔ کارهائی که در راه اصلاحات صنعتی و اقتصادی ایران لازم بود بعمل آید میبایستی به ابتکار و دستور او باشد.

بطور کلی چون رضاشاه به استخدام متخصص اعتقاد نداشت اغلب کارهای بزرگی که در زمان او انجام شد معایب بزرگی هم داشت که در بعضی از موارد طرح را غیرقابل استفاده کرده بود. از آن جمله میتوان سد کرخه را نامبرد که پس از اتمام آن، هنگامی که میخواستند مخزن سد را پر کنند، معلوم شد باید از همان آبی استفاده کنند که قرنها به مصرف مشروب کردن مزارع اطراف سد رسیده است و چنانچه بخواهند آن را بمصرف سد برسانند قُراثی که از قرنها پیش از این آب مشروب میشدند خشک خواهند شد. از این رو سد کرخه بعنوان مجسمه ای از کارهای ناصحیح در جای خود باقی ماند.

نمونهٔ دیگر کارخانهٔ قند چغندری بود که در شاهی نصب شد و پس از احداث معلوم شد که در آنجا محل مناسبی برای کشت چغندر وجود ندارد و کارخانه را، بعد از تحمل خرج زیاد، برچیدند و به اراک منتقل کردند.

نمونهٔ برجستهٔ دیگر طرح ذوب آهن کرج بود، که در بالا به آن اشاره شد. در این مورد باید بگویم که شرکت دماگ- کروپ هم مقصر بود زیرا آنها وظیفه داشتند مشکلاتی را که سالها بعد نماینده این شرکت به من خاطر نشان کرد در موقع خود به اطلاع دولت برسانند.[۱]

در ساختمان راه آهن سرتاسری ایران، که بدون شک از کارهای برجستهٔ رضاشاه بود، نیز مسأله تأمین هزینهٔ اجرای آن، که تأثیر عمیقی در وضع مالی و اقتصادی ایران داشت، مورد توجه قرار نگرفت. هزینهٔ اجرای طرحی مانند راه آهن، که برای استفادهٔ نسلهای آینده احداث میشود، نمیبایستی بر یک نسل تحمیل شود. این اصل مهم در مورد ساختمان راه آهن ایران رعایت نشد و نتیجه این بود که کلیهٔ هزینهٔ آن بصورت عوارض قند و شکر به یک نسل، آنهم به بزرگترین مصرف کنندگان قندوشکر که ضمناً فقیرترین طبقه جامعه بودند، یعنی کشاوزان و طبقات کارگر، تحمیل شد و در نتیجه اثرات تورم برای اولین بار در زندگی مردم آشکار گردید و هزینهٔ زندگی بطور نامعقولی ترقی کرد. طرز صحیح اجرای برنامهٔ بلند مدتی مانند راه آهن اینست که نسل حاضر و نسل هائی که در آینده از مزایای اجرای چنین طرحی استفاده میکنند در تأمین مخارج آن نیز سهیم باشند، و این عمل فقط به این صورت قابل اجرا است که هزینهٔ طرح از راه تأمین وام از داخل و یا خارج کشور فراهم گردد. عدم رعایت این اصل نه فقط صحیح نیست بلکه خلاف انصاف و اصول سالم اقتصادی نیز میباشد. ولی چون

۱-رجوع کنید به فصل هفدهم

رضاشاه نسبت به اخذ وام، بخصوص استقراض از خارج، تعصب و حساسیت فوق العاده ای داشت و کسی هم جرأت نمیکرد در اطراف این موضوع با او صحبت کند. ساختن راه آهن ایران از طریق عوارض قند و شکر نه فقط قابل تحسین نیست بلکه مورد ایراد نیز میباشد.

دولت متین دفتری و دومین قدم در راه برنامه ریزی

در آبان ۱۳۱۸ احمد متین دفتری، که در کابینهٔ محمود جم سمت وزیر دادگستری را داشت، مأمور تشکیل دولت گردید. چند روز پس از تشکیل کابینه، دکتر متین دفتری از من دعوت کرد که در دفتر نخست وزیری به ملاقاتش بروم. من در آن تاریخ معاون بانک ملی ایران بودم.

متین دفتری، که از دوستان من بود و از سالها قبل مرا میشناخت، نظرات مرا در بارهٔ مسائل اقتصادی ایران خواستار گردید. من که چندین سال بود سعی میکردم عقاید و افکار خود را، در بارهٔ ضرورت تمرکز کارهای اقتصادی و داشتن برنامه، به مقامات صلاحیتدار مملکت بقبولانم از این فرصت استقبال و نظر خود را به تفصیل بیان کردم. نخست وزیر از من خواست تا نظراتم را یادداشت کنم و برای وی بفرستم. در دوم آذر ۱۳۱۸ نامه ای به دکتر متین دفتری نوشتم که در زیر عیناً نقل میشود:

جناب آقای نخست وزیر

اگر بخواهیم علت مغشوش بودن وضع اقتصادی کشور را بطور اختصار بیان کنیم بجرأت میتوان گفت که دلیل عمده آن:

۱- نداشتن برنامه اقتصادی

۲- نبودن مرکزیت در کارهای اقتصادی است.

۱- نداشتن برنامه اقتصادی:

مادامی که برنامه ای برای عملیات اقتصادی دولت تهیه نشده و معلوم نگردیده است کارهائی که شروع شده و در نظر است آغاز گردد چه مدت لازم دارد و هزینهٔ انجام آنها چیست و درآمد دولت در آن مدت چه میزان است، همیشه احتمال میرود درآمد جاری تکافوی پرداختهای لازم را ننماید، یا آنکه بجای انجام کارهای ضروری در درجهٔ اول اقدام به عملیاتی بشود که چندان ضرورت نداشته یا لااقل دارای درجهٔ اول اهمیت نباشد.

کشوری که برنامه و نقشه ندارد مانند فردی است که بدون توجه به توانائی مالی خود هزینه هائی میکند و ناگهان معلوم میشود برای هزینهٔ ضروری روزانه معطل است و آنوقت ناچار است برای تهیه کردن پول زیر بار شرائط سنگین برود.

۲- نبودن مرکزیت در کارها:

در حال حاضر، نظر به پراکندگی و تشتت مراکز اقتصادی و وجود نداشتن دستگاهی که آنها را به یکدیگر مرتبط ساخته وحدت جهت به فعالیتهای آنها بدهد، هر یک از مراکز برای

خود به یک رشته اقداماتی مبادرت مینماید که ممکن است با اقداماتی که از طرف مرکز دیگری به عمل میآید مخالف و متناقض باشد. و به علاوه، نظر به تعدد مراکزی که عهده دار امور اقتصادی کشور هستند، هیچ یک از مراکز خود را کاملاً مسئول حسن جریان امور نمیداند. این تقسیم و تفکیک مسئولیت، که ناچار موجب کاهش قدرت هر یک از مراکز میباشد، بیش از هر چیز موجب کندی پیشرفت کارها و کمی دقت و تعمق در مسائل و عدم جرأت به مبادرت به اقدامات اساسی میگردد.

۳- لزوم تهیهٔ نقشهٔ اقتصادی

بطوری که در بالا اشاره شد، در مرحلهٔ کنونی اقتصادی جهان همهٔ کشورها، حتی آنهائی که سوابق و تجربیات ممتدی دارا میباشند، لزوم تأسیس مرکزی برای تنظیم اقتصادیات خود و طرح و اجرای نقشه های اقتصادی را احساس کرده اند و بنابراین محتاج به بیان نیست که کشور ما، برای حسن پیشرفت اقتصاد خود و بنا نمودن آن بر شالوده هائی متین و پابرجا، بیشتر از همه جا به تهیه و اجرای یک نقشهٔ اقتصادی نیازمند است. تاکنون، نظر به این که در کشور زمینه خالی و جای اقدام فراوان وجود داشته و بهر گونه تأسیس اقتصادی و صنعتی محتاج بود، طرح نقشهٔ قبلی شاید آنقدرها ضروری بنظر نمیرسید. ولی اکنون، در اثر پیشرفتهائی که در طی چند سال اخیر حاصل شده و تأسیسات و اقداماتی که تشخیص درجهٔ لزوم و مفید بودن آنها ساده و بدون بررسی زیادی ممکن بود ایجاد گشته است، موقع آن رسیده که قدمهائی که از این ببعد برداشته میشود با بررسی و مطالعهٔ قبلی انجام گیرد. به عبارت دیگر طرح یک نقشهٔ اقتصادی، که چند سال پیش شاید ممکن نبود، امروز نه تنها ممکن بلکه مورد احتیاج فوری و ضروری بنظر میرسد.

با تهیه کردن نقشه اقتصادی دولت خواهد توانست کلیه کارهائی را که باید در طول مدت نقشه انجام شود به ترتیب اهمیت تعیین و هزینهٔ هر یک را معین نماید به طوری که معلوم گردد مدت انجام هر یک از تأسیسات و مجموع هزینهٔ برنامه چیست. سپس آن قسمت از درآمد دولت در مدت نقشه که باید به مصرف سرفصلهای مختلف برنامه برسد تعیین شده و معلوم خواهد شد که انجام تمام نقشه با درآمد دولت امکان پذیر میباشد یا نه، و اگر درآمد کافی نیست آیا باید از برنامه کاست یا آنکه کسری را به وسائلی فراهم کرد.

وضع اقتصادی ایران را میتوان به شخصی تشبیه کرد که چندی است دچار سرماخوردگی گردیده و در صدد معالجه و رفع آن برنیامده است. چنین بیماری محتاج به عمل جراحی نیست بلکه باید قدری احتیاط کرده و بخود زحمت کمی وارد نماید تا گرفتار عواقب دیگری نگردد. با نهایت اطمینان میتوان گفت که چنانچه کارهای پراکندهٔ اقتصادی تحت نظم درآمده و هر کسی در حدود وظایف خود امور محوله را انجام دهد در مدت کمی منویات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که با جدیت خستگی ناپذیر این کشور را، که فاقد همه چیز بود، دارای این تأسیسات فرموده اند آنطوری که منظور نظر شاهانه است عملی خواهد گردید.

تهران دوم آذر ماه ۱۳۱۸

ابوالحسن ابتهاج

متأسفانه در این مورد نیز اقدام من بدون نتیجه ماند و دیگر دکتر متین دفتری به من

مراجعه نکرد. قریب بیست سال بعد در سال ۱۳۳۷، وقتی رئیس سازمان برنامه بودم، در یکی از جلسات خصوصی مجلس سنا که برای شنیدن گزارشهای ماهیانهٔ من در بارهٔ پیشرفت امور عمرانی تشکیل میشد، متین دفتری به عنوان سناتور حضور داشت. به مناسبتی صحبت از برنامه ریزی در ایام گذشته پیش آمد و من به موضوع نامه ای که در ۱۳۱۸ به وی نوشته بودم اشاره کردم و گفتم که در آن تاریخ ترتیب اثری بنظرهای من داده نشد. دکتر متین دفتری در پاسخ اظهار نمود که عین گزارش مرا در همان تاریخ به وسیلهٔ دفتر مخصوص به عرض رضاشاه رسانده ولی از دفتر مخصوص جوابی به وی داده نشد.

سومین قدم در راه برنامه ریزی

جنگ جهانی دوم خاتمه یافت و موقع آن رسید که کشور ما از اندوخته های طلا و ارزی که در زمان جنگ به دست آمده بود به نفع مردم و اقتصاد ملی استفاده نماید. در این فاصله من به ریاست بانک ملی منصوب شده و در تعقیب اقدامات سابق خود شرحی به مضمون زیر به وزیر مالیه، محمود بدر، نوشتم و رونوشت نامه را برای صدرالاشراف (محسن صدر) نخست وزیر وقت فرستادم:

نامهٔ شمارهٔ ۱/۱۸۳ مورخ ۱۴ شهریور ۱۳۲۴

وزارت مالیه

در ۲۲ مرداد گذشته هنگامی که موضوع ایجاد دستگاه نظارت ارز در هیأت وزیران مطرح بود اینجانب اشاره به لزوم طرح و تنظیم برنامهٔ اقتصادی نمودم. نظر به اهمیت حیاتی این موضوع اینک نظریات خود را به این وسیله به اطلاع آن وزارت میرسانم:

در مدت جنگی که اکنون خوشبختانه به پایان رسیده، و به و یژه در چهار سال آخر آن، اهالی این کشور اگر چه مستقیماً در مخاصمات شرکت نداشتند ولی متحمل مصائب و بدبختیهائی گردیدند که بر کسی پوشیده نیست. انتظار مردم و همچنین وعده ای که به آنها داده میشد این بود که پس از پایان جنگ و برطرف شدن موانع و اعادهٔ اوضاع عادی سختی و بدبختی ایام جنگ جبران شده و احتیاجات کشور و اهالی آن به وسیلهٔ اندوخته های طلا و ارزی که در مدت جنگ به دست آمده تأمین و به این ترتیب موجبات رفاه آنها فراهم خواهد شد. جنگ به پایان رسیده و این کشور امروز دارای قوهٔ خرید خارجی به میزان معتنابهی به شکل طلا و ارزهای تضمین شده و نقره میباشد که قسمت اعظم آن را طلا تشکیل میدهد. بدون شک سالها است که ایران چنین قوهٔ خریدی نداشته ولی نباید تصور کرد که این اندوخته ها قابل زوال نیست. با اسکناسهای منتشره، که میزان آن نیز در مملکت سابقه نداشته، هرگاه نقشه و نظارتی در کار نباشد طولی نخواهد کشید که اندوخته های فلزی و ارزی کشور از دست خواهد رفت. وظیفهٔ متصدیان امور است که اولاً از خروج این اندوخته ها از کشور جلوگیری نمایند و ثانیاً نقشه ای بریزند که این ذخایر به مصارفی برسد که تولید کار و ثروت نماید و سطح زندگانی افراد را بالا ببرد. در قسمت اول بانک ملی ایران خوشبختانه توانسته است،

بودن هیچگونه کمک و تشویقی از طرف مقامات رسمی، از خروج سرمایه تا حدی جلوگیری کند. در قسمت دوم متأسفانه هنوز توجهی به این مسئله نشده است. احتیاجات این کشور بسیار است. باید درجهٔ اهمیت هر یک از این احتیاجات و مدت و هزینهٔ انجام آن تعیین گردد و آنچه را که مقامات صلاحیتدار با توجه به عوامل مختلف عملی و ضروری تشخیص بدهند به شکل یک نقشهٔ اقتصادی تنظیم نمایند تا در مدت معینه، از محل اندوخته های کشور، به موقع اجراء گذاشته شود. نظر به اینکه تهیهٔ چنین نقشه ای مستلزم مطالعات دقیق و جمع آوری اطلاعات جامعی است که مدتی وقت لازم خواهد داشت شایسته است که بدون فوت وقت در این خصوص اقدام به عمل آورده شود.

ابوالحسن ابتهاج

هفتهٔ بعد نخست وزیر وقت، صدرالاشراف (محسن صدر)، را ملاقات کردم و در بارهٔ لزوم تهیهٔ برنامه شفاهاً مذاکره و تأکید نمودم. در عین حال، در همان ایام، یک روز برحسب اتفاق در یکی از مهمانیها به صدرالاشراف برخوردم. نخست وزیر گفت بدرعلیه شما خیلی بدجنسی میکند.

اطمینان دارم، همانطور که بدر توانسته بود در زمان رضاشاه اقدامات مرا برای شروع برنامه ریزی خنثی کند، این بار نیز دست به همین اقدام زده بود. به این نامه نیز ترتیب اثر داده نشد تا اینکه قوام السلطنه بار دیگر مأمور تشکیل دولت گردید و کابینهٔ ششم خود را در بهمن ۱۳۲٤ تشکیل داد.

چهارمین قدم در راه برنامه ریزی

قوام السلطنه قبل از تشکیل کابینهٔ ششم خود در بارهٔ مشکلات اقتصادی ایران با من مذاکره نمود و نظر مرا راجع به این موضوع خواستار گردید. در این ملاقات، که در منزل وی صورت گرفت، نظر خود را راجع به لزوم تهیهٔ برنامهٔ اقتصادی بطور خلاصه برای قوام تشریح کردم و گفتم چنانچه پس از عهده دار شدن زمام امور مملکت مایل باشد با کمال اشتیاق حاضر خواهم بود در راه اجرای این نقشه همه گونه همکاری بکنم.

قوام السلطنه در ۷ بهمن مأمور تشکیل دولت گردید و در ۲۵ بهمن ۱۳۲٤ ششمین کابینهٔ خود را معرفی نمود. در ۸ بهمن ۱۳۲٤، یعنی روز بعد از انتصاب وی به سمت نخست وزیر، و همچنین در ۱٤ و ۱۷ بهمن نخست وزیر را ملاقات و در زمینه مذاکرات سابق با وی صحبت کردم. یک هفته پس از تعیین اعضای کابینه و انتصاب سهام السلطان بیات به وزارت مالیه، نظر به سوابق ممتدی که با مرحوم بیات، که سالها عضو شورایعالی بانک ملی ایران بود، داشتم به ملاقات وی رفتم و افکار خود را همانطور که برای نخست وزیر شرح داده بودم بیان کردم. خوشبختانه نه تنها قوام بلکه بیات هم به من اعتماد داشت و با فکر تنظیم

برنامه کاملاً موافق بود. در واقع افکاری که چندین سال بود بتواتر به متصدیان امور عرضه میکردم و چند بار سعی نمودم آنها را به مرحلهٔ عمل برسانم و هر بار به اشکالی برخورد میکرد این بار، خوشبختانه به واسطهٔ روی کار آمدن دولتی که هم رئیس و هم وزیر مالیهٔ آن به این فکر معتقد بودند، برای اولین دفعه بطور بسیار جدی مورد قبول قرار گرفت و در راه اجرای آن قدمهای مؤثری برداشته شد.

در دنبالهٔ مذاکراتی که با نخست وزیر و وزیر مالیه داشتم نامه ای به شرح زیر خطاب به سهام السلطان بیات نوشتم و پیشنهاد کردم، همانطور که در تهیهٔ برنامهٔ عمرانی از طرف بانک ملی اقدام به عمل آمده، وزارت مالیه نیز در این راه گام بردارد. و افزودم برای رسیدن به این منظور بانک ملی آمادهٔ همه گونه همکاری میباشد.

نامهٔ شمارهٔ ۴۴۲/۶

جناب آقای بیات وزیر مالیه

مدتهاست موضوع عمران کشور واجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و استفاده از موجودیهای طلا و ارز و جلوگیری از اتلاف و فرار سرمایهٔ ملی و تأمین تعادل بودجه فکر اینجانب را به خود معطوف نموده و چندی پیش به عرض هیأت دولت رساندم که برای نیل به مقاصد اقتصادی و اجتماعی محتاج به تنظیم یک برنامهٔ عملی هستیم و در این باره شرحی در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۲۴ به وزارت مالیه و جناب آقای نخست وزیر وقت نگاشتم. نظر به اهمیت موضوع، برای اینکه بانک ملی ایران در اجرای این امر کمکی کرده باشد، دستور دادم کمیسیونی در بانک ملی ایران موضوع را بررسی نموده طرحی برای انجام این مقصود تهیه نماید. این طرح شامل کلیات امر میباشد. جزئیات برنامهٔ عمل باید زیر نظر متخصصین و با دقت و مطالعهٔ کامل از طرف وزارتخانه ها و ادارات مختلف، با تعیین برآورد هزینه ها و درآمدها و با توجه به درجهٔ اهمیت هر یک از مواد برنامه، تهیه شود. پس از تعیین هزینهٔ کل برنامهٔ مزبور و با در نظر گرفتن درآمدهای اضافی که در نتیجهٔ اجرای آن به دست خواهد آمد، چنانچه اندوخته های ارزی و فلزی کشور تکافوی مخارج مذکور را نکند و در صورتی که اولیای امور صلاح بدانند و شرایط مناسب و مقتضی فراهم باشد، ممکن است وامهای بلند مدت از «بانک بین المللی ترمیم و توسعه»، که بزودی تشکیل خواهد شد و منظور اصلی آن دادن اینگونه تسهیلات است، و یا از بنگاههای نظیر آن گرفته شود و از محل عواید حاصله از انجام برنامه اصل و بهره آن مستهلک گردد.

بنا به مراتب بالا پیشنهاد میشود که کمیسیونی در وزارت مالیه تشکیل گردد تا برای تهیهٔ برنامهٔ اقتصادی کشور اقدامی مجدانه به عمل آید. ضمناً اینجانب با کمال مسرت نتیجهٔ مطالعاتی را که در بانک شده در اختیار آنجناب میگذارد و به اشخاصی که در این قسمت مطالعه کرده اند مأموریت خواهد داد تا با کارمندان کمیسیون وزارت مالیه تشریک مساعی کنند. بعلاوه بانک ملی ایران از بذل هیچگونه مساعدت در پیشرفت این امر دریغ نخواهد کرد.

ابوالحسن ابتهاج

بیست روز پس از صدور نامهٔ بالا، و کمتر از یک ماه بعد از معرفی کابینه، یعنی روز چهارشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۲٤ در ساعت ٦ بعد از ظهر، به دستور قوام السلطنه نخست وزیر، در جلسهٔ هیأت وزیران حضور یافتم.

نخست وزیر اظهار داشت که در بارهٔ اوضاع اقتصادی کشور با ابتهاج مذاکراتی کرده ام و حالا خود ایشان توضیحاتی خواهند داد. من به تفصیل فلسفهٔ برنامه ریزی را بیان نمودم و عقیدهٔ خود را در بارهٔ لزوم آن اظهار کردم. گفتم که من بخوبی از مشکلات این کار آگاهی دارم. در مملکتی که هنوز در اشغال ارتش خارجی است، در کشوری که در دستگاههای آن آمار و اطلاعات قابل اعتماد پیدا نمیشود، در جامعه ای که در طول قرون متمادی به زندگی روزمره عادت کرده است و بهیچوجه معتقد نیست که باید فکر فردا و سال آینده و سالهای بعد از آن را کرد، بدیهی است که اجرای فکر برنامه ریزی کار بسیار بسیار مشکلی خواهد بود. ولی به اعتقاد من این تنها راه اصلاح اوضاع اقتصادی و اجتماعی ماست، و اگر بخواهیم به هدف خود برسیم باید این مشکلات را یکی بعد از دیگری از میان برداریم. از آقایان وزیران خواهش دارم هر یک به متصدیان مربوطه در وزارتخانهٔ خود دستور بدهند که با مأمورینی که برای تهیهٔ اطلاعات لازم جهت تنظیم برنامهٔ کشور مراجعه میکنند همکاری نمایند و آنها را بدلیل آن که از دستگاههای دیگری میآیند بچشم بیگانه ننگرند.

تشکیل اولین کمیسیون تهیهٔ نقشهٔ اقتصادی

اولین جلسهٔ کمیسیون تهیهٔ نقشهٔ اقتصادی در روز پنجشنبه ۸ فروردین ۱۳۲۵ در دفتر وزیر مالیه تشکیل شد و از آن پس جلسات این کمیسیون مرتباً ادامه داشت. بالاخره در ۱۷ فروردین ۱۳۲۵ تصویبنامه ای به شرح زیر به تصویب هیأت وزیران رسید:

هیأت وزیران در جلسهٔ ۱۳۲۵/۱/۱۷ برحسب پیشنهاد شمارهٔ ۵/۸۹۷ مورخ ۱۳۲۵/۱/۱۲ وزارت دارائی تصویب نمودند:

۱- برای تهیه و تنظیم برنامهٔ چند سالهٔ اصلاحاتی که در وزارتخانه ها و امور عام المنفعه کشور لازم است به عمل آید هیأتی بنام هیأت تهیهٔ نقشهٔ اصلاحی و عمرانی کشور به انتخاب و تحت ریاست عالیهٔ شخص وزیر دارائی تشکیل میشود.

۲- هیأت نامبرده از حیث سازمان تابع وزارت مالیه بوده و وزارت مالیه مکلف است اعتبارات لازم برای هزینهٔ مزبور را طبق آئین نامه ای که از طرف هیأت تهیه و بتصویب وزیر مالیه خواهد رسید تأمین و پرداخت نماید.

۳- وزارتخانه ها و ادارات و بنگاههای دولتی و بانکها و شرکتها موظف خواهند بود هرگونه اطلاعاتی که از طرف نامبرده خواسته میشود در اسرع اوقات و با نهایت دقت تهیه نموده و در اختیار هیأت بگذارند و در صورت لزوم سازمان مخصوصی برای انجام مقاصد فوق تشکیل دهند.

۴- هیأت میتواند نمایندگانی برای تهیه اطلاعات مورد احتیاج به وزراتخانه ها و ادارات تابع آنها روانه نماید.
۵- هیات پس از مطالعه کامل در اصلاحاتی که طرف احتیاج کشور است نتیجهٔ مطالعات و پیشنهاد خود را به وسیلهٔ وزیر مالیه برای اطلاع و تصویب هیأت وزیران ارسال خواهد نمود.
۶- آئین نامهٔ داخلی هیأت و مقررات مربوط به جریان کارهای آن به موجب پیشنهاد هیأت و تصویب وزیر مالیه به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

هیأت تهیهٔ نقشهٔ اصلاحی و عمرانی کشور مندرج در تصویبنامهٔ بالا بعضویت این اشخاص تعیین گردید و شروع به کار نمود: دکتر علی امینی (دبیر کل هیأت)، دکتر ضیاءالدین ابوالضیاء (پایور بانک ملی)، دکتر علی اصغر خشایار، دکتر علی اکبر مدنی (پایور بانک ملی)، دکتر عبدالمجید زنگنه، دکتر کریم سنجابی، سیدجلال شادمان، دکتر غلامرضا کیان، منوچهر نیک پی، دکتر حسن صفوی.

این هیأت گزارش خود را در پایان خرداد ۱۳۲۵ به نخست وزیر تقدیم کرد که قسمتی از آن در زیر درج میشود:

در این موقع که با توجهات مخصوص جناب اشرف در اجرای تصویبنامهٔ شمارهٔ ۹۳۸/۱۲۹ مورخ بیستم فروردین ۱۳۲۵، برنامه های هفت سالهٔ عمرانی و اصلاحی کشور تقدیم میشود اجازه میخواهد بطور ایجاز به ذکر نکات و مقدماتی چند مبادرت ورزد.

اول- ضرورت تهیه و اجرای برنامه های اصلاحی و عمرانی چند ساله:

در ایران از چند سال قبل ضرورت این اقدام احساس میشده و صاحبان بصیرت و اطلاع لزوم مبادرت به آن را همواره گوشزد میکرده اند ولی متأسفانه متصدیان امور توجهی به این امر اساسی نداشته و در مواقعی هم که بر اثر تذکرات اشخاص مطلع تمایلی به طرح برنامه های اقتصادی اظهار شده است این موضوع در فکر زمامداران وقت دوام و استمراری نداشته و بزودی در بوته فراموشی افتاده است.

دوم- اشکالاتی که هیأت تهیهٔ برنامهٔ اصلاحی و عمرانی کشور در انجام مأموریت خود با آنها مواجه بوده است:

بطوری که در گزارش مورخ ۵ خرداد بعرض رسیده، مشکلات و موانعی در راه تهیهٔ برنامهٔ اصلاحی و عمرانی کشور وجود داشته که اهم آنها به قرار ذیل میباشد:

الف-فقدان اطلاعات منظم مورداطمینان ومبانی صحیح آماری در وزارتخانه ها و ادارات دولتی. حال آنکه شرط ضروری تهیهٔ هر برنامهٔ اقتصادی و اصلاحی وجود اطلاعات و آمار دقیق و کامل مربوط به مسائل و شئون مختلف در طی سنوات ممتد و متوالی میباشد.

ب- بی سابقه بودن موضوع تهیهٔ برنامه های چند ساله در وزارتخانه ها و آشنا نبودن متصدیان و کارمندان به اینگونه افکار و اقدامات.

ج- وقت کمی که برای تهیهٔ برنامهٔ هفت ساله اصلاحی عمرانی تعیین شده بود، وعدم امکان فراهم آوردن اطلاعات و مقدمات لازم ومطالعات و بررسیهای کافی در ظرف مدتی به

این کوتاهی. درصورتی که در سایر کشورها، با وجود آماده بودن وسائل کار برای تهیهٔ برنامه های اصلاحی و عمرانی چند ساله، معمولاً مدت خیلی بیشتری وقت صرف نموده اند.

بطوری که در مقدمه این گزارش اشاره شده است، به واسطهٔ آشنا نبودن ادارات به تهیهٔ برنامه و نداشتن اطلاعات و ارقام صحیح، برآورد مخارج نمیتواند اساس قطعی و صحیحی داشته باشد. بعلاوه با فرصتی در حدود سه ماه، که یک ماه آن به مصرف تهیهٔ مقدمات کار و آشنا کردن کارمندان وزارتخانه ها به وظیفهٔ خود و خواستن اطلاعات از شهرستانها رسیده، نباید انتظار داشت که برنامهٔ تنظیمی بدون نقص باشد. ولی همین قدر میتوان مدعی شد که در ایران برای اولین بار دستگاه دولت متوجه لزوم داشتن برنامه شده و پایهٔ اولیهٔ آن، ولو بطور ناقص باشد، گذارده شده است و هیأت تهیهٔ برنامه افتخار دارد که در انجام این منظور وظیفهٔ مهمی را انجام داده است.

برای رفع نواقصی که در برنامه های تقدیمی وجود دارد و تهیهٔ برنامهٔ قطعی که بتوان بموقع اجراء گذارد طریق زیر پیشنهاد میشود:

کمیسیونی مرکب از اعضای هیأت تهیهٔ برنامهٔ عمرانی واصلاحی کشور و چند نفر از مطلعین از طرف آنجناب مأموریت خواهد یافت که رقم کل هزینهٔ برنامه ها را با توانائی مالی کشور تطبیق نماید و در صورتی که استطاعت مالی کافی برای اجرای تمام برنامه ها نباشد طرق تأمین کسر آن را به دولت پیشنهاد کند. و چنانچه دولت از لحاظ عدم استطاعت مالیه مصلحت نداند تمام برنامه ها اجراء شود مقرر خواهد داشت کمیسیون هر یک از اقدامات مندرج در برنامه های تنظیمی را از لحاظ درجهٔ اهمیت و ضرورت مورد بررسی قرار داده، و با در نظر گرفتن توانائی مالی دولت و مقدورات کشور، امکان تهیهٔ اعتبار برنامهٔ قطعی را تهیه و تقدیم نماید. لازم به تذکر نیست که اجراء قسمتی از برنامه که مربوط به عمران و مستقیماً در تولید ثروت عمومی مؤثر است باید قطعاً به وسیلهٔ درآمدهای فوق العاده تأمین گردد تا بار آن به دوش یک نسل گذارده نشود ولی آن قسمت از برنامه را که ارتباط با اصلاحات اجتماعی و تکمیل سازمان دارد بهتر است با وجوهی که در داخلهٔ کشور میتوان تهیه کرد انجام داد.

تشکیل هیأت عالی برنامه

در نتیجهٔ گزارش بالا، هیأت وزیران در تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۲۵ تصو یبنامه ای صادر نمود که بموجب آن هیأتی بنام هیأت عالی برنامه ایجاد گردید. وظائف هیأت عالی برنامه، طبق تصو یبنامهٔ شمارهٔ ١٧٤٦٢ به شرح زیر تعیین گردید:

ماده اول- این هیأت مرکب خواهد بود از اعضای هیأت تهیهٔ برنامهٔ عمرانی و اصلاحی کشور و دو نفر از بازرگانان، دو نفر از مطلعین در امور کشاورزی، دو نفر از مطلعین در امور فرهنگی و اجتماعی، دو نفر از مطلعین در مسائل بهداشتی، و چهار نفر از مهندسین و مطلعین در امور صنایع و معادن، و سه نفر از مطلعین در امور عمومی و انتظامی و ارتشی کشور که از طرف جناب اشرف آقای نخست وزیر انتخاب خواهند شد.

ماده دوم- کلیهٔ وزراء و رئیس بانک ملی ایران و مدیر عامل بانک صنعتی و معدنی به دعوت هیأت و یا در مواردی که شخصاً لازم بدانند در جلسات هیأت شرکت خواهند نمود.

ماده سوم- هیأت تحت ریاست عالیهٔ شخص نخست وزیر انجام وظیفه مینماید و ادارهٔ امور آن بعهده دبیرکل هیأت خواهد بود.

ماده چهارم- وظائف و اختیارات هیأت به قرار زیر میباشد:

۱- تعیین توانائی مالی کشور در مدت اجرای برنامه.

۲- مطالعه و پیشنهاد طرق تأمین وسائل مالی برای اجرای برنامه از قبیل تهیه وجوه لازم در داخلهٔ کشور از راه مالیات، قرضهٔ داخلی و غیره و جلب سرمایه های خارجی و دریافت اعتبارات از خارجه بهر نحوی که ممکن و مقتضی باشد.

۳- تطبیق ارقام هزینهٔ برنامه با توانائی مالی کشور و اعتبارات ممکن الحصول داخلی و خارجی، اصلاح و تغییر برنامه ها - کم و کسر کردن اقلام آنها -، تشخیص ضرورت و تقدم اجرای هر یک با رعایت اصل الاهم فالاهم.

٤- تفکیک آن قسمت از برنامه که دولت انجام آن را مستقیماً عهده دار میشود از کارهائی که ممکن است به کمک و راهنمائی دولت توسط افراد انجام پذیرد.

۵- تهیهٔ قانونی که فعلاً به تصویب هیأت وزیران و بعد به تصویب مجلس شورای ملی خواهد رسید دایر بر اینکه کلیهٔ اعتبارات مربوط به اجرای برنامه باید صرفاً برای این منظور مصرف و هیچگونه هزینهٔ دیگری از محل اعتبارات مزبور قابل پرداخت نباشد.

٦-تهیهٔ طرح قانونی برای تشکیل هیأتی جهت نظارت در اجرای برنامه.

۷- مطالعه و پیشنهاد هرگونه اقدامی که برای پیشرفت اجرای برنامه لازم باشد.

ماده پنجم- چون ممکن است بعضی اقدامات و تعهدات دستگاههای دولت از لحاظ ارتباطی که با توانائی مالی کشور دارد در اجرای برنامه مؤثر باشد لذا وزارتخانه ها، ادارات، بنگاهها، شرکتها و بانکهای دولتی مکلفند تا تنظیم برنامهٔ قطعی از این قبیل اقدامات بدون اطلاع و موافقت قبلی هیأت عالی برنامه خودداری نمایند.

ماده ششم- وزارتخانه ها، ادارات، بنگاهها، شرکتها و بانکهای دولتی موظفند هرگونه اطلاعاتی که از طرف هیأت خواسته میشود در اسرع اوقات و با نهایت دقت تهیه و در دسترس هیأت بگذارند و همچنین برای ادای توضیحات مربوط به اطلاعات مزبور در صورت تقاضای هیأت نمایندهٔ مطلعی بفرستند.

ماده هفتم- وزارت مالیه مکلف است اعتبارات لازم برای هزینه های هیأت را طبق بودجه ای که از طرف هیأت با موافقت وزیر مالیه تهیه و به تصویب نخست وزیر خواهد رسید تأمین و پرداخت نماید.

ماده هشتم- ادارهٔ کل آمار و بررسیهای وزارت مالیه از حیث انجام وظیفه تابع هیأت عالی برنامه و از حیث سازمان از ادارات تابعه وزارت مالیه میباشد.

ماده نهم- آئین نامهٔ داخلی هیأت و مقررات مربوط به جریان کارهای آن طبق پیشنهاد هیأت و تصویب نخست وزیر بموقع اجراء گذارده خواهد شد.

این اشخاص از طرف نخست وزیر به عضویت هیأت عالی برنامه تعیین شدند:

دکتر جواد آشتیانی (استاد دانشگاه)، دکتر حمید آهی (استاد دانشگاه)، دکتر ضیاءالدین ابوالضیاء (رئیس ادارهٔ بررسیهای اقتصادی و مالی بانک ملی ایران)، فضل الله بهرامی

(وزیر سابق پست و تلگراف)، دکتر علی اصغر خشایار (معاون سابق وزارت کشاورزی)، سرلشگر ریاضی (وزیر سابق جنگ)، مهندس علی زاهدی (مدیر کل سابق وزارت پیشه و هنر و مستشار فنی بانک صنعتی و معدنی)، دکتر عبدالحمید زنگنه (رئیس دانشکدهٔ حقوق)، مهندس زیرک زاده (مهندس پلی تکنسین)، دکتر کریم سنجابی (استاد دانشگاه)، دکتر رضازادهٔ شفق (استاد دانشگاه و نمایندهٔ مجلس شورای ملی)، دکتر عیسی صدیق (وزیر سابق فرهنگ)، دکتر حسن صفوی (مدیرکل سابق تبلیغات و انتشارات)، احمد حسین عدل (وزیر سابق کشاورزی)، محمود فاتح (کفیل سابق وزارت کشاورزی)، فهیمی (فهیم الملک) (وزیر سابق دارائی و کشور)، مهندس محمد قراگزلو (مشاور فنی بانک صنعتی و معدنی)، دکتر غلامرضا کیان (مدیرکل سابق وزارت دارائی و نمایندهٔ سابق مجلس شورای ملی)، دکتر محمود کیهان (استاد دانشگاه)، دکتر سعید مالک (لقمان الملک) (استاد دانشگاه و وزیر سابق بهداری)، دکتر علی اکبر مدنی (رئیس ادارهٔ آموزش بانک ملی ایران)، دکتر مسعود ملکی (مشاور اقتصادی وزارت دارائی که بعداً وزیر کار شد)، ابوالقاسم نجم (نجم الملک) (وزیر سابق خارجه و پیشه و هنر)، فتح الله نفیسی (مدیرکل سابق وزارت دارائی)، عبدالحسن نیک پور (رئیس اتاق بازرگانی تهران)، منوچهر نیک پی (مدیرکل وزارت دارائی)، علی وکیلی (نایب رئیس اتاق بازرگانی).

اسامی کسانی را که برای عضویت هیأت تهیهٔ نقشهٔ اصلاحی و عمرانی کشور و همچنین هیأت عالی برنامه در نظر گرفته میشدند من با کمک دکتر علی امینی تهیه میکردم و به تصویب مرحوم قوام السلطنه میرساندم.

اولین جلسهٔ هیأت عالی برنامه در ۵ شهریور ۱۳۲۵ در کاخ وزارت امور خارجه به ریاست قوام السلطنه تشکیل شد. در این جلسه، علاوه بر اشخاصی که به عضویت هیأت عالی برنامه تعیین گردیده بودند، دکتر علی امینی (دبیر کل هیأت تهیهٔ نقشه) و عبدالحسین هژیر (وزیر مالیه)، و من حضور داشتیم. پس از بیاناتی که راجع به فلسفهٔ تهیهٔ برنامهٔ عمرانی ایراد گردید اعضای هیأت عالی برنامه به پنج کمیسیون تقسیم شدند.

نظر من دربارهٔ تأمین هزینهٔ برنامه ها

در مراحل اول کار هنوز نه مدت برنامه بطور قطع معلوم شده بود و نه هیچگونه رقم قطعی برای جمع کل هزینهٔ برنامه ممکن بود تعیین گردد. نباید فراموش کرد که آن ایام وسائلی که امروز تا حد زیادی وجود دارد یافت نمیشد. عدهٔ اقتصاددان انگشت شمار بود و مرکز مطالعات اقتصادی شاید حقیقتاً منحصر به بانک ملی بود، آن هم بسیار ناقص.

در آن زمان، روی فرضیاتی که هیچگونه پایهٔ علمی نداشت و بلکه برمبنای حدسیات قرار گرفته بود، هزینهٔ کل برنامه در حدود ۱۵ هزار میلیون ریال (که به نرخ آن روز، یعنی هر دلار ۳۲/۵ ریال، در حدود ٤٦١ میلیون دلار میشد) پیش بینی میگردید و مدت برنامه از ۵ سال تا ۷ سال درنظر گرفته شده بود. آنچه مسلم بود مملکت توانائی تخصیص حتی این مبلغ جزئی را برای اجرای حداقل اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ضروری نداشت، بخصوص که، همانگونه که در فصول قبل ذکر شد[1] مجلس شورای ملی با آزاد کردن قسمتی از پشتوانهٔ طلای اسکناسهای ایران که بیهوده حبس شده و از حیز انتفاع افتاده بود موافقت نمیکرد. دو نامه ای که در بارهٔ لزوم تهیهٔ برنامه و مسئلهٔ هزینهٔ آن و استقراض از خارجه در سال ۱۳۲۵ به علا نوشتم و افکار و نظرات مرا روشن میسازد در اینجا عیناً درج میشود:

۲٤٤/۱ ۱۷ مهر ۱۳۲۵

جناب آقای علا سفیر کبیر شاهنشاهی واشنگتن

عطف به نامهٔ شمارهٔ ۱٤٤ و همچنین نامهٔ ۱۳۷۵ مورخ ۱٦ شهریور به عنوان جناب اشرف آقای نخست وزیر، که رونوشت آن را برای اینجانب مرحمت فرموده اید خاطر محترم را مستحضر میدارد:

چون موضوع هر دو نامه (سد لار و بدست آوردن اعتبار برای اجراء نقشهٔ اصلاحات) با هم ارتباط کامل دارند نظریات خود را ذیلاً به اطلاع میرسانم:

باتوجه به گزارش سرالکساندر گیب[2] راجع به ساختن سد لار و عقایدی که شرکتهای معتبر آمریکائی راجع به آن اظهار کرده اند، جای تردید نیست که این اقدام از لحاظ فنی کاملاً عملی است و از لحاظ اقتصادی بی نهایت مفید و مهم خواهد بود. اگر چه خرج آن (بین ۱،۳۰۰ میلیون و ۱،۵۰۰ میلیون ریال) سنگین است ولی هرگاه این طرح تنها اصلاح یا یکی از دو سه اصلاحاتی بود که این کشور به آن احتیاج دارد، این مملکت میتوانست بدون درنگ دست بکار شده و با سرمایهٔ خود آنها را بموقع اجراء بگذارد. مثلاً اگر برنامهٔ اصلاحات ایران عبارت بود از ساختن سد لار، لوله کشی تهران، تکمیل کارخانهٔ برق تهران (اگر چه با ساختن سد لار دیگر شاید صلاح نباشد که کارخانهٔ برق تهران هم توسعه یابد)، و ساختن «اگو» برای فاضل آب در پایتخت، هیچ لازم نبود این کشور در فکر تهیهٔ سرمایه از خارج باشد و به سهولت میتوانست تمام این کارها را با پول خود انجام بدهد. متأسفانه دردهای ایران بدبخت با انجام این عملیات (که نهایت ضرورت را دارد و هیچ کس منکر لزوم آنها نیست) علاج نمیشود، حتی ممکن است اجرای چنین برنامه ای اثرات نامطلوبی هم داشته باشد زیرا فقر و فلاکت و بیسوادی و بیماری سرتاسر مملکت را فراگرفته، سطح زندگانی افراد را تا این حد پائین برده و به عقیده من بهیچوجه صلاح نیست که تمام یا قسمت اعظم توانائی کشور به مصرف چند فقره اصلاحات در تهران برسد و تفاوتی را که امروز بین مرکز و شهرستانها وجود دارد فاحش تر و شدیدتر نماید و بهانه و مستمسک بسیار خوبی به دست دشمنان ایران که

۱و ۲-رجوع کنید به فصل هشتم

منظورشان ایجاد نفاق و جدائی بین ایرانیان است بدهد. از طرفی دیگر احتیاجات این کشور بحدی است که بر کسی پوشیده نیست که با این فقر عمومی ما قادر نخواهیم بود که آن احتیاجات را منحصراً با توانائی و سرمایهٔ خودمان مرتفع سازیم. پس چه باید کرد؟ این است نظر اینجانب راجع به اقداماتی که باید بدون تأخیر و با کمال جدیت و ایمان بعمل آورد، والا عقیده دارم جلوگیری از وقایعی که موجودیت و استقلال این مملکت را در مخاطره خواهد انداخت امکان پذیر نخواهد بود:

۱- باید دید برای بالا بردن سطح زندگی اهالی این مملکت که تا حدی شبیه زندگانی آدمیزاد شود چه باید کرد. این عملیات شامل اصلاحات اجتماعی که درآمد مالی آنی نخواهد داشت و همچنین اصلاحات اقتصادی خواهد بود که پاره ای از آنها احیاناً ممکن است از لحاظ مادی بسیار سودمند باشد.

۲- پس از تعیین مخارج و مدت اجرای طرحهای بالا باید دید خود کشور تا چه حد توانائی پرداخت این مخارج را دارد و اگر همانطور که برای اینجانب مسلم است معلوم شد که توانائی و سرمایهٔ خودمان حقیرتر از آن است که بتوانیم حداقل اصلاحات ضروری را انجام بدهیم آنوقت باید دید چه مبلغی اعتبار خارجی لازم داریم که علاوه بر توانائی خودمان چنین اصلاحاتی را میسر سازد.

بدیهی است در موضوع اعتبار خارجی چند عامل مهم را باید در نظر گرفت:

اول- مصرف اعتبار طوری باشد که اطمینان طرف دهنده را جلب نماید و در مدت معینی اصل و بهره آن مستهلک شود.

دوم- اعتبار به مصارف مولد ثروت برسد نه به مصارف تجملی و غیرلازم.

سوم- شرائط اعتبار بحدی سنگین نباشد که استرداد اصل و بهره آن در مدت نسبتاً طولانی ممتنع باشد.

چهارم- اعتبار دهنده هیچگونه منظور سیاسی یا نظری که مضر بحال کشور باشد نداشته باشد.

۳- پس از معلوم شدن نکات بالا طرحهائی که تهیه شده است به شکل یک نقشهٔ اصلاحات اقتصادی و اجتماعی درخواهد آمد که باید تحت نظارت اشخاص امین و بصیر بموقع اجراء گذاشته شود و در موقع خود به تصویب مجلس شورای ملی برسد تا در آینده اگر وزیر نالایق و احیاناً نادرستی سرکار آمد نتواند به سلیقه خود آن را تغییر بدهد و نقشه را خنثی نماید.

من خود اذعان میکنم که اجرای این برنامه در ایران مشکلات بی پایانی در بردارد. کیست که نداند با دستگاههای زنگ زده دولتی در کشور ما انجام چنین کاری تا چه اندازه دشوار است. ولی اگر کسی معتقد است که باید ایران را از این وضع نکبت بار نجات داد باید تمام این مشکلات و موانع را رفع کند زیرا تنها راه علاج این است و دیگر نمیتوان با دنیای امروز زندگانی روزمره را ادامه داد.

بدیهی است هم از لحاظ جلب اعتماد اعتباردهندگان و هم برای اطمینان خاطر خودمان لازم است طرحهائی که در رشته های مختلف تهیه میشود مورد مطالعه و رسیدگی متخصصین عالی مقام واقع شود و از این جهت بود که از اعزام هیأتی از متخصصین آمریکائی استقبال

شد. نظریات بالا از بدو تشکیل حکومت جناب اشرف آقای قوام السلطنه مورد مطالعه قرار گرفته و معظم له کاملاً با آن موافقت فرموده اند. تا کنون قسمتی از مقدمات کار انجام گردیده و امیدوارم با کمکهای ذیقیمت حضرتعالی اینکار عظیم را به پایان برسانیم. چون هنوز ارقام نهائی به دست نیامده تا کنون نتوانسته ایم رقم قطعی اعتباری که از خارجه لازم خواهیم داشت تعیین کنیم ولی بطوری که در تلگرام شماره ۲۷۷۲۰ شهریور آقای نخست وزیر به حضرتعالی ذکر گردیده این رقم کمتر از ۲۵۰ میلیون دلار خواهد بود که در نظر است در مدت پنج سال بتدریج و پس از آنکه وجوه خودمان در راه اجرای نقشه خرج شد به مصرف برسد. جمع کل هزینهٔ برنامه های وزارتخانه ها از ٦٤ هزار میلیون ریال تجاوز کرده ولی چون این رقم بکلی از قدرت و استطاعت کشور خارج است چنین تصور میرود که رقم کل به ۱۵ هزار میلیون ریال تقلیل داده شود که در حدود نصف آن در داخله و نصف دیگر بوسیلهٔ اعتبارهای خارجی تهیه گردد.

در این خصوص با آقای سفیرکبیر آمریکا مفصلاً مذاکره و به ایشان گفته شد که ده میلیون اعتباری که وزارتخارجه آمریکا اظهار داشتند بانک صادرات و واردات واشنگتن حاضر است به ایران بدهد بحدی ناچیز است که قابل مذاکره نیست. اعتباری که این کشور از بانک صادرات و واردات یا از بانک بین المللی درخواست خواهد کرد بشرط آنکه از هر حیث مطابق مقررات آن بانکها باشد نباید کمتر از ۲۵۰ میلیون دلار باشد. از آقای سفیرکبیر خواهش شد که توسط وزارت خارجهٔ آمریکا از دولت خود تقاضا و قویاً توصیه نماید که در این موضوع از تقاضای ایران پشتیبانی کند. ضمناً به ایشان خاطرنشان گردید که اولیای امور موافقت دارند که در قانون پولی ایران تجدید نظر شود بنحوی که از میزان پشتوانه که فعلاً صددرصد است کاسته شود و از این راه بمنظور اجرای قسمتی از اصلاحات بنفع ملت ایران استفاده شود. ولی این تجدید نظر باید با اجازهٔ مجلس باشد و موقعی پیشنهاد شود که نقشهٔ اقتصادی تنظیم شده باشد تا اقدام به کاهش میزان پشتوانه که منجر به افزایش اسکناس منتشره میگردد نگرانی و تزلزلی نسبت به پول کشور تولید ننماید.

گزارش سر الکساندر گیب که حاوی نقشه ها نیز میباشد بوسیلهٔ وزارت خارجه تقدیم و مخصوصاً تقاضا شد آن را با پست هوائی ارسال نمایند.

در خاتمه معروض میدارم که هرگاه که در مورد یک یا چند طرح از قبیل سدسازی، لوله کشی شهرها، و سایر عملیات صنعتی یا کشاورزی شرکتها یا بنگاههای معتبر خارجی حاضر شوند با سرمایه و بخرج خود عملیات مزبور را انجام دهند و سرمایه و نفع خود را از محل درآمد تأسیسات نامبرده مستهلک نمایند در صورتی که شرائط آنها بنفع این کشور باشد و واگذاری این عملیات بخارجیها مطابق مصلحت مملکت تشخیص داده شود بدیهی است اینگونه قرارها هیچگونه تحمیلی از حیث سرمایه بر کشور ما نخواهد کرد و آنچه از این راه انجام میگیرد از جمع کل هزینهٔ نقشهٔ اقتصادی کشور کاسته خواهد شد و بجای آنها میتوان طرحهای دیگری به نقشهٔ مزبور اضافه نمود. منتها در اینگونه موارد باید سعی کرد حتی المقدور سرمایهٔ ایرانی با سرمایهٔ خارجی سهیم و شریک باشد.

ابوالحسن ابتهاج

در نامهٔ دیگری که به تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۲۵ به علا نوشتم و در پائین متن آن نقل میشود اصول برنامهٔ عمرانی و مبلغ کل هزینه و طرز استفاده از اندوخته های پولی خودمان و استقراض از خارجه و دلیل استخدام کارشناسان خارجی را تشریح کردم:

۲۱ آبان ۱۳۲۵

۲۸۱/۱

جناب آقای علا سفیرکبیر شاهنشاهی واشنگتن

عطف به تلگرام شمارهٔ ۵۰۷ مورخ ۱۱ آبان خطاب به جناب اشرف آقای نخست وزیر راجع به دادن اطلاعات لازم برای تهیهٔ گزارش مقدماتی جهت هیأت مدیرهٔ اداره اعتبارات بانک بین المللی ترمیم و توسعه پاسخ پرسشها را ذیلاً باطلاع عالی میرساند:

۱- نقشه ها از طرف وزارتخانه ها تهیه شده و از دو ماه پیش کمیسیونهای هیأت عالی برنامه مشغول رسیدگی و تجدید نظر در اقلام و مبالغ و جزئیات آنها میباشد و ضمناً طرحها و مبالغ هزینه را با رعایت اصل الاهم فالاهم جرح و تعدیل خواهند کرد.

۲-عملیات مندرج در نقشه دو قسمت است: یک قسمت مربوط به امور اقتصادی و قسمت دیگر راجع به امور اجتماعی.

قسمت اقتصادی شامل عملیات عمرانی و مولد ثروت است، مانند بستن سدها و بطور کلی کلیهٔ مسائل مربوط به اصلاح و توسعه کشاورزی، توسعه و تکمیل کارخانه های فعلی و ایجاد کارخانه های جدید، اکتشافات و استخراج معادن و اصلاح و تکمیل وسائل ارتباطی مانند پست و تلگراف و راه آهن و بنادر و هواپیمائی.

قسمت اجتماعی نقشه مربوط است به عملیات اصلاحی در بهداشت عمومی، تعمیم فرهنگ و سایر مسائل اجتماعی که بطور غیرمستقیم در ازدیاد ثروت ملی مؤثر میباشد.

۳- مدت نقشه از پنج تا هفت سال خواهد بود و هزینهٔ تخمینی آن ۱۵ هزار میلیون ریال است. بطوری که در صفحه ۳ نامهٔ شمارهٔ ۲٤٤/۱ مورخ ۱۷ مهرماه اینجانب قید شده، جمع کل هزینهٔ برنامه های وزارتخانه ها، باستثنای وزارت پیشه و هنر، از ٦٤ هزار میلیون ریال تجاوز کرده ولی چون این رقم بکلی از قدرت و استطاعت کشور خارج است کمیسیونهای هیأت عالی برنامه فعلاً طرحها و مبالغ هزینه ها را با رعایت اصل الاهم فالاهم تقلیل میدهند و تصور میرود که رقم کل به ۱۵ هزار میلیون ریال بالغ گردد که در نظر است در حدود نصف آن در داخله کشور و نصف دیگر به وسیله اعتبارهای خارجی تهیه گردد.

٤- چون هنوز برآورد مخارج از حیث ارز و ریال کاملاً تعیین نشده جواب این قسمت فعلاً معلوم نیست.

۵- نظر به اینکه این کشور در حدود نصف کل مخارج نقشه را از توانائی و موجودی خود تأمین خواهد کرد، که قسمتی از آن به شکل ارز میباشد، تصور نمیرود در ابتدای اجرای نقشه به استفاده از اعتبار احتیاج باشد و در نظر است پس از حصول اطمینان از تأمین اعتبار خارجی اجرای نقشه با پول و موجودیهای کشور آغاز گردد و فقط پس از اتمام آنها دست به اعتبار خارجی زده شود. تا موقعی که طرحهای مختلف دقیقاً رسیدگی نشده و هزینه ها و درآمدهای

هر سال تعیین نگردیده نمیتوان بطور قطع گفت در هر سال از چه مبلغ اعتبار استفاده خواهد شد ولی شاید بطور کلی از سال دوم ببعد شروع به استفاده از اعتبار خارجی بشود. در هر صورت اعتبار مورد تقاضا به دلار یا پولی خواهد بود که آزادانه قابل تبدیل باشد. راجع به وجوهی که در داخله تهیه خواهد شد، همانطوری که در نامهٔ ۲۴۴/۱ مورخ مهر ۱۳۲۵ به آن اشاره شد، اولیای امور در نظر دارند پس از افتتاح مجلس شورای ملی در قانون پولی کشور تجدید نظری بشود بنحوی که قسمتی از اندوخته های پولی که امروز راکد و بدون استفاده مانده به نفع ملت ایران به مصرف عملیات تولیدی برسد و کمک به بالا بردن سطح زندگانی افراد در افزایش درآمد ملی نماید. ولی بدیهی است این تجدید نظر باید موقعی به عمل آید که نقشهٔ اقتصادی کشور تهیه گردیده و عملیاتی که در قسمتهای مختلف اقتصادی و اجتماعی باید به موقع اجراء گذاشته شود معلوم شده باشد و در حینی که نقشه اقتصادی به تصویب مجلس شورای ملی میرسد و مصارف هر یک از اقلام نقشه تعیین میگردد و هیأتی برای نظارت در اجرای آن معین میشود اجازه داده شود اصلاحاتی در وضع پشتوانهٔ پول کشور صورت بگیرد که بجای راکد گذاشتن قسمتی از آن در راه اصلاحات ضروری و فراهم آوردن موجبات بهبودی اوضاع اقتصادی مصرف گردد.

۶- فوایدی که از اجرای برنامه عاید کشور میشود عبارتست از افزایش درآمد ملی از راه تزیید تولید و بالا بردن سطح زندگی افراد و افزوده شدن صادرات کشور به وسیلهٔ ازدیاد محصولات کشاورزی و معدنی و بی نیاز شدن از قسمتی از واردات با تهیه قسمت عمدهٔ از احتیاجات عمومی مثل قند و قماش و امثال آنها به واسطهٔ تکمیل و توسعهٔ کارخانه ها. بطور کلی در مطالعه و تنظیم نقشه ها جهات اقتصادی عملیات طوری در نظر گرفته میشود که در ظرف مدت مناسبی از محل درآمد آنها هزینه های مربوطه مستهلک گردد.

۷- مدت استهلاک اعتبار حداکثر ۳۰ سال خواهد بود ولی همانطور که در بند ۲ گفته شد پس از تکمیل رسیدگی به طرحهای جزء طرز قطعی استهلاک تعیین خواهد شد. درآمدهای ارزی فعلی کشور بدون توجه به افزایشی که در اثر اجرای نقشه در این درآمد حاصل خواهد شد پرداخت و استهلاک اصل و بهرهٔ اعتبارهای خارجی را کاملاً تأمین مینماید. یک قلم از درآمدهای ارزی کشور که مربوط به نفت جنوب است به تنهائی در سال از ٤٥ تا ۷۰ میلیون دلار عاید کشور میکند که قسمتی از آن به شکل حق الامتیاز به دولت پرداخت میگردد و قسمت دیگر برای تأمین مخارج شرکت نفت به بانک فروخته میشود. (در اینجا لازم است توضیح داده شود که هم حق الامتیاز به واسطهٔ افزایش استخراج نسبت به سالهای پیش ترقی کرده و هم فروش ارز شرکت نفت به واسطهٔ افزایش مخارج و توسعهٔ عملیات شرکت فزونی عمده یافته است.) بطوری که اطلاع دارند در مدت چندین سال قبل از شهریور ۱۳۲۰ درآمد دولت از حق الامتیاز نفت که در آن موقع خیلی کمتر از میزان مبلغ فعلی بود جزو بودجه عادی کشور محسوب نمیشده و در حساب اندوختهٔ مخصوص نگاهداری میشد.

محض استحضار خاطر شریف متذکر میگردد اگر چه بیشتر طرحها تهیه گردیده ولی به چند دلیل در نظر است قبل از آن که تقاضای رسمی به بانک بین المللی یا بانک صادرات و واردات آمریکا داده شود طرحهای مزبور از طرف متخصصین درجه اول خارجی رسیدگی گردد. پاره ای از این دلائل ذیلاً ذکر میشود:

۱- دولت و ملت ایران باید اطمینان حاصل کنند که پول بیهوده بابت طرحهای غیرعملی تلف نخواهد شد.

۲- طبق مقررات بانک بین المللی، و بانک صادرات و واردات آمریکا، پیش از دادن وام باید طرحهای کامل تهیه و رسیدگی شده باشد.

۳- پیش بینی هائی که راجع به درآمدهای حاصله از اجرای نقشه شده است مورد رسیدگی دقیق متخصصین واقع گردد تا هم برای دولت و هم برای وام دهنده اطمینان بخش باشد.

به این جهات دولت نهایت علاقه را دارد که هیأتی از متخصصین عالیمقام آمریکائی که از طرف مقامات رسمی آن دولت معرفی و توصیه شده باشند هر چه زودتر به ایران آمده و در تکمیل این کار شرکت نمایند. پس از تهیهٔ گزارش این اولین هیأت و تکمیل نقشه و طرحهای جزء آن بلادرنگ تقاضای قطعی با تعیین تمام اطلاعات لازم به بانک بین المللی و در صورت لزوم به بانک صادرات و واردات داده خواهد شد. نکتهٔ بسیار مهم دیگری که لازم است در این جا تذکر داده شود این است که قطع نظر از نظارتی که از طرف این کشور به وسیلهٔ اشخاص مورد اعتماد به انتخاب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد دولت ایران هنگام دریافت وام از بانک بین المللی تقاضا خواهد کرد که هم برای اطمینان خود و هم برای مزید اعتماد ملت ایران بانک بین المللی حق داشته باشد در اجرای نقشه همه گونه نظارت کند تا اولاً عملیات از لحاظ فنی کاملاً مطابق طرحها انجام شود و ثانیاً اعتبارهای دریافتی منحصراً به مصارف پیش بینی شده در نقشه برسد.

درخواست وام از بانک جهانی

بانک جهانی در ۲۵ ژوئن ۱۹٤٦ (٤ تیر ۱۳۲۵) شروع بکار کرد و ۲۵۰ میلیون دلار بمنظور ترمیم اقتصاد فرانسه به آن کشور وام داد. این اولین معامله ای بود که بانک انجام میداد و این در مقابل درخواست فرانسه برای ۵۰۰ میلیون دلار بود. دومین وام بانک به هلند و به میزان ۱۹۵ میلیون دلار بود که آن هم بمنظور ترمیم منابع تولیدی آن کشور داده شد و در مقابل درخواستی بود که دولت هلند بمبلغ ۵۳۵ میلیون دلار از بانک جهانی نموده بود.

علا از واشنگتن به من نوشت و گوشزد کرد که خوب است دولت ایران تقاضائی برای گرفتن وام به بانک جهانی بفرستد و به این وسیله حق و نوبت خود را محفوظ نماید. من میدانستم که درخواست مبلغ عمده ای از طرف دولت ایران برای امور عمرانی، آن هم بدون داشتن برنامهٔ متکی به ارقام قابل اعتماد، نتیجه ای نخواهد داشت، چرا که هنوز بانک جهانی وامی برای کارهای عمرانی نداده بود و معلوم نبود در چه تاریخی وارد اینگونه معاملات بشود. و تصمیم بانک و کشورهای تشکیل دهندهٔ بانک این بود که در آغاز کار کمکهای بانک بیشتر متوجه ترمیم کشورهائی بشود که در اثر جنگ جهانی دوم دچار صدمه و زیان عمده گردیده بودند و سپس به امور عمرانی کشورهای عقب مانده بپردازد. باوجود

این، چون صرف ابلاغ قصد دولت به بانک خالی از هر گونه ضرر بود و حتی ممکن بود واقعاً حق تقدمی برای ایران ایجاد کند، به وسیلهٔ سفارت ایران در واشنگتن به بانک جهانی اطلاع داده شد که دولت ایران قصد دارد برای برنامهٔ عمرانی خود در مدت ۵ تا ۷ سال متدرجاً تا میزان ۲۵۰ میلیون دلار وام از بانک درخواست کند. چنین فرض میشد که ما بدینوسیله خواهیم توانست از محل اندوخته های خودمان و قرضه از بانک جهانی اعتبارات برنامه ای را که حداقل احتیاجات اقتصادی و اجتماعی مملکت را تأمین کند فراهم نمائیم.

بانک جهانی پس از دریافت این اطلاع متذکر گردید هر کشوریکه درخواست وام میکند باید بگوید وام مورد تقاضا برای چه منظور است، نوع و هزینه تقریبی کارهائیکه قرار است انجام بگیرد چیست، چه مبلغ از هزینه کل به پول محلی و چه مبلغ به ارز مصرف خواهد شد، برنامه مصرف سالیانه از چه قرار است و استرداد وام دریافتی در چه مدت مقدور خواهد بود.

استخدام شرکت موریسن نودسن

پس از اطلاع از نظریه بانک جهانی به عقیده من لازم آمد طرحهائیکه قبلاً از طرف هیئت تهیه نقشه و هیئت عالی برنامه تهیه گردیده مورد وارسی و تحقیق متخصصین درجه اول خارجی قرار گیرد و پس از تهیه گزارش آنها و تکمیل طرحها و اطلاعاتیکه بانک جهانی خواسته است تقاضای قطعی به بانک جهانی فرستاده شود.

بدین منظور به سفارت ایران در واشنگتن دستور داده شد با مؤسسات معتبر آمریکائی داخل مذاکره شود. سفارت ایران با سه بنگاه بزرگ وارد مذاکره گردید و بالاخره شرایط شرکت موریسن نودسن[۱] مورد قبول دولت واقع گردید و در ۲٦ آذر ۱۳۲۵ قراردادی بین دولت و شرکت نامبرده منعقد شد که بموجب آن هیئتی مرکب از ده نفر مهندس آمریکائی برای مطالعه در اوضاع اقتصادی کشور به ایران مسافرت نمایند و منابع و مقدورات ایران را مورد مطالعه قرار دهند و نظر خود را راجع به عملیات عمرانی گزارش بدهند.

دسته اول متخصصین شرکت موریسن نودسن در ۷ دیماه ۱۳۲۵ وارد تهران شد و بیدرنگ شروع بکار کرد. به موجب نامه مورخ ۲ دیماه ۱۳۲۵ نخست وزیر، من به سمت نماینده دولت جهت حل و فصل امور مربوطه و ارتباط با نمایندگان شرکت تعیین گردیدم.

«دان»[۲] نایب رئیس موریسن نودسن شخصاً به ایران مسافرت کرد و راجع به مأموریتی که شرکت بعهده گرفته بود با من مذاکره نمود. در اولین ملاقات بوی گفتم که در نظر داریم برای اجرای برنامه وامی به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار از بانک جهانی درخواست کنیم. اما اگر

۱- Morrison Knudson & Co. Ltd.

۲- G.F. Dunn

نتوانستیم وامی از بانک تحصیل کنیم مبلغ برنامه، که منحصراً با پول خودمان تأمین خواهد شد، اجباراً به ۲۵۰ میلیون دلار تقلیل خواهد یافت. دان، که همان روز وارد تهران شده بود، به من گفت خرج کردن ۵۰۰ میلیون دلار کار آسانی نخواهد بود. برای من روشن بود مقصودش این است که در قوهٔ جذب ایران تردید دارد. به او جواب دادم که بهتر است در این موضوع بعدها که آشنائی بیشتری به مملکت من پیدا میکنید صحبت کنیم.

اتفاقاً آنها در گزارش خود، که چندین ماه بعد دادند، در حدود ۲۴۰ طرح مفید عمرانی و تولیدی (چه مستقیم و چه غیرمستقیم) بنظرشان رسید که هزینهٔ اجرای آنها را به مبلغ ۱،۲۵۰ میلیون دلار (که به نرخ آن روز ۴۰ هزار میلیون ریال میشد) پیش بینی کردند. ولی چون این مبلغ از توانائی کشور خارج بود، در مورد برنامهٔ ۵۰۰ میلیون دلاری اینطور اظهار نظر کردند که هرگاه ۱۰۰ میلیون دلار به آن افزوده شود برنامهٔ نسبتاً کامل و مؤثری را تشکیل خواهد داد.

سپس شخصی، به نام «بلایفوس»[1]، ریاست هیأت اعزامی موریس نودسن را عهده دار شد. من در بانک ملی دفترهائی با عدهٔ لازم همکار ایرانی و مترجم و ماشین نو یس و خدمتگزار در اختیار آنها گذاشتم و عده ای را نیز از بین مهندسین تحصیل کرده ایرانی دعوت نمودم که با آنها همکاری کنند. آنها هم پذیرفته و مشغول کار شدند.

در این ایام، در بارهٔ برنامه ریزی و استخدام متخصصین خارجی برای تهیهٔ برنامه و طرحها و دریافت وام از خارجه بمنظور اجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، نظرهائی در پاره ای روزنامه های تهران منعکس میگردید که حاکی از بدبینی و نگرانی شدید نسبت به این کار بود. بدین جهت لازم دانسته شد که برای روشن شدن افکار عمومی توضیحاتی برای درج در روزنامه ها داده شود. بنابراین وزیر کار و تبلیغات دعوتی از صاحبان جرائد پایتخت بعمل آورد که در انجمن روزنامه نگاران حاضر شوند. این جلسه در ۱۲ بهمن ۱۳۲۵ تشکیل شد و من بیاناتی در آنجا نمودم که خلاصه آن از این قرار است:

> موثرترین کاری که ممکن است در مدت نسبتاً کوتاهی انجام شود اصلاحات اقتصادی است، مشروط بر این که قبلاً بدانیم چه کارهائی را میخواهیم انجام بدهیم و به چه نحو باید اقدام کنیم، و مثل بعضی کارهای دیگر روزمره وخلق الساعه و بدون مطالعه نباشد. در مملکت ما آمار و حساب و دقت و حوصله برای کارهای دقیق وجود ندارد ولی مملکتی که بخواهد در زندگانی افرادش تغییرات محسوسی بدهد و این اصلاحات را منحصر به یک نقطه نکرده و در تمام کشور اجرا نماید جز این که از روی نقشه ای صحیح و حساب شده عمل کند راه دیگری ندارد. تهیهٔ چنین نقشه ای در حال حاضر بسیار مشکل است ولی باوجود تمام

۱- Bleifuss

مشکلات باید این کار بشود. اگر هم دولت نتوانست بجهاتی تصمیم خود را دائر بر تحصیل اعتبار از خارجه عملی کند نباید از اجرای نقشهٔ عمران اقتصادی صرفنظر نماید. منتهی در این صورت دایرهٔ عملیات کوچکتر شده و محدود خواهد بود به توانائی مالی و امکانات خودمان، ولو اینکه از ذخایر مملکت هر چه داریم در این راه صرف کنیم. بشرط این که اطمینان داشته باشیم ثروتمان به مصارفی خواهد رسید که خود تولید ثروت خواهد کرد. یک مملکت نباید به این قانع باشد که اسکناسش صددرصد پشتوانهٔ طلا داشته ولی مردمش بدبخت و بیچاره باشند.

اجرای این اصلاحات در یک مدت کوتاه میسر نیست و باید تعیین نمود که احتیاجات کشور در رشته های مختلف اقتصادی و اجتماعی چیست و هزینهٔ آن چقدر است. سپس طرحهای اصلاحی با توجه به وجوهی که در اختیار خواهیم داشت و با رعایت اصل الاهم فالاهم طبقه بندی شوند. از این جهت لازم است قبل از اتخاذ تصمیم نهائی دربارهٔ نقشهٔ اقتصادی، متخصصین صلاحیتدار طرحهائی را که میخواهیم اجرا کنیم از لحاظ فنی و اقتصادی رسیدگی کنند. بدین منظور لازم دیده شد یک عده مهندس و متخصص استخدام شوند تا به ایران بیایند و در این موارد مطالعه کنند.

آنگاه به واهمه ای که بین افراد ملت ما نسبت به گرفتن وامهای خارجی وجود دارد اشاره نمودم و گفتم:

استقراض از بانک بین المللی که ما در آن عضویت داریم و یکی از صاحبان سهام آن هستیم با قرض کردن از یک دولت خارجی تفاوت بسیار دارد. بانک جهانی به وسیله هیأتی اداره میشود که از طرف کلیهٔ کشورهای عضو انتخاب میشوند و تابع مقرراتی است که دربارهٔ تمام ممالک بطوریکسان اجرا میگردد. آنچه که باعث خوشوقتی است این است که بانک طبق اساسنامهٔ خود حق ندارد قرضه ای بدهد مگر اینکه معلوم شود آن اعتبار به چه مصرفی خواهد رسید و یکی از شرائط آن این است که حتماً باید به مصرف امور تولیدی برسد. نکتهٔ دیگر این است که بانک باید اطمینان داشته باشد که وجوه دریافتی به مصارفی که قبلاً با موافقت بانک تعیین شده خواهد رسید.

دولت در نظر گرفته است پس از این که احتیاجات ضروری کشور با رعایت اصل الاهم فالاهم تعیین شد لایحه ای به مجلس تقدیم و تقاضا کند نقشهٔ اقتصادی کشور به تصویب برسد تا معلوم باشد چه کارهائی باید در این کشور انجام شود و هیچ دولتی نتواند در آینده به میل خود تغییری در موارد آن بدهد. برای نظارت در مصرف وجوه مزبور در لایحهٔ مزبور از مجلس تقاضا میشود یک هیأت نظار انتخاب کند که کارشان منحصراً نظارت در اجرای این برنامه باشد.

گزارش موریس نودسن و تماس با بانک جهانی

هیأت مهندسین شرکت موریسن نودسن، پس از چند ماه توقف در ایران و با استفاده از آمار و اطلاعاتی که هیأت عالی برنامه جمع آوری کرده بود و پس از مسافرت به نقاط مختلف کشور، کارهای خود را در اردیبهشت ۱۳۲۶ خاتمه داد و در مرداد همان سال

گزارش خود را دربارهٔ عمران ایران در ۳۲۰ صفحه به وسیلهٔ من به دولت تقدیم کرد. همانطور که به آنها دستور داده شده بود شرکت موریسن نودسن دو برنامهٔ عمرانی جداگانه تهیه نمود که هزینهٔ یکی به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار و دیگری ۲۵۰ میلیون دلار بالغ میگردید. ولی آنها در گزارش خود یادآور شدند که حتی مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار هم، با توجه به احتیاجات کشور، کافی نخواهد بود.

چون در مرداد ۱۳۲٦ برای شرکت در دومین مجمع عمومی سالیانهٔ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که در لندن تشکیل میشد عازم انگلستان بودم، به موجب نامهٔ ۲۲ مرداد ۱۳۲٦ از طرف نخست وزیر (قوام السلطنه) به من مأموریت داده شد که برای فراهم آوردن زمینهٔ وام با مقامات بانک جهانی مذاکره کنم.

در لندن با «جان مکلوی»[۱]، که در آن زمان رئیس بانک بود، و «یوجین بلاک»[۲]، که عضویت هیأت مدیرهٔ بانک را داشت، مذاکره کردم. رئیس بانک اظهار داشت که چون ایران به تمام مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار مورد تقاضای خود در این تاریخ احتیاج ندارد و بتدریج در ظرف چندین سال از آن استفاده خواهد کرد، بهتر است طرز مصرف آن را تعیین نمائید تا هم پرداخت آن برای بانک مقدور باشد و هم به مبالغی که مورد مصرف آنی ندارند بیهوده بهره تعلق نگیرد. او بطور مثال به وامی که دولت فرانسه به مبلغ ۵۰۰ دلار از بانک درخواست نموده بود اشاره کرد و اظهار داشت که بانک حاضر شد ۲۵۰ میلیون دلار آن را بدهد و فرانسه نیز قبول کرد. علت این بود که بانک که از یک سال پیش شروع به کار کرده هنوز وجوه کافی، آن هم به ارزهای قابل تبدیل در اختیار ندارد.

سپس رئیس بانک استفسار کرد که احتیاجات ما در دو سال اول چه مبلغ است تا بانک‌جهانی بتواند همان مبلغ را تعهد نماید. او گفت پس از این که برنامه و طرحهای شما به موقع اجرا در آمد و بعد از این که مبلغ وام را به اضافه وجوه خودتان مصرف کردید مجدداً میتوانید مراجعه کنید و بقیهٔ پول مورد احتیاج شما را با در نظر گرفتن توانائی بانک در اختیارتان خواهیم گذاشت.

مشرف نفیسی و تهیهٔ برنامه عمرانی

پس از دریافت گزارش شرکت موریسن نودسن، دکتر حسن مشرف نفیسی در ۱۱ آبان ۱۳۲٦ از طرف قوام السلطنه نخست وزیر مأمور گردید که، با سمت وزیر مشاور و معاون نخست وزیر، برنامهٔ نهائی را تهیه و وسائل کار را برای شروع اجرای عملیات برنامه فراهم نماید.

۱- John McCloy
۲- Eugene Black

تا این تاریخ مشرف نفیسی به پیشنهاد من در واشنگتن عضویت علی البدل هیأت مدیره بانک جهانی را عهده دار بود ولی چون از این شغل ناراضی بود به من نوشت که میل دارد به ایران مراجعت نماید. در آن زمان اعضای هیأت مدیره بانک جهانی از دو گروه تشکیل میشدند. پنج دولت آمریکا، انگلستان، فرانسه، چین ملی و هند که نماینده خود را رأساً تعیین میکردند، اما بقیهٔ اعضاء هیأت مدیره را از بین سایر کشورهای عضو و به اکثریت آرا انتخاب مینمودند، به این نحو که در هر یک از تقسیمات جغرافیائی جهان کشورهای آن ناحیه یک نفر را به عضویت هیأت مدیره و یک نفر را به عضویت علی البدل برمیگزیدند. در اولین دورهٔ انتخابات، من که نمایندگی ایران را در بانک جهانی و همچنین در صندوق بین المللی پول برعهده داشتم، با نمایندگان کشورهای دیگر خاورمیانه توافق کردم که عضو علی البدل هیأت مدیره بانک جهانی از ایران باشد و همین ترتیب تا زمانی که من در بانک ملی بودم (۱۳۲۹) برقرار بود. در آن زمان این عضو علی البدل را من به دولت پیشنهاد میکردم و به این طریق تعیین میگردید.

بدین ترتیب نفیسی، که از شایسته ترین کسان برای تنظیم برنامه بود، به ایران آمد و با نهایت علاقه مشغول کار شد و گزارش خود را در ۱۰ آذر ۱۳۲۶ به نخست وزیر تسلیم نمود. مقارن همین ایام کابینه قوام السلطنه سقوط کرد و حکیم الملک مأمور تشکیل کابینه شد ولی نفیسی با پشتیبانی شاه که عبدالرضا پهلوی را به نمایندگی خود در سازمان موقت برنامه معرفی نموده بود به کار خود ادامه داد. در گزارش مشرف نفیسی هزینه اجرای برنامه عمرانی هفت سالهٔ کشور ۲۱ هزار میلیون ریال (در حدود ۶۵۰ میلیون دلار به نرخ رسمی آن روز) برآورد شده بود که ۶،۷۰۰ میلیون ریال آن (در حدود ۲۰۰ میلیون دلار) میبایست از محل وام بانک جهانی تأمین گردد. تمام عایدات ایران از نفت به مخارج عمرانی تخصیص داده شده و به دولت اجازه داده میشد ۴،۵۰۰ میلیون ریال از بانک ملی قرض کند. در این گزارش به این نکته اشاره شده بود که طبق مطالعات کمیسیونهای هیأت عالی برنامه، هزینه برنامه عمرانی هفت ساله میبایستی ۶۲ هزار میلیون ریال باشد، ولی نه تهیه چنین وجهی در این مدت میسر بود و نه وسائل فنی لازم برای مصرف این مبلغ بطرز مفیدی وجود داشت.

تقدیم لایحه برنامه عمرانی به مجلس و تصویب آن

لایحه قانون برنامه هفت ساله، بر مبنای گزارش مشرف نفیسی، در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ از طرف دولت (کابینه حکیم الملک)، که ابوالقاسم نجم در آن سمت وزیر عدلیه را عهده دار بود، تقدیم مجلس گردید. فوریت لایحه در همان جلسه به تصویب رسید و به کمیسیون مخصوصی ارجاع شد. این کمیسیون که امیراشرف افخمی ریاست آن را عهده دار بود هفته ای

سه بار با حضور مشرف نفیسی برای رسیدگی به این لایحه تشکیل جلسه میداد ولی با این وجود تا چند ماه بعد هنوز کار کمسیون خاتمه نیافته بود.

در خرداد ۱۳۲۷ عبدالحسین هژیر مأمور تشکیل کابینه گردید و خود عهده دار وزارت مالیه هم شد. در جریان رسیدگی به لایحه در کمیسیون مخصوص برنامهٔ مجلس شورای ملی، من به دعوت رئیس کمیسیون در جلسهٔ ۱۷ خرداد ۱۳۲۷ آن حضور یافتم و در دفاع از لایحه اظهاراتی کردم.[۱]

در۲شهریور۱۳۲۷،ضمن تصویب مادهٔ واحدهٔ مربوط به اعتبار یک دوازدهم مرداد ماه، تقاضای اعتباری به مبلغ ۲۵ میلیون ریال برای تکمیل کارهای سازمان موقت برنامه از طرف دولت (کابینهٔ عبدالحسین هژیر) به عمل آمد. پس از تصویب این اعتبار اداره ای بنام «ادارهٔ کل برنامه» از طرف هیأت دولت به ریاست مشرف نفیسی تأسیس گردید که وظیفهٔ آن عبارت بود از تهیهٔ برنامهٔ تفصیلی هفت ساله برای تقدیم به دولت و همچنین فراهم کردن مقدمات اجرای برنامه پس از تصویب قانون مربوطه. این اداره بعداً «سازمان موقت برنامه» نامیده شد که تا هنگام تصویب قانون هفت ساله و تأسیس سازمان برنامه دائر بود.

لایحهٔ مزبور در ٤ شهریور ۱۳۲۷، با اصلاحاتی که از طرف کمیسیون مخصوص مجلس با موافقت دولت در آن به عمل آمده بود، به ضمیمهٔ گزارش کمیسیون برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی گردید. در این بین کابینه هژیر در اول مهر ۱۳۲۷ ترمیم شد و محمد علی وارسته به وزارت مالیه منصوب گردید.

اختلاف سلیقه در طرز اجرای طرحهای عمرانی

در کابینهٔ هژیر از جمله اصلاحاتی که در لایحهٔ دولت به عمل آمد یکی وظائف سازمان برنامه بود که منحصر گردید به تهیهٔ نقشه ها و طرحها و بودجه های تفصیلی و نظارت در عملیات اجرائی از لحاظ فنی و مالی. این طرز عمل مخالف عقیدهٔ من بود. من، در عین حال که معتقد بودم عملیات اجرائی عمرانی اصولاً میبایستی به وسیلهٔ وزارتخانه ها و ادارات یا بنگاههای دولتی صورت گیرد، اعتقاد داشتم تا زمانی که این دستگاهها جهت اجرای این عملیات که باید با سرعت و درعین حال با دقت و شایستگی به عمل آید کاملاً مجهز نشده اند وظائف اجرائی نیز باید به عهده دستگاه عمرانی باشد. من توانستم این فکر را بعدها در چهارسال و چند ماهی که سرپرست سازمان برنامه بودم (از شهریور ۱۳۳۳ تا بهمن ۱۳۳۷) به موقع عمل بگذارم.

۱-رجوع شود به ضمیمهٔ «ذ»

تصویب قانون برنامه

قانون اجازهٔ اجرای مقررات مندرج در گزارش کمیسیون برنامهٔ مجلس شورای ملی در ۲۶ بهمن ۱۳۲۷، یعنی وقتی که محمد ساعد نخست وزیر و عباسقلی گلشائیان وزیر مالیه بود، به تصویب مجلس رسیده و بصورت قانون درآمد. به موجب این قانون دولت مکلف گردید گزارش شماره ۱ مورخ ٤ شهریور ۱۳۲۷ کمیسیون برنامه را به موقع اجرا بگذارد و برنامه عملی هفت ساله را در مدت سه ماه به تصویب کمیسیون برنامه برساند.

طبق تبصره (۱) این قانون اعضای شورایعالی و هیأت نظارت و مدیرعامل میبایستی بر حسب پیشنهاد دولت و به موجب فرمان همایونی منصوب شوند، ولی طرز انتخاب اعضای شورایعالی و مدیرعامل به موجب قانون دیگری (تبصره ۳ قانون «دو دوازدهم» فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸ مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۲۸) تغییر کرد و مقرر گردید طبق مادهٔ ۹ گزارش ٤ شهریور ۱۳۲۷ کمیسیون برنامه مجلس رفتار شود یعنی انتخاب اعضای شورایعالی و مدیرعامل سازمان برنامه موکول به پیشنهاد دولت و صدور فرمان همایونی گردد.

به موجب این قانون، مبلغ کل هزینه برنامه عمرانی هفت ساله ۲۱ هزار میلیون ریال بود که به شرح زیر تقسیم گردید:

کشاورزی	۵،۲۵۰ میلیون ریال
راه-راه آهن-بنادر و فرودگاه	۵،۰۰۰ میلیون ریال
صنایع و معدن	۳،۰۰۰ میلیون ریال
نفت	۱،۰۰۰ میلیون ریال
پست و تلگراف و تلفن	۷۵۰ میلیون ریال
اصلاحات اجتماعی	٦،۰۰۰ میلیون ریال
....	................-
جمع:	۲۱،۰۰۰ میلیون ریال

برکناری مشرف نفیسی

در ۳۰ دیماه ۱۳۲۷ تحریکاتی که از چندی پیش از آن علیه مشرف نفیسی شروع شده بود باعث برکناری او گردید. باین ترتیب که نه تنها از زحماتش قدردانی بعمل نیامد، بلکه طرز برکناری او بهیچوجه برازنده نبود. در همان روز نخست وزیر وقت (ساعد) نامه ای به من نوشت و مرا به سمت سر پرست سازمان موقت برنامه منصوب نمود. من چون به بانک ملی ایران علاقه مفرط داشتم و مایل نبودم آن مؤسسه را ترک گویم از قبول این شغل معذرت

خواستم. نامهٔ نخست وزیر و پاسخ من در پائین درج میشود.

بتاریخ ۱۳۲۷/۱۰/۳۰
شمارهٔ ۹۱۲۳۵/۲

نخست وزیر
آقای ابتهاج مدیر کل بانک ملی ایران

از این تاریخ تا تصویب قانون برنامه و انتخاب هیأت مدیره دائمی آن، سازمان موقت برنامه تابع بانک ملی ایران بوده و تحت نظر جنابعالی خواهد بود.

نخست وزیر
(محمد ساعد)

سوم بهمن ۱۳۲۷
۳۰۶/۱

جناب آقای نخست وزیر

در پاسخ مرقومهٔ شمارهٔ ۹۱۲۳۵/۲ مورخ ۳۰ دیماه مشعر بر انتخاب اینجانب به سر پرستی سازمان موقت برنامه با سپاسگزاری از حسن ظنی که آن جناب و سایر آقایان وزیران نسبت به اینجانب ابراز فرموده اند محترماً خاطر عالی را مستحضر میدارد که پس از مراجعه به مشاورین حقوقی بانک معلوم شد که رئیس بانک طبق اساسنامه بانک ملی ایران از قبول هر شغل دیگری ممنوع میباشد. بنابراین ناگزیر از قبول این خدمت معذور خواهم بود ولی همانطور که تا کنون بطور غیررسمی در پیشرفت این منظور و اجرای برنامه همه گونه مساعدت کرده ام خاطر محترم مطمئن باشد که از این به بعد نیز آنچه مقدور باشد در مساعدت با این اقدام خودداری نخواهم نمود.

ابوالحسن ابتهاج

شکست برنامه هفت ساله اول و علل آن

در اینجا مداخلهٔ من در به وجود آوردن سازمان برنامه و قبولاندن فکر و عمل برنامه ریزی به پایان رسید. در مدت نزدیک به سه سال و نیم از اولین تقاضای کتبی من از دولت دائر بر تنظیم برنامهٔ عمرانی تا تاریخ تصویب لایحهٔ برنامهٔ هفت ساله در مجلس، یعنی از شهریور ۱۳۲٤ تا بهمن ۱۳۲۷، شش کابینه روی کار آمدند. شش بار دولتها ترمیم شدند و هشت بار وزیر مالیه تغییر کرد. در تمام این مدت اشخاص بدبین و مأیوس، که با نهایت تأسف اکثریت طبقهٔ حاکمه را تشکیل میدادند، از انتقاد و منفی بافی و ایجاد بدبینی نسبت به برنامهٔ عمرانی خودداری نمیکردند. به عقیدهٔ من علل عدم موفقیت برنامهٔ عمرانی هفت سالهٔ اول نکات زیر بود:

۱- از یک طرف لایحه تقلیل میزان پشتوانه که قسمتی از ارز و طلای پشتوانهٔ اسکناس را آزاد میکرد و یک قسمت مهم از هزینهٔ برنامهٔ عمرانی را تأمین مینمود در مجلس شورای ملی به تصویب نرسید و از طرف دیگر (آن هم بدون شک در اثر همین عامل اولی) دریافت وام از بانک جهانی صورت نگرفت. هرگاه مجلس لایحهٔ پیشنهادی را تصویب کرده بود، مخارج ارزی و ریالی برنامه لااقل برای مدت دو سال تأمین شده بود. بعد از آن مدت ممکن بود پشتوانهٔ طلا و ارز به کمتر از ۵۰ درصد هم تقلیل داده شود و هزینهٔ عمرانی برای مدتی دیگر تأمین گردد. این طرز عمل اگر با مدیریت صحیح و سیاست عمرانی سالم توأم میگردید چنان اعتمادی نسبت به دستگاه عمرانی کشور ایجاد مینمود که تحصیل اعتبار لازم برای ادامهٔ کارهای عمرانی بدون اشکال میسر میگردید.

۲- اعتباری که از محل درآمد نفت به کارهای عمرانی تخصیص داده شده بود برخلاف نص صریح قانون در اختیار سازمان برنامه گذارده نشد.

۳- تغییر و تبدیل پی درپی مدیر عامل سازمان برنامه، که به موجب قانون میبایستی لااقل برای مدت سه سال در مقام خود باقی باشد. در مدت هفت سال دورهٔ برنامهٔ عمرانی اول این اشخاص به سمت مدیر عامل سازمان برنامه منصوب گردیدند:

حسن مشرف نفیسی (سر پرست سازمان موقت برنامه)

تقی نصر

حسن مشرف نفیسی

محمد سجادی

محمد نخعی

احمد زنگنه

جعفر شریف امامی

ابوالقاسم پناهی

احمد حسن عدل

ابوالحسن ابتهاج

٤- متصدیان امور (چه در دولت و چه در دستگاه عمرانی) به اصول برنامه ریزی معتقد نبودند و به آن اعتماد نداشتند.

۵- وظیفهٔ سازمان برنامه به غلط محدود شده بود به تهیهٔ طرحهای عمرانی و نظارت در اجرای آنها. در حالیکه دستگاههای دولتی بهیچوجه مجهز و مهیا برای انجام این وظایف نبودند.

٦- وقفه ای که در امر صنعت نفت (در نیمهٔ اول سال ۱۳۳۰) روی داد و در نتیجهٔ آن

عایدات ایران از نفت برای مدتی از بین رفت.

تا آنجائی که اطلاع دارم، برنامه های عمرانی طویل المدت در هیچیک از کشورهای دنیا به استثنای شوروی مطرح نبود و به همین دلیل وقتی من از داشتن یک برنامه عمرانی هفت ساله صحبت میکردم عده زیادی این کار را یک سیاست سوسیالیستی میدانستند و نسبت به آن روی خوشی نشان نمیدادند. برنامهٔ عمرانی پنج سالهٔ اول شوروی از زمان استالین شروع شده بود، ولی من به هیچوجه از آنها الهام نگرفته بودم. این عقیدهٔ شخصی خودم بود که مملکت باید برای کارهای عمرانی برنامهٔ حساب شده داشته باشد و از محل درآمد نفت به اجرای آن برنامه بپردازد. این عقیده را با استدلال بسیار ساده در همه جا میگفتم ولی حتی غربیها در این مورد خوشبین نبودند و با تردید به این موضوع نگاه میکردند.

شاه تا قبل از سفر اول خود به آمریکا در سال ۱۳۴۹ هیچ سروکاری با موضوع برنامه ریزی نداشت. در این سفر بود که به اهمیت داشتن یک برنامهٔ جامع برای کارهای عمرانی در مملکت پی برد و در اعلامیهٔ مشترک شاه و ترومن رئیس جمهور آمریکا، به لزوم اجرای برنامه وسیع عمرانی و کارهای اقتصادی و اجتماعی صریحاً اشاره شد.

خارجیها ابداً داشتن یک برنامهٔ عمرانی را قبل از آن عملی نمیدانستند. عده ای از غربیها میگفتند که این فکر ممکن است فکر خوبی باشد اما چطور میخواهید آن را در ایران اجرا کنید؟ حتی وقتی «استوارت آلساپ»[1]، روزنامه نگار معروف آمریکائی که در اسفند سال ۱۳۲۵ به ایران آمد و با شاه و قوام السلطنه و من مصاحبه کرد در مقاله ای که بعداً در روزنامه هرالدتریبون به چاپ رسید، ضمن تائید فکر برنامه ریزی در ایران با تردید نوشته بود که مشکل است بتوان باور کرد که ایران قادر به اجرای چنین برنامه ای باشد. آلساپ در قسمتی از مقاله خود مینویسد که شخصیتهای قابل توجه ایران عبارتند از احمد قوام نخست وزیر پیر ایران، شاه جوان وابوالحسن ابتهاج نابغه مالی ایران. روابط شاه و قوام تیره است به طوری که شایعه برکنار شدن او دائماً شنیده میشود ولی نفوذ قوام در مجلس طوری است که شاه قادر به انجام چنین کاری نیست. آلساپ میگوید ابتهاج که به تنهائی شورای مشورتی اقتصادی ایران است کمتر از شاه و قوام قابل توجه نیست. او مردی است فوق العاده باهوش و برعکس مشرق زمینیها نظرش را با کمال صراحت ابراز میکند. ابتهاج عقیده دارد که چنانچه ایران از فقر و بدبختی امروز خود رهائی پیدا نکند دیر یا زود زیر سلطه شوروی خواهد رفت. او با انرژی خستگی ناپذیری شاه و قوام را نیز نسبت به این عقاید متقاعد کرده است. آلساپ در جای دیگری از این مقالهٔ خود مینویسد باوجود این که عقاید ابتهاج معقول

۱- Stewart Alsop

و از نظر اقتصادی منطقی بنظر میرسد معذالک در مملکتی که فساد در آن سابقه طولانی دارد مشکل میتوان مجسم کرد که چنانچه بانک بین المللی وامی برای اجرای کارهای عمرانی به ایران اعطا کند این پولها به دست عده معدودی سودجو نیافتد و به مصرف بهبود وضع زندگی اکثریت مردمی که دستشان از همه جا کوتاه است برسد.[۱]

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «ر»



فصل چهاردهم
تصدی سازمان برنامه

دعوت به کار

با کودتای سال ۱۳۳۲ و با عقد قرارداد نفت و روشن شدن میزان درآمدهای سالیانه ایران از محل آن، و با توجه به این فکر که عقیده داشتم درآمد نفت باید صرف عمرانی کشور شود و نباید آن را برای هزینه های جاری مملکت بکار برد، تصمیم قاطع گرفتم که به ایران بازگردم و تمام همّ خود را صرف این کنم که درآمدهای حاصل از فروش نفت تلف نشود. من در سال ۱۳۳۰ به تهران برگشتم.

سه روز پس از مراجعتم به دیدار شاه رفتم و دلایل خود را برای بازگشت شرح دادم. به او گفتم که من آمده ام موی دماغ کسانی باشم که قصد دارند درآمد نفت را تلف کنند، و با همهٔ قوا و در هر موقعیتی که باشم با آنها خواهم جنگید. درآمد نفت باید صرف عمران این مملکت شود و حق نیست که این فرصت خداداد با ندانم کاریها و بی مسئولیتیها از بین برود. شاه در جواب من گفت برای شما دو کار درنظر گرفته بودیم یکی شرکت نفت و دیگری سازمان برنامه. نفت را در هر حال خارجیها اداره خواهند کرد، بنابراین بهتر است به سازمان برنامه بروید. گفتم اعلیحضرت من هیچوقت فراموش نکرده ام با چه طرز زننده ای از بانک ملی برکنار شدم. با من بدتر از یک خانه شاگرد رفتار کردید. من همان ابتهاج هستم و عوض نشده ام. میدانید که اوامرتان را کورکورانه اجرا نخواهم کرد. شاه تا پشت گوشش سرخ شد و من ادامه دادم که میآیند، به عرضتان میرسانند که شما شاه هستید پس این آدم چه میگوید؟ یک دفعه، ده دفعه، بالاخره در اعلیحضرت اثر خواهد کرد. آیا فکرش را فرموده اید؟ شاه گفت میخواهم پول نفت دست کسی باشد که تحت نفوذ احدی قرار نگیرد.

شاه جواب مرا، همانطور که عادت او بود، بدین نحو، بطور غیرمستقیم داد. گفتم نخست

وزیرتان چه نظری دارد؟ جواب داد او کاملاً موافق است. اما بهتر است خودتان هم با او ملاقات کنید. گفتم بسیار خوب، البته یک شرائطی هم دارم. شاه گفت شرایطتان را بگوئید. گفتم اول باید بروم سازمان برنامه را مطالعه کنم آنوقت شرائطم را عرض خواهم کرد. گفت پس این موضوع را با نخست وزیر مطرح کنید.

آشنائی من با سپهبد زاهدی سابقهٔ چندین ساله داشت. سپهبد امان الله میرزا جهانبانی یکی از دوستان نزدیکم موجب آشنائی ما شده بود. حمید سیاح و امیر شوکت الملک علم (پدر اسدالله علم) و نصرالله انتظام هم از اشخاص دیگری بودند که هفته ای یکی دو بار دور هم جمع میشدیم و بریج بازی میکردیم. این معاشرتها باعث نزدیکی من و زاهدی شد بطوری که با هم خیلی دوست شده بودیم. اصولاً او در معاشرت بسیار دوست داشتنی بود، اما در کارهای اداری هیچوقت با هم سرو کار نداشتیم.

به دیدن زاهدی در قیطریه، که منزل و محل کار او بود، رفتم. صحبتهایم را با شاه تکرار کردم و گفتم که اعلیحضرت مرا خواستند و تصدی سازمان برنامه را به من تکلیف فرمودند و من به ایشان عرض کردم که زیر بار دستور خلاف عقایدم نخواهم رفت و شرط کردم که کسی در کارهای من دخالت نکند. اعلیحضرت شرائط مرا پذیرفتند و فرمودند با شما هم صحبت کنم. زاهدی گفت به شرافت سر بازیم سوگند قسم میخورم کوچکترین دخالتی در کار سازمان برنامه نکنم و صددرصد از شما حمایت خواهم کرد. از زاهدی تشکر کردم و گفتم ضمناً به اعلیحضرت عرض کردم که ابتدا باید بروم و سازمان برنامه را مطالعه کنم و بعد جواب بدهم. باید طوری باشد که پرونده های مورد لزوم را در اختیارم بگذارند

زاهدی رئیس دفترش را، که یک نظامی بود، خواست و دستور داد به سازمان برنامه بنویسید که یک اتاق و هر چه آقای ابتهاج لازم دارند در اختیارشان بگذارند.

در آن زمان محل سازمان برنامه در خیابان استخر بود. ده روز مرتباً رفتم و پرونده ها را مطالعه کردم. برادرم غلامحسین ابتهاج شهردار تهران بود و علا هم وزیر دربار. این دو نفر دائماً تلفن میکردند که اعلیحضرت میفرمایند چطور شد؟ چرا ابتهاج جواب نمیدهد؟ گفتم به ایشان عرض کنید هنوز مطالعاتم تمام نشده است.

در آن ده روز متوجه شدم که وضع سازمان برنامه خرابتر از آن است که من تصور میکردم. چند نفر از دوستانم که نماینده مجلس بودند به من گفتند وضع سازمان برنامه به حدی خراب است که خیال داشتیم طرحی برای انحلال سازمان برنامه به مجلس پیشنهاد کنیم. یک شاهی پول در بساط نبود. یک صفحه اطلاعات و آمار وجود نداشت. اختلال کامل حکمفرما بود. دیدم کار عظیمی است، لیکن میتوانم از عهده برآیم. پس از این که مطالعاتم تمام شد دوباره به دیدن شاه رفتم

به او گفتم که سازمان برنامه را طبق شرائطی که قبلاً عرض کردم قبول میکنم. ضمناً یک برنامهٔ عمرانی تهیه کرده به دولت خواهم داد تا در این مرحله هیأت وزیران بتوانند برنامه پیشنهادی را اصلاح کنند. بعد از آن برنامه را به مجلسین میدهیم. بعد از این که برنامه به تصویب رسید دیگر بخاطر احدی از آن عدول نکرده و مفاد آن را تمام و کمال اجرا خواهم کرد. و اضافه کردم تشکیلات سازمان برنامه را باید از سر تا پا عوض کرد و ناچارم عده ای را استخدام کنم و با حقوقهائی که در دستگاههای دولتی میدهند کسی به سازمان برنامه نخواهد آمد بنابراین حقوق خودم و همکارانم باید طوری باشد که حداقل زندگی ما را تأمین کند. ضمناً حقوق و مزایای کلیه کارمندان سازمان برنامه باید ترمیم شود. شاه شرائط مرا قبول کرد و من از تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۳۳ تصدی سازمان برنامه را رسماً بعهده گرفتم.

ایجاد دفتر فنی و دفتر اقتصادی

در اثر مطالعاتی که در اولین روزهای شروع به کار در سازمان برنامه کرده بودم به این نتیجه رسیدم که باید برای حسن جریان کارها دو دستگاه مختلف داشته باشم. یک دفتر اقتصادی و یک دفتر فنی. تأمین اعتبار برای تشکیل دفتر فنی اشکالی نداشت چون، طبق قانون خاصی، کمیسیون برنامه مجلسین با داشتن چهل و هشت عضو از مجلس شورا و سنا خودش یک مجلس کوچک محسوب میشد و تنها کمیسیونی بود که اختیار قانونگذاری داشت و بنابراین من با این پارلمان کوچک سرو کار داشتم. میبایستی اینها را متقاعد کنم که من میخواهم سد بسازم و مهندس ایرانی برای این کار ندارم. بعضیها میگفتند چه اشکالی دارد، ما اوستا فلان را میشناسیم که میتواند سد بسازد. من میبایست متقاعدشان میکردم که این اوستا فلان به درد این کار نمیخورد و من برای سد سازی باید اشخاصی را بیاورم که واجد شرائط باشند. در آن زمان یک نفر مهندس سد سازی در ایران وجود نداشت.

اما برای ایجاد دفتر اقتصادی با مشکل رو برو شدم. میبایست اعضای کمیسیون را قانع کنم که کارهای اقتصادی اقتصاددان لازم دارد. من اطمینان دارم که اگر موضوع استخدام اقتصاددادن را با کمیسیون مطرح میکردم آنها میگفتند که اقتصاددان برای چه میخواهید؟ ما در وزارت دارائی تعداد زیادی اشخاص مجرب داریم اشخاصی که سی سال در وزارت مالیه بوده اند و هر چه دلتان میخواهد از اقتصاد به شما خواهند گفت. بنابراین امکان نداشت من بتوانم برای اینکار اعتباری تأمین کنم و به این جهت دنبال این فکر رفتم که اعتبار ایجاد دفتر اقتصادی را از محل دیگری فراهم کنم.

وقتی من به سازمان برنامه رفتم تازه دولت مشغول امضای قرار داد جدید با کنسرسیوم بودند و یک شاهی درآمد نفت در میان نبود. سازمان برنامه هم یک شاهی پول از دولت

نمیگرفت. به حدی وضع بد بود که کارگران معادن راه چالوس چند ماه حقوق نگرفته بودند. من، براساس سابقه دوستی که با علی اصغر ناصر رئیس بانک ملی و ابراهیم کاشانی داشتم توانستم چند میلیون ریال از بانک ملی قرض کنم و بدین نحو دستمزد کارگران معادن پرداخت شد.

درزمینه استخدام متخصصین مورد نیاز برای اجرای طرحها از بلاک، رئیس بانک جهانی، خواسته بودم اشخاصی را برای کمک به انجام برنامه سد کرج، سد سفید رود، ساختمان بنادر و کارهای راه سازی که برنامه آنها قبل از آمدن من به سازمان برنامه شروع شده بود، در اختیار من بگذارد. بلاک دو نفر را به کمک من فرستاد یکی «ولتر بینگر»[۱] که چند ماه از بانک جهانی مرخصی گرفت و به ایران آمد و دیگری «برایان کوهون»[۲] که اهل اسکاتلند و سر مهندس بانک جهانی بود. ضمناً پرودم را هم برای مدت کوتاهی به من قرض داد و خوشبختانه موفق شدم او را نگهدارم و بعد به ریاست دفتر فنی منصوبش کردم. پرودم از اشخاص شایسته و با وجدان بود. فارغ التحصیل دانشگاه هاروارد بود. هم اقتصاد خوانده بود و هم مهندس بود. برای کاری که من در نظر داشتم بهتر از او پیدا نمیشد. پرودم مشغول پیدا کردن و جلب متخصص شد. یک فرانسوی بنام «ژرژ ژیرار»[۳] استخدام کردیم که فارغ التحصیل پلی تکنیک پاریس بود و در زمانی که مراکش مستعمره فرانسه بود کارهای عمرانی آن کشور را اداره میکرد و در واقع وزیر فوائد عامه حکومت فرانسه در مراکش بود. یک بلژیکی هم بنام «آلبرت دوسمال»[۴] استخدام کردیم که قبلاً عضو هیأت دولت بلژیک بود و وقتی پیشنهاد ما را قبول کرد رئیس شورای اقتصاد آن کشور بود. در این نوع موارد بلاک خیلی کمک میکرد و اگر مداخلهٔ شخص او نبود شاید این نوع اشخاص عارشان میآمد بیایند و از یک ایرانی دستور بگیرند. در آن زمان ایران از لحاظ تشکیلات دولتی و پرداختهای بین المللی شهرت خوبی نداشت اما بلاک هر کجا میرفت تعریف میکرد و به همه توصیه میکرد بیآیند ایران و کار سازمان برنامه را از نزدیک مشاهده کنند.

برای امور فنی صفی اصفیا را، که فارغ التحصیل دانشکده پلی تکنیک فرانسه بود و در آن موقع در یکی از شرکتهای مقاطعه کاری کار میکرد استخدام کردم.

برای دفتر اقتصادی خداداد فرمانفرمائیان را که از جوانان لایق بود به سازمان برنامه آوردم. در آن زمان خداداد فرمانفرمائیان در دانشگاه پرینستون تدریس میکرد و چون قرارداد او با دانشگاه مزبور تمام نشده بود ناچار شدم، در سفری که به واشنگتن کردم، با مداخله رئیس یکی از دانشگاههای آمریکائی که با من دوست بود قرارداد فرمانفرمائیان را لغو کنم و

۱- Walter Binger
۲- Brian Colquhon
۳- George Gerard
۴- Albert de Smaele

او را به ایران بیاورم.

هنگامی که مشغول ایجاد تشکیلات سازمان برنامه بودیم یک روز پرودم از سرلشگر تقی ریاحی، که در زمان دکتر مصدق رئیس ستاد ارتش بود، خیلی تعریف کرد و گفت وقتی برای انجام مذاکرات به منظور حل بحران نفت با هیأت نمایندگی بانک جهانی به ایران آمده بود ریاحی از همهٔ ایرانیانی که با آنها سروکار پیدا کرده بود واردتر بنظر میرسید. راجع به ریاحی تحقیق کردم. معلوم شد او نیز فارغ التحصیل دانشکده پلی تکنیک پاریس است و از لیاقت او خیلی تعریف شنیدم. ریاحی را برای معاونت سازمان برنامه در نظر گرفتم و موضوع را چند بار با شاه مطرح کردم.

یکبار شاه گفت شما میدانید ریاحی از حقوق مدنی محروم است؟ علت محرومیت ریاحی از حقوق مدنی همکاری با دکتر مصدق بود. به شاه گفتم که برای رفع این مانع میتوانیم لایحه مخصوصی به مجلس ببریم. شاه جوابی نداد تا این که بالاخره یک روز در مقابل اصرار من گفت اگر چنین کاری بکنم امرای ارتش قیام خواهند کرد. با این حرف شاه از استخدام ریاحی منصرف شدم.

بعدها عده دیگری از جوانان تحصیلکرده خارج و داخل نیز در سازمان برنامه استخدام شدند که از آن جمله یکی سیروس غنی بود که در اداره حقوقی مشغول کار شد. گذشته از اطلاعات فنی بنظر من سیروس غنی یکی از مطلع ترین غیرآمریکائیها در مسائل مربوط به آمریکاست.

برای انجام کار استخدامها در سازمان برنامه یک جوان تحصیلکردهٔ آمریکا به نام فریدون معتمد وزیری را به عنوان رئیس کارگزینی استخدام کردم. روز اول او را خواستم و گفتم شما را من سر این کار میگذارم و از حالا به شما میگویم که حق ندارید از احدی توصیه قبول کنید ولو اینکه مهمترین مقام مملکت باشد. به او گفتم که آیا میتوانید با این ترتیب کار کنید؟ قول داد که شرط مرا اجرا کند. چند وقت بعد اطلاع پیدا کردم یک نفر ماشین نویس را به توصیه سردار فاخر حکمت، که رئیس مجلس بود، استخدام کرده است. وقتی اطمینان یافتم که این مطلب صحیح است معتمد وزیری را از کارش منفصل کردم.

به فاصلهٔ یکی دو روز چند نفر از جوانانی که به سازمان برنامه آورده بودم، از جمله خداداد فرمانفرمائیان، جواد منصور، رضا مقدم، سیروس غنی و چند نفر دیگر، به اتفاق آمدند و نسبت به انفصال معتمد وزیری اعتراض کردند. به آنها گفتم که این اولین و آخرین باری باشد که شما در این نوع کارها دخالت میکنید. من نمیخواهم جبهه ای از تحصیلکرده های آمریکا در سازمان برنامه تشکیل شود. شرط من با این آدم این بود که احدی را بنا به توصیه اشخاص استخدام نکند و او خلاف این شرط عمل کرد. اما برای این که بدانید کار من

خلاف انصاف نبوده این بار دستور میدهم پرونده را در اختیار شما بگذارند و خودتان آن را بخوانید و قضاوت کنید. آنها رفتند، رسیدگی کردند و دو باره نزد من آمدند و گفتند حق با شما است، منتهی خواهش ما این است بجای این که او را منفصل کنید با انتقال او به وزارت پست و تلگراف موافقت کنید. همینطور عمل شد.

مسئلهٔ حقوق ها

همانطور که در بالا گفته شد، یکی از شرائطم با شاه برای قبول سازمان برنامه این بود که حقوق خودم و همکارانم در تمام سطوح باید طوری باشد که زندگی ما را تأمین کند و من قادر باشم از آنها امانت و درستی بخواهم.

بهمین جهت هنگامی که بودجهٔ سالانه سازمان برنامه را نخستین بار تهیه و برای دولت فرستادم برای معاونینم دو هزار و پانصد تومان حقوق در ماه پیشنهاد کردم. علا که نخست وزیر بود برای معالجه به خارج رفته بود و عبدالله انتظام نایب نخست وزیری بود. علی امینی هم، که او را آن وقت از دوستان نزدیکم میدانستم، وزیر دارائی بود. به من تلفن کردند که به هیأت دولت بروم. وقتی رفتم گفتند که بودجهٔ پیشنهادی شما را بررسی کردیم و نمیتوانیم با پرداخت این حقوقها موافقت کنیم. ازآنها پرسیدم چرا؟ گفتند چون حقوق خود ما که وزیر هستیم دو هزار و پانصد تومان است، چطور میتوانیم برابر آن به معاونین شما بدهیم؟ من با عصبانیت گفتم شما که نمیتوانید با دو هزار و پانصد تومان در ماه زندگی کنید پس یا شخصاً متمول هستید و از پول خودتان امرار معاش میکنید یا میدزدید و یا قرض میکنید به نیت این که قرضتان را پس ندهید. شق دیگر ندارد و من نمیخواهم کارمندان سازمان برنامه برای زندگی خود متوسل به کارهای نامشروع بشوند. من خجالت میکشم که نمیتوانم بیشتر از دو هزار و پانصد تومان حقوق به معاونین سازمان برنامه بدهم و اگر نمیتوانید با پیشنهاد من موافقت کنید استعفاء خواهم کرد.

از جلسهٔ هیأت دولت به سازمان برنامه برگشتم. به محمدی تلفنچی دربار تلفن کردم و وقت شرفیابی خواستم. من هیچ وقت کاری به تشریفات دربار نداشتم و مستقیماً به محمدی میگفتم که بگو ید میخواهم شرفیاب بشوم. محمدی گفت امروز غیرممکن است بتوانید اعلیحضرت را ببینید چون بحدی تعداد شرفیابی ها زیاد است که هیچ وقت آزاد ندارند. ناچار شدم نامه ای به شاه بنو یسم و استعفاء بدهم.

به فاصلهٔ یک ساعت عبدالله انتظام تلفن کرد و گفت که این چه کاری بود تو کردی، چرا استعفاء دادی؟ معلوم شد شاه جریان را به او گفته بود. به او گفتم من که به تو گفتم استعفاء خواهم داد. او گفت همین الان بیا اینجا. رفتم. دیدم عبدالله انتظام، علی امینی،

علی معتمدی وزیرمشاور، و مهندس خلیل طالقانی وزیرمشاور نشسته اند. همان موقع از دربار تلفن شد که فردا همه حضور شاه شرفیاب بشویم. روز بعد همان عده و من شرفیاب شدیم. شاه رو به من کرد و پرسید موضوع چیست؟ گفتم این آقایان میگویند که چون حقوق خودشان دو هزار و پانصد تومان است نمیتوانند برای معاونین سازمان برنامه همان مبلغ را تصویب کنند و من هم به آنها گفتم شما یا تمول شخصی دارید یا میدزدید یا کلاه برداری میکنید وگرنه چطور ممکن است یک وزیر بتواند با دو هزار و پانصد تومان در ماه زندگی کند؟ به این آقایان گفتم من به همکارانم قول داده ام حداقل زندگی شان را تأمین کنم و همین الان هم عرض میکنم که وقتی وضع مالی مملکت بهتر بشود برای اینها تقاضای حقوق بیشتری خواهم کرد. شاه گفت خوب ابتهاج راست میگوید، من به او قول داده ام. هر چهار نفرشان گفتند بله قربان اطاعت میشود. و پا شدند و رفتند.

موضوع حقوق کارمندان سازمان برنامه به این ترتیب حل شد. کارمندان بقیهٔ دستگاههای دولتی طبعاً از میزان حقوقهای سازمان برنامه اطلاع پیدا کردند ولی هیچ کس اعتراض نمیکرد، چون میدانستند هیچ کجا چنین طرز کار و انظباطی وجود ندارد.

کمک بنیاد فورد

برای تأمین قسمتی از حقوق کارشناسان ایرانی و تمام حقوق کارشناسان خارجی دفتر اقتصادی اعتبار کافی وجود نداشت. بدواً درصدد برآمدم با اصل چهار (برنامه ای که دولت آمریکا در زمان ترومن به منظور کمک به کشورهای درحال توسعه ایجاد کرده بود) صحبت کنم. آنها حاضر شدند اعتبار لازم را در اختیار من بگذارند مشروط بر این که، طبق قوانین آمریکا، تمام کارمندان دفتر اقتصادی منحصراً آمریکائی باشند. چون چنین کاری به مصلحت سازمان برنامه نبود و هدف من استخدام کارشناس از ممالک مختلف بود، شرط اصل چهار را نتوانستم بپذیرم و به سراغ بنیاد فورد رفتم.

بنیاد مزبور نماینده ای به تهران فرستاد و با هم وارد مذاکره شدیم. او میخواست بداند فلسفهٔ ایجاد دفتر اقتصادی چیست و اعتباری که میدهند به چه مصرفی خواهد رسید. بالاخره قانع شدند و رو یهمرفته توانستیم مبلغی بیش از یک میلیون دلار دریافت کنیم. کمک بنیاد فورد بدون قید و شرط بود، بطوری که میتوانستیم اعتبار را برای استخدام کارشناس از هر کشوری که میخواستیم به مصرف برسانیم.

در دفتر فنی یک فرانسوی، یک بلژیکی، یک ایتالیائی برای امور کشاورزی و یک انگلیسی برای شهرسازی توسط پرودم استخدام شده بودند. با بنیاد فورد قرار گذاشتیم انتخاب افراد واجد شرائط و صلاحیتدار با نظر دانشگاه هاروارد انجام شود. «ادوارد می

سن»[1]، رئیس دانشکدهٔ مدیریت دانشگاه هاروارد، به مسئولین بنیاد فورد گفته بود بشرطی این وظیفه را قبول میکند که اول با خود من صحبت کند.

پس از مدت کوتاهی، طی سفری که به آمریکا داشتم، با پرودم و نمایندهٔ بنیاد فورد به دیدن می سن رفتم. دو ساعت و نیم راجع به دفتر فنی و دفتر اقتصادی، که آنوقت میخواستیم تشکیل بدهیم، با هم صحبت کردیم تا این که بالاخره قبول کرد. پس از بازگشتم به ایران اولین شخصی را که می سن معرفی کرد «کنت هانسن»[2] بود و وقتی من ایراد گرفتم که درجهٔ تحصیلات او از بعضی از ایرانیهائی که با من کار میکردند کمتر است، می سن جواب داد هانسن چندی قبل در اتریش مأموریت مشابهی را بعهده داشته که با موفقیت انجام داده است، و شخصاً او را به عنوان یک فرد لایق تضمین نمود. چند سال بعد، در زمان ریاست جمهوری کندی، هانسن به سمت معاون دفتر بودجهٔ رئیس جمهور منصوب شد.

در سازمان برنامه خداداد فرمانفرمائیان و هانسن دفتر اقتصادی را ایجاد کردند.

استخدام متخصصین خارجی

بعضی به من ایراد گرفته اند که در انجام کارها به خارجیها بیشتر از ایرانیها اعتماد نشان میدادم در صورتیکه این نظر صحت ندارد. در هر موردی که ایرانیها میتوانستند از عهدهٔ کار برآیند هیچ وقت آن کار را بخارجیها محول نکردم. ملاک تصمیم گیری و محرک من همیشه این بود که ببینم به چه نحوی میتوانم کاری را که به من سپرده اند به بهترین وجه انجام بدهم. بهمین علت سعی میکردم بهترین افراد و مؤسسات را، اعم از این که خارجی یا ایرانی هستند، برای انجام کارها انتخاب کنم. اگر میدیدم که ایرانیها تجربه ای در ساختن یک سد عظیم ندارند، طبیعی بود که دنبال مجربترین و مجهزترین شرکت خارجی بروم. در انتخاب مقاطعه کار خارجی هم برایم مطرح نبود که آنها از چه کشوری هستند. مهم این بود که بتوانند برنامه های ما را به بهترین وجه انجام بدهند.

یکی از ایرادها این بود که مهندسین مشاور طرحها اغلب خارجی بودند. علت استخدام مهندسین مشاور خارجی این بود که تا آن زمان در ایران سابقه و تجربه ای در این زمینه نداشتیم و اکثراً تفاوت بین شرکتهای مقاطعه کاری و شرکتهای مهندسی مشاور را نمیدانستند. من همانطور که سعی داشتم مهمترین مهندسین مشاور خارجی و بهترین افراد متخصص دنیا را به ایران بیاورم، تلاش میکردم بهترین متخصصین ایرانی را هم که در خارج از کشور کار میکردند بهر وسیله ای که ممکن بود استخدام کنم، و در این راه موفقیت نسبتاً زیادی هم به دست آوردم.

۱- Edward Mason

۲- Kenneth Hanson

استخدام کارشناسان خارجی برای سازمان برنامهٔ ایران، که تجربهٔ کافی در برنامه ریزی و امور فنی نداشت، نقطه ضعفی نبود. حتی کشورهای پیشرفتهٔ جهان، مانند ژاپن، بموقع خود در استخدام کارشناسان خارجی تردید نکرده اند. راه آهن بزرگ روسیه را راهسازان مکزیکی ساختند. دولت چین، که قدیمی ترین تمدن جهان را دارد، برای استخراج معادن طلای خود از متخصصین و کارگران و ابزار فنی آمریکا کمک گرفت. هنوز هم دولتها از بکار گرفتن کارشناسان خارجی و استفاده از تخصص آنها غفلت نمیکنند. اوائل همین قرن بیستم آمریکائی ها از تخصص و سرمایهٔ اروپائی ها در بسیاری از امور کمک گرفتند، بحدی که اگر این کمکها نبود آمریکا بسرعت پیشرفت نمیکرد.

ترتیب جلسات مشترک هیأت مدیره و هیأت نظارت

در روزهای اولی که به سازمان برنامه رفتم جلسه ای با اعضای شورای عالی سازمان برنامه و هیئت نظارت تشکیل دادم و پیشنهاد کردم مسائل در جلسات مشترک رسیدگی شود. قبل از آن هیأت مدیرهٔ سازمان برنامه و هیأت نظارت جداگانه جلسه داشتند. این پیشنهاد بدواً با مخالفت روبرو شد و گفتند ما هر کدام وظائف خاص و متفاوتی داریم. ایراد اعضای شورای عالی این بود که اتخاذ تصمیم در تمام موارد با آنهاست و هیأت نظارت نمیتواند در این کار دخالت داشته باشد. من آنانرا متقاعد کردم که در عین حالی که این اصول کاملاً رعایت خواهد شد جلسات مشترک از این جهت مفید خواهد بود که اعضای شورای عالی و هیأت نظارت از کیفیت مسائلی که مورد بحث قرار میگیرد اطلاع کامل حاصل مینمایند و چنانچه هر یک از اعضای دو هیأت ایرادی نسبت به پیشنهاد مدیر عامل داشته باشند این ایراد میتواند مورد بحث قرار بگیرد. ولی البته تصمیم نهائی با اعضای شورای عالی خواهد بود. باین ترتیب هیأت نظارت آزاد خواهد بود چنانچه پیشنهاد مدیر عامل با مقررات و قوانین سازمان برنامه تطبیق نداشته باشد دلائل و نظریات خود را اعلام نماید. پیشنهاد من مورد قبول واقع شد و از آن ببعد در جلسات مشترک شورای عالی و هیأت نظارت صورت مذاکرات در دفتر مخصوص جلسات مشترک ثبت میشد.

ملکه ثریا و گلایه سفیر آلمان

وقتی به سازمان برنامه آمدم گاهی اوقات که ملکه ثریا را میدیدم حس میکردم که او دیگر آن خانم خجولی نیست که نمیشد با او حرف زد، بلکه برای خودش شخصیتی پیدا کرده و اطمینان بیشتری بخود دارد. یک روز مرا خواست و گفت که سفیر آلمان پیش من آمده و میگوید بعضی از شرکتهای بزرگ آلمانی علاقه دارند در ایران سرمایه گذاری کنند ولی موفق به دیدن رئیس سازمان برنامه نمیشوند. به او گفتم به سفیر آلمان بفرمائید هر کس

بخواهند مرا ببینند مخصوصاً اگر برای کارهای سرمایه گذاری باشد به سادگی میتواند مرا ملاقات کند. خواهش میکنم به سفیر آلمان بفرمائید در آینده مزاحم علیاحضرت نشود و مستقیماً با خود من تماس بگیرد. این اولین و آخرین باری بود که ملکه ثریا خواست در مسائل مربوط به سازمان برنامه دخالت کند.

ثریا را اولین بار وقتی در پاریس مأمور بودم دیدم. شمس پهلوی و شوهرش مهرداد پهلبد به پاریس آمدند و وقتی آنها را دیدم دختر جوان و خوش ترکیبی هم همراه آنها بود که به من معرفی نشد و من تصور کردم پرستار بچه های خواهر شاه است. اصلاً فکر نمیکردم او را برای ازدواج با شاه در نظر گرفته باشند. ثریا آنوقتها فوق العاده خجالتی و کم حرف بود.

یک روز یک خبرنگار فرانسوی تلفن کرد و از من پرسید آیا صحیح است که همسر آیندهٔ شاه ایران این روزها همراه خواهر شاه در هتل ریتس پاریس اقامت دارد و قرار است بزودی به ایران برود؟ به او جواب دادم من از این موضوع اطلاعی ندارم. و بلافاصله به پهلبد تلفن کردم و جریان را از او پرسیدم. پهلبد کمی مکث کرد و بعد گفت بله اما معلوم نیست. و شروع کرد به طفره رفتن و بالاخره تصدیق کرد که خبری که به من داده اند صحت دارد. به او گفتم بهتر است هرچه زودتر پاریس را ترک کنید چون روزنامه ها از این موضوع اطلاع پیدا کرده اند و از این ببعد خبرنگارها دست از سر شما برنخواهند داشت.

مورد دیگری که از ملکه ثریا بخاطر دارم مربوط به وقتی است که بعد از دو سال و نیم مأموریت در ایران، پرودم میخواست ایران را ترک کند. من دوباره به یوجین بلاک متوسل شدم تا آدم مناسبی را برای جانشینی او معرفی کند. بلاک «هانری بایرود»[1] را، که سابقاً مدیرکل وزارت خارجه آمریکا بود به من معرفی کرد. این شخص در جریان بحران کانال سوئز با دالس وزیر خارجه وقت مخالفت کرده بود و به همین سبب و دلائل دیگر دالس او را از مدیریت وزارت خارجه به سفارت افغانستان فرستاده بود بعد هم او را به سفارت در آفریقای جنوبی تبعید کرده بود.

وقتی بلاک این مطالب را به من گفت من تعجب کردم که چطور کسی که مدیرکل وزارت خارجه آمریکا بوده حاضر شده بیاید و رئیس دفتر فنی سازمان برنامه ایران بشود. به بلاک گفتم چون این کار ممکن است عکس العمل سیاسی پیدا کند من ناچارم موضوع را با شاه درمیان بگذارم چون این شخص مدیر کل وزارت خارجهٔ آمریکاست و ممکن است بگویند ابتهاج او را آورده است که همهٔ دستورات را از او بگیرد و کارها را مطابق میل

۱- Henry Byroade

آمریکائیها تمام کند.

وقتی پیشنهاد استخدام بایرود را با شاه مطرح کردم به محض این که اسم او را بردم گفت نخیر، نمیشود. و بعد از چند لحظه تأمل گفت میدانید، در سفر رسمی که به آمریکا داشتیم این شخص مدیر کل وزارت خارجه بود و در ضیافتی که به افتخار ما داده بودند از علیاحضرت تقاضای رقص کرد و ضمن رقص خواسته بود از علیاحضرت رانده وو (قرار ملاقات) بگیرد. گفتم چطور چنین چیزی ممکن است؟ شاه گفت میگوئید علیاحضرت دروغ میگویند؟ گفتم بهیچوجه، اما خیال میکنم علیاحضرت درست متوجه حرف این آدم نشده اند و اشتباه کرده اند. غیرممکن است آدمی که مدیرکل وزارت خارجه است اجازه چنین جسارتی را به خودش بدهد. حتماً او مطلب دیگری گفته که این تصور را برای علیاحضرت پیش آورده است.

البته من هرگز این حرف شاه را با هیچ کس در میان نگذاشتم و به یوجین بلاک هم جواب دادم اعلیحضرت آمدن این شخص را به مصلحت ندانسته اند.

جریان بهبهانی ها

نخستین روزی که به سازمان برنامه رفتم دیدم عکس بزرگی از شاه و عکس دیگری بهمان اندازه از عبدالرضا پهلوی در اتاق مدیرعامل نصب کرده اند. پرسیدم عکس عبدالرضا برای چیست؟ گفتند والاحضرت رئیس افتخاری سازمان برنامه هستند. دستور دادم عکس را برداشتند.

پس از چندی یک روز علوی مقدم، رئیس شهربانی، بدون اطلاع قبلی بدیدن من آمد و گفت از دفترتان بیرون نروید، آمده اند شما را بکشند. پرسیدم کی آمده مرا بکشد؟ گفت شعبان جعفری (معروف به شعبان بی مخ) با عده ای از چاقوکشهایش آمده اند جلوی ساختمان سازمان برنامه عکسهای شاه و عبدالرضا را آورده اند که در دفتر مدیرعامل نصب کنند و میگویند هر کس بخواهد مانع شود او را میزنند. وقتی چگونگی موضوع را از رئیس شهربانی سئوال کردم. گفت این کار بهبهانی است.

بهبهانی یکی از معاونین سازمان برنامه بود و برادرزادهٔ آیت الله سیدمحمد بهبهانی، که از روحانیون طراز اول تهران بحساب میآمد و در قضایای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بطور موثری از شاه طرفداری کرده بود. خواستم تلفن را بردارم و از او توضیح بخواهم. علوی مقدم متوجه شد و گفت خواهش میکنم اقدامی نکنید تا من با او صحبت کنم. بلکه مدتی مرخصی برود. گفتم موضوع مرخصی نیست، اگر کار این شخص باشد باید[1] از سازمان برنامه برود. و اگر خودش استعفاء ندهد دستور خواهم داد به خدمتش خاتمه بدهند. علوی مقدم رفت و چند

دقیقه بعد برگشت و گفت بهبهانی حاضر نیست استعفاء بدهد.

بلافاصله دستور انفصال او را دادم. مأمورین شهربانی هم چاقوکشها را متفرق کردند.

چند ماه بعد سناتور علی بهبهانی، برادر آیت الله سیدمحمد بهبهانی، به دیدن من آمد و گفت شما میدانید که خانوادهٔ ما همیشه از شما حمایت کرده است. او راست میگفت، چون وقتی رئیس بانک ملی بودم سیدمحمد بهبهانی همیشه در صحبتهایش از طرز اداره بانک ملی تعریف و تمجید میکرد. به او گفتم صحیح است. گفت شما چهار نفر از خانواده ما را از سازمان برنامه بیرون کرده اید. این را هم راست میگفت. یکی از آنها رئیس مؤسسهٔ چای بود. گزارش دادند که دزدی میکند. تحقیق کردم و چون برایم مسلم شد منفصلش کرد. دومی یکی از اطبای بیمارستان سازمان برنامه بود. یک روز صبح که به دفترم آمدم به من گفتند که دیروز زن یکی از کارگران کارخانهٔ چالوس را که در بیمارستان بستری بوده برای دفن به قبرستان میبرند و وقتی میخواهند او را بشویند چشمهایش را باز میکند و معلوم میشود که زنده است و او را به بیمارستان سازمان برنامه برمیگردانند. این حرف را باور نکردم. رئیس بازرسی سازمان برنامه را خواستم و گفتم که الان میروید و به این موضوع رسیدگی میکنید. او سر ظهر آمد و کتباً گزارش داد که این زن همسر یکی از کارگران کارخانهٔ چالوس بوده و کارگر بدبخت و بیچاره زنش را برای معالجه به بیمارستان سازمان برنامه در تهران میفرستند. هیچکس را هم در تهران نداشته. چهار روز هیچ طبیبی بالای سر این زن نمیرود و بعد از چهار روز تصمیم میگیرند که زن مرده است. بین رئیس بیمارستان و پزشک کشیک سر نوشتن جواز دفن اختلاف میافتد و کار به دعوا و فحش میکشد. بالاخره یکی از آنها جواز دفن را صادر میکند و او را میفرستند به قبرستان. فوراً دستور دادم هم رئیس مریضخانه، هم پزشک کشیک و هم پزشک معالج را منفصل کنند.

یکی از اینها دکتر صدری استاد دانشکده پزشکی و داماد آیت الله بهبهانی بود.

بهبهانی اصرار داشت که با این کار آبروی او رفته است. گفتم اگر بجای زن این کارگر زن من یا شما بود و این رفتار را با او میکردند، که چهار روز هیچ کس بالای سرش نرود و بعد از چهار روز هم به خیال اینکه مرده است او را به گورستان بفرستند، آیا باز همین حرف را میزدید؟ گفتم که خدای من شاهد است اگر قدرت داشتم این شخص را اعدام میکردم. مجازات اینها اعدام است برای اینکه اینها بشر نیستند. چطور میشود با یک بیمار اینطور رفتار کرد؟ نفر سوم هم بهبهانی معاون سازمان برنامه بود که شرح انفصال او در بالا آمد. نفر چهارمی را بخاطر ندارم.

سناتور بهبهانی پرسید یعنی میفرمائید اینها دیگر نمیتوانند اینجا برگردند؟ گفتم تا روزی که من اینجا هستم خیر. گفت خانوادهٔ بهبهانی پانصد سال با عزت در ایران زندگی کرده

زندگی کرده اند. این سازمان برنامه هم یک سفره ای است که پهن شده و ما هم در این سفره سهیم هستیم. گفتم که وقتی من رئیس بانک ملی بودم همیشه بخودم میگفتم من اژدهائی هستم که ملت ایران او را برای حفظ اموال بانک روی این گنج گذاشته است که هیچ کس به آن تجاوز نکند. الان هم که در سازمان برنامه هستم با خودم همین فکر را میکنم و عقیده دارم که من حافظ منافع مردم ایرانم. گو اینکه مردم روحشان خبر ندارد که من اینجا هستم و برایشان هم فرقی نمیکند که من کی هستم و چه میکنم.

از فردای آنروز حملات بهبهانی ها علیه من، چه در مجلس و چه در سنا و چه در جرائد، آغاز شد. جعفر بهبهانی ،پسر میرزامحمد بهبهانی که وکیل مجلس بود، موضوع سدکرج را، که بعداً شرح خواهم داد، بهانه قرار داد و حملات علیه مرا شروع کرد.

شفاعت شریف امامی

یک بار بر اساس گزارشی که به من داده بودند یکی از کارمندان سازمان برنامه را منفصل کردم. شریف امامی، که هنوز به خصوصیات اخلاقی او پی نبرده بودم، تلفن کرد و گفت این شخصی را که شما اخراج کرده اید من میشناسم و به شما اطمینان میدهم که بیگناه است. کمیسیونی از افراد مورد اطمینان برای رسیدگی به پرونده این شخص تعیین کردم. کمیسیون بعد از تحقیق گزارش داد که این شخص در کار مورد بحث دخالتی نداشته و بیگناه است. وقتی بر من مسلم شد که اخراج این شخص اشتباه بوده است نامه ای به او نوشتم و از او عذر خواستم و مجدداً او را به کار دعوت کردم. همکارانم با تعجب به من گفتند که این کار شما نه لازم است و نه مرسوم. به آنها گفتم مگر چه عیبی دارد؟ من مرتکب کار غلطی شده ام، بگذارید برای اولین بار به این ترتیب اشتباهی را جبران کنیم.

بعداً شریف امامی به من تلفن کرد و گفت نامه ای را که برای این شخص نوشته بودید دیدم. من از قبل به شما ارادت داشتم ولی بعد از دیدن این نامه ارادتم به شما چندین برابر شد.

عدم دخالت نظر خصوصی

من نظر خصوصی خود را، حتی در مورد کار کسانی که از آنها شخصاً خوشم نمیآمد، دخالت نمیدادم. مثلاً یک بار اسمعیل عرفانی، که یکی از افراد نازنین و از دانشجویان اعزامی بانک ملی به انگلیس و عضو شرکت نفت بود، به من گفت میخواهم شخصی را برای استخدام در سازمان برنامه به شما معرفی کنم. اسم آن شخص را پرسیدم گفت اسم او

حسین دانشپور است و فارغ التحصیل دانشگاه لیورپول انگلیس است. پرسیدم این همان شخصی نیست که کتابی علیه من نوشته است؟ گفت چرا. گفتم شما صلاحیت فنی این شخص را تائید میکنید؟ گفت بله. پرسیدم از درستی او اطمینان دارید؟ گفت بله، من او را ضمانت میکنم. گفتم بگوئید فردا بیاید. فردا آمد. بدون این که او را ببینم دستور دادم او را به عنوان ناظر مالی سد کرج استخدام کنند. بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در زمان نخست وزیری بازرگان دانشپور به ریاست شرکت بیمه ایران منصوب شد.

رفتار من در گذشته هم همینگونه بود. مثلاً گفته ام که با مظفر فیروز میانه ای نداشتم. وقتی در بانک ملی بودم یک روز عباسقلی نیساری، رئیس اعتبارات، به اتاقم آمد و طوری ایستاد که حس کردم میخواهد چیزی بگوید اما جرأت گفتن آن را ندارد. از او پرسیدم کاری دارید؟ گفت مظفر فیروز میخواهد سفته نزول کند. گفتم آیا امضای دوم سفته معتبر است؟ گفت بله. گفتم اگر خود شما مصلحت میدانید سفته اش را قبول کنید. در پاریس هم که بودم گذرنامه سیاسی مظفر فیروز را برای تمدید نزد من آوردند. دستور دادم گذرنامه او را تمدید کردند.

جریان برادرم، احمد علی ابتهاج

یکی از تصمیماتی که در سازمان برنامه گرفتم پائین آوردن قیمت سیمان بود. آن موقع سیمان در بازار کم بود و قیمت آن بطور سرسام آوری ترقی کرده بود. قصدم این بود که تدریجاً، با تولید و عرضهٔ سیمان زیاد و ارزان، قیمت سیمان را مرتباً پائین بیاورم و بازار سیاه را بشکنم بطوری که مردم عادی بتوانند به سیمان ارزان دسترسی پیدا کنند. بالاخره هم اینکار را کردم. و قیمت سیمان را آنقدر پائین آوردم که عدهٔ زیادی از کسانی که سیمان احتکار میکردند با من بد شدند و پشت سر من بد گوئی میکردند.

برادرم، احمدعلی ابتهاج، که رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل یکی از شرکتهای تولید کنندهٔ سیمان بود، از کار من مستأصل شده بود و شکایت کرده بود که به این ترتیب تولید کنندگان سیمان در بخش خصوصی همه ورشکست خواهند شد. گو یا به اشرف پهلوی هم متوسل شده بود.

این موضوع در جلسهٔ سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، در حضور اشرف پهلوی و با شرکت من و چند نفر دیگر مطرح شد. برادرم هم در جلسه حضور داشت. گفتم که من برای حفظ منافع برادرم به سازمان برنامه نیامده ام، بلکه برای اجرای برنامه هائی آمده ام که باید در مملکت انجام بشوند. ما سیمان را تولید میکنیم و مبلغ کمی هم به آن اضافه میکنیم و

میفروشیم. حالا اگر این باعث ورشکست شدن برادرم هم بشود به من مربوط نیست. بالاخره کار من و برادرم به مجادله کشید و جلسه بهم خورد.

بعدها شنیدم بعضی از کسانی که در جلسه حضور داشتند گفته بودند که حرف این دو برادر از اول تا آخر جنگ زرگری بود. من میتوانم بفهمم که اتکای به اصول و عدول نکردن از آنها برای بعضی از حاضران در آن جلسه قابل تصور نبوده است.

توصیهٔ دفتر مخصوص

وقتی شاه سازمان برنامه را به من تکلیف کرد یکی از شرائط من این بود که از کسی توصیه و سفارش نخواهم پذیرفت. باوجود این یک روز از دفترمخصوص نامه ای آمد که ساختن راه مازندران را به رحیم علی خرم، یکی از مقاطعه کارهای تهران، بدهید.

بدفتر مخصوص جواب دادم که راه مازندران را به خرم بدهید یعنی چه؟ من چطور میتوانم چنین کاری بکنم؟ این کار یک تشریفات قانونی دارد. برای انتخاب مقاطعه کار باید مناقصه بگذاریم.

چند روز بعد مجدداً نامه ای از دفتر مخصوص آمد که حتماً باید این کار را به خرم بدهید. اصلاً نمیفهمیدم اصرار دفتر مخصوص چه علتی دارد تا این که تحقیق کردم و معلوم شد سیدضیاء طباطبائی نزد شاه از این شخص حمایت میکند و احتمالاً طبق دستور شاه دفتر مخصوص مرتباً به سازمان برنامه نامه مینویسد. به دفتر مخصوص پاسخ داده شد که فرقی بین خرم و دیگران وجود ندارد و او هم میتواند مانند سایر مقاطعه کارها در مناقصه شرکت کند.

موضوع طرفداران مصدق

در اوائل کارم در سازمان برنامه یادداشت هائی از سازمان امنیت میرسید که برای من تازگی داشت. در این یادداشتها، که مطالب روی کاغذ ساده و فاقد علامت ماشین شده بود، سازمان امنیت مینوشت که عده ای از کارمندان سازمان برنامه عضو حزب ایران و از طرفداران مصدق هستند و مرتباً جلسات شبانه دارند.

ابتدا به این گزارشها اعتنائی نکردم، ولی بعد از چندی مجدداً گزارش آمد که وجود این اشخاص به ضرر اقتصاد مملکت است و باید اخراج شود. جواب دادم که این موضوع به شما مربوط نیست و مسئولیت آن بعهده من است. عده ای از دوستانم، من الجمله جمال امامی که نماینده مجلس بود، از من رنجیدند. روزی امامی به من گفت تو که هیچوقت توده ای نبوده ای چرا از این افراد حمایت میکنی.

اتفاقاً در دستگاه بدنام سازمان برنامه ای که من در روزهای اول کارم دیدم این اشخاص ازخوشنام ترین افراد بودند و اغلب تحصیلات عالی کرده بودند. شاه یکبار به من گفت سازمان امنیت گزارش داده که مطالبی به شما نوشته اند ولی شما اعتناء نکرده اید. سازمان امنیت میگوید وجود این افراد در سازمان برنامه خطرناک است و پرونده هایشان باید به دیوان کیفر فرستاده شود. به شاه گفتم من چنین کاری نخواهم کرد. شاه چون دید که من زیر بار نمیروم با اوقات تلخ ایستاد و بعد شروع کرد به قدم زدن. منهم بلند شدم و با او براه افتادم. شاه گفت شما خیلی لجوج هستید. جواب دادم اتفاقاً اعلیحضرت اشتباه میفرمائید، این لجاجت نیست. اینها دوستان من نیستند، تمام اشخاصی هستند که همیشه نسبت به من نظر مخالف داشته و با من دشمن بوده اند. اینها مرا عامل انگلیس میدانستند. لابد انوشیروان سپهبدی به عرضتان رسانده است که یک وقتی مصدق مرا برای اداره شرکت نفت در نظر گرفته بود ولی وقتی موضوع در کمیسیون نفت مطرح شده بود همهٔ اینها یک صدا مخالفت کرده بودند که یک انگلیسی بیاورید بهتر از ابتهاج است. اما اعلیحضرت میخواهند با اینها تصفیه حساب سیاسی بکنند. من که نمیتوانم بروم و به جای این افراد از خارج آدم بیاورم. این کاری که من در سازمان برنامه دارم کار آسانی نیست. ممکن است بین این عده چند نفر خائن هم باشند و یک کارهائی هم بخواهند بکنند، ولی اجازه بفرمائید مسئولیت آنها به عهده من باشد. بعد اضافه کردم خیلی آسان است که اعلیحضرت هر امری بفرمائید من اجرا کنم، ولی اگر من تسلیم بشوم و این افراد را بیرون کنم از من نخواهند پرسید که شما در این دستگاه دزدتر از اینها نداشتید که اینها را به دیوان کیفر فرستادید؟ و آنوقت درست است که بگویم اینها دزد نیستند ولی من به امر اعلیحضرت آنها را بیرون میکنم؟ وافزودم اعلیحضرت،یک روز تمام ایرانیها طرفدارمصدق بودند پس حالا باید همهٔ آنها را گرفت و تنبیه کرد؟

پس از آن از شاه پرسیدم چند نفر اینطور با شما صحبت میکنند؟ گفت هیچکس. گفتم پس استدعا میکنم به دیگران از این نوع اوامر نفرمائید، چون فوراً اوامرتان را اجرا میکنند و این به نفع مملکت و حتی به نفع خود اعلیحضرت هم نیست، و ما نمیتوانیم از این راه مملکت را اصلاح کنیم. من مصمم هستم با این افراد آنچنان رفتار کنم که تمامشان با نهایت صمیمیت و صداقت برای سازمان برنامه کار بکنند. و همین طور هم شد.

در همان وقت جمال امامی، چه در مجلس و چه در خارج، با سازمان برنامه مخالفت میکرد که چرا من از طرفداران مصدق حمایت میکنم. در نتیجه رنجش شدیدی بین ما بوجود آمد. همسرم آذر، که همیشه سعی میکرد در مورد بروز اختلاف بین من و دوستانم از قطع رابطهٔ من با آنها جلوگیری کند، چون با جمال امامی دوست بود ترتیبی داد که من با او

ملاقات کردم و رفع کدورت شد.

جریان منوچهر کاظمی

منوچهر کاظمی، که بعدها در دولت شاپور بختیار وزیر کشاورزی شد، برای مدتی ریاست دفتر مدیرعامل سازمان برنامه را عهده دار بود و من از طرز کار او رضایت کامل داشتم. یک روز، ابتدا به ساکن، آمد و گفت قادر به ادامه کار نیست. هر چه اصرار کردم و پرسیدم که به چه دلیل میخواهد برود جواب داد به دلائل شخصی. من هم با نهایت تأسف استعفای او را پذیرفتم.

چند سال بعد از انقلاب ۱۳۵۷، یک روز کاظمی به من گفت میدانید چرا از سازمان برنامه استعفاء دادم؟ وقتی رئیس دفتر شما بودم، یکی از افسران عالیرتبهٔ سازمان امنیت، که از دورهٔ دبیرستان با من آشنائی داشت، چند بار به سازمان برنامه آمد و درخواست کرد جزئیات ملاقاتها و مذاکرات شما را به او گزارش بدهم. و اضافه کرد که ضمناً ماهی سی هزار ریال به من پرداخت خواهند کرد. هر چه اصرار کرد من از قبول پیشنهاد او خودداری کردم، تا این که یکروز به من گفت اگر همکاری نکنی برایت گران تمام خواهد شد. بدین ترتیب، بدون اینکه موضوع را با شما درمیان بگذارم، به عذر مسائل شخصی از سازمان برنامه استعفاء دادم.

تحریکات اصل چهار علیه من

وقتی به سازمان برنامه رفتم چند بار به من گفتند که شما عضو کمیسیون مشترکی هستید مرکب از چند وزیر و نیز رئیس اصل چهار در ایران، و این کمیسیون نسبت به امور مربوط به کمکهای آمریکا به دولت ایران تصمیم گیری مینماید. بالاخره یک روز به یکی از جلسات کمیسیون مشترک رفتم. جهانشاه صالح وزیر بهداری وقت از کسانی بود که در جلسهٔ آن روز شرکت داشت. ضمناً علوی مقدم رئیس کل شهربانی هم آنجا بود. علت حضور علوی مقدم این بود که اصل چهار مبلغی در اختیار شهربانی قرار داده بود که به مصرف مخابرات شهربانی در سرتا سر کشور برسد.

پس از چند دقیقه «ویلیام وارن»[1]، رئیس اصل چهار در ایران، به اتفاق عده ای از اعضای آمریکائی و ایرانی آن سازمان، که عبارت بودند از عبدالرضا انصاری که بعدها به وزارت کشور منصوب شد، و اردشیر زاهدی که بعدها داماد شاه شد، و دکتر محمد مقدم که

۱- William Warne

استاد دانشگاه بود، وارد اتاق شده و در صندلیهای مقابل ما قرار گرفتند.

وارن کیف بزرگی را که با خود آورده بود باز کرد و نسخه ای از گزارش را که به انگلیسی و فارسی تهیه شده بود به هر یک از ما داد. تمام ایرانیهائی که طرف من نشسته بودند بلافاصله شروع کردند به ورق زدن گزارشها و صفحه ای که اسم آنها در آن ماشین شده بود پیدا نموده مشغول امضاء کردن شدند. جهانشاه صالح که دست چپ من نشسته بود از من خواست که من نیز مانند سایرین اوراق را امضاء کنم. پرسیدم این اوراق مربوط به چه موضوعی است؟ جواب داد راجع به کمکهای مالی است که چند سال است دولت آمریکا از طریق اصل چهار به ایران پرداخت میکند.

در اینجا لازم میدانم متذکر شوم که یگانه کمک مالی که، پس از ملی شدن نفت، به ایران میشد همین اعتباراتی بود که آمریکا توسط اصل چهار به دولت دکتر مصدق میپرداخت و طرحهای آن نیز در همین کمیسیون مشترک به تصویب رسیده بود.

وقتی معلوم شد که از من هم توقع دارند که اوراق را امضاء کنم، رو به وارن کرده و گفتم که من هیچوقت عادت ندارم اوراقی را امضاء کنم مگر آنکه آنها را قبلاً مطالعه کرده و با مندرجات آن موافقت کرده باشم. حرف من باعث ناراحتی اعضای ایرانی کمیسیون شد و هر یک بنحوی که ظاهراً جنبهٔ محرمانه داشت به من گفتند که این از محل اعتباراتی است که آمریکا بلاعوض در اختیار دولت ایران قرار میدهد. دکتر صالح گفت این پول خودشان است به تو چه چطور میخواهند آن را خرج کنند. من با صدای بلند گفتم این موضوع تأثیری در روشی که به آن اشاره کردم ندارد. و رو به وارن، که رو بروی من نشسته بود، کرده و گفتم از آنجا که من اخیراً به سر پرستی سازمان برنامه منصوب شده ام و در صدد هستم طرح برنامهٔ هفت سالهٔ دوم را تهیه نمایم، معتقدم هر نوع مبالغی که به عنوان کمک به دستگاههای دولتی ایران پرداخت میشود باید با سایر عملیات عمرانی کشور تطبیق داشته باشد. بنابراین از شما خواهش میکنم من بعد هر طرحی را که دولت آمریکا در نظر دارد برای اجرای آن اعتبار تخصیص بدهد حداقل یک هفته قبل نزد من به سازمان برنامه بفرستید تا فرصت داشته باشم از همکارانم بخواهم که به آن رسیدگی کرده و نظر بدهند که با سایر طرحهای عمرانی مطابقت دارد یا نه. چنانچه مطابقت داشته باشد بلافاصله آن را امضاء کرده و به کمیسیون مشترک ارسال خواهم نمود، در غیر اینصورت آن را با دلائل خود در رد طرح مسترد خواهم داشت. ولی این بار برای آنکه وقفه ای در کارهای گذشتهٔ کمیسیون مشترک روی ندهد اوراق را بطور استثناء امضاء خواهم کرد.

این مطالب مورد تائید وارن قرار گرفت و من جلسه را ترک کرد. در این بین دکتر محمد مقدم و عبدالرضا انصاری با عجله خودشان را به من رساندند و نسبت به روش و بیاناتم به من

تبریک گفتند. از آن پس دیگر در جلسات کمیسیون مشترک شرکت نکردم.

بعد از این جریان متصدیان اصل چهار در تهران بجای آن که روشی را که ارائه کرده بودم اتخاذ کنند متوسل به دسیسه، اغفال و گمراه کردن مقامات وزارت خارجهٔ آمریکا در واشنگتن شدند. مطابق اسناد موجود[۱]، در تابستان سال ۱۳۳٤ «هیل پرن»[۲] رئیس امور مالی و پولی اصل چهار در ایران، گزارشی در مورد من به رئیس خود میدهد که سفارت آمریکا نسخه ای از آن را به وزارت خارجهٔ آمریکا میفرستد. گزارش مزبور حاوی نکاتی است که بی مناسبت نیست در اینجا به بعضی از آنها اشاره نمایم:

۱- گزارش دهنده میگوید که پدر من در سرکنسولگری انگلیس در رشت استخدام شده بود، در حالیکه انگلیس در رشت سرکنسولگری نداشت و گذشته از آن پدر من هیچگاه در عمرش کوچکترین تماسی با هیچ یک از مقامات انگلیسی نداشت.

۲- گزارش دهنده انتصاب مرا به ریاست بانک ملی ناشی از معرفی علا به شاه میداند، در صورتی که همانطور که قبلاً گفته شد قوام السلطنه مرا به ریاست بانک ملی منصوب کرد و این موضوع به هیچ وجه من الوجوه با اطلاع و یا موافقت شاه صورت نگرفت. چنانکه در فصول قبلی گفته شد، من پس از انتصاب به این سمت برای اولین بار با شاه دیدار کردم.

۳- گزارش دهنده میگوید که عقیدهٔ میلسپو این است که من به نفع انگلیس کار میکردم، در حالیکه میلسپو در خاطرات خود صریحاً گفته است که من بطور کلی ضد خارجی و بخصوص ضد انگلیسی بودم.

٤- گزارش دهنده میگوید که شایع است بیش از صد فقره شکایت و تقاضای تعقیب بر علیه من از جوانب مختلف بعمل آمده اما به امر شاه از تعقیب من جلوگیری شده است. در مدت تصدی من در بانک ملی حتی در یک مورد هم تحت تعقیب مقامات قضائی قرار نگرفتم. گذشته از این که شاه در این نوع موارد دخالت نداشت در زمان تصدی من در بانک ملی شاه اصولاً فاقد قدرت بود.

۵- هیل پرن میگوید، قبل از عزیمتش از واشنگتن به تهران، به دیدن من در دفترم در بانک جهانی آمده است. این نکته نیز مانند سایر مطالبش خلاف حقیقت است، زیرا من در مدت دو سالی که در واشنگتن اقامت داشتم در صندوق بین المللی پول کار میکردم و هیچگاه در استخدام بانک جهانی نبودم.

بهر حال وارن، رئیس اصل چهار، به تشریفات و جاه و جلال اداری زیاد اهمیت میداد. او به توجه به این نکته که کمکهای آمریکا به ایران در دوران دولت دکتر مصدق، که

۱- اسناد وزارتخارجهٔ آمریکا، مربوط به عملیات «اصل چهار» در ایران.

۲- B. Heilpern

بیشترین رقم کمکهای اصل چهار به یک کشور در حال توسعه بود، از تزلزل دولت مصدق که به علت عدم امکان فروش نفت دچار مضیقه ارزی بود جلوگیری میکرد و در نتیجه کمک مؤثری برای این دولت محسوب میشد عادت کرده بود که در تمام امور ایران دخالت کند.

فصل پانزدهم

تلاش برای تهیهٔ برنامه دوم عمرانی

میراث گذشته

از لحاظ برنامه ریزی من با دو مسئله رو برو بودم، یکی سامان دادن به کارهائی که پیش از آمدن من شروع شده بود و یکی هم فراهم کردن مقدمات تهیهٔ برنامه دوم عمرانی.

زاهدی جلساتی ترتیب داده بود به عنوان «شورای عالی اقتصاد» که عبدالله انتظام وزیر خارجه، علی امینی وزیر دارائی، علی اصغر ناصر رئیس کل بانک ملی، و سید فخرالدین شادمان وزیر بازرگانی در آن عضویت داشتند. در این جلسات مسائل مهم اقتصادی و از جمله عملیات عمرانی گذشته و آینده مورد بحث قرار میگرفت و طی این بحثها بود که اختلافات شدیدی بین ما بروز کرد.

زاهدی به امضای دو قرارداد خیلی علاقه نشان میداد. یکی قرارداد با شرکت انگلیسی «جان مولم»[1] برای ساختن شبکهٔ راههای ایران و دیگری قراردادی با یک شرکت انگلیسی دیگر به نام «گروپ وان»[2] برای بنادر خلیج فارس.

قرارداد جان مولم

وقتی من به سازمان برنامه آمدم قرارداد با جان مولم تنظیم و به فارسی ترجمه شده و آماده امضاء بود و حتی خود شاه اصرار داشت که قرارداد هر چه زودتر امضا شود. ولی من خواستم قبل از امضای هر قراردادی کاملاً در مورد آن مطالعه کافی کرده باشم. قراردادهای جان مولم و گروپ وان را برای مطالعه و اظهار نظر به براین کوهون، یکی از متخصصینی که بانک جهانی بطور موقت در اختیار من گذاشته بود، دادم. کوهون چند روز بعد گزارش داد که

۱- John Mowlem

۲- Group One

شرکت گروپ وان در واقع فقط یک دلال است که قصد دارد قراردادی امضا کند و بعد همان قرارداد را به شرکت دیگری واگذار نموده و پولی بگیرد. کوهون گفت که این شرکت حتی یک بندر هم در جائی نساخته است، و تعجب کرد از این که دولت قصد دارد شرکت مزبور را استخدام کند و در مقابل فقط صد هزار لیره حق الزحمه بدهد، چون اگر آنها صلاحیت چنین کاری را داشتند حاضر نمیشدند با صد هزار لیره این کار را بعهده بگیرند.

در مورد قرارداد با جان مولم کوهون گفت من از این قرارداد مفتضح تر ندیده ام. جواب دادم که من به نکات فنی قرارداد وارد نیستم اما بنظر من نقص بزرگ قرارداد مدت آن است که هشت سال طول میکشد و قرار است شش هزار کیلومتر راه در آن مدت ساخته شود. و معلوم نیست چه وقتی شروع بکار میکنند و به چه ترتیب کار تمام شده را تحویل میدهند و اگر کارشان رضایت بخش نبود تکلیف چیست؟

قرارداد طوری تنظیم شده بود که قبل از انقضای هشت سال سازمان برنامه حق نداشت، حتی در صورتی که از کار جان مولم ناراضی بود، قرارداد را لغو کند. اولین نکته ای که کوهون ارائه کرد این بود که شرکت جان مولم مهندس مشاور نیست بلکه مقاطعه کار است. گفتم درست است، اما به هر حال این شرکت هفت ماه است با دولت مشغول مذاکره است و ضمناً هیچ وقت ادعا نکرده است که مهندس مشاور است. دولت هم با علم به اینکه مقاطعه کار است آنها را دعوت کرده که به ایران بیایند و حالا دیگر نمیتوانیم بگوئیم چون شما مقاطعه کار هستید نمیتوانید این کار را انجام بدهید. از کوهون خواستم حتی الامکان معایب قرارداد را رفع کند، و مخصوصاً تأکید کردم که قرارداد باید طوری باشد که اگر یک سال بعد از انعقاد قرارداد از طرز کارشان ناراضی بودیم حق داشته باشیم قرارداد را فسخ کنیم.

کوهون قرارداد را دو باره مطالعه کرد و آمد و گفت یک سال کم است. و دلیل آورد که دو سال مناسبتر است، چون بسیاری از کشورها مشغول راه سازی هستند و استخدام مهندس نقشه بردار برای راه سازی بسیار مشکل است.

نکتهٔ دومی که کوهون مطرح کرد این بود که هزینه هائی که بابت یک متر مکعب راه منظور شده فوق العاده زیاد است و باید در حدود سی درصد کم شود. بنابراین این هزینه ها نیز بهمان میزان کم شد. مدت هم تغییر کرد و بدین ترتیب قرارداد برای امضا آماده شد.

من مشغول مطالعهٔ این دو قرارداد بودم که، در آذر سال ۱۳۳۳، شاه برای یک سفر رسمی عازم آمریکا و انگلیس شد. اکنون، با دسترسی به اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ انگلیس، معلوم میشود که در همان زمان گزارشهائی بین سفارت انگلیس در تهران و وزارت خارجه انگلیس رد و بدل میشده که در اینجا بی مناسبت نیست به آنها اشاره کنم. استنباط من این

است که، علیرغم فعالیت عده ای از ایرانیانی که خدماتی برای سفارت انگلیس انجام داده و از این کار بهره مند نیز شده بودند، استیونز[1] سفیر انگلیس سعی داشت به دخالتهای دولت انگلیس، حتی در مواردی که منافع اقتصادی و تجارتی انگلیس مطرح بود، خاتمه بدهد.

استیونز، در یکی از گزارشهای خود، در مورد سفر شاه به لندن مینویسد: «ابتهاج سعی دارد، با کوتاه کردن دست واسطه ها و دلالها، سوءاستفاده و فساد را در قراردادهای خارجی از بین ببرد. مثلاً او نسبت به معاملاتی که توسط سهیلی (سفیر ایران در لندن) ترتیب داده شده ظنین است.» استیونز اضافه میکند: «برای ما مشکل است حدس بزنیم محرک و هدف سهیلی از این فعالیتها چیست، لیکن به احتمال قوی علاقهٔ سهیلی نسبت به بعضی از این معاملات صرفاً از روی ملاحظات وطنپرستی نیست.» در گزارش دیگری استیونز میگوید: «بدون شک انعقاد قراردادهای بزرگ با ایران به نفع انگیس میباشد، اما از نظر سیاسی مضار زیادی در بر دارد. مثلاً من کوچکترین شکی ندارم که، علیرغم تمام معایب کلافه کننده اش، ابتهاج اعتقاد دارد که دستگاههای دولتی باید پاکیزه و عاری از فساد باشند. مضافاً به این که او قادر است به وضع درهم ریختهٔ فعلی خاتمه بدهد.» استیونز مینویسد: «من معتقد هستم منافع ایران در درازمدت ایجاب میکند که ابتهاج در شغل خود باقی بماند و به کارش ادامه بدهد، و بنظر من چنانچه ما حر به بدست کسانی که خواستار برکناری ابتهاج هستند بدهیم نه فقط به ایران بلکه به منافع انگلیس هم لطمه زده ایم. از آن گذشته به نظر من تعداد قراردادهای بزرگی که ما میتوانیم بدون ایجاد انعکاسهای نامطلوب سیاسی با ایران منعقد کنیم طبعاً محدود است. درحال حاضر قراردادهائی مربوط به راه آهن، راه، لوله کشی و کارخانهٔ سیمان یا منعقد شده اند و یا در مراحل نهائی هستند و بدین ترتیب آمریکائی ها هم اکنون نسبت به ما احساس حسادت میکنند.[3]

پس از مسافرت شاه، وزرات خارجهٔ انگلیس طی گزارش محرمانه، به استیونز اطلاع میدهد که اولاً سهیلی از سفر شاه بنفع دوستانش، که در معاملات دست داشتند، استفاده کرده است و ثانیاً شاه، طی اقامتش در لندن، تحت فشار قرار گرفته که بنفع جان مولم دخالت کند. سیف الله و اسدالله رشیدیان بنفع شرکت جان مولم فعالیت میکردند و جان مولم به‌دعوت آنها به ایران آمد ودر ایام اقامت خود میهمان آنها بود. رشیدیان شاه را در لندن ملاقات کرد و شرح مفصلی از ابتهاج بد گفت. شاه هم برای مولم پیغام فرستاد که آیا نیازی به مداخلهٔ من‌هست؟ واز مولم جواب آمده بودکه درحال حاضر چنین درخواستی ندارند.[4]

۱- Sir Roger Stevens

۲- اسناد وزراتخارجهٔ انگلیس. 17 Jan 1955 - No. 371/114835

۳- همان پرونده. 2 Feb. 1955 ۴- همان پرونده. 25 Feb. 1955

بهرحال، شاه در دوران اقامت خود در خارج به علا وزیر دربار تلگراف کرد که ابتهاج قرارداد را امضاء کرد یا نه؟ علا به من تلفن کرد و موضوع را گفت. به علا گفتم بیخود وقت خودتان را تلف نکنید، تا وقتی مطالعاتم کامل نشود هیچ چیز را امضاء نمیکنم. علا گفت پس بیائید و با هم صحبت کنیم.

جلسه با حضور عبدالله انتظام و علی امینی در دفتر علا تشکیل شد. آن روزها هر کاری پیش میآمد ما سه نفر را، که اتفاقاً با هم خیلی هم دوست بودیم، برای مشورت میخواستند. وقتی به دفتر علا رفتیم او دو باره موضوع تلگرام شاه را مطرح کرد. گفتم آقای علا، من به خود شاه هم گفته ام و خواهش میکنم شما هم حرف مرا به ایشان برسانید که اگر با مفاد قرارداد موافق نباشم امکان ندارد آن را امضاء کنم. بنابراین تا بر من مسلم نشود که این کار صحیحی است آن را امضاء نخواهم کرد. اکنون هم مشغول مطالعه و تحقیق هستم و خواهش میکنم در این مورد عجله نفرمائید.

در جلسهٔ شورای اقتصاد، که با حضور سپهبد زاهدی تشکیل شده بود، دو باره موضوع قرارداد با گروپ وان و جان مولم مطرح شد. زاهدی از من پرسید چرا زودتر شما این دو قرارداد را امضاء نمیکنید؟ جواب دادم من اشخاصی را آورده ام که این قرادادها را به دقت مطالعه کرده اند و به این نتیجه رسیده ام که گروپ وان فقط یک دلال است و اصلاً سابقه و صلاحیت و توانائی بندرسازی ندارد و به این جهت مطلقاً با آنها قرارداد امضاء نخواهم کرد. چطور ممکن است یک شرکتی بتواند فقط با صد هزار لیره این کار را انجام بدهد؟ زاهدی گفت آخر امیرالبحری[1] انگلیس، که از صد سال پیش راجع به بنادر خلیج فارس تحقیقات مفصلی کرده، نتیجهٔ اطلاعاتش را در اختیار این شرکت گذاشته است. گفتم که چنین چیزی غیرممکن است و اینها بطور قطع دروغ میگویند. معاون وزیر راه در آن جلسه شدیداً از این قراردادها دفاع میکرد، مخصوصاً از قرارداد جان مولم. در مورد این قرارداد گفتم شما اینها را به عنوان مهندس مشاور به کار دعوت کرده اید در حالیکه اینها مهندس مشاور نیستند و خودشان هم از ابتدا گفته اند که ما مهندس مشاور نیستیم و کار ما مقاطعه کاری است. ولی شما اصرار کرده اید که آنها مهندس مشاور باشند. با اینهمه بخاطر مذاکراتی که کرده اید، و چون میدانم جان مولم از مقاطعه کاران درجهٔ یک است، حاضرم قرارداد آنها را امضاء کنم مشروط بر اینکه آنها تغییراتی را که من در نظر دارم قبول کنند.

در آن جلسه برای اولین بار احساس کردم که زاهدی از من رنجش پیدا کرده است و وقتی موضوع احداث کارخانهٔ سیمان پیش آمد به کلی میانه او با من تیره شد. من اصولاً معتقد بودم که پیش از انجام هر برنامهٔ عمرانی میبایست اول تمام جوانب کار توسط مهندسین

۱- Admilarty

مشاور صاحب صلاحیت مورد مطالعه قرار بگیرد و اگر نظر آنها با انجام برنامه موافق بود آنوقت مرحلهٔ اجرائی شروع شود. در زمان نخست وزیری زاهدی موضوع ساختن کارخانهٔ سیمان مطرح بود و من قصد داشتم یک مهندس مشاور برای مطالعهٔ این کار استخدام کنم. یک روز زاهدی در جلسه شورای اقتصاد اصرار کرد زودتر تکلیف این کار را روشن کنم و گفت کارخانهٔ سیمان یک آسیاب است آنوقت شما میخواهید برای ساختن یک آسیاب مهندس مشاور بیاورید؟ به او گفتم من طور دیگر نمیتوانم کار کنم. جواب من باعث اوقات تلخی او شد بطوری که بلند شد و از جلسه بیرون رفت. وقتی زاهدی از جلسه رفت عبدالله انتظام و علی امینی رو به من کردند و گفتند کاملاً حق با شماست. گفتم اگر حق با من است پس شما چرا سکوت میکنید؟ انتظام از جایش بلند شد و به دفتر زاهدی رفت و با او صحبت کرد. زاهدی قبول کرد که جلسه دیگری به ریاست عبدالله انتظام و نمایندگان بانک جهانی که من به نظرهایشان استناد میکردم تشکیل شود و آنها خودشان هر نظری دارند بگویند.

این جلسه در دفتر انتظام، وزیر خارجه، تشکیل شد و براین کوهون و هکتور پردوم، رئیس دفتر فنی سازمان برنامه، هم در جلسه شرکت کردند. هر دوی اینها تمام حرفهائی را که من در حضور زاهدی راجع به گروپ وان و جان مولم گفته بودم تائید کردند. در آن جلسه گفتم که قرارداد جان مولم را به این علت که خودشان از اول به دولت ایران گفته بودند مهندس مشاور نیستند ولی در اثر اصرار دولت ایران حاضر شده اند بیایند و کار راهسازی در ایران را به عهده بگیرند خواهم پذیرفت ولی در آن شرایطی خواهم گذاشت که در صورت عدم رضایت از کار آنها بتوان قرارداد را لغو کرد. قیمت پیشنهادی آنها را حداقل سی درصد کم خواهم کرد و این حق را برای سازمان برنامه قائل خواهم شد که هرگاه بعد از دو سال به قسمتی از قرارداد عمل نکرده باشند بتوانیم قرارداد را فسخ کنیم.

بالاخره همانطور که من میخواستم عمل شد و شرائطی را هم که در قرارداد جان مولم گنجاندم به ما این امکان را داد که بعد از مدتی، وقتی دیدم کارشان را طبق قرارداد انجام نداده اند، قرارداد را لغو کنم.

از لحاظ اهمیت برنامهٔ راه سازی از یک طرف، و توجهی که افکار عمومی و مجلس به این برنامه داشتند و انتقاد شدیدی که از کار مولم در جرائد میشد از طرف دیگر، هر دو هفته یکبار با مدیران جان مولم در تهران جلسه ای تشکیل میشد و من شخصاً در این جلسات شرکت میکردم و با شدیدترین لحن از طرز کارشان ایراد میگرفتم. بطور مثال در یکی از جلسات، وقتی جنبهٔ فنی جدول سازی راه مطرح شد، در جواب پرسش من گفتند هر طور شما بفرمائید بهمان نحو عمل خواهیم کرد. من با شدت پرخاش کردم که اگر بنا بود به امر من

متخصصین نظر بدهند در دستگاه خودم به تعداد کافی از اینگونه افراد پیدا میشود و لزومی نداشت شما را به عنوان مشاور استخدام کنیم. و فریاد زدم که اگر یک بار دیگر نظیر این موضوع تکرار شود شما را از پنجره بیرون خواهم انداخت.

صورت مذاکرات این جلسات را «پیتر ایوری»[۱]، که آن وقت مشاور شرکت جان مولم بود و بعدها استاد فارسی در دانشگاه کمبریج شد، به تفصیل تنظیم میکرد و یک نسخه برای سازمان برنامه میفرستاد.

پس از انقضای دو سال مسلم شد که جان مولم از عهدهٔ وظائف مهندس مشاوری بر نخواهد آمد. بنابراین دستور دادم به آنها اخطار شود که شش هزار کیلومتر راه سازی، که مسئولیت مهندسی و نظارت بر آن بعهدهٔ مولم واگذار شده بود، به چهار هزار کیلومتر تقلیل مییابد. پس از چندی، این مقدار به دو هزار کیلومتر تقلیل داده شد و بعداً تنها به طول راه بندر پهلوی (انزلی) - خرمشهر، که تقریباً هزار و دو یست کیلومتر بود، محدود گردید.

این برنامهٔ راه سازی یکی از مفتضح ترین طرحهائی بود که در دست اجرای سازمان برنامه قرار داشت، بنحوی که سازمان برنامه را به بدترین وجهی در افکار عمومی جلوه داد. مدتی بعد از فسخ قرارداد، یک روز در یکی از جلسات شورای اقتصاد، شاه بدون مقدمه گفت که ابتهاج همیشه با قرارداد مولم مخالف بود و من اصرار داشتم این کار انجام شود. گفتم که من تا بحال سکوت کرده بودم ولی حالا که فرمودید باید عرض کنم که من با تمام قوا مقاومت کردم و تغییراتی دادم که بالاخره هم بموجب این تغییرات توانستیم قرارداد را لغو کنیم.

اینجا باید گفت که هنوز هستند اشخاصی که، یا از روی بی اطلاعی و یا اغراض شخصی، میگویند که من شرکت جان مولم را آوردم. در حالیکه قرارداد با جان مولم، پیش از آمدن من از آمریکا به ایران، به انگلیسی تهیه و به زبان فارسی ترجمه شده و آمادهٔ امضاء بود و من آن را، تا زمانی که تغییرات لازم در آن داده نشد، و با وجود اصرار شاه برای امضاء بلافاصلهٔ آن، امضاء نکردم.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، این یک قرارداد مفتضحی بود که به شرکت جان مولم حق میداد تا انقضاء مدت هشت سال، ولو کار آنها مورد رضایت دولت ایران نباشد، بکار خود ادامه بدهد. من تنها به موجب همین تغییرات توانستم قرارداد آنها را لغو کنم. و چنانچه این اصلاحات بعمل نیامده بود سازمان برنامه بهیچوجه نمیتوانست تا انتهای مدت هشت سال قرارداد را فسخ کند.

با این اقدامات که به اصرار من، در راه حفظ منافع ایران، به عمل آمد، نه تنها شرکت

۱- Peter Avery

جان مولم، بلکه طرفداران ایرانی آنها که در اجرای این طرح ذینفع بودند از دشمنان سرسخت من شدند.

موضوع مناقصات وپرداخت ها

در همان ضمن که، به ترتیب فوق، نقشه برداری شش هزار کیلومتر راه به جان مولم واگذار شد، دولت انگلیس اعتباری به مبلغ ۱۵ میلیون لیره برای خرید ماشین آلات از انگلستان در اختیار سازمان برنامه گذاشت. من، چون مایل نبودم که ماشین آلات مورد نیاز برنامهٔ عمرانی بدون مناقصهٔ بین المللی خریداری شود، حاضر نشدم که ماشینهای راه سازی را هم بدون مناقصهٔ بین المللی خریداری کنم.

بنابراین سازمان برنامه تصمیم گرفت ماشینهای راه سازی را از تولید کنندگان بزرگ جهان، با شرائط بسیار مناسب و با اخذ اعتبار بلند مدت و با نرخ بهرهٔ بسیار نازل، خریداری کند و مقاطعه کارانی که به ماشینهای راه سازی احتیاج داشته باشند بتوانند ماشینهای مز بور را، به بهائی که سازمان برنامه به عنوان یک خریدار عمده تعیین کرده است، خریداری کنند و بهره ای از قرار ٦ درصد با آنها محسوب شود. همین رو یه در مورد ماشینهای کشاورزی هم اتخاذ شد.

اینجا بی مناسبت نیست بگو یم که در سازمان برنامه دستور داده بودم که وقتی مقاطعه کاری کارش را انجام داد، و صورت وضعیت را به سازمان برنامه تسلیم کرد، حداکثر ظرف مدت پنج روز پول او پرداخت شود. و گفته بودم که در غیراینصورت رئیس حسابداری و دیگر اشخاص مسئول را منفصل میکنم. در نتیجه در زمان تصدی من حتی یک مورد هم پیش نیامد که پرداخت طلب مقاطعه کاری بیش از پنج روز طول بکشد، در حالی که قبلاً ماهها طول میکشید تا طلب مقاطعه کاران، آنهم بعد از گرفتن رشوه، پرداخت شود. بدین ترتیب بهانهٔ عمده برای رشوه گرفتن، تا جائی که من اطلاع دارم، از بین رفت.

عزل زاهدی

رابطهٔ من با زاهدی پس از این برخوردها به شدت تیره شد بطوری که وقتی قرارداد مهندسی مشاور ساختن بنادر را با شرکت کامپساکس[1]، که در زمان رضاشاه مهندس مشاور ساختن راه آهن ایران بود و حسن شهرت بین المللی داشت، امضاء کردم او به قدری ناراحت شد که دستور داد نمایندگان آنها را به محوطهٔ بندر خرمشهر راه ندهند. شرکت کامپساکس مورد قبول و اعتماد بانک جهانی هم بود. بعد از انعقاد قرارداد با کامپساکس دو

۱- Compsax

نفر از مهندسین این شرکت برای بررسی وضع بندر خرمشهر، که قرار بود قبل از بقیهٔ بنادر ساخته شود، به آنجا رفتند. از خرمشهر به من اطلاع دادند که مهندسین کامپساکس را به محوطهٔ بندر راه نمیدهند. به سرلشگر عباس گرزن، که وزیر راه زاهدی بود، تلفن کردم و علت را پرسیدم. گرزن طوری صحبت کرد که به من فهماند خودش در این ماجرا دخالتی نداشته و زاهدی به او دستور داده است. رفتم پیش شاه و وضعیت را به او گفتم. اتفاقاً به فاصلهٔ چند روز زاهدی از کار برکنار و قضیه خود بخود حل شد.

بطوریکه اسناد محرمانه حکایت میکنند، چندی قبل از آمدن من به سازمان برنامه، شاه سفرای آمریکا و انگلیس را بطور جداگانه ملاقات میکند و میگوید، چون شایعات مربوط به سوءاستفاده های مالی سپهبد زاهدی موجب نگرانی او شده است و چون زاهدی برای انجام مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد جدید با کنسرسیوم شرکتهای نفتی مناسب نیست، قصد دارد او را معزول نماید. سفرای مزبور هم پس از مشورت با یکدیگر شاه را از تصمیم خود منصرف میکنند.[1]

همین اسناد نشان میدهند که، پس از تصدی من در سازمان برنامه و بروز اختلافات بین من و زاهدی، او با تمدن الملک سجادی، نمایندهٔ سفارت انگلیس در تهران، ملاقات میکند و در ضمن ابراز نارضایتی و انتقاد از من میگوید ابتهاج آدم درستی نیست و اسنادی در بانک ملی موجود است که موضوع را تائید میکند. زاهدی اضافه کرده بود که چون مایل نیست کار به جنجال کشیده شود موضوع را فاش نخواهد کرد و در پایان میگوید علیرغم تمام این قضایا هنوز میل دارد با من همکاری داشته باشد.[2]

بدین ترتیب این اولین باری بود که کسی مرا به نادرستی متهم میکرد. در تمام مدت خدمتم همه، حتی مخالفینم که عدهٔ آنها کم نبود، همیشه امانت و درستکاری مرا تائید میکردند.

آنچه مسلم است این است که از یک طرف زاهدی عزل مرا از شاه میخواست و از طرف دیگر شاه مترصد بود زاهدی را از کار برکنار کند، بطوری که وقتی زاهدی استعفاء میدهد طی نامه ای به شاه مینویسد که بین من و ابتهاج یک کدام را انتخاب فرمائید. و شاه به او جواب میدهد ما به ابتهاج که از حیث لیاقت برجسته است احتیاج داریم و او را از کار برکنار نخواهیم کرد. و از زاهدی میخواهد که در تصمیم خود تجدید نظر کند.[3]

در آن هنگام خارجیها بطور اعم، و انگلیسها بطور اخص، در مورد اوضاع ایران و آیندهٔ مملکت اظهار بدبینی میکردند. راجر استیونز، سفیر انگلیس، شاه را ضعیف و بی اراده و

۱-رجوع کنید به ضمیمه های «ز» و «ژ».

۲-رجوع کنید به ضمیمهٔ «س».

۳-رجوع کنید به ضمیمهٔ «ش».

زاهدی را برای نخست وزیری نامناسب میدانست و معتقد بود که زاهدی به ظن قوی مشغول پر کردن جیب خود و دوستانش است.[۱] پس از رفتن زاهدی نظر وزارت خارجه انگلیس این بود که ایران به یک نخست وزیر قوی و لایق احتیاج دارد. یکی از کسانی که در این باب مورد مشورت وزارت خارجه انگلیس قرار گرفت خانم لمبتون بود. لمبتون اینطور اظهار نظر کرده بود که شاه آدم بیهوده ایست، چون نه خودش قادر به حکومت است و نه میگذارد سایرین حکومت کنند. و در مورد من هم میگوید که ابتهاج هم بدرد این کار نمیخورد و تنها کسی که قادر به حل مسائل ایران و نجات مملکت میباشد سیدضیاءالدین طباطبائی است[۲].

در مورد زاهدی باید گفته شود که نخست وزیر پرقدرتی بود. با این که وکلای مجلس هنوز وزنی داشتند زاهدی ابداً به آنها اعتنا نمیکرد و چون قدرت نظامی هم داشت همه از او میترسیدند. عکس او در کنار شاه همه جا در خیابانها دید میشد و عملاً مرد قدرتمند کشور شناخته شده بود. شاه طبعاً از این که زاهدی این همه قدرت داشت راضی نبود و دنبال فرصتی بود که او را برکنار کند و شاید موضوع اختلاف من با زاهدی، مخصوصاً وقتی مهندسین کامپساکس را طبق دستور او به محوطه بندر خرمشهر راه نداده بودند، یکی از بهانه هائی بود که موجب کنارگذاشتن او شد.

اختلاف نظر من و زاهدی متأسفانه باعث شد که رابطه ما از آن پس بکلی قطع شود بطوری که من دیگر او را ندیدیم.

دولت علا و برنامه هفت سالهٔ دوم

با رفتن دولت زاهدی در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۳٤ حسین علا به نخست وزیری رسید. روزنامه ها و مجلس سر و صدا میکردند و از این که برنامه های عمرانی به مرحله اجرا در نمیآمدند ناراضی بودند و معروف شده بود که مدیر عامل سازمان برنامه بجز مطالعه کاری نمیکند. علا واغلب وزرای او اصرار داشتند هر چه زودتر طرحهای عمرانی را شروع کنم. تنها جواب من هم این بود که تا مطالعات کافی انجام نشود دست به کاری نخواهم زد.

یک روز، در جلسه ای که در منزل علا با حضور علی امینی وزیر مالیه و عبدالله انتظام وزیر خارجه داشتیم نخست وزیر گفت ما وضعیت خیلی مشکلی پیدا کرده ایم. همه میگویند چرا کاری در مملکت انجام نمیشود. و آنوقت رو به من کرد و گفت زودتر یک کاری شروع کنید. جواب دادم آقای کاشانی، وزیر اقتصاد ملی شما، چند روز پیش

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «ص».

۲-اسناد وزارتخارجهٔ انگلیس. 18 July 1955 - No. 371/114810

در مهمانی سفارت آمریکا وقتی از سفارت بیرون میآمدم دو ید پشت سر من و گفت میدانید که چقدر به شما ارادت دارم. گفتم لازم نیست بگوئید خودم میدانم شما به من لطف دارید. گفت خواهش میکنم کارها را شروع کنید، حتی اگر پنجاه درصد از اعتبارات هم نفله شود. به آقای کاشانی گفتم از شما که مرا میشناسید تعجب میکنم چرا چنین حرفی میزنید. شما میدانید غیرممکن است من حاضر شوم پول مملکت را نفله کنم، حتی اگر سروصدای مجلس و جرائد درآمده باشد.

وقتی این مطلب را گفتم، علی امینی گفت نه، پنجاه درصد زیاد است، ولی بیست و پنج درصد اشکالی ندارد. گفتم آقایان، شما اطمینان داشته باشید اگر بدانم که حتی پنج در صد از هزینه های عمرانی تلف میشود دست به هیچ کاری نخواهم زد، چه رسد به بیست و پنج درصد. سپس به علا گفتم خیلی متأسفم که اسباب زحمت شما را فراهم کرده ام، ولی من متقاضی این شغل نبودم و از این که دولت شما را متزلزل کرده ام متأسفم. شما میتوانید شخص دیگری را برای این کار درنظر بگیرید. ولی تا من بر سر این کار هستم وتا دستگاه اجرائی من آماده نشود من بی مطالعه دست بکاری نخواهم زد. اگر از ناحیهٔ مجلس تحت فشار هستید جلسه ای تشکیل بدهید و من حاضرم با نمایندگان مجلس صحبت کنم. همه این پیشنهاد را پسندیدند.

چند روز بعد از وکلای مجلس دعوت کردند که جلسه ای در منزل مصطفی تجدد، که نمایندهٔ مجلس و مؤسس و رئیس هیأت مدیرهٔ بانک بازرگانی ایران بود، تشکیل شود. تابستان بسیار گرمی بود. چادر بزرگی در باغ زده بودند و شصت نفر از نمایندگان مجلس از فراکسیونهای مختلف آمده بودند. آنوقت مجلس هنوز قدرتی داشت. علا و عبدالله انتظام و علی امینی هم حضور داشتند. ابتدا ضیاءالدین نقابت، نمایندهٔ خوزستان، و حسام الدین دولت آبادی، نمایندهٔ اصفهان، نطقهای غرائی ایراد کردند و از من تعریف و تمجید کردند، اما گفتند که ما به موکلین خود چه بگوئیم؟ همه انتظار دارند کاری شروع شود. آقای ابتهاج مرد بسیار نازنین و درستکاری است اما به هیچ کس اعتناء نمیکند. اسب خودش را سوار است و هرطور که میخواهد میتازد. همهٔ نمایندگان بیانات و انتقادهای آنها را با «صحیح است، صحیح است» و «احسنت، احسنت» تصدیق کردند.

پس از اینکه صحبت وکلا تمام شد من بلند شدم و گفتم که آقایان پول خرج کردن از جیب یک نفر دیگر کار آسانی است، بخصوص اینکه همهٔ شما اصرار دارید من پول خرج کنم. گمان میکنم شما تصدیق خواهید کرد که من آنقدر شعور دارم که بدانم چه راهی را برای وجیه الملله شدن پیش بگیرم. در دنیا کاری آسان تر از این نیست که انسان با پول دیگران دوست بخرد. ولی من طوری عمل کرده ام که شما همه از من ناراضی هستید و

میگوئید به فلک اعتنا نمیکنم. اما هدف من این است که پول مملکت را طوری به مصرف برنامه های عمرانی برسانم که مرتکب اشتباهاتی که در گذشته شده اند نشوم.

آنگاه مثال سدکرخه و کارخانهٔ قند شاهی را برایشان زدم و گفتم من نمیخواهم این نوع اشتباهات تکرار شود. گفتم دولت میتواند با صدوریک تصویبنامه مرا برکنار کند، و اطمینان داشته باشید که عدهٔ زیادی داوطلب ریاست سازمان برنامه هستند و حاضرند دیناری هم حقوق نگیرند. من داوطلب این کار نبوده ام ولی با شرائطی این کار را قبول کرده ام و تا روزی که سر این کار هستم امکان ندارد طرحی را بدون مطالعه اجرا کنم. شما صبر داشته باشید به موقع خود اغلب کارهای مورد نظر شما انجام خواهد شد.

اظهارات من با تائید همه و کف زدنهای حاضرین رو برو شد. هوا نسبتاً تاریک شده بود و چند نفر از وکلا که از مخالفین سرسخت من بودند بی سر و صدا جلسه را ترک کردند و رفتند. ولی ظاهراً صحبتهای من آنقدر اثر گذاشته بود که بعد از پایان جلسه علا و امینی و انتظام هر سه آمدند و از مطالبی که گفته بودم تعریف کردند و به من تبریک گفتند.

بعد از این جلسه علا هم دیگر خیالش آسوده شد و موضع سقوط دولت او منتفی گردید. چند روز بعد که به ملاقات شاه رفتم او با حیرت از من پرسید شما به نمایندگان مجلس چه گفتید که راضی شدند؟ جواب دادم مطالب را صاف و پوست کنده و از روی اعتقاد با آنها در میان گذاشتم و بهمین جهت ظاهراً قانع شدند.

نحوهٔ برنامه ریزی

شاید وکلای مجلس فکر میکردند که ابتهاج مینشیند در منزلش و مطابق سلیقهٔ خودش برنامهٔ عمرانی درست میکند و بعد هم، از روی تعصب، روی برنامه ای که تهیه کرده ایستادگی میکند. درحالیکه سلیقه و تعصب شخصی کوچکترین دخالتی در کارها نداشت. مدتی سعی کرده بودم با کمک دیگران افراد تحصیل کرده و متخصص را در رشته های مختلف جمع کنم و با نظر آنها برنامهٔ هفت سالهٔ دوم را تنظیم کنم. بعد از تحقیق فراوان یک هیأت شصت نفره را انتخاب کردم که درمیان آنها مهندسین درجهٔ یک، پزشکان برجسته و متخصصین سایر زمینه ها شرکت داشتند که بخشهای مختلف برنامهٔ هفت سالهٔ دوم با نظر این هیأت شصت نفره تهیه میشد. این هیأت ماهها مشغول این کار بود و من در جلسات اولیهٔ آن شخصاً شرکت میکردم.

تصویب برنامهٔ هفت سالهٔ دوم

وقتی برنامه را به هیأت دولت بردم تمام وزراء از سهم وزارتخانه های خود در برنامه های

عمرانی ناراضی بودند. جواب من این بود که من این برنامه را پیش شما میگذارم و شما هر تغییری میخواهید در آن بدهید اما به یک شرط و آن اینکه از مجموع مخارج تجاوز نکنید و اگر خرج اضافی ایجاد میکنید محل تأمین اعتبار آن را هم مشخص کنید.

هیأت وزیران مدتها در مورد جزئیات برنامهٔ هفت سالهٔ دوم بحث کرد ولی، علیرغم نارضایتی هائی که هر کدام از وزراء از تخصیص اعتبارات داشتند و سهم وزارتخانهٔ خودشان را کافی نمیدانستند، سرانجام برنامه را همانطور که ارائه داده بودم تصویب کردند.

البته خود من هم میدانستم که مبالغی که بهریک از وزارتخانه های مختلف تخصیص داده شده بود احتیاجات آنها را رفع نمیکرد، ولی چاره ای نبود و میبایست آن منابع مالی محدود را بین همه تقسیم کرد.

پس از تصویب هیأت وزیران، برنامهٔ هفت سالهٔ دوم تقدیم مجلس شد و پس از نه ماه در ۲۲ اسفند ۱۳۳٤ بصورت قانون درآمد. هزینهٔ طرحهائی که درمدت برنامهٔ هفت سالهٔ دوم میبایستی اجرا شوند درحدود ۷۰ میلیارد ریال پیش بینی شده بود.

اینجا باید متذکر شوم که اهمیت برنامهٔ هفت سالهٔ دوم در این بود که توانست اساس زیربنائی و سازمانی را که برای اجرای برنامه های وسیعتر بعدی لازم بود پایه گزاری کند. پس از رکودی که در سالهای اول دهه ۱۳۳۰، درنتیجهٔ بحران نفت، پیش آمده بود درآمد ناخالص ملی ایران از رشدی معادل ۷ الی ۸ درصد برخوردار بود.

وقتی برنامهٔ هفت سالهٔ دوم در مجلس مطرح شد وکلا هنوز قدر و منزلتی داشتند و نسبتاً آزادانه در مورد مسائل مملکت اظهارنظر میکردند. بحث دربارهٔ برنامهٔ هفت سالهٔ دوم مدتها در مجلس ادامه یافت. هر وکیلی سعی میکرد اعتبارات عمرانی حوزهٔ انتخابیش افزایش پیدا کند، و بعضیها نیز فرصت را برای ایراد نطقهای ماجراجویانه و پر سروصدا علیه من مغتنم میشمردند. من و همکارانم شخصاً در کمیسیون برنامهٔ مجلس حاضر میشدیم و از برنامه ها دفاع میکردیم.

بعد از مدتها گفتگو و بحث، برنامهٔ هفت سالهٔ دوم به نظر من با رعایت اصول دموکراتیک به تصویب مجلسین رسید و به همین دلیل بعد از تصویب آن من به همه میگفتم که دیگر به کسی اجازه نخواهم داد بیاید و بخواهد برای تغییر کارها اعمال نفوذ کند.

بین نمایندگان مجلس هیجدهم، که انتخابشان بسته به میل شاه بود عده ای افراد ماجراجو هم وجود داشتند. یکی از این افراد ابوالحسن عمیدی نوری بود که روزنامهٔ داد را هم منتشر میکرد. این شخص در زمان غائلهٔ آذربایجان به دعوت پیشه وری به تبریز رفته بود و در مراجعت به تهران دو سرمقاله در روزنامهٔ داد نوشت که «رژهٔ ارتش جوان جمهوری

دموکراتیک آذربایجان را دیدم و با رژهٔ ارتش شاهنشاهی مقایسه کردم». عمیدی نوری در این مقایسه ارتش شاهنشاهی را بطور مفتضحی با ارتش فرقهٔ دموکرات مقایسه کرده بود و تا آنجا که توانسته بود نسبت به ارتش ایران اهانت کرده بود. عمیدی نوری مثل بعضی از افراد دیگر پول میگرفت و از این نوع مقالات مینوشت. روزی به شاه گفتم اعلیحضرت شما سابقهٔ این شخص را میدانید؟ شاه گفت بله. گفتم باوجود اینکه از خیانت او مطلع هستید باز هم او را وکیل کرده اید؟ شاه پاسخی نداد.

یکی دیگر از نمایندگان مجلس که با بعضی از طرحهای برنامه هفت ساله دوم، مخصوصاً برنامه های راه سازی، مخالفت میکرد ابوالحسن حائری زاده بود. همین شخص وقتی من در بانک ملی بودم یکی از نمایندگان متنفذ مجلس و جزو مخالفین سرسخت دولت بود. اما همان موقع یک روز به دیدن من آمد و گفت عده ای از ما به این نتیجه رسیده ایم که شما باید نخست وزیر بشوید، چون نسبت به شما خیلی اعتقاد پیدا کرده ایم.

وقتی برنامه هفت سالهٔ دوم در مجلس مطرح بود حائری زاده شروع به مخالفت با برنامهٔ راه سازی کرد. او که خودش را بالاتر از این میدانست که عضو یکی از کمیسیونهای مجلس باشد، نطقی در مجلس شورا ایراد کرد و گفت این راهی که میخواهند از خرمشهر به بندر پهلوی بسازند فقط به خاطر اهمیت سوق الجیشی آن است، که اگر جنگی در بگیرد قشون آمریکا بتواند از این راه به شوروی حمله کند. من از این استدلال خیلی تعجب میکردم و از خود میپرسیدم که چطور آدمی که آمده بود و به من پیشنهاد نخست وزیری کرده بود حالا که میخواستم این شاهراه حیاتی را بسازم تا این حد مرا اجنبی پرست و بی حیثیت میدانست و خیال میکرد که من به دستور آمریکائی ها این طرح را اجرا میکنم؟ بهر حال در جواب حائری زاده گفتم که اگر به من میگفتند که شما از میان همهٔ این برنامه های عمرانی فقط میتوانید یکی را انتخاب کنید من بدون تردید راه سازی را انتخاب میکردم. چون لازمهٔ پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر جامعه ای ایجاد و برقراری ارتباط میان نقاط مختلف آن جامعه است.

موضوع ساختمان سد کرج

وقتی به سازمان برنامه رفتم دو طرح مختلف در مورد سد کرج وجود داشت. یکی گزارش یک شرکت آمریکائی و دیگری نظری بود که یک شرکت فرانسوی داده بود. تا آنجائی که بخاطر دارم، اختلاف این دو طرح از این قرار بود: از لحاظ قیمت طرح آمریکائی ها در حدود صد میلیون تومان گرانتر از طرح فرانسوی ها بود. دوم اینکه آمریکائی ها معتقد بودند با توجه به موقعیت سد کرج، که در منطقهٔ زلزله خیز قرار دارد، ساختن سد بتونی نازک

بهیچوجه مصلحت نیست چون در مقابل زلزله مقاومت نخواهد کرد. سوم اینکه آمریکائی ها عقیده داشتند که از لحاظ ایجاد برق ارتفاع سد میبایست ده متر بلندتر باشد.

این موضوعی نبود که من بتوانم آن را در تهران و با نظر همکارانم حل کنم. بنابراین تصمیم گرفتم موضوع را به هیأتی از کارشناسان بین المللی ارجاع و طبق نظر آنها تصمیم بگیرم. اتفاقاً در همین ایام پسر آلکساندر گیب که آلیستر گیب نام داشت به تهران آمد. من با آشنائی که با این مؤسسه و با این شخص بخصوص داشتم موضوع را با وی درمیان گذاشتم و پس از اینکه اختلاف بین دو طرح را برای او شرح دادم راجع به صلاحیت افرادی که در حل این اختلاف میتوانند کمک کنند نظر خواستم و گفتم میل دارم یک آمریکائی، یک فرانسوی و یک انگلیسی که از کارشناسان برجسته باشند در این امر شرکت کنند. او تکلیف مرا قبول کرد و به همین نحو نیز عمل شد و درنتیجه سه نفر از برجسته ترین متخصصین سد سازی از آمریکا، فرانسه و انگلیس به ایران آمدند. این متخصصین را به اتفاق معاون سازمان برنامه به محل سد کرج فرستادم و آنها چند روز به رسیدگی پرداختند و به اتفاق نظر دادند که محل سد از لحاظ ساختن سد نازک بتونی بهیچوجه اشکالی نخواهد داشت. راجع به ارتفاع سد هم، تا آنجائی که بخاطر دارم، اینطور نظر دادند که چنانچه دیوار سد چهار متر بلندتر باشد مقدار برق تولیدی با توجه به احتیاجات محلی کافی خواهد بود.
به این ترتیب با خاطر آسوده اجرای طرح، بنحوی که کمیسیون بین المللی به اتفاق آراء نظر داده بود، مورد تصویب قرار گرفت و ساختمان سد آغاز شد.

بی مناسبت نیست اینجا تذکر بدهم که در تمام طول مدتی که مشغول گفتگو راجع به این مسائل بودم قسمتی از مطبوعات تهران مرا به عنوان اینکه از عمال آمریکا هستم متهم کرده و اظهار میداشتند که ابتهاج هیچوقت حاضر نخواهد شد ساختن سد کرج را به یک شرکت فرانسوی واگذار کند.

چندین سال از این قضایا گذشت. من از سازمان برنامه رفته بودم و سد کرج و سد سفید رود هر دو تکمیل شده بودند که زلزلهٔ تابستان سال ۱۳٤۱ پیش آمد و مرکز آن در بوئین زهرا، تقریباً بین دو سد سفید رود و کرج، قرار داشت. ساعت هشت صبح روز بعد از وقوع زلزله به صفی اصفیاء، که مدیر عامل وقت سازمان برنامه بود، تلفن کردم و پرسیدم آیا سدها صدمه خورده اند یا خیر؟ اصفیاء جواب داد خبری ندارد و پس از رسیدگی نیم ساعت بعد اطلاع داد که خوشبختانه هیچگونه آسیبی به سدها وارد نشده است.

عایدات نفت و دخالت سفیر آمریکا

در تابستان سال ۱۳۳٤ «چی پین»[۱]، سفیر آمریکا در تهران، به شاه پیشنهاد میکند که دولت بجای اینکه عایدات نفت را به کارهای عمرانی تخصیص بدهد آن را مانند سایر درآمدهای دولت به بودجهٔ عادی ببرد و برای اجرای برنامه های عمرانی از خارج وام بگیرد. وقتی شاه پیشنهاد سفیر آمریکا را با من در میان گذاشت گفتم چی پین غلط میکند، سفیر آمریکا چه حق دارد چنین جسارتی بکند و بخودش اجازه بدهد که بیاید پیش اعلیحضرت و در امور مملکت دخالت کند؟ در هر صورت چنین کاری امکان پذیر نیست. دلائلم را برای شاه توضیح دادم و گفتم اگر قرار باشد برای کارهای عمرانی وام بگیریم من باید بروم پیش بلاک در بانک جهانی و وضع اقتصادی و مالی کشور را توضیح بدهم. بلاک خواهد پرسید درآمد نفت را بچه مصرفی میرسانید؟ باید جواب بدهم که قسمت عمدهٔ آن خرج ارتش و بقیه برای پرداخت حقوق مستخدمین دولت مصرف میگردد. بلاک خواهد گفت با عقیده و اعتقادی که شما به اصل اجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارید چطور عایدات نفت را اینطور مصرف میکنید، کاری که شما میکنید بقدری نامعقول است که از اشخاصی که دارای مغز سالم هستند اینگونه رفتارها غیرمنتظره است و درچنین شرائطی بانک جهانی نمیتواند به شما وام بدهد. شاه گفت میگوئید پس چه باید کرد؟ گفتم به چی پین بفرمائید این کارها مربوط به ابتهاج است و او زیر بار چنین پیشنهادی نخواهد رفت و اگر اصرار کنیم استعفاء خواهد داد و چون به ابتهاج احتیاج داریم نمیتوانیم چنین کاری کنیم. از چهره شاه معلوم بود که این راه حل موجب رضایت خاطر او شده است.

دو روز بعد برای شرکت در جلسهٔ سالانهٔ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول عازم ترکیه شدم. در استامبول برای یک دیدار تشریفاتی به ملاقات «جرج همفری»[۲]، وزیر دارائی آمریکا، رفتم. قائم مقام او و «آندرو اوربی»، معاون وزارت دارائی آمریکا که از سالها پیش با من آشنائی داشت، در این جلسه شرکت داشت. هامفری پرسید کارهایتان چطور پیش میرود؟ جواب دادم مشکلات زیاد دارم و یک قسمت از آن مربوط به دولت شماست. با تعجب پرسید چطور؟ گفتم اخیراً سفیرکبیر شما در تهران پیشنهاد کرده است که دولت ایران درآمد نفت را به بودجهٔ عادی ببرد و هزینهٔ برنامه های عمرانی را از طریق قرض خارجی تأمین کند. هامفری گفت ممکن نیست سفارت آمریکا چنین پیشنهادی کرده باشد. گفتم چی پین این موضوع را به شاه پیشنهاد کرده است. یک بار دیگر هامفری گفت چنین چیزی امکان ندارد. گفتم دو روز پیش شخص شاه این مطلب را به من گفت. بنابراین

۱- Selden Chapin

۲- George Humphery

شما شکی در مورد صحت آن نداشته باشید. وزیر دارائی آمریکا پرسید شما چه عکس العملی نشان دادید؟ گفتم به شاه جواب دادم در صورتیکه پیشنهاد سفیر آمریکا مورد قبول واقع شود من استعفاء خواهم داد. هامفری گفت من هم اگر بجای شما بودم همینطور رفتار میکردم.

در بازگشت به تهران جریان صحبت خود را با هامفری به اطلاع شاه رساندم. چند روز بعد چی پین را در یکی از پذیرائی های رسمی دیدم و موضوع ملاقاتم را با وزیر دارائی آمریکا به او گفتم و اضافه کردم که هامفری باور نمیکرد شما چنین پیشنهادی کرده باشید. چی پین سکوت کرد.

این قضیه در سال ۱۳۳٤ اتفاق افتاد. در سال ۱۳۳٦ در کنفرانس صنعتی سانفرانسیسکو به یکی از دوستانم برخوردم که سابقاً نمایندهٔ آمریکا در هیأت مدیرهٔ صندوق بین المللی پول بود و هنگام ملاقات من با هامفری در وزارت دارائی آمریکا خدمت میکرد. این شخص به من گفت که وقتی شما جریان ملاقات خود را با هامفری به چی پین گفتید چی پین موضوع را به وزارت خارجه گزارش داد و وزارت خارجه هم موضوع را از وزیر دارائی تحقیق کرد. هامفری جریان را تائید کرد و گفت برای او باور کردنی نیست که دولت آمریکا چنین پیشنهادی کرده باشد.

استنباط من این است که چون در آن زمان دولت آمریکا به تأمین کسری بودجهٔ ایران کمک میکرد، اعضای سفارت در تهران پیش خودشان فکر کرده بودند که چگونه از شر این کار خلاص شوند و بنظرشان رسیده بود که به دولت ایران پیشنهاد کنند درآمد نفت را در بودجهٔ عادی منظور کند تا بودجه توازن پیدا کند و بدین ترتیب موضوع کمک به کسری بودجهٔ ایران منتفی شود و بعد، چنانچه دولت خواست برای اجرای برنامه های عمرانی پولی قرض کند، دیگر ربطی به آنها نخواهد داشت. اگر من در این مورد مقاومت نکرده بودم شاه پیشنهاد سفیر آمریکا را به احتمال زیاد قبول میکرد.

من همیشه احساس میکردم که چی پین نسبت به من نظر نامساعد دارد و مخالف او با من از این تاریخ شدیدتر شد. هنگامی که موضوع احداث سد کرج پیش آمد دیگر خصومت او با من علنی گردید. قضیهٔ سد کرج از این قرار بود که قبل از آمدن من به سازمان برنامه، در زمان نخست وزیری زاهدی، برای جلب رضایت خاطر سفارت آمریکا تصمیم گرفتند ساختن سد کرج را بدون مناقصه به شرکت آمریکائی ماریسن نودسن بدهند و هزینهٔ آن را از بانک «صادرات-واردات (اکسیم بانک)»[1] آمریکا قرض کنند. بطور کلی وامی که «اکسیم بانک» میداد به این شرط بود که کلیهٔ امور مهندسی و اجرائی طرح منحصراً به وسیلهٔ

۱- Export-Import Bank (EXIM)

متخصصین، مهندسین و شرکتهای آمریکائی انجام شود. این طرز عمل بکلی با روش من منافات داشت زیرا همیشه اصرار داشتم که اجرای طرحهای مهم از طریق مناقصهٔ بین المللی صورت بگیرد و اگر قرار بود وامی بگیریم زیر بار این شرط که هزینه های مربوط به اجرای طرح در یک کشور بخصوص خرج شود نمیرفتم.

آن روزها، تحت تأثیر «اصل چهار» و به تقلید از آمریکائیها، مؤسسه ای بنام «کی - دی - ای»[۱] درست شده بود و مهندس خلیل طالقانی، که در دولتهای مختلف منجمله دولت مصدق و علا وزیر کشاورزی بود، در رأس این مؤسسه قرار داشت. من نه فقط طرز فکر افرادی مانند طالقانی را نمیپسندیدم بلکه با اقداماتی که خود او در خصوص سد کرج انجام داده بود مخالف بودم. چرا که از نظر اصولی این اقدامات را به مصلحت مملکت نمیدانستم و طبق روش معمول خود مخالفتم را آشکار و علنی همه جا بیان میکردم. این رفتار من نه فقط موجب رنجش طالقانی بلکه باعث دلخوری شدید و یلیام وارن رئیس اصل چهار در تهران، چی پین سفیر آمریکا و اکسیم بانک شد.

قابل ذکر اینکه طبق اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس، استیونز، سفیر انگلیس، در یکی از گزارشهای خود به لندن مینویسد: «چنانچه هنوز کسانی در لندن هستند که اعتقاد دارند ابتهاج طرفدار آمریکائی ها و ضد انگلیسهاست باید به اطلاعتان برسانم که ظرف چند روز اخیر دعوای شدیدی بین ابتهاج از یک طرف و سفارت آمریکا و اکسیم بانک از طرف دیگر در گرفته است.[۲] طبیعتاً شرکت موریسن نودسن هم، که سفارت خود را در تهران و دولت آمریکا را تحت فشار قرارداده بود که اجرای طرح به آنها واگذار شود[۳] با من دشمن شدند. یک روز گزارش دادند طالقانی میگوید شخصی را که شما برای نظارت امور مالی سد فرستاده اید (یعنی دانشپور ناظر مالی سازمان برنامه) موجب شکایت موریسن نودسن شده است بطوری که میگویند ادامهٔ این طرز رفتار دانشپور باعث خواهد شد که آنها از کار خود دست بکشند. گفتم به آنها بگوئید اگر میخواهند بروند کسی مانع رفتن آنها نخواهد شد و من هم از این حرفها نمیترسم. میدانم که اگر آنها بروند کار سد کرج دو سال عقب خواهد افتاد ولی به آنها بگوئید این آخرین باری باشد که از این پیغامها میفرستند. ضمناً پرسیدم مگر دانشپور چکار میکند که اینها نگران شده اند؟ گفتند در کارهای آنها دخالت میکند. گفتم او را برای همین کار آنجا فرستاده ایم. اگر کارشکنی میکند باید به موضوع رسیدگی شود، ولی اگر وظیفهٔ خود را درست انجام میدهد بگوئید از این نازها نکنند. بعد از این جریان

۱- Karun Dam Authority (K.D.A.)

۲- اسناد وزارتخارجهٔ انگلیس 16 June 1955 - No. 371/114850

۳- اسناد وزارتخارجهٔ انگلیس 2 Oct 1956 - No. 371/120714

دیگر شکایت و تهدیدی از طرف طالقانی یا موریسن نودسن نرسید.

چندی بعد شاه گفت کار این شخص (دانشپور) را از سد کرج تغییر بدهید. پرسیدم چرا؟ شاه جواب داد به من گزارش داده اند که او در آنجا بنفع مصدقی ها فعالیت میکند. گفتم سد کرج جای فعالیت سیاسی نیست. هیچ میدانید این شخص علیه من کتاب نوشته است؟ شاه قانع نشد و اصرار کرد که شغل دیگری به او داده شود. ناچار گفتم او را به قسمت دیگری از سازمان برنامه منتقل کنند.

مذاکرات با اکسیم بانک و انتظار عزل من

چندی بعد، هنگامی که برای مذاکره با بانک جهانی به واشنگتن رفتم، پرودم که همراه من بود چندین بار گفت که هیأت مدیرهٔ اکسیم بانک (بانک صادرات و واردات آمریکا) اصرار دارند با من ملاقات کنند. پرودم بحدی اصرار کرد که بالاخره دعوت آنها را قبول کردم و باتفاق به ملاقات هیأت مدیرهٔ بانک مز بور رفتیم.

ضمن مذاکرات یکی از اعضای هیأت مدیره از من سئوالی کرد. به محض اینکه شروع به صحبت کردم او با خشونت و طرز آمرانه ای گفت: «بگوئید بله یا نه.» از شنیدن این عبارت بیاد صحنه ای از طرز مواجههٔ سناتور «مک کارتی»[۱] با یک مشت افراد بدبختی افتادم که به اتهام عضویت در حزب کمونیست به مجلس سنای آمریکا احضار میشدند.

توضیحاً باید بگویم که در اوائل سالهای ۱۳۳۰ این نوع صحنه ها، که هر روز از تلویزیون آمریکا پخش میشد، بحدی زننده و عجیب بود که امروز کسی نمیتواند آن را باور کند و بپذیرد که یک سناتور میتواند، برخلاف انصاف و مروت، با افرادی که اغلب بیگناه بودند با چنین خشونتی رفتار کند. از جمله رفتار های زننده ای که بخاطرم سپرده شده است صحنه ای بود که در آن به محض اینکه یکی از این بینوایان دهان گشود تا مطالبی اظهار کند مک کارتی فریاد زد: «بگوئید بله یا نه!» و چون این آدم بدبخت خواست توضیحی بدهد مک کارتی دستور داد که مأمورین مسلح او را از جلسه بیرون ببرند.

با این سابقهٔ ذهنی بی اختیار و با نهایت شدت گفتم که شما چه حقی دارید با این لحن با من صحبت کنید؟ و اضافه کردم شما از من درخواست ملاقات کردید و من به واسطهٔ گرفتاریهائی که دارم از قبول دعوت شما استنکاف کردم. اکنون که در این جلسه حضور پیدا کرده ام میبینم که شما بیشتر به یک گاوچران شباهت دارید تا عضو هیأت مدیرهٔ مؤسسه ای که آن را بانک مینامند. من به احدی اجازه نمیدهم با این لحن با من صحبت

۱- Joseph Macarthy

کند. و جلسه را در حال اعتراض ترک کردم.

بعد از ظهر همان روز، هنگامی که به اتفاق بلاک و عده ای از نمایندگان کشورهای مختلف، سوار آسانسور شدیم تا به تالار مجمع عمومی برویم بلاک با ایماء و اشاره گفت شنیده ام امروز بمب منفجر شد. من اول منظورش را نفهمیدم ولی وقتی گفت چه خوب شد که شما به اینها درسی دادید. متوجه مطلب شدم.

پس از مراجعت به تهران، در اولین دیدار با شاه، به محض ورود به دفتر او و قبل از اینکه فرصت صحبت پیدا کنم، شاه پرسید موضوع اکسیم بانک چیست؟ با تعجب از اینکه او چطور به این سرعت از موضوع اطلاع پیدا کرده جواب دادم اعلیحضرت، تنها کاری که نکردم این بود که کتکشان نزدم و بعد ماجرا را برای شاه تعریف کردم.

براساس اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ آمریکا، در همان وقت سفارت آمریکا در تهران به واشنگتن گزارش میدهد که یکی از اعضای هیأت دولت ایران به دبیر سوم سفارت اظهار داشته است که رفتار ابتهاج در واشنگتن بحدی زننده بوده که وقتی شاه از این جریان اطلاع پیدا کند او را معزول خواهد نمود. ضمناً این شخص به مأمور سفارت اطمینان داده بود که چنانچه شاه از موضوع اطلاعی نداشته باشد شخصاً او را در جریان قرار خواهد داد.[۱]

اختلاف سفرای آمریکا و انگلیس

همانطور که گفته شد، در موضوع درآمد نفت و بودجهٔ کشور و نیز ساختن سد کرج مخالفت چی پین با من بجائی رسید که جنبهٔ شخصی بخود گرفت و او مصمم شد عزل مرا از شاه بخواهد. طبق اسناد موجود، وقتی استیونز سفیر انگلیس از تصمیم او اطلاع پیدا کرد گزارشی به لندن فرستاد و شدیداً نسبت به چنین اقدامی اعتراض کرد. استیونز چنین اظهار نظر کرده بود که اصولاً دخالت در امور داخلی ایران به نفع انگلیس و آمریکا نیست و با نظر سفیر آمریکا در خصوص برکنار کردن من کاملاً مخالفت نموده بود. در این گزارش سفیر انگلیس اظهار داشته بود که ابتهاج معایب زیادی دارد ولی «شخصیتی است پر نیرو، مصمم، درست و در روش خود ثبات عمل دارد. حتی سرسخترین دشمنانش این محاسن او را تصدیق میکنند.» استیونز هشدار داده بود که چنانچه چی پین بخواهد تصمیم خود را عملی کند و عزل مرا از شاه بخواهد سعی خواهد کرد تا سفیر آمریکا را از این کار منصرف نماید، در غیر اینصورت از همکاری با چی پین خودداری خواهد کرد.[۲]

استیونز یک نسخه از گزارش خود را برای سفارت انگلیس در واشنگتن میفرستد و در

۱–اسناد وزارتخارجهٔ آمریکا. 25 Oct. 1956 - No. 888.00 - Seven Year/10-2556

۲–اسناد وزارتخارجهٔ انگلیس. 2 Oct. 1956 - No. 371/120714

تعقیب این موضوع دو نفر از اعضای سفارت انگلیس در واشنگتن با مسئولین امور ایران در وزارت خارجهٔ آمریکا جلسه ای تشکیل داده و، پس از انجام مذاکراتی در این زمینه، تمام مطالبی که استیونز در گزارش خود عنوان کرده بود مورد تائید آمریکائیها قرار میگیرد و آنها نیز، برخلاف نظر سفیر خود، برکنار نمودن مرا مفید تشخیص نداده و اظهار عقیده میکنند که جانشین مناسبی برای تصدی سازمان برنامه وجود ندارد.۱

۱ـاسناد وزارتخارجهٔ انگلیس. 29 Oct. 1956 - No. 371/120714

فصل شانزدهم

عمران خوزستان

سابقه اقدامات برای عمران خوزستان

از نظر من در کارهای عمرانی و آبادانی کشور خوزستان به علت داشتن امکانات طبیعی فراوان از اولویت خاصی برخوردار بود و من از سالها پیش رؤیای انجام برنامه های عمرانی را در این استان در سر میپروراندم.

در سال ۱۳۲٤ که ریاست بانک ملی را عهده دار بودم شنیدم شخصی بنام «سرهنگ بریجز»[۱]، که انگلیسی و بازنشستهٔ حکومت هندوستان بود (در آن زمان هندوستان هنوز جزو مستعمرات انگلیس محسوب میشد)، مشغول مطالعهٔ امکانات کشاورزی و آبیاری خوزستان است. او را دعوت کردم و به ملاقات من در بانک آمد. چگونگی را از او پرسیدم. گفت با توجه به سوابقی که در اجرای طرحهای آبیاری در هندوستان دارم به خوزستان آمده ام تا از امکاناتی که در این ناحیه موجود است به وسیلهٔ تشکیل شرکتی بنام طرح آبیاری رودخانهٔ کارون[۲] اقداماتی بعمل آورم.

وقتی به من گفت که درنظر است در طرح مزبور به وسیلهٔ نصب تلمبه های برقی از آب کارون استفاده شود، به او گفتم که من مدتی است خیال داشتم شرکتهائی به منظور توسعهٔ کشاورزی خوزستان تأسیس کنم ولی نظر من با طرحی که شما پیشنهاد میکنید خیلی تفاوت دارد. به این طریق که به عقیده من باید تعدادی سد در خوزستان احداث شود تا از آخرین قطرهٔ آب رودخانه های خوزستان چه به منظور کشاورزی و چه ایجاد نیروی برق استفاده شود.

چون در آن ایام هنوز هیچگونه آشنائی با مؤسسات و افراد متخصص آمریکائی نداشتم از

۱- Colonel George Bridges

۲- Karun River Scheme

او سئوال کردم که آیا شما میتوانید برای تأمین منظور من در تأسیس شرکتهای مختلط ایرانی و انگلیسی و جلب سرمایه انگلیسی اقداماتی بعمل آورده و با افراد صلاحیتدار در لندن صحبت کنید؟ جواب داد که قادر به این کار میباشد و وعده داد در سفری که در آینده نزدیک به انگلیس خواهد کرد اقدامات لازم را بعمل آورده و نتیجه را به اطلاع من برساند.

او پس از چندی دو باره به ملاقات من آمد و اظهار داشت در لندن با «بانک هامبروز»[1]، که یکی از بانکهای سرمایه گذاری معتبر انگلیس بود، تماس گرفته و آنها آمادگی خود را در تأسیس چنین مؤسسه ای اعلام داشته اند، و نیز بانک مرکزی انگلیس و وزارت خارجهٔ آن کشور با اجرای چنین طرحی اصولاً موافقت نموده اند.

از شنیدن این خبر بسیار خوشوقت شدم و سرهنگ بریجز را در تعقیب اقدامات خود در این زمینه تشویق کردم. مدتی گذشت و دیگر از سرهنگ بریجز خبری نشد و پس از چندی موضوع خود بخود منتفی گردید.

در سال ١٣٣٤ وقتی در سازمان برنامه بودم سرهنگ بریجز یکبار دیگر به ایران آمد و سعی کرد در مورد طرحهای سد کارون و بندر شاهپور اقداماتی بعمل آورد.

اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس نشان میدهد که نامبرده در خصوص سفر خود به ایران طی گزارشی به سفارت انگلیس چنین مینویسد:

> در سال ١٩٤٥، وقتی در تهران بودم، تا آنجائی که بخاطر دارم ابتهاج که در آن زمان رئیس بانک ملی بود درbارهٔ این موضوع (طرح آبیاری خوزستان) با من صحبت کرد. در بازگشت به لندن با بانک هامبروز وارد صحبت شدم و از آنها سئوال کردم آیا میتوانند چهار الی شش میلیون لیره فراهم کنند؟ دو روز بعد تلفن کردند که وزارت خارجه از طریق بانک انگلستان پیغام داده است که مشغول اقدام شوند. در این بین آقای تقی زاده، سفیر ایران در لندن، با تهران در تماس بود و من چندین بار با او مذاکراتی داشتم. در مراجعت به تهران گزارشی که در مورد طرح تهیه کرده بودم مورد تائید ابتهاج و قوام السلطنه نخست وزیر قرار گرفت. ابتهاج موافقت کرد یک میلیون لیره فراهم کند و قرار شد بقیه توسط هامبروز تهیه شود. قرار شد شرکت مورد نظر بصورت یک شرکت خصوصی تشکیل شود. آبیاری رودخانهٔ کارون یکی از طرحهای مورد علاقهٔ خاص ابتهاج بود و بنظر من یکی از برنامه هائی است که او همچنان مصمم است اجرا کند و میدانم این طرح مورد حمایت شاه نیز میباشد، چون قبل از این که تهران را ترک کنم یک ساعت بحضور اعلیحضرت شرفیاب بودم.
>
> اما یکمرتبه، و بدون هیچگونه هشداری، وزارت خارجه (انگلیس) از ادامهٔ پشتیبانی طرح خودداری کرد و، بدون این که کسی علت را بداند، موضوع از بین رفت. تا این که سه شنبهٔ گذشته، وقتی با علا ناهار میخوردم، محسن قره گوزلو گفت آنها اطلاع پیدا

۱- Hambros Bank

کرده اند که در نتیجهٔ مداخلهٔ فریزر، رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران، وزارت خارجه پشتیبانی خود را قطع کرده بوده است. فریزر به وزارت خارجه گفته بوده است که طرح مزبور مطابق با منافع شرکت نفت انگلیس و ایران نیست.[1]

طرح نمایندگان مجلس

هنگامی که در ابتدای ورود به سازمان برنامه مشغول تنظیم مقدمات برنامه بودیم، یک روز وکلا و استاندار خوزستان به من اطلاع دادند که طرحی راجع به خوزستان تهیه کرده اند و میخواهند در بارهٔ آن با من صحبت کنند. جلسه ای در دفتر من تشکیل شد که سپهبد کمال، استاندار خوزستان، نظام السلطنه مافی و مصدق الدوله ناصری، سناتورهای خوزستان، و چند نفر از وکلای آن استان در آن حضور داشتند و نقشهٔ خیلی بزرگی هم از خوزستان همراهشان آورده بودند.

نقشه را، که حتی روی میز بزرگ دفتر من جا نمیگرفت، روی زمین پهن کردند و گفتند که ما طرحی برای تصویب درمجلس تهیه کرده ایم که بر اساس آن هفت درصد درآمد نفت به اجرای برنامه های عمرانی در خوزستان تخصیص داده شود و آمده ایم پشتیبانی شما را برای تصویب این طرح جلب کنیم. به آنها گفتم که من با تمام قوا با چنین طرحی مخالفت خواهم کرد. گفتم نیت من این است که مملکت ما یک برنامهٔ عمرانی جامع و هماهنگ داشته باشد. حالا شما برنامه ای تهیه کرده اید و میگوئید هفت درصد درآمد نفت را به ما بدهید چون منابع نفت در خوزستان است. اگر من حرف شما را قبول کنم و از طرح شما پشتیبانی بکنم چند روز دیگر آذربایجانیها میآیند و میگویند شما مشروطیت را مدیون ما هستید و اگر ما نبودیم مشروطه ای در کار نبود. و آنها نیز یک برنامه ای میآورند و مقداری از درآمد نفت را برای خودشان میخواهند. بعد خراسانیها میآیند و آنها هم هزار و یک دلیل میآورند که خراسان، با توجه به آستان قدس رضوی، بیشتر از همه جا اهمیت دارد. بعد کرمان و گیلان و بقیه استانها ادعاهای مشابهی خواهند کرد. و این درست مخالف فلسفه ای است که من در نظر دارم.

نمایندگان خوزستان خیلی از حرفهای من مأیوس و ناراحت شدند و گفتند که ما آمدیم پشتیبانی شما را برای این کار جلب بکنیم و حالا خودتان بیشتر از همه مخالفت میکنید. و طوری هم صحبت کردند که یعنی ما، علیرغم مخالفت شما، این طرح را به مجلس میبریم و به تصویب هم خواهیم رساند. به آنها گفتم اگر موفق بشوم و برنامه هایم را در استان

۱–اسناد وزراتخارجهٔ انگلیس 11 Jan 1955 - No.371/114850
(عین جملهٔ فریزر چنین است: It does not suit our books)

خوزستان انجام بدهم این برنامهٔ پیشنهادی شما، در مقابل طرحهائی که من در نظر دارم، هیچ خواهد بود. بنابراین صبر کنید. چون حالا نمیتوانم بیش از این برای شما توضیح بدهم.

مسافرت خلیج فارس

برای آشنائی با استان خوزستان که اینهمه در بارهٔ آن فکر کرده و آرزوهای دور و دراز در سر پرورانده بودم، تصمیم گرفتم سفری به این استان کرده و از نزدیک با امکانات و مسائل مختلف آن آشنا شوم.

در سفری که به عنوان رئیس سازمان برنامه به خوزستان کردم برای اولین بار از راه دریا از آبادان بچاه بهار رفتم. عده ای از همکارانم نیز با من بودند و دوازده روز طول کشید تا به چاه بهار رسیدیم. برای دیدن محل مناسب برای بندر سازی و بطور کلی آبادی خوزستان در جاهائی پیاده میشدیم که اصلاً کشتی قادر نبود پهلو بگیرد و ناچار میآمدند ما را کول میگرفتند و به ساحل میبردند و یا صندلی میآوردند و بدین وسیله به خشکی میبردند.

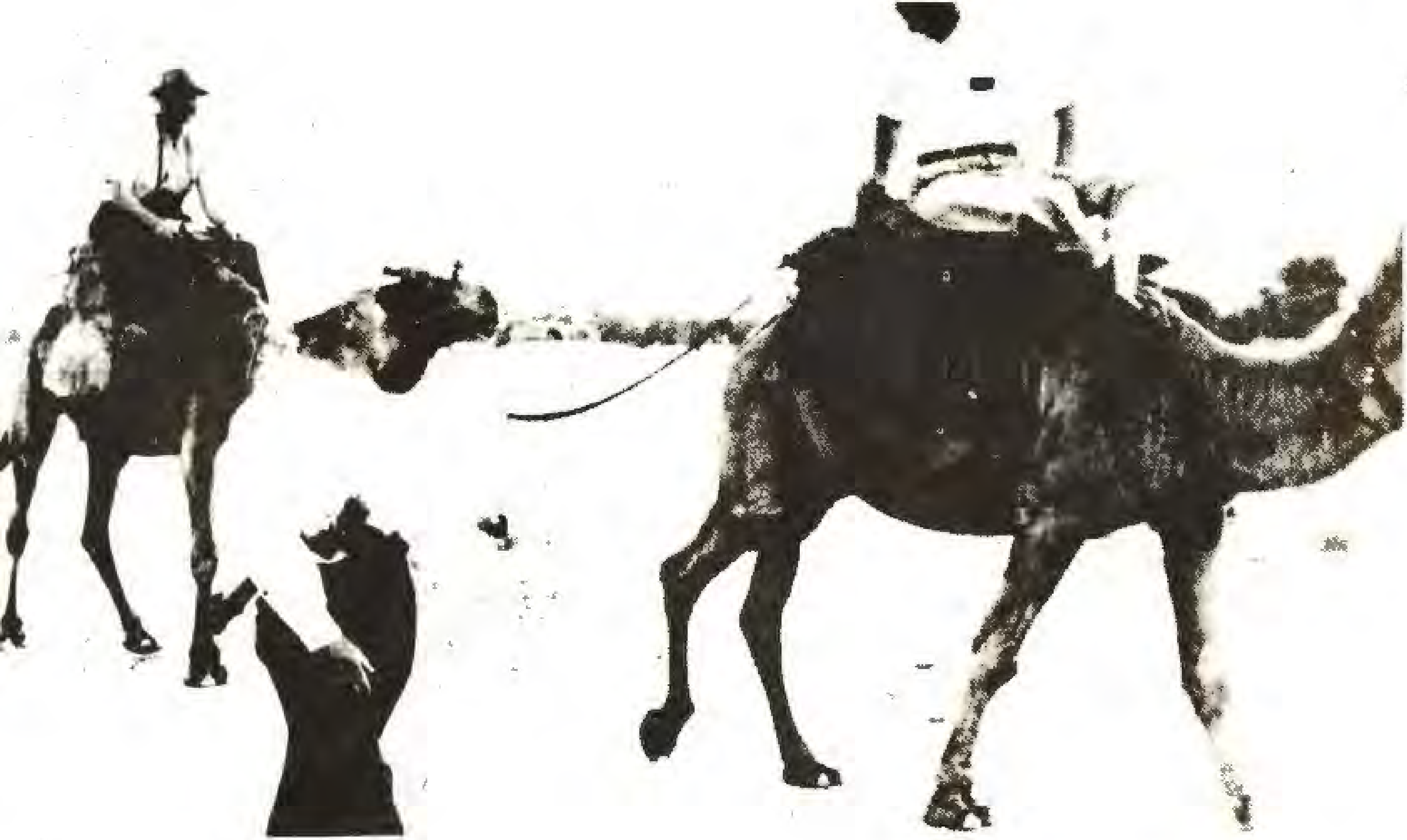
دریکی از جاهائی که پیاده شدیم اهالی همه با لباس عربی به پیشواز ما آمده بودند و به زبان عربی حرف میزدند و فارسی اصلاً نمی فهمیدند. بالاخره یکنفر از خودشان پیدا شد که زبان فارسی میدانست و مترجم ما شد. از آنها پرسیدم مگر شما ایرانی نیستید؟ خندیدند و جواب ندادند. پرسیدم مگر شما رادیو گوش نمیدهید؟ گفتند چرا به رادیوی «صوت العرب» گوش میدهیم. گفتم چطور شما فارسی نمیدانید؟ طوری نگاه میکردند که چرا من اصلاً چنین سئوالی میکنم.

عده ای «علسویه» را محل مناسبی برای بندر میدانستند اما متخصص هلندی که در این سفر همراه من بود بهیچوجه با این عقیده موافق نبود. در نزدیکی بندرعباس محلی که از لحاظ عمق آب و موقعیت بندر کاملاً مناسب شناخته شد جائی بود بنام «سیرو». بعدها شنیدم که نیروی دریائی سیرو را تبدیل به پایگاه نیروی دریائی کرده است.

به اصرار استاندار قرار بود بعد از بندرعباس به کرمان مسافرت کنم ولی همه گفتند سیل بحدی است که مسافرت به کرمان با وسائل نقلیه با توجه به اینکه باید از رودخانه عبور کرد میسر نیست. به تهران تلگراف کردم که هواپیما بفرستند جواب آمد که هواپیما در این طوفان قادر به فرود در بندرعباس نیست. بنابراین ناچار شدیم پس از سه روز توقف در بندرعباس با همان ناو جنگی که آمده بودیم به خرمشهر مراجعت کنیم.











سفر به ترکیه

در پائیز سال ۱۳۳٤ ، هنگامیکه در سازمان برنامه بودم، به جلسهٔ سالانهٔ بانک جهانی و صندوق که آن سال در استامبول برگذار میشد دعوت شدم. من تا ۱۳۲۹ که رئیس بانک ملی بودم به عنوان تنها نمایندهٔ دولت ایران در این جلسات شرکت میکردم، ولی پس از این که از بانک برکنار شدم به عنوان مهمان به جلسات سالانهٔ بانک و صندوق دعوت میشدم.

قبل از عزیمت به استامبول مطابق معمول شرحی از سازمان برنامه به نخست وزیری نوشته و درخواست کردم تا برای صدور گذرنامهٔ سیاسی به نام من تصویبنامه ای از هیأت وزیران صادر شود چرا که به من گفته بودند رئیس سازمان برنامه باید با گذرنامهٔ سیاسی سفر کند. بعد از یکی دو روز نامه ای از علا نخست وزیر به من رسید که مضمونش از این قرار بود: نظر به این که پاره ای از اعضای هیأت دولت عقیده داشتند حضور شما در تهران ضرورت دارد، لازم است از سفر به ترکیه صرفنظر کنید.

از دریافت این نامه بی نهایت متحیر شدم زیرا منظور خود را از عزیمت به استانبول و شرکت در مجمع عمومی بانک و صندوق به اطلاع شاه و خود علا رسانده بودم و هر دوی آنها با نظر من مبنی بر این که تماس با عدهٔ زیادی از نمایندگان کشورهای عضو، که با بعضی از آنها از قدیم آشنائی داشتم، بسیار مفید و لازم است موافقت کرده بودند. به محض دریافت نامه به منزل علا تلفن کردم. علا منزل نبود. خانم علا تلفن را جواب داد. تحت تأثیر نامه با کمال شدت از خانم علا خواستم که از قول من به علا بگوید که من که اجازهٔ وزیر پست تلگراف و وزیر راه و وزیر فرهنگ را برای سفر خود به ترکیه نخواسته بودم تا آنها چنین صلاح اندیشی کنند که بهتر است من در تهران باشم. و از خانم علا خواهش کردم به او بگوید که من با گذرنامهٔ عادی به استانبول خواهم رفت. گذرنامهٔ سیاسی فوراً صادر شد.

آشنائی با دیوید لیلیان تال[۱]

بفاصلهٔ کوتاهی پس از ورودم به استامبول، یکی از همراهانم به من گفت لیلیان تال خیلی میل دارد شما را ملاقات کند. من با لیلیان تال شخصاً آشنا نبودم ولی اسماً او را میشناختم. چون او یک وقتی رئیس سازمان عمران درهٔ «تنسی»[۲] بود و بعدها، در زمان ریاست جمهوری ترومن، به ریاست سازمان نیروی اتمی آمریکا منصوب شد. گفتم با کمال میل با او ملاقات خواهم کرد.

۱- David E. Lilienthal

۲- TVA

به دیدن لیلیان تال، که در هتل هیلتون اقامت داشت، رفتم. او ضمن صحبت گفت خیلی میل داشتم راجع به کارهائی که در ایران میکنید صحبت کنیم. به اختصار دربارهٔ کارهائی که شروع کرده بودیم و برنامه های آینده توضیحاتی دادم. به او گفتم ایران یکی از کشورهای خوشبختی است که همه نوع امکانات را برای پیشرفت دارد و اگر علاقمند باشید از شما دعوت میکنم بیائید و کارهای ما را از نزدیک ببینید، شاید بتوانید به ما کمک فکری بدهید. لیلیان تال جواب داد که خیلی مایلم به ایران بیایم. من احساس کردم که دعوت مرا یک نوع تعارف مشرق زمینی تلقی نموده است، بنابراین به او گفتم بمحض مراجعت به تهران مراتب را به عرض شاه میرسانم و سپس دعوت رسمی از شما بعمل خواهد آمد.

بلاک، رئیس بانک جهانی، هم در همان هتل اقامت داشت. بلافاصله پس از ملاقاتم با لیلیان تال به دیدن بلاک رفتم. بی اندازه گرفتار بود چون تمام هیأتهای نمایندگی میخواستند در آن چند روز او را ملاقات کنند. به بلاک گفتم همین الساعه از ملاقات با لیلیان تال میآیم. گفت چقدر خوب شد. چون من از او خواسته بودم با شما تماس بگیرد. گفتم اتفاقاً من تعجب کردم چطور او به سراغ من آمده است. به بلاک گفتم از لیلیان تال دعوت کرده ام به ایران بیاید و خیال دارم او را به خوزستان بفرستم. ولی موضوع را هنوز به او نگفته ام و میل داشتم نظر شما را در این خصوص بدانم. بلاک گفت کسی را از لیلیان تال بهتر پیدا نخواهید کرد. من وقتی لیلیان تال از ریاست کمیسیون انرژی اتمی آمریکا استعفاء داد سعی کردم او را به بانک جهانی بیاورم ولی او کارآزاد را ترجیح داد.

پشتیبانی صددرصد شاه

وقتی از استانبول به تهران برگشتم دوستانم گفتند که اینجا همه علیه تو قیام کرده اند، روزنامه ها سروصدا بپا کرده اند و همه شکایت دارند که تو دست به هیچ کاری نزده ای. تصمیم گرفتم موضوع را با شاه در میان بگذارم. وقت خواستم و دو روز بعد به کاخ سعدآباد رفتم. دیدم عده زیادی منتظرند که شاه را ببینند. از تشریفات آمدند و گفتند که اعلیحضرت امروز کسی را نمیپذیرند. به من گفتند شما باشید، اعلیحضرت الان تشریف میآورند. معلوم شد شاه به مازندران میرود. چند دقیقه بعد شاه و ثریا وارد شدند. شاه رو به من کرد و گفت شما با من بیائید.

آن روزها تشریفات کمتر بود. سوار کادیلاک شاه شدیم. شاه پشت فرمان نشست و بطرف فرودگاه حرکت کردیم. در راه مطالبی را که پس از بازگشتم از ترکیه شنیده بودم برای شاه تکرار کردم. گفت درست است. همه ناراضی هستند و شکایت میکنند که بجای اینکه کاری انجام بدهید دائماً در حال مطالعه هستید. گفتم من فقط یک سال است به

سازمان برنامه آمده ام و شما شرائط مرا قبول فرمودید و قرار شد کسی در کار من دخالت نکند و من مجال کافی برای تهیهٔ برنامه هایم داشته باشم. تشکیلا تم را درست کنم آنوقت شروع بکار کنم. گفتم هر قدر فشار بیاورند من کاری را با عجله و بدون مطالعه انجام نخواهم داد. هنوز دیر نشده و من هر چه زودتر بروم بهتر است، چون هنوز کارهایم را شروع نکرده ام. از شاه پرسیدم آیا کسی هم میآید پیش اعلیحضرت که از من تعریف کند؟ جواب داد هیچکس. گفتم اگرتعریف میکردند باعث تعجب من بود،چون من دست به کارهائی زده ام که قرنها در ایران رایج نبوده است. خلاف انصاف است که من با ایمان و اعتقاد و علاقه کار کنم و شما تحت تأثیر حرفهای مخالفین من قرار بگیرید. شما به من وعده دادید که از من همه نوع پشتیبانی میفرمائید، اما اگر حالا فکر میکنید وجود من در سازمان برنامه تاج و تختتان را به خطر انداخته و مردم ناراضی شده اند بهتر است همین الان مرا کنار بگذارید. گفتم اعلیحضرت، فکرهایتان را بفرمائید. اگر صددرصد پشتیبانی میفرمائید خواهم ماند. اما اگر پشتیبانی شما نود و نه درصد باشد نخواهم ماند. طبق معمول شاه جواب مستقیم نداد و گفت لابد شنیده اید که میگویند یکی از نخست وزیرها را بخاطر شما از کار برداشتم. من متوجه شدم که منظور شاه زاهدی است. گفتم بله، این موضوع را شنیده ام. ولی تصور میفرمائید من از شنیدن چنین مطالبی خوشحال میشوم؟ امروز علا که نخست وزیر شماست یکی از نزدیکترین دوستان من است ولی اطمینان دارم او هم از من ناراضی است و گله دارد که چرا برنامه های عمرانی شروع نشده است. شاه گفت البته حق با شماست. ولی بهتر است در رفتارتان با مردم کمی ملایمت کنید. گفتم فرمایش شما را کاملاً تصدیق میکنم. اما هیچ میدانید من هر روز با این نیت سر کار میروم که با کسی خشونت و تندی نکنم؟ اول صبح گزارشی میآورند که سرتا پا غلط است. با کمال خونسردی مسئول گزارش را میخواهم و مؤدبانه به او تذکر میدهم که گزارش او پر از اشتباه است. بعد یک نفر دیگر میآید و مطلبی میگوید که من میدانم از اول تا آخر آن دروغ است. باز خونسردی بخرج میدهم. بعد شخص دیگری میآید و از من کاری میخواهد که خلاف قانون است. به او میگویم نمیتوانم این کار را انجام بدهم. جواب میدهد اگر شما بخواهید میتوانید. میگویم بدیهی است که اگر بخواهم میتوانم، اما شما نباید چنین توقعی از من داشته باشید. یکی دو مورد دیگر را هم تحمل میکنم. ولی بعد دیگر نمیتوانم جلوی خودم را بگیرم. و آنوقت مجبورم داد و فریاد کنم و نتیجه اش این میشود که اشخاص میرنجند و علیه من تحریکات میکنند.

تقریباً به فرودگاه رسیده بودیم. گفتم ضمناً میخواستم بعرضتان برسانم که در استانبول لیلیان تال را ملاقات کردم و از او دعوت کردم به ایران بیاید، و میخواهم او را برای دیدن امکانات عمرانی به خوزستان بفرستم. شاه، برعکس وزرایش که حتی اسم لیلیان تال را هم

نشنیده بودند، با شهرت او آشنا بود و فوراً گفت بسیار کار خوبی کردید.

روز بعد تلگرامی برای لیلیان تال فرستادم و او را به ایران دعوت کردم. لیلیان تال دعوت مرا پذیرفت و درخواست کرد شریک خود «گوردن کلاپ»[1] را نیز همراه خود به ایران بیاورد. گوردن کلاپ یکی از افراد بسیار برجسته بود و پس از لیلیان تال به عنوان رئیس هیأت مدیره «عمران درهٔ تنسی» منصوب شده بود.

مسافرت لیلیان تال و کلاپ به ایران

قبل از آمدن لیلیان تال به تهران سعی کردم تا آنجا که ممکن بود اطلاعاتی در بارهٔ خوزستان به دست بیاورم و برای او بفرستم تا کمی با موضوع آشنا بشود. متأسفانه در تمام وزارت کشاورزی ایران کوچکترین اطلاعاتی در باره خوزستان وجود نداشت. خواستم از سفارت انگلیس اطلاعاتی بگیرم، گفتند نداریم. بالاخره از اصل چهار خواستم و آنها بعد از مدتی مقداری اطلاعات پراکنده و ناقص برایم فرستادند و من هم همان ها را برای لیلیان تال ارسال داشتم و نوشتم که میخواهم وقتی شما به ایران میآئید از این منطقه، که به نظر من از امکانات عظیم عمرانی برخوردار است، بازدید کنید.

برنامهٔ سفر لیلیان تال به تهران، به علت عمل جراحی کوچکی که برای او پیش آمد، تغییر پیدا کرد و او موقعی به تهران رسید (اول اسفند ۱۳۳٤) که چند روز بود شاه برای یک دیدار رسمی به هند رفته بود.

اولین جلسه در سازمان برنامه و با شرکت متخصصین کشاورزی دستگاههای مختلف کشور در حضور لیلیان تال تشکیل شد. در این جلسه نمایندگان سازمان بین المللی کشاورزی[2]، که یک نفر هندی، یک انگلیسی و یک نفر اهل مجارستان بودند، و نیز چند نفر از کارشناسان اصل چهار حضور داشتند.

این جلسه را به این منظور تشکیل داده بودم که این کارشناسان با اطلاعاتی که از وضع خوزستان داشتند لیلیان تال را از موقعیت آن منطقه آگاه کنند. وقتی صحبت شروع شد نمایندگان سازمان اصل چهار، برخلاف انتظار من، به اتفاق اظهار عقیده کردند که با توجه به شرائط خوزستان تقریباً امکان انجام هیچ کاری وجود ندارد. آنها استدلال میکردند که زمین آن ناحیه شوره زار است، گرمای هوا فوق العاده است، و آب هم نمک دارد.

به قدری از این حرفها زدند واز این مشکلات عنوان کردند که من کاملاً ناامید شدم. فکر

۱- Gordon R. Clapp

۲- F.A.O

کردم من آنان را دعوت کرده ام که بعنوان متخصص بیایند و نظر مساعد بدهند و حالا، با این حرفهائی که زدند، دیگر موضوع به کلی منتفی است.

ضمن صحبت لیلیان تال از انها سئوالاتی میکرد. مثلاً پرسید درجهٔ حرارت چقدر است؟ گفتند به چهل و چند درجه میرسد. لیلیان تال گفت خوب، ما هم در آمریکا مناطقی داریم که به همین شدت گرمند. مثلاً در جنوب کالیفرنیا در بعضی نقاط گرما بهمین شدت است. راجع به نمک گفت کمتر جائی در دنیا هست که با مشکل نمک رو برو نباشد و این موضوع چندان مهمی نیست.

من، که خودم این اشخاص را به عنوان متخصص دعوت کرده بودم، نمیتوانستم یک کلمه برخلاف اظهارات آنها بگویم و سخت نگران اثر منفی حرفهائی بودم که این خارجیها به لیلیان تال گفته بودند. بالاخره جلسه تمام شد و من با نگرانی از لیلیان تال جدا شدم.

بعد از ظهر همان روز عده زیادی را برای آشنائی با لیلیان تال دعوت کرده بودم. لیلیان تال زودتر از مهمانهای دیگر آمد و من از این فرصت استفاده کردم و از او پرسیدم که جلسهٔ صبح چه اثری روی شما گذاشت؟ گفت موقعی که ما میخواستیم طرح عمران درهٔ تنسی را اجرا کنیم تمام متخصصین آمریکا بدون استثناء مخالف بودند و همهٔ آنها همین حرفهائی را میزدند که این آقایان امروز صبح زدند و اگر قرار بود ما گوش به حرف کارشناسها بدهیم هرگز نمیتوانستیم کاری از پیش ببریم. من از این حرف فوق العاده خوشوقت شدم و گفتم من تصور کردم که شاید نظر منفی اینها در شما هم اثر گذاشته باشد، ولی خوشحالم که میبینم اینطور نیست.

مقدمات سفر لیلیان تال و کلاپ را فوراً فراهم کردم و آنها، دو روز بعد از ورودشان به تهران، همراه محمد کاظمی و مصطفی مزینی که از پایوران ارشد سازمان برنامه بودند با قطار مخصوص به خوزستان رفتند.

نامهٔ نجم الملک، استاندار خوزستان

وقتی لیلیان تال و کلاپ از آمریکا به تهران آمدند و خواستم آنها را برای دیدن خوزستان بفرستم، نجم الملک استاندار خوزستان شده بود. نامه ای به او نوشتم و لیلیان تال و کلاپ را معرفی کردم و از او خواستم در بازدیدی که مهمانان من از خوزستان میکنند امکانات لازم را برای آنها فراهم سازد.

نجم الملک همه نوع کمک به هیأت اعزامی کرد و طی نامه ای به من نوشت که وقتی من به دعوت دولت آمریکا به آن کشور رفتم یکی از جاهائی را که به من نشان دادند

همین درهٔ تنسی بود و گوردن کلاپ هم در آن وقت مدیر عامل سازمان مز بور بود و من تأسف خوردم که چرا ما امثال چنین اشخاصی را به ایران نمیآوریم و بجای آنها مستشارهائی را استخدام میکنیم که هیچ شایستگی ندارند و به درد ایران نمیخورند. نجم الملک نوشته بود در بازدید از درهٔ تنسی آرزو کردم یک چنین افرادی به مملکت ما بیایند و کارهائی مثل آنچه در آمریکا انجام داده اند برای ما انجام بدهند، و حالا خوشحال هستم که شما چنین افراد شایسته ای را به ایران آورده اید. ولی میترسم مطابق معمول اینها بیایند گزارشهائی بدهند و این گزارشها بدون آنکه خوانده بشوند توی کشوی میزها خاک بخورند و کسی به آنها توجه نکند.

نجم الملک مرد بسیار پاک، درست و محکمی بود ولی متعلق به مکتبی بود که نسبت به همه چیز بدبین هستند. به او جواب دادم به شما اطمینان میدهم برنامه ای که برای خوزستان در نظر دارم به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

یکی دو روز بعد از عزیمت این هیأت به خوزستان، کاظمی تلگراف زد که میخواهم به شما مژده بدهم که مشاهدات این اشخاص در خوزستان اثر بسیار مثبتی داشته است. سفر هیأت به خوزستان بیش از یک هفته طول کشید و وقتی به تهران برگشتند جلسه ای با حضور خسرو هدایت، پرودم، ژیرار و عدهٔ دیگری از همکاران ارشد من در سازمان برنامه تشکیل شد و از لیلیان تال و کلاپ دعوت کردم تا نظر خود را در بارهٔ امکانات عمرانی خوزستان بیان کنند. آنها شرح مبسوطی از آنچه در خوزستان دیده بودند و اثری که در آنها گذاشته بود دادند و به آثار آبیاری و سدسازی زمان هخامنشی، که بعد از گذشت قرنها هنوز آثارش برجای مانده بود، اشاره و تائید کردند که خوزستان استعداد بسیار درخشانی برای اجرای برنامه های عمرانی دارد. و اضافه کردند که قبل از اینکه کسی آمریکا را کشف کرده باشد ایرانیها دست به چنین کارهای عظیمی منجمله سد سازی زده بودند.

وقتی لیلیان تال و کلاپ در بارهٔ مشاهدات خود در خوزستان و تأثیری که در آنها گذاشته بود صحبت میکردند من سراپا گوش بودم و از خوشحالی عرش را سیر میکردم. بحدی اظهارات آنها در من اثر کرد که بدون تأمل گفتم شما که چنین استعدادی در این سرزمین سراغ دارید آیا حاضر هستید بیائید و در اجرای برنامه های عمرانی خوزستان با ما همکاری کنید؟ پیشنهاد من خیلی غیرمنتظره بود، چون جواب دادند ما آمادگی جواب نداریم و باید با شرکای خود در نیو یورک مشورت کنیم. گفتم اشکالی ندارد، با آنها صحبت کنید و به من جواب بدهید. گفتند ما همچنین باید با ویلیام وردون[1]، که مسئول سدسازی درهٔ تنسی بود و در حال حاضر در برزیل مشغول کار است، صحبت کنیم و ببینیم آیا میتواند برای این کار به

---

1. William L. Voorduin

ایران بیاید.

عنوان شرکت لیلیان تال و کلاپ در ایران بنام «شرکت عمران و منابع»[۱] شناخته شده بود و «آندره مایر»[۲] هم یکی از شرکای شرکت مز بور بود.

آنها دو سه روز بعد اطلاع دادند که موافقت مایر را جلب کرده اند و وردون هم به ایران خواهد آمد. همچنین، بمنظور شروع مذاکرات، مشاور حقوقی شرکت را از نیو یورک احضار کردند و من نیز به همکارانم دستور دادم بنشینند و طرح قراردادی را با نمایندگان شرکت عمران و منابع آماده کنند. در این قرارداد تصریح شده بود که مطالعات راجع به کلیهٔ امکانات خوزستان در مدت سه سال تهیه و به سازمان برنامه تسلیم میشود و من قید کردم که چنانچه در خلال این مدت به طرحهائی برخورد کنند که در شروع و اجرای آن هیچگونه شک و تردیدی وجود نداشته باشد آن طرحها را برای اجرا به سازمان برنامه پیشنهاد کنند و در صورت موافقت سازمان برنامه اجرای آن بلافاصله آغاز شود.

قید این شرائط باعث شد که، به پیشنهاد شرکت عمران و منابع، ساختمان سد دز و طرح نیشکر اجرا شوند. گزارش کلی آنها در پایان سه سال هنگامی تسلیم شد که من از سازمان برنامه کناره گیری کرده بودم. چنانچه، مطابق معمول، منتظر گزارش نهائی شرکت عمران و منابع میشدیم به احتمال قوی نه سد دز ساخته میشد و نه طرح نیشکر انجام میشد.

پس از ورود مشاور حقوقی شرکت عمران و منابع به تهران قرارداد استخدام شرکت عمران و منابع را برای اجرای برنامه عمران خوزستان تهیه کردیم، بطوری که جنبه های فنی و حقوقی آن کاملاً رعایت شد و براساس آن، با همکاری عده ای از رؤسای ادارات سازمان برنامه، یک طرح قانونی برای تقدیم به کمیسیون برنامهٔ مجلس تهیه کردیم. همچنین تقاضای مجوز قانونی برای استخدام شرکت عمران و منابع و نیز پرداخت ۵۰۰ میلیون ریال (تقریباً شش میلیون و دو یست و پنجاه هزار دلار) به عنوان پیش پرداخت به شرکت مز بور به این طرح ضمیمه شده بود.

انعقاد قرارداد با شرکت عمران و منابع

مذاکره با لیلیان تال و کلاپ و تهیهٔ قرارداد مر بوط به استخدام شرکت عمران و منابع در حدود سه هفته طول کشید و این قرارداد در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۳۵ به امضاء رسید. در طی این مدت از نظر کسانی که به نحوی از انحاء اطلاعاتی در مورد خوزستان داشتند استفاده کردیم. وقتی طرح قرارداد تهیه شد آن را به جلسهٔ مشترک شورای عالی و هیأت نظارت سازمان برنامه بردم و در آنجا این قرارداد به اتفاق آراء تصو یب شد.

۱- Develpment and Resources Corporation

۲- Andre Meyer

بعد از امضای قرارداد با شرکت عمران و منابع، هکتور پرودم که در جلسه حضور داشت، گفت من اجازه میخواهم با شما یک صحبت خصوصی بکنم. وقتی همه رفتند پرودم گفت که میخواهم در درجهٔ اول به شما و بعد به لیلیان تال تبریک بگویم که یک چنین کار بزرگی را با این سرعت و قاطعیت و در این مدت کوتاه به انجام رساندید. من نظیر چنین کاری را در عمرم ندیده ام. به پرودم گفتم به نظر خودم ما کار فوق العاده ای نکرده ایم، چون من سالها قبل از این که به سازمان برنامه بیایم آرزو داشتم در خوزستان برنامه های عمرانی انجام بدهم. چون معتقد هستم که خوزستان اگر از نظر امکانات عمرانی در دنیا بی نظیر نباشد لااقل نظیر آن کم پیدا میشود. و حالا که دستم میرسد و ضمناً مناسب ترین اشخاص را هم برای این کار پیدا کرده ام میخواهم در مدت زمان خیلی کوتاه به این آرزو جامه عمل بپوشانم. به پرودم گفتم البته میتوانستم مدتی وقت تلف کنم و با اینها چانه بزنم و احتمالاً مقداری به اینها کمتر پول بدهم، ولی این مقدار در مقابل کارهائی که من میخواهم برای خوزستان انجام بدهم هیچ است. بنابراین من کار خارق العاده ای نکرده ام.

علا و کمیسیون برنامهٔ مجلسین

اولین بار که موضوع آمدن لیلیان تال را با علا در میان گذاشتم خیلی اظهار خوشوقتی کرد و گفت بسیار کار خوبی کرده اید. و در ضمن پرسید آیا دیو ید لیلیان تال کلیمی است؟ گفتم اولاً من دربارهٔ مذهبش از او سؤال نکرده ام، ثانیاً برای من فرق نمیکند که او کلیمی باشد یا مسیحی. اصلاً مذهب برای من مطرح نیست و مذهب او هم به من ارتباط ندارد. علا، که متوجه شد سؤالش مرا ناراحت کرده، گفت مقصود خاصی نداشتم، فقط میخواستم بدانم مذهب او چیست. بعدها اطلاع پیدا کردم که لیلیان تال کلیمی است. البته این موضوع برای من کاملاً بیتفاوت بود.

پس از آنکه قرارداد استخدام شرکت عمران و منابع تنظیم و آماده شد آن را توسط علا، نخست وزیر، به کمیسیون مشترک برنامه فرستادم. این کمیسیون یگانه کمیسیونی بود که اختیارات قانون گذاری داشت و مرکب بود از نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا. جلسات کمیسیون مزبور متناوباً در مجلس شورا و مجلس سنا تشکیل میشد. رئیس کمیسیون در مجلس شورا دکتر شمس الدین جزائری و در مجلس سنا صدرالاشراف بود.

وقتی با جزائری، که اتفاقاً نمایندهٔ خوزستان هم بود، صحبت کردم گفت شما هیچوقت قادر نخواهید بود در خوزستان کاری انجام بدهید. پرسیدم چرا؟ جواب داد چون انگلیسها اجازه نخواهند داد گفتم این کار چه ارتباطی به انگلیسها دارد؟ گفت تا بحال آنها مانع شده اند و حالا هم مانع اجرای برنامه های شما خواهند شد. پرسیدم اگر من موفق شدم چه

خواهید گفت؟ جزائری جواب داد باید مجسمهٔ شما را از طلا بسازند.

چندی بعد قدس نخعی، که از پایوران ارشد وزارت خارجه و مدتی وزیر خارجه و بعد عهده دار وزارت در بار بود، در سازمان برنامه بدیدنم آمد. وقتی اظهارات جزائری را برایش نقل کردم او نیز نامبرده را تائید نمود و گفت هنگامی که در لندن سفیر بودم استنباط من نیز از سیاست دولت انگلیس همین بود.

روزی که کمیسیون مشترک برنامه برای تصویب قرارداد استخدام شرکت عمران و منابع در مجلس شورا تشکیل جلسه داد، جزائری ریاست کمیسیون را بعهده داشت و او، پس از این که طرح پیشنهادی سازمان برنامه به اتفاق آراء تصویب شد، رو کرد به اشخاصی که در جلسه حضور داشتند و گفت که یک روز آقای ابتهاج به من گفت خیال دارد برنامهٔ عمرانی عظیمی در خوزستان اجرا کند و من آن روز به ایشان گفتم اگر شما بتوانید چنین کاری در خوزستان انجام بدهید باید مجسمهٔ شما را از طلا بسازند، و امروز که این لایحه را به مجلس آورده اند حقیقتاً یک روز تاریخی است و اگر موفق بشویم این کارها را که ایشان در نظر دارند در خوزستان انجام بدهیم واقعاً باید مجسمه شان را از طلا بسازیم. این لایحه همان روز به اتفاق آراء تصویب شد و بدین ترتیب همهٔ کارها تا دو روز قبل از بازگشت شاه از سفر هند انجام شده بود.

ملاقات شاه و لیلیان تال

با این که لیلیان تال و کلاپ قصد داشتند بعد از امضای قرارداد تهران را هر چه زودتر ترک کنند و مقدمات اجرای قرارداد را فراهم نمایند، از آنها خواستم دو سه روز بیشتر بمانند تا شاه از سفر هند به تهران برگردد و آنها را به حضور وی معرفی کنم. از علا نخست وزیر هم خواهش کردم به شاه تلگراف کند و یک وقت ممتد برای ملاقات لیلیان تال و کلاپ بگیرد.

شاه روز جمعه به تهران بازگشت و ما صبح شنبه به نزد او رفتیم. بمحض ورود به دفتر شاه گفتم قرارداد خوزستان را امضاء کردیم و حالا خود آقایان مشاهداتشان را در خوزستان به عرضتان خواهند رساند. لیلیان تال و کلاپ خلاصهٔ همان مطالبی را که در جلسهٔ دفتر من راجع به امکانات خوزستان گفته بودند برای شاه بیان کردند و حرفهایشان موجب رضایت و خوشوقتی شاه قرار گرفت.

لیلیان تال در خاطرات خود[1] در مورد تاریخ امضای قرارداد دچار اشتباه شده است بدین

۱- The Journals of David E. Lilienthal, Vol.4 NY. 1969.

نحو که آن را بعد از دیدار شاه ذکر کرده است در حالیکه قرارداد چند روز قبل از این دیدار به امضاء رسیده بود.

شاه تدریجاً نسبت به انجام برنامه های عمرانی در خوزستان ایمان پیدا کرد، بطوری که بعد از رفتن من از سازمان برنامه شنیدم عده ای از اعضای دولت، از جمله شریف امامی، سعی کردند فعالیتهای سازمان برنامه را در خوزستان متوقف کنند و فقط به علت ایستادگی شاه موفق به این کار نشدند.

در فروردین ۱۳۳۸، به فاصلهٔ کوتاهی پس از کناره گیری من از سازمان برنامه، شرکت عمران و منابع گزارش نهائی خود را در مورد امکانات خوزستان به خسرو هدایت، جانشین من، تسلیم نمود. در مقدمهٔ این گزارش لیلیان تال و کلاپ به دو نکته اشاره کرده اند که اینجا بی مناسبت نیست تکرار شوند: اول اینکه «فکر احیاء و عمران خوزستان، که این منطقه را بار دیگر به عظمت سابق خود برگرداند، کاملاً ایرانی است و ابتکار، پشتکار برای نیل به این هدف، وسعت دید و نیز رهبری لازم برای انجام طرحها نیز کاملاً ایرانی است.» و دیگر اینکه «از حیث منابع نفتی، آب، امکانات کشاورزی و همچنین دسترسی به راههای زمینی و دریائی هیچ ناحیه ای در خاورمیانه امکانات بالقوهٔ خوزستان را ندارد.»[1]

چند وقت بعد از عقد قرارداد، لیلیان تال و کلاپ به ایران برگشتند تا کار مطالعهٔ طرحهای عمرانی خوزستان را آغاز کنند. قبل از انقضای مدت سه سال که میبایستی گزارش محلی خود را تهیه و تسلیم کنند شرکت عمران و منابع، طبق ماده ای که من قید کرده بودم، پیشنهاد کرد که سد دز و طرح نیشکر بدون تأخیر بموقع اجرا گذاشته شود. پس از رسیدگی کامل به پیشنهادهای فوق الذکر چه در شورای عالی برنامه و چه در محل به وسیله بازدید شخص من و دیگر پایوران سازمان برنامه این دو پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت و با کسب اجازه از مقامات صلاحیتدار اجرای این دو طرح آغاز شد.

انتخاب محل سد دز

برای تهیهٔ طرح مربوط به سدسازی در خوزستان، وردون چندین روز با یک هواپیمای نظامی روی خوزستان پرواز کرد و بعد برایم تعریف کرد که وقتی روی محل سد دز پرواز کردم منظره ای دیدم که نظیر آن را در هیچ جای دنیا ندیده بودم. دو دیوار عظیم سنگی به ارتفاع نزدیک به ۴۰۰ متر و رود عظیم دز که از میان این دو دیوار می گذشت و پس از عبور از دشت وسیع خوزستان به خلیج فارس می ریخت مرا به شگفتی واداشته بود و تعجب کردم

۱- The Unified Development of the Natural Resources of Khusistan Region. Development & Recources Corporation. NY. March 1959.

که چطور در طول این همه سال هیچ کس به این فکر نیفتاده است که، با ساختن یک دیوار، سدی بسازد و آبهای این رودخانه را مهار کند و از آب آن برای کشاورزی استفاده نماید. وردون گفت بار اول که این عظمت را دیدم چند شب از شدت هیجان خوابم نمی برد و بیشتر اوقات به این نعمتی که خداوند برای ایرانیها فراهم کرده است فکر می کردم.

او چنان با ذوق و شوق در باره محل سد دز صحبت می کرد که من واقعاً لذت می بردم چون خودم از سالها پیش میدانستم که به طور کلی چنین امکاناتی در خوزستان وجود دارد اما جزئیات آن را هیچوقت نمی توانستم حدس بزنم و وقتی وردون این جزئیات را برای من تعریف میکرد از خوشحالی سر ازپا نمی شناختم.

همزمان با مطالعهٔ ساختمان سد دز، لیلیان تال و کلاپ مطالعات مفصلی برای تعیین استعداد کشاورزی خوزستان نیز انجام دادند و طی یک برنامهٔ خاک شناسی که نظیر آن هیچ وقت در ایران سابقه نداشته و حتی در بسیاری از جاهای دنیا هم عملی نشده بود مشخصات خاک همهٔ نقاط خوزستان را تعیین کردند و با این کار معلوم شد که در هر قسمت چه نوع خاکی داریم، به درد چه نوع زراعتی میخورد و کجاها باید چه چیزی کاشته شود. برای اجرای برنامهٔ خاک شناسی از خدمات یک شرکت هلندی خیلی معروف که در این کار تخصص داشت استفاده کردیم.

در گزارشی که در بارهٔ امکانات سدسازی در خوزستان تهیه شده بود ساختمان چهارده سد پیش بینی و همهٔ جزئیات اجرائی این چهارده سد نیز مشخص شده بود. طبق این گزارش میدانستیم که در چه نقاطی باید سد ساخته بشود، هزینه ساختمان هر کدام چقدر خواهد بود، چه مقدار آب برای کشاورزی فراهم خواهد نمود و چه مقدار برق تولید خواهد کرد. روزی که راجع به طرح ساختن این سدها در کمیسیون برنامهٔ مجلس توضیح میدادم، وقتی گفتم که بعد از تکمیل این سدها قادر خواهیم بود شش میلیون و پانصد هزار کیلووات برق تولید کنیم و سد دز به تنهایی پانصد و بیست هزار کیلووات برق تولید خواهد کرد و آبی که اکنون بدون استفاده به دریا میریزد تمام خوزستان را آبیاری خواهد کرد یکی از نمایندگان سئوال کرد این همه برق را در کجا مصرف خواهید کرد؟

در آن زمان تولید برق در تمام ایران، به استثنای حوزهٔ امتیازی شرکت نفت، فقط چهارصد هزار کیلووات بود. جواب دادم این پانصد و بیست هزار کیلووات برق سد دز در آینده حتی برای منطقهٔ خوزستان هم کافی نخواهد بود، چه رسد به سرتاسر ایران، و اگر موفق بشویم همهٔ سدها را بسازیم آن وقت شاید برق نسبتاً کافی برای سرتاسر ایران داشته باشیم.

نمایندگان این حرف مرا باور نمی کردند. البته بعدها که برق تهران هم از محل سد دز تأمین شد ثابت شد که حق با من بود.

تأمین اعتبار برای سد دز

پس از اینکه تصمیم گرفته شد این دو طرح بدون معطلی به موقع اجرا گزارده شود، متوجه شدم که تهیهٔ اعتبار لازم کار بسیار دشواری خواهد بود. اعتباری که برای ساختن سد دز احتیاج داشتیم در حدود شصت میلیون دلار بود و می دانستم که بهیچوجه نخواهم توانست این اعتبار را از درآمدی که در اختیار سازمان برنامه گذاشته میشد تأمین کنم. درآمد ایران از محل فروش نفت در آن موقع حدود نود میلیون دلار بیشتر نبود. این رقم بعداً بتدریج افزایش پیدا کرد و در سالهای دههٔ ۱۳۵۰ از ۲۱ میلیون دلار هم تجاوز کرد و اگر، آن طور که من آرزو داشتم و دائماً به شاه تذکر میدادم، این درآمد خرج برنامه های عمرانی و اجتماعی میشد ممکن نبود اساس حکومت چند هزار ساله ایران در ظرف چند روز از بین برود. وقتی من به سازمان برنامه رفتم یک شاهی پول در بساط نبود و، همانطور که گفته شد، کارگران معادن راه چالوس چند ماه بود دستمزد نگرفته بودند. یک دینار درآمد نفت نداشتیم و علی امینی، که وزیر دارائی دولت زاهدی بود، هنوز مشغول مذاکره با کنسرسیوم شرکتهای نفتی بود. و تازه، بعد از امضای قرارداد هم، در سال اول فقط حدود سی و دو میلیون لیره درآمد داشتیم. با این ترتیب من چاره ای نداشتم جز اینکه برای تهیهٔ اعتبار ساختمان سد دز از بانک جهانی تقاضای وام بنمایم.

من میدانستم که بانک جهانی چه شرائط سختی برای قرض دادن قائل میشود. می بایست طرح مطالعه شدهٔ کامل برای هر کاری که احتیاج به وام داشت تهیه و تسلیم بانک بشود. این طرح میبایست جنبه های فنی و مالی کار را به دقت و با تفصیل ارائه دهد تا مقامات بانک حاضر بشوند آن را مورد رسیدگی قرار بدهند. رسیدگی به هر طرحی هم معمولاً دو سه سال طول میکشید و تازه ممکن بود بعد از رسیدگی وام را تصویب نکنند. من به دو دلیل نمی توانستم از راه عادی موافقت بانک جهانی را جلب کنم. یکی اینکه هنوز طرحی که قابل قبول برای ارائه به بانک جهانی باشد در دست نداشتم و فقط به استناد گزارش شرکت عمران و منابع و تجربهٔ خودم میدانستم که ساختن سد دز اقدامی اساسی در راه عمران خوزستان است. دوم اینکه حتی برای هزینه های ریالی ساختمان سد هم اعتبار ریالی در اختیار نداشتم. بانک جهانی فقط برای تأمین قسمت ارزی هزینهٔ طرحها وام میداد و به هیچ وجه موافقت نمیکرد که دولتی از محل وام بانک جهانی و تبدیل آن به پول محلی هزینه های لازم را تأمین کند.

وضع غریبی داشتم، چون نه ریالی برای هزینه های محلی موجود بود و نه حاضر بودم آن قدر صبر بکنم تا طرح جامع و کامل سد دز تهیه بشود و دو الی سه سال هم برای مطالعه در دست بانک جهانی بعهده تعویق بیافتد. لذا شروع کردم به تفحص و تحقیق که ببینم این پول ها را از کجا میتوانم تهیه کنم. چون برای ساختمان سد دز اهمیت زیادی قائل بودم منتظر نماندم و اولین اقدام را برای تهیهٔ مقدمات کار شروع کردم و آن آغاز ساختن راهی بود که میبایست از پائین دره به بالای کوه کشیده شود. ارتفاع دیوار کنارهٔ سد از لب رودخانه تا بالای کوه چهار صد متر بود و میبایست در یک محدودهٔ تنگ و کوچکی راهی بسازند که با پیچ و خم بسیار این چهار صد متر ارتفاع را طی کند. اگر امکان استفاده از محدودهٔ وسیعتری وجود داشت ساختن این راه چندان مشکل نبود ولی وضعیت طبیعی آن نقطه بخصوص طوری بود که چاره دیگری نداشتیم جز اینکه راه را به صورت مار پیچ بسیار مشکلی بسازیم.

در مناقصهٔ ساختن این راه یک شرکت آمریکائی به نام «کنکو» برنده شد. میگفتند این یکی از مشکلترین و گرانترین راه های دنیا است. ساختمان این راه را از محل اعتبارات سازمان برنامه شروع کردم چون تا این راه ساخته نمیشد هیچ کار دیگری مقدور نبود.

در همین اوضاع اتفاقاً جان مک لوی، که قبل از یوجین بلاک رئیس بانک جهانی بود، به تهران آمد. مک لوی مدیر عامل و رئیس هیأت مدیرهٔ بانک «چیس مان هاتان» بود و من پیش خود فکر کردم شاید بتوانم با سابقهٔ آشنائی که با او دارم از این بانک برای ساختمان سد دز وام بگیرم. مک لوی را برای ناهار به منزلم دعوت کردم و آنجا موضوع را با او درمیان گذاشتم و گفتم من شصت تا هفتاد میلیون دلار از شما وام می خواهم و می دانم که اعطای این وام برای بانک شما مشکل است ولی شما میتوانید کنسرسیومی با بانکهای دیگر تشکیل بدهید و بانک شما هم در این کار پیشقدم بشود و این مبلغ را به صورت وام مدت دار استثنائاً در اختیار ما بگذارید.

مک لوی گفت شما خودتان بهتر از من میدانید که ما نمیتوانیم وام مدت دار به کسی بدهیم، آنهم یک چنین مبلغ بزرگی و برای کارهای عمرانی. چرا با بانک جهانی صحبت نمی کنید؟ گفتم مشکلات گرفتن وام از بانک جهانی را ما هردو خوب میدانیم، من نه طرح آماده ای دارم و نه اعتباری برای هزینه های ریالی. مک لوی گفت با این وصف اجازه بدهید من وقتی به آمریکا برمی گردم با یوجین بلاک در این خصوص صحبت کنم. گفتم اگرچنین کاری بکنید خیلی از شما ممنون خواهم شد.

مک لوی وقتی از بانک جهانی رفت یوجین بلاک را که آنوقت معاون بانک چیس بود به جانشینی خود انتخاب کرد و به توصیه او بلاک رئیس بانک جهانی شد.

۱- Conco

با توجه به سابقه دوستی مک لوی و بلاک چندی بعد مک لوی خبر داد که بلاک حاضر شده است دربارهٔ اصول تقاضای من صحبت کند. از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدم و بلاک را به تهران دعوت کردم.

وام ۷۵ میلیون دلاری از بانک جهانی

در تاریخ ٤ تیرماه ۱۳۳۵ یوجین بلاک همراه با دو نفر از اعضای ارشد بانک جهانی به تهران آمد. قبل ازورود آنها از شاه خواهش کردم که او و همسرش را به ناهار دعوت کند.

روز بعد از ملاقات شاه با بلاک نخستین جلسهٔ مذاکرات ما شروع شد. من شرحی راجع به استعداد عمرانی خوزستان بیان کردم و گفتم ما اعتباری لازم داریم که به مصرف اجرای طرحهای عمرانی از جمله ساختمان سد دز برسانیم. به بلاک گفتم اعتباری میخواهیم که دربست در اختیار سازمان برنامه باشد تا بتواند قسمتی از آن را به ارز و بقیه را به ریال تبدیل و از آن استفاده کند. و متذکر شدم که متأسفانه طرح جامعی هم از برنامه ای که برای ساختن سد دز دارم تهیه نکرده ایم و میدانم که تقاضایم با مقررات بانک جهانی برای اعطای وام مطابقت نمیکند. با این همه امیدوارم بانک با تقاضای من موافقت کند.

بلاک گفت با این تفصیل من نمیدانم چرا اصلاً به تهران آمده ام، شما که هنوز طرحی هم تهیه نکرده اید. در جواب گفتم من که از ابتدا توسط مک لوی پیغام داده بودم که طرحی در دست ندارم و خودم هم تعجب میکنم که شما چطور حاضر شدید بیائید.

این گفتگو در همان ده دقیقه اول وضعی ایجاد کرد که من فکر کردم دیگر همه چیز به هم خورده و ادامهٔ مذاکرات بی فایده خواهد بود. ولی باوجود برخورد شدید جلسهٔ آن روز گفتگوها ادامه پیدا کرد و من به تدریج توانستم دلائل منطقی برای لزوم دریافت وام از بانک جهانی برای عمران خوزستان را ارائه بدهم، به طوری که بلاک علاقمند شد مذاکرات را ادامه بدهد. دو سه جلسهٔ دیگر با بلاک و همکارانش در تهران داشتیم و طی آن من حرفهایم را با اعتقادی که به استعداد خوزستان و استحقاق ایران در دریافت این وام داشتم بیان کردم. حرفهای من طوری در بلاک تأثیر گذاشت که او در مورد ادامهٔ مذاکرات موافقت کرد و قرار شد بعد از مراجعت به واشنگتن هیأتی را برای تعقیب این گفتگوها به تهران بفرستد.

بهمین ترتیب عمل شد و بلاک چندین هیأت مختلف را، به ریاست «برک ناپ»[1]، معاون بانک جهانی و اعضای ارشد بانک مزبور، به تهران فرستاد. مقصود بلاک از اعزام این هیأتها این بود که اطلاعات کافی دربارهٔ لزوم ساختمان سد دز تهیه کند تا بتواند تصمیم بگیرد که آیا تقاضای ایران را به طور استثنائی در هیأت مدیرهٔ بانک جهانی مطرح کند یا نه

۱- Burke J. Knapp

و بهمین جهت یکی از جلسات هیأت مدیرهٔ بانک را به این موضوع تخصیص داد تا دلائل اعطای این وام را بدون رعایت شرائط معمول بانک مطرح کند.

در یکی از جلسات مهمی که با هیأت بانک جهانی در تهران داشتیم لیلیان تال هم حضور داشت. این جلسه برای ما بسیار حیاتی بود و من در آن برای قانع کردن معاون بانک جهانی توضیحات مفصلی دادم و در عین حال تندی کردم، به طوری که بعدها همین برک ناپ به من گفت که آن روز بارها میخواستم بلند شوم و جلسه را ترک کنم و خیلی تحمل کردم که در مقابل تندی های شما عکس العملی نشان ندادم.

در آن جلسه کلاپ گفت شما در اجرای برنامه های عمرانی خیلی تند میرو ید و باید کمی احتیاط کنید و با این سرعت عمل نکنید چون ممکن است گرفتار مشکلات جنبی اینکار بشوید. ناپ به خواهش من از طرف بانک جهانی به تهران آمده بود که بطور دائم در کارهای ما نظارت داشته باشد. وقتی کلاپ این حرف را زد من متوجه شدم که این عقیده را از «راسل دور»[1] گرفته است، چون میدانستم که دور قبل از آمدن به ایران نمایندهٔ بانک جهانی در ترکیه بود و در آنجا با مشکلا تی از نظر تندروی در کارهای عمرانی برخورده بود و حالا در مورد ایران نگران بود که مبادا تجربهٔ ترکیه تکرار شود. من از شنیدن این نظر فوق العاده عصبانی شدم و با تندی گفتم اگر آمریکا صد سال پیش این همه اقتصاددان داشت هیچ ترقی نمی کرد و به هیچ جا نمیرسید. گفتم تنها راه نجات ایران در این است که سعی کنند با اجرای یک برنامهٔ وسیع و جامع کارهای عظیمی انجام بدهد تا از عقب ماندگی کنونی نجات پیدا کند. گفتم اگر حالا این کار را نکنیم پس کی باید این عقب ماندگی را جبران کرد و چطور میشود به قافلهٔ کشورهای پیشرفته رسید؟ گفتم وضع ایران مثل وضع مریضی است که در حال مردن است و اگر عمل جراحی نشود از بین خواهد رفت، حالا شما میگوئید اگر این مریض را عمل کنید بعد از عمل تب خواهد کرد، مدتی در خطر مرگ خواهد بود و ممکن است عواقب دیگری هم داشته باشد، و بنابراین او را عمل نکنید. شما این حرف را میزنید بدون اینکه در نظر بگیرید که اگر مریض را عمل نکنیم بدون تردید خواهد مرد. من هم میدانم اجرای طرحهای بزرگ عواقبی دارد و مثلاً ایجاد تورم می کند، اما به خاطر این عواقب نباید از یک اصل مسلم صرفنظر کنیم و آن اصل این است که این مریض تنها با عمل جراحی ممکن است زنده بماند. من معتقدم همانطور که صاحب حرفه نمیتواند بدون ابزار کار کند یک مدیر هم بدون استفاده از متخصصین موفق به پیشرفت نخواهد شد. اما اختیار تصمیم گیری نهائی باید حتماً با مدیر دستگاه باشد و اوست که باید نظر متخصصین را در رشته های مختلف بگیرد و با توجه به نظرات آنها خودش تصمیم نهائی

۱- Russell H. Dorr

را اتخاذ کند نه اینکه موظف به اجرای نظر متخصصین باشد.

هیأتهائی که از بانک جهانی به ایران میآمدند تمام جزئیات مربوط به ساختمان سد دز را بررسی میکردند. هر چه لازم میدانستند در اختیارشان میگذاشتیم و با اینکه خودم گرفتاریهای زیاد دیگری داشتم قسمت زیادی از وقتم را صرف این کار میکردم. شخصاً اطمینان داشتم که دیر یا زود بانک جهانی بالاخره به تقاضای ما جواب مثبت میدهد و با علم به اینکه تقاضای ایران خلاف مقررات بانک جهانی بود مطمئن بودم که در این کار موفق خواهیم شد زیرا هم به صحت این کار و هم به استحقاق ایران اعتقاد کامل داشتم.

پس از چندی، به اتفاق چند نفر از همکارانم، برای ادامه مذاکرات به واشنگتن رفتم. قبل از آغاز مذاکرات به اصرار علی اکبر خسرو پور، نمایندهٔ ایران و عضو علی البدل هیأت مدیرهٔ بانک جهانی، از علی امینی که در آن وقت سفیر ایران در واشنگتن بود خواهش کردم هنگام ملاقات با بلاک او نیز حضور داشته باشد. من با امینی سابقهٔ دوستی داشتم و خسرو پور هم گفته بود که رسم این است که سفرای سایر ممالک همیشه در این نوع جلسات شرکت میکنند.

در آغاز جلسه امینی رو به بلاک کرد و گفت که وزارت خارجه شما میگوید هیچ اطلاعی از وام بانک جهانی به ایران ندارد. بلاک جواب داد مگر وزارت خارجه انتظار داشت قبل از اینک بخواهیم به ایران وام بدهیم از آنها اجازه بگیریم؟ وزارت خارجه اگر میل دارد از کارهای ما اطلاع پیدا کنند میتواند کسی را بفرستد و ما تمام اطلاعات را در اختیارشان میگذاریم. حرف امینی به اندازه ای نامربوط بود که من از دعوت او برای شرکت در جلسه پشیمان شدم.

بعداً جلسه ای با شرکت تمام رؤسای ادارات بانک جهانی در دفتر بلاک تشکیل شد. در ابتدای جلسه بلاک گفت بانک هنوز فرصت نکرده است طرح سد دز را مطالعه کند، در حالیکه شنیده ام شما کار ساختمان سد را شروع کرده اید؟ واقع هم این بود که ما در آن وقت حتی توربین های سد را به شرکت هیتاچی ژاپن سفارش داده بودیم. گفتم اگر مقصودتان ساختن راهی است که برای ساختمان اصلی سد ضروری است البته که شروع کرده ایم، من که نمی توانم صبر کنم تا شما طرح ما را مطالعه کنید و بعد از سه سال تازه تصمیم بگیرد که به ما وام بدهید یا نه. البته اگر خیال میکنید این کار را کرده ام که شما را در محظور بگذارم که ناچار بشوید به ما وام بدهید اشتباه میکنید. ولی اگر هم خیال میکنید که من دست روی دست خواهم گذاشت و منتظر موافقت بانک جهانی خواهم نشست باز هم اشتباه می کنید. شما هر قدر دلتان میخواهد با کمال راحتی مطالعه بکنید و هر وقت حاضر شدید به ما وام بدهید با کمال خوشوقتی میآئیم و مینشینیم و در مورد جزئیات کار

صحبت میکنیم. اگر هم تصمیم گرفتید که به ما وام ندهید مانعی ندارد. شما طبعاً هیچ الزامی برای قبول تقاضای ما ندارید ولی مطمئن باشید که من از هر کجا که ممکن باشد این پول را تهیه خواهم کرد و سد دز را خواهیم ساخت. گفتم از کجا معلوم است که بعد از سه سالی که شما صرف مطالعهٔ طرح پیشنهادی ما میکنید من هنوز در سازمان برنامه باشم. تازه ممکن است من باشم ولی لیلیان تال و کلاپ نباشند و من بدون وجود این دو نفر، که خود شما آنها را به من توصیه کرده اید، دست به چنین کار عظیمی نخواهم زد و با تمام احترامی که برای همهٔ همکاران شما که در این جلسه حاضرند قائلم و با اینکه تصدیق میکنم که بانک جهانی یکی از مؤسسات بین المللی در دنیا است که اشخاص برجسته و کارشناس در هر رشته ای دارد ولی اگر شما و همهٔ این آقایان که اینجا نشسته اند به من بگوئید سد دز را نسازمن زیر بار نمیروم چون اشخاصی را برای مطالعه این کار استخدام کرده ام که حتی شما نظیرشان را در بانک جهانی ندارید. اینها اشخاصی هستند که برنامهٔ جامعی مانند طرح دره تنسی را اجرا کرده اند. هم قسمت های آبیاری، هم سد سازی، هم کشاورزی، و هم جنبهٔ فنی و اجتماعی آن را در نظر گرفته اند و در این کارها نه تنها تسلط دارند بلکه بی نظیر هستند. با این همه من به اظهار نظر متخصصین اکتفا نکرده ام و برای اینکه متقاعد بشوم ماهها وقت صرف کرده ام و به جزئیات همهٔ مسائل شخصاً رسیدگی کرده ام، چندین بار هم با خود اینها به محل سد رفته ام و امروز که اینجا نشسته ام اعتقاد دارم که نظیر طرح سد دز در هیچ جای دنیا وجود ندارد و به این دلائل منتظر تصمیم شما ننشسته ام و با پول خودمان ساختمان راهی را شروع کرده ام زیرا که تا این راه ساخته نشود دسترسی به بالای محل سد و امکان شروع کارهای ساختمانی را نخواهیم داشت. ساختن این راه مدتها طول میکشد چون مشکلترین و پرهزینه ترین راهی است که در دنیا وجود دارد و باید آن را قدم به قدم بسازیم.

این جلسه بدون نتیجه به پایان رسید ولی بعد فهمیدم که حرفهای من در بلاک و همکاران او تأثیر مثبتی گذاشته است. البته آن قسمت از حرفهای من درباره برتری لیلیان تال و کلاپ نسبت به کارشناسان بانک جهانی خیلی به بلاک برخورده بود به طوری که بعداً توسط پرودم برایم پیغام فرستاد که این چه اهانتی بود فلانی به متخصصین بانک جهانی کرد؟ به پرودم گفتم به یوجین بگوئید من از شما تعجب میکنم که چرا از حرف من گله مند شده اید، شما خودتان کسی هستید که لیلیان تال را به من معرفی کردید و گفتید این شخص در دنیا نظیر ندارد.

روز بعد مهندس مزینی برایم تعریف کرد که بعد از جلسه کلاپ گفته بود پس از شنیدن حرفهای ابتهاج به بلاک اگر لازم باشد من و لیلیان تال پیراهنمان را هم خواهیم فروخت که این کار با موفقیت انجام شود.

بالاخره در نتیجهٔ گزارش اقتصادی-فنی هیأتهای بانک جهانی که به ایران میآمدند، و در نتیجهٔ استدلالی که در جلسهٔ واشنگتن کردم، بلاک تصمیم گرفت موضوع اعطای وام ایران را به هیأت مدیرهٔ بانک جهانی پیشنهاد کند. هیأت مدیرهٔ بانک جهانی بعد از مذاکرات مفصل با اعطای هفتاد و پنج میلیون دلار به منظور ساختن سد دز موافقت کرد. جالب اینکه اجازه داد که ما به تشخیص خودمان هرقدر که احتیاج داشته باشیم از این اعتبار را به ریال تبدیل و هزینه های محلی را نیز از این طریق تأمین کنیم. بعد از تصویب هیأت مدیرهٔ بانک جهانی رونوشت صورتجلسهٔ تصویب اعطای وام را برای من ارسال داشتند و من آن را برای اطلاع شاه فرستادم.

همان موقع دوستانم به من گفتند فرستادن صورت جلسه برای شاه صلاح نبود و او خوشش نخواهد آمد چون اینطور بنظر میرسد که وام به شخص من اعطا شده است. ولی من علیرغم این تذکرات صورت جلسه را برای شاه فرستادم زیرا اعتقاد داشتم شاه باید از تمام جزئیات کارهای سازمان برنامه مطلع باشد. این در زمانی بود که در ایران همه از من ایراد میگرفتند که فقط مطالعه میکنم و انتقاد میکردند که دست به هیچ کاری نمیزنم درحالی که رئیس بانک جهانی به هیأت مدیره اش میگوید ما ناچاریم این وام را به ابتهاج بدهیم که بتوانیم از تندرو یهای او جلوگیری کنیم. اعضای هیأت مدیرهٔ بانک که از طرف کشورهای عضو تعیین میشوند اظهار تعجب و خوشوقتی کردند که بانک رو یه ای اتخاذ کرده است که تا بحال سابقه نداشته. بلاک گفت این کار فقط یکبار شده و دیگر تکرار نخواهد شد.

قرارداد وام بانک جهانی برای سد دز را من و بلاک امضاء کردیم و به این ترتیب مقدمات برآورده شدن یکی از آرزوهای دیرینه من عملی شد.

مخالفت مجلس با وام بانک جهانی

علیرغم تمام مشکلاتی که در اخذ وام بانک جهانی داشتیم هنگامی که موضوع وام در مجلس مطرح شد اکثریت وکلا مخالفت خود را با استقراض خارجی اعلام کردند چون عقیده داشتند که با این ترتیب دخالت دولتهای خارجی در امور داخلی ایران یک بار دیگر تجدید خواهد شد، غافل از این که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مؤسساتی هستند که ایران در آنها دارای سهام و نماینده است و عملیات بانک جهانی تابع مقرراتی است که در مورد تمام کشورهای عضو که تقاضای وام میکنند بطوریکسان رعایت میشود. بنابراین موضوع دخالت دولت های خارجی مطلقاً مطرح نبود و بنظر من این ایراد در نتیجهٔ سوابق تاریخی بوجود آمده بود و در این مورد قابل اطلاق نبود. بالاخره لایحه در نتیجهٔ مداخلهٔ شاه تصویب شد.

قابل ذکر اینکه پس از عقد قرارداد با کنسرسیوم نفت همه تصور میکردند که دیگر، از لحاظ تأمین هزینهٔ طرحها، مانعی برای اجرای برنامه های عمرانی و اجتماعی سازمان برنامه وجود نخواهد داشت؛ درحالیکه عایدات ایران از نفت در سال اول قرارداد بیش از ۹۰ میلیون دلار نبود که ۶۰ درصد از آن (یعنی ۵۴ میلیون دلار) به سازمان برنامه تعلق میگرفت در حالیکه هزینهٔ اجرای طرحهای برنامه هفت سالهٔ دوم بالغ بر ۹۲۰ میلیون دلار میشد.

البته هنگام اعطای وام من دیگر از سازمان برنامه استعفاء داده بودم، ولی قبل از اینکه وام پرداخت شود یک بار بلاک را در پاریس ملاقات کردم. این ملاقات مدت کوتاهی بعد از رفتنم از سازمان برنامه صورت گرفت. قصد من از ملاقات بلاک این بود که نظر او را دربارهٔ اساسنامهٔ بانک خصوصی که میخواستم تأسیس کنم جو یا شوم. آن روز درپایان حرفهایمان بلاک گفت حالا من میخواهم از شما یک چیزی بپرسم، به نظر شما وام سد دز را بدهیم یا نه؟ گفتم خوشحالم که شما این سؤال را از من کردید چون حالا من دیگر در سازمان برنامه نیستم، ولی اگر شما این وام را ندهید بزرگترین اشتباه را مرتکب شده اید و اگر بدهید ایران را نجات داده اید. بلاک دیگر صحبتی نکرد و از یکدیگر خداحافظی کردیم و من به تهران برگشتم.

قابل ذکر است که وقتی موضوع وام ایران مطرح بوده اختلاف شدیدی بین روسای ادارات بانک جهانی وجود داشته و عده ای از آنها مصراً میخواستند از پرداخت وام جلوگیری کنند، با این استدلال که به چه مناسبت باید در مورد ایران استثناء قائل شد و تمام مقررات را در این یک مورد زیرپا گذاشت؟ درمقابل عده ای هم اعتقاد داشتند که باید حتماً این وام پرداخت بشود چون ایران ده میلیون دلار خرج راه سازی دامنهٔ سد کرده است و بانک نباید در این مرحله ایران را دست تنها بگذارد. بالاخره هنگامی که قرار شد وام به ایران پرداخت شود خداداد فرمانفرمائیان، غلامرضا مقدم و سیروس غنی مشاور حقوقی سازمان برنامه برای امضای قرارداد دریافت وام به واشنگتن رفتند.

پس از امضای قرارداد تلگرامی از بلاک به من رسید به این مضمون که در این موقع که قرارداد وام سد دز را با نمایندگان ایران امضاء میکنم به خاطر خدماتی که برای مملکت خود انجام داده اید و کارهائی که پایه گزاری کرده اید به شما درود می فرستم. کمتر اتفاق افتاده است که اشک به چشمم بیاید، ولی آن روز وقتی تلگرام بلاک را خواندم نتوانستم خودداری کنم و مطالب بی نهایت درمن اثر کرد بطوری که چشمانم پر از اشگ شد.

طرح نیشکر هفت تپه و زمینهای شیخ خلف

یک سال پس از امضای قراداد با لیلیان تال تعدادی از دیگر برنامه ها آماده شد که یکی

از آنها طرح نیشکر هفت تپه در خوزستان بود. برای بررسی امکانات کشت نیشکر در آن منطقه لیلیان تال یکی از مشهورترین متخصصین دنیا را که اهل پورتو ریکو بود به ایران آورد. پس از انجام مطالعات اولیه این شخص به حدی تحت تأثیر قرار گرفت که به من گفت کمتر نقطه ای در دنیا استعداد خوزستان را دارد. او پیش بینی میکرد که محصول سالانهٔ نیشکر در حدود ۹۰ تن در هر هکتار خواهد بود در حالیکه تا آن روز ما صحبت از ۳۰ یا ۴۰ تن در هکتار میکردیم. طبیعتاً از این پیش بینی فوق العاده خوشوقت شدم. چند سال بعد متوسط محصول نیشکر هفت تپه به ۱۳۷ تن در هکتار هم رسید که میگفتند در دنیا کم نظیر است.

تمام عوامل در نظر گرفته شد، مطالعات مربوط به خاک شناسی انجام شد، و بالاخره ده هزار هکتار زمین در نقطهٔ معینی برای کشت نیشکر توسط متخصصین در نظر گرفته شد با این ملاحظه که اگر به فاصلهٔ چند ماه زمین در اختیار آنها گذاشته شود اقدام به کشت نیشکر خواهند نمود و در تاریخ معینی محصول نیشکر به دست خواهد آمد و نیز در این فاصله آنها اقدام به تأسیس کارخانهٔ قند نیشکر نیز خواهند کرد.

محمد کاظمی رئیس اداره کشاورزی و مهندس مزینی رابط سازمان برنامه با شرکت عمران و منابع مأمور خریداری این ده هزار هکتار شدند. زمین مورد نظر متعلق به شخص مسنی بود بنام شیخ خلف که پانصد سال بود طایفه او در آن قسمت خوزستان مالک بودند. پس از مراجعت از خوزستان وقتی مهندس مزینی از طرز رفتار این شیخ با رعایای خود به من گزارش داد حرفهای او را به سختی باور کردم. مزینی گفت تمام رعایای دهاتی که به شیخ متعلق است اگر بخواهند از ده خارج شوند باید جواز بگیرند و برای دریافت جواز میبایست ۱۰ ریال به شیخ بپردازند و بدون اجازهٔ شیخ حق خارج شدن از ده را ندارند و رسم این است که هر کس ازدواج میکند شب اول عروس متعلق به شیخ است. شیخ چهل زن داشت، پول را با بهرهٔ ۴۰ درصد به رعایای خود قرض میداد، و تمام مأمورین دولت را در محل خریده بود. به مزینی گفتم بهرحال باید این زمینها خریداری شود.

پس از مدتی گزارش دادند که شیخ زمینها را نمیفروشد. بنابراین ناچار شدم طبق قانون اقدام به خرید زمینها بنمایم. به موجب قانون خاصی که سازمان برنامه داشت ما مجاز بودیم زمینی را که برای اجرای طرحهای عمرانی انتخاب میشد طی تشریفاتی خریداری کرده و بهای آن را به مالک بپردازیم. چنانچه مالک با فروش زمین موافقت نمیکرد قیمت زمین تحت نظر دادستان کل و مدیر کل ثبت اسناد و یک مقام دیگر دولتی ارزیابی میشد و چنانچه صاحب زمین پول را نمی پذیرفت مبلغ مزبور را نزد دادگستری ودیعه میگذاشتیم.

شیخ خلف برای اینکه سازمان برنامه را از خرید زمینهای خود منصرف کند به هر کاری متوسل شد. مهندس مزینی گفت وقتی پیش شیخ رفتیم پیشنهاد کرد سیصدهزارتومان بدهد

تا ما از خرید زمینهای او منصرف شویم. شیخ به شاه، نخست وزیر، سردارفاخر حکمت رئیس مجلس شورا و سایر مقامات کشور تلگراف زد که به فریاد ما برسید چون میخواهند وضع خوزستان را بهم بزنند. شاه موضوع شکایات را به من گفت و پرسید بچه جهت زمینها را به این قیمت گزاف خریداری کرده اید؟ جواب دادم سازمان برنامه ده هزار هکتار زمین خریداری کرده است و قیمت آن هم هکتاری ۲،۵۰۰ ریال ارزیابی شده است. شاه گفت ما این همه اراضی خالصه در خوزستان داریم، ده هزار هکتار از آن را برای کار نیشکر بردارید. به شاه گفتم شخصی که برای اجرای برنامه به ایران آورده ایم یکی از بزرگترین متخصصین نیشکر در دنیاست و منطقه را خاک شناسی کرده است و با توجه به تمام عوامل این زمین بخصوص انتخاب شده است. اگر این اراضی ۲۵ میلیون تومان هم بود باز هم باید خریداری میشد.

ولی موضوع اینجا خاتمه پیدا نکرد. مخالفین من به شاه و نخست وزیر تلگراف زدند که سازمان برنامه اراضی را به زور گرفته و افرادی که پشت اندر پشت اینجا زندگی میکردند از زمینهای خود رانده شده اند. درحالیکه علاوه بر اینکه پول زمین تمام و کمال به ودیعه نهاده شده بود تصمیم گرفتم به هر کدام از اشخاصی که آنجا زراعت داشتند مبلغی پرداخت و نیز در طی اجرای طرح مشغول بکار شوند.

یک روز ارتشبد عبدالله هدایت، که آن وقت رئیس ستاد بود، رونوشت تلگرام فرماندهٔ لشکر خوزستان را برای من فرستاد که نوشته بود اگر زمینهای این آدم را بگیرید من از خود سلب مسئولیت خواهم کرد زیراامنیت خوزستان مختل خواهدشد.چندی بعد علا هم نامه ای نوشت که با توجه به اهمیت خوزستان اعلیحضرت مقرر فرموده اند زمینهای شیخ را پس بدهید. به علا نوشتم اهمیت این کار به قدری زیاد است که قابل توصیف نیست و تمام مطالبی که از مقامات محلی شنیده میشود به این علت است که از شیخ پول گرفته اند، شیخ برای خودش یک حکومت استبدادی قرون وسطائی درست کرده است و اهالی منطقه علاقه ای به او ندارند.

پس از رفع مشکلات و دستور کتبی شاه دائر بر اجرای طرح، شاه به خوزستان مسافرت کرد. دکتر محمد کاظمی که در این سفر از همراهان شاه بود برایم بعداً تعریف کرد که قطار سلطنتی بجای اینکه در محلی که مستقبلین منجمله استاندار و روسای ادارات با ژاکت (لباس رسمی) ایستاده بودند متوقف شود در جائی توقف کرد که شیخ خلف درست در همان نقطه در انتظار قطار ایستاده بود. معلوم میشود با پرداخت رشوه توانسته بود برنامه را طوری ترتیب بدهد که قطار در محل معینی توقف کند و وقتی شاه از قطار پیاده میشود شیخ خلف روی پای شاه میافتد و میگوید مرا چنین و چنان کردند، نابود کردند، بدبخت کردند. شاه

میپرسد این آدم کیست؟ میگویند این همان شیخ خلفی است که زمینهایش را گرفته اند. شاه چون از سوابق امر مطلع بود توجهی به عرایض شیخ خلف نکرد.

وقتی اجرای طرح نیشکر هفت تپه آغاز شد عدهٔ زیادی منجمله شریف امامی، که وزیر صنایع دولت اقبال بود، با کار ما مخالفت میکردند و معتقد بودند که این کار، با هزینهٔ هنگفتی که دربردارد، نتیجه ای نخواهد داشت و پولی است که دور ریخته میشود. لازم میدانم اینجا متذکر بشوم که در تمام موارد وقتی اشکالی پیش میآمد و دیگران شکایت و کارشکنی میکردند و ایراد میگرفتند شاه بدون اینکه چیزی به من بگوید جلوی مخالفت آنها را میگرفت و میشنیدم که در غیاب من به نمایندگان مجلس و وزراء، و از جمله شریف امامی، میگفت که شما اشتباه میکنید، این کارهائی که ابتهاج در خوزستان میکند بسیار درست و با اهمیت است. اگر حمایت شاه نبود بطور قطع آنها مشکلات حل نشدنی در سر راه من ایجاد میکردند و برنامهٔ عمران خوزستان را از بین میبردند. وقتی من از سازمان برنامه رفتم فرصت مناسبی برای این اشخاص پیش آمد و خواستند جلوی ادامه اجرای طرحهای آبادانی خوزستان را بگیرند. باز هم در رأس این اشخاص شریف امامی قرار داشت ولی خوشبختانه شاه که به اهیمت برنامهٔ خوزستان ایمان پیدا کرده بود جلوی آنها را گرفت.

من ضرورت انجام برنامه های عمرانی را، نه تنها در خوزستان بلکه در سراسر ایران، همواره و در هر فرصتی که پیش میآمد متذکر میشدم. مثلاً یکبار در سال ۱۳۳۵، وقتی که اقبال رئیس دانشگاه بود، بدعوت او نطقی در دانشگاه ایراد کردم و نظراتم را دربارهٔ ضرورتها و همچنین نتایج اجرای برنامه های عمرانی شرح دادم.[۱]

متأسفانه بارفتن من از سازمان برنامه تمام این کارها تعطیل شد. آرزوی من این بود که خوزستان با دهها هکتار زمین مستعد بی نظیر بتواند بهترین کشاورزیهای ایران را بخود جلب کند و اگر برنامهٔ عمران خوزستان به درستی انجام میشد این آرزو به مرحلهٔ عمل درمیآمد. موقعی که یک گروه هلندی را مأمور تجزیهٔ خاک خوزستان کرده بودم خودم بارها از کارشان بازدید کردم و دیدم که دهها هزار تجزیه از خاک نقاط مختلف خوزستان انجام داده و منشخص کرده بودند که چه نقطه ای برای چه نوع زراعتی مناسب است. بهرحال متأسفانه آرزوی من برای اجرای این برنامه جامع به مرحله اجرا درنیامد.

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «ض»



عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار پهلوی مردی فوق‌العاده باهوش بود

فصل هفدهم
طرحهای دیگر عمرانی

ماجرای راهسازی

سازمان برنامه نه تنها برنامه ریزی میکرد بلکه مجری طرحها نیز بود. راهسازی میکرد، سد میساخت، کارخانه روغن زیتون داشت و آنوقت میبایست ذوب آهن هم داشته باشد. تمام کارخانه های دولتی زیر نظر سازمان برنامه قرار داشت. حتی مسئولیت مبارزه با مالاریا با سازمان برنامه بود. علاوه بر اینها میبایست بر طرحهائی که توسط وزارتخانه ها اجرا میشد نظارت کند. ذکر مطلبی راجع به ماجرای راهسازی میتواند به روشن کردن وضع کمک کند.

وقتی از بانک جهانی برای راه سازی تقاضای وام کردم پرسیدند راه سازی به شما چه ارتباطی دارد؟ گفتم که اگر من راه سازی نکنم ایران هیچوقت صاحب راهی که طبق اصول صحیح ساخته شده باشد نخواهد شد. برای نمونه قسمتی از این راهها را به وزارت راه واگذار میکنم تا شما نتیجه را مشاهده کنید. راه تهران-قزوین را به وزارت راه واگذار کردیم و بعد از چندی مجبور شدیم پس بگیریم و خودمان بسازیم. گذشته از این که سطح جاده با کیفیت بسیار بدی ساخته شده بود آن را طوری درست کرده بودند که در دو طرف جاده پرتگاه مصنوعی بوجود آورده بودند که خیلی خطرناک بود. چند وقت بعد وقتی هیأتی از بانک جهانی به ایران آمد با اعطای وام به منظور راه سازی موافقت نمود مشروط بر این که سازمان برنامه مجری کار باشد. به این ترتیب برای اولین بار در تاریخ ایران راه سازی به معنی واقعی انجام شد.

یک مورد، درزمان نخست وزیری اقبال، وزارت راه خواست که سازمان برنامه اعتباری در اختیار وزارت راه قرار دهد که آنها خودشان اقدام به ساختن راه بکنند و برای این منظور

تقاضا کرده بودند که مبلغی در اختیار آنها گذاشته شود. به محض این که رئیس ارتباطات سازمان برنامه این موضوع و مبلغی را که از سازمان برنامه انتظار داشتند ذکر کرد متوجه شدم که هزینه ساختن هر کیلومتر راه را از قرار ده هزار ریال پیش بینی کرده اند. گفتم یقیناً آنها اشتباه میکنند. چون تقاضای وزارت راه شفاهی بوددستور دادم از وزارت راه تقاضا کند پیشنهاد خود را کتباً به سازمان برنامه بفرستند. همین کار را کردند و من نامه را به شاه نشان دادم. به دستور شاه و برای رسیدگی به این موضوع جلسه ای در حضور نخست وزیر تشکیل شد و اشخاصی که حضور داشتند عبارت بودند از دکتر اقبال (نخست وزیر)، سرلشگر ولی انصاری (وزیر راه)، مدیرکل فنی وزارت راه، و من از طرف سازمان برنامه، رئیس ارتباطات، «پرودم» (رئیس دفتر فنی) و «ژیرار» (متخصص راه سازی).

وزیر راه مطلبی را که در نامهٔ خود به سازمان برنامه متذکر شده بود تکرار کرد مبنی بر اینکه هزینه هر کیلومتر راه ده هزار ریال پیش بینی شده است. در این بین مدیرکل فنی وزارت راه مطلبی زیر گوش او گفت و سرلشگر انصاری اظهار داشت که در مبلغ هزینه اشتباهی رخ داده است و بجای ده هزار ریال میبایست یک میلیون ریال ذکر شده باشد. در جواب گفتم تا کنون در برخوردهائی که با دستگاههای مختلف مملکتی داشتم با یک صفر اشتباه به کرات برخورد کرده بودم ولی این اولین باری است که موضوع اشتباه دو صفر است. در این جا ژیرار، که محاسبات را انجام داده بود، گفت حتی با یک میلیون ریال هم چنین چیزی غیرممکن است و موضوع منتفی شد.

برنامه های عمران شهری

یکی از طرحهای منحصر به فردی که در زمان تصدی سازمان برنامه شروع کردم برنامهٔ عمران شهری بود که تا آن موقع در هیچ یک از کشورهای در حال رشد اجرا نشده بود. من معتقد بودم که عایدات نفت باید برای آسایش مردم ایران و به نفع آنها خرج بشود و با مصرف کردن پول نفت برای ارتش و یا پرداخت حقوق کارمندان دولت مخالف بودم. نظرم را هم به شاه گفتم که پول نفت باید طوری خرج بشود که همهٔ مردم ایران احساس کنند که از درآمد نفت سهمی میبرند. براساس این فلسفه به فکر افتادم طرحهائی به مرحلهٔ اجرا بگذارم تا این احساس درمردم به وجود بیاید. با هر کس در این مورد مشورت کردم نظر موافق داشت.

یکی از این طرحها، کمک به شهرداری های شهرستانها بود برای تأمین هزینهٔ طرحهای مختلف عمرانی، مانند لوله کشی آب آشامیدنی، اسفالت خیابانها، تأمین برق شهر، ایجاد کشتارگاه و هر طرح دیگری که برای آسایش مردم شهرها ضرورت داشت. قانونی در کمیسیون مشترک برنامهٔ مجلسین به تصویب رساندم که هر شهری که شهرداری داشته باشد

و بتواند ۵۰ درصد هزینهٔ اجرای طرحهای متعددی از این قبیل را تأمین کند ۵۰ درصد دیگر را سازمان برنامه به طور بلاعوض به آنها خواهد پرداخت و در ضمن تمام هزینه های مربوط به مطالعه را نیز سازمان برنامه به عهده میگیرد.

هنگامی که لایحهٔ مربوط به طرحهای شهرسازی در مجلس مطرح شد اکثریت قریب به اتفاق وکلا با این کار مخالف بودند و عقیده داشتند سازمان برنامه باید تمام هزینهٔ اجرای طرح را بپردازد. من ایستادگی کردم و گفتم نتیجه این خواهد شد که هیچ طرحی در هیچ شهری اجرا نخواهد شد. بالاخره لایحه تصویب شد و بصورت قانون درآمد. چون بعضی از شهرها قادر نبودند حتی نصف هزینه اجرای طرح مورد درخواست خود را بپردازند قانونی از مجلس گذراندیم که بتوان کسری را از خارج قرض کرد. هیچکس باور نمیکرد طرح شهرسازی پا بگیرد.

منوچهر گودرزی، که بعدها در دولت هویدا به وزارت رسید، مأمور این کار شد. برای شروع کار لازم بود بدانیم چند شهر در ایران دارای شهرداری هستند. به وزارت کشور نوشتیم، جواب دادند نمیدانیم. برای من تعجب آور بود که وزارت کشور حتی از تعداد شهرداری های مملکت خبر نداشت. ناچار بهر وسیله ای بود اطلاعات را جمع آوری کردیم.

ابتدا از چهار کشور آلمان فدرال، فرانسه، انگلیس و آمریکا مهندس مشاور آوردیم و شهرهای مختلف ایران را بین این چهار شرکت تقسیم کردیم به طوری که رقابتی بین آنها بوجود آمد. انتخاب این مهندسین مشاور بسیار دشوار بود زیرا آنها میبایست از همهٔ کارهای عمرانی سررشته داشته باشند و بتوانند کارهای لازم را در زمینه های مختلفی که شباهتی هم به هم نداشتند انجام بدهند. بعد از تهیه مقدمات کار مسافرت های متعددی به نقاط مختلف ایران کردم. قبل از این مسافرتها با شهرداری شهرهای سر راه تماس می گرفتم و به آنها میگفتم عده ای را دعوت کنند تا من با آنها صحبت کنم.

به هر شهر که میرفتم با مسئولین محل مذاکره میکردم و به آنها میگفتم که اگر خودشان نصف هزینهٔ طرحهای عمران شهرشان را تأمین کنند نصف دیگر را سازمان برنامه تأمین خواهد کرد. ابتدا هیچ کدام باور نمیکردند و خیال میکردند اینهم از وعده های پوچی است که به مردم داده میشود. در اغلب شهرستانها وقتی از مردم میپرسیدم که چه برنامه ای بیشتر مورد علاقه آنهاست با کمال تعجب میشنیدم که میخواستند خیابانهای شهر اسفالت بشود، در حالیکه من خیال میکردم بیشتر آنها تأمین آب آشامیدنی شهر را خواهند خواست. بعد متوجه شدم که تمایل آنها به اسفالت به این علت بود که خاکی که در اثر آمد و شد کامیون و اتومبیل ایجاد میشد زندگی آنها را مختل میکرد.

در سفری که در تابستان سال ۱۳۳۵ به خراسان رفتم در نزدیکی های مشهد در محلی بنام «طرق» مصطفی‌قلی رام استاندارخراسان، روسای ادارات، عده ای از معممین ، اعضای انجمن شهر و اتاق بازرگانی، و گروهی از سرشناسان خراسان به استقبال من آمده بودند. جای بسیار باصفائی بود. فرش انداخته و میز و صندلی چیده بودند. میوه فراوان و پذیرائی مفصلی تدارک شده بود و چند نفر عکاس هم حضور داشتند. من تعجب کردم که اینها چطور از آمدن من اطلاع پیدا کردند. بهرحال تعارف کردند و نشستیم. یکی از معممین از جای خود بلند شد و از جانب استقبال کنندگان ورود مرا به شهر مقدس مشهد و آستان قدس رضوی تبریک گفت و اضافه کرد که ما از شما انتظاراتی داریم و میخواهیم که این کارها را برای ما انجام بدهید و اگر به شهرهای دیگر نصف هزینهٔ برنامه را میدهید به شهر مقدس مشهد باید همهٔ هزینه ها را پرداخت کنید. من در جواب گفتم خیلی متأسفم که نمی توانم بین مشهد و سایر شهرها تبعیضی قائل شوم. گفتم البته مشهد شهرمقدسی است اما از لحاظ من بین مشهد و کاشان و تبریز و یزد هیچ تفاوتی وجود ندارد.

یک مرتبه ولوله ای بین مستقبلین به راه افتاد و همان شخص دو باره بلند شد و به جمعیت گفت آقای ابتهاج متوجه مقصود من نشدند. و دو باره همان مطلب را تکرار کرد. گفتم من کاملاً مطلب شما را فهمیدم و اطمینان دارم که اگر خود حضرت رسول هم اکنون در اینجا ظهور میفرمودند حق را به من میدادند، چون من این کار را برای عموم مردم ایران انجام میدهم و روش من هم این است که مطلقاً تبعیض قائل نشوم. شما امروز این حرف را میزنید و فردا آذربایجانی ها خواهند گفت مشروطه را ما راه انداختیم و باید امتیاز بیشتری بگیریم. همین طور هر شهری یک دلیلی خواهد آورد و اگر من بخواهم همهٔ هزینهٔ طرحهای عمرانی تمام شهرها را بپردازم از عهده برنخواهم آمد زیرا آنقدر پول در اختیار ندارم، و از طرفی اگر همهٔ کارها را برای مردم یک شهر بطور مجانی انجام بدهیم قدرش را نخواهند دانست؛ ولی وقتی خودشان سهیم باشند و علاقه نشان بدهند قدر کار را میدانند.

وقتی صحبت من تمام شد به اتفاق استاندار به طرف مشهد حرکت کردیم. او به من گفت این اولین بار است که یک نفر از مرکز آمده و با مردم اینطور صریح و محکم صحبت کرده است و اگر کس دیگری بود در جواب آن آخوند مقداری دروغ میگفت و قول و وعدهٔ بیخود میداد. روز بعد روزنامه های محلی صراحت مرا تحسین کردند و نوشتند ابتهاج در حضور روحانیون و عده ای از اهالی شهر چنین حرفهائی زده است.

تا وقتی من در سازمان برنامه بودم کارهای زیادی در شهرستانها شروع شد و ادامه داشت تا من از سازمان برنامه رفتم.

در اینجا بی مناسبت نیست بگویم که هنگام سفر به نقاط مختلف مملکت من بنا به

عادت بدون کت و کراوات مسافرت میکردم. علت اینکار این بود که با گرد و خاک و حرارت اتومبیل تنها لباس مناسب همین پیراهن و شلوار بود. وقتی از سفر خراسان مراجعت کردم علا با لحن مهربان خود گفت مسافرت های شما بسیار اثر خوبی بخشیده است ولی تصور نمیکنید مناسبتر باشد لباسی که در این سفرها میپوشید قدری رسمی تر باشد؟

با علم به اینکه این مطالب را احتمالاً به دستور شاه و شاید بمناسبت دریافت گزارشهائی از استاندار یا یکی دیگر از مأمورین دولت بیان میکند، جواب دادم من هیچوقت انتظار نداشتم در این مسافرت ها کسی با این تشریفات به استقبال من بیاید. منظور من از این سفرها بازدید کارهائی است که سازمان برنامه در دست دارد و تماس با نمایندگان انجمن های شهر و مطلع نمودن آنها نسبت به برنامه هائی که سازمان برنامه در آن ناحیه انجام میدهد و یا در آینده اجرا خواهد کرد، کسی نباید توقع داشته باشد که من در هوای گرم و شرائط بسیار نامناسب لباس مشکی پوشیده و صدها فرسخ راه پر از دست انداز و خاک را طی کنم، چرا که به یک عده استقبال کننده که هیچ معلوم نیست چرا در بیست و چند کیلومتری شهر با میوه و شیرینی و شربت در انتظار ورود من نشسته اند برخواهد خورد.

برنامهٔ کلی من این بود که نواحی مختلف ایران را به پنج ناحیه تقسیم کنم و نظیر برنامهٔ عمرانی جامعی را که در خوزستان شروع کرده بودم در این مناطق هم انجام بدهم. باین منظور، همانطور که لیلیان تال و کلاپ را برای کارهای عمرانی خوزستان آورده بودم، چهار شرکت دیگر از کشورهای فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا و ژاپن میآوردم و هر ناحیه را زیر نظر یکی از آنها قرار میدادم و با ایجاد رقابت بین این شرکتها سعی میکردم همهٔ نقاط ایران زیر پوشش برنامه های صحیح عمرانی قرار بگیرد. اگر من در سازمان برنامه مانده بودم تمام این کارها را تکمیل میکردم.

برای اجرای این فکر ابتدا با یک شرکت ایتالیائی به نام «ایتال کانسولت»[۱] صحبت کردم و قرار شد آنها در سیستان و بلوچستان کارهای عمرانی را شروع کنند. ایتال کانسولت متخصصین خودش را به سیستان و بلوچستان فرستاد و بعد گزارشی دادند که ضمن آن مخصوصاً روی استعداد عجیب سیستان و بلوچستان برای دامداری و تهیهٔ پشم مرینوس تکیه کرده بودند.

من موضوع آوردن شرکت های خارجی برای عمران نواحی مختلف ایران را با شاه مطرح کردم و گفتم که فرانسوی ها را برای آذربایجان، آلمانها را برای خراسان و خوزستان، انگلیس ها را برای فارس، ایتالیائی ها را برای سیستان و بلوچستان، و ژاپنی ها را برای گیلان و مازندران در نظر گرفته ام. شاه گفت بجای انگلیسها در فارس کارشناسان ملت

۱- Italconsult

دیگری را معین کنید. من هم انگلیسها را برای جای دیگری تعیین کردم.

عکس برداری محرمانه از اسناد دولتی

چون در این صفحات به منوچهر گودرزی اشاره شد بی مناسبت نیست که بگویم چندی پس از کناره گیری من از سازمان برنامه یک روز گودرزی به ملاقات من آمد و ضمن صحبت یکی از اعضای سفارت آمریکا را اسم برد که متأسفانه بخاطرم نمانده است. گودرزی گفت این شخص بوی اظهار کرده است که ما اطلاع داریم که جوانهای ایرانی که در آمریکا تحصیل کرده اند و در وزارتخانه های مختلف مشغول کار هستند حقوقهائی دریافت میکنند که برای تأمین معاششان کافی نیست. بنابراین ما تصمیم گرفته ایم که به این اشخاص کمکی بنمائیم که معادل حقوقی است که از دولت دریافت می کنند و در مقابل انتظار ما این است که از گزارشها و از اسناد مهمی که زیر دست آنها قرار میگیرد عکس برداری کرده و عکسها را بما بدهند، و برای انجام این منظور دوربینهای مخصوصی در اختیار آنها گذاشته ایم. گودرزی اضافه کرد که این شخص به من پیشنهاد کرد که با من نیز مانند دیگران توافقی در همین زمینه به عمل آید. به گودرزی گفتم امیدوارم شما بطور مناسبی این پیشنهاد را رد کرده باشید. او، که اتفاقاً همسر آمریکائی هم داشت، به من اطمینان داد که از قبول پیشنهاد مز بور خودداری نموده است.

اینجا باید متذکر شوم که پس از اینکه چی پین، سفیرآمریکا در ایران تغیر یافت، «ادوارد و یلز»[1] که وزیر مختار آمریکا در لندن بود بجای او منصوب شد. همانطور که قبلاً گفته شد، پس از برخوردی که در موضوع عایدات نفت و بودجه کشور با چی پین پیدا کرده بودیم او شدیداً از من رنجش پیدا کرده و با مخالفین من هم صدا شده و همه جا از من انتقاد میکرد و میگفت که از سازمان برنامه جز حرف و وعده چیزی ساخته نیست. این مخالفت به حدی علنی و با شدت اظهار میشد که حتی لیلیان تال در خاطرات خود به مذاکره ای که با چی پین داشته اشاره نموده و از انتقادات او اظهار تعجب و انزجار کرده است.[2]

دیدار سفیر آمریکا از سازمان برنامه

به فاصله کوتاهی پس از ورود به تهران، سفیر جدید آمریکا درخواست نمود ترتیبی بدهم که او و بعضی از همکاران ارشدش به سازمان برنامه بیایند و از کارهائی که سازمان برنامه انجام داده یا در دست اجرا دارد مطلع شوند. من از این تقاضا استقبال کردم و ترتیبی دادم که در روز معینی سفیر آمریکا با هر چند نفر از اعضای سفارت که خود او انتخاب کند به

۱- Edward T. Wailes

۲- D.E. Lilienthal. Ibid.

دفتر من در سازمان برنامه بیایند. این تقاضا را هر یک از سفرای کشورهای دیگر هم از من میکردند میپذیرفتم چون عقیده داشتم که اطلاع آنها از فعالیت های سازمان برنامه برای ما مفید است و بیش از هر چیز این شایعه را که من در سازمان برنامه به بهانهٔ مطالعه دست به کاری نمیزنم بی اثر میکرد. این بازدید در تیر ۱۳۳٦ صورت گرفت و سفیر آمریکا به اتفاق چند تن از اعضای سفارت به سازمان برنامه آمد. من از کلیهٔ رؤسای ادارات و قسمت ها خواستم که در این جلسه شرکت نموده و هر یک به نوبت راجع به طرحهائی که در گذشته انجام گرفته یا در دست اجرا است به زبان انگلیسی توضیحاتی بدهند. شرح مذاکرات این جلسه بعداً توسط سفارت آمریکا به وزارت خارجه در واشنگتن گزارش داده شد و اینجا قسمتی که مربوط به برنامه های عمران شهری است درج میشود:[1]

مجموع برنامه های اصلاحات اجتماعی شامل ۹۳۸ طرح میشود که هزینهٔ اجرای طرحهای مزبور در حدود ۱۱ میلیارد ریال تخمین زده شده است. ۷۰۰ طرح به مبلغ ۸/۵ میلیارد ریال به عنوان طرحهای مقدماتی ارائه شده که از آن میان ۱۸۵ طرح به مبلغ ۱/٦ میلیارد ریال به تصویب رسیده است. در حال حاضر فقط ۱۱٤ طرح به مبلغ ۷۵۰ میلیون ریال و با اشتغال ٤،٥٤۰ نفر در دست انجام می باشند. اعتبار طرحهای فوق الذکر توسط شهرداریها تأمین خواهد شد و اجرای بعضی از برنامه های عمرانی شهری بین وزارت فرهنگ و وزارت بهداری تقسیم شده اند. در حال حاضر آن دسته از طرحهای عمران شهری که هزینهٔ اجرای آن جمعاً از ٦۰۰ میلیون ریال تجاوز نمیکند مورد تصویب قرار گرفته اند در حالیکه این رقم در این مرحله باید حدود ۳ میلیارد ریال باشد.

علت اینکه طرحهای عمران شهری بطور رضایت بخش پیشرفت نکرده این است که شهرداریها به میزان کافی اعتبار ندارند. ابتهاج پیشنهاد کرد که دولت آمریکا سهم شهرداریها را از طریق اعطای وامی به مبلغ ۸۰ الی ۱۰۰ میلیون دلار بدون بهره و به مدت ۲۵ سال که باز پرداخت آن را دولت ایران تضمین کرده باشد تأمین نماید. به عقیدهٔ ابتهاج چنین اقدامی از طرف دولت آمریکا اثرات سیاسی و روانی عمیقی خواهد داشت. در حال حاضر ابتهاج سعی دارد برای این منظور به ضمانت سازمان برنامه اعتباراتی بگیرد که پرداخت سهم شهرداریها را برای اجرای طرحها تأمین کند. در بودجهٔ سازمان برنامه ۵/۵ میلیارد ریال به منظور اجرای طرحهای عمران شهری تخصیص داده شده است. به استثنای تهران مجموع درآمد سالانهٔ شهرداریهای شناخته شده که تعداد آنها ۲۸۸ میباشد در حدود ۱/٦ میلیارد ریال است. چنانچه شهرداریها بتوانند ۳۰ درصد سهم خود را بپردازند تأمین چنین اعتباری ۱۲ سال طول خواهد کشید.

ابتهاج تأکید نمود که هنگام آغاز این برنامه نقشه ای از شهرها وجود نداشت و نیز هیچگونه آماری در مورد آب و برق در دست نبود و شرکتهای مهندس مشاور هیجده ماه اول

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «ط».

کار خود را صرف تهیهٔ نقشه و جمع آوری آمار در مورد این ۲۸۸ شهرداری کرده بودند که در بیست سال آینده مفید واقع خواهد شد. ابتهاج اضافه کرد که در آغاز کار همه نسبت به انجام این برنامه تردید داشتند ولی ظرف ده سال شهرها دارای آب و برق و خیابانهای اسفالت شده خواهند بود.

بی مناسبت نیست متذکر شوم که در دورهٔ تصدی من در سازمان برنامه راه سازی یکی از مهمترین برنامه هائی بود که به موقع اجرا گذاشته شد. در برنامهٔ هفت سالهٔ دوم ساختن ۹،۰۵۰ کیلومتر راه اسفالت شده و ۳،۵۰۰ کیلومتر راه شوسه پیش بینی شد که تا چند وقت بعد از کناره گیری من نیمی از این برنامه انجام شده بود. اعتباری که برای انجام این برنامه و توسعهٔ شبکهٔ راه آهن دولتی ایران تخصیص داده شد به ترتیب ۳۰۰ دلار و ۸۰ میلیارد دلار بود.[1]

شبکهٔ برق تهران و یونس وهاب زاده

یکی از بزرگترین طرحهای اجتماعی که میتوانست تأثیر عمیقی در سرتاسر مملکت داشته باشد ایجاد شبکهٔ برق در تمام شهرها و روستاهای ایران بود و آلبرت دوسمال، که در ایجاد شبکه برق کشور بلژیک سهم موثری داشت و زمانی هم وزیر اقتصاد بلژیک بود مأمور تهیهٔ طرح شد. دوسمال مذاکراتی در اروپا انجام داد و قرار شد کنسرسیومی از چند شرکت انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و بلژیکی برای انجام این منظور تشکیل شود.

من اطلاع پیدا کردم که در نظر دارند شبکهٔ برق تهران را به یونس وهاب زاده یکی از تجار تهران بدهند. این موضوع بگوش دوسمال هم رسیده بود، چون از جمله اشخاصی که در این خصوص با دوسمال در تهران صحبت کرده بودند خود وهاب زاده بود. دوسمال یک روز با تعجب به من گفت چگونه میخواهند مهمترین قسمت طرح را که برق تهران است به وهاب زاده که کوچکترین اطلاعی راجع به این کار ندارد واگذار کنند؟ و اضافه کرد که چنانچه شهر تهران از این طرح مجزا شود اجرای برنامه امکان پذیر نخواهد بود زیرا اجرای طرح شبکهٔ شهر تهران سودآورترین قسمت این برنامه است و جبران زیانهای سایر نقاط کشور را خواهد کرد و اگر چنین وضعی پیش بیاید تشکیل کنسرسیوم و اجرای طرح بهیچوجه امکان پذیر نخواهد بود.

عین این مطلب را بارها با شاه مطرح کردم بدون آنکه نتیجه ای حاصل شود، تا اینکه یک روز اطلاع یافتم که قرارداد طرح برق تهران با یونس وهاب زاده به امضاء رسیده است. پس از امضای قرارداد وهاب زاده به نقاط مختلف جهان از قبیل آلمان، انگلیس و آمریکا

مسافرت کرد تا بلکه بتواند سرمایه و تشکیلات فنی لازم را فراهم کند ولی هر جا رفت ناشیگری و بی اطلاعی او در همان لحظات اول روشن شد و شرکتهائی که با آنها تماس گرفته بود حاضر نشدند بطور جدی با او وارد مذاکره شوند و متأسفانه یکی از مهمترین طرحهای اجتماعی مملکت به این ترتیب از بین رفت.

در همان ایام پس از اینکه قرارداد به او واگذار شد وهاب زاده نزد همسرم آذر گله کرده و با تعجب پرسیده بود به چه علت شوهر شما با من مخالفت میکرد، دیدید که بالاخره امضاء شد؟ ضمناً گفته بود پس از امضای قرارداد شاه از من پرسید یونس در این معامله چقدر میخوری؟ عرض کردم قربان پنج درصد. شاه گفت: نوش جان.

طرح ماهیگیری جنوب

یکی از طرحهای مهمی که به ابتکار من انجام شد جلب یکی از شرکتهای بزرگ ماهیگیری ژاپن بود که از آنها دعوت شد به ایران بیایند و راجع به امکانات خلیج فارس مطالعه کنند. برای انتخاب شرکتی که صلاحیت انجام چنین طرح مهمی را داشته باشد از یک مؤسسه آمریکائی که قبل از من در سازمان برنامه به معرفی اصل چهار مشغول کار بود خواستم در این باره نظر بدهد. پس از انجام مطالعات لازم این مؤسسه شرکت ژاپنی «عمران ماهیگیری جنوب»[1] را، که از بزرگترین شرکتهای ماهیگیری ژاپن بود، معرفی کرد. از این شرکت دعوت شد که نمایندگان خود را به ایران اعزام دارد و قراردادی با آنها تنظیم گردید که درنتیجهٔ آن آنها،برای نخستین باردرخلیج فارس، کشتی ماهیگیری که منحصراً برای این منظور ساخته شده بود و ظرفیتی در حدود ده تن در روز برای نگهداری ماهی یخ زده داشت به ایران آوردند.

برای اجرای این طرح در سال ۱۳۳۵ شرکت مختلطی که دو سوم ایرانی و یک سوم ژاپنی بود با سرمایهٔ ۹۰ میلیون ریال که در سه قسط پرداخت میشد[2] تشکیل شد و حسین نفیسی را که مدتی در شرکت شیلات شمال عضو هیأت مدیره شرکت بود و از افراد لایق و وظیفه شناس بود به عنوان مدیرعامل شرکت انتخاب کردم. پس از چندی شرکت ژاپنی گزارشی به شکل یک کتاب مصور که به زبان انگلیسی چاپ شده بود به سازمان برنامه تسلیم کرد که نکات برجسته آن از قرار زیر بود:

۱- خلیج فارس یکی از غنی ترین آبهای دنیا از لحاظ وجود انواع و اقسام ماهی می باشد.
۲- در خلیج فارس در حدود ۲۰۰ نوع ماهی یافت میشود که بعضی از آنها جزو مرغوبترین

۱- The Southern Fisheries Development Company
۲- اسناد وزارتخارجهٔ انگلیس. 2 May 1957 - No. 371/127104

ماهیهای دنیا از لحاظ بازارهای ژاپن، آمریکا و اروپا محسوب میشود.
۳- تعداد ماهیهای خلیج فارس بحدی است که هر قدر صید در آن صورت بگیرد لطمه ای به نسل ماهی وارد نخواهد آمد بلکه از کثرت بی حد آن بنحوی کاسته میشود که به نفع نسل ماهی در آن آبها خواهد بود.

قیمت فروش ماهی در سرتاسر کشور با توجه به مرغوبیت آن از قرار کیلوئی ۱۳ الی ۳۶ ریال پیش بینی شده بود.[۱] ضمناً برای رسانیدن ماهی به بازارهای داخلی برنامه ای تنظیم شد که قطارهای یخچال دار هر روز ماهی تازه را از خرمشهر به تهران حمل نمایند و در بازار توزیع کنند. نتیجه این شد که آنچه به این ترتیب حمل و توزیع میشد زود بفروش میرسید و ماهی به قیمت ارزان در دسترس مردم قرار میگرفت.

بعد از سال دوم ژاپنیها از فرستادن کشتیهای صید به خلیج فارس خودداری کردند. وقتی تحقیق کردم معلوم شد یکی از اقوام بسیار نزدیک دکتر اقبال، نخست وزیر وقت، با توسل به وسائل مختلف ژاپنی ها را تحت فشار قرار داده بود که چنانچه حق الزحمه او که به ادعای خودش واسطهٔ استخدام آنها بوده است پرداخت نشود اقدام به توقیف کشتیها خواهد کرد. وقتی این خبر به من رسید متحیر شدم زیرا احدی در این کار دخالت نداشت و استخدام شرکت ژاپنی منحصراً به دستور خود من انجام گرفته بود. مضافاً به اینکه مادهٔ مربوط به عدم دخالت واسطه ها در قرارداد آنها نیز گنجانده شده بود.[۲]

به محض اطلاع از این موضوع از خسرو هدایت، قائم مقام سازمان برنامه که ضمناً سمت معاون نخست وزیر را نیز عهده دار بود، خواستم که مراتب را به استحضار نخست وزیر برساند و از طرف من خواهش کند که از اقدامات آن شخص جلوگیری شود. نخست وزیر در جواب به هدایت اظهار داشته بود که در امور مربوط به اقوامش هیچگونه دخالتی ندارد. موضوع را به اطلاع شاه رساندم. شاه گفت قضیه را با نخست وزیر در میان بگذارید. جواب دادم این اقدام صورت گرفته و متأسفانه نتیجه ای نگرفته ام. بالاخره ناچار شدم به ژاپنیها اطلاع بدهم که شخصاً مانع هرگونه اقدامی که ممکن است از طرف شخص ثالثی بعمل آید خواهم شد و به این ترتیب کشتیهای ماهیگیری ژاپنی یکبار دیگر به ایران اعزام گردید.

سال بعد به من گزارش داده شد که ژاپنیها حاضر نیستند به عملیات خود در خلیج فارس ادامه بدهند و کسی هم علت آن را نمیدانست. در نتیجهٔ اصرار من بالاخره نامه ای از شرکت ژاپنی رسید که در آن اظهار داشته بودند شرکت مایل نیست در کاری که بنیاد پهلوی در آن دخالت دارد رقابت کند. معلوم شد بنیاد پهلوی که به اهمیت خلیج فارس از لحاظ صید

---

۱ و ۲- همان اسناد.



سرلشگر محمدحسین آیرم رئیس کل شهربانی



ماهی پی برده بود تصمیم گرفته است وارد این کار شود. نامه شرکت را به شاه دادم و گفتم ملاحظه میفرمائید نتیجهٔ مداخلهٔ بنیاد پهلوی در امور همین است.

به این ترتیب طرح ماهیگیری در خلیج فارس، تا جائی که به سازمان برنامه مربوط بود، برای همیشه متروک ماند. پس از آن هر قدر کوشیدم نسخه ای از گزارش ژاپنیها به دست بیاورم موفق نشدم. برای این منظور به تمام دوائر سازمان برنامه، سفارت ژاپن در تهران، و مرکز خود شرکتها در ژاپن مراجعه کردم ولی نتیجه ای به دست نیامد. من اطمینان دارم که خود ژاپنیها کلیهٔ نسخ گزارش را جمع آوری کرده بودند که اطلاعاتی که در آن آورده شده بود در دسترس کسی قرار نگیرد.

طرح ذوب آهن

داشتن کارخانهٔ ذوب آهن آرزوی تمام کشورهای در حال توسعه جهان است زیرا کارخانهٔ ذوب آهن نخستین و اساسی ترین گام در جهت صنعتی شدن یک کشور است و در ایران هم چنین آرزوئی از مدتها قبل وجود داشت.

بطوری که قبلاً گفته شد[1]، در زمان رضاشاه قراردادی با دماگ-کروپ آلمان برای احداث کارخانهٔ ذوب آهن منعقد شده بود. امضای قرارداد با این شرکت که از بزرگترین شرکتهای صنعتی آلمان بود با عجله و بدون مطالعهٔ کافی انجام شد و در نتیجه محل نامناسبی را در کرج برای این کار انتخاب کرده بودند و پس از جنگ جهانی دوم احداث ذوب آهن کرج متوقف گردید.

یکی از طرحهای مهمی که اجرای آن در سازمان برنامه در نظر گرفته شده بود تأسیس کارخانهٔ ذوب آهن بود. برای اجرای چنین طرحی لازم بود مطالعات بسیار دقیقی، مخصوصاً از نظر تعیین محل مناسب برای احداث کارخانه، به عمل بیاید. بطوری که دسترسی به معادن سنگ آهن و ذغال سنگ و آب مورد نیاز آسان باشد. بانک جهانی به کلی با احداث کارخانه ذوب آهن در کشورهای درحال توسعه مخالف بود، به این علت که بعضی از این کشورها بدون مطالعهٔ کافی از احداث کارخانهٔ ذوب آهن زیان فراوان دیده بودند. بانک جهانی اعتقاد داشت احداث کارخانهٔ ذوب آهن در بیشتر کشورها با شتاب و زیر فشار زمامداران وقت صورت گرفته است چرا که این افراد اصرار داشتند طرح بزرگ و چشمگیری به اسم آنها ایجاد گردد.

بهرحال برای فراهم کردن زمینهٔ کار اسماعیل زنجانی را به سرپرستی کار ذوب آهن تعیین و یک متخصص فرانسوی را هم مأمور همکاری با او کردم. این دو نفر

۱-رجوع کنید به صفحهٔ ۳۰۰.

مطالعاتی درباره کارخانه ذوب آهن کرج انجام دادند و گزارشی تهیه کردند. من براساس آن با دماگ-کروپ وارد صحبت شدم.

وقتی با نماینده کنسرسیوم وارد مذاکره شدم او گفت که تأسیس ذوب آهن در کرج به این دلیل عملی نبوده که معادن شمال ایران به اندازه کافی سنگ آهن نداشته و فقط مصرف دو سال کارخانه را تأمین میکرده است. گذشته از آن ذغال سنگ این ناحیه برای مصرف کوره های ذوب آهن مناسب نبود. پرسیدم چطور چنین محلی را برای ایجاد ذوب آهن انتخاب کردید؟ جواب داد به ما گفتند شاه (رضاشاه) دستور داده است محل کارخانه باید همین جا باشد و ماهم ناچار قبول کردیم. بدین ترتیب محل نامناسبی را انتخاب کردند و مقداری از ماشین آلات را نیز از آلمان به ایران حمل و در کرج نصب نمودند. هنگام وقوع جنگ جهانی دوم شوروی باقیمانده ماشین آلات را در بین راه توقیف کرد و درنتیجه طرح ذوب آهن کرج ناتمام ماند.

نظیر همین خبط را ترکها در زمان آتاتورک مرتکب شدند. یک روز نماینده شرکت انگلیسی مهندس مشاور طرح ذوب آهن ترکیه در سازمان برنامه بدیدن من آمد و تقاضا کرد شرکت او را به عنوان مهندس مشاور استخدام نمائیم. گفتم آنچه از طرح ذوب آهن ترکیه شنیده ام مبنی بر آن است که مجریان طرح دچار اشتباهات بزرگی شده بوده اند. جواب داد ما تقصیر نداشتیم، مارشال چاخماخ رئیس ستاد ارتش ترکیه شخصاً محل کارخانه را تعیین نمود. پرسیدم چطور شرکت شما چنین عیب بزرگی را خاطر نشان نکرد، فلسفه استخدام مشاور این است که چنانچه مسئولین امر دچار اشتباهاتی بشوند آنان را متوجه اشتباهات خود بنماید و هر گاه صاحب کار اصرار در اجرای نظر خود نمود مهندس مشاور باید از قبول مسئولیت خودداری کند. بهر حال به نماینده آن شرکت گفتم که متأسفانه از استخدام مؤسسه ای که مرتکب چنین غفلتی شده است معذورم.

با سابقه اطلاعاتی که در ایجاد صنعت ذوب آهن در کشورهای درحال توسعه داشتم و با توجه به نظر مخالف محافل بین المللی و اینکه ذوب آهن صنعتی است که چنانچه بدون احتیاط و مطالعه جمیع جهات تأسیس شود نتایج وخیمی خواهد داشت، از آغاز امر تصمیم گرفتم که نباید به سفارش و خرید ماشین آلات اکتفا کرد بلکه باید شرکت بزرگی را که در صنعت فولادسازی شهرت دارد در کار تأسیس کارخانه شریک نمود. نخستین بار که موضوع مشارکت را با نمایندگان دماگ-کروپ در تهران درمیان گذاشتم دیدم که موضوع به هیچوجه مورد استقبال آنها نیست. ولی من ادامه مذاکرات را منوط به قبول این شرط نمودم.

مذاکرات با نمایندگان کنسرسیوم دماگ-کروپ تقریباً یک سال و نیم طول کشید تا در پائیز سال ۱۳۳۶ بنا به دعوت دولت آلمان فدرال به کشور مزبور مسافرت نمودم و در

ملاقاتی که با «برتولد بایتس»[1] رئیس شرکت کروپ داشتم موضوع مشارکت را یک بار دیگر مطرح کردم و گفتم صلاح ایران در این است که شما در طرح ذوب آهن با ما شریک شوید، نه اینکه فقط کارخانه ای به ما بفروشید و موضوع همان جا خاتمه پیدا کند.

من میل داشتم دماگ-کروپ دست کم بیست درصد در طرح ذوب آهن ایران شریک شود. اعتقاد من این بود که برای اطمینان از صحت اجرای این برنامه آلمانها را در سود و زیان آن شریک کنیم تا وظایف آنها منحصر به فروش و نصب ماشین آلات نباشد بلکه در ایجاد کارخانه ای که احداث میشود به عنوان سرمایه گذار ذینفع باشند. بایتس در پاسخ گفت متأسفانه قانون آلمان به ما اجازهٔ سرمایه گذاری در خارج را نمیدهد و رفع این مانع با دولت است. یکی دو روز بعد با «ارهارد»[2]، وزیر اقتصاد آلمان فدرال که بعد از جنگ جهانی دوم اقتصاد آلمان را از نابودی نجات داد و بعدها صدراعظم شد و شخص بسیار با نفوذی به شمار میرفت، ملاقات کردم. درضمن صحبت موضوع مشارکت دماگ-کروپ در ذوب آهن ایران را مطرح کردم. ارهارد گفت متأسفانه قانون ما اجازهٔ سرمایه گزاری در خارج را به شرکتهای آلمانی نمیدهد. با تعجب گفتم عجیب است که با این همه پیشرفت عظیم اقتصادی و صنعتی چطور این نقص بزرگ را هنوز برطرف نکرده اید؟ گفت حق با شماست و من هم لازم میدانم که این نقص هر چه زودتر رفع و اصلاح شود.

در این سفر ارهارد هیأت ایران را به ناهار دعوت کرد و طی نطقی از پیشرفتهای ایران تعریف کرد و من هم با تشکر به خدمات برجستهٔ ارهارد اشاره کردم. وقتی از سر میز برخاستم خلیل اسفندیاری، پدر ملکهٔ ثریا که سفیر ایران در آلمان بود، به من گفت احترامی که ارهارد برای شما قائل شد نسبت به هیچ ایرانی دیگری قائل نشده بود، حتی وقتی دکتر امینی بعنوان وزیر دارائی به اینجا آمد به هیچ وجه تا این حد از او تجلیل نشد ولی حیف که شما نسبت به آلمانها نظر خوبی ندارید. گفتم چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ گفت شما فلان مناقصه را که شرکت زیمنس در آن شرکت کرده بود به یک شرکت بلژیکی دادید. گفتم آقای اسفندیاری یعنی شما خیال میکنید هر کس به من بیشتر احترام بگذارد برندهٔ مناقصه خواهد شد؟ گفت زیمنس شرکت معتبری است و چنین و چنان است. گفتم زیمنس که تنها شرکت معتبر دنیا نیست، دیگران هم هستند و هر کس که صلاحیت داشته باشد به مناقصه دعوت میشود و کسی هم مناقصه را میبرد که شرائطش بهتر از شرائط دیگران باشد. شرکت بلژیکی چون شرائط بهتری داشت برنده شد و اگر خیال میکنید طرحهای فنی باید منحصراً به شرکتهای آلمانی واگذار شود اشتباه میکنید.

مدتها خبری از دماگ-کروپ نرسید تا اینکه پیشنهادی از طریق وزارت اقتصاد آلمان

۱- Berthold Beitz

۲- Ludwig Erhard

فرستادند و با مطالعهٔ آن دیدم که به هیچ وجه جنبهٔ سرمایه گذاری ندارد و آنها میخواهند یک نوع اعتبارصادراتی به ما بدهندکه معمولاً شرکتهای سازنده وصادرکنندهٔ این نوع کارخانه ها به خریداران میدهند تا آنان بتوانند ماشین آلات مورد نیاز خود را به اقساط خریداری کنند. شرائطی که دماگ-کروپ برای این اعتبار معین کرده بود به قدری نامناسب بود که پاسخ دادم پیشنهاد آنان بهیچوجه انتظار ما را برآورده نمیکند و نظر ما تأمین نمیشود.

پیشنهاد دماگ-کروپ موقعی رسید که من برای شرکت در جلسهٔ مشترک صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (۱۳۳۶)عازم دهلی نوبودم. شرکت من در این کنفرانس هم مانند استامبول به عنوان نمایندهٔ رسمی دولت ایران نبود بلکه من هم جزء اشخاصی دعوت شده بودم که آنها را به سبب موقعیت و سوابق کارشان به این اجلاس دعوت کرده بودند. ارهارد به عنوان رئیس هیأت نمایندگی آلمان فدرال در این جلسه شرکت داشت. یک روز به ملاقات او رفتم و ضمن صحبتهای دیگر گفتم که بعد از این همه اقدامات شما و ما، و بعد از این همه معطلی، تازه دماگ-کروپ پیشنهادی برای ما فرستاده است که به علت فقدان جنبهٔ مشارکت و سرمایه گذاری برای ما اصلاً رضایت بخش نیست. ارهارد گفت من اطلاعی از جزئیات پیشنهاد دماگ-کروپ ندارم ولی قول میدهم بعد از مراجعت از سفری که به خاور دوردارم به این موضوع رسیدگی کنم. گفتم پیشنهاد دماگ-کروپ اهانتی است به من و همکارانم، آیا اینها گمان کرده اند که ما آن چنان ناشی هستیم که فرق بین اعتبار صادراتی و فروش قسطی را با مشارکت و سهیم شدن درسرمایه گذاری نمیدانیم؟ ارهارد وعده داد که شخصاً به موضوع رسیدگی کند و نتیجه را اطلاع بدهد.

در همین کنفرانس یکی از آشنایان سابق من به نام «ادگار کایزر»[۱]، که از بزرگترین صاحبان صنعت در آمریکا محسوب میشد، به عنوان میهمان در کنفرانس حضور داشت. فکر کردم بهتر است با کایزر هم که در ذوب آهن وارد بود صحبت کنم. در گفتگویی با او موضوع را مطرح کردم و گفتم اگر کار ما با دماگ-کروپ بجائی نرسید آیا شما حاضر هستید با ما در این کار وارد شراکت بشوید؟ کایزر گفت با کمال میل. گفتم پس خواهش میکنم یک نفر را برای مطالعهٔ این کار به تهران بفرستید.

قبل از مسافرت به دهلی به تقاضای من بلاک متخصصی را که سابقاً درآمریکا رئیس کارخانهٔ ذوب آهن و در آن هنگام بازنشسته بود به ایران فرستاد. پس ازمطالعاتی که این شخص انجام داد به من گزارش کرد که به عقیدهٔ او ایران با داشتن کلیهٔ عوامل ضروری شرائط لازم را برای ایجاد صنعت ذوب آهن دارا است. من از شنیدن این مطالب بسیار خوشوقت شدم و اطمینان پیدا کردم که دیگر میتوانم برای تأمین اعتبار لازم به منظور اجرای

۱- Edgar Kaiser

این طرح با بانک جهانی وارد مذاکره شوم.

در دهلی با بلاک در مورد ایجاد ذوب آهن صحبت کردم. بلاک با تأسیس ذوب آهن در کشورهای در حال توسعه موافق نبود و به من گفت تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین دست به این کار زده اند و همه زیان دیده اند. از بلاک پرسیدم آیا گزارش متخصصی را که خود او به ایران فرستاده بود دیده است؟ جواب منفی داد. نتیجهٔ مطالعات را به او گفتم و اضافه کردم که وضع ایران با وضع کشورهائی که در این کار ضرر کرده اند تفاوت دارد، زیرا ایران با داشتن سنگ آهن، زغال سنگ و بازار مصرف صلاحیت این کار را دارد، در صورتی که کشورهائی که در این کار موفق نشده اند عوامل لازم را در اختیار نداشته اند.

ذوب آهن و پیمان بغداد

هنگامی که تشکیل پیمان بغداد مطرح بود من مخالفتم را با ایجاد این پیمان به شاه ابراز کردم و گفتم اعلیحضرت این کار را نکنید، ما چه سودی میتوانیم از ترکیه و عراق ببریم؟ شاه پاسخ داد آمریکائیها اصرار دارند و مرا در فشار گذاشته اند که این پیمان بسته شود.

وقتی سرانجام پیمان بغداد ایجاد شد شاه به من تکلیف کرد که به عنوان رئیس هیأت نمایندگی اقتصادی ایران به بغداد بروم. به شاه گفتم من به این شرط این مأموریت را قبول خواهم کرد که ایجاد چنین پیمانی زمینهٔ همکاری در سرمایه گذاریهای مشترک صنعتی ایران و دیگر کشورهای عضو را فراهم کند. شاه موافقت کرد و من با این نیت به بغداد رفتم. همراه من عده ای از معاونین وزارت خانه ها، از جمله جمشید آموزگار معاون وزارت بهداری، (که بعدها نخست وزیر شد) هم بودند.

در بغداد در مذکراتی که با وزیر برنامه ریزی عراق داشتیم من نظرات خود را در بارهٔ اجرای طرحهای مشترک اقتصادی، از جمله طرح ذوب آهن، مطرح کردم و گفتم ما در ایران مطالعاتی برای ایجاد کارخانه ذوب آهن انجام داده ایم و با دماگ-کروپ هم مذاکراتی کرده ایم ولی هنوز در این باره تصمیم نهائی نگرفته ایم. در آن زمان مصرف سالانه آهن ایران هفتاد هزار تن بیشتر نبود و تأسیس کارخانه ذوب آهن برای تولید این مقدار محصول سودآور و اقتصادی محسوب نمیشد. عراقیها ظاهراً از پیشنهاد من استقبال کردند و گفتند اگر ممکن است گزارش دماگ-کروپ را برای ما بفرستید و ما هم طرح ذوب آهن خود را برای شما خواهیم فرستاد.

وقتی به تهران برگشتم با کمال حسن نیت گزارش دماگ-کروپ را برای عراقیها فرستادم ولی هر قدر سعی کردم طرح آنها را به دست بیاورم ممکن نشد و نامه ها و تلگرامهای متعدد ما را بیجواب گذاشتند. موضوع را به شاه گزارش دادم و گفتم ملاحظه

بفرمائید همانطوری که عرض کردم اینها حسن نیت ندارند و عضویت ایران در این پیمان هیچ فایده ای ندارد.

اینجا بی مناسبت نیست که بگویم در زمان رضاشاه قراردادی، معروف به پیمان سعدآباد، بین ایران و ترکیه منعقد شد. پس از اشغال ایران توسط قوای انگلیس و شوروی انوشیروان سپهبدی سفیر ایران در ترکیه به دستور رضاشاه به دیدن عصمت اینونو رئیس جمهور ترکیه رفت و یادآور شد که، به موجب پیمان، اکنون که ایران مورد حمله قرار گرفته است انتظار دارد ترکیه طبق تعهد خود به دفاع از ایران بیاید. عصمت اینونو که قدری گوشش کر بود مانند شخصی که بکلی کر باشد طوری رفتار کرده بود که گوئی مطالب سفیر ایران را اصلاً نشنیده است. این شرح را خود سپهبدی برای من نقل کرد.

نامه ارهارد

در این بین نامه ای از ارهارد رسید. او، با اشاره به پیشنهادی که در آلمان نموده بودم، نوشته بود که ما سرانجام لایحه ای به مجلس برده ایم تا بتوانیم منع سرمایه گزاری شرکتهای آلمانی را در خارج رفع کنیم و این قانون را باید «قانون ابتهاج»[1] نامید.[2] چندی بعد نامه دیگری از ارهارد به این مضمون رسید که او، با مطالعهٔ طرح پیشنهادی کنسرسیوم کروپ، آن را بسیار خوب و مناسب میداند.

بعد از دریافت این نامه تلگرامی برای ارهارد فرستادم باین مضمون که اگر تا سه هفتهٔ دیگر پیشنهادی که شامل شرائط زیر باشد ارائه نکنند مذاکرات با کروپ قطع خواهد شد:

۱- دماگ-کروپ باید در ایجاد کارخانهٔ ذوب آهن ایران مشارکت کند.

۲- میزان مشارکت نباید کمتر از ۲۰ درصد باشد.

۳- مسئولیت مدیریت باید با دماگ-کروپ باشد و آموزش کارمندان ایرانی را باید طوری ترتیب بدهند که در مدت معینی ادارهٔ کارخانه را ایرانیها به عهده بگیرند.

قبل از انقضای سه هفته مهلتی که به آنها داده شده بود تلگرامی از دماگ-کروپ رسید مبنی بر اینکه تمام شرائط ما را قبول کرده اند. ولی بفاصلهٔ چند هفته من از سازمان برنامه رفتم و اجرای طرح ذوب آهن هم منتفی شد.

پیش از دسترسی به اسناد رسمی دولت فدرال آلمان همیشه فرض میکردم اشکال کار ذوب آهن از ناحیهٔ دستگاههای دولتی آلمان است، در حالیکه اسناد مزبور به وضوح نشان میدهد که تمام دستگاههای دولتی آلمان فدرال، و حتی یکی از نمایندگان مجلس آن کشور

۱- Lex Ebtehaj

۲- اسناد وزارتخارجهٔ آلمان. 25 Oct. 1957 - A.Z.:41 949/58 Bonn

به نام دکتر «لورکن»[۱] که نمایندهٔ قوهٔ مقننه در وزارت اقتصاد بود، نسبت به انجام این معامله علاقمند بودند و در واقع اشکال مربوط به کنسرسیوم دماگ- کروپ بود که نه مایل بود در طرح ذوب آهن مشارکت نماید و نه میل داشت من و سازمان برنامه طرف معاملهٔ آنها باشیم.

در یکی از گزارشهای داخلی آن وزارتخانه دکتر «شولتز»[۲]، معاون مدیر کل وزارت اقتصاد، از قول لورکن که از بدو امر در کار ذوب آهن ایران وارد بود مینویسد که خودداری کروپ از انجام معامله به این امید که شریف امامی بجای ابتهاج قرارداد را امضاء خواهد کرد کار درستی نیست. شولتز اضافه میکند که او نیز با نظر لورکن موافق است. لورکن طفره رفتن کنسرسیوم کروپ را به آرماویر ملیکیان، نمایندهٔ کروپ در ایران، نسبت میدهد و میگوید ملیکیان با شریف امامی، که خود سابقاً نمایندهٔ کروپ در ایران بوده، تبانی دارد.[۳]

در گزارش دیگری در همین زمینه شولز مینویسد در ملاقاتی که با نمایندگان کروپ داشته آنها اظهار کرده اند که قرارداد ذوب آهن را احتمالاً ابتهاج امضاء نخواهد کرد و شریف امامی، وزیر اقتصاد، طرف قرارداد خواهد بود؛ چون طبق اطلاعی که به آنها داده شده سازمان برنامه دیگر صلاحیت امضای این قرارداد را نخواهد داشت و کروپ «به دلایل دیگر» ترجیح میدهد قرارداد را با شریف امامی امضاء کند زیرا شریف امامی بهیچ وجه عقیده ندارد کنسرسیوم کروپ در طرح ذوب آهن ایران مشارکت داشته باشد و به ضرورت آموزش ایرانیان جهت تربیت مدیران و کادر فنی کارخانهٔ ذوب آهن معتقد نیست.[۴]

بعد از دسترسی به اسناد وزارت خارجهٔ آلمان فدرال و اطلاع از این گزارشها بیاد آوردم که من همیشه شریف امامی را برای مذاکره در بارهٔ قرارداد ذوب آهن دعوت میکردم، چون اصفیا معاون من در سازمان برنامه، که به او اعتماد کامل داشتم، نسبت به شریف امامی نظر بسیار مساعدی داشت. وانگهی تصور میکردم حضور وزیر صنایع در این جلسات مفید خواهد بود. اما او در طول تمام جلسات یک بار دهان به صحبت نگشود. اکنون، با توجه به مطالبی که به صراحت در اسناد مذکور آمده است، برای من روشن شده که دلیل سکوت شریف امامی در آن جلسات این بوده که مطمئن بوده است من از سازمان برنامه خواهم رفت و این قرارداد را خود او امضاء خواهد کرد. دلیل تعلل کنسرسیوم دماگ- کروپ هم این بوده که آنها اطمینان حاصل کرده بودند پس از رفتن من از سازمان برنامه امضا کنندهٔ قرارداد کسی خواهد بود که برای تحمیل شرایط من به کنسرسیوم، یعنی پذیرفتن اصل شرکت با ایران و آموزش کادر فنی مورد احتیاج آیندهٔ کارخانهٔ ذوب آهن، اصراری نخواهد کرد.

۱- Paul Leverkuehn

۲- Scholz

۳- اسناد وزارتخارجهٔ آلمان. 25 Oct. 1957 - VB5 Bonn

۴- همان. 29 Oct. 1957 - VB5 Bonn

ملاقات با پکوف و سفر دالس به تهران

یک روز در زمستان سال ۱۳۳۶، هنگامی که هنوز در سازمان برنامه بودم، پکوف سفیر شوروی در تهران با وقت قبلی همراه مشاور اقتصادی سفارت به دیدن من آمد. در این جلسه که چند نفر از همکاران من نیز حضور داشتند پکوف گفت آمده ام از طرف مسکو به شما اطمینان بدهم که هر وقت از دوستانتان در غرب تقاضای وام و کمک اقتصادی یا فنی کردید و آنها قبول نکردند ما در اختیار شما هستیم.

من از این پیشنهاد تعجب کردم و، ضمن اظهار خوشوقتی از روش جدید دولت شوروی، گفتم که حرف شما خیلی غریب است، چطور شد شما چنین پیشنهادی میکنید و به این سهولت بدون هیچ قید و شرطی حاضرید به ما وام بدهید؟ گفت تعجب نکنید ما این کار را خواهیم کرد. گفتم من معتقد نیستم که در این نوع مسائل با یک دولت خارجی طرف شوم. یکی از دلایل من این است که مثلاً شما با یوگسلاوی قرارداد وامی به مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار امضاء کردید و روزی که از رویهٔ سیاسی تیتو خوشتان نیامد قرارداد را یکطرفه لغو کردید. سفیر شوروی گفت لغو آن قرارداد یک جانبه نبود بلکه با موافقت خود یوگسلاوها بود. گفتم آقای سفیر این حرفها فایده ای ندارد و فقط نشان میدهد که حسن نیتی در کار نیست. همهٔ دنیا میدانند که دولت شما اینکار را یکطرفه انجام داد؛ شما در حرفهایتان مرتباً به دوستان غربی ما اشاره میکنید در حالیکه من حاضر نیستم با هیچ کدام از دولتهای غربی هم طرف معامله بشوم و ترجیح میدهم همیشه طرف معامله با مؤسسات بین المللی و یا بخش خصوصی باشم، ولی چنانچه نتوانیم حوائج خود را از طریق بانک جهانی یا بازارهای آزاد جهان تأمین کنیم آنوقت به شما مراجعه خواهیم کرد. سفیر شوروی گفت به هر حال من در اختیار شما هستم، کافی است فقط تلفن کنید و ما هر چه میخواهید در اختیارتان خواهیم گذاشت.

وقتی پکوف رفت متوجه شدم که تمام حرفهای او به این دلیل بود که هفتهٔ بعد «دالس»[1]، وزیر خارجهٔ آمریکا، به تهران میآمد و روسها حتماً از آمدن او احساس نگرانی میکردند و میخواستند با این پیشنهاد همکاری اثرات سفر دالس را تا اندازه ای خنثی کنند، وگرنه پیشنهاد سفیر شوروی در تهران اصلاً شباهتی به رویهٔ معمولی آنها نداشت.

دالس در دی ماه سال ۱۳۳۶ به ایران آمد و دو روز در تهران توقف کرد. من علاقه داشتم او را ببینم تا شاید بتوانم نظر او را برای کمک مالی به ایران جلب کنم. برنامهٔ دالس در آن دو روز خیلی پر بود و اصلاً وقت آزاد نداشت بطوری که قرار شد در شب مهمانی شامی که در سفارت آمریکا به افتخار او داده بودند من نیمساعت زودتر بروم و با او ملاقات کنم.

۱- John Foster Dulles

وقتی با دالس به گفتگو نشستیم به او گفتم ما برای شروع اجرای برنامه های عمرانی احتیاج شدیدی به پول داریم و تلاش میکنیم از هر جائی که ممکن است برای اجرای این برنامه ها پول فراهم کنیم.

در آن زمان دولت آمریکا قانونی گذرانده بود که به موجب آن ۲۵۰ میلیون دلار اعتبار برای اعطای وام به بعضی از کشورهای در حال توسعه اختصاص یافته بود. به دالس گفتم شما میتوانید به رفع مشکل مالی ما کمک کنید و از محل این اعتبار به ما وام بدهید.

ضمناً موضوع ملاقات پکوف و پیشنهاد روسها برای دادن وام به سازمان برنامه را هم تعریف کردم و گفتم به پکوف جواب داده ام که ترجیح میدهم از بانک جهانی وام بگیرم تا از دولت شوروی.

دالس در همان ملاقات با اعطای وامی به مبلغ ۴۰ میلیون دلار موافقت کرد. بعدها شنیدم که وقتی به واشنگتن مراجعت کرده بود به او ایراد گرفته بودند که چطور وعده داده است که چهل میلیون دلار از کل اعتبار ۲۵۰ میلیون دلاری را به ایران بدهد. ولی به هر حال دیگر آنها نمیتوانستند از قولی که داده بودند برگردند. اگر من از سازمان برنامه نرفته بودم بدون شک کارخانهٔ ذوب آهن را با کمک بانک جهانی میساختم.

جریان تأسیس بانک توسعهٔ صنعتی

شاید یکی از مهمترین کارهائی که در سالهای ۱۳۳۰ در ایران انجام گرفت تأسیس «بانک توسعهٔ صنعتی و معدنی ایران» بود که طبق معمول ایجاد آن در ابتدا با اشکالات و کارشکنی های فراوان رو برو شد.

هنگامی که در سال ۱۳۳۶ برای شرکت در اولین کنفرانس صنعتی سانفرانسیسکو به آمریکا رفته بودم، یوجین بلاک به عنوان رئیس بانک جهانی و پسرش به عنوان نماینده «لازار فرر»[1] شرکت داشتند. طی یکی از جلسات پسر بلاک به من گفت که آندره مایر، رئیس لازار فرر، خیلی میل دارد شما را در نیویورک ملاقات کند. مایر فرانسوی بود و چهل سالی در آمریکا اقامت داشت و در «وال استریت» کار میکرد اما بعد از چهل سال زندگی در آمریکا هنوز انگلیسی را با لهجهٔ کامل فرانسوی صحبت میکرد. بلاک معتقد بود او لایقترین و متنفذترین فرد وال استریت است. به پسر بلاک گفتم متأسفانه من باید از اینجا به شیکاگو و بعد به پتیز برگ و از آنجا به بن پایتخت آلمان فدرال بروم چون مهمان دولت آلمان هستم. گفت مایر با شما کار مهمی دارد و خواهش کرده برنامهٔ سفر خود را طوری تغییر بدهید که ملاقات با مایر امکان پذیر باشد. او بحدی اصرار کرد که موافقت کردم سفر

۱- Lazard Freres

دو روزه خود را به شیکاگو کوتاه کنم.

برای ملاقات با مایر به نیو یورک پرواز کردم. او ضمن ناهاری که با هم خوردیم اظهار داشت که، بنا به توصیهٔ رئیس بانک جهانی، آماده است در ایران بانک توسعهٔ صنعتی ایجاد نماید. من از این پیشنهاد استقبال کردم.

وقتی به تهران رسیدم به شاه گفتم فرصت بزرگی به دست آورده ایم و این شخص خودش داوطلب شده است که این کار را در مملکت ما انجام بدهد. بنابراین من دیگر از حیث وضع مالی برای اجرای برنامه ها گرفتاری نخواهم داشت. شاه هم از این پیشنهاد استقبال کرد و گفت بسیار خوب است، بگوئید بیایند.

بعد از کسب موافقت شاه به مایر تلگراف کردم و از او خواستم که هیأتی را برای مذاکره به تهران بفرستد. چند روز بعد مایر تاریخ آمدن هیأت را به من تلگراف کرد.

یکی از شرائط بانک جهانی برای انجام این نوع کارها در سایر کشورها این بود که دولت آن کشور در سرمایه گذاری سهیم بشود و یک نماینده در هیأت مدیره داشته باشد ولی بیش از این حد در کارها دخالت نکند. تمام حسن کار در این بود که دولتها به لحاظ سهیم بودن در بانک توسعهٔ صنعتی پشتیبان آن میشدند در حالیکه در کارهای بانک حداقل دخالت را داشتند. موفقیت این نوع بانکها در سایر کشورها نیز به همین علت بوده است.

بالاخره هیأت به تهران آمد و مذاکراتی با حضور اقبال نخست وزیر و شریف امامی وزیر صنایع انجام گردید و در کلیات کار توافق شد. من با آندره مایر در مورد شخصی که میبایست مدیر عامل بانک بشود صحبت کردم. گفت خاطرتان جمع باشد، قول میدهم شخصی را انتخاب کنم که مورد اطمینان کامل باشد. او یک هلندی را که رئیس بانکی در هلند بود اسم برد و او را همراه خود در سفر دوم به تهران آورد. در دورهٔ دوم مذاکرات جزئیات کار مطرح شد و در تمام زمینه ها توافق حاصل گردید.

چندی بعد، در یکی از جلسات شورای اقتصاد، نخست وزیر به شاه گزارش داد که در آخرین جلسهٔ هیأت وزیران که در شیراز تشکیل شده بود پیشنهاد ایجاد بانک توسعه صنعتی و معدنی به اتفاق آراء رد شده است. در آن زمان اقبال با اعضای هیأت دولت راه میافتاد و جلسات هیأت وزیران را در نقاط مختلف مملکت تشکیل میداد. نخست وزیر توضیحاً اضافه کرد که مخالفت دولت به این علت بود که تشکیل بانک مزبور با اصل حاکمیت ملی مغایرت دارد.

اتاق شورا جنب دفتر کار شاه بود. وقتی جلسه بهم خورد بدون خبر به اتاق شاه رفتم و پرسیدم اینها چه میگویند؟ شاه جواب داد من چه بکنم، این تصمیم هیأت وزیران است. گفتم امر بفرمائید دولت رأی خود را عوض کند. به شاه گفتم من این موضوع را بار اول با

خودتان مطرح کردم و شما موافقت فرمودید و براساس موافقت اعلیحضرت هیأتی از مؤسسهٔ لازار به تهران آمد و با دولت وارد مذاکره شد و توافق اصولی بین طرفین به عمل آمد. این هیأت برای بار دوم به تهران آمد و در جزئیات کار هم با دولت صحبت کردند و با هم به توافق نهائی رسیدند و حتی شخصی را هم که برای ریاست بانک در نظر گرفته بودند همراه خود آوردند و ظاهراً همه چیز تمام شده بود، ولی حالا هیأت وزیران میگو یند این کار خلاف اصل حاکمیت ملی است و ادعا میکنند که چطور ممکن است یک دولتی در تأسیس بانکی سرمایه گذاری کند و آنوقت فقط یک نماینده در هیأت مدیره داشته باشد؟ به شاه گفتم اولاً این موضوع از روز اول جزو شرایط تأسیس بانک توسعهٔ صنعتی بوده و مورد قبول دولت هم قرار گرفته است؛ ثانیاً حسن این کار در این خواهد بود که دولت با همهٔ کمکی که در تشکیل این بانک میکند در ادارهٔ آن مداخله نخواهد داشت زیرا در صورت وجود اینگونه مداخلات بانک دیگر نخواهد توانست اعتماد لازم را بین سرمایه گزاران جلب کند و اگر ملاحظه میفرمائید که بانک توسعهٔ صنعتی در ترکیه موفق شده است به این دلیل است که از دخالت دولت مصون مانده است؛ وانگهی چرا هیأت دولت از روز اول این مطالب را عنوان نکرد و حالا که تمام کارها انجام شده دیگر چگونه میتوانیم زیر همهٔ توافق ها بزنیم؟ دیگر چطور در جامعهٔ بین المللی برای حرف ما احترام و اطمینان قائل خواهند شد؟

البته علت مخالفت دولت این بود که در همان ایام قیمت طلا در بازارهای عمدهٔ جهان ترقی کرده و بانک ملی، به عنوان بانک مرکزی کشور، در ارزش طلای پشتوانه تجدید نظر کرده بود و در نتیجه مبلغ هفت میلیارد ریال سود عاید دولت شده بود. هدف من این بود که دولت سود مز بور را به عنوان سهم خود در بانک توسعه سرمایه گزاری کند و لازار فرر هم بهر میزانی که میتواند در طرح سهیم شود و آنوقت این بانک، از روی حساب و کتاب، به کسانی که قصد ایجاد صنعت داشتند وام بدهد. من معتقد بودم که قبل از اعطای وام متقاضی میبایست گزارش فنی-اقتصادی جامعی در مورد طرح خود به بانک ارائه بدهد و بانک پس از مطالعه و رسیدگی لازم، چنانچه طرح را صحیح تشخیص داد، با اعطای وام موافقت نماید. ولی وقتی این هفت میلیارد ریال عاید دولت گردید خیلی ها شروع کردند به نقشه کشیدن که چگونه و به چه ترتیبی از آن سوء استفاده کنند. بدواً با پیشنهاد لازار موافقت کردند ولی بعد متوجه شدند که اگر این کار عملی بشود رشتهٔ کار از دستشان خارج خواهد شد. من در درستی و صحت عمل شخص اقبال شکی ندارم اما بودند اشخاصی در هیأت دولت او که برای این پول دندان تیز کرده بودند. والا پس از اینکه حتی در مورد مدیر عامل بانک هم توافق شده بود چطور شد که یک مرتبه متوجه شدند این کار خلاف اصول حاکمیت ملی است؟

اقبال هم از همه جا بیخبر آلت دست این افراد بود و آنها پیش از تأسیس بانک آمدند و زد و بندهائی کردند و مبالغ زیادی از این هفت میلیارد ریال را با یک سلسله تشریفات ظاهری به افرادی که صلاحیت ایجاد طرحهای صنعتی نداشتند وام دادند. برای این منظور کمیسیونی به ریاست شریف امامی (وزیر صنایع و معادن) و با عضویت وزیر دارائی و رئیس بانک ملی و یکی دو نفر دیگر تشکیل دادند و اعلام کردند که هر کس میخواهد صنعتی ایجاد کند میتواند با مراجعه به این کمیسیون وام بگیرد در همان موقع همه میدانستند که هر کس وام میخواهد باید کدام دلال را ببیند و چند درصد به چه کسانی پول بدهد تا کارش را راه بیاندازند.

این قضیه گذشت تا اینکه در اوائل تابستان سال ۱۳۳۷ شاه برای یک دیدار رسمی به ایالات متحده سفر کرد. اتفاقاً من هم در همان موقع برای مذاکره با بانک جهانی در مورد وامهای مورد نیاز ایران به واشنگتن رفته بودم. دالس، وزیر خارجهٔ آیزنهاور، شامی به افتخار شاه در یکی از خانه های مجلل واشنگتن ترتیب داد و در حدود سی نفر، منجمله آندره مایر که تنها مهمان از بخش خصوصی بود، دعوت داشتند. سر میز شام دالس نطق مختصری کرد و در پاسخ او شاه نطق غرائی راجع به اتحاد ایران و آمریکا ایراد کرد و گفت که در ایام صلح و خوشی همه دوست آدم هستند ولی فقط وقتی که روزگار بد پیش میآید است که موقع آزمایش فرامیرسد و انسان دوستان واقعی خود را میشناسد. اگر خدای نخواسته چنین روزی برای شما پیش بیاید آنوقت خواهید دید که ایران با تمام قوا به آمریکا کمک خواهد کرد.

من از بیانات شاه خیلی متعجب شدم چون لزومی نداشت او باین ترتیب ایران را متعهد کند. اما حرفهای او در سایر مدعوین اثر خیلی خوبی برجای گذاشت. همه لباس اسموکینگ پوشیده بودند و چون هوا فوق العاده گرم بود و وسائل تهویه وجود نداشت بعد از شام به هوای آزاد باغ پناه بردیم. آندره مایر آمد پیش من و گفت میدانید که از همه جای دنیا میآیند و التماس میکنند تا برایشان بانک درست کنم اما در مورد ایران من خودم داوطلب این کار شدم و شما ابتدا قبول کردید ولی حالا دولت ایران از اینکار منصرف شده است؟ مایر گفت تا بحال هیچ کس در دنیا چنین رفتاری با من نکرده بود. من از حرف او خیلی خجل شدم و گفتم به شما حق میدهم اما خواهش میکنم صبر داشته باشید چون من هنوز امیدوارم که این کار درست شود.

در این میان «آلن دالس»[1]، برادر دالس که از سابق با او آشنائی داشتم و در آن موقع رئیس «سی. آی. ای» بود، به ما ملحق شد و مشغول صحبت شدیم. من قضیه را برای او گفتم و خواهش کردم مایر را به شاه معرفی کند. دالس فوراً دست مایر را گرفت و او را پیش

۱- Allen Dulles

شاه برد. چند دقیقه بعد مایر آمد و گفت درست شد، همهٔ مطالب را به شاه گفتم و شاه جواب داد شما اطمینان داشته باشید این کار درست خواهد شد.

پس از بازگشت شاه به ایران همان هیأت دولتی که به اتفاق آراء پیشنهاد تأسیس بانک توسعه را رد کرده بود دو باره موضوع را مورد بحث قرار داد و این بار نیز به اتفاق آراء پیشنهاد را تمام و کمال تصویب کرد. ولی متأسفانه، قبل از اینکه نظر شاه در واشنگتن تغییر پیدا کند، قسمت اعظم آن هفت میلیارد ریال صرف پرداخت وام به منظور «ایجاد صنایع» شده بود.

فصل هجدهم

درگیری با دولت و پایان خدمت

قول عدم مداخله

دکتر اقبال از دوستان من بود. او در فرانسه تحصیل کرده و با برادرم احمد علی دوست و هم دوره بود. بسیار جاه طلب بود و برای رسیدن به مقام خیلی دوندگی میکرد. من دو نفر را دیده ام که در این راه اینطور فعالیت میکردند و بالاخره با سماجت به مقام نخست وزیری رسیدند. یکی اقبال بود و دیگری هم احمد متین دفتری که در زمان رضاشاه نخست وزیر شد. متین دفتری از کسانی بود که وقتی در زمان محمدرضاشاه بیکار بود بارها و بارها با توسل به خود من میخواست وکیل مجلس بشود و بالاخره هم سناتور شد.

دکتر اقبال با من نهایت صمیمیت را داشت و وقتی در فروردین ۱۳۳۶ نخست وزیر شد من در سفر خلیج فارس بودم. از خوزستان که مراجعت کردم به دیدن او رفتم و گفتم اگر من جای شما بودم با توجه به وضع سازمان برنامه و اختیاراتی که به مدیرعامل سازمان برنامه داده شده است نخست وزیری را قبول نمیکردم، ولی شما با علم به این مطلب قبول کرده اید و امیدوارم این موضوع به دوستی ما لطمه نزند. اقبال هم مثل زاهدی گفت به جان بچه هایم قسم در کارهای شما دخالت نخواهم کرد و از شما همه جا حمایت میکنم.

ولی وقتی اقبال برنامهٔ دولتش را به مجلس برد طی سخنانی گفت که من از آن نخست وزیرهائی نیستم که اجازه بدهم در داخل دولتم دولت دیگری تشکیل شود. وقتی نطق او را شنیدم به او تلفن کردم و گفتم شما چند روز پیش به من وعده دادید که مرا تقویت خواهید کرد، پس این چه حرفی بود در مجلس زدید؟ گفت مقصودم شما نبودید بلکه منظورم بعضی از وزراء هستند. با این وجود من مطمئن بودم که مقصود اقبال کس دیگری جز من نیست و تدریجاً روابط ما رو به تیرگی رفت. من همهٔ این مراتب را همان موقع به اطلاع شاه رساندم.

یکی از خصوصیات دکتر اقبال این بود که سعی میکرد کسی از او رنجش پیدا نکند و علاقمند بود که هر چه بیشتر دوست و طرفدار پیدا کند. هیچوقت نشنیدم که با کسی تندی و خشونت کرده باشد. وقتی میخواست با کسی خصوصیت نشان بدهد عادت داشت بازوی خود را روی دوش طرف بگذارد و به او تکیه بدهد. در اینکه اقبال آدم کاملاً درستی بود و به هیچوجه سوءاستفاده نمیکرد تردید ندارم.

در یکی از دیدارهائی که در ماههای اول نخست وزیری او با شاه داشتم از اظهارات شاه استنباط کردم که خیال دارد اقبال را برکنار کند. این مقارن با زمانی بود که اقبال در مصاحبه ای با یک مخبر انگلیسی خیلی از خودش تعریف کرده بود. برای من باعث تعجب بود اقبال، که شاه او را به عنوان یک نخست وزیر کاملاً مطیع و فرمانبردار روی کار آورده بود، به خودش اجازه بدهد که در برابر یک خبرنگار خارجی خودستایی کند. اطاعت دکتر اقبال از شاه تا حدی بود که حتی وقتی مجلس میخواست برای استیضاح دولت او وقت تعیین کند گفته بود من برای تعیین وقت استیضاح باید از اعلیحضرت اجازه بگیرم. معروف بود که دکتر اقبال هر وقت برای انجام کاری در محظور قرار میگرفت با اشاره به عکس شاه که بالای سرش بود میگفت رأی ایشان است و من اجراکننده اوامر ایشان هستم.

رنجش شاه از رفتار من

من در صحبتهایم با شاه کاملاً صریح و بدون رودربایستی بودم چون عقیده داشتم که باید تمام مطالب را بدون پرده پوشی به او گفت. این رویه گاهی باعث رنجش شاه میشد. مواقعی که به عنوان رئیس سازمان برنامه در شورای اقتصاد شرکت میکردم مطالبی مطرح میگردید و من فراموش میکردم که عده دیگری هم حضور دارند و مثل مواقعی که با شاه تنها بودم مطالبم را با صراحت بیان میکردم.

این رویه برای شاه ناگوار بود بطوری که یک بار پیغام داد که خوب نیست شما جلوی وزراء اینطور با من صحبت کنید. وقتی این پیغام به من رسید پیش شاه رفتم و گفتم اعلیحضرت میفرمائید که من در شورای اقتصاد اینطور صحبت نکنم؟ شورا اصولاً برای مشورت است و من میآیم آنجا و میبینم مطالبی مطرح میشود که اگر تصویب بشود به مصلحت نخواهد بود و اگر سکوت کنم و بعد نتیجه خوب نداشته باشد خود اعلیحضرت بعداً به من خواهید فرمود شما که آنجا بودید چرا چیزی نگفتید؟ من مجبورم این مطالب را بگویم در غیراینصورت به شما خیانت کرده ام. گفتم این وزرائی که اینجا دور میز مینشینند اکثراً این قدر بی خاصیت و بی موجودیت هستند که مثل کرم مینشینند و عکس العملی از خود نشان نمیدهند. میخواهید من هم مثل دیگران سکوت بکنم؟ اعلیحضرت تصور میفرمائید

اینها با همهٔ فرمایشات شما موافقند؟

این حرف خیلی به شاه برخورد و برافروخته شد. اما من ادامه دادم و گفتم که در یکی از این جلسات من مطالبی گفتم و وقتی جلسه تمام شد یکی از همین وزراء دو ید عقب من و گفت من به شما تبریک میگو یم که اینطور صحبت میکنید. پرسیدم شما با این چیزهائی که گفتم موافقید؟ جواب داد البته. پرسیدم پس چرا سکوت میکنید و چیزی نمیگوئید؟ اعلیحضرت ملاحظه میفرمائید که خود این آدم در حضور شما جرأت اظهار نظر ندارد. گفتم اعلیحضرت سعی بفرمائید پانزده نفر مثل من دور خودتان جمع کنید. شما نخست وزیری را به من تکلیف فرمودید و من رد کردم بنابراین من این کارها را نمیکنم برای اینکه به نخست وزیری برسم. از رفتارم با خارجیها نیز بخوبی اطلاع دارید. شما میدانید که من نادرست نیستم چون میدانم که از زندگی خصوصی من و سایرین کاملاً اطلاع دارید. شما میدانید که من فقط وفقط با حقوقم زندگی میکنم. استدعا دارم سعی بفرمائید نظر وزراء را از آنها بپرسید. لازم هم نیست که نظر آنها یا نظر مرا قبول کنید. اما قبل از اینکه تصمیم بگیرید وزراء را تشو یق بفرمائید حرفشان را بزنند در غیراینصورت فایدهٔ شورای اقتصاد چیست؟ اگر ناراحت میشو ید مقرر بفرمائید مرا در این جلسات دعوت نکنند. اما اگر شرکت کنم و ببینم که تصمیمات غلطی گرفته میشود نمیتوانم سکوت کنم.

آن روز به شاه نگفتم وزیری که به من بخاطر طرز صحبتم تبریک گفت اسدالله علم بود چون تصور میکردم که ممکن است که این موضوع برای علم ایجاد زحمت کند.

در آذر ۱۳۳٤ دبیر اول سفارت آمریکا در تهران به واشنگتن گزارش میدهد که یکی از اعضای سفارت گفتگوئی «غیرمعمولی» با امیراسدالله علم، که در آن هنگام وزیر کشور بود داشته است. علم به این شخص گفته بود که چند هفته پیش از طرف شاه مأموریت داشته که تحقیقاتی در مورد سازمان برنامه و ابتهاج بعمل آورد و براساس تحقیقات او شکی باقی نیست که ابتهاج نه مورد اطمینان اعضای سازمان برنامه است و نه آنها با او همکاری میکنند و بنابراین قادر به انجام هیچ یک از طرح های عمرانی نخواهد بود. علم اضافه کرده بود که بدواً اعلیحضرت این مطالب را باور نمیکردند ولی بالاخره قانع شدند. دبیر اول سفارت آمریکا در ادامهٔ گزارش خود میگو ید استنباط عضوی که طرف صحبت علم بوده این است که قصد او استفسار نظر سفارت آمریکا در خصوص ابتهاج است و اطمینان دارد که به این ترتیب علم نیز به سایر مخالفین ابتهاج پیوسته است.[1]

۱ـ اسناد وزارتخارجه آمریکا. 22 Dec. 1955 - No. 78800/12.2255

در یک مورد دیگر، در یکی از دیدارهائی که با شاه تنها بودم، او در انجام امری خیلی اصرار کرد و وقتی متوجه شد که زیر بار نخواهم رفت با انگشت آهسته روی میز زد و گفت آخر من شاهم. جواب دادم صحیح میفرمائید، مملکت بیش از یک شاه نمیتواند داشته باشد، اما این دلیل نمیشود که دیگران کمتر از اعلیحضرت به کشورشان علاقه داشته باشند، و من بیش از سهم خودم به کشورم خدمت کرده ام. در ضمن اینکه این مطالب را میگفتم شروع کردم به جمع آوری اوراق و پرونده های پراکنده ای که طبق عادت دور و بر خود روی زمین میگذاشتم چون قصد داشتم بروم و از کار کناره گیری کنم. شاه با تکان دادن سر و نگاه به من فهماند که با گفته هایم موافقت دارد و موضوع همین جا خاتمه پیدا کرد. دو روز بعد در ضیافت شامی که به افتخار شیخ کویت در کاخ سعدآباد ترتیب داده شده بود اشرف پهلوی از من پرسید شما پریروز به اعلیحضرت چه گفتید؟ جریان را برای او تعریف کردم و تعجب کردم که چطور شاه موضوع را برای خواهرش بازگو کرده است.

شکایت اقبال از شاه نزد سفرای آمریکا و انگلیس

در جلسات شورای اقتصاد موضوع تأسیس سد لتیان مطرح بود. میخواستند احداث سد را به شخصی بنام «گرایف»[1] که رومانی الاصل تبعهٔ فرانسه و مقیم سوئیس بود بدهند. ضمن تحقیقاتی که طبق عادت راجع به این شخص کردم معلوم شد که گرایف در یکی از کشورهای آمریکای جنوبی در ایجاد شبکهٔ تلفن مورد اتهام قرار گرفته و تحت تعقیب است. در عین حال در سوئیس هم از پرداخت مالیات شانه خالی کرده و ممکن است هر آنی توقیف شود. این اطلاعات را من به دفتر مخصوص فرستادم. چندی بعد غلامحسین میکده، رئیس «میاه» (سازمان آب تهران)، و منصور روحانی را، معاون این سازمان که بعدها وزیر کشاورزی شد، در یکی دو جلسهٔ شورای اقتصاد که به ریاست شاه تشکیل میشد خواستند. میکده، ضمن دفاع از طرح، شرحی هم از گرایف تعریف کرد. من گفتم حتی اگر این شخص مناسب ترین آدم برای این کار باشد نمیشود ساختن سد مهمی را بدون مناقصه به او داد. ضمناً علت این را که میخواستند طرح را بدون مناقصه به گرایف واگذار کنند جویا شدم. همین طور که با شدت صحبت میکردم شاه رو به من کرد و پرسید اگر لیلیان تال این پیشنهاد را داده بود باز هم شما مخالفت میکردید؟ بدون تأمل جواب دادم این چه مقایسه ایست میفرمائید؟ یک آدم کلاه بردار را با شخصی مثل لیلیان تال مقایسه میکنید؛ البته که اگر لیلیان تال چنین پیشنهادی میکرد ایرادی نمیگرفتم، اما ممکن نیست لیلیان تال چنین پیشنهادی بدهد زیرا او مقاطعه کار نیست و مهندس مشاور است و ساختن سد به مقاطعه کار

۱- Grief

محول میشود؛ وانگهی او هیچوقت چنین توقعی ندارد.

تا وقتی که به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس دسترسی پیدا نکرده بودم اصرار شاه در آن جلسه برایم بصورت یک معما باقی مانده بود. در تیرماه ۱۳۳۶ راجر استیونز سفیر انگلیس به لندن گزارش میدهد که اقبال نخست وزیر در یک روز بطور جداگانه با او و سفیر آمریکا ملاقات داشته و نزد هر دو از رویهٔ شاه گله کرده و راجع به مشکلات خود با «اربابش» صحبت نموده است. استیونز مینویسد اقبال میگوید چهارده سال است با شاه کار کرده ام و با حسن شهرت و سابقه ای پاک به نخست وزیری رسیده ام و واقعاً تصور میکردم که برعکس اسلاف خود مورد اعتماد شاه خواهم بود و به من اجازه داده خواهد شد که وظایفم را انجام بدهم ولی در عمل همه جا با موانعی که شاه ایجاد کرده مواجه هستم و واضحاً من نیز مانند دیگران مورد اطمینان شاه نیستم. عادت شاه اینست که به حرفهای کسانی که عهده دار مسئولیتی نیستند گوش بدهد و بدون چون و چرا حرفهای این افراد را بپذیرد. برعکس به افرادی که مصدر کارها هستند اطمینان ندارد و آنها دائماً تحت نظر هستند. اقبال اضافه کرده بود که در سفر اخیری که شاه بخارج داشته یک عده افراد «دغل» را بحضور پذیرفته و «به ابتکار خودش دست به یک سلسله اقدامات مشکوک زده است».
استیونز مینویسد که اقبال به سفیر آمریکا گفته بوده است که شاه در این سفر معامله ای در مورد سد لار با شخصی بنام گرایف انجام داده است. اقبال، در ادامهٔ شکایات خود، گفته بوده که نخست وزیری بدون اختیارات غیرقابل تحمل است. معذالک در جواب سئوال مستقیم سفیر آمریکا اظهار داشته که قصد استعفاء ندارد.[1]

تقریباً یک ماه پس از این جریان استیونز گزارشی در مورد فعالیتهای شاه در معاملات به لندن ارسال میدارد[2] که قسمتهائی از آن بشرح زیر درج میشود:

> شکی نیست که اشتهای همایونی در معاملات و دخالت در طرحهای عمرانی تدریجاً افزایش پیدا کرده است... در واقع کمتر فعالیت اقتصادی است که دست شاه و دوستان او و فامیلش رو به آن دراز نشده باشد. در حال حاضر منافع مستقیم شاه شامل بانکداری، نشر کتاب، تجارت، کشتیرانی، کارهای ساختمانی، صنایع جدید، هتلداری، کشاورزی، و حتی خانه سازی میشود. بانک عمران، که کاملاً به شاه تعلق دارد، مسئول تقسیم اراضی و اجرای برنامه های توسعه کشاورزی است... در زمینهٔ فعالیتهای ساختمانی ۱۳ هتل وجود دارد که همه افتتاح شده اند و چهار هتل دیگر بزودی ساخته خواهد شد. مشارکت در طرحهائی نظیر کود شیمیائی، سیمان، سیلوی گندم، کارخانهٔ قند چغندر از جمله دیگر فعالیتها میباشد... در تهران همه میدانند که راه

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «ظ».
۲-رجوع کنید به ضمیمهٔ «ع».

موفقیت در معاملات از طریق جلب حمایت او (شاه) است، آن هم بوسیلهٔ دلالهائی که حسن شهرتشان قابل بحث است، و بدین ترتیب به تقاضای آنها اولویت داده میشود. در این نوع موارد منافع سلطنتی معمولاً بطور محرمانه تأمین میشود و شاه بوسیلهٔ اشخاص و نوکرهائی که به آنها اطمینان دارد عمل میکند. از آن جمله اند بهبهانیان و یا اعضای فامیلش که آنها نیز بنوبه خود استفاده میبرند.

من هیچگاه این نوع داستانها را در مورد اینکه چنین معاملاتی از طریق رشوه به شخص شاه انجام میشود جدی تلقی نمیکردم و ترجیح میدادم که فکر کنم این معاملات با دادن سهم مخفی و غیره صورت میگیرد. ولی تعداد روایتهای رشوه گیری های مستقیم و غیرمستقیم اعلیحضرت یا مقربین و فامیل او بحدی زیاد است که دیگر نادیده گرفتن آنها غیرممکن است.... متأسفانه دستهای شاه به احتمال قوی آلوده است و نکتهٔ نگران کننده اینست که سرمشق شاهانه شیوع نامطلوبی پیدا کرده است و طبیعتاً در کلیهٔ سطوح اشخاصی که مصدر قدرت هستند به او تأسی میکنند... باعث تأسف است که (شاه) با وجودیکه در خیلی از موارد در تأمین رفاه اقتصادی و اجتماعی ملت خود پیشقدم بوده موفق نشده است که از نظر فساد ناپذیر بودن برای آنها نمونه باشد و امکان دارد این اشتباه هنگام وقوع یک بحران اجتماعی برای او گران تمام شود.

چندین سال بعد از این قضایا، در سال ۱۳۵۶، اقبال که در آن هنگام ریاست شرکت نفت را بعهده داشت با «دنیس رایت» که سابقاً سفیر انگلیس در ایران بود ملاقات نمود. رایت در خصوص این ملاقات مینویسد: در آخرین مسافرتی که به ایران داشتم به ملاقات اقبال در شرکت نفت رفتم. چیزی که مایهٔ حیرت من شد این بود که اقبال از اوضاع (ایران) انتقاد میکرد و میگفت فساد از هر زمانی بیشتر است، نارضایتی همه جا احساس میشود، اشکالات زیادی با کارگران وجود دارد. یک عده متملق دور و بر شاه را گرفته اند و او گوش بحرف کسی نمیدهد. (برای من) خارق العاده بود که یکی از وفادارترین افراد (نسبت به شاه) به این نحو از اوضاع صحبت کند.[1]

لایحهٔ «تضاد منافع»

دولت اقبال لایحه ای به مجلس داده بود دائر بر منع مداخلهٔ مستخدمین دولت و بستگان آنها در معاملات دولتی. آنها خواسته بودند از قانونی که در آمریکا در همین زمینه وجود داشت تقلید کنند. دامنهٔ لایحه بحدی وسیع بود که من نمیدانستم تکلیف سازمان برنامه در این میان چه خواهد بود. در نتیجه از محمد جهانشاهی، مشاور حقوقی سازمان برنامه، خواستم تا اثرات لایحه را در کارهای سازمان برنامه روشن کند.

جهانشاهی گزارش داد که هرگاه لایحهٔ بصورت قانون درآید دست و بال سازمان برنامه

۱-نامهٔ خصوصی دنیس رایت به ابوالحسن ابتهاج - ۳۰ ژانویه ۱۹۸۹.

بکلی بسته میشود، بطوری که در هر مورد سازمان برنامه میبایست نامه ای به نخست وزیر بنویسد و سؤال کند که آیا میتواند با فلان شخص معامله داشته باشد یا نه. ما اطلاع نداشتیم که چه اشخاصی در سازمان برنامه قوم و خویش دارند و چه اشخاصی ندارند حال آنکه این لایحه شامل اقوام و وابستگان دور کارمندان سازمان برنامه هم میشد که ممکن بود مثلاً در یکی از شهرستانها با شخص یا شرکتی مربوط باشند که قصد داشت با سازمان برنامه وارد معامله شود. تشخیص چنین امری امکان پذیر نبود.

گزارش جهانشاهی را همراه خود به شورای عالی اقتصاد بردم. نخست وزیر دست راست شاه نشسته بود. به شاه گفتم دولت یک چنین لایحه ای به مجلس داده است. سپس اشکالاتی را که لایحه در صورت تصویب پیش میآورد توضیح دادم و گفتم تشخیص این روابط امری غیرممکن است و من به این آقایان اخطار میکنم که تمام کارها فلج خواهد شد.

همه تعجب کردند. شاه رو کرد به اقبال و گفت حق با ابتهاج است، و پرسید چه کسی لایحه را تهیه کرده است؟ گفتند جمشید آموزگار و خلیل طالقانی. شاه رو کرد به آموزگار و پرسید چطور چنین لایحه ای تهیه کرده اید؟ آموزگار جواب داد بخاطر اثر روانی که در افکار عمومی خواهد داشت.

من با همان عدم ملاحظهٔ همیشگی بی اختیار گفتم وای بحال دولتی که تصور میکند میتواند با چنین قوانینی مردم را متقاعد کند؛ مردم که از شما چنین توقعی ندارند، شما خودتان داوطلب شده اید و میخواهید قانونی بگذرانید که نه عملی است و نه قابل اجرا؛ شما فکر میکنید مردم نمیفهمند و شما با این کار افکار عمومی را جلب خواهید کرد؟ مردم را نمیشود با این حرفها گول زد، تنها نتیجه این خواهد بود که نظر مردم نسبت به دولت بدتر خواهد شد و شما با این کار باعث سلب اعتماد آنها خواهید گشت.

شاه گفت لایحه را پس بگیرید و اصلاح کنید. لایحه را پس گرفتند و اصلاح کردند و متن جدید آن به تصویب مجلس رسید ولی این قانون هم مثل بسیاری از قوانین دیگر هرگز اجرا نشد.

اینجا بی مناسبت نیست متذکر شوم که در همان روزهای اولی که به سازمان برنامه آمدم دستور دادم ماده ای به این مضمون در تمام قراردادهای سازمان برنامه با شرکتها و مؤسسات ایرانی و خارجی گنجانده شود که چنانچه معلوم شود شرکت یا مؤسسهٔ طرف قرارداد با سازمان برنامه برای تحصیل قرارداد بنحوی از انحاء رشوه ای به کارمندان سازمان برنامه پرداخته است قرارداد فسخ و نام شرکت یا مؤسسهٔ متخلف در فهرست سیاه ثبت خواهد شد. اولین مؤسسه ای که میبایست این شرط را در قرارداد خود با سازمان برنامه قبول کند

«هنری پولی»[1] بود و دومی کامپساکس که هر دو اظهار میداشتند قید این شرط موهن است. جواب من این بود که این ماده برای من نیز که مسئول سازمان برنامه هستم بهمان اندازه میتواند موهن باشد و اضافه کردم که اگر اصرار کنند قراردادی در کار نخواهد بود. هر دو شرکت شرط را قبول کردند و این ماده بدون استثناء در تمام قراردادها قید میگردید.

در این موضوع سفیر ایتالیا به من گفت در گذشته اگر شرکتهای ایتالیائی رشوه نمیدادند شرکتهای کشورهای دیگر میدادند و قرارداد را به دست میآوردند. سفیر آلمان گفت روزی که من به ریاست سازمان برنامه منصوب شدم او به «بُن» اطلاع داد که بساط رشوه برچیده خواهد شد. یک پایور ارشد سفارت فرانسه در لبنان در همان موقع به تهران آمد و از طرف منـدس فرانس نخست وزیر فرانسه پیغام آورد که دستور لازم به سفارت تهران داده شده است که به نمایندگان شرکتهای متخلف اجازه داده نخواهد شد در ایران فعالیت داشته باشند.

چندین سال بعد از رفتنم از سازمان برنامه، هنگامی که دیگر سمتی در دولت نداشتم، در یکی از روزنامه های تهران شخصی شرحی نوشته بود مبنی بر اینکه شرکت «براین کوهون»، که من آن را برای ساختن فرودگاهها استخدام کرده بودم، به برادران رشیدیان و یکی دو نفر دیگر مبلغی بابت حق الزحمه برای بدست آوردن قرارداد ساختمان فرودگاهها پرداخته است. باید تأکید کنم که قرارداد مربوط به ساختن فرودگاهها، مانند سایر قراردادهائی که در زمان تصدی من منعقد شد، بدون دخالت هیچ نوع واسطه ای امضاء شده بود. از قرار معلوم چند سال بعد از اینکه من از سازمان برنامه رفته بودم برادران رشیدیان، و احتمالاًیکی دونفرازشرکایشان،سراغ کوهون رفته وادعانموده بودندکه آنها باعث شده اند که قرارداد فرودگاهها به کوهون واگذار شود و در مقابل تقاضای پول کرده بودند. چون شرکت مز بور از پرداخت پول خودداری کرده بود کار به دعوا و محکمه کشیده شد. من از این جریان متحیر شدم و فوراً به مؤسسه براین کوهون تلگراف زدم و راجع به این شایعات توضیح خواستم. جواب دادند که ادعائی که این اشخاص علیه کوهون در محاکم لندن اقامه کرده بودند مصادف شده با زمانی که برای ساختن تونلی زیر دریای مانش (برای اتصال انگلستان بفرانسه) گفتگوهائی در میان بوده و مؤسسه براین کوهون امیدوار بوده است که این قرارداد به آنها واگذار شود. وکلای شرکت مز بور به شخص کوهون توصیه کرده بودند که بهر ترتیبی میتواند به این دعوا خاتمه بدهد زیرا طرح چنین دعوایی بدون شک بر امر واگذاری طرح مهمی مانند تونل مانش تأثیر منفی خواهد داشت. بدین جهت آنها ناچار شدند مبلغی برای راضی کردن این اشخاص بپردازند.

۱- Henry Pooly

شاه و اخراج تجدد از جلسه شورای اقتصاد

در یکی از جلسات شورای عالی اقتصاد مصطفی تجدد، که در دولت اقبال وزیر بازرگانی بود، بمناسبتی که الان آن را بخاطر ندارم رو کرد به شاه و به قصد تحقیر سازمان برنامه گفت اگر دریانی (یکی از مقاطعه کاران درجه سه) بخواهد در بازار تهران پول قرض بگیرد به راحتی موفق خواهد شد در حالیکه چنانچه سازمان برنامه دست به چنین اقدامی بزند هیچ کس حاضر نخواهد شد پولی به سازمان برنامه قرض بدهد. قبل از اینکه من بتوانم اعتراضی کنم شاه، برخلاف عادت و روش همیشگی خود، با تغیر به تجدد گفت پاشید بروید مغزتان را به دکتر نشان بدهید. عکس العمل شاه بی سابقه بود. تجدد جلسه را ترک گفت و از همانجا معزول شد. بعداً هر چه اقبال سعی کرد شاه را راضی کند که تجدد مورد عفو قرار بگیرد شاه زیر بار نرفت.

اسناد وزارت خارجه آلمان فدرال نشان میدهد که در همان ایام در ملاقاتی که تجدد بعنوان وزیر بازرگانی با یکی از اعضای سفارت آلمان در تهران داشته ضمن ابراز مخالفت شدید با من اظهار کرده است که قصد دارد هر چه زودتر اقدامات لازم را برای برکنار کردن من به عمل آورد.[۱]

ماجرای کارخانهٔ کود شیمیائی شیراز

یک روز، در یکی از جلسات خصوصی ماهانه که با نمایندگان مجلس شورا و سنا داشتم، سناتور صدیق اعلم نظر مرا در مورد قرارداد وزارت صنایع با چند شرکت خارجی بمنظور ایجاد یک کارخانهٔ کود شیمیائی در شیراز پرسید. من تا آن روز از این موضوع بی اطلاع بودم. به صدیق اعلم گفتم بنظر من انعقاد چنین قراردادی جنایت است؛ یعنی میخواهند کارخانه را در محلی تأسیس کنند که نه آب دارد، نه راه آهن، نه بندر، و نه بازار فروش؛ جنایت از این بزرگتر نمیشود. البته متعاقب این حرف به شاه گفته بودند که ابتهاج میگوید این کار خیانت است.

حبیب الله آموزگار، که سناتور فارس بود، گفت این کاری است که برای فارس بسیار مفید خواهد بود و شیراز چنین و چنان خواهد شد. جواب دادم این بار اول نیست که از این اشتباهات میشود؛ سازمان برنامه به این منظور ایجاد شده که یک برنامهٔ عمرانی جامع داشته باشیم و از اجرای طرحهائی که قبلاً مورد مطالعهٔ دقیق قرار نگرفته است خودداری کنیم.

روز بعد علا، که فکر کرده بود ممکن است حرف من به شاه بر بخورد، تلفن کرد و گله کرد که شما نمیبایست چنین حرفی زده باشید. با تندی جواب دادم به جای این که بروید

۱ــاسناد وزراتخارجهٔ آلمان. 17 Aug. 1957 - WI/331-03- No. 1742/57

به شاه بگوئید حق با من است میفرمائید نباید چنین حرفی زده باشم؟ علا گفت وقتی هیأت وزیران مطلبی را تصویب میکند دیگر شما حق اعتراض ندارید. گفتم من عضو هیأت وزیران نیستم. علا حرف مرا تصدیق کرد. ولی من بحدی عصبانی بودم که گوشی را بدون خداحافظی گذاشتم. علا اول وقت صبح روز بعد سلمان اسدی را، که عضو شورای عالی برنامه بود، پیش من فرستاد و پیغام داد که من به شما ایمان و عقیده دارم، وانگهی چیزی نگفته ام که موجب رنجش شما بشود؛ من خواستم کاری بکنم که برخوردی پیش نیاید.

یکی دو روز بعد از شاه در این خصوص سئوال کردم. او هم موضوع کارخانهٔ کود شیمیائی شیراز را تائید کرد و گفت شما چطور خبر ندارید؟ گفتم میدانید که سازمان برنامه مشغول ایجاد چنین واحدی در اهواز است و یک شرکت بلژیکی هم در مناقصهٔ بین المللی برنده شده است؛ زمینی که برای این کار خریداری شده کنار رودخانهٔ کارون است، یعنی در منطقه ای که منابع فراوان گاز وجود دارد؛ وانگهی شما میدانید که مصرف کود شیمیائی ایران از چهل هزار تن در سال تجاوز نمیکند و بنابراین ما به دو کارخانهٔ کود شیمیائی احتیاج نداریم. شاه گفت مگر اطلاع ندارید که تولیدات کارخانهٔ کود شیمیائی شیراز منحصراً برای صدور به خارج خواهد بود؟ شما قرارداد آن را از وزارت صنایع بخواهید.

به اصفیا گفتم دستور شاه را به شریف امامی وزیر صنایع و معادن ابلاغ کند. همانطور که گفته شد، اصفیا با شریف امامی مربوط بود چرا که برادر زنش، طاهر ضیائی، معاون وزارت صنایع و با شریف امامی خیلی نزدیک بود. چند روز گذشت و خبری نشد. از اصفیا پرسیدم چطور شد؟ او هم اظهار بی اطلاعی کرد. گفتم به آنها بگوئید اگر قرارداد را به من ندهند به شاه خواهم گفت که من قرارداد را خواستم ولی آن را در اختیار من نگذاشتند. بلافاصله قرارداد را فرستادند.

من تصور میکردم این قرارداد هم مانند قراردادهائی است که در سازمان برنامه تهیه میشود. بطور مثال مشخصات مناقصهٔ کود شیمیائی اهواز و دفترچهٔ مشخصات آن متجاوز از هزار صفحه بود. از اصفیا خواستم قرارداد را مطالعه کرده و خلاصه ای از آن را به من گزارش بدهد. صبح روز بعد اصفیا آمد و گفت من تا بحال قراردادی به این مفتضحی ندیده بودم. از او پرسیدم قرارداد چند صفحه است؟ گفت در حدود بیست صفحه. باور نمیکردم چنین چیزی امکان داشته باشد. خودم قرارداد را گرفتم و خواندم. مات و متحیر ماندم. بدون مناقصه قراردادی با شرکتی فرانسوی و یک شرکت انگلیسی منعقد کرده بودند که یک کارخانهٔ کود شیمیائی، با ظرفیت صد هزار تن در سال، در شیراز دائر کنند. هزینهٔ احداث این کارخانه ۵۰ در صد از هزینهٔ احداث کارخانهٔ کود شیمیائی اهواز بیشتر بود.

فوراً توسط علا وزیر دربار یادداشتی برای شاه فرستادم مبنی بر اینکه در این قرارداد

هزینهٔ طرح برخلاف آنچه میفرمودید بعهدهٔ شرکتهای سازنده نیست زیرا طبق این قرارداد هزینهٔ ساختن کارخانه به موجب سفته هائی که وزرات دارائی و بانک ملی امضاء میکنند باید از طرف دولت ایران به ارزی که مقاطعه کار تعیین میکند پرداخت شود. وانگهی این صد هزار تن تولید را میخواهند از شیراز به کجا صادر کنند؟ قطع نظر از اینکه در شیراز منابع گاز وجود ندارد و راهی از شیراز به بوشهر ساخته نشده است، بندر بوشهر هم گنجایش کافی ندارد. ظرفیت بندر بوشهر هفتاد هزار تن بیشتر نیست و هم اکنون از تمام این ظرفیت برای صادرات و واردات استفاده میشود.

چندوقت بعد علا تلفن کرد که اعلیحضرت میفرمایندمگرشمامتمم قراردادراندیده اید؟ اصفیا مأمور شد که متمم قرارداد را بخواهد و چندی بعد آن را فرستادند. اطمینان دارم متمم را بعد از ایرادهای من تنظیم کرده بودند. در این متمم آمده بود که مقاطعه کار متعهد میشود اشخاصی را معرفی کند که تمام کود شیمیائی شیراز را با تخفیفی معقول نسبت به قیمت بازار جهانی خریداری و بخارج حمل کنند.

یکبار دیگر یادداشتی توسط علا برای شاه فرستادم باین مضمون که این قرارداد دو پول ارزش ندارد زیرا اگر مقاطعه کار مناسب ترین خریدار را هم معرفی کند آن خریدار خواهد گفت من حاضرم تمام صد هزار تن را از شما بخرم به شرطی که کالا را مثلاً در سنگاپور تحویل بدهید. آنوقت مجبور خواهید شد بگوئید ما قادر نیستیم چنین کاری بکنیم چون نه راه داریم و نه بندر. خریدار به شما خواهد گفت اگر دولت ایران قادر به صدور محصول کارخانه نیست چگونه توقع دارید ما بعنوان یک شرکت خارجی چنین کاری بکنیم ؟

در گیری من در مورد طرح کود شیمیائی شیراز به رفتن من از سازمان برنامه منتهی شد اما، پیش از پرداختن به شرح این موضوع، ذکر چند نکتهٔ دیگر هم ضرورت دارد.

همان روزی که نخست وزیر در مجلس میگفت این کارخانه توسط مقاطعه کار تأسیس میشود و تمام هزینه های مربوطه را مقاطعه کار پرداخت خواهد کرد و دیناری از طرف دولت ایران تأدیه نخواهد شد، نمایندگان کنسرسیوم شرکتهای مقاطعه کار خارجی و نمایندگان وزارت دارائی مشغول صدور سفته هائی بودند که به امضای دولت و با ضمانت بانک ملی ایران تحویل مقاطعه کاران میشد.

پس از تأسیس کارخانهٔ کود شیمیائی شریف امامی برای بازدید کارخانه عازم شیراز شد و در مراجعت برای تقدیم گزارش به شاه، که به مناسبت ایام عید نوروز به مازندران عزیمت کرده بود، مستقیماً به شمال رفته و در حضور عده ای که برای عرض تبریک عید شرفیاب شده بودند به اطلاع شاه میرساند که طرح کارخانه طبق برنامه پیشرفت میکند. در این جا شاه

به شریف امامی میگوید بروید بازهم از این خیانتها بکنید. این مراتب را دکتر رحمت مصطفوی، مدیر مجلهٔ روشنفکر که در آن مجلس حضور داشت، برایم تعریف کرد.

این کارخانه تأسیس شد ولی چون قادر بصدور محصول نبود همه ساله میلیونها تومان ضرر میکرد و برای این که مردم از این ضررها مطلع نشوند ارقام آن را حتی در بودجهٔ مملکت نیاوردند و ضرر را از محل عواید شرکت نفت پرداخت میکردند.

اقبال که هنگام امضای قرارداد نخست وزیر بود سالها بعد، وقتی به ریاست هیأت مدیره و مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران منصوب شد، برای اولین بار متوجه گردید که مخالفت من با طرح کارخانهٔ کود شیمیائی تا چه حد درست بود.

ابوالفضل آل بویه که از کارمندان ارشد سازمان برنامه بود چندی پس از استخلاص من از زندان به دیدن من در بانک ایرانیان آمد و گفت میخواهد به تقصیری که در کار مربوط به کود شیمیائی شیراز مرتکب شده است اعتراف کند. آل بویه گفت یک روز «بولر»[۱]، نمایندهٔ کنسرسیوم شرکتهای مقاطعه کار کارخانه کود شیمیائی شیراز، از من تقاضا کرد تا ترتیب ملاقات او را با شریف امامی درمنزلم بدهم. جواب دادم من با شریف امامی آشنائی و رابطه ای ندارم ولی احمد آرامش شوهر خواهر او را میشناسم. بولر تقاضا کرد ترتیب ملاقات با آرامش را بدهم. این کار را انجام دادم و آرامش در منزل من با بولر ملاقات کرد و در نتیجهٔ این تماس و مذاکراتی که بین آنها بعمل آمد قراردادی بین وزارت صنایع و معادن و کنسرسیوم شرکتهای انگلیسی و فرانسوی منعقد شد. در این باب آل بویه مطالبی به من اظهار داشت که من به او گفتم ممکن است روزی من به استشهاد او درمحاکم ایران استناد کنم. بی درنگ جواب داد درچنین صورتی او تمام اطلاعات خود را در اختیار محکمه خواهد گذاشت.

گزارش سفارت آمریکا درمورد استعفای من

ماجرای طرح کود شیمیائی شیرازموجب شد که من تصمیم به استعفاء از ریاست سازمان برنامه بگیرم. به این دلیل نامه ای برای شاه نوشتم و با ذکر دلیل استعفای خود را به او اعلام داشتم.

تقریباً سه هفته قبل از اینکه سازمان برنامه را برای همیشه ترک کنم، و در همان ایامی که بحث و گفتگو در اطراف استعفای من و طرح کود شیمیائی شیراز زیاد بود، «میکلوس»[۲] دبیر اول سفارت امریکا در تهران گزارشی تحت عنوان «دردسرها و گرفتاریهای ابوالحسن ابتهاج، مدیر عامل سازمان برنامه» به سفیر خود داده و مقالاتی را که در روزنامهٔ تهران

۱- Ian Bowler

۲- Jack C. Miklos

ژورنال و بامشاد درمورد استعفای من چاپ شده بود ضمیمه گزارش میکند.[۱] در اینجا ترجمهٔ مقالات درج میشود:

سرمقالهٔ تهران ژورنال، تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۵۹
ابتهاج را از دست ندهید

برای علاقمندان برنامه های عمرانی در ایران هفتهٔ گذشته هفتهٔ دردناکی بود. شایعات مربوط به استعفای ابوالحسن ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه رامنابع قابل اعتماد تأیید کردند.

گفته میشد که استعفای ابتهاج بعلت مخالفت او با یکی از طرحهای پیشنهادی دولت بوده است. در هر صورت دولت هنوز استعفای ابتهاج را نپذیرفته و صلاح هم در این است که تا کلیهٔ جوانب امر سنجیده نشود دولت از برداشتن قدم نهائی خودداری کند. بحث در اینکه چه مورد بخصوصی باعث استعفای ابتهاج شد امکان پذیر نیست چون اطلاعات کافی در دست نداریم ولی دولت هر تصمیمی بگیرد باید واقف باشد که ابتهاج یک فرد عادی نیست بلکه یک نهاد است.

صحیح است که بیشتر سرمایه گزاری خارجی در ایران بخاطر اعتمادی است که نسبت به ثبات سیاسی ایران احساس میشود ولی هرآدم منصفی که طرز کار و طرزعمل ابتهاج را با شرکتهای خارجی و مخصوصاً سازمانهای مالی و پولی بین المللی از نزدیک مشاهده کرده باشد میداند که اعتماد به دقت و لیاقت ابتهاج است که چنین عکس العمل مثبتی را در شرکتهای خارجی ایجاد کرده است.

تجربه عظیم و با ارزش در زمینه نسبتاً جدید برنامه ریزی اقتصادی یکی دیگر از امتیازات بزرگ ابتهاج است. معنی از دست دادن ابتهاج بدون تأمل و ملاحظهٔ کافی این است که سالها تجربه ای را که با دشواری و زحمت کسب شده یک مرتبه دور بریزیم و بهای آن را نیز ملت ایران باید بپردازد.

همه میدانند که انواع و اقسام پارتی بازی از قدیم یکی از بدترین دشمنان سیستم اداری در ایران بوده و هست. بیش از هر مدیر و متصدی امور دیگری در ایران ابتهاج در مقابل فشارهای گوناگون از هر ناحیه ای که سرچشمه داشته مقاومت کرده است.

یکی از موفقیت هائی که ابتهاج بدست آورده این است که توانسته عده ای از ایرانیان تحصیل کردهٔ جوان و روشنفکر را دور خودش جمع کند و این خود یکی از اقدامات مثبتی است که اهمیت آن بعدها معلوم خواهد شد. مضافاً به اینکه این اقدام در جهت تأکید مکرر اعلیحضرت نسبت به محول کردن پستهای مسئولیتدار به نسل جوان میباشد.

در خاتمه باید گفت ابتهاج نمونهٔ زنده ای از یک مدیر ترقی خواه است. منشاء قدرت او نفوذ فامیلی نیست بلکه قدرت ارقام و آمار، قدرت مهارت فنی، قدرت مشاورت صحیح مالی و حقوقی و بالاخره پرکاری است.

با توجه به نکات فوق که باید به حساب او گذاشت، ابتهاج تقریباً تنها کسی است که میتواند طرحهای عمدهٔ عمرانی را با موفقیت به نتیجه برساند.

۱-اسناد وزارتخارجهٔ آمریکا. 24 Jan. 1959 - No. 78800/1-24 59

مقالهٔ بامشاد، مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۵۹

معنی استعفای ابتهاج چیست؟

آقای ابتهاج مدیر عامل سازمان برنامه مکرراً و شدیداً در جرائد ایران مورد حمله واقع شده است ولی علیرغم این انتقادات ابتهاج در زمینهٔ تخصص خود مورد احترام همه قرار گرفته است و دلیل آن این است که این مرد دارای صفات برجسته ایست که با کمک آنها توانسته همه انتقادها را تحمل کرده و حتی توانسته این انتقادها را به اعتبار و ارزش برای شخص خود و سازمانی که تصدی آن را دارد تبدیل کند و حالا با کمال نگرانی شنیده میشود که همان دولتی که اختیارات لازم را به این فرد لایق داد تا بتواند ارزش خود را در راه خدمت به مملکتش به حد شایسته ای نشان بدهد شرائط را طوری مشکل کرده که ادامه اجرای برنامه ها برای او غیرممکن شده و ابتهاج مجبور به استعفاء شده است.

کسی نمیتواند انکار کند که تنها در نتیجهٔ ایمان و ارادهٔ این مرد است که چند صنعت جدید و موفق و چندین سد و چند طرح آبیاری نیز بزودی در ایران شروع بکار خواهند کرد. کافیست که موفقیت های سازمان برنامه را تحت تصدی ابتهاج با وضع آن درست قبل از انتصاب او مقایسه کنیم.

مقایسهٔ این دو دوره بدون هیچ شک وتردید حتی آنهائی را که موفقیتهای این مرد را دست کم میگیرند تحت تأثیر قرار خواهد داد و فرق فاحش بین رکود و فعالیت الهام شده را مشاهده خواهند کرد.

بنابراین باید اذعان کرد که به خاطر فعالیتهای ابتهاج سازمان برنامه نه تنها توانسته سالهای دشوار اولیه را دوام بیاورد بلکه احترامی هم میان مردم ایران کسب کرده است. کنار گذاشتن ابتهاج در این مرحله صدمهٔ بزرگی به کار این سازمان معتبر وارد خواهد آورد.

اختلافاتی که میان دولت و مدیر عامل سازمان برنامه پیش آمده بیش از هر چیز تأثیر بدی در مردم ایجاد کرده است چون مگر همین دولت نبود که در وهلهٔ اول این شخص را سر کاری گذاشت که طی چند سال اخیر توانسته بطور موفقیت آمیزی انجام وظیفه کند و حالا اینطور بنظر میرسد که به این نتیجه رسیده که در انتصاب او اشتباه کرده و میخواهد از طریق مخالفت با طرحها و پیشنهادات او اشتباه خود را جبران کند و او را در زمینه هائی که تا بحال در حیطهٔ مسئولیت او بوده سهیم نکند. خیلی باعث تأسف است اگر دولت چنین استنباطی را در مردم ایجاد کند.

آخرین شرفیابی و ترک سازمان برنامه

بعد از قضیهٔ کود شیمیائی شیراز شاه از من شدیداً رنجش پیدا کرد و هر چه تقاضا میکردم وقت دیدار به من داده نمیشد تا اینکه بالاخره به علا وزیر دربار تلفن کردم و گفتم به اعلیحضرت عرض کنید من با ایشان کار خصوصی ندارم و یک ماه و نیم پیش استعفایم را مستقیماً حضور ایشان فرستاده ام. اگر مرا نمی پذیرند دیگر به سازمان برنامه نخواهم رفت. بلافاصله بعد از این پیغام وقت دیدار تعیین شد. سه شنبه ای بود و شاه زکام شدیدی داشت و

مرتب دوا میخورد.

این دیدار چند روز بعد از ملاقات من با «آدمیرال رادفورد»[۱] انجام شد که مقتضی میدانم جریان آن را قبل از ادامهٔ شرح گفتگوهایم با شاه بیان کنم. در زمستان سال ۱۳۳۷ آدمیرال رادفورد، رئیس سابق ستاد ارتش آمریکا، و جرج مگی، که او نیز در آن هنگام سمتی در دولت آمریکا نداشت، از طرف آیزنهاور رئیس جمهوری آمریکا مأمور شدند که به ترکیه، ایران و پاکستان سفر کنند و نسبت به کمکهای نظامی آمریکا به این کشورها تحقیقاتی بعمل آورند. به مناسبت مسافرت این دو نفر به تهران سفیر آمریکا شامی به افتخار آنها ترتیب داد. سر میز شام اقبال نخست وزیر، علا وزیر دربار و یکی و دو نفر دیگر از مقامات دولتی ایران نیز حضور داشتند. من سمت چپ مگی قرار داشتم. به محض اینکه سر میز نشستم مگی به مذاکراتی که قبل از اولین سفر شاه به آمریکا داشتیم اشاره کرد و گفت ایکاش همان وقت حرف شما را گوش کرده بودیم. بعد، وقتی صحبت از کمکهای نظامی آمریکا به ایران مطرح شد، مگی رو کرد به رادفورد و گفت آقای ابتهاج میل دارد نظر شما را راجع به کمکهای نظامی به ایران بداند. همه سکوت کردند. رادفورد گفت اگر روزی جنگی بین قدرتهای بزرگ پیش بیاید قبل از اینکه ایران از وقوع جنگ اطلاع پیدا کند جنگ تمام شده است، زیرا در چنین جنگی فقط از سلاحهای اتمی استفاده خواهد شد و دیگر فرستادن افراد از این جبهه به آن جبهه مطرح نخواهد بود؛ به این جهت کشورهائی مانند ایران، ترکیه و پاکستان احتیاجی به ارتشهای بزرگ ندارند. این اولین باری بود که من چنین مطلبی را از جانب یکی از ارشدترین مقامات آمریکا میشنیدم.

صبح روز بعد رافورد و مگی برای ملاقات با من به سازمان برنامه آمدند. عده ای از همکارانم از جمله خسرو هدایت، خداداد فرمانفرمائیان و غلامرضا مقدم نیز حضور داشتند. من به اظهاراتی که رادفورد شب قبل بر سر میز شام بیان کرده بود اشاره کردم و گفتم ایکاش تمام مأمورین نظامی آمریکا با شما هم عقیده بودند. آنگاه با شدت از نظر رئیس مستشاران نظامی آمریکا در ایران انتقاد کردم و گفتم هر سال هنگامی که بودجهٔ ارتش ایران برای سال بعد منتشر میشود و من با افزایش هزینه مخالفت میکنم و نظر خود را به شاه ابراز میدارم شاه جواب میدهد مقامات نظامی آمریکا در ایران حتی این افزایش را هم کافی نمیدانند. با عصبانیت گفتم محض رضای خدا ترتیبی بدهید که اینگونه تناقض گوئی بین مقامات مختلف آمریکا روی ندهد.

اظهارات من بحدی با شدت و حرارت بیان میشد که خداداد فرمانفرمائیان بلافاصله به همسرم آذر تلفن کرد و گفت کار فلانی تمام است. شاید حق با او بود زیرا بفاصلهٔ چند روز

۱- Arthur W. Radford

انتقال اختیارات مدیر عامل سازمان برنامه به نخست وزیر به شرحی که درجای خود خواهد آمد صورت گرفت.

حال برگردیم به موضوع دیدار با شاه. در آن روز به شاه گفتم که من امروز نه به عنوان رئیس سازمان برنامه بلکه به عنوان یک ایرانی میخواهم با شما صحبت کنم؛ به فرض اینکه تا آخرین روز عمرم هم رئیس سازمان برنامه باشم بالاخره روزی خواهم مرد. مطالبی را که امروز میخواهم حضورتان عرض کنم عیناً همان حرفهائی است که وقتی رئیس بانک ملی بودم به عرضتان میرساندم، بنابراین تصدیق میفرمائید که تعصب خاصی ندارم. به نظر من ما نباید درآمد نفت را بهیچ مصرفی بجز عمران مملکت برسانیم. ایران قادر نیست برنامه عمرانی مفیدی که در زندگی افراد ایران مؤثر باشد اجرا کند و در عین حال مخارج سنگین ارتش را عهده دار باشد.

شاه سکوت کرد و چیزی نگفت. فقط وقتی گفتم یقیناً اعلیحضرت از مطالبی که رافورد در سر میز شام در سفارت آمریکا گفت مطلع شده اند، سرش را بعلامت مثبت تکان داد. در عین حال آن روز کوچکترین اشاره ای راجع به استعفای من از سازمان برنامه نشد.

لایحهٔ تفویض اختیارات سازمان برنامه

روز بعد از این شرفیابی تعطیل عمومی بود. روز پنجشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۳۷ دولت لایحهٔ تفویض اختیارات و مسئولیت سازمان برنامه را با قید دو فوریت به مجلس برد. همان روز روزنامهٔ اطلاعات نامهٔ نخست وزیر به مجلس و متن لایحه را به شرح زیر چاپ کرد:

متن لایحهٔ تفویض اختیارات و مسئولیت سازمان برنامه به رئیس دولت

مجلس شورای ملی

بعد از حل معضل نفت و تأمین درآمد سرشار آن اولیاء امور به این فکر توجه نمودند که از محل اعتبارات حاصله باید علاوه بر انجام اصلاحات اجتماعی ضروری از قبیل شهرسازی و توسعه فرهنگ و بسط بهداشت یک سلسله امور عمرانی و تولیدی صورت پذیرد تا بدینوسیله سطح زندگی افراد ترقی نموده و وضع اقتصاد کشور بهبود حاصل نماید. بدین منظور لازم بود که برنامهٔ صحیحی که از هر حیث متناسب و هم آهنگ باشد تنظیم و بموقع اجرا درآید و برای عملی نمودن این نظر قانون عمران برنامهٔ هفت سالهٔ دوم کشور تدوین و در اسفند ۱۳۳٤ به تصویب رسید و بطوری که خاطر آقایان نمایندگان محترم مستحضر است با پشتیبانی کامل بمرحلهٔ اجرا درآمد. با توجه به اینکه اولین مرتبه بود که در کشور سازمانی مأمور اجرای چنین برنامهٔ وسیعی با در دست داشتن اعتبارات و اختیاراتی گردید اکنون بعد از گذشت نزدیک به سه سال از اجرای آن و تجربیاتی که به دست آمد معلوم شد که ورود در اجرائیات و قبول تعهدات متنوع و سنگین از طرف یکدستگاه علاوه بر آنکه برخلاف روح قانون و نظر اصلی بوده

است ایجاد دستگاههای مکرر بصلاح و صرفه نبوده و هر چه این وضع ادامه یابد اشکالات بیشتری فراهم خواهد شد. بنابراین بعد از بررسی های دقیقی که بعمل آمد چنین تشخیص گردید که جهت تسریع در انجام برنامه ها و صرفه جوئی در مصرف وجوه و تمرکز مسئولیتها و حسن استفاده از دستگاههای موجود دولت، اجرای برنامه های مزبور بعهدهٔ خود دولت محول گردد. بدین منظور لایحهٔ قانونی شامل یک مادهٔ واحده و یک تبصره با قید دو فوریت جهت تصویب تقدیم میگردد.

نخست وزیر دکتر اقبال

مادهٔ واحده -به منظور تمرکز اختیارات و مسئولیتها و ایجاد هم آهنگی بین دستگاهها و جلوگیری از تشکیلات مکرر و همچنین برای ادامهٔ صحیح برنامه های عمرانی و تولیدی که بوسیلهٔ سازمان برنامه شروع شده و اجرای آن قسمت از برنامه ها که ضمن قانون برنامهٔ عمرانی هفت سالهٔ کشور تصویب گردیده ولی هنوز به مرحله اجرا درنیامده است از تاریخ تصویب این قانون کلیهٔ اختیاراتی که طبق قانون برنامه عمرانی هفت سالهٔ دوم کشور به سازمان برنامه تفویض شده است برای انجام وظایف مقرره در آن قانون به رئیس دولت محول میگردد.

تبصره -سازمان برنامه زیر نظر نخست وزیر و یا شخصی که از طرف مشارالیه تعیین میگردد اداره خواهد شد. مسئول ادارهٔ سازمان برنامه دارای اختیارات و وظایفی است که در قانون برنامهٔ هفت سالهٔ دوم کشور برای مدیر عامل پیش بینی شده است.

چگونگی تهیهٔ لایحه

آنچه در این باره شنیدم از این قرار است که مادهٔ واحدهٔ انتقال اختیارات مدیر عامل سازمان برنامه به شخص نخست وزیر، مانند سایر لوایح، قبلاً تهیه و تنظیم نشده بود و چون ظاهراً مادهٔ مزبور جنبهٔ سری داشته متن آن را یکی از وزراء، که گویا شریف امامی بود، بخط خود نوشته و، برای آنکه احدی از جریان این کار اطلاعی به دست نیاورد، دستور دادند بهنگام طرح آن رابطهٔ مجلس با خارج قطع شود، انگار که ممکن است قوای تهاجمی دولت متخاصمی به مجلس حمله کند. با وجود تمام این اقدامات، که اگر بیسابقه نبود دست کم غریب بنظر میرسید، جریان را یکی از آشنایان آذر از مجلس تلفنی به او اطلاع داد و او هم بلافاصله من را مطلع کرد. لحظاتی بعد، هنگامی که سفیر آمریکا به ملاقات من آمده بود، خسرو هدایت با عجله وارد اتاق شد و زیر گوشم گفت الساعه جلسهٔ محرمانهٔ مجلس تشکیل شده و لایحه ای راجع به سلب اختیارات رئیس سازمان برنامه مطرح است.

پس از انجام کارهایم، در راه عزیمت به منزل، مشروح مذاکرات مجلس را از رادیوی اتومبیل شنیدم. وقتی اقبال متن لایحه را خواند همه احسنت احسنت گفتند و یک نفر نبود در آن جلسه از من طرفداری کند یا از من دل خوشی داشته باشد.

روز شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۳۷ برای آخرین بار به سازمان برنامه رفتم و نامه ای به این

مضمون به شاه نوشتم که، در تعقیب استعفایم و نظر به اینکه با گذشتن این قانون دیگر مورد اعتماد شما نیستم، ادامه کار من در سازمان برنامه امکان پذیر نیست و از این پس سر کار نخواهم آمد.

تمام روز مشغول جمع آوری اوراق شخصی خود بودم و پس از خداحافظی با روسأی قسمتهای مختلف سازمان برنامه، که دسته جمعی به اتاق من آمده بودند، سازمان برنامه را ترک کردم.

وقتی بیرون آمدم هوا تاریک بود و برف میبارید و عده ای از مخبرین و عکاسها جلوی در ایستاده بودند تا خبر رفتنم را از خود من بشنوند.

علا و متن استعفای من

همانطور که قبلاً گفته شد، مدتی قبل از اینکه دولت لایحهٔ تفویض اختیارات مرا به مجلس ببرد من استعفای کتبی خود را دو بار برای شاه فرستاده بودم. بار دوم وقتی علا وزیر دربار متن استعفای مرا دیده بود به آذر تلفن کرد که این نامه خیلی تند است و صحیح نیست فلانی با این لحن به اعلیحضرت نامه بنویسد. آذر پیغام علا را به من داد و به اصرار او متن نامه را قدری تعدیل کردم و آذر متن اصلاحی را به اطلاع علا رساند. علا یکبار دیگر ایراد گرفت که این هم خیلی شدید است. ولی من دیگر زیر بار نرفتم و نامه به همان صورت به شاه داده شد.

انعکاس کناره گیری من

همان روزی که از سازمان برنامه کناره گیری کردم روزنامهٔ اطلاعات سر مقاله ای تحت عنوان «ابتهاج لجوج» چاپ کرد.[1] با خودم گفتم ای داد بیداد، یعنی مسعودی هم جزو مخالفین من شد؟ ولی وقتی مقاله را خواندم دیدم اینطور نیست و برعکس مسعودی، ضمن حمایت از من و طرز کارم در سازمان برنامه، از رفتنم اظهار تأسف کرده است. مقالهٔ اطلاعات به شرح زیر بود.

ابتهاج لجوج

چهار سال و چند ماه پیش مردی تندخو، عصبانی و سرسخت سازمان برنامه را به دست گرفت. در آن روز سازمان برنامه مثل بعضی از ادارات ما مرکز داد و ستد و معاملهٔ ارباب توقع بود، جای دلال بازی و کارچاق کن ها شده بود، بساط توصیه و تشبث و قبول اعمال نفوذ در

۱–روزنامه اطلاعات – شمارهٔ ۹۸۴۱ – ۲۵ بهمن ۱۳۳۷.

آنجا گسترده بود و بدین ترتیب بیشتر محلی برای منفعت جوئی سود پرستان بود تا سازمانی که کارهای عمرانی را برای کشور انجام دهد. آن روز سازمان گرفتار قرضها و تعهدات عجیب و غریبی بود که در برابر این تعهدات چیزی جز آه و حسرت در دست نبود و مؤسسه ای بود مفلوک و مقروض و زیر بار تعهدات. و رئیس تندخوی جدید جز تصفیه این حسابها و سر و صورت دادن به وضع فلاکتبار آن مؤسسه چاره ای نداشت. تا یکی دو سال اعتباراتی که مکفی برای بیرون آوردن سازمان برنامه از زیر بار تعهدات آنی و فوری خود باشد وجود نداشت و بهمین جهت دو سال وقت صرف شد تا سازمان برنامه سر و صورت تازه ای پیدا کرد و قروض خود را پاک نمود و وارد کارهای اساسی شد و از طرفی با بکار افتادن دستگاههای صنعت نفت اعتبارات سازمان برنامه افزایش یافت و گشایشی در کارهای عمرانی به دست آمد. اما ابتهاج هیچ تغییر رو یه نداد. در برابر تندخوئی و خشونت خود هرگز نرمش و ملایمت نشان نمیداد، با علاقه و ایمانی که بخود و دستگاهش داشت چشم روی هم میگذاشت و بی ملاحظهٔ این و آن کار میکرد و از هیچ دستور اداری اطاعت نمیکرد و به این ترتیب رفته رفته جمعی از اشخاص مؤثر در دستگاهها در صف مخالفین وی قرار گرفتند و زبان به انتقاد از او گشودند. هرگز نمیتوان گفت که این افراد همه افرادی مغرض بودند بلکه میان این دسته از مخالفین وی کسانی دیده میشوند که در صلاحیت و خدمتگزاری آنها تردید نبود. فقط از طرز بیان ابتهاج رنجیده خاطر بودند و خشونت وی غیرقابل تحمل برای آنها بود. به این جهت در هر کار او خورده گیری و انتقاد و شکایت مینمودند.

نباید از نظر دور داشت که در اثر بسته شدن درهای سازمان برنامه به روی عناصر سود پرست و کارچاق کن ها و دلالها و ریخته شدن کاغذهای توصیه در سبدهای زیر میز و جوابهای سر بالا و تند و خشونت آمیز ابتهاج در برابر هرگونه اعمال نفوذ و تشبث، یک صف بزرگ از مخالفین پر و پا قرص در برابر ابتهاج بوجود آمد و همین دسته بودند که جلوی منافعشان گرفته شده بود و برای خورد کردن ابتهاج از هیچ تهمت و افترائی فروگزار نمیکردند و موجی از مخالفت در برابر وی ایجاد کرده بودند. اما ابتهاج در برابر تمام این مخالفتها مانند کوه ایستادگی میکرد و هر مانع و مشکلی را زیر پا میگذاشت و با دستهٔ پاک و سالمی که از عناصر شریف و دلسوز و منزه دور خود جمع کرده بود کارهای اساسی خود را در حقیقت از دو سال و نیم و یا سه سال پیش که اعتباراتی تحصیل کرد آغاز نمود و پیش میرفت.

بدیهی است اگر پشتیبانی و تقو یت شخص اول مملکت از ابتهاج نبود او یکماه هم دوام نمیکرد چه به رسد به اینکه چهار سال و چند ماه زمام امور سازمان برنامه را در اختیار داشته باشد. اعلیحضرت همایونی خوب تشخیص داده بودند که اگر عناصری چون ابتهاج که عمری با سرسختی ولی با عشق و علاقه کار خود را در مدار سلامت و پاکی و میهن پرستی جریان میدهند تقو یت نشوند و از حمایت شاهنشاه برخوردار نباشند هرگز نخواهند توانست بار سنگین مسئولیت را به منزل برسانند. این بود که حمایت خود را از ابتهاج دریغ نفرمودند و در نتیجه ابتهاج توفیق پیدا کرد قدمهای مفید و مؤثر و بزرگی در کارهای عمرانی و کمکهای اجتماعی بردارد و اصلاحات را، بخصوص در مسائلی که نفع عمومی در آن باشد، پیشرفت دهد.

تصور نفرمائید که مردم قضاوت ندارند. تودهٔ حقیقی مردم که دور از آلایش و فسادی که در یک طبقهٔ مخصوص وجود دارد زندگی میکنند همین صفات ابتهاج را دوست میدارند و بخوبی

میدانند که تندی و خشونت ابتهاج و لجاج توأم با پاکی، صحت عمل، شهامت، صراحت لهجه واستقامت عجیب او در برابر زورگویی و عدم قبول توصیه و سفارش و اعمال نفوذها همین سر و صداها و تهمتها و مخالفتها را برعلیه وی ایجاد میکرد. والا بی عرضگی و بی لیاقتی و کارنکردن سر و صدا ندارد و لاابالی گری هرگز با منافع اشخاص اصطکاک پیدا نمیکند. خوشبختانه جامعهٔ بیغرض و مردم آشنا به اوضاع که تحت تأثیر تلقینات و اغراض نبودند خوب تشخیص دادند و قضاوت عاقلانه میکنند و ابتهاج را همانطور میشناسند که شخص اول مملکت شناخته اند و مورد عنایت و حمایت خویش قرار دادند و بالاخره مردم ابتهاج را مردی پاک و صحیح العمل و مقاوم و مبارز و سختگیر و دستگاه او را از بسیاری آلودگیها برکنار میدانند و به این جهت ابتهاج موقعیت شایسته ای دارد.

به علاوه در ظرف سه سال اخیر که فعالیتهای سازمان برنامه عملاً آغاز گردید بخوبی پی بردند که یک رشته کار اساسی برای ایجاد پایه های اقتصادی مملکت و احیای رشته های اجتماعی و بهداشتی و عمرانی انجام شده و بدنبال آن صدها کاربزرگ و کوچک دیگرپس از مطالعات طولانی و صرف مبالغ هنگفتی خرج درشرف تکوین است که قرار بود از چند ماه دیگر تدریجاً ظاهر شود و به مرحلهٔ بهره برداری برسد.

حال دولت مصلحت دیده است که نحوهٔ عمل را تغییر دهد و لایحهٔ دیگری این هفته از تصویب دو مجلس میگذرد که به موجب آن ابتهاج کنار میرود و اختیارات وی به نخست وزیر تفویض میشود. من اگر جای نخست وزیر بودم این مسئولیت بزرگ را قبول نمیکردم و میگذاشتم کارهای نیمه تمامی که طی مطالعاتی متعدد به قیمت گزافی برای کشور تمام شده به دست ابتهاج به سامان برسد. مسئولیت خوبی و بدی این فعالیتهای عظیم که در تمام نقاط کشور گسترده شده است به کدام اداره و وزارتخانه ای سپرده میشود؟ زیرا طبق این لایحه جز سازمان کوچکی برای امور فنی و نظارت ناچار کارها بین ادارات تقسیم میشود و به موجب این قانون قسمت اجرائی سازمان برنامه تکه پاره شده و هر تکهٔ آن را یک وزارتخانه خواهد گرفت و بیم آن میرود که خدای نخواسته نقشه های وسیع سازمان برنامه ناتمام بماند و این وعده های درخشان جامهٔ عمل نپوشد.

ایکاش این کار نمیشد و ایکاش ابتهاج لجوج و سرسخت در کار خود باقی میماند و امثال او در مملکت زیاد پیدا میشد و در تمام ادارات و پشت هر میز وزارتخانه ای یک ابتهاج به چشم میخورد.

البته ما از پیشرفت کارها و نقشه های عمرانی که در سازمان برنامه طرح ریزی شده است مأیوس نیستیم و امیدواریم اساس دستگاه آنقدر محکم باشد که کنار رفتن ابتهاج فتوری در اجرای امور عمرانی وارد نیاورد و آرزومندیم که سازمان برنامه با نظارت مستقیم نخست وزیر توفیق یابد که آرزوهای دیرینهٔ مردم کشور را که بوجود آمدن یک اقتصاد سالم و زندگی مرفه برای عموم است برآورده نماید.

پس از خواندن سرمقالهٔ اطلاعات به مسعودی تلفن کردم و از اینکه در چنین موقعیتی اینطور نسبت به من قضاوت کرده تشکر کردم. جواب داد من نسبت به مطالبی که نوشته ام اعتقاد دارم ولی باوجود این بنظر من شما باید با شاه آشتی کنید. گفتم غیرممکن است

چنین کاری بکنم.

بعضی ها گفته اند که عباس مسعودی فقط در فکر منافع مادی خود بود، ولی من بهیچوجه چنین حرفی را قبول نمیکنم. در تمام مدت آشنائی ما او حتی یکبار از من تقاضائی نکرد. برخلاف آنچه در بارهٔ او گفته میشود من مسعودی را مردی پاک، با اعتقاد، با ایمان و با شهامت دیدم.

در اینجا باید بگویم که، علیرغم تمام صمیمیت و حسن نیتی که مسعودی نسبت به شاه داشت، یک روز وقتی صحبت از توقیف مصطفی فاتح پیش آمد شاه به من گفت که در منزل فاتح اسنادی پیدا شده که نشان میدهد او آدم انگلیسهاست و ضمناً اوراق دیگری هم آنجا بدست آمده که نشان میدهد مسعودی هم از عمال انگلیسهاست. گفتم اعلیحضرت اینطور نیست، من مسعودی را میشناسم و ممکن نیست او آلودهٔ چنین کارهائی باشد. شاه جوابی نداد.

هنگامی که فاتح بازداشت شد نامه ای به شاه نوشت که همسرش آن را به من داد و تقاضا کرد نامه را بخوانم و بعد آن را به شاه بدهم. من از لحن نامه خیلی متعجب شدم چون توأم با عجز و لابهٔ زیادی بود. معذالک وظیفهٔ خود را در رساندن نامه انجام دادم. شاه نامه را خواند و بدون اینکه چیزی بگوید آن را در جیب کتش گذاشت و چندی بعد فاتح آزاد شد.

تقریباً یک هفته بعد از اینکه از سازمان برنامه کناره گیری کردم سفارت آمریکا در تهران طی گزارشی[1] به وزارت خارجه آمریکا به عواقب اقتصادی و سیاسی کناره گیری من اشاره کرده و میگوید که سازمان برنامه و ابتهاج مدیر عامل آن مظهر اصلی بودند که حکم میکنند درآمد نفت باید فقط و فقط صرف طرحهای عمرانی بشود. چون این نظر دیگر این روزها طرفدار ندارد با رفتن ابتهاج کسی در فکر این اصل نخواهد بود و درآمد نفت خرج طرحهای چشمگیر و نمایشی خواهد شد.

در قسمت دیگری از این گزارش آمده است که صحت عمل، درستکاری و امانتی که در زمان تصدی ابتهاج اعمال میشد از بین خواهد رفت و سیاست بازی و تحریکات شدت پیدا خواهد کرد.

به فاصلهٔ یکی دو روز بعد از استعفایم از سازمان برنامه جمشید خبیر، رئیس دفتر عبدالرضا پهلوی، تلفن کرد و پیغام داد که والاحضرت میل دارد با شما ملاقات کند. به خبیر گفتم به ایشان بگوئید ملاقات با ایشان در این موقعیت نه به صلاح من و نه به صلاح ایشان

۱ـاسناد وزارتخارجهٔ آمریکا. 21 Feb. 1959 - No. 88800 Seven Year/2-2159

است. استنباط من این بود که عبدالرضا انتظار داشت که من پس از کناره گیری از سازمان برنامه با او همکاری کنم. من شنیده بودم که بعد از فرار شاه به رم در سال ۱۳۳۲ عبدالرضا به دکتر مصدق متوسل شده بود تا او را بجای برادرش به سلطنت برساند. او احتمالاً تصور میکرد که بواسطهٔ رنجشی که از شاه پیدا کرده ام حاضرم با او همکاری داشته باشم. قابل ذکر اینکه هنگامی که در بانک ملی بودم عبدالرضا سفرای انگیس و آمریکا را خواسته بود و به آنها گفته بود که خیلی میل دارد منصورالملک را از سازمان برنامه معزول کند و اضافه کرده بود که از نفوذ ابتهاج در سازمان برنامه و دخالتهای او در اجرای طرحهای سازمان برنامه دل پری دارد.[1]

شب همان روزی که سازمان برنامه را برای همیشه ترک کردم دعوتی به شام از طرف ملکهٔ مادر از ما شده بود. من نرفتم اما آذر به کاخ ملکه مادر رفت. گویا میهمانی به افتخار دختر پادشاه سابق ایتالیا بود. شاه ثریا را طلاق داده بود و آن روزها شایع بود که شاه قصد دارد با دختر شاه ایتالیا ازدواج کند. آذر گفت وقتی وارد شدم ملکه مادر پرسید چرا ابتهاج نیامد؟ عباس مسعودی و دشتی که آنجا ایستاده بودند گفتند قربان مگر اطلاع ندارید که امروز صبح ابتهاج از کاربرکنار شده است. در این ضمن اطلاع دادند که اعلیحضرت تشریف فرما شده اند. وقتی شاه وارد اتاق شد ملکهٔ مادر بدون مقدمه و در حضور همه رو به شاه کرد و گفت یکنفر آدم حسابی هم که داشتید نتوانستید نگه دارید؟ شاه از حرف مادرش خیلی ناراحت شد و با عصبانیت جواب داد الان موقع این حرفها نیست.

اینجا بی مناسبت نیست که تعریف کنم وقتی شاه از اولین همسرش ملکه فوزیه جدا شد و در صدد پیدا کردن همسر جدیدی بود، اشرف پهلوی و ملکه مادر از من خواستند تا بنا به دوستی نزدیکی که با شاه دارم او را از گرفتن همسر ایرانی منصرف کنم. آنها ترجیح میدادند که ملکه ایران از خانواده های سلطنتی خارجی باشد. استنباط من این است که آنها میل نداشتند یک زن ایرانی به عنوان ملکه ایران بر آنها برتری و نفوذ داشته باشد.

احمد شفیق و پیشنهاد سفارت

پس از کناره گیری از سازمان برنامه یک روز احمد شفیق، شوهر اشرف پهلوی، بدون خبر به منزل ما آمد. آذر او را به اتاق پذیرائی راهنمائی کرد و به من خبر داد که شفیق بدیدن تو آمده است. شفیق را از سابق میشناختم و شخصاً او را دوست داشتم ولی در آن موقعیت میل نداشتم او را ملاقات کنم. آذر گفت خوب نیست، او محبت کرده و بدیدن تو آمده است. به اصرار آذر قبول کردم که او را ببینم. شفیق از برکناری من اظهار تأسف کرد.

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس - 29 Dec. 1949 - No. 371/82333

در ایران رسم بود وقتی کسی از مقامی برکنار میشد دوستان و آشنایانش برای اظهار همدردی به دیدنش میرفتند، ولی در مورد من اغلب دوستانم جرأت نکردند به دیدن من بیایند. وقتی آذر از یکی از آنها، که از دوستان او بود و من هم خیلی به او محبت کرده بودم و شغل مهمی در دستگاه داشت، پرسید چطور شد بدیدن شوهرم نیامدی؟ جواب داد منزل شما تحت نظر است و اسامی اشخاصی که به خانهٔ شما میآیند گزارش داده میشود.

بهرحال شفیق دو ساعتی نشست و اصرار داشت حالا که بیکار شده اید میتوانید هرجائی را که برای سفارت میل دارید انتخاب کنید، سفیر آنجا را احضار میکنند و شما را بجای او میفرستند. با عصبانیت جواب دادم من حاضر نیستم نمایندهٔ کسی بشوم که به او اعتقاد ندارم. شفیق گفت میتوانید به عنوان سناتور به خدمت ادامه بدهید. تشکر کردم و گفتم ممکن نیست دیگر کاری قبول کنم.

خاطرات ابوالحسن ابتهاج

جلد دوم

بکوشش
علیرضا عروضی

خاطرات ابوالحسن ابتهاج
به کوشش: علیرضا عروضی
چاپ اول: بهار ۱۳۷۱
انتشارات: علمی
چاپ: چاپخانه حیدری
تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۳۵۸ تلفن ۶۶۰۶۶۷

انتشارات علمی

بهار ۱۳۷۱

فهرست مطالب

بخش اول: امور مالی و بانکداری

بخش دوم: برنامه ریزی

فصل نوزدهم

بیرون از دولت

دربارهٔ همسرم، آذر

در این خاطرات از همسرم آذر مکرراً صحبت به میان آمده است لذا مناسب میدانم دربارهٔ زندگی خود با او و خصوصیات اخلاقی او، که صمیمی ترین یار و یاور من است، چند سطری بنویسم. او تا آنجائی که از دستش برمیآمد در تمام مراحل، بخصوص در دشوارترین ایام زندگی، هنگامی که در زندان بودم، مرا یاری کرده و نیز در ایجاد و حفظ بانک ایرانیان نقش ارزنده ای برعهده داشت.

آذر زنی به تمام معنی برازنده بود بطوری که بهرجا که پا میگذاشت همه متوجه او میشدند و در نتیجه محسود دیگران واقع میشد. او زنی بود قوی الاراده و مهربان و در بعضی موارد کمکهای مالی او به دوستان و آشنایانش دردسرهائی برای ما ایجاد میکرد. او حتی نسبت به کسانی که از روی حسادت خاطرش را آزرده میساختند بسیار با گذشت بود. وی در دوستی بحد افراط وفادار و در دشمنی سرسخت بود.

سرنوشت بر این بود که من برحسب اتفاق دریکی از میهمانیهای برادرم با آذر آشنا شوم و پس از بیست و شش سال از همسر اولم مریم فرزند معززالدولهٔ نبوی جدا شدم و در سال ۱۳۳۵ با آذر ازدواج کنم. من از مریم اولادی نداشتم.

ازدواج ما نه تنها در ایران بلکه در خارج هم هیجانی ایجاد کرد و منجر به ساختن داستانهائی شد که تا مدتها بر سر زبانها و نقل محافل و مطبوعات آن زمان بود.

آذر از همسر پیشین خود، مهندس هاشم عروضی که فوت کرده بود، دو فرزند به نام علیرضا و الهه داشت که از همان اول به آنها دل بستم و به تربیت و تحصیل آنها همت گماشتم. ما هم صاحب دو فرزند شدیم به نام شهرزاد و داور. من نظر به احترام و علاقه ای

که به مرحوم داور داشتم اسم او را روی پسرم گذاشتم. در مدت سی و پنج سالی که آذر شریک زندگی من است با وجود اختلاف سن زیادی که داشتیم همیشه او را رفیقی شفیق و مشاوری صادق و عاقل یافته ام و تا این زمان، که دوران کهولت را میگذرانم، لحظه ای مرا تنها نگذاشته و از مراقبت من غفلت نکرده است.

پدر آذر، دکتر حسین صنیع، اهل شیراز و خواهرزادهٔ فرصت الدوله شیرازی بود. فرصت از دانشمندان عصر خود بشمار می آمد و تألیفات متعددی، منجمله «آثار العجم» و «دیوان فرصت» را، از خود بجای گذاشته است. پدربزرگ فرصت طبیب مخصوص کریم خان زند بود. فرصت هیچوقت ازدواج نکرد و فرزندی نداشت و علاقه زیادی به خواهرزادهٔ خود پدر آذر داشت. شخصاً تعلیم و تربیت او را بعهده گرفت و برای تکمیل تحصیلات او را به روسیهٔ تزاری فرستاد. پدر آذر با آنکه تحت تأثیر تعلیمات دائی خود علاقهٔ زیادی به ادبیات و موسیقی داشت و تار خوب مینواخت معذلک رشتهٔ دندان پزشکی را انتخاب کرد و پس از پایان تحصیلاتش شرکت تومانیانس، که در شمال ایران فعالیتهای مختلف بازرگانی داشت، او را بعنوان دندان پزشک استخدام و به بابلسر فرستاد. او بلافاصله مطبی در بابلسر دائر و مشغول بکار شد. در همان اوان در بابل با فامیل مادر آذر، که مازندرانی بودند و با روسیه داد و ستد تجاری داشتند، آشنا شد و با گوهر بدیع، مادر آذر، ازدواج کرد. آذر در ماه آذر در بابل بدنیا آمد و پدرش او را آذرنوش نامید.

چون در آن زمان دندان پزشک دیگری در مازندران وجود نداشت دکتر صنیع موفق شد در شهرهای دیگر مازندران، از قبیل آمل، بابل و ساری، مطب هائی دائر کند و جوانان با استعداد را بعنوان دستیار خود انتخاب و به تعلیم آنها در این رشته بپردازد. آنها نیز بعداً مطب هائی در تهران و مازندران دایر کردند و پس از تأسیس دانشکدهٔ دندان پزشکی تهران، با گذراندن دورهٔ کوتاهی، به اخذ درجهٔ دکتری نائل شدند.

دکتر صنیع مرد خیری بود و در مطبش از فقرا پول نمیگرفت. آذر از قول پدرش تعریف میکند که روزی مریضی برای کشیدن دندان خود به مطب او مراجعه میکند؛ دکتر صنیع هم دندان او را میکشید و سپس به او میگوید تمام شد. ولی آن شخص چهارزانو روی صندلی عمل مینشیند و میگوید سرم را هم بتراش. در آن زمان سلمانی ها، علاوه بر اصلاح سر، هم دندان میکشیدند و هم ختنه میکردند.

دکتر صنیع به تدریج در مازندران املاکی خرید و هنگامی که رضاشاه املاک مردم را ضبط میکرد چون حاضر نشد املاک خود را واگذار کند به زندان افتاد و پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰، موقعی که رضاشاه از ایران رفت، از زندان آزاد شد و چند سال بعد در بابل فوت کرد.

آذر به تأسی از پدرش رشتهٔ دندان پزشکی را انتخاب کرد و تحصیلات خود را در

دانشگاه تهران بپایان رسانید و به اخذ درجهٔ دکترا نائل شد و از همان تاریخ در دانشکدهٔ دندان پزشکی مشغول بکار شد و پس از ازدواج با من به کار خود در دانشگاه ادامه داد. یکی از فعالیتهای علمی آذر انتشار «مجلهٔ دندان پزشکی» بود که سردبیری آن را به عهده داشت و به خرج خودش بچاپ میرساند.

وضع زندگی

پس از سازمان برنامه چون مستخدم دولت نبودم حقوق بازنشستگی به من تعلق نمیگرفت. صد هزار تومان هم از سازمان برنامه وام گرفته و به آذر کمک کرده بودم چون مشغول ساختن خانه ای در شمیران بود که زمین آن را ده سال قبل از ازدواج با من خریداری کرده بود. این زمین، که در اول جادهٔ اوین واقع شده بود، در آن موقع، یعنی در سال ۱۳۳۷، بیابان بی آب و علف و سنگلاخی بود که یک قطره آب نداشت. ما اقدام به حفر چاه کردیم و بتدریج این زمین تبدیل به باغ مصفای بسیار زیبائی شد.

اینجا لازم میدانم تذکر بدهم که پس از فوت لیلیان تال همسرش جلد هفتم یادداشت های او را در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) به چاپ رسانید. در این یادداشت ها لیلیان تال اشاراتی نسبت به خانه و زندگی من که بنظر او مجلل آمده بود نموده و اضافه میکند که طرحهای عمرانی که من (ابتهاج) بموقع اجرا گذاشتم صرفاً جنبه فنی داشته و در آن هدف انسانی در کار نبوده. ضمناً لیلیان تال در این یادداشتها از من گله کرده بود که چرا او را در جریان وخامت اوضاع ایران قرار ندادم. من از خواندن این مطالب متحیر و متأسف شدم و بلافاصله شرحی به خانم لیلیان نوشتم که هرگز پاسخی به آن داده نشد.[1]

پس از برکناری من از سازمان برنامه شاه و لیلیان تال روابط نزدیکی با هم پیدا کردند بطوری که هر وقت لیلیان تال به تهران میآمد به حضور شاه میرفت. شاه از این روابط حداکثر استفاده را میکرد، چون سابقه و روابطی که لیلیان تال با مقامات مختلف آمریکا داشت از لحاظ شاه دارای اهمیت زیادی بود. لیلیان تال و همسرش هم سعی میکردند در هر فرصتی نزد رجال آمریکا منجمله روسأی جمهوری وقت از شاه تعریف کنند. طبیعتاً شرکت لیلیان تال نیز از این روابط در ایران استفاده های شایانی میبرد چون دیگر سختگیریهای زمان من وجود نداشت.

اهمیتی که شاه به تماسهای خود با لیلیان تال میداد بحدی بود که

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «غ»





فرصت الدوله شیرازی



دکتر حسین صنیع



در کابینه سهام‌السلطان بیات به‌خدمت دکتر میلسپو خاتمه داده شد



سیدضیاءالدین درمجلس چهاردهم وزنه مهمی بود

شاه، در فروردین سال ۱۳۴۴، از طرف یکی از افراد گارد سلطنتی مورد سوءقصد قرار گرفت لیلیان تال با شاه وقت ملاقات داشت. شاه این ملاقات را بهم نزد و لیلیان تال در ساعت معین به دربار رفت و شاه را ملاقات کرد و جریان سوءقصد را از زبان خود او شنید.

استنباط من این است که بهم خوردن اوضاع ایران در اثر انقلاب بهمن ۱۳۵۷ برای لیلیان تال خیلی گران تمام شد.

تأسیس بانک ایرانیان

بعد از کناره گیری از سازمان برنامه نمیدانستم که چه باید بکنم. سرگردان و بلاتکیف بودم. آذر پیشنهاد کرد به مازندران برویم و در املاکی که از پدرش به او رسیده بود کشاورزی کنیم. جواب دادم این کار مطابق سلیقهٔ من نیست. گفت میتوانم املاک را بفروشم و اقدام به تأسیس واحد صنعتی کوچکی کنیم. این را نیز چون مطابق ذوقم نبود رد کردم.

مدتها بود در فکر تأسیس بانکی بودم تا اینکه یک روز در مجلهٔ فردوسی خواندم که «ابتهاج در فکر تأسیس بانک است». این فکر در من تقویت شد و بر اساس اعتمادی که حس میکردم مردم نسبت به من دارند تصمیم به اجرای این فکر گرفتم و در این مورد با یک عده از دوستانم صحبت کردم. همه از این نظر استقبال کردند و حاضر شدند در این کار سرمایه گذاری کنند، هرچند که، با توجه به نظری نامساعدی که دستگاه نسبت به من داشت، ممکن بود چنین کاری برای آنها عواقب نامطلوبی در برداشته باشد.

تأسیس یک مؤسسهٔ خصوصی برای من تازگی داشت. به یوجین بلاک، که هنوز در آن وقت رئیس بانک جهانی بود، نوشتم که خیال دارم دست به چنین کاری بزنم و میل دارم در مورد شرائط تأسیس بانک قبلاً با او مشورت کنم. به من اطلاع داد که بزودی در پاریس خواهد بود. برای ملاقات با وی به پاریس رفتم و همهٔ مطالب را با او در میان گذاشتم. بلاک به این کار تشویقم کرد. گفتم مؤسسین برای من شرائط فوق العاده ای قائل شده اند از جمله آنکه میخواهند ۳۵ درصد از سود ناخالص سالانه را به من بدهند. آیا این کار بنظر شما منصفانه است؟ جواب داد هر هفته در نیو یورک نظیر این عمل صورت میگیرد و در واقع شهرت و تجربهٔ شما سرمایهٔ شما محسوب میشود.

وقتی صحبت هایمان تمام شد پرسید به عقیده شما وام سد دز را به دولت ایران بدهیم یا نه. گفتم میدانید که من دیگر در این کار نقشی ندارم، اما اگر این وام را ندهید بزرگترین اشتباه را مرتکب شده اید و اگر بدهید خدمت بزرگی به ایران کرده اید.

بعد از این ملاقات به تهران مراجعت کردم و مقدمات تأسیس بانک را فراهم نموده و

اسم «بانک ایرانیان» را برای آن انتخاب کردم. آذر خانه ای را که در ۱۳۳۰، یعنی چند سال قبل از ازدواج با من، خریده بود فروخت و اولین کسی بود که سهام بانک ایرانیان را خریداری کرد. در عین حال او اولین زنی بود که در ایران به عضویت هیأت مدیرهٔ یک بانک انتخاب شد.

موضوع اجازهٔ تأسیس بانک ایرانیان مطرح شد، عبدالحسین علی آبادی، که در آن هنگام رئیس هیأت نظارت بر بانکها و دادستان کل کشور بود، گفته بود مزایائی که برای ابتهاج قائل شده اند خیلی زیاد است. جواب دادم این امر فقط مربوط به اشخاصی است که سرمایه گزاری کرده و این امتیازات را قائل شده اند. بدین ترتیب اجازهٔ تأسیس بانک ایرانیان صادر شد و این بانک در اوائل دی ۱۳۳۸ رسماً شروع بکار نمود.

از بدو تأسیس بانک ایرانیان، برخلاف سنت رایج در ایران که تمام مؤسسات و ادارات اعم از دولتی و خصوصی عکس شاه را در اتاقها نصب میکردند، من از این کار خودداری کردم و بهمین سبب اشخاص مختلف در این مورد به ما تذکر میدادند که باید عکس شاه را در اتاقهای بانک نصب کنید. ولی وقتی مرا به زندان بردند آذر، بدون اطلاع من، دستور داد عکس شاه را در شعبه های بانک ایرانیان نصب کنند.

جمال امامی و ماجرای «تقاضای شرفیابی»

چند روز پس از ملاقات بلاک و بازگشت از پاریس جمال امامی به دیدنم آمد. آذر برای جمال امامی تعریف کرد که گیتی، یکی از آجودان های شاه، از دربار تلفن کرد که چون آقای ابتهاج تقاضای شرفیابی کرده بودند خواستم برای ایشان وقت تعیین کنم و ابتهاج هم به او جواب داده که وقت شرفیابی نخواسته است.

امامی گفت این کار درستی نیست، حالا که تلفن کرده اند ببینید چه میخواهند. و اضافه کرد که رسم بر این است که وقتی شاه میخواهد از کسی تحبیب کند از دفتر مخصوص تلفن میزنند و وقت شرفیابی تعیین میکنند. ضمناً جمال در غیاب من، به آذر گفته بود که به ابتهاج بگو اینجا مشرق زمین و پادشاه صاحب اختیار مطلق است. او میتواند ابتهاج را براحتی ازبین ببرد. یک روز در حین پیاده روی کامیونی میآید و او را زیر میگیرد و یا یک چاقوکش به او تنه میزند و با او گلاو یز میشود.

بالاخره به اصرار آذر، به گیتی تلفن زدم و پرسیدم با من کاری داشتید؟ گفت چون وقت شرفیابی خواسته بودید میخواستند برایتان وقت تعیین کنند. گفتم من وقت شرفیابی نخواسته ام. جواب داد چه اهمیتی دارد که وقت خواستید یا نه، رسم این است که وقتی اشخاصی

مثل شما از مسافرت میآیند وقت میخواهند و به حضور اعلیحضرت شرفیاب میشوند. یک بار دیگر گفتم من وقت نخواسته ام، ولی اگر اعلیحضرت میل دارند مرا ببینند میتوانند مرا احضار بفرمایند و من با کمال افتخار شرفیاب خواهم شد. بعداً، وقتی علا از این موضوع اطلاع پیدا کرد، گفت حق با شماست.

چند وقت بعد به کاخ ملکهٔ مادر دعوت شدیم و ملکهٔ مادر از من پرسید راست است که اعلیحضرت شما را خواسته و نرفته اید؟ جواب دادم درست است. پرسید چطور نرفته اید؟ گفتم از دربار به من تلفن کردند و پرسیدند شما وقت شرفیابی خواسته بودید؟ اگر من براساس این تلفن شرفیاب میشدم و اعلیحضرت میپرسیدند چه مطلبی دارید من چه جواب میتوانستم بدهم؟ اگر اعلیحضرت بخواهند مرا ببینید با کمال میل میروم.

علوی مقدم، رئیس شهربانی، هم آنجا ایستاده بود و تمام این مطالب را میشنید و، از آنجائی که هیچ چیز در ایران مخفی نمیماند، این جریان در تمام شهر پیچید و بدون شک باعث ناراحتی شاه شد، بطوری که شنیدم یک بار در شورای عالی اقتصاد اسم مرا روی یادداشتی نوشت و جلوی اقبال نخست وزیر، که کنار دست او نشسته بود، گذاشت و گفت میگویند این شخصی است که همه جا میگوید من خواستم او را ببینم ولی او به دیدن من نیامده است. البته همه متوجه شدند که منظور شاه چه کسی است.

پیشنهاد نمایندگی بانکهای خصوصی در شورای پول و اعتبار

پس از تأسیس بانک ایرانیان یک روز لاله، رئیس بانک تهران، و مصطفی فاتح، رئیس هیئت مدیره بانک تهران، پیش من آمدند و پیشنهاد کردند که مرا به عنوان نمایندهٔ بانکهای خصوصی در شورای عالی پول و اعتبار انتخاب کنند. گفتم شما این پیشنهاد را از طرف خودتان میکنید یا از طرف بانکهای خصوصی؟ گفتند از طرف خودمان. گفتم اگر همهٔ بانکهای با این نظر موافق باشند قبول میکنم، ولی اگر حتی یک بانک هم مخالف باشد قبول نخواهم کرد. رفتند و بعد از چند روز آمدند و گفتند همهٔ روسای بانکها با انتخاب شما موافقند. گفتم بسیار خوب، قبول میکنم.

روزی تعیین شدو برای انتخاب نمایندهٔ بانکهابه بانک صادرات رفتیم. پس ازاینکه رای گرفتند، برخلاف آنچه که انتظار داشتم، عبدالحسین بهنیا رئیس بانک اعتبارات هم به اندازهٔ من رأی آورد. من بسیار از این موضوع ناراحت شدم. بار دوم وقتی رأی گرفتند بهنیا اکثریت رأی را به دست آورد.

بعداً، وقتی از روسای بانکها تحقیق کردم، معلوم شد اقبال، که در آن هنگام نخست وزیر بود، به رئیس بانک ملی گفته بود که به رؤسای بانکها بگوئید به ابتهاج رأی ندهند،

چون اگر او انتخاب شود همه را تحت نفوذ خود قرار خواهد داد.

پس از این ماجرا به فاتح و لاله گفتم شما اینقدر انسانیت نداشتید که بیائید و این مطلب را به من اطلاع بدهید؟ گفتم من که داوطلب این کار نبودم، اگر میدانستم لااقل در جلسه حاضر نمیشدم. گفتند ما جرأت نکردیم موضوع را به شما بگوئیم.

پرواضح بود که شاه و متصدیان امور حاضر نبودند که من به نمایندگی بانکهای خصوصی در جلسات شورای عالی پول و اعتبار شرکت داشته باشند.

دولت شریف امامی و مقدمات پرونده سازی علیه من

در فترت بین دوره های نوزدهم و بیستم مجلس شورای ملی، جعفر شریف امامی به نخست وزیری منصوب شد و کابینهٔ خود را در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۳۹ به شاه معرفی نمود و در اول اسفند همان سال احمد آرامش، شوهر خواهر خود را، به سمت وزیر مشاور و قائم مقام نخست وزیر در سازمان برنامه تعیین نمود.

آرامش در ابتدای کار خود، در جلسات خصوصی مجلس، اظهاراتی علیه من و دربارهٔ دوره تصدی من در سازمان برنامه بیان داشت و من و اشخاصی از قبیل لیلیان تال، بلاک و آندره مایر را مورد اتهام قرار داد. قابل توجه این بود که در آن هنگام این افراد از جمله کسانی بودند که چه مستقیماً و چه بطور غیرمستقیم با سازمان برنامه و دولت سر و کار داشتند و مورد احترام و اعتماد دولت بودند و لیلیان تال بخصوص هر وقت به تهران میآمد به حضور شاه شرفیاب میشد.

متعاقب این اظهارات، آرامش در جلسهٔ علنی مجلس شورای ملی بیاناتی کرد که بکلی خلاف حقیقت بود و بهمین مناسبت من شرحی خطاب به آرامش نوشتم و برای اطلاع عامه رونوشت نامهٔ خود را به روزنامه های اطلاعات و کیهان فرستادم که در روزنامه های مزبور منتشر گردید. در اینجا مشروح آن اظهارات و عین نامه های خودم و آرامش را ذکر می کنم.

گزارش آرامش، وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه به مجلس [1]

در جلسه روز یکشنبه ۲۰ فروردین مجلس شورای ملی نماینده محترم تبریز آقای دکتر موسوی راجع به برنامه های عمرانی کشور مطالبی فرمودند و بعنوان انعکاس شایعاتی درباره سازمان برنامه بیاناتی ایراد کردند.

از ایشان و از همه آقایانی که احیاناً راجع به سازمان برنامه بیاناتی ایراد و اظهارنظر میفرمایند کمال تشکر را دارم. ایراد اینگونه مطالب درنظر اولیاء سازمان برنامه ناشی از علاقه و توجه نمایندگان محترم به مهمترین مسائل کشوریعنی اجرای برنامه های عمرانی است

....

۱-روزنامه اطلاعات - شمارهٔ ۱۰۴۸۳ - پنجشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۴۰.

نمایندہ محترم فرمودند که تمام افراد مملکت نسبت بکار این سازمان مظنون و مشکوکند و نارضایتی های فراوان دارند در اینکه مردم نسبت به کار و اقدامات سازمان برنامه انتقاد دارند و خرده میگیرند حرفی نیست و من خود بیش از ایشان به این واقعیت اذعان کرده بودم ولی باید دید چرا مردم نسبت به سازمان برنامه بدبین هستند. اگر انصاف بدهیم میبینم که یک قسمت این بدبینی مبنای درستی ندارد زیرا از یکسو بسیاری از خدمات سازمان برنامه از چشم مردم پنهان مانده و از سوی دیگر چون طرحهای طویل المدت هنوز ثمره خود را ببار نیاورده مردم تنگ حوصله و ملول شده اند و از این رو زبان به عیب جوئی گشوده اند. طرحهای طویل المدت از قبیل سدها و راهها هریک سالهائی میخواهند تا فواید خود را عرضه کنند البته این موضوع اختصاص به کشور ما ندارد هر کشوری که بکارهای عظیم و عمرانی دست زده است بیش و کم درمعرض همین گفت و شنودها بوده است خوشبختانه دو سه کار بزرگ سازمان برنامه به انتهای خود نزدیک میشود. سد کرج در آستانه اتمام است و ساختمان سد سفید رود نیز تا یکسال دیگر خاتمه خواهد یافت.

از طرف دیگر مردم از بسیاری از خدمات سازمان برنامه بیخبر مانده اند یا اطلاع ناقصی از آنها دارند شاید کم باشند کسانی که بدانند به وسیله سازمان برنامه تا کنون در ۹۰ شهر این کشور شبکه برق کشیده شده و موتور برق نصب گردیده، در ده شهر لوله کشی آب شده است، در هفتاد شهر اسفالت خیابانها انجام یافته و به همت سازمان برنامه بالغ بر ۵۷۰ مدرسه در سراسر کشور ساخته و تکمیل گردیده است و ٤٣ بیمارستان و درمانگاه و ۵ آموزشگاه بهداشتی بوجود آمده است. گذشته از این چند کارخانه قند با اعتبارات سازمان برنامه توسعه یافته و چند کارخانه سیمان تأسیس گردیده و با ایجاد کارخانه بافندگی و نساجی درتهران و شاهی و بهشهر تولید نساجی کشور فزونی گرفته و محصول قند و شکر تصفیه شده از ۹۰ هزار تن به ۱۳۵ هزار تن رسیده و نیز در شمال و جنوب با اجرای برنامه مبارزه با مالاریا عنقریب این مرض مهلک ریشه کن خواهد شد. با اعتبارات سازمان برنامه تا این تاریخ قریب هزار کیلومتر راه اسفالته و ۱٤۰۰ کیلومتر راه شوسه درجه ۲ ساخته شده. راه آهن میانه به تبریز و شاهرود به مشهد کشیده شده و بنادر خرمشهر و شاهپور تکمیل گردیده است. فرودگاههای مهرآباد و آبادان ساخته شده و فرودگاههای شیراز و اصفهان تکمیل و تجهیز گردیده. خلاصه آنکه از اول برنامه هفت ساله دوم تا کنون جمعاً متجاوز از ۱۷ هزار میلیون ریال به بودجه وزارتخانه های مختلف و دستگاههای دیگر دولتی و ملی از سازمان برنامه کمک شده است.

نکته دیگر این است که آقایان نمایندگان محترم تصدیق دارند که بازار شایعات در ایران گرم است.

تهران شهر شایعه شده است هر روز خبر تازه ای اختراع میشود دهان به دهان میگردد و از تهران به شهرستانها و اغلب بخارج از کشور انتقال مییابد. من در اینجا به منشاء و علل شایعات کاری ندارم آنچه میخواهم تذکار بدهم این است که برای ما امکان تکذیب یا تائید شایعه نیست. منطق و عقل حکم نمیکند که هریک از دستگاههای دولت اداره ای بنام تکذیب شایعه ایجاد کند و خود را ملعبه دست بدگویان و شایعه سازان و شایعه پراکنان سازد.

برای نمونه عرض میکنم که چندی پیش شایع شد که سد کرج ترک برداشته حتی این شایعه بحد شیاع رسید و حال آنکه هرگز چنین چیزی نبوده و از نظر علمی و فنی نمیتوانست

درست باشد. سد کرج بمرحله نهائی ساختمان خود نزدیک میگردد در کمال صحت و سلامت است و بزودی بهره برداری از آن آغاز خواهد گشت در حالیکه راجع به سد کرج که در جوار تهران قرار دارد و هر کسی هر روزه میتواند پیشرفت آن را از نزدیک ببیند چنین شایعاتی پخش میگردد در باره اموری که در مناطق دور دست جریان دارند به طریق اولی افق تخیل وسیعتر میتواند باشد. ولی از طرف دیگر همانگونه که عرض شد نباید بدبینی مردم را نسبت به سازمان برنامه بی مبنا و اساس پنداشت.

مردم حق دارند از سازمان برنامه ناخشنود باشند زیرا میبینند که مبلغ خرج شده و وقت از دست رفته متناسب با نتیجه ای که حاصل میگردد نیست. گذشته از این مردم عقیده مند شده اند که سازمان برنامه تا کنون برای مهندسین مشاور و مقاطعه کاران خارجی سفره رنگین و پر نعمتی بوده است. بطوری که آقایان محترم استحضار دارند از سال ۱۳۳٤ تا کنون ٦٥ هزار میلیون ریال در سازمان برنامه خرج شده است و امروز نیز سازمان با مشکلات بزرگ مالی دست به گریبان است و بیم آن میرود که ناگزیر به تعطیل قسمتی از طرحهای خود گردد. با مشاهده این وضع اسفناک البته نمیتوان قبول کرد که آنچه در گذشته صورت گرفته موافق با مصلحت و صرفه جوئی و دوراندیشی بوده است.

مثالی میاورم: از محل پشتوانه اسکناس، ۳۵۰ میلیون تومان برای کمک به کارخانجات تخصیص داده شد و این مبلغ کشور را از نظر صنعتی دگرگون ساخت و حال آنکه ما در سازمان برنامه نزدیک به ۲۰ برابر این مبلغ خرج کرده ایم و اکنون وضع بدان گونه است که میبینیم.

من از منفی بافی بیزارم و در دوران زندگی خود همواره کوشیده ام که سازنده و مثبت باشم لیکن بیان واقعیت با منفی بافی فرق میکند من منافع مملکت و مصالح ملت ایران را از هر چیز برتر میشمارم و در این راه از بیان هیچ واقعیت هر چند هم که تلخ باشد خودداری نخواهم کرد. چند سال پیش که بعنوان عضو هیئت نظارت سازمان برنامه تذکارهائی دادم و انتقادهائی کردم قصدی جز خدمت نداشتم. ای کاش آنروز اشتباه کرده بودم و پیش بینی های من به حقیقت نپیوسته بود زیرا در این صورت مردم کمتر زیان میدیدند. سر پرست سازمان برنامه یکی از بزرگترین مسئولیتهای این مملکت را بر عهده دارد یعنی مسئولیت عمران آبادی ایران. شاهنشاه برای اجرای این امر مهم به این خدمتگزار اعتماد فرمودند و من بحکم دولتخواهی و وطن دوستی باید بکوشم تا شایسته این لطف و اعتماد باشم و از هیچگونه مانعی نهراسم.

من به صراحت اعلام میکنم که برنامه هفت ساله دوم با کامیابی همراه نبوده است این عدم توفیق علتهای گوناگونی داشته. اول آنکه ضمن اجرای طرحها غالباً اجرای طرحی را متوقف گذارده و انجام طرح دیگری را مرجح دانسته اند چنین بنظر میرسد که در سازمان برنامه دست بکارهائی زده شده که بعضی از آنها در درجه اول لزوم و اهمیت نبوده. من شخصاً با اجرای طرحهای عظیم و درازمدت مخالف نیستم. کشوری نظیر ایران به اجرای اینگونه طرحها احتیاج دارد. ولی بشرط آنکه مقتضیات زمان و مکان بخوبی سنجیده شود یعنی سه عنصر نوع طرح و زمان اجرا و محل اجرا هر یک لزوم خود را مبرهن و مسلم سازند و سپس امکانات اجرائی مورد مطالعه دقیق قرار گیرد و یقین حاصل گردد که اجرای این طرح بخصوص کارهای فوری تر و ضروری تر را به تعویق نخواهد افکند.

دوم آنکه در انعقاد بعضی از قراردادهائی که از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ بسته شده کمتر مصلحت و منفعت ایران رعایت گردیده است. در برخی از قراردادهای مهندسین مشاور گاه گاه به مواردی برمیخوریم که مایه حیرت است و سازمان برنامه را با مشکلات فراوانی رو برو کرده. علاوه بر این اغلب قراردادها از اصراف و تبذیر مبرا نیست. فی المثل دریکی از این قراردادها سازمان تقبل کرده است که علاوه بر پرداخت کلیه مخارج مطالعه و طراحی و نقشه برداری و پرسنلی و مهندسی و نظارتها ۱۵۰ درصد میزان اقلامی که به وسیله خود مهندس مشاور خرج شده بعنوان مخارج اداره مرکزی آن مهندس مشاور که در ارو پا واقع شده بپردازد. بدیهی است که در این صورت مهندس مشاور باید بی اندازه پارسا باشد تا به منظور دریافت حق الزحمه بیشتری پایه مخارج را بالا نبرد.

در موارد دیگر که نظارت با مهندس مشاور است و حق الزحمه او برحسب میزان مخارج اجرائی پرداخت میگردد هیچگونه معیار و حد یقفی تعیین نشده تا مهندس مشاور نتواند بخاطر دریافت حق الزحمه بیشتری به تصدیق و تائید اقلام خرج نامتناسب بپردازد. در ظرف مدت چند سالی که از عمر برنامه هفت ساله دوم میگذرد تا اول سال جاری متجاوز از ۱۵ هزار میلیون ریال به وسیله قریب ۲۰ مؤسسه مهندسی مشاور خارجی خرج شده که قسمتی از حسابها واریز شده و بقیه بایستی تسو یه گردد. البته واریز حسابی که به عمل آمده مطابق قراردادهائی است که با آنها منعقد شده. آنگونه قراردادهائی که در اصطلاح حقوقی قرارداد نابرابر نامیده میشود و نمایندگان محترم کم و بیش به احوال و چگونگی آنها اطلاع دارند. راجع به نحوه انعقاد و کیفیت قراردادها موردی را بعنوان مثال ذکر میکنم. با ذکر نکاتی از این قرارداد که نمونه دلخراشی از قراردادهائی است که بر دوش سازمان برنامه سنگینی میکند توجه خواهند فرمود که چگونه مصلحت و اختیارات سازمان برنامه بحداقل تنزل داده شده است.

این قراردادی است که با یکی از موسسات مشاور خارجی انعقاد یافته و با آنکه در سال ۱۳۳۵ تا کنون متجاوز از ۷ هزار میلیون ریال یعنی ۷۰۰ میلیون تومان به این مؤسسه پرداخت شده حتی به اندازه ده ریال هم حساب تسو یه نگردیده است زیرا دریافت کننده و خرج کننده وجوه مدعی است که چون صورت مخارج را به سازمان برنامه تسلیم نموده و مدت ۶۰ روز اعتراض هم گذشته است دیگر جای هیچگونه گفتگوئی باقی نبوده و حساب تمام ۷۰۰ میلیون دریافتی او بایستی تسو یه شده تلقی شود و حال آنکه چون هیچ مستند خرجی با صورتحسابها همراه نبوده است حسابها اصلاً قابل رسیدگی نیستند تا در صورت لزوم نسبت به آنها اعتراضی شود. البته مؤسسه مزبور به اتکاء قراردادهائی که طی سال ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ با سازمان منعقد نموده و ضمن آنها اختیارات بی موردی به او داده شده و اختیارات سازمان به کمترین حد تنزل یافته تا کنون رضایت نمیداده که اسناد را به ما تحو یل دهد ولی تازه موافقت نموده است که عکس اسناد را بمنظور بایگانی (نه رسیدگی) به ایران بفرستد. اما نظر او هیچگاه مورد موافقت سازمان برنامه قرار نخواهد گرفت و مادامی که عین اسناد از طرف شرکت مزبور دریافت نگردیده و به ماهیت کلیه مخارج رسیدگی نشود وی مسئول وجوه دریافتی شناخته خواهد شد. همچنین لازم است به عرض برسانم که بنا به اصرار و پافشاری هیئت نظارت و شورای عالی سازمان برنامه در همین قرارداد ماده ای گنجانیده شده است مبنی بر اینکه تمام مقررات و قوانین حاکم بر سازمان برنامه باید مورد رعایت مهندس مشاور باشد و به موجب

همین مادهٔ سازمان حق رسیدگی کامل حسابها برای سازمان برنامه محفوظ میماند. گذشته از این اصل کلی حقوقی این است که هر مؤسسه یا افرادی که با کشوری قرارداد میبندد خواه ناخواه تابع قوانین موضوعه آن کشور است.

بدیهی است که مؤسسه مشاور یا مقاطعه کار را نمیتوان چندان گناهکار دانست جوابگوی واقعی مسئول وقت سازمان برنامه است که چنین قراردادهای نامطلوبی را با اینگونه مؤسسات منعقد نموده. حاجت به تذکر نیست که من نتیجه این رسیدگیها را به عرض مجلس خواهم رساند و اگر در عمل با مشکلی برخورد نمایم جریان را به تفصیل معروض خواهم داشت.

آقای دکتر موسوی ضمن بیانات خود از سد سفید رود نام بردند. این سد بطور کلی دو وظیفه مهم انجام خواهد داد. اول آنکه طبق پیش بینی در آتیه یعنی زمانی که شبکه های توزیع آب تکمیل گردند مساحت کشت گیلان را از ۱۳۰ هزار هکتار به ۲٤۰ هزار هکتار خواهد رسانید. دوم آنکه جریان آب را تنظیم خواهد کرد به طوری که مقدار آب جاری در تمام مواقع سال یکسان باشد و در اواخر تابستان و پائیز که آب رودخانه کم میشود مصرف کنندگان دچار بی آبی نگردند. گذشته از این با استفاده از سد سفید رود میتوان در حدود ۸۷ هزار کیلووات برق تولید کرد و به مصرف روشنائی استان گیلان رسانید.

بهرحال لزوم وجود ساختمان سد سفید رود و سد دز و سایر سدهائی که ساختمان شده یا در دست ساختمان هستند بر کسی پوشیده نیست ولی در عین حال باید معلوم شود که آیا مخارج صرف شده با کار انجام یافته متناسب هست یا خیر. در یک کشور همزمان با اجرای پروژه های کوچک و کوتاه مدت دست زدن به برنامه های بزرگ تولیدی و عمرانی نیز ضروری است. چه همانطور که شهرهای کوچک و بزرگ کشور به آب و برق و اسفالت احتیاج دارند همانگونه سدهای عظیم و تأسیسات بزرگ نیز مورد نیازمندی است و از ذکر این نکته ناگزیر هستم که با آنکه سازمان به موجب بند ٦ و ۷ ماده ۹ قانون برنامه هفت ساله دوم موظف بوده است که هر سال یکبار گزارش کاملی مشتمل بر حساب درآمد و هزینه سالیانه با توضیح افزایشی که بر اثر اجرای برنامه ها در امور تولید و درآمد ملی حاصل شده و اشکالاتی که در راه برنامه وجود داشته تنظیم و به دولت و کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی تقدیم کند و مفاصا حساب دریافت دارد تا کنون به این تکلیف عمل نشده و حساب هیچ سال تسویه و واریز نگردیده و هیچگونه مفاصا حسابی تحصیل نشده است. من خواهم کوشید که به کلیه امور رسیدگی شود و همه ارقام از دفاتر استخراج گردد و طی گزارش مفصلی به استحضار مجلس برسد.

به حساب کلیه مهندسین مشاور و مقاطعه کاران خارجی رسیدگی خواهد شد. هم اکنون هیئتهائی از صاحبمنصبان بصیر و بی نظر سازمان مأمور شده اند که در این باب مطالعه و تحقیق کنند نه من و نه هیچیک از مأمورین دیگر در وظیفه ای که بر عهده گرفته ایم غفلت و قصور نخواهیم کرد و ذره ای تحت تأثیر افسون یا خرابکاری معاندین و سود طلبان قرار نخواهیم گرفت.

نمایندگان محترم تصدیق دارند که اشخاص و عواملی هستند که با چنین تحقیق و تجدید نظری به شدت مخالف هستند و برای اینکه به منافعشان لطمه ای وارد نیاید و از عوائد سرشارشان کاسته نگردد به انواع وسائل متشبث خواهند شد و به کارشکنی و جنگ اعصاب

دست خواهند زد ولی ما چاره دیگری نداریم زیرا از یک طرف پای حفظ سرمایه ملی درمیان است و از طرف دیگر سازمان از حیث مالی درمضیقه جان فرسائی است و اگر قوای آن مقداری از طریق صرفه جوئی ترمیم و حفظ نگردد از اجرای طرحهای فوری و ضروری ناتوان خواهد بود و شهرستانها مانند سابق دچار کمبود آب و برق و سایر حوایج اولیه خواهند ماند. در مورد امور شهرسازی خوب است به عرض آقایان محترم برسانم که نظر اینجانب بر این است که انجام امور مربوط به تأمین آب و برق و اسفالت و سایر حوائج و نیازمندیهای شهرستانها را به خود انجمنهای شهر و شهرداریها محول نمائیم بدین ترتیب که سازمان سهم ٥٠ درصد خود را بحساب مشترکی که با امضاء شهرداری دربانک محل باز میشود بریزد و شهرداریها نیز درباره وجوه تعهد شده خود به همین طریق رفتار کنند.

نشر آگهی و مناقصه و انتخاب مقاطعه کار نیز با خود شهرداری باشد و نقش سازمان برنامه به نظارت فنی و برآورد کار انجام شده و پرداخت وجه از همان حساب مشترک محدود گردد.

من امیدوارم که نمایندگان محترم با تفاهم و همدردی کامل به این نکات توجه کنند و همانگونه که انتظار میرود از چاره جوئی و ارائه طریق دریغ نفرمایند.

در مورد وضع مالی سازمان برنامه همانگونه که عرض شد ما اکنون درمضیقه شدیدی به سر میبریم و درآمدهای سازمان برنامه به هیچوجه کفاف مخارج و تعهدات آنرا نمیدهد و از این جهت چه بسا که به متوقف گذاردن بعضی از پروژه های خود نا گزیر شویم و با اینکه برای جبران ٤٠٠ تا ٥٠٠ میلیون تومان کسری خود در صورت امکان اعتباری از خارج تحصیل کنیم نمایندگان محترم خوب میدانند که همه کشورهائی که به مرحله صنعتی و رشد کافی رسیده اند به وام و کمک خارجی احتیاج دارند و حتی یک نمونه هم دربین ممالک آسیائی و افریقائی و آمریکای لاتین نمیتوان پیدا کرد که از این امر بی نیاز مانده باشند همه حرف بر سر نحوه خرج وام است که در راه بهبود زندگی مردم صرف شود یا اینکه تلف گردد.

این مطلب را نیز خوب است به استحضار نمایندگان محترم برسانم که بانک بین المللی ضمن تلگراف و نامه ای که همین دو روزه فرستاده است با مذاکره مجدد درباره وام ١٢ میلیون دلاری ساختمان و توسعه بندرعباس موافقت کرده است و امید میرود که این مذاکرات به نتیجه برسد و ساختمان اسکله بندرعباس به مرحله اجرا درآید زیرا این بندر خدمات بزرگی میتواند انجام دهد و درصورتی که امکان افزایش صادرات مواد معدنی ناحیه مکران و بلوچستان از طریق بندرعباس فراهم گردد پولی که برای تجهیز و توسعه بندر به خرج برسد تنها درظرف چند سال مستهلک خواهد شد.

تا زمانی که اینجانب سرپرستی سازمان برنامه را به عهده دارم میتوانم اطمینان بدهم که از هرگونه عمل خلاف مصالح ملی و خلاف مقررات احتراز خواهد شد از این پس دولت و مجلس مرتباً درجریان کارهای سازمان برنامه خواهد بود و هیچ امری از امور این دستگاه از چشم ملت پنهان نخواهد ماند.

من به بیانات آرامش درمجلس شورای ملی طی نامه ای که در روزنامه اطلاعات منعکس شد پاسخ دادم. و نامه مزبور را در اینجا به تفصیل ذکر میکنم:

جواب ابتهاج به آرامش[1]

آقای آرامش وزیر مشاور و سر پرست سازمان برنامه در جلسه ۳۱ فروردین مجلس شورای ملی طی بیاناتی که در بارهٔ عملیات سازمان برنامه نموده پس از اشاره به کارهائی که سازمان برنامه انجام داده یا در دست اجرا است (و در این قسمت بدبینی مردم را بیمورد دانسته) در باره مهندسین مشاور اظهار کرده که «در انعقاد بعضی از قراردادهائی که از ۱۳۳٤ تا ۱۳۳۸ (یعنی دوره تصدی من) بسته شده کمتر مصلحت و منفعت ایران رعایت گردیده است» راجع به نحوه انعقاد و کیفیت این قراردادها بعنوان مثال موردی را ذکر کرده که «نمونه دلخراشی از قراردادهائی است که بر دوش سازمان برنامه سنگینی میکند.» در این باره سر پرست سازمان برنامه چنین اظهار نموده است که «با آنکه از ۱۳۳۰ تا کنون متجاوز از ۷۰۰۰ میلیون ریال به یکی از مؤسسات مشاور خارجی پرداخت شده حتی به اندازه ده ریال هم حساب تسویه نگردیده» و گفته است «چون هیچ نوع سند خرجی با صورت حسابها همراه نبوده حسابها اصلاً قابل رسیدگی نیست».

اگر چه آقای آرامش مؤسسه مشاور مورد بحث را معرفی نکرد لکن با توجه به بیاناتی که در جلسه دوشنبه ۳۱ فروردین در کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی نموده و با اشاره به تاریخ انعقاد قرارداد و مشخصات دیگر مسلم است که منظور ایشان «شرکت عمران و منابع» است. این شرکت مؤسسه ای است آمریکائی که آقایان لیلیان تال و کلاپ از جمله مدیران آن هستند. در میان کسانی که در کارهای عمرانی وارد هستند کمتر شخصی پیدا میشود که این اشخاص رانشناسد. اگرارگانهای دیگرسازمان برنامه تاکنون ازدادن توضیحات بمنظور روشن کردن اذهان خودداری نموده اند برای آنکه چگونگی این قرارداد روشن شود و مردم ایران بدانند مثالی که بعنوان «نمونه دلخراشی از کارهای سازمان برنامه» ذکر شده از چه قرار بوده است لازم میدانم نکاتی را بطور اختصار به استحضار عموم برسانم.

۱- به موجب قرارداد منعقده بین سازمان برنامه و این شرکت کلیه مخارج شرکت عمران و منابع هر ششماه از طرف مؤسسه حسابداران قسم خورده رسیدگی میشود. حسابداران قسم خورده ای که برای انجام این وظیفه انتخاب شده اند ازمشهورترین مؤسسات دنیا هستند. در اینجا بیمورد نیست توضیح داده شود که در قرارداد دولت با کنسرسیوم نفت که به تصویب مجلسین رسیده دولت تصدیق صحت حسابهای کنسرسیوم را توسط محاسبین قسم خورده از نظر تعیین مالیات بر درآمد قبول کرده. البته اهمیت و حجم درآمد کنسرسیوم نفت بر کسی پوشیده نیست بعلاوه در قراردادهائی که بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت ایتالیائی «آجیب» و شرکت آمریکائی «پان آمریکن» و شرکت کانادائی «سافا» معروف به قراردادهای ۷۵-۲۵ درصد منعقد گردیده و به تصویب مجلسین رسیده مقرر گردیده است که شرکتهای طرف معامله صورت مخارج خود را در مدت دو ماه به شرکت مختلط (که شرکت ملی نفت ایران در آن سهیم است) تسلیم نماید و شرکت مختلط حق خواهد داشت صورت مخارج را مورد رسیدگی قرارداده و برای احراز صحت آن ارائه اسناد مثبت بخواهد و در صورتی که در مدت یکماه و نیم از تنظیم صورت مخارج اعتراضی نسبت به آن نشود هیچگونه اعتراض دیگری بعد از انقضاء مدت مذکور پذیرفته نخواهد شد.

۱- ۱۱ اردیبهشت ۱۳٤۰ - روزنامه اطلاعات

اما در مورد قرارداد سازمان برنامه با شرکت عمران و منابع علاوه بررسیدگی که از طرف حسابداران قسم خورده بعمل میآید به موجب قرارداد مقرر است که شرکت نامبرده هر ششماه صورت حسابها را در اختیار سازمان برنامه بگذارد و سازمان برنامه نیز صورت مخارج را مورد رسیدگی قرار داده و درصورتی که اعتراضی داشته باشد درمدت دو ماه اعتراض خود را به شرکت اعلام کند. شرکت عمران و منابع طبق قرارداد عمل نموده و صورت حسابها و تمام اسناد هزینه مربوطه را در اختیار سازمان برنامه قرار داده و بنابراین تصور اینکه مبالغ هنگفتی به آنها پرداخت شده و هیچگونه رسیدگی در صورت مخارج به عمل نیامده است بکلی برخلاف حقیقت است. اگر اولیای سازمان برنامه عقیده دارند که مدت دو ماه مندرج در قرارداد برای رسیدگی به صورت مخارج و اسناد هزینه کافی نبوده و میل دارند مدت بیشتری چه در مورد مخارج گذشته یا آینده داشته باشند با آشنائی که به طرز فکر و کارمدیران شرکت عمران و منابع دارم مطمئنم در صورت چنین تقاضائی از طرف سازمان برنامه آنها حاضر خواهند شد این مدت را تمدید کنند و موافقت نمایند درمدت معینی رسیدگی مجدد و کاملتری بشود.

دوم- با کمال سربلندی اذعان میکنم که مبتکر اجرای برنامه عمرانی خوزستان من بودم و اینکار را از افتخارات خود میدانم و با اطمینان و مباهات ادعا میکنم که این عمل یکی از خدمات ارزنده به این آب و خاک است. خوزستان ازنواحی کم نظیر دنیا میباشد که دارای ثروتها و امکانات کشاورزی و صنعتی محیرالعقول میباشد. این ناحیه هم آب دارد و هم خاک، هم نفت دارد هم‌گاز طبیعی دارد و هم نزدیک دریا است و هم درسر شاهراههای عمده کشور واقع شده است. پس ازپایان سد دز و دایر شدن برق فراوان و بسیار ارزان و آبیاری قریب ۱۲۵ هزار هکتار زمینهای زرخیز و بعد از به کار افتادن کارخانه قند و نیشکر هفت تپه (نزدیک شوش) که در دست اجرا هستند و در سال جاری کارخانه قند به اتمام میرسد تردید ندارم مردم ایران از خدمات بانیان این کارهای عظیم قدردانی خواهند کرد.

۳- در قراردادهای منعقد با شرکت عمران و منابع رعایت کامل قوانین و مقررات مملکت شده و بهیچوجه من الوجوه تخلفی صورت نگرفته و آنچه شده است به نفع و صلاح ایران بوده. من از لیلیان تال و کلاپ که ازمدیران شرکت هستند لایقتر، شایسته تر، دلسوزتر، امین تر در دنیا کسی را سراغ ندارم.

۴- طبق ماده ۴ قرارداد شرکت عمران و منابع که درتاریخ ۹ فروردین ۱۳۳۵ به امضاء رسید طرفین قرارداد حق داشتند بدون ذکر هیچگونه دلیلی با اخطار دو ماهه قرارداد را فسخ نمایند. من در ۲۵ بهمن ۱۳۳۷ (یعنی بیش از دو سال و دو ماه قبل) ازسازمان برنامه کناره گیری کردم اگر این قرارداد تا آن حد مخالف مصالح کشور بوده که به قول سر پرست فعلی سازمان برنامه «نمونه دلخراشی از قراردادهائی که بر دوش سازمان برنامه سنگینی میکند» بعد از رفتن من نخست وزیر وقت و نخست وزیرفعلی که اختیارات مدیرعامل سازمان برنامه به موجب قانون به آنها واگذار گردیده و متصدیان دیگر امور میتوانستند با صدوریک نامه ساده در ظرف دو ماه این بار سنگین را از دوش سازمان برنامه بردارند و با الغاء آن کشور را از این قرارداد که به این نحو به ضرر مملکت جلوه داده میشود رهائی دهند.

۵- نه تنها اولیاء امور کشور از این ماده استفاده نکردند بلکه بعد از من در موارد مکرر که آقایان لیلیان تال و کلاپ برای سرکشی امور به ایران مسافرت میکردند از طرف مقامات عالیه

کشور از خدمات آنها اظهار رضایت و قدردانی به عمل آمده و به آنها همه گونه اطمینان داده شده است تا با نهایت دلگرمی کارهای خود را کمافی السابق ادامه دهند.

۶- قرارداد اخذ وام از بانک بین المللی به منظور اتمام ساختمان سد دز که زیر نظر شرکت عمران و منابع اجرا میگردد در تاریخ خرداد ۱۳۳۹ (یعنی ۱۶ ماه پس از برکناری من) به تصویب مجلسین رسیده و به موقع اجرا گذاشته شد.

۷- قریب دو سال پس از برکناری من از سازمان برنامه و چند ماه قبل از انقضاء مدت قراردادهای منعقده با شرکت عمران و منابع سر پرست وقت سازمان برنامه با اطلاع و موافقت رئیس دولت و با اظهار رضایت از طرز کار شرکت عمران و منابع پیشنهاد تمدید قراردادها را به شورای عالی و هیئت نظارت سازمان برنامه تسلیم نمود.

۸- قرارداد با شرکت عمران و منابع با تمام کیفیات «دلخراش» آن در اسفند ۱۳۳۹ با امضاء آقای آرامش سر پرست فعلی سازمان برنامه برای باقیمانده مدت برنامه هفت ساله دوم (تا مهر ماه ۱۳۴۱) تمدید گردیده و وظایف دیگری علاوه بر وظایف سابق بشرکت محول شده و مبلغ حق الزحمه سالانه شرکت که در آن تاریخ ۲۲۵ هزار دلار بوده به مبلغ ۳۰۰ هزار دلار افزایش یافت یعنی مبلغ ۷۵ هزار دلار بر آن اضافه شد.

در گزارش سر پرست سازمان برنامه به مجلس شورای ملی در یکجا اشاره به سالهای از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ که قسمتی از مدت تصدی من بوده شده است در جای دیگر گفته شده است از سال ۱۳۳۴ تا کنون ۶۵ هزار میلیون ریال در سازمان برنامه خرج شده چون در پاره ای از روزنامه ها اینطور تعبیر شده است که این مبلغ ۶۵ هزار میلیون ریال در زمان تصدی من خرج شده لازم میدانم توضیح بدهم که آنچه در برنامه هفت ساله دوم در دوره تصدی من به مصرف رسیده در حدود نصف این مبلغ است یعنی ۳۲ هزار میلیون ریال بوده و همچنین از مبلغ ۷،۰۰۰ میلیون ریال که طبق اظهار سر پرست سازمان برنامه بوسیله شرکت عمران و منابع در خوزستان خرج شده مبلغ ۲،۵۰۰ میلیون ریال آن در زمان تصدی من به مصرف رسیده است و اضافه بر این مبلغ هر چه خرج شده بعد از تصدی من بوده است.

سر پرست سازمان برنامه در گزارش خود اشاره به مشکلات بزرگ مالی سازمان برنامه نموده و تحصیل اعتبار از خارج را برای جبران کسری ضروری میداند. در مورد مشکلات مالی باید توضیح داده شود که در قانون برنامه عمرانی هفت ساله دوم مقرر گردیده بود که سهمیه سازمان برنامه از عایدات نفت در سال اول ۶۰٪ و در ۵ سال بعد ۸۰٪ باشد قبل از انقضای دو سال سهمیه سازمان برنامه ان ۸۰٪ به ۶۰٪ تقلیل داده شد و مجدداً در ۱۳۳۸ سهمیه مزبور به ۵۰٪ کاهش یافت بدیهی است در چنین وضعی که از یکطرف عایدات سازمان برنامه برخلاف انتظار و با وجود صراحت قانون اولیه به میزان معتنابهی کاسته میشود و از طرف دیگر نه تنها از طرحهای برنامه هفت ساله چیزی حذف نمیگردد بلکه هم دولت و هم مردم انتظار سرعت و افزایش کارها را دارند جز ایجاد مشکلات مالی نباید توقعی داشت بخصوص که در مدت اجرای برنامه هم قیمت اجناس و ماشین آلا تی که در خارج میبایستی خریداری شود هم دستمزد کارگر و هزینه زندگی در ایران به میزان قابل ملاحظه ای ترقی کرده. من هم عقیده دارم برای جبران کسر درآمد سازمان برنامه تنها راه حل تحصیل اعتبار از خارج است ولی موقعی که مملکت احتیاج به ایجاد اطمینان و جلب اعتماد در داخل و خارج دارد آیا شایسته و

و مصلحت است که یک عده اشخاص معروف به درستی و امانت و لیاقت و کفایت را که در شرائط بسیار مشکل در خوزستان بانهایت صمیمیت و علاقه کارهای عظیمی را انجام میدهند (که بنظر کسانی که عملیات ساختمانی سد دز و کارخانه قند نیشکر را دیده اند پیشرفتهای حاصله را بیشتر شبیه به معجزه دانسته اند) اینگونه مورد تهمت قرارداد؟ آقای نخست وزیر طی گزارشی که در جلسه عصر چهارشنبه ٦ اردیبهشت به مجلس شورای ملی داده اند فهرستی از عملیات سازمان برنامه را ذکر کرده اند که عیناً نقل میگردد:

«در زمینهٔ کشاورزی و آبیاری برنامه‌های عمرانی درجهت ازدیاد محصول کشاورزی به نتایج قابل ملاحظه ای رسیده است. با اجرای برنامه های اصلاح بذر و مبارزه با آفات نباتی از قبیل ملخ و سن، با مکانیزه کردن کشاورزی از طریق فروش ۴۸۰۰ تراکتور ۸۵۰ کمباین و تعلیم تقریباً ۹۰۰ راننده تراکتور و مکانیسین با فروش کود شیمیائی به قیمت تمام شده تولید کشاورزی کشور مدام قوس صعودی را طی کرده است. همچنین از طریق اجرای برنامه کشاورزی زارعین با فنون جدید آشنا شده و با تکمیل و تجهیز دانشکده کشاورزی کرج مهندسین و تکنیسین رو به افزایش است. دامپروری نیز مورد توجه است از اعتبارات سازمان برنامه به موسسه رازی کمک شده و دانشکده دامپزشکی ساخته گردید. چون پیشرفت کشاورزی ایران بستگی به تهیه آب و توسعه آبیاری دارد طرح ساختمان سدهای بزرگ از قبیل کرج که تا دو ماه دیگر تمام است و سفید رود و دز به مورد اجراء گذاشته و برای تشویق صنایع کشاورزی به ساختمان کارخانه شیر پاستوریزه و کارخانه کنسرو مراغه، آذرشهر، مشهد، اصفهان، کارخانه بسته بندی خرمشهر اقدام گردیده است. ضمناً در مشهد، شیراز، اهواز کرمانشاه چهار سیلو که ظرفیت ۸۰ هزار تن دارد ساخته شده است.

در زمینهٔ ارتباطات قریب ۱۰۰۰ کیلومتر راه آسفالته و بیش از ۱،۴۰۰ کیلومتر شوسه درجه دو ساخته شده و بیش از ۲۰ عدد پل از قبیل کرج و پل زاینده رود تمام گردیده. با اعتبارات سازمان برنامه ساختمان و تکمیل راه آهن شاهرود به مشهد و میانه به تبریز به اتمام رسیده. تجهیزاتی از قبیل ۹۷۰ واگن باری و ۱۵۰ واگن مسافری خریداری و تحویل بنگاه راه آهن شد فرودگاههای بین المللی مهرآباد و آبادان و فرودگاههای درجه اول اصفهان و شیراز ساخته و مجهز شده است و با تکمیل و تجهیز دو بندر خرمشهر و شاهپور ظرفیت بارگیری این دو بندر از ۷٦۰ هزار تن به ۱،۴۰۰،۰۰۰ تن افزایش یافته است. جهت تقویت شبکه تلگرافی کشور با خرید کابل گیرنده های تلگرافی و تلفنی و دستگاههای ترمینال و تله تایپ به وزارت پست و تلگراف کمک شده. در زمینه تقویت بنیه صنعتی کشور اقدامات اساسی زیر انجام شده است: ساختمان و نصب کارخانه گونی بافی شاهی به ظرفیت ۷ میلیون متر چطائی. ساختمان و نصب کارخانه چیت سازی تهران به ظرفیت ۳٦ میلیون متر چیت. ساختمان و نصب کارخانه رنگرزی و چاپ شماره ۲ شاهی به ظرفیت ۵۰ میلیون متر چیت. ساختمان و نصب کارخانه سی هزار دوکی شاهی. تکمیل و تجهیز کارخانه نساجی بهشهر. کارخانه های قند مرودشت، فسا، کرمان، چناران توسعه یا ساخته شده اند. دو کارخانه سیمان منجیل و دورود، ساختمان شده و کارخانه سیمان تهران تکمیل گردیده است.

در زمینه امور اجتماعی تا کنون ٤۸ درمانگاه و بیمارستان و آموزشگاه بهداشتی ساخته شده. با اعتبارات سازمان برنامه مبارزه با مالاریا در کلیه نقاط مالاریا خیز در ۲۳،۵۰۰

دهستان به اتمام رسیده و اکنون برنامه ریشه کنی و مراقبت در جریان است همچنین در سراسر کشور نوبت اول تلقیح آبله تمام شده.

در زمینه فرهنگ با اعتبارات سازمان برنامه شاگردان اول دانشکده ها، تعدادی استاد دانشگاه و کارمند وزراتخانه بخارج اعزام شده اند. به موسسات فرهنگی و ورزشی کمک شده و مدارس حرفه ای تجهیز شده است به علاوه ۵۷۰ مدرسه ساخته شده و به دانشگاه تهران برای ساختمان دانشکده ها کمک شده است. به ۹۰ شهر برق داده شد و تا ۸ ماه دیگر به ۷۸ شهر دیگر برق داده خواهد شد. در ١٤ شهر لوله کشی انجام شده و در ٦٤ شهر طرح لوله کشی در دست اجرا است در ۷۰ شهر طرح اسفالت خاتمه یافته و ۱۲ طرح متفرقه از قبیل ساختمان حمام و کشتارگاه تمام شده است. در زمینه عمران منطقه ای در خوزستان برنامه عظیم کشت نیشکر در سطح ۲،۵۰۰ هکتار هم اکنون تمام شده و کارخانه قند نیشکر و تصفیه در شرف اتمام است. ساختمان سد دز طبق برنامه پیش میرود و با اتمام آن آب و برق منطقه وسیعی تأمین خواهد شد و بلوچستان و سیستان نیز طرحهای بسیار مفیدی از قبیل حفر بیش از ۲۰۰ حلقه چاه عمیق در دهات و ایجاد مزارع نمونه کشاورزی و ایستگاههای هواشناسی تمام شده است.»

این بود فهرستی از عملیات سازمان برنامه طبق گزارش آقای نخست وزیر با اینکه این فهرست کامل نبوده و اقلامی از قبیل عملیات سازمان نقشه برداری که وظایف بسیار مهم و موثری انجام داده و سازمان هوا شناسی و برنامه جنگل و اجرای طرح عظیم دشت مغان و مطالعات آبیاری مربوط به سدهای زرینه رود و دو رود زند و هزینه اتمام سد های گلپایگان و سیستان و بند انحرافی بمپور و مطالعات بنادر خلیج فارس مانند بندرعباس و نوشهر و چابهار و عسلویه و هزینه مقدماتی طرح ذوب آهن در آن ذکر نگردیده معذالک گزارش آقای نخست وزر بهترین جواب اظهاراتی است که سر پرست سازمان برنامه در جلسه ۳۰ فروردین نموده است.

موضوع استخدام مهندسین مشاور از جمله مسائلی است که برای بسیاری تولید سوء تفاهم نموده و چنین تصور کرده اند که این کار یکنوع عمل زائدی بوده که سازمان برنامه انجام داده در حالیکه طبق ماده ۱۰ قانون برنامه عمرانی ۷ ساله دوم سازمان برنامه موظف بوده است مهندسین مشاور استخدام نماید و وظایف آنها در قانون مزبور صریحاً قید گردیده است. بنابراین عمل استخدام مهندسین مشاور امری اختیاری نبوده که سازمان برنامه به تشخیص و دلخواه خود به آن مبادرت کرده باشد بلکه اگر اقدام به استخدام آنها نکرده بود از قانون برنامه تخلف مینمود.

در موضوع حق الزحمه مهندسین مشاور ارقامی در افواه شایع شده و تکرار گردیده است که بیشتر جنبه افسانه دارد مثلاً ادعا شده است که پنجاه درصد مخارج عمرانی سازمان برنامه به این مصرف رسیده. طبق ارقام موجود در سازمان برنامه مجموع حق الزحمه های پرداختی به مهندسین مشاور از آغاز برنامه هفت ساله دوم تا اول دیماه ۱۳۳۷ و دو ماه قبل از کناره گیری من در حدود یک چهارم ۳٪ از کل هزینه های عمرانی بوده است. سر پرست سازمان برنامه در مجلس شورای ملی چنین اظهار کرده است: «سازمان برنامه موظف بوده است گزارشهای سالانه به دولت و کمیسیون برنامه تسلیم کند و مفاصا حساب دریافت کند و تا کنون به این

تکلیف عمل نشده و حساب هیچ سال تسویه و واریز نگردیده و هیچگونه مفاصا حسابی تحصیل نشده است.»

درباره این اظهارات لازم است توضیح داده شود که طبق ماده ۹ قانون برنامه هفت ساله دوم سازمان برنامه مکلف است گزارش و حساب درآمد و هزینه سالیانه را به دولت و کمیسیون برنامه تسلیم نماید به این ترتیب که گزارش سالانه به دولت و به کمیسیون برنامه تسلیم میشود ولی حساب درآمد هزینه را هیأت نظارت بعد از رسیدگی درصورتی که ایرادی نداشته باشد به دولت تسلیم میکند. دولت بعد از رسیدگی آنرا به کمیسیون برنامه میفرستد و کمیسیون در ظرف ۱۵ روز رسیدگی نموده و نظر میدهد. تصویب حساب از طرف کمیسیون برنامه به منزله مفاصا خواهد بود. در اجرای این وظیفه سازمان برنامه گزارشهای راجع به برنامه هفت ساله دوم مربوط به دوره تصدی مرا به دولت و کمیسیون برنامه تسلیم نموده و حسابهای مربوطه از طرف قسمت مالی سازمان برنامه به هیأت نظارت تسلیم گردیده است. تا آنجائی که من اطلاع دارم هیأت نامبرده به وظیفه قانونی خود عمل کرده است علاوه بر این از ابتدای تصدی من گزارشهای هفتگی جاری صورت ریز هریک از اقلام مخارج و درآمد سازمان برنامه و از سال ۱۳۳٦ ببعد گزارش ماهیانه حاوی تمام طرحها و درآمدهای سازمان برنامه درج و منتشر گردیده و برای کلیه نمایندگان مجلسین و وزارتخانه ها وروزنامه ها و اتاقهای بازرگانی و مؤسسات دیگر کشور فرستاده شده است. من هیچ دستگاه دیگری در دنیا سراغ ندارم که جزئیات خرج و دخل خود را به این نحو به اطلاع عموم برساند. کشورهائی مانند ایران که با وجود داشتن منابع طبیعی سرشار و امکانات فراوان مردمشان در فقر و محرومیت زندگی میکنند ممکن نیست موفق باصلاح وضع اقتصادی و اجتماعی گردند و سطح زندگی ساکنین خود را بنحو موثر و محسوسی بالا ببرند مگر آنکه برنامه های وسیع عمرانی را برای مدتهای ممتد اجرا نمایند. اجرای چنین برنامه عمرانی به طوری که در تمام کشورهای در حال توسعه دیده شده است با نداشتن تعداد کافی کارشناسان فنی و اقتصادی و اداری و کارگران ماهر و مجرب کار آسانی نیست. یکی از شرائط ضروری و توفیق بر این امور وجود متصدیان با ایمان و با جرأت و با اعتماد بنفس است که از اتخاذ تصمیمات مهم و سنگین و مسئولیت دار نهراسند. این کیفیت بخصوص در کشور ما بینهایت مهم است و باید کسانی را که حاضر میشوند زیر بار این مسئولیتهای خطیر بروند تشویق کرد. هرگونه عملی که باعث تزلزل و دلسوزی و فرار از مسئولیت مأمورین دولت گردد کشور ما را بهمان اندازه از توفیق در راه اجرای اصلاحات باز میدارد و بدون شک به نفع ایران نیست.

ابوالحسن ابتهاج

پاسخ آرامش به نامه ابتهاج [۱]

آقای ابوالحسن ابتهاج مدیر عامل سابق سازمان برنامه مطالبی در روزنامه های اطلاعات و کیهان مورخ ۱۱ اردیبهشت ماه بعنوان پاسخ به گزارش مورخ ۳۱ فروردین اینجانب به مجلس

۱-روزنامه اطلاعات - شماره ۱۰٤۹۷ - یکشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳٤۰.

شورای ملی انتشار داده اند. اگر سکوت حمل بر رضا نمیشد من از پاسخ به گفته های ایشان خودداری میکردم زیرا بیان حقایقی که مبتنی بر اسناد و مدارک مضبوط میباشد و با منافع و احساسات ملی پیوستگی دارند عمیق تر و جدی تر از آنست که بتوان دریکی دو صفحه حق آنرا ادا کرد. خاصه آنکه ممکن است طرح موضوع بدین صورت از جانب بعضی خواسته یا ناخواسته طوری تعبیر و تفسیر گردد که از نیت من بدور بوده است. دیگر آنکه چون آقای ابتهاج قسمت عمده نامه خود را به توضیح درباره سد دز و عمران خوزستان تخصیص داده بودند من ناگزیر خواهم بود که توضیحات امروز خود را بهمان موضوع معطوف دارم و امیدوارم که این امر نیز مورد سوءتعبیر قرار نگیرد و گمان نرود که اینجانب نظر خاصی نسبت به مهندس مشاور خاص یا منطقه خاصی یا کشور خاصی دارم. برای اینجانب تفاوت نمیکند که چه مهندس مشاوری ازچه کشوری از چه منطقه ای از ایران عهده دار چه امری شده است.

آنچه برای من مهم است این است که آیا در تعهداتی که سازمان برنامه در پیش گرفته رعایت مصلحت و صرفه ملی و مقررات و قوانین موضوعه کشور شده است یا نه. و اگر در مورد یا مواردی چنین نشده باشند آیا میتوان راهی یافت که اندکی از آب رفته بجوی بازگردد و رعایت اصول و قانون و انصاف خواسته شود.

گرچه آقای مدیرعامل سابق سازمان برنامه در نامه خود مطالب گزارش مورخ ۳۱ فروردین اینجانب را صریحاً تکذیب نفرموده اند ولی از جوابهای ایشان چنین استنباط میشود که من در تنظیم این گزارش اشتباه یا غلو یا شاید اعمال غرض کرده ام. البته اگر موضوع مورد بحث مابه الاختلافی مثلاً خانه یا زمین یا حسابی بین شخص اینجانب و آقای ابتهاج بود دور از ادب و عقل مینمود که من دامنه گفتگو را به پیشگاه قضاوت عموم بکشانم. ولی متأسفانه موضوع به اندازه ای خطیر و بزرگ است یعنی حرف برسر سود و زیان سرمایه ملتی است که با عرق جبین و تحمل شدائد بسیار ریال ریال می اندوزند و به دست ما میسپارد به امید آنکه در راه خیر او خرج کنیم. اینجانب قانوناً و اخلاقاً وظیفه دار هستم که آنچه را که در این باب به مصلحت مردم میدانم آشکار کنم و باید بسیار سنگ دل و بدخواه خلق باشم که از ادای این وظیفه سر باز زنم و اگر در امری به این درجه از اهمیت لکه ناحقی بر دامن کسی بیفکنم یا سخنی به گزافه و دروغ بر زبان آورم البته مستوجب مجازات خواهم بود.

نخست تذکر این نکته را ضروری دیدم که نظر من نه بر نفی و انکار لزوم طرحهای عظیم و دراز مدت است و نه بر انکار ارزش سد دز و امثال آن. در گزارش خود به مجلس شورای ملی نیز به اهمیت هر دو موضوع اشاره کردم. بحث اینجانب بر سر چگونگی قراردادهای سازمان برنامه و ذکر عوارض ناشی از آنهاست. آقای مدیرعامل سابق در مورد حسابرسی شرکت عمران و منابع نوشته اند: «حسابداران قسم خورده ای که برای انجام این وظیفه انتخاب شده اند از مشهورترین مؤسسات دنیا هستند.» باید توضیح بدهم که حسابرس مورد بحث یک مؤسسه آمریکائی است که با توافق شرکت لیلیان تال و کلاپ و مسئول وقت سازمان برنامه انتخاب گردیده ولی حرف بر سر این نیست که مؤسسه حسابرسی مشهور باشد یا غیرمشهور حرف بر سر این است که اولاً حسابرس خارجی نمیتواند جانشین دستگاه ممیزی و ذیحسابی سازمان برنامه که در واقع طرف قرارداد و پرداخت کننده وجه میباشد و برطبق موازین قانونی ایران مأمور رسیدگی به حسابها گردد. ثانیاً اینگونه مؤسسات خارجی هیچگاه وارد در ماهیت

مخارج نمیشوند بلکه به همین اکتفا میکنند که صورتحسابها را با دفاتر تطبیق کرده اگر به اختلافی در اعداد و ارقام برخوردند تذکار دهند و در اینجا خوب است که تعریفی را که خود شرکت عمران و منابع در یکی از نامه های خود به سازمان برنامه از وظیفه حسابرسی قسم خورده کرده است نقل نمایم. مینویسد ممیزی شامل رسیدگی به اسناد هزینه و طبق روش معمول به حسابرسی تجاری میباشد تا ممیزی مزبور اطمینان حاصل کنند که اقلام وارده در دفاتر حساب صحیحاً به حساب قراردادهای مربوطه گذارده شده و مانده های کلیه حسابها با پول نقد موجود در بانکها و صورت اموال تطابق دارد.

خوانندگان گرامی توجه دارند که وظیفه حسابرسی بر طبق این تعریف محدود به کنترل تجاری حسابها یعنی کنترل جمع و تفریق و رسیدگی به جوانب صوری ارقام است نه ناظر به ماهیت وچگونگی مخارج. در قرارداد سازمان برنامه با شرکت عمران و منابع قید گردیده که صورت حسابهای رسیدگی شده از طرف «مؤسسه حسابرسی» قطعی تلقی میشود مگر آنکه در ظرف شصت روز نسبت به آن از طرف سازمان اعتراضی بعمل آید. سازمان برنامه چگونه میتوانسته است از حق اعتراض خود در صورت لزوم استفاده کند و حال آنکه مؤسسه عمران و منابع فقط صورت مخارج را بدانجا فرستاده نه اسناد خرج مثبته را تنها در این اواخر به اصرار سازمان عکس قسمتی از اسناد را برای بایگانی به ایران ارسال داشته اند. آقای ابتهاج همچنین شواهدی در مورد ارجاع کار به مؤسسه حسابرسی ذکر کرده اند که اگر خوب در آنها دقت شود روشن میگردد که هیچکدام با قرارداد عمران خوزستان و جه شباهتی ندارند و در واقع قیاس مع الفارق شده است. نویسنده نامه نوشته اند شرکت عمران و منابع طبق قرارداد عمل نموده و تمام هزینه مربوطه را در اختیار سازمان قرار داده و بنابراین تصور اینکه مبلغ هنگفتی به آنها پرداخت شده و هیچگونه رسیدگی در صورت مخارج بعمل نیامده بکلی برخلاف حقیقت است. همانگونه که چندی پیش به استحضار مجلس شورای ملی رسانده ام مؤسسهٔ مزبور تاکنون بالغ بر ۹۰ میلیون دلاریعنی بیش از ۷هزارمیلیون ریال ازماپول گرفته و در برابر آن جز صورتحساب خرج و عکس قسمتی از اسناد چیزی به ایران نفرستاده و من موکداً میگویم که سازمان برنامه از سال ۱۳۳۵ تا کنون حتی یک دینار مفاصا حساب به این مؤسسه نداده زیرا اسناد خرج مثبته با صورت حسابها همراه نبوده است. اگر جز این شده بود و سازمان برنامه این حسابها را قطعی تلقی کرده و پذیرفته بود در واقع از قانون و اصول تخطی میشد زیرا در هیچیک از مواد آئین نامه مالی و محاسبات سازمان برنامه که به استناد ماده ۱۰ قانون برنامه هفت ساله اول تنظیم گردیده اجازه داده نشده است که صورت کلیه وجوه بعنوان هزینه قطعی پذیرفته گردد بلکه تاکید شده است که در مقابل اسناد مثبته قابل قبول میتوان هر خرجی را به حساب قطعی پذیرفت. اما مؤسسه عمران و منابع ادعا دارد که به موجب قرارداد چون حسابها را به تصدیق مؤسسه حسابرسی آمریکائی رسانیده است دیگر بری الذمه است. اینجانب عقیده ای درست برخلاف این نظر دارم و مستند من نیز خود قرارداد است که در آن قید گردیده بدیهی است مندرجات این قرارداد در هیچ مورد نباید طوری تعبیر شود که با قوانینی که حاکم بر سازمان برنامه است منافات داشته باشد.

تعجب در این است که از یکطرف این ماده در قرارداد گنجانیده شده و از طرف دیگر اختیاراتی به شرکت عمران و منابع واگذار گردیده که با مقررات کشور و سازمان برنامه

مغایرت صریح دارد. حتی خود شرکت لیلیان تال و کلاپ این اختیارات خارج از حد را اذعان کرده اند. شرکت مز بور در نامه ای که به تاریخ ۳۷/۲/۱۲ بعنوان آقای ابتهاج مدیر عامل وقت سازمان برنامه فرستاده چنین مینویسد: «ما بخوبی واقفیم که از طرف شما و همکارانتان برای انجام وظایف و مسئولیتهائی که این شرکت در قبال سازمان برنامه دارد به میزان قابل توجهی از لحاظ مدیریت امور به ما آزادی عمل تفویض گردیده است» در همین نامه باز تأکید گردیده است: «قراردادهای منعقده بین سازمان برنامه و شرکت عمران و منابع از بسیاری جهات منحصر به فرد است زیرا از لحاظ وسعت عملیات و تخصیص آزادی عمل که در نحوه انجام مسئولیت ها و وظایف شرکت در قبال سازمان برنامه به آن تفویض شده است غیرعادی و بیسابقه میباشد.» خوب توجه فرمائید خود شرکت لیلیان تال و کلاپ این قراردادها را از لحاظ وسعت عملیات «و تخصیص آزادی عمل» منحصر بفرد و غیرعادی و بیسابقه میخواند. به موجب این اختیارات شرکت مجاز گشته که از محل وجوهی که در اختیار میگیرد هرگونه خرجی را که خواست انجام دهد و هر قراردادی را که خواست منعقد کند. هر شخصیتی را بهرترتیبی که صلاح دانست به استخدام درآورد بی آنکه هیچگونه مسئولیتی را قبول کرده باشد. آقای ابتهاج نوشته اند که اینجانب در اسفند ۱۳۳۹ موافقتنامه عمران و منابع را برای مدت باقیمانده برنامه هفت ساله دوم تمدید کردم. گفته ای است صحیح ولی موضوع محتاج توضیح است. روز دومی که من به سازمان برنامه رفتم طرح قرارداد تمدید مدت کار لیلیان تال و کلاپ را نزد من آوردند. سلف من آقای خسرو هدایت از چند ماه پیش مقدمات تمدید این قرارداد را فراهم‌کرده و پیشنهاد آن را به شورای عالی سازمان برنامه فرستاده و شورای عالی و هیئت نظارت با تمدید آن موافقت کرده بودند. خلاصه آنکه موافقت نامه تمام مراحل اداری خود را طی کرده و میبایست آقای مهندس خسرو هدایت آن را امضاء و مبادله نماید که با رفتن من به سازمان برنامه این تکلیف از ایشان ساقط گردید. دوره عملیات آقایان لیلیان تال و کلاپ در نهم فروردین یعنی پس از چند هفته سپری میگردید. این مؤسسه که تا آن روز بیش از هفت میلیون ریال از ما پول گرفته و حسابهایش تصفیه نشده باقی مانده بود و تعهدات زیادی در مقابل سازمان برنامه داشت و مسئول مخارج سنگین و کار ناتمامی بود در صورت عدم تمدید قرارداد کار خود را ترک میگفت و ما را در برابر مشکل بزرگی قرار میداد. بنابراین با همه اکراهی که داشتم چاره ای جز این ندیدم که موافقت نامه تکمیلی را با نماینده شرکت امضاء کنم منتهی نه بشکلی که او میل داشت بلکه تغییراتی در موافقت نامه پدید آمد و موافقت نامه ای را که من امضاء کردم دارای مزایائی است که در ده مورد به شرح زیر در قرارداد اخیر گنجانیده شده است:

۱-بطور کلی روح قرارداد تازه این است که در تاریخ معینی کارهای عمران خوزستان به پایان رسیده و تحویل مقامات ایرانی بشود.

۲-شرکت عمران و منابع در موقعیتی میتواند مبادرت به استخدام کارشناسان خارجی نماید که کارشناس ایرانی و واجد صلاحیت موجود نباشد.

۳-کارشناسان خارجی که استخدام میشوند باید حداقل ۵ سال تجربه و سابقه کار در رشته مربوطه داشته باشند.

۴-کلیه سوابق کارشناسان خارجی میباید قبلاً جهت مطالعه ما ارسال گردد.

۵-برنامه جداگانه ای میباید تنظیم شود که در حداقل مدت تأسیسات عمرانی خوزستان تحویل سازمان آب خوزستان گردد.

٦-برنامه تعلیم آموزش با موافقت سازمان تنظیم گردد و شرکت عمران و منابع مسئول خواهد بود که به ایرانیهای واجد شرایط تعلیمات فنی و علمی دهد تا در موقع تحویل تأسیسات کارشناسان ایرانی عهده دار اداره و بهره برداری تأسیسات عمرانی خوزستان گردند.

۷-در قراردادهای سابق شرکت عمران و منابع هر ششماه یکبار صورت هزینه ها را ارسال میداشت و حال آنکه در این قرارداد پیش بینی شده است که در آخر هر ماه صورت هزینه ها را همراه با اسناد خرج مربوطه میباید ارائه دهند تا با فرصت کافی به آنها رسیدگی شود.

۸-در ضمن دفاتر هزینه های مربوط به این قرارداد و قراردادهای سابق برای مراجعه نمایندگان سازمان برنامه باز خواهد بود تا ما بتوانیم به ماهیت کلیه مخارج رسیدگی کنیم.

۹-مدت این قرارداد یک سال و نیم یعنی تا آخر برنامه هفت ساله دوم میباشد.

۱۰-چون وظایف جدیدی مانند طرح آزمایشی ۲۲،۰۰۰ هکتار زمین جهت کشت نیشکر به شرکت عمران و منابع واگذار شده است بدین سبب حق‌الزحمه شرکت از ۲۲۵،۰۰۰ دلار به ۳۰۰،۰۰۰ دلار افزایش داده میشود.

تا همین حد نیز سئوالی پیش میآید و آن این است که مؤسسه عمران و منابع خوزستان که حاضر بوده است چنین شرایطی را بپذیرد و اسناد هزینه هر خرجی را هم برای ما بفرستد و دفاتر خودش را برای کنترل و بازرسی ما باز بگذارد چرا در قراردادهای گذشته او را از قبول آنها معاف داشته اند.

بلافاصله پس از امضای موافقتنامه برسیدگی به وضع گذشته شرکت پرداختم و چون دریافتم که این مؤسسه از تحویل اسناد مثبته خرج خودداری کرده است از اینجهت در تاریخ بیست و هفتم فروردین ۱۳۴۰ نامه ای به سازمان آب و برق خوزستان که ناظر کارهای آنهاست نوشتم و رونوشتی هم از آن به نمایندگی مؤسسه لیلیان تال و کلاپ مقیم تهران ارسال داشتم و پس از ذکر مقدمه ای در آن نامه به صراحت قید کردم که: بنا به مفاد قراردادی که با مؤسسه عمران خوزستان منعقد شده مقرر گردیده که کلیهٔ قوانین حاکم بر سازمان برنامه بایستی از طرف مؤسسه عمران خوزستان رعایت شود. بنابراین ذکر اینکه چون ٦۰ روز از موقع تسلیم صورت هزینه ها گذشته و از طرف سازمان اعتراضی به عمل نیامده حسابها بایستی پذیرفته شده تلقی شوند بکلی بیمورد بوده و صورت مخارج در صورتی قابل رسیدگی است که با اسناد خرج مثبته همراه باشد و چون صورت حساب از طرف مؤسسه عمران خوزستان و حسابرسی ها ناقص ارسال گردیده از این جهت اصلاً قابل رسیدگی نبوده است تا اگر اعتراضی وارد بود تذکر داده شود. با ذکر مراتب فوق بدیهی است که سازمان برنامه حق هرگونه اعتراضی را نسبت به مخارجی که انجام شده برای خود محفوظ داشته و شرکت عمران و منابع خوزستان تا زمانی که کلیه حسابها مورد رسیدگی قرار نگرفته و مفاصا حساب برای آن قسمت از مخارج که پذیرفته خواهند شد دریافت نداشته مسئول و جوابگوی این وجوه بوده است.

این بود متن قسمتی از نامه ای که به آنها نوشتم. در قراردادی که آقای ابتهاج با مؤسسه عمران و منابع امضاء کرده اند سازمان تعهد کرده است که آنچه را مؤسسه مذکور به عنوان

مساعده درخواست میکند بپردازد و شرکت از محل آن مساعده ها مخارج را انجام دهد. تنها رقم مساعده مبلغی متجاوز از سی میلیون دلار بوده که در شهریور ۳۶ به دستور ایشان پرداخت گردیده و بعد در شهریور ۳۷ این مبلغ به ۶۳ میلیون دلار رسیده. هر کس اندک بصیرتی در این امور داشته باشد میداند که بنا به اصول کلی و مقاطعه کاری و بنا به روش و اصول سازمان برنامه هر پیش پرداختی که به مقاطعه کار داده شود باید مقدمتاً معادل آن ضمانت بانکی دریافت گردد و حال آنکه متأسفانه هیچیک از اقلامی که به شرکت لیلیان تال و کلاپ پرداخت گردیده متکی به ضمانت نامه بانکی نیست. در مورد اینکه شرکت عمران از این اختیارات و مزایای بیحد و حصر چگونه استفاده کرده و نتیجه کار آن تا چه اندازه برای ایران مفید بوده است بحثی است که باید به وقت دیگری موکول شود و البته پس از رسیدگی و ارزیابی کامل، افکار عمومی از آن مستحضر خواهد شد. این است نمونه ای از آنچه آقای ابتهاج در نامه خود از افتخارات خویش دانسته مدعی شده اند که در قراردادهای منعقده با شرکت عمران و منابع رعایت کامل قوانین و مقررات شده و بهیچوجه من الوجوه تخلفی صورت نگرفته و آنچه شده است نفع و صلاح ایران بوده.

جالبتر آن است که در سالی که با شرکت عمران قرارداد انعقاد یافته و مساعده درخواستی او هم پرداخت گردیده اصلاً اعتباری برای این کار در بودجه سازمان برنامه موجود نبوده و در قانون برنامه ۷ ساله دوم ابداً ذکری از ساختن سد دز و عمران خوزستان در میان نیست. ولی ناگهان در وسط کار به فکر عمران خوزستان افتادند و تنها در سال ۱۳۳۶ متجاوز از ۱۴۰۰ میلیون ریال از اعتبارات مربوط به آب و برق و اسفالت شهرستانها کسر کردند و به آن مؤسسه پرداخت نمودند. اکنون اگر فریاد مردم ولایات از دست سازمان برنامه بلند است که سازمان به تعهدات و قولهای خود وفا نکرده برای آن است که قسمتی از اعتبارات مربوط به حوایج اولیه ولایات حذف گردیده و به لیلیان تال و کلاپ پرداخت شده و این خود منشاء بسیاری از نارضایتی های کنونی است. در نامه آقای ابتهاج جمله شگفت آوری است که میگوید من از لیلیان تال و کلاپ که از مدیران شرکت هستند لایقتر، شایسته تر، دل سوزتر و امین تر در دنیا کسی را سراغ ندارم. آنچه من در این عبارت مستتر میبینم پوزخندی است به ملت ایران. ولی باید به تلخی اعتراف کرد که در این مملکت عقیده بسیاری بر این است که قسمت عمده شوربختی های مردم ناشی از دلسوزی های کسانی است که به عقیده جناب آقای ابتهاج از آنها لایقتر، شایسته تر، دلسوزتر و امین تر در دنیا کسی را نمیتوان سراغ گرفت. آقای مدیرعامل سازمان برنامه نوشته اند که اگر این قرارداد تا این حد مخالف مصالح کشور بود چرا تا کنون آنرا لغو نکرده اند؟ بیان این ادعا چون نمکی است که بر زخم پاشیده شود. مگر لغو قراردادی که اینهمه پول در بهای آن رفته و به این صورت نیمه تمام مانده و این همه حساب تصفیه نشده بدنبال خود میکشد کار آسانی است؟ نویسنده نامه به گزارش آقای نخست وزیر که شمه ای از اقدامات سازمان برنامه را در مجلس یادآوری فرموده اند اشاره کرده و آنرا بهترین جواب اظهارات من دانسته اند. در این مورد باید عرض کنم که البته رئیس محترم دولت نمیتوانستند و نمیبایست ضمن گزارش کارهای گذشته دولت اقدامات مثبت سازمان برنامه را نادیده بگیرند و از آن حرفی به میان نیاورند و این حاکی از بزرگواری و سعه صدر ایشان است. گذشته از آن مگر خود اینجانب در گزارش خود به تفصیل از این اقدامات نام نبرده بودم.

هیچکس منکر کارهای موجود نیست بلکه همانگونه که قبلاً عرض کردم حرف بر سر تناسب بین وجوه از دست رفته و نتیجه حاصل شده است. اکنون بصراحت اعلام میکنم که در بعضی موارد مخارج یک طرح بنحو تقریب دو تا سه برابر مخارجی است که حقاً باید صورت گیرد. از آن جمله است همین طرح عمرانی خوزستان که آقای مدیرعامل سابق «با کمال سربلندی خود را مبتکر اجرای آن» دانسته اند. در قرارداد اصلی با شرکت عمران و منابع قید شده است که شرکت «قضاوت و تجربه» خود را برای مطالعه در آبادانی خوزستان در اختیار سازمان برنامه میگذارد. همین کلمه «قضاوت» نشان میدهد که تا چه حد عاقدین قرارداد به ابهام تکیه کرده اند. گذشته از این قرائن دیگری نیز در دست است که نشان میدهد که طرحهای پیشنهادی و برآوردهای مهندسین مشاور غالباً بدون جرح و تعدیلی از جانب سازمان با اعتماد و سخاوت خارج از حد امضاء میگردیده است. من قصد نداشتم که تا این حد نیز پرده دری کنم، حرفهائی بر قلم آورم که موجب ناراحتی افکار عمومی گردد و احیاناً دست آویزی برای رادیوها و تبلیغات بیگانه که از آن سوء استفاده میکنند فراهم آورم ولی از طرف دیگر معتقدم که حق مردم در اطلاع به اموری که مربوط به خود آنهاست بر همه ملاحظات اولویت دارد. بنابراین به ذکر ارقام ذیل نیز میپردازیم:

مؤسسه عمران و منابع طبق قراردادهائی که با سازمان برنامه دارد مبلغ چهارمیلیون و ده هزار دلار یعنی متجاوز از سیصد میلیون ریال برای انتقال برق از آبادان به اهواز و متجاوز از ۶ میلیون دلار یعنی قریب ۵۰۰ میلیون ریال برای تنظیم طرح توزیع برق در خوزستان خرج کرده و همچنین بیش از هشتاد میلیون ریال برای مطالعه به منظور ایجاد صنایع پتروشیمی مصرف نموده و چون اعتباری برای ایجاد چنین صنعتی موجود نبوده و نیست لذا مبلغی را که برای مطالعه خرج گردیده باید هدر رفته انگاشت و نیز بیش از صد میلیون ریال جهت مطالعه کارخانه کود شیمیائی در خوزستان هزینه گردیده که آنهم سرنوشتی بهتر از صنعت پتروشیمی ندارد. از همه اینها گذشته به منظور استطلاع از منابع طبیعی خوزستان بیش از ۴ میلیون دلار یا ۳۲۰ میلیون ریال در اختیار شرکت عمران و منابع گذاشته شده و متجاوز از ۸ میلیون دلار یعنی مبلغی در حدود ۶۰۰ میلیون ریال نیز به منظور تهیه وسایل و تجهیزات اجرای برنامه کل عمران خوزستان و همچنین هزینه های اداری او پرداخت گردیده و بیش از مبلغ یک میلیون دلار هم بابت حق الزحمه به او داده شده که تنها جمع این چند قلم به ۲،۰۰۰ میلیون ریال میرسید. در مورد محمل قانونی مهندسین مشاور آقای ابتهاج بیهوده به خود زحمت استدلال داده اند. هیچکس منکر لزوم مهندسین مشاور نیست و گمان نمیکنم که کسی برایشان ایرادی داشته باشد که چرا به دعوت مهندسین مشاور پرداخته. آنچه مورد حرف است نحوه انتخاب مهندس مشاور و شرائط قراردادهائی است که با آنان انعقاد یافته.

نسبت به حسابهای سازمان برنامه نوشته اند که حسابها در زمان ایشان تنظیم گردیده و به هیئت نظارت ارسال شده. راست گفته اند ولی آیا هیئت نظارت ارقام مخارج انجام شده را تصدیق و تائید کرده است؟ نه، هیئت نظارت برنامه بدون تائید و اظهار نظر صورت حسابها را به هیئت دولت تقدیم داشته و دولت چون آنها را به علت اینکه تائید نشده بود ناقص دیده به سازمان برنامه بازگردانیده و توضیحاتی درباره آنها خواسته است. البته چون حسابها قابل تصدیق و تائید نبودند تا کنون به همان حال بلاتکلیفی مانده اند. همانگونه که خود ایشان

اشاره کرده اند کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی باید طبق قانون این حسابها را تصفیه کند و تصویب آن به منزله مفاصا حساب باشد ولی چنین عملی هنوز صورت نگرفته و اعضای کمیسیون برنامه مجلس شاهد این مدعی میباشند. ادعای دیگری که در نامه آقای ابتهاج شده بود این است که مجموع حق الزحمه های پرداختی به مهندسین مشاور از آغاز برنامه هفت ساله دوم تا اول دیماه ۱۳۳۷ یعنی دو ماه قبل از کناره گیری ایشان در حدود سه و یک چهارم از کل هزینه های عمرانی بوده است. باز در اینجا باید بگویم که ایشان کوشیده اند تا واقعیت را پنهان کنند. بدیهی است که حرف بر سر حق الزحمه تعهد شده است نه حق الزحمه پرداخت شده. حق الزحمه هائی که از جانب ایشان تعهد شده بنا به حکایت اسناد موجود تا پایان کار در بسیاری از موارد از ۱۵٪ خواهد گذشت و حتی گاه به ۲۰٪ خواهد رسید و این سه چهار برابر نصاب بین المللی است. همچنین ایشان اظهار کرده اند که از ۶۵ هزار میلیون ریال که از سال ۳۴ تا کنون در سازمان برنامه خرج شده فقط ۳۲ هزار میلیون ریال آن در زمان تصدی ایشان مصرف گردیده است. در این مورد نیز چون مورد پیش باید تذکر دهم که تمام مبلغ خرج شده به موجب تعهداتی بوده است که ایشان به گردن سازمان برنامه گذارده اند و دنباله پرداخت آن تعهدات هنوز هم ادامه دارد. آنچه من در اینجا گفتم مشتی بود از خروار. باز تکرار میکنم که به حکم اجبار بحث در باره عمران خوزستان به میان کشیده شد وگرنه قراردادهای دیگر نیز بیش و کم بر همین منوال اند. برخلاف نظر آقای ابتهاج که خارجیان را به حال ایرانی دلسوزتر از خود ایرانی شمرده اند عقیده من بر این است که هر گرهی از کار این مملکت گشوده شود بدست خود ایرانی خواهد بود و در چشم من هیچ چیز گرامی تر از این آب و خاک و هیچکس ارجمندتر از ایرانی وجود ندارد. من به نیروی خلاقه و استعداد و آینده روشن این ملت ایمان دارم و در برابر بردباری و مناعت و هوشمندی او سر تعظیم فرود میآورم. من خوب میدانم که ستیزه با زورمندان عاقبت خوشی برای شخص من نخواهد داشت ولی از طرف دیگر آگاهم که راههائی که به سود ملت در پیش گرفته میشود همیشه اینطور نیست که به بن بست یا ناکامی بیانجامد.

بسیار مضحک است که آرامش در بیانات خود مرا جزو «زورمندان» و خود را مظلوم معرفی میکند. حال آنکه او وزیر مشاور و سر پرست سازمان برنامه و شوهر خواهر نخست وزیر بود و من فردی برکنار از کار و مغضوب دستگاه بودم. بهرحال من به این نامه پاسخی دادم که شرح آن در زیر می آید:

پاسخ ابتهاج به آرامش[1]

نامه آقای آرامش که در روزنامه های اطلاعات و کیهان ۱۷ اردیبهشت چاپ شده مشتمل بر دو قسمت است: قسمت اول حاوی مطالب و ارقامی است که مانند اظهارات ایشان در مجلس شورای ملی مخالف با حقیقت میباشد. امیدوارم شورای عالی و هیأت نظارت و سر پرست سازمان برنامه جواب این نکات را بدهد. در قسمت دیگر آقای آرامش بسیار سعی کرده اند که عمل خود را در تمدید قرارداد توجیه نمایند. ایشان مینویسند روز دومی که من به سازمان برنامه رفتم طرح قرارداد تمدید مدت کار لیلیان تال و کلاپ را نزد من آوردند و چون

۱ـ روزنامه اطلاعات – شماره ۱۰۴۹۹ – سه شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰.

دوره عملیات آقایان لیلیان تال و کلاپ در نهم فروردین سپری میگردید با همه اکراهی که داشتم چاره ای جز آن ندیدم که موافقت نامه تکمیلی را با نماینده شرکت امضاء کنم. آقای آرامش در ۳۰ بهمن ۱۳۳۹ در سازمان برنامه حاضر و مشغول کار شدند بقول خودشان موعد قرارداد شرکت عمران و منابع در نهم فروردین ۱۳۴۰ سپری میشد. آقای آرامش تمدید قرارداد را در هفتم اسفند ۱۳۳۹ یعنی بیش از یکماه قبل از انقضاء مدت امضاء کردند. آیا کسی که معتقد است این قرارداد مخالف مصالح ایران بوده و بقول آقای آرامش موضوع بحدی «خطیر و بزرگ است و حرف بر سر سود و زیان سرمایه ملتی است که با عرق جبین و تحمل شدائد بسیار ریال ریال می اندوزد و بدست ما میسپارد به امید اینکه در راه خیر او خرج کنیم» نمیبایستی بحکم وظیفه ملی و وجدانی خود از امضاء قراردادی که تا این حد به منافع ایران لطمه وارد میسازد خودداری نماید؟ آیا کسی که اینگونه خود را امین و دل سوز مردم ایران معرفی میکند نمیبایست در مدت یک ماهی که به انقضاء مدت قرارداد باقی بود بخود قدری زحمت بدهد و با مذاکره با طرف قرارداد لااقل سعی در رفع معایب آن کند و چنانچه توفیق حاصل نمینمود یا آنرا امضاء نکند و یا منافع ملی را بالاتر از صندلی وزارت و سر پرستی سازمان برنامه قرار دهد و با استعفاء از مقام خود صداقت و امانت خویش را در حفظ منافع کشور به ثبوت رساند؟

به عقیده من کسی که اینگونه در انجام وظیفه خود غفلت نموده است حق ندارد خود را قهرمان و حافظ منافع کشور معرفی کند. آقای آرامش در دو جا در نامه خود به آقایان لیلیان تال و کلاپ بعنوان مقاطعه کار اشاره کرده است این نکته میرساند که ایشان با اینکه دو سال در هیأت نظارت سازمان برنامه عضویت داشته و چند ماه سر پرست آن دستگاه بوده اند هنوز توجه نفرموده اند که شرکت عمران و منابع (آقایان لیلیان تال و کلاپ) مقاطعه کار نیستند. این شرکت وظایف مشاور را عهده دار است و عملیات اجرائی و ساختمانی توسط مقاطعه کارانی صورت میگیرد که پس از انجام مناقصه بین المللی و با موافقت سازمان برنامه انتخاب میشوند بنابراین فسخ قرارداد آقایان لیلیان تال و کلاپ به عنوان مشاور مانع از ادامه عملیات مقاطعه کاران نمیگردید و موجب تعطیل کارها نمیشد. آقای آرامش در نامه خود مینویسد: «برخلاف نظر آقای ابتهاج که خارجیان را بحال ایرانی دلسوزتر از خود ایرانی شمرده اند» من نسبت به اشخاصی که به این نوع حربه های پست متوسل میشوند اظهار نفرت و انزجار میکنم. من به ایرانی بودن مباهات دارم و همیشه در مقابل نفوذهای نامشروع خارجی بدون ملاحظه غرب یا شرق مقاومت کرده ام. گمان نمیکنم خاطره ماجرای مبارزه من با دکتر میلسپو هنوز از نظرها فراموش شده باشد. کشور و قومی که بخواهند عقب ماندگی خود را جبران کنند نباید از اجیر کردن متخصصین خارجی و استفاده از معلومات آنها واهمه داشته باشند و این عمل خیانت و اهانت به ملت نیست. آقای آرامش بخوبی میدانند بسیارند کسانی در ایران که عشق و علاقه وطن را فریضه ملی خود میدانند بدون اینکه این وظیفه را وسیله عوامفریبی قرار دهند و یا خدای نخواسته منافع مادی محرک آنها باشد.

ابوالحسن ابتهاج

چند نکته دربارهٔ ماجرای آرامش

بعدها یکی از نمایندگان مجلس برایم نقل کرد که همان هنگامی که آرامش مرا در مجلس شورای ملی مورد اتهام قرار داده بود شریف امامی نخست وزیر هم به محمدعلی ممتاز، وزیر دادگستری، دستور میدهد پروندهٔ سازمان برنامه را مطالعه نماید و راه قانونی تعقیب من را پیدا کند. پس از مطالعهٔ پرونده، و در یکی از روزهائی که هر دو در مجلس حضور داشتند، ممتاز به شریف امامی گزارش میدهد که بنظر او هیچگونه زمینه و دلیلی برای تعقیب ابتهاج وجود ندارد. شریف امامی بحدی از شنیدن نظر وزیر دادگستری عصبانی میشود که با صدای بلند بوی پرخاش کرده و میگوید چطور ممکن است یک وزیر شخصی را مورد اتهام قرار بدهد و در عین حال وزیر دیگری در همان دولت این شخص را قابل تعقیب نداند؟ شریف امامی این مطالب را طوری با شدت و تغیر میگوید که عده ای از وکلا صدای او را میشنوند و ممتاز با حالت اعتراض جلسه را ترک کرده و عازم منزل خود میشود، گویا با قصد آنکه دیگر به وزارت دادگستری برنگردد، و شریف امامی با فرستادن عده ای نزد او میتواند ممتاز را از کناره گیری منصرف کند.

پس از زندانی شدنم در زمان نخست وزیری امینی و استخلاص از حبس، که شرح آن به تفصیل خواهد آمد، با اینکه با ممتاز هیچگونه آشنائی نداشتم، به او تلفن کردم و از رفتارش در این خصوص تشکر کردم. ممتاز گفت من کار فوق العاده ای نکردم و فقط نظر خود را آنطور که تشخیص داده بودم گزارش دادم.

برای من جای تردید نبود که آوردن احمد آرامش فقط بمنظور پرونده سازی علیه من بود. چندی پس از آنکه از زندان آزاد شدم یک روز آرامش در بانک ایرانیان به دیدن آذر آمد و نامه ای به او داد که به من بدهد. آذر گفت چرا خودتان با او ملاقات نمیکنید؟ و به اصرار او را به اتاق من آورد. از دیدن او با آن سوابق حیرت کردم.

وقتی شروع به صحبت کردیم گفت امروز آمده ام به شما بگویم چرا آن مطالب را علیه شما در مجلس عنوان کردم. مرا به این جهت به سازمان برنامه بردند که مدارکی علیه شما تهیه کنم تا بتوانند شما را تحت تقیب قرار دهند. ابتدا به من دستور داده شد یادداشتی راجع به کارهای غیرقانونی شما تهیه کنم. من هم آنچه بنظرم میرسید تهیه کردم و مطالب بصورت گزارشی به شاه داده شد. وقتی شاه آنرا میبیند با تعجب میپرسد همین بود؟ با این حرفها که نمیشود ابتهاج را تعقیب کرد. به شاه گفتم بجز این مطلب دیگری ندارم. آنوقت شاه با خط خودش تغییراتی در گزارش داد که من عین آن را برای شما خواهم آورد.

آرامش گزارش را هیچوقت برای من نیاورد. در ملاقات آن روز آرامش یک نسخه از شبنامه ای را که منتشر کرده بود به من داد. در این شبنامه آرامش از حکومت شاه سخت

انتقاد کرده و چنین نظر داده بود که رژیم سلطنتی باید به جمهوری تبدیل شود. از او پرسیدم که چطور دست به چنین اقدامات خطرناکی زده است. او جواب داد رونوشت تمام مدارک را در یکی از بانکهای سوئیس به ودیعه نهاده و دستور داده است که آنها را پس از مرگش منتشر کنند و دستگاه هم از این موضوع مطلع است.

پس از این ملاقات دیگر از آرامش خبری نشد تا اینکه چندی بعد اطلاع پیدا کردم که در یکی از پارک های شهر به طرف پاسبانی تیراندازی کرده و توسط مأمورین انتظامی به قتل رسیده است. با آشنائی که با احوال آرامش داشتم یقین دارم که او اهل اسلحه و تیراندازی نبود.

همانطور که گفته شد آرامش شوهر خواهر شریف امامی بود و یک زمانی در حزب دموکرات، وابسته به قوام السلطنه، فعالیت داشت و روزنامهٔ «دیپلمات» را نیز منتشر میکرد و بعد در کابینهٔ قوام السلطنه هم به وزارت رسید. قبل از آمدن من به سازمان برنامه آرامش از طرف مجلس به عضویت هیئت نظارت بر سازمان برنامه انتخاب شده بود و از همان ابتدا نسبت به من خصومت نشان میداد و مقالاتی برعلیه من در روزنامه ها مینوشت. رفتار او بنظر من خیلی عجیب بود، ولی چاره ای جز تحمل نداشتم، زیرا که او منتخب مجلس بود. حدس من این است که آرامش توازن روحی نداشت.

دولت دکتر امینی

دولت شریف امامی، در نتیجهٔ واقعه ایکه منجر به قتل یکی از دبیران فرهنگ شد، مورد استیضاح قرار گرفت و در اردیبهشت ۱۳۴۰ استعفاء داد. پس از او علی امینی به نخست وزیری رسید.

روزی که امینی برای تشکیل دولت به حضور شاه احضار شد به من تلفن کرد و موضوع را به من گفت. من به او تأکید کردم که مبادا ضعفی نشان بدهد و باید تمام شرائطی را که برای موفقیت این مأموریت لازم میداند با شاه مطرح کند. امینی به من اطمینان داد که نظر او نیز همین است. او بعد از شرفیابی بار دیگر به من تلفن کرد و گفت شرائط خود را تصریح کرده است.

ولی وقتی برنامهٔ دولت و اسامی وزرای او را در روزنامه ها دیدم تعجب کردم از اینکه شخصی که سالها آرزوی نخست وزیری داشت افرادی را انتخاب کرده است که عده ای از آنها بهیچوجه صلاحیت نداشتند، و هیچ نوع هماهنگی بین اعضای دولت وجود نداشت.

چندی بعد به امینی تلفن کردم. قصدم دادن تذکری دربارهٔ برنامهٔ دولت بود. در این برنامه تصریح شده بود که یکی از وظایف دولت جدید برقراری موازنهٔ بازرگانی بین ایران و

هر یک از کشورهائی است که با ایران روابط بازرگانی دارند. به امینی گفتم هر کس دیگری بجز تو چنین حرفی میزد تعجب نمیکردم، اما از تو که یک عمر با مسائل اقتصادی سر و کار داشته ای بعید است چنین حرفی بزنی. تو باید بخوبی بدانی که چنین کاری عملی نیست چرا که ممکن است ایران خریدار کالاهائی از یک کشور بخصوص باشد ولی اجناسی که قابل صدور به آن کشور باشد نداشته باشد و یا کالائی به کشوری صادر کند ولی اجناسی که مورد نیاز ایران باشد در آن مملکت برای صدور وجود نداشته باشد.

کنفرانس بین المللی صنعتی سانفرانسیسکو

در پائیز همان سال (۱۳٤۰) برای شرکت در کنفرانس بین المللی صنعتی سانفرانسیسکو، که توسط مؤسسهٔ تحقیقات استانفورد[1] برگزار میشد، عازم ایالات متحده شدم تا بنا به دعوت رؤسای کنفرانس نطقی ایراد کنم.

من در اولین کنفرانس صنعتی سانفرانسیسکو، که در سال ۱۳۳٦ تشکیل شد، نیز شرکت داشته و مطالبی در مورد فعالیتهای ایران در زمینهٔ عمران اقتصادی بیان کرده بودم. نطق من بحدی در «هنری لوس»[2]، که رئیس کنفرانس و بنیان گذار و سردبیر انتشارات تایم-لایف بود، اثر کرد که تصمیم گرفت عنوان نطق مرا، که «در ایران دارد دیر میشود»[3] بود، موضوع کنفرانس قراربدهد. بیانات من در کنفرانس سال ۱۳۳٦ از این قرار بود که ایران تحت فشار کمونیزم شوروی قرار گرفته است و تا دیر نشده باید سطح زندگی مردم خود را بالا ببرد و بصورت کشوری پیشرفته درآید و آزادی و استقلال خود را از دست ندهد.

در کنفرانس سال ۱۳٤۰ نطق من بار دیگر در مورد لزوم برنامه ریزی اقتصادی و نقش بخش خصوصی و نیز نحوهٔ کمکهای خارجی به کشورهای درحال توسعه بود. بطور اختصار اظهارات من به شرح زیر بود:[4]

> کمکهای خارجی به کشورهای در حال توسعه فوق العاده پر اهمیت است، لیکن این کمکها باید مقید بشروطی باشد و بصورت کمکهای چندجانبه توسط یک مؤسسهٔ بین المللی مستقل، که تحت نفوذ هیچ یک از دولتهای عضو نباشد، انجام شود زیرا کمکهای دو جانبه ای که در حال حاضر از طریق یک دولت به دولت دیگر انجام میگیرد معایب و مضار بسیاری در بر دارد. اگر قرار باشد کمکهای مالی به کشورهای در حال توسعه تأثیری در وضع آنها داشته باشد باید: اول، مقدار این کمکها به اندازهٔ کافی باشد؛ دوم، کمکهای مالی باید با شرائط خیلی سهل اعطا شود؛ سوم، استمرار کمکهای مالی باید تضمین گردد؛ چهارم، مدت

۱- Stanford Research Institute

۲- Henry Luce

۳- "It's Getting Late in Iran"

٤- رجوع کنید به ضمیمهٔ «ف».

باز پرداخت این کمکها باید طولانی باشد؛ و بالاخره این کمکها باید تحت نظارت بین المللی انجام گیرد.

در چارچوب کمکهای دو جانبه ای که در حال حاضر معمول است این کمکها، بعلت ملاحظات سوق الجیشی دولت های کمک گیرنده، بمصرف طرحهای عمرانی نمیرسد و، حتی اگر هم دولت کمک گیرنده نسبت به حسن نیت کشور کمک دهنده و عادلانه بودن نحوه کمکهائی که از طرف آن کشور پیشنهاد میشود اعتقاد داشته باشد، در مدت کوتاهی آن برنامه ها در اذهان عمومی کشور کمک گیرنده محکوم خواهد بود. مخالفین دولت را متهم خواهند کرد که مملکت را به امپریالیست ها فروخته است و مردم آن کشور این اتهامات را باور خواهند کرد. کمکهای دو جانبه روابط بین کشورها را مسموم میکند بدین نحو که کمک دهنده را مأیوس و کمک گیرنده را منزجر مینماید. کشورهای کمک دهنده چاره ای ندارند جز آنکه کمکهای خود را از طریق مقامات دولتی کشورهای کمک گیرنده پرداخت کنند، اعم از اینکه مقامات دولتی مزبور درستکار و لایق باشند یا نباشند. و هر کجا که دولت کمک گیرنده فاسد باشد از نظر مردم آن کشور دولت کمک دهنده کاری جز حمایت از دولت فاسد انجام نداده است.

کمکهای دو جانبه هیچ وقت نمیتوانند مشوق اصلاحات داخلی باشند. مضافاً به اینکه کمکهای یک دولت به دولت دیگر فشارهای داخلی را برای انجام اصلاحات به تعویق میاندازد، زیرا این نوع کمکها منابع مالی قابل ملاحظه ای در اختیار حکومتهای فاسد قرار میدهد و بدین ترتیب وضع آنها را تحکیم میکند. کمکهای دو جانبه طوری است که دولت کمک دهنده، از بیم به خطر انداختن روابط بین المللی خود، قادر به اعمال شرائط معمولی یک وام دهنده نخواهد بود.

تاریخ اخیر کشور من بهترین نمونهٔ معایب و مضار کمکهای دو جانبه است. تا چند سال قبل آمریکا، بدون اینکه یک شاهی به ایران کمک کند، بیش از هر کشوری بین مردم ایران محبوبیت داشت. ولی امروز پس از یک میلیارد دلار کمکهای گوناگون به کشور ما نه محبوبیتی دارد و نه احترامی. برعکس اغلب مردم ایران اعتمادی نسبت به آمریکا ندارند و بسیاری از آنها از آمریکا متنفرند.

من پیشنهاد میکنم که، بجای کمکهای دو جانبه، مؤسسه ای بین المللی نظیر بانک جهانی، با استقلال عمل و با هیأت مدیره ای که در آن هم نمایندگان کشورهای کمک دهنده و هم کمک گیرنده عضویت داشته باشند، ایجاد شود و این هیأت مدیره مقررات مربوط به هزینه های عمرانی را بطور یکسان در مورد کلیهٔ کشورهای عضو اجرا کند.

قصد من از بیان مطالب فوق این بود که از سیاست کمکهای خارجی آمریکا انتقاد کرده باشم و این امر بدون اشاره به اوضاع ایران امکان پذیر نبود، زیرا آمریکا با کمکهای مالی و نظامی و نیز حمایتهای سیاسی به دوام رژیمی که محبوبیتی نداشت کمک میکرد. به اعتقاد من یگانه راه نجات روابط بین کشورهای غنی و کشورهای فقیر این بود که کمکهای چندجانبه از طریق یک مؤسسه بین المللی مستقل انجام شود و بدینوسیله یکی از علل عمده

وخامت اوضاع بین المللی از میان برداشته میشد. من همچنین عقیده داشتم که باید از شوروی نیز دعوت شود تا بعنوان یکی از کمک دهنده های اصلی بعضویت این مؤسسه درآید و، مثل سایر اعضاء، مقررات مؤسسه را رعایت کند و چنانچه این کشور از عضویت مؤسسه خودداری مینمود دنیا میدانست که شوروی حاضر نیست به کشوری کمک کند مگر اینکه ملاحظات سیاسی در کار باشد.

نطق من در جراید آمریکا منعکس شد و سرو صدای زیادی بپا کرد. حتی از من دعوت شد که نظراتم را در تلویزیون تشریح کنم. در این برنامه «پل هافمن»[1]، مدیر «انجمن عمران بین المللی»[2] نیویورک، و ادگار کایزر، یکی از بزرگترین صاحبان صنایع فولاد آمریکا، نیز حضور داشتند.

اینجا بی مناسبت نیست به این مطلب اشاره کنم که قبل از کنفرانس سانفرانسیسکو مرا برای شرکت در کنفرانسی در دانشگاه آکسفورد دعوت کردند و اتفاقاً موضوع اصلی این کنفرانس هم برنامه های عمرانی و توسعهٔ اقتصادی بود. سر راه کنفرانس سانفرانسیسکو به دانشگاه آکسفورد رفتم. از من درخواست شد نظراتم را در این زمینه ابراز کنم. گفتم مناسب نیست مطالبی را که برای کنفرانس سانفراسیسکو تهیه کرده ام قبلاً اینجا مطرح کنم. اما به اصرار برگزارکنندگان کنفرانس مطالبم را بیان کردم.

این اولین باری بود که من با نمایندگان کشورهای افریقایی آشنا میشدم. پل هافمن نیز به این کنفرانس دعوت شده بود. پس از پایان صحبتم نهرو[3]، یکی از اقوام نزدیک جواهر لعل نهرو و سفیر هند در واشنگتن، از جایش بلند شد و بطرف من آمد. پیش خودم گفتم حتماً میخواهد بگوید با نظر من مخالف است، اما او گفت من سالهاست که عین عقاید شما را دارم ولی هیچوقت نمیتوانستم این عقاید را مثل شما بیان کنم. نمایندهٔ نیجریه، ساموئل آدبو[4]، که وزیر دارائی و یکی از افراد بسیار فهمیده بود، گفت میدانید که کشور من تازه به استقلال رسیده و ما دیگر حاضر نیستیم مجدداً زیر نفوذ خارجیها برویم و اجازه بدهیم که بیایند و کارهای ما را تفتیش کنند. ولی او هم وقتی استدلال مرا شنید قانع شد. به او گفتم اگر شما بگوئید ما پول میخواهیم، مقدار این پول هم نباید محدود باشد، هرطوری هم که صلاح بدانیم آنرا خرج خواهیم کرد، و کسی هم حق رسیدگی نباید داشته باشد اینکار نه صحیح است و نه بصلاح شما.

بعد از کنفرانس سانفرانسیسکو و قبل از بازگشت به تهران برای شرکت در جلسهٔ سالانهٔ

۱- Paul Hoffman
۲- International Developement Society
۳- B.K. Nehru
۴- Chief Samuel Adebo

صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به وین رفتم و بعضی از ایرانیانی که به نمایندگی دولت ایران برای شرکت در این کنفرانس به اتریش آمده بودند به من گفتند که نطق من عکس العمل بسیار بدی در تهران داشته است. بعضی از دوستان خارجی و ایرانی ام که در وین بودند اصرار کردند که من به تهران مراجعت نکنم. حتی یکی دو نفر از آنها که خارجی بودند به من پیشنهاد کار نمودند.

وقتی به فرودگاه تهران رسیدم همسرم آذر گفت اینجا همه در انتظار توقیف تو هستند. یکی دو نفر از دوستانمان به آذر گفته بودند که تلفن کن و به ابتهاج بگو برنگردد.

شکی نیست در اینکه شاه و دستگاه دولت از انتقاداتی که از وضع مملکت میکردم دل خوشی نداشتند، خصوصاً وقتی نظراتم را برای مخبرین خارجی تشریح میکردم. قبلاً هم، در سال ۱۳۳۸، شبکهٔ تلویزیونی «سی. بی. اس.»[۱] آمریکا برنامه ای دربارهٔ ایران تهیه کرد[۲] که در آمریکا پخش شد. در این برنامه «ادوارد مارو»[۳]، مخبر معروف آمریکائی، در مورد مسائل گوناگون با من مصاحبه نمود.

چند ماه بعد از آنهم، بمناسبت اولین سفر رسمی ملکه انگلیس به ایران، تهیه کنندگان برنامهٔ هفتگی «پانوراما»[۴]، که توسط «بی. بی. سی»[۵] در تلویزیون انگلیس پخش میشود، برای مصاحبه نزد من آمدند. به آنها گفتم شما نمی بایستی به سراغ من میآمدید چون من «نه روش شاه را می پسندم و نه از طرفداران او هستم». گفتند ما بهمین جهت پیش شما آمده ایم و در ایران فقط با دو نفر مصاحبه خواهیم کرد. یکی شاه و دیگری شما. در مصاحبه ای که با من بعمل آوردند من، ضمن مطالب دیگر، نگرانی خود را نسبت به میزان تورم در ایران ابراز کردم و بطور کلی از سیاست شاه انتقاد نمودم و تأکید کردم که عایدات نفت صرف آرتش و خرید اسلحه میشود.[۶]

همانطور که در بالا گفته شد پس از مراجعتم به تهران هر آن انتظار داشتم مرا بازداشت کنند تا اینکه یک روز بعد از ظهر آخر وقت اداری، وقتی با خستگی فراوان با آذر از بانک عازم منزل بودیم، امینی تلفن کرد و گفت امروز صبح شرفیاب بودم و صحبت تو بود و در نظر است تعدادی از بانکهائی که وضعشان خراب است در هم ادغام شوند و ترا در رأس آنها قرار دهند. گفتم خیلی تعجب میکنم، چون شنیده ام دولت تو مشغول پرونده سازی علیه من

۱- C.B.S.

۲- Frances Bostock & Geoffrey Jones, Planning and Power in Iran. Great Britain, 1989.

۳- Edward R. Murrow

۴- Panorama

۵- B.B.C.

۶- F. Bostock & G. Jones. Ibid.

است. امینی با خنده گفت: «این حرفها چیه، چرا هذیان میگی؟ چنین صحبتی در بین نیست، ولی تو خودت هم شاه را تحریک میکنی».

قبل از تلفن امینی مدیر مجلهٔ فردوسی به من اطلاع داد که چند روز قبل عده ای از مدیران روزنامه ها مهمان نخست وزیر بودند و سر میز غذا امینی میگوید اگر لازم باشد من دوست خودم ابوالحسن ابتهاج را هم توقیف خواهم کرد.

...باج واحضار عده‌ای از اعضای سازمان برنامه

...ی از کشور ممنوع...

...ان

رهبران ملیو...
دستگیر...

...م ابتهاج کارهای بانکی همسرش را بعهده گرفت

...د اعتراض کرد

از ابتهاج سه جلسه دیگر بازپرسی...

بعداز خاتمه بازپرسی اطلاعاتی دراختیار جراید گذاشته خواهد...

● جیفومیل ... در ۶۹ میلیون دلار و تخلف از قانون سازمان برنامه از موارد اتهام است.

● ابتهاج بخبرنگاران گفت: در مملکتی که دزدها آزادانه در خیابانها راه میروند من باید به زندان بروم برای اینکه برای آبادانی خوزستان زحمت کشیدم

● برای نتیجه زحمات من جشنها میگیرند ولی مرا مثل دزدها ...

...دادگستری

بطوریکه ...

آخروقت روز ...

ابتهاج طبق قرار ...

شد خبرنگار ...

جریان بازداشت ...

کرده است که ...

خوانندگان میکنند...

بافساد
بشدت ادامه خواهد یافت

● شاهنشاه برنامه دولت را تایید فرمودند

● نخست‌وزیر گفت: بزودی اطلاعاتی دراختیار مطبوعات خواهد گذاشت

● من از بازداشت ابتهاج هیچ اطلاعی نداشتم

● خبرگزاریها اطلاع میدهند: دستگیری ابتهاج نشانه ...

قرار بازداشت ابتهاج

اتهام تصرف غیر قانونی در اموال دولت صادر شد

نخست‌وزیر گفت: من از بازداشت ابتهاج خبر نداشتم

بقلم: دکتر ...

...لال اقتصا...

ابتهاج ... - ۱۴ -

مصاحبه ... ابتهاج

مخارج لیلیانتال و کلاپ

ملاقات ممنوع

وام جدید امریکا

فردا در واشنگتن مورد بررسی ...

فصل بیستم
زندان

بازداشت

یکی دو روز بعد از تلفن امینی، پنج شنبه ۱۸ آبان ۱۳۴۰ احضاریه ای از دیوان کیفر به دست من رسید که خواسته بود ظرف پنج روز خودم را به دیوان کیفر معرفی نمایم. به آذر گفتم من پنج روز صبر نخواهم کرد چون اطمینان دارم مرا بازداشت خواهند کرد. از او خواستم چمدان کوچکی از وسائلی که در زندان لازم خواهم داشت آماده کند.

صبح شنبه ۲۰ آبان خودم را به دیوان کیفر معرفی کردم. قبلاً به محمد جهانشاهی، که در آن وقت هنوز مشاور حقوقی سازمان برنامه بود، تلفن کردم و پس از اینکه موضوع را با او در میان گذاشتم پرسیدم آیا میتوانم وکیلی همراه خودم ببرم؟ جواب داد میتوانید. از جهانشاهی خواهش کردم یک وکیل مطمئن معرفی کند و او «طه» را معرفی کرد که ایکاش نکرده بود، چون وقتی به دیوان کیفر رفتیم او در تمام مدت سکوت کرد.

درآنجا پس ازمدتی معطلی مرابه اتاق باز پرسی بردند.باز پرس آدم مفلوک و بیچاره ای بود به اسم عبدالله نصیری که معلوم شد برادرزادهٔ نعمت الله نصیری، رئیس شهربانی وقت و رئیس بعدی سازمان امنیت است.

من قبل از شروع تحقیقات گفتم بشرطی به سئوالهای شما جواب میدهم که یک نسخه از پاسخ ها را به من بدهید. شرط من پذیرفته شد. معلوم بود سئوالها قبلاً تهیه و به باز پرس داده شده است، چون در موقع خواندن گیر میکرد. بهرحال او از روی کاغذ سئوالات را میخواند و از من جواب میخواست و سعی میکرد این عمل را طوری جلوه بدهد که من متوجه نشوم.

نصیری پرسید در مورد طرحهای خوزستان شما به موجب چه مجوزی اختیارات خود را به

یک عده خارجی واگذار کردید؟ منظور او قرارداد با شرکت عمران و منابع بود. جواب دادم من اختیاراتم را به هیچکس واگذار نکرده ام. پرسید قبل از اینکه لیلیان تال و کلاپ را استخدام کنید آیا تحقیقات لازم را در مورد آنها بعمل آوردید؟ جواب دادم اگر اسم این اشخاص برای شما تازگی داشته باشد دلیل بر این نیست که من آنها را نشناسم. لیلیان تال و کلاپ اشخاصی هستند که در نتیجهٔ کارهای عمرانی بزرگی که در آمریکا انجام داده اند در سرتاسر دنیا شهرت پیدا کرده اند. در جواب سئوالی در مورد برنامه های عمرانی خوزستان گفتم پیشنهادم را به نخست وزیر وقت دادم و پیشنهاد من در کمیسیون مشترک برنامهٔ مجلسین، که حق قانون گذاری داشت، مطرح شد و با حسن استقبال به تصویب رسید و اعتباری به مبلغ ۵۰۰ ملیون ریال داده شد که بعد از امضاء قرارداد در اختیار آنها گذاشته شد. دو روز بعد وقتی شاه از سفر هندوستان برگشت آنها را به حضور او برده و معرفی کردم.

بازجوئی از من تقریباً پنج ساعت طول کشید و ساعت یک بعد از ظهر، به عنوان اینکه وقت اداری به پایان رسیده و باز پرسی تکمیل نشده است، به اصطلاح حقوقی بمنظور «عدم تبانی» برای من قرار بازداشت صادر کردند.

وقتی در اتاق باز پرسی باز شد یک مرتبه عده ای از خبرنگاران و عکاس ها که پشت در ایستاده بودند وارد اتاق شدند و پرسیدند موضوع چیست؟ در حضور باز پرس گفتم که من به کارهائی که کرده ام افتخار میکنم. برای کارهائی که من کرده ام امروز دیگران جشن میگیرند و افتخار میکنند. باز هم اگر بیایم نحوهٔ عملم با گذشته فرق نخواهد کرد. دزدها در خیابان آزاد هستند و مرا به جایگاه دزدان میبرند.[1]

قابل ذکر اینکه چند سال بعد شاه طی مصاحبه ای با یک نویسندهٔ آمریکائی گفته بود: «من این آدم را درک نمیکنم. ایران نسبت به او خیلی خوبی کرده است، معذالک او به ایرانی علاقه ندارد. همهٔ ما را دزد میداند و به کارهائی که ما انجام میدهیم اعتقاد ندارد. بدتر از همه این است که ظاهراً حتی مملکت خودش را هم دوست ندارد.»[2].

روزی که مرا به دادگستری احضار کردند آذر سعی کرد با نخست وزیر، وزیر دادگستری و وزیر دربار تماس بگیرد. امینی از موضوع اظهار بی اطلاعی کرد، وزیر دربار و

۱-نگاه کنید به روزنامه اطلاعات - ۲۱ آبان ۱۳۴۰

۲- E.A. Bayer, Persian Kingship in Transition. New York, 1968.

عین حرف شاه، که به انگلیسی ادا میشد، چنین است:

"I don't understand this man. Iran has been good to him, yet he doesn't like Iraninas. He calls us all thieves. He doesn't believe in what we are doing. The worst thing is that he doesn't like his country."

وزیر دادگستری هم به عناوین مختلف حاضر نشدند با آذر صحبت کنند. نورالدین الموتی، وزیر دادگستری، آنروز به علت کسالت در دفتر خود حاضر نشده بود. اما چطور ممکن بود که بازپرس، آنهم بازپرسی فرمایشی، بدون اطلاع وزیر دادگستری دست به چنین کاری زده باشد؟ همه میدانستند وزیر دادگستری که سابقاً کارهای شخصی امینی را انجام میداد و کاملاً تحت نفوذ او بود نمیتوانسته بدون اطلاع و موافقت امینی چنین اقدامی کرده باشد.

تعیین وجه الضمان و مصاحبهٔ دادستان

مرا با وجه الضمانی به مبلغ سیزده هزار میلیون ریال که رقم بی سابقه ای بود به زندان فرستاده و ممنوع الملاقات کردند. این خبر باعث حیرت همه گردید. مخبرین جراید راجع به این رقم سنگین از دادستان استفسار کردند. بدواً دادستان جواب صحیحی نمیداد ولی وقتی مخبرین پافشاری کردند نامبرده با تمسخر جواب داد وجه الضمانی تعیین کردم که فقط اربابش «کندی»[1] از عهده پرداخت آن برآید.

در همان روزها یکی از روزنامه های تهران بطور مزاح نوشت علت اصلی توقیف ابتهاج این است که دولت میخواهد بدین وسیله کسری بودجهٔ سه سال گذشتهٔ خود را تأمین کند؛ و آنوقت نویسندهٔ مقاله حساب کرده بود که دولت در سه سال گذشته معادل مبلغ وجه الضمانی که برای من تعیین کرده بودند کسری بودجه داشته است.

اوایل همه تصور میکردند که طبق معمول وقتی شخصی زندانی میشود وجه الضمانی تعیین میگردد که متهم بتواند با سپردن ضمانت آزاد شود تا وقتی که پرونده به محکمه برود. بدین منظور عده ای از بازرگانان، دوستان و همکاران سابقم در بانک رهنی، بانک ملی ایران و سازمان برنامه، حتی مستخدمین جزء، به آذر مراجعه و داوطلب شدند املاک خود را گرو گذاشته و مرا آزاد کنند. یک روز «بَذْر»، یکی از تجار متمول بازار که نابینا بود و با من سابقهٔ آشنائی داشت و آدمی بسیار مذهبی بود بطوریکه هر سال در ایام محرم مراسم عزاداری با تشریفات خاصی در منزل او برگزار میشد، شخصاً نزد آذر در بانک رفت و گفت حاضر است اسناد مالکیت خود را برای رهائی من در اختیار دادگستری قرار دهد. او در ضمن گفت مشغول جمع آوری اسناد مالکیت در بازار است. غافل از اینکه علت واقعی بازداشت من غیر از این مسائل بود.

زندان موقت شهربانی

بعد از ظهر ۲۰ آبان ۱۳۴۰ مرا به زندان موقت شهربانی بردند که نزدیک ساختمان

۱- J.F. Kennedy

اصلی شهربانی کشور بود و در اصل برای زندان ساخته نشده بود. زندان موقت متصل به زندان زنان بود و پنجره های آهنی زندان زنان از آن بخوبی دیده میشد. جیغ و داد و سر و صدای زنهای زندانی مانع از یک لحظه استراحت میشد.

پس از اینکه مرا به زندان بردند دیدم عدهٔ دیگری هم آنجا هستند. منجمله منتصر، شهردار سابق تهران، و سرتیپ نویسی، رئیس هیئت مدیرهٔ شیلات شمال. زندانیان جمعاً پانزده نفر بودند و همه به اتهام اختلاس و سوءاستفاده بازداشت شده بودند. یک رانندهٔ کامیون هم بود که شخصی را زیر گرفته و کشته بود و کارش این بود که برای بقیهٔ زندانیان چای میآورد و پیشخدمتی میکرد. وقتی من وارد شدم گفتند ما از صبح خبر داشتیم شما را امروز به زندان میآورند. همه مشغول خوردن ناهار بودند. باوجود اینکه از صبح چیزی نخورده بودم هرچه اصرار کردند بعلت زخم معده پرهیز داشتم و نمیتوانستم غذای عادی بخورم.

در فاصلهٔ کوتاهی مرا صدا کردند و باوجود اینکه ممنوع الملاقات بودم با کمال تعجب دیدم آذر به اسم همسر یکی از زندانیها با چادر وارد زندان شده و برای من غذا آورده است و از آن ببعد هم مرتباً روزی دو بار از منزل برایم غذا میآورد.

من در یک اتاق دو متر در سه متر زندانی شدم که در انتهای راهروئی بود و باید از دو درب آهنی که هر دو را قفل میکردند رد شد و به آنجا رسید. یک تختخواب چوبی شکسته هم در آن بود. بعداً آذر اجازه گرفت و یک تختخواب سفری برایم آورد.

پس از توقیف من سهام بانک ایرانیان به مقدار معتنابهی تنزل کرد و به این مناسبت پس از ده روز به دادستان کیفر نامه ای نوشتم که چنانچه اجازه ندهید با مدیران قسمت های مختلف بانک ایرانیان ملاقات داشته باشم و در نتیجه خسارتی به بانک وارد شود شما را مسئول خواهم دانست. البته آذر هر روز در بانک حاضر میشد و مراقب اوضاع بود. پس از مدتی به آذر، فرزندانم، برادرم و دو نفر از اعضای بانک ایرانیان اجازه دادند که با من ملاقات کنند.

بعضی از روزها ممنوع الملاقات بودم و بعضی از روزها این مانع وجود نداشت و من علت این ترتیب را هیچوقت نفهمیدم و باید بگویم که رو یهمرفته رفتارشان در مورد من ثابت نبود. بعضی وقتها خیلی سختگیری میکردند و روزهای دیگر کمتر مزاحم میشدند. بطور مثال چندین بار آذر خبرنگاران خارجی را به عنوان طبیب و یا اقوام نزدیکش به دیدن من در زندان آورد.

در ضمن اجازه دادند برایم روزنامه بیاورند و در حیاط کوچکی که طول آن بیش از شش متر نبود و یگانه جائی بود که فضای آزاد داشت میتوانستم گاهی قدم بزنم و روزنامه بخوانم. چون تمام عمرم عادت به مطالعه داشتم ساعتهای متمادی در اتاق کوچک زندان که سقف

بلندی داشت و یک لامپ لخت بیست و پنج شمعی از آن آویزان بود مطالعه میکردم. در چنین شرایطی چشمم خیلی ضعیف شد و در نتیجه نیروی بینائیم روز بروز بدتر شد.

روزی که برادرم غلامحسین خان در زندان بدیدنم آمد به من گفت که احمد شریعت زاده و دکتر محمد شاهکار داوطلب شده اند وکالت مرا بدون دریافت حق الوکاله بعهده بگیرند. گفتم اگر واقعاً مایل هستند چنین کاری را به عهده بگیرند با کمال میل قبول میکنم. احمد شریعت زاده از افراد نازنینی بود که من او را از زمانی که در بانک شاهی کار میکردم و او وکیل بانک شاهی بود میشناختم. او مازندرانی بود و زبان فرانسه را پیش خود بخوبی یاد گرفته بود و با قوانین فرانسه آشنائی داشت. بسیار دقیق بود و از ابراز نظر قبل از اطمینان کامل خودداری میکرد. شاهکار هم از وکلای معروف و برجستهٔ ایران بود.

این دو وکیل کار دفاع مرا بعهده گرفتند و بلافاصله نسبت به بی اساس بودن اتهامات و بازداشت من اعتراض کردند ولی محکمه اعتراض وکلای مرا رد کرد. سالها بعد، وقتی سهام بانک ایرانیان را فروختم، توانستم با پرداخت مبلغ ناچیزی به شریعت زاده و شاهکار دین خود را به آنها ادا کنم.

در همان اوائلی که مرا بازداشت کرده بودند یکروز دکتر شاهکار به آذر گفته بود احتمال دارد دادستان شما را به دادگستری احضار کند. آذر پرسیده بود به چه علت؟ شاهکار جواب داده بود دادستان به من گفته است قصد دارد کلیهٔ معاملاتی را که از سال ۱۳۳۴ (یعنی یکسال قبل از ازدواج با ابتهاج) انجام داده اید رسیدگی کند. آذر گفته بود ما در سال ۱۳۳۵ ازدواج کردیم. شاهکار جواب میدهد دادستان به این نکته توجه دارد معذلک گفته باید رسیدگی از سال ۱۳۳۴ انجام شود، مضافاً به اینکه میخواهد بداند آیا از آن تاریخ تا بحال چیزی به ثروت شخص شما اضافه شده است یا خیر. آذر گفته بود نه فقط چیزی به ثروت من اضافه نشده بلکه در چند مورد مجبور شده ام بعضی از املاکی را که قبل از ازدواج با ابتهاج داشتم بفروش برسانم و اسناد آن در محاضر وجود دارد. دادستان میتواند بدون اینکه مرا احضار کند تحقیقات لازم را انجام بدهد. البته آذر هیچوقت به دادگستری احضار نشد و حدس من این است که آنها میخواستند با تهدید آذر ناراحتی بیشتری برای ما فراهم کنند.

گرفتاری آذر در دانشگاه

هنگامی که مرا به زندان بردند یک روز دکتر محسن سیاح، رئیس دانشکده دندان پزشکی، به آذر میگوید بهتر است شما فعلاً در کلاس های درس حاضر نشوید چون ممکن

است دانشجویان در مورد بازداشت ابتهاج از شما سؤالاتی بکنند. پس از مدتی بار دیگر رئیس دانشکده او را میخواهد و میگوید تا تکلیف ابتهاج روشن نشده بهتر است شما تقاضای مرخصی کنید.

دانشگاه تهران در آن هنگام متشنج بود و اغلب اعتصابهائی صورت میگرفت که منجر به تعطیل دانشگاه میشد. در این وقت دست اندرکاران دانشگاه درصدد برآمده بودند تا عده ای را که دستگاه از آنها دل خوش نداشت کنار بگذارند ولی انجام چنین امری کار ساده ای نبود.

اما چند سال بعد، هنگامی که علینقی عالیخانی به ریاست دانشگاه تهران منصوب شد، از طرف دکتر اقبال رئیس منتخب هیأت امنای دانشگاه تهران به وی اختیار داده شد که عده ای را بازنشسته و از کار برکنار نماید. مصوبهٔ هیأت امناء به شرح زیر است:

بتاریخ ۱۳۴۸/۱۰/۸

جناب آقای عالیخانی رئیس محترم دانشگاه

پیرو نامهٔ مورخ ۴۸/۱۰/۷ که ضمن آن آئین نامهٔ استخدام هیأت علمی دانشگاه برای اجرا ابلاغ گردید متن مادهٔ واحده ای که در تکمیل آئین نامه مزبور بشرح زیر بتصویب کمیسیون هیأت امناء رسیده است برای اجرا ابلاغ میشود: «رئیس دانشگاه تهران مجاز است از تاریخ تصویب این مقررات تا یک سال هر یک از اعضای هیأت علمی را که بیش از ۱۵ سال سابقهٔ خدمت دولتی دارند بازنشسته کند. به خدمت افرادی که کمتر از سی سال سابقه خدمت داشته باشند حداکثر ۵ سال اضافه خواهد شد.»

رئیس کمیسیون منتخب هیأت امناء دانشگاه تهران - دکتر اقبال

در نتیجهٔ این اختیار ۱۵۰ نفر از هیأت علمی دانشگاه، و از جمله آذر را که حدود شانزده سال سابقه خدمت داشت، بازنشسته و در واقع اخراج کردند. بسیاری از این افراد تحصیل کرده های خارج و در رشتهٔ تخصصی خود کم نظیر بودند. در همان وقت شایع بود که علت بازنشسته شدن این عده مخالفت آنها با دستگاه بوده است.

بازپرسی

چنان که گفته شد، از همان جلسهٔ اول بازپرسی به من گفتند که شما خودسرانه دست به یک سلسله کارهائی زده اید که برخلاف قوانین مملکت است. گفتم من تمام کارهایم را بدون استثناء با تصویب تمام ارکان سازمان برنامه و با رعایت همهٔ جوانب قانونی و با اطلاع دولت انجام داده ام. پرسیدند مجوز قانونی این کارهائی که انجام داده اید چیست؟ پاسخ دادم تمام اینها جزو اسناد سازمان برنامه موجودند و میتوانید به آنها مراجعه کنید.

برای اینکه مطمئن بشوند که ادعای من در مورد قانونی بودن کارهایم تا چه اندازه درست است محمد جهانشاهی را، که مشاور حقوقی سازمان برنامه بود، به دادگستری احضار نموده و ابتدا سعی کردند که او را مرعوب کنند. به جهانشاهی گفته بودند میدانید که ابتهاج مرتکب اعمال خلاف قانون شده و تحت تعقیب است ولی ادعا میکند که کارهایش با رعایت قانون انجام شده و تمام مدارک مربوط به آن در سازمان برنامه موجود است. ضمناً به جهانشاهی گفته بودند که شما باید مراقب مطالبی که میگوئید باشید چون ممکن است حرفهای شما برایتان عواقبی داشته باشد. جهانشاهی با شهامت فوق العاده ای گفته بود اظهارات ابتهاج درست است و تمام این مدارک در پرونده های سازمان برنامه منعکس است. از او پرسیده بودند که پرونده ها کجا هستند؟ جهانشاهی جواب داده بود اینها همان پرونده هائی است که شما چندی پیش آمدید و توقیف کردید و به دیوان کیفر بردید.

همانطورکه قبلاً گفته شد[۱]، در ابتدای تصدی سازمان برنامه پیشنهاد کردم که مسائل مختلف در جلسات مشترک شورای عالی برنامه و هیئت نظارت حل و فصل شود. تا پیش از آن آنها جلسات جداگانه داشتند و اسناد کارشان نیز جداگانه نگهداری میشد. اما با تصویب پیشنهاد من در جلسات مشترک شورای عالی و هیئت نظارت صورت مذاکرات در دفتر مخصوص جلسات مشترک مثبت میشد.

مأموران باسهل انگاری و بدون اینکه راجع به چگونگی امرتحقیق کنند،فقط به صورت جلسات جداگانهٔ شورا و هیأت مراجعه کرده بودند و به حدی در این پرونده سازی عجله داشتند که به جلسات مشترک توجهی نکرده و به این نتیجه رسیده بودند که من بدون اطلاع و تصویب هیأت مدیره و هیأت نظارت سازمان برنامه دست به این کارها زده ام. آنها حتی توجه نکرده بودند که نتیجهٔ تصمیمات را هم توسط نخست وزیر برای اطلاع هیأت دولت فرستاده بودم و بنابراین تمام مقررات کاملاً رعایت شده بود. ولی اینها تمام بهانه بود که بتوانند برای من پرونده بسازند.

پس از مشاهده پرونده ها از جهانشاهی سئوال شده بود که آیا شما به عنوان مشاور حقوقی از این مطالب اطلاع داشتید؟ جهانشاهی گفته بود از روز اول تا روز آخر در جریان کار بودم. بدستور ابتهاج با وکلای شرکت عمران و منابع قرارداد را تنظیم کردیم و مشاورین حقوقی از الف تا یای این قرارداد را رسیدگی کردند و امضاهای ما پائین صفحات قرارداد

۱- رجوع کنید به صفحهٔ ۳۴۱

موجود است. برای باز پرس ها بسیار مشکل بود قبول کنند که در جمع آوری و رسیدگی به مدارک و پرونده های من تا این حد بی توجهی و سهل انگاری کرده اند و بهمین سبب سعی کردند روی موضوع را سر پوش بگذارند تا صدایش در نیاید. من هم که در زندان بسر میبردم و از همه جریانات بی اطلاع بودم.

یکی از شبها دیر وقت به زندان آمدند، مرا بیدار کردند و گفتند لباس بپوشید. پرسیدم چرا؟ گفتند جلسات باز پرسی شما بعد از این شبها تشکیل میشود.

بنظرم این تصمیم را به این علت گرفته بودند که از ایجاد تشنج جلوگیری کنند چون در جلسات اول باز پرسی بحدی داد و فریاد کرده بودم که مراجعین دادگستری صدای مرا شنیده و اجتماع کرده بودند. در اینجا باید متذکر بشوم که آذر نمیگذاشت مرا با وانت زندان که پنجره های آهنی داشت به باز پرسی ببرند. و با خواهش زیاد اجازه گرفته بود که مرا با اتومبیل خودمان در حالیکه دو پاسبان در اطراف من نشسته باشند به دادگستری ببرند.

شبها شریعت زادهٔ بیچاره هم که چشمش درست نمیدید برای شرکت در جلسات باز پرسی جداگانه به دادگستری میآمد و پیدا کردن اتاق باز پرسی که هر بار تغییر میکرد در راهرو های تاریک و عریض و طویل دادگستری برایش بسیار دشوار بود و با زحمت زیاد مرا پیدا میکرد.

یک شب در یکی از جلسات باز پرسی بحدی از سئوالات بی رو یهٔ باز پرس عصبانی شدم که بدون توجه به اینکه زندانی هستم و حق ندارم از اتاق خارج شوم در را باز کردم و در سرسرای تاریک دادگستری شروع به قدم زدن نمودم. به محض اینکه در را باز کردم پاسبانها دنبال من دو یدند که مبادا فرار کنم. ولی آذر که همیشه در تمام جلسات بازجوئی پشت در اتاق مینشست به پاسبان ها اطمینان داد که فرار نخواهم کرد و گفت میتوانید از دور مراقب شوهرم باشید. پشت سر پاسبانها نصیری باز پرس و شریعت زاده و شاهکار هراسان از اتاق بیرون آمدند و جلسه باز پرسی آن شب بهم خورد.

یکبار، بعد از یکی از جلسات باز پرسی، شاهکار گفت این نصیری (باز پرس) میگو ید وقتی من و خانواده ام پوست لبو میخوردیم ابتهاج یک میلیون دلار به لیلیان تال پول داده است. در جلسهٔ بعد در حضور وکلایم به نصیری گفتم که شنیده ام شما چنین مطلبی گفته اید. گفت من چنین چیزی نگفته ام. گفتم چرا، گفته اید؛ ولی میخواهم بدانید پولی که به لیلیان تال داده ام از یک میلیون دلار بیشتر است، اما میدانید چرا این کار را کرده ام؟ برای این که امثال شما و بچه هایتان مجبور نباشید تا پانصد سال دیگر هم لبو بخورید. گفتم مردم ایران یک روز از کارهائی که کرده ام قدردانی خواهند کرد.

نمیتوا
های
حال
بدقت
شرکت
نموده
تجربیا
دلیا
آقایان
و نقشه
ایشان
عملیات
جیبوجو
دست ه
گرفتند
مجریان
پیشنهاد
۱ـ وا
کتاب (۲
سازنده
دنیا بنام
شد که
۲ـ
بزرگترین
برای طرح
شدند
برق را به
نباشند (بیر
اگر بتک



آقای دکترشاهکار، لایحه‌ای درباره اقدامات ابتهاج قرائت‌کرد. خانم ابتهاج وآقای شریعت زاده وکیل دیگر آقای ابتهاج درعکس دیده میشوند

برنامه مجلسین اعتبار
تصویب نموده و
خط، نامه شماره ۹۷۱

کس است که



دکتر امینی به ابتهاج : والله بنده بی تقصیرم !

اظهارات وزیر دادگستری

وقتی در زندان بودم شنیدم الموتی وزیر دادگستری در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در مورد بازداشت من گفته بود کارهائی را که ابتهاج انجام داده، از قبیل ساختن سدهائی مانند سد سفید رود و سد کرج و راهسازی و عمران شهرها و غیره، جزو کارهای غلط و خیانتهای او بشمار میرود.

خیلی حیرت کردم از اینکه یک وزیر دادگستری شاغل قبل ازآنکه موضوع در محاکم صلاحیتدار مطرح گردد و حکمی صادر شده باشد بخود اجازه میدهد که شخص متهم را به عنوان خائن به مردم معرفی کند. الموتی که در حقیقت نوکر امینی بود همان شخصی است که هنگام تصدی من در بانک ملی با ایرج اسکندری و فریدون کشاورز بعنوان نمایندگان حزب توده به قوام السلطنه نخست وزیر وقت مراجعه کرده بودند تا اعتراض حزب توده را نسبت به رفتار من با عده ای از اعضای توده ای بانک ملی به اطلاع نخست وزیر برسانند.

مصاحبه وکلای من

چون کسی از علت بازداشت من اطلاع نداشت و مقامات دولتی تا آنوقت اجازه نداده بودند که مردم از حقیقت امر مطلع شوند، به وکلای خود گفتم بهر وسیله ای شده باید موضوع را برای آگاهی مردم منتشر کنید. دکتر شاهکار، داوطلبانه و با حضور آذر و شریعت زاده، جلسه ای در منزل خود تشکیل داد و برای اولین بار علل بازداشت مرا، که تا آن تاریخ پنهان نگاه داشته بودند، به اطلاع نمایندگان مطبوعات داخلی و خارجی رساند.[1]

این مصاحبه باعث شد که مردم برای اولین بار از چگونگی پروندهٔ ناشیانه ای که بدستور الموتی و با اطلاع علی امینی علیه من تهیه شده بود مطلع شوند. بعد الموتی برای شاهکار پیغام فرستاد که با این کار پروانهٔ وکالتش را لغو خواهد کرد. معلوم شد شاه بی نهایت از این مصاحبه عصبانی شده بود.

بازدید رئیس شهربانی

یک روز دیدم نگهبانان به جنب و جوش افتاده اند. پرسیدم چه خبر است؟ با آب و تاب توضیح داده شد که امروز تیمسار ریاست شهربانی کل کشور برای بازدید بازداشتگاه تشریف میآورند. با تعجب گفتم حال که برای رئیس شهربانی تا این حد دوندگی میشود اگر روزی خود شاه تشریف بیاورند چه تشریفاتی قائل خواهید شد؟

۱ـ رجوع کنید به ضمیمهٔ «ق».

پس از چندی نصیری به سلول من آمد و مرا به دفتر خود که در ساختمان شهربانی واقع بود برد و گفت میل دارد مرا از زندان موقت به اتاقی که روبروی دفتر خود او بود منتقل کند و میخواست این کار را یک نوع احترامی برای من تلقی کند. تشکر کردم و گفتم تا زمانی که در زندان هستم ترجیح میدهم تبعیضی در مورد من قائل نشوند.

حدس من اینست که نصیری قصد داشت شخصی را که عقاید خود را حتی در زندان با صدای بلند ابراز میداشت از محوطه زندان جدا کند، چون من غالباً در صحبت با دیگران بازداشتگاه را با صدای بلند «زندان شاهنشاهی» مینامیدم.

سلمانی و حمام زندان

در همان ایام روزی یک درجه دار ارتش، که لباس غیرنظامی میپوشید و وظیفه اش اصلاح موی سر زندانیان بود، به بازداشتگاه موقت شهربانی آمد و گفتند اگر مایل هستید سر شما را اصلاح کند. با اظهار تشکر گفتم به ایشان بگوئید هر وقت به درجهٔ سرلشگری نائل شد میتواند سر مرا اصلاح کند. من در تمام مدت هشت ماهی که در زندان بودم سرم را اصلاح نکردم.

ضمناً چون عادت داشتم هر روز دوش بگیرم. وقتی به زندان رفتم ازین لحاظ خیلی در زحمت بودم تا اینکه آذر از رئیس زندان خواهش کرد که بخرج خود ما دوشی نصب کنند. بدواً با این تقاضا موافقت نشد ولی بالاخره پس از دو هفته مذاکره دوشی روی یکی از مستراح های عمومی زندان که به سبک قدیم فقط یک چاله بود نصب کردند. هر بار که با زحمت زیاد دوش میگرفتم حالت تهوع به من دست میداد.

جریان نامه به شاه

در همان اوائلی که به زندان رفتم یک روز شریعت زاده ضمن صحبت گفت بد نیست شما نامه ای به شاه بنویسید چون همه معتقدند که یگانه راه نجات شما همین است. پرسیدم به چه مناسبت؟ گفت محض اینکه ایشان از جریان اطلاع داشته باشند. گفتم غیرممکن است دست به چنین کاری بزنم، شما تصور میکنید شاه اطلاع ندارد که من در زندان هستم؟ شریعت زاده گفت پس اجازه بدهید من و دکتر شاهکار نامه ای به شاه بنویسیم. گفتم اگر چنین کاری بکنید شما را معزول خواهم کرد و بدین ترتیب موضوع منتفی شد.

چند مقاله دربارهٔ بازداشت من

جریان بازداشت من همان وقت در جراید داخلی منعکس شد. در اینجا باید متذکر شوم که، با وجود تمام محدودیت هائی که در آن زمان نسبت به مطبوعات قائل میشدند واظهار نظر صریح برای آنها ایجاد دردسر میکرد، معذلک پاره ای از جرائد هر یک به نحوی از بازداشت من انتقاد نمودند. در اینجا به ذکر بعضی از آنها میپردازم. از آن جمله عباس مسعودی در یکی از سرمقاله های روزنامهٔ اطلاعات[1]، که قسمتی از آن در زیر درج میشود، تلویحاً از توقیف من انتقاد کرد.

...مثلاً در همین امر بازداشت و تعقیب ابتهاج، با اینکه ما شخصاً ابتهاج را یک مرد قوی و مثبت میدانیم و همیشه نیز چه هنگامی که دارای مقامی بوده و چه وقتی که معزول بهر مناسبتی که پیش آمده از او به نیکی یاد کرده ایم، معهذا معتقدیم که میتوان و باید از همین بازداشت او استفادهٔ منطقی بزرگی بعمل آید به این معنی که ابتهاج مظهر و سمبل یک طرز کار و تفکر مخصوص در زمینهٔ امور اداری و اقتصادی ایران است. ابتهاج تا بوده یک نوع حرف زده و یک نوع عمل کرده و همیشه هم از نظریه و سلیقه خود دفاع کرده و عقب ننشسته است. حالا عدلیهٔ مملکت به کارهای این شخص ایراد گرفته و او را بنام قانون و عدالت و مصالح مملکت گرفته و زندانی نموده است. اولاً این که دولت و دادگستری مخصوصاً باید مواظب باشند که اگر از این اقدام خود استفادهٔ تبلیغاتی نمیبرند لااقل ضرر تبلیغاتی متحمل نشوند و اجازه ندهند که در گوشه و کنار این اداره و آن دادگاه و آن راهرو و آن سرسرا بخصوص از دهان افراد مسئول شنیده شود که در تعقیب ابتهاج نظرات خاصی دخالت داشته و یا روی توصیهٔ این و یا سفارش آن دیگری چنین و چنان شده است، بلکه باید گفت و عملاً قبولاند که این همان چیزی است که از دادگستری انتظار میرود. این همان مطلبی است که چند روز قبل اعلیحضرت همایونی به صراحت فرمودند که «آن دادگستری صحیح و سالم است که قوی و ضعیف را یکسان بداند و حتی خود من هم، گو این که من خود بخود بی نظر هستم، معهذا اگر من هم بخواهم اعمال نفوذ کنم نگذارد.»

ابراهیم خواجه نوری نیز در یکی از «مکتوب»های خود چنین مینویسد:[2]

بازداشت ابتهاج ـ چنانکه شنیدید ابتهاج را گرفتند و عده زیادی را بعلل مختلف و متضاد متحیر ساختند. عده ای متحیر شدند از اینکه چطور در میان تمام متصدیان امور اقتصادی اولین بار سراغ کسی رفتند که حتی نخست وزیر علناً در حضور مخبرین جرائد به درستکاری او اعتراف می کند. عده ای دیگر از این متحیر شدند که چگونه عدلیه ای که با کمال شهامت

۱ـ روزنامه اطلاعات ـ شمارهٔ ۱۰۶۵۴ ـ ۲۲ آبان ۱۳۴۰

۲ـ «مکتوب» ۲۴۲ ـ روزنامه اطلاعات ـ شماره ۱۰۶۶۱ سه شنبه ۳۰ آبان.

بعد از مدتها خمود قد علم کرده و دعوی جلب اعتماد مردم میکند باز پرسش برای بازداشت شخصی مثل ابتهاج (که نه بیم فرارش میرود و نه توهم تبانی دارد) قرار بازداشت با وجه الضمانی چنان تأمین نشدنی صادر مینماید که حتی دادگاه دیوان کیفر هم قرار را تخطئه میکند. بهرحال آنچه شهرت دارد این است که ابتهاج بیشتر چوب زبانش را میخورد نه عملش را. خدا کند این مطلب راست نباشد چون اگر باشد این بار هم الموتی و شهاب فردوس که با کمال پاکدامنی در اصلاح عدلیه تلاش میکنند در جلب اعتماد مردم به بی نظری فرشته عدالت توفیق زیادی نخواهند یافت و شما میدانید که در راه اصلاح اوضاع آشفته ایران هیچ قدمی ضروری تر از جلب اعتماد مردم به دادگستری نیست.

مجله سپید و سیاه در شماره ۱۱۰۹ خود چنین مینویسد:

ابتهاج با قرار هزار میلیون تومان کفیل بازداشت شد

بعد از رفتن شاه و هیأت دولت به تهران گفتگوهائی در مورد سازمان برنامه و ابتهاج پیش آمد. ابتهاج از مدتها قبل از سازمان برنامه برکنار شده بود یعنی سال گذشته و در دولت اقبال. ولی چون شایع بود که رفت و آمدهائی با آمریکا دارد و در صندوق بین المللی پول و محافل مالی آمریکا و تهران مطالبی علیه اعمال نفوذ شاه و افراد خانواده سلطنتی گفته است پیش بینی میگردید که مورد تعقیب قرار گیرد.

این فتح باب با نطق ارسنجانی علیه سازمان برنامه آغاز شد. ارسنجانی که با روزنامه نگاران از سد سفیدرود بازدید میکردند در مراجعت به تهران در مصاحبه مطبوعاتی گفت از مجموع مخارج برنامه اول و دوم فقط ۳ درصد عاید مردم شده است و افزود از نظر اقتصادی و اجتماعی صحیح نیست که مردم سایر نقاط خرج سد سفیدرود را بدهند.

البته این مورد دوم هم کنایه ای به لزوم خودمختاری یا خودکفایی هر استان داشت و هم مغالطه بود زیرا همانطور که از برق سد سفیدرود همهٔ مردم ایران استفاده میکنند، لازم بود که هزینه اش را نیز متحمل شوند. بدنبال این حملات سر پرست سازمان برنامه استعفاء داد و ابتهاج بازداشت گردید.

انتقال به بیمارستان شهربانی

چند وقت قبل از اینکه مرا بازداشت کنند به فتق مبتلا شدم. دکتر محمد علی صدر مرا معاینه و تجویز کرد عمل جراحی در پائیز همان سال انجام شود. وقتی مرا به زندان بردند و مسلم شد که حبس طولانی خواهد بود، چون ناراحتی شدید داشتم، تقاضا کردم نخست وزیر (امینی) اجازه بدهد این عمل در بیمارستان بانک ملی انجام شود. آذر شخصاً به امینی تلفن کرد و او نیز بدواً موافقت نمود ولی بعد به عللی که من هیچوقت از آن اطلاع پیدا نکردم تقاضای من رد شد و گفتند که این عمل باید در بیمارستان دادگستری انجام شود. وقتی آذر و دکتر صدر بیمارستان دادگستری را دیدند گفتند این محل به جائی که شباهت ندارد

بیمارستان است. پس از مدتی گفتند میتوانید از بیمارستان ارتش استفاده کنید. آذر به بیمارستان مزبور مراجعه کرد و یکی از پزشک های نظامی بیمارستان که با او آشنائی داشت گفته بود هیچ صلاح نیست فلانی را اینجا بیاورید.

بعد قرار شد مرا به بیمارستان شهربانی منتقل کنند و گفتند برای تائید لزوم عمل باید مرا برای معاینه به پزشکی قانونی ببرند در صورتی که میتوانستند طبق روال عادی طبیبی را برای معاینه من به زندان بفرستند. بالاخره یک روز مرا به پزشکی قانونی بردند و چندین ساعت در راهروهای آنجا که مملو از جمعیت بود معطل کردند. حتی یک صندلی برای نشستن نبود. اشخاصی که برحسب اتفاق مرا میشناختند با حیرت میایستادند و به من خیره میشدند. بعضی سلام و احوالپرسی میکردند. سرانجام مرا به اتاقی بردند و جوانکی آمد مرا معاینه کرد و گزارش داد که هیچگونه احتیاجی به عمل ندارم.

پس از مدتی، چون درد داشتم و دکتر صدر عقیده داشت باید مرا عمل کند، یک بار دیگر پیغام فرستادم که اجازه بدهند این عمل انجام شود. با درخواست من موافقت شد و بدین ترتیب به بیمارستان شهربانی انتقال پیدا کردم.

در این بیمارستان یکی از اتاقها را تبدیل به زندان کردند و پاسبانی هم پشت در اتاق کشیک میداد. دیگر خیالم آسوده شد و فکر کردم مرا عمل میکنند و راحت میشوم، ولی وقتی جزئیات امر با رئیس بیمارستان شهربانی، که ضمناً رئیس بهداری ساواک هم بود، مطرح شد گفت فقط در صورتی اجازه عمل میدهد که بیهوشی توسط متخصصین بیمارستان شهربانی صورت بگیرد. دکتر صدر گفت بهیچوجه حاضر نیست عمل کند مگر اینکه متخصص بیهوشی خودش را بیاورد. ضمناً اطمینان داد که تعویق عمل خطری نخواهد داشت.

در این بین سرما خوردم و مبتلا به برونشیت سختی شدم. یک شب که حالم خیلی بد بود وقادر به نفس کشیدن نبودم تقاضا کردم پرستاری را برای بادکش گذاشتن بفرستند. پس از چندی مرد هیولائی که به همه چیز شباهت داشت جز پرستار آمد و بادکش گذاشت و چنان ناشی بود که چند جای سینه و پشت مرا سوزاند.

بدین ترتیب موضوع عمل فتق من منتفی شد ولی تا روز آخر در همان اتاق در بیمارستان شهربانی زندانی بودم و پس از آنکه از زندان آزاد شدم عمل جراحی در بیمارستان بانک ملی انجام گرفت.

مکاتبه با هنری لوس

پس از اینکه اجازه دادند با همسر، فرزندان، برادرم و نیز دو نفر از اعضای بانک ایرانیان ملاقات داشته باشم شروع کردم به نامه نوشتن به دوستان و آشنایانم. به هر کس عقلم



به‌ترتیب: علی‌اکبر داور ـ محمود جم ـ فروغی ـ داور من را به‌خدمت دولت برد

میرسید که شاید بتواند در استخلاصم کمک کند نامه نوشتم. نامه ها را به برادر بزرگم غلامحسین خان میدادم و او آنها را توسط برخی از دوستانش که عازم اروپا بودند بخارج میرساند.

نامه ای هم برای هنری لوس نوشتم. او جواب نامه مرا سر راهش به خاور دور در فرودگاه مهرآباد به پرویز راثین، نمایندهٔ مجله تایم در ایران داد و نامه مزبور در زندان بدست من رسید. این نامه خیلی درمن اثر کرد.

هنری لوس آدم خیلی خودپسندی بود و به فلک اعتناء نداشت. شخصی بود خودساخته و شاید در زمان خود متنفذترین شخصیت مطبوعات آمریکا بود. پدرش کشیش بود. من با او در سال ۱۳۲۸ آشنا شدم. در آن سال، وقتی به کنفرانس بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به واشنگتن میرفتم، یکی از دوستان مشترک ما به من تلگراف کرد که شما با هنری لوس ملاقات کنید ولی خواهش میکنم با او تندی نکنید چون همان علاقه ای که شما به بانک ملی دارید او نسبت به مؤسسه تایم دارد.

من با لوس در آپارتمانش در نیویورک ملاقات کردم و ضمن صحبت پرسیدم شما چرا اینقدر به ایران بد میگوئید؟ ایران مملکت فقیر و بیچاره ایست که یک برنامه عمرانی هفت ساله درست کرده و میخواهد با درآمد ناچیز خود کارهائی به نفع ملتش انجام دهد. این حرف من خیلی در او اثر کرد. گفت یک روز ناهار بیائید و با همه روسأی تایم ملاقات کنید.

در سر میز نهار شش هفت نفر از روسای تایم حضور داشتند و سئوالات زیادی از من کردند. به آنها گفتم من نیامده ام به آمریکا که یک شاهی از دولت شما گدائی کنم. ما میخواهیم با پول خودمان یک کارهائی بکنیم و شما باید این کار را تشویق کنید. لحن تایم از آن روز بکلی عوض شد و من و هنری لوس با هم دوست شدیم.

در نامه ای که از زندان به هنری لوس نوشتم[1] تأثر عمیق خود را از راه و روش آمریکا نسبت به ایران ابراز نمودم واضافه کردم که من مایل نیستم کسی را بترسانم یا تحت تأثیر قرار دهم اما باید صادقانه و صمیمانه بگویم که امکان ندارد اوضاع ایران به صورت فعلی خود ادامه یابد و اگر تغییری اساسی در سیاست های دولت پدید نیاید این کشور با فاجعه عظیمی روبرو خواهد شد و در پایان گفتم اگر وضع به همین منوال پیش برود بدون شک انفجاری روی خواهد داد. پاسخ هنری لوس به نامه من چنین بود.[2]

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «ک».   ۲-رجوع کنید به ضمیمهٔ «گ».

دوست گرامی آقای ابتهاج

الساعه نامه شما با کمال امتنان و افتخار به دست من رسید. من این نامه را هم به خاطر نویسنده اش و هم به خاطر اهمیت حیاتی موضوع آن پیوسته سرمه چشم خواهم کرد.

اگر این نامه به دست شما برسد اجازه دهید که در وهله اول ستایش عمیق خود را نسبت به شما به عنوان یک انسان شجاع و شرافتمند ابراز کنم. صداقت و صمیمیت بی شائبه ای که در شما هست نه فقط در هر کشوری از جمله کشور ما کمیاب است بلکه در هر زمان و مکان دیگری نیز یا کمیاب بوده و یا در کمتر کسی به این درجه دیده شده است. جای بسی شگفتی است که بشریت با این درجه از بی تقوائی اش توانسته است که به موجودیت خود ادامه دهد. شاید دلیل این را باید در آن حکایت «خمیرمایه» جست که حضرت عیسی برای یاران خود تعریف کرد. اما در عوض هرگاه که صداقت دلیرانه پدید میآید دلهای ما مردمان عادی را قوت میبخشد و ما را تشویق میکند برای آن که ارزش دوستی و همنشینی با افراد بسیار ارزشمند را داشته باشیم، کمی بیشتر از خودمان مایه گذاریم و درست به همین دلیل است که من از دوستی شما دوست عزیزم اظهار تشکر میکنم.

و اما درباره مسئله «کمکهای خارجی» و موضوع عمران کشورها و مردمانی که هنوز به حد رشد و توسعه کافی نرسیده اند، من البته با تجزیه و تحلیل شما و راه حلهای اساسی ای که ارائه میدهید موافقت دارم.

پیشرفت اقتصادی و اجتماعی مستلزم آن نیست که فساد از سراسر زندگی بشری صددرصد محو و نابود گردد. چنین چیزی تعلیق به محال است زیرا که چنین شرائطی فقط در پایان تاریخ بشریت و هنگام استقرار حکومت آسمانی به دست خواهد آمد. اما شکی هم نمیتوان داشت که فساد بزرگ ترین سد راه و عامل کند کننده پیشرفت است. با مقدار معینی از فساد، پیشرفت غیرممکن نخواهد بود، اما وقتی فساد از حد گذشت پیشرفت ممکن نیست. فساد بیش از اندازه نه فقط جلوی پیشرفت کشورهای کم رشد را میگیرد، بلکه در پیشرفته ترین کشورها نیز فاجعه به بار میآورد. بنابراین، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی جامعه بشری از پیشرفته گرفته تا کم رشد به آنچه شما به آن عقیده دارید و اکنون اسباب گرفتاری شما را فراهم آورده است، سخت نیازمند است.

از این که سخنرانی شکوهمند شما در سانفرانسیسکو یکی از دلایل عمده مجازات شماست هم خوشوقت و هم متأسف شدم. تأسف من از این است که به یک معنی سبب گرفتاری شما بوده ام. اما در عین حال مفتخرم از این که هرچند تا اندازه کمی در موضع گیری قهرمانانه شما سهیم و شریک بوده ام. آیا اصلاً کاری از دست من برای شما برمیآید؟ لابد پاسخ منفی است. اما اگر کوچک ترین کاری از دستم ساخته باشد امیدوارم بتوانید مرا از آن مطلع کنید.

از خداوند بزرگ خواهانم که این نامه چیزی به مشکلات و مسائل شما نیفزاید. شما خود میدانید که منظور از نوشتن آن این بوده که احترامات و ارادت یکی از دوستانتان را به شما تقدیم کنم و ضمناً به اطلاعتان برسانم که از این پس در دفاع از هدف مقدسمان سرسخت تر از همیشه خواهیم بود. با تقدیم عمیق ترین آرزوها و دعا برای سلامت وجود شما،

ارادتمند هنری ر. لوس

نامه به جرج مگی معاون وزارت خارجه آمریکا

از جمله کسانی که از زندان به آنها نامه نوشتم یکی جرج مگی بود که در دولت کندی بار دیگر به معاونت وزارت خارجه آمریکا منصوب شده بود. همانطور که قبلاً گفته شد من در سال ۱۳۲۸، هنگامی که از طرف شاه مأموریت داشتم با مقامات وزراتخارجهٔ آمریکا در مورد روابط بین دو کشور صحبت کنم، با مگی آشنا شدم.

در یک قسمت از نامه خود به مگی[1] نوشتم:

آمریکا همیشه بطور آشکار از دولت ایران حمایت نموده است و این موضوعی نیست که من یا هر ایرانی وطن پرستی نسبت به آن اعتراض کند اما چیزی که باعث تأسف است و حتی میتوان آنرا یک فاجعه دانست این است که دولت شما خود را با وضعیتی در ایران آلوده کرده است که مخالف روش و سنتهای آمریکاست منجمله فساد، ظلم، بی اعتنائی به حقوق بشر و فقدان محاکمی که بطور عادلانه به اتهامات افراد رسیدگی کنند.

در جای دیگری از نامه نوشتم:

باعث تأسف است که دولت شما در گذشته نسبت به این وضع آگاهی کامل داشت ولی عمداً چشمهای خود را بست و در نتیجه آمریکائی ها که یک وقتی بدون اینکه یک شاهی به ایران کمک کرده باشند مورد علاقه، احترام و اطمینان (ایرانیها) بودند امروز مورد تنفر بسیاری از ایرانیها هستند و اکثر هموطنان من نسبت به آمریکائیها اعتماد ندارند.

امروز وضع ایران طوری است که انفجاری در پیش است. قصد من این نیست که کسی را بترسانم یا تحت تأثیر قرار دهم اما این یک واقعیتی است و من میخواهم (شما) به اخطار من توجه داشته باشید ولو اینکه کسی به اخطار من اعتنائی نکند.

هنگام وقوع چنین انفجاری عکس العمل علیه آمریکا و کشورهای غربی اجتناب ناپذیر خواهد بود و ایران نیز بهمان میزان صدمه خواهد دید.

من قویاً اعتقاد دارم که احتراز از این خطر امکان پذیر است. رژیم فعلی ایران بدون حمایت مالی، نظامی و سیاسی آمریکا قابل دوام نیست و در هر حال راه دیگری جز اتکاء به آمریکا ندارد. آمریکا میتواند اشتباهات گذشته را با دوری جستن از این روش شوم (دولت ایران) جبران و بدینوسیله حمایت و دوستی مردم ایران را جلب کند. چنین امری نه تنها به سود آمریکا خواهد بود بلکه مطمئن ترین و شاید یگانه راه نجات ایران است.

آمریکا نباید هیچگونه ترسی داشته باشد از اینکه به دولت ایران و در صورت لزوم به مردم ایران اعلام کنند که دیگر از حکومت منفوری که نزد دوستان و متفقین خود بی اعتبار است حمایت نخواهد کرد. چنین تصمیم قاطعانه و شجاعانه ای وضع (ایران) را آناً تغییر خواهد داد.

مگی به نامه من جواب نداد. اما مطابق اسناد وزراتخارجهٔ آمریکا در همین زمان «هولمز»[2]، سفیرآمریکادر تهران، به مگی گزارش میدهد که کلاپ درزندان به ملاقات من

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «ل»

۲- Julius Holmes

آمده و من به او گفته ام که دشمنانم، و از آن جمله شاه، علیه من توطئه کرده اند و قصد ندارند مرا از زندان آزاد کنند و من مصمم هستم که قدم بقدم مبارزه کنم تا اینکه تبرئه شوم. هولمز میگوید که کلاپ به او گفته است که نسبت به من علاقه و احترام دارد و مرا فساد ناپذیر میداند و اعتقاد دارد که اتهامات علیه من بی پایه است و چنانچه مرا بزودی آزاد نکنند به نسل جوانانی که اخیراً به مقامات مسئولیت دار اقتصادی و سیاسی رسیده اند صدمه بزرگی خواهند زد. سفیر آمریکا اضافه میکند باوجود اینکه خودش با من (ابتهاج) رابطهٔ دوستی ندارد، و بنابراین نسبت به این موضوع مانند کلاپ تعصبی ندارد، بطور کلی با نظر کلاپ موافقت دارد. ولی هر چند او از دور ناظر این جریان است بهیچوجه صلاح نمیداند که دولت آمریکا در پرونده ای که (در دادگستری ایران) مورد رسیدگی است دخالت کند. سفیر آمریکا در پایان گزارش خود مینویسد که نخست وزیر (امینی) موضوع بازداشت مرا چند بار با وی در میان گذاشته و اطمینان داده است که من بزودی آزاد میشوم و از من بکلی رفع اتهام خواهد شد.

در جواب هولمز مگی نامه ای مینویسد به این مضمون که من سالهاست با ابتهاج سابقه دوستی دارم. باوجود اینکه او گاهی اوقات بی گدار به آب میزند شخصاً نسبت به درستی او اطمینان کامل دارم. مگی اضافه میکند که من با نتیجه گیری های شما در اینکه میدان عمل ما در این مورد محدود است موافق هستم ولی امیدوارم سفارت (آمریکا) به تماسهای خود در این مورد ادامه بدهد و بدون اینکه دولت آمریکا را مستقیماً درگیر کند بحثی کلی در زمینهٔ اثرات نامطلوبی که چنین کارهائی در خارج دارد را عنوان کند. در خاتمه مگی چنین اظهار نظر میکند باید امیدوار بود که چون نخست وزیر به درستی ابتهاج اطمینان دارد اقدام به رفع اتهامات علیه او خواهد کرد.[۱]

تلگراف فرهنگیان از سد دز

موضوع دیگری که در زندان بی اندازه در من اثر کرد تلگرامی بود به امضای بیست نفر که از اهواز فرستاده بود. مضمون تلگرام این بود: «درود برکسی که چنین سد باعظمتی را بنا کرده که باعث رفاه مردم خواهد شد و هنگامی که همه افتتاح آن را جشن میگیرند بانی آن در گوشه زندان است.» من هیچ یک از اسامی را نمیشناختم ولی پس از تحقیق معلوم شد این اشخاص عده ای از معلمین مدارس تهران بودند که برای گذراندن تعطیلات نوروز به خوزستان مسافرت کرده و به بازدید سد دز رفته بودند و تلگرام را بدون توجه به اینکه ممکن بود اسباب زحمتشان شود به عنوان «ابتهاج-زندان موقت شهربانی» مخابره کرده بودند.

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «م».

سفر شاه به آمریکا

وقتی شاه در بهار سال ۱۳۴۱ برای دیدار کندی به آمریکا سفر کرد من هنوز در زندان بودم. در این سفر هر کجا که شاه رفت خبرنگاران و سایرین از او در باره علت زندانی شدن من سئوال کردند. مثلاً در مصاحبه مطبوعاتی که در واشنگتن داشت از او بیست و سه سئوال شد. سئوال سوم این بود که ابتهاج را به چه علت زندانی کرده اید؟ شاه در جواب گفته بود هیچ کس ابتهاج را به نادرستی متهم نکرده است اما میگویند در زمانی که او رئیس سازمان برنامه بود قوانین و نظامنامه ها به درستی رعایت نشده و تخلفاتی از قانون صورت گرفته است که مشغول رسیدگی به این تخلفات هستند و اطمینان میدهم که اگر معلوم شود ابتهاج تقصیری ندارد او را آزاد خواهند کرد. شاه اضافه کرد که بدبختانه قوانین دادگستری ما ناقص است، اول متهم بازداشت میشود و بعد رسیدگی میکنند.

بعدها اطلاع یافتم موقعی که در زندان بودم عده ای در آمریکا که آنها را نمیشناختم به وزارت خارجه آمریکا نامه نوشته و در مورد زندانی شدن من تحقیق کرده بودند از آن جمله «داگ هامرشولد»[1] دبیر کل سازمان ملل و «ادلای استیونسن»[2] سفیر آمریکا در سازمان ملل نامه هائی به وزارت خارجه آمریکا نوشته بودند و نسبت به بازداشت شدن من اعتراض کرده بودند.

بعد از مراجعت شاه از سفر آمریکا هر چند وقت یک بار اشخاصی را به دیدن من در زندان میفرستادند و آنها میگفتند ما میل داریم ضامن شما بشویم تا شما را آزاد کنند. یک روز صبح دو نفر از مقاطعه کاران، که از افراد متنفذ هیأت حاکمه بودند و مورد اعتماد دستگاه و از نزدیکترین افراد به شاه بودند، به زندان آمدند و گفتند ما میخواهیم همین الساعه به دادگستری برویم و ضامن شما بشویم. پرسیدم چه کسی چنین چیزی از شما خواسته؟ جواب دادند هیچکس. این تصمیم خود ماست. گفتم من ضامن لازم ندارم و اگر چنین کاری بکنید قبول نخواهم کرد. من بشرطی از زندان بیرون خواهم رفت که از شخص خودم تعهدنامه بگیرند.

بعد از ظهر همان روز عباس مسعودی و علی دشتی به اتفاق به ملاقات من آمدند و وقتی از موضوع مطلع شدند دشتی طبق عادت خود به شدت به من پرخاش کرد و گفت در یک چنین وضعی لجاجت بهیچوجه صلاح نیست ولی پس از اینکه استدلال مرا شنید متقاعد شد. در این بین آذر هم رسید و گفت اگر تا آخر عمر هم در زندان بمانی نباید با قید ضامن آزاد شوی.

۱- Dag Hammerskjold ۲- Adlai Stevenson

ملاقات ایادی

موقعی که در بیمارستان شهربانی زندانی بودم یک روز دکتر ایادی، طبیب مخصوص شاه، به دیدنم آمد. سابقاً او را در دربار خیلی دیده بودم ولی هیچ وقت رابطهٔ دوستی با یکدیگر نداشتیم. آن روز صحبتی در اطراف بازداشت من پیش نیامد ولی با نزدیکی که ایادی به شاه داشت احتمال دارد مقصود از این ملاقات این بود که چون در آن ایام شاه و دولت امینی در موضوع بازداشت من مورد انتقاد جرائد خارجی قرار گرفته بودند سعی کنند راه حلی برای آزادی من پیدا کنند و در ضمن آبروی دولت هم که در این امر کاملاً ناشیانه عمل کرده بود تا اندازه ای حفظ شود.

مهمانی سپهبد تیمور بختیار

هنگامی که هنوز در زندان بودم یک روز آذر به من اطلاع داد که سپهبد تیمور بختیار رئیس سابق سازمان امنیت که در زمان نخست وزیری امینی از کار برکنار شده بود آذر را به ضیافتی (به مناسبت گشایش منزل جدیدش در خیابان سعدآباد) دعوت کرده است. آذر پرسید مناسب هست که به این مهمانی بروم؟ جواب دادم مانعی ندارد، ولی بهیچوجه حرفی نزن و از اوضاع اظهار نارضایتی نکن.

چون آذر هر شب شام مرا شخصاً به زندان میآورد وقتی به مهمانی رسید دیر بود و همه سر شام بودند. بختیار آذر را به نارنجستان که مشرف به اتاق پذیرائی بود هدایت میکند و پس از استفسار از وضع مزاجی من، به اعتماد این که من در زندان هستم و طبیعتاً آذر از این جریان ناراضی است میپرسد میدانی چه کسی باعث گرفتاری شوهرت شده؟ آذر مکث میکند و او بدون اینکه منتظر جواب بشود میگوید شاه باعث بدبختی ابتهاج شده و مطمئنم که نوبت من هم بزودی خواهد رسید.

همینطور هم شد، پس از مدت کوتاهی بختیار به ژنو و بعداً به لبنان رفت و چندین ماه در آنجا بود و دولت ایران فشار میآورد که او را تحویل بدهند تا اینکه از آنجا عازم بغداد شد و از عراق علیه حکومت شاه فعالیت میکرد. چند وقت بعد گفته شد بختیار بدست مأمورین امنیتی ایران که به این منظور به عراق فرستاده شده بودند در حین شکار به قتل رسیده است.

جریان آزادی از زندان

همانطور که گفته شد به علت کسالتی که داشتم ماههای آخر زندان را در بیمارستان شهربانی گذراندم. یک شب بازپرس پرونده من، عبدالله نصیری، به دیدنم آمد و یک صفحه کاغذ جلوی من گذاشت و گفت قرار آزادی شما صادر شده است و درخواست کرد

آنرا امضاء کنم. دیدم در چند سطر نوشته اند که ابتهاج با التزام شخصی خودش آزاد میشود به شرط اینکه بدون اجازه از حوزهٔ قضائی تهران خارج نشود و اگر خارج شد مبلغی در حدود یازده هزار میلیون ریال بپردازد. چون بخاطر داشتم مبلغی که علیه من ادعا میکردند در حدود سیزده هزار میلیون ریال بود به نصیری گفتم این مبلغ درست نیست. دستپاچه شد و گفت کجای آن درست نیست؟ گفتم این رقم باید سیزده هزار میلیون ریال باشد. نصیری گفت برای شما چه اهمیتی دارد که این رقم چقدر باشد؟ گفتم برای من اهمیت دارد که بدانم این تفاوت بابت چیست؟

در این ضمن شریعت زاده هم وارد شد. وقتی از موضوع اطلاع پیدا کرد گفت شما چرا اصرار میکنید؟ این آقا آمده و میگو ید شما این ورقه را امضاء کنید و از زندان بیرون برو ید. شما هم که همیشه میخواستید با امضاء شخص خودتان آزاد شو ید این چه اشکالی دارد؟ گفتم من باید بدانم که این تفاوت مر بوط به چیست.

وقتی نصیری دید من امضاء نمیکنم گفت اضافه بر یازده هزار میلیون ریال ما از شخص دیگری هم ضمانتی به مبلغ دو هزار میلیون ریال گرفته ایم. پرسیدم از چه کسی ضمانت گرفته اید؟ خودش هم موضوع را درست نمیدانست یا نمیخواست بگو ید. شاید غرض این بود که به هر ترتیب شده علاوه بر ضمانت شخصی خود من ضامن دیگری هم برای من بتراشند که بتوانند بگو یند بالاخره مجبورش کردیم ضامن بدهد تا آزاد شود.

به هر حال به نصیری گفتم من از زندان بیرون نمیروم تا این ضمانت نامه را اصلاح کنید. من به ضامن احتیاج ندارم و مبلغ ۱۳ هزار میلیون ریال را شخصاً ضمانت میکنم. هر چه شریعت زاده اصرار کرد قبول نکردم. فردای آن روز جمعه بود و روز شنبه هم به مناسبتی تعطیل بود قرار شد بروند و ضمانت نامه را همانطور که من میخواستم اصلاح کنند و روز یکشنبه بیاورند برای امضای من. بهمین ترتیب هم عمل شد.

بعد از رفتن آنها، نگهبانی که پشت در اتاق من گذاشته بودند آمد و گفت اجازه میدهید من امشب اینجا بمانم؟ پرسیدم مگر ماندن شما چه مانعی دارد؟ گفت از کلانتری به من تلفن کرده اند که همین الان اینجا را ترک کنم و بروم ولی این موقع شب کجا بروم؟ اگر شما اجازه بدهید من اینجا خواهم ماند. گفتم این مسأله به من مر بوط نیست اما اگرمیخواهید بگوئید به چه کسی باید تلفن بکنم تا به شما اجازه بدهند شب اینجا بمانید. گفت به رئیس فلان کلانتری. نمره کلانتری را گرفتم و با رئیس کلانتری صحبت کردم و گفتم نگهبان من میگو ید به او دستور داده اند که الساعه باید از اینجا برود و الان دیگر شب شده و او ترجیح میدهد شب را اینجا سر کند و فردا برود. رئیس کلانتری جواب داد که اینکار امکان پذیر نیست چون منع قانونی دارد. گفتم مگر بازداشت و توقیف من اصلاً قانونی بوده؟ بالاخره

رئیس کلانتری رضایت داد که نگهبان من آن شب را هم در بیمارستان شهربانی بماند.

روز یکشنبه آذر به بیمارستان شهربانی آمد تا به اتفاق به منزل برویم. عکاسها و خبرنگاران هم آمده بودند. وقتی به منزل رسیدم دیدم عده ای از خبرنگاران داخلی و خارجی آنجا منتظر هستند. از طرف رادیوتلویزیون فرانسه هم آمده بودند که با من مصاحبه کنند. از من پرسیدند چطور شد شما از زندان آزاد شدید؟ شرایط آزادی شما چه بود؟ مبلغ وجه الضمان چقدر بود؟ و سئوالهائی از این قبیل.

وقتی گفتم وجه الضمان من نزدیک به صد و هشتاد میلیون دلار است کسی حرف مرا باور نمیکرد چون در نوع خود نه تنها در ایران بلکه در دنیا بی سابقه بود. در حقیقت خود بازپرس هم درست نمیدانست چطور این مبلغ را به دست آورده اند و وقتی از او پرسیدم نصیری جواب داد تمام پولهائی را که در خوزستان در زمان شما خرج شده است ضرب در یک عددی کردیم. بعضی هزینه ها ضرب در سه و بعضی ها را پنج برابر کردیم. گفتم روی چه حسابی؟ خودش هم درست نمیدانست.

انعکاس آزادی من در مجلهٔ تایم

نکته جالب اینکه بعد وقتی مجله تایم آمریکا مقاله ای در مورد آزادی من چاپ کرد نمیدانم به چه علت این موضوع را به شکل دیگری عنوان کرده و نوشته بود که حتی وقتی ابتهاج را میخواستند آزاد کنند او که به نحوه و شرایط آزاد کردنش اعتراض داشت نه فقط زندان را ترک نکرد بلکه به زور از رفتن نگهبان خود جلوگیری کرده بود.

مقالهٔ تایم به شرح زیر بود[1]:

ایران: پایان یک تراژی ـ کمدی

«لطفاً به آقای ابتهاج بگوئید زندان را ترک کنند بلکه کار ما راحتر شود.» با این دستور بازپرس به منشی دادگاه پرونده معروفترین زندانی ایران با همان وضع بی معنی که هفت ماه پیش به جریان افتاده بود هفته گذشته بسته شد.

ابوالحسن ابتهاج که ۶۲ سال از عمرش میگذرد از چهره های درخشان عالم بانکداری و برنامه ریزی است ولی در عوض عصبانی و تندخواست بطوری که انتقادات موکد و مرتب او از فساد و زور گوئی در ایران اعضای دولت و حتی اطرافیان شاه را شدیداً عصبانی کرده است. او با همان رک گوئی آمریکا را نیز بخاطر کمکهای نظامی سنگین بمنظور «لوس کردن ما بچه ها» مورد حمله قرار داده و بارها واشنگتن را متهم کرده است که بدون برنامه

۱- مجلهٔ تایم - ۲۲ ژوئن ۱۹۶۲. برای متن انگلیسی رجوع کنید به ضمیمهٔ «ن»

ریزی کافی به ایران کمکهای اقتصادی مینماید.

دستگاه رسمی ایران سالها او را تحمل نمود چون وجودش برای اقتصاد کشور حیاتی بود. طی سالهای ۱۹۵٤ تا ۱۹۵۹ ابتهاج بعنوان مدیرعامل سازمان برنامه مبتکر طرحهای عظیم عمرانی در بخشهای کشاورزی و صنعتی بود. ابتهاج خارجیهای لایقی را مانند شرکت عمران و منابع که متعلق به دیوید لیلیان تال است استخدام و به ایران آورد. سرانجام در ماه نوامبر گذشته دشمنان ابتهاج فرصت انتقام پیدا کردند و ابتهاج را به اتهام حیف و میل پولهای دولت، امضای قراردادی به مبلغ ۳۵ میلیون دلار با گروه لیلیان تال قبل از کسب اجازه دولت، زندانی کردند. پس از زندانی شدن ابتهاج قرارداد با دولت ایران بقوت خود باقی ماند.

دردسری که ابتهاج در زندان ایجاد کرد کمتر از دردسری که هنگام آزادی براه انداخته بود نبود. سرمقاله های جرائد در اروپا و آمریکا خواستار آزادی او شدند. کمیسیون روابط خارجی سنای آمریکا بطور غیررسمی موضوع را مورد تحقیق قرار داد. حساسیت دولت ایران نسبت به این موضوع بجائی رسید که از ورود روزنامه ها و مجلاتی که اسمی از ابتهاج برده بودند جلوگیری شد.

حتی علی امینی، نخست وزیر، اظهار اطمینان کرد که ابتهاج «پاک و درستکار» است ولی وزارت دادگستری کماکان بدون اعلام جرم و بدون محاکمه مانع از آزادی او شد.

ماه گذشته پس از استعفای دسته جمعی تمام مقامات ارشد سازمان برنامه بخاطر دخالتهای بیجا و سئوالات احمقانه مأمورین وزارت دادگستری که کار سازمان برنامه را مختل کرده بودند امینی قول داد فوراً نسبت به پرونده ابتهاج رسیدگی کند. مهمتر اینکه شخص شاه که اخیراً بطور مرتب به بولینگی که متعلق به خانم ابتهاج است میرفته قول داده بود که به آزاد کردن ابتهاج از زندان کمک کند.

تقریباً دو هفته پیش به ابتهاج پیشنهاد شد با پرداخت وجه الضمانی معادل ۱٤۰ میلیون دلار -یعنی چهار برابر ارزش قرارداد لیلیان تال- زندان را ترک کند.

جراید داخلی ایران هم بدون توجه به سانسور بشوخی نوشتند که قصد دولت از این کار تأمین کسری بودجه کشور است. ابتهاج با غرور زیاد این پیشنهاد را رد کرد، گو اینکه همسرش در عرض کمتر از یکهفته مبلغ مورد بحث را تأمین نمود. ابتهاج گفته بود: «اگر مقصر هستم مرا محاکمه کنید و اگر بیگناهم آزادم کنید. با پرداخت وجه الضمان دیگر نخواهم توانست ادعای بیگناهی کنم.»

پس از این دولت مبلغ وجه الضمان را به ۳۵ میلیون دلار تقلیل داد و پیشنهاد کرد او نامه ای دائر بر بیگناهی و غیرعادلانه بودن توقیف خود بنویسد. بازهم ابتهاج زیر بار نرفت. تنها هنگامی که رژیم شرط پرداخت وجه الضمان را که برای حفظ آبروی خود عنوان نموده بود از میان برداشت ابتهاج با آزاد شدنش موافقت کرد و در عوض با تعهد مبلغی معادل ۱٤۰ میلیون دلار التزام داد که تهران را ترک نکند.

هفته گذشته اینطور بنظر میرسید که همه در انتظار آزادی پیروزمندانه او از زندان بودند ولی یکبار دیگر خود ابتهاج اشکال جدیدی ایجاد کرد بدین معنی که درخواست نمود کتباً بوی

ابلاغ شود که اجازه دارد برای گذراندن تعطیلات به ساحل دریای مازندران برود. باز پرس از سر استیصال دست بدامن مقامات مافوق شد. از طرف دیگر ابتهاج هم مصر بود که زندان را ترک نکند تا حدی که از رفتن پاسبانی که مأمور مراقبت او بود و دیگر در قید رعایت تشریفات قانونی نبود جلوگیری نمود.

دو روز بعد بالاخره ابتهاج حاضر شد بیمارستان شهربانی را که در آن زندانی بود ترک کند و افرادی که باعث توقیف او شده بودند نفس راحتی کشیدند.

هفته گذشته هنگامی که ابتهاج زندان را به اتفاق همسر و دختر چهار ساله اش ترک میکرد گفت: «بدین ترتیب تراژی - کمدی عدالت ایران خاتمه پیدا میکند.»[۱]

چند سال بعد از درگذشت هنری لوس وقتی به نیو یورک رفته بودم یکی از سردبیران مجله تایم مرا به ناهار دعوت کرد. عده دیگری هم از همکارانش حضور داشتند. سرناهار من به آنها گفتم یقیناً این مطالبی که در موقع زندانی بودن من در مجله تایم مینوشتید به دستور هنری لوس بود. گفتند هنری لوس هیچ دستوری به ما نداده بود. گفتم من خیال میکردم که به لحاظ سابقهٔ آشنائی بین من و هنری لوس او از شما خواسته بود که مقالاتی درباره من بنویسید. گفتند بهیچوجه او خبر نداشت و علت اینکه ما آن مطالب را مینوشتیم این بود که داستان حبس شما تنها موضوع داغ در ایران بود. در همان موقع سفارت ایران در واشنگتن به نوشته های مجله تایم اعتراض کرد و تقاضا کرده بود که نوشته های خود را تکذیب کند. مجله تایم در جواب نوشت خبرهائی که منتشر کرده اند عین حقیقت است و مجله تایم اقدامی نخواهد کرد.



با دخترم شهرزاد، روز آزادی از زندان



فصل بیست ویکم
تأملاتی دربارۀ بازداشت من

نقش علی امینی دربازداشت من

هنگامی که من بازداشت شدم علی امینی، نخست وزیر، به خبرنگاران جرائد داخلی گفت چون وقت اداری تمام شده بود اجباراً برای جلوگیری عدم تبانی و برای ادامه تحقیقات قرار بازداشت موقت ابتهاج را صادر کرده اند. او در جای دیگری به سفیر آمریکا در تهران گفت که ابتهاج در جریان باز پرسی بحدی با مستنطق بی نزاکتی بخرج داد که باز پرس قرار توقیف او را صادر کرد[1] در حالی که این باز پرس بیچاره نمیتوانسته شخصاً چنین تصمیمی بگیرد.

چندین سال بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در مصاحبه ای مربوط به تاریخ معاصر ایران که توسط دانشگاه هاروارد آمریکا انجام شد امینی چنین اظهار کرد: «اعلام جرم علیه ابتهاج از زمان شریف امامی آغاز شده بود و البته یک تحریکاتی هم میشد و من هرچه سعی کردم از توقیف ابتهاج جلوگیری کنم نشد و حتی مستنطق را خواستم و به او گفتم ابتهاج متلف هست ولی دزد نیست.»[2]

در زمستان سال ۱۳٤۰ وقتی من هنوز در زندان بودم امینی به «آلفرد فرندلی»[3] یکی از اعضای ارشد روزنامه «واشنگتن پست»[4] گفت: «ابتهاج شخصاً درست است اما با اعتبارات سازمان برنامه اسراف زیاد کرد و برخی از مقررات را رعایت نکرد.» من از زندان

۱-اسناد وزارتخارجه آمریکا - 9 Dec. 1961 - NO. 788.00/12-96/888.00 0093

۲- Harvard Iranian Oral History Project, 1987. Interview with Dr. Ali Amini.

۳- Alfred Friendly.

٤- Washington Post

یادداشتی برای فرندلی فرستادم[1] مبنی بر اینکه وقتی علا نخست وزیر بود دولت سازمان برنامه را تحت فشار گذاشت که هر چه زودتر دست به کار شود و حتی یک بار ابراهیم کاشانی وزیر بازرگانی دولت علا اصرار کرد خواهش میکنم هر چه زودتر بعضی از طرحها را شروع کنید ولو اینکه ۵۰ درصد از مبالغی که خرج میکنید از بین برود. در جلسه ای که دو روز بعد در منزل علا تشکیل شد به مطلبی که کاشانی گفته بود اشاره کردم. علی امینی وزیر دارائی دولت علا و عبدالله انتظام وزیر خارجه نیز حضور داشتند. امینی در این خصوص گفت ۵۰ درصد زیاد است اما اگر ۲۵ درصد تلف شود مانعی ندارد. به فرندلی نوشتم که همان موقع به علا، امینی و انتظام گفتم ممکن نیست دست به اجرای طرحی بزنم حتی اگر قرار باشد ۵ درصد از پولها به هدر برود و به این ترتیب اظهارات امینی به شما کذب محض است.[2]

سیروس غنی، که دو بار در زندان به دیدن من آمد، برایم تعریف کرد که همان وقت علت زندانی شدن مرا از امینی پرسیده بود و نخست وزیر جواب داده بود موضوع جدی است، ابتهاج خلاف قانون عمل کرده است و جریان امر باید رسیدگی شود. هر کس جریان زندانی شدن مرا از امینی پرسید جواب متفاوتی میشنید.

بارها این سئوال طی سالها پیش آمده که اگر امینی با بازداشت من موافقت نداشت چرا زیر بار رفت؟ یکی از خبط های امینی این بود که تصور میکرد اگر در مورد بازداشت من با شاه مخالفت نکند به او نزدیکتر خواهد شد، در حالیکه اطمینان دارم با این کار نظر شاه نسبت به او بدتر شد. چون من همیشه از امینی نزد شاه حمایت میکردم و شاه میگفت شما امینی را نمیشناسید.

بنظر من امینی که یکی از نزدیکترین دوستانم بود میبایست در مورد توقیف من در مقابل شاه ایستادگی میکرد، همانطور که من در مقابل اصرا شاه و پافشاری سازمان امنیت مقاومت کردم و طرفداران مصدق را که هیچکدامشان از طرفداران من نبودند از سازمان برنامه اخراج نکرده و به دیوان کیفر تحویل ندادم و به شاه گفتم اگر اصرار بفرمائید استعفاء میدهم.[3]

وقتی در زندان بودم سیدجلال تهرانی برخلاف بسیاری از دوستانم به دیدن من نیامد. چون او دوست صمیمی من بود از این بابت رنجش پیدا کردم. پس از اینکه از زندان آزاد شدم خواست به دیدن من بیاید ولی حاضر نشدم با او ملاقات کنم تا اینکه به اصرار آذر آشتی

۱- Note to alfred Friendly, Washington Post, 17 Feb. 1962

۲- برای مشروح این ماجرا رجوع کنید به صفحه ۳۶۲

۳-مشروح این مطلب در صفحه ۳۴۷ آمده است.

کردیم. او ضمن صحبت اظهار داشت روزی که شما را بازداشت کردند با شاه قرار ملاقات داشتم و علت زندانی شدن شما را پرسیدم. شاه گفت برو ید از امینی بپرسید. سیدجلال گفت بعد از ملاقات با امینی برایم مسلم شد که حق با شاه است. چون سیدجلال با امینی میانه خوبی نداشت میخواست جانب شاه را بگیرد. عقیده من این است که بازداشت من بدون توافق شاه و نخست وزیر امکان پذیر نبود.

دربارهٔ سیدجلال تهرانی

من اززمانی که دربانک شاهی بودم با سیدجلال الدین تهرانی آشنائی داشتم. در آن زمان سیدجلال معمم بود و عمامهٔ کوچکی به سر میگذاشت و عبای نازکی بدوش می انداخت. ریاضیدان و ستاره شناس بود و معتبرترین تقو یم آن زمان را منتشر میکرد. با تیمورتاش نزدیک بود و با مستوفی الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن الملک حشر و نشر داشت. بعدها در کابینه قوام السلطنه به وزارت پست و تلگراف منصوب شد و چندین سال بعد سفیر ایران در بلژیک شد و پس از آن به نیابت آستان قدس رضوی منصوب شد. او بشرطی این مأموریت را قبول کرد که اصلاحات ارضی در خراسان تا زمانی که او در سمت استانداری باقی است انجام نشود. وقتی در کابینه قوام السلطنه وزراء به تحریک شاه استعفاء دادند سیدجلال تنها وزیری بود که باوجود علاقه و رابطه ای که با شاه داشت از استعفاء خودداری کرد. در مجلس سنا سیدجلال یگانه سناتوری بود که به لایحه مصونیت مستشاران آمریکائی که بعداً در تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۴۳ بصورت قانون درآمد رأی مخالف داد. او در وقایع خرداد ۱۳۴۲ به لحاظ سوابق دوستی که با آیت الله خمینی داشت اقدامات مؤثری در نجات وی بعمل آورد.

قبل از نخست وزیری هو یدا، سیدجلال چند بار پیش من آمد و گفت شاه قصد دارد مرا به نخست وزیری انتخاب کند و گفته است برو وزرایت را تعیین کن. آیا تو وزارت دارائی را قبول میکنی؟ به سیدجلال جواب دادم شاه با تو بازی میکند و هیچ وقت ترا نخست وزیر نخواهد کرد.

در اوائل سال ۱۳۵۷ هنگامی که برای معالجه چشمم به اروپا رفته بودم سیدجلال نیز در پاریس اقامت داشت و اغلب او را میدیدم تا اینکه یک روز بدیدن من آمد و گفت عازم تهران است. بفاصله کوتاهی اطلاع پیدا کردم که به سمت ریاست شورای سلطنت منصوب شده است و طولی نکشید که برای ملاقات با آیت الله خمینی به پاریس مراجعت کرد و



با سید جلال تهرانی

در پاریس، پیش از سفرش به تهران و انتصاب به ریاست شورای سلطنت

امام خمینی بشرطی حاضر شد او را بپذیرد که از ریاست شورای سلطنت استعفاء بدهد و همین طور هم شد.

من بعداً علت این کار را از سیدجلال سئوال کردم ولی او جواب قانع کننده ای به من نداد. وقتی اصرار کردم گفت من بدستور شاپور بختیار (نخست وزیر وقت) به این مأموریت آمدم وقتی امام خمینی حاضر نشد با من ملاقات کند به بختیار تلفن کردم و موضوع را به او گفتم. بختیار جواب داد مانعی ندارد شما استعفاء بدهید و با ایشان ملاقات کنید. به سیدجلال گفتم این جریان باعث گفتگوهای زیادی در اطراف شما شده بهتر است موضوع را برای اطلاع مردم روشن کنید. جواب داد به هیچوجه نه مصاحبه خواهم کرد و نه مطلبی خواهم نوشت. هر کس هر چه دلش میخواهد بگوید.

من همیشه به سیدجلال اصرار میکردم خاطرات خود را بنویسد و او میگفت هرگز چنین کاری نخواهم کرد و به شما هم توصیه میکنم که این کار را نکنید.

پس از استعفاء از ریاست شورای سلطنت سیدجلال در آپارتمان کوچکی که در ورسای نزدیک پاریس داشت اقامت گزید و دیگر به تهران بازنگشت و در سال ۱۳۶٦ درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.

دعوت به کار برای بانک جهانی و قرار منع تعقیب

در سال ۱۳٤۱، مدتی پس از اینکه از زندان آزاد شدم، روزی نامه ای از «جرج وود»[1] جانشین یوجین بلاک در بانک جهانی بدستم رسید. وود از من دعوت کرده بود برای راهنمائی دولت الجزائر و کمک به تهیه برنامه عمرانی کشور مزبور از طرف بانک جهانی به الجزائر بروم. رونوشت نامه را برای قدس نخعی وزیر دربار وقت فرستادم و از او درخواست کردم مراتب را به اطلاع شاه برساند که من ممنوع الخروج هستم و حتی نمیتوانم از حوزه قضائی تهران خارج شوم چه رسد برای مأموریتی از طرف بانک جهانی. پرونده من هنوز مفتوح است و قرار منع تعقیب هنوز صادر نشده است اگر من به این ترتیب به الجزائر بروم مخالفین داخلی بن بلا (رهبر الجزائر) خواهند گفت مگر در دنیا مملکت قحط بود که رفتید از ایران یک نفر را آورده اید، آنهم کسی که یک پرونده صد و هشتاد میلیون دلاری دارد؟ به

۱- George Wood

این ترتیب نه آبروئی برای بانک جهانی باقی میماند و نه برای دولت ایران. اگر وضعم روشن نشود بهیچوجه از ایران خارج نخواهم شد. یا مرا محاکمه کنید یا باید دستور منع تعقیب من صادر شود.

چند روز بعد قدس نخعی تلفن کرد و گفت مطالب را بعرض رساندم اعلیحضرت فرمودند مگر این کار هنوز تمام نشده است؟ به وزیر دادگستری ابلاغ کنید تکلیف این پرونده را فوراً روشن کند. پس از دستور شاه همه با عجله به دنبال راه حل رفتند. اینهم نمونه ایست از روش شاه که میخواست وانمود کند که بهیچوجه در این کار دخالت نداشته است.

در این فاصله دولت امینی سقوط کرد و اسدالله علم به نخست وزیری رسید. محمد باهری که وزیر دادگستری علم بود معاون وزارت دادگستری را مأمور کرد بفوریت تکلیف پرونده را روشن کند و به نصیری هم دستور داد قرار منع تعقیب صادر کند. ولی این شخص به اندازه ای بیچاره بود که قادر به نوشتن قرار نبود و بنابراین خود معاون وزارت دادگستری قرار منع تعقیب مرا در سی صفحه صادر کرد که شامل یک مقدمه طولانی و حاوی اتهاماتی بود که به من وارد کرده بودند. در قرار اینطور ذکر شده بود که ابتهاج و اعضای شورای عالی و مدیران سازمان برنامه همگی خدماتی به ایران کرده اند که شایسته تقدیر است و هیچ کدام از آنها مرتکب عملی نشده اند که قابل تعقیب باشد. من دیگر تصور کردم که موضوع تمام شده و با خیال آسوده روانه الجزائر شدم.

در الجزائر

جرج وود رئیس جدید بانک جهانی را نمیشناختم و بهمین جهت قبل از اینکه به الجزائر بروم به واشنگتن رفتم و با او ملاقات کردم. وود از من خواست در تنظیم یک برنامه عمرانی به متصدیان امر در الجزائر کمک کنم تا آنها برنامه ای برای مطالعه بانک تهیه کنند. گفت میخواهیم ببینیم وضع الجزائر طوری هست که بانک جهانی بتواند برای کارهای عمرانی به آنها وام بدهد یا نه.

از واشنگتن به الجزائر رفتم و مدت ده روز در آنجا توقف کردم. در این مدت سر و کار من با بومعزه وزیر دارائی بود که در عین حال وزیر اقتصاد و وزیر برنامه ریزی هم محسوب میشد. او از کودکی با بن بلا دوست بود بطوری که وقتی با بن بلا در منزل بومعزه ناهار خوردم دیدم بومعزه و بن بلا بجای زبان مادری به زبان فرانسه با هم صحبت میکنند و همدیگر را «تو» خطاب میکنند. در واقع بومعزه دست راست بن بلا بود.

من از بن بلا خوشم آمد. رفتار بسیار معقول و مؤدبانه ای داشت و بنظرم آدم با فهمی رسید. روزی که با هم ناهار خوردیم بن بلا برایم تعریف کرد که چندی پیش، وقتی شاه ایران به اروپا مسافرت کرده بود، بعضی از «بچه هائی» که قبل از استقلال الجزائر با من علیه فرانسه می جنگیدند آمدند و گفتند اجازه بدهید شاه ایران را ترور کنیم ولی من گفتم به هیچوجه من دست به چنین اقدامی نخواهم زد. درست است که ما با او مخالف هستیم ولی با این نوع کارها هم مخالفم. سپس من صحبت مصدق را به میان آوردم و به مبارزات او در جریان ملی شدن نفت اشاره کردم و گفتم مصدق با تمام مشکلات از تصمیم و عقیده خودش دست برنداشت. بن بلا گفت که خود او و یارانش در موضوع ملی کردن نفت از مصدق الهام گرفته اند.

در مدت کوتاهی که در الجزائر بودم متوجه شدم که خود الجزائری ها هم نمیدانند چه میخواهند بکنند. فرانسوی ها تازه رفته بودند و هیچکدام از دستگاهها مانند برق و تلفن و پست و سایر خدمات درست کار نمیکرد وکسی را هم نداشتند که این کارها را اداره کند. در یک چنین وضع آشفته ای میخواستند سرمایه های خارجی را هم به کشورشان جلب کنند. به آنها گفتم شما چطور میخواهید سرمایه خارجی را به الجزائر جلب کنید موقعی که تمام اموال فرانسویها را بدون پرداخت یک شاهی غرامت ضبط کرده اید؟ سرمایه گذاران خارجی که نمیآیند سرمایه خودشان را در کشوری بکار بیاندازند که زمامداران آن کشور از یک طرف فرانسویها را بیرون و اموالشان را ضبط کرده و از طرف دیگر انتظار دارند که کشورهای غربی در آن سرمایه گذاری کنند.

الجزائری ها، بعد از بیرون کردن فرانسویها، حتی کارخانه های کوچک را هم توسط کمیته هائی که تشکیل داده بودند میخواستند اداره کنند. بخشهای دیگر اقتصاد را هم میخواستند به همین ترتیب بگردانند. مثلاً مزارع بزرگ و کوچک انگور را که فرانسویها برای تولید شراب و صدور آن به فرانسه به وجود آورده بودند به یک عده زارع سپرده و یک تصویبنامه ای هم گذارنده بودند که بر اساس آن یک سوم عایدات این مزارع به مدیران (که همان زارعین باشند) داده شود، یک سوم هم بابت مالیات به دولت پرداخت شود و یک سوم هم برای افزایش سرمایه تخصیص یابد. در عمل وقتی خواستند درآمد مزارع را تقسیم کنند دیدند آنقدر ناچیز است که به هیچکس چیزی نمیرسد و توی اینکار درماندند.

به مقامات الجزائری گفتم به عقیده من راهی که شما انتخاب کرده اید راه درستی

نیست. اگر شما واقعاً احساس میکنید که به سرمایه گذاری خارجی احتیاج دارید باید محیطی در کشور خود فراهم کنید که افراد بیایند و با رغبت در اینجا سرمایه گذاری کنند وگرنه با این وضع به جلب سرمایه خارجی موفق نخواهید شد.

از الجزائر به واشنگتن رفتم و نظراتم را درباره اعطای وام به الجزائر به مسئولین بانک جهانی گفتم و اظهار داشتم که در حال حاضر اعطای وام به الجزائر با وضع فعلی آن کشور منافات دارد.

وقتی به تهران برگشتم تصور میکردم که کار پرونده من در دیوان کیفر تمام شده است. سالها گذشت تا اینکه یک روز از وزارت دادگستری به من تلفن شد که میخواهیم به شما تبریک بگوئیم چون پرونده های شما بالاخره بسته شد. گفتم اشتباه میکنید پرونده من مدتی است بسته شده. جواب دادند خیر اینطور نیست پرونده ای که بسته شده بود مربوط به خوزستان بود. ۲۵ پرونده دیگر نیز درباره کارهای شما از قبیل سد کرج و کارخانه های سیمان و غیره در دادگستری وجود داشت. پرسیدم چطور شد که من اطلاع نداشتم؟ جواب دادند صورت این پرونده ها را برای شما میفرستیم که مطلع باشید و برای همهٔ آنها قرار منع تعقیب صادر شده است. من تازه متوجه شدم که پرونده خوزستان فقط مقدمه ای برای گرفتاری من بوده است و اگر شاه برای آزاد کردن من تحت فشار افکار عمومی داخل و خارج ایران قرار نگرفته بود استخلاص من از زندان به این سادگی ها صورت نمیگرفت.

واقعهٔ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و پیشنهاد نخست وزیری

در تابستان سال ۱۳۴۱ وقتی تازه از زندان آزاد شده بودم «یاتسو یچ»[۱] یکی از اعضای ارشد سفارت آمریکا در تهران به ملاقات من آمد و بعد از مقدمه مختصری پرسید شما حاضر هستید وزارت دارائی را قبول کنید؟ گفتم من از شما تعجب میکنم که چنین سئوالی را مطرح میکنید. وقتی عکس العمل مرا دید از سئوالش پشیمان شد و گفت همه عقیده دارند شما میتوانید وضع مالی مملکت را درست کنید. گفتم میدانید سالها پیش شاه نخست وزیری را به من تکلیف کرد و من نپذیرفتم حالا بیایم و وزارت دارائی را قبول کنم آن هم در کابینه علم؟ این شخص رفت و دیگر موضوع را دنبال نکرد.

تقریباً یکسال بعد، در تابستان سال ۱۳۴۲، یاتسو یچ یکبار دیگر بدیدن من آمد. قضایای

۱- G. Yatsevich

۱۵ خرداد که منجر به تبعید آیت الله خمینی از ایران شد تازه پیش آمده بود و اوضاع مملکت ناآرام بود. گفت آمده ام از شما سؤال کنم آیا حاضرید نخست وزیری را قبول کنید؟ گفتم شما از طرف چه کسی چنین سؤالی میکنید؟ جواب داد واشنگتن از من خواسته موضوع را با شما در میان بگذارم. گفتم اگر موفق شوم در چنین اوضاع بحرانی خدمتی انجام دهم قبول میکنم ولی شرائطی دارم. آنوقت شرائط خود را مطرح کردم.

به یاتسویچ گفتم شرط اول من اینست که هیچ یک از وزراء حق نخواهند داشت مستقیماً پیش شاه بروند و از شاه دستور بگیرند. رابطه شاه با دولت فقط توسط شخص نخست وزیر خواهد بود. شرط دوم اینست که نباید قسمت عمده درآمد مملکت خرج ارتش و خرید اسلحه شود. در عین حال نباید دول همسایه را ترساند زیرا این امر موجب رقابت در خرید اسلحه میشود. ما در ناحیه ای قرار گرفته ایم که همسایگان هم درآمد نفتشان بیشتر است و هم مخارجشان کمتر. در نتیجه میتوانند تسلیحات بیشتری تهیه کنند. شرط دیگرم این است که بتوانم نحوهٔ اجرای اصلاحات ارضی را تغییر دهم. در خاتمه گفتم «پیمان سنتو»[1] یک سر سوزن برای ایران مفید نیست و بنابراین یکی از شرائطم این است که ایران باید از پیمان سنتو خارج شود. آن روز به یاتسویچ نگفتم که چه قصدی داشتم، ولی عضویت ایران را در سازمان مزبور بطور یک جانبه لغو نمیکردم بلکه قبلاً از روسها تعهداتی میگرفتم. من باب مثال سعی میکردم ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی را که بموجب آن شوروی حق دارد در صورت احساس خطر از ناحیهٔ ایران با اعزام ارتش خود خاک ایران را اشغال کند حذف کنم.

یاتسویچ پس از شنیدن شرائط من رفت و چون هیچ یک از شرائط من مطابق سلیقه آمریکائی ها نبود دیگر از او خبری نشد.

ملاقات با راجر استیونز

در اواسط سالهای ۱۳٤۰، هنگامیکه پس از انجام سفری از واشنگتن به تهران باز میگشتم، سر راهم در لندن توقف کردم و به این فکر افتادم که به ملاقات راجر استیونز، معاون وزارت خارجهٔ انگلیس، که از زمان سفارتش در تهران با او آشنا بودم و او را آدم واردی میدانستم بروم.

۱- CENTO

در ملاقات با او وضع ایران را تشریح کردم و گفتم شما و آمریکائیها با پشتیبانی از روش حکومت ایران مرتکب گناه بزرگی میشوید چون میدانید چه فسادی در ایران وجود دارد. میدانید که مردم ناراضی هستند ولی حمایت شما است که باعث ادامهٔ این وضع شده است و نتیجتاً تمام مردم ایران نسبت به انگلیس و آمریکا بدبین شده اند. شما باید برای جلوگیری از این وضع اسفناک و انفجاری که پیش بینی میکنم دست به کار شوید. اقدام شما باید با آمریکائیها متفقاً صورت بگیرد. اگر شما یا آمریکائیها هر کدامتان بخواهید به تنهائی اقدام کنید اثر نخواهد داشت. عقیدهٔ من این است که دولت انگلیس یکی از بالاترین مقامات خود را همراه معاون رئیس جمهور آمریکا به ایران بفرستد که بروند و به شاه بگویند که این کارهائی که تا بحال کرده اید بس است و باید رو یه تان را تغییر بدهید. فساد و زورگوئی باید از بین برود. و خلاصه اینکه او را وادار کنید تا به یک سلسله اصلاحات اساسی و نه ظاهری دست بزند. اگر موفق بشوید این کار را انجام بدهید ایران نجات پیدا خواهد کرد.

به استیونز گفتم میدانم که میترسید شاه از شما برنجد، ولی اگر شما و آمریکائیها ایستادگی کنید و این اصلاحات را از او بخواهید بالاخره قبول خواهد کرد. هیچکس دیگر هم جز شما نمیتواند شاه را وادار به این کار بکند و اگر امروز چنین اقدامی نکنید مقصر خواهید بود.

استیونز در جواب من گفت درست است که اوضاع و احوال ایران رضایت بخش به نظر نمیآید ولی بقول ما «شیطانی که میشناسیم از شیطانی که نمشناسیم بهتر است».[1] استیونز پیش خودش خیال کرده بود منظور من این است که تغییری در رژیم داده شود.

ماجرای خیبر گودرزی و مداخله وزیر خارجه آمریکا

هنگامی که در پائیز سال ۱۳۴۴ برای شرکت در جلسه سالانه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به واشنگتن رفتم یکی از اعضای وزارت خارجه آمریکا که سابقاً قنسول آن کشور درمشهد بودبدون هیچ اطلاع قبلی به هتل من آمد و پیغام آورد که «دین راسک»[2] وزیر خارجه آمریکا خواهش کرده است روز بعد بدیدن او بروم. گفتم برنامه مسافرتم بقدری فشرده است که متأسفانه ملاقات با ایشان مقدور نخواهد بود. فردا در نیو یورک چند ملاقات دارم که نمیتوانم بهم بزنم. اما بقدری این شخص اصرار نمود که گفتم سعی خواهم کرد برنامه های روز شنبه را تغییر بدهم.

۱- 'a known evil is better than an unknown evil.'

۲- Dean Rusk

بعد از ظهر همان روز طبق قرار قبلی «جین کری»[۱] یکی از دوستانم که نویسنده بود از نیو یورک بدیدن من آمد و وقتی از موضوع اطلاع پیدا کرد گفت شما دعوت وزیر خارجه را رد نکنید من قول میدهم تغییر برنامه ملاقاتهای شما را به عهده بگیرم.

بدین ترتیب روز شنبه به وزارت خارجه آمریکا رفتم. «ویلیام میلر»[۲] مرا به اتاق وزیر خارجه هدایت کرد. میلر از دوستان قدیمی من بود و او را از زمان مأموریتش در تهران میشناختم. او جزو عده قلیلی از اعضای سفارت آمریکا بود که از سیاست کشور خود در ایران شدیداً انتقاد میکرد و بهمین سبب خدمت وزارت خارجه را ترک کرد. میلر از افراد بسیار شریف و لایقی بود که نظرش نسبت به آینده اوضاع ایران و سیاست غلط آمریکا صائب بود. در ملاقات من با راسک «جرج بال»[۳] قائم مقام وزارت خارجه، معاون دادستان ایالت نیو یورک و شخصی که پیغام وزیر خارجه را آورده بود نیز حضور داشتند.

در ابتدای جلسه راسک شرح مفصلی از من تعریف و تمجید کرد و سپس گفت میخواهم از شما خواهش کنم در محاکمه گودرزی بعنوان شاهد شرکت کنید چون تعداد دوستان شما در آمریکا از هر ایرانی حتی از شاه هم بیشتر است. شما بعنوان یک شخصیت فساد ناپذیر معروف هستید و شهادت شما در محکوم کردن گودرزی مؤثر و قاطع خواهد بود.

در اینجا لازم است اشاره ای به سابقه آشنائی خود با گودرزی که به «خیبرخان» معروف بود بنمایم. هنگامی که در سازمان برنامه بودم یک روز وقتی در سلیمانیه گلف بازی میکردم وارن رئیس اصل چهار در ایران گودرزی را همراه خود به سلیمانیه آورد و بعنوان یکی از مقاطعه کارهای اصل چهار به من معرفی کرد. وقتی بازی شروع شد من متحیر شدم چون گودرزی مانند یک گلف باز حرفه ای بازی میکرد. از آن ببعد گودرزی گاهی با من گلف بازی میکرد و چندی بعد تماس ما قطع شد و دیگر از او خبری نشد

یک بار، سر راه سفری که به واشنگتن داشتم، یکی دو روز در نیو یورک توقف کردم و برای اولین و آخرین بار در هتلی به نام «آمباسادورز» اقامت کردم. مدیر این مهمانخانه از روسهای سفید بود که یک وقتی برای تأسیس هتل به تهران آمده بود و هنگامی که بدیدن من در سازمان برنامه آمد بقدری اصرار کرد که قول دادم در سفر آینده خود به نیو یورک در هتل او منزل کنم. بنابراین احدی از محل اقامت من در نیو یورک اطلاع نداشت و بهمین جهت باعث حیرت من شد وقتی روز بعد از ورود گودرزی تلفن کرد که در سرسرای هتل

۱- Jane Carey

۲- William G. Miller

۳- George Ball

منتظر من است. وقتی از او پرسیدم چگونه از محل اقامت من اطلاع پیدا کرده است خندید و گفت من راههای مخصوصی برای بدست آوردن اطلاعات دارم. جلوی در ورودیه هتل اتومبیل کادیلاک شکاری که نظیر آن را شاه در تهران داشت به من نشان داد و گفت آنرا بعنوان جائزه در مسابقه گلف برده است. از او پرسیدم در آمریکا بچه کاری مشغول است. جواب داد مقاطعه کاری میکند. گفتم ما در ایران برای راه سازی متوسل به شرکتهای خارجی میشویم و شما که توانسته اید در نیویورک مقاطعه کاری کنید معنی ندارد برای همین کار به ایران نیائید.

بفاصله چند هفته گودرزی در تهران بدیدن من آمد و گفت بدستور شما برای مقاطعه کاری به ایران آمده ام. او را به اداره ارتباطات معرفی کردم و دستور دادم طبق مقررات با او رفتار شود. چندی بعد اطلاع دادند که گودرزی با یک شرکت ایرانی با سابقه شریک شده است و محلی در خیابان تخت جمشید که متعلق به یکی از دوستانم مهندس رضا گنجه یی بود اجاره کرده است و ضمناً یکی از سناتورها نیز بعنوان رئیس هیأت مدیره شرکت مزبور انتخاب شده است. بعد شنیدم دربان ها لباس مخصوص دربان های آمریکا را بتن داشتند و اتاق های متعددی آماده کرده بود که در هر کدام یک خانم منشی ماشین نویس نشسته بود.

مدتی از این جریان گذشت یکروز در حین بازی گلف به من اظهار داشت که در مناقصه هائی که تا به حال شرکت کرده بهیچوجه نتیجه ای بدست نیامده است. پرسیدم مقصود از این حرف چیست، زیرا اگر تصور میکنید من میتوانم دستور بدهم که بدون رعایت تشریفات و مقررات و بدون اینکه برنده مناقصه بشوید به شما کاری ارجاع شود اشتباه میکنید و تنها راهی که برای شما وجود دارد این است که شرائط خود را طوری تنظیم کنید که در مناقصه برنده شوید.

اینجا باید اضافه کنم که بعداً فهمیدم گودرزی طی توقف خود در تهران بدون اطلاع و اجازه من به عده ای از سفرای خارجی، منجمله سفیر مصر و سفیر ایتالیا که به گلف علاقه داشتند گفته بود که از طرف ابتهاج اجازه دارد برای ایجاد یک زمین گلف همکاری تعدادی از سفرای خارجی را جلب کند. وقتی از این جریان اطلاع پیدا کردم شدیداً از گودرزی مؤاخذه کردم و از او خواستم هرچه زودتر به این اشخاص اطلاع بدهد که اقدامات او بدون اطلاع و اجازه من بوده است.

در آن وقت من مشغول تهیه زمینی برای ایجاد یک باشگاه گلف بودم که آبرومند و بطرز صحیحی ساخته شده باشد و موفق شدم زمینی را که متعلق به دولت و واقع در جاده پهلوی بود تبدیل به باشگاه گلف نمایم. بعدها این محل به اسم باشگاه شاهنشاهی معروف شد و به صورت یک مجتمع ورزشی درآمد.

مدتی از این قضیه گذشت تا اینکه یک روز اطلاع پیدا کردم که دستگاه پر شکوه گودرزی برچیده شده و خود او به آمریکا فرار کرده و مبالغی بابت کرایه محل و خرید اثاثیه و حقوق مستخدمین بدهکار است.

چندین سال بعد از اینکه سازمان برنامه را ترک کردم یک روز معاون دادستان نیو یورک به دیدنم در بانک ایرانیان آمد و گفت گودرزی از یکی از شرکتهای بزرگ ساختمانی آمریکا که در ایجاد باشگاههای گلف تخصص دارد سوءاستفاده کرده است و سپس فتوکپی صورت حساب بانکی شاه و امضای او را که گودرزی جعل کرده بود و همچنین نامه ای را که از طرف من به عنوان وارن رئیس اصل چهار جعل کرده بود نشان داد. این اسناد بحدی ناشیانه جعل شده بودند که قابل تصور نبود. بفاصله کوتاهی «مارتین هرتز»[۱]، که در غیاب سفیر آمریکا کاردار سفارت بود، مطالبی را که معاون دادستان نیو یورک بیان کرده بود یک بار دیگر برای من تکرار کرد و تقاضا نمود در تعقیب گودرزی که مرتکب کلاه برداریهای متعددی در آمریکا شده است با آنها همکاری نمایم. به هرتز گفتم مدارکی که گودرزی جعل کرده بحدی ناشیانه است که هر بچه ای به سهولت میتواند آنرا تشخیص بدهد و من بهیچوجه حاضر نیستم برای کشف موضوعی که در آمریکا مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت شرکت کنم و گذشته از این علاوه بر امضای من امضای افراد دیگری، از جمله احمد شفیق شوهر اشرف پهلوی و حتی «دیو ید راکفلر»[۲] و چند نفر دیگر جعل شده است و دولت آمریکا میتواند از آنها کمک بخواهد.

باوجود این چند وقت بعد هرتز که کسالت داشت و در بیمارستان بستری بود از من خواهش کرد به ملاقات او بروم. وقتی او را دیدم با حالت التماس از من خواهش کرد به واشنگتن رفته و در محکمه گودرزی بعنوان شاهد شرکت کنم. بحدی از رفتار او متعجب شدم که با داد و فریاد به او گفتم چگونه بخود اجازه میدهد تقاضائی را که قبلاً با استدلال رد کرده ام دو باره با التماس از من بخواهد. مریضخانه را در نهایت التهاب ترک کردم و در عین حال از مشاهده وضع اسفناک هرتز در بستر بیماری متأثر شدم. هرتز علیرغم این برخورد من هنگام ترک ایران در تنظیم شرح احوال ایرانیان سرشناس در مورد من با نهایت انصاف اظهار عقیده کرده است.[۳]

البته باید بگو یم که در همان موقع در ایران گفته میشد که گودرزی در آمریکا شایع کرده بود که شاه رشوه های کلانی گرفته است.

۱- Martin Herz

۲- David Rockefeller

۳-اسناد لانه جاسوسی - جلد ۱۷ - تهران -۱۳۶۵

حال برگردیم به ماجرای دیدار از وزیر خارجهٔ آمریکا. آنروز من از درخواست راسک یکه خوردم و با تعجب در جواب او گفتم من میدانم شما چقدر گرفتاری دارید و فردا برای شرکت در جلسات شورای امنیت سازمان ملل عازم نیو یورک هستید و میدانم که موضوع جنگ هند و پاکستان یکی از مسائلی است که باید به آن رسیدگی کنید آنوقت شما امروز وقت گرانبهایتان را صرف چنین موضوع بی اهمیتی میکنید؟ راسک گفت بعد از مسئله جنگ و یتنام این روزها مسئله گودرزی بیش از هرچیز باعث بیخوابی من شده است. در آن تاریخ دولت آمریکا میخواست گودرزی را از آمریکا اخراج کند و تلاش میکردند مدارکی برای انجام این کار بدست بیاورند. به راسک گفتم من حاضر نیستم بعنوان شاهد در محکمه گودرزی شرکت کنم. گفت اتهاماتی علیه گودرزی مطرح است من الجمله کلاه برداری از چند شرکت آمریکائی. به راسک گفتم این بار اولی نیست که از شرکتهای آمریکائی کلاه برداری میشود. مگر هر بار چنین وضعی پیش میآید کار به دخالت وزیر خارجه میکشد؟ وانگهی از قرار معلوم گودرزی امضای اشخاص دیگری را هم جعل نموده است از آن جمله احمد شفیق چرا از آنها درخواست نمیکنید شهادت بدهند؟ راسک گفت شما به درستی و پاکی معروف هستید و شهادت شما وزن دیگری خواهد داشت.

گفتم چنانچه من در چنین محکمه ای شرکت کنم وکیل گودرزی خواهد پرسید ممکن است به دادگاه توضیح بدهید بچه دلیل شما نزدیک به هشت ماه در حبس بودید و چرا برای آزادی شما ۱۸۰ میلیون دلار تعیین شده بود؟ در چنین صورتی آیا میتوانم سکوت کنم؟ راسک گفت چنین سئوالی نخواهند کرد، تا محکوم نشده باشید حق ندارند از شما چنین سئوالی کنند. گفتم شما در اتاق خودتان نشسته اید و میگوئید چنین پرسشی از من بعمل نخواهد آمد. راسک گفت شما میتوانید در این مورد با «مک لوی» رئیس اسبق بانک جهانی، و «دین آچسن»[۱] وزیر اسبق خارجه آمریکا، که از دوستان شما هستند مشورت کنید. جواب دادم من به وکیل احتیاج ندارم پرواضح است که یکی از اولین سئوالات همین خواهد بود. راسک گفت شما حق دارید از رفتار قضات نگران باشید چون حتماً برنامه های «پری می سن»[۲] را زیاد در تلویزیون دیده اید ولی قاضی این محاکمه یک قاضی ایالتی[۳] است که از ارشدترین قضات آمریکا است و شما از این جهت نگرانی نداشته باشید. جواب دادم با شرحی که درباره مقام این قاضی دادید اگر من جای او بودم و چنین سئوالی از طرف وکیل متهم میشد بدون تردید دستور میدادم به این سئوال جواب داده شود و من ناچار میشدم جریان کامل وضع کنونی ایران، فساد دستگاه و دخالت شما را در حمایت از شاه برای

۱- Dean Acheson
۲- Perry Mason
۳- Federal Judge

دادگاه شرح بدهم و آنوقت محاکمه گودرزی تبدیل میشد به یک محاکمه سیاسی و پرجنجال بر علیه آمریکا در ایران. من به شما توصیه میکنم به موکل خود بگوئید که بصلاح اوست که از این کار صرفنظر کند. راسک که تا آن لحظه بردباری زیادی از خود نشان داده بود گفت ما از شما تقاضا کردیم برای حل این معضل بما کمک کنید و شما در عوض میخواهید برای ما تعیین تکلیف کنید. در جواب گفتم من اینطور خلق شده ام و آرزو میکنم تا روزی که زنده هستم همینطور باقی بمانم.

این جلسه خیلی طولانی شد و چون راسک قرار ملاقات دیگری داشت از من خواست برای ادامه مذاکرات به اتاق جرج بال برویم. به اتفاق معاون دادستان نیویورک به دفتر جرج بال رفتیم. بال گفت تعریف شما را از ادلای استیونسن از زمانی که با هم در شرکت حقوقی شریک بودیم زیاد شنیده ام. شما خیال نمیکنید با شهامتی که در گذشته در موارد مختلف از خود نشان داده اید عده ای از کسانی که شما را میشناسند به این نتیجه برسند که شما چون از حضور در دادگاه ترس دارید تقاضای ما را رد کرده اید؟ جواب دادم من در زندگی خود مورد اتهامات خلاف انصاف زیاد قرار گرفته ام. یک وقتی آمریکائیها مرا عامل انگلیسها میدانستند و انگلیسها برعکس عقیده داشتند که من به آمریکائیها وابسته هستم و حتی در یک مورد مرا متهم کرده بودند که به پشتیبانی روسها قصد کودتا دارم بنابراین سعی نکنید مرا با این حرفها بترسانید.

این مذاکرات هم طولانی شد و بالاخره به بال گفتم من حاضرم نظر یوجین بلاک را در این مورد بپذیرم. بال از این پیشنهاد خوشوقت شد و چون مجبور بودم به نیویورک مراجعت کنم جلسه خاتمه پیدا کرد و یکی از اعضای وزارت خارجه آمریکا مرا با اتومبیل خود به فرودگاه برد.

در نیویورک به اتفاق آذر به منزل جین کری رفتیم و شام را مهمان او و شوهرش بودیم و شب را نزد آنها گذراندیم. صبح روز بعد که یکشنبه بود یوجین بلاک که برای گذراندن تعطیلات بخارج از نیویورک رفته بود به من تلفن کرد و چگونگی موضوع را پرسش نمود. با اشاره به مذاکراتی که در وزارت خارجه بعمل آمده بود گفتم بنا به تقاضای من به او مراجعه شده است و خواهش کردم درخواست وزارت خارجه آمریکا را بپذیرد و پیشنهاد کردم وقتی به واشنگتن میآید در این مورد با هم صحبت کنیم. بلاک گفت از وقتی که از ریاست بانک جهانی کناره گیری کرده دیگر برای شرکت در جلسات بانک و صندوق به واشنگتن نمیآید ولی با مک لوی تبادل نظر کرده نتیجه را به اطلاع من خواهد رساند. بفاصله چند دقیقه دوباره تلفن کرد و از من خواست که فردای آن روز یعنی روز دوشنبه از واشنگتن به نیویورک بیایم و در منزل مک لوی با هم مشورت کنیم. روز دوشنبه در ساعت مقرر به

آپارتمان مک لوی رفتم و تمام مدتی که آنجا بودم به سئوالات مک لوی که نقش یک باز پرس را بازی میکرد پاسخ دادم و ضمناً چگونگی آشنائی خود را با گودرزی به اطلاع بلاک و مک لوی رساندم و ساعت دوازده شب با آخرین پرواز به واشنگتن مراجعت نمودم.

صبح روز بعد بلاک تلفن کرد و گفت بعد از رفتن من مدت زیادی او و مک لوی با هم صحبت کردند و هر دو به این نتیجه رسیده اند که حضور من در محکمه بعنوان شاهد بهیچوجه صلاح نیست و اضافه کرد که همانروز این نظر را به اطلاع وزارت خارجه خواهند رساند. پس از شنیدن نظر بلاک و مک لوی بار سنگینی از دوش من برداشته شد و با خیال آسوده به تهران مراجعت کردم.

قبل از عزیمت از واشنگتن یکی از اعضای سفارت ایران در واشنگتن تلفن کرد و بمحض اینکه خواست مرا متقاعد کند که شهادت من در محکمه بنفع مملکت است به او تذکر دادم که من با آمریکا و طرز کار مؤسسات و سازمان های آن کشور بیشتر از او آشنائی دارم و بهتر است از راهنمائی من صرفنظر کند.

همان روز یکی از مخبرین روزنامه واشنگتن پست تلفن کرد و دلیل ملاقات مرا با وزیر خارجه پرسش نمود. در پاسخ از او خواهش کردم به وزارت خارجه مراجعه کند. گفت وزارت خارجه از دادن هر گونه توضیحی خودداری نموده است. به او گفتم من مدیون روزنامه واشنگتن پست هستم زیرا هنگامی که در زندان بودم این روزنامه سرمقاله ای در حمایت از من درج کرد و چندین بار مقالاتی راجع به درستکاری و حسن شهرت من نوشت که بدون شک در آزادی من مؤثر بود و با توجه به این سوابق از او خواهش کردم مطالبی که راجع به ملاقات و مذاکرات من با وزیر خارجه احتمالاً چاپ خواهند کرد طوری نباشد که برای من اشکال جدیدی ایجاد کند. چند روز بعد از ورودم به تهران روزنامه واشنگتن پست از آمریکا بدستم رسید. در صفحه اول روزنامه با حروف درشت نوشته بود که یکی از شخصیت های مهم ایرانی که اخیراً به واشنگتن سفر کرده بود با دین راسک وزیر خارجه ملاقات و مذاکراتی انجام داد و طی این مذاکرات وزیر خارجه از وی درخواست کرد علیه تیبر گودرزی شهادت بدهد. در پایان این خبر روزنامه واشنگتن پست از دخالت وزیر خارجه در چنین موردی اظهار تعجب کرده بود. ضمناً عکسی از گودرزی و برادران او در حضور شاه چاپ شده بود و زیر عکس نوشته بودند شاه این اشخاص را به حضور پذیرفته و به مناسبت اقداماتی که به نفع او و هنگام نخست وزیری مصدق بعمل آورده اند قدردانی نموده است.

مدتی از این جریان گذشت یک روز «آرمین مایر»[1] سفیر آمریکا در تهران از من

۱- Armin Meyer

درخواست نمود به ملاقات او بروم. یکی دو روز بعد ساعت پنج بعد از ظهر بدیدن او رفتم. او شخصی را که در دفتر او حضور داشت بعنوان یکی از مشاورین حقوقی وزارت خارجه آمریکا به من معرفی کرد. ضمن صحبت مایر موضوع شهادت علیه گودرزی را پیش آورد و من اظهار داشتم خوشبختانه موضوع خاتمه پیدا کرده و بلاک و مک لوی به وزارت خارجه آمریکا گزارش داده اند که درخواست آنها به مصلحت نبوده و قضیه به این نحو خاتمه یافته است.

مایر که شاید یکی از نالایقترین مأمورین سیاسی آمریکا بود که من تا بحال دیده ام گفت خیر این موضوع بهیچوجه خاتمه پیدا نکرده است و افزود که شاه از سفارت آمریکا و وزارت خارجه آمریکا گله مند است که به تقاضای او وقعی گذاشته نشده و اطمینان دارد که هرگاه مقامات آمریکائی جداً از من میخواستند که علیه گودرزی شهادت بدهم ممکن نبود از انجام تقاضای آنها خودداری کنم.

پس از مذاکرات بسیار طولانی که تا آن لحظه بیش از چهار ساعت بطول انجامیده بود تلفن روی میز سفیر زنگ زد و معلوم شد آذر است که میدانست ساعت پنج به ملاقات مایر رفته ام و چون تا ساعت ۹ شب از من خبری نشده نگران است و میخواهد بداند چطور من هنوز به منزل مراجعت نکرده ام. مایر با خونسردی به آذر جواب داد نگران نباشید شوهر شما اینجاست و هیچ آسیبی بوی وارد نشده است. در طول تمام این مدت پیشخدمت با سینی ساندو یچ و آشامیدنی میآمد ولی چون من زخم معده داشتم نمیتوانستم لب به چیزی بزنم.

در پایان مذاکرات سفیر آمریکا به من اخطار کرد که چنانچه بار دیگر گرفتاری برای شما پیش آمد و زندانی شدید از ما توقعی نداشته باشید و ما نیز فراموش نخواهیم کرد هنگامی که به شما احتیاج داشتیم شما از کمک به ما خودداری نمودید. من که تا این وهله با خونسردی و بدون عصبانیت صحبت میکردم یکمرتبه منفجر شدم و فریاد زدم که شما مرا تهدید میکنید؟ شما خیال میکنید من نمیدانم چه چیزی باعث رهائی من از زندان شد؟ دولت شما کوچکترین دخالتی در این کار نداشت و من بخوبی میدانم که اگر شاه از ناحیه شما اطمینان نداشت هیچگاه مرا به زندان نمیفرستاد. نجات من از زندان فقط و فقط در اثر فشار افکار عمومی، اقدامات دستجات مختلف و دوستانم در آمریکا بود و حالا شما مرا تهدید میکنید و میخواهید وانمود کنید که دولت آمریکا از من حمایت میکرد.

مایر متوجه خبط خود شد و شروع کرد به عذرخواهی که چنین مقصودی نداشته است. بعد از آن دیگر کسی در این باره مزاحم من نشد. همین شخص که عدم صلاحیت و بصیرت خود را در مذاکره با من نشان داده بود بواسطه جلب نظر عده ای از اعضای مهم وزارت خارجه آمریکا و کاخ سفید در واشنگتن و بعلت روابط نزدیکی که با دربار ایران برقرار نموده بود به سفارت کبرای آمریکا در توکیو منصوب شد.

شریف امامی و موضوع تغییر رژیم

چند سال بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ حبیب لاجوردی از طرف دانشگاه هاروارد آمریکا مأمور تهیه «تاریخ شفاهی ایران» شد و با من نیز مصاحبه ای در مورد تاریخ معاصر ایران بعمل آورد. در ضمن صحبت حرف از برنامه هائی که دولتهای مختلف آمریکا، خصوصاً دولت کندی برای رفع مشکلات ایران در نظر گرفته بودند پیش آمد.

موضوع تغییر رژیم در زمان ریاست جمهوری کندی از طرف اشخاص مختلف مطرح شده است. «ویلیام داگلاس»[۱]، که زمانی رئیس دیوان عالی کشور آمریکا بود، در قسمتی از خاطرات خود مینویسد:

> در مورد اوضاع ایران و فساد زیادی که در آن کشور شایع است به کرات با جک (کندی) صحبت کردم و وقتی شاه برای یک دیدار رسمی به واشنگتن آمد و با کندی ملاقات کرد جک به این نتیجه رسید که شاه فاسد است و قابل اعتماد نیست. در نتیجهٔ صحبتهای من با جک و ملاقات ناصر قشقائی، یکی از روسای عشایر ایران با «رابرت کندی»[۲] که در آن زمان وزیر دادگستری بود، کندی ها نسبت به مسائل ایران علاقمند شدند. نظر کندی این بود که آمریکا حمایت خود را از شاه قطع کند و بدین وسیله او را وادار به استعفاء کنند و پسرش تحت نظر شورای سلطنت به پادشاهی برسد.
>
> در آن هنگام اعضای شورای سلطنت انتخاب شده بودند. من مطمئن نیستم که جک کندی تا چه حدی مصمم بود چنین پیشنهادی را بموقع اجرا بگذارد ولی تا هنگام مرگش موضوع بطور جدی تحت مطالعه بود.[۳]

بهرحال در طی مصاحبهٔ من برای «تاریخ شفاهی ایران»، لاجوردی گفت شریف امامی در خصوص تغییر رژیم در ایران مطالبی به وی اظهار نموده است. از او خواهش کردم جزئیات امر را از شریف امامی سئوال کند و مراتب را به اطلاع من برساند. چندی بعد لاجوردی اظهارات شریف امامی را طی نامه ای برایم فرستاد که قسمتی از آن ذیلاً درج میشود:

> هفته قبل با آقای مهندس شریف امامی در مورد موضوع مورد نظر شما تماس گرفتم. آنچه ایشان بخاطر دارند بشرح زیر است:
>
> در زمانی که ایشان برای بار اول نخست وزیر بودند حدود سال ۱۳۳۹ یک روز ضمن شرفیابی و صحبت پیرامون نقش آمریکا در ایران اعلیحضرت کشوی میز خود را باز کرده و یک دفترچه به آقای شریف امامی داده و به ایشان می گویند که آن را بخوانند. روز بعد آقای علا

۱- William O. Douglas

۲- Robert F. Kennedy

۳- W.O. Douglas, The Court Years (1939-1975). New York, 1980

وزیر دربار به آقای شریف امامی تلفن کرده و میگوید اعلیحضرت گفته اند که دفترچه را همان روز پس بفرستند. نتیجتاً آقای شریف امامی فرصت مطالعه دقیق این دفترچه را پیدا نکردند. معهذا آنچه ایشان بیاد دارند به قرار زیر است:

۱ -دفترچه یا به صورت ماشین شده یا چاپی بوده و حدود ۱۵۰ صفحه داشته و احتمالاً جلد سبز رنگی داشته است.

۲ -ناشر دفترچه ممکن است یکی از دانشگاهها میبوده مثلاً بصورت تز دکترا یا یک مؤسسه دیگر آمریکائی.

۳ -این دفترچه موضوع تغییر رژیم را مطرح کرده بوده است و نام آقای ابتهاج نیز در آن ذکر شده بوده است.

در مورد این که آیا موضوع ریاست جمهوری آقای ابتهاج مطرح شده بوده است یا خیر آقای شریف امامی دقیقاً بخاطر ندارند لیکن اظهار میکنند که درست در همین زمان بود که نظر بسیار مساعد شاه نسبت به ابتهاج یک مرتبه ۱۸۰ درجه عوض شد.

چنانچه اظهارات شریف امامی صحت داشته باشد شاه مدتی قبل از اینکه از سازمان برنامه استعفاء بدهم از من دلخوری شدید پیدا کرده بود. ولی برفرض اگر پیشنهاد ریاست جمهوری هم به من میشد ممکن نبود آنرا قبول کنم، زیرا به تغییر رژیم معتقد نبودم.

جریان سرلشکر ضرغام

در دوره اول نخست وزیری شریف امامی در اواخر سال ۱۳۳۹ شنیدم یک روز شاه از اینکه دولت آمریکا و صندوق بین المللی پول از کمک به ایران خودداری میکنند به سرلشگر ضرغام وزیر دارائی وقت اظهار نارضایتی مینماید و سئوال میکند چرا وزارت دارائی به بانک ملی کمک نمیکند؟ ضرغام در جواب میگوید که تصور نمیکند رئیس بانک ملی در کار خود موفق باشد و اضافه میکند بنظر چاکر بهترین نامزد برای این پست در حال حاضر ابتهاج است که مورد اعتماد کامل مردم است و به قول تجار اسم ابتهاج در بازار با اسکناس برابر است. شاه درجواب گفته است که از حرف شما تعجب میکنم چون شنیده ام ابتهاج همیشه با نظرهای شما در شورای اقتصاد مخالفت میکرده و حتی یک بار به شما «قزاق نفهم» گفته است. و موضع در همانجا منتفی میشود. یکی از عادت های شاه این بود که در این نوع موارد همیشه تفتین میکرد و همه را بجان هم میانداخت.

اما اصل ماجرا این بود که دریکی از جلسات شورای عالی اقتصاد من و ضرغام برحسب اتفاق پهلوی هم نشسته بودیم. من که از زخم معده شدیداً درد میکشیدم یک قرص ضد اسید که از قرصهای معمولی بزرگتر بود از جیبم درآوردم. ضرغام که عادت داشت بطرز عامیانه صحبت کند یک مرتبه با صدای بلند گفت آدم جلوی شاه آب نبات نمی خوره. گفتم آقای ضرغام این آب نبات نیست دواست.

مخالفت من با اصلاحات ارضی

من با وضع مالکیت به ترتیبی که وجود داشت، و به اصطلاح نظام «ارباب رعیتی» خوانده میشد، مخالف بودم و عقیده داشتم مالک حق ندارد زمینی را که در اختیار دارد بدون استفاده گذاشته و در آن فعالیت کشاورزی نکند و همیشه به این فکر بودم که باید تغییراتی در این وضع داده شود. سالها برنامه های اصلاحات ارضی کشورهای دیگر را مطالعه میکردم وعقاید خود را بگوش مقامات دولتی میرساندم.

هنگامی که برنامه اصلاحات ارضی آغاز شد هنوز در زندان بودم. من با نحوهٔ اصلاحات ارضی شاه به ترتیبی که اعلام شد موافق نبودم و نمی پسندیدم که با اعمال زور املاک مردم را گرفته و بین زارعین تقسیم کنند و اجرای چنین طرحی را به ضرر کشاورزی مملکت میدانستم و اعتقاد داشتم که دولت باید راه حلهای دیگری پیدا کند که از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عملی باشد و اصل مالکیت محترم شمرده شود.

چون میدانستم که این موضوع مورد علاقه خاص دولت کندی است طرحی به زبان انگلیسی از زندان برای عده ای از دوستانم در آمریکا فرستادم به این امید که بلکه آنها بتوانند از اجرای برنامه اصلاحات ارضی بنحوی که اعلام شده بود جلوگیری کنند.[1]

در اینجا طرح پیشنهادی من بشرح زیر درج میشود:

مخالفت من بابرنامهٔ اصلاحات ارضی به نحوی که درایران انجام میشود بردلایل زیراستواراست:

۱- در چارچوب «اقتصاد سرمایه داری» که در آن شرائط بازار آزاد برقرار است و اصل مالکیت خصوصی رعایت میشود، نه صحیح است و نه منصفانه که فردی حق داشته باشد صاحب هر تعداد کارخانه، ساختمان و املاک دیگر باشد ولی در مورد مالکیت ارضی محدودیت هائی وجود داشته باشد.

۲- ایراد اساسی نسبت به مالکیت ارضی به ترتیبی که بطورسنتی در ایران رایج بوده آن است که این وضع اقتصاد کشور را از داشتن وسائل صحیح تولیدات کشاورزی محروم میکند لیکن بنظر من میشود بدون اینکه متوسل به ضبط (املاک) شد از مضار وضع فعلی جلوگیری کرد.

۳-همانطور که تقسیم واحدهای بزرگ صنعتی اقتصادی نیست واحدهای بزرگ زراعتی را نیز نباید تقسیم نمود زیرا تولیدات کشاورزی صدمه خواهد دید و من اطمینان دارم هرگاه واحدهای بزرگ زراعتی به واحدهای کوچک ۱۰ یا ۲۰ هکتاری تبدیل شوند این صدمات شدیدتر خواهد بود. ۲

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «و».

۲-من فکر میکردم که در این صورت کشاورزان تبدیل به کارگر غیرماهر شده و به شهرها و بخصوص پایتخت هجوم میآورند و بدین ترتیب در عین حالیکه به کشاورزی مملکت صدمه وارد میآید این مهاجرتهای پی در پی کمک به تورم کمک خواهد کرد. کما اینکه همینگونه هم شد و همین کشاورزان مهاجر و محروم اسکان یافته در زاغه های اطراف تهران بودند که در زمان وقوع انقلاب ۲۲ بهمن و جریانهای پس از آن صفوف انقلابیون را تشکیل میدادند.

۴-ما خود را گول زده ایم اگر تصور کنیم که ممالک عقب افتاده قادر هستند برای کمک به زارعی که نه پول و نه اطلاعات فنی دارد تشکیلات اساسی، از جمله تعاونی هائی که بتوانند ماشین آلات و اعتبارات کشاورزی ضروری را در اختیار او قرار دهند، بوجود بیاورند.
۵-در برنامه اصلاحات ارضی مسئله مهم وراثت است که کاملاً نادیده گرفته شده است. احتمال دارد یک واحد ۱۰ هکتاری که امروز به زارعی واگذار میشود در فاصله دو نسل به واحدهای یک هکتاری یا کمتر تقسیم شود و مشکل میتوان تصور کرد که کشورهای در حال توسعه بتوانند قوانین وراثت خود را تغییر بدهند. در مملکت خود من چنین امری غیرممکن و غیرقابل تصور است زیرا قوانین اسلام قابل تغییر نیست.
۶- در کشوری که تشکیلات اداری آن قادر به انجام امور روزمره خود نیست مسائل سازمانی و تشکیلاتی طرحی که هدف آن تصرف املاکی است که در سراسر مملکتی با وسعت ایران پراکنده است آنهم در شرائطی که بسیاری از مالکین اطلاعات دقیقی در مورد املاک خود ندارند از عهده دولت خارج است.
۷- عموماً عقیده دارند که برنامه تقسیم اراضی طبقه جدیدی از خرده مالکین بوجود خواهد آورد که در مقابل (خطر) کمونیزم مقاوم است. بنظر من چنین فرضی کاملاً اشتباه است. بدون شک این سیاست انتظارات خرده مالکین را بطور غیرطبیعی بالا خواهد برد و آنها بزودی از وضع خود مأیوس خواهند شد. چنین وضعیتی عواقب وخیم در برداشته و دولت از این برنامه نتیجه معکوس خواهد گرفت.
۸- زمامدارانی که از برنامه اصلاحات ارضی فعلی طرفداری میکنند خوب میدانند که از انجام آن عاجز هستند. آنها فقط در پی منافع آنی چنین برنامه ای هستند، خصوصاً اثراتی که برنامه مزبور در افکار عمومی مردم کشورهای غربی خواهد داشت، چون از این طریق این افراد خود را بعنوان اشخاص اصلاح طلب و مدافعین حقوق رعایای مظلوم و فقیر معرفی خواهند کرد و میدانند که وقتی عواقب این برنامه حساب نشده کوتاه بینانه و فریب دهنده معلوم شد دیگر آنها سر کار نیستند که جوابگوی اعمالشان باشند.

همانطور که قبلاً گفتم باوجود اینکه من با راه حلی که برای رفع مسائل مربوط به مالکیت ارضی و روابطی که بین مالک و رعیت در نظر گرفته شده مخالف هستم اما با وضع مالکیت کهنه و پوسیدهٔ فعلی نیز مخالفم و اعتقاد دارم که باید راه حل دیگری پیدا کرد که از لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی عملی باشد.

طرح پیشنهادی من بدین ترتیب است:
۱- اصلاحات ارضی باید از طریق یک سلسله قوانین و مقررات مالیاتی انجام شود.
۲- مالیاتی که به اراضی زراعتی تعلق میگیرد باید براساس حداکثر تولید ممکن[۱] باشد که تحت مناسبترین شرائط زراعتی پیشرفته بدست بیاید نه براساس مقدار محصولی که در حال حاضر بدست میآید.
۳- برای بدست آوردن حداکثر تولید ممکن در مناطق مختلف کشور پیشنهاد میکنم که یک یا چند شرکت خارجی که در نقشه برداری و برآورد امکانات زمینهای مزروعی تخصص دارند

۱- optimum yield

تمام املاک زراعتی ایران را مطالعه کرده و مقدار تولید زمینهای زراعتی را با در نظر گرفتن روشهای پیشرفته کشاورزی در مناطق مختلف ایران تعیین کنند. چنانچه چنین برنامه ای توسط دولت به انجام رسد معایب و نواقص بسیاری در آن پیدا خواهد شد.

٤- نرخ مالیاتی که به حداکثر تولید ممکن تعلق میگیرد برای همه یکسان خواهد بود.

۵- در آغاز صحیح نیست که نرخ مالیات بیش از حد بالا باشد. کسانی که اراضی را زراعت میکنند صرف نظر از اینکه مالکین بزرگ یا خرده مالک باشند باید دسترسی به تسهیلاتی مانند اعتبارات کشاورزی با شرائط معقول و تعاونی هائی که قادر به راهنمائی و کمکهای فنی هستند داشته باشند.

٦-فراهم نمودن این تسهیلات نیاز به زمان دارد. بنابراین پیشنهاد من این است که مالیاتی که وضع میشود از مقدار کمی شروع شده و تدریجاً افزایش پیدا کند تا اینکه در مدت معینی به حد عادلانه ای برسد. مثلاً اگر فرض کنیم ۱۰ در صد مالیات به مقدار محصول ممکن تعلق بگیرد و اگر قرار باشد در مدت ده سال به این رقم برسیم آنوقت باید با سالی یک درصد شروع کرده و در پایان ده سال به این رقم برسیم. این راه حل چند مزیت دارد. اولاً به کسانی که در حال حاضر مالک هستند و کسانی که قصد دارند زمین های زراعتی خریداری کنند فرصت خواهد داد که از اراضی خود حداکثر بهره برادری را بعمل بیاورند. ثانیاً دولت ها فرصت خواهند داشت سازمانها و تشکیلات لازم را بمنظور کمک به مالکینی که اراضی خود را زراعت میکنند بوجود بیاورند ثالثاً مالکین فعلی فرصت کافی خواهند داشت تصمیم بگیرند آیا قصد دارند املاک خود را حفظ کنند و مالیات جدید را بپردازند یا مقدار املاک خود را کاهش داده و اراضی باقیمانده را زراعت کنند یا اینکه املاک خود را به کسانی که میل دارند کشاورزی کنند و مالیات جدید را بپردازند بفروشند.

۷- ارقام مربوط به مالیات و مدت زمانی که در بالا ذکر شد صرفاً برای روشن شدن مطلب بود. قبل از این که تصمیم نهائی در این زمینه اتخاذ شود باید کلیه جوانب امر توسط کارشناسان مربوط به این کار مطالعه گردد.

۸- طی مدتی که مطالعات فوق الذکر در دست انجام است نرخ مالیات نازلی بر اساس مقدار تولید معقولی تعیین خواهد شد و در دوره انتقالی خزانه مملکت ضرری متحمل نخواهد شد زیرا مبالغی که دولت بابت مالیات اراضی مزروعی وصول میکندازهزینه وصول مبالغ مزبور کمتر است.[1]

۹-چنانچه اصلاحات ارضی براساس ضبط و تقسیم املاک باشد تولیدات کشاورزی بطور قابل ملاحظه ای کاهش خواهد یافت در صورتی که در طرح پیشنهادی من تولید و کارآئی بخش کشاورزی افزایش پیدا میکند. این تغییرات بدون آنکه به اصول مالکیت خصوصی، بازار آزاد و بخش خصوصی تجاوز شده باشد تدریجاً طی چند سال به انجام خواهد رسید.

۱۰-موضوع تأمین منابع مالی برای برنامه اصلاحات ارضی، که در حال حاضر توسط دولت ایران در دست انجام میباشد، مسائلی ایجاد خواهد کرد که حل آن بسیار دشوار خواهد بود. اعتباراتی که برای پرداخت خسارات مالکینی که املاکشان تصرف شده مورد نیاز است

۱-چند روز پیش وزیر کشاورزی ایران اعلان کرده بود که درآمد دولت از محل اراضی زراعتی ۱۸۰ میلیون ریال بوده در حالیکه هزینهٔ وصول این درآمد بالغ بر ۱۹۰ میلیون ریال بوده است.

قابل ملاحظه خواهد بود، زیرا اقساط مربوط به خرید اراضی بطور سالیانه از خرده مالکین وصول خواهد شد و نباید انتظار داشت که این اعتبارات از خارج تأمین شود. از طرف دیگر چنانچه اعتبارات مزبور از طریق بانک مرکزی بصورت وام تأمین شود اثرات تورمی آن غیرقابل اجتناب خواهد بود. در طرح پیشنهادی من مسئله تأمین اعتبارات از طریق دریافت مالیات از مالک و زراعی که زمین را خریداری میکند حل خواهد شد و مبلغ خرید و شرائط پرداخت اثرات تورمی نخواهد داشت.

در زمستان ۱۳۴۱ وقتی از زندان بیرون آمدم چند نفر از اعضای سفارت آمریکا در تهران از من درخواست ملاقات کردند تا از نظرم در مورد برنامه اصلاحات ارضی دولت اطلاع پیدا کنند. صورت جلسه این ملاقات بعداً بصورت گزارشی به وزارت خارجه آمریکا ارسال شد که در اینجا قسمتی از آن درج میگردد.[۱]

به: وزارت خارجه
از: سفارت آمریکا در تهران
تاریخ: ۱۹ ژانویه ۱۹۶۳
موضوع: اظهارات ابتهاج در مورد اصلاحات ارضی و توسعه اقتصادی

در تاریخ دهم ژانویه ابوالحسن ابتهاج، طی ملاقاتی با چند تن از مقامات سفارت آمریکا در تهران اظهار داشت که بنظر او ایران بطور یقین در آینده نزدیکی با یک بحران شدید سیاسی-اقتصادی روبرو خواهد شد، چون دولت بجای اینکه درآمد نفت را صرف برنامه های عمرانی بکند به تشویق دولت آمریکا قسمت عمدهٔ درآمد نفت را به مصرف خرید اسلحه هائی میرساند که به آن احتیاج ندارد.

درباره اصلاحات ارضی ابتهاج گفت دولت با اعلام و اجرای برنامه اصلاحات ارضی به روستائیان و کشاورزان که ۷۵٪ جمعیت ایران را تشکیل میدهند امید کاذب داده است و با وعده زندگی خیلی بهتر انتظارات آنها را بالا برده است.

بنظر او ایجاد این تغییرات و تحولات ناگهانی و حساب نشده در آن بخش از جامعه ایران که تا کنون از ثبات نسبتاً زیادی برخوردار بود و تا بحال نیز از وضعشان زیاد ناراضی نبودند کار اشتباهی است و دیگر امکان تغییر این سیاست یا اجرای برنامه اصلاحات ارضی بطور معقول وجود ندارد.

بنظر ابتهاج چون دولت استطاعت مالی و امکانات اداری کافی را برای اداره تعاونی ها در اختیار ندارد برنامه مزبور با موفقیت روبرو نخواهد شد و دیر یا زود روستائیان از وضع کاملاً ناراضی و مأیوس شده و احتمالاً مخالفین رژیم از این وضعیت بهره برداری خواهند کرد.

در اینجا ابتهاج گفت حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی فرد ماجراجو و نالایقی است و اگر کسی او را نکشد خود او قبل از اینکه مجبور بشود با گرفتاریها و مشکلات اصلاحات ارضی روبرو شود از کار کناره گیری خواهد کرد و وقتی کارها خراب شد از بیرون گود ادعا خواهد کرد که فقط او میتوانست این برنامه را بطور صحیحی اجرا کند.

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ «هـ»

ابتهاج گفت منافع حقیقی ایران ایجاب میکند که درآمد نفت فقط به مصرف توسعه اقتصادی برسد. بنظر او در نتیجه حمایت دولت از سیاست سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات سرمایه گزاری در بخش خصوصی به میزان قابل توجهی کاهش خواهد یافت و بنابراین نیاز به سرمایه گزاری توسط دولت خیلی بیشتر خواهد شد. او نسبت به اینکه دولت درآمد نفت را به مصرف تأمین کسری بودجه میرساند شدیداً اعتراض داشت خصوصاً اینکه بنظر او این پولها صرف خرید اسلحه میشود و دولت نیز حاضر نیست این هزینه ها را از منابع دیگر تأمین کند. ابتهاج مصراً عقیده دارد که هیچ لزومی ندارد ایران تا این اندازه اسلحه خریداری کند و متأسفانه دولت های آمریکا چه در گذشته و چه در حال حاضر ایران را به داشتن ارتش بزرگ و هزینه های سنگین نظامی تشویق نموده اند در حالیکه ارزش چنین ارتشی در یک وضعیت بحرانی قابل بحث خواهد بود.

نظر گزارش دهنده

ابتهاج که واضحاً مأیوس و نسبت به اوضاع بدبین است از اینکه فرصتی پیدا کرده بود که بتواند نظراتش را ابراز کند راضی و خوشحال بنظر میرسید ولی نباید فراموش کرد که او هنوز مرد فوق العاده مطلعی است و نیز قدرت بیان مؤثری دارد و چون در بسیاری از موارد پیش بینی های او صحیح بوده خیلی از افراد مهم در ایران که مانند او از دولت فعلی ایران انتقاد میکنند تحت تأثیر حرفهای او قرار خواهند گرفت.

دولت ایران هنوز به میزان مخارج هنگفت تقسیم و اصلاحات ارضی پی نبرده است و تا این تاریخ متوجه مشکلات عظیم ایجاد و اداره تعاونی ها نشده تا بتوانند نقش سنتی مالکین را بعهده بگیرد و اعتبار، بذر، کود، آب و وسائل کشاورزی را برای کشاورزان فراهم کند.

بنابراین باعث تعجب نیست که مردی مانند ابتهاج نگران مشکلات واقعی چنین انقلاب اجتماعی باشد و در عین حال باعث تعجب نیست که مردی مانند ابتهاج با تعصب خاصی که نسبت به دقت در کار برنامه ریزی اقتصادی دارد و انزجاری که نسبت به سیاست بازی و سازش کاری های مصلحت آمیز دارد برش و قابلیت سیاسی و استعداد ارسنجانی را برای پیدا کردن راه حل مشکلات کافی نداند ولی باید گفت که برنامه های درهم برهم ارسنجانی علیرغم پیش بینی های کسانی که از او انتقاد میکنند تا بحال متوقف نشده است.

اینکه بنظر ابتهاج چون ارسنجانی آدم فرصت طلبی است و به منظور بهره برداری های سیاسی احتمالاً استعفاء خواهد داد بعید بنظر میرسید مگر اینکه او را مجبور به استعفاء کنند چون مصمم است کار تقسیم اراضی را به اتمام برساند.

سئوال اصلی اینجاست که بعد از تقسیم اراضی وقتی ارسنجانی با مسائل اصلاحات ارضی و تأمین منابع مالی رو برو بشود چه خواهد کرد و این بستگی خواهد داشت به اینکه آیا دولت اختیارات و امکانات مالی کافی در اختیار او خواهد گذاشت یا نه.

ابتهاج یکبار دیگر تأکید کرد که توسعه اقتصادی باید بر هزینه های ارتش ارجحیت و اولویت داشته باشد ولی اذعان کرد که ممکن است دلائل سیاسی برای توجیه هزینه های نظامی وجود داشته باشد ولی با منطق محکم اقتصادی تأکید کرد که سرمایه گزاری هر چه

بیشتر بخش دولتی تنها راه حل مسائل اقتصادی و نهایتاً مسائل سیاسی ایران است. به عقیده گزارش دهنده نظر ابتهاج در مورد نیاز به کاهش هزینه ارتش و مأیوس بودن او نسبت به عدم برنامه ریزی دولت و نیاز به اصلاحات مالی و اداری چندان فرقی با موضع دولت آمریکا ندارد.

از طرف سفیر، جیمز سوای هارت
مستشار اقتصادی سفارت

پس از سقوط دولت امینی ارسنجانی مدت کوتاهی در کابینه علم در سمت وزیر کشاورزی باقی ماند و بعد او را به عنوان سفیر ایران به رم فرستادند. پس از مدتی به تهران احضار شد و کار دولتی نداشت تا اینکه دفعتاً در اثر سکته قلبی درگذشت. ارسنجانی که روزنامه نویس و مدتی هم عضو حزب توده بود در انتخابات دوره پانزدهم به نمایندگی مجلس انتخاب شد ولی مجلس اعتبارنامه او را رد کرد. بنظر من از آن به بعد ارسنجانی عقده شدیدی نسبت به مالکین که بسیاری از آنها نماینده مجلس بودند پیدا کرد تا اینکه سالها بعد در دولت امینی به سمت وزیر کشاورزی منصوب و عهده دار اجرای برنامه اصلاحات ارضی گردید و هر روز حملات شدیدی در مجلس و رادیو به مالکین میکرد و در هر فرصتی زارعین را بر علیه مالکین تحریک میکرد که در بعضی از روستاهای کشور منجر به حوادث ناگواری شد.

کتاب «نخبگان سیاسی ایران»

در ابتدای دهه هفتاد کتابی در خارج از کشور منتشر شد بنام «نخبگان سیاسی ایران» و به قلم شخصی به نام «مارو ین زونیس»[1] که در ایران اجازه پخش نیافت. من مدتی بعد از وجود این کتاب مطلع شدم و در سال ۱۳۵٤ توانستم به نسخه ای از آن دست یابم. در این کتاب شرحی در مورد دستگیری و زندانی شدن من نوشته شده که قسمتهائی از آن را در اینجا نقل میکنم:

رژیم تا به امروز از تحمل کسانی که آنان را «مخالفین» خود میداند، سر باز زده است. نتیجه اینکه عناصر فعال جذب نشده یا جذب نشدنی در دستگاه از طرف رژیم تحت فشار دایم قرار دارند. برای نظارت و ادارهٔ این عناصر و نیز در صورت لزوم سرکوب هر گونه مخالفت واقعی یا بالقوه، رژیم راههای گوناگونی را برمیگزیند.

سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بطور حیرت انگیزی کارآمد و فراگیرنده است... عناصر مخالف راه فرار چندانی ندارند. واغلب یا روحیهٔ خود را بکلی از دست

۱- Marvin Zonis, The Political Elite of Iran. Princeton, 1971.

میدهند و یا دست از سیاست میشویند... اما کسانی که نشان دهند که هیچ یک از این دو راه را انتخاب نمیکنند در معرض اقدامات سخت رژیم قرار میگیرند. تبعید (چه از جانب حکومت و چه به اختیار خود)، انتصاب به پست های خارج از کشور، عزل از کار و عاقبت زندان سرنوشت اینگونه کسان است... مثلاً در ۱۹۶۴ پلیس ایران آیت الله روح الله خمینی را سوار یک هواپیمای نظامی کرد و به ترکیه فرستاد...

...همانطور که گفته شد، هنگامی که روشهای معمولی مؤثر نمی افتد زندانی کردن افراد بعنوان آخرین عمل، در دستور کار قرار میگیرد تا عضو مخالف از صحنه حیات اجتماعی و سیاسی حذف شود. در عین حال توقیف موقت به اتهام فساد از جمله روشهای نشان دادن عدم رضایت همایونی بحساب میآید. در واقع اغلب تفکیک زندانیان سیاسی از زندانیانی که با اتهام های عادی تری به بند می افتند کار مشکلی است. درجایی که بعلت تمرکز سیاست گزاری ها، و نقش شاه بعنوان چهرهٔ مرکزی سیاست، مرزهای بین انواع تخلفات ازبین میرود تفکیک تخلفات سیاسی از جنحه و جنایت بی معنی میشود. دقت در امور سیاسی ایران به شخص ناظر بزودی ثابت میکند که این تفکیک ها اموری جعلی بشمار میروند. درواقع هر تخلفی در اصل و ریشه یک تخلف سیاسی است.

روش حکومت این امور را درهم میآمیزد، آن دسته از نخبگان جامعه [که مخالف رژیم تشخیص داده میشوند] اغلب به اتهام فساد از شغل خود عزل میشوند، به تبعید میروند، و یا به زندان می افتند، حال آنکه اتهامشان در واقع ماهیتی سیاسی دارد. این اتهام، درواقع برای آن بکار میرود که آشفتگی سیاسی پنهان در پس رونمای وحدت و ثبات رژیم ایران را بپوشاند...

...تحقیق در اینکه کدامیک از پرونده های فساد مالی در واقع پروندهٔ خیانت سیاسی اشخاص است کار مشکلی است. با اینهمه شبکه شایعات درتهران بر سر برخی از این موارد اتفاق نظر دارند. شاید مشهورترین این موارد موضوع زندانی شدن ابوالحسن ابتهاج باشد. او که رئیس قبلی بانک ملی ایران (۲۹-۱۳۲۱)، مدیر عامل سازمان برنامه (۳۷-۱۳۳۳) و مؤسس بانک خصوصی در ایران بشمار میرود برجسته ترین اقتصاد دان این کشور است. بعلاوه در خارج از ایران او را بعنوان نمونهٔ منحصر بفرد درستی و امانت و لیاقت میدانند و در ایران او بعنوان «نخستین دیوان سالار» شناخته میشود. ابتهاج در دهم اکتبر ۱۹۶۱ از طرف پلیس توقیف شد.

عکس العمل عمومی قاطع و انتقادی بود. علی امینی، نخست وزیر ناچار شد تا هرگونه مسئولیتی را در قبال این دستگیری منکر شود. بازپرسهای وزارت دادگستری اعلام داشتند که مشغول رسیدگی به شکایاتی هستند که از جانب احمد آرامش، جانشین ابتهاج در سازمان برنامه، برعلیه او شده است. آرامش در یک سخنرانی در مجلس شورای ملی ابتهاج را متهم کرد که در زمان او در سازمان برنامه و در طی پنج سال مبلغ ۷ میلیارد ریال (معادل ۱۰۰ میلیون دلار آمریکائی) به دیوید لیلیان تال و گوردن کلاب پرداخت شده است بی آنکه حتی یک ریال این مبلغ مورد حسابرسی قرار گرفته باشد...

چندی بعد وزیر دادگستری، نورالدین الموتی، اعلام داشت که ابتهاج مبالغ هنگفتی از بودجه دولتی را اتلاف کرده و بدون داشتن اجازه به عقد قراردادهایی دست زده است. با

اینهمه هرگز این اتهامات به ابتهاج ابلاغ نگردید. پس از هشت ماه زندانی کشیدن، ابتهاج بقید ضمان آزاد شد و موافقت گردید که اگر کشور را ترک نماید دولت مطالبه ۱۷۱ میلیون دلار وجه الضمان کند.

ابتهاج خواستار پایان یافتن سریع رسیدگی به پروندهٔ خود شد اما امینی جای خود را به اسدالله علم داد و نورالدین الموتی نیز همراه امینی دولت را ترک کرد و این پرونده معلق ماند. عاقبت نیز کل اتهامات ابتهاج کنار گذارده شد و در سیزدهم فوریه ۱۹۶۴ باز پرس پرونده اعلام داشت که اتهامات بی پایه بوده و دادستان محاکم اداری نیز این رأی را تأیید کرد.

با مطالعهٔ این جریان عجیب آشکار میشود که ابتهاج بر پایه اتهامات وارده زندانی نشده بود. شهرت او در امانت و نیز رفع اتهام از او خود گویای این مطلب هست. درنتیجه دلایل دستگیری او را باید در امور سیاسی جستجو کرد. ابتهاج کمی بیش از یک ماه قبل از دستگیری خود در کنفرانس بین المللی صنایع در سانفرانسیسکو شرکت کرده و در آنجا نطقی ایراد نموده بود. در این سخنرانی ابتهاج در عین حال بر ضرورت برنامه ریزی دولتی و وجود یک بخش خصوصی قوی در جوامع در حال توسعه اشاره کرده بود. در عین حال او بر ضرورت کمک های چند جانبه تأکید کرده و برنامه های یک جانبهٔ کمکهای اقتصادی در گذشته را مورد انتقاد قرار داده بود. او اعلام داشته بود که کمکهای مالی یک کشور به کشور دیگر موجب میشود که منابع مالی مزبور بر اساس ملاحظات نظامی و سیاسی خرج شوند و بکار توسعه نیایند...و ایران در این زمینه نمونهٔ خوبی است.

...بدین ترتیب یقین است که شاه او را نه بخاطر فساد مالی یا اتلاف منابع اقتصادی، که بعلت انتقاد مستقیم از روابط رژیم ایران و ایالات متحده به زندان افکنده بود... کمتر کسی این اتهامات را باور میکرد. عقیدهٔ عمومی بر این بود که اتهام فساد مالی بعنوان یک تنبیه در مورد کسی که از لحاظ سیاسی به انتقاد از رژیم پرداخته بود بکار رفته است...

فصل بیست و دوم

تحولات دههٔ پنجاه

اتهام علیه من در تلویزیون ایران

در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۵۰ شخصی بنام بهرام مولائی دریانی به اتفاق معاون وزارت اطلاعات، که گویا بقراری که همان موقع از دوستانم شنیدم مأمور سازمان امنیت در وزارت اطلاعات بود، با تعدادی از خبرنگاران داخلی و خارجی مصاحبه مفصلی در تلویزیون دولتی ایران انجام داد. روز بعد متن مصاحبه وی در جرائد منتشر شد. دریانی اظهار کرد چندین سال قبل هنگامی که برای ادامه تحصیل به آمریکا رفته بود مأمورین «اف. بی. آی»[1] او را به فعالیت در کنفدراسیون دانشجویان دعوت کردند. وی افزود دستگاههای آمریکائی که با کمونیست ها مبارزه میکنند به دانشجویان کمونیست ایرانی اجازه تظاهرات میدهند و اضافه کرد که سازمان دانشجویان ایرانی از کمکهای انجمن دوستداران آمریکا و خاورمیانه که یک لانهٔ اطلاعاتی آمریکاست استفاده میکند و سازمان دانشجویان در آمریکا عملاً دست «سیا» میباشد.

دریانی در یک قسمت از گفتگوی خود با خبرنگاران، گفت مأمورین اف. بی. آی به او تذکر دادند که آمریکا در ایران همه کاره است و هر کاری که بخواهند میتوانند انجام دهند و افراد خودشان را بهر منصب و مقام برسانند. یکی از مأمورین اف. بی. آی گفته بود که شما در صورتی که با ما نظر موافق داشته باشید در آینده سرنوشتی مثل امینی ها و ابتهاج ها خواهید داشت، بطوری که امینی پس از مقام نخست وزیری هم در پناه ما قرار گرفت و همچنین ابتهاج.

دریانی، که به داشتن تمایلات شدید چپی در سابق اعتراف کرد، افزود که در سال

۱- Federal Bureau of Investigation (FBI)

۱۹۶۷ بعلت عدم قبول پیشنهادات مأمورین آمریکائی از آن کشور اخراج شد.[1] دریانی ضمن اظهارات خود ادعا کرد که شخصی بنام «مالی»، که سابقاً عضو «سی. آی. ای» بوده، در کتابی مربوط به فعالیت های سازمان مزبور از ابتهاج و علی امینی بعنوان عوامل سیا نام برده است.

فوراً نامه ای در تکذیب اظهارات دریانی به جراید نوشتم[2] و متذکر شدم که او را تحت تعقیب قرار خواهم داد. متن نامه من به شرح زیر بود:

آقای مدیر محترم روزنامه کیهان

طی مصاحبه ای که یکشنبه ۲۳ خرداد بوسیله رادیو و تلویزیون ایران ترتیب داده شده و در روزنامه های دیشب (دوشنبه ۲۴ خرداد) منتشر گردید شخصی به نام بهرام مولائی دریانی راجع به من مطالبی را بیان داشته است که لازم میدانم درباره آنها بطور اختصار توضیحاتی بدهم.

۱- بهرام مولائی دریانی (بطوری که در روزنامه ها مندرج است) دریکجا گفته است:

مأمورین اف. بی. آی اضافه کردند که دولت آمریکا در ایران همه کاره است و هر کاری که بخواهد میتواند انجام دهد و افراد خودش را بهر منصب و مقام برساند. یکی از مأمورین اف.بی.آی. بنام هنگز اضافه کرد که شما درصورتیکه با ما نظر موافق داشته باشید در آینده سرنوشتی مثل امینی ها و ابتهاج ها خواهید داشت بطوری که امینی پس از مقام نخست وزیری هم درپناه ما قرار گرفت و همچنین ابتهاج. در این موضوع فقط به ذکر این نکته اکتفا میکنم که هرگاه دولت آمریکا در ایران «همه کاره است» یا «همه کاره بود» و من درپناه آن دولت قرار گرفته بودم آیا قابل قبول است که در دوره زمامداری دکترعلی امینی مرا برای یکی از برجسته ترین خدماتی که به این آب و خاک کردم یعنی اجرای برنامه عمرانی خوزستان و ساختن سد دز و احیای کشت نیشکر و ایجاد کارخانه قند هفت تپه، هشت ماه و نیم زندانی کنند؟

۲- درپاسخ یکی از خبرنگاران که از دریانی سئوال کرده است شما گفتید که مقامات آمریکائی به شما گفتند که امینی و ابتهاج از عوامل ما هستند نظر خود شما در این باره چیست؟ بهرام دریانی اظهار داشته است:

البته آنها امینی و ابتهاج را تنها نگفتند... یک‌کتابی بنام (سیا)که آقائی بنام آندره مالی نوشته بود که کارمند سابق سیا است درآنجا این دو نفر را بخوبی معرفی میکند.»

کتابی که دریانی به آن اشاره میکند کتابی است تحت عنوان «سیا: داستانی از درون»[3] که نویسنده آن «آندره تولی» میباشد. پس از خواندن اظهارات دریانی درمطبوعات این کتاب را بدست آوردم و تمام صفحات آن را از ابتدا تا انتها ورق زدم. در این کتاب مطلقاً نامی از من برده نشده ولی اسم امینی درآن کتاب ذکر شده است.

۱- روزنامه کیهان، شمارهٔ ۸۳۷۱ - ۲۴ خرداد ۱۳۵۰.

۲- روزنامه کیهان، شمارهٔ ۸۳۷۲ - ۲۵ خرداد ۱۳۵۰

۳- Andrew Tully, CIA: The Inside Story. New York, 1962.

۳- در دنبـالـه مطلب بالا بهرام دریانی اضافه میکند: «امینی نخست وزیر بود از یکطرف پول را بیرون میبرد از یکطرف دیگر چه کار میکرد از این خیلی واضحتر ابتهاج است این آقا چکار کرد؟ تمام هم و غمش را گذاشت و پای کمپانی ها، کارتل ها، تراست ها، مونو پولهای آمریکائی را در این مملکت باز کرد، آنها را به این مملکت آورد.» اشخاصی که به اصطلاحات کمونیزم بین المللی آشنا هستند میدانند که عبارات بالا، یعنی کارتل ها، تراست ها و مونو پولها از اصطلاحات مبتذل کمونیست ها است. من در تمام طول عمرم وسیله آوردن اینگونه مؤسسات به ایران نبودم. در قاموس کمونیست ها شرکت های بزرگ نفت از جمله کارتل ها و تراست ها و مونو پولها محسوب میشوند. همه میدانند که من در آوردن شرکت های نفت به مملکتم کوچکترین دخالتی نداشتم ولی در باره کسانی هم که این شرکت های نفث را به ایران آوردند میتوان گفت که آوردن این شرکت ها خیانت به کشور نیست.

٤- اگر چه «مصاحبه کننده تلویزیون» بر طبق مندرجات جرائد اظهار داشته است که مسئولیت اظهارات بهرام مولائی دریانی بر عهده خود او است ولی من باید اذعان کنم که این روش را که گذاشتن دستگاه های رادیو و تلویزیون دولتی کشور در اختیار شخصی که به اقرار خودش تا دیروز به وطنش خیانت میکرده است نمی پسندم. معذلک از اظهارات مصاحبه کننده اخذ سند میکنم و همین امروز از وکیل خود خواستم که اظهارات خلاف واقع دریانی را بعنوان افترا در محاکم صلاحیتدار تعقیب نماید تا چنانچه من مرتکب خیانتی به وطنم شده باشم به مردم ایران معرفی گردم و هرگاه مفتری نتواند نسبت هائی را که به من داده است در پیشگاه قانون ثابت نماید به مجازات قانونی برسد.

ابوالحسن ابتهاج

بدنبال این نامه نامه ای به محمد سام وزیر اطلاعات وقت نوشتم و درخواست کردم نشانی دریانی را در اختیار من قرار دهد. چندی بعد وزیر اطلاعات پاسخ داد وزارت اطلاعات از نشانی نامبرده هیچگونه اطلاعی ندارد. هر چه تحقیق کردیم نشانی دریانی بدست نیامد. ضمناً نامه ای به شاه نوشتم و در آن یادآور شدم که او نخست وزیری را چندین سال پیش به من پیشنهاد کرده بود و لذا برای احراز این مقام نیازی به کمک خارجیها نبود. در نامه خود به شاه اضافه کردم که خود او در گذشته چند بار از من خواسته بود در برخوردم با مقامات خارجی از خود خشونت نشان ندهم. در خاتمه نوشتم شایسته نیست افرادی که با درستی و امانت در گذشته به مملکت خدمت کرده اند بدین صورت مورد تهمت قرار بگیرند. جوابی به نامه من داده نشد. چندی بعد جواب شاه بطور غیرمستقیم به من رسید. یکی از اقوام نزدیکم اطلاع داد که اشرف پهلوی به او اطمینان داده است که شاه از این جریان هیچگونه اطلاعی نداشته است.

هنگامی که این ماجرا در جریان بود یک روز محمد جهانشاهی، مشاور حقوقی سازمان برنامه، به آذر گفته بود که ابتهاج قصد دارد علاوه بر نامه ای که به مطبوعات فرستاده شد

یک مصاحبه مطبوعاتی هم ترتیب بدهد و از خودش دفاع کند و شما باید او را منصرف کنید چون اگر او را یک بار دیگر به زندان ببرند دیگر خلاصی در کار نخواهد بود. ضمناً آذر بدون اینکه به من اطلاع بدهد با زحمت زیاد از نصیری رئیس سازمان امنیت وقت خواست و بدیدن او رفت. آذر از او پرسید چرا دست از سر شوهر من برنمیدارید؟ نصیری گفته بود تقصیر خودش است چون دوباره نشسته و بدگوئی کرده. آذر جواب داد غیرممکن است من میدانم که ابتهاج حرفی نزده. نصیری گفت خیر اینطور نیست، چند وقت پیش در یکی از مهمانی های سفارت آمریکا یک عده ای را دور خودش جمع کرده و از انتخابات (مجلس) انتقاد کرده است. آذر گفت تیمسار همه میگویند انتخابات قلابی است. نصیری گفت ابتهاج نباید بگوید چون حرف او با حرف دیگران فرق دارد. آذر گفت همه از اوضاع انتقاد میکنند ابتهاج هم مثل بقیه حق حرف زدن دارد. نصیری جواب داد ابتهاج هر انتقادی دارد بنویسد من شخصاً آن را به اعلیحضرت میدهم ولی پیش دیگران نباید انتقاد کند.

درهمان زمان یک روز وقتی من و آذر در اتاق پذیرائی کوچکی که داشتیم نشسته بودیم متوجه شدیم که سیمی از داخل دودکش بخاری دیواری پیداست. سیم را که بیرون کشیدیم معلوم شد متصل به ضبط صوتی است که از طریق دودکش بخاری نصب شده است و فهمیدیم که در داخل منزل هم تحت کنترل هستیم.

مشارکت با سیتی بانک

همانطور که قبلاً گفته شد بانک ایرانیان با سرمایه هشتاد میلیون ریال در سال ۱۳۳۸ تأسیس شد و با وجود اینکه بعداً در مراحل مختلف این سرمایه به یک میلیارد ریال افزایش داده شد معذالک بانک ایرانیان از بانکهای کوچک محسوب میشد. من اصولاً با آوردن بانکهای خارجی به ایران موافق نبودم ولی پس از چند سال برمن مسلم شد تا زمانی که بانکهای دیگری که با خارجی ها شریک بودند وضع بهتری دارند بانک ایرانیان قادر به رقابت با آنها نخواهد بود. بهمین علت در سال ۱۳۴٤ به این فکر افتادم که با یکی از بانکهای درجه اول دنیا مشارکت کنم و چون با دیوید راکفلر رئیس هیأت مدیره بانک «چیس مان هاتن»[۱] از سابق آشنائی داشتم اول به سراغ او رفتم.

بدواً راکفلر نسبت به پیشنهاد من اظهار علاقه نمود ولی یک سال و نیم پس از پیشنهاد اولیه ما از راکفلر خبری نشد تا اینکه بالاخره نامه ای به او نوشتم و تذکر دادم که چنانچه هر چه زودتر تصمیمی در این مورد از طرف آنها اتخاذ نشود با مؤسسه دیگری وارد مذاکره خواهم شد. راکفلر جواب داد در حال حاضر اتخاذ تصمیم قطعی در این مورد میسر نیست.

۱- Chase Manhatten

تصمیم گرفتم با یکی دیگر از بانکهای بزرگ آمریکا تماس بگیرم. اتفاقاً هنگامی که در سال ۱۳۴٦ برای شرکت در مجمع عمومی سالانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به برزیل رفته بودم به «جان اکستر»[۱] یکی از دوستان سابقم که در آن تاریخ در استخدام «سیتی بانک»[۲] که در آن هنگام «فرست نشنال سیتی بانک» نام داشت[۳] برخوردم. اکستر را از زمانی که هر دو در صندوق بین المللی پول کار میکردیم میشناختم. وقتی موضوع امکان مشارکت را با او درمیان گذاشتم گفت مسئولیت او فقط مربوط به روابط سیتی بانک با بانکهای مرکزی دنیاست و اضافه کرد که ریاست هیأت نمایندگی سیتی بانک با شخصی است بنام «آل کاستانزو»[۴] که ضمناً کلیه فعالیتهای سیتی بانک در خارج از آمریکا زیر نظر اوست. قرار شد اکستر برای آشنائی و مذاکره با کاستانزو ناهاری ترتیب بدهد.

سر ناهار به کاستانزو گفتم بانک من کوچکترین بانک دنیاست. نه شعبه دارم و نه سپرده. یگانه چیزی که دارم شهرت است. کاستانزو گفت شهرت از سپرده و شعبه بمراتب مهمتر است. موضوع مشارکت با سیتی بانک مطرح شد و کاستانزو از پیشنهاد من استقبال کرد و در ظرف نیم ساعت در مورد مشارکت توافق اصولی حاصل شد.

متعاقب این ملاقات مذاکرات با سیتی بانک آغاز گردید. سیتی بانک در آن زمان بزرگترین بانک دنیا بود و هنوز هم هست. بدین منظور سیتی بانک نماینده خود را به تهران فرستاد و پس از رسیدگی کامل از ترازنامه و تشکیلات بانک من الجمله حقوق من بالاخره بعد از چندین ماه به توافق رسیدیم. یکی از عللی که مذاکرات با سیتی بانک بطول انجامید این بود که بانک مزبور با هر بانکی که در جهان شریک میشد اکثریت سهام را خریداری و بدین ترتیب بانک را اداره میکرد درحالیکه نه فقط من حاضر نبودم اکثریت سهام را به آنها واگذار کنم بلکه قانون ایران اجازه نمیداد سهام بانکهای خارجی از ۳۵ درصد تجاوز نماید. در پایان مذاکرات قرار شد:

۱- سرمایه بانک تدریجاً از ۸۰ میلیون ریال به هزار میلیون ریال افزایش پیدا کند.
۲- سهام سیتی بانک به ۳۵ درصد محدود شود.
۳- مدیریت بانک کمافی السابق بعهده من باقی بماند.
٤- نماینده سیتی بانک بعنوان یکی از اعضای هیأت مدیره بانک ایرانیان تعیین شود.
۵- دو پایور سیتی بانک به نمایندگی آن بانک به بانک ایرانیان منتقل شوند.

پس از اینکه با سیتی بانک به توافق اصولی رسیدیم راکفلر نامه ای به من نوشت که با

۱- John Exter
۲- First National City Bank
۳- City Bank
٤- Al Costanzo

توجه به سابقه دوستی که با من دارد متوقع است بانک ایرانیان با بانک او وارد مشارکت شود. در همان موقع یوجین بلاک که از ریاست بانک جهانی کنارگیری کرده و بازنشسته شده بود و در آن تاریخ یکی از اعضای هیأت مدیره بانک بود به من نامه ای نوشت که او نیز انتظار دارد از مشارکت با سیتی بانک صرفنظر کرده با چیس شریک شوم. بهردوی آنها جواب دادم من هیجده ماه در انتظار جواب چیس نشستم و حتی یکبار اخطار کردم که قصد دارم با اشخاص دیگری وارد مذاکره شوم و اکنون دیگر از قطع مذاکرات با سیتی بانک معذورم.

وقتی هنوز با سیتی بانک مشغول مذاکره بودیم در یکی از سفرهائی که به نیو یورک داشتم راکفلر مرا به ناهار دعوت کرد و اظهار داشت هنوز امیدوار است مذاکرات من با سیتی بانک به نتیجه نرسد. درجواب گفتم با آشنائی که من با متصدیان سیتی بانک پیدا کرده ام تصور نمیکنم آنها از این مشارکت منصرف شوند.

پس از نه ماه از تاریخ اولین ملاقات من با نماینده سیتی بانک در برزیل مذاکرات به پایان رسید و با سیتی بانک شریک شدیم.

چند سال بعد از مشارکت با سیتی بانک اطلاع پیدا کردم بانک عمران، که متعلق به بنیاد پهلوی بود، بوسیله بانک مرکزی به نماینده سیتی بانک در تهران پیشنهاد کرده سیتی بانک با بنیاد پهلوی شریک شود و سیتی بانک هم این پیشنهاد را تقریباً پذیرفته است. بلافاصله موضوع را به اطلاع محمد یگانه رئیس بانک مرکزی وقت رساندم و گفتم سیتی بانک تعهد کرده است کلیه عملیات خود را در ایران بوسیله بانک ایرانیان انجام دهد و در صورتی که اقدام به چنین کاری بنماید سیتی بانک را در محاکم آمریکا تعقیب خواهم کرد. یگانه پرسید آیا در این مورد قراردادی دارید؟ گفتم رونوشت قرارداد را برای شما خواهم فرستاد.

ضمن صحبت به رئیس بانک مرکزی گفتم سیتی بانک تنها بانک معتبر دنیا نیست بنیاد پهلوی با هر بانک دیگری که بخواهد میتواند مشارکت کند چرا سعی دارد با بانکی که من به ایران آورده ام شریک شود؟ پس از ملاحظه توافق کتبی که بین من و سیتی بانک به امضاء رسیده بود موضوع مشارکت بنیاد پهلوی با سیتی بانک منتفی شد. بعدها وقتی من جلوی این کار را گرفتم دفتر نمایندگی سیتی بانک در تهران که بعد از مشارکت با من مستقلاً دایر کرده بودند برخلاف مقررات بانک مرکزی و بدون اطلاع بانک ایرانیان معاملات کلانی انجام میداد و وامهائی هم به شرکت ها و اشخاص پرداخت مینمود از جمله خانواده سلطنتی. بطور خلاصه شرکتهای خارجی که به ایران میآمدند میدانستند که شریک کردن یک از اعضای خانواده پهلوی یا تعیین آنها به عضویت هیأت مدیره نوعی بیمه محسوب میشود.

شرکت سهامی بیمه بین المللی ایران و آمریکا

من از سالها پیش اعتقاد داشتم که کشور احتیاج به شرکتهای بیمه معتبر دارد تا مردم و مؤسسات بتوانند از تمام مزایای بیمه های گوناگون بهره مند شوند. در آن زمان شرکت بیمه ایران وجود داشت ولی عملیاتش محدود بود. هنگامی که بانک ایرانیان را اداره میکردم در دنباله همین انگیزه در صدد برآمدم شرکت بیمه ای بوجود بیاورم که هم با کاردانی و رعایت اصول امانت مورد اعتماد عموم باشد و هم بیمه عمر را که میتوان گفت در مملکت بمعنای واقعی وجود نداشت رواج دهد. چون عملیات بیمه بالاخص بیمه عمر جنبه تخصصی دارد و ما در ایران به واسطه نداشتن تجربه و سوابق کافی فاقد این نوع تخصص بودیم تصمیم گرفتم یکی از شرکتهای معتبر و خوشنام جهان را در این کار شرکت دهم.

شرکت بیمه آمریکائی «آمریکن اینترنشنال گروپ»[1] علاقه خود را نسبت به این طرح ابراز داشت و از مشارکت با من و بانک ایرانیان استقبال کرد. مؤسسه مزبور بزرگترین شرکت بیمه آمریکائی بود که در خارج از آمریکا (در ۱۳۰ کشور) فعالیت داشت.

از آغاز گفتگو با آنها تأکید کردم که شرکت باید برای بیمه عمر اولویت قائل شود و در این رشته بخصوص باید فعالیت داشته باشد و همچنین تعهد نماید افراد ایرانی را تعلیم بدهد تا در کوتاهترین مدت جایگزین کارشناسان خارجی شوند. «موریس گرین برگ»[2] رئیس بیمه آمریکائی «اِی. آی. جی» اظهار داشت با آنکه بیمه عمر تا چند سال برای شرکت ضرر خواهد داشت و منافعی جهت سهامداران باقی نخواهد ماند معذالک به این رشته توجه مخصوص خواهد شد و درباره تعلیم عده ای ایرانی تعهد کرد که این برنامه را اجرا خواهند کرد تا بتدریج شرکت ایرانی از وجود کارشناسان خارجی بی نیاز گردد.

پس از تخصیص ۳۵ درصد از سرمایه به شرکت آمریکائی «اِی. آی. جی» و ۴۵ درصد به مؤسسین ایرانی، باقیمانده سهام با اجازه بیمه مرکزی بوسیله آگهی به مردم (اتباع ایران) عرضه شد و تا آنجا که بخاطر دارم در حدود سیصد نفر سهام عرضه شده را خریداری کردند و «شرکت سهامی بیمه بین المللی ایران و آمریکا» در نیمهٔ دوم سال ۱۳۵۳ تأسیس و شروع بکار کرد. استقبالی که نسبت به بیمهٔ عمر از جانب مردم دیده شد باعث تعجب گردید و بقرار اظهار نمایندگان شرکت بیمهٔ آمریکائی در دنیا بی سابقه بود. عدهٔ زیادی در شرکت مشغول طی دوره تعلیماتی در بیمهٔ عمر گردیدند. مراجعه طبقات مردم روز به روز افزایش میافت، بطوری که بعضی از شرکتهای بیمه در تهران شروع به عرضه بیمه عمر نمودند.

۱- American International Group (A.I.G.)

۲- Maurice R. Greenberg

در چند ماه آخر سال ۱۳۵۳ طبعاً شرکت سودی نداشت. سال دوم آنچه سود بدست آمد به ذخائر منتقل گردید و سودی به سهامداران پرداخت نشد و بعضی از آنها در مجمع عمومی آن سال از این جهت اعتراض داشتند. در سال سوم ٦ درصد و در سال چهارم ۱۰ درصد سود بین سهامداران تقسیم گردید. اعضای هیأت مدیره شرکت و من بعنوان رئیس هیأت مزبور از بدو تأسیس تا وقوع انقلاب بهمن ۱۳۵۷، چه بعنوان حقوق چه بابت حق حضور یا پاداش، دیناری دریافت نکردیم و از این بابت توقعی هم نداشتیم

پس از انقلاب دولت شرکتهای بیمه و بانکهای خصوصی را ملی اعلام کرد. در اینجا بی مناسبت نیست متذکر شوم که پس از توافقی که بین ایران و آمریکا بعمل آمد دولت ایران، علاوه بر اینکه سرمایهٔ شرکت بیمه آمریکائی «اِی. آی. جی» را به آنها داد، مبالغی نیز به عنوان سود احتمالی آینده به آنها پرداخت نمود، ولی متأسفانه دیناری از این بابت به سهامداران ا یرانی پرداخت نشد.

فروش سهام بانک ایرانیان

مشارکت بانک ایرانیان با سیتی بانک کماکان ادامه داشت و سرمایه بانک به تدریج افزایش پیدا کرد و بهمین سبب حفظ ۳۰ درصد سهام برای من مشکلتر شد بطوری که هر بار سرمایه بانک افزایش داده میشد من مجبور بودم وام جدیدی از سیتی بانک بخواهم تا بتوانم پول سهام را بپردازم. بالاخره با مشورت آذر تصمیم گرفتم سهام خود را به ۱۵ درصد کاهش دهم و درنتیجه من و سیتی بانک جمعاً ۵۰ درصد از سهام را در اختیار داشتیم و چون باقیمانده سهام بین عده زیادی تقسیم شده بود اشکالی در تصمیم گیری و اداره بانک وجود نداشت.

در این میان شخصی بنام هژبر یزدانی مشغول خرید سهام بانک ایرانیان شد و سهام بانک را به سه برابر بهای اصلی خریداری میکرد. من از قبل ترتیبی داده بودم که وامی با شرائط آسان به کارمندان داده شود تا بتوانند سهام بانک را خریداری کنند. یزدانی سهام اغلب کارمندان را نیز به چندین برابر قیمت از آنها خرید. او شخص ثروتمندی بود که با دستگاه، بخصوص نصیری رئیس سازمان امنیت، رابطه نزدیک داشت و مدتی بود سهام بانکهای مختلف را خریداری میکرد. آرزوی یزدانی این بود که او نیز مانند بعضی از افرادی که تمول سرشاری بدست آورده بودند صاحب بانک بشود. یزدانی با پشتیبانی دستگاه امنیتی کشور بطور نامحدودی نزد بانکها اعتبار داشت و یک وقت شایع بود متجاوز از ۷۰ میلیون ریال به بانکها مقروض است. بدین ترتیب یزدانی بیش از ۲۵ درصد از سهام بانک ایرانیان را خرید و این وضع باعث نگرانی من شد.

آذر که میدانست یزدانی از پشتیبانی دکتر ایادی هم برخوردار است، به دیدن ایادی رفت و جریان را به اطلاع او رساند و چون میدانست یزدانی از او حرف شنوائی دارد از ایادی تقاضا کرد یزدانی را از خرید بیشتر سهام بانک ایرانیان منصرف کند. ایادی جواب داده بود کجای این کار عیب دارد؟ پول دارد و میخواهد سهام بخرد.

فردای آنروز یزدانی آذر را در بانک ملاقات کرد و گفت شما «چوقولی» مرا به تیمسار ایادی کردید، اگر ناراضی هستید شما سهام مرا بخرید. یزدانی خوب میدانست ما قادر به خرید سهام او نیستیم، مضافاً به این که مقداری هم به بانک ایرانیان و سیتی‌بانک مقروض هستیم. وقتی آذر به او گفت میدانید که ما نمیتوانیم سهام شما را بخریم یزدانی جواب داد دستگاه که با شما خوب نیست چه اصراری دارید سهامتان را نگه دارید؟ آن را به قیمت بورس به من بفروشید.

بعد آذر به من گفت صلاح ما در این است که سهام را بفروشیم و خودمان را خلاص کنیم ولی من چون شانزده سال زحمت کشیده بودم و مؤسسه ای بوجود آورده بودم که مورد اعتماد مردم بود و طبیعتاً به حفظ بانک علاقه داشتم، به کاستانزو که در آن وقت معاون رئیس هیأت مدیره سیتی بانک بود پیشنهاد کردم سیتی بانک وامی با شرائط بسیار سهل در اختیار من قرار دهد تا بتوانم سهام خود را پنج درصد افزایش بدهم و اصل و بهرهٔ وام را از محل درآمد سهام خریداری شده تدریجاً پرداخت کنم بدین ترتیب اکثریت سهام در دست من و سیتی بانک و چند نفر از سهامداران دیگر قرار میگرفت. کاستانزو شخصاً با این پیشنهاد موافقت نمود ولی گفت موضوع باید به تصویب هیأت مدیره سیتی بانک در نیو یورک برسد.

چند ماه از او خبری نشد تا اینکه یک روز یک نفر آمریکائی که خود را نماینده سیتی بانک معرفی کرد از ابوظبی تلفن کرد و مطالبی گفت که زیاد روشن نبود. وقتی توضیح بیشتر خواستم گفت به من دستور داده شده این مطالب را به اطلاع شما برسانم. من احساس کردم با پرداخت وام موافقت نشده است و به نماینده سیتی بانک در تهران اطلاع دادم در چنین صورتی ناچارم سهام خود را بفروشم.

از آذر خواستم که با یزدانی وارد مذاکره شود و او نیز گفت آماده است سهام را بخرد. وقتی بانک مرکزی از این موضوع با خبر شد ایراد گرفتند که بدین ترتیب خریدار یعنی یزدانی سهامدار عمده خواهد شد.

ایراد بانک مرکزی را با هویدا، که هنوز در آن هنگام نخست وزیر بود، مطرح کردم و گفتم این ایراد وارد نیست چون در تعدادی از بانکهای خصوصی ایران یک یا چند نفر یا دارای تمام سهام و یا اکثریت سهام هستند. نخست وزیر از من خواست فهرستی از اسامی

این افراد را برای او بفرستم. اسامی را برای هویدا فرستادم و ایراد بانک مرکزی رفع شد.

روزی که قرار بود معامله در بورس تهران انجام شود اطلاع دادند که بورس معامله را نمی پذیرد چون قیمت فروش سهام بنظر مقامات بورس بیش از حد گران است. پرسیدم بموجب کدام مقررات چنین چیزی میگویند؟ جواب آمد طبق مقرراتی که هیأت مدیره بورس تعیین کرده. خواستم باابوالقاسم خردجورئیس هیأت مدیره بورس صحبت کنم گفتند درمسافرت است.

ناچار یکبار دیگر نزد هویدا رفتم. او در آن وقت از نخست وزیری برکنار و به وزارت دربار منصوب شده بود. به هویدا گفتم در معامله ای که خریدار و فروشنده هر دو در مورد قیمت فروش سهام به توافق رسیده اند موضوع دیگر به اشخاص ثالث ارتباط ندارد. چند روز بعد هویدا تلفن کرد که موضوع را به عرض اعلیحضرت رساندم و اشکال این کار رفع شد. در اینجا باید متذکر شد وقتی خردجو از مسافرت مراجعت کرد و از چگونگی امر مطلع شد به من گفت هیچ وقت هیأت مدیره بورس چنین مقرراتی وضع نکرده است.

با وجود اینکه دستگاه بی میل نبود من سهام بانک ایرانیان را از دست بدهم معذالک بودند افرادی که در این کار اشکال تراشی میکردند. یکی از این اشخاص هوشنگ انصاری وزیر دارائی وقت بود. هنگامی که در سازمان برنامه بودم برای انجام یک سفر رسمی به ژاپن رفتم و در آنجا بحضور امپراطور ژاپن باریافتم. عباس آرام سفیر ایران در ژاپن که از دوستان قدیم من بود و به انصاری خیلی علاقه داشت از من خواهش کرد که با شاه صحبت کنم و اجازه بگیرم که انصاری در استخدام رسمی دولت درآید. در سفر ژاپن برای اولین بار به هوشنگ انصاری که عضو محلی و در واقع پادوی سفارت بود برخورد کردم. در مراجعت به تهران موضوع استخدام رسمی انصاری را چندین بار با شاه مطرح کردم تا اینکه بالاخره موافقت کرد. در فاصله کوتاهی انصاری به مقام معاونت، سفارت و وزارت رسید و پس از برکناری هویدا مدتی حتی صحبت از نخست وزیری او بود تا اینکه جمشید آموزگار به این سمت منصوب شد.

چند ماه قبل از اینکه شاه ایران را ترک کند، هنگامی که زمزمهٔ انقلاب شروع شده بود، انصاری که رئیس شرکت نفت بود در بحرانی ترین ایام مانند آیرم خود را به کسالت زد و به بهانه معالجه به پاریس رفت و بعد عازم آمریکا شد.

پس از آنکه اشکال تراشی های مراجع مختلف رفع شد سهام بانک فروخته شد بطوری که توانستم قروض خود را به سیتی بانک و سایر بانکها بپردازم.

نظر من این بود که با باقی ماندهٔ سرمایه ام اوراق قرضه ملی خریداری کنم که بهره آن در آن هنگام بیش از ۱۱ درصد بود، درصورتی که نرخ بهره در ارو پا در حدود ۵ درصد بود. ولی آذر عقیده داشت با توجه به مشکلاتی که دستگاه در سالهای اخیر برای ما ایجاد کرده و ممکن است در آینده نیز مشکلات دیگری بوجود بیاورند صلاح ما در این است که این سرمایه را برای روز مبادا در خارج نگاهداریم. بدین ترتیب در سال ۱۳۵۶، هنگامی که خروج ارز از کشور آزاد بود، با اطلاع بانک مرکزی سرمایهٔ خود را پس از پرداخت قروض بخارج منتقل نمودم. این خواست خدا بود که بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، که همه چیز ما را گرفتند و اسم ما را در فهرست سیاه گذاشتند و ما نتوانستیم به ایران برگردیم، خودمان و فرزندانمان بتوانیم در خارج زندگی کنیم.

آخرین دیدار با شاه

روزی که خواستم از هو یدا بابت کمکهائی که به ما کرده بود تشکر کنم گفت خوب است شما از اعلیحضرت تشکر کنید.

هر بار که هو یدا را میدیدم میگفت نمیدانید اعلیحضرت چقدر به شما علاقه دارند. هر وقت اسم شما پیش میآید از شما تعریف میکنند. من احساس میکنم هو یدا صرفاً از روی حسن نیتی که داشت این مطالب را میگفت تا مرا وادار به ملاقات با شاه کند. او به آذر گفته بود که اگر میخواهید دیگر برای شما دردسری ایجاد نشود ابتهاج را راضی کن که با شاه ملاقات کند. هو یدا خود این دیدار را ترتیب داد.

بدین‌ترتیب بعد از هیجده سال به اصرار هو یدا به‌حضور شاه شرفیاب شدم. ملاقات ما بیش از نیم ساعت طول کشید و رفتار شاه نسبت به من گرم و مثل سابق محبت آمیز بود. به شاه گفتم اگر این معامله انجام نمیشد بهیچوجه قادر به پرداخت قروض خود نبودم بنابراین از اوامری که در رفع این مشکل صادر فرمودید متشکرم. بعد صحبت از سفر رسمی که به آمریکا داشت پیش آمد و من که در آن زمان کارتر[1] را آدم لایقی میدانستم گفتم شما میتوانید خیلی از مسائل را با کارتر حل کنید. شاه گفت میدانید من هم مثل کارتر معتقدات مذهبی دارم. شاه از «سالیوان»[2] سفیر جدید آمریکا در تهران نیز تعریف کرد و گفت بسیار آدم خوبی است. آن روز بیشتر حرفهای عادی مطرح شد از جمله درختکاری اطراف تهران. این آخرین باری بود که شاه را دیدم.

۱- Jimmy Carter

۲- William H. Sullivan

دربارهٔ امیرعباس هویدا

چون صحبت از هویدا پیش آمد اینجا لازم میدانم از او یادی کرده باشم. آشنائی من با هویدا وقتی شروع شد که مدت کوتاهی پس از اینکه از زندان آزاد شدم از طرف شرکت ملی نفت ایران از من دعوت شد تا از تأسیسات شرکت مزبور در خوزستان بازدید کنم و ضمناً گفتند هر کسی را که میل داشته باشید میتوانید همراه خود ببرید. هویدا در آن وقت سمت معاونت عبدالله انتظام رئیس هیأت مدیره شرکت نفت را عهده دار بود. به او تلفن کردم و با اظهار تشکر گفتم روابط من با شرکت نفت طوری نبوده است که حالا چنین دعوتی از من شده باشد. هویدا جواب داد اتفاقاً بسیار بجا است و ما خیلی خوشوقت میشویم که شما این دعوت را قبول کنید.

از احمد شریعت زاده دعوت کردم که به اتفاق آذر و فرزندانمان به خوزستان بیاید. چون مرا بخاطر کارهائی که در خوزستان آغاز کرده بودم زندانی کرده بودند مناسب دانستم از شریعت زاده که وقتی در زندان بودم وکالت مرا عهده دار بود دعوت کنم تا او نیز به خوزستان بیاید. در آبادان یکی از خانه های شرکت نفت را در اختیار ما گذاشتند و در آنجا سکونت داشتیم. در این سفر علاوه بر بازدید تأسیسات نفت از سد دز و نیشکر هفت تپه نیز بازدید کردیم.

از آن تاریخ ببعد با هویدا تماس نداشتم تا اینکه او به نخست وزیری رسید و یک روز در بانک مرکزی سخنرانی کوتاهی در مورد برنامه های اقتصادی دولت خود ایراد کرد. او ضمن صحبت گفت اگر مسئولین قبلی سازمان برنامه زیربنای موجود را ایجاد نکرده بودند ما امروز بهیچ وجه در کارهای عمرانی موفق نمی شدیم.

وقتی حرفهایش تمام شده عده ای دور او جمع شدند. من جلو رفتم و از اشاره ای که به کارهای گذشته کرده بود تشکر کردم. گفت تشکر ندارد چون عین حقیقت را گفتم. به هویدا گفتم تفاوت شما با امینی این است که شما با من دوست نیستید و احتیاجی نداشتید این مطالب را بگوئید اما علی امینی که دوستی نزدیک با من داشت وقتی نخست وزیر بود حتی سدسازی را یکی از اشتباهات بزرگ سازمان برنامه میدانست.

وقتی امینی نخست وزیر بود عده ای از مالکین بزرگ به ملاقات او رفته بودند و امینی گفته بود سدسازی کار اشتباهی بود و باید به جای سد چاههای عمیق حفر میکردند. وقتی از این حرف که بحدی بچه گانه و دور از انصاف بود اطلاع پیدا کردم به امینی نامه نوشتم که از حرفهای تو خیلی تعجب کردم. معنی حرف تو این است که من میبایست میگذاشتم



امیر عباس هویدا

تمام آبهای سفیدرود و رودخانه دز به دریا بریزد و آنوقت چاههای عمیق حفر میکردم و آبهائی را که از زیر بستر رودخانه به زمین رفته بود با تلمبه بیرون بیاورم. اولاً چاههای عمیق بعد از مدتی خشک میشدند و گذشته از آن تلمبه احتیاج به برق دارد در حالیکه با ساختن سد نه تنها تمام آبها تا قطره آخر مهار شده اند بلکه با استفاده از آب سد میتوانیم میلیون ها کیلو وات برق تولید کنیم.

امروز که بیش از ده سال از انقلاب میگذرد برق سدها بوسیله شبکه سرتاسری ایران مورد استفاده قرار گرفته است. علاوه بر تولید برق سرشار ساختن سد دز در توسعه کشاورزی منطقه و نیز جلوگیری از خسارات وارده از سیل و احیاء کشت نیشکر در خوزستان پس از قرنها بی نهایت موثر بود. در مورد بازدهی سد دز باید تذکر داده شود که خوشبختانه در اثر افزایش بهای نفت هزینه ساختن سد دز مدتها قبل از موعد پیش بینی شده استهلاک شد.

چندی پیش در روزنامه کیهان چاپ لندن[۱] مطلبی به شرح زیر راجع به تکمیل ساختن سدهای رودخانه کارون بچاپ رسیده است:

> وزارت نیروی جمهوری اسلامی در صدد است با احداث سدی بر روی رودخانه کارون در استان خوزستان میزان برق تولیدی در این استان را افزایش دهد. توان تولیدی برق نیروگاهی که در کنار این سد بکار انداخته خواهد شد به یک هزار مگاوات پیش بینی شده و قرار است عملیات ساختمانی نیروگاه تا اواسط سال ۱۹۹۱ آغاز گردد.

من بسیار خوشوقتم که دولت ایران در صدد تکمیل برنامهٔ سدسازی در خوزستان برآمده است. بدون شک احداث سد در ایران از مهمترین طرحهای عمرانی مملکت محسوب میشود چون کشوری که تا این حد نیاز به آب دارد نباید اجازه بدهد که قطره ای از این آبها هدر برود. هدف من این بود که تمام آبهائی که از کوههای شمال غربی ایران سرچشمه میگرفت و به خلیج فارس میریخت مهار شود. در برنامه عمران خوزستان احداث چهارده سد پیش بینی شده بود که بعد از رفتن من عملاً ناتمام ماند.

انصافی که آنروز هویدا در بیانات خود نشان داد موجب شد بعضی از اوقات بدیدن او بروم و مطالبی را که راجع به اوضاع بنظرم ضروری میرسید به اطلاع او برسانم. یک روز به هویدا گفتم بعقیده من اینکه شما مرتباً میگوئید ایران تا چند سال دیگر جزو پنج کشور اول صنعتی دنیا محسوب خواهد شد گناه است چون امکان ندارد مملکتی مانند ایران به این سرعت به چنین مقامی برسد اما اگر میتوانید به چنین هدفی برسید حرفش را نزنید چون احتیاجی نیست این مطلب را قبلاً به اطلاع مردم برسانید. به او گفتم این مقدار اسلحه ای

۱- کیهان (چاپ لندن) - شمارهٔ ۳۱۱ - ۸ تیر ۱۳۶۹

که ایران خریداری میکند کشورهای عرب و مخصوصاً عربستان سعودی را وادار خواهد ساخت که آنها نیز بیش از پیش اسلحه بخرند و این وضعیت نه به مصلحت ایران است و نه به مصلحت آنها. اگر من بجای شما بودم روابط دوستی و همکاری اقتصادی با کشورهای عرب منطقه خلیج فارس را توسعه میدادم چون ما نباید عربها را از خودمان بترسانیم. ایران باید برتری خود را از طریق پیشرفتهای اقتصادی نشان بدهد و از این راه سرمشق باشد.

روز بعد هویدا تلفن کرد و گفت ممکن است مطالبی را که دیروز گفتید بنویسید و به من بدهید؟ مطالب را نوشتم و برای او فرستادم. حدس میزنم هویدا عقاید مرا پسندیده بود ولی نمیخواست آنها را بعنوان عقاید خودش با شاه مطرح کند و قصد داشت مطالبی را که من نوشته بودم به شاه نشان بدهد تا بلکه بتواند بدین ترتیب این نظر را به شاه بقبولاند.

یکبار به او گفتم شما صفاتی دارید که من کمتر در دیگران دیده ام. شما عقده حقارت ندارید. روزی که مک لوی رئیس اسبق بانک جهانی ناهار مهمان شما بود پس از ناهار، بدیدن من آمد و گفت من پیش نخست وزیر بودم و وقتی اطلاع پیدا کرد که با شما ملاقات دارم پرسید شما ابتهاج را از کجا میشناسید؟ من جواب دادم از وقتی که رئیس بانک جهانی بودم ابتهاج را میشناختم و آنوقت هویدا گفت میدانید شغل من به ابتهاج پیشنهاد شد و او قبول نکرد؟

به هویدا گفتم وقتی این حرف را شنیدم به مک لوی گفتم این موضوع را اگر با هر نخست وزیر دیگری مطرح میکردید میگفت ممکن نیست نخست وزیری را به ابتهاج پیشنهاد کرده باشند و او چنین مقامی را رد کرده باشد.

هویدا سیزده سال نخست وزیر بود و هیچوقت کسی او را به نادرستی و سوءاستفاده متهم نکرد. درمقابل خارجیها احساس ضعف نمیکرد و من این صفت او را خیلی می پسندیدم ولی ضعف او این بود که میخواست به هرنحوی که ممکن باشد درمقام خود باقی بماند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷

در اردیبهشت سال ۱۳۵۷ به اتفاق آذر برای معالجه چشم که احتیاج به اشعه لی زر[۱] داشت عازم اروپا شدیم و هنگامی که انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ بوقوع پیوست در پاریس بودیم.

علیرغم اخطاری که از سالها پیش در مورد نحوه حکومت شاه میکردم، تا اوائل سال ۱۳۵۷ که به سفر میرفتم احساس نمیکردم که ممکن است به این زودی حادثه ای رخ دهد.

۱- lazer

وقایعی که سرانجام منجر به انقلاب ایران شد به حدی سریع انجام گرفت که حیرت انگیز بود.

همان طور که قبلاً گفته شد، همیشه اعتقاد داشتم دولت آمریکا و دولت انگلیس با توجه به حساسیتی که شاه نسبت به نظر آنها داشت قادر بودند او را وادار به انجام اصلاحات ضروری بنمایند و از وقوع چنین انفجاری جلوگیری کنند چون قدرت شاه بیشتر به اتکای حمایت آمریکا بود[1] ولی بهیچ وجه نمیتوانستم حدس بزنم روزی قدرت بدست روحانیون بیافتد.

نارضایتی عمومی و پیدا شدن شخصی مصمم مانند آیت الله خمینی از یک طرف و ضعف شاه و عدم سیاست روشنی از سوی کارتر و دولت آمریکا از طرف دیگر دست بدست هم دادند وشرائطی بوجود آوردند که منجر به انقلاب گردید.

شاه با زورگوئی، فساد، ناچیز شمردن مردم، کنار گذاشتن شخصیتهای ارزنده از صحنه سیاست، انتصاب افراد ضعیف و فرصت طلب به مقامات حساس زمینه را برای انقلاب آماده کرد. درآمد سرشار نفت هم به او این امکان را داد که در مقابل ملت ایران و خارجیها قدرت نمائی کند.

جشنهای ۲۵۰۰ ساله را در سال ۱۳۵۰ با صرف میلیونها دلار در بیابان های خشک و بی آب و علف مرودشت با نمایشاتی که بیشتر به فیلمهای مبتذل هالیوودی شباهت داشت صرفاً به این خاطر برگزار کرد که به سران کشورها ثابت کند شاهنشاهی او سابقه ۲۵۰۰ ساله دارد. تقویم کشور را، که ریشه های تاریخی و مذهبی داشت، به تقویم شاهنشاهی تبدیل کرد. چون دیگر حتی تحمل احزاب فرمایشی را هم نداشت با تشکیل حزب رستاخیز و یک حزبی کردن مملکت اعلام کرد که هر کس مایل نیست به عضویت حزب رستاخیر درآید میتواند گذرنامه اش را بگیرد و مملکت را ترک کند.

او برای اینکه بتواند حمایت کارگران را بدست بیاورد بدواً آنان را در سهام کارخانجات و بعد در سود شرکتها سهیم کرد و هیچ یک از این طرحها عملی نشد. اصلاحات ارضی بصورتی که انجام شد یکی دیگر از اشتباهاتی بود که شرح آن در فصل قبل آمده است.

جشن هنر شیراز با صرف هزینه های هنگفت و به ترتیبی که انجام شد یعنی ارائه مبتذل ترین جوانب فرهنگ غرب، اجرای نمایشات مهمل و بی بند و بار و در مواردی قبیح توسط هنر پیشه های دست دوم خارجی بخصوص در ماه رمضان، اجرای موسیقی ناشناخته بی سر و

۱- اسناد وزارتخارجه آمریکا - 7 April 1966 - Confidential Memorandum of Conversation

ته و نـاهنجار خارجی بر سر قبر حافظ بدون تردید اثر سوء در برداشت و گذشته از آن برداشت مردم عادی از تمدن و فرهنگ غرب دیدن و شنیدن همین گونه برنامه ها بود.

دائـر کـردن قـمـارخـانـه در جـزیـره کـیـش با پول آستان قدس رضوی و همچنین از محل صندوق بازنشستگی کارمندان شرکت نفت که با بهره نازلی نزد بانک عمران سپرده میشد از خبط های دیگر بود.

اینـهـا هـمـه پلهائی بود برای رسیدن به «دروازه های تمدن بزرگ» که شاه نوید آن را به مردم ایران میداد و عاقبت شوم آن بچشم مشاهده شد.

مصادرهٔ اموال

چـنـد ماه قبل از اینکه شاه ایران را برای همیشه ترک کند، یک روز اعلامیه ای از طرف گروهی به نام «جامعه کارکنان بانک مرکزی ایران» منتشر شد که در آن اسامی افرادی که ظـاهـراً «بـیـش از ده میلیون تومان» ارز در ماههای شهریور و مهر سال ۱۳۵۷ به خارج منتقل کـرده بـودند از جمله آذر ذکر شده بود. در صورتی که هرگز دیناری به اسم همسرم ارز خارج نشده بود.

همان وقت به یوسف خوشکیش، رئیس بانک مرکزی وقت، تلفن کردم و تذکر دادم که من در پائیـز سـال ۱۳۵۶ یـعنی بیش از یک سال قبل از انقلاب و بعد از فروش سهام بانک ایـرانیان و پرداخت قروض خود، با اطلاع بانک مرکزی و نه به میزانی که در اعلامیه و جرائد مـنـتشر شـد مـبـلـغی به خارج منتقل کردم یعنی هنگامی که انتقال ارز به خارج ممنوعیتی نـداشـت. ایـن اقـدام بـا رعایت کامل مقررات انجام شد و پروندهٔ آن در بانک مرکزی موجود است و از آن تاریخ ببعد نیز ارزی به خارج انتقال نداده ام.

خـوشـکـیش به من اطمینان داد که انتشار اسامی مورد تائید بانک مرکزی نیست و توسط عـده ای از کـارمـنـدان توده ای بانک صورت گرفته و حتی اسم خود او هم در فهرست مزبور درج شده است.

چـنـد مـاه بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ محمد علی مولوی، رئیس کل بانک مرکزی دولت بـازرگـان، در یـک مـصـاحـبه مطبوعاتی اعلام کرد: «هنوز برای من حل نشده است که این صورت قلابی خارج کنند گان ارز را چه کسی منتشر کرده است.»[1]

چندی بعد اسم من و آذر، بعنوان «صاحبان بزرگ صنایع» و «مقاطعه کار»، در فهرست جـدیـدی مـنـتشر شد. در همان موقع علی بهزادی مدیر و سردبیر مجله سپید و سیاه در مقاله ای

۱-روزنامه آیندگان - شمارهٔ ۳۴۱۴ - سه شنبه ۹ مرداد ۱۳۵۸.

تحت عنوان «آیا ابتهاج کارخانه داشت» چنین نوشت:[۱]

انتشار نام ابوالحسن ابتهاج در میان کارخانه داران باعث تعجب شد زیرا که ابتهاج که در تمام سالهای حکومت شاه بعد از مرداد ۱۳۳۲ مغضوب بود و کسی نمیتوانست اسم او را نزد شاه ببرد زیرا ابتهاج حتی در زمانی که نمیشد اسم شاه را بدون یک سطر عنوان و لقب ذکر کرد در همه جا او را فقط شاه خطاب میکرد و با تصمیمات او مخالفت نشان میداد هرگز سهامدار هیچ کارخانه ای نبوده و احتمال میرود اسم او و همسرش اشتباهاً بجای احمد علی ابتهاج و همسر اولش نوشته شده باشد. درمورد خروج ارز نیز در همان موقع ابتهاج طی تلگرافهائی به حضور امام خمینی و دادگاه انقلاب اطلاع داده بود که برای خرید سهام بانک ایرانیان از «فرست نشنال سیتی بانک» مقادیری قرض کرده و ارز وارد کشور کرده بود که وقتی سهام خود را فروخت پول آن را بصورت ارز برای آن بانک حواله کرد که مدارک آن در بانک مرکزی موجود است.

این دفاع جوانمردانه در چنین موقعیتی که در ایران نبودم در من خیلی اثر کرد.

در فاصله کوتاهی خانه و زندگی ما ضبط شد. وقتی با دوستانمان در ایران صحبت کردیم همه توصیه کردند که فعلاً از مراجعت به ایران خودداری کنیم.

بلافاصله نامه سرگشاده ای به مقامات انقلابی، منجمله آیت الله خمینی و مهدی بازرگان نخست وزیر وقت، فرستادم و نسبت به مصادره اموالمان اعتراض نموده و تقاضا کردم که دولت در رفع ظلمی که بما شده اقدام لازم بعمل آورد.

متن نامه من که در روزنامه آیندگان بچاپ رسید به شرح زیر است:[۲]

چند روز قبل در رادیو تهران و پاره ای جرائد اسامی ۵۱ نفر صاحبان صنایع و مقاطعه کاران که قرار است اموال آنها مصادر شود منتشر گردید که اسم اینجانب و همسرم در ردیف آنها ذکر شده بود. برای روشن شدن اذهان عمومی بدین وسیله به اطلاع عامه میرسانم که در مشاغلی که عهده دار بودم از قبیل ریاست بانک ملی ایران از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۹ و ریاست سازمان برنامه از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ همواره خود را موظف در حفظ منافع کشور در مقابل هر گونه اعمال نفوذ داخلی و خارجی میدانستم و با نهایت صداقت در حدود توانائی در خدمت به خلق کوشیده و هیچگاه در مقابل زورگوئی احدی تسلیم نشده و با صراحت لهجه از تصمیمات غلط مقامات انتقاد نموده و از اجرای کورکورانه اوامر ناصحیح خودداری نمودم و در نتیجه این رفتار مورد غضب قرار گرفته و بالاخره در سال ۱۳۳۷ از مشاغل دولتی برکنار شده و در رشته تخصصی خود و با همکاری همسرم آذر ابتهاج اقدام به تأسیس بانک ایرانیان نمودم و برای

۱- مجله سپید و سیاه - ۲۲ تیر ۱۳۵۸.

۲- روزنامه آیندگان - ۲۶ تیر ۱۳۵۸.

پرداخت سهم خود در سرمایه آن، که درچند مرحله افزایش یافته، به دفعات از بانکهای داخله و خارجه با کسب اجازه و موافقت بانک مرکزی ایران و وثیقه گذاردن سهام خود استقراض نموده و ارز خارجی به ایران منتقل نمودم.

در تمام دوره تصدی در بانک ایرانیان با اشکالتراشی ها و مخالفتهای گوناگون دستگاههای دولتی مواجه بودم و در سال ۱۳۴۰ بمناسبت یک سخنرانی که در آمریکا ایراد کردم و طی آن از سیاست دولت آمریکا در حمایت از رژیم های فاسد من جمله دولت ایران انتقاد نمودم بمحض مراجعت به ایران بازداشت و نزدیک به هشت ماه به استناد اتهاماتی بی اساس و موهوم زندانی شدم.

بالاخره برای رهائی خود از فشارها و ناملایمات مداوم که از طرف دستگاه حاکمه روز وارد میشد چاره ای جز فروش سهام خود نداشتم و از حاصل فروش سهام قروض خود را در داخل و خارج کشور پرداخت نمودم.

پس از بازنشستگی در خرداد ۱۳۵۷ برای معالجه و استراحت کوتاه رهسپار فرانسه شدم. در این اثنا اطلاع یافتم که اسم من و همسرم در فهرست کسانی است که در شهریور و مهر ماه ۱۳۵۷ سرمایه خود را فرار داده اند. متعاقب آن خانه مسکونی واقع در تهران ضبط و اشغال گردید.

در ضمن مراجعه به مقامات عالیه کشور متذکر شدم که اینجانب و همسرم بهیچ وجه من الوجوه هیچگاه صاحب هیچگونه صنعتی نبوده و نیستیم و هیچوقت در امور مقاطعه کاری مداخله نداشته و نداریم.

فروش سهام ما در بانک ایرانیان و انتقال ارز بخارج بمنظور پرداخت طلب بانکهای خارجی عملی مشروع و مجاز و قانونی بوده و کوچکترین جنبه خیانت به کشور نداشته است.

امید و آرزو دارم که پس از تحقیق و رسیدگی و رفع اتهامات بخانه و زندگی خود بازگردیم.

ابوالحسن ابتهاج

یگانه پاسخی که بما رسید نامه ای بود از دفتر بازرگان به این مضمون که موضوع برای رسیدگی به مقامات صلاحیتدار ارجاع شده است.

پس از اینکه اموال ما ضبط شد از محمد باقر شریعت زاده وکیل ما در تهران خواهش کردم در مورد مصادره اموال ما تحقیقاتی بعمل آورد. شریعت زاده نامه ای به دادستان کل انقلاب نوشت و چگونگی موضوع را تحقیق نمود. دادستان کل انقلاب هم طی نامه ای جریان امر را از کمیته منطقه ۳ که اموال ما را ضبط کرده بود استفسار نمود که عیناً بشرح زیر نقل میشود:

نظر به اینکه حسب اظهارات آقای محمد باقر شریعت زاده اموال آقای ابوالحسن ابتهاج (منزل مسکونی) موکل ایشان توسط آن کمیته تصرف گردیده است مقرر دارید در اسرع وقت مجوز چنین اقدامی را اعلام و درصورتی که حسب دستور دادستانی اموال آقای ابتهاج توقیف شده است رونوشتی از حکم مزبور را ارسال دارند.

مسئول کمیته منطقه ۳ روی نامه دادستان کل با دست مینویسد: «اموال منقول و غیرمنقول آقای ابتهاج طی صورت برداری بوسیلهٔ پاسداران منطقه ضبط و نگهداری تا دستور دادستانی میشود.»[1]

بنابراین مشاهده میشود که دستور مصادره اموال ما از طرف هیچ یک از مراجع رسمی داده نشد بود.

۱-رجوع کنید به ضمیمهٔ « ی »

کلام آخر

درپایان کتاب باید بگویم خوشوقتم که این فرصت را پیدا کردم که با استفاده از سالهای تبعید توانستم به نوشتن خاطراتم که محصول تجارب چندین ساله زندگی من است بپردازم و امیدوارم مورد توجه نسل های آینده قرار بگیرد.

ممکن است نسل جوان از خواندن این خاطرات چنین نتیجه بگیرد که هر کسی خواسته در این ایران خدمتی انجام بدهد با مشکلات و ناملایمات رو برو شده است.

خود من هر کجا پایه نظمی میگذاشتم کسی آنرا و یران میکرد و هر کجا قدمی در راه آبادی و آبادانی برمیداشتم گروهی به چپاول ثروتها و خارج کردن برنامه ها از مسیر صحیح آن برمیخواستند و همیشه در این موارد شخص مزاحمی که کنار گذاشته میشد من بودم.

متأسفانه این نقیصه در میان ما ایرانیها بواسطه وجود حکومتهای ظالم و زورگو که قرنهای متمادی مردم رابه تحقیرو چاپلوسی معتاد کرده وهمچنین دراثرتربیت اجتماعی و خانوادگی بوجود آمده است. پدر به پسر نصحیت میکند در مقابل شخص بزرگتر چه از حیث مقام و چه از لحاظ سن از اظهارنظر مخالف خودداری کند و سکوت را در این موارد قو یاً توصیه مینماید. به قول معروف «زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد» تجر به زندگی نیز نشان داده است که خودداری از اظهار عقیده سالم ترین روش زندگی بلکه مطمئن ترین و آسانترین راه ترقی است.

اماوقتی گذشته رامرورمیکنم ازآنچه پیش آمده ناراضی نیستم وآرزودارم نسلهای آینده در ایران بدانند برای خدمت به مملکت لازم نیست از طبقات ممتاز و صاحب نفوذ و یا متکی به دولتهای خارجی باشند. من اعتقاد دارم جوانان ما میتوانند با تکیه به نیروی ایمان و با اعتماد بنفس و صراحت لهجه از بیان عقیده صحیح باکی نداشته باشند.

امیدوارم نسلهای آینده بدون عدول از معتقدات خود در مقابل صاحبان نفوذ و توقعات بیجای آنها ایستادگی کرده و به خدمات خود در راه کشورشان ادامه بدهند.



در دوران سپهبد زاهدی رئیس سازمان برنامه شدم





بخش سوم: ضمائم

ضمیمهٔ «الف»

مربوط به صفحهٔ ۱۸

از اسناد وزارتخارجهٔ انگلیس

SECRET.

FO 371/3862

PERSIAN AGREEMENT.

MY colleagues may have noticed for many months past a series of telegrams passing between the Foreign Office and our representative in Tehran concerning a contemplated agreement with the Persian Government. These negotiations commenced here at a time when the Eastern Committee of the War Cabinet was in charge of this branch of our foreign policy, and Mr. Balfour, Lord Robert Cecil, General Smuts, the Secretary of State for India, and the Treasury were from the start cognisant of these negotiations. In their final form they have had the approval of Mr. Montagu and Mr. Chamberlain here and of Mr. Balfour in Paris. I now submit to the Cabinet a brief résumé of the transactions that have led to what I venture to regard as a most satisfactory result.

At the outbreak of the war the situation in Persia was somewhat as follows: Our own hands were tied by the unfortunate Anglo-Russian Agreement of 1907, which, although it was entered into by the then Government with the object of bringing to an end friction between Russia and ourselves in Persia and ensuring the stability of Persian institutions, had throughout been regarded with intense hostility by the Persian Government, and had in practice been used as an instrument for tightening the Russian grip upon the northern part of the country. The consequence was that, when hostilities began and Russia and we were allies in a common cause, the ill-feeling generated in Persia by Russian conduct was passed on to ourselves. We were thought to be identified with Russian policy and to be hostile to all Persian aspirations, and the sympathies of the country in the early stages of the war were unmistakably on the side of the Central Powers. Though Persia remained nominally neutral, she lent what aid she could to enemy activity and intrigue; and the situation in the country, arising partly from German propaganda, partly from Turkish invasion, and partly from the hostility of the native Government, became so acute that, for the defence of the Afghan border, of our own interests in the country, and of the interests of the *Entente*, we were compelled to treat Persia almost as a theatre of war.

Violent outbreaks occurred in the southern part of the country, where a native force, entitled the South Persia Rifles, had been organised under British officers as a sort of gendarmerie to keep the trade routes open and to maintain the peace. At one time this force and its British officers were in great danger, and had to be reinforced by troops from India. On the eastern side of the country active steps were necessary to preserve the integrity of the Afghan border. After the Russian revolution, there was the threat of a Bolshevik invasion in the north. Meanwhile, on the north-west, while the Turks and Germans were in undisputed occupation of the Caucasus, they threatened a descent upon the Persian frontier province of Azerbaijan, which at one moment placed the capital in danger and almost led to the flight of the Persian Government. In order to prevent this eruption, to maintain our position in the Caspian region, and to prevent the Germans from obtaining access by way of that sea to Asia, we were obliged to push forward a strong military force ~~in~~ from the direction of Bagdad. British troops still occupy the line from Bagdad to Kasvin, although it is hoped that they may be withdrawn at no distant date.

The whole of these military operations, which involved considerable peril and a great outlay, have been more than justified by the results. Persia has been freed from the enemy and tranquillised. The fact that we have no hostile intentions against the country or its Government is now thoroughly known. It only remains for us to construct a policy which will stabilise conditions in the future.

A year ago, when our fortunes in the western theatre of operations were drawing towards a successful issue, and when Persia herself had ceased to contemplate a German victory, a leading Persian statesman named Vossug-ed-Dowleh, who had always been friendly to British interests, was appointed by the Shah as the head of the

Ministry. With him in the Persian Cabinet were two other Ministers equally convinced that the future of Persia lay in friendly reliance upon ourselves. The Shah himself adopted the same line and backed his Ministers. Simultaneously we had sent to Tehran as our Minister Sir Percy Cox, for many years British Resident in the Persian Gulf, and latterly chief political officer in Mesopotamia. His object and his instructions were to come to some arrangement with the Persian Government by which British interests in that part of the world should be safeguarded in future from a recurrence of the recent shocks, and by which Persia, incurably feeble and unable to stand by herself, should be given the support that would enable her to maintain her position among the independent nations of the world. The negotiations which have proceeded during the last nine months, and which have now reached a satisfactory conclusion, are the result of the joint efforts of the Persian Government and Sir Percy Cox.

What they mean in practice is this: Not that we have received or are about to receive a mandate for Persia—on the contrary, the attempts of the Persian representatives in Paris to be heard by the Peace Conference have been attended by uniform failure; not that Persia has handed over to us any part of her liberties; not that we are assuming fresh and costly obligations which will place a great strain upon us in the future; but that the Persian Government, realising that we are the only neighbouring Great Power closely interested in the fate of Persia, able and willing to help her, and likely to be disinterested in that object, have decided of their own free will to ask us to assist Persia in the rehabilitation of her fortunes.

If it be asked why we should undertake the task at all, and why Persia should not be left to herself and allowed to rot into picturesque decay, the answer is that her geographical position, the magnitude of our interests in the country, and the future safety of our Eastern Empire render it impossible for us now—just as it would have been impossible for us at any time during the past fifty years—to disinterest ourselves from what happens in Persia. Moreover, now that we are about to assume the mandate for Mesopotamia, which will make us coterminous with the western frontiers of Persia, we cannot permit the existence, between the frontiers of our Indian Empire in Baluchistan and those of our new Protectorate, of a hotbed of misrule, enemy intrigue, financial chaos, and political disorder. Further, if Persia were to be left alone, there is every reason to fear that she would soon be overrun by Bolshevik influences from the north. Lastly, we possess in the south-western corner of Persia great assets in the shape of the oilfields, which are worked for the British Navy and which give us a commanding interest in that part of the world.

In these circumstances, the desire of the Foreign Office and India Office in combination has been to make an arrangement by which, without assuming a direct control over Persian administration or involving ourselves in continued financial responsibilities on a large scale, we should yet be able to provide Persia with the expert assistance and advice which will enable the State to be rebuilt.

Under the terms of the agreement which has now been negotiated, we undertake to supply, at the cost of the Persian Government, such expert advisers as may be considered necessary for the various branches of the Persian Administration. Amongst other things, the Persian Government desire to establish a uniform force, into which shall be incorporated all the various elements—Persian regulars and gendarmerie, the Cossack Brigade, the South Persia Rifles, &c.—which have hitherto existed in various parts of the country. We propose to lend such officers as may be required to organise this force. Further, the Treasury has agreed to make an advance to the Persian Government of 2,000,000*l*., to be shared equally by the Government of India and the Treasury, and to be secured upon the Persian customs revenues, in order to allow the Persian Government to initiate the reforms which are in contemplation. It is formally stipulated that the first instalment of this shall not be paid until the British financial adviser has assumed his duties. In the remaining parts of the agreement will be found various provisions which will enable us to back the Persian Government in realising several of their unsatisfied claims.

The upshot of these arrangements is, not that Persia will be converted in any sense into a British Protectorate; on the contrary, the first article of the agreement pledges His Majesty's Government to respect absolutely the independence and integrity of the country; but that the reign of foreign intrigue and of jealous competition between rival Powers, with the consequent disorganisation in Persia, will be, if we are successful, brought to an end, and that Persia herself, if she plays the game, will have the best chance of recuperation that she has enjoyed at any time during the past century. Finally, this agreement, if satisfactorily carried out, will be a valuable guarantee for the future peace of the Eastern world.

The Shah of Persia, who has throughout participated in and favoured these negotiations, is about to visit this country as a proof of his goodwill; and the publication to the world of the agreement which I have here described will, I hope, be regarded as a convincing testimony that the relations of the two countries, so long and closely interconnected, will be placed henceforward on a sounder and surer basis.

C. OF K.

Foreign Office, August 9, 1919.

PERSIA. [August 12.]

CONFIDENTIAL. SECTION 1.

[113451] No. 1.

Earl Curzon to Sir P. Cox.

(No. 433.)
(Telegraphic.) *Foreign Office, August 12, 1919.*

YOUR telegram No. 526.

I think there is a misunderstanding. Statement in my telegram No. 416 that proposed letter quoted in your telegram No. 507 "must be cancelled" is not intended to mean that subsidy at present being paid to the Shah is to cease at once. In fact, your statement that undertaking as regards subsidy was affirmed in writing after receipt of Foreign Office telegram No. 662 of last year (a fact of which I have been hitherto unaware) makes it impossible to discontinue subsidy forthwith.

As you say, this subsidy has no connection whatever with present agreement. This is one of the reasons for not mentioning it in the agreement. Position in regard to it is, generally speaking, that as Persian customs and other finances gradually improve under administration provided for by the agreement, Shah's income from Persian sources will correspondingly improve and subsidy will become unnecessary (see my telegram No. 225 of 17th April).

There is no question of going back on anything already said, but there is also no intention of raising matter of subsidy again or of emphasising it by bringing it into the agreement.

Now that agreement is signed, you should regard above as being for your information only. It would be better to let the matter rest now, but if Shah or Persian Government return to the question, you should be guided by this telegram, while being careful not to commit us as regards the subsidy to a greater degree than is absolutely necessary in order to avoid trouble.

(Repeated to India.)

[523 m—1]

1104/19

FO 371/3862

Lord Curzon.

I annex the telegram about which I asked you yesterday.

You will no doubt remember Sir P. Cox's agitation about the Shah's subsidy, see his telegram No.526, to which this reply was drafted. The object of the draft telegram was to smooth the ground for the signature of the Agreement and for this purpose we went perhaps a little far in committing ourselves as regards the Shah's subsidy. Although it is clear we are committed in writing to continue the subsidy, I think, till there is a measurable improvement in Persian finances, now that the Agreement is signed and we have got what we want, you may think it unnecessary to telegraph such a clear cut statement about the subsidy.

I would suggest that the telegram be sent as it is with an additional paragraph as follows:

"Now that Agreement is signed you should regard above as being for your information only. It would be better to let the matter rest now but, if Shah or Persian Government return to the question, you should be guided by this telegram while being careful not to commit us as regards the subsidy to a greater degree than is absolutely necessary in order to avoid trouble."

J.C.-H.
August 11.

C 11/8

Teheran August 7.	PERSIA. No. 113451	113451 167 8 Aug.1919. £150

Telegram.

Sir P. Cox

No.526.

Urgent.

Last Paper.

FO 371/3862

(Subject.)

Anglo-Persian Agreement.

Submits question which has been under discussion in negotiations has been grant of permanent subsidy of Shah. Shows that payment of present subsidy in no way depends upon present negotiations, but was guaranteed by H.M.G. in 1910 for "as long as Shah retained Vossugh in office and supported him loyally". To stop payments while Vossugh retains office would be flagrant breach of faith.

(Minutes.)

India Office, Mr. Shuckburgh.

India (Political)

Please see minutes in Nos.108447 and 109963. All the telegrams now quoted were considered at the time.

At present exchange the subsidy is about £25,000 a month.

G.L.C.
Aug.8.

There is evidently a misunderstanding. In our telegram No.416 we told Sir P. Cox that the letter about the subsidy to the Shah proposed in his telegram No.507 must be cancelled. The proposal in Sir P. Cox's telegram was to say 'that H.M.G. had come to the conclusion that it would be impossible to secure Parliamentary sanction for the payment to the Shah of a life subsidy, but that H.M.G. are prepared to continue the subsidy which they are at present allowing him so long as he continues wholeheartedly to support the Vossugh Cabinet'.

Sir P. Cox evidently thinks that by saying that that letter must be cancelled we meant ...

(How disposed of.)

Tel. to Tehran. 483 Aug 12.

Aug. 17.

the subsidy which is at present being paid and which has already been promised to the Shah quite apart from the Agreement. In fact we learn, I think now for the first time, that as the result of our telegram No.662 of December 26th (210734) Sir P. Cox re-affirmed this promise in writing. What Sir P. Cox is evidently afraid of is that by cancelling the letter now proposed we intend to go back on a promise already given in writing. Clearly this is not the case, moreover the moment of signing the Agreement would obviously be the least suitable one for stopping the subsidy.

As I understand it, the subsidy will continue without any reference to or connection with the Agreement and we are bound to this by undertakings already given. Judging from 56914 our idea is that as the Customs and other finances of Persia gradually improve under the administration now to be introduced the income of the Shah will correspondingly improve and the money now represented by our subsidy will flow naturally from Persian sources into his pocket while our subsidy will be rendered unnecessary.

(The paper annexed at the back of this paper shows the correspondence with Teheran about the subsidy. The telegram in 56914 to which I have referred above is marked in red).

I think we might explain this to Sir P. Cox and reassure him that the subsidy will continue for the present and that there is no intention of going back on anything we have already said, while on the other hand there is no intention of raising the matter again or of emphasising it by making it a part of the Agreement.

As

FO 371/3862 /171 168

As regards the first paragraph of Sir P. Cox's telegram I am convinced that all the papers have con- [illegible] edited whenever this question has been under discussion. The ones to which he refers particularly are all last year's papers, some at least have been dealt with by the Eastern Committee and the correspondence is recapitulated in Mr. Churchill's memorandum on 100447. One paper, our telegram No.506 of September 24th (15[illegible]), was not referred to in Mr. Churchill's memorandum. The telegram states that the continuance of the payments should be regarded as conditional on the Shah loyally supporting Vossugh in a friendly attitude towards H.M.G.

JKC-H.
Aug. 8.

Reply as proposed in penultimate para. of above minute & copies Treasury
I.O.
8/8

R [illegible]
8/8

PERSIA. [August 8.]

CONFIDENTIAL. SECTION 2.

[113451] No. 1.

Sir P. Cox to Earl Curzon.—(Received August 8.)

(No. 526.)
(Telegraphic.) *Tehran, August* 7, 1919.

YOUR telegram No. 416.

As regards my telegram No. 507 and your Lordship's comment upon it, I feel sure that complete papers were not before you when you reached conclusion intimated to me.

I submit that question which has been under discussion in connection with these negotiations has been grant of permanent subsidy to Shah.

Payment of present subsidy of 15,000 tomans monthly is in no way dependent on or connected with conclusion of present agreement, but was announced without qualifications by Sir C. Marling in May 1918 for "as long as Shah retained Vossugh in office and supported him loyally."

Payment was sanctioned by His Majesty's Government on same basis.

This undertaking was reiterated by His Majesty's Government, and reaffirmed in writing to Shah in pursuance of Foreign Office telegram No. 662 of 26th December, 1918.

I am still making these payments regularly, and there has never been any suggestion that they would cease on conclusion of this agreement, and I submit that to stop them while Vossugh retains office would be flagrant breach of faith, but I feel sure that on seeing papers cited below your Lordship will alter your conclusion: Sir C. Marling's telegram No. 458 of 26th May, 1918, Foreign Office telegram No. 293 of 28th May, Sir C. Marling's telegram No. 685 of 7th August, Foreign Office telegram No. 408 of 9th August, Foreign Office telegram No. 506 of 24th September.

(Sent to India.)

[523 k—2]

PERSIA. [August 5.]

CONFIDENTIAL. SECTION 2.

[109863] No. 1. FO 371/3862

Earl Curzon to Sir P. Cox.

(No. 416.)
(Telegraphic.) *Foreign Office, August 5, 1919.*

PERSIAN negotiations.

Your telegram No. 502.

Preamble and article 1 approved.

Article 2, words "after consultation between the two Governments" to be inserted (see my telegram No. 407).

Articles 3, 5, and 6 approved.

Article 4 is approved, but in view of general observation No. 2 below the last sentence should read "pending the completion of negotiations for such an advance, the British Government will supply on account of it such funds as may be necessary for initiating the said reforms."

Your telegram No. 503.

Preamble approved, subject to alteration of word "Convention" to "Agreement." Article 1 should read as follows:—

"The British Government grant an advance of 2,000,000*l.* sterling to the Persian Government, to be paid to the Persian Government, as required, in such instalments, and at such dates, as may be indicated by the Persian Government after the British financial adviser shall have taken up the duties of his office at Tehran, as provided for in the aforesaid agreement."

Articles 2, 3, and 4 approved.

Your telegram No. 504.

Preamble and first desideratum are approved.

Second desideratum should run:

"The claim of Persia to compensation for material damage suffered at the hands of other belligerents."

Third desideratum should run:

"The rectification of frontier of Persia at points where it is agreed upon by the parties to be justifiable" (as in your private telegram of 24th May).

Concluding sentence should run:

"Precise manner, time, and means to be chosen for pursuing these aims shall be discussed as soon as practicable by the two Governments."

Your telegram No. 505.
Text is approved.

Your telegram No. 506.
Text is approved

Your telegram No. 507.

I have examined the telegrams exchanged on this subject and I see no justification for the proposed letter undertaking to continue the subsidy of 15,000 tomans a month to the Shah. I call your particular attention to my private telegram of 6th May, in which I said the House of Commons would never consent to the continued subsidy to the Sovereign. I cannot therefore authorise you to send this letter, which must be cancelled. The farthest length to which I intended to go is represented in text given

Minutes.

61

F.O. 371/3... 62

The subsidy to the Shah was originally asked fo

No.458 May 26.1918 (93606/18) by Sir C. Marling in May 1918 in order to get Vosouk-ed-Dowleh appointed Prime Minister when things were no

No.293 May 28.1918 (- do. -) going well for us, and Sir C. Marling was authorised to pay.

In August 1918, when Vosouk-ed-Dowleh was

No.685 Aug. 7.1918 (137389/18) appointed, Sir C. Marling started paying the subsidy of Tomans 15,000 a month, "so long as he (the Shah) "retains Vosouk-ed-Dowleh and supports him loyally".

No.662 to Tehran of Dec.26, 1918. (...734/18) In December 1918, the Shah was showing opposition to Vosouk-ed-Dowleh and we threatened to stop the subsidy.

No.262 of Apl.11. (56750) 1919 In April 1919 Sir P. Cox said the Shah asked for a subsidy for life of Tomans 20,000 monthly "as at present".

No.225 of Apl.17. (56914) 1919 We replied that this could not be granted and would represent at present rates £120,000 a year.

... 34,286 (This was a mistake and should have been £70,000 a year.) We added that if the finances are properly administered, the rise of revenue would beneficially affect the Civil List of the Shah.

No.293 of Apl.19. (60756) 1919 Sir P. Cox replied that the Shah's life is not likely to be long owing to his increasing obesity, but

No.234 of Apl.23. (60756) 1919 we said that we should not be justified in gambling on this and that His Majesty was receiving a considerable sum from us so long as he gave his support to Vosouk-ed-Dowleh. We added that British public opinion would raise grave objection to paying the subsidy mentioned in his telegram No. 262, namely Tomans 20,000 a year.

No.507 July 27. (108447) (The passage underlined above seems to be the basis of Sir P. Cox's ...

Sir P. Cox then said that the duration of Vosouk-ed-Dowleh's office was of course uncertain and asked whether the subsidy could not be continued for say 10 years. No.302. Apl. [illegible] (63991)

To this we replied that a permanent subsidy to the Shah would not be likely to receive Parliamentary assent. No.264. May 9 (63991)

In a Private and Personal telegram Sir P. Cox was told of the objections both of the Treasury and Government of India to continuance of lavish expenditure on Persia, and that the "House of Commons would never consent to a grant of Tomans 500,000 for suggested purposes or to guarantee of dynasty or to continued subsidy to Sovereign". May 9th. 1919

Sir P. Cox replied: No.358. May 1 (73634)

"As regards Shah, he will be much disappointed at tenour of your response regarding himself, but should he in consequence adopt obstructive attitude it is considered that it will be possible to sterilise his amenities".

That is the last we heard of the matter until the receipt of the present telegram (No. 507 of July 27th) which proposes to undertake in writing "to continue the subsidy which they (His Majesty's Government) are at present allowing him so long as His Majesty continues wholeheartedly to support Your Highness' Cabinet". (108447)

GPChurchill
July 29. 1919.

PERSIA. [July 27.]

CONFIDENTIAL. SECTION 5.

[108401] No. 1.

Sir P. Cox to Earl Curzon.—(Received July 27.)

(No. 506.)
(Telegraphic.) *Tehran, July 27, 1919.*

FOLLOWING is text of separate letter No. 1 to Prime Minister regarding His Majesty the Shah :—

(R.) "To this effect in connection with agreement concluded on — July, 1919, between the two Governments, I am further authorised to intimate that His Majesty the Sultan Ahmed Shah and his successors will enjoy the friendly support of His Majesty's Government so long as they act in accord with our policy and advice." (End of R.)

(Repeated to India.)

[159 *dd*—5]

PERSIA. [July 27.]

CONFIDENTIAL. Section 6.

[108447] No. 1.

Sir P. Cox to Earl Curzon.—(Received July 27.)

(No. 507.)
(Telegraphic.) *Tehran, July 27, 1919.*

FOLLOWING is text of letter No. 2 to Prime Minister regarding His Majesty the Shah:—

(R.) "In connection with agreement concluded on July between the two Governments, having for its object a project for reform in Persia, I have the honour to acquaint your Highness, as desired, with the result of my communications with His Majesty's Government regarding His Majesty the Shah's interests in the matter.

"After mature and sympathetic consideration of your Highness's representations in Shah's behalf, His Majesty's Government came to conclusion that it would be impossible to secure sanction of Parliament to payment to His Majesty of a subsidy for life. On the other hand, His Majesty's Government are prepared to continue the subsidy which they are at present allowing him so long as His Majesty continues wholeheartedly to support your Highness's Cabinet.

"Apart from these assurances I am to say that His Majesty may well be fortified with knowledge that when Persian finances are properly administered under the present agreement the increase of prosperity and revenue which is sure to ensue should tend greatly to benefit alike the civil list and Sovereign." (End of R.)

This letter and previous one concerning the Shah have to be sent in French.
(Repeated to India.)

[159 *dd*—6]

ضمیمهٔ «ب»

مربوط به صفحهٔ ۸۰

از اسناد وزارتخارجهٔ انگلیس

FO 371/31403

53

1590

E

[CYPHER] DEPARTMENTAL NO.1.

FROM TEHRAN TO FOREIGN OFFICE.

Sir R. Bullard,
No. 311.
10th March, 1942.

D. 5.25 p.m. 10th March, 1942.
R. 4.30 p.m. 10th March, 1942.

Repeated to New Delhi No. 137,
Bagdad for General Iraq No. 65,
Minister of State No. 19.

g g g g g

MOST IMMEDIATE. [Following for Treasury from Skiff]

Acute situation has arisen owing to shortage of local currency. Banks unable to supply further rials against sterling. Military and United Kingdom Commercial Corporation will be unable to meet commitments to contractors, etc. maturing in about ten days. Both banks have been obliged to instruct all branches to stop buying sterling.

2. Statutory limit of note circulation already reached. With His Majesty's Minister's approval am making strong representation today to the new Minister of Finance that the statutory circulation must be increased forthwith by at least rials five hundred million beyond the present figure of rials two thousand millions.

3. Gold coin of existing issue substantially undervalued. Re-valuation of gold stocks at current market prices gives more than adequate cover for the increased issue proposed. Ample supply of note forms are held in Tehran. There is no reason why the situation cannot be immediately relieved.

4. If however the Persian Government proves dilatory or recalcitrant some steps are necessary. Suggest we ought to be ready to meet our current requirements by issuing rial notes ourselves through the Imperial Bank of Persia against sterling made available to the Persian Government at rials 140 to the £.

5. Persian notes are printed by de la Rue London who presumably hold the plates. Could the Treasury if necessary seize the plates, require de la Rue to print required supply of notes, number them in denominational series and despatch to Tehran by air?

[Copies sent to Colonel Jacob, Mr. Armstrong and Mr. Waley].

[Cypher] FO 371/31403 DEPARTMENTAL NO. 2.

67

FROM TEHRAN TO FOREIGN OFFICE

Sir R. Bullard
No. 380
27th March, 1942.

D. 4.30 p.m. 27th March, 1942.
R. 4.15 p.m. 27th March, 1942.

Repeated to Department of External Affairs New Delhi,
Bagdad for General Officer Commanding,
Minister of State

ddddddd

MOST IMMEDIATE.

SECRET

My telegram No. 334. E 1693

Owing to the dilatoriness of the Persian Government in handling the situation, a currency crisis has now arisen. Cash reserves of the Imperial Bank of Persia have dwindled to little more than 100 million krans of which 50 million are earmarked against army balances and only just over 50 million are available to meet liabilities of about 350 million krans. Cash reserve situation of the Bank Mellie is even more concerning.

2. 50 million krans will suffice for [the] army needs for only about one week. Imperial Bank of Persia have been obliged to tell the United Kingdom Commercial Corporation that no further cheques on the overdraft can be met.

3. I have had several interviews with the Prime Minister and the Minister of Finance during the past few days directed to securing action from the Persian authorities that will avert a crisis. Finally I have to-day been obliged to inform the Prime Minister verbally and in writing that I find it necessary to ask him to take the following steps:

(a) Legislation to increase the note issue to be passed through all its stages not later than 31st March.
(b) Amount of increased note issue to be not less than 500 million krans.
(c) Minimum sum of 200 million krans in local currency to be delivered to the Imperial Bank of Persia before noon 30th March. This amount includes 170 million krans owed to the Imperial Bank of Persia against purchases of sterling on the Persian Government account and of which settlement is long overdue.

4./

FO 371/31403

2.

4. I have to-day informed the Prime Minister that if [grp. omtd.] is not met in this way at these times it will be necessary for His Majesty's Government to take other steps one of which will involve the closing of all branches of the Imperial Bank of Persia in Persia at noon 30th March - (this will be necessitated by the Imperial Bank of Persia having undertaken at my request to conserve its whole supplies of local currency for urgent needs of His Majesty's Government).

5. The Prime Minister has to-day promised to do "everything in his power" to solve the difficulty. He has asked what help he can expect from His Majesty's Government to make a measure to increase the note issue more palatable to Parliament. He outlined two proposals to me namely

(a) that we should allow conversion of part of Persia's sterling holding into silver and
(b) that His Majesty's Government should give specific guarantees that supplies will be forthcoming from the Sterling Area on a more generous scale than at present.

6. As regards (a) I have replied that His Majesty's Government cannot supply silver to Persia for luxury purpose [2 grps. undec.] [grp. undec. ?without] political cover in Parliament; that in any case Persia has ample metal holdings to back adequately a note issue on the proposed scale; and that he has two reasonable alternatives at his disposal namely of re-valuing metallic stocks at current market prices or of following Egypt's example and making up any deficiency in metal cover with British Treasury Bills. As regards (b) I have replied that we cannot at the moment give any specific guarantees but that the whole question of supplies can be examined in connexion with the forthcoming discussions of the financial agreements under the Treaty.

7. The Prime Minister made the further objection that the Government could not put the additional notes into circulation without specific statutory authority. To this I replied that in these times all Governments have necessarily taken Parliamentary risks and that the Government should order the release of additional currency as an emergency measure and later seek from Parliament whatever indemnity might be necessary.

8. I have no firm confidence that the Government will act as I have requested. If they fail, a very serious situation will arise. Unless the needed amount of currency is available the activities of the military authorities and of the United Kingdom Commercial Corporation will stop, for contractors and

road/

68

3.

road labourers will not work without payment. I would therefore press most strongly that His Majesty's Government should be prepared without delay to adopt the expedient of printing and issuing notes [grp. undec.] suggested in paragraph 4 and paragraph 5 of my telegram No. 311. An alternative might be to resume the issue of Imperial Bank of Persia notes if the plates are still available. Bradbury Wilkinson were the printers. Could enquiries be made E.1570

9. Financial adviser has been in close touch throughout with the chief manager of the Imperial Bank of Persia whose views on the general situation and on the remedial measures proposed correspond with my own.

10. I should much appreciate early expression of your views.

[Copies sent to Mr. Armstrong, War Cabinet Offices. Advance copy to Mr. Waley, Treasury].

E.2139/69/34

[CYPHER] DEPARTMENTAL NO. 2.

FROM FOREIGN OFFICE TO TEHRAN.

No. 484. D. 5.45 p.m. 9th April, 1942.
9th April, 1942.

Repeated to Minister of State's Office Cairo No. 630
Government of India
Bagdad No. 401

0 0 0 0

IMMEDIATE.

Your telegram No. 432 [of April 5th: Persian currency crisis]

1. U.S. Co-operation. See my telegram No. 2303 to Washington. We attach great important to common front.

2. Rate of exchange. We remain strongly opposed to rate of exchange being allowed to go free. We fear that kran would be greatly appreciated in course of time thus adding to difficulty and cost of our providing Persian currency. An offer to allow small appreciation e.g. to 120 would probably not be accepted as final and we therefore much prefer existing rate of 140.

3. Threat of printing notes. Our objections are that it would take perhaps three months to print and another four months to ship (if despatch by air proved impracticable); that it would be difficult to justify in effect fabricating notes from plates entrusted to London in view of its high reputation; and that such a threat might immediately cause distrust in currency and chaos, while it could not be carried out for many months. If you still think the threat is the right one to use please let us know.

4. Blocking Persia's sterling. Our objection is that if we carry out this threat we cannot expect Persians voluntarily to sell us rials against blocked sterling and once we have made the threat it is bound to increase distrust of sterling. Our objection will be lessened if we can get the United States of America to threaten simultaneously to block Persia's dollars.

5. Threat to withhold supplies. We agree that this has the disadvantage you point out. If we can achieve results by co-operation with the United States of America unpopularity would at any rate be shared with them if the threat had to be carried out.

6.

FO 371/31403

2.

6. Suggested Compromise. We cannot acquiesce in rate of exchange being allowed to go free but we agree on points (a) (b) and (c) of your paragraph 5.

7. Payments Agreement. We appreciate that this would probably be declined unless we offered to convert at any rate part of Persia's sterling balances accruing from now onwards into gold. Our objection to offering gold under a Payments Agreement or otherwise is that if we offered to convert part of the accruing balances they would certainly ask for conversion of the whole. Moreover any gold offer might have awkward repercussions in other Middle East countries which at present are prepared to hold sterling.

8. Sterling Area. If you think that we could obtain inclusion of a British representative (your telegram No. 410 paragraph 1) and that he would have a decisive voice in administering Persian Exchange Control our principal objection to admitting Persia to the sterling area would be overcome. We had feared friction between our representative and Persian representatives on the Exchange Control.

9. If deadlock persists one alternative would be for us to use Iraq currency, or (if time factor permits) Iraq currency especially over-printed. Another alternative would be to introduce military notes expressed in sterling especially over-printed. We should be glad of your views on these alternatives and any others that occur to you. We appreciate the objections to dinars given in your telegram No. 394 [of March 29th]. But the disadvantages which you describe would almost certainly attach to the circulation of any non-Persian currency, and must be taken into account if we have to resort to such an expedient.

[Copies sent to Mr. Armstrong.]

ضمیمهٔ «پ»

مربوط به صفحهٔ ۸۸

از اسناد وزارتخارجهٔ آمریکا

891.00/1778 : Telegram

The Minister in Iran (Dreyfus) to the Secretary of State

TEHRAN, September 19, 1941—noon.
[Received September 21—10:30 a. m.]

158. The British Minister informs me that he and Soviet Ambassador have now received instructions from their Governments agreeing to succession of the new Shah[43] to throne. This approval is contingent in both cases on Shah's future good conduct. Iranian Government has been notified both of the approval and contingency on which it is placed.

The Majlis has expressed informal approval of the Cabinet and undoubtedly will give a vote of confidence when it is formally presented.

Shah has issued a firman which grants a general amnesty under existing law and promises special legislation for cases not covered by law. The former Acting War Minister[44] (see my 133[45]), has already been released.

The ex-Shah is being held at Ispahan for negotiations as to disposition of his properties.

The Majlis has announced that it is taking steps to revise the laws on monopolies.

The British Consul at Tabriz informs his Legation that Russians there are giving at least sympathy to Armenians and others in separatist movements. It is significant in this regard that the Soviet Ambassador has recommended to Foreign Minister that new elections for the Majlis be held and that there should be a greater degree of local Government throughout Iran.

British Minister is pressing Iran Government to curtail or cancel pouch and telegraph privileges of the Japanese Legation which he has reason to believe are being abused to assist Axis Powers.

DREYFUS

740.0011 European War 1939/15477

Memorandum of Conversation, by the Under Secretary of State (Welles)

[WASHINGTON,] September 23, 1941.

The British Chargé d'Affaires, Sir Ronald Campbell, called to see me this morning at his request.

Sir Ronald stated that Mr. Eden desired Secretary Hull to be informed, in response to the latter's inquiry concerning the situation in

[43] Mohammed Riza Pahlavi.
[44] Admad Nakhjiv.
[45] September 2, 2 p. m., not printed.

Iran, that the British Government had decided to support the new Shah and to recognize his government because of the wishes expressed with regard thereto by the Iranian Government itself. Mr. Eden said . . . the new Shah . . . had given assurances that the Iranian Constitution would be observed, that the properties taken by his father would be restored to the nation and that he would undertake the carrying out of all of the reforms considered necessary by the British Government. Mr. Eden further stated that he believed that the reports alleging violence and brutality on the part of the Soviet troops had been deliberately started by ousted Iranian officials. He said further that while the situation in eastern Iran was by no means clear as yet, all of the reports received by the British Government indicated that discipline among the Soviet troops was good.

S[UMNER] W[ELLES]

891.00/1778 : Telegram

The Secretary of State to the Minister in Iran (Dreyfus)

WASHINGTON, September 25, 1941—7 p. m.

96. Your 158, September 19, noon.

1. Since the British and Soviet Governments have recognized the new Shah, the Department perceives no reason why this Government should not do so. You are authorized in your discretion to take appropriate steps to indicate that this Government accords recognition to him.

2. Please keep the Department fully informed regarding extent of Russian sympathy toward Armenian and other separatist movements, and whether there are indications that Soviet activities in this direction are inconsistent with Soviet assurances regarding the territorial integrity of Iran.

HULL

891.00/1788a : Telegram

The Secretary of State to the Ambassador in the Soviet Union (Steinhardt)

WASHINGTON, September 25, 1941—7 p. m.

1078. The Legation at Tehran has informed the Department of reports that Russians in occupied zone in Iran are at least lending sympathy to Armenians and to others in separatist movements. Please keep the Department fully informed concerning information you may obtain on this subject and whether there are indications of Soviet activities inconsistent with assurances respecting the territorial integrity of Iran.

HULL

ضمیمهٔ «ت»

مربوط به صفحهٔ ۱۲۹

از اسناد وزارتخارجهٔ آمریکا

891.001 Pahlavi, Reza Mohammad/8-1544

The Shahanshah of Iran (Mohammad Reza Shah Pahlavi) to President Roosevelt[75]

[TEHRAN,] June 17, 1944.

MY DEAR MR. PRESIDENT: I was distressed to hear, by your letter of February 10th, that you had been laid up for some time with an attack of the "flu" and hope you are now enjoying the best of health and strength.

You will need all your accustomed vigour and energy to bring to final accomplishment the colossal and unprecedented efforts your country is making, under your brilliant leadership, for the early termination of the war and the establishment of a just and lasting peace.

It was indeed a source of regret to me that circumstances, over which I had no control, deprived me of the pleasure of seeing more of you in Tehran and extending to Your Excellency the warm hospitality which my people and I like to show to illustrious friends of Iran.

It is, I assure you, more than ever the firm intention and earnest desire of my government and myself to intensify the cooperation of the United States of America with Iran, now and after the war. The confidence happily existing between our two nations should create an atmosphere of more comprehensive understanding and mutual aid.

Mr. Abol-Hassan Ebtehadj, Governor of our National Bank, the bearer of this letter, who is our delegate to the Monetary Conference[76] to be held shortly in your country, will be able to furnish all necessary details on this and other subjects. A frank exchange of views between him and the members of Your Excellency's Government will, no doubt, be extremely useful.

With all good wishes for the continued success of your arms and assurances of my highest esteem, I am, my dear Mr. President, always yours sincerely,

MOHAMMAD REZA PAHLAVI

[75] This letter was brought to the United States by Abol Hassan Ebtehaj, Governor of the Central Bank of Iran (Banque Mellie); it was forwarded to the Secretary of State by the Iranian Minister on August 15, and was transmitted to the White House by the Chief of Protocol on August 31.

[76] For correspondence, see vol. II, section entitled "United Nations Monetary and Financial Conference at Bretton Woods, New Hampshire, July 1–22, 1944."

IRAN

891.001 Pahlavi, Reza Mohammad/9–444

President Roosevelt to the Shahanshah of Iran (Mohammad Reza Shah Pahlavi) [92]

WASHINGTON, September 2, 1944.

MY DEAR SHAH MOHAMMAD REZA: I was pleased and touched to receive, on my return to Washington, your friendly communication of June 17, 1944.

It is unfortunate that I was prevented by pressing matters, including my extended visit to the Pacific Coast and Hawaii, from receiving your communication directly from the hands of Mr. Ebtehadj. I should have been glad to learn from him at first-hand of your health and of developments in Your Majesty's intention to endeavor to intensify the cooperation already existing between Iran and the United States, both now and after the war.

Although the pressures under which I have labored during the past year have not always made it possible for me to demonstrate, in ways I should have liked, my special interest in and personal regard for Iran, I know I can rely on Your Majesty's deep understanding of the exigencies which have demanded my attention during these past months. Iran and America have every reason to be close friends. Patience and understanding on both our parts are needed. If matters of irritation arise, I hope you will let me know your views in the spirit of frankness and cordiality which I hope will always characterize our relations. General Hurley has spoken to me often of Your Majesty and has assured me that you would understand and reciprocate my sentiments.

With the warmest personal regards and wishes for Your Majesty's health and the welfare of your people, I am

Cordially yours, FRANKLIN D. ROOSEVELT

891.001 Pahlavi, Reza Mohammad/9–444

President Roosevelt to the Shahanshah of Iran (Mohammad Reza Shah Pahlavi) [93]

WASHINGTON, September 2, 1944.

MY DEAR SHAH MOHAMMAD REZA: Of course, I do not pretend to know Iran well on account of the shortness of my visit, but may I write you about one of the impressions which I received on my air trip to Teheran?

It relates to the lack of trees on the mountain slopes and the general aridity of the country which lies above the plains.

All my life I have been very much interested in reforestation and the increase of the water supply which goes with it.

May I express a hope that your Government will set aside a small amount for a few years to test out the possibility of growing trees or even shrubs on a few selected areas to test out the possibility of trees which would hold the soil with their roots and, at the same time, hold back floods? We are doing something along this line in our western dry areas and, though it is a new experiment, it seems to be going well.

It is my thought that if your Government would try similar small experiments along this line it would be worthwhile for the future of Iran.

I do not need to tell you how much interested I am in that future, and the future of the people of Iran.

With my warm regards,

Cordially yours, FRANKLIN D. ROOSEVELT

891.001 Pahlavi, Reza Mohammad/10-1244

The Shahanshah of Iran (Mohammad Reza Shah Pahlavi) to President Roosevelt [94]

SAAD-ABAD, [TEHRAN,] October 4, 1944.

MY DEAR PRESIDENT: I have received from the hands of Your Ambassador, Leland B. Morris, who has made a very good impression upon me, the two letters which Your Excellency was good enough to write me on September 2nd.

The friendly interest which You take in the welfare of my country has touched me deeply. Please believe that I fully reciprocate your sentiments and share the view that the United States and Iran have every reason to be close friends and everything to gain by intimate, confident relations.

If we cooperate wholeheartedly and unswervingly abide by the principles for which you entered the War and which you have advocated in the Atlantic Charter, the progress and prosperity of Iran as well as the maintenance of peace and security in this part of the World will no doubt be assured to our mutual advantage.

No misunderstanding or temporary friction must ever be allowed to affect in any way the cordiality and sincerity of our relations.

Your suggestion regarding the reforestation of our arid mountain slopes is very valuable, coming as it does from one who is an expert in the matter and who has done so much on the same lines for his own country. I am drawing the attention of my Ministry of Agriculture to the necessity of testing out in certain areas the possibility of growing trees.

In conjunction with reforestation and afforestation, which will in themselves increase the supply of water, there is the very important, I might say, vital problem of irrigation. The soil of Iran is extremely fertile if we can only get water to it. There are immense desert regions which could be made to blossom into fair fields of corn and wheat etc. We are beginning to tackle this problem, and here again the vast experience and technical and material assistance of America will be most useful and welcome to us.

I can quite realise how busy you must be in these days of preparation for the Presidential Elections.

With warmest wishes [etc.] MOHAMMAD REZA PAHLAVI

ضمیمهٔ «ث»

مربوط به صفحهٔ ۱۳۴

از انتشارات بانک ملی ایران

آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی قانوناً حق عزل و نصب مدیرکل بانک ملی ایران را ندارد

اول آذر ماه ۱۳۲۳

مقدمه

اخیراً آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی به استناد ماده ۸ قانون اجازه استخدام و حدود اختیارات خود مصوب ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۱[1] آقای ابوالحسن ابتهاج را بزعم خود از مدیریت کل بانک ملی ایران معزول کرده و، پس از عزل، پیشنهادی به اتفاق آقای وزیر دارائی به هیئت وزیران تقدیم نموده بود که در این باب عمل مشارالیه را با صدور تصویب نامه مورد تأیید و تصویب قرار دهند. لیکن هیئت وزیران در جلسه ۱۹ مهرماه ۱۳۲۳ پیشنهاد آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی را در این خصوص رد کرده است.

مقصود از این مجموعه اثبات این مسئله است که اساساً آقای دکتر میلسپو حق عزل و

۱-ماده ۸ قانون اجازه استخدام و حدود اختیارات دکتر میلسپو رئیس کل دارائی:

«رئیس کل دارائی تحت نظارت کلی وزیر دارائی تصدی مستقیم نسبت به کلیه اداره امور دارائی خواهد داشت. مشارالیه با تصویب وزیر دارائی اختیار تام برای تهیه بودجه خواهد داشت و در صورتی که احتیاجی به تجدید سازمان باشد با تصویب وزیر دارائی در وزارت دارائی و سایر دوایر دولتی که بستگی مستقیم با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی دارند تجدید سازمان خواهد نمود و حق دارد پس از استشاره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هر کارمند وزارت دارائی یا هر کارمندی را که به اداره مالیه وابسته باشد و یا بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند و کارمندان دوائر دیگری را که با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند بخدمت منصوب کند ترفیع رتبه و تنزل دهد منتقل یا از خدمت معاف کند و نیز مکلف است با اشتراک مساعی وزیر دارائی رفتار هر کارمندی را که مورد شکایت وزیر دارائی باشد بررسی نموده و اقدام لازم نماید.

دولت ایران قبل از آنکه راجع به کلیه مسائل مالی اقدام یا تصمیم بگیرد با رئیس کل دارائی مشورت خواهد کرد رئیس کل دارائی در جلسات هیأت وزیران و کمیسیون های مجلس شورای ملی در مواردی که امور مالی مطرح است حق حضور خواهد داشت.»

نصب مدیر کل بانک ملی ایران را به استناد ماده ۸ قانون اجازه استخدام و حدود اختیارات خود ندارد بلکه عزل و نصب مدیر کل بانک ملی ایران صرفاً مشمول مقررات ماده ۱۶ قانون اساسنامه این بانک[۲] مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۲۷ میباشد.

علاوه بر دلایل متقن حقوقی دیگری که برای اثبات این موضوع در این مجموعه درج شده است نفس همین عمل که آقای دکتر میلسپو عزل آقای ابوالحسن ابتهاج را پس از آنکه خود به استناد ماده ۸ قانون مصوب ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۱ اقدام به آن نموده بعداً به اتفاق آقای وزیر دارائی به هیأت وزیران پیشنهاد کرده است صحت این مدعا را مدلل میسازد و بخوبی میرساند که شخص آقای دکتر میلسپو بعداً به خطای خود واقف شده و این پیشنهاد را به اتفاق آقای وزیر دارائی با پیروی از مقررات ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران به هیأت وزیران نموده است. از طرف دیگر چون هیأت دولت به موجب ماده ۱۶ قانون اخیر الزامی به قبول پیشنهاد وزیر دارائی نداشته پیشنهاد او را در این باب مورد قبول قرار نداده است.

بنابراین در تفسیر ماده ۸ قانون اجازه استخدام و حدود اختیارات آقای دکتر میلسپو بین مشارالیه و هیأت دولت اختلافی باقی نمیماند تا برای حل آن به موجب ماده ۱۵ قانون اخیر[۳] به مجلس شورای ملی مراجعه شود زیرا بطوری که در بالا شرح داده شد خود آقای دکتر میلسپو به وسیله پیشنهاد عزل آقای ابوالحسن ابتهاج به هیأت وزیران و امضای طرح تصویب نامه آن، به ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران تسلیم شده و استفاده از ماده ۸ قانون اجازه استخدام و حدود اختیارات خود را برای انجام این مقصود کافی نشمرده است.

معهذا با فرض اینکه آقای دکتر میلسپو باز هم اتکاء به ماده ۱۸ استخدام خود را در این خصوص جایز بداند نظریه ایشان بدلایلی که در این مجموعه ذکر شده است غیرقابل قبول و مردود میباشد.

۲-ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران:

«مدیرکل بنا بر پیشنهاد وزیر مالیه و تصویب هیأت وزراء برحسب فرمان همایونی برای مدت سه سال منصوب میگردد. انتخاب قائم مقام و معاونین به معرفی مدیرکل و به موجب پیشنهاد وزیر مالیه و به تصویب هیئت وزراء برای مدت سه سال صورت میگیرد.

عزل هیأت عامل نیز بهمین ترتیب انجام خواهد گرفت.

مدیرکل و قائم مقام و معاونین ممکن است قبل از انقضای مدت مأموریت خود تغییر یابند یا پس از پایان مدت تصدی ابقاء شوند.»

۳-ماده ۱۵ قانون استخدام و حدود اختیارات دکتر میلسپو رئیس کل دارائی:

«هرگاه در تفسیر و اجرای این اختیارات و وظائف اختلافاتی ایجاد شود رئیس کل دارائی مکلف است برای حل و فصل این قبیل اختلافات با دولت و وزیر دارائی اشتراک مساعی نماید و درصورت بقاء اختلاف طرفین نباید قبل از اطلاع و تصمیم مجلس شورای ملی اقدامی نمایند.»

این مجموعه به دو بخش تقسیم میشود. در بخش اول منشاء همین اختلاف موهوم به تفصیل شرح داده شده و با دلایل متقن حقوقی صحت نظریه هیأت دولت به ثبوت رسیده است. بخش دوم مشتمل بر رونوشت اسناد و مکاتبات مربوطه میباشد که با مراجعه به آنها چگونگی جریان این امر بخوبی روشن خواهد شد.

بخش اول
دربیان منشاء اختلاف و دلایل رد نظریه آقای دکتر میلسپو

آقای دکتر میلسپو نامه ای به شماره ۹۴۲۵ مورخ ۱۵ مهر ۱۳۲۳ بعنوان آقای ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانک ملی ایران نگاشته که متن آن دربخش دوم همین مجموعه (صفحه ۶۲۷) عیناً درج شده است.

آقای ابتهاج بنامه مزبور پاسخی به شماره ۲۳۱/۱ مورخ ۱۶ مهرماه ۱۳۲۳ داده و رونوشت آنرا نیز برای اطلاع جناب آقای نخست وزیر و جناب آقای وزیر دارائی فرستاده اند که متن آن هم دربخش دوم همین مجموعه (صفحهٔ ۶۲۸) عیناً درج شده است.

مورد استناد هیأت دولت و بانک ملی ایران ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران مصوب ۲۲ امرداد ۱۳۱۷ است که بموجب آن مدیر کل بانک ملی باید بنابر پیشنهاد وزیر دارائی و تصویب هیئت وزراء برحسب فرمان همایونی منصوب یا معزول گردد و قانونی که طرف استناد رئیس کل دارائی است عبارتست از ماده ۸ قانون اجازه استخدام دکتر میلسپو مصوب ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۱ که بموجب آن رئیس کل دارائی حق دارد پس از استشاره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هر کارمند وزارت دارائی یا هر کارمندی را که به اداره مالیه وابسته باشد و یا بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند و کارمندان دوایر دیگری را که با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند بخدمت منصوب کند، ترفیع رتبه و تنزل دهد منتقل و یا از خدمت معاف کند.

۱-با عطف توجه به این دو قانون اختلاف نظر بین هیأت دولت و رئیس کل دارائی را درباب اینکه آیا رئیس کل دارائی حق دارد بدون رعایت قانون اساسنامه بانک ملی ایران مدیر کل این بانک را معزول و کسی دیگر را بجای او منصوب کند یا نه با تشخیص این نکته میتوان حل نمود که آیا هریک ازین دو نص قانونی یعنی ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران و ماده ۸ قانون اجازه استخدام دکتر میلسپو را میتوان مستقلاً و در مورد

منصوص خود اجرا نمود و یا اینکه ماده ۸ قانون اجازه استخدام رئیس کل دارائی را که قانون لاحق و بعبارهٔ اخری وارد بر ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران میباشد باید ناسخ ضمنی آن دانسته و فقط و منحصراً ماده ۸ مزبور باید به موقع اجرا گذاشته شود.

در این مورد بی مناسبت نیست که به اصل کلی که باید در مورد نسخ قوانین رعایت گردد مختصراً عطف توجه نمائیم و چون در قانون اجازه استخدام دکتر میلسپو نسخ تمام یا قسمتی از مقررات قانون اساسنامه بانک ملی ایران صراحتاً ذکر نشده است لذا موضوع نسخ صریح قوانین از موضوع ما نحن فیه خارج بوده و فقط موضوع نسخ ضمنی باید طرف مطالعه واقع گردد.

نسخ ضمنی قانون وقتی است که در قانون لاحق بهیچوجه نسخ قانون سابق تصریح نشده باشد ولی مفاد قانون لاحق با مفاد قانون سابق مخالف باشد بنحوی که اجرای هر دو قانون در آن واحد غیرممکن گردد و بدیهی است که در این صورت قانون سابق بطور ضمنی نسخ میشود ولی فقط و منحصراً در حدودی که قانون لاحق با قانون سابق غیرقابل التیام باشد.

نسخ ضمنی قانون مبتنی بر این اصل است که هرگاه مقنن دو اراده مخالف اظهار کرده باشد چون اراده لاحق وجود فعلی دارد باید به اراده سابق حکومت کند و بنابراین در تشخیص موارد نسخ ضمنی باید خیلی احتیاط نمود چه ممکن است که یک نفر قانون سابق را منسوخ فرض کند در صورتی که نظر مقنن بهیچوجه معطوف به نسخ آن نبوده است پس لازم است که برای تأمین نظر مقنن قانون سابق را فقط در قسمتی منسوخ فرض نمود که اجرای آن توأماً با قانون لاحق غیرممکن بوده و این عدم امکان هم عدم امکان حقیقی باشد.

نظر بمراتب بالا اگر دو قانون وضع شود که ظاهراً با هم متناقض باشند ولی یکی از آنها ىع بحکم کلی باشد و دیگری را بتوان حکم خاص در مورد بخصوصی فرض نمود باید بهمین طریق این قانون یعنی این حکم خاص در مورد بخصوص خود اجرا گردد بدون اینکه به مواد دیگر سرایت داده شود و همین نظر اصولی است که علمای حقوق و فقها بعبارت زیر بیان کرده اند:

«نص خاص حکم کلی و حکم کلی نص خاص را نسخ نمیکند.»

این اصل مسلم باید درتمام موارد رعایت گردداعم ازاینکه حکم سابق ونص خاص لاحق باشد و یا برعکس نص خاص سابق و حکم کلی لاحق باشد و هیچ یک از این دو نص نمیتواند دیگری را نسخ کند مگر اینکه نسخ، نسخ صریح بوده و یا اینکه اجرای هر دو حکم در آن واحد و حقیقتاً غیرممکن باشد.

با عطف توجه باین مقدمه حال باید ببینیم که آیا ماده ۸ قانون اجازه استخدام رئیس کل دارائی را میتوان واقعاً ناسخ ضمنی ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران فرض نمود یا نه؟

البته این ادعا ادعای صحیح نبوده و بهیچوجه نمیتوان آنرا با دلایل منطقی ثابت و یا با موازین حقوقی منطبق نمود زیرا ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران حکم خاصی است که برای تعیین رئیس بانک مزبور یک طریقه قانونی مخصوصی را مقرر داشته است و ماده ۸ قانون اجازه استخدام دکتر میلسپو یک حکم کلی است که برای کلیه کارمندان وزارت دارائی و یا بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند برقرار شده است و چون اجرای این دو قانون در آن واحد غیرممکن نیست و هریک از آنها را میتوان در مورد بخصوص خود اجرا نمود لذا ماده ۸ قانون اجازه استخدام رئیس کل دارائی بهیچوجه ناسخ ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران نبوده و هریک از این دو قانون باید در مورد منصوص خود اجرا گردد.

۲-اختیارات رئیس کل دارائی راجع به تعیین و ترفیع و یا تنزل رتبه و یا انتقال و یا معاف کردن از خدمت در مورد کارمندان وزارت دارائی و یا بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند اختیار مطلق و نامحدود نیست بلکه این اختیار علاوه بر اجبار استشاره با وزیر دارائی مخصوصاً محدود به رعایت قوانین استخدامی یعنی «قوانین استخدام کشوری» است. در این خصوص ماده ۸ قانون استخدام دکتر میلسپو صراحتاً مقرر میدارد که مشارالیه حق دارد دارد «پس از استشاره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هر کارمند وزارت دارائی یا هر کارمندی را که به اداره مالیه وابسته باشد و یا بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند...بخدمت منصوب کند، ترفیع رتبه و تنزل دهد، منتقل یا از خدمت معاف کند...».

اکنون هرگاه اینطور فرض کنیم که مقصود از «قوانین استخدامی» پیش بینی شده در ماده ۸ قانون اجازه استخدام و حدود اختیارات دکتر میلسپو تنها قوانین استخدام کشوری نیست و سایر قوانین استخدامی را هم از قبیل قانون استخدام مدیرکل بانک ملی ایران شامل میشود و باز از آنجائی که فرض محال محال نیست هرگاه چنین فرض کنیم که بانک ملی ایران نیز در ردیف همان بنگاههائی است که با سرمایه دولت اداره میشوند[1] و در ماده ۸ قانون استخدام و حدود و اختیارات دکتر میلسپو تصریح به آن شده است معهذا آقای دکتر میلسپو بنا بر آنچه که در بالا ذکر شد نمیتواند مدیر کل بانک ملی ایران را بدون توجه به مقررات «قوانین استخدامی» و به میل خود منصوب یا معزول کند بلکه میبایستی «قوانین استخدامی» مربوطه را لزوماً رعایت نماید و چون برای عزل و نصب مدیرکل بانک ملی ایران بجز همان مقررات ماده ۱۶ قانون اساسنامه این بانک مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ قانون

۱-در ماده ۸ قانون اجازهٔ استخدام و حدود اختیارات دکتر میلسپو منظور قانونگذار از «بنگاههائی که با سرمایهٔ دولت اداره میشوند» بانک ملی ایران و حتی شرکتهای سهامی مشابه با آن مانند بانک کشاورزی و پیشه و هنر ایران و بانک رهنی ایران و شرکت بیمهٔ ایران نبوده است. در این خصوص به بخش دوم همین مجموعه (صفحهٔ ۱۷ و صفحهٔ ۱۸) مراجعه فرمایند.

دیگری وضع نشده و وجود ندارد و مقررات این ماده نیز تا کنون نه صریحاً و نه تلویحاً نسخ نگردیده و کاملاً بقوت خود باقی است بنابراین آقای دکتر میلسپو طبعاً مکلف خواهد بود که طبق مقررات همین ماده یعنی ماده ۱۶ قانون اساسنامه مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ رفتار کند نه اینکه بمیل و اراده خود و بدون توجه بمقررات این ماده بعزل مدیر کل بانک ملی ایران اقدام نماید.

۳-بانک ملی ایران یک شرکت سهامی است که ارکان هشت گانه آن بموجب ماده ۵ قانون اساسنامه مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ عبارت است از:

الف -مجمع عمومی دارندگان سهام.

ب -مدیرکل.

ج -شورای عالی.

د -هیأت عامل.

هـ -هیأت اعتباری.

و -هیأت نظارت اندوخته اسکناس.

ز -هیأت نظار.

ح -بازرس دولت.

در ماده ۱۴ قانون اساسنامه بانک ملی ایران مخصوصاً تصریح شده است که: «مدیر کل بانک رئیس هیأت عامل و بالا ترین مرجع اجرای امور بانک است و موافق این اساسنامه بانک را اداره مینماید.»

از طرف دیگر آقای دکتر میلسپو بموجب ماده ۲ قانون مصوب ۲۸ آبان ماه ۱۳۲۱ (یعنی قانونی که مؤخر بر قانون استخدام او است) فقط سمت عضویت هیأت نظارت اندوخته اسکناس را که یکی از ارکان هشت گانه بانک ملی ایران است دارا میباشد و در این هیأت مانند سایر اعضاء فقط دارای یک رأی است.

اکنون هرگاه حق عزل و نصب مدیرکل بانک ملی ایران را که یکی از مهمترین ارکان بانک و حتی بموجب نص صریح ماده ۱۴ قانون اساسنامه بالا ترین مرجع اجرای امور بانک است برای آقای دکتر میلسپو که فقط عضویکی از ارکان هشت گانه بانک میباشد قائل باشیم لازم میآید که آقای میلسپو حق عزل و نصب کارمندان ارکان دیگر بانک ملی ایران را نیز دارا باشد و حال آنکه مشارالیه شخصاً بموجب ماده ۸ قانون اساسنامه بانک ملی ایران[1]

۱-مادهٔ ۸ قانون اساسنامهٔ بانک ملی ایران:

«نمایندگی سهام دولت در بانک بعهدهٔ وزیر مالیه و دو نفر دیگر که از بین وزراء یا غیر آنها بنابر پیشنهاد وزیر مالیه بموجب تصویب هیأت وزراء تعیین میشوند خواهد بود.

اعضای شورای عالی و هیات نظار و هیأت عامل و بازرس دولت برای شرکت در مذاکرات در مجمع عمومی حضور خواهند داشت ولی حق رأی ندارند.»

و تصویب هیأت وزیران در چهارمین و پانزدهمین مجمع عمومی عادی سالانه دارندگان سهام بانک منعقد در تاریخهای ۱۳ تیرماه ۱۳۲۲ و ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۳ بعنوان یکی از سه نفر نمایندگان سهام دولت رسماً حضور بهمرسانیده و در مراسم انتخاب کارمندان شورای عالی و هیأت نظار بانک ملی ایران طبق مقررات ماده ۱۰ قانون اساسنامه[۱] شرکت جسته و بدینوسیله اقرار و اعتراف نموده است که عزل و نصب کارمندان شورای عالی و هیأت نظار و بالنتیجه کلیه ارکان بانک میبایستی طبق مقررات قانون اساسنامه بانک ملی ایران صورت گیرد و قانون اجازه استخدام و حدود و اختیارات وی هیچگاه اختیار عزل و نصب ارکان هشتگانه بانک ملی ایران را شامل نمیشود.

٤-اساساً علت اینکه در ماده ١٦ قانون اساسنامه بانک ملی ایران چنین مقرر گردیده است که مدیرکل بانک بنابر پیشنهاد وزیر مالیه و تصویب هیأت وزراء برحسب فرمان همایونی منصوب و عزل او نیز بهمین ترتیب انجام میگیرد این است که حتی الامکان قانون گذار نخواسته است که بانک ملی ایران تحت نفوذ وزرات دارائی قرار گیرد و باز بهمین مناسبت بوده است که بانک ملی ایران که بانک ناشر اسکناس میباشد بموجب ماده ۱ قانون اساسنامه مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ مخصوصاً شکل یک شرکت سهامی را بخود گرفته است تا شخصیت حقوقی آن متمایز و مستقل از شخصیت حقوقی دولت باشد. در سایر کشورها نیز برای جلب اعتماد عمومی و جلوگیری از بروز هرگونه تزلزلی در افکار مردم معمولاً همین رویه را پیروی نموده اند. مطالعه اساسنامه بانک دوفرنس و بانک انگلستان که هر دو بانک ناشر اسکناس میباشند این نکته اساسی را بخوبی و بوضوح میرساند. مفاسدی که از عدم رعایت این اصل اساسی بوجود میآید واضح تر از آن است که به تشریح آن نیازی باشد. دولت معمولاً نیازمند به پول است و نشر اسکناس هم با بانک ناشر اسکناس میباشد. هرگاه بنا شود که بانک ناشر اسکناس تحت نفوذ وزارت دارائی قرار گیرد و یکی از ادارات تابعه آن وزرات محسوب گردد و رئیس کل دارائی بتواند در هر موقع مدیرکل بانک ناشر اسکناس را به اراده خود معزول و منصوب نماید پیدا است که چنین کشوری چه آتیه ای در پیش خواهد داشت و ارزش جهانی پول آن بکجا خواهد رسید.

٥-خود آقای دکتر میلسپو نیز بخوبی باین نکته واقف بوده و بدلایل زیر تا قبل از اینکه

۱- مادهٔ ۱۰ قانون اساسنامهٔ بانک ملی ایران:

«وظایف مجمع عمومی به قرار ذیل است:

۱-تصمیم دربارهٔ گزارش سالیانهٔ بانک و تصویب ترازنامه و حساب سود و زیان پس از شنیدن گزارش هیأت نظار.

۲-تصمیم راجع به اندوخته ها.

۳-تصمیم در هر گونه مسائل مربوط به عملیات بانک که در دستور جلسه گذاشته شده باشد.

٤-انتخاب اعضاء شورای عالی.

٥-انتخاب اعضاء هیأت نظار.

اندیشه عزل مدیرکل فعلی را بنماید استقلال حقوقی بانک ملی ایران را محترم میشمرده است:

الف -آقای دکتر میلسپو در صفحه ۱۳ گزارش ماهیانه خود مربوط به اردیبهشت ماه ۱۳۲۲ چنین نگاشته است:

> «... البته درعین اینکه بانک ملی ایران به مفهوم سایر ادارات که نامبرده شد شعبه ای از وزارت دارائی نیست ولی مناسبات نزدیکی با این وزارت داشته و مدیرکل آن آقای ابتهاج اصولاً در اجرای برنامه های مالی و یافتن طرقی برای حل مسائل و معضلات مالی دولت تشریک مساعی نموده و مساعدت کامل مبذول داشته است. امیدوارم مناسبات ما با بانک رهنی ایران و شرکت سهامی بیمهٔ ایران و بانک کشاورزی و پیشه و هنر ایران نیز بر همین پایه استوار بوده و رجاء واثق دارم که مؤسسات نامبرده در ساختمان مالی ایران عواملی مفیدتر به شمار خواهند رفت...»

ب- مندرجات نامهٔ شمارهٔ ۲۷۱۸۸-۳۸۹۲/۲۴ مورخ ۲۶ آبان ماه ۱۳۲۲ آقای میلسپو که صریحاً در آن مینویسد بانک ملی ایران بنگاه مستقل ملی محسوب میشود. متن این نامه در بخش دوم همین مجموعه عیناً درج شده است.

ج- مندرجات نامهٔ شمارهٔ ۲۵۷۰۵-۹۵۳۹/۵۵ مورخ ۱۱ آبان ماه ۱۳۲۲ آقای میلسپو که در آن تصریح شده است که بانک ملی ایران تابع مقررات استخدامی وزارت دارائی نیست و کارمندان بانک تابع مقررات بانک میباشند. متن این نامه در بخش دوم همین مجموعه عیناً درج شده است.

د- باوجود اینکه در بند الف ماده واحده قانون، پانصد میلیون ریال اعتبار برای کمک به کلیهٔ کارمندان دولت مصوب ۲۲ شهریور ماه ۱۳۲۲[1] از بنگاههای مستقل و مؤسسات تجارتی دولتی هم اسم برده شده است معهذا کارمندان بانک ملی ایران مشمول قانون مزبور شناخته نشده اند. همین موضوع را خزانه داری کل طی رونوشت نامه شماره ۴۹۰۵/۶۶ مورخ ۶ اردیبهشت ۱۳۲۳ به بانک ملی ایران صریحاً اعلام نموده است. متن نامه مزبور که به امضای آقای لوکنت خزانه دارکل و همکار آمریکائی آقای میلسپو میباشد در بخش دوم همین مجموعه عیناً درج شده است.

۱-بند الف از مادهٔ واحدهٔ قانون «پانصد میلیون ریال اعتبار برای کمک به کلیهٔ کارمندان دولت» مصوب ۲۲ شهریورماه ۱۳۲۲:

«مبلغ پانصد میلیون ریال به وزارت دارائی اعتبار داده میشود که برای کمک به کلیهٔ کارمندان وزارتخانه ها و بنگاههای مستقل و کارخانجات و مؤسسات تجارتی دولتی اعم از شاغلین خدمت و یا منتظرین خدمت و بازنشستگان مصرف نماید.

کمک مزبور ممکن است جزئاً یا کلاً به صورت نقد یا جنس داده شود.»

٦- محکم تر از تمام دلایل بالا نامهٔ شمارهٔ ٢٢١٦٦ مورخ ٢٥ مهرماه ١٣٢٢ وزارت دارائی است که با امضای جناب آقای بیات وزیر دارائی وقت و امضای خود آقای دکتر میلسپو به عنوان جناب آقای نخست وزیر صادر شده و آقای دکتر میلسپو در نامه مزبور صریحاً متذکر گردیده است که ماده ١٦ قانون اساسنامه بانک ملی ایران انتصاب مدیر کل این بانک را مؤکول به پیشنهاد وزارت دارائی و تصویب هیأت وزیران و فرمانی که از طرف قرین الشرف ملوکانه شرف صدور مییابد دانسته است.

نظر به اهمیتی که نامه مزبور در اثبات صحت نظریه دولت و بانک ملی ایران دارد متن آن عیناً در اینجا درج میشود:

جناب آقای نخست وزیر

موضوع: فرمان آقای ابوالحسن ابتهاج مدیر کل بانک ملی عطف به تصویبنامهٔ شمارهٔ ٢٨٤٤٢ - ٧ دی ماه ١٣٢١

چنانکه خاطر مبارک مستحضر است ماده ١٦ قانون اساسنامه بانک ملی ایران انتصاب مدیر کل آن بانک را موکول به پیشنهاد وزارت دارائی و تصویب هیأت وزیران و فرمانی که از طرف قرین الشرف ملوکانه شرف صدور مییابد دانسته است. پیشنهاد وزارت دارائی در موقع خود تقدیم و تصویب نامهٔ شمارهٔ ٢٨٤٤٢ - ٧ دیماه ١٣٢١ بدین منظور صادر و ابلاغ گردیده است.

اینک استدعا دارد فهرست عرض وزارت دارائی را که ضمیمه است به پیشگاه همایونی تقدیم دارند که فرمان مبارک شرف نفاذ یابد.

وزیر دارائی. بیات رئیس کل دارائی. میلسپو

با در نظر گرفتن مدلول نامهٔ فوق دیگر ابداً شکی باقی نمیماند که آقای میلسپو موضوع انتصاب مدیرکل بانک ملی ایران و مراسم آنرا بطور قطع و مسلم تابع مقررات ماده ١٦ قانون اساسنامه بانک ملی ایران دانسته است و بنابراین بهیچوجه موردی نخواهد داشت که مشارالیه عزل مدیر کل بانک ملی ایران را از شمول قهری همان ماده خارج ساخته و آنرا برخلاف اصول و موازین حقوقی و منطقی تابع قانون اجازه استخدام خود قلمداد نماید. البته همانطوری که به تشخیص و اعتراف خود آقای دکتر میلسپو نصب مدیرکل بانک ملی ایران مشمول قانون اساسنامه مصوب ٢٢ مرداد ١٣١٧ میباشد عزل او هم تابع مقررات همان قانون خواهد بود، به این معنی که عزل مدیرکل بانک ملی ایران نیز مانند نصب او باید به پیشنهاد وزیر دارائی و تصویب هیأت وزیران برحسب فرمان همایونی انجام پذیرد، زیرا دربند دوم مادهٔ ١٦ قانون اساسنامهٔ بانک ملی ایران صریحاً مقرر گردیده است که «عزل هیأت عامل نیز بهمین ترتیب انجام خواهد گرفت» و جای تعجب است که با اینکه خود آقای دکتر

میلسپو قبلاً استناد به ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک کرده چگونه اکنون برخلاف ماده مزبور رفتار نموده است.

۷- عجب تر آنکه آقای دکتر میلسپو نه فقط به وسیلهٔ نامهٔ شمارهٔ ۲۲۱۶۶ مورخ ۲۵ مهر ۱۳۲۲ مورد بحث صریحاً اذعان و اعتراف نموده است که نصب مدیرکل بانک ملی ایران مشمول ماده ۱۶ قانون اساسنامه همان بانک میباشد بلکه قهراً از اقرار به این مسئله هم نتوانسته است خودداری کند که عزل مدیرکل بانک ملی ایران نیز همانا مانند نصب او تابع ماده ۱۶ قانون اساسنامه میباشد و بطور قطع و مسلم از شمول مادهٔ ۸ قانون اجازهٔ استخدام رئیس کل دارائی خارج است. این اقرار و اعتراف قهری در ضمن این اقدام از طرف آقای دکتر میلسپو به وقوع پیوسته که پس از صدور نامهٔ شمارهٔ ۹۴۲۵ مورخ ۱۵ مهرماه ۱۳۲۳ خود دایر به عزل ادعائی آقای ابوالحسن ابتهاج، بطوری که درمقدمه این مجموعه ذکر شده است شرحی به اتفاق آقای وزیر دارائی به هیأت وزیران نگاشته و تقاضا نموده است که برای عزل آقای ابوالحسن ابتهاج تصویب نامه ای از طرف هیأت وزیران صادر شود و عمل خلاف قانون آقای دکتر میلسپو دایر به عزل آقای ابوالحسن ابتهاج به وسیلهٔ تصویب نامهٔ هیأت وزیران تأیید گردد.

پرواضح است که هرگاه آقای دکتر میلسپو عمل خود را حقیقاً منطبق با قانون میدانست هیچگاه از هیأت وزیران تقاضا نمیکرد که عزل آقای ابوالحسن ابتهاج را مورد تصویب و تأیید قرار دهند. این عمل بخوبی میرساند که آقای میلسپو ماده ۸ قانون اجازهٔ استخدام و حدود اختیارات خود را برای عزل مدیرکل بانک ملی ایران کافی نشمرده و خود را ناچار دیده است که بازهم طبق ماده ۱۶ قانون اساسنامهٔ بانک ملی ایران عزل مدیرکل بانک ملی ایران را باتفاق وزیر دارائی به هیأت وزیران پیشنهاد نماید. هیأت وزیران در جلسهٔ ۱۹ مهرماه ۱۳۲۳ این پیشنهاد را نیز رد کرده و مورد قبول قرارنداده است.

اکنون چیزی که بیشتر باعث حیرت است عدم توجه آقای دکتر میلسپو به مقررات ماده ۱۵ قانون اجازهٔ استخدام و حدود اختیارات خود میباشد. نظر به اهمیت فوق العاده ای که دارد عین متن مادهٔ مزبور ذیلاً درج میشود:

> «مادهٔ پانزدهم - هرگاه در تفسیر و اجرای این اختیارات و وظایف اختلافاتی ایجاد شود، رئیس کل دارائی مکلف است برای حل و فصل این قبیل اختلافات با دولت و وزیر دارائی اشتراک مساعی نماید و در صورت بقاء اختلاف طرفین نباید قبل از اطلاع و تصمیم مجلس شورای ملی اقدامی نمایند.»

به طوری که مشهود میگردد در مادهٔ مزبور صریحاً پیش بینی شده است که طرفین یعنی دولت و وزیر دارائی از یکطرف و آقای دکتر میلسپو از طرف دیگر در صورت بقاء اختلاف نباید قبل از اطلاع و تصمیم مجلس شورای ملی اقدامی نمایند. اکنون از دو حال خارج

نیست. یا آقای دکتر میلسپو باید صرفاً به ماده ۸ قانون اجازهٔ استخدام خود متکی شود و بگوید که بین هیأت دولت و مشارالیه در تفسیر این ماده اختلافی رخ داده و این اختلاف هنوز هم باقی است یا همانطوری که در بالا ذکر شد باید صریحاً اذعان کند که به وسیلهٔ پیشنهاد عزل آقای ابوالحسن ابتهاج به هیأت وزیران به ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران تسلیم شده و از استناد به ماده ۸ قانون اجازهٔ استخدام خود صرف نظر نموده است. در صورت اول آقای دکتر میلسپو موظف بوده است که طبق مادهٔ پانزدهم قانون اجازهٔ استخدام خود قبل از اطلاع و تصمیم مجلس شورای ملی اقدامی ننماید و در صورت دوم مکلف بوده است که امر هیأت دولت را اطاعت کند، به این معنی که چون هیأت دولت پیشنهاد وزیر دارائی را مبنی بر عزل آقای ابوالحسن ابتهاج از مدیریت کل بانک ملی ایران رد کرده است هیچگونه اقدامی که برخلاف نظر متخذهٔ هیأت دولت باشد به عمل نیاورد. معهذا آقای دکتر میلسپو هیچیک از این دو اصل را رعایت نکرده و برخلاف مادهٔ ۱۵ قانون اجازهٔ استخدام خود (یعنی بدون اطلاع و تصمیم مجلس شورای ملی) و همچنین برخلاف ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران (یعنی علیرغم نظر متخذهٔ هیأت دولت مبنی بر رد پیشنهاد عزل آقای ابوالحسن آقای ابوالحسن ابتهاج)، در تاریخ اول آبان ماه ۱۳۲۳ نامهٔ شمارهٔ ۱۰۴۱۹ را که متن آن ذیلاً درج میشود مجدداً به عنوان بانک ملی ایران صادر کرده است.

«بانک ملی ایران - بدینوسیله اطلاع میدهد که اینجانب حکمی صادر و آقای ابوالحسن ابتهاج را از سمت مدیر کل بانک ملی ایران از تاریخ اول آبان ۱۳۲۳ منفصل و حکم دیگری راجع به انتصاب جناب آقای ابراهیم زند بدان سمت صادر نموده ام. از تاریخ نامبرده به بعد آقای ابتهاج به عقیدهٔ اینجانب حق ندارند به سمت مدیرکل بانک ملی ایران به انجام امور بپردازند.

توجه شما به این مطلب جلب و پیشنهاد میشود مراقبت نمایند که از هرگونه معامله یا اقدامی که آقای ابتهاج از تاریخ اول آبان ماه ۱۳۲۳ به بعد در آن شرکت داشته باشند و یا در آن وانمود به داشتن سمت مدیر کل بانک ملی را بنمایند احتراز جویند. بطوری که ملاحظه خواهید نمود چنین شرکت یا وانمودی از جانب ایشان در اعتبار مدارک یا جریانات مربوطه تأثیر خواهد داشت.

رئیس کل دارائی آ. ث. میلسپو»

آقای دکتر میلسپو به نوشتن نامهٔ بالا به بانک ملی ایران اکتفا نکرده و نامه های دیگری بهمین مضمون به سایر بانکهای داخلی و خارجی یعنی به بانک کشاورزی و پیشه و هنر ایران و بانک رهنی ایران و بانک تعاونی سپه و بانک شاهنشاهی ایران و بانک روس و ایران و بانک عثمانی و همچنین به شرکت سهامی بیمهٔ ایران و خزانه داری کل و هیأت نظارت اندوختهٔ اسکناس نیز نگاشته است.

آقای ابوالحسن ابتهاج در پاسخ نامهٔ مرقوم شرحی به شمارهٔ ۲۴۹/۱ مورخ ۲ آبان ماه ۱۳۲۳ به آقای دکتر میلسپو نوشته اند که متن آن ذیلاً درج میشود:

«آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی

نامهٔ شمارهٔ ۱۰۴۱۹ مورخ اول آبان ۱۳۲۳ شما به عنوان بانک را دریافت کردم. جای بسی تعجب است که باوجود آنکه هیأت دولت عمل شما را در عزل مدیرکل بانک ملی ایران غیرقانونی و خارج از حدود اختیارات شما تشخیص داده، شما اقدام به صدور این نامه کرده اید و به این ترتیب قانون استخدام خودتان مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱ را نقض نموده اید.

لازم به ذکر نیست که نامهٔ مورد بحث شما بلااثر و کان لم یکن میباشد.

مدیرکل

ابوالحسن ابتهاج

رونوشت برای اطلاع آقای وزیر دارائی فرستاده میشود.

ابوالحسن ابتهاج»

بانک ملی ایران رونوشت نامهٔ فوق را به وسیلهٔ نامهٔ شمارهٔ ۲۵۰/۱ مورخ ۲ آبان ماه ۱۳۲۳ به کلیهٔ بانک های مرقوم و شرکت سهامی بیمهٔ ایران و خزانه داری کل فرستاده است.

آقای دکتر میلسپو مجدداً نامه ای به شمارهٔ ۱۰۵۶۳ مورخ ۳ آبانماه ۱۳۲۳ به عنوان بانک ملی ایران و کلیهٔ بانکهای مذکورهٔ در فوق و شرکت سهامی بیمهٔ ایران و خزانه داری کل و ادارهٔ کل ثبت اسناد و املاک صادر نموده که متن آن ذیلاً درج میشود:

«بانک ملی ایران

نامه ای به شماره ۲۴۹/۱ به تاریخ دوم آبان ۱۳۲۳ از آقای ابوالحسن ابتهاج دریافت نموده ام که به قرار استنباط رونوشتی از نامهٔ مز بور به آن مؤسسه نیز ارسال شده است.

راجع به نامهٔ شمارهٔ ۱۰۴۱۹ مورخ اول آبان ۱۳۲۳ خود یقین دارم لازم به تذکر نیست که نه آقای ابتهاج و نه بانک ملی ایران هیچکدام حق حل موضوع قانونی بودن انفصال آقای ابتهاج را ندارند. نامهٔ اینجانب که فوقاً بدان اشاره شد به منزلهٔ اطلاع و پیشنهاد یا اخطاری بود تا آن مؤسسه اطلاع داشته باشند که به عقیدهٔ اینجانب آقای ابتهاج قانوناً هیچگونه حقی ندارند که به سمت مدیرکل بانک ملی ایران به انجام امور بپردازند و تا آن مؤسسه بتواند اقدامات لازمه را برای تأمین این نکته به عمل آورند که معاملات خود را با بانک ملی ایران براساس قانونی قرار دهند. منظور اینجانب آن است که به حفظ صحت و اطمینان معاملات بانکی کمک نمایم و بنابراین موقع را مغتنم شمرده و به اطلاع آن مؤسسه میرسانم که نامهٔ شمارهٔ ۱۰۴۱۹ مورخ اول آبان ۱۳۲۳ خود را پس نگرفته و اصلاحی نیز در آن به عمل نمیآورم.

رئیس کل دارائی

آ. ث. میلسپو»

این قبیل اقدامات و صدور این نامه ها از طرف آقای دکتر میلسپو بنا بدلایلی که در بالا اقامه شد نه فقط ناقض مادهٔ ۱۶ قانون اساسنامهٔ بانک ملی ایران مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ بلکه ناقض مادهٔ ۱۵ قانون اجازهٔ استخدام و حدود اختیارات خود مشارالیه مصوب ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۱ نیز میباشد، زیرا آقای دکتر میلسپو با در نظر گرفتن مراتب فوق و به موجب هر دو مادهٔ مرقوم بکلی ممنوع از این قبیل اقدامات بوده است.

۸- هیأت نظارات اندوختهٔ اسکناس به نامهٔ شمارهٔ ۱۰۴۱۹ مورخ اول آبان ماه ۱۳۲۳ آقای دکتر میلسپو که متن آن در صفحهٔ ۶۱۷ همین مجموعه درج شده پاسخی به شمارهٔ ۴۰۵/۲۲ مورخ ۳ آبان ماه ۱۳۲۳ به امضای جناب آقای محمدرضا وجدانی رئیس آن هیأت که در عین حال دادستان دیوان کشور نیز میباشند داده است که متن آن عیناً در اینجا درج میشود:

آقای میلسپو رئیس کل دارائی

نامهٔ شمارهٔ ۱۰۴۱۹ مورخ ۲۳/۸/۱ جنابعالی به هیأت نظارت اندوختهٔ اسکناس مبنی بر اعلام انفصال آقای ابتهاج مدیرکل بانک ملی و انتصاب آقای زند به مدیریت کل بانک واصل و در پاسخ اشعار میدارد: به عقیدهٔ هیأت نظارت اندوختهٔ اسکناس عزل و نصب مدیریت کل بانک بایستی برطبق تشریفات و مقررات قانون اساسنامهٔ بانک ملی مصوب ۲۲ مرداد ماه ۱۳۱۷ انجام گیرد و در این مورد این تشریفات به عمل نیامده. بنابراین هیأت نظارت نمیتواند به نامهٔ جنابعالی دایر به اعلام عزل آقای ابتهاج که از طرف شخص جنابعالی انجام شده ترتیب اثر دهد.

رئیس هیأت نظارت اندوختهٔ اسکناس
محمدرضا وجدانی

علاوه بر دلایل فوق شرحی را که به قلم یکی از دانشمندان حقوق در شماره های ۵۵۸۹ و ۵۵۹۰ مورخ ۲۲ و ۲۳ مهرماه ۱۳۲۳ روزنامهٔ اطلاعات درج گردیده بود و نظرات بالا را با دلائل متقن حقوقی تائید مینماید در بخش دوم این مجموعه عیناً نقل میکند.

با درنظر گرفتن مراتب بالا هیچگونه تردیدی در صحت نظر متخذهٔ دولت باقی نخواهد ماند.

بخش دوم
رونوشت اسناد و مکاتبات

بحث قضائی [۱]

در اطراف اختلاف عزل و نصب رئیس بانک ملی

موضوع اینکه اختیار عزل و نصب رئیس بانک ملی با دکتر میلسپو میباشد یا نه امروز مورد بحث همهٔ محافل و مجالس قرار گرفته است.

با اینکه دولت نظر خود را در این خصوص اعلام داشت و به آقای رئیس کل دارائی اطلاع داده اند که عزل و نصب مدیرکل بانک ملی از اختیارات ایشان نیست معهذا ما علاقمند بودیم که این موضوع را از لحاظ حقوقی مورد مطالعه و دقت قرار دهیم و بدون اینکه در بابت اختلاف حاصله بین آقای دکتر میلسپو و آقای ابتهاج وارد شویم و رفع ابهام بنمائیم نظر یکی از دانشمندان حقوقی را که به اداره رسیده است و موضوع اختلاف نظر موجوده را از لحاظ حقوقی کاملاً مطالعه نموده و اظهار عقیده کرده است ذیلاً درج مینمائیم و امیدواریم دولت مخصوصاً شخص آقای نخست وزیر در مقام رفع گله ها و اختلافات خصوصی که بین رئیس کل دارائی و رئیس بانک ملی پیدا شده است برآیند و نگذارند دستگاههای اقتصادی کشور دچار تشنج اینگونه اختلافات گردد.

۱-نقل از شماره های ۵۵۸۹ و ۵۵۹۰ مورخ مهرماه ۱۳۲۳ روزنامه اطلاعات

عمل دکتر میلسپو رئیس کل دارائی

دکتر میلسپو به استناد ماده هشتم قانون ۲۱ آبان ۱۳۲۱ که ذیلاً درج میشود:

«ماده هشتم - رئیس کل دارائی تحت نظارت کلی وزیر دارائی تصدی مستقیم نسبت به کلیه اداره امور دارائی خواهد داشت. مشارالیه با تصویب وزیر دارائی اختیار تام برای تهیه بودجه خواهد داشت و در صورتی که احتیاجی به تجدید سازمان باشد با تصویب وزیر دارائی در وزارت دارائی و سایر دوایر دولتی که بستگی مستقیم با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی دارند تجدید سازمان خواهد نمود و حق دارد پس از استشاره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هر کارمند وزارت دارائی یا هر کارمندی را که به اداره مالیه وابسته باشد و یا بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند و کارمندان دوایر دیگری را که با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند بخدمت منصوب کند ترفیع رتبه و تنزل دهد منتقل یا از خدمت معاف کند و نیز مکلف است با اشتراک مساعی وزیر دارائی رفتار هر کارمندی را که مورد شکایت وزیر دارائی باشد بررسی نموده و اقدام لازم نماید. دولت ایران قبل از آنکه راجع به کلیه مسائل مالی اقدام یا تصمیم بگیرد با رئیس کل دارائی مشورت خواهد کرد. رئیس کل دارائی در جلسات هیأت وزیران و کمیسیونهای مجلس شورای ملی در مواردی که امور مالی مطرح است حق حضور خواهد داشت.»

تصمیم گرفته است آقای ابتهاج را از سمت مدیر کلی بانک ملی ایران برکنار نماید و این تصمیم را بوسیله نامه ای به امضاء خود به مشارالیه ابلاغ نموده و ضمناً در آن نامه تصریح نموده است که «لیاقت و شایستگی فوق العاده» او را اذعان دارد.

آقای ابتهاج در پاسخ نامه رئیس کل دارائی به استناد ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک ملی ایران مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ که ذیلاً درج میشود:

«ماده ۱۶ -مدیر کل بنا بر پیشنهاد وزیر مالیه و تصویب هیأت وزراء برحسب فرمان همایونی برای مدت سه سال منصوب میگردد. انتخاب قائم مقام و معاونین به معرفی مدیر کل و به موجب پیشنهاد وزیر مالیه به تصویب هیأت وزراء برای مدت سه سال صورت میگیرد. عزل هیأت عامل نیز بهمین ترتیب انجام خواهد گرفت.

مدیر کل و قائم مقام و معاونین ممکن است قبل از انقضای مدت مأموریت خود تغییر یابند یا پس از پایان مدت تصدی ابقاء شوند.»

و با استدلال به اینکه بانک ملی ایران شخصیت حقوقی مستقل و به موجب قوانین موضوعه دارای وضعیت حقوقی خاصی است و مشمول عنوان عمومی «بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند» مذکور در ماده ۸ قانون آبان ۱۳۲۱ نمیشود تصمیم رئیس کل دارائی را مخالف قوانین کشور تلقی کرده و به نامه مشارالیه اثر نداده است.

برای اظهار نظر حقوقی نسبت به این اختلاف ناگزیر از بیان چند مقدمه هستیم بشرح ذیل:

اولاً -قوانین موضوعه مادام که از طرف قانون گذار نسخ نشده بقوت و اعتبار خود باقی هستند. نسخ قوانین یا صریح است یا ضمنی و تلویحی -نسخ صریح آن است که قانون لاحقی صریحاً قانون سابق را حذف نماید. نسخ تلویحی آن است که قانون لاحق معارض قانون سابق باشد به این معنی که اجرای قانون مقدم با اجرای قانون مؤخر تباین و تنافی داشته باشد به این شرط که قانون سابق و لاحق هر دو از یک سنخ و در عرض یکدیگر باشند. اما اگر حکم یکی از دو قانون متعارض از احکام عام و دیگری از احکام خاص باشد قاعده نسخ ضمنی همیشه جاری نمیشود چه قوانین خاص را تلویحاً از اعتبار نمیاندازد و مادام که متضمن ناسخ صریحی نباشد حکم خاص بقوت خود باقی است. برعکس قوانین عام ممکن است بر اثر قوانین خاص نسبت به امور موضوع قانون خاص تلویحاً نسخ شود.

ثانیاً -دارائی دولت بصور مختلف ممکن است نگاهداری و اداره شود وجوه عمومی نوعاً در خزانه داری جمع میشود اداره و استفاده از آن مطابق قوانین مالی از جمله قانون محاسبات عمومی بعمل میآید در عین حال ممکن است دولت قسمتی از دارائی خود را به اغراض مختلف بشکل اسهام در شرکتها بگذارد. این قسمت از دارائی دولت قانوناً از حوزه های اداری دارائی و شمول قوانین مربوط به آن خارج میشود و تابع رژیم شرکتها و مقررات قانون تجارت است. دولت نمیتواند از مزایای شرکت سهامی که اهم آن محدود بودن مسئولیت او به میزان سرمایه تعهد شده است بهره مند باشد بدون اینکه از الزام به رعایت مقررات قانون تجارت که سرمایه تعهد شده است بهره مند باشد بدون اینکه از الزام به رعایت مقررات قانون تجارت که بنفع معامله کنندگان با شرکتها وضع شده است خودداری نماید.

ثالثاً -بانک ملی ایران بنگاهی است به صورت شرکت سهامی که چون دارای حق انحصاری انتشار اسکناس در تمام کشور است و هدف آن حفظ ارزش پول و تنظیم اعتبارات میباشد در تأسیس آن از لحاظ تأمین حدود و حقوق و وثائق آن و جلب اعتماد عموم مقررات عمومی قانون تجارت راجع به شرکتها کافی شمرده نشده اساسنامه آن بشکل قانون خاص به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است (قانون ۲۲ مرداد ۱۳۱۷) هر چند کلیه سرمایه سهامی بانک از طرف دولت تعهد شده است معهذا سرمایه دار منحصر بودن مجوز آن نیست که دولت خارج از مقررات قانون نامبرده هیچگونه مداخله در امور بانک بکند چه دولت در حین تعهد سهام به مقررات آن قانون تسلیم گردیده و عامه مردم به اعتماد استحکام آن مقررات داد و ستد میکنند و به استظهار سازمان قانونی آن حفظ امانات و اسرار خود را انتظار دارند. مطابق اساسنامه قانونی یگانه مقامی که نسبت به بانک مطاعیت دارد هیأت دولت است و حتی وزیر دارائی که مقام مسئول امور مالی کشور است مستقلاً نسبت به بانک اختیاردار و نماینده صاحب سرمایه شناخته نمیشود چه:

الف -مطابق ماده ۸ قانون نمایندگی سهام دولت در بانک بعهده وزیر دارائی و دو نفر

دیگر که از بین وزراء یا غیر آنها بنابر پیشنهاد وزیر دارائی به موجب تصویب هیأت وزراء تعیین میشوند خواهد بود.

ب -به موجب ماده ۱۶ مدیرکل بانک بنا بر پیشنهاد وزیر دارائی و تصویب هیأت وزیران برحسب فرمان همایونی منصوب میگردد.

مدیرکل بانک نیز درعین حال که بفرمان همایونی منصوب هیأت دولت است بتمام معنی مأمور فرمان بردار دولت محسوب نمیشود چه او مطابق ماده ۱۴ قانون ۱۳۱۷ بانک را موافق اساسنامه باید اداره کند و ملتزم است در حدود قانون با سایر ارکان بانک مانند شورای عالی و هیأت نظارت اندوخته اسکناس و هیأت نظار همکاری نماید و دولت نمیتواند برخلاف اصول تشکیلات بانک به مدیر کل امر و نهی نماید.

مطابق ماده ۱۴ قانون اساسنامه استخدام و معلق نمودن مستخدمین و تعیین شغل و حقوق و ترفیع آنها و بطور کلی تمام امور داخلی و اداری در حدود و آئین نامه ها و بودجه که به تصویب شورای عالی خواهد رسید با مدیرکل است در مقابل دادگاهها مدیر کل شخصاً یا توسط کسانی که انتخاب میکند نماینده بانک خواهد بود و بطور کلی در تمام موارد نمایندگی بانک با مدیر کل است.

اینک پس از طی این سه مقدمه لازم است برای روشن کردن جهات حقوقی این اختلاف دو مسئله را طرح نمائیم:

اولاً -مصداق عبارت «بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند» مسطور در قانون ۱۳۲۱ چیست و شامل بانک ملی میشود یا خیر؟

ثانیاً -مسئله اول -از زمانی که قانون انحصار تجارت در ایران به موقع اجرا گذاشته شد و دولت قسمتی از تجارت خارجی کشور را بدست گرفت دولت مانند یک سرمایه دار و بمنظور عمل انتفاعی و بهره برداری یک سلسله بنگاههائی تأسیس کرد. بعضی از آنها مانند شرکت قماش، پنبه و غیره مطابق مقررات قانون تجارت بودند با این توضیح که دسته اول شخصیت حقوقی داشتند و دسته دوم بدون شخصیت حقوقی دارای استقلال مالی و محاسباتی بودند.

در سال ۱۳۱۹ این مؤسسات که کلیه سرمایه آن متعلق به دولت بود به موجب قانون ۸ اردیبهشت برچیده شد و به یک دستگاه متحدی موسوم به «قسمت اقتصادی وزارت دارائی» منتقل گردید. این دستگاه تمام فعالیت بازرگانی دولت را در خود تمرکز داد و برای اینکه از رژیم قانون محاسبات عمومی و کنترل دیوان محاسبات که منافی با جریان اعمال بازرگانی است مصون بماند به موجب قانون دارای یک وضعیت حقوقی خاصی گردید که به اصطلاح میتوان آن را ذوحیاتین نامید یعنی بدون اینکه دارای تشکیلات قانونی شرکتهای سهامی و شخصیت حقوقی کاملی بشوند اختیارات قانونی تحصیل کردند از جمله

معاف شدن از تکلیف رعایت مزایده و مناقصه در معاملات به تشخیص هیأت نظار مخصوص و تنظیم ترازنامه سالیانه و تصویب آن در هیأت وزیران. این همان «قسمت اقتصادی» است که چندی به وزارت خواربار منتقل شد و مجدداً تحت نظارت وزارت دارائی قرار گرفت.

مراد از «بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند» مسلماً سازمانهای مختلفی است که به موجب قانون اردیبهشت ۱۳۱۹ به وزارت دارائی الحاق گردیده چنانکه مخبر کمیسیون پارلمانی در قبال پیشنهاد یکی از نمایندگان دایر به اضافه کردن این عبارت در ماده ۸ قانون اختیارات دکتر میلسپو اظهار کرده مقصود پیشنهاد دهنده تأمین است چه این بنگاهها از پول دولت بوجود آمده و وابسته به مالیه هستند. این عبارت هرگز شامل شرکتهائی نمیشود که مطابق قانون تجارت تأسیس شده هر چند تمام سهام آن متعلق به دولت باشد.

قانون اردیبهشت ۱۳۱۹، آن شرکتهای دولتی را که صرفاً جنبه مالی داشتند در بطن خود جا داد و شخصیت حقوقی آنها را از بین برد و شرکتهائی که صرفاً مالی نبودند و بمنظور تعقیب سیاستهای اقتصادی و اغراض دیگر تأسیس شده بودند خارج ماندند و استقلال خود را محفوظ داشتند مانند بانکهای رهنی،کشاورزی و غیره. وضعیت بانک ملی ایران بالا تر از آنهاست چه بطوری که در مقدمهٔ «۳» بیان کردیم تأسیس آن متکی به یک قانون خاصی است بنابراین هیچیک از این بانکها عموماً و بانک ملی خصوصاً هرگز مصداق عنوان «بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند» نمیتواند واقع شود.

مسئله دوم -ماده ۸ قانون ۱۳۲۱ که اختیار عزل و نصب «هر کارمند وزارت دارائی یا هر کارمندی را که به اداره مالیه وابسته باشد و یا بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند و کارمندان دیگری را که با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند» به دکتر میلسپو تفویض کرده یک حکم عامی است که با حکم خاص ماده ۱۶ قانون اساسنامه بانک مصوب ۱۳۱۷ که اختیار عزل و نصب مدیر کل بانک را به هیأت وزیران و فرمان همایونی واگذار کرده نمیتواند مقاومت بکند هر چند که علیرغم استدلال مندرج در مسئله اول فرض کنیم که بانک ملی مشمول عنوان «بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند» باشد چه قانون ۱۳۲۱ اختیار عزل و نصب کارمندان بنگاهها را (بدون قید کلیه بنگاهها یا بدون استثناء) به یک مقام داده و قانون ۱۳۱۷ عزل و نصب یک رکن (آنهم مدیرکل نه کارمند) را بعهده یک مقام مهم تری واگذار کرده و این یک حکم تخصیصی است که اجرای آن ابداً با اجرای اختیار عمومی دکتر میلسپو معارضه ندارد. ولی البته این فرض منتفی است و بانک ملی مطابق قانون استقلال کامل دارد و عزل و نصب هیچیک از کارکنان آن نه مدیر کل و نه کارمندان تابع قواعد استخدام عمومی نیست.

بنابراین مقدمات میتوانیم جزماً اظهار عقیده نمائیم که:

مسئله عزل و نصب مدیرکل بانک ملی نسبت به ماده ۸ قانون اختیارات دکتر میلسپو باصطلاح هم خروج موضوعی دارد و هم خروج حکمی - خروج موضوعی از حیث اینکه بانک ملی مصداق «بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره میشوند» نیست تا موضوع حکم ماده مزبور بشود -خروج حکمی از لحاظ اینکه تکلیف عزل و نصب مدیرکل بانک ملی ملی در قانون خاصی پیش بینی شده و ابداً مشمول اختیارات دکتر میلسپو نیست.

اداره...
بتاریخ ۱۵ مهرماه ۱۳۲۳
شماره ۹۴۲۵
ضمیمه...

شیر و خورشید

وزارت دارائی

آقای ابوالحسن ابتهاج مدیر کل بانک ملی ایران

پس از مشورت با جناب آقای وزیر دارائی و طبق قانون مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به موجب این حکم از تاریخ اول آبان ۱۳۲۳ شما را از سمت مدیر کلی بانک ملی ایران برکنار مینمایم.

دلایل مبادرت اینجانب به چنین اقدامی به شرح زیر است:

۱-در تحریکات و تبلیغات بر علیه رئیس کل دارائی که بنوبه خود یکی از نمایندگان صاحبان سهام بانک ملی ایران است شرکت نموده اید.

۲-رویه و رفتار شما در قبال صاحبمنصبان عالیرتبه اداره امور مالی آمرانه و نامطیعانه و موهن بوده است.

۳-علناً روشها و اقدامات مالی دولت را بصورت غیرواقع و بدی جلوه داده اید.

۴-با امتناع از اجازهٔ بازرسی بانک بوسیلهٔ نمایندهٔ منتخب رئیس کل دارائی نقض قانون نموده اید.

۵-در نتیجهٔ نکات فوق اتخاذ و اجرای روش مالی مشترک و منطبقی را برای وزارت دارائی و بانک ملی ایران غیرمقدور ساخته اید.

۶-بمنظور حفظ منافع ایران نهایت ضرورت دارد که وزارت دارائی و بانک ملی ایران براساس همکاری و تشریک مساعی دوستانه با یکدیگر انجام وظیفه نمایند ولی استقرار چنین رابطه ای در صورتی که شما کماکان در سمت مدیرکلی بانک باقی بمانید غیرممکن خواهد بود.

اگرچه بینهایت متأسفم که برحسب ضرورت باید مبادرت به چنین اقدامی بنمایم ولی لیاقت و شایستگی فوق العاده شما را اذعان دارم و امیدوارم که فرصت دیگری برای خدمت به کشور خود خواهید یافت.

رئیس کل دارائی آ.ث.میلسپو

تهران - بتاریخ ۱٦ مهر ۱۳۲۳
شماره ۲۳۱/۱
آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی

نامه شماره ۹٤۲۵ مورخ ۱۵ مهر شما واصل گردید. بدواً از اینکه لیاقت و شایستگی فوق العاده اینجانب را اذعان دارید تشکر میکنم ولی اینکه نوشته اید پس از مشورت با جناب آقای وزیر دارائی و طبق قانون مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۳ از تاریخ اول آبان ۱۳۲۳ اینجانب را از سمت مدیرکلی بانک ملی ایران برکنار مینمائید لازم میدانم همانطور که طی نامه های متعدد به شما تذکر داده ام تکرار نمایم که شما طبق قانون ۲۱ آبان ۱۳۲۱ و قانون اساسنامه بانک ملی ایران مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ چنین حقی ندارید.

قانون استخدام شما مورخ ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به شما حق میدهد پس از استشاره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هر کارمند وزارت دارائی یا هر کارمندی را که به اداره مالیه وابسته باشد و یا بنگاهبائی را که با سرمایه دولت اداره میشوند و کارمندان دوائر دیگری را که با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند بخدمت منصوب یا از خدمت معاف کنید. درصورتی که بانک ملی ایران بدلائل زیر در عداد هیچیک از بنگاههای نامبرده در بالا نیست:

۱-عزل و نصب مندرج در قانون مذکور در حدود قوانین استخدامی مملکتی است که بانک ملی ایران مشمول قوانین استخدامی مملکتی نیست.

۲-بانک ملی ایران طبق قانون مخصوصی تأسیس یافته و به موجب ماده ۱٦ قانون اساسنامه مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۱۷، هم عزل و هم نصب مدیرکل آن بنابر پیشنهاد وزیر دارائی و تصویب هیئت وزیران و برحسب فرمان همایونی است و ماده ۱٤ از قانون استخدام شما، شما را به اطاعت از قوانین موجود در ایران که از جمله همان قانون اساسنامه بانک است مکلف نموده است.

۳-مراد از بنگاههائی که با سرمایهٔ دولت اداره میشوند بنگاههائی است مثل بنگاه کارپردازی و نظایر آن و نه آنهائی که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده و مشمول مقررات قانون تجارت راجع به شرکتهای سهامی میباشند.

٤-بانک ملی ایران با سرمایه دولت اداره نمیشود زیرا سرمایهٔ که روز اول متعلق به دولت بوده به مجرد تأسیس بانک و سهامی گردیدن آن ازملکیت دولت خارج و به شخصیت حقوقی بانک منتقل گردیده و دولت فعلاً صاحب سهمی مثل سایر صاحبان سهام در سایر شرکتها و مؤسسات است. بعلاوه بانک نیز فقط با سرمایه پرداختی از طرف دولت اداره نمیگردد بلکه اداره آن از اندوخته هائی که خود بعداً تحصیل نموده و از وجوهی که

مردم در اختیار بانک گذارده اند که جمع آن بیش از ۲۰ برابر سرمایه اولیه است اداره میشود و اساساً عمل بانک نیز مستقیم یا غیرمستقیم با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی ندارد که از این جهات نیز بانک مشمول قانون استخدام شما نیست.

بنا به مراتب بالا عمل شما برخلاف قوانین کشور میباشد و به این جهت نامه مورخ ۱۵ مهر شما بلااثر است. اما چون دلائلی در نامه خودتان بیان کرده اید لازم است بهر یک از آنها جواب بدهم.

۱) مینویسید در تحریکات و تبلیغات برعلیه رئیس کل دارائی که بنوبه خود یکی از نمایندگان صاحبان سهام بانک ملی ایران است شرکت نموده ام.

اولاً اینکه خودتان را یکی از نمایندگان صاحبان سهام بانک ملی ایران معرفی کرده اید اشتباه فرموده اید. برای رفع این اشتباه عین ماده ۸ قانون ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ درپائین درج میشود:

«ماده ۸- نمایندگی سهام دولت در بانک بعهده وزیر مالیه و دو نفر دیگر که از بین وزراء یا غیر آنها که بنابر پیشنهاد وزیر مالیه به موجب تصویب هیأت وزراء تعیین میشوند خواهد بود.»

بطوری که ملاحظه میکنید نمایندگان صاحبان سهام بانک در هر مورد با رعایت تشریفات بالا تعیین میشوند.

ثانیاً من هیچگاه در تحریکات و تبلیغات برعلیه شما شرکت ننموده ام و این تهمت را جداً تکذیب میکنم. اگر نظریاتی راجع به شما و طرز کارشما داشته ام همیشه آنها را با کمال صراحت و صداقت بخود شما گفته و نوشته ام و هرگاه مقصودتان مذاکراتی است که با وزارتخارجه آمریکا درباره شما به عمل آورده ام این اقدام به دستور رئیس دولت و در راه انجام وظیفه بوده است و هیچیک از این مطالب را نباید تحریکات و تبلیغات نام نهاد.

۲) مینویسید رویه و رفتار من درقبال صاحبمنصبان عالیرتبه اداره امور مالی آمرانه و نامطیعانه و موهن بوده است.

اگر چه مقصودتان از این عبارت روشن نیست ولی چون ممکن است شما بانک را از دوائر وزارت دارائی فرض کرده و خواسته اید به آن نحو نسبت به آن رفتار نمائید و با شما موافقت نشده است دچار چنین اشتباهی گردیده اید.

۳) میگوئید علناً روشها و اقدامات مالی دولت را بصورت غیرواقع و بدی جلوه داده ام. گو یا مقصودتان قسمتی از مندرجات گزارش هیأت عامل بانک ملی ایران به مجمع عمومی صاحبان سهام راجع به ترازنامه سال ۱۳۲۲ باشد. اگر چنین است جواب اعتراض شما در نامه شماره ۱۴۶/۱ مورخ ۲۴ خرداد ۱۳۲۳ اینجانب[1] و نامه شماره ۱۵۸/۱ مورخ ۱ تیر

۱- رونوشت نامه مزبور در صفحه ۶۳۲ این مجموعه درج شده است.

۱۳۲۳ آقایان معاونین بانک به شما داده شده است. خواهشمندم به نامه های مزبور مراجعه کنید.

٤) اظهار کرده اید با امتناع از اجازه دادن بازرسی بانک[1] به وسیله نماینده منتخب رئیس کل دارائی نقض قانون نموده ام.

در این مورد نه تنها نقض قانون نکرده ام بلکه در حفظ و اجرای قوانین کشور در مقابل شما ایستادگی نموده ام، زیرا با وجود مراجعه شما به هیأت دولت و جوابی که جناب آقای نخست وزیر پس از جلب نظر هیئت وزیران در تاریخ ٤ مرداد ۱۳۲۳ به شما داده و شما را متذکر فرموده اند که اقدام به بازرسی بانک باید با رعایت قانون اساسنامه بانک بعمل آید شما در تاریخ ۲۵ مرداد بدون توجه به قانون مزبور خواستید اقدام مستقیم به بازرسی بانک نمائید.

بنابراین در عین حالیکه من رعایت اجرای قانون را کرده ام از عملی که بدون شک لطمه به حیثیت بانک ملی ایران وارد میکرد نیز جلوگیری نموده ام و در نامه جوابیه خودم به شما تذکر دادم که میتوانید مطمئن باشید که در این کشور اشخاصی یافت میشوند که به اندازه شما نسبت به منافع وطن خودشان دلسوز و علاقمند باشند و هرگاه واقعاً گزارشهائی راجع به عملیات بانک به شما رسیده بود میتوانستید یا من یا هیأت دولت را از مفاد آن مستحضر نمائید و با رعایت و احترام قوانین مملکت در رفع نواقص (چنانچه نواقصی دیده میشد) همکاری کنید.

۵ و ٦) در این دو بند چنین مینویسید:

«در نتیجه نکات فوق اتخاذ و اجرای روش مالی مشترک و منطبقی را برای وزارت دارائی و بانک ملی ایران غیرمقدور ساخته اید. به منظور حفظ منافع ایران نهایت ضرورت دارد که وزارت دارائی و بانک ملی ایران براساس همکاری و تشریک مساعی دوستانه با یکدیگر انجام وظیفه نمایند ولی استقرار چنین رابطه ای درصورتی که شما کماکان در سمت مدیرکلی بانک باقی بمانید غیرممکن خواهد بود.»

لزوم همکاری و تشریک مساعی دوستانه بین وزارت دارائی و بانک ملی ایران را به منظور حفظ منافع ایران، اینجانب که یکنفر ایرانی هستم و برخلاف شما که برای مدتی محدود به ایران خدمت خواهید کرد تا عمر دارم جز حفظ منافع ایران و خدمت به کشورم منظوری ندارم خوب درک کرده ام و بهمین جهت از زمانی که شما برای دومین بار به ایران آمده اید تا کنون دو هزارمیلیون ریال اعتبار از طرف بانک ملی ایران به وزارت دارائی داده شده بطوری که هرگاه این کمک نشده بود چرخهای مالیه کشور از مدتها پیش از گردش میافتاد و اگر بانک ملی ایران این اعتبارها را نداده بود شما در سال گذشته تصمیم خودتان

۱- در این خصوص به مکاتبات مربوطه که رونوشت آنها در صفحات ٦۳٦ الی ٦٤١ درج شده است مراجعه فرمایند.

را در قرض گرفتن از خارجه اجرا کرده بودید.

شما کاملاً اطلاع دارید که قبل از تصدی من در بانک دولت نسبت به وام هائی که از بانک ملی دریافت میکرد تا میزان ۹ درصد در سال بهره و کارمزد میپرداخت و من برای حفظ همان منافع ایران که به آن اشاره کرده اید نرخهای بدهی دولت را به ٤ درصد و نسبت به یک قسمت از آن به یک درصد در سال تنزل دادم و تسهیلاتی در مورد باز کردن اعتبارات اسنادی برای دولت قائل شدم که هیچگاه سابقه نداشت.

از انصاف دور است که بجای قدردانی از این مساعدتها (اگر چه سابقاً در گزارشهای ماهانه خودتان برخلاف رو یه کنونی از کمکهای بانک تشکر کرده اید) اکنون از عدم همکاری بانک گله نمائید.

خواهشمندم چنانچه مواردی سراغ دارید که بانک با وزارت دارائی همکاری نکرده است آنها را ذکر کنید تا رفع سوءتفاهم از شما بشود.

ولی این نکته را در نظر خواهید داشت که معنی همکاری بین وزارت دارائی و بانک این نیست که بانک اوامر وزارت دارائی را کورکورانه و بدون در نظر گرفتن منافع بانک بپذیرد، زیرا بطور قطع هرگاه اولیای بانک چنین رو یه ای را پیش بگیرند و توجه کافی به منافع و مصالح بانک و استحکام مبانی آن نداشته باشند طولی نخواهد کشید که بانک را دچار وضعیتی خواهند کرد که اعتماد عمومی نسبت به آن متزلزل خواهد گشت و دیگر قادر نخواهد بود هیچگونه کمکی به دولت بنماید. تردید ندارم از موارد بسیاری که متصدیان امر در کشورهای مختلف بجای اصلاح اوضاع مالی و اقتصادی خود متوسل به وام گرفتن از بانکهای مرکزی گردیده اند اطلاع دارید و میدانید که این رو یه در آن کشورها چه نتایج شومی داشته است.

مدیر کل
ابوالحسن ابتهاج

رونوشت این نامه برای اطلاع جناب آقای نخست وزیر تقدیم میشود.
رونوشت این نامه برای اطلاع جناب آقای وزیر دارائی فرستاده میشود.

مدیر کل
ابوالحسن ابتهاج

بتاریخ ۲۴ خرداد ماه ۱۳۲۳
شماره ۱۴۶/۱

آقای میلسپو رئیس کل دارائی

نامه شما مورخ ۲۲ خرداد ماه شماره ۳۷۵۹ را دریافت نمودم.

اعتراض شما به گزارش هیأت عامل بانک ملی ایران بیشتر از این جهت است که در گزارش مزبور از عملیات شما تعریف و تمجید نشده است. اگر هیأت عامل بانک عملیات شما را قابل تعریف و تمجید ندانسته آیا بهتر نبود بجای اعتراض به هیأت مزبور آنهم با لحنی خارج از نزاکت عیب کارتان را جستجو میکردید و در صدد علاج آن بر میآمدید؟

گویا مطلع نیستید که انتقاد از عملیات دولتها و اظهارنظر بیطرفانه از وظایف بانکها خصوصاً بانکهای مرکزی است. اشتباه شما ناشی از اینست که شما بانک ملی ایران را یکی از دوایر وزارت دارائی میدانید درصورتی که نه مطابق قانون چنین است و نه صلاح این کشور و ملت ایران در این است که چنین باشد.

تا کنون یکی دو مرتبه افتخار داشته ام نکته بالا را با کمال صراحت به شما تذکر بدهم و امیدوارم در آینده دیگر احتیاج نخواهم داشت تکرار کنم که نه بانک ملی ایران از ادارات تابعه وزارت دارائی میباشد و نه شما اجازه دارید در عزل و نصب مدیرکل و سایر متصدیان آن دخالت کنید. شاید بیفایده نباشد مراجعه ای به قانون استخدام خودتان و قانون اساسنامه بانک بکنید تا دیگر اینگونه گمراه نشوید و وقت خودتان و من را که باید صرف کارهای مهمتر بشود بیهوده تلف ننمائید.

مدیرکل
ابوالحسن ابتهاج

اداره کل بهره برداری خالصه
بتاریخ ٢٦ آبان ماه ١٣٢٢
شماره ٢٧١٨٨
٣٨٩٢/٤٤
ضمیمه...

شیر و خورشید

وزارت دارائی
قسمت مالی

بانک ملی ایران

موضوع واگذاری اراضی یوسف آباد

عطف به نامه شماره ٢٦١٧/١٣ - /١٣٢١/٧ چون در تصویب نامه و آئین نامه تقسیم اراضی یوسف آباد تصریح گردیده که این اراضی بین کارمندان دولت تقسیم گردد و بانک ملی ایران بنگاه مستقل ملی محسوب میشود لذا کارمندان آن بنگاه را نمیتوان در ردیف کارمندان دولت محسوب نمود بخصوص که عده داوطلبان واجد شرایط مذکور در آئین نامه زیاد و اراضی کفاف کلیه تقاضاها را نمیدهد.

از طرف وزیر دارائی — رئیس کل دارائی
دکتر مهیمن — آ. ث. میلسپو

اداره کل حسابداریها و ممیزی
بتاریخ ۱۳۲۲/۸/۱۱
شماره ۲۵۷۰۵
۹۵۳۹/۵۵

شیر و خورشید

وزارت دارائی
قسمت اقتصادی

بانک ملی ایران

موضوع - حقوق مرخصی آقای آموخته

با استحضار از مفاد نامه شماره ۷۳۲۱/۳ مورخ ۱۳۲۲.۷.۲۰ لزوماً تذکر میدهد:

چون بانک ملی تابع مقررات استخدامی وزارت دارائی نیست درپرداخت حقوق مدت مرخصی یا عین مرخصی به آقای آموخته آزاد میباشد زیرا نامبرده فعلاً کارمند بانک و تابع مقررات بانک میباشد ولی درمدتی که دروزارت دارائی و قسمت اقتصادی کارمیکرده است چون از مرخصی استحقاقی در موقع خود استفاده نکرده سابقه و مجوزی برای پرداخت حقوق مرخصی در وزارت دارائی نیست و معمول هم نبوده است که کارمندان قراردادی اگر از مرخصی استفاده نکردند حقوق مرخصی داده شود ولی اخلاقاً ایشان به این مرخصی ذیحق میباشند.

از طرف وزیر دارائی — دکتر مهیمن

رئیس کل دارائی — آ. ث. میلسپو

اداره...
بتاریخ ۱۳۲۳/۲/۶
شماره ٤۹۰۵/٦٦
ضمیمه...

شیر و خورشید

وزارت دارائی
قسمت مالی

اداره امور بانکها و شرکتهای دولتی
موضوع: کمک به کارمندان دولت

به موجب نامه شماره ٤۵۵/۵۵ - ۲۳.۱.۲۷ اداره کل حسابداریها و ممیزی اشعار میدارد چون بانک ملی کمکهای دیگری به کارمندان خود مینماید لذا مشمول قانون پانصد میلیون ریال اعتبار کمک به کارمندان دولت نمیباشد لذا عمل بانک نامبرده را بدینوسیله تائید مینماید.

خزانه دار کل - لیکنت

رونوشت با اشاره به نامه شماره ۱۵۷۹ - ۲۲/۱۲/۲۳ جهت اطلاع به بانک ملی ایران فرستاده میشود.

خزانه داری کل
علی مبشر - محمدرضا رفیعیان

رونوشت...
مورخه ۱۳۲۳/٤/٥
شماره ٤٤٣١
جناب آقای نخست وزیر
موضوع – تقاضای تعیین نماینده جهت بازرسی بانک
محترماً توجه آن جناب را به موضوعی که مدتها موجب نگرانی فراوان و شدید اینجانب بوده است جلب مینمایم. مرجع گفتار اینجانب گزارشات راجع به افراط و تفریط هائی در بانک ملی ایران میباشد. بدون تردید بانک ملی ایران دارای وضع صحیح و استواری است ولی کاملاً مسلم است که از نظر منافع دولت دارائی بانک بایستی به دقیق ترین نحو محفوظ گردد. طبق اختیاراتی که قانون به اینجانب تفویض نموده قصد دارم امور بانک ملی را بازرسی نمایم ولی عقیده دارم که شرکت دولت نیز در این بازرسی کاملاً مناسب و مقتضی خواهد بود. بنابراین محترماً پیشنهاد مینماید که دولت دو نفر صاحبمنصب معرفی نماید تا مشترکاً با یکنفر صاحبمنصبی که از طرف اینجانب تعیین میشود رسیدگی کاملی از هزینه های اداری و هزینه های مربوط بانک ملی به عمل آورند این کمیسیون گزارش خود را به دولت تقدیم خواهد نمود. مستدعی است انتخاب اعضای کمیسیون مزبور را که از طرف دولت تعیین میشوند امر به اعلام فرمایند.

از طرف رئیس کل دارائی

راجع به تناقض مندرجات این نامه لطفاً به توضیحاتی که در صفحه ٦٤٢ درج شده است مراجعه فرمایند.

به تاریخ ۱۳۲۳/۵/۴
شماره ۶۶۰۶
آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی

عطف به نامه شماره (۴۷۶۷) ۲۳/۴/۱۳ موضوع رسیدگی به وضع بانک ملی ایران اشعار میگردد.

موضوع در جلسه ۲۳/۴/۲۶ هیأت وزیران مطرح و این تصمیم اتخاذ گردید که برای اینکه بتوان این اقدام را با موازین و مقررات بانک ملی ایران که شرکتی سهامی است وفق داد باید مقدمتاً مجمع عمومی صاحبان سهام را دعوت و سپس طبق تصمیم مجمع مزبور در این خصوص عمل نمود.

نخست وزیر

بتاريخ ۱۳۲۳/۵/۵
شماره ۵۶۲۵
جناب آقای نخست وزیر

پاسخ مرقومه شماره (۶۶۰۶) مورخ ۲۳/۵/۴ به طوری که ملاحظه میشود دولت مایل نیست دربازرسی بانک ملی ایران که پیشنهاد شده است شرکت نماید.

از توجهی که نسبت به این موضوع مبذول فرموده اند امتنان حاصل و محترماً معروض میدارد که در موقع مقتضی به موجب اختیاراتی که طبق قانون مصوب ۲۱ آبان ۲۱ به این جانب اعطا گردیده اقدام به بازرسی خواهم نمود.

رئیس کل دارائی
امضاء

اداره...
بتاریخ ۱۳۲۳/۵/۲۵
شماره ۶۷۰۹
ضمیمه...

شیر و خورشید

وزارت دارائی

آقای ابتهاج مدیر کل بانک ملی ایران

نظر به گزارشهائی که راجع به اداره بانک ملی ایران دریافت داشته ام تصمیم گرفته ام اطلاعاتی به وسیله بازرسی آن بانک به موجب اختیاراتی که طبق قانون ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به اینجانب تفویض گردیده تحصیل نمایم.

برای اجرای بازرسی مورد نظر آقای گگیچ به نمایندگی اینجانب منصوب گردیده اند و خواهشمند است مقرر فرمایند همه قسم تسهیلات برای پیشرفت کار ایشان فراهم و لطفاً به کارمندان آن بانک دستور فرمایند که کلیه دفاتر و حسابها و پرونده هائی که مورد نیاز خواهد بود در اختیار مشارالیه قرار و بهر گونه سئوالات ایشان پاسخ مقتضی بدهند.

رئیس کل دارائی
آ. ث. میلسپو

تهران - بتاریخ ۲٦ مرداد ماه ۱۳۲۳
شماره ۱۸٦/۱

آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی

نامه شماره ٦۷۰۹ مورخ دیروز شما را الان دریافت نمودم.

مکرر به شما تذکر داده ام که شما هیچگونه حق مداخله در امور بانک ملی ایران که طبق قانون اساسنامه مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ اداره میشود ندارید. اقدام بی رو یه ای که اکنون نموده و بدون اجازهٔ صاحبان سهام شخصی را برای بازرسی بانک تعیین کرده اید گذشته از آنکه لطمه به حیثیت تنها بنگاه ایرانی که بدست ایرانیان اداره میشود و مورد اعتماد عموم اعم از داخلی و خارجی میباشد وارد میآورید کاملاً سوء نیت و غرض شخصی شما را ثابت میکند زیرا خود شما بارها درطی مذاکرات حضوری به من گفته و در گزارشهای چاپ شده خودتان اذعان کرده اید که بانک ملی ایران به بهترین ترتیب اداره میشود و اگر واقعاً در اینکار دارای حسن نیت بودید بجای این اقدام خودسرانه و موهن یا من یا صاحبان سهام بانک را از گزارشهائی که به آنها اشاره کرده اید مطلع میکردید تا اقدام مقتضی به عمل میآمد.

چون اخیراً در چند جا دیده ام که خودتان را دلسوزترین خدمتگزار ایران معرفی کرده اید لازم میدانم به شما بگویم که شما هر قدر نسبت به کشور من دلسوز باشید حق ندارید چنین جسارتی کرده و بخودتان اجازه این تصور را بدهید که در این مملکت ایرانیانی یافت نمیشوند که به اندازه شما نسبت به وطن خودشان علاقمند باشند.

بنابراین نمیتوانم اجازه بدهم کسی برخلاف اساسنامه بانک در امور بانک ملی ایران مداخله نماید.

مدیر کل
ابوالحسن ابتهاج

رونوشت برای اطلاع جناب آقای نخست وزیر تقدیم میشود.
رونوشت برای اطلاع جناب آقای وزیر دارائی فرستاده میشود.

به تاریخ ...
شماره...

شیر و خورشید

نخست وزیر

آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی

پاسخ نامه شماره (۵۶۲۵) ۲۳/۵/۵ اشعار میدارد.

منظور از صدور نامه شماره (۶۶۰۶) ۲۳/۵/۴ این نیست که در حقیقت دولت مایل نباشد برای رسیدگی به جریان کارهای بانک ملی بازرسی اعزام دارد بلکه برعکس جریان منظم بانک همه وقت مورد علاقه و توجه بوده و در موقع مقتضی از تشریک مساعی در این باب مضایقه نخواهد شد تذکری هم که سابقاً داده شده از این جهت بود که چون بانک ملی مؤسسه ایست که طبق قانون مخصوص بوجود آمده و اساسنامه آن از تصویب مجلس شورای ملی گذشته برای اینکه بازرسی دولت در آنجا با مقررات اساسنامه وفق دهد لازم است موضوع قبلاً در مجمع عمومی صاحبان سهام بانک مورد شور قرار گرفته و بعداً در این باب تصمیم اتخاذ گردد.

نخست وزیر

۸۴۵۲ - ۱۳۲۳/۶/۴

رونوشت با رونوشت نامه شماره (۴۴۳۱) ۲۳/۴/۵ رئیس کل دارائی برای اطلاع ریاست کل بانک ملی ایران فرستاده میشود.

نخست وزیر
محمد ساعد

توضیحات

۱- توضیح در اطراف نامه شماره ۴۴۳۱ که از طرف آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی به جناب آقای نخست وزیر معروض گشته و متن آن در صفحه ۶۳۶ درج گردیده است:

از یک سو در نامه مزبور از طرف آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی به جناب آقای نخست وزیر نگاشته شده است که وی راجع به بانک ملی ایران مدتها نگرانی فراوان و شدید داشته و از طرف دیگر در دو سطر بعد در همان نامه اعتراف شده است که بدون تردید بانک ملی ایران دارای وضع صحیح و استواری است.

آقای دکتر میلسپو باز در جای دیگر (در صفحه ۱۰ گزارش ماهانه خود مربوط به فروردین ماه ۱۳۲۳) درباره بانک ملی ایران چنین مینویسد:

«...موقعی که به ایران وارد شدم مشاهده نمودم که بانک ملی ایران دارای **وضع استوار و تحت مدیریت لایقانه ای** قرار دارد ...از آن موقع به اینطرف بانک ملی ایران...**از ادامه روش معموله خود برخوردار بوده و از اعتماد روز افزون مردم استفاده نموده است...**»

این گزارش اگر چه مربوط به فروردین ماه ۱۳۲۳ میباشد لیکن در ۲۷ خرداد ماه ۱۳۲۳ یعنی نه روز قبل از صدور نامه دکتر میلسپو به جناب آقای نخست وزیر انتشار یافته است.

تناقضی که بین مندرجات این گزارش و قسمتی از نامه شماره ۴۴۳۱ مزبور وجود دارد بحدی آشکار است که شاید محتاج به توضیح نباشد. آقای میلسپو از یک طرف در این گزارش بطور وضوح تصدیق میکند که موقعی که به ایران وارد شده است **بانک ملی ایران دارای وضع استوار و تحت مدیریت لایقانه ای قرار داشته و از آنموقع به اینطرف از ادامه روش معموله خود برخوردار بوده و از اعتماد روز افزون مردم استفاده نموده است** و از طرف دیگر نه روز بعد از انتشار همین گزارش در نامه ۴۴۳۱ که از طرف او به عنوان جناب آقای نخست وزیر معروض شده است اشعار گشته که راجع به بانک ملی ایران مدتها نگرانی فراوان و شدید داشته و در عین حال ضمن همان نامه باز صریحاً تائید گردیده که بدون تردید بانک ملی ایران دارای وضع صحیح و استواری است!

۲- توضیحات در اطراف فقرات (۱) و (۵) و (٦) نامه شماره ۹٤۲۵ مورخ ۱۵ مهرماه ۱۳۲۳ آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی که به عنوان آقای ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانک ملی ایران نگاشته شده است و متن آن در صفحه ٦۲۵ درج گردیده است:

بین مفاد فقرات (۱) و (۵) و (٦) نامه مزبور و گزارش ماهانه آقای دکتر میلسپو مربوط به فروردین ماه ۱۳۲۳ تناقضی وجود دارد که تذکر آن بیمورد نیست.

آقای دکتر میلسپو ازیکطرف در تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۳۲۳ ضمن فقره (۱) نامه مزبور به آقای ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانک ملی ایران چنین مینویسد:

«۱- درتحریکات و تبلیغات برعلیه رئیس کل دارائی که بنوبه خود یکی از نمایندگان صاحبان سهام بانک ملی ایران است شرکت نموده اید.»

از طرف دیگر آقای دکتر میلسپو در صفحه ۱۰ گزارش ماهانه خود مربوط به فروردین ماه ۱۳۲۳ که در ۲۷ خرداد ۱۳۲۳ انتشاریافته است چنین مینگارد:

«...همکاری صمیمانه ای که بین بانک ملی و میسیون مالی آمریکائی وجود داشته هم برای بانک وهم برای دولت بحد اعلا مفید واقع شده است...»

آقای دکتر میلسپو ازیک طرف ضمن فقره (۵) و (٦) نامه شماره ۹٤۲۵ مورخ ۱۵ مهر ماه ۱۳۲۳ خود به آقای ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانک ملی ایران اینطور مینویسد:

«۵- درنتیجه نکات فوق اتخاذ و اجرای روش مالی مشترک و منطبقی را برای وزارت دارائی و بانک ملی ایران غیرمقدور ساخته اید.

٦- بمنظور حفظ منافع یاران نهایت ضرورت دارد که وزارت دارائی و بانک ملی ایران براساس همکاری و تشریک مساعی دوستانه با یکدیگر انجام وظیفه نمایند ولی استقرار چنین رابطه ای در صورتی که شما کماکان در سمت مدیرکلی بانک باقی بمانید غیرممکن خواهد بود.»

از طرف دیگر آقای دکتر میلسپو در صفحه ۱۱ گزارش ماهانه خود مربوط به فروردین ماه ۱۳۲۳ که در ۲۷ خرداد ۱۳۲۳ انتشاریافته است چنین مینگارد:

«بانک ملی ایران درپیشرفت و اجرای روشهای مالی دولت بطرزموثری تشریک مساعی نموده و ما ازیک سلسله بحران های مالی عبورنموده ایم بدون اینکه فشار بیجا و بیموقعی بر بانک یا خزانه داری کل وارد بیاید...»

۳- پس از اتمام چاپ این مجموعه نامه ذیل در تعقیب نامه های شماره ۱۰٤۱۹ و ۱۰٥٦۳ مورخ اول و سوم آبان ماه ۱۳۲۳ که متن آنها در صفحات ٦۱۷ و ٦۱۸ درج گردیده از دکتر میلسپو به بانک ملی ایران رسیده است:

بتاریخ ۱۳۲۳/۸/۲٤

شماره ۱۱۷۷٥

بانک ملی ایران

به منظور اطلاع اشعار میدارد که طبق حکم صادره از طرف اینجانب آقای ابوالحسن ابتهاج از تاریخ اول آبان ماه ۱۳۲۳ از سمت مدیرکلی بانک ملی ایران منفصل شده اند.

عقیده اینجانب بر آنست که ایشان قانوناً صلاحیت امضای اسناد یا اقدام به معاملات را به سمت مدیرکلی بانک نامبرده ندارند و ممکن است که مایل باشید این موضوع را در مورد **معاملات خود با بانک ملی ایران** در مد نظر داشته باشید.

رئیس کل دارائی

آ. ث. میلسپو

دکتر میلسپو در این نامه به بانک ملی ایران توصیه میکند که در **مورد معاملات بانک ملی ایران** با بانک ملی ایران موضوع انفصال ادعائی مدیر کل بانک را در نظر داشته باشند!

هر گونه توضیح راجع به این نامه که نمونه بارزی از طرز کار و فکر آقای دکتر میلسپو میباشد زائد بنظر میرسد خصوصاً با توجه به اینکه در اول و سوم آبان ماه ۱۳۲۳ نیز برخلاف قانون اساسنامه بانک ملی ایران و قانون استخدام خود شرحی به بانکها و غیره نگاشته بود. رونوشت این نامه از طرف او بعنوان کلیه بانکهای داخلی و خارجی مقیم تهران و شرکت سهامی بیمه ایران و خزانه داری کل نیز فرستاده شده است.

ضمیمهٔ «ج»

مربوط به صفحهٔ ۱۴۹

اسناد وزارت خارجه انگلیس

No. 39
(J.101/2/31/50)

British Embassy
Tehran

CONFIDENTIAL

1st February, 1950.

FO 371/82310

EP 1016/10

Sir,

I was received in audience and took leave of the Shah today. I remained with His Majesty for several hours and, as usual, the conversation ranged over a wide field. The Shah said that no final decision had yet been reached about the date on which the Majlis would be opened. The Judges of the High Court to whom the matter had been referred considered that the Majlis should not convene before the Deputies of Tehran had been elected. In other quarters, however, it was contended that the interpretation of the Constitution was not within the competence of the Bench, but of the Majlis itself, and the opinion of certain elder statesmen and of Senators and Deputies who had already been elected was also being sought. In any case, the Shah hopes to open the Majlis before he leaves for Karachi at the beginning of March. Meanwhile polling will start in Tehran on the 8th February.

2. His Majesty then spoke to me at some length about the ratification of the Supplemental Oil Agreement and the possibility of forming a new Government either before or after this had been done. He seemed despondent about the prospect of securing the passage of the Agreement in its present form, and even went so far as to say that Muhammad Sa'id was probably the only man who would undertake to submit the present Agreement to the Majlis but he would do so because he had given his word to that effect. This confirmed a suspicion which I have had for some time that nobody but Sa'id is prepared to shoulder the unwelcome responsibility of accepting even this very substantial increase of royalty payments in settlement of all outstanding grievances. It seems that Taqizadeh has suggested that the matter should be dealt with by an exchange of letters and should not be submitted to the Majlis at all. I said that while I could not express a definite view in such a matter, I thought it in the highest degree unlikely that the Anglo-Iranian Oil Company would agree to this procedure. It is possible, however, that a direct approach may be made to the Company on this question by the Persian Ambassador in London. If this were to happen it would in any case provide the Company with an opportunity to define their attitude and in that way to strengthen the hand of the Prime Minister on the eve of the debate in the Majlis. The Shah also referred to the discrepancy between the amount collected from the Company by His Majesty's Government in the form of taxation, and the total amount accruing to the Persian Government, but I pointed out that this was not a matter which could be dealt with in negotiations between the Company and the Persian Government and that therefore it should not be allowed to interfere with the ratification of the Supplemental Agreement. The Shah finally agreed but with some reluctance. In the end he expressed the opinion that the best course would probably be for Sa'id to introduce the Bill as he had undertaken to do. He would have Golshayan's close support but it was important that the Prime Minister as well as the Minister of Finance should actively defend the Bill in the Chamber. The Shah also suggested that when the Bill was referred to a

/special

The Right Honourable C.R. Attlee, C.H., M.P.,
Foreign Office,
London, S.W.1.

FO371/82310

- 2 -

special Commission of the Majlis, as it certainly would be, the Company should be prepared to allow an authorised representative of theirs to attend meetings of that Commission to explain any technical points which might arise. I said that I much doubted whether the Company would agree to such a course, which might appear to them, and indeed to others, to savour too much of a re-opening of negotiations. I said that while I was in no way qualified to speak for them in such a matter, I thought their attitude would be that any explanation required by the Majlis Commission should be supplied by the Minister of Finance as the Persian Plenipotentiary who had signed the Agreement.

3. The Shah also broached the inevitable but awkward question of Mr. Sa'id's eventual successor. He seems now to have written off Ali Mansur but still to be flirting with the possibility of M.M. Golshayan and Sajjadi. On this occasion he also named Abul Hasan Ibtihaj, Director of the National Bank. I felt obliged to say that in spite of Mr. Ibtihaj's obvious qualities, it seemed to me that his genius for creating personal enemies and his general lack of balance quite unsuited him for such heavy responsibility. I did not believe that Mr. Ibtihaj was the only man in Persian public life who had determination and singleness of purpose. I was careful to avoid referring to Sayyid Zia-ud-Din in this connection, but at an earlier stage, when we were discussing the general reluctance to sponsor the Supplemental Agreement in the Majlis, it was agreed that he might be an exception. The Shah thought, however, that Sayyid Zia-ud-Din would be very far from commanding the necessary support either in the Majlis or outside it. If he came into power he would immediately be denounced as an instrument of British policy and the number of his enemies, which was already considerable, would be greatly increased. Only Dr. Musaddiq had so far been irresponsible enough to level such a charge at Mr. Sa'id, but he would be joined by many others if at this stage Sayyid Zia-ud-Din were to take Sa'id's place. I could not dissent from this view. Incidentally, His Majesty, who had received Dr. Musaddiq on the previous day, did not believe that his decision to "boycott" the new election in Tehran meant that he would refuse a seat if it were to come his way. I gathered that Dr. Musaddiq would probably be elected but that few if any of his present associates in the "national front" were likely to be equally successful.

4. During the audience no reference, direct or indirect, was made to the political activities and possible ambitions of General Razmara, but I understand that the Shah has told his brother, Prince Abdur Riza, that he will never agree to the General becoming Prime Minister and that His Majesty intends that he confine himself to military matters.

I am sending copies of this despatch to His Majesty's Ambassadors at Washington and Moscow and to the British Middle East Office, Cairo.

I have the honour to be with the highest respect,
Sir,
Your most obedient humble Servant,

ضمیمهٔ «چ»

مربوط به صفحهٔ ۱۵۴

دکتر مصدق و بانک ملی

نطق اول دکتر مصدق

تفتیش بانک ملی ایران

آقایان محترم تصدیق میفرمایند که بانک ملی ایران یکی از مراکز مهم و حساس کشور است و مردم به حسن جریان و استحکام این مؤسسه علاقمند بوده و مایلند که امور این بانک بطور صحیح و آبرومندی که شایسته مقام و موقعیت «بانک ناشر اسکناس» است اداره شود از ترازنامه و گزارش هیأت عامل چنین مستفاد میشود که قسمت عمده درآمد بانک از محل قروض دولت و فروش طلا و نقره تحصیل میشود و درآمد حاصل از معاملات بازرگانی بقدری محدود است که نصف هزینه جاری بانک را پر نمیکند و با اینکه فعالیت بازرگانی محدود بوده هزینه بانک بتدریج رو به افزایش رفته و درآخر سال ۱۳۲۳ به مبلغ ۱۵۶ میلیون ریال رسیده است.

هزینه بانک در سال ۱۳۲۰ – ۳۸،۰۰۰،۰۰۰ ریال

هزینه بانک در سال ۱۳۲۳ – ۱۵۶۰۰۰،۰۰۰ ریال

بطوری که ملاحظه میکنیم هزینه بانک در سال ۱۳۲۳ بالغ بر چهار مقابل هزینه سال ۱۳۲۰ گردیده و این تفاوت هزینه با ترمیم حقوق و فوق العاده هائی که از سال ۱۳۲۱ ببعد به کارمندان بانک داده شده متناسب نیست زیرا فوق العاده هائی که در سالهای مزبور به کارمندان داده شده از صددرصد حقوق آنها تجاوز نمیکند.

وضع معاملات بانک در سال ۱۳۲۰

بدهی دولت	۲،۹۷۸،۰۰۰،۰۰۰	ریال
بدهی اشخاص	۲۹۸،۰۰۰،۰۰۰	ریال
اسناد و براتها	۳۲۳،۰۰۰،۰۰۰	ریال
ضمانتها و پذیرشها	۶۷۶،۰۰۰،۰۰۰	ریال
جمع	۴،۲۷۵،۰۰۰،۰۰۰	ریال

وضع معاملات بانک در سال ۱۳۲۳

بدهی دولت	۳،۱۰۷،۰۰۰،۰۰۰	ریال
بدهی اشخاص	۲۴۸،۰۰۰،۰۰۰	ریال
اسناد و براتها	۲۵۵،۰۰۰،۰۰۰	ریال
ضمانتها و پذیرشها	۶۲۶،۰۰۰،۰۰۰	ریال
جمع	۴،۲۲۳۶،۰۰۰،۰۰۰	ریال

چنانچه دلیل افزایش هزینه تنزل پول ماست ملاحظه میکنیم که فعالیت بانک در سال ۱۳۲۳ نسبت به سال ۱۳۲۰ به ثلث و ربع رسیده است زیرا بجای اینکه معاملات سال ۱۳۲۳ لااقل به دوازده میلیارد یعنی سه برابر معاملات ۱۳۲۰ برسد از سال ۱۳۲۰ سی و نه میلیون ریال کمتر است و با وجود تقلیل معاملات تجارتی معلوم نیست چرا هزینه بانک به این سرعت رو به افزایش رفته است؟ زیرا حساب کردن فرع روی چند میلیارد قروض دولت و فروش طلا و نقره که در مرکز بانک صورت میگیرد کار مهم و فوق العاده ای نیست که مستلزم این تشکیلات و بودجه هنگفت باشد، بانک ملی که برای امور بازرگانی تأسیس شده باید هم خود را در انجام معاملات بازرگانی صرف کند و هزینه خود را از منافع این نوع

معاملات تأمین نماید نه اینکه منتظر شود دولت مانند سال گذشته یک میلیارد ریال از بانک وام بگیرد و با حساب کردن سود روی این قلم بزرگ و سایر ارقام وامهای دولت که بگفته خود بانک جمعاً به مبلغ ۴،۵۰۰ میلیون ریال بالغ میگردد درآمد سرشار در ترازنامه خود نشان دهد و از محل این درآمد که عملاً به صندوق بانک پرداخت نشده به واسطه ایجاد شعب و استخدام اشخاص غیرلازم و دادن پاداش و فوق العاده های دیگر بودجه خود را سنگین کند. با اینکه در سال ۱۳۲۳ بانک اضافه بر طلب سابق خود یک میلیارد ریال به دولت وام داده که سود آن بر عایدات بانک افزوده شده درآمد سال مزبور از درآمد ۱۳۲۲ چهل و سه میلیون ریال کمتر است و معلوم نیست اگر دولت این قرض را از بانک نکرده بود بانک مخارج خود را از چه محل تأمین میکرد. به واسطه قلت کار و محدود بودن معاملات بازرگانی قسمت عمده ای از شعب و نمایندگی های بانک زیان داشته و با این حال بانک شعبه های جدید تأسیس کرده است. میگویند که در حدود سه میلیون ریال خرج زورخانه شده و برخلاف مقررات اول مخارج ساختمان آن از پول بانک پرداخته شده و همچنین بدون مناقصه به شرکت سهامی ساختمان «ری» واگذار گردیده و بعد هزینه آن از محل پاداش کارمندان و خدمتگذاران بانک بدون رضایت آنها پرداخت گردیده است!! و با اینکه اعتبارات تجارتی که بانک اصولاً برای آن تأسیس شده محدود است، عده ای از نمایندگان مجلس و اشخاص غیر تاجر سفته هائی به بانک فرستاده که تنزیل شده و هر مدت که خواسته اند آنها را تجدید کرده اند!!

و همچنین برخلاف مقررات بعضی از نمایندگان و اشخاص دیگر برای مقاصد غیر بازرگانی از بانک دلار گرفته و از تفاوتی که بین قیمت بانک و بازار آزاد است استفاده نموده اند و نیز در شعب بانک اختلاساتی شده که با داشتن عده زیادی بازرس بانک بعد از تنظیم ترازنامه متوجه آنها شده است!!

برطبق ماده ۱۵ اساسنامه هیأت عامل از مدیرکل و یا قائم مقام و دو معاون تشکیل میشود و به موجب ماده ۲۶ تصمیمات هیأت مدیره با موافقت مدیرکل و لااقل یکی از اعضای هیئت عامل باید اتخاذ شود که قائم مقام مدیرکل معلوم نشده و اغلب از تصمیمات را مدیرکل منفرداً اتخاذ میکند!!

برخلاف ماده ۴۳ اساسنامه که میگوید حسابهای بانک درآخرین روز اسفند باید بسته شود قسمتی از محاسبات در ۲۰ اسفند بسته میشود.

این است نظریات من راجع به بانک ملی ایران که باید بازرسی شود و ضمن رسیدگی به محاسبات به امور کارگزینی هم دقیقاً رسیدگی شده تا معلوم شود با قلت کار و محدود بودن معاملات بازرگانی این همه کارمند برای چه در بانک استخدام شده و میشوند و عمل استخدام در بانک ملی بچه صورت انجام میشود؟

پاسخ بانک ملی ایران به آقای دکتر مصدق[1]

تهران ۱۳ خرداد ۱۳۲۴

آقای مدیر روزنامه اطلاعات

نظر به اینکه جناب آقای دکتر مصدق در ضمن بیانات روز شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۲۴ در مجلس شورای ملی اظهاراتی راجع به بانک ملی ایران فرمودند که ممکن است بواسطه مقامی که معظم له در جامعه دارا هستند ایجاد نگرانی در افکار عامه نسبت به این بنگاه ملی ایرانی بنماید توضیحاتی راجع بهر یک از نکات اظهارات ایشان (که در روزنامه اطلاعات عصر شنبه ۱۲ خرداد درج گردیده بود) در پائین داده میشود که متمنی است با آنکه قسمتی از صفحات آن روزنامه را اشغال خواهد کرد لطفاً امر به درج فرمایند:

۱)-آقای دکتر مصدق فرموده اند قسمت عمده درآمد بانک از محل قروض دولت و فروش طلا و نقره تحصیل میشود و درآمد حاصل از معاملات بازرگانی بقدری محدود است که نصف هزینه جاری بانک را پر نمیکند.

درباره قروض دولت به بانک باید توضیح داده شود که از مجموع بدهی دولت به بانک که در پایان ۱۳۲۳ در حدود ۴/۵ هزار میلیون ریال بوده تقریباً ۳ هزار میلیون ریال آن (یعنی دو سوم) بابت وامهائی است که با تصویب مجلس شورای ملی برای «عملیات بازرگانی دولت» به منظور خرید غله، قند، شکر، چای، قماش، برنج، پیله و تریاک و سایر کالاهای انحصاری داده شده و فقط یک سوم بقیه (۱/۵ هزار میلیون ریال) که آن نیز به موجب قوانین مصوبه برای «هزینه های عادی دولت» بوده است. هرگاه دولت عهده دار عملیات بازرگانی نمیبود این مبلغ ۳ هزار میلیون ریال از طرف بانک به بازرگانان و شرکتهای خصوصی به نرخهای بالاتر از نرخ وامهای دولت داده میشد و سود بانک از این معاملات بیشتر از میزانی میگشت که بانک از دولت دریافت کرده است.

تا زمانی که قوانین کشور به دولت اجازه تصدی امور بازرگانی داده و برای انجام این عملیات به دولت اجازه استقراض از بانک ملی ایران میدهد و به این ترتیب قسمت اعظم تجارت کشور را به دولت واگذار کرده است تصور نمیرود بتوان انصافاً به بانک ایراد نمود که چرا به دولت قرض داده و چرا این وجوه را به تجار نداده است.

بدیهی است تا زمانی که اوضاع از این قرار است و دولت برای انجام عملیاتی که به عهده دارد با اجازه مجلس شورای ملی از بانک ملی ایران تقاضای وام مینماید، بانک موظف است در حدود توانائی خود در اجرای قوانین مصوبه عمل نماید.

۱- روزنامهٔ اطلاعات شماره ۵۷۷۶ مورخ ۱۳ خرداد ماه ۱۳۲۴

لکن بدون شک چنانچه تقاضاهای دولت از حدود توانائی بانک تجاوز نماید هیچگونه قانونی که اجازه وام گرفتن از بانک را داده باشد نمیتواند بانک را ملزم به دادن چنین وامی بکند و این نکته را بانک به مقامات صلاحیت دار به کرات چه کتباً و چه شفاهاً با کمال وضوح گوشزد نموده است.

برای رفع اشتباه راجع به عایدات بانک از قروض دولت اشعار میدارد که از مجموع سود بانک در سال گذشته که بالغ بر ۳۹۲ و سه چهارم میلیون ریال بوده، فقط در حدود ۲۲ و نیم میلیون ریال آن بابت «قروض عادی» دولت و ۱۲۵ میلیون ریال مربوط به عملیات «بازرگانی» دولت بوده است.

در موضوع فروش طلا و نقره لازم است توضیح داده شود که این معاملات در سال ۱۳۲۲ آغاز گردیده و در ۱۳۲۳ ادامه داشته است و در عین حالی که کمک به ایجاد اطمینان نسبت به پول کرده و همچنین در جمع آوری مقداری اسکناس موثر بوده، منافع سرشاری نیز عاید بانک ساخته است.

بدون شک این معاملات که در نتیجه ابتکار بانک انجام گرفته و کمک موثری به تحکیم اندوخته های بانک و عواید کشور نموده از عملیات دائمی محسوب نمیشود ولی امید میرود که با اعاده اوضاع عادی و آزاد شدن تجارت به طوری که فعالیت افراد بتواند جانشین پاره ای از انحصارها بشود، قسمت اعظم وامهای بازرگانی دولت به بانک مسترد گشته و بانک آن وجوه را در راه کمک به تجارت و معاملات بازرگانی آزاد مصرف نماید و از این راه بر عایدات خود بیفزاید.

ارقامی که از اسناد و براتها و ضمانت نامه هائی که حاکی از فعالیت تجارت آزاد میباشد که ذکر فرموده اید بدلائلی که در بالا به آن اشاره گردید نمیتوانسته و نمیبایستی در سالهای اخیر به میزان بدهی های دولت افزایش یابد.

در اینجا لازم میداند توضیح بدهد که رقم ۳۱۰۷ میلیون ریال که به عنوان «بدهی دولت» ذکر فرموده اند صحیح نیست زیرا ۱٤۰۰ میلیون ریال که دولت به قسمت نشر اسکناس بانک ملی ایران مقروض است باید به آن اضافه شود و با در نظر گرفتن مبلغ اخیر جمع بدهی دولت بالغ بر ٤۵۰۷ میلیون ریال و جمع کل مطالبات بانک بجای ٤۲۳٦ میلیون ریال که قلمداد فرموده اند ۵٦۲٦ میلیون ریال خواهد بود که بدیهی است در سنجشی که با سال ۱۳۲۰ فرموده اند تأثیر خواهد داشت.

۲)-آقای دکتر مصدق ایراد فرموده اند که هزینه بانک در ۱۳۲۳ نسبت به ۱۳۲۰ چهار برابر شده است.

این افزایش بدلایل ذیل روی داده است:

اول -تعداد شعبه ها و نمایندگیها و باجه های شهری بانک ملی ایران که در سال ۱۳۲۰ بالغ بر ۸۰ بود در سال ۱۳۲۳ به ۱۳۷ رسید.

اینکه فرموده اند بانک ایجاد شعبه ها و استخدام اشخاص غیرلازم نموده است، لازمست توضیح داده شود که هنوز بانک ملی ایران در تمام نقاطی که باید شعبه داشته باشد ندارد و اگر تا کنون موفق به تأسیس شعبه یا نمایندگی در کلیه این نقاط نشده دلیل آن نداشتن کارمندان مجرب به تعداد کافی برای اداره کردن آنها میباشد ولی امیدوار است در آینده به تدریج که بر عده کارمندان مجرب وی افزوده میشود بتواند تسهیلات بانکی را در اختیار عموم افراد این کشور بگذارد.

هیچ بانکی نمیتواند توقع داشته باشد به محض تأسیس شعبه یا نمایندگی در محلی بلافاصله آن شعبه یا نمایندگی هزینه های خود را مستقیماً پوشانده و سودی نشان بدهد.

اگر بخواهیم این اصل را قبول داشته باشیم که وجود بانک بطور کلی از لوازم زندگانی عصر امروز است نمیتوانیم و نباید این اصل را در مورد بعضی نقاط بپذیریم و آن را نسبت به بقیه شهرها مردود بدانیم.

آیا دلیل دارد که اهالی تهران، اصفهان، تبریز و کاشان از مزایای داشتن شعبه بانک استفاده نمایند ولی مثلاً گلپایگان، رامهرمز و دماوند از این تسهیلات بهره مند نشوند؟!

گذشته از اینکه اهالی نقاطی که فاقد شعبه بانک ملی هستند کراراً از بانک درخواست تأسیس شعبه یا نمایندگی مینمایند، وزارت دارائی و وزارتخانه های دیگر مکرر به بانک مراجعه و نظر به احتیاجی که به وجود شعبه بانک برای انجام نقل و انتقالهای وجوه خود دارند از بانک درخواست تأسیس شعبه در نقاط مختلف مینمایند.

بدیهی است اگر بانک ملی ایران شعبه های خود را در شهرستانها بر میچید و بداشتن یک شعبه در مراکز اکتفا میکرد هزینه آن به میزان بسیار معتنابهی تنزل میکرد ولی آیا منظور از تأسیس بانک این بوده و انتظار مردم از آن این است؟!

برای آنکه میزان هزینه این بانک نسبت به درآمد آن با مقایسه با پیکرهای سایر بانکها معلوم گردد ذیلاً نسبت «هزینه به درآمد» چند بانک کشورهای بیگانه که از آخرین ترازنامه های آنها استخراج شده درج میشود:

بانک ملی مصر	۶۰ درصد
بانک مصر	۴۳ درصد
بانک مرکزی ترکیه	۴۲ درصد
ایرو ینگ ترست نیو یورک	۴۶ درصد
بانک ملی ایران	۳۹/۸ درصد

بانکهای انگلیس بطور کلی از ذکر میزان هزینه خود در ترازنامه خودداری مینمایند.

پیکرهای حسابهای جاری و حسابهای پس انداز بانک ملی ایران در سالهای اخیر که در پائین ملاحظه میفرمائید استقبالی را که مردم این کشور نسبت به بانک ملی ایران

مینمایند و احتیاجی را که به داشتن شعبه بانک وجود دارد بخوبی نشان میدهد:

	حسابهای جاری		حسابهای پس انداز
۱۳۱۹	۱،۲۵۲،۰۰۰،۰۰۰ ریال	۱۳۱۹	۳۸،۷۰۰،۰۰۰ ریال
۱۳۲۰	۲،۷۰۹،۰۰۰،۰۰۰ ریال	۱۳۲۰	۳۱،۰۰۰،۰۰۰ ریال
۱۳۲۱	۳،۸۹۵،۰۰۰،۰۰۰ ریال	۱۳۲۱	۵۳،۵۰۰،۰۰۰ ریال
۱۳۲۲	۴،۰۳۳،۰۰۰،۰۰۰ ریال	۱۳۲۲	۱۴۵،۷۰۰،۰۰۰ ریال
۱۳۲۳	۴،۴۳۶،۰۰۰،۰۰۰ ریال	۱۳۲۳	۲۹۶،۶۰۰،۰۰۰ ریال

در شهری مثل تهران که متجاوز از ۷۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت دارد آیا میتوان انتظار داشت که مردم مراجعات بانکی خود را به یک شعبه در مرکز شهر و به یک شعبه در بازار منحصر سازند؟

از چند سال قبل بانک ملی ایران در شهر تهران باجه هائی تأسیس کرده و امروز تعداد آنها به ۱۵۰ رسیده است و مراجعات اهالی و حجم معاملات آنها روز به روز در افزایش است.

قطع نظر از رعایت رفاه مردم و عادت دادن آنها به داشتن حسابهای پس انداز و جاری و انجام معاملات بانکی (که بجای خود دارای اهمیت غیرقابل انکار میباشد)، از لحاظ منافع بانک نیز لازم نیست که هر شعبه ای مستقلاً سود داشته باشد.

در حساب تجارتی هرگاه شعبه ای در شهری در حسابهای جاری و غیره که به آن بهره تعلق نمیگیرد یا با بهره های نازل پذیرفته میشود وجوهی نزد خود جمع آوری نماید بانک بطور کلی از این وجوه در جای دیگر استفاده کرده و از آن بهره مند میشود ولو آنکه آن شعبه ظاهراً خرج و دخل نکرده باشد.

بنا بدلائل بالا، تأسیس شعبه و نمایندگیهای جدید بانک امری نیست که قابل ایراد و انتقاد و مضر بحال کشور باشد بلکه امید است روزی برسد که بانک ملی ایران در تمام قراء و قصبات ایران دارای نمایندگی باشد و یکی از مهمترین وظایف بانک داری را به بهترین و کامل ترین وجه انجام بدهد.

دوم -حقوقهای کارمندان در سالهای اخیر ترمیم گردیده و کمکهائی بوسیله پرداخت پاداش و خریداری خوار بار و فروش آن با تخفیف بعمل آمده تا کارمندان بانک بتوانند حداقل معیشت خود و خانواده خویش را تأمین نمایند و با دلگرمی و درستکاری مشغول خدمتگزاری باشند.

سوم -ترقی قیمت ها در سالهای اخیر نیز در بالا بردن هزینه های اداری از قبیل اثاثیه، ملزمات، لباس خدمتگزاران، اجاره بهای خانه های اجاری و غیره مؤثر بوده است.

۳) -ایراد دیگر آقای دکتر مصدق ایجاد «زورخانه» است در بانک ملی ایران، بانک ملی ایران در تهران (با احتساب کارمندان اداره مرکزی، شعبه مرکزی، شعبه بازار و ۱۵ باجه شهری) در حدود ۱۲۰۰ کارمند دارد.

خوشبختانه یا بدبختانه بانک ملی ایران از سالهای پیش وسایل ورزشهای مختلف خارجی در اختیار کارمندان خود داشته و آنها را تشویق به ورزش کرده است. آیا احداث یک زورخانه که از قدیمی ترین وسایل ورزشهای این سرزمین بوده و از یادگارهای ایام پرافتخار تاریخ گذشته این ملت است آنهم بدون تحمیل دیناری بر بودجه بانک از اعمالی است که مستوجب سرزنش و توبیخ باشد؟

باوجود آنکه هزینه زورخانه بطوری که گفته شد به حساب بانک نبوده معذالک راجع به جریان واگذاری ساختمان آن به مقاطعه کار توضیح داده میشود که «شرکت ری» در کارهای تعاونی مصرف بین چهارده مقاطعه کار با تخفیف ۲۵/۸۰ درصد برنده مناقصه شد و حاضر گردید کار ساختمان زورخانه را نیز بر مبنای آن مناقصه و با تخفیف ۶۲/۳۷۶ ریال انجام دهد. هزینه ساختمان زورخانه و خرید اثاثیه رو بهمرفته کمتر از دو میلیون ریال بوده.

٤) -فرموده اند: «عده ای از نمایندگان مجلس و اشخاص غیرتاجر سفته هائی در بانک نزول کرده اند.»

بنظر بانک تا زمانی که اساسنامه بانک کاملاً رعایت میگردد و معاملات بانک در حدود عرف بانک ملی انجام میشود، هیچ دلیلی وجود ندارد که یک طبقه از اهالی کشور اعم از نمایندگان مجلس شورای ملی یا غیره از فهرست اشخاصی که حق معامله با بانک را دارند حذف گردیده و مستثنی شوند.

۵) -آقای دکتر مصدق اظهار فرموده اند: «برخلاف مقررات بعضی از نمایندگان و اشخاص دیگر برای مقاصد غیر بازرگانی از بانک دلار گرفته و از تفاوتی که بین قیمت بانک و بازار آزاد است استفاده نموده اند.»

اولاً -تاکنون فروش دلار برای مقاصد غیر بازرگانی از طرف هیچ مقام رسمی ممنوع یا محدود نگردیده است، بلکه برعکس «کمیسیون ارز» در تاریخ ٢٤ فروردین ۱۳۲۲ شرحی به بانکهای مجاز نوشته و اجازه فروش آن را برای هر منظور اعم از بازرگانی و غیره داده است.

باوجود این بانک ملی ایران به مسئولیت خود از تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۲۳ فروش دلار را محدود به احتیاجات تجارتی برای واردات کالا از کشورهای متحده آمریکا و احتیاجات محصلین ایرانی در آمریکا (آنهم به مبالغ محدود و بسیار جزئی) نموده و از بانک مجاز دیگر تقاضا کرد که در این امر از او متابعت نماید و آن بانک با این تقاضا موافقت نمود.

ثانیاً -با کمال خوشوقتی میتوان اظهار کرد که این تصمیم بانک ملی ایران که کاملاً

بنفع کشور بوده تا کنون با نهایت دقت اجرا گردیده است.

ثالثاً -حتی به آقایانی که به نمایندگی از طرف دولت به سانفرانسیسکو یا به نمایندگی این کشور به آمریکا عزیمت نموده اند و از طرف مقامات رسمی به بانک معرفی گردیدند اوراق اعتبار عهده کارگزاران بانک در نیویورک داده شده و یا تلگرافی وجه به نام آنها انتقال یافته که فرض معامله آن در بازار ایران بهیچوجه ممکن نیست.

بنابراین بانک ملی ایران، بدون آنکه قانوناً موظف باشد از یکسال قبل به مسئولیت خود اقداماتی برای جلوگیری از انتقالهای غیرتجارتی به دلار به عمل آورده است.

۶) -فرموده اند: «اختلاساتی در بانک شده که با داشتن عده زیادی بازرس بعد از تنظیم ترازنامه متوجه آنها شده اند.»

ایکاش نوع بشر بنحوی بار آمده بود که منزه از هر گونه لغزش بود! ولی با کمال تأسف تا این دنیا باقی است افرادی نیز در آن یافت خواهند شد که از جمیع جهات کامل و سالم نخواهند بود. در بانک ملی ایران مانند تمام بانکهای روی زمین اتفاقاتی روی میدهد ولی جای بسی خوشوقتی و مباهات است که در این بنگاه که امروز فقط به دست ایرانیان میچرخد بحدی این گونه اتفاقات سوء نادر و کمیاب است که هر ایرانی را امیدوار و مطمئن میسازد که هرگاه با افراد این کشور مانند افراد سایر ملل از حیث تأمین زندگانی آنها و تشویق درستکاری رفتار شود و در مقابل نادرستی و سهل انگاری بدون هیچگونه ملاحظه مجازات اجرا گردد ایرانی نیز میتواند با نهایت صمیمیت و وظیفه شناسی و امانت خدمت نماید.

به عقیده این بانک وقوع اختلاس در بانک (آنهم در موارد نادر بطوری که گفته شد) گناهی به متصدیان وارد نمیکند.

آنچه میتواند موجب انتقاد باشد این است که چنین اتفاقاتی در بانک رخ دهد و مرتکب به شدیدترین وسایل مجازات نشود. با کمال جرات میتوان گفت که هر اندازه در رفاه و آسایش کارکنان بانک کوشش به عمل میآید تا بتوانند با حقوق و مزایای بانک با صداقت و شرافت زندگانی نمایند بهمان اندازه نیز در تعقیب و تنبیه متخلفین و تبه کاران جد و جهد به عمل میآید.

۷) -آقای دکتر اظهار فرموده اند: «تصمیمات هیأت عامل باید با موافقت مدیر کل و لااقل یکی از اعضای هیأت عامل اتخاذ شود و اغلب از تصمیمات را مدیر کل منفرداً اتخاذ میکند.»

گذشته از اینکه مدیرکل در موارد لازم نه تنها نظر معاونین بانک را که از اعضای هیأت عامل هستند میخواهد بلکه در اغلب مسائل مدیران و پایه وران و کارمندان بانک را مورد شور قرار داده و همیشه روح ابتکار را در جمیع کارکنان بانک تشویق و ترغیب میکند. برای رفع اشتباه راجع به مواردی که مدیرکل به تنهائی تصمیماتی اتخاذ مینماید عین ماده ۱۴

اساسنامه بانک را در پائین درج میکند.

«ماده ١٤- مدیرکل بانک رئیس هیأت عامل و بالاترین مرجع اجرای امور بانک است و موافق این اساسنامه بانک را اداره مینماید و به استثنای مواردی که در ماده ۵۳ پیش بینی شده به تنهائی دارای حق امضاء به نام بانک میباشد.

مدیرکل بانک میتواند قسمتی از اختیارات خود را به قائم مقام و معاونین و مدیران و نمایندگان مختار محول نماید.

استخدام و معلق نمودن مستخدمین و تعیین شغل و حقوق و ترفیع آنها و بطور کلی تمام امور داخلی و اداری در حدود آئین نامه ها و بودجه که به تصویب شورای عالی خواهد رسید با مدیرکل است، لکن انفصال اعضای رسمی از خدمت بانک به پیشنهاد مدیر کل و تصویب شورای عالی به عمل خواهد آمد. کارکنان رسمی بانک باید تماماً تبعه ایران باشند.

در مقابل دادگاهها مدیرکل شخصاً یا توسط کسانی که انتخاب میکند نماینده بانک خواهد بود و بطور کلی در تمام موارد نماینده بانک مدیرکل است.

تبصره-آئین نامه استخدام اعضای رسمی بانک به تصویب شورای عالی خواهدرسید.

۸) -فرموده اند: «برخلاف ماده ۴۳ اساسنامه که میگوید حسابهای بانک در آخرین روز اسفند باید بسته شود قسمتی از محاسبات در ۲۰ اسفند بسته شده.»

این مطلب حقیقت ندارد و اطلاعی که در این باب به نماینده محترم داده شده است یا مبنی برعدم احاطه اطلاع دهنده به امور حسابداری یا خدای نخواسته آلوده بغرض بوده است.

۹) -آقای دکتر سئوال فرموده اند: «استخدام در بانک ملی بچه صورت انجام میشود؟»

اگر گفته شود عمل استخدام در بانک ملی ایران مانند سایر عملیات بانک از منظم ترین امور این کشور میباشد حمل بخودستائی خواهد شد ولی شاید پس از آنکه نماینده محترم از جریان کارهای بانک مطلع گردند (و بانک با کمال شعف هرگونه اطلاعات و مدارکی را که معظم له برای اثبات این ادعا بخواهند در اختیارشان خواهد گذاشت) خوشوقت خواهند شد که در مملکتی که به قول خودشان ادارات آن اوضاع شرب الیهودی را دارد (به طوری که در اظهارات ۱۲ خرداد خود در مجلس بیان فرموده اند) لااقل دستگاهی هم وجود دارد که در آن نظم و انظباط و سرعت و صحت و فعالیت حکمفرما است.

کلیه مسائل مربوط به کارمندان بانک از قبیل استخدام، ترفیع، مجازات، اخراج و غیره تابع آئین نامه هائی است که به تصویب شورای عالی بانک رسیده است. همچنین دیناری در بانک خرج نمیشود مگر آنکه در حدود بودجه ای باشد که شورای عالی تصویب کرده باشد.

علاوه بر دستگاههای بازرسی خود بانک، هیأت نظار نیز مطابق اساسنامه نظارت دارد که عملیات بانک در حدود اساسنامه و هزینه بانک در حدود بودجه مصوبه باشد.

بانک ملی ایران

نطق دوم دکتر مصدق[۱]

سئوال از آقای نخست وزیر

آقای دکتر مصدق -تا ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ که بانک ملی اجازه انتشار ۲۰۰ میلیون تومان اسکناس داشت ۳۷ درصد از پشتوانه طلا و نقره بود کسر آن را تا میزان ۶۰ درصد جواهرات سلطنتی تضمین میکرد. از شهریور ماه ۱۳۲۰ که متفقین وارد خاک ایران شدند و به ریال احتیاج داشتند مجلس شورای ملی در سه نوبت ۱۵۰ میلیون تومان دیگر اجازه انتشار داد که کلیهٔ اسکناس منتشر شده به ۳۵۰ میلیون تومان رسید و باز در مقابل همان پشتوانه به این قیمت ۳۷ درصد پشتوانه را تضمین میکرد ولی بعد که وزارت دارائی نرخ را ۱۴۰ ریال تعیین نمود چون قیمت طلا به پول ایران بالا گرفت باز همان پشتوانه فلزی ۳۷ درصد اسکناسهای منتشر شده را تضمین میکرد و ۹۳ میلیون تومان هم اضافه آورد که رئیس کل مالیه آن را به عنوان عایدات فوق العاده میخواست از بانک بگیرد و صرف مخارج مملکتی کند و مقصودشان عملی نشد.

چون اسکناسهای منتشر شده کفاف مخارج متفقین را نمیکرد و بانک هم بدون اجازه نمیتوانست اسکناس منتشر کند در ۲۸ آبان ۱۳۲۱ مجلس شورای ملی به هیئت نظارت اندوخته اسکناس اجازه داد هر قدر متفقین وجه بخواهند انتشار دهد و پشتوانه هم ۶۰ درصد طلا و ۴۰ درصد لیره باشد و این قانون براساس قراردادهای مالی بین متفقین و دولت که تا آن تاریخ به تصویب مجلس نرسیده بود و برخلاف اصل ۲۴ قانون اساسی اجرا میشد تصویب شد و از آن قرارداد فقط قرارداد بین ایران و انگلیس است که در ۵ تیرماه ۱۳۲۲ به تصویب مجلس رسید و مقررات آن راجع به پشتوانه این است:

۶۰ درصد وجهی که دولت انگلیس در مقابل ریال به بانک ملی ایران بدهکار است باید تبدیل بزر شود (ماده ۱۰) و برطبق ماده ۱۱ دولت انگلیس مخیر باشد که آنرا در «اتاوا» یا در «اتحادیه افریقای‌جنوبی» تحویل دهد و به موجب ماده ۱۲ «دولت شاهنشاهی ایران هیچ مقدار از ارز تحویل شده تحت شرائط این قرارداد را مادامی که جنگ فعلی ادامه دارد به مصرف معاملات بازرگانی با هیچیک از کشورهای جز ممالک گروه استرلینگ و کانادا و ایالات متحده آمریکا نرساند» و برطبق ماده ۱۳ «دولت شاهنشاهی ایران موجودیهای لیره به حساب بستانکار خود را فقط برای پرداخت در ممالک گروه استرلینگ مصرف کند.»

۱-جلسه بیست و یکم خرداد ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی روزنامه اطلاعات شماره ۵۴۸۹.

به طور خلاصه مبلغ اسکناسی که مجلس خود اجازه داد ۳۵۰ میلیون و پشتوانه آن ۶۰ درصد که ۳۷ در صد آن طلا و نقره و بقیه آن تا ۶۰ درصد جواهرات سلطنتی است و آنچه را که هیأت نظارت اندوخته اجازه داده قریب ۳۵۰ میلیون تومان و پشتوانه آن از طلا و ارز صددرصد میباشد و در خارج ایران ودیعه است - این بود خلاصه از گزارش هیأت نظارت اندوخته در جلسه ۳ اردیبهشت ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی و گزارش آقای مدیرکل بانک ملی هم مطابق شماره ۵۳۷۸ روزنامه «اطلاعات» از این قرار است:

«بانک ۳۴۰ میلیون طلا به نرخ بین المللی در پشتوانه دارد و این مقدار طلا در بازار تهران متجاوز از ۷۲۰ میلیون تومان فروش خواهد داشت، ۴۳ میلیون نقره نیز به قیمت بین المللی در بانک موجود است که به نرخ بازار تهران در حدود نود میلیون تومان ارزش دارد و علاوه بر این بانک دارای ۱۵۰ میلیون ارز است و اگر بخواهیم طلا و نقره را به قیمت بازار تهران حساب کنیم و ارز موجود را به آن اضافه نمائیم رو یهمرفته بانک ملی ایران دارای ۱۰۰۰ میلیون تومان پشتوانه میباشد و علاوه بر این ۹۳ میلیون موجودی ریالی است که بابت اندوخته در قسمت نشر اسکناس بانک موجود است و در مقابل آن اسکناس منتشر شده هفتصد میلیون تومان است و بعلاوه جواهرات سلطنتی که به بانک ملی واگذار شده جزو پشتوانه اسکناس محسوب میشود که لازم است به این گزارش توضیحاتی داده شود.»

۹۳ میلیون تفاوت قیمت طلا و نقره که مورد تقاضای آقای دکتر میلسپو بود باید قاعدتاً جزو همین ۳۴۰ میلیون طلا و ۴۲ میلیون نقره که قیمت طلا و نقره پشتوانه است باشد مگر اینکه بانک معادل نود و سه میلیون تومان طلا و نقره غیر از این پشتوانه داشته باشد و اما در خصوص سیصد میلیون تومان قیمت طلا و نقره که از اسکناسهای منتشر شده بیشتر است این اضافه آیا بواسطه تنزل پول ایران بدست آمده یا قیمت طلا و نقره بالا رفته است؟

در صورت اخیر باید قیمت طلا و نقره در تمام دنیا ترقی نموده باشد و حال آنکه اینطور نیست و بواسطه انتشار زیاد اسکناس پول ایران تنزل کرده است و ترقی روز افزون زندگی دلیل صحت این معنا است.

اگر طلا و نقره را به نرخ بین المللی یعنی لیره را به موجب قرارداد مالی متفقین ۱۲۸ ریال حساب کنیم ارزش پشتوانه همان است که هست نه کم شده است و نه زیاد ولی اگر پشتوانه را به قیمتی که در بازار داد و ستد میشود حساب کنیم بطوری که آقای مدیرکل بانک حساب نموده اند قیمت طلای پشتوانه از ۳۴۰ میلیون به ۷۲۰ میلیون و قیمت نقره از ۴۳ میلیون به ۹۰ میلیون میرسد و نظر به اینکه برطبق ماده سیم قرارداد مالی که از این قرار است: «دولت شاهنشاهی ایران اقدامات لازمه به عمل خواهد آورد که پول رایج ایران بقدر کفایت جهت معاملات بازرگانی و مالی بین گروه استرلینگ از طرفی و ایران از طرف دیگر در دسترس باشد.»

تقاضای متفقین محدود به مبلغ و زمان نیست و تا جنگ هست هر مبلغ که بخواهند میتوانند از ما ریال بخواهند در این صورت ممکن است کار بجائی برسد که مجموع اسکناسهای منتشر شده مساوی به صفر شود و آنوقت است که آقای مدیرکل بانک بفرمایند هزارها میلیون طلا و نقره داریم و به کسی هم چیزی مدیون نیستیم.

برای اطلاع پوشیده نیست که اسکناس وقتی بیش از حد لزوم منتشر شود ولو اینکه پشتوانه آن صددرصد طلا باشد ارزش آن کم میشود و در نتیجه خرج ترقی مینماید خصوصاً اینکه آن قسمت پشتوانه که در خارج کشور است و به موجب قرارداد مالی در اختیار ما نیست که هروقت لازم باشد به مردم داده شود اسکناس جمع آوری شود و علاجی که بنظر بعضیها رسیده این است که بوسیله وضع مالیات آنها را از مردم بگیرند و دفع فاسد با افسد نمایند و فقط پشتوانه را میتوان برای ممالک گروه استرلینگ بکار برد آنهم به شرط اینکه آنها خود در مضیقه نباشند و مقررات جنگی آنها را از فروش کالا بخارج منع ننماید و ششماه بعد از جنگ هم که انقضای موعد پیمان است وقتی میتوان پشتوانه را گرفت که به ما ترحم کنند و نخواهند تحمیلات دیگری بنمایند زیرا برطبق فصل چهارم پیمان و ضمیمه آن که از این قرار است:

«قرارداد مخصوصی منعقد خواهد شد مابین دول متحده و دولت شاهنشاهی ایران که معین خواهد کرد که بعد از جنگ ابنیه و اصلاحات دیگری که دول متحده در خاک ایران انجام داده باشند بچه شرایط به دولت شاهنشاهی ایران واگذار شود.» که ضمیمه پیمان این قسمت از فصل چهارم را چنین تفسیر میکند: «راجع به فقره دو یم از فصل ٤ مسلم است که این پیمان متضمن شرایطی نیست که مستلزم آن باشد که دولت ایران مخارج و عملیاتی را که دول متحده برای مقاصد نظامی خود انجام داده باشند و برای حوائج ضروری ایران ضرورت نداشته باشد عهده دار شود».

نامه بانک ملی ایران

روزنامه ایران -

چون آقای دکتر مصدق در جلسه یکشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی تحت عنوان سئوال از آقای نخست وزیر اظهاراتی راجع به وضع اسکناسهای منتشره فرمودند بانک ملی ایران لازم دید توضیحاتی در این باب داده شود.

۱ -در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۲۱ جمع کل اسکناسهای منتشره: ۱،۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال بود که درمقابل آن ۲۲،۷۷۲،۲۱۶،۸۲۵ گرم طلای خالص به ارزش قانونی ۳۱۰،۹۹۰،۴۸۷ ریال و ۱،۴۸۷،۷۷۸،۰۰۱/۳۸ گرم نقر خالص به ارزش قانونی ۳۵۹،۳۶۶،۶۶۷ ریال یعنی جمعاً ۶۷۰،۳۵۷،۱۵۴ ریال طلا و نقره که ۳۷/۲۴ درصد اسکناسهای منتشره میشد پشتوانه فلزی موجود بود و کسری آن تا میزان ۶۰ درصد به وسیله جواهرات سلطنتی تضمین شده بود.

۲ -در شهریور ۱۳۲۰ نرخ رسمی لیره ۸۰ ریال نبوده بلکه از تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۱۸ در ۶۷ ریال تثبیت شده بود - از سال ۱۳۱۷ ببعد که «گواهی فروش ارز» برقرار گردید تنها دولت میتوانست به نرخ رسمی ارز خریداری نماید، کلیه خریداران دیگر میبایستی برای تهیه ارز گواهی فروش ارز تحصیل نمایند و به این ترتیب نرخ لیره برای آنها بطور متوسط در حدود ۱۸۰ ریال تمام میشد.

در آن تاریخ نرخ لیره هیچگونه تأثیری در ارزش قانونی طلا و نقره نداشت.

۳ -در ۲۷ آبان ۱۳۲۱ پشتوانه فلزی ۳۷ درصد اسکناسهای منتشره نبوده بلکه جمع کل اسکناسهای منتشره بالغ بر ۳،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال بود و درمقابل آن ۳۰،۱۲۹،۴۷۴/۳۵۵ گرم طلای خالص در ایران و خارجه و ۱،۴۸۷،۷۹۶،۱۸۲/۶۰ گرم نقره خالص موجود بود که این مقدار فلزات به نرخ قانونی برابر ۲۲/۰۲ درصد اسکناسهای منتشره میشد.

۴ -قانون ۲۸ آبان ۱۳۲۱ که انتشار اسکناس را از وظایف هیأت نظارت اندوخته اسکناس قرارداد مقرر داشت که طلا و نقره بر اساس نرخ بین المللی ارزیابی شود. در اجرای قانون مزبور، نرخ قانونی طلا از ۱۳/۶۵۶ ریال هر گرم به ۳۶/۴۸۱ ریال و نرخ نقره از ۰/۲۲۳ ریال هر گرم استاندارد به ۰/۴۰۸ ریال ترقی داده شد و در نتیجه نسبت پشتوانه به میزان ۵۰/۱۶ درصد رسید و کسر آن تا میزان ۶۰ درصد از محل جواهرات سلطنتی تأمین گردید، تفاوت حاصل از تجدید ارزیابی در آن تاریخ و همچنین تفاوتهای دیگری که تا آخر

۱-روزنامه ایران -شماره ۷۴۶۵- سی ام خرداد ۱۳۲۳.

سال ۱۳۲۲ از تبدیل ارز به طلا و تفاوت خرید و فروش ارز حاصل گردید بالغ بر ۹۳۱،۷۴۵،۰۸۴/۶۵ ریال میگردد که در قسمت نشر اسکناس بانک ملی ایران بعنوان اندوخته نگاهداری شده و این مبلغ هیچگاه مورد مطالبه وزارت دارائی یا رئیس کل دارائی نبوده است.

۵ -طلای پشتوانه تماماً در خارجه نبوده بلکه ۲۹،۴۴۵،۱۲۶/۰۷۱ گرم آن در تهران زیر کلید هیأت نظارت اندوخته اسکناس میباشد.

۶ -مبلغ ۹۳۱،۷۴۵،۰۸۴/۶۵ ریال اندوخته جزو طلا و نقره نبوده بلکه به طوری که در بند ٤ متذکر شدیم وجه نقدی است که موجود میباشد.

۷ -راجع به اظهارات آقای مدیرکل بانک که در بعضی روزنامه ها درج گردیده توضیح میدهد که تذکر ایشان راجع به ارزش پشتوانه به نرخ بازار تهران در پاسخ پرسشی بود که در این باره از ایشان شده بود وگرنه به طوری که در کلیه گزارشهای بانک اعم از وضعهای پانزده روزه که درغالب روزنامه هامنتشرمیشود و ترازنامه سالیانه و گزارش مجمع عمومی ملاحظه میشود طلا و نقره پشتوانه بر اساس نرخ قانونی، که مبتنی بر بهای فلزات مزبور در بازارهای بین المللی میباشد، ارزیابی میشود.

۸ -اظهار راجع به اینکه ممکن است کار بحائی برسد که مجموع اسکناسهای منتشر شده مساوی به صفر شود واضح نبود -اگر مقصود این است که در اثر ازدیاد اسکناس و کم بودن کالا ممکن است قیمتها از سطح فعلی هم بالا تر برود تازه این اظهار راجع به پولی که صددرصد پشتوانه طلا و ارز قابل تبدیل به طلا دارد صدق نمیکند.

اینکه اظهار کرده اند پشتوانه را فقط میتوان در ممالک گروه استرلینگ بکار برد این مطلب در مورد طلا صحیح نیست زیرا به موجب قرارداد مالی ایران و انگلیس طلای دریافتی را ممکن است در ممالک گروه استرلینگ و کانادا و دولتهای متحده آمریکا مورد استفاده قرار داد.

۱۰ -راجع به نظری که برای پول ایران خواسته اند لازم است بار دیگر تذکر داده شود که پول ایران از محکمترین پولهای جهان میباشد و اگر فعلاً بطور نامحدود قابل تبدیل به کالا نیست این نکته بهیچوجه مربوط به قوه خرید آن نمیباشد بلکه بواسطه اشکالات و موانعی است که موقتاً به واسطه اوضاع جنگ وجود دارد.

بانک ملی ایران

ضمیمهٔ «ح»

مربوط به صفحهٔ ۱۵۴

اسناد وزارت خارجه آمریکا

740.0011 European War 1939/14807 : Telegram

The Minister in Iran (Dreyfus) to the Secretary of State

TEHRAN, September 7, 1941—8 a. m.
[Received September 14—12:26 p. m.]

139. I was summoned to the palace last evening by the Shah and received in special audience. While ostensible purpose in calling me was to request me to convey his thanks to the President for his friendly telegram of September 2, I feel that his more important reason was to make known to the American Government through me, his present viewpoint. He began by requesting me to transmit to the President first, his thanks for the declaration of good will and friendship; second, his appreciation of the President's statement that he is following the course of events in Iran and, third, his satisfaction at the knowledge that American Government has noted the British and Russian statements that they have no designs on the territorial integrity or independence of Iran.

He then stated most clearly that he has no sympathy for the Germans with whom he has had serious difficulties on several occasions and that he is prepared to engage in a common effort to resist them. He added that the Russians and British could have obtained all they wanted in Iran by friendly negotiations. In reply to my suggestion that his statements would be of great interest to the British Government, he declared that he wanted the British to know his views and had no objection to my bringing the above to the British Minister's attention.

I told the Shah frankly that I thought harm had been caused by the inability of foreign diplomats to obtain audience with him to which he replied that he has always been willing to receive them, a statement which is not in accordance with the facts and perhaps represents a change of attitude.

I conveyed it to the British Minister, who seemed pleased and said he will telegraph Dondoq [*London?*] for permission to seek audience to bring certain facts including the poverty and exploitation of the people to the Shah's attention. If the Shah is willing to cooperate fully with the British and correct some of his more serious shortcomings which have lost him the support of both the Iranians and the British, I believe he may still be able to save his throne.

DREYFUS

ضمیمهٔ «خ»

مربوط به صفحهٔ ۲۱۷

مکاتبات با تقی زاده

نامه شماره ۵/۱
مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸

جناب آقای سیدحسن تقی زاده

در ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ هنگام طرح لایحه پشتوانه اسکناس در مجلس شورای ملی اظهاراتی فرمودید که بدون شک برای عده ای از اهالی این کشور تولید نگرانی نمود و سوء تفاهمی ایجاد کرده است. اینجانب وظیفه خود میدانم که توضیحاتی بخود جنابعالی بدهم و تقاضا و تمنا نمایم که در رفع این نگرانی بیمورد لطفاً اقدام فرمائید. خیلی متأسفم که به واسطه تعطیل نوروز و اینکه اینجانب تا دیروز در مرخصی بودم در تقدیم این نامه تأخیر شده است.

اعتراض جنابعالی به لایحه تقدیمی از دو جهت بوده است: اول نسبت به فوریت آن و در این باب چنین بیان فرمودید: «خوب یا بد در این هیچ شکی نیست که این لایحه خیلی مهم است... این است که بحث مفصلی میخواهد و شاید یک ماه در مجلس بحث بخواهد. اینطور غافلگیر کردن و اینطور فوری آوردن خوب نیست...»

دوم نسبت به ماهیت آن مخالفت فرمودید و چنین اظهار کردید «...این کار به ضرر ملت و مخالفت مصالح مملکت است و بحدی مضر است که میترسم بگویم...»حتی در پایان اظهارات خود «بخدای لایزال قسم» یاد فرمودید که این عمل فوق تصور برای مملکت مضر است.

گمان میکنم تصدیق خواهید فرمود که موضوع پول یک کشور از حساسترین مسائل هر کشوری است و بهمین جهت است که وقتی دولت بخواهد تغییری در دستگاه پول و مقررات و قوانین مربوطه بدهد سعی میشود این عمل بنحوی انجام شود که اثرات روحی آن به ضرر مردم و مملکت نباشد و از همین لحاظ لوایح مربوطه را در هر کشوری با رعایت قوانین خود در کوتاه ترین مدت و سریع ترین وقت به تصویب مجلس مقننه چنانچه تصویب پارلمان لازم باشد میرسانند.

در این باب بهیچوجه احتیاج ندارم که جنابعالی را متقاعد سازم و برای اثبات نکته فوق دلیل بیاورم زیرا خود جنابعالی هنگامی که عهده دار وزارت مالیه بودید لایحه ای بقید دو فوریت در روز یکشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ تقدیم مجلس شورای ملی فرمودید که در همان روز به تصویب رسید و تردید ندارم که اگر این کار را مخالف مصالح مملکت میدانستید اقدام به آن نمیفرمودید. اگر لزوم رعایت اصولی که در بالا به آن اشاره شد در زمان وزارت مالیه جنابعالی به نفع مملکت بوده یقین است تصدیق خواهید فرمود که امروز نیز دلیلی ندارد برخلاف آن رفتار شود.

تا آنجائی که اطلاع دارم لایحه ای که جنابعالی در اسفند ۱۳۱۰ به مجلس تقدیم فرمودید قبلاً مورد شور و مطالعه نمایندگان مجلس شورای ملی قرار نگرفته بود در صورتی که لایحه تقدیمی ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ قبلاً در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی که با نهایت تأسف جنابعالی در آن شرکت نفرمودید در روز سه شنبه ۲٤ اسفند و بعد در همان روز و در روز بعد (۲۵ اسفند) در کمیسیونی که از آقایان نمایندگان فراکسیونها انتخاب شده بود مطرح و مورد مذاکره و تبادل نظر قرار گرفت و ساعتها وقت صرف رسیدگی به آن شد و فقط پس از موافقت آقایان نمایندگان فراکسیونها تقدیم مجلس گردید.

اما در باب اصل موضوع لایحه و اینکه چندین بار و به عناوین مختلف تقلیل پشتوانه را از میزان فعلی (که برای اسکناسهای منتشره از تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۲۱ ببعد صددرصد ولی نسبت به کل اسکناسهای منتشره تا این تاریخ درحدود ۷۷٪ است) نظرتان را بهمان لایحه ای که خود جنابعالی در اسفند ۱۳۱۰ دریک جلسه بدون هیچگونه تغییر و اصلاحی به تصویب مجلس رسانده اید معطوف میدارم.

ماده ٦ قانون مزبور میگوید: «دولت مکلف است که لااقل به میزان صدی شصت اسکناسهای رایج مسکوک نقره در جریان داشته باشد.»

ماده ۸ همین قانون چنین مقرر مدارد: «دولت مکلف است که معادل مبلغ کل اسکناسهای منتشره و مسکوک نیکل ذخیره که عبارت از مسکوک و شمش طلا و مسکوک و شمش نقره و اسعار خارجی ممالکی که خرید و فروش و صدور معاملات طلا در آنجا آزاد باشد موجود داشته باشد. آن قسمت از ذخیره مذکور که در جریان نباشد در بانک ملی به امانت گذارده میشود.»

مطابق این دو ماده لااقل به میزان شصت درصد اسکناسهای منتشره میبایستی مسکوک نقره در جریان باشد و از صددرصد ذخیره (که در آن تاریخ بجای کلمه پشتوانه بکار رفته) آن قسمت که در جریان نباشد (یعنی همان شصت درصد مسکوک نقره مندرج در ماده ٦) در بانک ملی به امانت سپرده شود. بنابراین حداکثر پشتوانه اسکناسهای ایران در زمان تصدی وزارت مالیه جنابعالی فقط چهل درصد بوده است زیرا تصدیق خواهید فرمود مسکوک نقره ای که طبق ماده ٦ قانون سابق الذکر در جریان یعنی در دست مردم میباشد نمیتوان جزو پشتوانه محسوب گردد.

بنا به جهات مذکور در فوق و با توجه به اینکه از شصت سال قبل که امتیاز نشر اسکناس به یک بانک خارجی داده شد میزان پشتوانه اسکناس سی و سه و یک سوم درصد معین گردید و نظر به اینکه قوانین بعدی جواهرات واگذاری به بانک را جزو پشتوانه پذیرفته و بالنتیجه در عمل میزان پشتوانه واقعی (طلا و نقره) قبلاً از شهریور ۱۳۲۰ به سی و سه و یک سوم درصد و بعد از آن به ۲۲٪ تقلیل یافت و نظر به اینکه هیچ کشوری امروز صددرصد پشتوانه برای پول خود نگاه نمیدارد و آمریکا که ثروتمندترین مملکت دنیاست قانوناً موظف

است فقط ۲۵٪ پشتوانه طلا داشته باشد فرمایشات جنابعالی درجلسه ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ برخلاف انصاف بوده و چون عده ای در ایران به جنابعالی معتقد هستند قطعاً آنها را نگران و گمراه کرده است.

اگر اوضاع ایران پس از وقایع شهریور ۱۳۲۱ و نگرانی فوق العاده مردم در نظر گرفته شود آنوقت معلوم خواهد شد که به چه جهت در آبان ۱۳۲۱ پشتوانه ایران به صددرصد ترقی داده شد. این عمل آن روز اقدام بسیار عاقلانه ای بود زیرا به واسطه جنگ این کشور قادر نبود با طلا و ارزهائی که از متفقین در مقابل ریال دریافت میکرد حوائج وارداتی خود را تأمین نماید و افزایش میزان پشتوانه درچنین ایامی نه تنها اشکالی تولید نمیکرد، بلکه تا حدی از نگرانی عموم نسبت به پول میکاست ولی اکنون که این کشور در مقابل اجرای اصلاحات وسیعی واقع گشته است که به تصویب مجلس شورای ملی رسید و بدون شک برای ایران حیاتی و ضروری و فوری و فوتی میباشد شایسته و عقلائی نیست که مبالغی از ذخائر ارزی کشور راکد و بلااستفاده بماند و برای انجام این اصلاحات این مملکت متوسل به قرضه از خارجه گردد.

تا زمانی که عمل تقلیل پشتوانه (به میزانی که باز هم از غالب کشورهای دیگر بیشتر است) به منظور ایجاد کارهای تولیدی و عمرانی است نه تنها خالی از هرگونه ضرر و زیانی است بلکه خودداری از این عمل مخالف مصالح مملکت است.

درضمن ملاقاتی که روز یکشنبه ۱۲ دی ۱۳۲۷ از جنابعالی کردم و در این موضوع بطور تفصیل مذاکره شد اگر بخاطر داشته باشید درپایان (البته پس از انکه شدیداً با تقلیل میزان پشتوانه مخالفت فرمودید) فرمودید که خوب است بهمان شصت درصد که در زمان اعلیحضرت شاهنشاه فقید تعین شده بود اکتفا کنیم. یکی دو روز قبل از تقدیم لایحه اخیر به مجلس شورای ملی نیز شنیدم همین نظر به یکی از آقایان وزیران بیان فرموده بودید.

در عالم ارادتی که به جنابعالی دارم آیا حق ندارم از جنابعالی گله کنم که تفاوت بین شصت درصد (آنهم درعمل به کمتر از نصف آن تقلیل یافت) و پنجاه درصد یعنی ده درصد چیزی نیست که جنابعالی را وادار کند که در مقابل ملت ایران بخدای لایزال قسم یاد کنید که لایحه تقلیل پشتوانه بحدی مضر بحال مملکت است که نمیتوان مضار آن را گفت؟

لایحه تقدیمی به مجلس پس از مطالعات زیاد و از طرف اشخاص علاقمند به وطنشان تهیه شده است. با تقلیل پشتوانه به ۵۰ درصد (۲۷ درصد کمتر از آنچه که فعلاً هست) مبلغی ارز و طلا از پشتوانه آزاد خواهد شد که امید میرود هم احتیاجات ریالی کشور را برای کارهای عمرانی تأمین خواهد کرد و هم مبلغی ارز برای خریدهای در خارجه تهیه خواهد نمود در حالی که اگر پشتوانه ۶۰ درصد تعیین گردد آنچه آزاد میشود باید برای تأمین احتیاجات ریالی کنار گذاشته شود و این عمل به صلاح کشور نیست زیرا همانطور که سابقاً گفته شد قسمتی از ارزی که باید به مصارف عمرانی برسد راکد خواهد ماند در

صورتی که اگر برای مخارج ارزی برای عمران و کارهای تولیدی مصرف شود یک قسمت از اسکناسهای ریال به این ترتیب جمع آوری میشود و این عمل خود به نفع اقتصاد ملی ماست.

در یک قسمت از اظهارات روز ۲۶ اسفند در مجلس شورای ملی چنین فرموده اید: «مجبور نیستید برای تولید و برای برنامه بروید قیمت طلای خودتان را کم بکنید...» برای رفع اشتباه که گویا تصور فرموده اید این عمل یک نوع تنزل ارزش ریال است لازم میدانم خاطر شریف را متذکر سازم که در لایحه دولت به هیچوجه من الوجوه در نظر نیست که ارزش ریال تنزل داده شود. در اینجا بیمورد نمیدانم عرض کنم که اگر چه در این لایحه بهیچوجه تنزل ریال در نظر نیست ولی اگر یک روزی چنین اقدامی مفید و لازم بنظر برسد مبادرت به آن نباید «خیانت عظیم به ملت» (به طوری که در ۱۳ دی ۱۳۲۶ در مجلس شورای ملی اظهار فرمودید) محسوب شود چه خود جنابعالی نرخ لیره را در ۲۰ بهمن ۱۳۰۹ موقعی که وزیر دارائی بودید از ۶۰ ریال به ۹۰ ریال ترقی دادید یعنی نرخ ارز را به پول ایران ۵۰ درصد بالا بردید و حاجت به ذکر نیست که در انجام این عمل نه خیانتی به ملت نفرمودید بلکه آن را با نهایت حسن نیت و خدمت به ایران انجام فرمودید.

اینکه فرمودید در نتیجه تصویب لایحه قیمتها بالا خواهد رفت به جنابعالی اطمینان میدهم که همین نوع اظهارات است که ممکن است بهانه ای بدست استفاده جو یان بدهد تا قیمتها را بالا ببرند وگرنه هرگاه ارزها و ریالهائی که به وسیله تقلیل پشتوانه آزاد میشود به مصرف ایجاد کار و افزایش ثروت و تکثیر تولید برسید و مالیاتهای معقولی نیز از صاحبان درآمدها دریافت بشود این عمل فی حد ذاته نباید موجب نگرانی باشد. بعلاوه اینکه این نکته را هم باید در نظر داشت که یک روزی باید به فقر و فلاکت مردم این مملکت تخفیف داده شود و این امر میسر نیست مگر با بکار انداختن ثروتهای طبیعی این کشور که خوشبختانه به مقادیر معتنابهی وجود دارد و برای نیل به این مقصود نباید از فراهم کردن وجوه و سرمایه های لازم هراسناک بود.

چون در ضمن بیانات ۲۶ اسفند فرموده اید: «...اراضی شهر بالا میرود... چرا باید بانک به (اسپکولا تورها) پول بدهد؟ این پول مملکت برای این است که به اشخاصی داده شود برای معاملات لازم و ضروری تجارتی...» به جنابعالی اطمینان میدهم که بانک ملی از دادن اعتباراتی که به منظور سفته بازی (اسپکولاسیون) برسد کاملاً اجتناب دارد و اگر هستند کسانی که اعتباراتی به عناوین مشروع از بانک دریافت میکنند ولی در حقیقت آن اعتبارات را به مصارف سفته بازی میرسانند بسیار خوشوقت خواهم شد که این اشخاص را لطفاً به بانک معرفی فرمائید تا از هرگونه معامله با آنها در آینده خودداری شود.

اما اینکه اظهار فرموده اید چرا با وجود اجازه مجلس شورای ملی بانک ملی به دولت قرض داده است لزوماً خاطر محترم را مستحضر میدارد که جمع قروضی که بانک ملی در

مدت تصدی اینجانب یعنی در شش سال اخیر به دولت داده بالغ بر دو هزار میلیون ریال است که تمام آن در مدت ریاست کل دارائی دکتر میلسپو تماماً به موجب قوانینی بوده است که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده.

اینجانب اطمینان کامل دارم که اگر علیرغم قوانین مصوبه و تقاضای دکتر میلسپو بانک ملی از دادن وام خودداری میکرد خود جنابعالی از اشخاصی میبودید که بانک را مورد تعرض قرار داده میفرمودید: بانک چه حق دارد از اعطای قرضه به دستگاههائی که تحت ریاست و اختیارات یکنفر خارجی قرار گرفته و مستشاران خارجی این وجوه را برای اداره امور مملکت لازم و ضروری میدانند امتناع ورزد و در چنین صورتی قطعاً بانک ملی را مسئول تمام نتایج سوء و عدم موفقیتهای آن مستشار خارجی معرفی میفرمودید. با این وصف از انصاف دور است که عمل بانک را که هم به استناد قوانین مصوبه و هم در زمان تصدی مستشاران خارجی بوده که جنابعالی بکرات استخدام آنها را با اختیارات تام و تمام برای اداره امور اقتصادی کشور تجویز فرموده اید اینگونه مورد اعتراض قرار دهید.

با توجه به توضیحاتی که در این نامه تقدیم گردیده نظر به اعتقادی که به میهن پرستی جنابعالی دارم و با توسل به جوانمردی و شهامت اخلاقی آن جناب تمنی دارم برای رفع اثرات بیانات ۲۶ اسفند خود هنگامی که لایحه پشتوانه دوباره در مجلس شورای ملی مطرح میگردد از دفاع از لایحه مذکور خودداری نفرمائید و از این راه نه تنها اینجانب را قرین امتنان بلکه در گذراندن قانونی که کاملاً به صلاح و صرفه کشور است کمک مؤثری بفرمائید.

چنانچه پس از ملاحظات این نامه توضیحاتی لازم باشد اینجانب خود را کاملاً در اختیار جنابعالی میگذارم که هر وقتی را که تعیین میفرمائید شرفیاب شوم و توضیحات بیشتری حضوراً بدهم.

ابوالحسن ابتهاج

مورخ ۲۴ فروردین ۱۳۲۸

جناب آقای ابتهاج

مرقومه عالی مورخ ۱۷ فروردین چند روز قبل شرف وصول بخشید. دو سبب موجب شد که در اشعار وصول آن تأخیر واقع گردید نخست کسالت عارضه موذی بود که از دو سه هفته به این طرف باعث زحمت اینجانب شده و از یک هفته به این طرف خیلی ناراحتم ساخته است سبب دوم آن است که بسیار تردید داشتم که آیا به آن مراسله مجادله آمیز اصلاً جوابی بدهم یا نه و برای اینجانب ناگوار بود که داخل احتجاج و جدلی بشوم که از منظور اصلی و غایت طریقت من که خیر مردم عامه است دور باشد لکن عاقبت فکر اینکه شاید اظهارات مندرج در مرقومه عالی موجب اشتباه و غفلت بعضی اشخاص که به الفاظ بیشتر از معنی و بقوت بیان بیشتر از حس وجدان اهمیت میدهند بشود ناچار عرض این چند سطر جواب را بطور اختصار لازم شمردم خصوصاً که طریقه آداب که اینجانب خود را در هر حال مقید به رعایت آن میدانم اشعار وصول مرقومه را مقتضی بود.

خلاصه مراسله عالی معطوف به چند نکته است اول جواب نقضی است و سعی در توجیه صحت یک اقدام تالی با وقوع نظیر آن در گذشته و شرح قانون سنه ۱۳۱۰ و قیاس آن با حالت حالیه و قصد نشر اسکناس در این زمان. علاوه بر اینکه جواب نقضی اصولاً مطلبی را حل نمیکند و دلیلی برای هیچ چیز نمیشود و حتی اگر در زمان سابق عملی ناصحیح به وقوع آمده باشد وقوع آن عمل بهیچوجه من الوجوه مجوز عملی نظیر آن در ازمنه بعد نمیشود اصلاً قیاس بدرجه ای قیاس مع الفارق است که باذنی تأملی بر هر شخص بی غرض و دارای ذوق سالم آن فرق عظیم آشکار میشود یک دقیقه تأمل در فرق عظیم و فاحش بل افحش اوضاع مالی و اقتصادی مملکت بین هیجده سال قبل و حالا هر گونه شکی را در سستی بنیان امروزه زائل میکند درآنوقت بودجه مملکت (که اساس اصلی صحت و سلامت مزاج مملکت است) موازنه داشت و حتی وقتی که اینجانب از تصدی وزارت مالیه مستعفی شدم وجه نقدی اضافه معادل قریب صدی ۳۰ کل بودجه سالیانه مملکتی در خزانه ذخیره گذاشتم. بودجه مملکت معتدل بود (قریب ۴۰ میلیون تومان) و بیشتر آن صرف کار میشد نه برای «حقوق» باطله. تجارت مملکت یعنی صادرات و واردات هم از موازنه زیاد خارج نبود و پول مملکت مثل امروز سیل آسا صرف واردات تجملی و کم لزوم نمیشد. میزان اسکناس بیش از ۳۴ میلیون تومان نبود یعنی کمتر از صدی پنج میزان فعلی. علاوه بر این سه نکته که اساس اعتبار دولت است امور مالی و اقتصادی تابع میل متنفذین و چپاول کنندگان سیاسی نبود و قدرتی مانع از گرمی بازار بازیگران اقتصادی و اداری بود و قطعاً ممکن نبود که دولت ۴۰۰ میلیون تومان یا بیشتر پول مردم (یعنی ودایع اهل مملکت را) از بانک ملی برای

معاملات و کسب تجارت دولتی و خرید قماش و قند و چای و آهن و غیره و غیره قرض بگیرد تا اجناس را به قیمت ارزان وارد کرده و به ملت خود به قیمتهای گران که گاهی اضعاف قیمت اصلی میشد بفروشد و عاقبت اصل قرض را پس ندهد و قسمت اعظم پول «در هیأت تصفیه» و «ادارات تصفیه» ولایت و پایتخت اصلاً از میان برود و آن هیأت صریحاً به دولت بنویسد که امکان تصفیه و وصول وجه نیست آنوقت وقتی بود که رئیس بانک ملی بعلت آنکه بدون تناسب با سرمایه ۸۰۰ هزار تومانی خود اعتبارات نامحکم باز کرده و از سرمایه تلف نموده بود محبوس شد ولی در این زمان از بانکی که ۳۰ میلیون تومان سرمایه دارد دولت بیش از ۴۰۰ میلیون تومان قرض گرفته و هنوز دنباله این هجوم به بانک قطع نشده و هر اقدام جدید را میخواهند با پول بانک یا ودایع مردم انجام بدهند چنانکه برای لوله کشی تهران و چندین کار نظیر آن بدون تأمل سروقت بانک میروند.

معذالک در آنوقت یعنی سال ۱۳۱۰ چنانکه در خود قانون هم منظور شده معادل شصت درصد اسکناسهای منتشره مسکوک نقره در جریان بود یعنی مردم مملکت معادل همان مقدار اسکناس هم که در ذخیره زیر قفل نبود نقره در دست داشتند و نمیدانم چرا این مقدار نقره منتشره در دست و پای مردم که کارگر غرو بی مزد خود را میتوانست بجای کاغذ به نقره فلزی بگیرد نباید در حقیقت (اگر نه اسماً ذخیره اسکناس و پشتیبان معتبر بیجک های منتشره شمرده شود توجیه و استدلال لفظی و فورمولی حقیقت را که مردم کوچه و بازار آن را وجداناً بهتر میفهمند و احساس میکنند از میان نمیبرد.

در آنوقت یعنی سال ۱۳۱۰ مقدار کل اسکناس در مملکت محدود و نسبت به حالا خیلی کم و معذالک کافی بود و لیره انگلیسی هم در حدود شش تومان از همان اسکناسها بود (که بعدها بدبختانه باز به اصرار شدید دو بانک و رأی دولت یا وجود مقاومت ممتد اینجانب قدری بالاتر برده شد) بنظر اینجانب افزایش اسکناس بعدها معلول تزاید احتیاجات مملکت نبوده است و مزاج مالی مملکت در ۱۸ سال قبل ۱۰ مرتبه سالمتر از این بود که هست بلکه باعث آن احتیاجات قشون خارجی در این مملکت شد که دولت را مجبور به نشر اسکناس کردند و برای ذخیره مقابل آنهم طلا و پول خارجی دادند ولی پس از جنگ این اسکناسهای محتاج الیه خارجیان جمع آوری نشد و در دست مردم و در جریان ماند و باعث تورم پول در این مملکت گردید و همان اسکناسها در دست محتکرین جمع و باعث صرف مجنونانه و اسراف آمیز گردید. زمینهای پنج قرانی بیابان اطراف تهران را به ده بیست تا ۱۰۰ تومان خریدند و فروختند و قیمت زمین و خانه و کرایه و بالنتیجه همه چیز فوق العاده بالا رفت و قوه خرید آن طبقه بی تناسب فزونی گرفت و مغازه ها پر از واردات تجملی بی معنی شد.

جهات دیگر خیلی مهمی هم مربوط بفرق اساسی سال ۱۳۱۰ و سال جاری وجود دارد که چون باید واضح و عیان باشد از شرح آن خودداری میکنم و دلیل عمده تقدیم لایحه با دو

فوریت در آن زمان نیز از آن نکات است که با اندکی تأمل واضح میشود.

مطلب دوم جنابعالی باز استدلال با ترتیب ذخیره اسکناس در ممالک خارجه و قیاس با آن نقاط است که آنهم از نوع مع الفارق است و در واقع قویترین دلیل برخلاف مقصود است چه اگر ممالک پر ثروت و با اعتبار و بسیار بسیار متنفذ برای اسکناس خود فلان مقدار ذخیره طلا را لازم دانسته باشند این فقره با هر منطقی مستقیماً دلیل قاطع براین باید باشد که ما که فقیرترین و بی موازنه تر و بی اعتبارتر هستیم باید حتماً لااقل سه برابر آن مملکت ذخیره طلای فلزی داشته باشیم تا هم مردم ایران به پول کاغذی ما اعتماد پیدا کنند و هم پول ما اعتبار بین المللی کافی کسب کند. قیاس ایران با آمریکا بقدری دور از تناسب است که بتوان بیان کرد و فی المثل به آن ماند که اداره تبلیغات ایران در مقابل انتقاد از مخارج بیهوده و اتلاف یک میلیون و سیصد هزار تومان برای بیانات خسته کننده و بی فایده خود جواب بدهد که آمریکا هم میلیونها دلار صرف تبلیغات میکند و غافل از آنکه «گرچه باشد در نوشتن شیر شیر» باشد.

لزوم وجود صددرصد ذخیره اسکناس در سنه ۱۳۲۱ را تصدیق فرموده و آن را برای کاستن از نگرانی مردم لازم و مفید میشمارید ولی معلوم نیست که چرا حالا باید نگرانی مردم با وجود موجباتی که خرابی اداری و مالی و اقتصادی و اسرافات و اتلافات آن را ده برابر مزید کرده کمتر از سابق بشود. اینجانب هیچوقت راضی نبودم که ذخیره اسکناس موجود یکشاهی هم کاسته شود لکن در مقابل اصرار و میل شدید جنابعالی به این کار با شصت و بهتر از آن هفتاد درصد موافقت کردم ولی منظور من طلای فلزی موجود بود نه ارز خارجی یعنی کاغذ ممالک دیگر که امروز شاید قابل تبدیل به طلا باشد و در موقع حوادث بین المللی اعتبار طلا نخواهد داشت چنانکه در جنگهای گذشته برای خرید از ممالک بیطرف دول محارب معظم مجبور میشدند عین طلا حمل کنند و یا طلا بپردازند اگر بنا باشد قسمتی از ذخیره شصت درصد هم ارز خارجی باشد و قسمت دیگرش پولهای ایران در مسکو و قسمت دیگر ودیعه در صندوق بین المللی و قسمت دیگر جواهرات (که بهیچ اساسی نباید پشتیبان اسکناس شمرده شود) نمیدانم دیگر برای ذخیره با اعتبار حقیقی یعنی طلای فلزی چند درصد میماند و در آن صورت مقابل پول کاغذی دست مردم مزدور یکدانه مروارید و یک مثقال طلا در مسکو و چند شیلینگ در لندن خواهد ماند که کم کردن قیمت لیره و شیلینگ هم هر روز به دست صاحبان خود آنهاست.

سوم آنکه مرقوم داشته اید که لایحه تقدیمی به مجلس «از طرف اشخاص علاقمند بوطنشان تهیه شده است و پس از مطالعات زیاد». در علاقمندی اشخاصی که شاید به صرافت طبع به این کار رأی داده اند و مخصوصاً در علاقمندی جنابعالی به مملکت برای اینجانب شبهه ای نیست و اگر وقتی لفظ خیانت را در اقدام به این نوع کارها در ضمن نطق استعمال کردم بلاشک مقصود خیانت عمدی نبوده بلکه خیانت اشتباهی است ولی نسبت

به مطالعه کافی آقایان اطمینان کامل ندارم چه از مقایسات دائمی با آمریکا و انگلیس چنین استنباط میکنم که بیشتر از توجه به مردم به مملکت خود و حال آنها به ممالکی نظر داشته اند که بطور غیرقابل قیاس با ثروت تر از ما هستند.

شرحی مرقوم داشته اید که «این عمل یعنی نشر اسکناس زیادی و پائین آوردن میزان اسکناس ذخیره تنزل ارزش ریال نیست». حقیقت آنستکه نمیدانم تنزل ارزش بچه چیز باید اطلاق شود و اگر مثلاً در مقابل یک تن طلا سه میلیون و نیم تومان اسکناس داشتید و فردا عزم کردید در مقابل همان مقدار هفت میلیون تومان اسکناس نشر کنید آیا قیمت اسکناس در حقیقت واقع کم نمیشود؟

چهارم راجع به اداره امور بانک است. درباب اینکه سیاست معاملاتی بانک براساس صحیح نیست و پول خود را (یا در واقع پول مردم را) به مردم و محل های ناسالم برخلاف منافع مملکت و مصالح طبقه زحمت کش ملت پاشیده ولو آنکه به اشتباه و نه از روی سوءنیت داخل بحث نمیشوم و میل ندارم برحسب تقاضای جنابعالی آنها را نشان بدهم اگر چه شکی در مطلب ندارم و خود خوب میدانید و میشناسید. اگر غیر از این بود نه اسکناس بانک کم میشد که برای نشر اسکناس تازه بعنوان مخارج برنامه این همه اصرار لازم دانسته شود و نه اعتبارات نامحدود صندوق بانک را خالی میکرد که شاید بیش از صد میلیون تومان برای گردش نزد وی نمانده باشد اگر بانک درمقابل عایدی سالیانه قریب بیست میلیون تومان ربح از قروض به دولت و قریب نصف آن ربح از قروض به اشخاص بودجه سالیانه ٢٤ میلیون تومانی اداری و قریب ٣٠ میلیون تومان مخارج ساختمانها و مبالغی عمده خرجهای دیگر نداشت و قسمت عمده از عایدات را بجای خرج ذخیره میکرد (یعنی بیش از آنچه حالا اندوخته دارد داشت) و اگر عایدات فروش نقره و طلا که بنا بر مسموع قریب به صد میلیون تومان بوده بجای بعض مخارج بی لزوم باز ذخیره میشد و یا بجای قرض دادن به دولت به عنوان فواید بانک به دولت یعنی صاحب سهام داده میشد و بار قرض دولت به بانک سنگین نمیشد امروز برای نشر اسکناس چنین اضطرابی نشان داده نمیشد.

اما اینکه بر سر هر جمله ای سخن از اصلاحات عمرانی و اقتصادی و تهیه وسائل رفاه مردم و برنامه هفت ساله به میان آورده میشود امیدوارم موجب ملال خاطر شریف نباشد اگر عرض کنم که اینجانب تصور نمیکنم این امور دخالتی در میل بنشر اسکناس داشته باشد چه این کارها امور سیاسی و مملکتی است و مربوط بدولت و مجلس است و باید اگر چنین ارتباطی بین دو امر بوده باشد اولیای دولت اصراری در این باب نشان بدهند در صورتیکه این مطلب سرّی است عیان و همه میدانند که تنها کسی که برای اینکار اصرار مخصوص دارد همانا رئیس بانک یعنی مدیر اداره صرافی است که طبعاً لزومی ندارد با برنامه یا لوله کشی یا اقدامات عمرانی مستقیماً کاری داشته باشد و چنین علاقه بلکه دخالتی افراطی نشان بدهد بلکه مثل هر ایرانی خیرخواه و وطن دوست علاقه عمومی به این نوع امور که غیر

از کار اختصاصی خودش است میتواند داشته باشد. نظر اینجانب این است که صلاح رئیس بانک ملی نیست که در امور عمومی مملکتی و وظایف دولت به این درجه مداخله نماید. اصلاً هم اجرای برنامه بلافاصله محتاج قرض از بانک ملی نیست و وجوهی که برای آن کار تخصیص شده اقلاً در سال اول و دوم و بلکه سوم هم کافی است و برخلاف آنچه در مقدمه لایحه اظهار شده بانک ملی هیچ نوع تعهدی در این باب ندارد و در هیچ موردی هم تا بحال نداشته است زیرا که قوانین مصوبه برای استقراض دولت به این عنوان بوده و هست که دولت مجاز است فلان مبلغ از بانک قرض کند نه آنکه بانک ملی مکلف است که به دولت قرض بدهد پس بانک ملی اگر پول داشت و میخواست قرض میداد والا فلا.

از مطالب و تلویحات و تعریضات خارج از متن مندرج در مرقومه شریفه که به آنها جواب لازم نمیدانستم و حالا هم نمیدانم و فقط برای دفع اضلال اشاره میکنم یکی هم نسبتی است که به اینجانب داده اید که مکرر و در کمیسیونهای متعدد اینجانب اظهار داشته ام که باید یک یا چند نفر خارجی آورده به آنها اختیارات تام و تمام داد تا مملکت ما را اداره نمایند چون نمیتوانم تصور کنم که چنین نسبتی به این جانب از روی عمد و قصد مخصوص تهمت خارجه پرستی و درمقابل اثبات احساسات وطن پرستی و غرور ملی خودتان است یقین دارم که اشتباهی درمخیله عالی پیدا شده زیرا که من نه کمیسیونهای متعدد با جنابعالی داشته ام و نه چنین بحثی در امور مختلفه به میان آمده بلکه فقط یکبار در جلسه کوچکی در حضور جناب آقای حکیم الملک و آقای نجم الملک و آقای دکتر سجادی و آقای مشرف نفیسی و خودتان در طرح لایحه برنامه بحثی شد که اینجانب ظاهراً فقط در یک جلسه از آن جلسات بودم و نسبت به مدیر عامل برنامه (فقط) اظهار عقیده کردم که بهتر است شخص لایقی از خارجه مخصوصاً از سوئد یا سوئیس استخدام شود. آقایان رئیس الوزراء و وزیر مالیه که مسئول اصلی این امر بودند عقیده مرا تصدیق نمودند و آقای نفیسی مخالف بود و جنابعالی هم با او موافقت میفرمودید لکن پس از قدری بحث خودتان هم با نظر من همراه شدید و قبول کردید. اگر واقعاً دارای چنین عقیده ای بودم که باید خارجیان امور مملکت ما را اداره کنند آن «عده ای» هم که میفرمائید در ایران به من معتقدند تا حال سلب عقیده کرده بودند و اظهارات من نمیتوانست بقول شما آنها را گمراه کند.

درختم کلام لب مطلب و جوهر بحث و جواب را درچند کلمه تلخیص میکنم: من در مجلس قسم خوردم و باز هم با جزمی راسخترقسم میخورم که نشر اسکناس جدید با همان ذخیره موجود و کم رنگ کردن پول ایران مضر و خطرناک و بلکه کمرشکن است و در مقابل خدا و ملت این اخطار را تکرار میکنم: پس از نشر اسکناس جدید (۱) قیمت اجناس و مخصوصاً ضروریات زندگی فقرا بالا خواهد رفت و نتیجه معکوس و نقیض اجرای برنامه هفت ساله را خواهد داشت و اثر آنرا خنثی خواهد نمود.(۲) قیمت زمین و خانه و کرایه

خانه ها و مزد کارگران بالا خواهد رفت. (۳) حقوق مستخدمین دولت بالا خواهد رفت و اگر نرود بزحمت بیشتری خواهد افتاد و ناچار نادرستی از اندازه فعلی بی قیاس هم بیشتر خواهد شد.(٤) نرخ اسعار خارجی بتدریج بالا خواهد رفت و اگر نرخی رسمی نگاهداشته شود در بازار آزاد ترقی عظیم خواهد بود.(٥) موازنه مالی و اقتصادی مملکت بیشتر مختل شده و بانک و دولت بخط مستقیم رو به ورشکستگی خواهد رفت.

بنظر اینجانب اشکالات فعلی بانک بی علاج نیست و تدابیری موافق مصلحت میتوان اندیشید که اگر مضیقه ای هست رفع شود من در شور و بحث در این طریق همیشه حاضرم و چون در اساس امر نیت و مقصود یکی است با توجه به خیر و صلاح عامه و تأمل و مشاوره از طریق انصاف حل اشکالات سهلتر از طریق مجادله و احتجاج است و چون اختلاف نظر خللی در اعتقاد اینجانب به نیکی نیت جنابعالی و علاقمندیتان بخیر مملکت نیاورده و همیشه از خداوند میخواهم که با تفضل خود همیشه ماها را براه راست دلالت نموده و به جنابعالی توفیق خدمت کرامت فرماید لذا بهر کمک که از دست من در این باب برآید همواره حاضرم و نمیخواهم نا گفته بگذارم که بنظر اینجانب سعی در جمع آوری اسکناس از دست مردم بتدریج هر اندازه ممکن باشد و شاید تبدیل اسکناسهای گرانبها به اسکناس خورده و کم بها یکی از تدابیر مفیدی باشد که وقتی که با چندین تدبیر دیگر که اساس آنها اعتدال و قناعت باشد توأم گردد تا حدی بگشایش کار مدد نماید.

چون وسائل تحریر و توزیع و مأخذ مراجعه برای جنابعالی مهیاتر است و من از دسترس داشتن به اوراق لازمه و مأخذ و همچنین وسایل کار از منشی و ماشین نویس و غیره قاصرم و نیز بعلاوه میل به تمدید احتجاج بی نتیجه و مزید ملال خاطر شریف ندارم اگر باز دنباله تحریرات و رد و بحث را گرفته باز جواب بجواب مرقوم دارید اینجانب اقدام بجواب نخواهم کرد و آنچه هم فعلاً عرض شد محض جلوگیری از گمراهی کسانی بود که سواد مرقومه شریف در ایادی آنها بنا بر مسموع میگردیده است و بهمین جهت قصد دارم سوادی از این مراسله خدمت جناب آقای رئیس الوزراء تقدیم دارم.

در آخر مرقومه اظهار مهیا بودن به ملاقات اینجانب فرموده و مرقوم داشته اید که اگر وقتی تعیین نمایم تشریف میآورید و توضیحات بیشتری میدهید اینجانب همیشه کمال میل به درک فیض ملاقات جنابعالی داشته و دارم و حالا هم خیلی خوشوقت میشوم اگر مایل باشید ترتیب ملاقاتی داده شود ولی البته نه فقط برای آنکه جنابعالی توضیحات بیشتری بدهید بلکه ضمناً توضیحات بیشتری هم بشنوید و من نمیخواهم نا امید شوم که وقتی که حسن نیت عالی با انصاف و مهیا بودن به سنجیدن عقاید مخالف قرین گردد کارها بتدریج به مجرای صحت و اعتدال برنگردد و لذا همه وقت به درک فیض ملاقات حاضر هستم.

سید حسن تقی زاده

نامه شماره ۱۲/۱
مورخ ۲۷ فروردین ۱۳۲۸

جناب آقای سید حسن تقی زاده

مرقومه عالی مورخ ۲٤ فروردین ۱۳۲۸ دیروز جمعه ۲٦ فروردین ۱۳۲۸ درمنزل عز وصول بخشید.

از آنجائیکه پس فردا برای معالجه عازم ارو پا هستم پاسخ آنرا پس از مراجعت خود بتهران مشروحاً معروض خواهم داشت و فعلاً بدینوسیله از جنابعالی خداحافظی میکنم.

ابوالحسن ابتهاج

نامه شماره ۳۹/۱
مورخ ۳ خرداد ۱۳۲۸

جناب آقای سید حسن تقی زاده

در تعقیب نامه شماره ۱۲/۱ مورخ فروردین ۱۳۲۸ خود اینک که بتهران مراجعت نموده ام بپاسخ نامه مورخ ۲٤ فروردین ۱۳۲۸ جنابعالی که مقارن حرکت اینجانب به ارو پا زیب وصول بخشیده بود مبادرت مینمایم و خیلی متأسفم که با توضیحات کافی و مفصلی که در نامه مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ خود برای رفع هرگونه ابهام و سوءتفاهمی داده بودم بازنگارش این نامه ضرورت پیدا میکند.

اساساً غرض اینجانب آن بود که خاطر محترم عالی را بحقایقی چند متوجه سازم و هرگز تصور نمیکردم که نامه اینجانب را «مجادله آمیز» و مبنی بر «احتجاج» تلقی فرمائید زیرا جنابعالی درپشت تریبون مجلس شورای ملی مطالبی بیان فرموده بودید که بدون شک عده ای را گمراه کرده و اینجانب بوسیله نامه خود فقط خواسته بودم که حتی المقدور حقایق را در ذهن آنجناب روشن سازم تا شاید از این ببعد در مجلس شورای مالی به این قبیل اظهارات که بزیان کشور منتهی میشود مبادرت نفرمائید و بسیار جای تعجب است که نامه ای که با این نیت مستقیماً بعنوان خود آنجناب نگاشته شده مجادله آمیز و مبنی بر احتجاج تلقی گردد.

در قسمت اول نامه مورخ ۲٤ فروردین ۱۳۲۸ تعریف و تمجیدی از اعمال دوره تصدی وزارت دارائی خودتان فرموده و بذکر این مطلب پرداخته اید که در آنزمان «... بودجه مملکت معتدل بود (قریب چهل میلیون تومان) و بیشتر آن صرف کارمیشده نه برای حقوق باطله...» در دو سطر بعد هم مرقوم فرموده اید «... میزان اسکناس بیش از سی و چهار میلیون تومان نبود...»

جواباً عرض میکنم که کمی رقم بودجه نمیتواند جزو افتخارات و آرزوهای ما باشد زیرا هر بودجه باید در درجه اول احتیاجات ضروری مملکت را تأمین نماید و اگر احتیاجات واقعی کشور رو بفزونی باشد رقم بودجه هزینه کشور نیز طبعاً باید افزایش یابد و این یک امری نیست که از مختصات کشور ما باشد بلکه حقیقتی است که در بودجه سایر کشورهای جهان نیز برأی العین مشهود میگردد.

اما اینکه فرموده اید بیشتر این بودجه چهل میلیون تومانی صرف کار میشد نه برای حقوق باطله، باید خاطر عالی را مستحضر سازم که امور تولیدی و انتفاعی که در زمان اعلیحضرت شاه فقید صورت گرفته است مانند ساختن راهها، ایجاد کارخانه های تولید، اعزام محصلین بخارجه و ایجاد دانشگاه و غیره هیچیک در زمان وزارت دارائی جنابعالی نبوده بلکه در دوره آنجناب برخلاف آنچه مرقوم فرموده اید قسمت اعظم همان چهل میلیون تومان نیز صرف حقوق کارمندان میشده است.

اصلاحات اقتصادی که در زمان اعلیحضرت فقید بعمل آمد با نطق و خطابه و منفی بافی و عوام فریبی و ذکر عدمیات انجام پذیر نبود بلکه برای آن اقدامات عظیم و سودمند ضرورت داشت که متدرجاً هم بمقدار پول در جریان و هم ببودجه هزینه کشور افزوده شود.

این بود که بودجه چهل میلیون تومانی سال ۱۳۱۰ بتدریج تا سال ۱۳۲۰ به چهار صد و بیست و سه میلیون تومان رسید و سی و چهار میلیون تومان اسکناس منتشره سال ۱۳۱۰ نیز بتدریج تا سال ۱۳۲۰ بدو یست میلیون تومان بالغ گردید. حتی دکتر میلسپو که علناً یکی از مخالفین سرسخت اعلیحضرت شاه فقید بشمار میرفت در کتاب خود موسوم به «آمریکائیها در ایران» عملیات دوره اعلیحضرت شاه فقید را محیرالعقول دانسته است. اما پس از شهریور ۱۳۲۰ افزایش نشر اسکناس معلول ورود قشون متفقین به ایران بوده و این نکته مورد تردید نیست که اگر قشون متفقین به ایران نمی آمدند و احتیاجات ریالی پیدا نمی کردند تا این اندازه به انتشار اسکناس ولو با پشتوانه صددرصد اقدام نمیشد. اینجانب با آنکه هیچوقت طرفدار و مدافع عملیات آن حکومت ها نبوده ام برخلاف انصاف میدانم که کسی بدون ملاحظه و توجه با اوضاع و احوال استثنائی آن زمان اعمال دولتهای وقت را مورد انتقاد قرار بدهد.

اینکه میفرمائید «... ولی پس از جنگ این اسکناسهای محتاج الیه خارجیان جمع آوری نشد و در دست مردم و در جریان ماند...» اعتراضی است که عده ای بی اطلاع و احیاناً مغرض به بانک ملی ایران میکنند که بهیچوجه معقول نیست زیرا اصولاً جمع آوری اسکناس به سه طریقه بیشتر میسر نیست. اول درمقابل دادن طلای پشتوانه، دوم درمقابل دادن ارز، سوم تقلیل میزان اسکناس بوسیله ضبط قسمتی از اسکناسهای منتشره و این طریقه سوم همان عملی است که در عده ای از کشورها انجام گردیده است.

طریقه اول را بانک ملی ایران نمیتواند قانوناً بموقع اجرا بگذارد زیرا ماده ۱۰ همان

قانونی که شخص جنابعالی در زمان وزارت دارائی خودتان در ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ به تصویب مجلس شورای ملی رسانیده اید (که این قسمت در قانون مصوب ۱۳ اسفندماه ۱۳۲۱ تائید شده) بانک ملی ایران را از دادن طلا درمقابل اسکناس ممنوع میسازد. طریقه دوم نیز با اینکه با مقررات خاص اجرا شده مورد اعتراض شخص جنابعالی قرار گرفته است که میفرمائید چرا دولت ارزهای خود را درمقابل ورود پاره ای کالا از دست بدهد و بنابراین اگر درمقابل اسکناسها ارز زیادتری داده میشد ناچار مخالفت زیادتری با عقیده جنابعالی داشت. طریقه سوم که عبارت از ضبط اسکناسها باشد از جمله اقداماتی است که امیدوارم در کشور ما هیچوقت به آن متوسل نشویم.

بعلاوه شاید اطلاع داشته باشید که «پول» تنها اطلاق به اسکناس نمیشود بلکه سپرده های مردم نزد بانکها با اسکناسهای در جریان فرقی ندارد چه هر دو وسیله پرداخت و قوه خریدند. بنابراین بفرض آنکه آن قسمت از «پول» که بشکل اسکناس در دست مردم است به وسائل مختلف از دست آنها خارج شود و به شکل «سپرده» درآید تازه اثر محوس در تقلیل قوه خرید یا تنزل قیمتها نخواهد داشت.

آنجا که نخستین بار ضمن نامه جنابعالی به اظهار نظر مثبت مبادرت شده است مرقوم فرموده اید «... شاید تبدیل اسکناسهای گرانبها به اسکناس خورده (خرده) و کم بها یکی از تدابیر مفیدی باشد...».

تصور میکنم که نظر آنجناب معطوف به اقدامی است که در انگستان به آن مبادرت کرده اند یعنی اسکناسهای درشت را به اسکناسهای ریز تبدیل نموده اند در صورتی که این اقدام در انگلستان بمنظور جلوگیری از بازار سیاه بوده است که اصولاً در ایران بدینوسیله نمیتوان به آن مطلوب رسید. در کشور ما متابعت از این رویه نه تنها اسکناسهای در جریان را از حیث مبلغ تقلیل نخواهد داد بلکه تعداد آنها را اضافه خواهد نمود و از این راه مبالغ خطیری هم بهزینه چاپ اسکناس خواهد افزود بعلاوه این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که درشت ترین اسکناس ایران یکهزار ریالی است که با مقایسه با اغلب کشورها خرده محسوب میشود.

راجع به پشتوانه اسکناس و میزان آن در زمان وزارت دارائی خودتان مرقوم فرموده اید «...چنانکه در خود قانون هم منظور شد (مقصود قانون مصوب ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ میباشد) معادل شصت درصد اسکناسهای منتشره مسکوک نقره در جریان بوده یعنی مردم مملکت معادل همان مقدار اسکناسی هم که در ذخیره زیر قفل نبود نقره در دست داشتند و نمیدانم چرا این مقدار نقره منتشره در دست و پای مردم... نباید در حقیقت (اگر نه اسماً) ذخیره اسکناس و پشتیبان معتبر بیجکهای منتشره شمرده شود....»

اینجانب اطمینان کامل دارم که در هیچیک از ادوار تاریخی و در هیچ نقطه ای از نقاط جهان حتی یکنفر هم مانند آنجناب پیدا نشده است که گفته باشد: پول جاری در

دست مردم که ممکن است آنرا ذوب کنند یا در صندوقهای شخصی نگاهدارند یا زیر خاک پنهان نموده یا حتی از کشور خارج کنند (چنانکه در ادوار مختلف بارها اتفاق افتاده است که مسکوک نقره ایران یا در داخله ذوب و یا بطور قاچاق از مرزها خارج شده) ممکن است جزو پشتوانه اسکناس قرار بگیرد. اگر بعقیده جنابعالی نقره در دست مردم را بتوان پشتوانه نامید پس بطریق اولی باید جائز باشد که گوشواره و دست بند و سینه ریز طلای زنهای کشور را هم بعنوان پشتوانه قبول نمود زیرا زینت آلات مزبور اقلاً از طلا ساخته شده و برای پشتوانه اسکناس شایستگی بیشتری نسبت به نقره دارد. خطای این عقیده نیازمند دلیل نیست.

جنابعالی مختارید که شصت درصد از مسکوک نقره در دست مردم یا احیاناً خارج شده از مرز را جزو پشتوانه اسکناس بدانید لیکن اینجانب و سایرین از قبول این عقیده معذوریم زیرا معتقدیم که لفظ «پشتوانه» را باید صرفاً به آن چیزی اطلاق نمود که نزد بانک ناشر اسکناس حفظ و نگاهداری میشود. با رعایت این معنی حداکثر پشتوانه ای که جنابعالی بموجب قانون ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ برای اسکناسهای این بانک قائل شده و به تصویب مجلس شورای ملی رسانیده بودید از ۴۰٪ تجاوز نمی نمود و بنابراین اول کسی هم که نبایستی با پشتوانه ۵۰٪ مخالفت بنماید قاعدتاً باید خود جنابعالی باشید و حال آنکه اکنون با این منطق مخالفت میورزید و راجع بفوریت واصل لایحه ایکه پشتوانه ۴۰٪ دوره وزارت دارائی جنابعالی را به ۵۰٪ میرساند یعنی ۱۰٪ هم افزایش میدهید در جلسه بیست و ششم اسفند ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی اظهار میدارید «... اینطور غافلگیر کردن و اینطور فوری آوردن خوب نیست.... اینکار بضرر ملت است و مخالف مصالح مملکت است و بحدی مضر است که میترسم بگویم... بخدای لایزال قسم است که این عمل فوق تصور آقایان برای مملکت مضر است...»

بی سبب نمیدانم که در اینجا میزان پشتوانه عده ای از کشورها را در دوره وزارت دارائی جنابعالی و میزان پشتوانه همان کشورها را در زمان حاضر به اطلاع عالی برسانم تا ملاحظه فرمائید که باوجود آنکه پشتوانه آن کشورها نسبت بآن تاریخ تقلیل یافته میزان پشتوانه ایکه دولت فعلی پیشنهاد کرده و مورد اعتراض جنابعالی واقع شده نسبت به آنچه خود جنابعالی بتصویب مجلس شورای ملی رسانیده اید لااقل ده درصد بیشتر است.

	میزان پشتوانه الزامی در ۱۳۱۰	میزان پشتوانه الزامی کنونی
فرانسه	٪۳۵	ندارد
انگلستان	٪۲۶	۲۰ درصد هزارم
آمریکا	٪۴۰	٪۲۵
ایتالیا	٪۴۰	ندارد

شیلی	٪۵۰	ندارد
استرالیا	٪۱۵	ندارد
کلمبیا	٪۶۰	٪۳۰
ایران حداکثر	٪۴۰	٪۵۰ طبق لایحه تقدیمی اخیر

جنابعالی درنامه خودتان در این خصوص میفرمائید: «...قیاس مع الفارق است... اگر ممالک پرثروت و با اعتبار و بسیار متمول برای اسکناس خود فلان مقدار ذخیره طلا را لازم دانسته باشند... ما که فقیرتر و بی موازنه تر و بی اعتبارتر هستیم باید حتماً لااقل سه برابر آن مملکت ذخیره طلای فلزی داشته باشیم...»

این منطق کاملاًناصحیح و حقیقتهً مایه حیرت است زیرااگرکشورهای ثروتمندحاضر نیستند قسمت اعظم دارائیهای فلزی و ارزی خود را بعنوان پشتوانه بلااستفاده و محبوس نمایند و آنها را در راه تولید زیادتری خرج میکنند بطریق اولی اولیای امور کشور فقیری مانند ایران که بیش از ۸۰٪ مردم آن گرسنه و برهنه میباشند و جنابعالی همیشه در ظاهر نسبت به آنها دلسوزی فرموده اید نباید این دارائی را مخفی کرده و به عنوان اینکه توانائی مالی ندارند مصائب مردم را با خونسردی و لاقیدی تلقی نمایند.

کشور ما امروز در حدود ۱۹۰ میلیون دلار طلا و ارز پشتوانه نگاهداری مینماید و مقررات قانونی حتی ما را از استفاده از یک دینار آن محروم میسازد در صورتی که کشور متمولی مثل انگستان به طوری که در بالا ذکر شد در مقابل هر یکصد هزار لیره اسکناس در حدود ۲۰ لیره پشتوانه طلا دارد و بقیه آن اسناد قرضه ایست که بانک بدولت داده است.

در نامه خودتان به اینجانب مرقوم میفرمائید که: «لزوم وجود صددرصد ذخیره اسکناس در سنه ۱۳۲۱ را تصدیق فرموده و آن را برای کاستن از نگرانی مردم لازم و مفید میشمارید ولی معلوم نیست که چرا حالا باید نگرانی مردم با وجود موجباتی که خرابی اداری و مالی و اقتصادی و اسرافات و اتلافات آنرا ده برابر مزید کرده کمتر از سابق بشود....»

اینجانب تصدیق میکنم که داشتن پشتوانه صددرصد را در سال ۱۳۲۱ برای اسکناسهای منتشره لازم میدانستم اما علل و موجبات آن زمان بهیچوجه با زمان حاضر یکسان نیست زیرا در آن تاریخ انتشار اسکناس بیشتر برای رفع حوائج متفقین بوده و ما با قراردادن پشتوانه صددرصد آنها را مجبور میکردیم که درمقابل هر اسکناسی که میگرفتند معادل آن طلا یا ارز بما تحویل بدهند و علاوه بر این نمیتوانستیم بعلت جنگ و بسته بودن راههای بازرگانی و کمبود تولید دنیا این طلاها و ارزها را به کالا تبدیل کنیم و رفع نیازمندیهای خود را از این حیث بنمائیم درصورتی که حالا میخواهیم مقداری از همان طلا یا ارزها را در راه عمران و آبادی کشور خرج کنیم و بر میزان تولید بیفزائیم و بنابراین داشتن پشتوانه صددرصد در حال حاضر با وضع اسف انگیز افراد کشور خلاف مصلحت و اصول اقتصادی میباشد.

در نامه خودتان خطاب به اینجانب میفرمائید «....در مقابل اصرار و میل شدید جنابعالی به اینکار با شصت و بهتر از آن هفتاد در صد موافقت کردم...»

باید یادآور شوم که در جلسه ای که در تاریخ ۱۲ دی ۱۳۲۷ با جنابعالی مذاکره کردم ابداً صحبت از ۷۰٪ نبود و جنابعالی با همان ۶۰٪ را پیشنهاد کردید.

دلیل این مطلب که چرا بانک ملی ایران بجای ۶۰٪ فقط ۵۰٪ پیشنهاد کرد و هیأت دولت هم این پیشنهاد را پذیرفت درنامه شماره ۵/۱ مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ اینجانب باستحضار جنابعالی رسیده است.

اما اینکه راجع به این ۶۰٪ میفرمائید: «.... ولی منظور من طلای فلزی موجود بود نه ارز خارجی ...» خوشوقتم از اینکه منظور خود را در این نامه تشریح فرموده اید زیرا در آن جلسه چنین نظری را ذکر نفرمودید. بهرحال هرگاه به لایحه تقدیمی دولت توجه بفرمائید مشاهده خواهید فرمود که پشتوانه پیشنهادی ۵۰٪ عبارت از طلا و ارزهای تضمین شده به طلا است که لااقل نصف این ۵۰٪ بایستی طلا باشد. درمورد ارزها هم اگر روزی ارزش آنها نسبت به طلا تنزل نماید بلافاصله تفاوت آن بما تأدیه خواهد شد. چنانکه چندی قبل به مناسبت ترقی مختصر طلا در بازار لندن تفاوت لیره های تضمین شده بما پرداخت گردید. با این وصف ملاحظه میفرمائید که ارزهای پشتوانه پیشنهادی فعلی از لحاظ ثبات ارزش مثل طلا است درصورتی که ارزهائی که جنابعالی در سال ۱۳۱۰ بعنوان پشتوانه برای اسکناسهای این بانک قائل شده بودید چنین تضمینی را نداشت.

در نامه خودتان به پولهای ایران در مسکو یعنی به مقدار طلا و دلاری که در اتحاد جماهیر شوروی داریم اشاره فرموده اید. با اینکه درلایحه پیشنهای دولت از این پولها بعنوان پشتوانه ذکری بمیان نیامده است معهذا چون ما این دلار و طلاها را طلب مسلم و غیرقابل انکار خود میدانیم و اطمینان کامل داریم که آنها را از بدهکار وصول خواهیم نمود دلیلی وجود ندارد که آنها را جزو دارائی خود نشان ندهیم. ضمناً لازم میدانم متذکر شوم که این قبیل اظهارات جنابعالی ممکن است توهماتی ایجاد کند که خدای نخواسته مالاً بضرر کشور تمام بشود.

درباره جواهرات نیز هر چند درلایحه دولت تصریح شده است که جزو پشتوانه نخواهد بود اما کسی که مسکوک نقره در دستِ مردم و یا خارج از کشور را «پشتیبان» پول بداند حق ندارد بوجود جواهرت پشتوانه اعتراضی نماید.

مرقوم فرموده اید که: «.... اگر مثلاً درمقابل یک تن طلا سه میلیون و نیم تومان اسکناس داشتید و فردا عزم کردید درمقابل همان مقدار طلا هفت میلیون تومان اسکناس نشر کنید آیا قیمت اسکناس در حقیقت واقع کم نمیشود؟»

برای اطلاع جنابعالی توضیح میدهم که اساساً ارزش اسکناس بهیچوجه وابسته به پشتوانه آن نیست بلکه ارزش آن بیشتر مربوط به تولید کشور است. هرگاه فرض کنیم که

یکی از کوههای ایران بنحو اعجازآمیزی تبدیل به طلا گردد ولی مقدار تولید کشور ثابت بماند و ما هم این کوه طلا را پشتوانه قرار بدهیم و به انتشار اسکناس اقدام نمائیم آیا قیمتها ترقی نخواهد کرد؟ تصور نمیکنم که جنابعالی در پاسخ مثبت این سؤال حتی لحظه ای هم تردید بفرمائید. اسکناس واسطه مبادله است و بخودی خود دارای ارزشی نیست و اگر تولید بهمان نسبت زیاد بشود انتشار اسکناس کوچکترین ضرری نخواهد داشت، لیکن هرگاه مقدار تولید ثابت بماند و اسکناس درجریان افزایش پیدا کند وضع اقتصادی کشور مختل خواهد گردید اعم از اینکه اسکناس دارای هزار درصد یا یک درصد پشتوانه ای باشد که در مقابل اسکناسهای در دست مردم تعویض نمیشود. پس بطوری که ملاحظه میفرمائید ممکن است اسکناس ۵۰٪ پشتوانه داشته باشد و قیمت کالاها ترقی نکند و ممکن است که هزار درصد پشتوانه داشته باشد و بهای اجناس بالا برود.

نسبت به مسئله بالا بردن نرخ ارز که آن را در تاریخ ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ درمجلس شورای ملی «یک خیانت عظیم به ملت» تلقی فرمودید اکنون درنامه خودتان چنین مرقوم داشته اید: «....لیره انگلیس هم درحدود شش تومان از همان اسکناسها بود (که بعدها بدبختانه باز به اصرار شدید دو بانک و رأی دولت با وجود مقاومت ممتد اینجانب قدری بالا تر برده شد)...»

از تلفیق جمله اخیر با اظهاراتی که درجلسه ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی فرموده اید این نتیجه بدست میآید که باوجود اینکه بالا بردن نرخ ارز به عقیده جنابعالی خیانت عظیم به ملت است معهذا خودتان این عمل را در سنه ۱۳۰۹ انجام داده و اکنون میفرمائید که تحت فشار دو بانک و همکاران خودتان در هیأت دولت بوده اید. جای بسی تأثر و تأسف است که یکی از رجال نامی و برجسته کشور که جزو زعمای انقلاب محسوب میشود و حتی بعضی او را «پدرمشروطه» میخوانند برای امضای خود از لحاظ مسئولیت ارزشی قائل نباشد و این تأسف به مراتب زیادتر میشود وقتی میبینم که از دو بانک مورد بحث یکی بانک خارجی بوده و دیگری هم در آن موقع تحت نظر مستقیم وزارت مالیه که جنابعالی متصدی آن بوده اید قرار داشته است. همه میدانند که هیچ لایحه یا تصویب نامه مالی جز با موافقت وزیر مالیه قابل طرح در هیأت وزیران نیست و با این وصف میفرمائید که در اثر فشار دو بانک و همکاران خودتان نرخ ارز را بالا برده اید. احترام و شخصیتی که اینجانب و عده زیادی از مردم ایران برای جنابعالی قائل بودیم از این نظر بود که شخص جنابعالی را دارای استقلال رأی و معتقداتی میدانستیم ولی با کمال تأسف اکنون دیده میشود که خلاف آن اظهار و اعتراف فرموده اید که فشار یک بانک خارجی و چند نفر از همکاران آنجناب در هیأت دولت موجب شده است که برخلاف معتقدات خودتان برخلاف مصالح کشور مرتکب عملی بشوید که آنرا خیانت عظیم به ملت ایران میدانسته اید.

این اولین مرتبه ای نیست که جنابعالی مسئولیت عمل خودتان را به عهده نمیگیرید و

سعی میفرمائید که آنرا به گردن دیگران بگذارید. هرگاه بخاطر داشته باشید روز ۷ بهمن ۱۳۲۷ نیز ضمن نطق خودتان در مجلس شورای ملی در مورد تمدید مدت قرارداد نفت اینطور بیان فرموده اید: «...باید عرض کنم که بنده در این کار اصلاً و ابداً هیچگونه دخالتی نداشته ام جز آنکه امضای من پای آن ورقه است... اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بوده....»

در عالم انصاف سئوال میکنم که اگر امروز وزیری مورد استیضاح یا انتقاد جنابعالی نسبت به عملی نظیر عمل سابق خودتان مبنی بر ترقی دادن نرخ ارز قرار بگیرد و فشار همکاران یا یک بانک خارجی را مجوز عمل خود معرفی نماید آیا برای چنین وزیر بخت برگشته ای آبرو و حیثیتی خواهید گذاشت؟ همه میدانند که در زمان تصدی وزارت مالیه آنجناب نرخ لیره شش تومان بود و آنرا به نه تومان ترقی دادید یعنی برای اولین بار در تاریخ ایران نرخ لیره از طرف وزیر مالیه رسماً ۵۰٪ ترقی داده شد. اکنون در نامه خودتان مرقوم میفرمائید که در آنموقع نرخ لیره «قدری بالا تر برده شد» هرگاه در قاموس جنابعالی نصف یا ۵۰٪ «قدری» نامیده میشود لابد مقداری که بتوان آنرا قابل ملاحظه دانست مثلاً ۵۰۰٪ خواهد بود.

اگر چنین است پس راجع به پشتوانه چگونه میتوان فقط وجود ۱۰٪ اختلاف را بین آنچه که شما قبول فرموده بودید و آنچه که دولت فعلی به مجلس شورای ملی پیشنهاد نموده است گناهی کبیره و عملی مضر بحال کشور دانست؟

مرقوم فرموده اید: «.... اگر بانک در مقابل عایدی سالیانه.... بودجه سالیانه ۲۴ میلیون تومانی اداری و قریب سی میلیون تومان مخارج ساختمانها و مبالغی عمده خرجهای دیگر نداشت و قسمت عمدهٔ از عایدات را بجای خرج ذخیره میکرد (یعنی بیش از آنچه حالا اندوخته دارد داشت) و اگر عایدات فروش نقره و طلا که بنا بر مسموع قریب بصد میلیون تومان بوده بجای بعضی مخارج بی لزوم باز ذخیره میشد یا بجای قرض دادن به دولت بعنوان فوائد بانک بدولت یعنی صاحب سهام داده میشد و بار قرض دولت به بانک سنگین نمیشد امروز برای نشر اسکناس چنین اضطرابی نشان داده نمیشد.»

در پاسخ این قسمت خاطر شریف را قرین استحضار میسازد که مدیرعامل این بانک دیناری از وجوه بانک را نمیتواند بدون تصویب شورای عالی خرج کند و بودجه هزینه این بانک لزوماً میبایستی طبق شق ده از ماده ۲۲ قانون اساسنامه مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ بتصویب شورای عالی برسد. شورای عالی این بانک هم از هفت نفر اشخاص صلاحیتدار و برجسته این کشور تشکیل شده که علاقمندی آنها نسبت به وظائف و مملکتشان کمتر از جنابعالی نیست و تا بودجه هزینه این بانک را مورد رسیدگی قرار ندهند و بضرورت و لزوم هر یک از اقلام مخارج پیشنهادی یقین کامل حاصل ننمایند بتصویب آن مبادرت نخواهند کرد. کلیه مخارجی هم که پس از تصویب شورای عالی صورت میگیرد از طرف هیأت

نظار مورد رسیدگی و بازرسی واقع گشته و درپایان سال گزارشی از طرف همان هیأت راجع به هزینه ها و سایرعملیات بانک به مجمع عمومی دارندگان سهام که عبارت است از وزیر مالیه و دو نفر دیگر که عموماً از طرف هیأت وزیران از میان سایر وزراء انتخاب میشوند تقدیم و در آن مطابقت هزینه های انجام شده با اعتبارهای مصوبه تائید میگردد.

برای توضیح بیشتری متذکر میشوم که هزینه بانک ملی ایران در سال ۱۳۲۶ درحدود دو یست و بیست و شش میلیون ریال و هزینه یکی از بانکهای خارجی که در ایران مشغول کار است قریب به پنجاه و هفت میلیون ریال بوده است لکن در همان سال بانک ملی ایران جمعاً ۱۶۳ شعبه و نمایندگی و باجه و آن بانک خارجی فقط ۱٤ شعبه داشته است مقایسه هزینه این دو بانک با در نظر گرفتن عده شعب هر یک از آنها این نکته را روشن میکند که هزینه بانک ملی ایران برای تشکیلات و ادارات مرکزی و شعب و نمایندگیهای آن نه تنها خارج از حدود معمول نیست بلکه نهایت صرفه جوئی در آن رعایت میشود. البته هرگاه بانک ملی ایران همانطور که منظور و آرزوی اینجانب است روزی بتواند شعبه ها و نمایندگیهای خود را حتی در تمام قراء و قصبات این کشور دایر نماید و عموم مردم از تسهیلات بانکی و نتایج اقتصادی آن برخوردار بشوند بودجه هزینه آن از میزان فعلی هم تجاوز خواهد کرد بنابراین صرف افزایش مبلغ هزینه یک بانکی را نمیتوان اساس قضاوت قرار داد بلکه باید سایر عوامل یعنی توسعه روز افزون امور و همچنین میزان درآمد و تعداد شعبه های آنرا نیز در نظر گرفت.

راجع به فروش طلا و نقره خاطر محترم را مستحضر میدارد که نصف عایدات آن به دولت داده شده و نصف دیگر در ذخیره این بانک باقی مانده است. چنانکه امروز اندوخته های بانک ملی ایران متجاوز از دو هزار میلیون ریال میباشد و حال آنکه در سال ۱۳۲۱ مبلغ آن از نود و هفت میلیون ریال تجاوز نمیکرده است.

اما راجع به ساختمانها معلوم نیست رقم ۳۰ میلیون تومان مذکور در نامه آنجناب مربوط بهزینه چند سال پیش به این طرف میباشد زیرا هرگاه مقصودتان هزینه کلیه ساختمانهای این بانک از بدو تأسیس آن تا امروز است مسلماً رقم کل آن از ۳۰ میلیون تومان تجاوز مینماید و هرگاه مراد جنابعالی هزینه سالیانه ساختمانهای این بانک میباشد باید عرض کنم که در هیچ سالی رقم آن به ۳۰ میلیون تومان نرسیده است. مثلاً در سال ۱۳۲۷ مخارج ساختمانهای این بانک در حدود ٤٤ میلیون ریال و کسری بوده است.

جنابعالی ضمن نطقهای خودتان در مجلس شورای ملی نیز چندین بار بانک ملی ایران را راجع به ساختمانها مورد اعتراض قرار داده اید. علت اقدام به احداث آنها اینست که در هیچ یک از نقاط کشور ساختمانهائی که متناسب با احتیاجات بانک باشد از قبیل خزانه ای محکم برای جا دادن پول و اسکناس و فلزات گرانبها و غیره و همچنین تالار معاملات و باجه های لازم برای مراجعه مشتریها و ارباب رجوع وجود نداشته است بانک ملی ایران قبل

از اینکه ساختمانهائی از خود احداث نماید خانه هائی را که بمنظور سکونت اشخاص ساخته شده است بحکم ضرورت اجاره میکند باوجود اینکه بنای آنها رفع نیازمندیهای این بانک را نمی نماید جمع اجاره بهای آنها رقم هنگفتی را تشکیل میدهد که پرداخت آن همه ساله ببودجه این بانک تحمیل میگردد. احداث ساختمانهای جدید علاوه بر رفع احتیاجات واقعی این بانک چنین هزینه گزافی را از بودجه سالیانه این بانک حذف و به دارائی غیرمنقول آن افزوده و درعین حال برای کارگرهای بیکار ایرانی بموقع خود ایجاد کار کرده و از این حیث تا حدی به اقتصاد عمومی کشور نیز کمک و مساعدت نموده است. تنها در سال ۱۳۲۷ بانک ملی ایران ناگزیر برای جاهائی که احداث ساختمان در آنها نشده است مبلغ سه میلیون و هشتصد و سی و پنج هزار و چهارصد و نود و یک ریال و هفتاد دینار (۳،۸۳۵،۴۹۱،۷۰) بعنوان اجاره بها پرداخت نموده است.

مرقوم فرموده اید: «... اما اینکه درسر هر جمله ای سخن از اصلاحات عمرانی و اقتصادی و تهیه وسایل رفاه مردم و برنامه هفت ساله به میان آورده میشود امیدوارم موجب ملال خاطر شریف نباشد اگر عرض کنم که اینجانب تصور نمیکنم این امور دخالتی درمیل بنشر اسکناس داشته باشد چه اینکارها امور سیاسی و مملکتی است و مربوط بدولت و مجلس است و باید اگر چنین ارتباطی بین دو امر بوده باشد اولیای دولت اصراری در این باب نشان بدهند... و همه میدانند که تنها کسی که برای اینکار اصرار مخصوص دارد همانا رئیس بانک یعنی مدیر اداره صرافی است...».

بجنابعالی اطمینان میدهیم که این تذکر نه تنها موجب ملال خاطر نیست بلکه موجب افتخار من است زیرا من از اشخاصی بوده ام که ضرورت اجرای برنامه اصلاحات اقتصادی را از سالهای پیش تذکر میدادم و بسیار خوشوقتم که اهمیت این موضوع حیاتی بطوری آشکار شد که مجلس شورای ملی تقریباً به اتفاق آراء لایحه قانونی اجرای برنامه هفت ساله را تصویب نمود.

گذشته از اینکه رئیس بانک ملی ایران که یکی از افراد این کشور است حق دارد برای سعادت و نجات مملکتش صاحب نظر باشد نکته ای که بر اینجانب مجهول میباشد اینست که هرگاه رئیس بانک نشر اسکناس با اطلاعات و بصیرتی که طبعاً بمناسبت شغل خود درمسائل مالی و پول و اقتصادی دارد بعقیده جنابعالی نباید جهت پیدا کردن راه حلی برای تأمین وسائل مالی اجرای برنامه هفت ساله و امور مهمه اقتصادی دیگری مانند آن با اولیای دولت تشریک مساعی نماید کدام یک از مقامات یا اشخاص صلاحیت دار دیگر میتواند با هیأت دولت درموارد لازمه همکاری و ارائه طریق نماید؟

اینکه ضمناً بانک ملی ایران را یک «اداره صرافی» معرفی فرموده اید لازم میدانم که اشتباه آنجناب را از این حیث مرتفع و خاطر شریف را متذکر سازم که بانک ملی ایران بموجب ماده اول قانون مصوبه ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ درمرحله اول یک بانک ناشر اسکناس و

عهده دار حفظ ارزش پول و تنظیم اعتبارات میباشد و بنابراین نامیدن آن به اسم «اداره صرافی» یا ناشی از عدم بصیرت گوینده یا با کمال تأسف بمنظور اهانت بیک مؤسسه ملی است. امیدوارم که این اشتباه جنابعالی ناشی از علت اول باشد.

در قسمت دیگر نامه خودتان چنین میفرمائید: «یکی هم نسبتی است که به این جانب داده اید که مکرر در کمیسیونهای متعدد اینجانب اظهار داشته ام که باید یک یا چند نفر خارجی آورده و بآنها اختیارات تام و تمام داد تا مملکت ما را اداره نمایند... فقط یکبار در جلسه کوچکی در حضور جناب آقای حکیم الملک و آقای نجم الملک و آقای دکتر سجادی و آقای مشرف نفیسی و خودتان در طرح لایحه برنامه بحثی شد که اینجانب ظاهراً فقط در یک جلسه از آن جلسات بودم و نسبت به مدیرعامل برنامه (فقط) اظهار عقیده کردم که بهتر است شخص لایقی از خارجه مخصوصاً از سوئد یا سوئیس استخدام شود آقایان رئیس الوزراء و وزیر مالیه که مسئول اصلی این امر بودند عقیده مرا تصدیق نمودند و آقای نفیسی مخالفت بود و جنابعالی هم با او موافقت میفرمودید لکن پس از قدری بحث خودتان هم با نظر من همراه شدید و قبول کردید....»

متأسفانه باید عرض کنم که برخلاف آنچه که مرقوم فرموده اید کمیسیونهای ما چندین جلسه بود و لزوم استخدام مأمورین خارجی را بیش از یکمرتبه تذکر دادید. البته من هیچوقت نگفته و نمیگویم که این عقیده حاکی از خارجی پرستی جنابعالی است بلکه تنها مقصودم بیان یک حقیقت بوده و هست. اما اینکه مرقوم فرموده اید که آقایان رئیس الوزراء و وزیر مالیه عقیده جنابعالی را تصدیق نمودند گویا فراموش فرموده باشید که اصلاً این آقایان به اظهار عقیده مثبت یا منفی در این باب مبادرت نکردند و ساکت بودند مگر اینکه موافقت خودشان را با عقیده جنابعالی در خارج از جلسات این کمیسیونها اظهار داشته باشند که بر بنده مجهول میباشد. هرگاه بخاطر داشته باشید علاوه بر مخالفت آقای دکتر نفیسی و اینجانب با استخدام مدیرعامل خارجی آقای دکتر سجادی نیز مخالف عقیده جنابعالی بودند و مخصوصاً اظهار میداشتند که با اطلاع و بصیرت فعلی افراد دیگر مردم ایران حاضر نخواهند بود زیر بار دادن اختیارات تام و تمام بخارجی ها بروند. اما اینکه میفرمائید که پس از قدری بحث خود اینجانب هم با نظر جنابعالی همراه شدم از این نسبتی که به من داده اید بسیار متحیر و متأسفم و بایستی عرض کنم که اینجانب نه آنوقت و نه اکنون و نه هیچوقت با این عقیده موافق نبوده و نیستم و نخواهم بود زیرا عقیده اینجانب همیشه این بوده است که ایرانی برای امور اداره امور خود لایق و قابل است و این عقیده مثل ایمان خدای بزرگ در من باقی و ثابت میباشد.

با درنظر گرفتن مراتب فوق باید خاطر نشان کنم که اسکناسی که دولت میخواهد در جریان گذارده شود برای مخارج اداری یا خرید کالاهای تجملی نیست بلکه برای این است که لدی الاقتضا بوسیله آن برنامه عمرانی هفت ساله را بموقع اجرا بگذارد تا میزان

تولید کشور بالا برود و در این صورت هیچگونه موجبی برای نگرانی باقی نخواهد بود. اکنون با فرض اینکه موقتاً درفاصله بین نشر اسکناسهای اضافی و تزئید مقدار تولید در بهای کالاها کم و بیش افزایشی هم حاصل بشود این مسئله بهیچوجه نباید ما را از اقداماتی که بدون شک برای این کشور یک مسئله حیاتی است بازبدارد. فقط قدری جرأت و شهامت لازم است تا بتوان بچنین منظوری نائل آمد و از نعمتهای گوناگون و ثروتهای خداداد این سرزمین وسیع متنعم و برخوردار گردید.

اینجانب در نامه شماره ۵/۱ مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ خود بجنابعالی اطمینان دادم که بانک ملی ایران از دادن اعتباراتی که بمنظورهای سفته بازی (اسپکولاسیون) برسد کاملاً اجتناب دارد و تقاضا نمودم که هرگاه کسانی را میشناسید که اعتبارات دریافتی از بانک ملی ایران را به مصارف سفته بازی میرسانند لطفاً به این بانک معرفی فرمائید تا از هرگونه معامله با آنها در آینده خودداری شود. اکنون درنامه خودتان به اینجانب اینطور جواب مرقوم میفرمائید: «.... میل ندارم برحسب تقاضای جنابعالی آنها را نشان بدهم... خود خوب میدانید و میشناسید....» بنظر اینجانب مضایقه کردن جنابعالی ازمعرفی این قبیل اشخاص سفته بازبه بانک (اگر حقیقتاً بصحت اظهارات خود اطمینان دارید) دور از انصاف و جوانمردی است زیرا معرفی آنها باعث میشود که اعتبارآنها پس از روشن شدن مطلب مسدود و از این راه خدمتی به اقتصادیات کشور بشود.

هرگاه بخاطر داشته باشید ضمن نطق ۲۱ آبانماه ۱۳۲۶ خودتان درمجلس شورای ملی اینطور فرمودید «....اگر کارها برمنوال صحیح و بر مقتضای عدالت و انصاف جریان داشت نه بانک حق داشت دیناری بدولت قرض بدهد و نه دولت بایستی چنین تقاضائی بکند مگر درموارد فوق العاده با تصویب مجلس شورای ملی بمقتضای اصل بیست و پنجم قانون اساسی ....ولی بدبختانه دولت دراین چند سال اخیر هزارها میلیون ریال از بانک ملی ظاهراً بعنوان قرض گرفته...»

چون از استناد به اصل بیست و پنجم قانون اساسی و اشاره به «این چند سال اخیر» چنین بر میآید که شاید تصور فرموده باشید که بانک ملی ایران در این اواخر و مخصوصاً در دوره فترت بدون رعایت اصل بیست و پنجم قانون اساسی و مصرحات شق ۱ ازماده ۴۱ قانون اساسنامه خود وامهائی بدولت داده باشد این بود که اینجانب برای روشن شدن مطلب و رفع هرگون نگرانی و سوءتفاهمی درملاقاتی که با حضور آقای نجم وزیرمالیه وقت با جنابعالی دست داد فهرست دیون دولت را با ذکر قوانینی که به استناد آنها بدولت وام داده شده است بجنابعالی تسلیم نمودم. وقتی که فهرست قوانین را ملاحظه فرمودید و برای جنابعالی یقین حاصل شد که بانک ملی ایران بدون تصویب مجلس شورای ملی بدولت وام نداده است از اینجانب معذرت خواستید و به من قول دادید که ضمن نطقهای بعدی خودتان درمجلس شورای ملی این نکته را بیان فرمائید تا عموم مردم بدانند که بانک ملی ایران بدون

تصویب مجلس شورای ملی بدولت وام نداده و نمیدهد. در همان جلسه بود که پس از اصغای توضیحات اینجانب با حضور آقای نجم حتی اظهار فرمودید که دیگر بجز مسئله ساختمانها که بعقیده جنابعالی باید محقر باشد بهیچوجه ایراد دیگری به بانک ملی ایران ندارید و اینجانب تذکر دادم که ساختمانهای محقر نمیتواند نیازمندیهای روز افزون بانک ملی ایران را مرتفع سازند.

از آن تاریخ تا روز ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ برخلاف وعده ای که فرموده بودید نه تنها ضمن نطقهای خودتان در مجلس شورای ملی بهیچوجه اظهار خلاف حقیقت خود را اصلاح نفرمودید بلکه نطق روز ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ آن جناب در مجلس متضمن فرمایش تازه ای بود بدین قرار «.....میگو ید بدولت داده بدولت نمیبایست بدهد میگو ید قانون از مجلس گذشته است. در قانون ننوشته اند که بانک مکلف است نوشته اند دولت مجاز است. آنها هم از خدا خواسته و داده اند....» در نامه خودتان هم اینطور مرقوم فرموده اید: «....قوانین مصو به برای استقراض دولت به این عنوان بوده و هست که دولت مجاز است فلان مبلغ از بانک ملی قرض کند نه آنکه بانک ملی مکلف است بدولت قرض بدهد.»

این بیانات حقیقتاً به بهانه جوئی شبیه تر است زیرا ازیکطرف میفرمائید که وام دادن به دولت باید با تصو یب مجلس شورای ملی باشد و پس از اینکه یقین حاصل میفرمائید که بانک ملی ایران وامی بدون اجازه مجلس بدولت نداده است اظهار میدارید که باوجود اجازه مجلس هم بانک ملی ایران نبایستی بدولت قرض بدهد.

اینجانب ضمن نامه شماره ۵/۱ مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ خود به استحضار آنجناب رسانیدم که جمع قروضی که بانک ملی در مدت تصدی اینجانب به موجب قانون بدولت داده بالغ بر دو هزار میلیون ریال است که تمام آن در مدت ریاست کل دارائی دکتر میلسپو بوده و هرگاه بانک ملی ایران علی رغم قوانین مصوبه و تقاضای مستشار خارجی مزبور از دادن این وامها بدولت خودداری میکرد اولین کسی که این بانک و رئیس کل آنرا شدیداً مورد اعتراض قرار میداد و آنها را مسئول عدم موفقیت دکتر میلسپو در اداره امور مملکت معرفی مینمود مسلماً خود جنابعالی بودید. حقیقتاً معلوم نیست که بانک ملی ایران باید بچه ترتیب رفتار کند تا مورد اعتراض آنجناب و عده معدود دیگری که هم فکر با آن جناب میباشند واقع نشود.

جنابعالی مراتب بی مهری را در اعتراضات خود به این بانک بجائی رسانیده اید که در نامه خودتان راجع به اعطای وام بدولت اینطور مرقوم میفرمائید: «...آنوقت وقتی بود که رئیس بانک ملی بعلت آنکه بدون تناسب با سرمایه هشتصد هزار تومانی خود اعتبارات نامحکم باز کرده و از سرمایه تلف نموده بود محبوس شد ولی در این زمان از بانکی که سی میلیون تومان سرمایه دارد دولت بیش ازچهارصد میلیون تومان قرض گرفته و هنوز دنباله این هجوم به بانک قطع نشده و هر اقدام جدید را میخواهند با پول بانک یا ودایع مردم انجام

بدهند چنانکه برای لوله کشی تهران و چندین کار نظیر آن بدون تأمل سر وقت بانک میروند......»

چون این بیانات اهانت آمیز است در اینجا باید یادآور بشوم که رئیس و معاون این بانک در آن وقت یعنی در اوائل تأسیس این بانک و در دوره وزارت مالیه جنابعالی دو نفر خارجی بودند و بعلت خیانت در امانت مورد تعقیب قانونی قرار گرفته بودند و وام دادن بدولت آنهم با اجازه مجلس شورای ملی یا بنا بتعبیر آنجناب «بازکردن اعتبارات نامحکم» جزو اتهامات آنها نبود. حقیقتاً از جنابعالی بعید و شرم آور است که خیانتها و جرائم آن دو نفر کلاه بردار خارجی را با خدمات کارکنان کنونی این بانک در یک ردیف قرار بدهید.

اخیراً شنیده ام که یک از همکاران اینجانب فرموده اید: «آیا ارقامی که بانک ملی ایران راجع بدارائی طلا و ارز خود منتشر میکند حقیقت دارد؟» قطع نظر از اینکه بازرس دولت و هیأت های مختلف دیگر از قبیل شورای عالی و هیأت نظار و هیأت نظارت اندوخته اسکناس و هیأت اعتبارات هر یک بسهم خودشان طبق مقررات قانون کلیه امور این بانک را با کمال دقت و مراقبت مورد رسیدگی قرار میدهند و حتی کوچکترین امری از امور این بانک هم از نظر این هیأتهای مخفی نبوده و نیست. اینگونه اظهارات جنابعالی با حسن اعتماد و حسن ظن کاملی که در موارد متعدد چه در ضمن نامه های خودتان و چه در بیانات شفاهی نسبت به من ابراز فرموده اید بکلی تباین و تناقض دارد و حقیقتاً من متحیرم که این رفتار و گفتارهای متناقض و غیرقابل توجیه جنابعالی را بچه چیز حمل نمایم.

اینجانب هرگز نمیخواهم عرض کنم که اظهارات آن جناب در اطراف بانک ملی ایران خدای نخواسته مبنی بر سوءنیت است بلکه معتقدم که تمام آنها در اثر سهو و نسیان میباشد.

یکی از دلائل مثبت این قضیه این است که اخیراً بیکی از همکاران اینجانب فرموده اید که امضاء کنندگان طرحی که در ۲۴ دیماه ۱۳۲۶ بقید دو فوریت بتصویب مجلس شورای ملی رسیده و بوسیله آن قانون مصوب ۲۸ آبانماه ۱۳۲۶ راجع بتفویض اختیار اجازه انتشار اسکناس به هیأت نظارت اندوخته اسکناس ملغی شده است خبط بزرگی نموده اند و الغای قانون اخیر صلاح نبوده است. جنابعالی در ضمن این اظهارات بکلی فراموش فرموده بودید که یکی از امضاء کنندگان آن طرح خود جنابعالی بوده اید و هم اکنون امضای آنجناب ذیل همان طرح در بایگانی مجلس شورای ملی دیده میشود.

در ختام نامه خود میفرمائید: «......من در مجلس قسم خوردم و باز هم با جزمی راسختر قسم میخورم که نشر اسکناس جدید با همان ذخیره موجود و کم رنگ کردن پول ایران مضر و خطرناک و بلکه کمرشکن است.... قیمت اجناس و مخصوصاً ضروریات زندگی فقرا بالا خواهد رفت و نتیجه معکوس و نقیض اجرای برنامه هفت ساله را خواهد داشت....»

اجازه میخواهم نظر عالی را باین نکته معطوف دارم که عده ای از اهالی این کشور

جنابعالی را از چهل سال قبل تا بحال بعنوان متخصص در ادبیات ایران میشناسند و از مکتب عالی استفاضه میکنند. جنابعالی با این تبحر و تخصص در سال ۱۳۰۷ کتابی بنام «مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سرفصلهای تمدن» مشتمل بر هفتاد و شش صفحه تألیف و در آن تبدیل الفبای فارسی را به الفبای لاتین از واجبات اولیه و ضروریات بدیهیه بشمار آورده اید. اما تقریباً در بیست سال بعد یعنی در تاریخ اسفندماه ۱۳۲۶ در دانشسرای عالی خطابه ای در موضوع «حفظ زبان فارسی فصیح» ایراد فرموده اید که در شماره ششم سال چهارم مجله یادگار درج شده است و ضمن آن چنین اظهار داشته اید: «اینجانب در بیست سال قبل تمایلی بقبول خط لاتینی برای فارسی داشته و رساله ای باسم مقدمه تعلیم عمومی در آن باب نوشتم ولی بعدها بواسطه معایبی که در اینکار دیدم و اندیشه خطری که برای مایه ادبی و زبانی خودمان پیدا کردم از آن عقیده عدول نمودم و اینک استغفار میکنم». با توجه به این سابقه و بدون اینکه قصد کوچکترین اهانتی بجنابعالی داشته باشم آیا حق ندارم سؤال کنم کسیکه در رشته تخصصی خود بیست سال تمام در اشتباه باشد نزد خود هیچ فکر کرده است که در مسائل پولی و بانکی و اقتصادی که نسبت به آنها شاید اطلاعات مقدماتی هم ندارد نباید لااقل با قید قسم اظهار عقیده نماید زیرا اشتباه در این قبیل امور و گمراه کردن عده ای اشخاص معصوم و ساده لوح ممکن است برای ملت ایران خیلی گران تمام شود و جبران آن بسهولت مقدور نباشد؟

به فرض آنکه پس از بیست سال دیگر جنابعالی متوجه اشتباه امروز خود بشوید و یکبار دیگر استغفار فرمائید تصدیق خواهید فرمود که این عمل جبران قسم های لایغفر جنابعالی را نخواهد کرد.

در خاتمه ناگزیرم این نکته را باستحضار آن جناب برسانم که چون در پایان نامه خودتان مرقوم فرموده اید که هرگاه پاسخی به آن بدهم دیگر اقدام بجواب نخواهید فرمود اینجانب نیز خود را مجاز میدانم که بموقع خود نامه های متبادله فی مابین را انتشار بدهم تا کسانیکه ممکن است ذهن آنها بر اثر نطقهائی که آنجناب راجع به بانک ملی ایران در مجلس ایراد فرموده اید مشوب شده باشد از مفاد این نامه ها استحضار حاصل نمایند و رفع هرگونه شبهه و نگرانی از آنها بشود.

ابوالحسن ابتهاج

ضمیمهٔ «د»

مربوط به صفحهٔ ۲۸۷

نامه به دکتر مصدق

به تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۳۱

جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر

طبق گزارش روزنامه های تهران آقای کهبد نمایندهٔ مجلس شورای ملی اظهاراتی علیه اینجانب کرده و اتهاماتی به من وارد نموده و نمایندهٔ دولت نیز اظهارات وی را تائید کرده است.

از جنابعالی متوقع نبودم قبل از پرسش از اینجانب اجازه فرمائید دولت مطالب ناروائی در باره بنده اظهار نماید که باعث تعبیر شود.

اینجانب در مقابل خدماتی که به مملکتم کرده ام هرگز توقع حقشناسی و قدردانی نداشته ام ولی انتظار حق ناشناسی هم ندارم و برای آنکه خدمات ناقابلم نزد آنجناب و پیشگاه ملت ایران روشنتر شود به عرض توضیحاتی که به ضمیمه تقدیم میشود مبادرت میورزم و تمنی دارم مقرر فرمائید سه نسخهٔ اضافی آن را که ضمیمه است برای درج در روزنامهٔ اطلاعات و کیهان و روزنامهٔ باختر امروز ارسال شود.

ابتهاج

بتاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۳۱

جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر

طبق گزارش روزنامه های تهران آقای کهبد نماینده مجلس شورای ملی یکهفته قبل اظهاراتی در مجلس علیه اینجانب کرده و اتهاماتی بر من وارد نموده و نماینده دولت هم اظهارات وی را تائید کرده است.

چون تصور میشود حقایق امر بر جنابعالی پوشیده باشد و ممکن است احیاناً آنرا برخلاف واقع به آن جناب جلوه داده باشند شرح زیر را که جریان قضیه را کاملاً روشن میسازد به اطلاع آنجناب میرساند و باوجود گرفتاریهای بی پایان جنابعالی تمنی دارم آنرا شخصاً مطالعه فرمائید.

در دوره جنگ اخیر (۱۳۲۱) بنا بر تذکر و در نتیجه اقدام و مذاکره اینجانب موافقتنامه ای بین دولت ایران و دولت انگلیس منعقد گردید که بموجب آن ۶۰ درصد کلیه موجودیهائی که ایران به لیره داشت به طلا تبدیل میگردید و ۴۰ درصد باقی مانده در مقابل تنزل یا ترقی نرخ لیره به طلا تضمین شده بود.

این موافقتنامه در ماه مارس ۱۹۴۶ (اواخر ۱۳۲۴) منقضی گردید. از آن تاریخ به بعد لیره هائی که به بانک ملی عرضه میشد نه قابل تبدیل به طلا و نه قابل تبدیل به دلار بود و حتی برای خرید جنس از کشورهائی که در گروه لیره قرار دارند قابل استفاده نبود زیرا در آن موقع انگلستان و ممالک گروه لیره قادر به صدور کالا به مقدار معتنابهی نبودند. این وضع اینجانب را وادار نمود به مسئولیت خود از خرید لیره و ارزهای دیگر که قابل تبدیل نباشد خودداری نمایم. بنابراین به کلیه شعبه های بانک ملی و همچنین به بانک انگلیس در ایران دستور دادم که دیگر از خرید این ارزها امتناع کنند. نماینده شرکت سابق نفت به محض اطلاع از این دستور به نخست وزیر وقت مراجعه و از تصمیم بانک ملی شکایت نمود. چون نخست وزیر وقت از چگونگی امر بی اطلاع بودند مشارالیه را به اینجانب ارجاع دادند و ضمناً جریان قضیه را از اینجانب سئوال نمودند و پس از شنیدن دلائل اینجانب تصمیم بانک ملی را تائید فرمودند. نماینده شرکت سابق به اینجانب مراجعه نموده اظهار داشت عمل بانک ملی در خودداری از خرید لیره عملیات شرکت را دچار وقفه خواهد کرد. در جواب به او گفتم: هیچ اینطور نیست و شرکت نیز میتواند بجای لیره به بانک ملی دلار بفروشد تا بانک ملی و مملکت بتواند از دلارهای خریداری برای احتیاجات کشور استفاده نماید و به او توضیح دادم که در غیر اینصورت برای بانک ملی غیرمقدور است که خرید لیره

را ادامه بدهد. نماینده شرکت تقاضای یک هفته مهلت نمود که با آن موافقت شد و بفاصله چند روز اطلاع داد که نمایندگانی از طرف شرکت سابق نفت برای مذاکره به تهران خواهند آمد.

دو نفر نماینده ای که از طرف شرکت سابق به تهران اعزام گردیدند سعی نمودند اینجانب را متقاعد سازند که شرکت قادر به تحویل دلار به طلا به بانک ملی نمی باشد و بنابراین فشار بانک بیهوده است ولی پس از آنکه دیدند بانک ملی از تصمیم خود عدول نخواهد کرد با دولت خود داخل مذاکره گردیدند و نماینده ای از طرف وزارت مالیه انگلیس به تهران عزیمت نمود و بالنتیجه موافقتنامه ای نظیر موافقتنامه زمان جنگ امضاء شد که به موجب آن ٦٠ درصد کلیه موجودیهای لیره ایران قابل تبدیل به طلا گردید و ٤٠ درصد باقیمانده در مقابل تنزل یا ترقی به طلا تضمین شد.

این ترتیب در جریان بود تا آنکه در ماه ژوئیه ١٩٤٧ (١٣٢٦) دولت انگلیس لیره را به طور کلی قابل تبدیل (به دلار) اعلام نمود. در این ضمن اینجانب بدستور دولت برای مشارکت در مجمع سالیانه صندوق و بانک بین المللی که آن سال در لندن منعقد میشد عازم اروپا شدم و در بیستم اوت در رم (ایتالیا) بوسیله روزنامه ها اطلاع یافتم که نخست وزیر انگلیس رسماً اعلام کرده است که انگلستان مواجه با مشکلاتی شده و به این جهت لیره دیگر قابل تبدیل به دلار نخواهد بود. چون این واقعه غیرمترقبه بود و از نظر دولت ایران اطلاعی نداشتم پس از ورود به لندن با نمایندگان وزرات دارائی انگلیس و با بانک انگلستان داخل مذاکره شدم و طرح موافقتنامه ای را پاراف کردم که بعد از بازگشت به تهران چنانچه مورد قبول هیأت دولت قرار گیرد امضاء شود.

موافقتنامه مزبور که بعداً به تصویب دولت رسید و امضاء شد از این قرار بود:

١- کلیه موجودیهای لیره دولت ایران و بانک ملی ایران برای خریداری احتیاجات کشور از گروه دلار قابل تبدیل به دلار باشد مشروط بر اینکه انگلستان نتواند عین کالاهای مورد حاجت ایران را بهمان قیمت و در همان مدت تحویل دهد. این شرط هم بنا بموافقت بعدی طرفین ملغی گردید بنحویکه برحسب تشخیص و تقاضای وارد کننده بانک ملی بدون هیچگونه قید و شرطی اعتبار دلاری برای واردات از کشورهای گروه دلار باز میکرد و بوسیله تبدیل لیره به دلار دلارهای لازم را به آمریکا میرساند.

٢- در صورت تنزل نرخ لیره دولت انگلیس جبران زیان وارده را در مورد لیره های ایران بنماید.

٣- کلیه لیره های ایران که در آن تاریخ مسدود بود برای واردات کالاهای مصرفی و ماشین آلات و کارخانجات و سایر کالاهای تولیدی آزاد و طبق شرائط بالا قابل تبدیل به دلار گردید. در اینجا لازم است عرض کنم که در مورد تضمین لیره های ایران در مقابل تنزل احتمالی نمایندگان انگلیس با نهایت شدت و جدیت از دادن چنین تضمینی امتناع

میکردند و اظهار میداشتند که پس از پایان جنگ دولت انگلیس تصمیم گرفته است بهیچ وجه تضمینی به احدی ندهد. از طرف دیگر اینجانب با کمال صراحت میگفتم که بدون تضمین مطلقاً حاضر نخواهم بود طرحی را پاراف نمایم.

استدلال اینجانب که بالاخره آنها را متقاعد نمود این بود که اگرچه هیچگونه احتمال تنزل لیره نمیرود ولی چنانچه برخلاف انتظار لیره تنزل کند و ضرری به ایران وارد گردد دولت انگلیس باید از عهده پرداخت خسارت برآید. صورت مجلس این مذاکرات که آقای احمد مجیدیان تنظیم کرده و خودش در کلیه این مذاکرات حضور داشت در بانک ملی ایران موجود است.

بالاخره پس از چندین روز مذاکره موفق گردیدم این تضمین را بدست بیاورم و موافقتنامه را پاراف نموده بتهران مراجعت کردم. این موافقتنامه نه تنها در آنموقع مورد قبول هیأت وزیران قرار گرفت بلکه از آن ببعد نیز هر سال بموجب تصو یبنامه سال به سال تمدید میگشت تا آنکه در ۱۳۳۰ از طرف انگلستان ملغی گردید و در آنموقع دولت خود جنابعالی و بانک ملی ایران بعمل بانک انگستان اعتراض شدید کردند و لغو آنرا به زیان ایران تشخیص و اعلام نمودند.

بعضی از اشخاص که از امور بانکی و اوضاع اقتصادی بین المللی بی اطلاعند این موافقتنامه را به زیان ایران تصور کرده و حتی اظهار داشته اند که در انعقاد آن منافع ایران تضییع شده است و حال آنکه هیچ کشوری موفق نشده است موافقتنامه پولی را انگلستان منعقد نماید که منافعش را بهتر از این تأمین نماید. ثانیاً تضمین لیره که در این موافقتنامه قید شده تا آنجا که اطلاع دارم جزبه چند کشور انگشت شماری چنین تضمینی از طرف انگلستان به هیچ کشوری داده نشده. ثالثاً اگر این تضمین وجود نداشت و بفرض آنکه تمام موجودیهای لیره ایران آزادانه قابل تبدیل به طلا بود بانک ملی مجبور میشد برای جلوگیری از تنزل احتمالی لیره هرچه لیره خریداری مینماید فوراً طلا خریداری کند در اینصورت در موقع احتیاج مجبور میشد طلا را بفروشد تا دلار و لیره مورد احتیاج را تهیه نماید و در معامله خرید و فروش طلا نیم درصد کارمزد تعلق میگرفت در حالیکه با استفاده از این موافقتنامه موجودیهای ایران نه تنها بدون هیچ خرجی به طلا تضمین شد بلکه لااقل صدی نیم هم بهره عاید مینمود.

در پائیز ۱۳۲۷ (۱۹٤۸) که بدستور دولت برای تمدید موافقتنامه از لندن عبور میکردم با رئیس شرکت سابق نفت در لندن ملاقات و مطلب ذیل را به او بیان کردم:

شرکتی که ادعا میکند ایران یکی از دو شریک آن میباشد و قسمت عمده منافع عظیم خود را از ایران بدست میآورد چرا تمام وجه نقدی خود را به لیره نزد بانکهای انگلیس میسپارد در حالی که باید نصف این ذخیره را نزد بانک ایرانی (بانک ملی ایران) نگاهدارد و به این ترتیب اقتصاد ایران از وجوه نقدی شرکت استفاده نماید.

بدیهی است که در ابتدا رئیس شرکت با اصل موضوع موافقت نداشت ولی بالاخره در نتیجه استدلالات اینجانب با اساس قضیه موافقت نمود لکن درمیزان پولی که نزد بانک ملی ایران امانت سپرده شود بحث داشت. اینجانب به استناد ارقام ترازنامه شرکت (در پایان ۱۹٤۷) اظهار میداشتم شرکت قریب بیست میلیون لیره وجوه نقدی موجود دارد که به بانکهای لندن سپرده است و نصف آن یعنی ده میلیون لیره را باید با همان شرائط نزد بانک ملی به امانت بسپارد. بالاخره پس از مذاکره مفصل رئیس شرکت سابق نفت حاضر شد پنج میلیون لیره نزد بانک ملی ودیعه بگذارد و ضمناً وعده داد که درآینده چنانچه موجودیهای نقد شرکت افزایش یابد (و اطمینان میداد که درتاریخ مذاکره مبلغ آن خیلی کمتر از بیست میلیون است که اینجانب ذکر کردم) وجوه امانتی نزد بانک ملی را نیز افزایش دهد. رئیس شرکت سابق نفت تذکر داد که قبل از انجام این معامله باید وزارت دارائی انگلیس (از لحاظ مقررات ارزی) آنرا اجازه دهد. لذا شخصاً به وزارت نامبرده در لندن مراجعه کردم و موافقت آنها را نیز تحصیل نمودم. به این ترتیب پنج میلیون لیره از وجوه متعلق به شرکت سابق نفت که تا آن تاریخ منحصراً نزد بانکهای انگلیس در لندن نگاهداری میشد در بانک ملی برسم ودیعه سپرده شد و بدیهی است که شرکت سابق نفت که صاحب آن پول بود هر وقت میخواست میتوانست از آن استفاده نماید. درعمل هم این مبلغ را بتدریج از بانک ملی ایران عیناً به لیره پس گرفته است و حتی گویا یک میلیون اخیر نیز در زمان نخست وزیری جنابعالی از بانک ملی ایران مسترد گردیده است.

یکسال بعد از این قضیه یعنی در ماه سپتامبر ۱۹٤۹ (شهریور ۱۳۲۸) بطوری که اطلاع دادند نرخ لیره ۳۰/۵ درصد تنزل داده شد و به این ترتیب باعث ترقی قیمت طلا به لیره به میزان ٤۳/۹ درصد گردید. بعد از چند ماه بانک ملی ایران صورت حسابی از کلیه دارائی خود و دولت به لیره و سایر ارزهای گروه لیره تهیه نمود و پس از موافقت دولت خساراتی را که در اثر تنزل لیره وارد شده بود دریافت نمود.

در هر حال بطوری که ملاحظه می فرمائید اینجانب مورد ایراد واقع شده ام که چرا وجوهی که متعلق به شرکت سابق نفت بوده و نزد بانک ملی ایران به امانت سپرده شده بود و جزو آن صورت محسوب نشده و از آن بابت ۲/۳ میلیون لیره خسارت مطالبه نکرده ام و این مبلغ را به نرخ بازار سیاه به ۵٦۰ میلیون ریال تبدیل کرده و مرا متهم نموده اند که ۵٦ میلیون تومان از مال ملت فقیر ایران برداشت نموده و به انگلیسها پرداخته ام در حالیکه یک دینار هم خسارت به دولت و ملت ایران وارد نگردیده زیرا وجوهی که به ترتیب فوق از طرف شرکت سابق در بانک ملی ایران برسم امانت تودیع گردیده بود مال آن شرکت بود و تعلق به بانک ملی یا دولت ایران نداشت. بنابراین از آن بابت خسارتی وارد نشده بود که قابل مطالبه باشد.

در اینجا لازم میدانم خاطر محترم را به نکات ذیل معطوف نمایم:

(۱) شرکت سابق نفت حاضر نبود به طیب خاطر لیره هائی به بانک ملی ایران بسپارد بلکه اینجانب با اصرار و ابتکار شخصی موفق شدم شرکت مذکور و وزارت دارائی انگلیس را وادار کنم که قسمتی از وجوه نقدی خود را نزد بانک ملی ایران به امانت بگذارد تا از آن راه وضع ارزی کشور تقویت پیدا کند و دولت ایران مجبور نشود مانند ادوار گذشته از شرکت سابق نفت با پرداخت بهره سنگینی استقراض نماید.

(۲) سپرده های شرکت سابق نفت و بانک انگلیس در ایران نزد بانک ملی ایران بدهی و قرض بانک ملی به آنها بوده که بعداً عیناً به صاحبان آنها مسترد گردیده است. چگونه میتوان ادعا نمود که این گونه بدهی های بانک از لحاظ احتساب ضرر ناشی از تنزل لیره می بایستی جزو دارائی بانک محسوب شود.

(۳) اگر فرض کنیم کشور دیگری تضمینی نظیر تضمین ایران در مورد موجودیهای لیره خود داشت و کشور مزبور مبلغ پنج میلیون لیره از وجوه خود را مثل شرکت سابق نفت نزد بانک ملی ایران به امانت سپرده بود آیا در موقع تنزل لیره میبایستی هم کشور مزبور و هم دولت ایران (اولی بعنوان مالک لیره هاست و دومی بعنوان اینکه امانتدار لیره هاست) هر دو تفاوت قیمت طلا را جداگانه دریافت نمایند، یعنی دولت انگلیس بابت یک مبلغ دو فقره خسارت پرداخت کند؟

(٤) در موقع تنزل لیره در شهریور ۱۳۲۸ نرخ لیره به ریال از ۱۳۰ ریال به ۹۰ ریال کاهش یافت. شرکت سابق نفت برای تأمین مخارج ریالی خود در ایران در آن موقع مبلغی در حدود دو یست میلیون ریال تا دو یست و پنجاه میلیون ریال در ماه احتیاج داشت و برای بدست آوردن این مبلغ ریال از یک میلیون و نیم تا دو میلیون لیره در ماه به بانکهای مجاز میفروخت. هرگاه قبل از تنزل لیره شرکت پنج میلیون لیره امانتی خود را که نزد بانک ملی داشت به ریال تبدیل نموده، یعنی به بانک ملی فروخته بود، مبلغ ٦٥۰ میلیون ریال در مقابل آن دریافت میکرد در صورتی که پس از تنزل فقط ٤٥۰ میلیون ریال از فروش همان لیره عایدش میگردید. بنابراین شرکت سابق در اثر تنزل لیره ۲۰۰ میلیون ریال نسبت به پنج میلیون لیره مورد بحث متضرر می گردید. بفرض آنکه شرکت قبل از تنزل این لیره ها را به بانک فروخته بود از یک طرف شرکت متضرر نمیشد و از طرف دیگر در وضع بانک ملی نیز تغییری حاصل نمی گشت زیرا بابت پنج میلیون لیره که بانک از قرار ۱۳۰ ریال خریداری کرده بود و جزو دارائی های بانک محسوب میشد و از آن ببعد میبایست از قرار ۹۰ ریال بفروشد در حدود ۲،۲۰۰،۰۰۰ لیره از دولت انگلیس بعنوان جبران ترقی طلا دریافت میکرد و باین نحو ضرری که از تنزل لیره به بانک ملی میرسید از طرف خزانه داری انگلیس جبران میشد. حال اگر فرض شود که بانک ملی برخلاف مفهوم و روح موافقتنامه و مذاکراتی که شده بود بابت پنج میلیون لیره شرکت سابق تفاوت را از دولت انگلیس مطالبه کرده بود تردیدی نیست که دولت مذکور جواب میداد که تنها کسی که در این قضیه متضرر شده

شرکت نفت است و چون بانک ملی نسبت به این پنج میلیون لیره ضرری نکرده و عین همان لیره را بصاحب آن مقروض است و موردی برای مطالبه خسارت ندارد.

(۵) بانک ملی ایران (برخلاف اشخاصی که اکنون اینجانب را مورد تهمت قرار میدهند) معتقد بود که صحت عمل و رعایت اصول امانت بزرگترین سرمایه بانک میباشد و خوشبختانه موفق شده بود که اعتقاد کامل مراکز بانکی دنیا را جلب نماید و به این جهت بسیاری از مسائل که در موافقتنامه ۱۹٤۷ تصریح نشده بود و در عمل پیش میآمد به نفع ایران حل شد. مثلاً با وجود آنکه درموافقتنامه تصریح شده بود که هرگاه ایران نتواند با شرائط مساوی کالاهای مورد احتیاج خود را در گروه لیره تهیه کند حق تبدیل لیره به دلار را خواهد داشت معذالک از روز اول اجرای موافقتنامه بین طرفین موافقت بعمل آمد که به محض مطالبه دلار از طرف بانک ملی به منظور وارد کردن کالا از گروه دلار بانک انگلستان دلارهای مورد تقاضا را بدون هیچگونه قید و شرطی در اختیار بانک ملی بگذارد. به این ترتیب در سال اول اجرای موافقتنامه (تا آنجائی که ارقام را بخاطر دارم) معادل هفتاد و پنج میلیون دلار و در سال دوم معادل یکصد و یک میلیون دلار از لیره به دلار تبدیل گردید. بعلاوه با وجود آنکه در موافقتنامه ۱۹٤۷ از حوائج دولت برای مخارج نمایندگیها در کشورهای گروه دلار و بابت محصلین ایرانی درآمریکا ذکری نشده بود معهذا درعمل کلیه احتیاجات دلاری مملکت از این بابت بوسیله تبدیل لیره به دلار فراهم گردید.

(٦) خود آقای کهبد طی بیانات خویش درمجلس (بطوری که در روزنامه اطلاعات هوائی مورخ ۱۵ بهمن درج گردیده) تصریح کرده است که تضمین لیره های ایران بمنظور جبران خسارت ناشیه از تنزل لیره بوده.

(۷) برخلاف آنچه اظهار شده است که اینجانب پس از اتمام عمل تصفیه حساب خسارت تنزل لیره متوجه شده ام که اشتباه کرده ام و درصدد برآمده ام صحه دولت را نسبت به عمل خود بدست بیآورم قبل ازآنکه حسابهای نهائی مربوط به موجودی های لیره ایران و سایر ارزهای گروه لیره به بانک انگستان تسلیم گردد و خسارت وارده به ایران تصفیه شود موضوع را به رئیس دولت گزارش دادم و نظر دولت را خواستار گردیدم.

رسیدگی به موضوع از طرف رئیس دولت به وزیر دادگستری ارجاع گردید و مشارالیه پس از مطالعه پرونده چنین نظر داد که لیره های شرکت سابق و بانک انگلیس در ایران نباید جزو موجودیهای دولت و بانک ملی منظور شود. گزارش آقای وزیر دادگستری در هیأت وزیران مطرح شد و هیأت دولت نیز با این نظر موافقت نمودند و آقای وزیر دارائی وقت مراتب را به بانک ملی ابلاغ کردند.

تردیدی ندارم که اگر این موضوع در زمان نخست وزیری جنابعالی روی میداد آنجناب نیز همین طور اظهار نظر میفرمودید. حال چنانچه آقایان کهبد و ملک اسمعیلی و بعضی از متصدیان فعلی بانک ملی ایران آنچه را که هیأت دولت وقت و بانک ملی در آن موقع

کاملاً صحیح دانسته اکنون مخالف مصالح کشوریا بقول خودشان کلاه برداری میدانند چون قضیه مشمول مرور زمان نگردیده و حتی زائل نشده است اگر مقصود آنها واقعاً خدمت به مملکت است مانعی نداشت هم اکنون تفاوت قیمت لیره به طلا را نسبت به وجوه متعلق به شرکت سابق نفت و بانک انگلیس در ایران را از بانک انگلستان مطالبه نمایند. هرگاه توضیحاتی که برای رفع شبهه در بالا بعرض رسید کافی و مقنع بنظر نمیرسد متمنی است چنانچه مقتضی بدانند مقرر فرمایند نظر چند متخصص معروف بین المللی در این باب خواسته شود.

یقین دارم اجازه نخواهید فرمود بجای قدردانی از خدمات صادقانه ای که در راه مملکت شده اکنون خادم صدیقی را بعنوان کلاه بردار متهم نمایند. تردیدی ندارم که هر شخص منصفی پس از اطلاع از جریان امر اینگونه تهمت ها را وارد ندانسته و متصدیان خدمتگزار را مجرم نخواهد شناخت. امیدوارم در اثر القای شبهه و اتهامات بیجا محیطی فراهم نشود که در آینده دیگر احدی در ایران جرأت نداشته باشد در راه خدمت به مملکت از خود ابتکاری بخرج بدهد.

در اینجا برازنده نمی دانم سوابق آن شخص را (با بانک ملی) که با نهایت ناجوانمردی این تهمت های شرم آور را به من وارد ساخته است به اطلاع جنابعالی برسانم زیرا چنانچه بخواهید از چگونگی مطلب اطلاع حاصل فرمائید پرونده های شعبه مرکزی بانک ملی ایران قضیه را روشن خواهد نمود.

ابوالحسن ابتهاج

ضمیمهٔ «ذ»

مربوط به صفحهٔ ۳۲۶

سخنرانی در کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی

برای آن که بتوانم توضیحاتی راجع به جنبه ارزی برنامه بدهم اجازه میخواهم مطالبی را به طور کلی به عرض آقایان برسانم تا شاید در ضمن آن خیلی مسائل روشن گردد.

احتیاجات کشور ما نامحدود و لایتناهی است در صورتی که قدرت و توانائی مالی ایران بسیار محدود میباشد در چنین وضعیتی باید احتیاجات ضروری و لازم را بر سایر حوائج کشور ترجیح داد و دید برای تأمین این حوائج و اجرای این اصلاحات ضروری چه مقدار پول و وقت لازم است و در آن مدت وجوهی که کشور میتواند به مصرف آن عملیات برساند چیست. هرگاه توانائی مالی کشور برای اجرای اصلاحات ضروری کافی باشد فکر قرض کردن از خارجه خیانت است ولی چنانچه برای اجرای حداقل اصلاحات وجوه خودمان کافی نباشد گرفتن وام از خارجه به شرط آنکه متضمن شرایطی که مخالف مصالح مملکت و استقلال کشور نباشد نه تنها لازم و ضروری بلکه مفید میباشد.

به موجب گزارشی که شرکت مهندسی موریسن نودسن آمریکائی راجع به برنامه هفت ساله ایران تنظیم نموده فقط در مدت چهار ماهی که متخصصین شرکت مزبور در ایران مطالعه نمودند در حدود ۲۴۰ طرح تولیدی (چه مستقیم و چه غیرمستقیم) بنظرشان رسیده است که هزینه اجرای آنها را به مبلغ ۱،۲۵۰ میلیون دلار پیش بینی کرده اند. بدیهی است چنین مبلغی از حدود توانائی ایران خارج است و چون به شرکت مزبور دستور داده شده بود که دو برنامه عمرانی تهیه نماید که یکی به مبلغ پانصد میلیون دلار و دیگری دو یست و پنجاه میلیون دلار باشد و منظور این بود که هرگاه متصدیان امر صلاح دانستند که دو یست و پنجاه میلیون دلار از بانک بین المللی وام گرفته شود و بانک مزبور حاضر شود با شرائط قابل قبول این مبلغ را قرض بدهد برنامه پانصد میلیون دلاری اجراء گردد والا به اجرای برنامه ۲۵۰ میلیون دلاری که منحصراً با وجوه خودمان عملی میشود اکتفا شود. به این جهت شرکت آمریکائی موریسن نودسن نیز دو برنامه متفاوت تهیه نمود ولی درباره برنامه ۵۰۰ میلیون دلاری چنین اظهار عقیده کرده است که هرگاه صد میلیون دلار دیگر به آن اضافه شود یعنی جمع هزینه آن به ششصد میلیون دلار برسد این برنامه کامل و مؤثر خواهد بود. نسبت به برنامه دو یست و پنجاه میلیون دلاری معتقد است که بحد کافی جامع نخواهد بود که در زندگی افراد این کشور مؤثر باشد. برنامه ای که از طرف هیأت عالی برنامه تهیه شده نیز در حدود ششصد و هفتاد میلیون دلار میباشد. در اینجا باید بگو یم گزارشی که از طرف هیأت عالی برنامه تهیه گردیده مورد ستایش و تقدیر تمام خارجیانی که آن را دیده اند واقع شده است و این مطلب میرساند که ایرانیان برای نجات مملکت خود از این ذلت و بدبختی معلم و قیم لازم ندارند. اگر اقدام به جلب متخصصین خارجی برای تهیه نقشه مقدماتی شد

دلیل آن این بود که در مذاکرات با بانک بین المللی نگویند و یا تصور نکنند که آنچه را ایرانیان راجع به استعداد خارق العاده کشور خود ادعا میکنند بر روی احساسات ملی بوده و قابل قبول نمیباشد. اتفاقاً در مذاکراتی که با روسأی بانک بین المللی در سال گذشته در لندن کردم کافی بود که برای نشان دادن استعداد و امکانات کشور خودم استناد به گفته های موریسن نودسن بنمایم. دراینجا یک نکته ای را هم باید به عرض آقایان برسانم. از یک طرف مردم این کشور تصور میکنند که بانک بین المللی در مقابل ایران زانو زده است و استدعا میکند که مبلغی پول به عنوان وام از آن بانک قبول کنید و از طرفی بانک بین المللی تصور میکند که ایران کیسه مفصلی دوخته و میخواهد با جلوه دادن وضعیت خود مبلغ خطیری از بانک بین المللی بسهولت به دست بیاورد.

در اینجا ناچارم عرض کنم که گرفتن وامی به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار از بانک بین المللی کار بسیار بسیار مشکلی خواهد بود ولی برای نجات ایران و خاتمه دادن به فقر و فلاکت امروزی وظیفه هر ایرانی است که سعی کند تا در این راه موفقیت حاصل نماید.

حال اجازه میخواهم مختصری راجع به وضع ارزی کشور به عرض آقایان برسانم.

بطور تقریبی درآمد و هزینه کشور ما به ارز از این قرار است:

از صادرات سالی ۱۰ میلیون لیره و از شرکت نفت سالی ۲۰ میلیون لیره که در حدود ۷ الی ۸ میلیون لیره آن حق الامتیاز دولت و ۱۲ الی ۱۳ میلیون لیره آن فروش شرکت به بانک میباشد و در حدود ۲ میلیون لیره نیز از درآمدهای متفرقه عاید میشود بنحوی که کلیه درآمد ارزی کشور ۳۲ میلیون لیره میشود. بعضیها هستند در این کشور که مسئله را بسیار سهل و ساده تلقی میکنند و نظرشان این است که تمام درآمد ارزی کشور در اختیار وارد کنندگان گذاشته شود و حتی پاره ای از این اشخاص معتقدند که دولت هیچگونه دخالتی در نظارت واردات و سهمیه بندی نداشته باشد. با کمال تأسف باید بگویم که قضیه به این سادگی نیست زیرا اولاً یک ملت عاقل مثل یک تاجر با فهم و عاقلی هیچ وقت حسابهای خود را بر چنین اساس متزلزلی قرار نمیدهند واز ۲۰میلیون لیره ارز درآمدحاصل ازعملیات شرکت نفت قسمت اعظم آن،یعنی۱۲الی۱۳ میلیون لیره،ارزی است که شرکت نفت برای مخارج ریالی خود درایران ازقبیل پرداخت مزد کارگران وساختمان ابنیه و غیره مصرف مینمایند. این مبلغ ممکن است روزی تقلیل یافته یا حتی بکلی از بین برود. بنابراین نمیشود اقتصاد ملی یک کشور را بر روی چنین اساس متزلزل و متغیری قرار داد. ثانیاً با احتیاجات لایتناهی این کشور و مردمان آن که شاید از فقیرترین افراد بشر باشند گناه است که تمام درآمد ارزی مملکت فقط به مصرفی از قبیل قند و شکر و قماش برسد که پس از مصرف آنها چیزی از آن باقی نماند زیرا عاقبت چنین عملی فلاکت و فنا است و آن روزی که یکی از منابع درآمد ارزی فعلی خشک شود این مملکت باید دست گدائی به طرف خارجیها دراز کند و بر فرض محال که این درآمدها الی الابد باقی بماند دور از عقل و

منطق است که تمام آن به مصارف جاری برسد. در چنین وضعیتی مردم عاقل احتیاجات ضروری خود را که عبارت از عملیات تولیدی باشد در درجه اول قرار داده و تمام مخارج غیرضروری را فدای آنها میکنند. من نمیگویم که ایران نباید واردات اجناس مصرفی داشته باشد زیرا مردم این مملکت باید زنده باشند تا بتوانند کار کنند و برای زنده ماندن لازم است که لباس داشته باشند و خوراک بخورند که قسمتی از آنها از خارجه وارد میشود ولی معتقدم که بر زمامداران این کشور واجب است که واردات اجناس مصرفی را بحداقل امکان محدود نمایند و تمام درآمدهای کشور را به ضمیمه تمام اندوخته های کشور حتی طلاهائی که بانک ملی در زمان جنگ به دست آورده و احیاناً خود من باعث به دست آوردن آنها شده ام به مصارف تولیدی برسانند تا به جای وجوه و ذخائر طلائی که خرج میشود ثروتی ایجاد شده باشد که برای مردم این مملکت کار و درآمد و فعالیت ایجاد کند. انگلستان که یکی از ثروتمندترین امپراطوری های پهناور دنیا بوده و هنوز هم خیلی ثروتمند است اجازه نمیدهد که یک سوزن بدون توجه به منافع اقتصادی آن کشور از انگلستان خارج و یا به آن مملکت وارد شود و وقتی چرچیل میخواهد به فرانسه برود باید صبر کند تا یک نفر او را دعوت کند والا فقط ۳۵ لیره در سال برای توقف در خارجه به او میدهند ولی در این مملکت هر کس که پولی تهیه میکند فوراً تذکره میگیرد و میرود در خارجه و همه میدانند که چطور پول خود را خرج میکند. ثالثاً ذخائر نفت ایران باوجود این که این کشور شاید از غنی ترین کشورهای نفت خیز دنیا باشد متأسفانه روزی تمام خواهد شد. یک ملت عاقلی نباید چنین ثروتی را که ایجاد آن از میلیونها سال پیش شروع شده از دست بدهد و پولی را که در مقابل آن تحصیل میکند به مصارف تجملی و غیرلازم برساند. این عمل گناهی است که قابل جبران نمیباشد باید اکنون که ثروت این کشور به شکل نفت از مملکت خارج میشود با پول آن ثروتها و منابع دیگری ایجاد کرد که جبران آن را بنماید.

آقایان، مشکلات عظیم ایران و رفع بدبختیهای این ملت گرسنه و برهنه و مریض را نمیتوان از راه موقوف کردن آبدارخانه وزارتخانه ها و بیرون کردن یک مشت مستخدمین دولت حل کرد. باید کاری غیر از کارهای کوچک و حقیر فعلی کرد تا مملکت را از خواب فعلی تکان داده و مردم حس بکنند که زمامداران کشور بالاخره در فکر اصلاح وضعیت آنها هستند و ببینند که وضعشان روزبروز بهتر میشود. با نطق و خطابه و اظهار وطنپرستی دیگر نمیتوان این مملکت را اداره کرد. یقین دارم آقایان بهتر از بنده میدانند که در دنیای امروز حفظ استقلال ایران منوط به انجام اصلاحاتی است که وضع زندگی مردم این کشور را تغییر بدهد تا لااقل زندگانی ای که شبیه به زندگی آدمیزاد باشد داشته باشند.

همانطور که قبلاً عرض کردم من معتقدم که سریعترین راه اصلاح فرهنگ و بهداشت و ادارات خراب این مملکت اصلاحات اقتصادی است که مردم را نسبتاً متمکن ساخته تا بتوانند در فکر فرهنگ و بهداشت خود باشند.

از کل مخارجی که به مصرف برنامه خواهد رسید طبق تشخیص شرکت موریسن نود سن کمتر از پنجاه درصد ارز و قدری بیشتر از پنجاه درصد به ریال است. طبق نظر هیأت عالی برنامه و پیش بینی که شده است مخارج ریالی یعنی آنچه که در داخله کشور خرج خواهد شد در حدود شصت درصد و مخارج ارزی چهل درصد خواهد بود. بانک بین المللی نمیتواند و حاضر نخواهد بود به ایران ریال قرض بدهد بنابراین آنچه ممکن است ما از بانک بین المللی قرض کنیم به ارز میباشد که به مصرف خرید ماشین آلات و تأسیسات و مصالح و پرداخت حقوق و دستمزد متخصصین خارجی خواهد رسید. تهیه ریال فقط باید به وسیله خود ایرانیان بشود و تنها دستگاهی که در ایران میتواند ریال بوجود بیاورد بانک ملی ایران است. شنیده ام که گفته شده است از بانک ملی ایران نباید وام گرفته شود من هم با این نظر موافقم و بهمان دلیل در دوره فترت که متجاوز از یکسال و نیم طول کشید باوجود آنکه خیلی کارها به وسیله تصو یبنامه انجام گرفت بانک ملی دیناری به دولت قرض نداد و تا زمانی که متصدی بانک ملی هستم قول میدهم که با دادن وامهائی که به مصرف مخارج غیرتولیدی دولت برسد مخالفت خواهم کرد. ولی معتقدم وقتی که دولت برای تولید و افزایش کار و ثروت و اجرای برنامه ای که طرحهای آن یکایک قبلاً تهیه شده و مورد رسیدگی قرار گرفته و به تصو یب مجلس شورای ملی رسیده است و در آن هیچ رئیس دولت و وزیری در آینده نمیتواند به میل و سلیقه خود تغییری بدهد به وام احتیاج داشته باشد در چنین حالی معتقدم که بانک ملی موظف است تا آخرین حد امکان در راه اجرای این مقصود کمک نماید و هیچ خدمتی بالا تر از این نمیتواند بانک به ایران انجام بدهد.

آقایان، آمریکا که غنی ترین کشور جهان است در مقابل اسکناسهای منتشره خود فقط ۲۵ درصد طلا پشتوانه دارد. ایران که از فقیرترین کشورهای جهان است، و در اینجا توضیح میدهم که منظور از این فقر فقر آنی است نه استعداد و امکانات آینده، ایران با این حال در مقابل اسکناس خود صددرصد پشتوانه طلا یا ارزهای تضمین شده به طلا باید داشته باشد. من که رئیس بانک ناشر اسکناس هستم و قسمت اعظم طلا و ارزهای بانک در زمان من و در اثر اقدامات من تهیه شده است به آقایان عرض میکنم نگاهداری طلا در خزانه های بانک در مملکتی که مردم آن گرسنه و برهنه و مریض و بیسواد و فقیر هستند گناه است همانطور که خرج کردن این طلاها و این اندوخته ها برای مصارف تجملی و غیرلازم گناه میباشد. بنابراین مقررات مملکتی باید اجازه دهند که بانک بتواند برای اجرای برنامه در صورت لزوم اسکناس منتشر کند چیزی که باید تشخیص داد این است که آیا ما به اجرای چنین برنامه ای احتیاج حیاتی داریم یا نه. اگر داریم باید برای اجرای آن پول پیدا کنیم. باید شهامت داشت و به مردم گفت که اگر اسکناس منتشر و از خارجه قرض گرفته میشود برای این نیست که مفت دور ریخته شود. باید گفت و نشان داد که میخواهیم کارهائی بکنیم که بحال شما مفید باشد و این پولها دو باره برگردد. ملت ایران خوب را از بد

تشخیص میدهد مخصوصاً وقتی که ششماه عمل نشان دادید. باید کاری کرد که هیچ دولتی نتواند دستگاه برنامه را تغییر بدهد دستگاهی باید بوجود بیاورید که بدانید با ایمان و درستکار هستند من ایمان دارم که باوجود تمام مشکلات عظیمی که در کشور ما برای انجام این کارهای بزرگ وجود دارد و نه من و نه هیچ کس نمیتواند منکر این مشکلات عظیم باشد این کار به دست ایرانی انجام پذیر است و احتیاج به معلم و مربی خارجی نداریم.

اما این که صحبت از افزایش اسکناس میشود و بعضیها میگویند هزینه زندگی بالا میرود تا حدی صحیح ولی در بعضی موارد ناصحیح است. افزایش اسکناس اگر بمنظور مخارج بیهوده و جاری بشود البته هزینه زندگی بالا میرود زیرا این گونه مخارج ثروتی تولید نمینماید در صورتی که اسکناس منتشره به منظور تولید ثروت و کار افزایش یابد و به همان میزان که حجم پول بالا میرود ثروت و درآمد افزایش یابد به فرض آنکه هزینه زندگی ترقی کند خطرناک نیست. مقصود این است که عمل انتشار اسکناس فی حد ذاته خطرناک نیست باید توجه بطرزمصرف پول داشت. مثلاً درآمریکا که اسکناس منتشره آن ۲۷میلیارد دلار است در صورتی که در افغانستان شاید از ۲۷ میلیون کمتر باشد نمیتوان گفت افغانستان از آمریکا خوشبختتر است اگر مقدار پول امروز را در ایران با ۲۵ سال پیش مقایسه کنیم البته حجم آن به مراتب زیادتر شده ولی این نکته را نیز باید در نظر داشت که ۲۵ سال پیش ایران نه راه آهن داشت و نه کارخانه و نه راههای شوسه و نه دانشگاه. بدون شک هر ملتی که سطح زندگانی او به واسطه تغییر زندگانیش بالا میرود احتیاج به مقدار بیشتری پول دارد و برعکس در جامعه ای که حوائج زندگانی آنها محدودتر است احتیاج به پول آنها کمتر. غالباً شنیده میشود که میگویند چه خوب ایامی بود آن زمانی که مردم با ماهی چند تومان زندگی میکردند. این طرز فکر غلط است. اگر ملتی که هزینه زندگی آن چندین بار ترقی کرده است درآمدش هم بهمان تناسب بالا رفته باشد به هیچوجه نمیتوان گفت که دچار زحمت و بدبختی شده است. مثلاً اگر کارگر ایران در۱۳۱۸ روزی چهار ریال اجرت میگرفته و امروز روزی ۳۵ الی ۴۰ ریال میگیرد یعنی درآمد او تقریباً ده برابر شده است. در صورتی که هزینه زندگی مثلاً هشت برابر شده باشد آن کارگر اگر بهتر از ده سال پیش زندگی نکند زندگیش بدتر از ده پیش نخواهد بود. پس صرفاً از بالا رفتن نشر اسکناس نباید ترسید و برای از بین بردن این فقر مملکت که بزرگترین خدمت به ایران است درصورت لزوم باید اسکناس جدید منتشر کرد ولی بهر قیمتی شده است باید از مصرف آن برای حوائج غیرتولیدی جداً جلوگیری کرد.

در گزارشی که موریسن نودسن داده است میگوید پس از اجرای برنامه ۵۰۰ میلیون دلاری درآمد ملی ایران در سال در حدود همان مبلغ افزایش خواهد یافت. اجرای چنین برنامه و خرج ریال برای آن نباید هیچ نگرانی ایجاد کند. بعضیها ایراد به بانک ملی وارد میکنند که چرا در چند سال اخیر اسکناس افزایش یافته است. افزایش اسکناس در دوره

جنگ به استثنای ۲۰۰ میلیون تومان که با اجازه مجلس شورای ملی در زمان تصدی میلسپو و به دولت قرض داده شد و با نهایت تأسف حتی ۳۰ تومان آن به بانک مسترد نگردید و معلوم نشد به چه مصارفی رسیده و شاید بکلی از بین رفته باشد. بقیه اسکناسهای منتشره برای حوائج متفقین بوده و در مقابل آن طلا یا ارز تضمین شده دریافت گردیده است. اگر بعضی از آقایان بخاطر داشته باشند در دوره سیزدهم مجلس در جلسه خصوصی که برای شور در قرارداد مالی انگلیس و ایران تشکیل شده بود گفتم آقایان نمایندگان نباید از لیره هائی که ما میگیریم و درمقابل ریال میدهیم وآن ریالها در مملکت ما خرج میشود و در عوض لیره طلا به نرخ بازار بین المللی دریافت میکنیم نگران باشند، برعکس روزی خواهد رسید که تمام ایرانیان آرزو خواهند کرد که ای کاش صد برابر ارزی که به این ترتیب به دست آمده است تحصیل کرده بودیم. آن روز اکنون رسیده است و ایران احتیاج به خرید مصالح و ماشین آلات از خارجه دارد و با طلائی که درزمان جنگ به دست آورده و در حدود ۴۵۰ میلیون دلار طلا به نرخ بازارهای بین المللی، که اگربخواهیم به قیمت تهران حساب کنیم ۱،۲۰۰ میلیون میشود، امروز میتواند قسمتی از حوائج خود را تهیه کند. اگر امروز صد برابر این مبلغ طلا داشتیم بدون تردید احتیاج به وام گرفتن نبود و دچار مشکلات امروزی نمیبودیم. ولی نکته ای که همان روز در جلسه خصوصی مجلس دوره سیزدهم بعرض آقایان رسانیدم این بود که نباید اجازه داد تمام پولهائی که خرج میشود و منافع هنگفتی که نصیب یک عده میشود در دست مردم بماند این است علت گرانی هزینه زندگی در ایران و بدبختی طبقاتی که درآمد کافی ندارند. اگر بنا بود دولت انگلیس که میلیاردها خرج جنگی داشته اجازه میداد که تمام اسکناسهای منتشره در دست مردم بماند هزینه زندگی در آن کشورها هزار برابر ترقی میکرد ولی آنها قبلاً پیش بینی هائی کرده بودند و همانطور که ازیک طرف این مخارج هنگفت را میکردند از طرف دیگر قسمت اعظم آن را به وسیله مالیات از مردم میگرفتند تا یک روزی درآینده آن را به یک ترتیبی پس بدهند.

با کمال تأسف باید گفته شود که در ایران فقط طبقات فقیر هستند که مالیات و عوارض میپردازند و اشخاص متمکن کمتر از درآمدهای خود چیزی پرداخت میکنند. من معتقدم آن روزی که در این کشور کارهای تولیدی شروع بشود و مردم از راه مشروع درآمد پیدا کنند و ببینند که دولت و دستگاههای دولتی با ایمان به این کشور خدمت میکنند یقین دارم که با کمال میل قسمتی از درآمد خود را به عنوان مالیات به دولت خواهند پرداخت. پس گناه ما نبود که اسکناس منتشر کردیم همان نشر اسکناس بود که امروز این قدر طلا در بانک داریم عیب کار این است که درزمان جنگ عده ای منافع سرشاری بردند و چیزی به مملکت ندادند. حال اگر آقایان اطمینان دارید که کاری که میخواهید بکنید از لازمترین اصلاحات است نگذارید اشکالات کوچک برای شما مانعی ایجاد کند. بانک ملی وظیفه

دارد که برای این کار که نجات ایران درآن است ریال قرض بدهد زیرا تهیه ریال راه دیگری ندارد. بانک ملی قرض خواهد داد ولی فقط و فقط به یک شرط وآن این است که اطمینان داشته باشد که پول منحصراً به مصارفی که دربرنامه تعیین شده است خواهد رسید و لاغیر.

ضمیمهٔ «ر»

مربوط به صفحهٔ ۳۳۱

نقل از روزنامه هرالد تریبیون– ۲ مارس ۱۹٤۷

MATTER OF FACT

By STEWART ALSOP

Foxy Grandpa and the Young King

TEHRAN, March 11.—If President Truman acts to meet the Greek emergency he will only be giving official recognition to the developing American role in the Near and Middle East. It requires only a few weeks of travel in this part of the world to realize how utterly dead is the happy provincialism of America's past. The plain truth is that the United States is already up to its neck in the whole area, although most Americans are blissfully unconscious of this significant fact. Iran illustrates what has happened very clearly.

For years Iran was a special British bailiwick. It's still an immediate British interest, simply because without Persian oil the whole British economy would be wrecked. Yet it requires no extra-sensory perception to note the growing preponderance of American political influence in this country. The first case in point is that of the capable young American Ambassador George Allen. During the Iranian crisis, contrary to the Moscow radio, Allen pulled no invisible strings, controlled no Iranian puppets. Indeed, the decision to move the Iranian army into Azerbaijan came as a complete surprise to him. Yet he, rather than England's John Helier Le Rougetel, played the most vigorous part in opposing any impairment of Iranian sovereignty by the Soviet Union.

Allen's role is but one straw in the wind among many. An eleven-man team of engineers from Morrison-Knudsen, an American engineering firm, is now making an extensive survey to determie how the resources of Iran can be exploited to raise the living standards of the people. An American military mission headed by General Robert Grow is reorganizing the Iranian army. General H. Norman Schwarzkopf, once New Jersey state police chief, runs the Iranian gendarmerie. An American, Dr. Bennet Avery, as special adviser to the Ministry of Health, has instituted a remarkable program to improve the low standard of Iranian health. Iranian finance ministers come and go, but American financial advisers like Harold Gresham and Henry Weems remain. And so it goes.

There is no sinister hidden American imperialism in all this. Such Americans are here at the invitation of the Iranian government. Yet the fact remains that through them the United States, whose influence here was until recently confined to an occasional elderly missionary, is now deeply involved in what is happening in this country.

What is happening is in itself interesting. Iranian politics is largely a matter of personalities. From a bird's-eye view the three most interesting personalities are the aged Prime Minister, Ahmad Qavam; the young Shah and Iran's financial genius, Abol Hasan Ebtehaj.

Qavam is a remarkable old man. One of the most remarkable things about him is that he paints the top of his bald head with what appears to be shoe blacking. Discovery of this startling fact—the first dawning suspicion, the increasing conviction, the final goggle-eyed certainty—is so disconcerting that the visitor is apt to overlook Qavam's less spectacularly remarkable qualities. For this aged man, with his long, humorous, crafty face, has during the last year successfully walked an infinitely perilous tight rope. All pressure which the Soviet Union is capable of exerting has been concentrated on his person. It's only to be wondered at that the old man did not succumb to a case of the political bends.

There are those who believe that he very nearly did and that

only the determination of the young Shah prevented it, when last Oct. 15 the Shah decided to demand Qavam's resignation unless Qavam stiffened his back to the Russians. Relations between the shrewd old Prime Minister and the Shah, an athletic young man with a large collection of airplanes and palaces, are not entirely happy. Indeed, there are recurrent rumors that the Shah intends to replace Qavam. Yet, if that is the Shah's intention he will have to reckon with the new Parliament. It has been remarked that for the first time in Persian history all the seats are being sold over the same counter—Qavam's. Whatever the personal relationship between the old man and the young one, the fact is that the combination of Qavam's patient, crafty caution and the Shah's youthful energy played a large part in the fact that Iran is today still an independent state.

Abol Hasan Ebtehaj, Iran's one-man economic brain trust, is as interesting a figure as either Qavam or the Shah. Ebtehaj is a man of great intelligence who speaks his mind with quite un-Oriental directness. He is responsible for the presence of the Morrison-Knudsen engineering team in Iran. For even while the struggle with the Soviets was still on he came to the conclusion that it went deeper than boundaries and provinces, that it was a struggle which must sooner or later be won by the Soviets unless the squalid misery in which most of the people live could be alleviated. He preached this doctrine with endless energy, and both Qavam and the Shah have become enthusiastic converts. On the basis of recommendations of the Morrison-Knudsen team, a loan will be applied for from the International Bank, probably a quarter of a billion dollars.

The basic decision will again be up to United States, since the American interest is paramount in the bank. It will not be an easy decision. Commercially Ebtehaj can make a good case, with Iran's great oil royalties as security. Yet Iran has a rich tradition of political corruption and a well entrenched system of feudal land holding. The question remains as to how such a loan would be controlled so that it would be used not for the enrichment of a few but for the greater good of the voiceless many. That is the great unanswered question of American economic foreign policy.

ضمیمهٔ «ز»

مربوط به صفحهٔ ۳۶۰

اسناد وزارت خارجه انگلیس

TELEGRAM.

1018/1/1954

Cypher

Code

Clear

From:— Tehran To:— Foreign Office

Despatched 23.25 27.5 Received

No. 558 of May 27, 1954

SECRET.

IMMEDIATE

Addressed to F.O. telegram No. 558 of May 27
Repeated immediate to Washington No. 69.

U.S. Ambassador today saw SHAH who asked his advice about future of ZAHEDI. According to ALA, SHAH had received advice that ZAHEDI was not best qualified Prime Minister to put through oil agreement; it had even been suggested that retention of ZAHEDI would make it impossible to reach agreement with U.S. and U.K. Governments. ALA mentioned possibility of MATIN-DAFTARI, BUSHIRI, MANSUR (now at Ankara) and SOHEILY as alternatives.

2. SHAH denied that standing of ZAHEDI in eyes of our two Governments prompted his questionings. He was concerned only with his standing at home. ZAHEDI was subject to increasing attack on account of alleged corruption and for not having lowered cost of living. He wanted to know whether in HENDERSON's view it would not be wiser to find a new Prime Minister now rather than later (He declined to mention names). He must say in fairness that ZAHEDI's attitude had changed considerably in nine months and he was now fully cooperative. Moreover he believed that the extensive foreign purchasing activities in which ZAHEDI had been engaged, and which gave rise in part to charges of corruption, were undertaken in genuine desire to get things done for good of Persia.

3. SHAH added that he would be putting same question to me shortly and he would like me warned.

4. HENDERSON replied that he would want time for considered reply. His immediate response was that it was

unwise)

- 2 -

unwise to change horses in midstream. He understood that Z. had made excellent impression when he expounded oil problem to Parliament last week.

5. HENDERSON is telegraphing State Department for authority to state that in view of U.S. Government ZAHEDI should be retained provided that (a) he discontinues policy of reckless purchase from abroad and (b) there is no proved financial scandal. He would also reiterate advantages of using ZAHEDI's experience of oil negotiations to pilot through settlement.

6. On prior advice of ENTEZAM who tells me SHAH is still voicing doubts of British goodwill towards himself I am seeking audience with H.I.M. for Sunday May 30. I should therefore be grateful for instructions in course of May 29. My comments follow separately.

F.O. please pass immediate to Washington as my telegram 69.

Dist.: H.E.
C.
E.C.
H/C
F.

ضمیمهٔ «ژ»

مربوط به صفحهٔ ۳۶۰

اسناد وزارت خارجه انگلیس

OUT **TELEGRAM.** 1018/5 [illegible]

CYPHER

Cypher

Code

Clear

From:— TEHRAN *To:—* FOREIGN OFFICE

Despatched 2045 hrs. 31.5.54. Received

No. 570 of 31.5.54.

PRIORITY
TOP SECRET

Addressed to Foreign Office telegram no. 570 of 31.5.54; repeated for information to Washington telegram no. 74.

Your telegram no. 529.

I had an audience with the Shah this morning. It took him over an hour to come to the point. When he did so it was clear that he was seriously concerned about unpopularity and charges of corruption against Zahedi regime. I therefore spoke with some emphasis having regard also to Washington telegram 1068 to you.

2. I said that you were convinced that decisive element in oil settlement would be the Shah himself. You were very conscious of his great prestige and the influence which he could wield in favour of a settlement which he believed to be for the good of Persia as we hoped this one would appear to him. But it was also important, again from the point of view of a settlement to have a Government who knew the ropes. As His Imperial Majesty was aware we had great respect for General Zahedi's record in the sphere of foreign relations; over the matter of reopening of diplomatic relations he had acted with courage and foresight. We also thought they had been successful in dealing with the Tudeh party (The Shah did not seem to like this and

/said

DISTRIBUTION
H.E.

said that any other Government would do just as well). I said I had been grieved to hear of the charges of corruption and of the Government's growing difficulties on account of the rising cost of living but nevertheless on balance it seemed to me and also to my Government that a change at this stage would be unwise from the point of view of getting a satisfactory and lasting oil settlement.

3. The Shah did not look particularly pleased to receive this advice but merely said that if this was our view and also that of the Americans there would be no change. In the course of further conversation, in which he tended to harp upon Zahedi's unpopularity he mentioned that there had been no question in his mind of changing the Ministers who were concerned with the actual negotiations. He also admitted that, though a calm period often followed a change of Government in Persia, a change at this stage might also encourage the nationalists to renew their attacks upon an oil settlement.

4. The only point of particular interest which emerged in the rest of the conversation was that His Imperial Majesty said that in his view the nine point law was drafted in such general terms that it need not be an obstacle to an oil settlement.

5. I have some reason to believe that if he were to make a change, the Shah's favourite for the premiership would be Ala who had in his eyes the advantage of being perfectly honest.

Foreign Office please pass Washington as my telegram no. 74.

ضمیمهٔ «س»

مربوط به صفحهٔ ۳۶۰

اسناد وزارت خارجه انگلیس

1. SC. 2/1.
2. H.E.
3. E.C.
4.

Report by SM Sajjadi (Iranian Asst. in Embassy) 26 Feb. 1955 + Minutes

FO 248 | 1554

1014/21/55

NOTHING TO BE WRITTEN IN THIS MARGIN.

Call on Prime Minister

I called on General Zahedi, the Prime Minister, on February 24 at 5 p.m. The meeting lasted two hours. After the usual compliments he stated as follows: "I know that you are a good Iranian patriot, and especially because of your position in the Embassy you can be useful to Iran. The British trust you as much as we do; and that is a good reason for your being loyal, because the British are usually mistrustful of Iranians so your present position in the Embassy proves that they look on you as a reliable man faithful to his country".

2. Of course I thanked him very much and said that from the very beginning since I started to serve the British Government I have always been anxious and have had a burning desire to remove any misunderstanding there might be, and tried to help as much as I could the mutual collaboration between the two nations. I am especially glad to be in Tehran at such a time when I see the British very anxious to help our country and wish for an independent, prosperous and strong Iran. I do not know very much about the past in the Embassy, but I see that the present authorities in the Embassy refuse by any means to encourage any one of those self-interested persons who might have had some connection or other with the Embassy in the past. It has already happened that some of those persons approached Mr. Fearnley, asking if there was any instruction for them to carry out. Mr. Fearnley's answer had been: "You go and serve your country, and be sure that you will be looked at by us as a friend, even if you never come to this Embassy". But of course one sees from time to time some of the self-interested persons who try to show themselves off as still connected with the Embassy.

Jackson is a drifter ... to ... . [illegible]

3. At that point, General Zahedi mentioned Major Jackson's name, saying that he did not know where Jackson was and what he was doing, but he knows that some people here have correspondence with him or use his name in one matter or another. General Zahedi added: "Do you know Ahad Pur? He is the son of Yar Afshar's cook by the name Ahad, so the boy calls himself 'Ahad Pur'. ["Pur" in Persian means "son".] Javad Bushehri [a candidate for the Premiership] used Ahad Pur and sent him to London, probably to Major Jackson. But I had a report from our Embassy in London later that Ahad Pur was not even allowed to enter the Embassy. Bushehri was appointed to receive the Stokes Mission for the oil case when I was Minister of the Interior. Probably Bushehri had said something to Mr. Stokes and tried again to

Ahadpur is a ... who always tries to build himself up as "a friend of the British". [illegible]

send Ahad Pur to London. What would the British think when they hear that a man who stands for the Premiership tries to use a vagabond for the purpose? When I became Prime Minister Bushehri approached me requesting payment for a piece of land sold to the Government some years ago for 400,000 rials. He wanted me to give him some other land in its place which cost 20 million rials. Naturally I refused. Then he tried to sell his house to the Government. To that also I gave a negative answer. That caused Bushehri to stand against me and made him a candidate for the Premiership."

FO 248/1544

4. "There are several similar cases. For example, 'Ali Eqbal /one of Dr. Eqbal's more or less disreputable brothers/, who asked to join my Cabinet when I came, which I refused. You know 'Ali Eqbal - he is dishonest and immoral. Then he asked me to appoint him as Under-Secretary. I said I would think abo it, but later some documents against him were produced which caused me to change my idea about him. The other one is General Arfa'. He did not prove competent enough as Chief of General Staff. Now he would like to become Prime Minister. He went the other day to a zurkhaneh /a place where a form of gymnastics in a stylised dramatic form is practised/ and he thought that this sort of thing would be sufficient to win over public opinion."

5. I said "Your Excellency mentioned Jackson's name. As far as I know he was retired before the Embassy was closed and he has at present nothing to do with the Foreign Office whatsoever. Jackson had been in Iran for years. He spoke Persian fluently and had a number of friends, including probably Ahad Pur and Amir Muttaqi".

6. General Zahedi said Muttaqi is an adventurer and agreed to what I said about the self-interested persons no longer having the chance to come in contact with the Embassy, and praised very much His Excellency the Ambassador and the other British officials. He said that he had been very satisfied with their present attitude and mentioned what happened when Mr. Wright first arrived regarding Peron and Shahrukh. The General looked very pleased about Mr. Wright's informing Entezam, and, through Entezam, himself, at that time.

7. Then General Zahedi started to speak about his actions since 19th August, 1953 (28th Murdad) and also about his new plans for the improvements in Khuzistan and other districts. He mentioned in detail the establishment of diplomatic relations, of security, the oil case, the Tudeh Party, etc. etc. and also his present plans in detail.

On the re-establishment of diplomatic relations with the British he said the Shah was frightened about it, so to bolster the Shah up he had consulted a gathering of ex-Ministers, ex-Prime Ministers and other influential persons who had agreed that the resumption of relations was desirable and possible. The only discordant voice had been that of Dr. Matin-Daftari, who had been a friend of Zahedi's, but since that time Zahedi had had nothing to do with him. He said the Tudeh existed already for several years before he came. The Shah, the Army and other authorities also existed but none of them was able to take any serious action against the Tudeh. But just to suppress the Tudeh was not sufficient It was necessary to do something constructive for the people. I strongly agreed with him about the need for reform. He said that Amini had also been a Minister in previous Cabinets but had not done so well as he has done under Zahedi. Zahedi made it clear that what had been done was largely due to himself, and that he was not prepared to give up his service to the country before he had put into force all the useful plans which he has for the country and the welfare of the people. He said that one of his definite plans was to get at least 100,000 Government servants settled in Khuzistan and other places by giving them free land and enough capital for farming, and that he would not ask for any sort of taxes for ten years. He intended also to establish a bank especially for these settlers to help them in farming by lending money.

8. The General said that he had been so far able to carry on his foreign policy properly and he had also been able to do a lot inside the country, and as long as his foreign policy continued as it should and his internal plans were being executed he would not give up his position unless he found someone able to fulfil these duties better than himself. He said he had been trying to deal with the Soviet authorities as wisely as possible. He told me in confidence that the morning after he came into power in August, 1953, he sent one of the Persian military officers who spoke Russian very well to the Soviet Embassy with a message that if they would not collaborate with him or caused any sabotage he would settle his account with them within five minutes. It did not matter how costly it would be for him. The Russian answer was that nothing was intended by them but to collaborate with him, and that the Soviet Ambassador would call on him within three days to congratulate him.

FO 248/1554

9. Then he said something about his strength in the Majles and added that the very two Bills passed that morning (the Loans Bill and the Soviet Agreement) proved that he need have no doubt about a vote of confidence, as the Loan passed by eighty-seven votes to seven, with seven abstentions, while the Soviet Agreement was passed by eighty-eight votes to four with one abstention. A member of the American Embassy had asked him recently what his position was in the Majles and Zahedi had said that he could command about 100 favourable votes with only about six voting against and twelve or so abstaining.

10. I said "I thank Your Excellency very much for what you said, and I am sure that Your Excellency's valuable service to the country has been appreciated by every patriotic Iranian. As regards the self-interested persons, one can see them round almost every important authority. You know that these persons mostly try to sow discord. These are the persons who cause sometimes very serious misunderstanding. I do not know much about the game played by them on the Iranian side of affairs, but in our Embassy we find examples sometimes, in spite of trying to keep them as far away as possible". I then told him the Asadi/Mr. Wright story in detail as we saw it. (See separate minute).

11. I said that there are still persons like Asadi, the Rashidians, Muhandes-ul-Mamalek and Zahir-ul-Eslam etc. who continue to try to claim a connection with the Embassy. While, for instance, the Rashidians are merchants who have done well in commerce and have some connection with our Commercial Section, they have nothing to do with our political affairs. Just a few weeks ago there was a party in "La Rèsidence" where I pointed out Saifullah Rashidian to His Excellency, Mr. Wright and Mr. Fearnley, as they did not know him even by sight, and I stressed to the General that the Embassy has no private agent and no private political connections with anybody outside the Embassy, and anyone who claims to have such connections whoever he is, is a liar. The General seemed to be very pleased to know that fact, again praising the British officials here, and mentioned again what happened with Shahrukh and Peron when Mr. Wright first arrived.

12. As regards the candidates for the Premiership also, I made it clear to General Zahedi that the British have no candidate either in Iran or abroad. They believe that if a good action is done it will be welcomed by the people at once. For example, Dr. Mehran and Engineer Eshraqi, the two

* These people were not British "favourites" - in fact Eshraqi was completely unknown to them before his appointment, but

FO 248/1554

recent appointments, were well received by all kinds of people, although Mehran's, especially, is in a way only a secondary job. *the British felt sure that improvements in personnel of this kind were not only good for the country but also for the General's Government. This shows that if other steps are taken to have better men they will certainly be appreciated and help General Zahedi's success in his valuable plans to improve the country. The General said he tried to have Mehran as Minister of Education when he came, and he agreed that he should have better officials but it was not so easy to find good and competent men. He said, for example, that to change some of his Ministers would be of no use unless he could select them himself. He had intended to have better ones some time ago, but he felt that the Shah wanted to impose at least two, the Senate probably four and the Deputies some more Ministers. In that case those imposed would not be his Ministers but servants to the authorities who imposed them. The General added that he was very anxious to have good men in every Department but it would take time to find the really competent men for each job. As regards corruption he said that he had appointed Ma'qul, who had a very good reputation for honesty, as his special Inspector and had also chosen the best men from every Department to work with Ma'qul. Zahedi had also publicly promised rewards, double the value of any bribe, to those informing him of such bribers. He had told some Deputies that there was too much talk about corruption without documentary evidence. If they produced such evidence and he did not pursue the guilty persons then the Deputies were entitled to believe that he was in league with such persons. I said he should not believe that all his critics were Tudeh members or Musaddeqites. There were amongst his critics a number of persons with little or no self-interest who wanted to see something done for the country.

13. The General mentioned Ebtehaj's name. He said: "Take this man Ebtehaj. The Shah welcomed him and I agreed to have him. Ebtehaj came to me and said that he would do a lot for the Plan and bring money from the International Bank - do this and do that. I advanced him any amount he wanted and decided to collaborate with and support him as much as possible. But Ebtehaj has not proved to be trustworthy. He promised to do those things and he knew how anxious I was for something, no matter how small, to be done for the people. So far he has done nothing. Finally I found out that his word was much more than his deed. Not only that, but he started to intrigue with some of the Deputies, especially those who were against

/me.

me. I told him several times that I did not want to have any member of the Iran Party in the Plan. In spite of my order he engaged twenty new men who are members of this Party. Above all, he tried to have very private connections with the Shah and sent him telegrams. Why should he send telegrams to the Shah? He is under me and he must work with me." The General said that Ebtehaj, instead of doing his work, tried to have private connections with every possible person and circle. Ala was a strong supporter of Ebtehaj. The Americans seemed to like him and he gathered that the British also were to some extent satisfied with Ebtehaj's work. "Ebtehaj has done nothing. I would very much like to know what he has done. They say he is an honest man. He is not an honest man. They say he knows his job very well. Either he does not know his job or he is not willing to do it. I told him that if some big job needed a long-term plan he could at least do something small such as sink tube-wells or construct at least a few miles of road, or do some other thing to show the people. I recognise the need for long-term planning generally. None of my orders has been enforced. Once Ebtehaj made a serious mistake in a matter. He merely apologised for it and confessed to making the mistake. As regards the Mowlem negotiations Ebtehaj took no action until he had consulted the International Bank to which the British had previously sent a communication. There are some documents in the Bank Melli which prove that he is a dishonest man, but I hesitate to take them out because of the disgrace. I understand Naisari is a friend of the British. They can ask him if they like about Ebtehaj's behaviour in the Bank Melli". (General Zahedi looked very angry with Ebtehaj, although at the end he said he would still collaborate with him if Ebtehaj would change his attitude and become a good boy.) [illegible handwritten insertion]

14. At that point he mentioned the Shah's name and criticised the Shah's attitude saying that all the troubles in the country for several years past were due to this. He said: "The Shah proposed once himself to encourage the young Deputies and asked me to do the same with the old ones, which I refused and said that such a thing would not be advisable. On the other hand he tried to cultivate Makki and Baqa'i". He did not believe that the Shah should receive so many persons of all classes every day, and he did not hesitate to say also that Mr. George Middleton, when he was Chargé d'Affaires, disliked the Shah because of the latter's insincerity and intriguing. But the General stressed that the Shah was essential to Iran and it was not possible to change the Shah whenever one wanted.

(1) (2) (3) (4) (5) (6) (7)

FO 248/1554

[illegible handwritten note]

I am glad to hear this.

NOTHING TO BE WRITTEN IN THIS MARGIN

(1) Zahedi never talked to me about the P.O. Staff. [illegible]

(2) I did not engage a single [illegible]

(3) [illegible]

Another time, I hope that Mr. Sajjadi may have the opportunity (I know how difficult it is) of refuting these follies.

(4) I believe Zahedi is the first person [illegible] "dishonesty" [illegible]

(5) Zahedi never [illegible]

(6) I am not afraid to admit if I make a mistake & to apologize. [illegible]

Nov 11. [illegible]

(7) The only truthful statement made by Zahedi is [illegible] "the International Bank". [illegible]

ضمیمهٔ «ش»

مربوط به صفحهٔ ۳۶۰

اسناد وزارت خارجه انگلیس

TELEGRAM.

1014/28/55

Cypher

Code OUT

Clear CYPHER

From:— TEHRAN *To*:— FOREIGN OFFICE

Despatched 2000 21/3/55 Received

No. 225 of 21st March, 1955.

IMMEDIATE

SECRET

Addressed to Foreign Office telegram No. 225 of March 21, repeated for information Saving to B.M.E.O. and Washington.

My telegram No. 218 — Circulating

Future of Zahedi Government.

According to United States Minister sequence of recent events has been as follows:-

March 16. Prime Minister set up a Committee comprising Minister of Agriculture, Minister of Post and Telegraphs and Minister of State (M. Namazi) to prepare a Three Year Plan for the purpose of challenging Ebtehaj's Seven Year Plan.

March 17. Ebtehaj had an audience with the Shah at which the latter assured him of his full support and continuance in office.

March 18. Prime Minister wrote to Shah saying he would have to choose between Ebtehaj and himself.

March 19. Shah replied to Prime Minister saying that he was not prepared to dispense with Ebtehaj whose abilities were outstanding and he hoped Prime Minister would reconsider his decision.

2. Indications are that Zahedi will not resign willingly and that Shah will have to dismiss him. Shah no longer disguises his feelings and in private conversation on March 20 said that the trouble with Zahedi was not merely that he did nothing about corruption but that there was good reason to believe

he was at bottom of much of it. I think therefore that it is simply a question of time, summoning up courage and finding a successor.

(F.O. please pass to B.M.E.O. and Washington as my Saving telegrams Nos. 9 and 36 respectively.)

STEVENS.

DISTRIBUTION

H. of C.
File.

ضمیمهٔ «ص»

مربوط به صفحهٔ ۳٦۱

اسناد وزارت خارجه انگلیس

No. 1 Annual Review for 1955
1011/1/56
SECRET

BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.
January 1, ~~1955~~. 1956

FO 371/120710 Ponup/ 1011/1

Sir,

Outwardly 1955 has in several respects been a good year for Iran. Security has been maintained and there has been relative stability and continuity of Government. The production of oil has been ahead of schedule, oil revenues are beginning to flow and the Seven Year Plan has made steady if unspectacular progress. The Government has not run into any serious or organised opposition. The Shah has brought his country into the Bagdad Pact without provoking either open criticism at home or serious or substantial reaction abroad.

2. This, however, is not quite the picture as it appears to the average Iranian. As he sees it, little real progress has been made with internal reform, economic conditions have not demonstrably improved as a result of either oil agreement or Plan expenditures, and the government appears indecisive and too subject to the whim of the Shah. I do not myself think that all these criticisms are deserved but the apathy and despondency which stems from them are factors which must be reckoned with in any estimate of the state of public confidence. I propose to discuss in a separate despatch how far this condition of affairs is endemic and how far remediable.

3. The keynote of the year has undoubtedly been the increase

/in

The Rt. Hon. John Selwyn Lloyd, P.C., C.B.E., M.P.,
Foreign Office, S.W.1.

FO 371 | 120710

in the influence and personal rule of the Shah paralleled by doubts as to his capacity to govern effectively, particularly in view of the poor calibre of some of his closest advisers. These trends are to be clearly seen in relation to the leading events of the year.

4. The Shah returned in March from his prolonged absence abroad with the determination to get rid of his Prime Minister since August 1953, General Zahedi. There were, it must be admitted, good reasons for a change. General Zahedi was on bad terms with several members of his Government; he was failing to grapple with the many problems of internal reform which demanded attention and there was more than a suspicion that his main interest during his latter months of office was to line his own pocket and those of his friends. But the Shah's desire to eliminate a strong and stubborn Prime Minister also prompted the change. It was characteristic of the Shah's new determination that the dismissal of General Zahedi was effected so quickly and so ruthlessly after the Shah's return. The pressure which was put on him to resign, and the scant tribute which was paid to his great services in the early period of his administration, naturally evoked a good deal of criticism on the part of his supporters.

5. Even more symptomatic was the determination with which the Shah installed in General Zahedi's place as Prime Minister Mr. Husein Ala despite the bad health which required him to leave immediately after the appointment for an operation in Paris. The manner in which Mr. Ala's nomination was rushed through before Parliament had met aroused the resentment of many deputies. It was little consolation to them, especially those with a vested interest in corruption, that in comparison with its predecessor the new Cabinet was composed of honest,

/competent

FO 371/120710

competent and hardworking (if in some cases inexperienced) ministers.

6. Nor did the course of events in the early months of Mr. Ala's period of office provide much reassurance. Sensing an opportunity in the disappearance of a strong Prime Minister and the absence of a weak one, the religious leaders of Iran attempted to stage an attack upon the Baha'i sect which, they claimed, had no legal status but nevertheless played an influential role in the government of the country. In the face of this attack the Shah and his advisers showed, at first, lamentable indecision and weakness; and it took them most of the summer to reassert their authority and recover part of their prestige.

7. Meanwhile the Shah had decided, and not without good reason, that one of the crying needs of the country was financial reform - direct taxation, more equitable application and more effective tax collection. His method of achieving these desirable ends was, however, clumsy and ill-advised. He transferred to the Department of Justice Dr. Amini, his brilliant and forceful Minister of Finance, who comes of a very rich family and was generally held to be unenthusiastic about tax reform. He then brought in in Dr. Amini's place a nonentity or a civil servant who, to the general amazement, produced a ready-made Finance Bill reputedly on a Belgian model which was full of absurd and unpractical features. Before the Bill could be passed through Parliament it had to be drastically amended; the Shah, who was known to be its promoter lost prestige thereby; the author of the Bill was superseded in the Ministry of Finance and the present tax law is in the Shah's judgment in need of a further revision which in turn is the subject of Parliamentary attack.

/8. The

FO 371 | 120710

8. The Shah's determination on a set, though unpopular, course has been seen to better advantage in the consistent support which he has given throughout the year to Mr. Abul Hasan Ebtehaj, the dynamic and controversial General Manager of the Seven Year Plan Organisation. In Persian political terms Mr. Ebtehaj's outstanding qualities of courage, honesty and efficiency have been more than offset by his uncertain temper, his indifference to the feelings of his colleagues and his determination to get as much power into his own hands and control as much public expenditure as possible; and it is only the Shah's consistent support - coupled, be it said in justice, with some restraining influence over him - which has kept Mr. Ebtehaj in office. The Shah is undoubtedly right in thinking that the country needs Mr. Ebtehaj if the foundations of Iran's development programme are to be soundly constructed; but the time cannot be put off when Mr. Ebtehaj will be called upon to show some quick and visible results and unless he is willing to do so even the Shah may tire of his careful and cautious approach to the development programme.

9. The most striking example of the Shah's personal influence has, however, been his decision (and in essence it is his alone) to adhere to the Bagdad Pact. His motives may well have been mixed, and included a bid for American aid and a fear that some deal affecting Iran might be arranged behind his back at the Geneva Conference. He does, however, deserve credit for taking a courageous decision without exacting a price in advance and for putting the decision through so quickly that there was no time for the opponents of accession either within or without the country to organise effective opposition. By his resolute action he has undoubtedly earned some respect, but it will not be possible to say that he has increased his popularity until

/and

and unless he is able to demonstrate the beneficial results flowing from Iranian association with the Pact.

10. To summarise, the Shah has dealt with different kinds of situations with varying degrees of success. Where action has called simply for a policy decision without requiring any administrative follow-up he has been effective and successful. Where policy decisions can only be made effective through Parliamentary and administrative action, his personal intervention has not been enough, and, as in the case of the Finance Bill, it has had a boomerang effect on his reputation. Unfortunately most of his efforts in the field of internal reform fall under this category. Many of his initiatives, such as the determination to eliminate corruption and to increase revenue have either petered out or been frustrated; in one of the few cases where his wishes have been translated into law, namely the Act prohibiting the production and consumption of opium, it still remains to be seen whether the results will be effective. Finally, and most ominous, his response to situations which were not foreseen, such as the Baha'i agitation, has not been encouraging. This experience suggests that if in any future situation he loses initiative, he may also falter in determination.

11. Parliamentary Affairs.

The performance of Parliament was not impressive, nor did either House at any time constitute a serious threat to the Government supported by the Shah. Nevertheless, both Houses, and particularly the Majles, had a nuisance value. They were as adept as ever at delaying or emasculating legislation whenever it cut across individual interests, and they postured on "patriotic" issues to some effect. The Shah's efforts to treat Parliament as a rubber stamp were to some extent successful, but it has not been possible for him

FO 371 | 120715

to reckon without it altogether despite the continued absence of any coherent opposition.

12. Having failed to secure an extension of their present tour of duty to four years (though they received a promise that this would be considered during the next Majles session), few members of the Majles were prepared to risk "black-balling" in the elections which are due next spring. The Senate with the Shah's support, successfully defended their six-year tour from Majles attacks but, since half of them are his nominees, their security of tenure represented no serious threat to the Shah. The Government deliberately dallied about making arrangements for the next Majles elections, possibly on the principle of "the devil one knows".

13. Subversive Elements

There was no visible slackening in the drive against the communist Tudeh Party when Ala became Prime Minister. The Tudeh were harassed and hard-pressed, but they suffered no major defeat as they had done the year before when their organisation in the armed forces was uncovered. Their civilian organisation remained in being and their resolution was undiminished. Despite all efforts the Government never succeeded in totally stopping publication of the Tudeh organ "Mardum." Tudeh policy centred on self-criticism, reorganisation and the improvement of their internal security, but at the same time they endeavoured to maintain and expand their penetration of the administration and to establish a working relationship with Nationalist elements. To what extent they succeeded is a matter for speculation. At the end of the year they issued directives to their supporters which augured an increased effort in 1956.

14. On the surface, the country was quiet throughout the year

except for the Baha'i troubles (paragraph 6), and for the attempted assassination of the Prime Minister in November by a member of the small politico-religious terrorist sect, the Fedayan-e-Islam, who have been responsible for Razmara's death and others in recent years. The attempt was apparently a demonstration against Iran's adherence to the Bagdad Pact. The known members of the sect, including Razmara's assassin, were rounded up and await trial on capital charges, their deputy leader being shot dead while attempting to escape.

15. Tehran University gave no trouble and the Shah visited it for the first time since the attempt on his life there in 1949. The tribes were quiet, as were the few leading nationalists still in circulation such as Ayatullah Kashani. Musaddeq's adherents still functioned sporadically as the "National Resistance Movement" but were reported to be resisting overtures from the Tudeh. Fears were expressed that the possibility of Musaddeq's release next year (his sentence expires in August) would provide a stimulus and focus for extremists and the numerous discontented elements in the country, but there was no reason to suppose that these would constitute a serious threat to security in the immediate future so long as the Shah maintained his resolution and control.

16. Economic Affairs

The Oil Consortium got off to a good start. During 1955, about 15,717,000 tons of crude oil were produced, of which 7,269,000 tons were refined at the Abadan refinery. The total production of crude oil was about 1 million tons more than the target laid down in the oil agreement. The revenue accruing to Iran during the year was about £31,600,000. Relations between the Consortium and the National Iranian Oil Company have been friendly and co-operative on the surface. Only a very small and hesitant beginning has been made with

/the

FO 371/120710

the major problem facing the Consortium, namely disposing of some 15,000 or more surplus workers and bringing the Abadan refinery up to modern standards of efficiency. Similarly, little progress has been made with the transfer of "non-basic operations" from the Consortium to N.I.O.C. in accordance with the terms of the Oil Agreement - though the medical services were due to be transferred in January, 1956. They admit that at the present rate, it will be five years or more before the Iranian oil industry again ranks among the world's efficient oil producers.

17. More serious in the long run than these difficult but soluble administrative issues is a policy divergence only now appearing above the surface. The Iranian desire to build up a section of the oil industry independent of the Consortium has been illustrated by their insistence on exercising their option on 12½% of their income by taking it in the form of oil; by their efforts to maintain the sale of oil to Japan, Italy, Turkey and elsewhere even at a loss; by the purchase of tankers for Iranian account; and by a proposal to grant concessions in other parts of Iran to other (e.g. Japanese) interests.

18. Britain's initial successes in the field of major contracts were followed by a period during which orders went largely to other countries under a policy of fair shares for all. But as the year ended we had no reason to be dissatisfied with our share of governmental contracts. Our position in the bazaar trade was less satisfactory.

19. In the field of development, the backstairs and corrupt methods of the Zahedi Government gave way to consulting engineers and international call for tenders; and a small team of International Bank technical advisers provided a useful

/stiffening

FO 371/120710

stiffening for the Plan Organisation. Mr. Ebtehaj concentrated on setting up a solid framework but was slow in authorising projects which would bring quick and tangible benefits to an impatient country. Meanwhile, the charter for all their work, the new Seven Year Plan bill was delayed in Parliament partly as a result of Mr. Ebtehaj's unpopularity but largely because of the Government's vacillations about the extent to which the oil revenues should be used for budgetary purposes. The present Bill specifies the amount to be made available annually up to March, 1958, as 10%, plus any monies which the Ministry of Finance can squeeze out of the National Iranian Oil Company from their 30% share. That more of the oil revenues are not allocated to the budget is the combined result of Parliamentary pressure, Mr. Ebtehaj's obduracy, and continued hopes of United States aid.

20. Irano-American relations have been largely governed by the scale and nature of United States activities in Iran. United States aid began to taper off as the oil revenues increased. The Point IV programme was altered from a first aid emergency operation into a programme of technical assistance in which the Iranians were expected to play an increasing part. While the value of the first aid operation is undoubted, that of the technical aid is more difficult to assess. There are some devoted workers particularly in the provinces but the organisation suffers from an emphasis on quantity rather than quality.

21. After having received American budgetary aid to the tune of $ 45 million a year, the Iranian Government was faced at the end of this year with the problem of having to find some alternative means of balancing their budget. Their first impulse was to use part of the oil revenues but opposition from

FO 371/120710

Mr. Ebtehaj and fear of public opinion made them tread warily. An attempt to secure further American aid met with a rebuff which was perhaps unnecessarily brusque. But as the year ended the misunderstanding had been dispelled and it looked as though further aid would be forthcoming provided the Iranians made a serious attempt to put their house in order. Unfortunately, the absence of a strong Finance Minister and the ineffectiveness of the administrative machine augured ill for these efforts.

22. The United States Military Mission has performed solid unspectacular work in the field of Army training. Its cautious but not entirely pessimistic estimate of Iranian capabilities has provided some consolation for the continued absence of the United States from the Bagdad Pact.

23. For much of the year Soviet-Iranian relations were superficially almost cordial. The agreement on frontier demarcation and on financial questions signed in December, 1954, entered into force in May. The joint demarcation commission started work most promptly and Iran's gold was returned on the dates stipulated. This was followed at the end of June by an invitation to the Shah and Queen Soraya to visit Moscow, which was accepted for June, 1956.

24. When Iran's intention to adhere to the Bagdad Pact became apparent there was a marked change of tone. Before the Iranian decision was announced, the Soviet Government protested in a sharp note that adherence to an "aggressive" bloc, dominated by the United States and the United Kingdom would be contrary to the Irano-Soviet Treaties of 1921 and 1927 and would undermine peace in the Middle East. This was followed at the end of November by an even sharper note on the same lines. The Iranian replies were firm and spirited. The only effective retaliation the Russians have so far been able to make is to

FO 371/120710

refuse to buy the Iranian rice crop. On the other hand, the projected visit of a parliamentary delegation to Moscow eventually took place in December. At the end of the year it was still not clear whether the Russians were going to rely on the carrot or the stick or a combination of both.

25. Relations with Afghanistan have not improved during the year. The main concrete issue between the two countries remains the dispute over division of water from the Helmand River. A proposal that this dispute should be settled by direct negotiations in Washington has, despite numerous press reports that they were about to begin, not yet been fulfilled; the Iranian delegation is all ready to leave, but the Afghans are holding back. Behind this dispute lies Iranian dislike of the Afghans and their even greater dislike and fear of Soviet penetration of Afghanistan. This has been intensified by the visit in December of Mr. Bulganin and Mr. Khruschev to Kabul.

26. Relations with the United Kingdom have remained on an even keel throughout the year. The Shah's visit to London in February was most beneficial in that it helped to convince him that we had no ulterior designs on Iran and enabled him to feel that he was fully back in our graces. We have had some further success in convincing the Government and those in public life, though perhaps not yet the people at large, that we have no wish to interfere in Iranian internal affairs, no secret links with the tribes and no backstairs approach to this Embassy. To reinforce and provide further evidence of these hard-learnt truths remains one of the principal objectives of our local policy.

27. At moments, inevitably, the waters have been ruffled. On several occasions the Government have shown extreme sensitivity to even mildly critical comment in the British press, which

/well

FO 371/120710

well illustrates how both as a Government and as a nation they are unsure of themselves. The Iranian claim to Bahrein has been brought up regularly though not officially, sometimes in the form of rumours that we are preparing to hand over Bahrein to its "rightful owners" in order to secure the important asset of Iranian goodwill. Our refusal to let the Iranians open a Consulate in Kuwait has also come to the public notice and has been the subject of adverse comment. These, however, are small things in the face of the startling trend which within two years has brought Iran from the status of a country with which we had no diplomatic relations to that of an ally. It is significant that there has been no criticism of the association with Britain implicit in membership of the Bagdad Pact. We cannot, however, hope that the process of being allies will prove as easy as that of moving towards an alliance. Now that we are joined together,

the Iranians will expect our fortunes to be united in more than one sense and we shall not escape criticism unless the union is fructified.

28. I enclose a list of the principal events of 1955.

29. I am copying this despatch to Her Majesty's Representatives at Ankara, Bagdad, Kabul, Moscow and Washington; to the United Kingdom High Commissioner at Karachi; and to the Political Representative with the Middle East Forces (Nicosia).

I have the honour to be,

With the highest respect,

Sir,

Your obedient Servant,

Roger Stevens.

ضمیمهٔ «ض»

مربوط به صفحهٔ ۴۰۳

از نشریه اخبار دانشگاه تهران

صفحه۱۲ اخبار دانشگاه تهران شماره۲۴

متن سخنرانی آقای ابتهاج مدیر عامل سازمان برنامه در دانشگاه

بطوریکه درشماره گذشته اخبار دانشگاه باستحضار خوانندگان رسانیدیم روزسه‌شنبه ۳۵/۱۲/۷ جناب آقای ابتهاج مدیر عامل سازمان برنامه تحت‌عنوان «لزوم داشتن برنامه های عمرانی» در تالاردانشکده حقوق سخنرانی مشروحی ایرادنمودند که متن آن بشرح زیر است:



ریاست دانشگاه آقای ابتهاج را بحضار معرفی میکنند

با عرض تشکر از جناب آقای دکتر اقبال، بسیار باعث افتخار بنده است که به من فرصت داده شده است امروز در این مسند فضل و دانش برای دانشجویان امروز و اداره کنندگان امور فردای مملکت راجع به لزوم داشتن برنامه های عمرانی و طرز اجرای برنامه عمرانی دوم در ایران مطالبی عرض کنم و در پایان عرایضم اگر حضار محترم سئوالاتی داشتند سعی خواهم کرد در حدود توانائی خود جواب بدهم. در کشورهائی که در امور اقتصادی هنوز توسعه کافی پیدا نشده و به اصطلاح انگلیسی «ایکونومیک اینديولو پمنت» و به فرانسه «اکونومی آندولو پمان» نامیده میشوند و به اصطلاح بهتر کشورهای در حال توسعه، بحدی احتیاجات در رشته های مختلف هست و در عین حال توانائی مالی و انسانی و جسمانی محدود است که باید حتماً قبل از قدم برداشتن در راه اجرای اصلاحات برنامه ای داشت. در کشور ما نقطه ای نیست از مملکت و رشته ای نیست در رشته های اجتماعی که احتیاجات نامحدود به اصلاحات نداشته باشد.

توازن برنامه

بدیهی است در یک چنین اوضاعی غیرممکن است تمام حوائج مملکت را در مدت کوتاهی، پنج تا ده سال، تماماً انجام داد و به این جهت ضمناً لازم است که قبل از شروع به کار تشخیص داده شود حوائج کدامها هستند و نسبت به توانائی مالی و انسانی چه کارهائی را میشود در مدت معین انجام داد. با رعایت اصول الاهم فی الاهم و با این منظور که نتیجه این مطالعات یک برنامه موزون باشد عملی کرد زیرا اگر توجه به این مسائل نشود بدون شک این اقدامات و عملیات عمرانی نه فقط مفید نخواهد بود بلکه دارای مضار بسیاری خواهد بود همینطور که عرض کردم هیچ طرح اصلاحی و هیچ برنامه ای بخودی خود قابل انتقاد نیست. در رشته کشاورزی، در ارتباطات، در صنایع، در معادن، و در اصلاحات اجتماعی که ما بخواهیم در ایران بکنیم همه کارها لازم و ضروری تشخیص داده میشود ولی اگر این عملیات موزون نباشد و مکمل یکدیگر نباشند همینطور که عرض کردم مضار آن بیش از فوایدش خواهد بود.

بطور مثال عرض میکنم که کشور ما شاید ۸۰ درصد اقتصادش بر کشاورزی استوار است، بدون شک احتیاج به اصلاحات عمیق و دامنه داری در کشاورزی دارد ولی اگر بخواهیم تمام وجوه و فعالیتمان را در کشاورزی مصرف بکنیم خبط محض خواهد بود زیرا بفرض اینکه موفق بشویم که محصول کشاورزیمان را در ظرف مدت معینی ده برابر بکنیم اگر راه نداشته باشیم برای رساندن محصولات کشاورزی به مراکز مصرف باعث اختلال اقتصاد مملکت شده ایم. بهمین یک مثال ساده اکتفا میکنم و عرض میکنم برای اینکه کارهائی که در یک کشوری تحت عنوان برنامه عمرانی انجام میگیرند به نتیجه مطلوب برسد، باید توجه به تمام جهات و تمام رشته های اقتصادی و اجتماعی کرد.

علت دیگر لزوم داشتن برنامه در ممالک در حال توسعه این است که فعالیت افراد به خودی خود نمیتواند مقدم بشود. در این کارها اگر بنا بود در مملکت ما منتظر میشدیم تا ابتکار شخصی شروع به کارهائی بکند هیچ کاری انجام نمیشد و دولت ناچار است دست بکارهائی بزند که قاعدتاً باید افراد انجام بدهند، زیرا نمیتوان توقع داشت از هیچ دولتی که تمام کارها را در دست بگیرد مثلاً هیچ معقول نیست دولتی کارخانه های شیشه سازی، فولاد سازی، کفاشی، نجاری، خانه سازی بسازد. به این کارها دولت نمیتواند برسد و اقدام کند ولی از طرف دیگر بواسطه اوضاعی که در این ممالک وجود دارد اگر دولت پیشقدم نشود نمیتوان توقع داشت که ابتکار اشخاص در این راه قدم بردارد.

بنابراین وظیفه دولت این است که برنامه عمرانی را شروع کند و سعی کند راهنما باشد برای دیگران و مشوق دیگران باشد تا هر کدام در یک رشته ای فعالیت کنند.

امکانات ایران

باید سعی کرد و محیطی ایجاد کرد که افراد با اطمینان خاطر دست به این کارها بزنند. در مملکت ما خوشبختانه ممکناتی وجود دارد که به عقیده من در کمتر کشوری است در روی زمینی که خداوند به آن کشور این همه نعمت داده باشد. همه چیز داریم. در خوزستان که عمرانش در یک سال پیش به یکی از مؤسسات بسیار مجهز دنیا واگذار شد اشخاصی که این نوع عملیات را در کشور خودشان کرده بودند اول چیزی که دیدند و در آنها اثر عمیق بخشید این بود که خوزستان دارای خاک است، آب است، آفتاب درخشانی که در عمده فصول سال میدرخشد هست و در دنیا کم سابقه میباشد. نفت هست، گاز هست، متصل به دریا هست، در سر شاهراههای دنیائی است. بنابراین چیزی که یک مردمی آرزو داشته باشند و خداوند در این ناحیه به ما نداده باشد نیست.

خطر فقر

با کمال تأسف باید عرض کنم با تمام نعمت هائی که مملکت ما دارد و منحصر در خوزستان نیست، مردم ما از فقیرترین و بیچاره ترین افراد دنیا هستند. هیچ دلیلی ندارد که اینطور باشیم. با کمال تأسف باید عرض کنم به عقیده من فقر باعث تمام بدبختی های ایران است. اگر گاهی بعضی از افراد ایرانی در انجام وظیفه آنطور که باید جد و جهد نمیکنند یا دچار انحراف میشوند به عقیده من تمام اینها یک علت اساسی دارد و آن فقر است. اگر مردم ایران، اگر توده ایرانی بتواند بوسیله کار و از راه کار مشروع نان خود و خانواده خود را تأمین کند، من اطمینان دارم که بسیاری از بدبختیهای این مملکت بخودی خود رفع خواهد شد. من معتقدم که اگر این فقر اقتصادی از میان برود و مردم اعتماد بنفس پیدا کنند و برای بدست آوردن نان خودشان از راه مشروع اطمینان پیدا کنند بسیاری از این گرفتاریها و مصائب اجتماعی و اداری بخودی خود رفع خواهد شد.

بنابراین من معتقدم که اصلاح اساسی ایران اصلاح اقتصادی است. ایجاد کار برای مردم، دادن وسیله و توانائی مالی به مردم که بتوانند زندگی فرزندان خود را تأمین کنند و به مدرسه بفرستند و رعایت بهداشتشان را بکنند، بهترین راه درمان دردهاست.

به عقیده من مردمی که قادر به تأمین حوائج اولیه خود و دادن نان به خانواده شان نیستند بی آنکه پی به حقایق زندگی برده باشند هیچ توقعی از آنها نمیتوان داشت و نمیتوانند هم از مزایای زندگی استفاده کنند.

اصلاحات اجتماعی

بنابراین، وقتی که کشوری شروع به اصلاحات اقتصادی میکند، آن کشور اول قدم اساسی را در راه اصلاحات اجتماعی برداشته است. راجع بطرز تهیه برنامه در یک چنین اجتماعی که عرض کردم، یعنی موقعی که در مملکتی حوائج نامحدود و توانائی مالی و جسمانی و توانائی انسانی بسیار محدود است، تنها کاری که میتوان کرد این است که پس از تشخص حوائج سعی شود وجوه و قوای انسانی موجود به بهترین مصرف برسد، بنحوی که نتیجه ای که از این عملیات حاصل میشود، در رشته های مختلف کشاورزی، آبیاری، صنایع، معادن، امور اجتماعی، ارتباطات مهمترین نتیجه را بدهد.

انتظارات مردم

در ایران مثل تمام کشورهای در حال توسعه، انجام این عمل بنحوی که همه را راضی کند غیرمقدور است. ما یکی از بزرگترین اشکالا تمان همین عدم رضایتی است که عموم طبقات و عموم مردم بحق دارند زیرا بشر انتظار دارد روز به روز زندگیش بهتر و مرفه تر شود.

مردم ایران پس از اینکه سالهای متمادی در ذلت بوده اند، حق دارند وقتی که صحبت از اصلاحات میشود، وقتی که میشنوند مملکت دارای عوائدی است که میتواند آنرا در راه اصلاحات خرج کند، بفکر خود باشند. طبیعی است هر طبقه ای انتظار دارد برای رفع نیازمندیهای آن طبقه اقدام شود، توقع دارند این کارها با چنان سرعتی بشود که از قوه بشر خارج است.

به کرات عرض کردم ما ایرانیها دارای محاسن و مزایای بسیاری هستیم ولی در عین حال یک معایبی هم داریم که به عقیدهٔ من بزرگترین معایب میباشد و آن این است که اهل رقم و حساب نیستیم، یا کمتر هستیم. وقتی که شنیده میشود ما سالی چند میلیون دلار درآمد نفت داریم، هیچکس بخودش زحمت نمیدهد که این را حساب کند و بگوید در مقابل مخارج و احتیاجاتی که این مملکت دارد، آیا ممکن هست تمام این حوائج و تمام نیازمندیهای تمام طبقات و در تمام شئون را با این پول رفع کرد بطوری که همه راضی

باشند؟ اما اگر قدری دقت در این مسائل بشود، تصدیق خواهد شد که در هیچ مملکتی، هیچ دستگاهی قادر نیست درچنین اوضاعی تمام حوائج یک کشوری را که به عقیده من ۱۰۰ سال و به عقیده بسیاری ۲۰۰ سال از دنیای مترقی عقب است در مدت هفت سال تأمین کند، به عقیده من وقتی که میشنوم که تمام طبقات و تمام نمایندگان تمام رشته های اقتصادی و متصدیان تمام وزارتخانه ها از تقسیم بندی وجوهی که برای عمران اقتصادی داده شده است ناراضی هستند من اینطور نتیجه میگیرم که عملی که شده است صحیح و اصولی بوده، اما درطرز اجرای مهمترین عامل مطالعه است و اینهم درعین حالیکه مهمترین عامل پیشرفت کار است بزرگترین و مهمترین اشکال در مملکت است.

اهمیت مطالعه

باز بهمان دلایل که عرض کردم حق دارند ناراضی باشند حق دارند کم حوصله باشند اما باید حق داد به متصدیان و مسئولین امر که باید یک وظیفه خطیر و یک کارهای عظیمی را انجام بدهند و نتیجه بگیرند.

عجله در این کار یعنی شروع به کارها بدون مطالعه به عقیدهٔ من به مراتب بدتر از وضعیتی است که قبل از شروع به اصلاحات وجود داشته است. زیرا اگر پولهائی که یک مملکت از یک منابعی یا ثروتی که روزی تمام خواهد شد بدست میآورد، با دقت خرج نکند، قطعاً باعث اختلال و پشیمانی و بدبختی آن ملت خواهد شد.

اشتباهات گذشته

چند مثال کوچک خدمت حضار محترم میخواهم عرض کنم که راجع به کارهائی است که در کشور ما شده است که بخودی خود بسیار مفید بوده و هیچکس نمیتواند منکر لزوم و ضرورت این کارها باشد. اما نتیجه ای که گرفته شده تأسف آوراست فقط به این دلیل که مطالعه کافی نشده است. سد لارستان در فارس در حدود هفت سال پیش تمام شد، در تمام این مدت رودخانه خشک بود و مختصر سیلاب هم بفاصله چند روز در زمین فرو میرفت. سد شبانکاره فارس در حدود ۱۸ سال پیش ساخته شد، در نتیجه عدم مطالعه و نداشتن زهکشی قسمت زیادی از زمینها شور شد و درختهای نخل خشک گردید.

سد کرخه که ساختمان آن در سال ۱۳۲۹ شروع شد و سال گذشته به پایان رسید، برای آبیاری ۶۰ هکتار زمین درجه یک و دو و سه در این ناحیه قابل آبیاری است، ولی این هم تصادفی است. در کارخانه نساجی بهشهر یک قسمت از ریسندگی کارخانه کوچکتر از قسمت بافندگی است بنحوی که مقداری از کارخانه تا امروز بدون استفاده مانده است.

کارخانه قندشاهی پس از آنکه دائر و نصب شد، بعلت نبودن چغندر اجباراً به محل دیگری منتقل شد.

ذوب آهن بدون مطالعه کافی ساختمانش در کرج شروع شد و بعد معلوم شد ذخائر آهن سمنان که میباید سنگ آهن کارخانه ذوب آهن کرج را بدهد، فقط برای چهارسال کافی است.

با این طرز کار یقین دارم اهمیت مطالعه بر حضار محترم روشن شد و حضار محترم توجه فرمودند اهمیت مطالعه چیست بخصوص که اطمینان دارم حضار محترم از کسانی هستند که بخوبی اهمیت مطالعه را میدانند.

مهندس مشاور

باید عرض کنم که این خبط ها منحصر به ایران نیست در بسیاری از کشورهای در حال توسعه در دنیا این اشتباهات شده است. یکوقتی به واسطه کاری که در یک مؤسسه بین المللی داشتم، تماس پیدا کردم با این کشورها و دیدم که آنها نیز همین گرفتاریها را دارند، همین مصائب را دارند و همین کشورهای و هر کشوری که بدون برنامه شروع بکارهائی کرده است یا بدون مطالعه دست بکارهائی زده است بدون استثناء پشیمان شده است و وجوهی که به مصرف رسیده است بجای این که مفید بحال مردم باشد باعث اختلال اقتصادشان شده است و ممکن نیست در نتیجه تصادف بدون مطالعه کاری صحیح انجام شود. برای این که این منظور ما تأمین باشد، کاری که سازمان برنامه برای اجرای برنامه هفت ساله دوم شده است استخدام کردن مهندسین مشاور است. راجع به مهندسین مشاور چون حرفهای زیادی زده شده است اجازه میخواهم که یک مختصر توضیحاتی عرض کنم. گفته شده است مملکتی که صدها مهندس تحصیل کرده دارد چه احتیاجی دارد به مهندسین مشاور.

مهندسین مشاور در کشورهائی بوجود آمده اند و وجود دارند که از حیث داشتن مهندس تحصیل کرده از ما خیلی خوشبخت ترند. اگر مهندس مشاور در کشورهائی مثل آمریکا، سوئیس، آلمان، انگلستان هزارها وجود دارند و نان خودشان را درمیاورند، تصور نمیکنم دلیل دیگری لازم داشته باشم که ما هم به مهندس مشاور احتیاج داریم. اگر هر یک مهندس میتوانست کار مؤسسه مهندسین مشاور را بکند در دنیای غرب مهندس مشاور نمیتوانست وجود داشته باشد.

یک روزی اوایل تصدی من در سازمان برنامه وقتی که جهت تأسیس چند کارخانه سیمان با یک عده از دوستانم که در آن روز متصدیان امر بودند صحبت میشد، به آقایان گفتم که من هر وقت بخواهم اقدام به تأسیس کارخانه سیمان کنم، مهندس مشاور استخدام خواهم کرد. راجع به این موضوع بحث مفصلی شد و قریب یکساعت و نیم مذاکره شد. نظر یکی دو نفر از آقایان این بود که کارخانه سیمان که یک آسیای بیشتری نیست مهندس مشاور لازم ندارد. به ایشان گفتم اگر بناست این کار را به مسئولیت خودم بکنم،

جور دیگری نمیتوانم بکنم، بعد بالاخره موافق با من شدند. وقتی که در صدد برآمدم مهندس مشاور استخدام کنم، به بانک بین المللی مراجعه کردم و آنها سر مهندسشان را فرستادند اینجا.

در جلسه ای که در حضور عده ای از همکارانم با ایشان صحبت میکردیم، گفتم چندی پیش گفتگو از این بود که تأسیس کارخانه سیمان احتیاج به مهندس مشاور ندارد، حالا عقیده شما چیست؟ گفت در مملکت ما بیش از صدسال است سیمان میسازیم، با این احوال یک کارخانه ای که دائر است و سیمان میدهد، اگر ما بخواهیم یک کارخانه دیگری به آن اضافه کنیم، هرگز این فکر به کله مسئولات آن کارخانه خطور نمیکند که خودشان مستقیماً کارخانه سیمان را سفارش بدهند. کارشناس بانک بین الملل در پایان گفت: مگر شما چطور میخواستید عمل کنید؟ گفتم ما هم همینطور اقدام کردیم و بهمین جهت از شما خواهش کردیم که بیائید و کمک کنید. حالا توجه بفرمائید سیمان شاید از آسانترین صنایعی است که در دنیا وجود دارد. وقتی که صنایع شیمیائی، صنایع ذوب آهن را در نظر بگیریم آنوقت ملاحظه میفرمائید که ساختمانش چقدر مطالعه لازم دارد.

اشخاصی که متصدی امور مخصوصی هستند و آن کارها مستلزم این است که پول ملت فقیر و گدائی را که بدستشان سپرده اند، خرج کنند، بعقیده من در انجام مسئولیت خود کوتاهی کرده اند اگر بدون مطالعه اقدام کنند. امروز اگر ما مهندس مشاور استخدام میکنیم دلیل بر این نیست که الی الابد باید به مهندسین مشاور متوسل بشویم. امیدوارم روزی برسد که این مملکت علاوه بر داشتن مهندسین خوب که خوشبختانه اکنون صدها مهندس داریم دارای مؤسسات مهندسی مشاور باشد که از این حیث بکلی از مؤسسات خارجی بی نیاز باشد.

راجع به مهندسین مشاور بی انصافی های زیادی شده است منجمله به مخارجی که سازمان برنامه به آنها پرداخته است در صورتی که ارقام خرج سازمان برنامه هر روز پنجشنبه منتشر میشود و برای تمام مقامات مؤثر و حساس این مملکت فرستاده میشود. حق الزحمه مهندسین مشاور یک رقم معینی ندارد ولی میشود گفت که بین ٤ درصد و حداکثر ده درصد است. به عقیده من با توجه به گذشته و تجربیاتی که بسیاری از کشورها کرده اند اگر ده درصد در هر مورد به مهندسین مشاور داده بشود که اولاً مطالعه مقدماتی بکنند، ثانیاً نقشه های کامل تهیه بکنند یعنی مشخصات را برای مناقصه گذاشتن کار تهیه نمایند ثالثاً نظارت در انجام کار بکنند. چند برابر این ده درصدها در نتیجه صرفه جوئی در وقت و در پول بنفع ما تمام خواهد شد.

نقش عامل انسانی

برای کشور ما بزرگترین اشکال در راه انجام برنامه عمرانی اشکالی پولی نیست

برخلاف آنچه که معمولاً تصور میشود اینطور نیست. ما از حیث پول الان در مضیقه هستیم ولی نسبت به کشورهای دیگر دنیا که قصد توسعه دارند ایران یک وضعیت ممتازی دارد که به واسطه درآمد نفت خواهد توانست بالمال به فاصله سه سال دیگر از درآمد نفت خودش هزینه عمرانی را تأمین کند. اشکال بزرگ ما همان عامل انسانی است. بفرض این که ما امروز یک میلیارد دلار موجود در بانک داشتیم، غیرممکن بود میتوانستیم تمام کارهائی را که با یک میلیون دلار میشود انجام داد انجام دهیم. عامل انسانی تنها مهندس نیست علاوه بر مهندس به معاونین مهندس، سرعمله، کارگر نجار، لوله کش، آهنگر، جوش گر احتیاج داریم که متأسفانه در مملکت ما هنوز به تعداد کافی وجود ندارند. بدون شک بمرور زمان با استعداد و لیاقت ذاتی که در ایرانیان هست بدون تردید در فاصله چند سال بی نیاز خواهیم شد، ولی تا به آن مرحله برسیم باید صبر و حوصله و بالاتر از همه اطمینان داشته باشیم به دستگاهی که سعی دارد این کارها را روی اصول فنی و علمی صحیح انجام دهد.

اعتماد بنفس

یکی از خوشبختیهای دیگر ایرانی این است که در دوره ای دارد این کارها را انجام میدهد که کشورهای دیگر بیشتر از صد سال و در بعضی موارد دو یست سال پیش این کارها را شروع کرده اند. ما نباید از راه تجربه و آزمایش و خبط و خطا کارهائی را که آنها کرده اند یاد بگیریم. راه عاقلانه این کار این است که ببینیم دنیا چه کرد که به اینجا رسید و ما با استفاده از تجربیات آنها همان راه را برو یم.

یک کشوری که هشتاد سال پیش از دنیا پول قرض میکرد و دنیای غرب اگر پول نمیداد دستگاههای اقتصادیش میخوابید، مقصودم آمریکاست، آمریکا کمتر از هشتاد سال پیش هم از حیث سرمایه هم از حیث تکنیک و تخصص فنی به اروپای غربی احتیاج داشت. سرمایه اروپا و تکنیک اروپا بود که آمریکا را آباد کرد. برای افراد آمریکائی هیچ مایه خجلت نبود که متوسل به دنیای متمدن آنروز بشوند. از آنجا سرمایه بیاورند، متخصص بیاورند در نتیجه در مدت کمتر از هشتاد سال همین مملکت بجائی رسیده است که در تاریخ بشر نه در کشاورزی و نه در صنعت هیچ مملکتی نتوانسته است به پایه تولید او برسد. امروز همین مملکت به تمام دنیا کمک مالی و کمک فنی میکند.

در این موقع میخواهم اشاره بکنم راجع به وام گرفتن یا اعتبار از خارجه. اگر آمریکائیها در ۸۰ سال پیش اعتماد بنفس نداشتند و از وام و اعتبار خارجی میترسیدند -و حق هم داشتند بترسند برای اینکه یکوقتی همین مملکت عظیم یک مستملکه بود و بدبختی های مستملکه بودن را کشیده بود- اما بواسطه اعتماد بنفسی که در افراد این ملت بود بدون وهم هم سرمایه آورد و هم تکنیک. بنابراین وقتی که در ایران صحبت از جلب سرمایه های خارجی میشود بیخود نباید ترسید و این اوضاع را مقایسه کرد با آنروزی که وام از خارج

گرفته میشد برای اینکه عروسک و اسباب بازی خریده شود. اگر وام به مصرف صحیح برسد صددرصد بنفع مملکت است.

وام بانک

خوشبختانه این مرحله را ما توانستیم با پشتیبانی و تقویت اعلیحضرت همایون شاهنشاه بگذارنیم و وامی که گرفتیم امیدوارم مقدمه ای برای اینکه سرمایه های خارجی بیاید به این مملکت و با کمک سرمایه های داخلی کارهائی بکنند که در کشورهای دیگر در مدت کوتاهی انجام شده است باشد. یکی از محسنات وامی که ما اخیراً از بانک بین الملل گرفتیم این است که این مؤسسه ایست که خودمان در آن شریک هستیم و شصت کشور دنیا عضو این مؤسسه هستند که ایران هم یکی از آنهاست.

اگر وام گرفتن از دولتهای خارجی مضر است وام گرفتن از بانک بین الملل بهیچوجه این ضرر را ندارد. اگر نظارت دولتهای خارجی در مصرف وام هائی که میدهند مضر است، نظارت یک مؤسسه بین الملل که خودمان در آن شریکیم و برای کمک به توسعه و عمران کشورهای عضو تأسیس شده است ضرر ندارد و این نظارت صددرصد بنفع ماست.

موضوع تورم

راجع به تورم که یک موضوعی است که بسیاری از کشورها را که در حال توسعه هستند و بودند دچار زحمت کرده است و یک عده ای را هم در ایران بعضی اوقات نگران میکند لازم میدانم چند کلمه ای عرض کنم. باز از این جهت ایران یک مزایائی دارد و یک وضعیتی دارد که کمتر کشوری در روی زمین یک همچنین وضع سعادتمندی دارد. یکی دیگر از این کشورها عراق است که از حیث درآمد ثابت میتواند بدون واهمه یا با واهمه کم از خطرات تورم کارهای عظیم عمرانی را انجام دهد. در ایران خطر تورم بهیچوجه من الوجوه نباید اسباب نگرانی ما بشود بشرطی که خود ما دستی دستی وضعیت را خراب نکنیم.

درآمد ایران از نفت در بیست سال پیش یک مبلغ ناچیزی بود در صورتی که بزودی امیدوارم ایران بیش از ۳۰۰ میلیون دلار در سال درآمد نفت داشته باشد.

اما در همان بیست سال پیش نخست وزیر وقت عقیده مرا راجع به اصلاحات اقتصادی پرسید به ایشان نوشتم که اگر در یک مریضخانه ای در روز یک عده ای را میبرند روی میز عمل و شکمشان را پاره میکنند برای این که یک عده فرضاً سرطان روده دارند. این دلیل نمیشود که یک مریض دیگر را که زکام دارد ببرند روی میز عمل و شکمش را پاره کنند.

اگر در دنیا کشورهائی هستند که دارای بیماری خطرناکی هستند که محتاج عمل جراحی است این دلیل نمیشود که ایران که وضعیت سالمی دارد و میتواند بدون هیچ مخاطره برنامه های عمرانی خود را انجام بدهد از عواقبی که آنها دچارش شده اند یا ممکن

است بشوند بترسد. ما همین دقت را اگر بکنیم کافی است. چرا؟ بطور اقتصادی عرض میکنم. برای اینکه هریک ریالی که ما در داخله خرج امور عمرانی میکنیم حاصل فروش ارزی است که از نفت بدست آورده ایم و بصورت قوه خرید در دست مصرف کننده میگذاریم برای اینکه او بتواند اگر حوائج خود را در داخل مملکت نمیتواند تأمین کند از خارج وارد کند.

امید ملت ایران

برنامه عمرانی ایران، به عقیده من، همان طوری که درمقدمه عرایضم عرض کردم و مبالغه هم نمیکنم زیرا به آن معتقدم کلید نجات ایران میتواند باشد برای اینکه از راه ایجاد کار و بالا بردن سطح درآمد این مملکت را از فقر که باعث تمام بدبختیهاست نجات خواهد داد. اما به عقیده من جنبه پسیکولوژیک یا روحی این کار بمراتب مهمتر از جنبه اقتصادی آن است.

اگر برنامه عمرانی با موفقیت انجام بشود، که میتوانم با اطمینان عرض بکنم خواهد شد، اثری که این کار در روحیه مردم ایران خواهد داشت هزار برابر مهمتر از اثرات مادی است که در زندگی آنها خواهد داشت. برای اولین دفعه این قوم شروع خواهد کرد بفکر اینکه در این مملکت هم ممکن است کارهائی بشود با صداقت، با امانت و به نفع مردم. برای اولین دفعه بعد از قرنها اعتماد بخود و اطمینان به آینده خودشان پیدا خواهند کرد و این انقلاب اخلاقی عظیمی است که در نتیجه اجرای با موفقیت این برنامه عمرانی در روحیه مردم پیدا خواهد شد. در خاتمه عرایضم مخصوصاً به دانشجو یان که زمامداران آینده و اداره کنندگان فردای این مملکت میباشند توصیه میکنم که توجه بکنند.

با ایمان راسخ و اعتماد کامل اول بخودتان و بعد به آینده خودتان نگاه کنید و با این ایمان قسمت اعظم مشکلات ما را حل خواهید کرد، تا آنجا که مربوط به کارکنان سازمان برنامه است به آقایان میتوانم اطمینان بدهم آنچه که در قوه افراد بشری هست کوتاهی نخواهم کرد برای اینکه به عقیده من این فعالیت ارزش دارد. رسیدن به این هدف بزرگ ارزش دارد که هر چه یک افرادی دارند برای رسیدن به این هدف در این راه بزرگ بدهند.

ضمیمهٔ «ط»

مربوط به صفحهٔ ۴۱۱

اسناد وزارت خارجه آمریکا

Plan Org
Briefing US Govt.

-R- (60)

AIR POUCH

OFFICIAL USE ONLY
UNCLASSIFIED
(WITH OFFICIAL USE ONLY SECTIONS)

888.00/7-2257
+A 888.00-SEVEN YEAR

THIS DOCUMENT MUST BE RETURNED TO THE RM/R CENTRAL FILES

FOREIGN SERVICE DESPATCH

FROM	: AMEMBASSY, TEHRAN	Desp No. 90
TO	: The Department of State, Wash., D.C.	July 22, 1957
REF	: CERP-1957-Iran: Section D, Item IV-A-5	

1957 JUL 24 PM 2 58
MESSAGE CENTER NEA

ICA-10

RECD 7.29 ACTION NEA-4 INFO REP-2 RM/R-2 OLI-8 IE-4 U/MSA-1 COM-10 AG-8 TR-5 FRB-2 XMB-3 CIA-1 IN-7 TAR-2 ARMY-4 NAVY-3 AIR-3 USIA-10

BEGIN UNCLASSIFIED

SUBJECT: Plan Organization Briefing of the Ambassador and Embassy Officials

1957

888.00/7-2257

SUMMARY

On July 13 Ebtehaj and his staff held a two and a half hour private briefing session on Plan Organization activities for the Ambassador and Embassy officials at the Ambassador's request. The briefing, which was very well conducted, was mutually advantageous -- the Plan being encouraged by the Embassy's interest and the Embassy obtaining a factual summary of the Plan's numerous activities. All major chapters of the Second Seven Year Plan were covered by the Plan officials as summarized below.

The Social Improvement Program calls for 938 projects valued at approximately 11 billion rials. Seven hundred projects valued at 8.5 billion rials have been submitted as preliminary schemes. Of these only 185 projects valued at 1.6 billion rials have been approved for construction. Only 114 projects valued at 750 million rials and employing 4,540 men are under actual construction. The foregoing projects are in turn divided into municipal projects, to which the municipalities contribute 50 per cent of the cost; and capital development projects of the Ministries of Education and Health. Municipal projects valued at only 600 million rials have been approved for construction at the present time; at this stage this should be about 3,000 million rials. The unsatisfactory progress is caused by the lack of sufficient funds by the municipalities. Ebtehaj suggested that the United States government finance the municipalities' share by a 25 year non-interest bearing loan of $80 to 100 million under guarantee of the Government of Iran. This loan, he claimed, would have far reaching political and psychological impact. In the meantime the Plan is trying to arrange supplier's credit for the municipalities with the Plan Organization's guarantee. The second major part of the Social Improvement Program includes capital development projects such as construction of schools for the Ministry of Education and of hospitals and clinics for the Ministry of Health.

DEPARTMENT OF STATE A/CDC/MR
REVIEWED BY [signature] DATE 8/27/89
RDS or XDS EXT. DATE
TS AUTH. REASON(S)
ENDORSE EXISTING MARKINGS
DECLASSIFIED RELEASABLE
RELEASE DENIED
PA or FOI EXEMPTIONS

JHAshida/bp

OFFICIAL USE ONLY
UNCLASSIFIED
WITH OFFICIAL USE ONLY SECTIONS

UNCLASSIFIED
(~~WITH OFFICIAL USE ONLY SECTIONS~~)

Page 2
Desp 90
From Tehran

In the agricultural field, the Plan Organization is supporting projects on forestry, plant pest control, plant science, community development, extension service, food processing, animal science and credit cooperatives. In many of these projects the Plan cooperates with the Ministry of Agriculture and the USOM. Of particular interest is the introduction of new varieties of wheat and barley, which have considerably higher yields, are disease and pest resistant, and require less water. The Plan is trying to educate farmers in the use of chemical fertilizers. The Plan is also making loans at low interest rates to farmers for the purchase of farm machinery and for construction of ghanats and deep wells. There are at present seven major dam projects valued at 9 billion rials and several others for which surveys are being conducted. The major dams are Safidrud, Karaj, Kharkeh, Moqan, Golpayegan and two in Sistan. The Kharkeh, Golpayegan and the two Sistan dams have been completed, however additional work is required on the canals for the Karkheh and Sistan dams. The Safidrud dam will be finished in four years.

Under the Seven Year Plan, a total of $300 million has been allocated for the construction of roads: 9,050 km of first class roads by consulting engineers and 3,500 km of second and third class roads by the Ministry of Roads. Ebtehaj stated that the Plan had decided to withdraw 4,000 km of roads from John Mowlem's contract, which originally called for construction of 5,000 km of roads. The 4,000 km of roads will be given to several other firms. Eighty million dollars have been allocated for the extension of the Iranian State Railways. The revenue from the Meshed extension has been far greater than anticipated. The Tabriz extension will be completed by the end of 1336. The Plan hopes to complete the Turkish rail link and Kashan-Yazd extension by the end of three years. Mehrabad airport will be finished in 10 months; no work can be done on the Abadan airport because of a shortage of funds. A two-year program for the rehabilitation and modernization of the ports of Khorramshahr and Bandar Shahpur is scheduled to be finished in December 1957.

A sum of $100 million has been allocated for industry of which 60 per cent is earmarked for the sugar, textile and cement industries. For plants owned by the Plan, the industry program calls for one or a combination of the followings: (1) rehabilitation, (2) balancing of machinery, (3) expansion of facilities, (4) training of personnel, and (5) construction of new plants. For privately owned industrial plants, the Plan grants loans for rehabilitation and expansion through its Industrial Credit Bank. Industrial projects include the construction of sugar beet factories, an oil extraction plant, a hydrogenaxation plant, cement plants, canneries, and a sodium carbonate plant. Loans have been made by the Industrial Credit Bank for a glass bottle plant and for a cement plant. Several teams are engaged in exploration of mineral deposits. A sum of 34 million rials has been spent for the proposed iron foundry at Azna. The Plan is trying to interest Demag Krupp in investing some capital in the project and in operating the foundry.

UNCLASSIFIED
(~~WITH OFFICIAL USE ONLY SECTIONS~~)

DECLASSIFIED
UNCLASSIFIED
(~~WITH OFFICIAL USE ONLY SECTIONS~~)

Page 3
Desp 90
From Tehran

Ebtehaj mentioned that Lilienthal and Clapp will be coming to Tehran in September to present their first dam project. Outside financing will be required for this project as the Plan budget includes funds for surveys only. He is looking for a training and manpower specialist.

****

At the Ambassador's request, Mr. Ebtehaj, Managing Director of the Plan Organization, arranged a private briefing session for the Embassy at his office suite on the morning of July 13. The Plan Organization was represented by the following officials:

H.E. Abol Hasan Ebtehaj, Managing Director,
Mr. Esmail Kuchesfahani, Director, Social Improvement Program,
Mr. William J. Jackson, Consultant, " "
Dr. Mohamad Kazemi, Supervisor, Agricultural Affairs,
Dr. Sadeq Majid Ahi, Chief, Agricultural Affairs,
Mr. Ruhallah Asbaqi, Supervisor, Mining Industries and Companies,
Mr. Hosein Daftarian, Director, Communications and Transportation,
Mr. Safi Asfia, High Counselor and Chief of Irrigation Affairs,
Mr. Hector Prud'homme, Chief of Technical Bureau.

The Embassy was represented by the Ambassador, the Counselor of Embassy, the Counselor for Public Affairs, the Economic Counselor, and the reporting officer.

Ebtehaj asked his staff to spend approximately ten minutes on each major chapter of the Plan's economic development program. However, during the two and a half hours briefing session those who spoke early were able to make a well rounded presentation while those speaking later were pressed for time. The major chapters of the development program are reported in the same order as presented in the briefing session.

Social Improvement Program

Mr. Jackson assisted by Mr. Kutchesfahani spoke on the Social Improvement Program, which both emphasized was the impact program of the Plan Organization.

Present program	938 projects
Approximate value	11,000 million rials
Approximate total budget PO	10,000 million rials
Anticipated municipal contribution	5,500 million rials
	15,500 million rials

UNCLASSIFIED
(~~WITH OFFICIAL USE ONLY SECTIONS~~)

Present Status

700 projects valued at 8,470 million rials submitted as preliminary schemes.

400 projects valued at 3,350 million rials approved for detailed design.

185 projects valued at 1,552 million rials approved for construction.

114 projects valued at 750 million rials under construction.

4,540 men employed on sites

The foregoing program is in turn divided into two parts: municipal projects, to which the municipalities contribute 50% of the cost, and capital development projects of the Ministries of Education and Health. The status of the municipal projects is as follows:

Water	117 projects valued at	1,800 million rials
Roads	100 projects valued at	1,600 million rials
Electricity	220 projects valued at	2,200 million rials
Miscellaneous	74 projects valued at	1,600 million rials
		7,200 million rials

Projects valued at only 600 million rials have been approved for construction at the present time; this should be about 3,000 million rials at this stage (including contribution from municipalities). Technically, the Plan Organization has the projects ready for implementation, but the municipalities lack sufficient funds. The Plan's budget has allocated 5,500 million rials for municipal projects with an equivalent sum required from the municipalities. Excluding Tehran, the 277 recognized municipalites have an annual revenue of about 1,600 million rials. If the municipalities could contribute 30% annually toward social improvement projects, it would take them almost twelve years to raise their share.

Ebtehaj emphasized that when this program began there was a complete lack of data on the municipalities regarding such matters as maps, water, and electricity supply. During the first eighteen months of the program the consulting engineering firms had to obtain complete data on 277 municipalities, which should be useful over the next 20 years.

He also mentioned that when the program began, people doubted whether the financial situation of the municipalities permitted them to even participate in the program, and told him that the municipality contribution should be eliminated. If such had been the case, he would have had to discriminate

against certain municipalities because the Plan Organization lacked sufficient funds to implement projects in all the municipalities. The method devised whereby the municipalities contribute 50 per cent of the cost works automatically provided they have sufficient funds to match the Plan's share. This method shows no favoritism to any municipality. He realized it was physically impossible to complete this program during this seven year plan and thought that all the municipalities should have electricity; many, streets; a considerable number, water; and some, sewage, bathhouses and slaughter houses during the second seven year plan. By the end of the third seven year plan, all the municipalities could have these improvements.

Ebtehaj mentioned that after announcement of the American doctrine, he had requested (through the USOM/I Director) a 25 year non-interest bearing loan of $80 to $100 million guaranteed by the Government of Iran to be used exclusively for the financing of the municipalities' share. In this manner, within 10 years every municipality would have water, electricity, and asphalted streets. Priorities could be determined on the basis of either the ability of the municipalities to repay a loan or the kind of projects.

At the present time the Plan Organisation is trying to arrange supplier's credit for the municipalities with the Plan's guarantee of repayment. The municipalities would arrange through financial agencies to repay the Plan Organization monthly. However this credit is limited to a maximum of five years and in many instances is less than the 50 per cent share. A breakdown of the 277 municipalities according to population and according to annual revenue is submitted as Enclosures 1 and 2 respectively.

The second major part of the Social Improvement Program includes capital development projects as follows:

Ministry of Health	3,200 million rials
Ministry of Education	1,400 million rials

<u>Agriculture</u>

Dr. Ahi assisted by Dr. Kazemi spoke on agriculture except for that part dealing with irrigation. The Plan Organisation has 17 projects under agriculture with an allocation of 18.2 billion rials.

<u>Forestry</u> The Plan Organization with the cooperation of the Forestry Bongah of the Ministry of Agriculture is engaged in instruction of men in forestry, protection of forests, reforestation, introduction of new varieties of trees, limitation of grazing, and importation of new methods of making charcoal. A portable kiln has been brought in, and trainees have been sent to Italy and Japan.

UNCLASSIFIED
~~(WITH OFFICIAL USE ONLY SECTIONS)~~

Page 6
Desp 90
From Tehran

Plant Pest Control This consists of research, locust control and training. Sixteen students have been sent abroad during 1335, mostly to the United States and some to Europe to study various aspects of agriculture. There are also 100 students in Tehran studying agriculture.

Plant Science Projects This consists of training, research, and demonstration. Laboratories, equipment, and living quarters have been constructed at Karaj. The goal is to establish 15 experimental stations and 50 sub-stations. The main stations will be at Karaj and at Veramin.

Work is progressing in experimentation with improved varieties of seeds. This year some 1,000 tons of new wheat and barley seeds will be available. These will be planted in the Mazandaran and Azarbaijan areas. They give 20% higher yield, are disease and pest resistant, and require less water. The new wheat seeds have a yield of 900-1000 kg per hectare compared with 600-800 kg under old seeds. Two varieties of barley have been brought in from California and have great promise. There is a great demand for these seeds, and the Plan Organization is currently discussing with the Ministry of Agriculture the best method of distributing them to farmers to insure that they will be planted. The sugar cane project has been approved by Japanese experts and by the Khuzistan Development Service. One man has been sent to Puerto Rico. A 3,000 hectare unit will be planted this year.

Mogan Development Project This project started 6 years ago. Phase I is ready now; 30,000 hectares is being divided into 12 hectare units complete with house. Technical assistance will be given to the farmers.

Community Development Bongah This year the Bongah will receive 206 million rials, of which 70 million rials is coming from the Plan Organization and the remainder from the Ministry of Interior and Point IV. One phase of its program is block development work. Fourteen projects are under way and touch on all aspects of living. The other phase deals with village council help on such matters as schools, sanitation, etc.

Extension Work The Plan Organization assists the Ministry of Agriculture and Point IV in this work and has allocated 30 million rials for 1336. The Plan is especially interested in teaching the farmers to use chemical fertilizer. In 1336 the Plan imported 2,000 tons of chemical fertilizer, which it sold to farmers below cost. The Plan is studying proposals for a chemical fertilizer plant and is therefore interested in stimulating use of its product.

Cooperatives These are credit cooperatives for which the Plan has allocated 450 million rials. Thirty rural cooperatives have been organized, and 47 million rials have already been obligated under this program, which is handicapped by a lack of trained personnel. The Agriculture Bank acts as the agent of the Plan in collecting payments and supervising the books of the cooperatives. The cooperatives make loans on two signatures to farmers.

UNCLASSIFIED
~~(WITH OFFICIAL USE ONLY SECTIONS)~~

Page 1
Encl 1
Desp 90
From Tehran

UNCLASSIFIED

ENCLOSURE 1

POPULATION OF MUNICIPALITIES[a]

Population			Number of Municipalities
Below 5,000			20
5,000	-	10,000	136
10,000	-	20,000	63
20,000	-	50,000	40
50,000	-	100,000	10
100,000	-	200,000	4
Over 200,000			4 (Tabriz, Meshed, Abadan, and Isfahan)
			277

a. Does not include Tehran.

Source: Plan Organization

UNCLASSIFIED

UNCLASSIFIED

Page 1
Encl 2
Desp 90
From Tehran

Enclosure 2

Annual Revenues of Municipalities[a]

Revenues	Number of Municipalities
Less than 1,000,000 rials	129
1,000,000 - 2,000,000 rials	46
2,000,000 - 5,000,000 rials	52
5,000,000 - 10,000,000 rials	23
10,000,000 - 20,000,000 rials	17
20,000,000 - 50,000,000 rials	7
Over 50,000,000 rials	3 (Khorramshahr, Meshed and Isfahan)
	277

a. Does not include Tehran.

Source: Plan Organization

UNCLASSIFIED

ضمیمهٔ «ظ»

مربوط به صفحهٔ ۴۳۴

اسناد وزرات خارجه انگلیس

CONFIDENTIAL

ARCHIVES COPY.
NOT FOR CIRCULATION.

EP 1015/33

Foreign Office and Whitehall Distribution

IRAN
July 23, 1957
Section 1

FO 371/127075

THE INTERNAL SITUATION IN IRAN

Sir Roger Stevens to Mr. Riches. (Received July 23)

(No. 10118/57. Confidential) *Tehran, July 18, 1957.*

On the eve of my departure on leave the internal situation, and the future of the Eghbal Government, remain obscure. There is every reason for a change of Government, but no indication that it will take place immediately.

2. The circumstances of the Shah's return have not made the situation between him and his Prime Minister any easier. The Shah was brought back, probably unwillingly, by the appeals of Mr. Ala. Dr. Eghbal appears to have been doubtful whether his return was necessary. Although the [redacted] has now visited (rather cursorily) the earthquake area and found the damage, or at least the casualties, less than he was led to believe, it is reliably reported that he has upbraided Eghbal for not supporting the move to get him back.

3. Eghbal himself is profoundly depressed—as my United States colleague puts it "resigned but not resigning." We both had an hour with him yesterday, and he poured out his heart once more about his difficulties with his master. He had worked with him for fourteen years; he came to the Premiership with an unblemished record; he had selected a team of Ministers who were absolutely "clean"; he had really supposed that he, unlike his predecessors for many years back, would be trusted by the Shah and allowed to get on with his job. Instead, he was faced with obstructions at every turn; it was only too obvious that the Shah had no more confidence in him than in any one else. It seemed to be part of his technique of government to listen uncritically to people who were not in authority, and to mistrust, and continually cross-check the behaviour, of those who were. While abroad, he had received a constant flow of *louche* characters, and engaged in many obscure operations on his own initiative. (My United States colleague was told that ~~the Shah has concluded a deal with Mr. Greif about the Lar Valley Development~~ [redacted]) The first thing the Shah had done after his return was to have a *tête-à-tête* lunch with Mr. Alam, the self-styled leader of the Opposition. He had received the Chief of Police (General Alavi Moqaddam, Eghbal's sworn enemy) but not his superior the Minister of the Interior. He had ordered Eghbal's successor as Rector of the University to join Alam's People's Party, thereby undoing all Eghbal's good work in keeping politics off the Campus. He had summoned a meeting of Ministers since his return and told them that he was the fountain head of all authority, and that he expected to be told in detail what was happening in every department of Government. He, Eghbal, found the position of being Prime Minister without responsibility an intolerable one. Nevertheless, in response to a direct question, he told my United States colleague that he did not intend to resign.

4. Nor is there at the moment of writing any solid evidence to suggest that the Shah intends to throw him out—yet. He may first wish to gauge his popularity. He may be genuinely anxious to study the Government's record during his own absence before reaching any decisions. He may also be struggling with the problem of a successor. The only candidate who is being hotly canvassed at the moment is General Hedayat (Personalities Report No. 64), who has certainly been very pleased with life for the past week; but he may not yet be ripe, or the Shah may hesitate to launch out with another general so soon after Zahedi. Perhaps, too, he is waiting in the hope of tripping up Eghbal in a big way. He is known to be very angry with him for giving way to the Majlis about the clause in the revised Oil Bill requiring reference of all agreements concluded to Parliament. He is annoyed about the earthquake. He no doubt resents Eghbal's puritanical efforts to discourage gambling, reform the Royal Household and restrict the Shah's extramural contacts. It is certain that they had a flaming row some time ago about the

2

artificial creation of parties. But none of these are popular issues. Nevertheless, it is hard to see that so ill-matched a partnership can last for very long.

5. If Eghbal is removed, or resigns in disgust, it will be a dismal day for the country and, I fear, a watershed in the reign of Mohammed Reza Pahlavi. It will have been conclusively proved that the Shah cannot work with an active, hardworking, courageous, honest and competent Prime Minister. If latterly Dr. Eghbal has been impudently outspoken, and superficially disloyal—and on this ground alone the Shah might seem justified in removing him—I am convinced this is the effect of the frustration arising from the Shah's attitude towards him, and not its cause. No man of comparable calibre (even if there was one in sight, which there is not) could be expected to work with the Shah again on such onerous and even humiliating terms. The Shah will have assumed full responsibility for governing the country—something which, unaided by men of ability, goodwill and strength of character, he is not capable of discharging. It will be a naked autocracy, tempered only by intrigue, good manners and inefficiency.

6. The tragedy is that if only the Shah would concentrate on military and foreign affairs, and leave the running to his Prime Minister on the internal front, they would make an effective team. But I fear it is too late to hope that this may yet happen.

7. I am copying this letter to Bowker, Wright, Symon, Caccia and to the Political Office with the Middle East Forces.

Yours ever,

ROGER STEVENS.

ضمیمهٔ «ع»

مربوط به صفحهٔ ۴۳۴

اسناد وزارت خارجه انگلیس

(ECD 11026/58)

No. 109

SECRET

BRITISH EMBASSY,

TEHRAN

FO 371/133022 EP1104/4(58) EP1104/3

August 7, 1958

Sir,

In my despatches Nos. 85 (1956) and 34 (1957) I gave some account of the Shah's business activities and the manner in which his various projects and interests were financed. In the present despatch I shall attempt to describe in broad outline the further development of those activities which has taken place and their importance nowadays to his own position and the economy of the country.

2. There is no doubt that the royal appetite for business and for intervention in development schemes has grown and can now be more clearly distinguished from his interest in social welfare, though the two still intermingle. My Chancery's letter (17312/58) of June 2 last described the formal separation of the Royal Estates' activities into charitable and non charitable, through the setting up of the so-called Pahlavi Foundation last April. The object was partly to split up and define more clearly the administrative tasks of the Royal Estates but no doubt also to lighten the burden of the Royal Charities by enabling the Pahlavi Foundation to qualify for assistance from public and private sources. Above all, however, it now enables the Shah to concentrate his attention on development projects which nowadays when added together are beginning to look like the programme and achievements of a minor Plan Organization.

3. There are indeed few branches of economic activity into which the long arm of the Shah and his friends and family are not now reaching. The Shah's direct and personal interests alone now extend publicly into the fields of banking, publishing, wholesale and retail trading, shipping, construction works, new industries, hotels, agricultural development and even housing. The Bank Omran, which is 100 per cent owned by the Shah,

The Right Honourable
Selwyn Lloyd, C.B.E., Q.C.,
etc., etc., etc.

/has

SECRET

SECRET

- 2 -

FO 371/133012

has the task of handling his land distribution and agricultural development programme and has recently taken a 49 per cent participation in two new companies for irrigation works and for boat-building and repairing on the Caspian Sea. The bank is also sponsoring co-operative agricultural projects and sales of agricultural machinery. In the realm of pure commerce the Mah Trading Company imports primarily from the U.K. and is currently involved in municipal electrification schemes in competition with the Plan Organization. It has fingers in many pies and has recently been involved as middle man for the Royal Estates administration in such diverse schemes as the construction of a £1 million bridge over the Karun river (by a British firm) and a preliminary survey of the possibilities of uranium extraction (also by a British firm). The Royal Estates are negotiating with a Japanese concern for the establishment of a retail store in Tehran and have just concluded an agreement with a British firm for the manufacture and distribution of pharmaceuticals under licence. In the world of shipping the National Iranian Shipping Company is controlled by the Shah through his nominee and principal agent Meybud and has recently launched its first 32,000 ton oil tanker, to be followed by a second next Spring, both built on credit in Holland. Small coastal cargo vessels are also being acquired and run by the Royal Estates in the Persian Gulf, and the future programme of ship building, under the auspices of Mr. Meybud, is ambitious. Construction works include 13 hotels already opened and at least four to be constructed very shortly, whilst projects either existing or in the wind include participation in a fertilizer plant, a cement factory, grain silo and beet sugar refinery, and rumoured interests in a tyre factory, bakeries and a wood-fibre plant. No housing construction has yet been organized or financed but His Majesty is known to be prodding the unfortunate manager of the Bank Omran very strongly to accomplish something in this field with the aid of foreign finance. He also intervenes directly and with as much publicity as possible in the affairs of the Mortgage Bank, spurring on

/his

SECRET

SECRET

- 3 - FO 371/133022

his nominee there to greater efforts to realise a housing programme for the middle classes. As for agricultural development which is again the province of the Bank Omran as far as direct royal interests are concerned, the progress made in providing the Shah's ex-tenants with facilities, supplies and expertise is slow. On the other hand the Shah has shown great interest in promoting indirectly a number of spectacular dam projects and hydro-electric and water control schemes, and this brings me to his less direct interests as a whole.

4. Here I am on less sure ground, as it is impossible to follow, and sometimes to confirm, the existence of all the projects into which the Royal finger has been inserted one way or another. There are certainly two fairly distinct ways in which His Majesty intervenes in this indirect manner. First there is the promotion, through his influence, of schemes in which he has a personal interest, financial or otherwise. It has come to be accepted in Tehran that the short cut to a successful undertaking is through the enlistment of his support (often through middle-men of dubious reputation) to obtain priority treatment, cut through red tape and secure finance. The royal financial interest in these cases is usually kept secret, and the Shah operates through trusted nominees or servants such as Meybud, Behbehanian or the Court Minister Ala, or his own family, who themselves are said to benefit in proportion. I long discounted stories that such deals took place through a greasing of the royal palm itself, and preferred to think that financial interest, when it existed, took the form of hidden shareholdings or other similar interests. The crescendo of stories of direct or indirect bribery, either of His Majesty or of his confidantes and family, or both, is however impossible to ignore. Although I have no evidence that large-scale payments were made over the Latiyan dam project or the recent Tehran power plant scheme, arranged in both cases by dubious financiers with strong royal support, this is generally assumed in Tehran, as is also the story that the Shah

[illegible]

SECRET

SECRET

- 4 - FO 371/133022

benefited through Meybud from the AGIP Mineraria oil concession deal. Moreover, I was given the plainest of evidence last Spring that a very large bribe was expected from a British firm for a valuable project. I am afraid therefore that the Royal hands are most probably not clean; but what is more serious is that the Royal example is the subject of rumour and gossip, and is, of course, followed throughout the hierarchy of power.

5. The second form of royal participation is that which in most cases involves perhaps no profit to His Majesty. Here it is a question of distributing favours to family (who have to live after all and have no civil list on which to do so) and friends who have merited favour or whose support is sought. The Shah's sister Ashraf, his brother Mahmoud and his two brothers-in-law, Chafiq and Hillyer, have profited singularly and to some extent legitimately from their position as persons of influence at Court, Ashraf in ways mostly too obscure to know much about, the others as heads or directors of airline and commercial companies and, more recently, of banks. The conferring of favours on the Shah's family and friends is fairly natural in itself, particularly in an Asian country, but as I have reported previously, it has had the effect of attracting to the Court a number of highly undesirable hangers-on whose unscrupulous exploitation of whatever crumbs may fall has earned the Court a bad name. Many people, such as Mr. Puyani, the friend of Ashraf, or Mr. Shafia, the friend of Hillyer, still enjoy favour and commercial influence through the Shah's family in spite of their crooked records.

6. To sum up the royal business activities is no easy task, but it is fair to say that a good proportion of development work, most of it originally included in the Seven Year Plan, is being taken over or sponsored by the Shah, partly to gain political credit, partly for financial profit, but also to some extent out of natural and praiseworthy impatience at the slow progress and waste shown by the Plan. This growth of a rival Plan

/here

SECRET

- 5 - FO 371/133022

has the advantage that it gets things done (often to the benefit of British business), stimulates healthy rivalry with the Plan and gives new life to Ministries otherwise apt to be stifled by the Plan. On the other hand it has the disadvantage of undermining the position of Mr. Ebtehaj (on the principle of divide and rule?) creating more confusion at times within the administration, causing duplication and more waste, encouraging corrupt procedures and creating new and unco-ordinated Governmental commitments abroad outside those of the Plan and Government Departments. A recent estimate of the current foreign commitments of the Royal Estates, drawn up by the U.S. Embassy, put these at $45 million in June last, to which may have to be added a prospective $112 million in the fairly near future if industrial ventures mature. These are not large sums in relation to the nation's foreign exchange budget and foreign debt, but they are considerable in relation to the known income and assets of the Royal Estates and the unknown but not very large personal income of the Shah.

7. While the regime remains stable, the Shah's credit presents few problems as it would automatically be guaranteed by the Bank Melli if the pinch came. Moreover his outstanding commitments are covered by such tangible assets as tankers and other industrial equipment whose profitability in the near future is fairly assured, as well as real estate of enormous value (some of which has been sold in recent times at high prices to help balance the royal budget). The danger is that business dealings, if carried too far and carried out too corruptly, may become an easy target of opposition attack and thus undermine the very stability on which the whole operation depends. Recent events in Iraq have given a new significance to this aspect of the Shah's rule, and there has been a good deal of muttered comment in Tehran, since his return, about his standing with the people and the urgent need for visible signs of progress here to forestall attacks on his regime. He himself has thought

/11.

SECRET

- 6 -

it wise, in his first audience for senators and deputies since his return, to devote the main part of his address to Iran's policy of "positive" (as opposed to "destructive") nationalism and the stability which has followed upon economic and social progress. As is well known to you, Sir, he has promoted personally quite an impressive array of social works, notably in health and education, as well as regular works of pure charity. These will no doubt be carried on with even greater energy through the Pahlavi Foundation, and should bring him some credit and conceivably gratitude from his people. It is sad that in promoting the economic and social welfare of his subjects in so many ways he has not found a way to set them an example of incorruptability at the same time, as this failure might cost him dear at a time of social crisis.

I have copied this despatch to Her Majesty's Representatives at Beirut, Amman, Bahrein, Ankara, POMEF, PODPAP, Washington, Karachi, to Commercial Relations & Exports Department and Export Credits Guarantee Department of the Board of Trade and to H.M. Treasury.

I have the honour to be,

With the highest respect,

Sir,

Your obedient Servant,

Roger Stevens.

ضمیمهٔ «غ»

مربوط به صفحهٔ ۴۵۵

نامه به خانم هلن لیلیان تال

July 29, 1987

Dear Helen,

I was grieved to read David's comments in Volume 7 of his Journals about his last conversation with me in New York. His feelings about developments in Iran were understandable. David gave me the impression that he had expected me to forewarn him of the events.

As you may know, I had sounded warnings of an explosion which I expected to occur in my country and this is why I was jailed, not for what I had said but for having hired D&R to carry out the Khuzestan Development Program "without obtaining the necessary authorization".

David was among a few friends in the United States to whom I wrote from the Tehran prison keeping them informed of the charges against me at a time when the Iranian Government - with the knowledge and consent of the Shah - made vague and false charges of extravagance on my part in spending vast sums on such grandiose items as "coolers and fans" for men working under intolerable and primitive conditions in Khuzestan.

Apart from direct correspondence with David, I used to send him copies of all my correspondence with other friends. In this way, David was fully informed of my views and of the situation.

I admit, however, that while I predicted an explosion which, I believed the U.S. and the British Governments acting together could have prevented, I had no idea that it would be carried out by the Mullahs. Corruption on the highest possible scale, universal discontent, and the appearance on the scene of a leader with a remarkable degree of self-confidence and determination on the one hand, and the Shah's inherent weakness combined with a fatal illness and a U.S. Administration utterly incapable and incompetent created the ideal conditions for the debacle.

I was also saddened to read David's remarks about our house and garden.

Before our marriage Azar had acquired a plot of land of some 8,000 square metres(*) situated in an uninhabited area in Shimran, with no sign of vegetation or trees. When we decided to build a house on that plot of land we were fortunate in finding an abundant supply of water by drilling a deep well, thus being able to turn the barren plot into a beautiful garden with swimming pool, green turf and fruit trees etc. which so much attracted the attention of your late husband.

In his 7th volume I regret to say David mentions my name along with persons who were known to have made fortunes thanks to the official positions they occupied in the Government.

Throughout my long career before and after I joined Government service, I always took pride in feeling that in spite of being perhaps the highest paid Government official, my salary was not sufficient to cover my expenditure. Had it not been for the sale of my shares in Iranians' Bank, I would not have been able to pay off my debts.

The situation in Iran, as you know, was totally different from that in your country. After David resigned from the Atomic Energy Commission, he was invited by friends, such as Andre Meyer, to join Lazard Frere as a result of which, according to David's Journals, he was able to make sufficient profits - without even knowing how this was done - to be able to live comfortably for the rest of his life.

In my case, when I resigned from the Plan Organization I owed the sum that I had borrowed without having any income whatsoever to repay it. Thanks to my reputation, I was able to set up a private bank and as a result of being associated with one of the most aggressive U.S. banks (Citibank) and the reputation of that small institution when I sold my shares, I paid off all my debts which were not inconsiderable and we left with sufficient cash to enable my wife and myself to keep four families who continue to depend exclusively on us - particularly after having lost whatever they possessed in Iran.

When I hired D&R Corporation in early 1956, it was my hope and dream to carry out a vast regional development program in Khuzestan. Since nearly 10 years before this date, as head of Bank Melli Iran and at a time when I had no connections with Americans or with the U.S.A., and while my duties as a central banker had nothing to do with planning and

development, I initiated a contact with a retired British colonel who had had experience in irrigation in India with the hope of setting up a joint Anglo-Iranian project to build dams and carry out irrigation and agricultural development in Khuzestan. Colonel Bridges contacted a number of private bankers in London and assured me that he could attract the necessary financial and technological facilities for the execution of my project. Our efforts were dashed when we were informed that the the chairman of British Petroleum (Anglo-Iranian Oil Company) William Frazer, stated "that the scheme did not suit the A.I.O.C.'s book".

When I met David in Istanbul in September 1955, I knew I had found the best man in the world to carry out my old dreams in Khuzestan. I clearly remember my conversation with David at the Hilton Hotel in Istanbul when I asked him to come to Iran as my guest to help me with his advice but without making any reference to Khuzestan. From his friendly reply, it was obvious that he treated my remarks as a polite oriental gesture. In order to reassure him, I told David that I would talk to the Shah on my return and send him an official invitation. This I did. I spoke to the Shah, telling him about my dreams for Khuzestan and the invitation I would be extending to David to come out and that he did not know what he was coming out for.

You are familiar with the rest of the story. You came out with David and Gordon Clapp followed you. Your schedule had to be changed because David, as far as I can remember, had to have a slight surgery with the result that you arrived some 3 days after the Shah had left on an official visit to India.

Shortly before you came out, I sent David whatever literature I could find - very little indeed - on Khuzestan and for the first time I told him this is the region I would like him to visit.

Within just over 3 weeks after your arrival in Tehran, after your visit to Khuzestan together with Gordon and a number of my colleagues, a contract had been signed with D&R to carry out a survey of that area and a down payment of $ 6.5 million had been made to D&R.

As you may know, I am writing my memoirs which will be published in London in English and at greater length in Persian.

I think you will be personally interested to know something that I do not believe David was aware of:

When D&R recommended that we make available to them 10,000 hectares of land in a specific area in Khuzestan (Haft Tapeh), and I sent a few colleagues of mine down to Khuzestan to acquire this land, and we surmounted a series of obstacles each of which was sufficient to undermine the cane sugar project, we finally took possession of the land and deposited the money officially determined by a high-ranking official with the Ministry of Justice. I received a letter from Hussein Ala, Minister of the Court, who was one of the finest men in Iran, communicating the Shah's order that in view of the political situation in Khuzestan and despite the importance of the cane sugar project, the land should be returned to its owner. Without hesitation I wrote back to the Minister of the Court to tell him that what we were intending to do in Khuzestan, of which one was the sugar cane project, was the only right course to follow in the best interests of Iran. I added that the land had already been taken over and could not possibly be returned to its former owner.

Another amusing episode came up at one of the meetings of the Supreme Economic Council which used to be held under the chairmanship of the Shah. A pet project which had the full backing of the Shah was placed on the agenda of the Supreme Council and came up for discussion a number of times. It concerned building a dam on the Alburz north of Tehran and the proposal was to award the contract to a Romanian born French national Swiss resident, who had a foul reputation in Latin America. For some unknown reason, the Shah strongly supported the project to which I was just as strongly opposed. I maintained that no contract for building a dam should be given without international adjudication. After the matter had come up for discussion a number of times at the Supreme Economic Council meetings, which were attended by the Prime Minister and a number of Cabinet Ministers, the Shah turned to me and asked with apparent irritation "would you have raised the same objections had David Lilienthal been in this man's position", unhesitatingly I replied in my usual manner "what a comparison Your Majesty. You are comparing a rogue who is well known in international circles with a man like David Lilienthal with his worldwide reputation. Yes, I would give the contract to Lilienthal but Lilienthal, as a consultant, would never ask and expect to be given a contract of this

nature without an international bid." I received a message from the Shah expressing his displeasure of my conduct in the presence of the Prime Minister and a number of Cabinet Ministers At my following audience with the Shah, I told him I could not attend a meeting of a Council where I was expected to express my views and that if I failed to do so His Majesty would justifiably reprimand me if anything went wrong. I proposed that in order to avoid such incidents in the presence of his Prime Minister and Cabinet Ministers, I should not be required to attend the meetings. The contract was not given to the man but I never was able to ~~explain~~ the Shah's insistence on doing a thing which was totally and entirely inadmissible.

I should be grateful if you could let me know what I can do to obtain these documents if they are obtainable. I think it would be very appropriate to use these papers if possible.

I apologize for this lengthy letter which I hope will not inconvenience you in any way.

Very sincerely,

Yours,

*) UNDERSTAND

ضمیمهٔ «ف»

مربوط به صفحهٔ ۴۸۵

سخنرانی در کنفرانس صنعتی سانفرانسیسکو

> *When aid is channeled through an international agency, conditions can be laid down ensuring that the economic development is soundly planned, efficiently executed, and honestly administered. There is little scope left for men whose acts and policies are dictated by personal motives. Military and political considerations do not interfere. Recipient governments have no choice but to accept the international rules of honest and efficient administration, or to refuse aid and risk the wrath of their own people.*

A PROGRAM FOR ECONOMIC GROWTH

By Abol Hassan Ebtehaj *

I start from the proposition that a high rate of investment is fundamental to rapid development. The need is well understood. But the means for achieving high investment targets is still the subject of considerable controversy. Three factors, in my experience, are essential tools in achieving a rate of investment adequate to assure economic growth. They are: first, a framework

* President and chairman, Iranians' Bank. He was Iranian Ambassador to France (1950-52); director, Middle East Department, International Monetary Fund (1953); and managing director, Plan Oranization (Development Board) in Teheran (1954-59). He was governor and chairman of Bank Melli Iran (1942-50); and in 1944 was chairman of Persian delegations to the Middle East Financial and Monetary Conference in Cairo, and to the Bretton Woods Conference.

of sound national planning; second, an adequate response from private investors; third, international agencies competent to supply whatever capital and manpower the underdeveloped countries require from abroad.

A framework of sound national planning is considered necessary by most students of the problems of underdeveloped countries but private businessmen, especially those of more developed economies, are not yet convinced that planning encourages a high rate of investment.

A LONG-TERM PLAN ESSENTIAL

It is my view that a carefully conceived, comprehensive, long-term plan not only encourages investment but is absolutely essential if an underdeveloped country is to attain a rate of investment consistent with rapid growth. I distinguish five basic reasons for a development plan:

1. Investment requires discipline, and the first important function of a development plan is to express a country's solemn undertaking to invest a certain portion of its income in development projects.

2. Planning minimizes bottlenecks. Often the underdeveloped nation is in the position of a factory manager who has raw materials in a warehouse but no means of carrying them to the machinery for processing.

3. The Plan is a major means of communication between underdeveloped countries and their international creditors.

4. The Plan is also an important means of communication within the developing country between planners and the public at large. Its targets are of great importance in unleashing the latent energies of an underdeveloped people.

5. Finally, the Plan is a tool for comparing the relative merits of competing projects.

Discipline . . . the clearing of bottlenecks . . . an international audit . . . social targets . . . and a comparative analysis of projects: these seem to be the basic elements in a sound development plan for an underdeveloped country.

PLANNING AND PRIVATE BUSINESS

How does planning affect the private business community? Development planning contains no element intrinsically hostile to private business initiative. Quite the contrary, a sound plan establishes a predictable framework within which private business decisions can be made. The plan, somewhat like the rule of law defines limits within which private business can work more freely, more predictably, and with less uncertainty than would be possible without a plan. The only restrictions implied by a development plan are those restrictions required of all persons, companies, and nations who would be thrifty and who would, as Mr. Beise so wisely phrased it four years ago, balance the "needs of this generation with those of generations yet to come."

Planning assures the businessman that essential basic utilities and services will be available to serve his needs. Businessmen are the first and loudest to call for government investment in essential community services. Development planning foresees these needs and finds the most economical means of making them available promptly enough to encourage rather than thwart the process of growth.

A published plan with stated procedures for selecting development projects and for awarding development contracts subjects a government to public scrutiny at home and abroad, and then helps protect honest businessmen from graft and corruption. Stated targets and procedures are particularly important in those many instances when a developing country seeks capital and other assistance from abroad.

The essence of my talk is that there should be continual collaboration between these two prime-movers in the development process. The first responsibility of private businessmen in a developing economy is to understand the Plan, to criticize it, to help perfect it, and to implement its projects whenever possible. By keeping the cost and quality of local products fully competitive with imports, private industry helps determine whether development goals can be achieved without prolonged balance of payments difficulties.

By keeping up with worldwide developments, private enterprise determines how promptly modern techniques are brought to bear on the problems of underdeveloped nations and employed to accelerate their rate of growth. Where industrialists fail to expand and modernize, the government is frequently obliged to interfere or even to compete with them.

The private sector must share with government the spirit of hope, a willingness to work, the determination to succeed, and a constant experimentation with new ideas and techniques. The extent to which private investors share their country's aspirations is a crucial index of the potential for development.

My thesis is that some degree of national planning is essential to the high rate of investment that is required if underdeveloped countries are to break the vicious cycle of poverty and stagnation. The government must be the planner. But the government will not be an originator of new activities, the chief engine of growth, a major source of innovation, and a large-scale enterpriser to the extent that private investors and businessmen fail to recognize or to exploit their myriad opportunities for expansion.

HELP FROM OUTSIDE

Development is not solely a national effort on the part of either or both the public and private sectors. External capital and talent are needed. I have come to believe that appropriate international institutions are of singular importance and, in fact, indispensable to the achievement of rapid economic progress. Outside assistance to underdeveloped countries, if they are to achieve high and rapidly rising economic goals, must be: first, adequate in amount; second, nominal in cost; third, assured of continuity; fourth, reasonably long term; and finally, most important of all, under international supervision.

First, aid must be provided in whatever amounts developing nations can absorb, not just what lenders believe they can afford or are willing to give. No development program will succeed if it is not tailored to the needs of the nation for which it is designed.

Second, loans should be extended to developing nations at very low rates of interest. I have in mind a "service charge" of only

1%. If this idea shocks you, coming from a banker, let me suggest that grants of land to railroad companies, that were the development corporations of another century, did not destroy the free enterprise system. Colleges have been built with land grants, which are the equivalent of low-interest loans. Many other ventures in the development of new frontiers have been encouraged and financed by low-interest loans in one guise or another.

Although I recommend long-term loans at very low rates of interest, I do not favor grants. Every country can and should be expected to repay capital borrowed for development purposes. Grants are often not appreciated by recipients, and are seldom used wisely. Grants are offensive morally, and should be replaced in international affairs.

It is a great encouragement for one who has advocated this type of approach for many years to see the creation of an institution such as the International Development Association. Although the capital of $1 billion is by no means adequate, the terms under which IDA extends development credits closely approximate the principles I have been advancing for many years.

My third and fourth proposals are continuity and long-term assistance. It is hard to design and build a house in one year; it is impossible to build a dam in that period, let alone an integrated series of developmental projects. Continuity is essential for less-developed nations.

SHORTCOMINGS OF BILATERAL AID

Finally, I would insist that development aid be channeled through an international institution. The bilateral government-to-government approach of recent years, despite increasingly generous allocations of cash, suffers from inherent weaknesses that cannot be cured. A donor or creditor is biased, often unconsciously, by his own background. He assumes a certain legal framework, administrative traditions, a pattern of landownership and tax administration with which he is familiar. But many factors that are assumed in the context of one economy are inappropriate to another.

Representatives of a creditor nation are under pressures from

private business concerns and other interested parties that cannot be wholly resisted. Under the present bilateral approach creditor governments are diverted from development projects by military and political considerations.

Even if a recipient government became convinced in all good faith of the fairness of certain bilateral programs offered by another country, it would soon be condemned in the public mind. Opposition leaders will charge the government with selling out to the imperialists, and the public will believe those charges. No matter how false the accusation that other nations will use "development schemes" to exploit poverty and restrict freedom, it is a popular belief that must be recognized. Bilateral aid poisons the relationship between nations, frustrates the donor, and causes revulsion in the recipient.

Donor nations are obliged to channel aid through the receiving country's officials whether they be qualified, honest, efficient, or otherwise. Where the recipient government is corrupt the donor government very understandably appears, in the judgment of the public, to support corruption. Where the recipient government resists reforms that are essential to rapid growth, the donor is powerless to insist on change. No foreign government representative can raise a question about corruption without insulting the very officials who are suspected. Corrupt officials indignantly dismiss such questions as an unwarranted interference in their internal affairs.

The bilateral approach cannot bring about reform. Furthermore, government-to-government aid delays internal pressures toward reform by providing considerable material resources to corrupt regimes and by unwittingly fostering the fear that development aid will be stopped if the old regime is overthrown. Under bilateral programs the lending government cannot impose a creditor's normal discipline for fear of jeopardizing the entire fabric of international relations.

I can think of no better summary of all the disadvantages and weaknesses of the bilateral system than the modern history of my own country. Not so very many years ago in Iran, the United States was loved and respected as no other country, and without

having given a penny of aid. Now, after more than $1 billion of loans and grants, America is neither loved nor respected; she is distrusted by most people, and hated by many.

ADVANTAGES OF AN INTERNATIONAL PROGRAM

The alternative to bilateral approach is an international program with rules of development spending that apply to all countries equally and are openly administered under a board of directors that includes debtor as well as creditor nations. An international agency frees development aid from the lingering suspicion of imperialistic interference. Potential contractors and private business interests cannot easily influence the decisions of an international agency. Military and political considerations do not interfere.

When aid is channeled through an international agency, conditions can be laid down ensuring that economic development is soundly planned, efficiently executed, and honestly administered. There is little scope left for men whose acts and policies are dictated by personal motives. Recipient governments have no choice but to accept the international rules of honest and efficient administration, or to refuse aid and risk the wrath of their own people. Capable and dedicated local officials can, in the interest of development, accept administrative rules and financial disciplines from an international agency that would be strongly resented if imposed by a foreign power.

The availability and effectiveness of foreign technicians in economic development programs will, in years to come, be determined largely by the auspices under which development is encouraged. Growth is not merely a matter of money and machines but equally fundamentally a question of management and organization. An international agency can draw upon men from all nations. From this broader field a higher average level of competence can be assured than from a single country. A team of technicians drawn from many nations suffers less from the limiting biases of men whose experience is mainly in one country.

Bilateral programs are often staffed with men who will not risk the future of a foreign service career by playing the unpopu-

lar role that is required for a tough financial administration of development projects. But an international agency can be staffed with specialists whose attention and abilities are focused squarely on the soundness of the development plan and the integrity with which it is administered, and whose future careers depend solely on their success in guiding economic development policy.

A keen observer of economic development problems, Barbara Ward Jackson, has recently recommended an "expanded international administrative service" whose "professional and objective character would be underlined by its international status." In her view, "It is administration that will often be the weakest link in development," because, although the developing world is piling up diagnoses and prescriptions, "the crucial issue remains that of persuading the patient to take the medicine."

In my own experience the possibility of utilizing foreign planning and administrative personnel is best illustrated by the work of Lilienthal and Clapp in the development of Khuzestan (in Iran). To be sure theirs is primarily an American firm, but no one in 1956 would have accused President Eisenhower of using these two great advocates of the Tennessee Valley Authority as front men for American aid! Their reputation for integrity and imagination, not their nationality, attracted us to them. And the team they sent to Khuzestan was an international one led by men of international reputation. The project that resulted required them to use all their planning and administrative skill not merely to build dams and other facilities but also to train a local organization to take full operating responsibility within as short a time as possible. No mere advisers could have accomplished what they have; and no team of bilateral-aid supervisors could have been given the hiring and firing responsibility that this foreign firm was asked to accept.

I do not claim that the problems of underdeveloped countries can be solved simply by shifting the development effort to international agencies, but I do believe that some of the major psychological, institutional, and administrative difficulties that stand in the way of success for bilateral programs can be eliminated by an international approach.

DEVELOPMENT MUST BEGIN AT HOME

The main effort in development must still come from the developing countries themselves. Here are the most difficult tasks. Their rate of saving must be increased despite poverty that allows little margin for saving. Their social institutions must be transformed suddenly and with painful effects. The underdeveloped countries themselves must find their own political mechanism for effecting rapid changes without too great damage to individuals or to the basic traditions of their society.

I would insist that developing countries accept certain obligations in order to qualify for international aid. I have spoken at length in support of a very generous program—greater resources, over a longer period of time and at lower rates of interest. I should also make clear the conditions to be imposed strictly on all recipients. There seem to me seven major requirements:

1. Applicants for aid should prepare a national development plan and obtain approval of this plan from the international agency.

2. The plan must call for investment of a magnitude that is within the country's absorptive capacity.

3. The plan must require a maximum contribution to development from the recipient's own resources.

4. Recipients would have to accept international rules regarding the selection of projects and the awarding of contracts. These rules would be designed to preclude special or unfair advantages to any one class or group as a result of the implementation of the development program.

5. Recipients would agree to accept budgetary and administrative supervision from the international agency throughout the development period.

6. Recipients would be pledged to fiscal, financial, and monetary policies consistent with a sound development program.

7. In consultation with the international agency a National Development Organization would be established by the recipient if no such organization was already in existence. The Development Organization would be responsible for seeing that all proj-

ects in the Plan were implemented and that projects initiated by the Plan were properly maintained.

Countries that show a determination to make the administrative and social changes that are necessary to achieve a high rate of economic growth will not hesitate to accept the international rules I have outlined.

There is, no doubt, a group of countries that show no firm intention to make the changes and to undertake the sacrifices necessary for rapid economic development. Such countries cannot be helped by any program of foreign assistance in the absence of a willingness to work toward development goals. This group of countries will consider more seriously the possibilities of economic development if a number of nations move forward to demonstrate success under proper international auspices.

By handling development aid through a competent international agency, we can remove one of the major causes of world tension. The Soviet Union would be invited to participate as a principal contributor of both capital and technical assistance. It could either join the agency and work within its rules, or remain outside, clearly labeled as the only industrialized power in the world that is unwilling to give aid without political strings. Here is a disarmament scheme which depends solely upon us, and which, in its very nature, prevents sabotage by duplicity.

Social and political unrest is a manifestation of the despair and the lack of faith of the people, of their distrust of incompetent and sometimes corrupt governments, and of the whole pattern of bilateral agreements that seem to support the bankrupt system. This is no longer a matter of economic development designed to expand world production and trade. It is the most vital question that threatens the very existence of the free world.

ضمیمهٔ «ق»

مربوط به صفحهٔ ۵۰۰

مصاحبه مطبوعاتی دکتر شاهکار

آقای دکتر محمد شاهکار وکیل مدافع آقای ابتهاج بعد از ظهر دیروز یک مصاحبه مطبوعاتی در منزل خود ترتیب داده بود. خبرنگاران خارجی و داخلی و خانم ابتهاج در این جلسه شرکت داشتند و آقایان دکتر شاهکار، شریعت زاده، و طاها وکلای مدافع آقای ابتهاج به سئوالات خبرنگاران جواب دادند و آقای دکتر شاهکار طی شرح مبسوطی اقدامات آقای ابتهاج را در سازمان برنامه تجلیل کرد و اظهار داشت:

قبلاً اجازه میخواهم از طرف همکاران محترم آقایان احمد شریعت زاده و علی اکبر طاها و همچنین از جانب خودم صمیمانه از حضور آقایان در این جلسه تشکر کنم. در طول ایام وکالت دادگستری شاید این اولین بار است که راجع به یک پرونده ای که در جریان رسیدگی دادگستری است با ارباب جراید مصاحبه مینمایم. این پرونده جنبه بخصوصی دارد و عموم افراد ایران علاقمندند حقایق امور را راجع به آن بدانند. چندین میلیارد از عواید نفت کشور که ثروت ملی ما بوده و متعلق به همه است برای اجرای برنامه های عمرانی خرج شده است، خیلی بجاست که مردم ایران آگاه شوند پول آنان به چه مصرفی رسیده و چه نتایجی از آن بدست آمده یا بدست خواهد آمد و آقای ابوالحسن ابتهاج که فعلاً به اتهام بی پایه ای در زندان است فردی خدمتگزار بوده یا فردی است که برخلاف قوانین و مقررات و حتی اخلاق عملی انجام داده است؟

درتشکیلات سازمان برای اینکه این وجوه هدرنرفته وحیف ومیل نشودپیش بینی های لازم و مقررات سخت و محکمی منظور شده که از حیث سازمانی شبیه به سازمان خود کشور است یعنی یک قوه تصویبی بعنوان «شورای عالی برنامه» هست که از صالحترین افراد کشور انتخاب گردیده و یک «هیئت نظارت» که از طرف مجلسین انتخاب میشود و نهایت دقت در انتخاب و صلاحیت آنها از طرف قوه مقننه بعمل میآید و یک قوه مجریه که دستگاه فنی سازمان بوده و مدیرعامل سازمان در رأس آن قرار دارد و علاوه بر اجرای هر طرح پس از تصویب این مقامات و موافقت دولت تازه باید کمیسیون مشترک مجلسین یک یک مواد را بررسی و تصویب نماید تا کاری صورت گرفته و خرجی بشود. باوجود آنکه کلیه اعمالی که در زمان آقای ابوالحسن ابتهاج در سازمان برنامه صورت گرفته با رعایت کلیه مقررات و قوانین بوده معذالک نظر به عظمت حجم برنامه ها و عدم آشنائی اغلب مردم به چگونگی گردش کارها و هدفهای آن ایرادات و انتقاداتی به سازمان برنامه و کارهای آن شده که من وارد علل و جهت آن ایرادات نمیشوم لکن چون موضوع فعلاً در دادگستری مطرح بوده و آقای ابوالحسن ابتهاج را بعنوان متهم به ادعای تصرف غیرقانونی بازداشت نموده اند لازم دانستیم در نهایت بی نظری و رعایت کامل حقیقت با ارباب مطبوعات که روشن کننده افکار

عمومی و نورافکن های مردمند تماس بگیریم و اطلاعاتی به اتکاء مقررات و قانون و اسناد و مدارک رسمی در اختیار آقایان بگذاریم که در جراید منتشر شود تا عموم مردم که به حق باید از چگونگی امر آشنا شوند خود قضاوت و داوری بنمایند.

این نکته تذکر داده میشود که زنهار منظور از تشکیل این جلسه دفاع قانونی و ماهوی از اتهام نیست که این عمل عنداللزوم در دادگاه صالحه بعمل خواهد آمد و مطالبی که امروز به عرضتان میرسد صرفاً برای آن است که موضوع اتهام آقای ابوالحسن ابتهاج از صورت معمائی خارج شده و حقایقی در اطراف آن به اطلاع مردم برسد.

اتهامات ابتهاج- مبنای اتهامات آقای ابتهاج گزارشی است که از طرف سه نفر بازرس اداره کل بازرسی کشور به وزارت دادگستری تقدیم شده و خلاصه این اتهامات این است «در قراردادهائی که با آقایان لیلیان تال و کلاپ نمایندگان شرکت عمران و منابع به منظور آبادانی و عمران خوزستان منعقد شده رعایت مقررات قانون سازمان برنامه بعمل نیامده و به تصویب کمیسیون برنامه مجلسین و شورای عالی سازمان برنامه نرسیده و مدیرعامل بیش از اختیارات قانونی خود کارهائی صورت داده و با این کیفیت مرتکب تصرف غیرقانونی در اموال دولت شده است و بطور کلی آقای ابتهاج متهم است که مبالغ هنگفتی خرج کرده که ممکن بود با هزینه کمتر اینکارها صورت بگیرد و شاید هم بعضی از این عملیات لازم نبود.»

این گزارش هیئت سه نفری سنگ بنای اتهامات آقای ابوالحسن ابتهاج است که باوجود احترامی که برای آقایان بازرسان دارم بطور قطع میتوانم بگویم که گزارش مزبور بدون تحقیقات کافی و خواستن اطلاعات لازم از متخصصین امر و بدون وارد بودن در کارهائی که صرفاً جنبه تخصصی داشته و محتاج به مطالعات قبلی بوده تهیه گردیده و گزارشات مزبور با واقعیات امور تطبیق نمیکند و چنانچه عرض کردم و مدارک آنرا ارائه میدهم کلیه عملیات مدیرعامل وقت سازمان برنامه با رعایت کامل قوانین و مقررات بوده است. البته این امر در دادگستری ما و دادگستری های دنیا سوابقی دارد که متهمی پس از مدتها زندانی شدن تبرئه شده و بیگناهی او ثابت شود و اتهام آقای ابتهاج تنها موردی نیست که دستگاه تعقیب به علت عدم دقت و بررسیهای لازم و رسیدگیهای ضروری مرتکب اشتباه میشود. ولی ما امیدواریم که با آگاهی که مردم از این جریانات پیدا میکنند بر دستگاه منزه دادگستری و قضات بیطرف ما ثابت شود که نه تنها آقای ابتهاج مرتکب جرم و حتی خلافی هم نشده بلکه بعلت خدمات صادقانه ای که در نهایت وطن پرستی که از صفات بارز ایشان است انجام داده باید مورد قدردانی و احترام مردان مثبت و علاقمندان به عمران و آبادی ایران قرار گیرد.

قانون رعایت شده- قبل از اینکه وارد شرح چگونگی عملیات موکل بشوم باید به اطلاع برسانم که عملیات مزبور با رعایت کامل تشریفات قانونی و بدین شرح:

طبق بند ۲ ماده ٤ قانون برنامه هفت سال مصوب اسفند ۱۳۳٤ برای اجرای برنامه هائی که در تاریخ تنظیم برنامه هفت ساله دوم عوامل آنها هنوز مشخص نبوده و این عوامل میبایستی بعداً مشخص شوند سازمان برنامه مکلف بوده با موافقت دولت برنامه مربوطه را به کمیسیون مشترک برنامه مجلسین پیشنهاد نماید. در تاریخ ۱٦ اسفند ماه ۱۳۳٤ طی نامه شماره ۲۹٤٥۷ سازمان برنامه به کمیسیون مشترک مجلسین اطلاع میدهد که در نظر دارد برای عمران خوزستان منجمله آبیاری و سدسازی و تهیه برق آبشاری که دارای منابع طبیعی عظیمی است مطالعات دقیقی بعمل آورده و به این منظور آقایان لیلیان تال و کلاپ دعوت کرد که به ایران بیایند و این اشخاص پس از بازدید دقیق محل و مطالعات لازم چنین گزارش دادند که «خوزستان برای عملیات عمران وسیع و تحول بزرگ صنعتی بسیار مناسب است» برای شروع به این عملیات سازمان برنامه با موافقت دولت از کمیسیون برنامه تقاضای تصویب مبلغ ۵۰۰ میلیون ریال اعتبار میکند. نخست وزیر وقت جناب آقای حسین علا ضمن نامه شماره ۲۰۵۳۵ مورخ ۳٤/۱۲/۱٦ از کمیسیون برنامه مجلسین درخواست تصویب مبلغ مزبور را نموده و مینویسد: «موضوع حائز کمال اهمیت است و دولت پیشنهاد سازمان برنامه را با نظر موافق تائید میکند» و کمیسیون برنامه مجلس اعتبار مذکور را تصویب نموده و نخست وزیر وقت طی نامه شماره ۲۰۹۷۱ مصوبه کمیسیون مجلسین را به سازمان برنامه ابلاغ مینماید. بقیه اعتبارات مربوط به عمران خوزستان بعد از آن تاریخ بموقع خود به تصویب مقامات صلاحیتدار رسیده است(فتوکپی این دستورات بنظر آقایان میرسد) پس از تصویب شورای عالی و موافقت هیأت نظارت سازمان قراردادی در تاریخ نهم فروردین ماه ۱۳۳۵ با شرکت عمران و منابع (آقایان لیلیان تال و کلاپ) منعقد میکند و به این ترتیب عملیات عمران خوزستان که سالیان دراز آرزوی مردم ایران بود و علیرغم تصورات و توهماتی که شایع میکردند سیاست های مرموزی مانع از هرگونه عملیات عمرانی و آبادانی ناحیه خوزستان است برنامه عظیم عمران خوزستان با رعایت کامل تمام قوانین و مقررات و با تصویب مقامات صلاحیتدار آغاز گردید که قسمتی از نتایج حاصله آنرا بعداً بنظر آقایان میرسانم. ایرادات قانونی و مدافعات لازم غیرقابل تردید و بموقع خود بعمل خواهد آمد منظور اصلی اطلاع از طرز کار آقای ابتهاج است برای این منظور جلب توجه آقایان را به مطالب زیر مینمایم:

اقتصاد دینامیک- کشور پهناورایران که بیش از یک میلیون و ششصد چهل هزار کیلومتر مربع وسعت دارد بدون تعارف با داشتن امکانات ترقی و بهبود درحال عقب افتادگی بود و لازم بود که یک فکر مثبت و مترقی از منابع طبیعی کشور استفاده کرده و اوضاع اقتصادی مردم را سر و صورتی بدهد. این مطلب بطوریک فکر ثابت همواره مد نظر شخص اول کشور اعلیحضرت شاهنشاه بود و به محض آنکه مملکت از اثرات شوم جنگ دوم جهانی و اختلالات داخلی رهائی یافت در نطق های ارشادی خود میفرمودند «ایران

بزرگ و آبادان و کشوری نمونه درست خواهیم کرد» و در این امر خطیر پافشاریها، ارشادها، و هدایت های ایشان مورد گواهی تمام فرزندان این کشور است.

یک وقتی محور بدبختی و عقب افتادگی از میهن ما میگذشت و باوجود آنکه کارهای کوچک در اینجا و آنجا میشد تأثیری در وضعیت کلی کشور و اثرات عمومی و همگانی نداشت. خانه ها در تهران ساخته شد، خیابانها خط کشی گردید، یک مدرسه در اینجا و یک بیمارستان در آنجا و یک کارخانه در جای دیگر ولی کار مملکت ما را اصلاح نمیکرد. ارهارد وزیر اقتصاد آلمان و پاندیت نهرو نخست وزیر هند نطقهائی که در دانشگاه ایران کردند به این امر اشاره کردند که بااین نوع کارهای کوچک کوچک پولهای ایران خرج شده و فقیر میشو ید و برعکس کشورهای دیگرغنی تر شده و فاصله بین آنها بیشتر خواهد شد لازم بود در ایران یک برنامه با اثرات متعدد و اثرات تزایدی داشته باشیم مرد اجرای این عملیات شخص ابتهاج بود با طرز فکر مثبت و اراده قوی و یک دندگی و وطن پرستی که همه کس بآن واقف است و یکی از برنامه های با اثرات تزایدی و طولانی همان برنامه عظیم عمران خوزستان بود و کارهائی که در آن نقطه انجام گرفت.

تز ارهارد و نهرو

آقای ابتهاج که میدانست شاهنشاه ایران برای تحول عظیم صنعتی و بهبود اوضاع سکنه ایران چه در جنوب و شمال و چه در شرق و غرب فکر میکنند و میخواهند عملیات ریشه دار و بر مبنای اساسی صورت بگیرد برنامه عمران خوزستان را مطرح کرد. ابتهاج کاملاً به تز اقتصادی ارهارد و نهرو وارد بود همه کس میگفت زندگی در خوزستان غیرممکن و فکر کشاورزی، تولید نیشکر در آن ناحیه غیرعملی است زیرا در خوزستان برق نبود لازم بود در خوزستان بازوی نیروی صنعت یعنی برق تأمین شود درمنطقه ای که گرمای هوا به ۱۴۰ درجه فارنهایت میرسد و بادهای آن ناحیه آدم را خشگ میکند برق لازم است که درمقابل سرکشی و عدم مساعدت طبیعت نبرد کند و با این نیرو عملیات صنعتی و کشاورزی و آبادانی صورت بگیرد و اینکار با وصله پینه عملی نبود ورنه نمونه برق تهران میشد.

تأمین نیروی برق از آب به درجات با صرفه تر از بخار و گاز و دیزل است و برای اجرای این برنامه عظیم آقای ابتهاج با امین ترین فرد بین المللی که اقتصاد جهانی را نظارت میکند یعنی یوجین بلاک (رئیس بانک بین المللی) که بزرگترین دستگاه فنی دنیا را اداره میکند مشورت کرد. یوجین بلاک هم آقایان لیلیان تال و گردن کلاپ را معرفی کرد که به ایران دعوت شوند و تحقیقات بعمل آورند.

لیلیان تال و کلاپ

چون یکی از اتهامات آقای ابتهاج این است که پول گزافی به مشاورین و متخصصین داده قطع نظر از اینکه این ادعا صحیح نیست اجازه میخواهم افرادی که در این برنامه شرکت کردند معرفی نمایم و چون این معرفی در حضور ارباب مطبوعات ایران و مخبرین

خارجی است که در جراید منتشر شده و همه کس آنرا میخواند بنابراین لاف درغریبی نخواهد بود.

دیوید لیلیان تال

این شخص همان کسی است که سالهای زیاد رئیس (تی. وی. آ) (دره تنسی در قسمت غربی و یرجینیا و تقریباً شمال تکزاس است) بود که حقیرترین و بیچاره ترین مردم آمریکا در این سرزمین زندگی میکردند. سناتور نوریس (که چند روز پیش جشن تولد صد ساله او را گرفتند) در سی سال پیش پیشنهاد ساختن سد و عملیات عمرانی دره تنسی را نمود که امروز یکی از بهترین و آبادترین نقاط آمریکا است چه او میدانست به هر نسبت که قیمت برق پائین بیاید بهمان نسبت زندگی مردم بهتر میشود و امروز ارزانترین برق دنیا را(تی. وی.آ)میدهد. این عمران وآبیاری واین پیشرفت صنعتی وکشاورزی خارق العاده بوسیله اشخاصی انجام گرفت که لیلیان تال قریب ۲۰سال ریاست آنهارابعهده داشت. این شخص یکی از بزرگترین مغزهای اقتصادی جهانی است و پس ازپایان جنگ بین المللی دوم که آمریکا تصمیم گرفت نیروی اتم را بخدمت بشر و در راه صلح بکار اندازد همین لیلیان تال بود که بعنوان رئیس کمیسیون انرژی اتمی آمریکا انتخاب گردید. وقت به من اجازه نمیدهد که بیشتر او را معرفی کنم ولی اسناد و مدارک موجود میرساند که این شخص دنبال پول پیدا کردن و تجارت نیست بلکه خدمتگذار است.

گردن کلاپ

این شخص ابتدا رئیس پرسنل و بعد مدیرعامل برنامه عمرانی (تی. وی. آ) و سپس رئیس هیأت مدیره این سازمان شد که درنوع خود بی نظیر است. معروفیت کلاپ وقتی شد که کنگره آمریکا توضیحات و سئوالاتی راجع به (تی. وی. آ) کرد و او پاسخ هائی داد که عبارات او شعار مردم وطن پرست قرار گرفت و شهرت وی جهانی گردید. تز کلاپ این بود که سرزنش ها و ملامت ها و ایرادها را برای خود قبول میکنم و افتخارات و مباهات را برای دیگران. این آقایان مقاطعه کار نیستند اینها تجارت و کارهای اجرائی انجام نمیدهند. اینها مهندسین مشاورند که اطلاعات، تجربیات و معلومات و نبوغ خلاقه عمرانی و آبادانی خود را به اختیار دیگران میگذارند. بازرسها در گزارش خود ایراد کردند که چرا نظرهای لیلیان تال و کلاپ جنبه ارشادی و موعظه ای و سفارشی دارد ویکی دیگر ازایراداتی که در گزارش بازرسی شده این است که این آقایان خود چون کار را نمیتوانستند انجام دهند به شرکتهای خارجی دیگر واگذار کرده و حال آنکه حق بود مواد قرارداد را بدقت مطالعه میفرمودند که بانیان شرکت عمران و منابع مقاطعه کارنبوده و فکر ارشاد و هدایت و تجربیات آنان مورد نظر بوده است. دلیل بی نظری و پاکی این آقایان این است که پس از تصویب طرح و نقشه عمران خوزستان که از ایشان خواستند بهترین مجریان عملیات عمرانی را معرفی کنند بهیچوجه دنبال اینکه کارها را بدست هموطنان آمریکائی خود بدهند

نرفتند و بهترین متخصصین و مجریان امور را از سایر کشورها پیشنهاد کردند.

۱- ول وردن هلندی که مؤلف کتاب (کارهای هیدرولیک عملی) و سازنده یکی از عظیم ترین سدهای دنیا بنام سد کنتاکی میباشد دعوت شد که سد بسازد.

۲- میکس و سیمور والیور که بزرگترین که بزرگترین متخصص برق هستند برای طرح ریزی برق خوزستان دعوت شدند.

برویم در اهواز و سیستم برق را ببینیم شاید باور کردنی نباشد (تیرهای معمولی چراغ برق اگر بشکنند در ده دقیقه در آنجا عوض میشوند و تیرهای ۱٤ متری ۱۱ هزار ولت را در ۲۳ دقیقه. (در تهران یک تیر چراغ برق نزدیک دانشسرا افتاد موجب چندین تصادف اتومبیل شد تا پس از چهار ماه بالاخره عوض کردند) در اهواز اگر برق قطع شود و شما بوسیله تلفن اطلاع بدهید به محض اینکه گوشی را بجا میگذارید برق وصل میشود. این معجزه صنعتی است که متصدی مربوطه که پشت دستگاه بی سیم نشسته به محافظین سیار که با اتومبیل میگردند اطلاع داده و فوراً ترمیم میشود.

۳- و یس که معروف است به مهندس شماره یک پروژه دامپروری در آمریکا

٤- ژان بلاند فورد که در آمریکا مقام وزارت داشته و متخصص رشته خانه سازی است.

۵- هبتیس استاد دانشگاه کالیفرنیا که در حدود دو سال در خوزستان در کوههای بختیاری و بیابانهای سوزان کار کرد و امروز رئیس یکی از مهمترین مؤسسات مشاورین آمریکا است.

ابتهاج عادت دارد با اشخاص طراز اول و بهترین مدل کار میکند چه صرفه ملت و دولت این است که پول بیخود بهدر نرود و کارهای بزرگ بدست بی تجربه ها و تازه واردها سپرده نشود تا بخرج ما معلومات بیاموزند. او اشخاص آزموده و درجه اول که بهتر از آنرا نمیتوان یافت انتخاب کرد همانطور که در ایران با بهترین افراد فنی ما که مورد احترام تمام تحصیل کرده ها هستند از قبیل آقایان مهندس اصفیا، دکتر فرمانفرمائیان، دکتر سیروس سمیعی، مهندس جهانشاهی، مهندس مزینی، دکتر گودرزی، و مهندس قره گزلو و چندین نفر دیگر از زبده ترین تحصیلکرده ها و کارآزموده های میهنمان همکاری میکرد.

همانطور که عرض شد لیلیان تال و کلاپ مقاطعه کار و بازرگانان نبوده و دنبال سود نمیرفتند. ببینید نمونه انتخاباتی که برای اجرای برنامه عمرانی کرده چه شرکتهائی هستند. این آقایان نفع مملکت ما را بر همه چیز ترجیح داده و بهترین شرکتها را انتخاب میکردند که آمریکائی و هموطن خود نبودند.

الف)- برنده مناقصه سد دز شرکت ایتالیائی ایمپرسیت است که سوابق زیادی در سد سازی دارد و اجرای کار به موریسن نودسن آمریکائی داده نشد.

ب)- برنده توربین های سد دز شرکت هیتاچی ژاپونی است.

ج)- برنده ژنراتورهای سد دز شرکت آلمانی زیمنس.

د)- برنده کارخانه آسیا و تصفیه خانه نیشکر شرکت هلندی داج اینترنشنال.

هـ)- سازنده تلمبه های عظیم طرح نیشکر (که هر کدام یک متر و نیم مکعب در ثانیه یعنی صد سنگ آب میدهد) و از این تلمبه ها فعلاً نه عدد در تلمبه خانه شماره یک نصب شده و در حال کار است، در موقع بازدید محل تولید نیشکر ملاحظه خواهید فرمود، که بشرکت هلندی واگذار شده و بالاخره در قسمت کشاورزی نیشکر شرکت بروئر در جهت ساختمان کارخانه که مدرنترین کارها را در آمریکا کرده و آمریکائی هستند انتخاب شدند. این بود بعضی از همکارانی که آقای ابتهاج برای اجرای برنامه انتخاب کردند. اگر من بگویم حق الزحمه لیلیان تال و کلاپ بیش از یک صدم هزینه کار نبوده و با سایر هزینه هائی که پرداختیم مجموعاً از ۲/۶ درصد تجاوز نکرده برای شما شگفت آور است. بروید تحقیق بفرمائید من صورت ریز خواهم داد که مجموع آن از ۲/۶ درصد بیشتر نیست آنوقت ایراد میشود که پول زیادی داده شد. کدام مقاطعه کار متخصص و مشاور دیگری را میتوان پیدا کرد که با ۲/۶ درصد در نهایت امانت و صداقت کار کند.

قسمت دوم مطالعه

این مطلب بسیار مهم است زیرا ایراد شده که پول برای مطالعه چرا داده شده یا زیاد داده شده. مطالعه یا آزمایش و تفحصات را اجازه بدهید تعریف کنم: بطور خلاصه مطالعه عبارت از انجام کارهای مقدماتی که یک آدم عاقل میکند که اقدامات او که ممکن است اثر حیاتی داشته باشد کودکانه و ابلهانه نباشد. ما چون در امور خود اعم از بزرگ و کوچک کمتر عادت به مطالعه به معنائی که عرض کردم داریم اجازه میخواهم قدری بیشتر در اطراف مطالعه صحبت کنم. مطالعه چندین مرحله دارد و چندین هدف که به ضرورت کمی وقت فقط بر ئوس آن اشاره میشود:

مراحل مطالعه:

۱- شناسائی که خود مراحل متعدد دارد.

۲- تهیه گزارش.

۳- تهیه گزارش نهائی.

٤- اتخاذ تصمیم روی گزارش نهائی. (که در برخورد با امکانات مختلف کدامیک را باید انتخاب کرد که نتیجه بهتر بدهد مثلاً سد بسازند یا ایستگاه مولد برق با ذغال و بخار، کدام سد را اول بسازند یا کجا بسازند و غیره).

۵- تهیه طرح و مشخصات (کشیدن نقشه ها، آزمایش جزئیات طرح روی مدل از نظر هیدرولیک، زمین شناسی، مطالعه جنس خاک، تعیین مقاومت سنگ در مقابل فشار آب تعیین رژیم حرکت آب رودخانه، مقادیر رسوبی که رودخانه با خود میآورد و غیره و غیره).

٦- بالاخره تعیین دفترچه مشخصات و شرائط قرارداد تا پس از اتمام مطالعات بشرحی که عرض شد به مرحله اجرا درآید.

هدف:

هدف یک برنامه عظیم اقتصادی در این عبارت خلاصه میشود «بهترین استفاده از پول و وقت» هدف آنست که با صحیح ترین تصمیم بهترین نتیجه عاید شود. این کار به مطالعات دقیق و عمیق قبلی احتیاج دارد. از یک امر ممکن است هدفهای متعددی بدست آید ولی بهترین هدفها هدفهائی با اثر تزایدی است که قبلاً به آن اشاره شد. فرق است بین منافع و سودی که دولت برای استفاده عموم در نظر میگیرد و منافع سودی که یک بازرگان برای خود تحصیل میکند. در هر صورت نسبت منافع بر مخارج از یک باید بالا تر باشد تا به حداکثر برسد. کارهای دولت استفاده اش زیاد مشهود نیست چه عواید آن غیرمستقیم بعموم میرسد تا وضع کلی مردم را درست کرده و سطح زندگی را بالا ببرد و موجب رفاه حال عموم و بهبود بهداشت و فرهنگ و صنعت و غیره شود و حال آنکه منافع یکنفر بازرگان رقمی است که حساب بانکی او را بالا تر نشان دهد. برای اشخاصی که به برنامه های صنعتی آشنا نیستند صرف پول برای مطالعه و تهیه نقشه و طرح و غیره ضروری به نظر میرسد ولی وقتی سدی مانند سد فرروس در فرانسه خراب میشود و میلیونها فرانک خسارت مالی و صدها خسارت جانی میدهد در موقع رسیدگی و تعقیب امر و روشن شدن اینکه چرا چنین فاجعه ای رخ داد گزارشهای متخصصین این امر را میرساند که اگر چند میلیون فرانک بیشتر صرف مطالعه میشد و عوامل مقاومت مصالح سد در مقابل فشار آب دقیقاً بررسی میگردید چنین حادثه ای رخ نمیداد.

چه بسیار ممالکی که بدون نقشه دقیق و مطالعات کافی دست به عملیات عمرانی و آبادانی زدند و نتیجه ای جز پشیمانی و اتلاف وقت نداشتند. همین سد کرخه که چندین سال قبل و پیش از سازمان برنامه ساخته شد و ادعا کرده بودند که ۱۷۰ هزار هکتار اراضی زرخیز خوزستان زیر این سد واقع شده و استفاده میکنند. مطالعات فنی سازمان ملل بعداً نشان داد که فقط ۲۰ هکتار زمین آنهم از اراضی درجه ۲ و ۳ موجود است که احتمالاً استفاده کشاورزی از آن میتوان کرد و بقیه شوره زار است. سد در جائی ساخته شده که آب کافی وجود نداشت و عوض آنکه بنا به ادعای خودشان ۶۰ متر مکعب آب در ثانیه از کانالهای کرخه بگیرند، یک متر مکعب هم نتوانستند بگیرند و دشت میشان در بی آبی سوخت. میلیونها خرج کردند و این سد مانند سدهای آهو دشت و شبانکاره بعنوان یک بنای تاریخی بیفایده مانده بود. شرکت عمران و منابع خوزستان برای اینکه این پول بکلی از بین نرفته باشد درصدد اصلاح و ترمیم برآمد که از آب سد دز مقداری به این محل برسد که گزارش مفصل آن در موقع خود در نزد باز پرس یا دادگاه داده خواهد شد و همین امر یکی از ایرادات بازرسان است که بوسیله آقای باز پرس نیز تذکر داده شد.

قسمت سوم، نیشکر:

چند روز دیگر در پیشگاه اعلیحضرت همایونی بهره برداری از نیشکر خوزستان شروع

میشود. این امری بود که محال بنظر میرسید. متجاوز از ۱۰۹ نوع نیشکر از نقاط مختلف دنیا جمع آوری و آزمایش شد و چهار نوع آن که بهتر بود تکثیر گردید که درمقابل سرما و گرما مقدار قند، عمر، تن در هکتار و غیره بهترین نمونه است. الان یک واحد در خوزستان داریم که دارای یک آسیاب و یک تصفیه خانه است. ظرفیت اساسی ۱۰۰۰ تن یعنی ۳۰۰ تن در روز و ظرفیت تصفیه خانه ٦۰۰ تن در روز یعنی برای ۱۰۰ روز کار میشود ٦۰ هزار تن که چون امکان کار بیشتر هم دارد به ۱۲۰ هزار تن قند خواهیم رسید که تقریباً مساوی تولید فعلی تمام کارخانجات قند دولتی ایران است و با نصب سه کارخانه دیگر که امکان آن هست ما از خرید قند از خارج بکلی بی نیاز خواهیم شد. کارخانه ای که در هفت تپه چند روز دیگر مشاهده خواهید کرد بنظر یک معجزه است. دریک بیابان تپه ماهوری که زندگی حیوانات هم در آن امکان نداشت این کار صورت گرفت و آنها که این کار را غیرممکن میدانستند می بینند که الان ۳۵۰۰ هکتار زمین با مدرنترین طرز کشاورزی زیر کشت است.

آقایان این امر از صفر شروع شد و به این صورت عظیم درآمده هر هکتار زمین ده تن قند میدهد یعنی از هر مترمربع یک کیلو گرم قند بدست میآید. همان طور که دریکماه پیش بتون ریزی سد دز در طی مراسم رسمی در حضور اعلیحضرت همایونی و هیئت دولت عملی شد و این سد که یکی از مهمترین سدهای دنیا است و تا ۱۳ ماه دیگر تمام خواهد شد استعداد تولید برق به ظرفیت ۵۲۰،۰۰۰ کیلووات دارد یعنی بیش از یک برابر و نیم نیروی فعلی که در تمام ایران تولید میشود و ۱،۲۵۰،۰۰۰ هکتار از زمین های زیر سد دز و ۲۰ هزار هکتار از اراضی زیر سد کرخه را مشروب خواهد کرد. علاوه بر سه کارخانه قند و مزارع نیشکر کارهای مهم دیگری از قبیل خط انتقال نیروی برق و تهیه مقدمات صنعت شیمیائی نفت و اصلاحات کشاورزی و غیره بوسیله لیلیان تال و کلاپ در خوزستان در مدتی کوتاه صورت گرفت که گزارش آن از طرف قائم مقام نخست وزیر و مسئول فعلی سازمان برنامه به پیشگاه همایونی معروض گردیده و مورد تشویق و تائید قرار گرفت.

هزینه زیاد نیست– چون ایرادبازرسان وسئوالات آقای بازرس دراطراف عملیات خوزستان بود فقط بذکر مطالب مربوط به خوزستان قناعت شد. آقایان مطابق قراردادی که ما با شرکت عمران داشتیم و کلیه مقامات صالحه آنرا تصویب کردند هزینه اقامت و زندگی متخصصین عالی مقام این شرکت در ایران با ما بود که عرض کردم با در نظر گرفتن حق الزحمه اصلی و کلیه مخارجی که برای آنها کرده بودیم این مقدار از ۲/٦ درصد کلیه هزینه کار تجاوز نمیکند. تصدیق میفرمائید که ۲/٦ درصد نسبت به جمع مخارج زیاد نیست. این آقایان در صحاری سوزان خوزستان با وسائل مختلف در کار و کوشش و تلاش بودند آنوقت اگر ایراد شود چرا برای آنها بادبزن برقی یا یخچال یا میز و صندلی و ماشین تحریر و صندوق نسوز و غیره خریداری شده جواب آنرا بخود شما واگذار میکنیم. گفته میشود چرا

۱۷۵،۰۰۰ دلار حق الزحمه سالیانه آنها به ۲۲۵،۰۰۰ دلار بالا رفت؟ ابتدا در نظر بود که این آقایان فقط مطالعه کنند و حجم کار بیش از ۳ میلیون دلار نبود بعد هزینه عملیات به ۳۰ میلیون رسید و از آنان خواستیم که قسمت اجرائی و نظارت را نیز به عهده بگیرند یعنی اجرا را به متخصصین دنیائی واگذار کرده و خود نظارت کنند و با این بالا رفتن هزینه کار فقط ۵۰ هزار دلار در سال حقوق آنها بالا رفت و حال آنکه بعد از آقای ابتهاج این حق الزحمه ها به ۳۰۰ هزار دلار بالا برده شد.

چرا ادامه دادند؟

اگر دعوت لیلیان تال و کلاپ بد بود چرا با وجود اینکه طبق قرارداد با یک اخطار دو ماه میتوانستند قرارداد را فسخ کنند نه تنها فسخ نکردند بلکه سه سال هم آنرا ادامه دادند؟ نه به تجدید قرارداد و نه به اضافه شدن دستمزد اعتراضی داریم چه این آقایان صادقانه به مملکت ما خدمت کردند ولی واقعاً اگر آقای ابتهاج کار بدی کرده بود چرا در شرایط سنگین تر و مهلت بیشتری آنرا ادامه میدهند؟ باید اشخاصی وارد صلاحیت دار، اهل فن و محاسبینی با تجربه و قسم خورده این کارها را از نزدیک مطالعه میکردند و با حسابهای دقیق به مخارج و نتایج حاصله رسیدگی میشد نه آنکه روی یک گزارش بی پایه درست در موقعی که از فعالیت وفداکاری و حسن خدمت آقای ابتهاج داریم عملاً نتیجه میگیریم او خود در یک اتاق دو در سه متری مانند جانیان در زندان گرفتار باشد. صادقانه باید به اطلاع آقایان برسانم که هیچگونه مجوزی برای زندانی بودن ابتهاج در دست نیست و نباید به فرزندان مثبت و خدمتگزارن وطن پرست ایرانی چنین درس شوم و تجربه تلخی را داد. در دنیا اتفاق افتاده است که نسبت به خادمین ملت ناروائی ها و بی انصافی ها شده و سپس نام آنان در تاریخ با جلال و عظمت به ثبت رسیده ولی سعی ما در اینجا این است که در زمان حیات ابوالحسن ابتهاج هر چه زودتر خدمات صادقانه او را به اطلاع عموم برسانیم تا تشویقی برای سایر مردان کاردان و دلگرمی برای خدمتگزاران باشد. با همه سیاهی که شیشه های عینک بازرسها داشت و قلم درمحور و جهات معینی میچرخید آقای ابوالحسن ابتهاج متهم به سوءاستفاده شخصی و بردن نفع خصوصی نیست. ابتهاج که مردی قوی الاراده، مطلع و واردی است سلامتی و زندگی خود را بخدمت مملکت به رایگان داد.

امروز هم وقتی در گوشه زندان میشنود که کار فلان سد به پایان رسیده یا بهره برداری فلان کارخانه آغاز گردیده و یا فلان بنا بتون ریزی شده و یا نیشکر خوزستان به سه متر رسید و یا آنکه محصول نیشکر خوزستان در هر هکتار بجای ۷۵ تن ۱۰۰ تن شده است اشک شعف و شادی او برای بهبود اوضاع عمومی و پیشرفت و ترقی و تعالی میهن عزیز سرازیر میشود و این تنها موردی است که ابتهاج گریه میکند. او آرزومند است که روز به روز در نتیجه انجام خدمات مثبت و کارهای عام المنفعه ایران طبق منویات اعلیحضرت شاهنشاه مملکت نمونه شده از عنوان حقارت آمیز عقب افتاده خارج شود و موجب مباهات و افتخار همهٔ

فرزندان این کشور بشود.

امیدوارم هر چه زودتر به دستگاه بی نظر قضائی ما حقایق امور روشن شده و رفع سوءتفاهم از این مرد خدمتگزار بشود.

بیلان کار ابتهاج- اینک خلاصه ای از طرحهائی که هنگام تصدی آقای ابتهاج مورد عمل بوده به استحضار میرساند.

۱- طرح مطالعه عمران خوزستان. ۲- طرح عمران خوزستان شامل ساختمان سد دز، شبکه برق، مولد برق، پلاستیک و غیره. ۳- طرح ایجاد کشت صنعت نیشکر. ٤- طرح کود شیمیائی.

اعتبار مصوب این چهار طرح جمعاً در حدود ۵ میلیارد ریال بوده است برای هر یک از طرحهای بالا با کسب مجوز قانونی از مقاماتی که قانون برنامه هفت ساله دوم معین کرده است تأمین اعتبار شده و در هیچ مورد در تحصیل مجوز قانونی مسامحه نگردیده است. استفاده از بندها و فصول ماده ۲ قانون برنامه دوم برای تأمین اقلام خرج این چهار طرح بنحوی شده است که کلیه مقررات قانونی رعایت شده و اعتبار هر یک از اقلام چهار طرح بالا با مجوز قانونی تأمین گردیده است برای اجرای این چهار طرح تا پایان سال ۱۳۳۷ یعنی یکماه پس از استعفای آقای ابتهاج قریب ۲،۱۰۰ میلیون ریال پرداخت شده است.

در این وقت به ترتیب از طرف خبرنگاران داخلی و خارجی حاضر در جلسه مصاحبه سئوالات مختلفی درباره وضع پرونده آقای ابتهاج، شروع محاکمه، حضور آقایان لیلیان تال و کلاپ بعنوان شاهد در جلسات دادگاه، میزان مخارجی که به مشاورین مزبور پرداخت شده از آقای دکتر شاهکار سئوالاتی بعمل آمد. درباره هر یک جوابهای لازم داده شد.

در خاتمه آقای دکتر شاهکار افزود من تصمیم دارم از خبرنگاران داخلی و خارجی دعوتی بعمل آورم تا مسافرتی به هفت تپه کرده و از نزدیک شاهد برنامه های اجرا شده زمان آقای ابتهاج باشند و نتایج حاصله از آنرا که بی شک بنفع ملت ایران است ببینند.

این جلسه در حدود ساعت ٦ بعد از ظهر پایان یافت.

ضمیمهٔ «ک»

مربوط به صفحهٔ ۵۰۶

نامه به هنری لوس

Private & Confidential

A. H. EBTEHAJ
TEHRAN

Air Mail

December 17, 1961

Mr. Henry R. Luce
Editor-in-Chief
Time Magazine,
Time & Life Building,
New York 20, N. Y.

Dear Mr. Luce,

I am writing to you from the Tehran Police detention station. On November 11 I was summoned to appear before an interrogator of the Civil Servants Tribunal without having a prior knowledge of what I was being accused of.

I was interrogated in connection with charges based on a report submitted by 3 inspectors of the "General Inspection Board" - an agency of the Ministry of Justice.

The charges wer that in concluding a series of contracts with Development & Resource Corporation of New York (represented by David E. Lilienthal and Gordon R. Clapp) commencing with the first contract dated March 29, 1956, I had acted without the necessary legal authorization and had not obtained the approval of the Parliamentary Committee for the Development Plan, the High Council and the Control Board of the Plan Organization. And that, furthermore, Development & Resources Corporation were not equipped and competent to carry out their assignment because they had engaged experts and firms of various nationalities (such as soil and fertilizer experts, construction contractors to build the Dez dam and the cane sugar mill etc.); that Development & Resources Corporation had purchased such items as fans, ice boxes, tents and office furniture; that because of their incompetence the implementation of the Khuzestan projects had been delayed and their cost had amounted to several times what they should have cost; that their reports to Plan Organization were couched in terms the inspectors described as "preaching" and "indoctrinating"; that, in short, I had not taken into consideration Iran's interest.

Since I had no prior notice of the subject of the interrogation, and seeing that nearly two years and nine months had elapsed since the date I

-2-

left Plan Organization, in answer to the charges I stated most emphatically that, although I was not in possession of the actual documents, every single action by me during my tenure of office had been in complete accordance with the laws and regulations governing the Second-Seven-Year Plan and that the approval of the government, the Parliamentary Committee, the High Council and the Control Board had been obtained before any contract was signed and any funds allocated.

After an interrogation lasting 5½ hours an order was issued for my detention on the ground that the interrogation was incomplete. This decision is in contravention of the laws of Iran. My defence attorneys have, in a press conference dated November 28, stated the reasons why this detention order is illegal. They presented to the press photostatic copies of documents showing that funds were requested and authorized by the government and the Parliamentary Committee for the Development Plan. Photostatic copies have also been submitted to the Interrogator of the approvals by the High Council and Control Board of Plan Organization of the contracts with Development & Resources Corporation.

After the press conference one of my attorneys, Dr. Shahkar, was reprimanded personally by the Minister of Justice who threatened to have him barred from practice because he had stated that my detention was illegal.

Despite these evidences and documents refuting the baseless charges, and in contravention of the law, I was placed under detention and was kept incommunicado for the first ten days and was not allowed even to see my defence attorneys and my family. Since November 21, I have been permitted to see my attorneys, my family and members of the staff of my bank.

I am still under detention after 36 days not knowing when the interrogator may choose to resume the investigation.

To me this case is not only a matter concerning my honour and personal standing. It is far more significant when looked at from the general point of view. If I succeed I will be setting an example to many young and educated Iranians who have no greater desire than to serve their country honestly and without fear of being molested, discredited and persecuted. Should I fail I have no doubt whatsoever that for many years to come there will be no one who will have the courage or the desire to act other than in the way in which my countrymen have behaved for the past two centuries at least. This is why I consider my part in this whole affair as a Crusade and I have every intention of acting accordingly.

I need not tell you that my arrest is not because of the Khuzestan Plan for which I take pride in having been the sole initiator. The contract

-3-

I signed with Lilienthal and Clapp represents, in my opinion, an entirely new concept in approaching the problems of a developing country. It is a new concept in that it provides not only the usual services of a group of outstanding and internationally known consultants, but it assures to the developing country the training of local technicians, managers and administrators to operate the institutions created under the program. It is, as you know, a great deal easier to build dams and set up industries if the necessary funds are available. It is far more difficult for inexperienced and undeveloped countries to run these institutions efficiently. This is what is being done in Khuzestan (in South-West Iran) with the help of these men. The results already achieved are such that the very people who are trying to discredit me for these accomplishments are claiming the credit for themselves.

The real reason is that I have always expressed my views with frankness and without fear. I have never made a statement in order to please any one. Whatever I have said and whatever I have done I have believed in with all my heart. This attitude, however, is not one that is liked in my country nor is it considered wise to adopt. It has been our country's tradition for centuries to bow to power and to shirk responsibility. The most recent development which is responsible for my present plight is, in all probability, an address I delivered at the International Industrial Conference in San Francisco last September.

In this address I criticised bilateral government-to-government aid to developing countries and pointed out the weaknesses of this policy which, despite billions of dollars of U.S. aid, has resulted in dissatisfaction and even resentment, on the part of recipients. I said that aid giving countries had no choice but to handle aid through existing channels in the recipient countries even though the governments in these countries might be incompetent and/or corrupt. I added that bilateral aid was mainly influenced by political and military considerations rather than the economic merits of development. I cited my country as an outstanding example where many years ago Americans were the most respected and loved nation without having given a penny of aid whereas today, after more than one billion dollars of U.S. grants and loan, most Iranians distrust Americans and many dislike them.

I proposed that aid to developing countries should be channelled through an internationally administered agency which would make loans to the extent recipients could soundly absorb, on easy terms, but developing countries would be required to adhere strictly to certain criteria and conditions which would give assurance that a sound development plan was carried out in an efficient manner for the benefit of the masses completely neglected in underdeveloped countries.

This constructive and objective criticism and proposal, while not accepted in most aid giving countries, was strongly resented by the high-

est authorities here.

My aim in writing this letter is to express to you my feeling - my very deep feeling - about the attitude of the U.S. government towards Persia.

The U.S. government has considered it appropriate to continue to give financial, military, moral and political support and aid to the government of Iran in complete disregard of this policy's effect on the people of my country. Corruption, graft, suppression of freedom and denial of the most elementary human rights exist and are well known to all concerned. And yet U.S. policy seems to continue without change because it is easier to carry on with an existing policy than to make a change.

It is not my intention to impress or scare anyone when I declare with conviction and in all honesty that the situation here cannot last, and that a complete change of policy is needed if Iran is to be saved from catastrophe.

U.S. policy in Iran, as in other developing countries, should be to help the under-privileged masses, to create hope and faith in their hearts, and thus to win their friendship and sympathy. While I believe this goal can best be reached through my proposal for internationalizing aid, I consider the U.S. government can, even under bilateral aid, do a great deal to avoid damage to its own interests as well as those of the people in the countries to which it is giving aid. The U.S. government can refuse to be identified with policies and practices followed by recipient governments which are completely opposed to American traditions and principles.

Please excuse me for writing to you at such length. I have taken the liberty of addressing you as a friend for whom I have the greatest regard and who is in a position to influence American attitudes and thinking.

Whatever you might feel you can do in this matter, I am confident, will be a service to the peoples of the United States and to my country.

With warmest personal regards and best wishes of the Season.

I remain,

Yours sincerely,

A. H. Ebtehaj

ضمیمهٔ «گ»

مربوط به صفحهٔ ۵۰۶

نامه از هنری لوس

December 23, 1961

Dear Mr. Ebtehaj:

Your letter has just reached me. I am grateful and proud to have it and I shall always treasure your letter both because of the man who wrote it and because of the vital importance of the subject it treats.

If this letter I am writing reaches you, let it first of all convey to you my profound admiration for you as a man of courage and integrity. The forthright honesty for which you stand is a quality all too rare in every country, including ours. It has always been rare -- or found only in limited quantities -- among men of all times and places. One can only marvel that the human race has managed to survive in view of its lack of virtue. The explanation lies perhaps in Jesus' parable of the leaven-in-the-lump.

But whenever courageous honesty is found, it lifts up the hearts of the rest of us mortals and causes us to strive a little harder to be worthy of the best.

So, my friend, I express to you my gratitude for your friendship.

Now as to the subject of "foreign aid" and the related subject of the development of nations and peoples which lag behind the standards of modernity, I agree, of course with your analysis and with your basic policies.

For economic and social progress to occur, it is not necessary that all corruption should be eliminated from human life. That would be impossible. That would be the Kingdom of Heaven -- after the end of human history. But corruption is without doubt

- 2 -

the greatest drag and impediment to progress. It is an even greater impediment than ignorance or stupidity. Progress can tolerate a good deal of corruption -- but there are limits. Beyond a certain point, corruption utterly inhibits progress in countries which do not enjoy it, and beyond a certain point corruption brings disaster to the most advanced or progressive nations. Thus what you stand for, and what you are suffering for, is absolutely crucial to the whole human situation -- not only material but also spiritual.

I learn with mixed feelings that your punishment is, in some degree, related to the magnificent speech you made at San Francisco. I am sorry that I was in a way a cause of your suffering. But I am proud to be associated, even in a small way, with so heroic a stand as yours.

Is there anything I can possibly do to help you? I suppose not. But if there is anything whatever that I can do, I hope you will find means to let me know.

May Providence permit that this letter itself should not add to your troubles. You know, of course, that it is written only to bring you the loyal regard of a friend and to let you know that I shall increase my resolve to be a good soldier in the cause.

With deepest good wishes and prayers for your well-being,

Sincerely yours,

HENRY R. LUCE

Mr. A. H. Ebtehaj
Tehran

ضمیمهٔ «ل»

مربوط به صفحهٔ ۵۰۸

نامه به جورج مگی

A. H. EBTEHAJ
From: Police Prison
TEHRAN

Private and Confidential

Air Mail

The Honorable George C. McGhee
Under Secretary for Political Affairs
Department of State
Washington D. C.

December 19, 1961

Dear McGhee,

I was delighted to hear of your appointment to the very high and responsible position of Under-Secretary for Political Affairs. My heartiest congratulations and best wishes go to you for the success in the difficult task before you. Allow me to add that I honestly believe the United States is in need of men of your experience, background, imagination and drive to make up for the past shortcomings and mistakes-factors which account for the failure to be of effective assistance to those nations who have looked to your country for guidance and help and who, despite very generous aid, feel frustrated, unhappy and even resentful.

In this letter, which I am addressing you from prison and mailing by an indirect route, I wish to set down my deep feelings with my usual frankness with the hope that, while it will be treated in complete confidence, it will serve both the interests of the peoples of Iran and the U. S.

On November 11, I was summoned before an interrogator of the Civil Servants Tribunal. I was interrogated in connection with charges based on a report submitted by 3 inspectors of the "General Inspection Board" - an agency of the Ministry of Justice.

The charges were that in concluding a series of contracts with Development & Resources Corporation of New York represented by David E. Lilienthal and Gordon R. Clapp, commencing with the first contract dated March 29, 1956, I had acted without the necessary legal authorization and had not obtained the approval of the Parliamentary Committee for the Development Plan, the High Council and the Control Board of the Plan Organization. And that furthermore Development & Resources Corporation was not equipped and competent to carry out their

/...

assignment because they had engaged experts and firms of various nationalities (such as soil and fertilizer experts, construction contractors to build the Dez dam and the cane sugar mill etc.); that Development & Resources Corporation had purchased such items as fans, ice boxes, tents and office furniture; that because of their incompetence the implementation of the Khuzestan projects had been delayed and their cost had amounted to several times what they should have cost; that their reports to Plan Organization were couched in terms the inspectors described as "preaching" and "indoctrinating"; that, in short, I had not taken into consideration Iran's interest.

Since I had no prior notice of the subject of the interrogation, and seeing that nearly two years and nine months had elapsed since the date I left Plan Organization, in answer to the charges I stated most emphatically that, although I was not in possession of the actual documents, every single action by me during my tenure of office had been in complete accordance with the laws and regulations governing the Second Seven-Year Plan and that the approval of the government, the Parliamentary Committee, the High Council and the Control Board had been obtained before any contract was signed and any funds allocated.

After an interrogation lasting 5 hours an order was issued for my detention on the ground that the interrogation was incomplete. This decision is in contravention of the laws of Iran: My defence attorneys have, in a press conference dated November 23, stated the reasons why this detention order is illegal. They presented to the press photostatic copies of documents showing that funds were requested and authorized by the government and the Parliamentary Committee for the Development Plan. Photostatic copies have also been submitted to the Interrogator of the approvals of the High Council and Control Board of Plan Organization and of the contracts with Development & Resources Corporation.

After the press conference one of my attorneys, Dr. Shahkar, was reprimanded personally by the Minister of Justice who threatened to have him barred from practice because he had stated that my detention was illegal.

To me this case is not only a matter concerning my honour and personal standing. It is far more significant when looked at from the general point of view. If I succeed I will be setting an example to many young and educated Iranians who have no greater desire than to serve their country honestly and without fear of being molested, discredited and persecuted. Should I fail I have no doubt whatsoever that for many years to come there will be no one who will have the courage or the desire to act other than in the way in which my countrymen have behaved for the past two centuries at least. This is why I consider my part in this whole affair as a Crusade and I have every intention of acting accordingly.

Despite these evidences and documents refuting the baseless charges, and in controvention of the law, I was placed under detention and was kept incommunicado for the first ten days and was not allowed even to see my defence attorneys and my family. Since November 21, I have been permitted to see my attorneys, my family and members of the staff of my bank (you may remember that I started a private bank after leaving Plan Organization).

It is over four weeks now that I have been detained at the Police prison and although the reason for my detention was that the interrogation was incomplete, I have not been interrogated except on one occasion and that for the ostensible reason that the Court with which my attorneys lodged a protest against the illegal detention order required further clarification. This " larification" amounted to nothing but a re-statement of the charges and a repetition by me of the statements declaring that every single action by me had had the necessary authorization and approval. The Court, nevertheless, confirmed the detention order.

I do not have to tell you about the Khuzestan Plan and the men-Lilienthal and Clapp - whom I engaged to carry it out. I think the facts are well known to you. I only wish to say that I take pride in having been the sole initiator of this monumental project and the one responsible for having adopted an entirely new and, indeed, revolutionary concept in development policy which, I hope and pray, will one day be copied by other developing countries. It is this:

Natural and material resources and even financial resources and engineering skill are not enough to develop a backward economy. More important than these is organizing and administrative ability and a training program to enable the people of the country, in time, to take over and operate the institutions. This is what I have done by engaging men like Lilienthal and Clapp and under the terms of their contracts. Even those who are thus trying to discredit and persecute me have shamelessly taken the credit for the miraculous things that have been accomplished in Khuzestan during the incredibly short period of five years.

Having given you the background of the apparent side of the story, let me now tell you what I believe is the real reason and then set down my feelings - my deep feelings - about my country's situation and my countrymen's sentiments.

The reason I am in prison today although on charges not of corruption Amini, the Prime Minister and even my bitterest enemies, without exception publicly admit my honesty - but for having engaged foreign experts, technicians and consultants and thus having dissipated enormous sums

-۳-

the real reason is that I have always considered it my duty to my country to express my views with frankness and without fear. I believe this is a right that every person must exercise and no authority on earth can or should take away from him. This is the principle for which many have given their lives. This is what our country has accepted under the Charter of the United Nations and the Charter of the Universal Rights of Man. This is what our public leaders have professed to the World time after time.

The crime for which I am paying today is that I have pointed to the policies and practices which are leading my country to disaster. The last incident which brought about my present plight was an address I delivered at the International Industrial Conference in San Francisco last September. In this address I put forward a proposal that aid to developing countries should be channelled through an internationally-administered agency. I pointed out the weaknesses of bilateral government-to-government aid and the reasons why this aid policy had failed. I stated that aid giving countries had no choice but to deal through the recipient governments even though these might be corrupt and/or incompetent. This objective and constructive criticism was strongly resented by the authorities here!

Now let me say why I am writing to you about these things.

The U. S. has been consistently and quite openly supporting the government of Iran. To this neither I nor any Persian patriot has or can have any objection. However, what is sad, indeed tragic, is that your government should continue to be associated with everything which is condemned by the American people and American traditions and principles: Corruption, Police State methods, denial of the most elementary human rights ~~of man~~, complete disregard for fair trial and respect for other peoples' opinions.

It is heart-rending that your past Administration was fully aware of this state of things in my country but chose to shut its eyes with the result that Americans who were once loved, respected and trusted when not a penny of American aid was being given Iran, are today hated by many and distrusted by most of my countrymen.

The situation in Iran today is explosive. This statement is not intended to impress or scare anybody. It is a naked reality. Let me go down on record as the man who gave the warning even though it may not be heeded.

When the explosion comes the reaction against the U.S. and the West will be unavoidable and uncontrollable. It will be equally damaging to Iran.

I firmly believe this danger can be avoided. The present regime could not survive but for U.S. financial, military, moral and political support. It has no other alternative to turn to. The U.S. can remedy the past mistakes by dissociating itself from all the evils and in this way ~~by~~ gaining

5

the sympathy and friendship of the people of Iran. This would not only be in the interest of the U.S. It is the surest and perhaps the only way to save Iran.

The U.S. should have nothing to fear but everything to gain by making it known to our government and, if this is not effective, to the people of this country that it will no longer support a regime which is hated by them and is a discredit to its friends and allies. Such a resolute and courageous decision will change the situation overnight.

Please excuse me for this very long and perhaps disagreeable letter. I appeal to you as a personal friend who is now in a position to render what may be a historic and vital service to my country as well as to his own.

Good luck to you and God bless you.

Yours,

P. S. I am sending copies of this letter to one or two American friends who know me hoping that they might be able to use their influence.

ضمیمهٔ «م»

مربوط به صفحهٔ ۵۰۹

اسناد وزارت خارجه آمریکا

THE FOREIGN SERVICE
OF THE
UNITED STATES OF AMERICA

M: GCM: CJP - 12-23

CONFIDENTIAL

American Embassy,
Tehran, Iran,
December 9, 1961.

Dear George:

Gordon Clapp is currently in Iran to represent his company in the dedication ceremonies of the Ahwaz sugar mill. He has visited Abolhassan Ebtehaj in jail and has given me quite a full report on their conversation, as well as his own impressions of the potential consequences of the Ebtehaj detention. He hopes to report to you directly in respect to this matter.

Accompanied by Mrs. Ebtehaj, Gordon visited Ebtehaj last Thursday in the Ministry of Justice detention quarters. After the first few minutes, Mrs. Ebtehaj departed and the subsequent conversation was private.

According to Gordon, Ebtehaj is confined in a small private room under fairly comfortable circumstances. Gordon found him in good health but in an extremely bitter mood.

He told Gordon that the charges against him, which he regards as entirely specious, are that he signed the original contract with Development and Resources of New York without the approval of the appropriate Iranian authorities and that he wasted Iranian resources by approving a variety of contracts with foreign firms. He feels that his incarceration is a symbol of the ancient injustices that afflict the country. He is convinced that his enemies, including the Shah, have conspired against him and that he will be held indefinitely in jail in the hope that he will be forgotten by the people. He believes that his interrogation is being deliberately delayed and that the Ministry of Justice has no intention of bringing his case to trial. With considerable bitterness, he told Gordon that his lawyer had been called by

the

The Honorable
George C. McGhee,
Under Secretary of State
for Political Affairs,
Department of State,
Washington, D. C.

CONFIDENTIAL

CLASSIFIED FILE

DECLASSIFIED

CONFIDENTIAL

-2-

the Minister of Justice on December 7 and told to drop out of the case or be disbarred. In his opinion this means that the Government intends to strip him of legal counsel and thus further lessen his chance of extricating himself from the trap that he is in. Despite these gloomy views, however, Ebtehaj strongly stressed his intention to fight without quarter for vindication as a significant aspect of his unremittent efforts to modernize this country. He feels, according to Gordon, that the United States cannot stand aloof from his case without taking on the stigma of a supporter of gross injustice.

In interpreting these comments to me, Gordon outlined his long relations with Ebtehaj and emphasized his personal affection and admiration for him. Gordon considers him to be incorruptible and believes that the charges against him are without foundation. While Gordon recognizes that there is little that the United States can do to help an Iranian who is being held in jail in accordance with Iranian legal procedures, he is understandably upset about the apparent injustice of the present situation. Furthermore, he feels that unless Ebtehaj is soon released, most serious harm will be done to the generation of young Iranians who are gradually emerging into positions of responsibility in the economic and political life of this country.

I, in large part, share Gordon's concern about the Ebtehaj case although, not sharing his personal relationship with Ebtehaj, I am less emotionally involved. In a variety of ways we are keeping a close watch on developments without permitting the United States to become identified with an Iranian legal case. The Prime Minister has raised the subject of Ebtehaj's detention with me on a number of occasions and has expressed confidence that Ebtehaj will be released soon from jail with the charges against him squashed. I can only hope that his confidence is well-founded.

Sincerely yours,

J. C. Holmes

cc: The Honorable Phillips Talbot,
Assistant Secretary for Near
Eastern and South Asian Affairs

DECLASSIFIED

CONFIDENTIAL

-R- /

CONFIDENTIAL

TO: M - Mr. McGhee

THROUGH: S/S

FROM: NEA - Phillips Talbot

SUBJECT: Reply to Ambassador Holmes' Letter on Abol Hasan Ebtehaj

788.00/12-2261

Discussion

Attached (Tab B) is a letter to you from Ambassador H lmes in Tehran. He describes Gordon Clapp's visit to Abol Hasan Ebtehaj in jail, Clapp's hopes that Ebtehaj will soon be cleared, and the Embassy's informal efforts to keep a close watch on the case without becoming directly involved.

The attached reply (Tab A) states your concern about Ebtehaj and agrees with the Embassy's approach to the case.

Recommendation

That you sign the attached letter.

Attachments:

Tab A - Suggested reply

Tab B - Letter from Ambassador Holmes dated December 9, 1961

NEA:GTI:WLGreene:jby
12/21/61

CONFIDENTIAL

RM/R
NEA:GTI
[illegible handwriting]

5/5 # 1987

(3)

December 23, 1961

CONFIDENTIAL

Dear Julius:

I greatly appreciate your letter of December 9 reporting on Gordon Clapp's visit with Abol Hasan Ebtehaj. Gordon has since called me and we had a talk on the question over the phone. I also have been greatly concerned about the reports on his arrest. As you know, Ebtehaj has been a friend of mine for a good number of years. Although he is occasionally a little reckless, I personally am convinced of his integrity.

Your conclusions about the limits of what we can do certainly seem valid ones to me. I hope the Embassy can continue the various contacts with the case to which you refer and make such comments as you consider appropriate, without, of course, getting us directly involved in the matter. I believe you can derive some advantage from a general discussion of the adverse effects abroad of actions of this type which involve individuals known favorably internationally in circumstances that could be considered to have political connotations. Although there is not a complete analogy, the recent trials in Turkey serve to illustrate this point.

In the end, however, our best hope would seem to be reliance on the Prime Minister's appreciation of Ebtehaj's honesty and his statement about eventually dropping the charges. You can be assured that Gordon will not question whatever line we take in this matter.

Sincerely yours,

/s/ George C. McGhee
George C. McGhee

(2)

The Honorable
Julius C. Holmes
American Ambassador
Tehran

CONFIDENTIAL

Redone M:GCM:cjp

ضمیمهٔ «ن»

مربوط به صفحهٔ ۵۱۳

از مجله تایم -۲۲ژوئن ۱۹۶۲



EBTEHAJ & WIFE
Bail was a mere $140 million.

IRAN

End of a Tragicomedy

"Please tell Mr. Ebtehaj to leave prison so as to make our job easy," said the magistrate to a clerk. Thus, on the same absurd note with which it began seven months ago, the case of Iran's most celebrated prisoner ended last week.

Abol Hassan Ebtehaj, 62, is a brilliant but irascible banker and economic planner whose frequent forceful criticism of Iranian corruption and autocracy outraged Cabinet ministers and even members of the Shah's entourage. With equal bluntness he attacked the U.S. for "spoiling us little children" with massive military aid, accused Washington of doling out economic assistance without sufficient planning. For years, Iranian officialdom tolerated him simply because Ebtehaj was essential to the country's economy. As chief of Iran's Plan Organization from 1954 to 1959, he initiated the country's ambitious land and industrial development projects, hired such able foreign assistance as David E. Lilienthal's Development and Resources Corp.

Last November Ebtehaj's enemies caught up with him. He was imprisoned on criminal charges that he had misused funds, signed a $35 million contract with Lilienthal's group before the government had formally authorized the agreement. After Ebtehaj was jailed, the government went ahead with the deal.

Delicate Issue. Ebtehaj behind bars proved to be almost as troublesome as Ebtehaj on the loose. Editorial writers in Europe and the U.S. demanded his release; the U.S. Senate Foreign Relations Committee informally explored the issue. The Iranian government grew so sensitive on the subject that it suspended foreign publications that even mentioned his name. Even Premier Ali Amini said he was convinced that Ebtehaj was "honest and upright," but the Ministry of Justice continued to hold their prisoner without a trial or a formal indictment.

Last month after the entire top echelon of the Plan Organization resigned because Justice Ministry gumshoes had brought all work to a standstill by asking "thousands of stupid, irrelevant and vexatious questions," Amini promised to take immediate action on Ebtehaj's case. More important, the Shah himself became a frequent visitor to a Teheran bowling alley owned by Mrs. Ebtehaj, promised to help her husband get out of jail.

About two weeks ago Ebtehaj was offered his freedom if he handed over bail of $140 million—four times the amount of the contract with Lilienthal. Newspapers defied censorship to quip that the government was trying to pay off its deficit. Haughtily, Ebtehaj refused the proposition, even though his wife raised pledges for the money in less than a week. "If I am guilty, prosecute me," he said, "and if I am innocent, release me. I cannot claim to be innocent by furnishing bail."

Final Compromise. The government then reduced its demand for bail to $35 million and offered to write a letter to Ebtehaj affirming his innocence and unjust arrest. Still he refused. Only when

the regime's face-saving condition of bail was dropped completely did the prisoner agree to be liberated. In exchange, Ebtehaj posted a $140 million bond guaranteeing his continued presence in Teheran.

Last week everything seemed ready for the triumphal return home. Then Ebtehaj himself provoked more trouble. He demanded written assurances that the conditions of the bond permitted him to vacation at Iran's Caspian Sea resorts. Wearily, the magistrate applied to higher authorities for permission. Until the papers arrived, Ebtehaj insisted on staying in jail, even grabbed the belt of a cop who had neglected the formality of the occasion and tried to leave Ebtehaj unguarded. Two days later he finally consented to quit his prison hospital cell, and his captors breathed a sigh of relief. Said Ebtehaj last week as he drove off from jail with his wife and 4½-year-old daughter: "Thus ends a tragicomic opera of Iranian justice."

TIME, JUNE 22, 1962

ضمیمهٔ «و»

مربوط به صفحهٔ ۵۳۶

اسناد وزارت خارجه آمریکا

PRIVATE & CONFIDENTIAL (COPY)

February 1962

My opposition to the land reform program, as is to be carried out in Iran, is based on the following reasons:

1. Under a capitalistic system of free enterprise and private ownership it is not right and just that a person may own any number of factories, buildings and other properties while he is denied the right to own more than a certain amount of farm land.

2. The objection to large land ownership is basically due to absentee landlordism and because ownership of land of this type deprives the economy of the benefits of an efficient system of agricultural production. It is possible to overcome the drawbacks of this system without resorting to sequestration.

3. As in industry and business, it is uneconomical to break up large agricultural holdings into small units. Production is bound to suffer, and I am convinced will suffer dramatically, when units are reduced to 15 or 20 hectares.

4. We will be deluding ourselves if we think backward under-developed countries can create all the essential mechanisms required to help the small farmer who has neither the money nor the know-how, such as, agricultural cooperatives that can supply him with mechanization, and the all-important agricultural credits.

5. The very real problem of inheritance is completely ignored. In two generations a 15 hectare farm given over to a farmer today may well be divided up into holdings of one hectare or less. I cannot envisage any developing country that can change its basic inheritance laws. This is certainly impossible and unthinkable in a country like mine where Islam lays down unalterable rules governing this division of an estate between male and female heirs.

/6. The administrativ

- 2 -

6. The administrative and physical problems involved under a scheme which aims at seizing properties scattered over a vast country like Iran where the government machine is not capable of performing even its daily routine functions, and where many land-owners do not possess accurate information of their own holdings, are beyond the power of governments to cope with.

7. Contrary to the common belief that a land distribution program builds up a contented farmer class which will serve as a bulwark against communism, I contend that this is absolutely and incontestably fallacious. What this policy indubitably does is it creates false hopes among peasants who will soon be disillusioned with what may well be very grave consequences -- indeed, it may hasten the very situation that it is intended to avoid.

8. Politicians advocating land reform programs know full well they are incapable of implementing them. It is the immediate benefits gained, particularly with the public in the West, by posing as reformers and champions of the rights of the down-trodden and poverty-stricken peasant that they seek.

They know they will not be there to answer for the consequences of their ill-conceived, short-sighted and deceptive program.

As I said before, while I am opposed to this solution of the existing system of land tenure and landlord-peasant relationship by means of forced dispossession, I am equally against the archaic system of land ownership. I wholeheartedly believe it is essential to find another solution, one which is economically, politically, socially and administratively practicable.

The scheme I propose is broadly the following:

1. Land reform should be brought about through a system of taxation.
2. Farm land should be taxed not on the basis of actual but on the optimum yield, i.e., what it would produce if the land were cultivated under modern and efficient farming methods.

/3. To determine

- 3 -

3. To determine the optimum yield, I would propose a reliable survey be carried out throughout the country by one or more groups of foreign firms specializing in cadastral surveys. This survey would determine what the yield of each hectare of farm should be in different parts of the country under an efficient method of farming. It would also remove all the defects and the shortcomings that are bound to arise if governments were to assess the yield values.

4. I would introduce a flat rate of taxation on the optimum yield.

5. It would not be right at the outset to apply a high rate of taxation. Those who are to exploit the land, whether they be large or medium landowners or small farmers, must have access to such facilities as adequate agricultural credits on reasonable terms and cooperatives that are in a position to give guidance and technical assistance.

6. To bring about these facilities requires time. I would therefore adopt, and make public, a system of taxation which would start at a small level and gradually go up until it reaches what would be an equitable rate at the end of a given period. To illustrate my point, let us suppose it was decided that a levy of 10 per cent on the optimum yield was equitable, and it was also considered advisable to reach this final goal over a period of, say, ten years, I would start with a tax of 1 per cent the first year and increase the rate by 1 per cent each year until 10 per cent was reached at the end of ten years. This system offers a number of advantages. Firstly, it gives time to all concerned, present and prospective landowners, to equip themselves so as to exploit their land to the fullest degree. Secondly, it makes it possible for governments to create the institutions and mechanisms required to help the landlord-farmers. Thirdly, it provides the present landlords with a reasonable time within which to decide whether they will hold on to their properties and meet the increasing taxation, to reduce their holdings to a size which they can efficiently exploit or to dispose of their properties, at will, to those who are about to farm the land and meet the new taxation.

/7. The foregoing

- 4 -

7. The foregoing figures relating to taxation and timing are solely given as an illustration. Before a definitive decision is taken on these matters, I would have all these aspects studied by experts.

8. A moderate rate of taxation could be applied on the basis of a reasonable yield during the period the above study is being carried out. In the case of Iran, where the total taxes on agricultural land is less than the amount the government spends on collecting these taxes, there would certainly be no loss to the treasury during the transitionary period.

A few days ago the Minister of Agriculture publicly stated that government revenues from agricultural land amounted to Rials 180 million while actual expenditure to collect these revenues amounted to Rials 190 million.

9. Whereas under a land sequestration and distribution program there will inevitably follow a serious fall in agricultural production, under my proposal productivity and efficiency in agriculture will go up. The change will take place in a gradual manner over a period of years and without violating the principles of free enterprise and private ownership.

10. The question of finance under the reform program being implemented by the Iranian Government will create problems which it will be very difficult indeed to overcome. Considerable credits will be needed to compensate the dispossessed landowners while annual instalments are being collected from farmers. These funds can hardly be expected to come from foreign sources; inflationary pressures will inevitably be generated should these funds be made available through borrowings from the Central Bank.

Under the scheme I propose, the problem of finance is taken care of by the landowner on the one hand and the farmer-purchaser on the other. Whatever the price and terms of payment, they will have no inflationary impact whatsoever.

/This next paragraph

- 5 -

This next paragraph has been added by A.H.E. in October 1986 in London on reading the memorandum which was written in 1962.

An important feature of this proposal is that present landowners would have advance notice of their tax situation if they decide to hold on to all their property. They would have the option of disposing of their property - in whole or in part. Thus, a buyers market would be created and without any intervention on the Governments part, the sellers and tha buyers would be free to reach agreement mutually acceptable to them and the buyer being aware of the tax he would be required to pay under the new legislation.

Land reform would come about without penalizing landowners, agricultural production would not be threatened and the Government would have plenty of time to create extension services and to give guidance and assistance to the new landlord farmer.

ضمیمهٔ «۵»

مربوط به صفحهٔ ۵۳۹

اسناد وزارت خارجه آمریکا

EBTEHAJ, ABDUL-HASAN

0101

IRAN
117
788./6/1-1963

DEPARTMENT OF STATE

AIRGRAM

FOR RM USE ONLY

A-457

CONFIDENTIAL

HANDLING INDICATOR

TO : DEPARTMENT OF STATE

ANALYSIS & DISTRIBUTION BRANCH

GM

FROM : Amembassy TEHRAN

DATE: January 21, 1963

SUBJECT : Ebtehaj Comments on Land Reform and Economic Development

REF. : CERP D-4; D-13.

In an interview with Embassy officers on January 10, Abol Hasan EBTEHAJ 1/ stated that a serious political-economic crisis was certain to hit Iran in the near future as a result of the inevitable frustrations of land reform and the continued diversion of oil revenues from economic development to defray budgets swollen with unnecessary military expenditures stimulated by United States policy.

On Land Reform

With regard to Land Reform, Ebtehaj said the Government had created false hopes of a much better life for the peasants who comprise 75 per cent of the people. He thought it was most foolhardy to inject so much unplanned and unknown change into what had probably been the most stable and uncomplaining element of Iranian society. He said there was now no possibility of turning back nor apparently of proceeding rationally with land reform. Although he believed the lack of funds to carry out land reform was a major consideration, Ebtehaj said his main concern was the lack of administrative skill just to create and to operate the village cooperatives, without which the new landowning peasant would be unsuccessful. Ebtehaj insisted that it would be only a matter of time (perhaps one crop season) before the peasants would be thoroughly disillusioned after having been promised the moon, and they would then be ripe for all types of political exploitation.

- - - - - - - - - - - - - - - - - -

1/ Ebtehaj, a former head of the Bank Melli and a former Managing Director of the Plan Organization, returned to managing his private bank, the Bank Iranian, following his release in June 1962 after seven months detention by the Government on unspecified charges (WEEKA 24, June 16, 1962).

CONFIDENTIAL

FORM 4-62 DS-323

FOR DEPT. USE ONLY ☒ In ☐ Out

EDunn:dal/1-17-63

Contents and classification approved by: ECON:JWSwihart

L:JTRogerson:JPLorenz (in draft)

Page 2 of Airgram No. A-457 to Department from AmEmbassy TEHRAN.

CONFIDENTIAL

At this point Ebtehaj characterized [redacted] ARSANJANI as an irresponsible political "adventurer" completely devoid of administrative skill. He said Arsanjani, unless assassinated beforehand, probably would leave the Government before facing up to the hard realities of land reform and then declaim from the wings during the ensuing debacle that he alone could have made it work and finally offer himself as some sort of demagogic savior.

Diversion of Oil Revenues from Development to the Budget

Ebtehaj said it was indeed ironic that Iran, whose pioneering efforts to begin central economic planning shortly after World War II were criticized by the United States as being too socialistic, should now be moving away from the philosophy of economic planning at a time when the United States was strongly supporting economic planning as essential to meaningful development.

Ebtehaj said he was more than ever convinced that Iran's long-term interests demand the wise investment of Iran's oil revenues in economic development. He believed the Government's support of profit sharing by labor would seriously reduce the already low level of new private investment and thus greatly increase the need for a high level of public investment. He greatly deplored the use of oil revenues to fill the budgetary gap created by a swollen military budget and the Government's unwillingness to obtain revenues from other sources. Ebtehaj insisted that Iran's military expenditures were an unnecessary luxury and he implied that both past and present policies of the United States had encouraged too large and costly a military establishment whose value he believed would be questionable in a real military emergency.

Comment

Ebtehaj, obviously bitter and disillusioned, appeared to enjoy having a chance to air his views. Nonetheless, he is still an informed and articulate critic with enough of an I-told-you-so reputation to have an impact on a number of important Iranians who echo similar criticism of the present Government. The cost of land distribution and reform has yet to be faced responsibly by the Government, and little has been done to meet the staggering administrative problems of creating and operating village cooperatives as a substitute for the traditional role of the landlord in providing credit, seed, fertilizer, water, and equipment. It is a little wonder, therefore, that a man like Ebtehaj should be so concerned over the real problems he sees in rapid social revolution. It is also little wonder that a man like Ebtehaj, with an almost fanatical bent for carefully planned economic development and a tendency to scorn politics, expediency and compromise, would discount Arsanjani's drive, political savvy and talent for improvisation, which thus far at least have enabled him and his

CONFIDENTIAL

CONFIDENTIAL

r-skelter program to confound the dire predictions of his critics.

With regard to Ebtehaj's assertion that Arsanjani would probably resign self-serving political maneuver, it seems unlikely that Arsanjani would up his crusade to complete land distribution unless forced to do so. Arsanjani will do when facing the many land reform and financing problems will follow in the wake of land distribution is open to some question robably will depend upon his assessment of whether the Government will de him with the necessary authority and resources to be successful.

With regard to his position on more economic development and less military other expenditures, Ebtehaj admitted there might be countering political sents, but he maintained with solid economic logic that a high level of ic investment was the only long term solution to Iran's economic and tical problems. His desire to decrease the size of the military establish-, and his disappointment at the Government's tendency to avoid advance ning and its current reluctance to concentrate on development and fiscal other administrative reforms, are not so far removed from the position he United States as he seems to think.

For the Ambassador:

James W. Swihart
Counselor of Embassy
for Economic Affairs

ضمیمهٔ «ی»

مربوط به صفحهٔ ۵۶۳

مکاتبات درباره مصادره اموال

تاریخ ۱۲/۱۱/۷ ۱۳۶

شماره [illegible]

پیوست

دادگستری جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی

ریاست محترم بایگانی راکد دادگستری جمهوری اسلامی ایران واقع در خیابان فردوسی

خواهشمند است دستور فرمائید پرونده کلاسه ۶۸-۴۰ دادسرای دیوان کیفر سابق اتهامی آقای ابوالحسن ابتهاج را برای ملاحظه ریاست دادگاه باین شعبه ارسال دارند بدیهی است پس از رفع نیاز اعاده خواهد شد.

دفتر شعبه ۱۲۸ دادگاه کیفری یک تهران

منشی

تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۱
شماره ۱۵۹۷
پیوست ندارد

دادگستری جمهوری اسلامی ایران

ریاست محترم شعبه ۱۳۸ دادگاه کیفری ۲

عطف به نامه ۲۹۱۹ - ۱۳۶۴/۱۱/۷

مراتب به کلیه [illegible] در ایران که مدارک اداره [illegible]

تحویل ۱۴۴۵ بانک [illegible] امر پرداخت مورد

تقاضا [illegible] نمایند.

[illegible]

ورود دفتر [illegible]
شماره ۴۱۴۲
تاریخ ۶۴/۱۲/۱۴

تاریخ ۲۴/۱۱/۱۳۶۷
شماره [illegible]
پیوست

دادگستری جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی

ریاست محترم بازپرسی دادگستری جمهوری اسلامی ایران

موضوع [illegible]

[illegible] پرونده کلاسه ۴۰-۶۸ [illegible]

دیوان کیفر سابق (ریاست آقای ابوالحسن ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه)

[illegible] خواهشمند است ملاحظه، ریاست دادگاه [illegible] شعبه ارسال دارند [illegible]

[illegible]

رئیس شعبه ۱۰۹ دادگاه [illegible]

[illegible]

appeal in person before the House of Lords has been Mr Jock Malloch, an Aberdeen Schoolmaster in 1971. He was restored to his employment under the dormant but operative Teachers Act, 1882 with costs.

Dr Mark Feldman, a podiatric surgeon, of Lauderhill, Florida became the first litigant in person to secure 7 figures ($1 million) before a jury in compensatory and punitive damages in Sept 1980. The case concerned conspiracy and fraud alleged against 6 other doctors.

Longest address

The longest address in a British court was in *Globe and Phoenix Gold Mining Co. Ltd. v. Amalgamated Properties of Rhodesia*. Mr William Henry Upjohn, KC (1853–1941) concluded his speech on 22 Sept 1916, having addressed the court for 45 days.

Highest bail *World*

The highest amount ever demanded as bail was $46,500,000 (*then £16,608,333*) against Antonio De Angelis in a civil damages suit by the Harbor Tank Storage Co. filed in the Superior Court, Jersey City, New Jersey, USA on 16 Jan 1964 in the Salad Oil Swindle. He was released on 4 June 1973. Abul Hassen Ebtehaj, later Chairman of the Iranian Bank in Teheran, was in 1967 granted bail in excess of $50 million.

Great Britain

The highest bail figure in a British court is £250,000 granted to the former Hong Kong policeman, chief superintendent Peter Godber, 52, at Bow Street Court, Greater London on 16 May 1974 when charged with bribery. This consisted of a maximum of four sureties aggregating £200,000 and £50,000 in his own recognisance.

Longest arbitration

The longest arbitration (under the 1950 Act) on record has been the Royce Arbitration. It lasted 239 days and concerned the Milchell Construction Co. and the East Anglian Regional Hospital Board over the building of Peterborough Hospital.

The longest case before an Industrial Tribunal has been 44 days during more than 13 months (2 May 1977–29 June 1978) when the columnist C. Gordon Tether contested the fairness of his dismissal by *The Financial Times* in person.

مربوط به صفحهٔ ۴۹۳ کتاب

رقم وجه الضمان صادره بهنگام بازداشت من آنچنان بالا بود که بزودی از آن بعنوان یک «رکورد جهانی» سخن گفته شد و این رکورد در کتاب مشهور رکوردهای جهانی که Guiness Book of Records نام دارد و هر ساله در انگلستان منتشر میشود منعکس گردید.
کلیشه بالا از صفحه ۲۱۷ چاپ سال ۱۹۸۳ این کتاب گرفته شده است.

اداره ......
دایره ....
شماره
بتاریخ ۴۸/۱۰/۸
ضمیمه

دانشگاه تهران

هیئت امناء

جناب آقای عالیخانی رئیس محترم

دانشـــــگاه

پیرونامه مورخ ۴۸/۱۰/۷ که ضمن آن آئین‌نامه استخدام هیأت علمی دانشگاه برای اجراء ابلاغ گردید متن ماده واحده‌ای که در تکمیل آئین‌نامه مزبور بشرح زیر بتصویب کمیسیون منتخب هیئت امناء رسیده است بــــرای اجراء ابلاغ میشود.

" رئیس دانشگاه تهران مجاز است از تاریخ تصویب این مقررات تا یکسال هریک از اعضای هیئت علمی راکــه بیش از ۱۰ سال سابقه خدمت دولتی دارند بازنشستــه کنـــــد.

بخدمت افرادیکه کمتر از سی سال سابقه خدمت داشته باشند حداکثر ۵ سال اضافه خواهد شد."

رئیس کمیسیون منتخب هیئت امناء دانشگاه تهران

دکتر اقبـــال

مربوط به مطالب صفحهٔ ۴۹۶ کتاب

بخش چهارم: فهرست ها

فهرست اسامی اشخاص

آ

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ش

ص

ض

ط

گ

ل

ن

و

هـ

ی

فهرست مؤسسات و اصطلاحات

فهرست اماکن - ایران

شهرها:

مناطق شهری:

استانها:

سایر مناطق

فهرست اماکن - جهان

کشورها:

شهرها:

مناطق شهری:

سایر مناطق جهان: